Cal. c. 115

81. NG. 2933

بسم [illegible] الرحيم

الحمد لله الذي وفقنا لسمت [illegible] مع الخصص [illegible]
من الظلم وكرّمنا بتنبيهات اهل الخوض لاعتراضهم على حديث الحوض بت
اللسان وتحرير القلم والصلوة والسلام على عباده الذين اصطفى سيّما من اختص بالشـ
العظمى يجري على لسانه ينابيع الحكم وعلى آله وخلفائه الاربعة المتناسـ
يشربون من السلسبيل ولن يسمعوا حسيس جهنم فبعداً وسحقاً للمنكرين اللوام
عنهم من اهل الابدال يؤخذ بهم ذات اليمين وذات الشمال يختلجون من دون
فيومئذٍ يذادون عن الانهار ويساقون الى النار ولا يرتدون على الا
فلا تدري ان تخلص منهم الا من له مثل النعم اما بعد ميگويد بنده بى بضاعه كمترين
عديم الادراك ذميم الاخلاق كه از فقدان استعداد سر بجيب ندامت چنان فرو برده كه ز بيجا [illegible]
فضل و هنر بر نمى دارد و از مكايد و ذمايم نفس بانواع معاصى و صنوف حرمان و مكاره بدانسان مبتلا گر
كه خود را در عوام بلكه افراد انعام هم نمى شمارد شعر گهه ناله كند ز درد بيدرد خويش * گهه سوزد و گاه ناله از
خويش * چون قصه صبر و زهد مردان شنود * خون مى گريد ز ننگ نامردى خويش * ليكن بفرمان واجب الاذعـ

لا تقنطوا من رحمة الله ان الله یغفر الذنوب جمیعا انه هو الغفور الرحیم

ذنوب و تستیر عیوب برحمت واسعه الهی داشته و مایه رجائی واثق ازین آیت وافی هدایت ...

فیض اندوزی یاد و اعطاه الله تعالی فی الدنیا النفس اللوامة و تجاوز عن جرائمه یوم ...

بعیوب نفسه وجعل غده خیرا من امسه ابن صفوة الحفاظ والعا...

محمد حسن بن قدوة العارفین شیخ محمد ذاکر بن اسوة الواصلین شیخ عبد القادر ... الطاهر ...

بالاعادة و اکرمهم بالحسنی و زیادة که یکی از احباب صداقت انتساب که شب و روز غم دین

میخورد و از رواج تشیع محدث و ضیق صدر و ارتعاد قلب و جگر گرفتار میبود رساله امام المتشیعین نظام

المتکلمین ... فطانت و هوشیاری بحر عمیق بلاغت و حق گذاری رئیس علمای عالی شان سبحان علی خان

جنبه الله تعالی عن فساد اعتقاداته و بصره ببطلان خیالاته و هفواته بجز و تالیف در

سنه یکهزار و دوصد و چهل و هفت از هجرت البشیر النذیر شفیع محشر صلی الله علیه و آله و سلم بذریعه بعضی از صدقای

ایمانی او بهم رسانیده روزی پیش ننگ بکونات آورده صفحه چند از تمهید و تقریرش در حدیث اصحابی بر مسامع احقر العباد

رسانید مصنف ... آن شد که هر روز بقدر فهم و دانش خود آن اوراق را برای حسن النفس آفاق گذراند چون

اشتیاق از حد گذشت و شوق صادقش زیاده از سابق متحقق گشت جز قبول چاره ندیدم و این

مهم او را در چند هفته فارغ کردم ... بعد از تحصیل کتب منطق و حکمت مثل شرح مطالع و ... بندی

اعراض نموده در مسایل دیگر بوسیله اولیا مولف بدست آورده بنظر غور و امعان نزد ... مطالعه کرده

... صقیر زده و باهی اصرار بزین ما بخاح فشرد که اکنون منتهای آرزویم اینست که بجواب این معضلات که

... به لها می ند و بملاحظه آن مانند سید برخود میلرزم و از ضلالات و لغزش عوام که بحقائق نمی رسند

... میترسم مصمم شوم عونا لاهل الحق و الانصاف و صونا لعقائدهم عن الزیغ و الاعتساف

... عزیمت را بانجاح مرامش منعطف ساختم المنة لله تعالی که اسبی سنیا مد که در خاطرش بود و قطعیه رسوخ

... که آنچه مولف رساله صلو خیالیه خویش را به پیرایه اشکالات آرسته مانند مصنفات و مولفات

...س نفسانی و وساوس شیطانی بیش نیست بیشتر اصرار و استبداد در اشکال مبالغه آنحضرت و عامه
...ل مخلوقات آمد بحیث که رساله الطین مال که مؤلف بکمال رشید و مد نوشته چنان زیر و زبر ساخته که
و ذکا بعد از دید نشستن بر رد رسایل دیگر قادر شوند بلکه در ابحاث شیعه و سنی هیچ گونه
...ها باشند نظیره برای رد این مذهب مستحدث اصولا و فروعا بی کلفت بدست آیند و در روز مره
...ی قدما و متاخرین یادگاری باشد هر کس بعد از ادراک حقیقت آن متفق جازم نماید
که بحر امامیه که در هشت ... عن خلفای راشدین رضی الله عنهم اجمعین آب در جگر داشتند و آتش بجهان
می نهند و بیافه درانی دشمن ... می پرداختند اگر بوادی رجعت قدم نهند و داد جدال و جدال و ...
جز خیبت و خسران ... مثل ان ... بدست نیابند و حدیث المعض ...
شان مثل طوفان بحر خونخوار شده مانند تلاطم امواج دریای زخار شده و هر یکی از اکارم قدما و اکابر متاخرین
مصداق وَحَالَ بَيْنَهُمَا الْمَوْجُ فَكَانَ مِنَ الْمُغْرَقِينَ بلکه جمیع تشنیعات مؤلف زاده
ملازمین جناب سید المرسلین صلوات الله علیه و آله الی یوم الدین علمای اهل السنت آخرین بعذاب و وبال عقاب
و نکال ... گردید همگنان باطمینان قلب بدانند و بعین الیقین ببینند که مذهب اهل سنت محض حق و شیعه ...
مثل ... مانند سفینه حضرت نوح علیه السلام است که مَنْ رَكِبَهَا نَجَى وَمَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا غَرِقَ هر چند فرصت
فرصت بکثرت مشاغل لا یعنی و موانع و قهری را که تفصیل ذکرش بخوف طول کلام ناملایم عند الخاص و العام
... بار بار یاد کردم گوشش مطالعه و اصرار و الحاح را چندان بعمل آورد که خارج از احصار بود ... خواند
آخر بعد از تضرع و زاری به درگاه باری جسته تعالی و تائید ملکه خیر الوری علیه و آله الصلوات من الملک
الاعلی بتحریر این کتاب شروع نمودم چون مؤلف رسائل تعصبات ابهامات بلکه تیز زبانی و بی ادبی
در حق بعضی از امهات المؤمنین و خلفای راشدین و اعوان و انصار ایشان که گروه تابعین علمای کاملین امت از
مصطفی صلی الله علیه و آله رضی الله عنهم اجمعین از حد گذرانیده بود و آن جنبت ... دستم
[illegible]

عباد کتاب خود را با یراد براهین تحقیقی و الزامی و قلب تمامی عبارات و اعتراضات
من ظرافت و حکایات مضحکات و نقول مضحکات مرصع نمودم تا انتقام نحوی رو دید
اندیشه ظرافت پیشه را هم رغبتی بمطالعه آن پدید آید بر این جراحت جماعتی از حافظان
وفادار که شوق کلام و سر داشتند احدی از اهل فضول بوالهوسی خود را بلباس محصلین
زخارف نیوی می گرایید واقف نگشت هرگاه کتاب با تمام رسید گروه اول بکمال رغبت و جهد تمام
که مضامین آن بلباس ظهور در آید و از نهانخانه بطون بعالم شهود بروز نماید فاقد الاستعداد که همت
شوقت سیره اوست و بدون تمام اظهار این کتاب را مناسب ندانست بزجر و نهیب پیش می آید تا آنکه
التکلف بجز تبیت کتاب بکلیت انجامید و لعنایت ایزدی باختتام رسید و در این ایام
شان که این راز بر ملا افتد و اوراق تالیف با نجمن مولف فرستاده شود از حد تجاوز کرد القصه
طائفه ثانی بعضی از مطالب را که تعلق بخطای مولف در باره تخطیه امام المحدثین محمد بن اسمعیل بخاری رحمه الله
داشت با بعضی از اصدقای جنابی شنیدن بی آنکه اطلاعی بر رساله مولف رسانند و معلوم کنند که
از چندی تمامی مزخرفات او را تدارک واجبی نموده اند آن تقریر را وسیله اظهار خیرخواهی نهاده
بعنوانیکه سامعین را یقین راسخ متفرد او حاصل آید بحد متنفر رسانیدند باطن بخطای خود معترف شده و از آن
دو باره دیگر همت بجواب اثبات برگماشت حتی که مجتهدین آن و دیگر علمای شیعیان هم تکرار ملاحظه آن
نتیجه و تعمها کشیدند بلجاب گفتم که اگر کتاب ثبت خواص و عوام چنانکه تمنا می کنید شد اول گروه او لیکن
بلتش بسیاری از مفلتها و راجح خواهند کرد و مضامین جدید بفکر صایب خواهند رسید و در نهایت بخطای
هر یکی خویش اقرار نمایند و سامعین را بطرز یک اشتباهی پیدا خواهد شد که شاید از طغیان اقلام سخن ادر خطاها
افتاده لیکن چو پیش بینی عاقبت اندیشی مقتضی آن نیست که چندی نگاه دارم و با اهل فضول هرگز نه نمایم لعل
شهرت سائلش این کتاب خود را انتر ز آن بزرگ رسانم و بگویم که این هان نسکست که به سر من ده بود حالا
دین ما بر با بیلو شیدکه یکی ابو جعفر یکی بمولف رسانند که زندگی و دولت شما را انشاید در

... خویش فراوان عجلت باید کرد باری این رای رزین را پسند کردند و دانستند که سعی ...
... در کتاب مانند آفتاب است وانیهم بخیال فقیر بلکه آن مردم نیز مرتسم شد که هر جمعیت
... بابر حسن اخلاق و ربی استیصال نشود و بملاحظه کتاب غیظ و غضبش هم درنگیرد و بلکه مبنای بر دعوی انصاف
... مشام فیض اقتباس از دیدنش لیضار تها پذیرد لیکن از فرزندانش که و تیره پدر بزرگوار خود را
دست داده بحکم عصبیت و جهل در بر هم زنی ناموس مردم افتادند هر چند باید بود مباد اناره فتنه
درین زمان که عماد وقت افحش عیوب است بمقتضای اَلنَّاسُ عَلٰی دِیْنِ مُلُوکِهِمْ سر رسیده اند بلند شود و زینها
باب تدبیر فرو نه نشیند مع هذا بعضی از سرآمد صوفیه صافیه قدس اسرارهم این خاکسار را بمناظره
علم الهدای امامیه امام اعظم اثنا عشریه رئیس المجتهدین انیس المقلدین کاشف الغمه عارف الاصول
الملهمه نائب مناب صاحب الزمان مولوی محمد سید مستغنی از توصیف و بیان که خود جناب فاضل جائشه
والد ماجدش علی ما فی المقامع الحیدریه در آئینه حق نما قضای این خطر نموده بتعریف او سفر ماید شعر
ملایک ثنا خوان او * که جن و بشر جمله قربان او * حفظه الله تعالی و اوزاره و کثر سابغه و الده
بعد از الحاح که مزیدی بران متخیل نباشد و تفصیلش در دفاتر نگنجد متوجه گردانیدند و باعث بران شدند که
مجلدی ضخیم درین امر خاص فراهم آمد امید از میامن توفیق سماوی و تائید ازلی آنکه چنانچه آن مجلد ضخیم را مطبع
خاصه و عامه ساخته لطبع هم درآرد و اهل خلاف را از اموریکه بر اصول شان درباره حضرت خامس
آل عبا علیه التحیه و الثنا لازم می آید و عبارت از تعبیر آن بعجز می گراید اجتناب کلی عطا فرماید رَبَّنَا
تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ الغرض تحریض بعضی جمیع رسائل لطبع مولف قرار یافت
باز به بعضی از وجوه تاخیری و تقصیری رفت تا در سال یکهزار و دو صد و پنجاه و دو از سنین هجری
پیرایه ختم در برگرفت و رتبه تقدم بالشرف برای رساله حدیث الحوض مسلم گشت چون رسایل بدین
مجموعی ترتیب یافت و تقسیم آن بمردم از نزدیک و دور شروع گردید کسی را از اهل حق ... اوکما
میفرمود که فکر جواب باید کرد یعنی ادله رسائل خصوصاً رساله اولی که بملحقات هم تائید یافته

چنان متین و استوار است که کسی را مجال گفتگو دران باقی نیست بالجمله آوازه بلـ[illegible]
آوازش بلندی میگرفت و غلغلهٔ افتخار اولیای دولتش از حضیض زمین باوج آسمان میرسید [illegible]
دانی نظر بخیر خواهی و غیرت ایمانی این واقعه را نزد امیری و ریادلی عالی فطرت بلند همت [illegible]
شجاعت و شیر بیشهٔ لا میدان بسالت و دلیری محیط دایرهٔ دانش فن کا ابر کرم بحر عطا کافل [illegible]
اشعر بشعر شمارند اگر دادهٔ یک روزهٔ او * روز داد آید و آن داده نیاید بشمار * یعنی حسام [illegible]

فقیر محمّد خان بهادر تهور جنگ لا زالت رایات حشمته مرفوعة و عمارات دولته

عدائه مقلوعة که شمردن اوصاف جمیل و اخلاق جمیل او را کتابی باید دراز و دفتری
باید بس طویل پس بالضرورة بر دعائی او بر طبق ادعیهٔ ماثوره اکتفا ورزم و مثوبات اخروی که باقی و
مستدام نه فانی و ناپایدار است از کبریائی الٰهی برای او طلب نمایم و توفیق طبع مجلد مذکور که مثبت شهادت
حضرت شهید کربلا علیه التحیة والثنا و رافع اوهام قدیم و جدید مجتهد مزبور است و همچنین کتب دیگر از تالیفات
بنده که هم برین قیاس از جملهٔ باقیات صالحات توان گفت و تهذیب کتاب بلکه خود به ترتیب آن بزبان اردو پرداخته
و حقا که نزد اهل بینش بعد ازین زمانه رجوع مردم عموماً و خصوصاً در مباحث کلام که میانهٔ فریقین اصلاً و فروعاً
دائر است فقط بدان خواهد بود بر زبان آرم و دست حاجت بدرگاه فالق الحبّ والنّوی بردارم *
اللّٰهمّ فاطر الارضین والسّموات و عالم الجهر والخفیّات * و مفزع الملهوفین فی الملمّات * و
ملجأ المخلوقین فی المهمّات * اسئلک بمحمّد حبیبک و صفیّک سیّد المرسلین و آله الهادین
و ازواجه امّهات المؤمنین و اصحابه المجاهدین ان تزید فی عمره و اولاده و ترسل حسباناً
من السّماء علی حسّاده و تعصمه من الامراض والآلام الّتی تنزل النّقم و تغیّر النّعم * و تؤمن به
الخائفین * و تمتّع به الصّالحین * و توفّقه لما یزید فی مثوباته * و تضاعف عبادته
و حسناته * و اکتبه من حجّاج بیتک الحرام و زوّار ضریح رسولک و عترته و خلفائه
علیه و علیهم الصّلوة والسّلام * واجعله رحیماً علی العلماء الرّاسخین * و [illegible]

... الحامدین + ومستوجباً بعطائه للنعماء + وبلقائه غانمین + و ... متمسکین بحبل الایمان + ... واجعل دعائی الیک موصولاً و خیلتی فیه ... + یا معطی السائلین + و یا مجیب المضطرین + و یا غیاث المستغیثین

ذکر کرد مجمال عملت تا بحصه خود را بمقتضای سابقه محبتیکه داشت درخواست مولف معروف برعادت خویش گفت که بر دو شرط موقوف یکی آنکه قصد تحریر جوابش مصمم شود دوم آنچه بعمل آید خالی از تعریض و خشونت باشد و مناط عذرانی که از من درین امور صدور یافت آن بود که خطاب بشخص معین نداشتم این عذر اگرچه نزد مخالفین هم بتر از گناه بود کما لا یخفی علی من طالع صدر الصوارم ولیکن نظر بر احترام ذاتی و آخر بینی بعد از وصول رسائل و قصائد بتاکید بلیغ امر فرمود که اکنون جواب بعنوان مهذب باید نمود که از خشونت و شتم ظریفی و حکایات و واقعات این فن از اول تا آخر معرا و بحلیه رعایت آداب ظاهری محلی باشد هرچند از ره گذر تیز زبانی مولف زخم دایمی در جگر بود چنانچه مشهورست **شعر** جراحات السنان لها التیام + ولا یلتام ما جرح اللسان + مگر بهر حال عنان گسیخته توسن خشم نمودم و این رای جهان آرای که موجب محبت و خلق و رافع خصومت و شقاق ست بطیب خاطر پسند کرده بدین مهم مشغول گشتم و حکایات و کلمات مرقوم الصدر را از صفحه قلم محو نمودم تا آنکه بعنایت باری عز و جل بانجام رسید و بمنظر استحسان جلوه گر گردید و همان وقت حکم طبع آن نافذ شد قضا را درین اثنا امراض صعب و رازحال جناب ممدوح در رسیده او آمد و مزید اهتمام و استعجال طبع در تعویق افتاد و بعد از حصول صحت صلاح راقم الحروف ان استقرار یافت که هرگاه طبع چند صد جلد متعدد اوبسیار میخواهد مولف را بسی منتظر باید بود بهتر آنکه تعطش مشتاق اعداد این زود رفع کنم و محنت انتظار را که شدید تر از موت هست سبک نمایم یعنی یک نسخه کتاب از کاتبان نویسانیده بر طبق هدیتیکه حضرت مرشد البریه صاحب مقامات حکیمه مصنف تحفه اثنا عشریه قدس سره العزیز بخطاب این بنده عاصی نمود که نزد مجادل کتاب

کتاب خود را بجا ر نباید فرستاد به دفعات ارسال ادارم و طبع کتاب بجائی خود بود
د مسئله این خبر بمسامع مولف رسید بعضی از افادات خویش را در چند جزو صغیر متعلق به بحث
فرستاد هر گاه نظر بران افتاد معلوم شد که بخطاب جناب خاتم العارفین قاسم المحققین سید
المتکلمین حجة الله علی العالمین شاه ولی الله دهلوی اناره الله برهانه الی یوم الدین خیلی زبان درازی را
کار فرموده و لفظ ناصب و ما یناسبه برای آنجناب که اشقیا نواصب خذلهم الله را از بدترین فرق می دانند
استعمال نموده و دو از بعضا بعضی رسد تشدید و همان شاه صاحب موصوف که از بریلی وارد شده
شریک استماع آن بودند بر آمدند هر چند مرضی خدام خانصاحب عالی مقام و این قال الانام هرگز نبود مگر شغف
شان باعث بران شد که از نوع تحکم یعنی و تعریض و ایهام در جواب مولف مقام بعضی از ان جزها که محو
شده سمت ذکر یابد شاید از خواب غفلت بیدار گردد و آینده بسر اهوش نگردد فقیر و جناب ممدوح
در خصوص این اقتراح ملجا شدیم و لطاهر از روی مولف تحکمی بر داشتیم و لیکن حالیا عهد موثقی نمایم
که اگر جناب مولف ازین امور دست بر دارد خدا شاهد حال است که فی ما بعد نشنید که در جواب سایل دیگر
که تهذیب و ترتیب بعضی ازان بجهت تنگ شدن موانع و سوانح باقی اگر فی المثل تمامی اسناد
عالم شنیده سلوک این راه باشند حاشا که این مضامین بخاطر فاتر خطور هم کند من بعد
حضرت مولف را بنا بر نقصان استقرار کتب کلامیه خویش و مزید عصبیت خیال این عنی در سر بود که
متکلمین اهل سنت بالخصوص مصنف صواقع و صاحب تحفه برد الله مضجعهم و شکر الله سعیهم اجمال در عبارات
می نمایند و تقریرات علمای شیعه را بالاستیعاب نقل نمی کنند و احتمالات را که قاطع اسناد الزامات شد
فرو میگذارند و با وصف تصحیح الزام در هر مقام اصول خود را دخل می دهند ناچار در هر بحث خطوط
تفصیل سلوک داشتیم و بعد از رد اصل رساله هیچیک را از حواشی منهیه که بعضی از ان مطبوع شده و بعضی
متروک کما سیعرف انشاء الله تعالی باقی نگذاشتیم و تعرض ملحقات هم تساهل نورزیدیم و باستیفای
افادات علمای قوم نیز همها اگر در هر باب کوشیدیم و بعد از ایراد تقریر قطع میرشان با بطالش سعی

[illegible] زتعلب تقادیرشان خصوصاً اقوال مولف عالی شان بافحش وجوه متوجه
[illegible] بحاث راکه اسفار فن کلام ازان خالی بود وارد کردم پس فقیر را در طول ابحاث
[illegible] برانگیختن کتاب [illegible] بدید وشهرت شعر گین سخن را خود تومید ابوده * گر فزون کرد دتواش افزوده
والحمد لله که بعد از تداول کتاب و شهرتش نزد مخالفین که از چند سال با علان تمام اتفاق
افتاده آنچه درباره جامعیت این اوراق پریشان زبانی اهل خصومت بگوش ثقات رسیده حضرت
مولف بابیان اغلاط بمکاتیب خویش مدح آن فرموده و وجوه ترجیح نقل نموده بنده نالایق کمترین
خلایق را مناسب نمی نماید که بذکر آن پردازم ونفس شوم را مسرور سازم بالجمله ازانجا که هر سالک
موافق و مخالف بعد از مطالعه آن میگوید که جامع اوراق کلام را بنهایت قصوی رسانیده لهذا
این کلیتره را المنتهی الکلام مسمی گردانیدم وبحکم آنکه در هر ورقش بجهت اعتراض بر حدیث الحوض
تنبیهی نسبت بمخالفین مصداق آیت کریمه وَكُنَّا نَخُوضُ مَعَ الْخَائِضِينَ واقع شده
به تنبیهات اهل الحوض لاعتراضهم علی حدیث الحوض ملقب نمودم حالیا چند مقدمه قبل از شروع نوشته
می شود تا عاقل را بصیرت افزاید وهنگام دیدن این عجاله بکار آید نخستین آنکه تقریر الزامی وتحریر جدلی
درین اجزا بالخصوص مسلک ثانی بر اصول شیعه درباب قلب مطاعن بسوی مقتدایان دین و
پیشوایان حق ویقین از حضرات انبیا ومرسلین وائمه طاهرین وصحابه کبار از مقبولین متشیعین زیاده
از شمار وتعداد اتفاق افتاده مانند عدم طیب ولادت وناصبیت مبشرین ومنذرین وامام طاهرین
سید النبیین ونسبت ضلال وتلبیس بحضرات معصومین وانتساب احداث بسلمان فارسی وابوذر غفاری
وعمار یاسر وغیرهم من الاصحاب والملازمین ناگزیر رو داده وبحکم الضرورات تبیح المحظورات این نوع
مطالب برای ثبوت بطلان مذهب مذهب شیعه بر زبان قلم تفویض یافته خیال فاسد را دخل نه دهند
که سالح بیدلی هیچ یکی ازین بزرگان انحرافی دارد حاشا وکلا بلکه اگر انده که بمقتضای روایات امامیه مناسب
روشن خواهد شد که درین خصوص هم فقیر کثیر التقصیر مقلد حضرات ائمه هدی گشته تفصیل اجمال آنکه انه تصنیفاً وبیانا امامیه

بالخصوص

بالخصوص تا لیفات شیخ صدوق ابن [illegible] علی بن حسان [illegible]
رضا نسبت بانبیا، اولو العزم علیہم السلام [illegible]
حضرات اہل بیت طاہرین بحکم کتاب مبین فرض [illegible]
گوش باید شنید حدثنا احمد بن زیاد بن جعفر الھمدانی والحسین بن ابراھیم بن احمد بن ہاشم
المکتب وعلی بن عبد اللہ الوراق قالوا حدثنا علی بن ابراھیم بن ہاشم عن ابیہ عن صفوان بن
یحیی صاحب السابری قال سألنی ابو قرة صاحب الجاثلیق ان اوصلہ الی الرضا علیہ السلام
فاستاذنتہ فی ذلک فقال ادخلہ علیّ فلما دخل علیہ قبّل بساطہ وقال ھکذا
علینا فی دیننا ان نفعل باشراف اھل زماننا ثم قال لہ اصلحک اللہ ما تقول فی
فرقة ادعت دعوی فشھدت لھم فرقة اخری معدلون قال علیہ السلام الدعوی لھم
قال فادعت فرقة اخری دعوی فلم یجدوا شھودًا من غیرھم قال لا شیء لھم قال فانا
نحن ادعینا ان عیسی روح اللہ وکلمتہ فوافقنا علی ذلک المسلمون وادعی المسلمون
ان محمدًا صلی اللہ علیہ وآلہ نبی فلم نتابعھم علیہ وما اجمعنا علیہ خیر مما
افترقنا فیہ فقال لہ ابو الحسن علیہ السلام ما اسمک قال یوحنا قال یا یوحنا انا
امنا بروح اللہ وکلمتہ الذی کان یؤمن بمحمد صلی اللہ علیہ وآلہ ویبشر بہ ویقر علی
نفسہ انہ عبد مربوب فان کان عیسی الذی ھو عندک روح اللہ وکلمتہ
لیس ھو الذی امن بمحمد صلی اللہ علیہ وآلہ وبشر بہ ولا ھو الذی اقر للہ عز وجل
بالعبودیة والربوبیة فنحن منہ براء فاین اجتمعنا انتہی بلفظہ محصل حدیث آنکہ یکی از
علمای نصاری کہ یوحنا نام داشت بتوسل صفوان بخدمت امام رضا فایز شد پرسید کہ دو فرقہ را باہم تنازع
واختلاف افتادہ یکی ازین ہر دو دعوی کردند و دیگران بر مدعا شان گواہی دادند فرمود کہ دعوی آنہا
ثابت شد پس عرض کرد کہ فرقہ دیگر را بر دعوی خود گواہی بہم نرسید فرمود کہ دعوی ان بمعرض ثبوت

[illegible] دست و اهل اسلام بران گواه شده‌اند

[illegible] گواهی نداده‌ایم حضرت جواب داد که ما بان

[illegible] پیغمبر [illegible] صلی الله علیه و آله و سلم [illegible] بشارت به قدوم مسعود او و بعد خود اقرار

میکردیم پس اگر علمی نزد شما چنین نیست ما از وی تبرا میکنیم [illegible] قضا کن که اهل اسلام بروی همگی گواهی

داده‌اند انتهی معلوم شد که درباره مرسلین علیهم السلام اینقسم اعتبارات را برای الزام اهل خلاف ذکر

کردن جرمی و اثمی ندارد و موجب سوء ظن در حق متکلم نمی‌شود و ازینجا قیاس باید کرد که فقیر بلکه تمامی اهل سنت

به نبوت و رسالت آن برگزیدگان خدا عز اسمه که بجلائل نعوت خاتم فضل نبوت اعتقاد می‌کنند و ایمان

اولوالعزمی و آنکه دین او ناسخ جمیع ادیان است میداشتند و بعد از استماع مناقب اصفیا آتش

بجان و دل مسرور شدند نه کسانیکه عرق حسد شان بمجرد ادراک مناقب مرتضوی و اولاد طاهرش در جوش

مدود و در ولایت و امامت ایشان شکوک و اوهام بلکه جحود و انکار و کذب را بروی دانا نهان و آشکار مرتکب شدند

همچنین بما اهل بیت و اصحاب کل اعتقاد داریم که ظاهر شان به باطن یکی و عداوت خلفای راشدین

[illegible] ستند نه کثیری مانند کلینی و قرآن مجید را که اشرف معجزات اشرف المرسلین است صلی الله علیه و علیهم اجمعین

[illegible] ف و مبدل و ناقص اعتقاد نمی‌کردند و حضرت امیر را به بعوضه و رسول خدا را صلی الله علیه و آله و سلم

[illegible] یات بینات به عنکبوت و ذباب و ظلمت و سواد تعبیر نمودند و بوقوع غصب فدک معاذ الله نزمره

[illegible] بیت اطهار قایل نبودند و حضرت مرتضی را کاتم کتاب الله نمیدانستند و مانند جنین و خائنین

[illegible] نمیدانند الی غیر ذلک من المثالب الواهیة و المطاعن الحقیقیة التی ستعرفها و نذکرها من تفسیر العیاشی و القمی

والکافی و بحار المجلسی و غیرها انشاء الله تعالی پس ناظرین رساله و سامعین این مقاله را باید که از امور مذکوره

[illegible] نشوند و مغلوب غیظ و غضب نگردیده باصول شیعه رجوع نمایند و فقیر را در ذکر امثال این روایات و

اعتقادات و احادیث مفتریات و آنچه بران مترتب باید معاف دارند بمضمون این ابیات [illegible] و اذعان

قطعی بهم رسانند **ابیات** نه در حق صدیق دم زنم بخلاف * نه در عدالت فاروقیم مجال

نطق

ناقص + نه در سخاوت عثمان چو شیعه [illegible]

خواهم شگافته چو انار + دل او هست ملعون کفید [illegible]

مؤلف که چند ورق بیش نیست کما ینبغی باشد [illegible] علماء [illegible]

وحال آنکه جناب مؤلف چنانکه میدانی مرجع خلایق بلکه حاکم کوفه بود در شمل ما هون شوق علم کلام از حد فزون

داشت و علمای امامیه دستگیری و پیش دستی در افلاح نشاتین میدانستند و باعانتش از نزد یک هیچ رنجان و دل

تنگ پوچی نمودند و یک شانزدش گاو زمین را از گاوزوری بگوساله فلک میرسانیدند استغفر الله بعضی از علمای

سفیه که دنیا طلبی را بمیراث یافته اند از تصفح روایات بر وفق مرعوبش دریغ نمی فرمودند و جواب فقیر که

بالذات بردن آن رساله است چند و محتوی بر روایات غیر متناهی منطوی به تتبع کتب لا تعد و لا تحصی است که بی

اعانت دیگران استقرا کردم و تسوید و تهذیبش بعمل آوردم و لیکن از عنایات ایزدی امید موثق دارم

که بعبارات منقول عنها مطابق باشد از آغاز تا انجام و ان فقدت المطابقة احیانا فلا اقل من

الالتزام والله میسر لکل عسیر فانه علی کل شئ قدیر و بالاجابة جدیر سوم آنکه روایات الزامیه از آن

کتب ایراد کردم که از مشاهیر و معتبر ترین اسفار قوم است و از تالیفات کسانیست که بزعم شان در

اصحاب ائمه با ولیای کاملین معدود میشوند و بعدیم النظیر ملقب میگردند و خود حضرات معصومین امر کرده بودند

که اخبار ما را جمع کنید بعد فراغ از ین میثاق و محن بر اینا نسخ و مجموعات شان مره بعد اخری نقل فرمودند

و بسیاری از آن اصول تالیف ثقة المحدثین کلینی و شیخ صدوق ابن بابویه قمی و ابن معلم یعنی شیخ مفید و سید

مرتضی علم الهدی و الامام الاعظم طوسی و غیرهم و امثال شان است که تشیع را بازار زمانه رواج کامل دادند

و ذکر اسامی شان بالاستیعاب موجب تطویل خواهد بود و از تالیفات دیگران که خوشه چین خرمن فیض شانند

بجا چه نام بردم آری چون بعد از اصول و فروع متاخرین شیعه تصانیف خاتم المحدثین والمتکلمین ملا باقر مجلسی است

در کتب مؤلفها و بحار الانوار مرجع فضلا و علمای شیعه است چنانچه از دیباچه آن بهم وضوح تمام دارد پس

چند روایات کتب دیگر بیش از پیش در باشد لیکن اکثر اوقات روایات مؤلفات او سیما اخبار کتاب

[illegible] بحار را مطمح نظر انگاشتم تا فارسی
[illegible] مقول عنها در هر مقام باعث آن بود که
[illegible] فروعاً که بعد از استقرای کتب غیر متناهی بنظر آمد
عدیل نساخته [illegible] مناسب دانستم و جابجا بنام اصل کتاب اکتفا کردیم و بذکر هر عبارت و هر غریب کرده
اطناب کردیدم هر کس که خواهد بعد از عذر رجوع باخذ نماید و در بیان معانی روایات ایجاز بعنوانی مرعی شد
که اگر اصل کلام عربی بود مضمونش را بصفت سلاست عبارت در یک سطر فارسی گنجانیده ام الا ندرة و شذوذا
چهارم آنکه چنانچه فقیر را در هیچ علمی از علوم عقلیه و نقلیه دعوی نیست در انشاء عبارت فارسی هم و چگونه مدعی توانم
شد که نه گاهی تحصیل آن همت برگماشته و نه صحبت با اهل این فن داشته غلط گفتم در محاورات خویش هم معتمد
عامه می شوم و انقلابات لسانی همعصرین می باشم تا بانشای فارسی بعنوانیکه مقبول طبائع شود چه رسد و ازینجا
انشاء عربی را قیاس کن القصه علمی که حاصل کرده ام همین قدر است که جز معا [illegible] و نامم چیزی بدست ندارم و ما احسن ما قیل
فی هذا الباب شعر نه شگوفه نه برگی نه ثمر نه شاخ دارم ✦ همه حیرتم که دهقان بچه کار کشت ما را و التماس از سامعین و
ناظرین آنکه باصلاح و جبر الکسر که بتغییر در سطرها و کلمات حقیر الکائنات استعمال یافته باشد بکوشند و زلات و عثرات لسان
بذیل صفح بپوشند و بسرزنش و پرده دری نخروشند ان ارید الا الاصلاح ما استطعت و ما توفیقی
الا بالله علیه توکلت و الیه انیب با اینهمه ساده دلیها که دانستی اگر بالفرض تحریر اقل
الخلیقه بمحاورات اهل لسان منطبق باید فذاک من عجائب توفیقات الله و جلائل تائیداته آن دعوی کمال
فنون حکمی از ریاضی و طبیعی و الهی و فن ادب خصوصاً انشاء فارسی بجناب مؤلف می زیبد که عمر عزیزش بصحبت استادان
این علم بسر برده و این هنر را از ماهران بالغ و شاعران بلیغ فرا گرفته و مدت العمر بسبب بلند این وادی
نورویده در محاورات نویسی از ایرانیان گوی سبق ربوده و همراه صدقای ایمانی و مجتهد الزمانی در تصحیح و
تکمیل رسائل خصوصاً رساله اولی کما اشرنا الیه اهتمام تمام بکار برده باز هم اگر در کلامش اغلاط و خلاف
محاورات متطرق گردد چنانچه بواسطه بعضی از ثقات مسموع است از عجائب روزگار و غرائب لیل و نهار

خواهد بود

خواهد بود لیکن هرزه بمقدار بایراد عبار [illegible]

خطاهای لفظی که خارج از داب محصلین [illegible]

حدیث و تحقیق اسامی محدثین بلاد شان [illegible] گرفته آری و صحیح اغلاط [illegible]

لفظ بنا بر بعضی از اشارات مثل رعایت مقولات شیعه و مراعات سباق و سیاق در چند مقام اتفاق

افتاده بجهت آنکه محنت احقر العباد در گردآوری کتب امامیه بحدی بود که نهایت اعداد بدایت تعداد آن

تواند شد چه طائفه امامیه که خوف و تقیه از ذاتیات مذهب شان است و تا زمان ظهور صاحب الامر اعاشش

هم در هندوستان و هم در بلاد ایران بر تصریح جناب فاضل اخباری یعنی مولوی حسین علیخان در جواب الصیاح

به ضرورت در دادن کتاب مسلک خویش که از مبادی تشیع این مذهب غالب اوقات در صنادیق مانده

خیلی می ترسند و بر کمال ضنت کار می بندند و بارها بنده هیچمدان بعد از استدعای ورثه چندی از فضلای

شیعه بر ترتیب کتابها و اهتمام فهرست آن رفته و مدتها از مهمات خود بلکه ضروریات سته ششگانه

وانظر بموعید موثوق و ایمان شد که از دادن کتب مطلوبه دریغ نخواهند کرد در تموزی که حرارت آن

دهان بجوشانیدی و سموم مغز استخوان بجوشانیدی مسافتهای دراز قطع کرده فلما مضی الامد ومست الحاجة

الیهم ینکثون بلکه اوقات فقیر را بلطائف الحیل ضائع کرده ندانستند که من حید فهم الواحد

فانطبق علیهم قوله تعالی وما یخدعون الا انفسهم وما یشعرون اما مشقت دستیاب شدن

عبارات صحیح در کتب ضخیمه شتر بار پس محنت آن از بهم مشکل و دشوار انصاف کن که خود مولف عالم وقت جا بجا

در نقل چند سطر از روایات اهل حق چه قدر با حیرانی و تشویش خاطر دست و بغل است و با این استدلالش

بسبب تطرق اغلاط عبارات در چه مرتبه بتزلزل فی از عدم تیسیر کتب مطلوبه با اینهمه اختیارها که گویا ایران

زمین هم زیر نگین داشت تاسف و تلهف را در رسائل خویش بنالههای جگر خراش از کجا بکجا رسانده و از

فریاد یاربها و شور و غلغله و امصیبتا با وصف ظهور کتب اهل حق و عدم بخل شان درین باب لب

دولت خود را میگریاند پس مشقت و تاسف این ضعیف بر حقیقت خود بلا ریب محمول خواهد بود نه

[illegible] اند جان من بر این تن لاغر تو بر آستر

[illegible] امید آن دارم که هرگاه بمطالعه مشغول ز

[illegible] سط گردند بالضرورة فقیر را باین دعا یاد

[illegible] برداری بر دارند که اللهم انه الی رحمتک الواسعة فقیر ومن

نقمتک الغاشیة خائف وحصیر والی سنتک العالیة مستجیر فلا تبدل

اسمه ولا تغیر جسمه ونور عمله وزد علمه ولا تلقه فی البلاء ولا تشمت به

الاعداء فانا نجعلک فی نحورهم ونعوذ بک من شرورهم واغفر ذنوبه واستر

عیوبه واجعل اولاده ابرارا واسلافه احرارا وابعثه یوم القیمة بیقینه واعطه

الکتاب بیمینه لیحاسب حسابا یسیرا وینقلب الی اهله مسرورا واجعل هذه

البضاعة المزجاة فی غیابة الحشر نورا وسعیه [illegible] اللیالی ممدوحا مشکورا

فلا یعیش ملوما ولا یموت مدحورا ولا تجعل بینه وبین قومه حجابا مستورا فلا

یقولون ان تتبعون الا رجلا مسحورا ولا یردون ایدیهم فی افواههم ولا یولون علی

ادبارهم نفورا واهدهم الی الحق وجنبهم عن الباطل انک کنت حلیما غفورا

واگر وقت بخواندن این دعا مساعد نشود یا ارباب کسل را کلفت دهد باری این بلفظ مختصر کرده

اللهم احسن عاقبتی فی الامور کلها درنگذرند و اغماض نورزند که شبها با آتش فکرت دل خود را

سوخته ام تا این چراغ هدایت برافروخته ام ششم آنکه در تمامی این کتاب جز بکید و جا که نسیان و غفلت

افتاده نام کتاب را التزام کردم و در هر مسلک روایات مادین و ایمان قوم را توده توده ایراد نمودم تا هر که

بردرش خیال نبندد و تعرض رساند تیشه بر پای خود زند و خنجر بگلوی خویش راند و از روایات

واصول الزامیه در کتب امامیه آنچه بچشم خود دیدم و گران بقدر مصلحت مناسب فهمیدم و زینهار طریق تقلید

نورزیدم شعر کس جامه خویش بر آراستن * به از جامه عاریت خواستن * واگر ذکر بعضی از

احادیث

از احادیث تحفهٔ اثنا عشریه و مانند آن ناگزیر [illegible]

با قبول این چیزی که از ال فرودم و قیل و قال قدماء و [illegible]

تا معلوم کنی که تقلیدیست آن روایت خصوصیتی [illegible]

خود نام است و وقت ضرورت بلجیه نام آنکس را که اصل روایت به تتبع او پدید گشته بود صراحةً یا اشارةً

بیان [illegible] تسلیم دادم تا از عهدهٔ بر الذمه باشم و هرگاه مولف را خیال تفرد و نتایج افکار خویش در سر است

[illegible] را جا بجا نه گوارا ساختم و در آخر سلک اول جائیکه مولف دعوی تفرد را بشهادت خدای عز و جل

[illegible] فرموده فصلی مستقل در تصدیق و بلکه بزرگانش نیز پرداختم و فقیر [illegible] تا باید از روی فقه افکار

خویش [illegible] جدید محض روایات امامیه بر آورده لیکن هرگز سر افتخار بدعوی نا کوری فرا [illegible]

تعلیقات مولف [illegible] بزبان [illegible] اما مشعر بران باشد خارج ازین قانون خواهد بود [illegible]

[illegible] ناظرین [illegible] اگر اهل [illegible] معروف بودن [illegible] این کتاب [illegible]

مدلل [illegible] و وقت [illegible] بر زبان می آید بعد از رجوع اعتقاد [illegible] رساله مولف را آغاز

تا انجام [illegible] می گردید که اثبات [illegible] خارج از حیز [illegible] روایات متناقضه در اکثر ابواب از کتب شیعه ثابت

مجتمع شده که در تطبیق آن [illegible] قدمای [illegible] معاصرین که [illegible] اهل شان اند و تقلید محض گرفتار [illegible]

و مطاعن انبیا و ائمه علیهم السلام بر سول [illegible] مرتکب گشته که تطهیر اذیال آن بزرگوار [illegible] بعد از [illegible] مطاعن

خلفای راشدین رضی الله عنهم سخت مشکل و پر دشوار است چنانچه بسیاری از نکات [illegible] شیعیان میل بر آن نکوهند

و گاه [illegible] بر این مشغول شوند و بوالهوسی را در رد این اوراق شعار خود سازند اول باید که تاویلات سخیفه که کار

[illegible] ایشان [illegible] آن شده اند و نمونهٔ آن جابجا درین کتاب نصب قسم یافته پیش نظر دارند و این

نصب العین باشند که شهادات قاضی نور الله شوشتری و مصنفات ملا باقر مجلسی مولفات جعفر [illegible]

از مطبوع و مکتوب طریق جدال و الزام را علمای شیعه مفتوح ساخته اند و مدتها درین فن مشق سخن نموده [illegible]

اهل سنت از گیر و دار احادیث شان وارسته شدند و حال آنکه معامله بالعکس [illegible] شد یعنی بعنایات الهی

[illegible] تالیف یافت و تحقیقاً و الزاماً معنی الحق یعلو

[illegible] شد که حال این زمان شمل زمان سابق نیست که علمای

[illegible] و از معارضات بالقلب جان بسلامت برده تر آ

[illegible] امام جنت [illegible] مولف اصول فی شریده مدامید استند که آخر زوری علمای اهل حق بسبب اعانت

لم یزلی بدلائل الزامیه هم راه سخن بر امامیه مسدود خواهند کرد بالجمله با اینهمه امور و عدم عبور سر بر این

دفتر و تحصیل معانی هر قید و دفع دخل مقدر که در مطاوی عبارات جابجا مرعی شده اگر متکلمین شیعه را

بالخصوص جناب مولف حوصله گفتگو دست بهم دهد و متیقن گردد که در حدیث الحوض و مانند آن سخن این

شیعه بر کرسی خواهد نشست و مجال گفتگو برای اهل حق باقی نخواهد ماند و جوابش از منع و معارضه و نقض احیانا

و تعذیبی لی عبارت فلا مضایقة و لا ملام عند العلماء الاعلام هشتم آنکه چون از معمولات این فن و بایه

آنست که در مناظره شیعه بعد از تحقیق و الزام بقلب تقریرات ایشان می‌پردازم لهذا العبد مسلک اول و مسلک ثانی را

برای قلب قرار دادم تا کلام از اصول شیعه بلا خلط واضح شود و عبارات و مضامین رساله مولف از

ملتبدا تا منتهی مقلوب گردد و از انجا که درین مسلک امتیاز کلام مولف از کلام فقیر مشکل بود بنا بران بر عبارت

متن خطوط کشیدم و بعضی از تقریرات که خارج از قلب عبارات این رساله مولف بود و تعلق باصل این

غرض نداشت و تعبیرش بالا یتعلق بالمرام می توان کرد در خاتمه آوردم پس کتاب بر یک خاتمه و دو مسلک

جوابی و انقلابی منقسم شد و از ینجاست که نامش برزبان خان صاحب ممدوح ذو مسلکین جاری گردید

اکنون بحول و قوت الهی شروع در مدعا میرود و امیدوار از عجایب قدرت کردگار

آنست که از خطا و خطل و لغزش و زلل محفوظ مانم و

سخن را در مناظره به نهایت قصوی

✤ رسانم ✤

فقط

مصنفہ خدا آگاہ از صحیفۂ حافظ

رب العالمین سند المتکلمین مولانا حیدر علی فیض آبادی مسمیٰ بہ

منتہی الکلام

بفرمائش برگزیدہ تاجران محمد عبد الغفور صاحب زاد اللہ شفقتہ

در مطبع ناصری باہتمام ناصر علی طبع شد

بسم الله الرحمن الرحیم

اما مسلک اول پس بر منوال مفصل است

قال الفاضل المتبحر الحکیم هداه الله تعالی الی الصراط المستقیم

بیشتر از زبان ثقات اهل سنت هدانا الله وایاهم چنان قرع صماخ فقیر کرده بود که اصح الکتب بعد کلام الله صحیح بخاری است والعجب کل العجب که این قول مقلدان حضرت امام اعظم کوفی است که در دیار هندوستان بجز این زمره سنیه کز فرق سنیه از حنبلیه و مالکیه هرگز یافته نمیشوند و شافعیه هم بندرت و حال آنکه معظم اعمال طائفه حنفیه را بر خلاف مضمون احادیث مرویه کتاب مزبور توان گفت و حیرت است که چگونه تفصی ازین عضال خواهند جست که اگر کتاب مسطور موسوم بصحیح اصح الکتب بعد الفرقان است یعنی احادیث مندرجه اش بلا شبهه از زبان مخبر صادق است تا بر خلاف آن عمل کردن اعتراف عمل بر خلاف حکم الهی است و اگر معمول به مطابق حکم الهی است البته بیشتر احادیث صحیح مزبور از کسوت صحت عاری است دفعا لصدق النقیضین مگر اینکه بموجبیکه صدور قبائح از ظلم و کذب وغیرها از جناب باری تعالی عن ذلک علوا کبیرا جایز میدانند صدور حکم بالنقیضین هم روا دارند و درین آوان بعضی از اصدقای ایمانی از کتاب مستطاب بستان المحدثین تالیف افضل متکلمی الاشاعرة المتاخرین شاه عبد العزیز دهلوی چنان روایت کردند که جناب ممدوح کتاب موطای امام مالک را اصح الکتب میدانند حتی که اگر کسی حلف بر صحت مجموعش کند حانث نمیگردد و این مقوله هم باعث فراوان حیرت است که در میان کتب افاده فرموده‌اند که

که نسخ موطا باعتبار مولفین بجد میـ [illegible]

استکه مولفین صحاح سته باعث [illegible]

نظر ازین تهافت و تناقض میگوییم که [illegible]

الخلو اجماعی اهل سنت و هرکدام [illegible]

المقدم جایز نیست و علی هذا احادیث مندرجه این هردو کتاب بعلم الیقین از زبان وحی ترجمان نبوی است

انتهی بلفظه اَقُولُ وَاَسْتَعِیْنُ بِالرَّؤُفِ الرَّحِیْمِ هرچند درین مقام خارهای خدشات بسیار بپای خاطر

این هیچکاره روزگار می خلد لیکن رعایةً للاختصار برچندی از آن اقتصار میکنم خدشه اول آنکه اگر مراد این است

که فقهاء حنفیه صحیح محمد بن اسمعیل بخاری رحمة الله علیه را اصح الکتب بعد الفرقان میدانند و در آنکه در مسائل مهمه

اکثر برخلاف احادیث مرویه کتاب مذکور حکم میکنند لاجرم اعمال ایشان مخالف و مضاد حکم اقدس جناب نبوی

است یا اکثر احادیثش از حلیه وصف مسطور معطل و عاری یعنی اردو میشود و آنکه زمره مالکیه و شافعیه و بعض

حنبلیه از قائلین این قال و مذعنین این مقال نباشند یا بزعم حضرت مولف ثبوت این معنی برای فرقه ثلثه که درین

بلاد کالمعدوم اند اگرچه مذهب ایشان در کتب معتبده اوله منضبط و مرقوم است ریبی و ترددی باشد و هو کما تری فساده

و بطلانه مما لا یخفی زیرا که آن رئیس العلماء انیس الفضلاء در اثنای عبارت مرقوم الصدر افاده می نماید

که صحت مطلقه آن هردو کتاب مستطاب و اصحیت احدهما علی سبیل مانعة الخلو اجماعی اهل سنت است انتهی

و معدود و محسوب بودن این فرق در گروه اهل حق خود بدیهی غیر محتاج به بیان است ملکوه در عنوانش خود منم آید

که دیگر فرق سنیه از حنبلیه و مالکیه هرگز یافته نمی شوند و شافعیه هم بندرت بار خدایا مگر اولیای فاضل متبحر در باره

تاویل حرف را کنند و گویند که مراد از لفظ اهل سنت همان حنفیه اند که در مفتتح رساله ذکرشان بر زبان قلم افادت رقم

گذشته لیکن قطع نظر از آنکه محققین اعلام اجماع تمامی اهل حق برین دعوی نقل کرده اند تشبث بعبارات فاضل

جزری و حافظ ابن حجر عسقلانی در یاد اوراق ملحقات و قس علی هذا تمسک بکلام دیگر بزرگان از اکابرین اساطین حنفیه

شافعیه و غیرهم این تاویل بلکه تسویل بلکه تحریف را بر نمی تابد و نزد احدی از عقلا بزیور تحسین و آفرین

[illegible] ابن حنبل [illegible] ل اتمام حجت مزعومی برانها معقول

[illegible] حدیث صحیح بخاری بعمل نیاورده از تعیین و تنقیص

[illegible] ما احسن ما قیل [illegible] رت دراز باد که اینهم غنیمت است + و بر

[illegible] اکابر طائفه شیعه مثل [illegible] طوسی و شیخ الطائفه و شیخ حلی وغیر اینها در تصانیف

خود شان مانند تبصرة العوام و نهج الحق و منتهی المطلب تذکرة الفقهاء و مسائل خلافیه و کتاب ایضاح مخالفة

اهل السنة للکتاب والسنة بر طبق صحو حیالیه تطفلا و قصدا ائمه اربعه را رحمة الله علیهم اجمعین قاطبة در رسائل فروعیه

بمخالفت احادیث مرویه صحیح بخاری و دیگر صحاح ستة سرزنش میفرمایند و بزعم خود ملزم و مفحم می نمایند بلکه بعضی

از اکابر شیعه در بعضی از مقامات تعیین و تنقیص را فقط بذوات مقدسه امام مالک و امام شافعی و امام احمد بن حنبل

رحمهم الله بغیر امام ابو حنیفه مختص گردانیده اند کما قال قائلهم شعر اذا شئت ان ترضی

لنفسك مذهبا + ينجيك يوم البعث من لهب النار + فدع عنك قول الشافعي

ومالك + واحمد والمروي عن كعب الاحبار + ووال اناسا قولهم وحديثهم + روى

جدنا عن جبرائيل عن الباري + واین اشعار در بحث امامت از تالیفات اروستانی بعین

الفاظ و ترتیب منقول است کما لا یخفی خوشا بحال حضرات امامیه مطاعن و تشنیعات ایشان از کجا تا بجا میرسد کعب

احبار را که بجناب مرتضوی خلوص مودت و صدق عقیدت میداشت و علم تائید اهل بیت نبوی صلی الله علیه وآله وسلم

روبروی خلفای راشدین بروایت ایشان می افراخت و در علمای متبحرین یهود که بشارت قدوم شریف نبوی میداد و ند

بی نظیر بود و در زمره مومنین و مویدین ملت سید المرسلین معدود و هم از دست نداده در پوستین وی افتاده اند

ازینجا حال تنقیص و تشنیع ایشان در باره سائر ائمه مذکورین قیاس باید کرد که لداد محض و عناد بحت

بوده باقر مجلسی در بحار الانوار بروایت حسن مجتبی از جناب امیر المومنین کرم الله وجهه آورده که کعب احبار

نزد عمر بن الخطاب در زمن خلافتش نشسته بود دیم خلیفه مذکور از کعب احبار سوال کرد که اعلم امت بعد حضرت نبوی علی نبینا و علیه

السلام که بود گفت که یوشع بن نون و بعد ایشان وصی [illegible] علم و افضل امت مینا باشد عمر گفت که وصی پیغمبر ما ابوبکر است کعب گفت [illegible]

وصی باشد بلکه وصی پیغمبر آخر زمان علی ابن ابی طالب است و برین دعوی دلایل بر
... نوشتن بیان کرد بجهت مخالفت تطویل ملخص قدر ضرورت درینجا ایراد نمودم و بسیاری از روا
تشنیع و خلاص او دلیل است چنانچه بر ناظرین تالیفاتش مخفی نمی ماند و ملا صالح مازندرانی در شرح کافی
عاملی نوشته و بتدریس علمای عراق و خراسان آن کتاب متداول گشته لمقام ابطال تابید شریعت ...
وما نقلوه عن موسى عليه السلام فرية اى كذب لانه قد نسب هذا القول الى ابن
الراوندي ليعارض به نبينا صلى الله عليه وسلم في دعوى الرسالة ويؤيده انه كان
صحيحا لما اسلمت احبارهم مثل كعب الاحبار وعبد الله بن سلام ووهب بن منبه
وغيرهم من العلماء المتبحرين ولعارضوا به رسول الله صلى الله عليه وسلم وثانيا منع
كون التابيد بمعنى الدوام الخ بلفظه بار خدایا مگر در تنقیص کعب احبار ترویج روح مقدس حضرت
ابوذر غفاری که از شدت غیظ و غضب سر آن بیچاره را که بجواب ذی النورین در مسئله زکوة کلمه حق بر زبان
آورده بود بعصای خویش شکست منظور باشد چنانچه بمطالعه تفسیر اهل بیت شاید عدل بر آن است که با وصف
این ضرب و شلاق بدشنامهای مستهجن و کلمات خشن و بروی جمیع کثیر او را ذلیل ساخت لیکن در آخر این
رساله بر اصول معتمده امامیه دریافت خواهد شد که هرگز حضرت ابوذر غفاری را مانند اقرانش امامیه بهره
کامل از دین و ایمان حاصل نبود اینست حال شق اول بدیهی البطلان که تتمیما للمرام وتكميلا للكلام لعرض بيان واقع
شده اگر مکنون ضمیر آنست که فرقه حنفیه نیز با وصف قول مسطور مخالفت آن کتاب میکنند و باعث تضعیف مذهب
مذهب ایشان درین بلاد و مزید مخالفت ایشان بکتاب مستطاب نسبت بدیگر فرق هست پس با وجود عدم
مساعدت عبارت خدام عالی مقام و نبودن لفظیکه مفید شرکت باشد در کلام کما او ما نا الیه آنفا و غمض بصر
از انکه دائره بحث را بر مخاصمین در انکار مخالفت احادیث وسیع تر میگرداند و اجانب انظار ایشان را
بتضعیف میرساند تبرعا میتوان گفت که مرحله اول بود از حلیه سوق ادله برهان عاطل خصم حضرت
این مطالب عظیمه را بدون اقامت ادله قاطعه و حجج ساطعه چگونه تلقی بقبول خواهد کرد اگر کون

[illegible] ل حنفیه را اکثرهم الله فی البریة باکتساب مزبور بمراعات شیمهٔ انصاف و تجنب
[illegible] حسب العین داشتن تاویلات فرقهٔ اصولیه در اخبار و آثار مرویه از اهل بیت نبوی که در جمیع مقامات
[illegible] ی بلکه بتفضیح و تخریب همه اکابر سیادت ذریت طاهره منتهی میکشد چنانچه نموذج آن درین اوراق بحکم
[illegible] بر زبان قلم خواهد رفت بتفصیل تمام در معرض بیان آرند و مخالفت سائر فرق اهل حق را کان لم یکن
پنداراند و بر تقدیر عدم استطاعت بر اشباع کلام در مخالفت حنفیه نظر بهمت بر مثل سائر شتی نمونه
از خرواری و اندکی از بسیاری محصور و مقصور دارند یا دست ازین مضامین نامرغیانه که در حقیقت تشبیب
مشاعرانه است در آستین کشند و اثم نهیج مسیر را از موت جواشتن نجات بخشند علاوه این تقریر را با
وجوه در بارهٔ حضرات اصولیه بر زبان برادر بزرگ مولف منقلب میتوان کرد و ستعرفه فی المسلک الثانی
ان شاء الله تعالی **خدشهٔ دوم** آنکه هر چند تفصیلی از اشکال مذکور نزد مولف رساله موجب تحیر
و حیرانی است لیکن بحول الله و قوته جوابش نزدیک این هیچمدان بتصنیف بکمال آسانی بیانش آنکه جناب
مولف را درین مقام چند مغلطه سنگ راه تحقیق شده **مغلطهٔ اولی** آنکه ملازمتش در میان صحت حدیث صحیح بخاری
و وجوب عمل بران بتقلید جناب حسن نزبه ملازمت فهمیده اند یعنی هر حدیث آن واجب العمل است من بعد لجهه
تحریر فرموده گفته اند که اکنون اعمال حنفیه مخالف حکم الهی است یا اکثر اخبار مرویه صحیح بخاری صحیح نیست
و ماناه این تقریر از جهت غلبهٔ وهم و تسلط سلطان وهم بر جوهر عقل است والا بودن هر حدیث صحیح واجب العمل
مخالف تصریح علمای اعلام است شیخ الاسلام ابو زکریای نووی در تقریب فرموده ماحصلش آنست که هر
حدیث جایز العمل هم نیست چه جای آنکه واجب العمل باشد و ادلهٔ این مسئله را از شروح آن مثل تهذیب
وغیره مفصل میتوان دریافت بلکه ملخص کلام قدوة المحدثین و الفقهاء المتبحرین کمال الدین بن الهمام باین
عبارت میرسد که ضرور نیست که هر روایت بخاری و مسلم و مانند ایشان واجب القبول باشد زیرا که در
جرح و تعدیل بعضی از رواة اختلاف است ممکن است که نزد امام ابو حنیفه راوی مجروح باشد و نزد شیخین
موثوق و همچنین چیزی که آنرا ضعیف یا موضوع گفته اند علی الاطلاق نزد ما ضعیف و موضوع نیست

انتهی

انتهی بلکه از کتب ثقات بوضوح می انجامد [illegible]
بخاری ترجیح داده اند بلکه ملا علی چلپی شیعه در فتح [illegible] الدین [illegible]
شافعی طعن در بعض روایات بخاری نموده انتهی [illegible]
چه ایمرتبه عقلا ونقلا باین صورت مجتمع میتواند شد که [illegible] اهل [illegible] باشد [illegible]
باشد کما لا یخفی و متوهم نشود که صحت حدیث نزد بعضی و عدم صحت همان حدیث نزد بعض دیگر مخصوص
باحادیث اهل حق باشد زیرا که اکابر شیعین باقرار فاضل جالسی سابق الاقدام بوده اند تا آنکه بگمان شیخ ایشان آن سنت
که جل اختلافاتی که در احکام قدمای امامیه وقوع یافته منشاء آن همین اختلاف قدما در تصحیح اخبار و تضعیف آن
بعینها است انتهی محصله پس مع وقوع اختلاف در قدما و متاخرین اهل سنت هم را مذکور البته بطریق اولی
اعتراض نیست کما لا یخفی و نیز متوهم نگردد که شاید اختلاف قدمای شیعه مصداق آیه کریمه اِنَّ الَّذِیْنَ
فَرَّقُوْا دِیْنَهُمْ وَکَانُوْا شِیَعًا در مسائل فقهیه بقدر اختلاف اهل حق باشد چه خود فاضل مذکور از
شیخ در همین مقام نیز نقل میکند حتی اِنَّکَ لَوْ تَاَمَّلْتَ اِخْتِلَافَهُمْ فِیْ هٰذِهِ الْاَحْکَامِ وَجَدْتَهُ
یَزِیْدُ عَلٰی اِخْتِلَافِ اَبِیْ حَنِیْفَةَ وَمَالِکٍ وَالشَّافِعِیِّ کَمَا لَا یَخْفٰی عَلٰی مَنْ تَتَبَّعَ اَسَاسَ الْاُصُوْلِ
وَالْفَوَائِدَ الْمَدَنِیَّةَ مقام حیرتست که اجتهاد امام اعظم بسلم علمای درازبر جمیع و تلفیق صحیح بخاری
بلکه اجتهاد سایر مجتهدین متقدم باشد و در احکام فقهیه حکم رجوع باین کتاب کرده شود بار خدایا مگر گویند که
چون اکثر این احادیث بر زبان رواة دائر بود و انحا این امانات را بحکم اَنْ تُؤَدُّوا الْاَمَانَاتِ
اِلٰی اَهْلِهَا از کسی خصوصا مجتهدین دریغ نمیکردند پس می بایست که آن را نصب العین [illegible] انه احادیکه
متاخرین بضعف بعضی از آن حکم کرده اند وجه آن از کلام شیخ ابن همام بعد از اندک غور همان منکشف
می شود و مؤید آنست آنچه شارح سفر السعادت فرموده که حکم بصحت و ضعف احادیث در زمان متاخرین بر طبق
زمان سابق نیست چه میتواند بود که حدیثی در زمان ایشان صحیح باشد بسبب اجتماع شرایط صحت و قبول
در رواة که واسطه بوده اند در میان ایشان و حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم لیکن از آن بجهت [illegible]

[illegible] فی نظر [illegible] متاخرین [illegible] ضعف حدیثی لازم نیاید ضعف وی

[illegible] درین مختلف [illegible] محققین ذکر کرده اند که حکم تواتر و شهرت

[illegible] آحاد بوده بعد از آن بوجود کثرت طرق

[illegible] کثرت ایشان بامعانی بعد از آن بیاشد منفرد یعنی شهرت رسیده باشد استیناسی

باین معنی توان یافت انتهی آنچه درین مقام از کتب اهل حق بر زبان خامه رفته علمای امامیه هم بتصدیق آن لب

بکشایند صاحب منهج السبل گوید که از توهمات واضحه بعض متاخرین آنست که صحاح احادیث منحصر در آنچه صحیحین بخاری

مسلم مشتمل بر آنست دانسته پنداشته اند که غیر اینها از کتب حدیث ایشان بی اعتبار است و این حکم از ایشان

بغایت عجیب است چه فقهای اربعه که سالها قبل از جمع این دو کتاب بوده اند بر خود لازم نکرده بودند که استنباط

از همین احادیث کنند و چه میدانسته اند که درین دو کتاب بعد از صد سال چه مندرج خواهد شد بلکه بعضی

از احکام را استنباط از احادیث مرسله و غیر آن که در صحاح اصلا مذکور نیست کرده اند و بر متتبع کتب فقهیه

ایشان خصوصا کتاب محلی و باقی کتب استدلالیه این معنی کمال ظهور دارد و بالجمله ثابت است که صحیحین جامع جمیع

آنچه در صحاح دیگر مذکور است و سایر کتب ائمه حدیث از اخبار صحیحه بر آن مشتمل نیست و بخاری و مسلم هیچیک

این ادعا نکرده اند و کسی نیز از محدثین باین نرفته انتهی قدر الضرورة من کلامه بالجمله محو حیرتم که برخلاف

اصول مقرره حنفیان باب اعتراض بر تلقاء النفس الاماره کشادن و حکم بفساد مذهب ایشان کردن با وصف

تصریح بخاری و مسلم که احادیث صحیحه را در جمع و تالیف ما محصور نباید فهمید چنانچه خواهی دانست اگرچه جبلانی

امامیه بجهت قصور باع و نقصان استقرار از تحصیل آن بی بهره مانند با دعوی انصاف و فضیلت و

ادعای الزام اهل سنت چگونه صادق آید بلکه آنچه مخاطب والامراتب درین مقام افاده فرموده چنانکه بوی

الزام ندارد رو تحقیق هم ندارد زیرا که از مطالعه کتب معتبرات امامیه مثل قوانین و دیگر کتب اصول فقه هم واضح میشود

که هر حدیث صحیح جایز العمل هم نیست فضلا عن ان یکون واجب العمل بلکه از اصل و نقل افادات شریف مرتضی و ابن

براج وغیره کما لا یخفی علی من طالع کتاب المنهج والشافی والاساس وامثالها

بودهم

بوضوح می انجامد که بسیاری از احادیث صحیحه را رد میباید کرد و تا که خبر موجب علم نباشد هرگز
نباید نهاد من بعد شریف مر تصنیف دعوی جامع بودن نموده چنانچه فتاوای وی بران گواه است از این
شاهق النظور هویدا شد که حضرت مؤلف خلاف دأب مناظره دلیلی که نه مقدماتش نزد خصم قابل تسلیم
باصول مذهب مستدل مربوط و مستقیم بلکه بر خیالیه خودش تراشیده مصداق منزلش آیت کریمه انعبدون
ما تنحتون گردیده در صدد الزام حنفیه در آمده اعاذنا الله عن امثال هذه الهفوات و اگر تهذیب شیخ
الطائفه ابوجعفر طوسی که باظهار امام اعظم شان بعضی مشیخ حلی کما یدل علیه خاتمة کتابه الالفین
در دیباجه کتاب منتهی المطلب فی تحقیق المذهب امام اعظم طائفه متشیعین است حیث قال فی مدحه
وعلمائنا السابقون قد اوضحوا سبیل کل خیر و نهجوا طرق کل فائدة خصوصا
شیخنا الامام الاقدم والامام الاعظم المستوجب للکرامة والمستحق لمراتب
الامامة ابوجعفر محمد بن الحسن الطوسی فانه لو اصل بنظره الثاقب الی اعظم
المطالب انتهت عبارته رجوع میکردند بعین الیقین میدیدند که امام اعظم طوسی بسیاری از صحاح
احادیث اهل بیت طاهرین را برای صیانت مذهب خودش متروک العمل قرار داده و داد تحریف در کلام و احادیث
حضرات ائمه علیهم السلام داده مجموع را متفرق و متفرق را جمع ساخته و نظام ترتیب آن را افادات این بزرگان
در ابواب کور از نظر انداخته و شرست الضمار ادر فهم معانی آن از دست تافته حتی که با ظهار حسنا فوائد منیع
بنیاد جوابهای وی نزد جمهور متاخرین بر تاویلات بعیده او فتاده کما ستعرف نموده چه انشاء الله تعالی
صاحب وافی و امثالش بجهت اضطراب قلب و درد جگر ضبط نه نموده در خصوص انتقام ادا الصافی
وکشف تلمیعات امام اعظم خود بنهج مذکور سفر ماینه والعبارة لصاحب الوافی بعد قدح الفقیه
والکافی واما التهذیب فهو وان کان جامعا للاحکام مورد الها قریبا من التمام
الا انه کالفقیه فی الخلو عن الاصول مع اشتماله علی تاویلات بعیدة و توفیقات
غیر سدیدة و تفریق لما ینبغی ان یجمع و جمع لما ینبغی ان یفرق و وضع لکثیر من الاخبار

[illegible]حسن بن علی بن ابی طالب رضی الله عنهم برخورد فرمود که قیاس را بر نص مقدم میکنی و خلاف
[illegible] رسیده ابو حنیفه گفت حاشا و کلا من بعد بر این نوع ادب باشد امام محمد بن حسن فرمود که مرد ضعیف‌تر می‌باشد
یا زن گفت زن فرمود نصیب او از میراث چه قدر است گفت نصف مرد و اگر انچه بسمع شریف تو رسیده صحیح
می بود بخلاف آن حکم میکردم و حصه زن را دو چند می گفتم باز محمد پرسید که از صوم و صلوة در کدام یک
بزرگتر است ابو حنیفه گفت نماز و افضل‌تر است و اگر بخالفت نص بالقیاس جایز می پنداشتم فتوی بقضای
نماز بر حائض میدادم نه بقضای روزه آنگاه سوال فرمود که بول نجس‌تر است یا منی جواب داد که بول و اگر سخن حاسدین
واقعی می بود حکم غسل بخروج منی نمیکردم و عیاذا بالله که من خلاف احادیث جد تو هیچ بابی روا داشته باشم
پس محمد برخاست و ابو حنیفه را در کنار گرفت و بر پیشانی او بوسه داد و گفت که حاسدان درباره تو چنین اخبار منتشر می
سازند و نیز در کتاب میزان شعرانی که برای تطبیق اقوال مجتهدین با تالیف آمده شرح و بسط آن واقع شده چنانچه
ملخصش بروایت ابن مطیع بعبارت فارسی این است که در مسجد کوفه نزد امام ابو حنیفه حاضر بودم که ناگاه حضرت
امام جعفر صادق و سفیان ثوری و مقاتل بن حیان و حماد بن سلمه که در آن وقت از فقهای متبحرین بودند و هم
چنین فقهای دیگر همراه ایشان داخل شدند و چون روایات قیاس ابو حنیفه بنوع دیگر شنیده بودند و از استماع
آن خیلی تردد و تفکر داشتند خواستند که مشافهة آن را تحقیق نمایند و علم قطعی بهم رسانند پس فیما بین این بزرگان
سلسله سخن جاری شد همه این متبحرین متفق الکلمه گفتند که بما رسیده که تو قیاس بسیار میکنی و در مقابله نصوص
هم درین مقدار بی بضاعتی تو خوف میکنیم و اندیشه می نمائیم زیرا که اول کسیکه در مقابله نص قطعی قیاس کرده
شیطان رجیم بود پس ابو حنیفه بعد از استماع این کلمات از صبح جمعه تا زوال آفتاب مناظره کرد و تفصیل مذهب خود
بخدمت ایشان گذارش داد که در فتوی کتاب خدا را مقدم میدارم بعد از آن چیزی برابر احادیث جناب
پیغمبر صلی الله علیه وسلم نمی شمارم باز بقضایا و احکام صحابه عمل می نمایم و اتفاق ایشان را بر اختلاف ترجیح
میدهم و درین وقت قیاس میکنم پس این بزرگان برخاستند و مراسم تعظیم او و زواید الوصف بجا آوردند و بعد مدح او عذر
جسارت خواستند و گفتند که از زلات ما تجاوز کن فقال غفر الله لنا ولکم اجمعین فانهیا حقیقت این مناظره صحیح

شد و تلمیعات و تدلیسات داده امامیه که این طعن گو را از کجا بکار رسانیده اند و از تعدد [illegible]
ابوحنیفه و حسن اجتهاد بعضی و قبح بعض و مگر خبری نگرفت و از آنکس که مهور تشنیعات ائمه
برند کشته عمدی انحراف نعمان بن ثابت از امام صادق و ازند و گویند که امام او را دشمن می‌شد و [illegible]
از مسائل او را ملزم و مفحم نمود چنانچه سید التالهین امامیه در کتاب جامع الاسرار و منبع الانوار از امام ابوحنیفه
رحمه الله روایت نموده عیان گشت و الفاظها علی ما نقله ثقاتهم هذه انه قال جئت الی
حجام بمنی لیحلق رأسی فقال لی ادن میامنک واستقبل القبلة وسم الله تعالی
فتعلمت منه ثلث خصال لم تکن عندی فقلت له مملوک انت ام حر فقال مملوک فقلت لمن
قال لجعفر بن محمد الصادق علیه السلام قلت اشاهد هو ام غائب قال شاهد فصرت
الی بابه واستاذنت علیه فحجبنی فجاء قوم من اهل الکوفة فاستاذنوا فاذن لهم فدخلت
معهم فلما صرت عنده قلت له یا ابن رسول الله صلی الله علیه وسلم لو ارسلت الی اهل
الکوفة فنهیتهم ان یشتموا اصحاب محمد صلی الله علیه وسلم فانی ترکت
بها اکثر من عشرة آلاف یشتمونهم فقال علیه السلام لا یقبلون منی فقلت ومن لا
یقبل منک وانت ابن رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال علیه السلام انت اول من
لا یقبل منی دخلت داری بغیر اذنی وجلست بغیر امری وتکلمت
بغیر رأیی وقد بلغنی انک تقول بالقیاس قلت نعم به اقول قال ویحک یا نعمان
اول من قاس ابلیس حین امر بالسجود لآدم فابی وقال خلقتنی من نار وخلقته
من طین ایما اکبر یا نعمان القتل او الزنا قلت القتل قال فلم جعل الله تعالی فی القتل
شاهدین وفی الزنا اربعة اینقاس لک هذا قلت لا قال فایما اکبر البول او المنی قلت البول
قال فلم امر الله تعالی فی البول بالوضوء وفی المنی بالغسل اینقاس لک هذا قلت لا قال فایما اکبر
الصلوة او الصیام قلت الصلوة قال فلم وجب علی الحائض ان تقضی الصوم ولا تقضی

[illegible]تقاس لك هذا قلت لا قال فايّما اضعف المرأة ام الرّجل قلت المرأة قال فلم جعل
[illegible] في الميراث للرّجل سهمين وللمرأة سهماً أيقاس لك هذا قلت لا قال فايّما اكبر
القتل او السرقة قلت القطع قال فلم حكم الله تعالى فيمن سرق الف دراهم القطع واذا قطع رجل
يد رجل فعليه ديتها خمسة الف دراهم ايقاس لك هذا قلت لا قال وقد بلغني انّك
تفسّر اية من كتاب الله عزّ وجلّ وهي لتسئلنّ يومئذٍ عن النّعيم انّه الطّعام الطّيّب والماء
البارد في اليوم الصّائف قلت نعم قال لو دعاك رجل واطعمك طعاماً طيّباً وسقاك
ماءً بارداً ثمّ امتنّ عليك ما كنت تنسبه اليه قلت الى البخل قال افيبخل الله
تعالى قلت فما هو قال حبّنا اهل البيت هذا اخره سلمنا كه اين روايت صاحب حيوة الحيوان
طبق شهادت شهيد ثالث تشيعين حيث قال بعدها في الاحقاق قد روى الدّميري الشّافعي
ذلك في حيوة الحيوان ثمّ اجاب عن بعض اسولة الامام آورده وليكن مقصود شيخ چنانچه ازين
عبارت هم سمت ظهور دارد انست كه روايات شيعه وخرافات ايشان بي كم وكاست نقل كند
وجوابش نويسد عيان نمايد كه اراده الزام وافحام ابو حنيفه باين مناقشات كه او اني علما بر جلالت قادر
اندار منصب امامت امام صادق عليه السلام وجودت وتبحر ابو حنيفه بغايت بعيد بوده پس نقل روايت
كه در كتاب حيوة الحيوان اتفاق افتاده لنا است لا علينا وازينجا سست استدلال علماي اماميه ومنهم المؤلف
في الرسالة الثانية باين روايت بر امر مزبور منجلي ودرخشان ميگردد كه تلبيسي بيش نيست ومؤيد آن است [illegible]
كتب فضائل امام ابو حنيفه چه صراحةً ازان مستفاد ميشود كه اماميه بمقتضاي يحرّفون الكلم عن مواضعه
درباره الزام وافحام ابو حنيفه وقصد تعجيز او انچه روايت مي نمايند خلاف حق بوده چنانچه بعضي ثقات از
مسند امام بلخي آورده اند كه ابو حنيفه روزي بخدمت امام جعفر عليه السلام فائز شد فرمود كدام سوره باشد
كه آغازش تمجيد وانجام آن دعا ووسطش اخلاص است ابو حنيفه گفت سوره فاتحه باز پرسيد كه ان كلمه كدام
است كه اولش كفر وآخرش ايمان گفت لا اله الا الله پس فرمود كه قتل بيگناه اكبر است يا ارتكاب زنا

جواب داد که قتل نفس فرمود پس چرا در قتل دو گواه کفایت میکند و در زنا حاجت [illegible]
گفت که در زنا مقصود ستر عیوب است و در قتل احیاء حقوق مردم علاوه برین زنا جرمی است [illegible]
آن را خفا است و قتل که حق بنده است بر خلاف آن همچنین مسائل دیگر را جواب گفت تا آنکه [illegible] امام
جعفر علیه السلام دعای نیک در حق ابوحنیفه نمود **مغلطهٔ ثالثه** آنکه چون درین دیار از کتب معتبرهٔ حنفیه
هدایه خاتمة المرجحین علی بن ابی بکر بن عبد الجلیل المشهور ببرهان الدین الفرغانی و همچنین کتب دیگر که برین اسلوب
تالیف شده و اکثر ادلهٔ آن موسس بر معقولات است و بعضی از احادیث آن ضعاف بنظر حضرت مولف بلکه
بمطالعه بعضی از اصدقای ایمانی او در آمده فهمیده اند که مبنای مذهب حنفیه محض مجرد رای و قیاس
است نه احادیث صحیحه خیر الناس علیه السلام و علاج این مغلطه آن بود که چندی شروح این کتاب سیما شرح مولانا
کمال الدین بن همام نوشته مشاهده میکردند و قس علی هذا کتب دیگر مثل شرح قاضی القضاة بدر الدین
محمود عینی که داد تبحر و تایید مذهب حنفیه دران داده و حال غزارت علوم و مهارت او در فن حدیث نه آنچنان است
که محتاج تقریر و تحریر باشد و آینا شرح هدایه و تخریج احادیث آن فاضل المعی حافظ زیلعی تالیف فرموده
و از افادات صاحب کشف الظنون عن اسامی الکتب و الفنون بوضوح می انجامد که جمعی از متبحرین بتخریج
احادیث کتاب مذکور کمر همت بمیان جان بسته اند حیث قال وَخَرَّجَ اَحَادِیثَ الْهِدَایَةِ
فَقَطْ مَعَ اَسَانِیْدِهَا حَافِظُ عَصْرِهٖ وَوَحِیْدُ دَهْرِهٖ الشِّهَابُ اَحْمَدُ بْنُ حَجَرٍ الْعَسْقَلَانِیُّ
الْمُحَدِّثُ الْحَافِظُ الْمُتَوَفّٰی سَنَةَ اثْنَیْنِ وَخَمْسِیْنَ وَثَمَانِ مِائَةٍ فِیْ مُؤَلَّفٍ مُتَوَسِّطِ الْحَجْمِ سَمَّاهُ
بِالدِّرَایَةِ فِیْ مُنْتَخَبِ اَحَادِیْثِ الْهِدَایَةِ وَذَکَرَ فِیْهِ اَنَّهُ اسْتَوْعَبَ مَا وَجَدَهُ فِیْهِ مِنَ
الْاَحَادِیْثِ وَالْآثَارِ وَنَظَرَ فِیْ اَسَانِیْدِهٖ وَکَانَ شَافِعِیَّ الْمَذْهَبِ مُنْصِفًا قَلِیْلَ الْاِعْتِرَاضِ بَیْنَ
دَلِیْلِ مَذْهَبِهٖ وَدَلِیْلِ مَذْهَبِ الْحَنَفِیَّةِ وَذَکَرَ مَا وَقَعَ فِیْهِ الْخِلَافُ بَیْنَ الْاَئِمَّةِ
الْکِرَامِ الْاَسْلَافِ مِنْ غَیْرِ اعْتِرَاضٍ وَلَا تَشْنِیْعٍ بَلْ بِطَرِیْقِ الْاِنْصَافِ وَبَوَّبَهُ اَبْوَابًا
وَذَکَرَ فِیْ کُلِّ بَابٍ مَا یُنَاسِبُهُ مِنَ الْآثَارِ اِلٰی غَیْرِ ذٰلِکَ وَلِهٰذَا هُوَ مُؤَلَّفٌ مَقْبُوْلٌ وَعَلَّقَ

مسعود بن محمد العمادي عليه حاشية ذكر فيها جل الاحاديث التي اخذ بها
الاعظم الهمام الافخم ابو حنيفة النعمان العلم الرباني فرغ من تاليفها سنة
ثمان وثمانين وتسعمائة ولقد اجاد فيها وافاد وسلك فيها طريق السداد من غير تعنت
وعناد وقال فيه ايضا وخرج احاديثه الشيخ محي الدين عبد القادر بن محمد بن القرشي
المصري المتوفى سنة سبع وثلاثين وسبعمائة في مؤلف لطيف سماه التقريبات
لاحاديث الهداية المبينات فاشتهر اسمه بالعناية في معرفة احاديث الهداية انتهى
وقال فيه ايضا وخرج احاديثه محي الدين عبد القادر القرشي المتوفى سنة خمس وسبعين
وسبعمائة في مؤلف ضخم الحجم سماه العناية راقم الحروف اكثر ازين تخريجات نيز مطالعه در آورده
معلوم كرده كه تفقه ابو حنيفه بر احاديث معتبره مبتني است ومسائل وفتاواي فقه او بي كدورت وغبار است واز
حواشي علماي امصار وفقهاي هر ديار كه بر هدايه تاليف كرده اند وتاييد اين مذهب را قصد نموده وتعداد آن از زمان
در گذشته وبالاتر رسيده چه نام برده شود كه اين اوراق بي سر وپا گنجايش آن ندارد كاش حضرت مولف
اتحاف بشروح مواهب الرحمن وكتاب ميزان المنهج المبين في بيان ادلة المجتهدين نظر مي انداختند ومي
يافتند كه عالم نحرير مولانا ابراهيم بن موسى بن ابي بكر طرابلسي را تنقيح وتدقيق نموده ومذهب ابي حنيفه را
باياتِ قرآني واحاديث صحيحه مدلل فرموده همچنين شارحين كنز مثل فقيه عبد اللطيف بن جمال بن حميد
بتاييد مسلك امام اعظم كوشش بليغ بتقديم رسانيده اند وفاضل شعراني در ميزان مراه تطبيق مذاهب اربعه
رفته واوهام جامد را كه ابو حنيفه در احكام فقهيه براي قياس عمل ميكند واحاديث را تتبع نمي فرمايد از
سر باطل كرده وكتاب منهج او در باره ترجيح ادله حنفيه معدوم النظير واقع شده الى غير ذلك من الكتب
التي صنفت في هذا المقصد العظيم بالجمله بعد ازين كتب متداوله اگر خلجاني در قلب مؤلف باقي
ميماند بتحرير اشكال مرقوم مي پرداخت با وصف كمال ليسي ابو حنيفه كه از مجتهدين اصوليه بعمل
آمده وهنوز بران رسوخ دارند كما ستعرف انشاء الله تعالى قبل از مطالعه كتب مشار اليها طعن بر حنفيه

نمودن

حنفیه نمودن خارج از آنکه قانون انصاف ست و در ینمقام بعضی از عبارات میز[illegible]

که مولفش بعد تتبع و جمع کتب مجتهدین مذهب ابوحنیفه را مدلل ساخته و بکمال تقو[illegible]

تا کلیه و ہم مذکور ست حاصل شود از انجمله ست آنکه خود میفرماید قد تتبعت بحمد الله اقواله واقوال

اصحابه لما الفت کتاب ادلة المذاهب فلم اجد قولا من اقواله واقوال اتباعه الا و

یستند الی آیة او حدیث او اثر او الی مفهوم ذلک او الحدیث ضعیف کثرت طرقه

او الی قیاس صحیح علی اصل صحیح فمن اراد الوقوف علی ذلک فلیطالع کتابی المذکور

و از انجمله است آنچه شعرانی از امام ابوجعفر شیرازی آورده و او بسند متصل تا امام ابوحنیفه رسانیده که او می گفت

کذب والله وافتری علینا من یقول عنا اننا نقدم القیاس علی النص وهل یحتاج بعد النص

الی القیاس وکان رضی الله عنه یقول نحن لا نقیس الا عند الضرورة الشدیدة وذلک

اننا ننظر اولا فی دلیل تلک المسألة من الکتاب والسنة او اقضیة الصحابة فان لم نجد دلیلا

قسنا حینئذ مسکوتا عنه علی منطوق به بجامع اتحاد العلة بینهما وفی روایة اخری عن

الامام انا نأخذ اولا بالکتاب ثم بالسنة ثم باقضیة الصحابة ونعمل بما یتفقون علیه فان

اختلفوا قسنا حکما علی حکم بجامع العلة بین المسألتین حتی یتضح المعنی وفی روایة

اخری انا نعمل اولا بکتاب الله ثم بسنة رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ثم باحادیث ابی

بکر وعمر وعثمان وعلی رضی الله عنهم وفی روایة اخری انه کان یقول ما جاء عن رسول الله

صلی الله علیه وسلم فعلی الرأس والعین بابی وامی ولیس لنا مخالفته وما جاء عن الصحابة تخیرنا

وما جاء عن غیرهم فهم رجال ونحن رجال وکان ابو مطیع البلخی یقول قلت للامام ابی حنیفة

رضی الله تعالی عنه ارأیت لو رأیت رأیا ورأی ابو بکر رأیا اکنت تدع رأیک لرأیه

فقال نعم فقلت له ارأیت لو رأیت رأیا ورأی عمر رأیا اکنت تدع رأیک لرأیه فقال

نعم وکذلک کنت ادع رأیی لرأی عثمان وعلی وسائر الصحابة ما عدا ابو هریرة وانس

[illegible] و سمرة بن جندب انتهى و ازینجا روشن تر شد که مذهب ابو حنیفه در اتباع سنن
[illegible]ابه و قیاسات ایشان اید بر مذهب امام شافعی است زیرا که وی رحمه الله تقلید اصحاب را در مجتهدات
[illegible]نسته و گفته که هم رجال و نحن رجال بخلاف ابو حنیفه که تقلید صحابه را در آنچه مذکور شد واجب میداند
[illegible]فعی در باب صحابه گفته او در تابعین گوید پس اتباع قیاس در مذهب ابو حنیفه کمتر باشد و مؤید
اینمعنی است آنچه محقق دهلوی قدس سره در شرح سفر السعادة از اکابر نقل میکند که امام حافظ ابو محمد بن حزم
گفته که اصحاب ابو حنیفه همه متفق اند که حدیث هر چند اسناد او ضعیف بود مقدم تر و اولی تر است از قیاس
و اجتهاد و وی رضی الله عنه تا بحد ضرورت نرسد عمل بقیاس نکند و عمل بحدیث با قسامه ره دست ندهد و امام
شافعی قیاس را بر بعضی از اقسام حدیث مقدم دارد و درین مقام تفصیلی است که مذکور در علم اصول فقه آن
نظر باید کرد و از اقسام قیاس حنفی بقیاس مؤثر عمل کند و قیاس تناسب و قیاس شبه و قیاس طرد نزد
وی متروک و غیر معمول است و در چندین مواضع قیاس را عمل با حادیث ترک کرده و امام شافعی
عمل بقیاس کرده و اگر آنرا ذکر کنیم کتاب بدرازی کشد و ابو حنیفه تقلید صحابی را در آنچه صحابی باجتهاد
خود گوید واجب داند و شافعی گوید هم رجال و نحن رجال که ما و ایشان در اجتهاد برابریم و همه مجتهدانیم مجتهد را
تقلید مجتهد دیگر نرسد انتهی بلی امام ابو حنیفه از رای بعضی از صحابه مثل ابو هریره و انس بن مالک که بدرک
اجتهاد کمتر مطلع بودند و در استنباط احکام ملکه تامه نداشتند عدول میکند و از اتباع مذهب ایشان
در هر مقام سر باز میزند و لیکن این بزرگان را کذاب و مفتری بر جناب سید المرسلین نمیداند معاذ الله که ایشان
را در روایت حدیث واضع و جاعل اعتقاد کرده باشد چنانچه اکابر طائفه امامیه اصل این قصه که مذکور شد
باین مطالب رسانیده که مکنون خاطر الشان است بر گردانند و داد کذب و افترا میدهند و آنجا تطویل
لاطائل جمعی از متاخرین شیعه که بتاسی بزرگان خویش نموده اند باطل و بی اصل برآمد کتب قدیمه اصول
نیز بر آنچه یاد کردم دلیل واضح است و الحمد لله علی ذلک مگر نشنیده که صاحب کشف چه گفته لما اوهم از دراء
بعض الصحابة رضی الله عنهم و طعن فیهم بالغلط و عدم الفهم کما تری اعتذر عنه بقوله

و انما

وإنما نعني بما قلنا من قصور فقه الراوي قصوره عند المقابلة بفقه [illegible]
بما هو فقه لفظ النبي صلى الله عليه وسلم فلما أن نعني به الازدراء إي الأ[illegible]
الله عن ذلك فإن محمداً حكى عن أبي حنيفة رح أنه أخذ في مواضع كثيرة [illegible]
بمذهب أنس بن مالك مقلداً له فما ظنك في أبي هريرة مع أنه أعلى درجة [illegible]
لاشتراكهما في الصحبة واختصاص أبي هريرة بدعاء الرسول الله صلى الله عليه [illegible]
بتيسير بعد كرامة أبي هريرة فرسوه ولكنا لا نظن به وبجميع الصحابة إلا الصدق وا[illegible]
كه ثبت عندنا في الأحكام ثلثة آلاف من الأحاديث روى أبو هريرة منها ألفاً وخمسمائة قال
البخاري روى عنه سبعمائة نفر من أولاد المهاجرين والأنصار وقد روى جماعة [illegible]
عنه فلا وجه إلى رد حديثه بالقياس انتهى بلفظه وكلام قاضي خان على ما نقل في الصوارم [illegible]
فهم مذكور ميكند پس فراوان حيرت است كه خود مجتهد حي در رساله صغيره كه از نظر مجتهد متوفى گذشته بلكه حقيقة
از تصانيف اوست فرمايد كه مذهب ابو حنيفه را حنفيه نيك ميدانند و شافعي را شافعيه و در شان
ابو هريره باو ندارند كه انهم لا يعلمون عجب آنكه بواسطه شيخ مداينى از معارف نقل كنند كه ابو هريره برادر
معاويه حضرت امير را مبتدع قرار داد و جناب مرتضوى نام او اكذب الناس نهاد و فاروق اعظم
بجهت كذب و افترا دره بر او زده و ابو حنيفه از دائره عدالت بيرون كرده الى غير ذلك من
الفضائح پس اگر مراد از ابن قتيبه عبد الله بن مسلم صاحب معارف دينوريست كه او را از زمره اهل حق
شمرده اند فذلك افتراء بلا امتراء چه اينك معارف نزد فقير حاضر است علينى و اثرى ازين مثالب در ترجمه
ابو هريره مروى نيست و بعد از استقراء چنين بر مى آيد كه با اطفال مزاح ميكرد حال آنكه خوش طبعى
و مزاح را علماء اماميه در كتب دينى ايمان خويش مثل شرح تجريد و غيره از فضايل بلكه افضليت شمرده
در حق مرتضوى گفته اند كه بحدى خوش طبع بود كه او را بدعابه و مزاح نسبت ميكردند و فاضل طبرى در
كتاب كامل بهائى كثرت مزاح را در باره ختم المرسلين هم باثبات رسانيده و كثرت مزاح مرتضوى

در کتب ما نیز مروی است ولعب و بازی از ائمه اطهار اگرچه در طفولیت باشد نیز در کتب امامیه از
احادیث مشهوره وانیهم برجای خویش کمال الحنفی علی من طالع مبحث الامامة للاردستانی که علم عرفان این
بزرگان از طفلی تا شیخوخت بلکه از ولادت تا وفات بر منوال واحد میماند لا یزید علیه ولا ینتقص منه شیء و اگر
مراد از معارف کتاب ابراهیم بن قتیبه اصفهانی است که تشیع او از کتب رجال امامیه مثل منهج المقال کالنور علی
الطور هست فالوبال ایضا علیهم زیرا که مناصب و مراسم بر تقدیریکه امامیه بدون روایات کتب معتبره اهل سنت
مثالب صحابه را ذکر نموده باشند دعای بی تقطیع بد میکنند و جابجا می گوید که امامیه بر قبائح اعمال صحابه احتجاج
بر سفیان نمی کنند مگر با جماعیات فریقین و ازینجا معلوم شد که مقصود اصلی اهل مکیدات از تسمیه معارف
و انتساب این امور بجانب شیعه کور بینی بود که سامعین و ناظرین در باره صحابه باشتباه افتند بلکه از ایشان بیزار
شوند و نیز ما بین مقلدین فقهای اربعه تخالف و تشاجر در باب اصحاب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم پدید آید
فَاَعُوذُ بِكَ رَبِّ مِنْ هَمَزَاتِ الَّذِينَ يَمْكُرُونَ وَاَعُوذُ بِكَ رَبِّ اَنْ يَحْضُرُونَ
اما آنچه صاحب نزهه در باره ابوهریره و امثالش زبان درازی کرده و در فهم معانی احادیثیکه برای
تکذیب او آورده پشت پا خورده اگر ذکرش بجدا فیره بعد النقض علی تعاریره بمیان آید ع مثنوی هفتاد من
کاغذ شود ◆ مگر بر حرفی از آن آگاه میکنم که روزی عبد الله بن عمر روایت کرد که حضرت پیغمبر صلی الله
علیه وسلم امر بکشتن سگان فرمود مگر سگ شکاری و سگ گله گوسپند یا مواشی عموما کسی گفتش که ابوهریره
سگ زراعت را نیز در حدیث مستثنی کرده عبد الله جواب داد که او زراعتی بوده صاحب نزهه فهمیده
که مقصد آن تشنیع است که ابوهریره برای زراعت خویش بر آنحضرت جملة افترا نموده و حالانکه مقصودش اینست که چون
او زراعتی بوده تحقیق این استثنا کرده باشد چنانچه در کتب معتبره بعضی از اصحاب را بر بعضی در تحقیق بعضی از
امور ترجیح داده اند مثل ترجیح حذیفه در اخبار فتن و احادیث شدائد و محن چه او در تفتیش آن از جناب
سرور انس و جان بشوق طبیعی زیاده تر از دیگران سرگرم بود پس اگر بعضی از فتنه را نسبت بروایت دیگری
در حدیث حذیفه زاید باشد و کسی از محدثین گوید انه شوقا الی البحث الفتن التتبعه یعنی محمول خواهد بود

کما

کما لا یخفی علی مهرة هذا الفن ۔ آنکه حذیفه از طرف خویش نام بعضی از فقه اختراع
نسبت یابنده ... در کتب استدلالیه در فن فقه مثل هدایه و شروح آن جاییکه مباحث
که متعلق بحکم قضا است میگویند که قول ابو یوسف را رجحانی بر قول محمد است بنا بر ضرورت قضا [illegible]
الی غیر ذلک الغرض از جمله محالات است که تکفیر و تکذیب همه کردار اصحاب آن سرور صلی الله علیه وسلم بروایات
معتبره اهل سنت که دلالت قطعی بر مدعای شیعه داشته باشد ثابت کنند بخلاف تکفیر [illegible]
ائمه هدی علیهم السلام مثل هشامین و شیطان الطاق که درین نوع یکی اعتراف باین [illegible] اعاظم
امامیه نقل خواهیم کرد زیرا که بدلالت یقینیه روایات معتمده محققین شیعه بر جای خویش [illegible] انشاء
الله تعالی ثابت است که آنها در مسایل توحید که اصل الاصول اسلام است انواع افترا بر ائمه هدی میکردند
و میگفتند که ما را حضرات معصومین تلقین کرده اند که جسم خدا را بقدر هفت شبر اعتقاد کنیم و اعلای او را
بر و اسفل را خالی معتقد شویم کَبُرَتْ کَلِمَةً تَخْرُجُ مِنْ اَفْوَاهِهِمْ اِنْ یَقُوْلُوْنَ اِلَّا کَذِبًا
بالجمله اگر قلب مؤلف بعد ازین تصریحات که درباره ابو حنیفه رح گذشت هم مختلج باشد و گمان کند که معظم فتاوی
ابو حنیفه بر خلاف نصوص صحیحه واقع هست و او در مقابله نص قیاس میکند پس در مسلک ثانی بر السنه امامیه بلکه بر لسان
برادر بزرگ مؤلف این خلجان را باطل خواهیم کرد فَانْتَظِرُوْا اِنِّیْ مَعَکُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِیْنَ مغلطه
رابعه آنکه چون مؤلف در کتب بعضی از شافعیه یا متعصبین امامیه تصنیف مذهب ابو حنیفه و بعضی از مطاعن او دیده
بیقین دانسته که اینهمه واقعی و نفس الامریست مقلدین او هرگز برد آن بقدرتی ندارند و حالانکه بعنایت الهی
زمره حنفیه تدارک و امعن تعمل آورده توهمات شافعیه و مطاعن امامیه از بیخ و بنیاد برکنده اند فقط جمع کتب مطالع و
آن در زوال این مرض دوای شافی و علاج وافی است هرگاه خود حضرت امام شافعی باعتراف اکابر شافعیه و اطهار
علمای امامیه مثل جلال الدین سیوطی و خضر بن علی المشهدی در توضیح الانوار بالحجج الواردة لدفع شبه الاعور مداح
ابو حنیفه باشد و گوید الناس کلهم عیال ابی حنیفه رح یعنی جمله فقها محکوم و زیر دست اویند و بسیاری از
اوصاف جلیله او علماء رواة بعض ثقات در سلک نظم کشید که از ان جمله این شعر

لقد زان البلاد ومن علیها	امام المسلمین ابو حنیفة	باثار واسناد وفقه
کآیات الزبور علی الصحیفة	اماما صار فی الاسلام نورا	امینا للرسول وللحنیفة
وما بالمشرقین له نظیر	ولا بالمغربین ولا بکوفة	ورفع یدین و قنوت نزد قبر او ترک

دید و محض برای حفظ ادب دست ازان بردارد و بر طبق نقل محقق دهلوی در کتاب مسطور در شان محمد بن
حسن شیبانی نفرماید که اگر اہل کتاب از یهود و نصاری تصانیف امام محمد را ببینند بی اختیار ایمان آرند و امام محمد
شش کتاب تصنیف کرده که هر یکی ازان شصت مجلد و هفتاد مجلد بلکه بیشتر ازان است و امام احمد اکثر مسائل
دقیقه از کتب امام محمد نقل میکرد و دران کتب نظر میکرد و ازان استفاده می نمود انتهی و محدث فیروزآبادی
در قاموس محیط ابو حنیفه را امام الفقهاء نویسد کما مر و مجلدی در مناقب او تصنیف نماید و مکتوبی در جواب
ابو بکر یمنی قسم کند و گوید که نسبت کتابی مشتمل بر رد امام ابو حنیفه و تکفیر او بمن افترا محض است آن کتاب مذکور را
با آتش بنید ازد چنانچه شیخ عبد الوهاب شعرانی در فصل اول از کتاب الیواقیت والجواهر فرموده وکذلک
دسّوا علی شیخ الاسلام مجد الدین الفیروزآبادی صاحب القاموس کتابا فی الرد علی الامام
ابی حنیفة وتکفیره ودفعوه الی ابی بکر الخیاط الیمنی فارسل یلوم الشیخ مجد الدین علی ذلک
فکتب الیه الشیخ مجد الدین ان کان بلغک هذا الکتاب فاحرقه فانه افتراء علی من
الاعداء وانا من اعظم المعتقدین فی الامام ابی حنیفة وذکرت مناقبه فی مجلد انتهی
و حجة الاسلام ابو حامد غزالی رحمه الله در احیاء العلوم که بالاتفاق و بلا شبهه از تصانیف اوست بخلاف
منخول که عند التحقیق از محمود غزالی معتزلی است و خود امام غزالی چنانچه بر اہل استقرا پوشیده نیست ازان
انکار میفرماید مدائح و مناقب او زاید الوصف ذکر کند و ہم ابن حجر مکی با وصف شافعی بودنش کما فی رسالة علی القاری
بنا بر تصریح اکابر در خیرات حسان فی مناقب ابی حنیفة النعمان مدح او و منقبتش بدرجهٔ کمال است که چنین شخص حدیث
پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم را من تلقاء النفس رد فرماید و عمل بر خلاف احادیث صحیح نماید و از تصانیف قدمای
اصولیین مثل صاحب کشف مکشوف میشود که خبر واحد علی الاطلاق نزد ابو حنیفه مقدم بر قیاس است و تفصیلی

که متاخرین ذکر کرده اند بغلط شهرت یافته هرگز اعتبار را نشاید فقد قرر فی عبارته حیث قال بل
المنقول من اصحابنا ان خبر الواحد مقدم علی القیاس ولم ینقل التفصیل الا تری انهم عملوا بخبر
ابی هریرة فی الصائم اذا اکل او شرب ناسیا وان کان مخالفا للقیاس حتی قال ابو حنیفة
لولا الروایة لقلت بالقیاس ونقل عن ابی یوسف فی بعض امالیه انه اخذ بحدیث المصراة
واثبت الخیار للمشتری وقد ثبت عن ابی حنیفة انه قال ما جاء عن الله وعن رسوله فعلی
الراس والعین ولم ینقل عن احد من السلف اشتراط الفقه فی الراوی فثبت ان هذا القول
مستحدث واجاب عن حدیث المصراة والعریة واشباههما فقال انما ترک اصحابنا
العمل بهما لمخالفتهما الکتاب والسنة المشهورة لا لفوات فقه الراوی فان حدیث
المصراة مخالف لظاهر الکتاب والسنة کما بینا وحدیث العریة مخالف للسنة المشهورة
وهی قوله صلی الله علیه وسلم والتمر بالتمر مثل بمثل کیل بکیل علی انا لا نسلم ان ابا هریرة
لم یکن فقیها ولم یفقد شیئا من اسباب الاجتهاد وقد کان یفتی فی زمان
الصحابة وما کان یفتی فی ذلک الزمان الا فقیه مجتهد وانچه در کتب احادیث بلکه امامیه
اوصاف جلیله امام اعظم بنظر احقر الناس رسیده اگر درین مقام تعداد آن توجه کنم کلام بتطویل انجامد اگر اجل
مهلت دهد و تقدیر مساعد گردد کتابی جداگانه درین باب تالیف کنم یا در ذیل بعضی از مباحثات غیر یقین
موافق وصیت القاضی شوستری شعر خواهی که شود خصم تو عاجز ز سخن + می بند بکار قول بیزار کهن +
خصم از سخن تو چون نگردد ملزم + او را بسخنهای خودش ملزم کن + بدلایل الزامیه هم رقم سازم که
او باعتراف عمائد و اکابر محدثین شیعه مثل محمد تقی در لوامع و باقر مجلسی در تذکره و غیر او و غیر آن بر زعم انجه
فاضل اخباری در جواب ایضاح مؤلف در رساله حدیث ثقلین گفته اند از تلامذه ائمه اهل بیت بوده و اجازت حدیث دینی
از حضور فائض النور این بزرگان حاصل نموده و در صحبت این برگزیدگان بارگاه احدیت تفقه [illegible] اندوخته
و سعادت اجتهاد دانی یافته و در استنباط مسائل فرعیه از دلائل کتاب و سنت و آثار سلف صالحین نصیب

العین بسته و هر گاه گمان سپرکه حضرت مؤلف دلیلیکه بر عدم تعارف و تلمذ ابوحنیفه در رساله مذکوره اقامت
کرده صلاحیت معارضت ندارد بلکه فی نفسه متناقض و متهافت و از آثار قیامت اما امر اول پس از انکه این
دلیل در مقامات دیگر هم منتشی میشود چه تلمذ و تعارف مانند دیگر عوارض النسبه مثل زمانه بر مذهب حکماء متصف
بقدم و غیر مسبوق بعدم نخواهد بود پس میتوان گفت که فلانی از مقبولین قمی و کاشانی در فلان وقت شرف
حضور جناب پیغمبر صلی الله علیه و سلم یا بعضی از ائمه اطهر حاصل کرد و پرسیدند که چه نام داری خود را از کدام
قبیله میشماری باز بسیاری از دلائل حقیت دین اسلام و ابطال رسوم جاهلیت و معتقدهای ایام در سلک
بیان کشیدند تا انکه مخاطب منشرح بوا شد و فراخ حوصلگی او در کمال ضیق افتاد این همه دال بر آنست که تشخص
تعارفی هم نداشت تا تلمذ چه رسد علاوه دلائل مطلوب مؤلف دلالی از دلائل نقیض آن نیست چه ابوحنیفه بر طبق
روایت جامع الاسرار بمجرد ملاقات آن امام برای تکمیل خویش مضطر شد و ناکام از رهبری شوق بخدمت ایام
فایز گردید هرگاه عجز خویش و تبحر آن عالی مقام دریافته باشد شوق و التباه زیکی بهزار و از هزار به بیشمار
رسید ساعة فساعة زاید خواهد بود نه زائل فقد عرفت ان الفاضل المدعی اورد الروایة المذکورة
نقضا و ان الحدیث یفسر بعضه بعضا اما امر ثانی پس اندک تفصیل میخواهد لکن علی ما ادعی فی جواب
الرسالة المزبورة لکن مجملش آنکه مؤلف در صدد بحث فرموده که در کتب احادیث امامیه اصلا تلمذ ابوحنیفه یافته نمیشود
متکلمین ما این فسانه را بروایات سنیان فقط برای الزام و تبکیت شان آورده اند و این کلام دلالت بر اعتبار
این روایات میکند والا خصم خواهد گفت که الزام و تبکیت ما از کتب غیر معتمده و این قسم روایات از عجایب خیال فا
است چنانچه از صوارم حسام هم پیداست آنچه در خاتمه افاده نموده یعنی بعد از تتبع هم غالبکه حکایت تلمذ از کتب
معتبره اهل تسنن بر نیاید و فرض آن غیر واقعی باشد دلیل بر آنست که تلمذ اصلی ندارد و اعتبار را نشاید فتناقضا
فتساقطا بلی از روایت سید المتالهین شیعه و افادات ملا باقر مجلسی رئیس المتعصبین در جلد اول از بحار الانوار
که ابوحنیفه بخدمت امام صادق ع گذارش کرد که در کوفه قومی هست که گمان میکنند که تو امر کرده ایشان را که از
شیخین بیزار شوند فرمود حاشا و کلا معاذ الله باز گفت که آنها برأت شیخین را امر عظیم می پندارند و موجب ثواب

جبرئیل می شمارند فرمود که آخر چه آرزو داری عرض کرد که مکتوبی نزد شان باید فرستاد و آنها را از آن
مکتوب از این اعتقاد نهی باید نمود فرمود که هرگز اطاعت من نمیکنند انتهی موضع الحاجة امر که برای استیصال اهل
الاصول متشیعین بکار آید در اذهان جماعة اهل انصاف رسوخ تمام یافت و آن اینکه هرگاه امام صادق رو بروی فقیه
اعلم که باعتراف مؤلف مرجع بنی آدم بود راه صدق نماید و در بارهٔ قیاس امثال سرزنش فرماید محال است که
نهی امام از تبرای اصحاب [illegible] تمام خواص و عوام اهل کوفه را که بسیاری از اکابر امامیه مثل شوشتری در مجالس
بر تشیع آنها از قدیم الایام می نازند و چگونه بر خود ننالند شعر گز آب هم مضایقه کردند کوفیان خ
خوش داشتند حرمت مهمان کربلا * محمول بر خلاف نفس الامر باشد لا و الله ثم لا و الله و بحمد الله که این
تلمذ ابوحنیفه بسیاری از شواهد در ذهن فقیر موجود است که هنوز بگفتگوی علمای معاصرین نیامده بر حرفی از آن کتاب
که مزید تعارف را مقتضی و عادة و عرفا تلمذ را هم مقتضی است سکندر اعلام مینمایم که ابوحنیفه ربیب
امام صادق بود و نسبت فرزندی با و داشت از رساله انوار بدریه کالنهار اذا تجلی روشن است که مصنف
آن مولانا محمد یوسف را وقت تالیف آن مقام و ذکر مناقب ابوحنیفه تردد رو داده که کدام یک از این هر دو
جناب ربیب دیگری و کدام یک تلمذ بود و جعفر بن محمد بن علی الرازی الهولرودی خازن مشهد مقدس
که جلیلی از ارباب تحقیق و تنقید در امامیه است و در علوم حدیث منصبی منیع دارد و در تکلم کوس لمن الملک
الیوم می نوازد و بسیاری از کتب معتمده در علم کلام مثل تحقیق متین فی شرح نهج المسترشدین و کجامع
الاصول فی شرح الفصول و جامع الدرر فی شرح الباب الحادی عشر برای اتباع و اشیاع خویش در زمانه
یادگار گذاشته و در رساله انوار بدریه بمقتضای کمال غلو در تشیع چه اعلام صحبت که بر [illegible]
تلمذ ابوحنیفه و ربیب بودن او را از جملهٔ اخبار مستفیضه مشهوره انگاشته و مولانا محمد یوسف علیه الرحمة
در تردد مرقوم مستحق کمال تهجین و تشنیع پنداشته چنانچه عبارتش ملاحظه شود و العجب ان اعوا اهل
الضلالات اشتبه علیهم ما لا یشتبه علی الاعمی و هو عین الزوج و المأخوذ منه
مع اشتهار الصادق و بهما الخ بالجمله چون ابوحنیفه ربیب امام باشد عدم تعارف المتبه از مستبعدات

خواهد بود چه جای آنکه بر اشتهار تلمذ او نیز از حضرت مذکور نص صریح واقع شود و از شهرت امام صادق
با این هر دو امر میتوان دریافت که اگر بعضی از علمای قصه تلمذ ابوحنیفه را ذکر نکنند و دیگر بزرگان را از
اساتذه او بشمار آرند بر جای خویش است نه محل افتخار و احتجاج مخالف کینه کیش و از اینجاست که صاحب کتاب
کاشف بترجمه جناب صادق زبانی ابوحنیفه مناقب و محامد شرف ذکر نموده و تعرضی باین تلمذ نفرموده
لیکن محشیان اشاراتی باین امور نموده اند کما لا یخفی علی من طالع کتب الرجال و این خیال که عدم ذکر تلمذ دلیل
بر عدم است هم مستلزم تسنن امام است چه اگر آنجناب شیعه بودی البته ابتداء تعرض بتسنن ابوحنیفه نمودی
سیما وقتیکه ابوحنیفه استیصال مذهب امامیه درخواست کند کما عرفت آنفا چون در روایات اکابر امامیه
با وصف صرف همم ایشان در بث ذمائم وی غیر از انکار قیاس چیزی مروی نیست چنانچه بر ناظرین و متتبعین روایات
کلینی در کافی بطرق متنوعه و روایات صدوق در علل الشرائع از پدر خویش بتکرار تمام و تطویل ما لا کلام
و هم از محمد بن حسن قطان و نیز از حسین بن احمد و روایت شیخ در امالی از حسین بن عبدالله غضائری
از ابن شبرمه مرفوعا و روایات ابومنصور احمد بن علی بن ابیطالب طبرسی در کتاب احتجاج محتجب و مخفی
نمی ماند پس مذهب جعفری جز عدم حجیت قیاس عین تسنن خواهد بود باقی ماند آنکه اگر تسنن مدعی بود ترک قیاس
میکرد و از تشنیع امام نجات می یافت جوابش در مسلک آخر مفصلا سامعه خراش خواهد شد کما اشرت الیه
سابقا بالجمله متشیعین زمان طاقتی ندارند که حرفی در بارهٔ ابوحنیفه بر زبان آرند و مقلدین امام مالک و
شافعی و احمد را چه مجال است که تضعیف مذهب اعظم پردازند و بامراعات ادب که شیوهٔ ائمهٔ ایشان بوده کما
مرت الیه الاشارة طعنی بر ابوحنیفه نمایند احمد بن حنبل که بظواهر حدیث میرود و در فن حدیث شریف
پایهٔ عالی بس رفیع و منزلتی بس عظیم دارد اکثر روایات مذهبش موافق تصریح محقق دهلوی مطابق فتاوای امام است
چنانچه کتب مذهب او نیز بران گواه است و غالبا ازین بگذر است که در کتب فقهیه خلاف او بسیار کم دیده
می شود پس آشکار شد که تضعیف و طعن بر حنفیه خالی از غرابت اعتساف نیست و نیز واضح تر گشت
که مدار مذهب امام اعظم بر کتاب و سنت مرویه بسالت مآب و مجتهدات اصحاب بلی معمول تلامذه او

بنا بر تسلیه سایلین که در زمان عباسیه بودند علوم عقلیه فلاسفه در آن وقت مترجم شده آن بود که مهما امکن نقل را
بر عقل منطبق سفیر میمودند و این مرتبه ایست که غیر ایشان را نصیب نگشته ذٰلِكَ فَضْلُ اللّٰهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ
وَاللّٰهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ اگر حضرات امامیه یا کسیکه بعضی از وجوه حظی از عصبیت ایشان فی الجمله دارد
برین منصب عظیم حسد برد و بشعبده بازی و سحرکاری منقبت را بمنقصت مبدل گرداند بمقام استغراب و محل
استعجاب نباشد مغلطه خامسه آنکه مولف رساله مذهب محدثین و مجتهدین را هر دو یکی دانسته و خیال نکرده
که در کتب معتمده حنفیه که اسامی بعضی از ان بر زبان قلم رفت هر دو مذهب را جدا جدا نوشته اند از تتبع کتب
و تصفح مقالات ایشان بوضوح می گراید که ترتیبیکه اهل حدیث در صحیحین مقرر کرده اند و این هر دو بر دیگر
کتب تقدم داشته اند بر نسخه اتباع مجتهدین بضرب من التقلید جاری میشود والا از ائمه اربعه چیزی درین باب
منقول نیست و چگونه تصور توان کرد حال آنکه علم غیب خاصه الوهیت یا نزد شیعه از خواص امامت است
پس اگر شخصی بعد تالیف این کتب بپایه اجتهاد میرسید و تمیز صحیح از سقیم نزد او مناط اعتبار میشد و در باب جرح
و تعدیل بلا واسطه متوجه می گشت ضرور نبود که بر قرار داد شیخین در باب ضد روایت میرفت و مخالفت
ایشان را هیچگونه مباح نمیدانست آخر این بزرگان هم از جمله بشر بوده اند گو در تصحیح حدیث لغایت قصوی
کوشیده باشند سیما محمد بن اسمعیل بخاری که او درین امور گوی سبق از اقران و امثال ربوده لیکن باز هم جای اجتهاد
مجتهدین باقیست مگر یاد نداری که در باره چندی از رواتش بعضی از علما و فقها بحث دارند و شارحین در
جواب آن وجوهی نقل میکنند که بعضی از ان خالی از غرابت نیست و از مطالعه صحاح سته دریافت میشود
که اکثری از جامعین تقلید کسی از مجتهدین نمی کردند بلکه خود اجتهاد می نمودند و تایید مجتهدات خود را درین
کتب غالبا مد نظر داشته اند و بحمد الله که از غایت انصاف موافقین صحیحین بنص قطعی تصریح کردند که احادیث صحیحه را
در جمع و تلفیق با محصور نباید پنداشت بلکه احادیث صحیحه دیگر بسیار است که قصدا ایراد آن نکرده ایم و ازین مقام
خوش فهمی بعضی از اکابر مولف بمرتبه عیان میرسد که این قسم مطالب را دلیل بر عدم صحت صحیح بخاری و مسلم
گردانیده حیث قال نووی که از محدثان و ارباب صحاح اهل سنت و شارح صحیح مسلم بمقدمه شرح مسلم

می نویسد ان البخاری و مسلما لم یلتزما استیعاب الصحیح بل نقل عنهما تصریحهما
بانهما لم یستوعباه و انهما قصدا جمع جمل من الصحیح کما یقصد المصنف جمع جمل من
مسائله لا انه یقبض حصر جمیع مسائله انتهی و ازین عبارت تصریح بعدم صحت جمیع احادیث صحیح
بخاری و مسلم صریح است انتهی بلفظه بر فرض و تقدیر اگر ابوحنیفه و اصحاب او بعد از جمع کتب ستة و امثال آن هم میرسیدند
و اجتهاد میکردند زیاده برین نیست که اقتدای ایشان نسبت بانچه عمل بران کرده اند کمتر میشد نه آنکه در هر مقام
فتوی بر حدیث صحیح بخاری میدادند و از حدیث دیگر هیچ متعارض بهاری تابی نمی کردند چه محتمل است که نظر بادله
و اصول محکمه در مقابله بعضی از حدیث مسلم نزد ایشان فوق می شد همچنین احادیث ابوداود و نسائی برین
هر دو تفوق میداشت چه خود محدثین مثل محقق دهلوی تصریح باین امور میفرمایند که این تفاوت در ترتیب که مذکور
شد نظر بجهت اصل صحت و باعتبار اکثر و اغلب است والا گاهی عارض میگردد مر مفوق و مرجوح را چیزی
که فایق و راجح میگرداند او را از حیثیات دیگر پس اگر مثلا حدیثی باشد بطرقیکه بالغ بحد شهرت و تواتر باشند
و موافق بوند او را ائمه دیگر از ملتزمین و مشترطین صحت لا بد اقوی خواهد بود از حدیث بخاری و همچنین حدیث بخاری
وحده از متفق علیه بلکه جمیع اقسام مفضوله النسبت بعالی خصوصا اگر از ان ترجمه باشد که آن را اصح الاسانید
گفته اند المختصر عند العقلا بمرتبه عیان رسید که دراند فاع اعضال مذکور از حنفیه چیزی که در ذهن مؤلف
می شد بر چندین مغلطه مبتنی بود حالیا که باوصف تقلید و کاسه لیسی حنفیه کما سیجی انشاء الله تعالی بر علمای
اهل حق طعن میکنند و اصل و جهت یکدو رساله آن بفراغ خاطر نشسته بود بر کمند بیان فرماید که مجتهدین
امامیه با آنکه گویند که اصح الکتب کافی ابوجعفر کلینی است و بعد از جمع آن بعرصه شهرت و کثرت آمدند باز
چرا با حادیث مرویه آن مخالفت میکنند بلکه اضعف کلینی را اقرب با ضعیف و موضوع میدانند و خود تصریح
می نمایند که اصحاب ائمه علیهم السلام که مورد مدح و منقبت بودند بغایت قلیل اند و مع هذا مدح و منقبت شان یقینی
نیست بلکه ظنی علاوه بکمتر حدیثی است که فقط راوی آن این مردم باشند چنانچه تفصیل این اجمال
در حاشیه مجتهد کربلائی که بر بعضی از کتب اصول نوشته دست هم میدهد و این و قدح روایات

اصولی از رسایل شیخ مفید و سید مرتضی و رد شیخ صدوق بوده اند و هم میر سید و الشاء الله تعالی
درین عجاله نافعه سمت وضوح خواهد یافت که عمائد اصحاب ائمه چند کس اند که لولا هؤلاء لانقطعت
آثار النبوة واندرس العلم و شان آنها وارد است کما فی اساس الاصول و سلالة و خلاصه آنها که
افقه و اعلم باشند بلا ریب نزد ائمه هدی ملعون و مطرود بوده اند فما ظنک بغیرهم همه حیرتم که مؤلف رساله چگونه
تفصی ازین اشکال خواهد جست که خود در کم دو مانی نیستا باین همه عیوب خانگی بی تحقیق و تنقیح زبان اعتراض بر حنفیه
کشادن خیلی نازیبا شعر گر چشم خدا بینی بخشند ٭ نه بینی هیچکس عاجزتر از خویش ٭ بس گذارش است که
خدام مؤلف بدعوی بی معنی که حنفیه صدد ظلم و کذب از جناب باری تعالی جایز رسیدانند در صدد غفلت گشته اند بلکه بتصریح اهل
حق و تنصیص فاضل چلپی در صوارم که کلام خصم را ناتمام و بی دلیل نقل کردن دلیل خیانت ناقل می باشد براه
خیانت رفته اگر کسی را مطالعه تصنیفات امام فخر الدین رازی مثل نهایة العقول میسر نشود باید که بجواب صوارم که فاضل
ملتانی تنبیه السفیه نامش گذاشته رجوع کند عبارتش بعد اسقاط و تبدیل الفاظ حسن قلمی میگردد که هزار جلد قرآن
مجید دیده و خوانده باشند یُعَذِّبُ مَنْ یَشَاءُ وَ یَغْفِرُ لِمَنْ یَشَاءُ و در تلاوت قرآن مجید صد بار این آیت
بر سامعه او مرور کرده باشد قُلْ فَمَنْ یَمْلِکُ مِنَ اللهِ شَیْئًا اِنْ اَرَادَ اَنْ یُهْلِکَ الْمَسِیْحَ ابْنَ مَرْیَمَ
وَاُمَّهٗ وَمَنْ فِی الْاَرْضِ جَمِیْعًا و در ادعیه صحیفه کامله چند بار خوانده باشد که امام سجاد در ادعیه خود
میفرماید که الٰهی لَوْ عَذَّبْتَنِیْ وَعَذَّبْتَ اَهْلَ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرَضِیْنَ عَذَّبْتَهُمْ وَاَنْتَ غَیْرُ ظَالِمٍ
لَهُمْ پس بعد از شهادت ثقلین بر صحت این عقیده دیگر زبان طعن دراز کردن انکار صریح از ثقلین کردن است الحمد لله
که مدعا صاحب تحفه است یعنی الزام اثبات انکار این فرقه از ثقلین بی اختیار از زبانش ثابت شد و عقل است که
نسبت حق سبحانه تعالی بمخلوقات غیر نسبت خالقیت و مالکیت او سبحانه مالکیت مطلقه است آنرا قیاس بر ملک
ناقص نوع انسان یا صناعت ناتمام اینها نباید کرد و مرتبه مخلوقات را نسبت باو تعالی مرتبه نوکران خدمتگاران
و مزدوران و مزارعان نباید فهمید که درین صورتها توجیه ملام میتوانند شد و در صورت خالقیت و مالکیت مطلقه
هیچ جای گفت و شنید نیست مانی لسبکه عقول محجوب و امثال و خوگر این نسبت شده اند همه لافرها مذکوره را

در نظر دارند شنیدن این عقیده صحیحه استعجاب و استغراب لاحق حال ایشان میگردد و یکادون یسطون
بالذین یتلون علیهم آیاتنا درینجا باید دانست که مؤلف بلکه اسلاف او نیز در نقل مذهب
اشاعره درین مسئله و مسائل آن شبه خیانت عظیم بکار برده اند و آن اینست که صدور این افعال را از جناب الهی یعنی
تعذیب مطیعین و ثواب دادن کفره و ملاحدین نزد اشاعره سزاوار جایز نوشته اند حال آنکه چنین نیست اشاعره
صدور این افعال را از جناب الهی جایز ندارند آری مذهب ایشان اینست که صدور این افعال از جناب الهی
قبح عقلی ندارد یعنی عقل را چون بطور او واگذاریم و عقل نسبت خالقیت و مخلوقیت و مالکیت
مطلقه و مملوکیت تامه ملاحظه نماید حکم بتقبیح این افعال نمی کند لیکن افعال بنا بر وقوع وعده از جناب
الهی باثابت مطیعین و تعذیب کفره و مشرکین محال و ممتنع بالغیر گشته قال الله تعالی انا لا نضیع
اجر من احسن عملا و قال ام نجعل الذین آمنوا و عملوا الصالحات کالمفسدین فی
الارض ام نجعل المتقین کالفجار و قال ان الله لا یغفر ان یشرک به و قال و تمت
کلمة ربک لاملان جهنم من الجنة والناس اجمعین پس این افعال با وصف انتفاء قبح
عقلی جایز الصدور نیستند بنا بر وقوع وعده بخلاف آنها و بسا چیزها از افعال الهی فی نفسها ممکن اند لیکن
بسبب تعلق اراده بضد آنها یا اخبار بضد آنها محال و ممتنع گشته مثل ایمان ابی لهب و توبه ابلیس و نحو ذلک انتهی
اما جواب از دعوی جواز صدور کذب و ظلم جمیعا بطور الزام پس دیگر باید شنید که ابو جعفر کلینی در کافی که
نزد اصول امامیه اصح الکتب قبل بیاض عثمانی است کما ستعرف جوابه ان شاء الله تعالی و محدثین ایشان
بقطعیت صدور احادیثش قائل اند و مذهب مؤلف بقرینه تعبیر از لفظ اصح الکتب درباره صحیح بخاری در مقام رد بقطعیت
صدور غالبا همین است از امام صادق علیه السلام روایت میکند که محصلش باین عبارت میرسد که حضرت یونس سر خود را
بر زمین بناز گذاشته در باب مغفرت خود الحاح میکرد وحی الهی در رسید که سر خود را بردار که عذاب نخواهم کرد عرض نمود
که من بوعده تو گوش نمی نهم اگر بعد ازین وعده هم عذاب کنی کیست که مانع و معارض تواند شد آخر من بنده توام
و تو پروردگار منی باز وحی آمد که من هرگاه وعده میکنم وفای آن بر ذمه من لازم میشود انتهی و ازینجا عیان

گشت

گذشت که بروایت مقتدایان امامیه حضرات انبیا علیهم السلام بر السنه معصومین صدور ظلم و کذب از ذات باری تعالی جایز می پنداشتند بلکه بعد ازین باتباع تمام خواهی دانست که انبیای اولو العزم نیز از جمله نواصب و منکر امامت ائمه اهلبیت و دشمن ایشان بودند و از طیب ولادت بهره نداشتند پس لازم آن بود که اولیای مؤلف قول شیخ سعدی رحمة الله علیه را شعر زبان بریده بکنجی نشسته صم بکم ✣ به از کسی که نباشد زبانش اندر حکم ✣ کار می بستند و زبان بمطاعن غیر واقعیه اشاعره هم نمی کشادند و بحمد لله که علمای امامیه در امثال این مقامات غیر از آنکه خموشی پیش گیرند و عند التحقیق از مذهب خود دست شوینده و از میدان مناظره راه فرار جویند جوابی نمی توانند داد چنانچه بر متصفح هفوات فاضل جالسی در حسام مخفی نیست **تنبیه** اکنون فقیر خاکسار بجناب مؤلف عالی مقدار بعد از ارخاء عنان میگویم که خدام حضرت در چند از اوراق که بجواب الصباح نگاشته اند و بجهت ضیق عطن از تتمیم آن دست برداشته تاسیا بالاسلاف چنین افاده میفرمایند که در کتب احادیث امامیه از معصومین صلوات الله علیهم اجمعین باسانید صحیحه مفیده اذعان منقول است که دوازده صحیفه برای هر یکی از ائمه اثنا عشر جدا جدا نازل از جناب کبریا مانند قرآن بر رسول الله صلی الله علیه وسلم و هر واحد بحسب احکام مندرجه صحیفه مخصوصه خویش در عهد امامت عمل مینماید و بعضی را تقیه و بعضی را ترک آن موافق آن صحف واجب می آید انتهی قدر الضرورة بلفظه پس معلوم شد که ائمه هدی بامتثال احکام همان صحف مطهره که هر یکی از آن برای هر فردی از ین کرام برره مانند قرآن مبین بر جناب سید المرسلین از آسمان فرود آمده و اوامر متناقضه و نواهی متخالفه در آن مندرج بود مامور بوده اند و باتباع احکام قرآن شریف و احادیث منیف غرضی متعلق نبود و هر کس که بحار الانوار فاضل مجلسی و مانند آن را از کتب معتمده حضرات امامیه بچشم عبرت بین دیده باشد بعلم و یقین میداند که در باره امام باقر و صادق علیهما السلام امر باظهار راه و الحق شرف نفاذ یافته چنانچه الفاظیکه در خاتم خامس برای جناب امام باقر مرقوم و مسجل بود دلالت برین دارد و هی

هٰذِهٖ مَحَلَّتْ لِلنَّاسِ وَافْتِهِمْ وَانْشُرْ عُلُوْمَ اَهْلِ بَيْتِكَ وَصَدِّقْ اٰبَاءَكَ الصّٰلِحِيْنَ وَلَا تَخَافَنَّ اَحَدًا اِلَّا اللّٰهَ فَاِنَّهٗ لَا سَبِيْلَ لِاَحَدٍ عَلَيْكَ اما خاتم سادس که بنام امام صادق علیه السلام

ترتیب تمام و نقش ختام پذیرفته پس ترتیب الفاظش اینست حَدِّثِ النّاسَ وَ افْتِهِم وَلا تَخافَنَّ
اَحَداً اِلّا الله وَ انْشُرْ عُلومَ اَهْلِ بَیْتِکَ وَ صَدِّقْ آباءَکَ الصّالِحینَ فَاِنَّکَ فی حِرْزٍ وَ اَمانٍ
انتهی از این عبارت صاف پیدا و هویداست که حضرت ملک علام این هر دو امام را از تقیه باز داشته بنظر رحمت خود
بالحفظ و صیانت شان از شر کفار و منافقین هم در وقت خلافت بنی امیه و هم اوان حکومت عباسیه برگماشته
بعضی الخ مرا از مدعیین علم و دانش تحریر آن ستم بر جان کاغذ و قلم نموده اند که فتاوای جعفریه نسبت بفتاوای سایر ائمه
هدی زیاده تر محمول بر تقیه است مهمل بر آمد شاید که شعر لعید محمد شعر جعفری باش گر خدا خواهی و زنده
بر طریق گمراهی در باضمیمه توجیهات در خصوص نسبت مذهب تشیع بجناب امام صادق نه ائمه دیگر بگوش اعتبار نخورده
و از عجایب امور و غرایب دهور تاویل بعضی از شارحین در الفاظ بعضی از روایات این حدیث است که
در کتاب حجت از کافی در باب ماجاء [illegible] مضمون مرویست و آن اینست که انت فی حرز و امان جمله حالیه واقع
شده فلا یدل علی المقصود زیرا که نبودن این عزیزان بر تقیه ثابت که نقلش از کتب معتمده شیعه کردم هرگز
این احتمال را حال نمی تواند شد اطلاعی ندارند از و اینقدر هم ندانسته که الحدیث یفسر بعضه بعضاً کما قال
المؤلف مرا و انچه در کافی در باب مذکور بروایت معاذ بن کثیر در حق حضرت امام باقر مرویست وَ قُلِ الْحَقَّ فِی الْاَمْنِ
وَ الْخَوْفِ وَ لا تَخْشَ اِلَّا الله نص قطعی بر مدعاست و قاطع این احتمال بیجا علاوه بر اعتقاد این مردم لازم
می آید که دیگر ائمه در حال امن هم طریق تقیه می سپردند و عیاذاً بالله خلق خدا را از راه می بردند چنانچه از حاشیه
مجتهد کربلائی که قبل ازین در عبارات صدر اشاره بدان رفته می توان فهمید فَکَفیٰ بِهِ ضَلالاً مُبیناً وَ
عَذاباً مُهیناً چون بنص این حدیث ثبوت رسید که این هر دو امام باظهار حق مامور بودند اکنون مدعیان انصاف
ادنی محنتی بر خود گوارا کرده بغور و امعان ملاحظه نمایند که احادیث این بزرگان را بر تقیه و خوف حمل کردن و
ایشان را از مداحان خلفای جور و مرائیان دین فروش خیال نمودن چنانچه از تهذیب و استبصار امام
اعظم طوسی هویدا می گردد چه مصرف داشته باشد کاش بمقتضای عقل و اندیشه فقط احادیث این بزرگان
و حضرت شهید کربلا مصداق ما قیل شعر سر زد او وند او در دست یزید * والله که بنا

لا الہ است حسین ؓ در اصول عقاید دینیه و همچنین در مسایل فرعیه نصب العین ساخته‌اند و هرگز بتاویل
و تسویل و سخن سازی کاو نازی متوجه نشدند هرگاه عمو بر خلاف احادیث صحیحه ائمه عمل کردن عین اعتراف
عمل بر خلاف حکم الهی است لا محاله بسبب مخالفت ائمه طاهرین علی الاطلاق خصوصاً مامورین باظهار ما هو
الحق اعمال خود را باطل خواهند دانست دفعاً للصدق النقیضین و اگر کلام حضرت الامام را بر احتمال مخل حمل فرمایند
بنام خدا اینک گوی و میدان در کتاب مختصر که استبصار نام دارد حسبة لله اندک ملاحظه کرده شود از جمله
احادیث مامورین باظهار حق حدیثی است عَنْ عَمَّارِ بْنِ مُوسَى عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ
فِي الرَّجُلِ يَتَوَضَّأُ الْوُضُوءَ كُلَّهُ إِلَّا رِجْلَيْهِ ثُمَّ يَخُوضُ الْمَاءَ بِهِمَا خَوْضاً قَالَ أَجْزَأَهُ ذَلِكَ
یعنی عمار مذکور از صادق علیه السلام سوال کرد که شخصی وضو کرده مگر هر دو پا را نشسته باز بخیال آن آمد
پس هر دو پا را در آب غوطه داد فرمود که کفایت میکند امام اعظم طوسی این روایت را بر تقیه حمل فرموده بر خلاف آن
حکم نموده و از انجمله روایت ابو بصیر از امام عالیمقام است قَالَ إِنْ نَسِيتَ فَغَسَلْتَ ذِرَاعَكَ
قَبْلَ وَجْهِكَ فَأَعِدْ غَسْلَ وَجْهِكَ ثُمَّ اغْسِلْ ذِرَاعَيْكَ بَعْدَ الْوَجْهِ فَإِنْ بَدَأْتَ بِذِرَاعِكَ
الْأَيْسَرِ فَأَعِدْ عَلَى الْأَيْمَنِ ثُمَّ اغْسِلِ الْيَسَارَ وَإِنْ نَسِيتَ مَسْحَ رَأْسِكَ حَتَّى تَغْسِلَ رِجْلَيْكَ
فَامْسَحْ رَأْسَكَ ثُمَّ اغْسِلْ رِجْلَيْكَ یعنی صادق علیه السلام با ابو بصیر فرمود که اگر در وضو بنسیان
دست چپ خود را اول بشوی بغسل وجه اعاده کن باز دست راست بشوی و اگر یسار را بر یمین مقدم کنی از آن
نیز حکم اعاده است و اگر غسل رجلین را بر مسح سر مقدم داری همین حکم در آن نیز جاری است امام اعظم امامیه
درین مقام طرفه سحر کاری بکار برده که دفترهای طویله به بیان آن بعجز و قصور می گراید چنانچه بر ناظرین تهذیب
الاحکام محتجب نمی ماند و بحمد الله که مرض امام اعظم را بغیر از عذر تقریری چاره نمی توان کرد و العاقل یکفیه
الاشارة و الغافل لا یجدیه الف العبارة و از انجمله روایت سماعة بن مهران عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ
أَيْضاً قَالَ إِذَا تَوَضَّأْتَ فَامْسَحْ قَدَمَيْكَ ظَاهِرَهُمَا وَبَاطِنَهُمَا ثُمَّ قَالَ هَكَذَا فَوَضَعَ
يَدَهُ عَلَى الْكَعْبِ وَضَرَبَ الْأُخْرَى عَلَى بَاطِنِ قَدَمَيْهِ ثُمَّ مَسَحَهُمَا إِلَى الْأَصَابِعِ یعنی مصنف

سماعه بن مهران امر نمود که در وضو ظاهر و باطن هر دو را مسح کن چنانچه من میکنم و امام اعظم درین مقام هر دست
بدامن تقیه میزند و بنیاد انصاف را می کند و نمیدانند که هرگاه حال ماموربن با ظهار حق چنین باشد که در تضلیل و
گمراه کردن شیعه اثنا عشریه هیچ دقیقه نامرعی نگذارند و ظهر شریعت را ببطن قلب سازند و ارشاد نمایند که در
گروه شیعه اختلاف ما انداخته ایم و انبهم ازین بزرگان بجا خویش مروی باشد که هر که باعث اختلاف و تمایل
و مضل است کما سیجی تفصیله انشاء الله تعالی از حال ماموربن بخلاف نفس الامر بزعم حضرات شیعه تبایس
نمایند که چه خواهد بود **و ازانجمله** روایت حسین بن عبد الله است قال سالت ابا عبد الله علیه السلام
عن الرجل یمسح راسه من خلفه و علیه عمامة باصبعه ایجزیه ذلک فقال نعم
یعنی حسین بن عبد الله پرسید که اگر بر سر متوضی عمامه باشد و بیک انگشت خود مسح سر از جانب قفا کند
او را چه حکم است صادق علیه السلام فرمود که در جواز وضو نقصانی نیست درین حدیث تاویل امام اعظم آنکه محتمل است
که ماسح دست خود را از قفا زیر عمامه برد و انجا بر قدم راس مسح نماید چنانچه مذهب امامیه است و غالبا این تاویل
ما خود از افادات شیخ حلی است که او می پرسیدند که بینی تو کجاست بحرکت عنیف دست خود را از پشت گردانیده
بر بینی نهاد و گفت که اینست و تاویل دویم همان تقیه است که این کرد بلا و غبار کذب با فرا انگیخته او ست **و ازانجمله**
حدیث حسن بن ابی ساره است قال قلت لابی عبد الله علیه السلام ان اصاب ثوبی شیء من
الخمر اصلی فیه قبل ان اغسله قال لا باس ان الثوب لا یسکر و قال الشیخ بعد نقل هذه
الاخبار نحملها علی ضرب من التقیة لانها موافقة لمذاهب کثیر من العامة یعنی حسن
بن ابی ساره پرسید که اگر جامه من بخمر آلوده شود بی شستن و شو نماز در ان بگذارم فرمود هیچ باک نیست
زیرا که پارچه از شراب خمر مست نمی شود عجب تر آنکه شیخ المشایخ طایفه که وی را صدوق ملقب ساخته اند در فقیه
و دیگر کتب معتمده فتوی بر مضمون داده که نماز در جامه خمر آلوده رواست و احادیث این ماموربن با ظهار حق را
که در باب نجاست خمر درود یافته و نور نماید قرآن مجید بران ناطق معاذ الله بکذب تقیه حمل میفرماید و میگویند که آن
موافق اهل سنت و امام اعظم احادیث مشعر طهارت را مطابق مسلک ایشان اعتقاد میکنند کما اشرت الیه

سیوم قالت الامامیه بجواز نماز در جامه خمر آلوده

انفا فاعتبروا یا اولی الابصار وانظروا الی هؤلاء الکبار انهم فی کل واد یهیمون وفی کل
تیه یتیهون وکل ذلک نشأ من مخالفتهم سید الخافقین وترکهم متابعة الثقلین
کاش حضرات شیعین این تهمتها را برواة منسوب میکردند ودامن های آن طیبین وطاهرین را از لوث این افترآت
مبرا ومنزه میدانستند حیف که برین هم قناعت نفرمودند چنانچه بر متصفح شروح کلینی ودیگر کتب معتمده دین
ومذهب ایشان مثل علل الشرایع مخفی نیست قیامت اینست که جمهور متاخرین برین قدر هم درباره تقیه قانع
نمی شوند بلکه امام اعظم خود را درباب حمل احادیث بر تقیه با اینهمه فراخ حوصلگی از مقصرین میشمارند چنانچه در فواید محمد
امین استرابادی مضبوط ومرقوم هست این چند حدیث که درباب طهارت بخاطر داشتم ودرین مقام ثبت
نمودم نسبت باحادیث امام صادق ع که امام اعظم طوسی ومقلدین او بر تقیه وافترا وتاویلات لاطائله حمل نموده اند
بی شائبه مبالغه قطره ای از دریای ذخار وذره ای از صحرای ناپیدا کنار است بجهت خوف اطالت برینقدر اکتفا رفت
تا اولیای فاضل ممدوح بدعوی اجمال واهمال در کلام بنده نه پردازند وبعیب کور معیوب نسازند لیکن احقر البریه را
یارای آن نیست که از اجمال عبارات آن مرجع اثنا عشریه گفتگو کنم وحرفی درباب قصور وعجز ملازمان از ایراد ادله
بر دعوی مخالفت حنفیه با کتاب صحیح بخاری رح زنم مگر رعایة للادب زبانی صاحب صوارم که ملازمان نیز او را مقتدای
طائفه خویش میدانند سطری چند در مذمت اجمال بطریق ارتجال النقل مسکینم بگوش حق نیوش مسموع شود میفرماید که یکی از
دافع وبایگان قلیل البضاعت در علم وکمال اینست که در کتب جدلیه چون بر سر تحریر کلام خصم می آیند کلام مجمل
واطراف وجوانب آن را مهمل ساخته در معرض توضیح وتبیین می آرند تا باین خیانت واهمال باشد که مجال به بعض مقال
ارباب کمال یابند وخود را در حساب وتعداد مردان این میدان آرند ودر مواضع دیگر هم بمجال تهجین وتغلیط افاده
نموده چنانچه بر متتبع مخفی نیست وایضاً بسیاری از علمای کرام وفضلای اعلام امامیه مثل فاضل محتاط آقا
احمد اردبیلی مجاور مرقد شریف مرتضوی که هرگز بر مسایل واستفتاهای مردم فتوی نمی نوشت تا آنکه از
ضریح مقدس علی کرم الله وجهه جواب می شنید والعهدة علی مؤلف منهج الارشاد لاهل التقلید والاجتهاد در تفسیر
آیات الاحکام وفاضل جابلسی در صوارم وغیر او در غیر آن تصریح کرده اند واز اکابر خود نقل نموده که در احادیث

بپیغمبر صلی الله علیه وسلم بلکه با سائر انبیا و مرسلین تقیه را نجائز نمی دانند واللفظ للاردبیلی حیث
قال فی تفسیر الآیة الکریمة وإما ینسینک الشیطان فلا تقعد بعد الذکری مع القوم
الظالمین قال فی ن قال الجبائی وفی هذه الآیة دلالة علی بطلان قول الامامیة فی جواز التقیة
علی الانبیاء والائمة وان النسیان لا یجوز علی الانبیاء وانت تعلم انه لا یدل علی عدم جواز
النسیان علی الانبیاء فانها مطلقة تجوز تقییدها بعدم الخوف والضرر وعدم المفسدة
مع انهم لا یجوزون التقیة علی الانبیاء ثم نقل من هذا الکتاب بعد عدة سطور
ان الامامیة انما یجوزون التقیة علی الامام بلفظه واین عدم جواز تقیه را برای جناب
سید المرسلین در کتب دیگر از اسفار معتمده باعلی براهین مزعومه خود ثابت کرده اند وبر متتبع خبیر مخفی نیست
که تاویل و تسویل تقیه چنان عام است که از اجرای آن در احادیث ائمة الانام علیه الصلوة والسلام با این همه
تصریحات که در حق ایشان است رایج نموده باشند بلکه حدیث آنحضرت صلی الله علیه وسلم در باب مبارزی بدر در مناقب
شیخین که ابوبکر صدیق در رقت قلب مانند ابراهیم خلیل است و عمر فاروق در شدت مانند نوح کما سیجیء
ان شاء الله تعالی آخر بمقتضای مثل مشهور که تنها کاران خالی از سود نیست بهزار جد و جهد بحمل [illegible]
ونیز حدیث آنجناب را که ابوبکر بمنزله گوش من است و عمر بمنزله چشم من وعثمان بجای دل من است که راوی آن حضرت
سلطان ابرار است شیخ ابن بابویه قمی که بتصحیح برادر بزرگ مخاطب در جواب الضیاح فرد کامل امامیه علی
الاطلاق است در کتاب عیون اخبار الرضا که باظهار مجلسی در بحار الانوار در شهرت واعتبار کم از کتب اربعه نیست
آورده و در اثناء تصنیف و تالیف او همین است که بتقیید می پردازد و ضعف ضعیف محمول بر تقیه را اظهار می
سازد والا بینه و بین الله حجت است می دانند بعد از تاویلات بعیده و کلمات رکیکه کشان کشان بوادی تقیه
می آرند و از تکذیب سلف صالحین خویش هرگز منفعل نشده خنجر ظلم بگلوی انصاف میزنند و این قدر ازهم
و سیدین بزرگان مذهب نمی آید که اگر انبیا و مرسلین تقیه و کذب را شعار خود می ساختند بقول امام الائمة
فی کلینی را که از علمای شیعه کما یدل علیه ما نقل فی التوضیح الانور که را یارای اقامت شعار

دینی می بود و حسبان اصول و فروع شریعت غرّا مصداق اَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ می نمود
سیما جناب سید النبیین صلعم که مبعوث باسود و احمر و تمامی جن و بشر بود چه اذیتها که از دست کفره و فجره نکشیده
و چه اتعاب و آلام که از دست آنها نچشیده بالخصوص وقت ظهور سطوت اسلام و نکبت کفار لئام که اقاصی و ادانی
قریش حلقه اطاعت و فرمان برداری در گوش و غاشیه امتثال و جان نثاری بر دوش انداختند و حضرت
حق تبارک و تعالی فرمود که یَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللّٰهِ أَفْوَاجًا و حبیب خویش در باره ادای شکر این نعم عظمی
امر نمود که فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَاسْتَغْفِرْهُ إِنَّهُ كَانَ تَوَّابًا و این معاذیر تحمل ریحان رسول الثقلین اعنی امام
حسین تحمل حدیث مدح شیخین و ذی النورین را حاشا روایت کردنش این قصه را گواه عادل و همچنین احادیث دیگر
که در دفاتر طوال گنجایش آن ندارد و نزد هیچکس از عقلای جهان بنا بر تقیه و افترا محمول نمیتوانند شد مدعین
انصاف و مریدو لای اهل بیت بر اصل الاصول خویش بتکلف و از کار تصنع بیشمار می برند و حقیقه پرده ناموس
عماید و اکابر خود نزد اولی البصائر و الابصار می درند و از اینجا بدلیل قاطع روشن شد که آنچه حضرت
مؤلف در حاشیه منهیه عوض ندامت و انفعال در ازدستی و کوته اندیشی مینماید و از فارسی بعربی
انتقال نموده می فرماید لَا يَخْفَى عَلَى أَحَدٍ أَنَّهُ لَا يَتَيَسَّرُ لِلْأَشَاعِرَةِ وَأَحْزَابِهِمْ إِيرَادُ الْمَطَاعِنِ عَلَيْهِمْ
بِالْمِثْلِ عَلَى الْإِمَامِيَّةِ لِأَنَّ اخْتِلَافَ الْأَحَادِيثِ الْمَرْوِيَّةِ مِنْ طُرُقِ الْإِمَامِيَّةِ لِلتَّقِيَّةِ وَ
لَا سَبِيلَ لَهُمْ إِلَيْهَا انتهى بلفظه یعنی اهل سنت مجال آن ندارند که بالزام شیعه روایات ائمه را در منازل آنها آرند
زیرا که این احادیث که مخالف شیعه و موافق سنیان از اصول ما مرویست علتش خوف و تقیه است و اهل سنت
را این امر میسر نیست هرگز اثری از مطابقت نفس الامر ندارد چه بر اقاصی و ادانی جمعا و فرادی ظهور داد
که اکابر علمای امامیه غلط گفتم بلکه شیخین ایشان امامین بزرگان در بسیاری از مقامات از عمل بر احادیث معتمده صحیحه
که بلا ریب و شک محمول باظهار امر حق بود دست بر داشته اند و مصداق فَمَاذَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ
گردیده اگر اهل حق آن احادیث را که در دفتر معتبرات ایشان موجود است در مقام معارضه
بالمثل وارد کنند فضای تاویل و تسویل با وجود وسعتش حقیقه تنگ و بر امی نهما عند العقلا مورث

صد گونه عار و ننگ خواهد بود چه جای آنکه احادیث حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که اصول و فروع اهل
حق را مؤسس و مؤکد و بنا دارد اهل خلاف را محرب است هم سرست موجود باشد و ما ذکرته و إن کان قطرة من
أمواج البحار و ورقة من أوراق الأشجار هداية للمتقين الذين يظنون أنهم ملاقوا
ربهم و أنهم إليه راجعون **علاوه** سلمنا که نزد ارباب سنت و جماعت حمل احادیث نبوی بر نسخ
چنانچه مقتضای دلائل عقلیه و نقلیه است و قد عرفت نموذجه مجملا مستنکف و نکوهیده لیکن باحتمال النسخ
و ما یماثله برای دفع اختلاف احادیث مصطفوی و تحصیل توفیق بر روی ایشان مسلوک و مفتوح حتی که در باب ائمه نیز
انجا اهل حق درین باب منصوص نیست اگر شکی و ریبی داری به بحار مجلسی رجوع کن در حدیثی طویل که از کلینی روایت
علی عن ابیه عن ابی نجران عن ابن حمید عن ابن حازم مروی است خواهی یافت که او بجناب امام
صادق علیه السلام عرض کرده اخبرنی عن اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم صدقوا
علی محمد ام کذبوا قال بل صدقوا قال قلت فما بالهم اختلفوا فقال اما تعلم ان الرجل
کان یأتی علی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فیسأله عن المسألة فیجیبه فیها
بالجواب ثم یجیبه بعد ذلک بما ینسخ ذلک الجواب فنسخت الاحادیث بعضها
بعضا الی غیر ذلک من الروایات یعنی ابن حازم میگوید که از امام صادق ع پرسیدم از اصحاب پیغمبر صلی
الله علیه و آله و سلم که افترا بر جناب سید انبیا نموده اند یا براه صدق رفته اند امام فرمود هرگز افترا نکرده اند بلکه براستی
متصف بوده اند گفتم پس وجه اختلاف ایشان چیست امام جواب داد که شخصی نزد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
می آمد و حکمی میپرسید و جوابی می شنید بار دیگر آن حکم منسوخ می شد پس اختلاف پدید آمد **خدشه سوم**
انکار از روایت صدیق ایمانی مخاطب علامه زمانی که صاحب بستان المحدثین موطا را اصح الکتب میداند بحدیکه اگر
کسی حلف بر صحت مجموعش کند حانث نمی گردد حضرت مؤلف در ورطه وهم افتاده که این مرتبه را صحیح
بخاری حاصل نیست فیا لیتهم مثل دیگر او نام است که ذکرش عنقریب خواهد آمد زیرا که نمودن این مسئله
بعینها در کلام بسیاری از محدثین برای صحیح بخاری نیز ثابت است بلکه در باب موطا انچه در بستان

المحدثین از حافظ ابو زرعه منقول است مقارن دعوی اجماع نیست بخلاف آنکه در حق صحیح بخاری روایت کرده اند و فرق دیگر بنا بر مذهب اکثری از محققین چنانچه امام نووی در شرح مسلم تصریح نموده آنکه حکم این قسم در غیر صحیحین احتیاطا استحباب رجعت است و در باره صحیحین رجعت مستحب نیست زیراکه احتمال حنث در نهایت ضعف است خوفا عن الاطناب و حذرا عن الاسهاب عبارت بعضی را کا بر اکتفا میکنم قَالَ بَعْضُ الْحُفَّاظِ اَجْمَعَ اَهْلُ الْعِلْمِ مِنَ الْفُقَهَاءِ وَغَيْرِهِمْ اَنَّ رَجُلًا لَوْ حَلَفَ بِالطَّلَاقِ اَنَّ جَمِيعَ مَا فِي كِتَابِ الْبُخَارِيِّ مِمَّا رُوِيَ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَدْ صَحَّ عَنْهُ وَرَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهِ وَسَلَّمَ قَالَهُ لَا شَكَّ فِيهِ اَنَّهُ لَا يَحْنَثُ وَالْمَرْاَةُ بِحَالِهَا فِي حِبَالَتِهِ و اگر علامه دهلوی السدم قده این مسئله را در باب صحیح بخاری نقل نفرموده نفی این مرتبه از صحیح لازم نمی آید فانه ثبت فی محله ان عدم الذکر لیس دلیل العدم **خدشه چهارم** آنکه چون فوت حافظه از مولف رساله را ساسلوب است و با اینهمه طریق الزام علمای اعلام نزد او مسلوک غلبه وهم و استیلای اشتباه راه او زده یا این مغلطه از ابن حاجب زبان ساکن قصبه مهان بمصداق وعید قرآنی وَيَخْلُدْ فِيهِ مُهَانًا کما ستعرفه انشاء الله تعالی سر زده بیانش آنکه عدم حنث بر صحت مجموع کتاب موطا در بستان المحدثین از حافظ ابو زرعه رازی منقول است حیث قال ابو زرعه رازی که رئیس محدثین است گفته است که اگر شخصی بطلاق زن خود سوگند خورد که آنچه در موطا است بلا شبهه و شک صحیح است حانث نشود و این وثوق و اعتماد بر کتابی دیگر نیست انتهی بلفظه و کلام حافظ مذکور چون کتاب موطا بنسخه یحیای مصمودی مقید نیست لهذا قول حافظ صحت مجموع کتاب موطا را نافی و نه وهم و اشتباه مصمودی با صحیت اصل کتاب بمنافی غایت ما فی الباب آنکه نسخه یحیای مصمودی مشتمل بر چندی از او تمام است و این امر آخر است صحت کتاب موطا را قادح نمی تواند شد و از اینجا کالقمر لیلة البدر والصبح اذا اسفر هویدا گشت که علامه دهلوی محض ناقل این قول است اعتقاد او از این عبارت با صحت موطا لغو اینکه اصح بودن صحیح بخاری معارض شود چنانچه از الفاظ مولف واضح است لازم نمی آید بلی شهرت نسخه یحیای مصمودی و مشابه او بودنش

عند الاطلاق الموطا در ضمن بعضی از قیود کما لایخفی علی من طالع بستان المحدثین از کلام علامه بدرجه ثبوت
میرسد واشهر بودن یک کتاب چیزی دیگر است واصح بودنش چیزی دیگر مع ذلک اعتقاد علامه با صحیت
موطا مانند اعتقاد حافظ ابوزرعه متفرع بر آنست که او بمطالعه صحیح بخاری مشرف شده باشد واین در حیز
منع است لیکن غایة الامر از جانب مؤلف اگرچه نظر بکتب رجال مستغرب است آنکه حافظ مسطور بنقل بعضی از اکابر
بخدمت امام ضماد در نیشاپور مشرف شده واز افادات آنجناب مانند دیگر محدثین ومشایخ مستفید گشته و
بتصریح صاحب تذکرة الائمه بخاری هم معاصر آن امام بود ودر آوان امانتش احادیث کتاب صحیح خود را
جمع میکرد پس اگرچه فیما بین ایشان کما یسمی بعد المشرقین بوده باشد ولیکن این هر دو بزرگ معاصر یکدیگر
بوده اند بلکه از خرمن احد خوشه ها برداشته وبعد تسلیم این امور هم نقصد مدعا بدست مؤلف نمی آید زیراکه
بخاری در مدت شانزده سال از جمع وتلفیق صحیح خویش فارغ گشته کما ستعرفه انشاء الله تعالی از کجا که حافظ
ابوزرعه تا این مدت دراز از گزند موت محفوظ باشد ولو سلمنا فلا نسلم که صحیح مزبور بمطالعه او در آمده باشد
چه آخر برای شهرت وتداول کتاب هم امتداد زمانه در کار است ونفس معاصرت کی مستلزم مطلوبست وبعد
تنزل وتسلیم جمیع این مقدمات محتمل است که مراد حافظ ابوزرعه رازی ترجیح کتاب موطا بر کتب فقه باشد وقرینه بر
اصابت این توجیه آنست که علمای حدیث در کتب فقه کتاب امام مالک را اولی واقوی وبی نظیر دانسته اند از
جمله علمای محققین ومتبحرین والد علامه دهلوی که شارح موطا است که در مصفا صراحة فرموده که تعیین معلوم
شد که امروز هیچ کتابی از کتب فقه اقوی از موطا نیست بالجمله کلام علامه دهلوی هم در بستان وهم در دیگر
تصانیف او دلیل صریح بر آنست که قول جمهور محدثین در باب صحیحین ترجیح دارد یعنی اصح الکتب بعد کتاب الباری
مسلم وبخاری است ولیکن در نفس صحیت وانتخاب واختیار احادیث یکه با علای درجه صحت رسیده بخاری را بر مسلم فوقیت
هست چنانچه الفاظ او در کتاب بستان در ترجمه ابو عبد الله بخاری تا رسا للمحدثین کما یظهر من شرح الکرمانی
اشعار بران دارد وآن اینست که از جمله شش لک حدیث که نزد او موجود بود انتخاب شروع کرد وانچه بسیار
صحیح بود بر همان اکتفا نمود وبعضی از احادیث صحیحه که هم باین درجه رسیده اند ترک هم کرده بخوف التطویل یا

بوجهی دیگر و برای نوشتن هر حدیث غسلی بجا می آورد و دو رکعت می گذارد و در عرصه شانزده سال از انتخاب

این احادیث فارغ گردیده و چون خواست که این احادیث را بر صفا ببین آن تطبیق دهد آن را در عرف محدثین

ترجمه گویند در مدینه منوره فیما بین قبر مبارک و منبر اطهر آن سرور علیه صلوات الله العلی الاکبر این مهم را سرانجام داد

و در وقت نوشتن هر ترجمه شفعی ادا می نمود بالجمله بحسن نیت او این جامع را آن حد مقبول افتاد که در حیات

او این کتاب را بلا واسطه از وی نود هزار کس شنیده‌اند که آخر همه فربری است و بالفعل بجهت علو روایت اسناد

او شایع گشته انتهی و در بعضی از رسائل صغیره با وصف ضیق عبارت نیز اشعار بترجیح صحیحین و رجحان

بخاری بر مسلم نموده چنانچه بر متبصرین پوشیده نیست و گمان میرکه انجا و در تحفه اثنا عشریه گفته که نزد اهل

سنت صحیح مسلم اصح الکتب است و بروایت سلمة بن الاکوع وغیره در آن مرویست که خود پیغمبر صلی الله علیه

و سلم بعد از رخصت در متعه باز احرام فرموده انتهی محصوله دلیل بر آنست که بر خلاف جمهور اهل حدیث

رفته و مذهب بعضی از مغاربه علمای الظاهر اختیار کرده زیرا که در کتاب کشف الظنون عن اسامی الکتب و الفنون آن

امام نووی و در جواهر الاصول تصریح بلکه نص صریح واقع است که محدثین در باب هر دو کتاب مسطور میگویند

هما اصح الکتب پس هرگاه هر دو اصح باشند پس قول صاحب تحفه که مذکور شد دلیل این معنی تواند بود که

صحیح بخاری اصح نیست چنانچه اهل جائس و نصیر آباد بآن آویخته‌اند و ندانسته‌اند که محدثین اما میه هر چهار

کتاب را اصح الکتب گفته‌اند و مع هذا میگویند که کافی کلینی صحیح ترین کتب است چنانچه تفصیلش در صواعق و صوارم

منطبعه امیغنی در آئینه حق نما دیده باشی فالجواب کن جانبهم جوابنا بالطریق الاولی و قول بعضی از مغاربه صاحب

بستان المحدثین هم آورده و داد تطبیق داده چنانچه معمول محدثین است و ستعرفه ان شاء الله تعالی عجب است

که حضرت مؤلف عبارت صاحب تحفه را که بزعم مجتهدین اهل سنت مغضوب بود مرقوم نسازد و بار اد مضمون بستان

المحدثین بواسطه روایت غیر موثوقین چنانچه اشارتی بدان رفته دست اندازد و لا ینبئک مثل خبیر اللهم

الا ان یعتذر بقوله تبحره و قصور باعه فی فن الکلام و الحدیث اکنون حال اعتقاد جمهور محدثین در

باب صحیح بخاری از ترجمه ملا نور الحق که بر این کتاب نوشته باید شنید که مذهب جمهور محدثین تقدیم صحیح بخاری است ::

نسخ صحیح بخاری را نود هزار کس بلا واسطه از زبان بخاری شنیده‌اند

بر سایر کتب مصنفه تا گفته اند اصح الکتب بعد کتاب الله البخاری و بعضی از مغاربه ترجیح کرده اند صحیح مسلم را
بر صحیح بخاری و جمهور میگویند این ترجیح باعتبار حسن سیاق احادیث و جودت وضع و ترتیب و تهذیب است
و مانند آن و هیچ کتابی چون صحیح مسلم درین اوصاف نیست و این خارج از بحث است سخن در صحت و قوت
و آنچه بدان تعلق است میرود و در صحت و قوت هیچ کتابی مساوی این صحیح نیست بدلیل وجود کمال صفات
که در صحت معتبر است در اسناد وی چنانچه از بیان شروط معلوم شود الی ان قال و نسائی صاحب صحیح که از
قدمای ائمه حدیث و نقد رجال است تا آنکه مقدم کرده اند آنرا قومی از حذاق در معرفت آن بر مسلم بن حجاج
گفته نیست درین کتب همه جیدتر از کتاب محمد بن اسمعیل و دارقطنی که میگویند بعد از وی مثل وی برنخاسته
هرگاه مذکور شدی نزد وی هر دو صحیح گفتی اگر نمی بود بخاری نمی رفت مسلم و نمی آمد یعنی اینهمه سعی در تصحیح حدیث
و ضبط طرق و اختلاف در کتاب خود از بخاری آموخته چنانچه دارقطنی بار دیگر گفت و چه کار کرده است مسلم
نگرفته است مگر کتاب بخاری را عمل کرد بروی باستخراج و زیادات کرد بران زیادات و نحو آن حاکم ابو احمد
نیشاپوری نیز گفته و بود مسلم که شهادت میداد بخاری را بتقدم درین فن و امامت دران و تفرد
بمعرفت آن انتهی خدشه پنجم آنکه گفتگو درین است که موطای امام مالک رح در کتب سته محسوب است
یا سنن ابن ماجه صاحب جامع الاصول قول اول را اختیار کرده و همچنین بعضی دیگر از اکابر و جمعی قول ثانی
را برگزیده اند چنانچه از شروح مشکوة شریف هویدا میگردد و صاحب تحفة الاشراف جامع صحاح و سنن از
جمله ایشان است سخن بعد اختلاف است که صحت موطا اجماعی است یا اختلافی حافظ متبحر شهاب الدین
عسقلانی بصحت جمیع ما فی الموطا قائل نیست و قس علی هذا البعض دیگر از اساطین مذهب شافعیه که علما در مذهب
ایشان بعضی از وجوه بحث کرده باشند بخلاف صحیحین که صحت آن اتفاقی است پس معلوم شد که قول مخاطب
یعنی صحت مطلقه آن هر دو کتاب مستطاب و اصحیت احدهما علی سبیل مانعة الخلو اجماعی اهل سنت است نیز بر جای
خود درست نیست همچنین حکم بتقدیم موطا و تلو بخاری یا عکس آن بی از حضرت امام شافعی رحمة الله علیه
بعبارات متنوعه و طرق مختلفه این مضمون را نقل کرده اند که بر روی زمین کتابی از کتاب موطای امام

مالک

مالک اصح نیست چنانچه در مقدمه ابن صلاح علیه الرحمة مذکور است لکن برای مخاطب اصلاً فایده نمی بخشد
زیرا که این کلام قطعاً و یقیناً قبل از تالیف صحیح بخاری است بمدتهای دراز بالجمله حضرت مولف عبث بایراد
و اذ و یاد این مقدمات دائره بحث را وسیع و فسیح میفرماید و مدعی تناقض و تهافت در کلام محققین اهل حق
میباشد و هنوز او را بمطالعه بستان المحدثین باعتراضش هم میسر نیامده مگر بواسطه بعضی از اصدقای یمانی یعنی
شیخ علیم الله معقول کما اخبرنی بعض الثقات من خلانی تبذی از مطالب آن در دلش جا گرفته و حال تقدس و
تورع او که درین نزدیکی قالب عنصری را تهی کرده زبان زد خاص و عام دار السلطنت لکنهو ست اگر حضرت مولف
روایت ایشانش اعتماد در زد و مرویات این بزرگان را بگوش رضا قبول کند بعید از وحدت ملت نخواهد
بود حدیث ششم آنکه روایت صدیق یمانی را که علامه دهلوی رحمة الله علیه در کتاب بستان المحدثین فرموده
که نسخ موطا باعتبار مولفین بهجده میرسد جناب مخاطب بجهت حسن ظن با تامل و توقف تلقی بالقبول
نموده و ندانسته که حضرت استاد البریه صاحب تحفه اثنا عشریه شانزده نسخه را از کتاب موطا که در زبان
آخر بدیار عرب یافته می شوند بروایت یحیی بن یحیی مصمودی و ابو عبد الله بن وهب بن مسلمه الفهری
و عبد الله بن مسلمه القعنبی و عبد الرحمن بن القاسم بن خالد بن جنادة العتقی و معن بن عیسی بن دینار المدنی
و عبد الله بن یوسف تنیسی و یحیی بن بکیر مصری و سعید بن کثیر بن عفیر بن مسلم انصاری و ابو مصعب عوفی
و مصعب بن عبد الله زبیری و محمد بن مبارک صوری و سلیمان بن برد و یحیی بن یحیی تمیمی و ابو حذافه سهمی و ابو محمد
سوید بن سعید الهروی و امام محمد بن حسن شیبانی بهمین ترتیب در کتاب بستان بیان فرموده و قبل از شروع در تعداد
نسخ این عبارت افاده نموده باید دانست که موطا را از حضرت امام در زمان ایشان قریب هزار کس شنیده
و فرا گرفته بودند و نسخ آن بسیار است و ازین الهام که شیخ مقتول یمانی از کتاب بستان در ملتب مولف
ریخته عینی و اثری در کلام شیخ نیست و حیرانم که هرگاه نسخ موطا زیاده بر سی نسخه باشد چنانچه از کلام والد
انجناب انار الله برهانه در مصنفات معلوم می شود و در دیار عرب بزبان متاخران شانزده نسخه متداول بعد
تخصیص سی عده نسخه کی گنجایش باید شاید آیت کریمه یا ایها الذین آمنوا ان جاءکم فاسق بنبأ

فتبینوا ان تصیبوا قوما بجهالة فتصبحوا علی ما فعلتم نادمین که در اصول فقه علمای شیعه
درباره اشتراط عدالت راوی محل احتجاج آن می نمایند نهور بر سامعه مؤلف عبور نکرده الا روایت مقتول و جهالی که بسیار
مانند صورتش بود چگونه قبول میسر بود یا مانند بعضی از آیات قرآنی که کاسبحی انشاء الله تعالی بجای صیغه امر
در خیال مؤلف صیغه نهی بود ملخص مقال آنکه در دعوی صحت ما فی الموطا و صدور اشتباهات از یحیی بن یحیی فراوان
حیرت حضرت مؤلف رئیس اهل خبرت را عارض میشود و لیکن هرگاه در مسلک آتی از اکابر علمای امامیه نقل
خواهم کرد که فلان کتاب در مذهب ایشان با وصف مشمولش بر کذب با قرار در کتب صحیحه معدود بلکه افضل کتب
گفته می شود غلط گفتم بهتر از قرآن است یعنی بهتر از کلینی نزد شیعیان است معلوم نیست که مرض حیرت
از کجا بکجا خواهد رسید و بکدام مرض مبتلا خواهد گردید چون تفصیل حال کتابیکه مشتمل بر کذبات عظیم و
افترا های شدید باشد و اصل الاصول امامیه باظهار اکابر بود در مسلک ثانی مأمول و موعود است بدین مقام برای
تنشیط سامعین نظار و تفریح اولی الابصار حال انجیل اهل بیت برابر مسرور می شوند پس بدیع آنکه هرگاه شیعه
اعتقاد دارند نقصان و تبدل قرآن مجید بالفاظیکه معاذ الله خلفا و اعوان و انصار شان بجهت عداوت
اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه وسلم بلکه دشمنی اسلام از طرف خود تراشیده باشند چنانچه از تفسیر اهل البیت و صوارم
ذوالفقار و تفسیر منهج السداد و مانند آن از کتب قدما و متاخرین هویدا می شود و صحیفه سجادیه را علی من نسبت الیه
الآف السلام والتحیة گاهی بانجیل و زمانی بزبور تعبیر نموده اند چه اگر مصحف اهل بیت گفته شود نقصان تمام
صحیفه لازم می آید بخلاف القاب شریفه مذکوره که هرچند در انجیل و زبور هم از قبیل اصنافی و هو تحریف یعنی تبدیلی
واقع شده لیکن مانند بیاض عثمانی بر اصول امامیه بعد از اسقاط دو ثلث تخمینا کما فی الکلینی با زیجال خود
باقی نمانده بلکه بعضی الفاظ زائد هم یافته و مثلها در خاتمه آیه کریمه ما ننسخ من آیة او ننسها نات
بخیر منها اندراج یافته و بسیاری از الفاظ واقعیه نفس الامریه بزعم اثنا عشریه مثل لفظ عمر بلفظ فلان
مبدل گشته الی غیر ذلک من الآیات التی اوردها بعض اکابرهم فی کتاب المثالب و شیخ شیوخهم
بل امام ائمتهم علی بن ابراهیم القمی فی تفسیره الذی سموه تفسیر اهل البیت و ادعوا

از کلام ماخوذ من المعصومین کما لا یخفی علی من تتبع مصنفات محمد
امین مثل الفوائد المدنیة تحریر نگردد از لفظ مصحف و ماند آن که بر صواب امامیه خاص عثمانی بر نسبت
و فصاحت و بلاغتش هم بسبب تبدیل و تحریف حاش باقی نه تماشی ضرور افتاده و لفظ انجیل شامل آن که در بیان
باقصی الغایه رسید مکابر بظهر ان بابانحو مستقل شده و از بنجا منکشف میشود که اگر در فهم معنی لفظ مصحف قران اعظم تا امر
ظلم و جهل و سفر شید المتکلمین انار الله برهانه الی یوم الدین قرار داد امامیه بجناب سیدالکونین انتقال کنند بعید از
اذهان نبود و نیز نخواهد بود سکمنا که بنیاد محاطبات هم که بر سبیل الروی و فی الغیب هم که افتاده لکن بعض افادات
محبیین الصباح آخر اظهار مطاعن و ذکر مثالب خلفا رضی الله عنهم اجمعین و مناظره ناگزیر است فقد بر الجمله شارحین
صحیفه دعوای اجماع بر صحت مجموع آن و از زند بلکه صحیت نزد اگر اینک فکر کنی آیه قران مجید می پندارند لیکن از سخن این
که چون صحت روایت باعتراف صاحب بحار هم بر تحقیق حال رواة موقوف است اذ بالمخبر یعرف شان الخبر
و بالوثوق علی الرواة یستدل علی علو الروایة و الاثر لهذا الحکم ضرورت بذکر حال بعضی از رواة
که صحیفه سجادیه تمام و کمال از انها مروی است می پردازم و طشت راز بام بر زمین نمی اندازم که باقر اصید بدر الدین
حسینی که از متاخرین شراح صحیفه است ریاض السالکین که بکمال شرح و بسط نوشته و بزعم خود دقت و متانت
بکار برده و در تاویلات کلام حضرت امام زین العابدین که بر طبق اعتقادات امامیه بجناب این دعا صدور یافته براه
تدقیق و تحقیق شتافته یکی از حاملین این ادعیه نامش به جمیع اسما رواة در ذکر مقدم باشد حضرت سید
نجم الدین است که جمیع علمای رجال از تحقیق حال و معال شان کما ینبغی گشته اند از عدالت و ثقت شان ظاهرا
و باطنا خبری نداده لیکن غایت السعی علمای امامیه انتهائی تاویلات اینها آنکه چون نسبت صحیفه بجناب
امام سجاد مشهور و مستفیض است اگر بعضی از رواة آن مجهول الحال باشند بهر کیف صحت آن را
بسقم مبدل نمیگرداند و هیچ ضرر نمیرسانند و این اول البسم الله صحیفه است که باعتراف امامیه گو بزبان نیارند
غلط افتاده زیرا که ضبط باتقان راوی را بالاجماع شرط صحت دانسته اند چنانچه بعد ازین خواهی دانست
انشاء الله تعالی و این بالبداهت فرع معروف بودن راوی است پس کیف که مجهول باشد و در صحت روایت

نقصانی پدید نیاید و در ینجا قول بسلب اثبات از شی و حکم بنا بر حقیقتش و بنابر شیعه که قدما و محدثین در باره
رواة اهل سنت عناداً و عداوةً زبان درازی کرده اند سیما حضرت مولف که با اینهمه عیوب خائن و در خرمن اهل حق
افتاده می گذارد و المکنون عبارت شرح مذکور ملاحظه رود که دلالت بر انچه گفتم دارد یا نه السید نجم الدین
بهاء الشرف لیس له ذکر فی کتب الرجال ولما کانت نسبة الصحیفة الشریفة الی
صاحبها علیه السلام ثابتة بالاستفاضة التی کادت تبلغ حد التواتر لم یقدح
فی صحتها الجهل باحوال بعض رجال اسانیدها وذکرهم لهؤلاء المشایخ انما هو لاجل
التیمن بالاتصال فی الاسناد بالمعصوم علیه السلام انتهی بلفظه والعجب کل
العجب که ملازمان مولف بمجرد وقوع اشتباهات از مثل یحیای مصمودی که بالاجماع معروف الحال بوده و در فن
حدیث و تفقه اعجابیت قصوی رسیده در صحت مطلقا فراوان حیرت بهم رسانند و همت خود را بدریافت حال
رواة انجیل و زبور اهل بیت که آناء اللیل و اطراف النهار میخوانند بر گماشته اند ای معاشر مسلمین نسبت صحیفه بجناب
امام سجاد آیا مستفیض و مشهور نیست و نسبت موطا بامام مالک قعنبی نیز از کسانی محدثین آن را از وی فرا گرفتند
و روایت نمودند کما فی بستان المحدثین وغیره من کتب هذا الفن مستفیض و مشهور هم نیست که در اول جهالت حال راوی
قادح نباشد و در ثانی چند اشتباه مصمودی چندان قدح کند که صحت هیچ نسخه باقی نماند قریب است که دریای
عرش عظیم در جوش و صور اسرافیل در خروش آید و خیمه آسمان بر زمین افتد و ستون عرش و کرسی بجنبد این است
مهملا حال حضرت مولانا نجم الدین بهاء الشرف و الملة عند الامامیة اما راوی دیگر که عکبری است
پس ترک ذکرش اولیتر چه صدر الدین مذکور با وجود تبحرش در فن رجال مجهول بودنش نیز اقرار کرده و گفته
که هیچ ذکرش در کتب ندیدم و آخر لاچار شده بکتاب ابن سمعانی که در انساب است التجا برده و بعد تصفح شدید
لفظ صدوق در حق پدرش و لفظ متشیع بانضمام صدوق در حق عمش آورده چنانچه از عبارتش واضح و لائح است
وهی هذه والعکبری المعدل المذکور لم اجد له ذکرا فیما وقفت علیه من کتب
الرجال لاصحابنا وذکره ابن السمعانی فی کتاب الانساب فقال هو ابو منصور

محمد بن

محمد بن محمد بن احمد بن الحسين بن عبد العزيز العكبري كتب عن جماعة من المحدثين
بعكبرى وغيرها حدثنا عنه جماعة من الشيوخ ببغداد واصبهان مات سنة اثنين
وتسعين واربع مائة وابوه ابو نصر محمد حدث عن احمد بن يوسف بن خلاد وابى على
بن الصواف وابنه احمد بن الحسين العكبري عنه ابنه ابو منصور محمد وابو عبد الله محمد
بن على بن محمد الصوري وابو طاهر عبد العزيز بن احمد الكناني ومات بعكبرى فى
شهر ربيع الاول سنة عشرين واربع مائة وكان صدوقا وعمه ابو الحسن عبد الواحد
بن احمد بن الحسين بن عبد العزيز العكبري المعدل روى عنه ابن اخيه ابو منصور و
كان صدوقا متشيعا ومات فى رجب سنة تسع عشرة واربع مائة بعكبرى انتهى
كلام السمعاني کو منصفی که دیده حق بینش از کحل الجواهر عدل و انصاف مکحول و طبیعت سلیمش بر صدق
و راستی مجبول باشد گوید که این همه کوه کندن کاهی بر آوردن است تحریر حالش از کتب اهل سنت و انگاه نقل
صدوق بودن پدر و عمش بعد نص قوی بر نمیعنی که علمای رجال شیعه از حال او خبر نداده اند سخن از آسمان
و جواب از ریسمان و باد بمشت پیمودن و آهن سرد را بدست نرم نمودن است چه بسا باشد که در حق پسر
اِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ صدور یابد و پدر بدرجهٔ ولایت بلکه نبوت بلکه مرتبهٔ اولو العزمی میرسد پس صدوق
بودن پدر کی برای پسر کفایت تواند کرد و کلیف از تشیع و صدق و راستی عم وثاقت شخص ثبوت انجامد
که گفته اند شعر اما نبود وصف اضافی هنر ذات + این قول متین است بدار باب هم را + مع هذا
از کجا ثابت شد که تشیع عرفی مراد باشد چه اطلاق این لفظ بر مذهب تفضیل حضرت امیر بر جناب شیخین در کتب
فن پیش از پیش وقوع یافته و قرینه بر نمیعنی لفظ صدوق است چه اکابر علمای اهل سنت و جماعت مکفرین
و مفسقین اهلبیت اخیار و اصحاب کبار را صدوق بلی گویند بلکه راه تکفیر و تفسیق شان می پویند اگر باور ت
نیاید بنقد رجال امام رجوع کن و در باب که این مطالب در کتاب شان مذکور موجود است چنانکه بترجمهٔ ابان بن
تغلب مشغول شده و ملخص مقال او جواب و سوال است تقریر سوال آنکه ابان بن تغلب شیعی بوده

پس تعدیل و توثیق او با وصف مبتدع بودنش چه معنی داشته باشد و تقریر جواب آنکه بدعت صغری مانند تفضیل مرتضی بر حضرت شیخین بی تنقیص و مذمت صدیق و فاروق در بسیاری از تابعین و تبع تابعین با وصف ورع و راستی بوده اگر از روایت شان بازمانده شود بسیاری از آثار نبویه صلی الله علیه وسلم تلف شوند لهذا در اخذ روایت از اینها صرفه نکرده اند و منتهای کار ابان بن تغلب تفضیل حضرت امیر است دیگر هیچ بخلاف اهل بدعت کبری که نفاق و تقیه شعار و دثار ایشان است این قسم را اهل تنقید توثیق نمی کنند و قابل احتجاج نمی پندارند بلکه ضال مضل و مفتری می پندارند انتهی و اگر بر فرض و تسلیم احدی از اهل حق کسی را از متشیعین صدوق گفته باشد لیکن از عقیده اش بجهت نفاق و تقیه مطلع نشده است وازینجا تشیع بعضی از امامیه حضرت مؤلف صراحةً و اشارةً در اوراق مرقوم الصدر وغیره که تعصب صاحب تحفه باید دید که ابن شهر آشوب مازندرانی را مفتری کذاب میگوید و از کلام بزرگان خویش که او را صدوق گفته اند خبری نمی جوید مضمحل میشود والحمد لله علی ذلک علاوه ازین علمای غیر شیعه هرگاه برای شخصی ذکر نسب کنند لیکن بزرگان او را بصدق و راستی ستایند آیا این معنی را وهمی از جهالتش در طریق امامیه برآرد و او را بعد ازین در داخل میسازد خود گفته اند چنانچه از مطالعه کتب رجال و تصفح وافی معلوم می شود که در تعدیل و توثیق و جرح رواة بحدی خلاف در علمای شیعه واقع است که کمتر اتفاق افتاده که دو کس بر ثقت و عدل شخصی یا جرح و ضعف وی جمع شده باشند قس علی هذا اعرف و ستر و جهل پس ذکر نسب عکبری و اطلاق لفظ صدوق و تشیع در باره پدر و عم او گرهی اعضال و اشکال را نمی کشاید دیگر آنکه اهل حق موافق و عادی لاطائله متشیعین را بادنی توهم نسبت تشیع برای او میکنند چنانچه از کتب امامیه و آدم مألوف در رسائل دیگر هویدا و هویدا است پس تشیع عرفی بعد التسلیم و تنزل هم لازم نمی آید و صحت صحیفه و انجیل زبور شیعه بهر حال ازینهم نمی پاید اما راوی دیگر پس ابو الفضل محمد بن عبد الله بن المطلب شیبانی است که هر چند مستقبل معروف برای مجهول است لیکن حقیقةً بدتر از ماضی مجهول است زیرا که باظهار نجاشی نسبت معتل و ناقص بودنش غلط و تخلیط پیشه او بوده و معظم اصحاب او را تضعیف نموده اند و حال ضعف این وضاع

فلانی

ثلاثی از فهرست امام اعظم طوسی نیز معلوم می توان کرد و ابن غضائری که صحیح را از سقیم جدا میکند
داد انصاف داده و صریح فرموده که او بالتحقیق کذاب وضاع بوده و امام اعظم ثانی یعنی شیخ حلی را نیز غرق صدق
وصحبت در زوش آمده در خلاصة الاقوال فی معرفة الرجال او را بوضع وافترا ثانیا ذکر کرده و ابن داود
اگر یکبار او را در ثقات درج نماید اعتبار را نشاید زیرا که دو بار او را در مجروحین سلک منتظم نماید
آنچه شنیده من تلقاء النفس نگفته ام بلکه این همه نسبت بحبر نبیه صدر الدین حسینی در شرح مسطور افاده نموده
مجمل است فانظر الی عبارته واشارته هو ابو الفضل محمد بن عبد الله بن محمد بن عبد الله بن
البهلول بن همام بن المطلب بن همام بن بحر بن مطر بن مرة الصغرى بن همام بن مرة بن ذهل بن
شيبان قال النجاشي كان سافر في طلب الحديث عمره وكان في اول عمره ثبتا ثم خلط
ورأيت جل اصحابنا يغمزونه ويضعفونه له كتب كثيرة منها كتاب شرف التربة كتاب
مزار امير المؤمنين عليه السلام كتاب مزار الحسين عليه السلام كتاب فضائل العباس
كتاب الدعاء كتاب من روى حديث غدير خم كتاب رسالة في التقية
والاذاعة كتاب من روى عن زيد بن علي بن الحسين عليهما السلام كتاب فضائل
زيد كتاب الشافي في علوم الزيدية كتاب اخبار ابي حنيفة كتاب القلم رأيت هذا الشيخ
وسمعت منه كثيرا ثم توقفت عن الرواية عنه الا بواسطة بيني وبينه
انتهى وقال الشيخ في الفهرست محمد بن عبد الله بن المطلب الشيباني يكنى ابا الفضل
كثير الرواية حسن الحفظ غير انه ضعفه جماعة من اصحابنا له كتاب الولادات
الطيبة وله كتاب الفرائض وله كتاب المزار وغير ذلك اخبرنا بجميع رواياته عنه جماعة
من اصحابنا انتهى وقال ابن الغضائري فيه انه وضاع كثير المناكير رأيت كتبه و
فيها الاسانيد من دون المتون والمتون من دون الاسانيد وارى ترك ما ينفرد به انتهى
وذكره العلامة في الخلاصة مرتين مرة كما ذكره النجاشي ومرة كما ذكره

ابن الغضائري وذكره ابن داود في رجاله ثلث مرات مرة في الموثقين ومرتين في
المجروحين انتهى بلفظه چون حال معروف چنين باشد اكنون چه ضرور كه بذكر حال ديگر مجهولين
اسمعيل نهايت مصدر افترا مهجور السجايا اجوف الباطن كه باكبر كبائر ومنها الغيبات امثال بي تكليف
در ... ان از شيمه صدق وراستي وعدالت وثاقت بعيد متفرق بوده اند كه اين معايب بغضا را برملا
ظاهر نمايم ومخفي نماند كه هر يكي ازين مشايخ سكان راوي صحيفه سجاديه است من اولها الى آخرها بخلاف يحيى
متوكل كه اشتباه ووهم او در بعضي از مقامات معينه است كما سيجيء ان شاء الله تعالى ودرين هر دو امر
فرقي است بين بلكه بوني است بنهايت روشن هرگاه حال انجيل وزبور اهل بيت طاهرين بزعم حضرات متشيعين
چنين باشد كه بارة آن ايراد افتاده واي بر حال ديگر كتب كه بدين درجه نرسيده اند ع قياس كن زگلستان
من بهار مرا ✤ وازينجا مانند صبح صادق آشكار شد كه اماميه را در صحت انتساب صحيفه دليلي نماند شايد
كه باعتماد اكابر خويش فرمايند كه بلاغت كلام در رعايت مقتضاي مقام وغرابت اسلوب وفصاحت
عبارات مرغوب دليل متين است كه متكلم آن حضرت سيد الساجدين است چنانكه مجلسي در شرح اربعين
فرموده كه هر چند سند خطبه طالوتيه بعرف قوم ضعيف است ليكن اسلوب ونظم بديع ابا مي كند كه از غير
امام صادر شود معلوم نيست كه ملا مجلسي در خطب عربيه وكتب منشيات بلغا كه بر دقائق كائنات
ومعارف خالق موجودات هم شامل باشد چه اعتقاد دارد وعجب تر آنكه اعجاز قرآن مجيد بزعم ائمه و باخبار
بالغيب باشد نه بجهت بلاغتيكه بغايت قصوى رسيده كما يظهر من شروح نهج البلاغة وهذا الاعتقاد في القرآن
المحفوظ المنزل فضلا عن المحرف المبدل فتدبر وتامل خدشه هشتم آنكه حيرتيكه جناب راعي را شهرت
نسخه يحيى بن يحيى وصحت ما في الموطا دست داده مورث ازدياد حيراني وموجب ازدياد پريشاني است زيرا كه
روايتش بجهت كثرت وهم كه جامعين صحاح را بقول صاحب بستان المحدثين در تفرقه يحيى بن يحيى المصمودي
ويحيى بن يحيى التميمي اتفاق افتاده منافي نسخه مذكور نيست چه علماء فريقين در كتب معتمده خصوصا مفسرين
كتاب الله از اكابر طرفين در مثل آياتيكه بر لفظ اكثر مشتمل است بنص صريح بر همين معني فرموده اند كه كثرت بر دو

ق

قسم است یکی ذاتی دوم اضافی یعنی اول درینمقام آنکه یحیای مصمودی در ترتیب تالیف موطا اشتباه
کثیر رو داده و این عام است ازانکه در ده مقام واقع شد یا کمتر ازان یا زائد برآن و ثبوت عام مستلزم ثبوت
خاص نیست و معنی ثانی آنکه خطا و وهم از اصابتش زیاده تر است چنانچه جناب ساله که مدعی نا قص در کثرت وهم
یحیی و صحت مجموع موطا است و واجب و لازم است که ابطال معنی اول و اثبات معنی دوم بدلائل قاطعه در حیز
ترقیم آرد نه بینی که کثرت وهم فی حد ذاتها با ضبط راوی عند الفریقین منافاتی ندارد کما سنفصله ان شاء
الله تعالی بخلاف مذهب هیچمدان که توجیهی پیش نیست و قد تقرر ان الموجه بالله و المانع یکفیه الاحتمال
و انه اذا جاء الاحتمال بطل الاستدلال لیکن فقیر باغماض بصر ازین تقریر بحول الله و قوته ازاد له قاطعه
معنی اول را تبرعاً بمعرض ثبوت می آرم و همت به بیانش میگمارم **اول** آنکه امامت و عدالت و جلالت
بودن یحیای مذکور در روایت و درایت و استیفا و استیعاب نمودن او این هر دو صفت را کما ینبغی
بدلائل مطابقی خود از کلام ارشاد القیام علامه دهلوی در کتاب بستان مثل ظهور گلهای چمن در موسم
بهار و نور آفتاب در رابعة النهار است و اینمعنی در صورت غلبه وهم و نسیان و مغلوبیت ضبط
و اتقانش عقلاً و نقلاً از محالات و مستبعدات است و عبارته هذه یحیی بن یحیی از فرقه بربر است و جد او
مسلمان شده و در قرطبه از زیاد بن عبد الرحمن موطا را گرفت و اتفاق نمود بعد ازان شوق علم او را
عنان کش شد و او بست ساله بود که بسمت مشرق رحلت نمود و از امام موطا را استماع نمود ملاقات او با امام
در سنه یکصد و هفتاد و نه بود که سال وفات امام است و در وقت وفات امام حاضر بود و در تجهیز جنازه
او خدمت کرده و از عبد الله بن وهب که اجل شاگردان امام است نیز موطائی او زاد و جامع او را روایت
کرده و جمعی کثیر را از اصحاب امام دریافته و از ایشان اخذ علم نموده است و او زاد در رحلت برای
طلب علم از وطن خود اتفاق افتاده در یک رحلت از امام و از عبد الله بن وهب و از لیث بن سعد
مصری و سفیان بن عیینه و نافع بن نعیم قاری اخذ علم نمود و در دیگر رحلت محض برای استفاده از خدمت ابن القاسم
که صاحب مدونه بود و یکی از شاگردان امام مالک است اکتفا نموده و در رحلت اولی روایت نقل را استیفا

کرده بود و در رحلت دوم تفقه و درایت را بکمال رسانید و جامع میان الروایة والدرایة معاودت
کرد و در اندلس مشار الیه گشت و رجوع استفتای آن دیار باو منحصر شد و قبل از و رجوع فتاوی بعیسی بن
دینار بود که او نیز از کبار تلامذهٔ امام مالک است و بسبب همین دو کس مذهب امام مالک در اندلس منتشر شد و قرار
گرفت گویند که یحیی را بر عیسی بن دینار مزیت عقل بود چنانچه ابن لبابه گفته است شعر فَقِیهُ الاَندُلُسِ
عِیسَی بنُ دِینَارٍ * وَعَالِمُهَا ابنُ حَبِیبٍ وَعَاقِلُهَا یَحیَی * و حضرت امام مالک او را عاقل خطاب داده
گویند روزی بحضور امام مشغول اخذ فیض بود و جماعت دیگر نیز حاضر بودند ناگاه شور افتاد که فیلی میگذرد
و در دیار حجاز فیل خیلی غرابت دارد خصوصا در آن زمان و لهذا بعض عربان سکان حجاز را بدیدن فیل تفاخر کرده اند
و مبارکباد خواسته ابو الشمقمق گفته است شعر یَا قَومِ اِنِّی رَاَیتُ الفِیلَ بَعدَکُم * فَبَارَکَ
اللّٰهُ لِی فِی رُؤیَةِ الفِیلِ * وَرَاَیتُهُ وَلَهُ شَیءٌ یُحَرِّکُهُ ** فَکِدتُ اَضَعُ شَیئًا فِی سَرَاوِیلِی
الغرض جماعت حاضران برای تماشای فیل دویدند و صحبت امام را گذاشتند مگر یحیی بن یحیی که بدون انزعاج و اضطراب
بر وضع خود نشسته مشغول اخذ فیض ماند امام او را ازان باز بعاقل مخاطب میفرمود و یحیی بن یحیی را با وجود علم
حدیث و فقه ریاست ظاهری و تقرب نزد ملوک و اغنیا نیز دست داده بود با وصف امانت و تدین و تورع نیز در این گروه
خیلی معظم و مکرم بود هیچگاه ولایت قضا و افتا و امثال ذلک که چندان با عنوان علم منافات ندارد نیست
قبول نکرد ولیکن مرتبهٔ او نزد ملوک و امرای آن دیار زیاده تر از مرتبهٔ ارباب این مناصب بود و الی ان قال و فات
یحیی در ماه رجب در سنه دو صد و سی و چهار واقع شده و عمر او هشتاد و دو سال بود و قبر او در قرطبه است
مردم در وقت قحط بآن بادی استسقا میکنند و تبرک میخواهند رحمة الله علیه انتهی کلامه المقدس دوم آنکه
تحقیق و تنقیح قاضی القضاة شمس الدین بن خلکان اسکنه الله بحبوحة الجنان در کتاب وفیات الاعیان در
بارهٔ توثیق و تعدیل و ستایش مصمودی زیاده تر ازین کلام و دلالت سابق الاقدام است حیث افاده فا
اَجَادَ اَبُو مُحَمَّدٍ یَحیَی بنُ یَحیَی بنِ کَثِیرِ بنِ وَسلاسِ بنِ شَملَالِ بنِ مَنقَایَا اللَّیثِیُّ اَصلُهُ
مِنَ البَرْبَرِ مِن قَبِیلَةٍ یُقَالُ لَهَا مَصمُودَةُ مَولَی بَنِی لَیثٍ فَنُسِبَ اِلَیهِم وَجَدُّهُ کَثِیرٌ یُکنَی اَبَا عِیسَی

وهی

وهو رحل الى الاندلس وسكن قرطبة سمع بها من زياد بن عبد الرحمن بن زياد المعروف
بشبطون القرطبي راوي موطا مالك بن انس رضي الله عنه وسمع من يحيى بن المضر القيسي
الاندلسي ثم رحل الى المشرق وهو ابن ثمان وعشرين سنة فسمع من مالك بن انس
الموطا غير ابواب في كتاب الاعتكاف شك في سماعها فاثبت روايته فيها عن
زياد بن انس وسمع بمكة من سفيان بن عيينة وبمصر من الليث بن سعد وعبد الله
بن وهب وعبد الرحمن بن قاسم وتفقه بالمدنيين والمصريين من اكابر اصحاب مالك
بعد انتفاعه بمالك وملازمته له وكان مالك يسميه عاقل الاندلس وكان سبب
ذلك فيما روي انه كان في مجلس مالك مع جماعة من اصحابه فقال قائل قد حضر
الفيل فخرج اصحاب مالك لينظروا اليه ولم يخرج يحيى فقال له مالك لم لا تخرج فتراه
لانه لا يكون بالاندلس فقال انما جئت من بلدي لانظر اليك واتعلم من هديك
وعلمك ولم اجئ لانظر الى الفيل فاعجب به مالك وسماه عاقل اهل الاندلس وان
يحيى عاد الى الاندلس وانتهت اليه الرياسة بها وبه اشتهر مذهب مالك في تلك
البلاد وانتفع به جماعة لا يحصون عددا وروى عنه خلق كثير واحسن
روايات الموطا واشهرها رواية يحيى بن يحيى المذكور وكان مع امامته ودينه
معظما عند الامراء مكينا عفيفا عن الولايات متنزها جلت رتبته عن القضاء
وكان اعلى قدرا من القضاة عند ولاة الامر هناك لزهده في القضاء وامتناعه
منه باز بفاصله چند سطر از تاریخ ابو الولید القرطبی می آرد وانصرف يحيى بن يحيى الى الاندلس
فكان امام وقته وبلده وكان رجلا عاقلا الى ان قال وكان احمد بن خالد
يقول لم يعط احد من اهل العلم بالاندلس منذ دخلها الاسلام من الحظوة وعظم
القدر وجلالة الذكر ما اعطيه يحيى بن يحيى الخ بلفظه از مجموع این عبارت

افادات دیگر بزرگان که بجهت خوف طول کلام متروک شد واضح گشت که کثرت وهم که علامهٔ دهلوی بوی
نسبت داده با از کثرت ذاتی بیرون نهاده وهو المطلوب اکنون کلام در تعداد اوهام میرود تا آنچه داعی
است بمنصهٔ ظهور جلوه‌گر شود پس بدانکه جمل این اشتباهات در انساب رواة است که بادنی توجه منجلی میگردد مثلا
در روایت امام مالک از عمرو بن یحیی در کیفیت وضوء پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم وهم یحیای مصمودی است
که عبد الله را جد عمرو گمان کرده حال آنکه عماره بن ابی حسن المازنی جد اوست باز اشتباه یحیی در جواز مسح بر موزه
دو کس را که از مؤلفین اند یکی شمردن است بیشتر باظهار بعضی از متبحرین آنکه امام مالک گاهی در سند حدیث ذکر
نیفرمود که روایت میکنم از شهاب و او از عباد بن زیاد و او از مغیره و زمانی در روایت همین حدیث سوق سند
برین نهج بود که روایت میکنم از ابن شهاب و او از ابن مغیره بن شعبه و او از پدر خود پس مصمودی عباد بن
زیاد را از ولد مغیره بخیال آورده و در بعض دیگر ان شاء الله تعالی بخوبترین وجوه خواهی دانست که حضرت
مؤلف در مقام نقل عبارت کتاب اعلام که چند سطر پیش نیست پدر را عین پسر گمان برده من بعد وهم او
در باب سؤر الهرة آنست که بنت ابی عبیده بن فروه را بنت عبید بن فاعه خیال کرده در باب المستحاضة تقعد
وتصوم وتتوضأ لکل صلوة اضافت لفظ زینب است و از آن دریافت می‌شود که او در نکاح عبد الرحمن بن
عوف بوده وحال آن که خواهرش زن وجهه عبد الرحمن مذکور است در باب دیگر بجای محمود بن الربیع محمود بن
لبید در سند آورده وقس علی هذا و غلطی که از وی در باب قضاء الاعتکاف روایت می‌نمایند احتمال این
هم دارد که شاید از زیاد بن عبد الرحمن باشد زیرا که یحیای مصمودی چند باب موطأ را بواسطهٔ او روایت میکند
که باب قضاء المعتکف از جملهٔ آنست وهم او در باب المحرم یغسل رأسه و یغتسل زیادت لفظ نافع است همبرین
نمط اگر مجلد معاملات کتاب مذکور را تصفح نمایم شاید چند مغلطه دیگر دستیاب شود لیکن اعتقاد احقر البریه
این است که در مجلد معاملات این مقدار هم بهم نرسد و احادیث و آثار که از حضرت سید ابرار صلی الله علیه و
آله وسلم و صحابه کبار و تابعین اخیار در موطأ بهیئت مجموعی یافته میشود قریب دو هزار خواهد بود و ازینجا معلوم شد که
اوهام و اشتباهات او چنان است که قطره در ابدریای عمان و ذره را بریگ بیابان نسبت دهند و این چند

مم

چند وهم هم بعد تنزل و تسلیم هست الا در مقابله شیعه موافق تقریر صاحب نزهه می توان گفت که جرح ابن
بمیانی صمودی در زمان خویش از علما و اندلس رئیس علمای فقها و محدثین بود و مرجع فتاوی و سندات او شد چنانچه از
وفیات الاعیان لابن خلکان ثابت گردیده قد عرفته آنفا قلت فرصتش مانع از کثرت رجوع و تکرار افعال کثرت و زلات
اقلام ناسخین و خیرگی ابصار کاتبین این مغلطه ها واقع شد حضرات امامیه در باب شیخ المفضلین یعنی امام اعظم شو
همین تاویلات می نمایند و در توجیهات کثرت اوهام و مغلطه های وی می نویسند و اللفظ للفاضل
المجلسی فی رجال روضة المتقین حیث قال کلما یقع منه من السهو والغفلة فکان
باعتبار کثرة تصانیفه و مشاغله العظیمة فانه کان یرجع الیه فضلاء الزمان و
سمعنا من المشائخ وحصل لنا الظن من التتبع ان فضلاء تلامذته الذین کانوا من
المجتهدین یزیدون علی ثلثمائة فاضل من الخاصة ومن العامة ما لا یحصی فان الخلفاء
اعطوه کرسی الکلام وکان ذلک لمن کان وحیدا فی ذلک العصر وان کثرة التصانیف
کان فی ازمنة الخلفاء العباسیة لانهم کانوا یبالغون فی تعظیم العلماء والفضلاء
من العامة والخاصة ولم یکن الی زمان شیخ الطائفة تقیة کثیرة بل کان سلسلة المباحثة
فی الاصول والفروع حتی فی الامامة فی المجالس ومباحثات القاضی عبد الجبار وابی بکر الباقلانی
وغیرهما مع المفید والمرتضی وشیخ الطائفة مشهورة مذکورة فی تواریخ
الخلفاء فلهذه المشاغل العظیمة یقع منه السهو عنه الحاصل مقتضای
ترکیب بشری که عروض سهو و نسیان است بسبب مرجعیت طالبین و کثرت مشاغل در توثیق شخص بانتها
علمای امامیه قدحی نمی کند بلکه امامت شخص با وجود اعلمیت نیز بر حال خود باقی می ماند پس مرتبه جبایی صمودی
چرا از درجه اعتبار ساقط گردد ولیکن جامعین صحاح بمقتضای کمال احتیاط بعد از علم و اوهام کذائیه
عدم ضرورت اخذ حدیث از نسخه مصمودیه از روایتش دست کشیدند بخلاف حضرات متشیعین که
ابو جعفر طوسی شیخ المفضلین را امام اعظم لقب بخشیدند و قدحی در اعظمیت او روا نداشتند

بلکه علم امامتش بکمال عظمت نزد خواص و عوام برافراشتند و کثرت اغلاط او را گاهی بزلات
کاتبین و گاهی بکثرت مستفیدین معلل کردند و زمانی برای و مثل سائر بر زبان آوردند که ان الجواد قد
یکبو و ان الصارم قد ینبو چنانچه بر ناظرین تصانیف با تدبر دانا و طائفه و مثالش محتجب نیست غلط مگوییم
و راه ذهول و نسیان می پوییم چه هرگاه هر یکی از اکابر شیعه در امامت مثل شیطان الطاق که بر ائمه
مقدسه ائمه هدی علیهم السلام مشرک و ملعون بود کما فی روایات الکلینی و باعتراف معتمدین طائفه باین لقب
ملقب شده چنانچه عنقریب منقول می شود دکم همت محکم بربندد و اکنون مجال کیست که بر نیش موهوم
حضرات خنده کاوش از اول امر بالزام اهل سنت و دعوی افحام ایشان در اصول و فروع و جرح رواة و
اظهار معایب محدثین ثقات که حقیقة بری بودند نمی پرداختند و بنوبت بجا بجا خود را مهبط کلوخ و سنگ ملامت
ساختند و از تکلفات بارده و تاویلات بعیده غیر وارده رحمتی یافتند حالا احکام نسیان و ضبط
راوی قرار داده و تعیین موافق و عدم سابق باید شنید و از ان مرتبه را باید کرد که وهم یحیی مخل مرتبه نسخه او نتواند
بود چه جای حفظ در جه هوطا مطلقا کما یلوح من کلام المولف پس بدانکه در نخبة الفکر و شرح آن که از
ملا علی قاری است چنین افاده نموده اند که اگر خطای راوی با اصابتش غالب یا مساوی باشد البته در صحت
روایت قادح است و مغلوبیت خطا و غلبه اصابت قدح نمی کند فان الانسان لیس بمعصوم
من الخطاء فلا یقال فیمن وقع له الخطاء مرة او مرتین مثلا انه سیئ الحفظ
الی ان قال و یدل علی انه اذا کان غلطه اقل من الاصابة او قلیلا بالنسبة
الیها فهو مقبول و از کلام شیخ محقق دهلوی در شرح صراط مستقیم نیز همین تحقیق معلوم می شود حیث
افاد و اجاد اگر خطا و نسیان غالب یا مساوی بود با صواب یا نقصان این هر دو صورت مخل بود در
حفظ و اگر نادر و کمتر بود اعتبار ندارد و معتبر غلبه صواب و اتقان است و سوء حفظ اگر لازم حال در جمیع
اوقات عمر گردد حدیث وی معتبر نبود طرفه آنکه حضرات امامیه نیز همین مسلک گزیده اند و غلبه
ذکر او در اعتبار روایت شرط میدانند و مغلوبیت سهو راوی را قادح نمی شمارند فی

زبده

في زبدة الاصول وشرحها للمازندراني واما الضبط فيراد به غلبة الذكر على السهو
ليتمكن من الاحتراز عن اسقاط بعض الحديث مما يتم به فائدته ويختلف الحكم بعدمه
وازدياد ما اضطرب به معناه وابدال لفظ اخر مما لا مدخل له في المدلية والرواية
من غير من يروى عنه فيحصل للسامع رجحان طرف الاصابة فيحصل الظن ويجب
العمل بخلاف ما اذا لم يتحقق الضبط فانه ح اما ان يكون النسيان اكثر من الذكر او هما
متساويان وعلى التقديرين لا يترجح بطرف عدمها اذ هما متساويا الاقدام فلا يحصل
ظن الاصابة فلا يجب العمل وقال العلامة يعرف الضبط بكثرة استعلام
الاشياء منه مرة بعد اخرى ويطلب منه اعادة ما حفظه بعد وقت ولو قدر على
ضبط قصار الاحاديث دون مطولاتها قبل ما عرف ضبطه فيه دون غيره
وقال المص في مشرق الشمسين فان قلت كيف يتم الحكم بصحة الحديث بمجرد توثيق
علماء الرجال على سنده من غير تصريح على ضبطهم قلت انهم يريدون انه عدل ضابط
لان لفظ الثقة من الوثوق ولا وثوق لمن يتساوى سهوه وذكره او يغلب سهوه على
ذكره وهذا هو السر في عدولهم عن قولهم عدل الى قولهم ثقة انتهى وانت خبير بان هذا
الكلام ظاهر في الحكم بكون الحديث صحيحا او موثقا لكنك تعلم بقاء الاشكال في الحكم بكونه
حسنا لعدم تعرض علماء الرجال لضبط الممدوحين وقد يظن اغناء العدالة عن شرطية
اى الضبط ولذلك لم يذكره جماعة من المتاخرين لمنعها اى العدالة عن نقل ما لم يضبطه
لان العدل اذا عرف من نفسه كثرة السهو لم يجترئ على الرواية تحرزا عن ادخال
ما ليس من الدين فيه فحصل ذلك الظن لعدم منعها عن نقله ساهيا عن انه كذلك لما
السهو فضلا عن انه غير مضبوط او غير ضابط لان هذا النقل لا ينافي العدالة و
المنافي لها انما هو العلم بالسهو او لعدم الضبط المفضي الى الكذب عمدا انتهى بلفظها

و ملا ابو القاسم قمی آنچه در قوانین خود که در اصول فقه مبسوط واقع شده و نسخه سقیمه آن
بدست این حقیر افتاده گفته است خلاصه آن بعبارت شیخ بهائی و ملا صالح مازندرانی بزیادت بعضی از
فواید که برای توثیق بجای معصومی بکار آید میسر یعنی میسر نیست بالاجماع که راوی حدیث ضابط و متقن باشد
والا بسبب زیادت و نقصان در نفس حدیث و وقوع اشتباه در سند آن قول ورا اعتباری نخواهد بود لیکن مراد از این
ضبط و اتقان غلبه ذکر و مغلوبیت سهو و نسیان است نه عصمت زیرا که اجماع عالمین جمیعاً بر خلاف آن تحقق پذیرفته
و از آیت تبینوا من حیث التعلیل دریافت می‌شود که قبول خبر عادل بشخص ضابط تخصیص یافته والا فاسق و
عادل غیر ضابط در خبر دادن خلاف نفس الامر هر دو برابرند که یکی عامد و دیگری ساهی باشد و حصول
مرتبه ظن نیز مقتضی ضبط است زیرا که بغیر ضبط حصول ظن از محالات و مستبعدات خواهد بود و مقصود
از لفظ ثقه که در کتب رجال می‌نویسند عدل ضابط است و از اینجاست که لفظ ثقه را بر لفظ عدل گزیده‌اند
که هم عدالت شخص از آن بر می‌آید و هم ضبط و اتقان و مقصود از ضبط آنست که از طرف خود کثرت اهتمام
بمجرد سماع حدیث تقلید و بکتابت و مراجعت و حفظ آن بپردازد اگرچه کثیر السهو و النسیان باشد چه بسیار است
که شخصی در مطالب عالیه و مقاصد غامضه احادیث خوض کند و مقصود آنرا فوراً دریابد مگر از عروض کثرت
سهو مجبور می‌شود پس آنگاه در کتابت و حفظ اهتمام نمود او را ضابط خواهند گفت و از این تحقیق اشکالی عظیم
رفع می‌تواند شد و آن این است که علمای رجال حبیب خثعمی را توثیق کرده‌اند و حال آنکه بروایت
صاحب من لا یحضره الفقیه دریافت شد که او بحضرت صادق ع گفت که من مردی کثیر السهوام حتی که حفظ
نماز بر من دشوار است و ممکن است جواب بگیرد که کثرت سهو در نماز منافی ضبط روایت نیست یا آنکه مراد از آن
سهو بمعنی شک باشد الی آخر ما قال و از اینجا واضح شد که وهم و اشتباه بجای معصومی که بعشر عشیر
وهم و نسیان مثل حبیب نتوانند رسید چنانکه یدل علیه قول القمی و ظاهر حدیث الفقیه بعد از مزید اهتمام معصومی
در تحصیل حدیث چنانچه قصه خطاب و لعاقل و حکایاتش که از وفیات الاعیان و لسان منقول […]
بر آن وارد نمی‌گردد در اعتبار نسخه او قادح نیست ع که هیچ نفس بشر خالی از خطا نبود […] هشتم

انکار

آنکه اگر مراد از قول مخاطب علی هذا احادیث مندرجهٔ این هر دو کتاب بعلم الیقین از زبان وحی ترجمان
نبوی است این است که جمیع احادیث مندرجهٔ صحیح بخاری و مسلم و موطای امام مالک یقینا از زبان رسول مقبول است
صلی الله علیه وآله وسلم قطعی الصدور است فهو ممنوع و سند منع کلام ابو زکریای نووی است شارح صحیح
مسلم بمقامیکه قطعیت صدور جمیع احادیث مرویهٔ صحیحین را که قول شیخ ابن صلاح است رد فرموده و گفته
هٰذَا الَّذِي ذَكَرَهُ الشَّيْخُ فِي هٰذِهِ الْمَوَاضِعِ خِلَافُ مَا قَالَهُ الْمُحَقِّقُوْنَ وَالْاَكْثَرُوْنَ فَاِنَّهُمْ
قَالُوْا اَحَادِيْثُ الصَّحِيْحَيْنِ الَّتِيْ لَيْسَتْ بِمُتَوَاتِرَةٍ اِنَّمَا يُفِيْدُ الظَّنَّ فَاِنَّهَا آحَادٌ وَالْآحَادُ اِنَّمَا
يُفِيْدُ الظَّنَّ عَلٰى مَا تَقَرَّرَ وَلَا فَرْقَ بَيْنَ الْبُخَارِيِّ وَمُسْلِمٍ وَغَيْرِهِمَا فِيْ ذٰلِكَ اِلٰى اَنْ قَالَ
وَلَا يَلْزَمُ مِنْ اِجْمَاعِ الْاُمَّةِ عَلَى الْعَمَلِ بِمَا فِيْهِمَا اِجْمَاعُهُمْ عَلٰى اَنَّهُ مَقْطُوْعٌ بِاَنَّهُ كَلَامُ
النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهٖ وَسَلَّمَ انتهى بقدر الحاجة و متوهم نشود که این تصریح تنها
کلام امام نووی فی حد ذاته است فلا یدل علی مذهب الجمهور زیراکه ملا نور الحق و دیگر بزرگان از محدثین این هم
رقم کرده اند و اللفظ له فی ترجمة البخاری حیث قال و باید دانست که حکم بصحت و ضعف نظر بظاهر امر است
نه آنکه قطعی است که خلاف آن گنجایش ندارد بجهت احتمال خطا و نسیان در ثقه و ضبط و صدق در غیر ثقه و
شیخ تقی الدین ابو عمرو بن صلاح و بعضی دیگر قطع کرده اند در صحت آنچه یافته شده در صحیحین یا یکی از این دو بخلاف
جمهور انتهی بحروفه و اگر مراد از احادیث مذکوره فقط متواترات هر دو کتاب است پس مسلم است لکن شمول
این حکم برای حدیث الحوض و حدیث طرح شهدای احد جمیعا بالی اثبات تواتر آن بکلام محققین اهل سنت
جامی خودش نیست گو باقر داماد شیعه در رساله اثبات بداء دعوی تواتر حدیث الحوض نموده باشد کما لا یخفی علی
من طالعها و نظر فی زلات مصنفها و عثرات مؤلفها و لو سلمنا فمراد المؤلف لا یتم بذلک بالجمله مؤلف رساله
باقتدای فاضل چلپی حیث قال فی الحسام و طعن ما بر سنیان نه تنها از این جهت است که ایشان روایات
کفر و زندقه را در کتب احادیث خود ذکر کرده اند و بس بلکه از این جهت است که ایشان تصحیح چنین احادیث
کرده اند و میگویند که آن را قطعا جناب سید المرسلین فرموده انتهی یا بجهت حسن ظن درباره

بعضی را صدقای ایمانی خویش که وهمی بیش نبود با یراد این مقدمات انظار و ابحاث علمای اهل سنت را مصداق ضعفاً فاضعافاً مضاعفه گردانیده و انشاء الله المستعان در مقامات مستقبله خواهی دانست که فرقه اخباریه که سواد اعظم امامیه قبل ازین بودند بلکه باظهار برادر بزرگ مخاطب در مذمت الاجتهاد مع حزن ازین جماعه اهل العناد تشیع ایمه هدی منحصر در ایشان و اصولیه زمقلدین شیطان اند و با ایمه اهلبیت کاری ندارند بر قطعیت صدور اخبار اصول اربعه بلکه اربعمائه با وصف شمول آن بر انواع خرابیها کما ستعرف انشاء الله تعالی اجماع دارند قال الفاضل المتبحر الحکیم هداه الله تعالی الی الصراط المستقیم و هرگاه اینقدر رجا گزین مدرکه سامعین گشت لختی گوش سخن این هیچمیز زنهند که در صحیح بخاری ابن عباس در ذیل خطبه نبوی صلی الله علیه وسلم مرویست الا وانه یجاء برجال من امتی فیؤخذ بهم ذات الشمال فاقول یا رب اصیحابی فیقال لا تدری ما احدثوا بعدک فاقول کما قال العبد الصالح وکنت علیهم شهیدا ما دمت فیهم فلما توفیتنی کنت انت الرقیب علیهم فیقال ان هؤلاء لم یزالوا مرتدین علی اعقابهم منذ فارقتهم الحدیث و چون مبالی عظیم از فحوای این حدیث برای اهل سنت وارد می شود یعنی ایمان جهنمی بودن بعضی صحابه خلجان بعض اجله بعض اجله ایشان بقا این جلیه شعله افروز کانون سینه گردد مهما امکن در اطفای این نایره افواه خود را معذور نمیدارند و بجج مج بیانی جوابها میدهند و ما یدور علیه رحی الجواب ان هذا الحدیث ورد فی حق المرتدین الذین قاتل معهم المکتسی بنفسه لنفسه خلیفة رسول الله صلی الله علیه وسلم چنانچه مصنف فتح الباری در شرح میگوید قوله اصیحابی کذا للاکثر بالتصغیر وللکشمیهنی بغیر التصغیر قال الخطابی فیه اشارة الی قلة عدد من وقع له ذلک وانما وقع لبعض جفاة العرب ولم یقع من احد من الصحابة المشهورین و شارح کرمانی در حدیثیکه قبل ازین حدیث با دنی تفرقه عبارت ندکور است میگوید و قال محمد بن یوسف الفربری ذکر عن ابی عبد الله عن قبیصة هم المرتدون الذین ارتدوا علی عهد ابی بکر فقاتلهم

ابو بکر و در تفسیر این حدیث میگوید قوله اصیحابی تصغیر الاصحاب و هو تقلیل عددهم
ولم یرد به خواص اصحابه الذین لزموه وعرفوا بصحبته فقد صانهم الله وعصمهم
عن التبدیل اذ لیس المراد من الارتداد الرجوع من الدین انما هو التأخر عن بعض
الحقوق والتقصیر عنه ولم یرتد واحد من اصحابه علیه الصلوة والسلام الحمد لله
رب العالمین وانما ارتد قوم من جفاة الاعراب من المؤلفة قلوبهم ممن لا
بصیرة لهم فی الدین وذلک لا یوجب قدحا فی الصحابة المشهورین رضوان الله
تعالی علیهم اجمعین انتهت عبارة الشارحین للبخاری مع عدم الوثوق علی
تلک النسخ التی کانت فی ایدینا انتهی بلفظه **اقول و استعین بالرؤف الرحیم**
دعوی ورود اشکال و عضال نظر بمذهب اهل حق ها نا مانند اعتراض سابق حسن ظن بصور خیالیه خوش
است که وهمی پیش نیست بلکه بملاحظه اصول معتمده حضرات امامیه کما ستعرفها می توان گفت که چون عضال اعظم از
مفاد این حدیث بر اینها وارد می گردد بحیثیتیکه بنیاد مذهب ایشان منهدم و ارکان و دعائم مسلک ایشان
متزلزل و منصرم میگردد حتی الامکان میخواهند که ترمیم و تاسیس آن پردازند و انی لهم ذلک من بعد لتمام
آنست که در عبارت فاضل کرمانی تحقیق بعضی از مهمات امور ضرورست **قول** آنکه تصغیر را بر تقلیل عدد حمل
کردن بکدام وجه است وجوابش آنکه لفظ رجال در روایات این حدیث آمده و رجال در رجوع باستعمال قلت است
پس تصغیر را بر تقلیل عدد حمل کردند تا با لفظ رجال که در بعض طرق حدیث واقع است مرتبط شود و ایضا لفظ رهط
که بخاری رح بروایت ابوهریره رضی الله عنه آورده بتحقیق صاحب قاموس و امثال ایشان دلالت بر قلت
عدد می کند زیرا که او در بیان معنی این لفظ چنین فرموده قوم الرجل وقبیلته من
ثلثة او سبعة الی عشرة او ما دون العشرة وما فیهم امرأة و هر چند بعضی شارحین
صحیح بخاری اطلاقش بر کمتر از اربعین هم تجویز نموده اند لیکن خالی از ضعف نیست چنانچه الفاظش بیان
شهادت میدهد کما لا یخفی علی المحدثین و موید تضعیف است آنچه محدث جزری رح در نهایه تحقیق نموده

نموده حیث قال والرهط من الرجال ما دون العشرة وقیل الی الاربعین ولا یکون
فیهم امرأة علامه تنوین رجال و آن را بصورت نکره وارد فرمودن نیز مشعر بر تقلیل و تحقیر است و عجب است
که اگر جمیع طرق این حدیث را تتبع کنی بقول بعضی از محدثین الفاظ دیگر نیز موید این کلام بهم رسد دوم
آنکه باعث عدول این بزرگان از معنی حقیقی ارتداد که برگردیدن از اصل دین و اسلام است بسوی تبدیل
اخلاق حسنه بسیئه و تغیر رسوخ تنزل یعنی اختیار ردیه عین کفر نباشد چیست و جوابش آنکه باعث
عدول چند دلیل است درینمقام بر دو دلیل اکتفا می ورزم و گرد تطویل نمی گردم یکی آنکه در کتاب مجید
پروردگار عالم و خطاب بپیغمبر ما فخر بنی آدم بر جای خود با آیات قاطعه و بینات ساطعه تقرر یافته
که حاشا که ظلمات غم و اندوه را بشامت اعمال فاسده و عقاید زائفه بر وجوه کفار نگونسار خواهند
ریخت بلکه آن گروه شقاوت پژوه را در روز قیامت بر عکس اهل ایمان در حالت سواد وجه خواهند برانگیخت
تا هر یکی از اهل محشر از مومنین و کافرین باهمدگر ممتاز گردد و پرده ناموس کفار روبروی تمامی خلق اولین و
آخرین دریده شود قال الله تبارک وتعالی یوم تبیض وجوه وتسود وجوه فاما الذین
اسودت وجوههم اکفرتم بعد ایمانکم فذوقوا العذاب بما کنتم تکفرون
واما الذین ابیضت وجوههم ففی رحمة الله هم فیها خالدون مولانا نظام الدین نیشاپوری
رحمه الله در تفسیر فرموده وفی امثال هذه الآیة للمفسرین قولان احدهما والیه میل ابی مسلم
ان البیاض مجاز عن الفرح والسواد عن الغم وهذا مجاز مستعمل قال تعالی واذا بشر
احدهم بالانثی ظل وجهه مسودا ولما سلم الحسن بن علی رضی الله عنهما علی
الامر لمعاویة قال له رجل یا مسود وجوه المؤمنین الی ان قال وثانیهما ان
السواد والبیاض محمولان علی ظاهرهما وهو النور والظلمة اذ الاصل فی
الحقیقة علی الاطلاق فمن کان من اهل نور الحق وسم ببیاض اللون واسفاره
وابیضت صحیفته وسعی النور بین یدیه وبیمینه ومن کان من اهل ظلمة

الباطل

الباطل وهم بسواد اللون وكمده واسودّت صحيفته احاطت به الظلمة من كل
جانب قالوا والحكمة في ذلك ان يعرف اهل الموقف كل صنف فيعظمونهم
او يصغرونهم بحسب ذلك ويحصل لهم بسببه مزيد بهجة وسرور وويل وثبور
وايضا اذا عرف المكلف في الدنيا انه يحصل في الآخرة احدى الحالتين ازدادت
رغبته في الطاعات وترك المحرمات انتهى مختصرا وامين الدين طبرسي در مجمع البيان
زياده تر ازين بتائيد ونصرت كسانيكه ظلمت و نور را بر حقيقت محمول كرده اند بر داخته
عبارتش اينست قال بعضهم المراد بابيضاض الوجوه اشراقها واسفارها للسرور
بنيل البغية والظفر بالمنية والاستبشار بما يصير اليه من الثواب كقوله تعالى
وجوه يومئذ مسفرة ضاحكة مستبشرة والمراد باسوداد ها ظهور اثر الحزن عليها
لما يصير اليه من العقاب كقوله تعالى ووجوه يومئذ باسرة ووجوه يومئذ عليها
غبرة وفي هذا القول عدول عن حقيقة اللفظ من غير ضرورة والاول اصح بالجمله
بصورت ثابت شد كه اين هر دو گروه مومنين و كفار نزد هر كس ممتاز وجدا خواهند بود و التباس يكي بديگر
در قيامت باقي نخواهد ماند واما احاديث كه در اثبات اين مدعا بكار آيد و هر كسي را اليقين كلي و اطمينان قلب
افزايد در كتب فريقين باستفاضه و شهرت رسيده ايراد ش خالي از اطناب نمايد چنانچه متتبعين
كتب ترغيب و ترهيب بحار مجلسي هويدا و آشكار است و ايشهم ازين كتاب و سنت يافته كه شفاعت در حق
كفار خصوصا وقتيكه شرك وكفر انها بر همه كس از اهل محشر نمايان باشد خطي از جواز نيافته لقوله تعالى
ما كان للنبي والذين امنوا ان يستغفروا للمشركين ولو كانوا اولي قربى من بعد ما
تبين لهم انهم اصحاب الجحيم لا جرم حمل روت اعداف بر تبه يل تاخير از حقوق بحكم دقيق نظر
ضرور افتاد دوم آنكه در روايت ابوسعيد خود موجود است كه خطاب خاتم النبيين صلى الله عليه وآله وسلم چون
خواهند ديد كه ملائكه اصحاب الشمال را ازين مسلمين بگيرند و بسوي عذاب نمايند بسوي دوزخ مي كشند خواهند فرمود كه سحقا

سحقاً لمن غیّر بعدی لهذا بر تغییر و تبدیل محمول شد و هر چند رجوع از اهل دین یکی از افراد
تغییر و تبدیل باشد لکن چون در نفس حدیث موجود است فلا اراه یخلص منهم الا مثل همل
النعم کما سیجیء ان شاء الله تعالی یعنی بشفاعت از آن دارو گیر نجات نخواهند یافت مگر قلیلی ارتداد را بر بعضی
از حقوق و تاخیر از بعض حقوق فرود آوردند فان الحدیث یفسر بعضه بعضاً و بدیهی است که اگر بر رجوع از
اهل دین یعنی ارتداد به مذهب کفار و مشرکین محمول می نمودند خلاص بعضی از آنها ولو کان اقل قلیل از محالات و مستبعدات
می بود زیرا که نجات کفار و مشرکان از عذاب دائمی نزد متکلمین فریقین مخالف نصوص قرآنی و احادیث
رسول ربانی است فکیف که بی تعذیب رها شوند و در جهنم نروند و هو ظاهر پس معلوم شد که آن جماعت برده
حقیقی متصف نبوده اند گویا مرتکب کبائر مستحق جهنم باشند آنا حمل حدیث بر فساق و کفار جمیعاً پس اگر چه
از اشکال رهائی و نجات می شود ولیکن بعضی از الفاظ مساعدت نمی کند چنانچه مفصل خواهی دانست
ان شاء الله تعالی و حضرت مؤلف نیز از حمل روایت بر معنی اختیار کفر بعد الاسلام نکیر شدید خواهد کرد
اکنون باستماع خلاصه معنی عبارت فاضل کرمانی که بجوامع الکلم تعبیر و تقریر فرموده متوجه باید شد که
تصغیر لفظ اصحاب باصیحاب برای قلت عدد آنها است و خواص و حوارئین سلطان سریر ختم رسالت
که ملازمین آنجناب و عارفین حقوق آن تعالی قباب بودند و هزاران مدائح و مناقب آنها بعد نزول وحی و کشف
حقائق بر زبان صدق ترجمان سید خلائق گذشته مراد نیستند زیرا که این بزرگان
بعنایات الهی تاخیر از حقوق و تبدیل اخلاق حسنه ایشان هم بظهور نه پیوسته بلکه ایشان اقدام تائید
دین اسلام نمودند و اساس کفر و نفاق را بانهدام رسانیده داد عدالت و انصاف دادند و در صدد قلع
ارکان جور و اعتساف با وجود کمال زهد و تقوی و خوف و خشیت خدا افتادند پس مصداق این تبدیل
و تغییر و تاخیر از حقوق نیستند مگر غیر ملازمین اعراب که بصیرتی در دین و حظی کامل در اسلام حاصل
نکرده بودند و بمجرد استماع خبر وفات سید کائنات از دادن زکوة و اخذ صدقات دست کشیدند
بلکه بمطلب باطنی و عدم رسوخ دینی بمکر و حیله یعنی از اعذار که بدتر از گناه است پیش آوردند و

از فرمنتق

از فرضیتش بعد حیات نبوی منکر شدند وحق تلفی عباد وتاخیر از حقوق ذمه الیشان لازم افتاد وتحلل
از تبدل وتحول شان که اسلام را بوجه البصیرت قبول نکرده بودند وبعد از وفات سرور عالم علم تعنت
وعناد برافراشتند قدحی در صحابه کبار رسید ابرار لازم نمی آید والحمد لله رب العالمین اینست ملخص مقصود
فاضل متبحر چنانچه لفظ خواص اصحاب وجفاة اعراب برین هر دو امر شاهد عدل است که فرقی در اصل
عبارت او واین هیچمدان بتفصیل واجمال درمیان نباشد ودگان مبرکه صاحب نهایه مجد الدین ابو السعادات
وصاحب مجمع البحار اعنی محمد طاهر متوطن گجرات برخلاف وبراه دیگر رفته باشند وصحابه معروفین
ومشهورین وحواریین خاتم النبیین را معاذ الله در دائره ردت وفسق وارتکاب کبائر ومعاصی وتاخیر
حقوق دینی ودنیوی داخل نموده باشند فانه خلاف الاجماع چنانچه در کتب اصول وکلام مثل تصنیفات
امام رازی وبزدوی وتحریر وتیسیر وآیات الاصول وعضدی وتوضیح وتلویح ومنار ومسلم وشروح وحواشی آن
وکتب احادیث مفصل ومشروح است که اهل حق بر تعدیل این بزرگان اتفاق دارند وآحاد وبلوای اباطیل
مبتدعین را مثل خوارج ونواصب وشیعه بجوی نمی شمارند حتی که علمای امامیه نیز این مطالب را در کتب
خویش نقل کرده اند کما لا یخفی علی الطالبین فضلا عن المتبحرین بس بالیقین حضرت مولف فهم مودای
عبارت این هر دو بزرگ با اینهمه خوضها راه خطا پیموده وهرگز باصل مدعای شان التفاتی نفرموده
چنانچه عنقریب خواهی دانست ان شاء الله تعالی **قال الفاضل المتبحر الحکیم هداه الله تعالی الی**
صراط مستقیم در جوابیکه محتوی باشد بر قرینه وسند چنین تقریر توان کرد که مصداق فحوای احادیث
اهل ارتداد اند که بعد از ارتحال جناب رسالت مآب مرتد گشتند وسند این معنی اولا مقوله جناب شافع
محشر است اعنی قوله کما قال العبد الصالح وکنت علیهم شهیدا الآیه چه امت حضرت
عیسی بعد توفی جناب شان باعتقاد الوهیت جناب کلمة الله مشرک بالله شدند وهمچنان بعض قبائل عرب هم
مثل بنو حنیفه که رئیس شان مالک بن نویره بود بعد ارتحال جناب ختمی پناه مشرک بالله گردیدند ولهذا جناب
شفیع المذنبین مقوله جناب عیسوی را اعاده فرمودند ثانیاً در خاتمه حدیث لفظ مرتدین صریح

نبوده وروایت نص است در اینکه این حدیث بحق اهل ردت وارد گردیده و بنده هیمدان با وصف بی استعدادی به محض برکت تشمیر ذیل در اشاعت حق بدلایل باهره یقینیه بمرتبه بدیهی اولی واضح گردانم که اهل تشیع شان بعض کبرای صحابه علی رغم اهل السنة که بنائره ضغائن دیرینه وحب جاه وطمع زخارف کمینه موجب جنتنون علیه عزم احراق بیت بضعة النبي الامي مع من فيه حتى على اولى كما في الاستيعاب وازالة الخفاء بالتعمیم نموده وارد است بیچاره اعراب بلکه مالک بن نویره واضرا او در رعه چنان این مراتب فیه اظهار کی حاصل بود فانظر الی ما اتیلک به بعین الانصاف بريا عن الجدل والاعتساف غير ناظر الى قلة بضاعة القائل بل ناقدا وناقلا للدلائل فاقول اما ارتداد مالك بن نويرة وتابعيه فغرية بلا مرية چه آن مومن پاک اعتقاد فقط منکر خلافت غیر منصوصه حضرت صدیق اکبر بود وتفویض زکوة به حکام نصب کرده شان جایز نمیداشت وبرین گناه رسید باو انچه رسید چنانچه علمای ما رضوان الله علیهم کالشمس فی رابعة النهار عدم ردتش را روشن ساخته اند من شاء فليرجع الى كتبهم الكلامية وانهم يكسو بشهادت حضرت فاروق اعظم او مومن وزبان حال ومقال جناب شان مخاطب بخالد بمفاد مالک ولما لک مترنم بود چنانچه روایات متواتره متضمن این معنی در کتب سیر موجود از انجمله حسب تصریح صاحب صواعق محرقه نقل میکنیم ان عمر انكر على ابى بكر بكونه لم يقتل خالد بن الوليد بقتله مالك بن نويرة وهو مسلم ولانه تزوج امرأته من ليلته ودخل بها وملا حسین کاشفی در مقدمه تحفة النوادر در بیان خلاف هفتم میگوید ورای عمر بن الخطاب بر آن قرار یافت که اساری واموال آن طائفه را که زکوة میدادند باز دهد وگروهی که اوقات خلافت صدیق محبوس بودند رها فرماید وصاحب مقصد اقصی روایت کرده چون تفاصیل این قصه بمدینه رسید عمر گفت ظلم کرد دشمن خدا که مردی را از مسلمانان بکشت وزن او را گرفت انتهى بلفظه

اقول واستعين بالرؤف الرحيم از اضافت لفظ قرینه ومسند مفهوم میشود که حضرت مناطب جواب فاضل کرمانی وصاحب فتح الباری وتحقیق دیگر بزرگان را از شراح صحیح

ادعای بلا قرینه قرار میدهد و از سوق دلیل جاری می نهاد و ورد بل تحقیق عبارت فاضل کرمانی
آنچه گذشته است مثل تباشیر صبح از آن آشکار است که جواب این بزرگان ماهرین فن جلی بر جای
خویش مدلل و مبرهن است بحدیکه متشبعین زمن یارای آن ندارند که با مراعات اصول معتمدهٔ اهل حق
به تزئیف آن توانند پرداخت و بدلائل و براهین ضعف و سخافتش را هویدا توانند ساخت علاوه
قادح جواب ضرور است که بروایات معتبرهٔ اهل حق صدور شرک بالله را از مالک ثابت کرده اند بجهر تلاوت
آیت کریمه وَكُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا مَا دُمْتُ فِيهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنْتَ أَنْتَ الرَّقِيبَ
عَلَيْهِمْ وَأَنْتَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ با وصف ارادهٔ معنی تشبیه کما یدل علیه قوله صلی الله
علیه و آله و سلم اقول کما قال العبد الصالح سند صدور شرک بالله از مالک بن نویره نتواند شد
همچنین نص بودن لفظ ارتداد در معنی مذکور بلکه بر این امر دلیلی قائم نمیتوان کرد اما بر قرارداد علمای
اهل حق پس از آنکه عبارت نهایهٔ جزری که مؤلف رساله نقل فرموده و همچنین امثال عبارات یا قول
ابن التین که در فتح الباری منقول است و قس علی هذا ما قال بعض آخرین امثالکم بر وجه تفصیل انشاء الله تعالی
دلالت تام بر آن دارد و اما بر اصول امامیه پس از آنکه اگر لفظ ردت در معنی مفروض نیز مستعمل باشد
لازم آید ردت حقیقی صحابه در امثال این روایات از جناب پیغمبر صلی الله علیه و سلم که در کتب معتبرهٔ
امامیه مندرج است و سوف تعرفها انشاء الله تعالی و هم در دیگر احادیث مرویه از ائمه مثل ارتد الناس
الصَّحَابَةُ كُلُّهُمْ إِلَّا ثَلَاثَةً وَكَذَا وَكَذَا و حال آنکه اهل التشیع در باب صحابهٔ کبار از آن تحاشی
میکنند چنانچه عبارت میرزا محمد کشمیری بر این مدعا اول دلیل و کلام مجتهد العصر فرزند رشید صاحب
صوارم در کتاب ضربت حیدریه در این باب مرد غلیل است قال صاحب النزهة آنچه در بعضی روایات
واقع شده که بعد از ارتحال حضرت سرور عالم صلی الله علیه و آله و سلم صحابه مرتد شدند مگر معدودی چند
مراد از آن ارتداد دینی و ارتداد خلقی است یعنی بعد از حضرت رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم
بعضی از صحابه از دین برگشتند و انکار بعضی از ضروریات اسلام نمودند مانند اهل ردت و غیر

آنها و بعضی از اخلاق و ملکات حمیده و خصال و صفات پسندیده و فعال حسنه و اعمال صالحه
و خلوص محبت اهل بیت علیهم السلام که بفحوای قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ اجر
رسالت است و دیگر کردار ستوده و اطوار محموده که در عهد کرامت مهد آنحضرت بر آن مجبول و مفطور بودند
برگشته انواع فتنه و فساد و نفاق و عناد و ظلم و عداوت و بغی و طغیان ارتکاب نموده بعضی در اکثر امور
دین و نصرت و اعانت فی ربیت حضرت سید المرسلین صلعم مباهله نمودند و نیکوئی و احسان که در حق کافه بریه
ممدوح است در باره اهل بیت نبوت ترک فرموده غصب حق زهرا علیها التحیة و الثناء و رنجانیدن خاطر آن بضعه
حضرت خیر الوری صلی الله علیه و آله و سلم و کافر نعمتی خدا و رسول خدا از ایشان وقوع یافته چنانچه کتب سیر و
تواریخ بآن ناطق است و در اکثر مطاعن این کتاب از روی کتب معتبره بمعرض بیان آمده انتهی بلفظه و تلخیص عبارت
مجتهد الحی در کتاب مذکور که عرض و طول بسیار دارد باین الفاظ ادا می تواند شد که خلفا و اعوان و انصار ایشان
از خلافت و امامت حضرت [illegible] علیه السلام که بنص جلی منصوص گشته بود انحراف ورزیدند و از حقوق اهل بیت علیهم السلام چشم
پوشی گزیدند و انواع بیوفائی و عناد بروی کار آوردند و براه خلاف و شقاق رفتند در روایت کشی
را بملا قامت اوله بر معنی مصطلح ارتداد حمل نمیتوان کرد و کلام قاضی نور الله شوستری که لفظ ارتداد
در حق خلفا آورده محمول بر محامل و تاویلات است بالجمله اینهمه عبارات و معانی نص صریح است درین که
نزد علمای فریقین لفظ ارتداد که در احادیث حوض و امثال آن واقع شده در ردت دینی و رجوع از اصل دین
و اسلام نص نیست چه معنی نص درین مباحث بودن امری یقینی است که احتمال غیر را بر نتابد و در بطلان
این معنی شکی و ریبی باقی نماند کسانیکه ردت را بر کفر و نفاق حمل کرده اند هرگز فقیر را یاد نمی آید که دعوی
نص نموده باشند پس مدح جواب بقدح آن مبدل شد و الحمد لله علی ذلک و مقوله فاضل کرمانی و قول
ابن حجر عسقلانی بر سنانت خود [illegible] سخافت [illegible] است ثم الحمد لله علی ذلک **قوله** و سنذکره بعید ان
الی آخره **اقول** قلت این تقریر در استحاله صدق حدیث بر خلفای راشدین و اعوان و انصار
ایشان رضوان الله تعالی علیهم اجمعین مجملاً در بیان و ذاق و مفصلاً در مسالک آخر بر اصول ما [illegible]

خواهی دانست انشاء الله تعالی اقدم برادعای ضغاین دیرینه و کینهای قدیمه در سینهای
خلفای ثلثه پس اگر کسی مثل قتل اقارب و عشائر ایشان از گروه کفار بدست حضرت امیر بود چنانچه از زبان صاحب
الصافی اعنی ابوجعفر بن قبه که سید مرتضی امام الامامیه متشیعین در کتاب شافی یکی از خوشه چینان خرمن فیض او
هویدا می شود و افاده امام اعظم حلی طائفه در مصنفاتش نیز اقتضاء آن دارد و دیگر علماء و ائمه ایشان گو اعظم
نباشند تائید او می کنند کما لا یخفی علی من طالع احقاق الحق و الحدائق پس باید که باعث طیب قلوب خلفاء
و موجب مزید محبت با علی مرتضی باشد چه مساعی مشکور این بزرگان در استیصال اهل کفر و ضلال هم
در زمان آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم و هم بعد وفات آن سرور آن قدر لمعان ظهور داده که بر احدی غیر از
مصداق و من کان فی هذه اعمی فهو فی الآخرة اعمی و اضل سبیلا مخفی نیست
حضرات امامیه چنانکه سید مرتضی در تصانیف خویش مصر مانید که نزد علما و حکما بدلائل و براهین تقریر یافته است
که دوست یا شند و دشمن سه قسم می باشند دوست خود و دوست دوست خود و دشمن دشمن خود و بالتصریح
مینمایند که صدیق در جنگ احد بقتل پدر خویش عزم بالجزم کرد تا آنکه اگر جناب قدس نبوی منع نمی
فرمود در قتل او حالت منتظره باقی نبود و بحمد الله که هر دو امام اعظم امامیه بران اعتراف دارند و اللفظ
لامامهم الاعظم الحلی فی تذکرة الفقهاء فی الفصل السادس الذی انعقد فی
احکام البغاة قال الشیخ یکره للعادل القصد الی ابیه الباغی او ذی رحمه وهو
قول اکثر العلماء لقوله تعالی وان جاهداک الآیة ولان ابا بکر اراد قتل ابیه
یوم احد فنهاه النبی صلی الله علیه و آله وسلم عن ذلک وقال دعه لیلی قتله غیرک
انتهی بلفظه و نیز در کتب اهل سنت مثل ازالة الخفاء وغیره مرویست که ابوبکر صدیق برای پدر خود
ابوقحافه بجهت بد گفتن آنحضرت صلی الله علیه وسلم مشتی زد که بر زمین افتاد چون حکایت بنزد آن
سرور رسید حضرت استفسار نمود صدیق عرض کرد که بخدا اگر شمشیر بدست خویش میداشتم البته
بروی می زدم پس آیت کریمه لا تجد قوما یؤمنون بالله والیوم الآخر یوادون من حاد الله

اللّٰه ورسوله ولو كانوا آباءهم او ابناءهم او اخوانهم او عشيرتهم الآیة
نازل شده و توجه همت فاروق اعظم که خال خویش را در راه خدا کشته بطرف استیصال اهل کفر با وجود
حصول قرابت آنها وقتیکه جناب رسالتمآب درباره اساری بدر شوری نمود آنقدر شهرت یافته
که در تفاسیر شیعه مثل مجمع البیان و منهج الصادقین و خلاصه تفسیر جرجانی و نعمت خان عالی الی غیر ذلک
بتفصیل تمام مروی است که فاروق عرض کرد که عقیل را بعلی و نوفل را بمن و فلانی را بفلان حواله باید فرمود
تا سرهای ایشان که ائمه کفر اند از دوشها برداریم و دمار از روزگار اهل کفر برآریم و آنهم درین نیز آیات
مندرج است که آنجناب صلی الله علیه وسلم فرمود که اگر عذاب آمدی غیر عمر و سعد بن معاذ که بر قتل
کفار راضی بودند نجات نیافتی و قتل کردن فاروق اعظم منافقی را که از حکم پیغمبر صلی الله علیه وسلم
عدول نموده حکمی دیگر از وی طلب کرد نیز در تفاسیر فریقین باید دید حتی که نعمت خان عالی با آن غلو و تعصبی که
دارد در تفسیر خودش بلا نکیر ذکر می نماید و همچنین علمای دیگر مثل ابو المحاسن حسین بن حسن جرجانی در تفسیر خویش
از ابو اسحق ثعلبی که بر جهان تشیع او مجلسی در جلد اول بحار حکم فرموده نقل کرده و اگر اینهمه مجاهدات سیفی
و سنانی و مطارحات لسانی فقط برای طمع خلافت و امامت که از کاهنان شنیده بودند
صدور یافت چنانچه از تصانیف ملا باقر مجلسی مثل بحار و عین الحیات و غیرها بوضوح می انجامد
محمول بر سمعه و ریا لیس هر چند این مزخرفات حضرات امامیه بر خیال خام عمده او راحت افزا باشد
خوارج و نواصب سود الله وجوههم را مژده فتح و ظفر رسانیده است مع ذلک برین تقدیر می بایست که عداوت
این بزرگان با جناب سید المرسلین صلعم می بود نه با امیر المومنین ع و دیگر اهل بیت طاهرین زیرا که
منشا اینهمه مجاهدات و مقاتلات و قتل و اسر اشرار و تذلیل و تفضیح کفار ذات مقدس نبوی بود
علیه و آله الصلوات و التسلیمات چنانچه امام فخر المتکلمین رازی در نهایة العقول و رئیس المتبحرین الغنی صاحب
قرة العینین بتفضیل الشیخین ارشاد نموده اند و قس علی هذا اگر علت اینهمه ضغائن غصب منصوص برای
خلافت بلا فصل و یا امامت بودی بلکه بایستی که این کینه و عداوت نسبت بذات احدیت بهم میرسید

نه بجناب خاتم النبیین زیرا که حضرت احدیت بر طبق دعای صاحب صراط مستقیم از بعض معتمدین مجلسی در بحار بر روایت صدوق و صفا یک سبع و لبث یا رب پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم را بر آسمان طلب فرمود و در هر بار امر ولایت و خلافت امیر المومنین را بلکه ائمه طاهرین زیاده بر فرائض مقرر نمود و تاکید آن زاید الوصف ارشاد کرد و آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر اصول مصنوعه امامیه چه تعللها و تکاسلها در تبلیغ آن بلکه در باب نصب مرتضی بالخصوص وقت مراجعت از حجة الوداع بر روی کار نیاورده چه حرکات باطله و صاعد تو شر اراده حضرت حامل وحی را در الفاظ آیت کریمه یَا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَیْكَ مِنْ رَبِّكَ الآیة خاصة رو نداده مگر هیچ مقبول نشد و در بار دوم بلکه سوم کما فی مصایب القاضی ومن القوم مقامه بلکه زیاده از آن چنانچه در بحار مجلسی است عتاب شدید در رسید که وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ چنانچه بر تفصیل این قصه روایت جامع الاخبار از حضرت زراره که او را اصدق الصادقین لقب داده اند چنانچه کتاب حسن بن علی بن داود دلالت بر آن کند و چرا نباشد که بارها از زبان ائمه مثل صادق علیه السلام لفظ لعنة الله در حق وی با ذمائم و قبائح دیگر که ترک ذکرش اولی تر می نماید کما فی منهج المقال مروی شده دلیل واضح است قال سمعت الصَّادِقَ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ لَمَّا خَرَجَ رَسُولُ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ إِلَی مَكَّةَ فِی حَجَّةِ الْوَدَاعِ فَلَمَّا انْصَرَفَ مِنْهَا فِی حِینٍ آخَرَ وَقَدْ شَیَّعَهُ مِنْ مَكَّةَ اثْنَا عَشَرَ أَلْفَ رَجُلٍ مِنَ الْیَمَنِ وَخَمْسَةُ آلَافِ رَجُلٍ مِنَ الْمَدِینَةِ جَاءَهُ جَبْرَئِیلُ فِی الطَّرِیقِ فَقَالَ لَهُ یَا رَسُولَ اللهِ إِنَّ اللهَ یُقْرِئُكَ السَّلَامَ وَقَرَأَ هَذِهِ الْآیَةَ یَا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَیْكَ مِنْ رَبِّكَ فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ یَا جَبْرَئِیلُ إِنَّ النَّاسَ حَدِیثُ عَهْدٍ بِالْإِسْلَامِ وَأَخْشَی أَنْ یَضْطَرِبُوا وَلَا یُطِیعُوا فَعَرَجَ جَبْرَئِیلُ عَلَیْهِ السَّلَامُ إِلَی مَكَانِهِ وَنَزَلَ عَلَیْهِ فِی الْیَوْمِ الثَّانِی وَكَانَ رَسُولُ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ نَازِلًا بِغَدِیرٍ وَقَالَ لَهُ یَا مُحَمَّدُ یَا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَیْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللهُ یَعْصِمُكَ فَقَالَ یَا جَبْرَئِیلُ أَخْشَی مِنْ أَصْحَابِی

من ان تجنى الغوي فعرج جبرئيل ونزل عليه في اليوم الثالث وكان رسول الله صلى
الله عليه وسلم بموضع يقال له غدير فقال له يا رسول الله بلغ ما انزل اليك من ربك
وان لم تفعل فما بلغت رسالته والله يعصمك من الناس فلما سمع رسول الله صلى الله
عليه وسلم هذه المقالة قال للناس انيخوا ناقتي فوالله ما ابرح من هذا المكان
حتى ابلغ رسالة ربي الخ بلفظه علاوه برین اگر اندک استقرا نمایند خواهند دید که رسول خدا
صلی الله علیه وسلم بارها از امتثال این امر استعفا کرده چنانچه از روایتیکه از کتاب روضه ابن معلم نعیمی شیخ مفید
منقول است ثابت میشود وهي ان الله تعالى انزل جبرئيل عليه السلام على النبي صلى
الله عليه وآله وسلم بعد الفراغ من حجة الوداع والتوجه الى المدينة في الطريق فقال يا محمد
ان الله يقرأك السلام ويقول لك انصب عليا للامامة وسلم امتك على خلافته
فقال النبي صلى الله عليه وسلم يا اخي جبرئيل ان الله يعلم بغض اصحابي لعلي اني اخاف
منهم ان يجتمعوا على ضراري فاستعف لي ربي فصعد جبرئيل وعرض جوابه على الله
فانزله الله مرة اخرى وقال للنبي صلى الله عليه وسلم مثل ما قال اولا فاستعفى النبي
صلى الله عليه وسلم كما في المرة الاولى ثم صعد جبرئيل فكرر جواب النبي صلى الله
عليه وسلم فامره بتكرير نزوله معاتبا مشددا عليه بقوله يا ايها الرسول
بلغ ما انزل اليك من ربك وان لم تفعل فما بلغت رسالته والله يعصمك
من الناس الاية فجمع اصحابه وقال يا ايها الناس ان عليا امير المؤمنين و
خليفة رسول رب العالمين ليس لاحد ان يكون خليفة بعدي سواه من كنت
مولاه فعلي مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه انتهى بحروفه واللازم
باطل عند المخاطب فالملزوم مثله زیرا که او باسلام این بزرگان و بودن ایشان
قائل توحید باری تعالی ونبوت جناب سید انبیا معتقد است چنانچه در عبارات این رساله جابجا

خواهد

خواهد فرمود بار خدایا مگر عداوت تو و عداوت حبیب تو الزام باز بزعم مؤلف در قلوب موحدین معتقدین
نبوت سید المرسلین جمیع تواند شد تکاد السموات یتفطرن منه وتنشق الارض وتخر الجبال
هدّا با این همه هیچ معلوم نمی شود که خلفای راشدین مقبولین لسانی امامیه را مثل سلمان و ابوذر و عمار و حذیفه
که داد جان نثاری حضرت پیغمبر و اهلبیت اطهر میدادند و در مشاهد مشرفه روی طاعت بر زمین نیاز می نهادند
چرا محبوب داشتند آیا از دست این جماعت شیخ کسی از قبائل قریش و احدی از منتسبان خلفا و اعوان و انصار
شان مقتول گشته و هر کافری که از اقارب ایشان کشته شد بدست حضرت امیر کشته شد اینک
تواریخ طرفین حاضر است نشان باید داد و از خدا شرم باید کرد و شیمهٔ اعتساف را باید گذاشت و حیرانم که
خود اکثری از صنادید بنی هاشم که فطرت سلیم داشتند و علم هدایت و ارشاد می افراشتند و در زمان خلافت
مرتضوی سرگران نگردیدند بلکه از رفاقتش پهلو تهی نمودند معلوم نیست که حضرت امیر در کدام وقت اعدا
و مار بزرگان شان بعمل آورده بود و آنها بعد از انصاف بیان بلکه تشیع مزعومی چگونه این رافت را
علت عداوت قرار دادند و علی هذا القیاس زمرهٔ انصار که با وصف خلوص ایمان و اعتقاد امامیه که علامت
ایمان و نفاق جز محبت و شقاق مرتضوی چیزی دیگر نیست چنانچه اکابر امامیه مثل شیخ علی دعوی میکنند از
عداوت مذکور پاک دامن بودند و زیاده ازین چه مراعات مصافات باشد که خلفای راشدین
اکثری را از جماعت مقبولین لسانی امامیه بحکومت و قضای بصره و کوفه و دمشق و شام سرفراز کردند
چنانچه شافی سید مرتضی و تصانیف باقر مجلسی خاتمة المحدثین ایشان مثل مجلد هشتم از بحار الانوار گواه است
و ایضا از دست خالد بن ولید بسیاری از کفار لا تعد و لا تحصی بقتل در آمدند و تخم سعادت شیر و
بترقی نهاد چنانچه بر ادانی مخفی نیست فکیف یخفی علی المتبحرین آری معلوم شد که این همه تهمتهای طائفه است که
باذیال طاهره آن طیبین طاهرین نسبت کرده اند والعجب کل العجب که حضرات امامیه اهل
ضغائن و بیتیه صحابه کبار و حواریین سید ابرار را قرار دهند و اشرار بنو امیه را بر طاق نهند و برین
قدر هم قلوب ایشان ثبات نمی گیرد که اگر مهاجرین نیز با جناب مرتضوی همه کینه دار می بود

بعد از شهادت ذی النورین چرا بدامن مبارکش می آویختند و خود متصدی خلافت نمی گشتند و مثل
مروان دیگران را برای امامت بر نمی انگیختند و جناب امیر چگونه بر صوابدید این بزرگان خلافت و امامت خود را
موقوف میداشت و فاروق اعظم بعد از نکاح امام حسین غاشیه اسپ ایشان کی در بازار مدینه بر دوش خودش
می نهاد و ذی النورین بعد از اشترای زره حضرت امیر و ادای قیمتش زره مذکور را چرا بجناب شان باز
میداد و سعد وقاص بعد استماع خبر قتل ذو الثدیه بحسرت عدم معیت مرتضوی بر اندامت میکشید و
چاک گریبانش چگونه تا دامن می رسید چنانچه از مطالعه نهج البلاغه و جلاء العیون و بحار الانوار هم
کالشمس فی نصف النهار و تفصیل قصه نکاح شهید کربلا و آنچه از فاروق اعظم در باره ابتهاج و سرور
این کتخدائی صدور یافته بعبارت کامل بجائی مسموع فرمایند فائده فی تزویج شهربانو من
الحسین علیه السلام عمر فرمود که شهربانو را بر سر راهی بنشانند و مهاجرین و انصار از نظرش بگذرانند
هر که او را رغبت باشد و باشد اختیار کند بشوهری اول عمر بگذشت پرسید که این کیست گفتند که خلیفه
وقت است گفت او پیر است لایق من نباشد بزرگان می گذشتند تا امیر المومنین بگذشت گفت این کیست
گفتند علی علیه السلام شوهر فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه وسلم گفت او لایق من نیست اما پیش فاطمه
در روز قیامت خجالت برم دیگر حسن علیه السلام بگذشت گفت این کیست گفتند پسر علی
احوال او پرسید پس گفت حسن بزرگ است و لیکن زن بسیار میخواهد حسین علیه السلام بگذشت
او را قبول کرد و گفت شوهر من این جوان تواند بود عمر فرمود تا سه روز در مدینه آئینها بستند
و نشاطها می کردند و حسین را بر اسپ نشاندند و گویند که عمر غاشیه حسین بر دوش گرفت و با او
در مدینه بگردید تا سه روز روز سوم زفاف کردند و شهربانو را بحسین دادند بعقد نکاح انتهی موضع
الحاجة بلفظه قطع نظر از نیهمه زبان مخبر صادق مورد وما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی
بر مناقب این بزرگان و تمثیلات و تشبیهات ایشان با عصای زینه خویش و ذوات
مقدسه دیگر انبیا را و لو العزم که شمه از آن قبل ازین گذارش یافت و تفصیل آن بعد ازین خواهد آمد چرا

میگردیدند

می گردید ندانی که مدح منافقین و کفار که سینهای شان مملو از کینهٔ امیر المؤمنین بود بمثابهٔ
منزلت بر آن متصور باشد در عدالت شخص قادح است چه جای سیادت مرسلین الی غیر ذلک من
الدلائل القاطعة التی تدل علی خلاف هذه التتمة العظمی و لاجناب حسن مجتبی را دا
باید بر اصول شیعه همه ضغائن و غوائل امنیه سبب شوان کرد که خلافت برغم امام حسین بدست دشمنان
سپرد و ازین رهگذر ابواب مصائب لا تعد بر وجوه اهل بیت کرام و اتباع و اشیاع ایشان گشاد بلکه بهمه
کربلا مهیا و آماده شد و بجناب سلطان کربلا رسید آنچه رسید که بتفصیل آن لب نه جنبانیده
و از اینجاست که حضرت امام حسن علیه السلام در حالت احتضار بخلاف ائمه اطهار که بزبان مؤلف
رساله و علمای مذهبش اطمینان و انبساط تمام داشتند کما ستعرف انشاء الله تعالی بهای های میگریست
که در آن وقت این گریه و زاری و فریاد و بیقراری سودی ندارد کما قال الله تبارک و تعالی یومئذ یتذکر
الانسان و انی له الذکری اگر اجل مهلت میدهد تفصیل این ماجرا بجای خودش می‌آید و بلاییکه
علمای قوم از راه ناعاقبت اندیشی بکار برده اند و شمه از رکاکت و شناعت آن نیز در مسلک ثانی
معروض خواهد شد در خصوص همین مقام تعرضی بدان ننموده باستیصال مقدمهٔ دیگر از مقدمات مؤلف
گرامی میگوییم که باقیماندن ادعای تصمیم عزم احراق بیت فاطمه که صاحب رساله بتقلید
مجتهد در رسالهٔ طعن الرماح و ناسی کنتوری در ابرام مطاعن خلفا تحریر نموده لیس حج البنی آنکه دلالت
حدیث ازالة الخفا و استیعاب بر قصد قلبی و ارادهٔ حتمی حضرت فاروق که مدلول عبارت مؤلف باشد
ممنوع است بنا بر آنکه روایت کتاب اول در نظر آن چنین است عن زید بن اسلم عن ابیه انه حین بویع
لابی بکر بعد رسول الله صلی الله علیه وسلم کان علی و الزبیر یدخلان علی فاطمة
بنت رسول الله صلی الله علیه وسلم فیشاورونها و یرتجعون فی امرهم فلما بلغ ذلک عمر بن
الخطاب خرج حتی دخل علی فاطمة فقال یا بنت رسول الله صلی الله علیه وسلم والله ما من الخلق
احب الینا من ابیک وما من احد احب الینا بعد ابیک منک وایم الله ما ذاک بمانعی ان اجتمع هؤلاء

النفر عندک ان امرتهم ان یحرق علیهم البیت قال فلما خرج عمر جاؤها
فقالت تعلمون ان عمر قد جاءنی وقد حلف باللہ لئن عدتم لیحرقن علیکم البیت
وایم اللہ لیمضین لما حلف علیه فانصرفوا راشدین فروا رأیکم ولا ترجعوا الیّ فانصرفوا
عنها فلم یرجعوا الیها حتی بایعوا لابی بکر انتهی و در استیعاب ابن عبد البر روایت از زید بن اسلم مرویست بجای
امرتهم ان یحرق علیهم البیت لافعلن ولافعلن و در مقوله فاروق محکی است بر فرض صحت غایة
الامر همین عبارت است که فاروق اعظم در باب متخلفین از بیعت افضل الصدیقین تخویفا و ترهیبا بر زبان آورده
که اگر بار دیگر تخلف اینها خواهم شنید خانه را برایشان خواهم سوخت یا آتش قهر و غضب خواهم افروخت و لا اعلم
که این تهدید و ترهیب در واقع مستلزم تصمیم عزم احراق خانه زهرا رضی اللہ عنها باشد فضلا عن العینیه
اکابر علمای طالانه در کتب دین و ایمان خویش بتکرار تمام می نویسند که بسا اوقات آدمی بکلمات خشن
متکلم می شود بلکه شمشیر تیز بدست میگیرد و قتل مخاطبین در دلش نمی نشیند بلکه در آراستگی
لشکر و آمادگی اسباب قتال بغایت قصوی میکوشد و نظیر این مثل حسن مجتبی علی ما صرح به صاحب
ریاض السالکین قصد آزار در سر ندارد و از ینجا گفته اند که امیران سخن بصلابت گویند و باشد که
در نهان صلح جویند روزیکه خلیفه ثانی را بفحوای روایت شیخ المشایخ در علل الشرائع خبر وفات
حضرت زهرا رسانیدند او بکمال جزع و فزع همراه صدیق بتقریب تعزیت نزد امیر المومنین عم حاضر
و شکایت شروع کرد و گفت که نطلبیدن ما بر جنازه فاطمه از آن قبیل است که در غسل آنحضرت ما را
دخل ندادی و بحسن تعلیم کردی که با ابوبکر گفت که ترا با منبر پیغمبر چه کار است اینهمه دلیل کدورت و غبار
است حضرت امیر فرمود اگر قسم شرعی یاد کنم تصدیق خواهید کرد گفتند بلی پس در مسجد مقدس
داخل شد و گفت که دو امر اول از آن بود که پیغمبر صلی اللہ علیه وسلم در غسل و فاطمه زهرا در باره
نماز جنازه و ما یتعلق به وصیت کرده بودند که اجانب را بدخل ندهی حاشا که آن کلمه بفرزند خودم تعلیم
کرده باشم بلکه چون الف و انس بجناب مصطفوی زاید الوصف داشت حتی که در عین نماز بر دوش

مبارکش سوار میشد و در اثنای خطبه و امن مقدس میکشید بر آمدن ابوبکر بالای منبر آن سرور
بر وی شاق آمد فاروق این کلمات طیبات را معاذ الله از مهملات نسبت داد و صلاح او بر نبش قبر فاطمه برای ادای
نماز جنازه قرار گرفت پس صحبت منجر بکلفت گردید و نوبت باشتداد غیظ و غضب رسید قریب بود که ذوالفقار از نیام
برآید و مقاتله عظیم در صحابه کرام واقع شود زیرا که امیر المومنین قسم شرعی یاد نمود که بر این تقدیر سر فاروق را
از دوش بردارم بلکه قبل از نیل مطلب وی را زنده نگذارم پس مهاجرین و انصار بهیئت مجموعی راه صلاح افتادند
و بر اراده فاروق تن برضا ندادند انتهی ملخصه و حال آنکه اصول معتبره بزعم امامیه باواز بلند ندای
این معنی بگوش خاص و عام در میدهد که هرگز حضرت امیر بکشیدن شمشیر از نیام درین وقت مامور نبود چه جای
قتل فاروق چنانچه مطالعه کتب فتن بران شاهد عدل است **معذلک** هر کس اندک حظی از خرد دور اندیش
دارد نیک میداند که هرگاه حضرت قالع باب خیبر وقت احراق بیت فاطمه و سقاط محسن یا بستن رسیمان غلانیدن
کار و یاد نیاله شمشیر یا ضرب الکد علی اختلاف روایاتهم المفتریات و زدن سوط بر ضبعه سیده کائنات تا آنکه بازوی
مبارکش شکست و انتساب تهمت زنا معاذ الله بسر منا بر که موی اهل اسلام از استماع آن برتن میخیزد و
حقیقة الحال این خرافات آبروی رواة این حکایات بنص قرآنی وَالَّذِي تَوَلَّىٰ كِبْرَهُ مِنْهُمْ لَهُ عَذَابٌ عَظِيمٌ
می ریزد مامور بسل سیف نباشد بر مجرد نبش قبر به نیت نماز جنازه چگونه بجهاد سیفی و سنانی مامور خواهد بود پس این همه
جوش و خروش چنانچه تهدید او ترهیبا بود همچنین است حال فاروق چون درین مقام دعوی چند بهم رسیده
ناگزیر باثبات آن از کتب معتمده امامیه مصروف میشوم و میگویم که اما **انتساب تهمت** فاحشه پس
آنچه در تذکرة الائمه وارد است بزعوم امامیه حجت شافی است و روایت شیخ المشایخ در علل از امام
ابو جعفر دلیل کافی است حیث روی انه قال علیه السلام فَاَمَّا الشِّرْكُ بِاللّٰهِ فَقَدْ
أُنْزِلَ فِيهِمَا مَا أُنْزِلَ وَقَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِينَا مَا قَالَ فَكَذَّبُوا اللّٰهَ
وَرَسُولَهُ وَاَشْرَكُوا بِاللّٰهِ وَاَمَّا قَتْلُ النَّفْسِ الَّتِي حَرَّمَ اللّٰهُ فَقَدْ قَتَلَ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ
وَاَصْحَابَهُ وَاَمَّا اَكْلُ مَالِ الْيَتِيمِ فَقَدْ ذَهَبُوا بِفَيْئِنَا الَّذِي جَعَلَهُ اللّٰهُ لَنَا وَاَعْطَوْهُ غَيْرَنَا

واما عقوق الوالدين فقد انزل الله ذلك في كتابه فقال النبي اولى بالمؤمنين من
انفسهم وازواجه امهاتهم فعقوا رسول الله في ذريته وعقوا امهم خديجة في
ذريتها واما قذف المحصنة فقد قذفوا فاطمة في منابرهم الى اخره مختصراً و عبارت
تذکره این است که شیخین حق نشناختند چه شیخین نسبت باهل بیت رسالت واتم ساختند و نسبت باستغفار
بحضرت فاطمه دادن و دشنام دادن ها و غصب فدک و خلافت نمودن و کشتن و زدن آن مظلومه و سقط شدن محسن
ما به و آتش بخانه پیغمبر انداختن الی آخر الهذیان واما احراق وغیره پس مجتهد جائسی در ذوالفقار
مصنوع بصحت وقوع آن مدعی شده و عبارت تجرید خواجه خواجگان شیعه اعنی فاضرم عمر فیه لنا و کلام
امام اعظم حلی در شرح عبارت مذکور تایید آن میکند حیث قال وبعث الی بیت امیر المؤمنین علیه
السلام لما امتنع من البیعة فاضرم فیه النار وفیه فاطمة وجماعة بنی هاشم واخرجوا علیا
کرها وکان معه الزبیر فی البیت فکسروا سیفه واخرجوا من الدار من اخرجوا وضربت
فاطمة علیها السلام فالقت جنینا اسمه محسن الی اخر البهتان وملا باقر مجلسی در تذکرة
الائمه نیز بدعوی آتش انداختن گردن افراخته کما عرفت و ضرب تازیانه را از جمله معتبرات پنداشته
وصاحب اثبات الحق نیز تصریح بدان کرده وادعاء شکستن استخوانهای پهلوی مبارک فاطمه زهرا نموده
وعبارات دیگر کتب مثل تجهیز الجیش وغیر آن که از تالیفات مقلدین فاضل جائسی است درین معنی که آتش
بخانه زهرا زدند بکمال رسوائی حضرت امیر را بیرون کردند از نصوص قطعیه توان شمرد و ازینجا تحاشی امامیه یعنی
در کتب معتبر ما طعن وقوع احراق هرگز مذکور نیست و شیخ حلی در کشف الحق و دیگران در غیر آن غیر از عزم
احراق چیزی دیگر در مطاعن خلفا ذکر نفرموده اند و رجوع ازان نه نموده از هم می باشد و اینهمه استغاثه
وفریاد لکنتوری بانگ بی هنگام می باشد پس تمسک بدانکه فاضل جائسی در عماد الاسلام در توجیه سکوت
وقعود مرتضی وقت تصمیم احراق بیت فاطمی گفته هذا القعود انما کان یستقیم اذا لم یکن مستندا
بوصیة النبی صلی الله علیه وسلم اما اذا کان کذلک فیکون القعود واجبا والامامیة تقول

اِنَّ النَّبِیَّ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ اَوْصٰی عَلِیًّا بِالصَّبْرِ وَعَدَمِ مُنَابَذَةِ الثَّلٰثَةِ اِلٰی اٰخِرِ
مَا قَالَ وچگونه بزعم شیعه چنین نباشد حالانکه جناب امیر روبروی هزاران ملائک وحضرت جبرئیل و
جناب سید النبیین بر اختیار صبر وسکوت بر تحریف قرآن وهتک ناموس بنت سید انس وجان نعوذ بالله
من مکاید الشیطان عهود ومواثیق شدید وموکد نموده بود کما ستعرفه انشاء الله تعالی وارتکاب تقیه بدلایل
بیشمار نزد امامیه بر آنحضرت واجب وکشیدن شمشیر از نیام وقتال با صحابه کرام منهی عنه وحرام بود چنانچه
اصول اربعه موضوعه خلفای ثلثه متشیعین متکفل این امور است آنهمه که شیخ سدید دلالت قطعی بران دارد
که قسم امیر المومنین بارهٔ قتل فاروق فقط بر تهدید وتخویف محمول بود وهرگز اراده قلبی وتصمیم جنان بر کشتن
خلیفه ثانی تعلق نداشت ودرینمقام قدرت کامله جناب اقدس احدیت وَهُوَ الَّذِیْ اَنْطَقَ
کُلَّ شَیْءٍ مشاهده کردنی است که ابو منصور طبرسی صاحب احتجاج بر طبق نقل مجلسی در بحار روایت می نماید
که چون خلیفه ثانی بآواز بلند گفت که اگر امیر المومنین از خانه خود بیرون نیاید خانه را خواهم سوخت
صحابه از شنیدن این قول متغیر شدند وانکار شدید کردند خلیفه ثانی که شبهٔ گمان برده که من چنین خواهم کرد حالانکه
مقصود من تهدید بود. چیزی دیگر پس جناب مرتضوی بواسطه شخصی پیام بسوی عمر فرستاد که من برای
گرد آوردن آیات قرآنی در خانه منزوی شده ام ومشغول تالیف گردیده ام در بر زبانم گذشت
جاری شده که تا ازین امر فارغ نشوم از خانه پای خود بیرون نگذارم وبامور دیگر نپردازم انتهی
ملخصه ازین روایت وانچه در ارادهٔ نبش قبر فاطمی از علل شیخ المشائخ قبل ازین گذشته هویدا و
آشکارست که هرگاه مهاجرین وانصار بر تلفظ لفظ احراق وما یماثله انکار کنند ورعایت اهلبیت را از دست
ندهند فاروق اعظم که از عدالتش جان وجهانیان انتظام یافتند کی خیال ومجال داشت که معاذ الله خانه زهرا را
سوزد وحضرت امیر را بالقهر وجبر از خانه بیرون کشد ورسن در گلوی مبارکش اندازد وحضرت بتول را الضرب تازیانه
واسقاط حمل مجروح سازد آنهمه تهمتهای صنادید یهود وصنعاء مجوس برانست که زخمهای کین از زد
فاروق در جگر داشتند وتخمهای ضغائن دیرینه در مزرع سینه می کاشتند وعنقریب بروایات معتمده

خواهی دانست که چون صدیق خواست که برای تنبیه مانعین زکوة پردازد فاروق بحمایت شان سخنان
حق کلمه گوی اهنا باد آورد فما ظنک فی اهل البیت الطاهرین عند نصب افضل الصدیقین
وصاحب عماد الاسلام با وصف کمال عناد و عداوت صحابه امجاد و ادعای صحت روایت احراق در کتاب عجیب
مطبوع که مسمی است الی الاشاره چون از زوار دگیر اجابت علمای اعلام مصری نیافته درین وادی
شتافته ان مقتضی تلک الروایات هو ان عمر مع شیعته قصد احراق بیت فاطمة
وأتى بالحطب وجمعه على بابه لا انه وقع منه الاحراق فلعل کان غرضه
مجرد التخویف یعنی روایاتیکه درباب آتش زدن در کتب وارد شده اند مضمون آن خبر این
نیست که عمر با اتباع خود بظاهر قصد سوختن خانه اهلبیت نمود و هیمه بر در جمع کرده آنگه آتش را افروخت
وخانه را سوخت و غالبا غرض او فقط خایف کردن متخلفین بود و دگر هیچ والحمد لله علی ذلک چه هرگاه
مقصود از جمع کردن حطب و مهیا نمودن اسباب آن مجرد تخویف و تهدید باشد فقط قول لافعلن
ولافعلن یا امرت ان یحرق علیهم البیت بطریق اولی تهدید و ترهیب خواهد بود
که برای انتظام خلافت صدیق اکبر که مثل حضرت خلیل اواه و منیب بود وقت شورش اعراب و احاطه
ناسه کفار و مرتدین مثل عنسی و سجاح و مسیلمه کذاب از فاروق اعظم که بشدت و خشونت نوح علیه السلام
اتصاف داشت سرزد این همه در صورتیست که مراد مؤلف از تصمیم عزم احراق آن باشد که حضرت فاروق
معاذ الله دل بسوختن بیت فاطمه علیها و نیت آن مصمم کرد و اگر معنی آنست که تهدیدا و تخویفا این کلمات
بر زبان آورد و کرد ولش نبود فمع انه یخالف الفاظه ینافی خاتمه رساله دیگر است که در حدیث ثقلین
نوشته زیرا که از مطالعه آن واضح می شود که احراق بعمل آمده و فقیر در افادات مؤلف همه حیرت
چه مدلول عبارت این رساله آنست که فاروق بکمال جد و جهد اراده احراق مصمم کرد و خواست که خانه
مرتضوی را سوزد و کلامش در صدر رساله و هم که محتوی بر لفظ تخویف است دلیل بر آنکه مقصود فاروق
امتناع از تخلف بود نه سوختن و عبارت آخر آن بدلالت مطابقی استدلال بر وقوع احراق

است پس تناقض و تهافت کلامش و آنچه دریں باب از علمای قوم سر میزند تماشا کردنی است که گاهی بو
احراق مر ارند و بعضی تکذیبشان می پردازند و گروهی روایات صریحه آرند که فاروق گفت که تصحف من مجرد تخویف
بود و وقت صدور این کلام مهاجرین و انصار در کمال جوش و خروش آمدند و با جانب اهلبیت متوجه شدند و از مجتهد
جالسی هم دعوی احراق میکنند و هم فرار ازان مینمایند حتی که جمع کردن همه را بالوازم دیگر بر تخویف و تهدید حمل مینمایند
و حضرت مخاطب با این همه بلند پروازی و لن ترانیها هنوز در نیت احراق و قصد تخویف متردد است و باز بر وقوع آن
مستدل می شود با صفت تهدید و تخویف که خود ناقل آنست و علما او هم بدان اعتراف کردند کما عرفت آنفا
ارشاد می نماید که آنچه مروی است منحصر در دو چیز یکی احراق دوم قلع باب ان هذا لشیء عجاب از مثال این مواضع عقل
عالم و اسع و روشن می گردد که دروغ بافی فروغ نمی باشد و هر یکی از علماء مخالفین تکذیب دیگری مینماید و السنان تا این
الجماعة قادسیه میرسد فاعتبروا یا اولی الالباب این همه که گفته شد مبنی برین بود که روایت تهدید یا احراق سالم عن
المعارض باشد که هو خیر المنع و از مجرد توجیه ذکر آن صحت و اعتبار لازم نمی آید و بر اهل استقرار در ورود روایاتی
که بصراحت معارض آن باشد و در واقع مناط اعتماد و اعتقاد بحیثیت صحیح قرائن بلکه دلائل قاطعه کما تشیر الیه
بعد ذلک تواند بود پس بی شکی نمی باید که بعضی تقریر اهل حق و بعضی بر مذاق اهل سنت نیز هم اما اول پس از آن جمله
روایت کتاب ماثبت بالسنة المنقولة عن اسد الغابة و خلاصه اش آنکه حضرت امیر بطیب خاطر در مسجد خلافت
بصدیق اکبر بیعت نمود و بخطاب اصحاب فرمود که چگونه بیعت نکنم کسیکه او را جناب پیغمبر امام مسجد خویش
گردانیده و من در آن وقت تندرست بودم نه بیمار و حاضر بودم نه غائب و اگر تقدیم مرا میخواست هیچ مانعی
در میان نبود الفاظ حدیث اینست عن الحسن البصری عن علی بن ابی طالب رضی الله عنه
قال قدم رسول الله صلی الله علیه وسلم ابا بکر و صلی بالناس و انی شاهد غیر غائب
و انی لصحیح غیر مریض و لو شاء ان یقدمنی لقدمنی فرضینا لدنیانا من رضی
الله و رسوله لدیننا بلفظه و مشابه روایات حسنا ببعض النضرة فی مناقب العشرة از اهل
سنت تا این سیاق ایراد می کنند و از الجمله روایت دیگر که حضرت امیر بعد مذکوره استدلال بصحت

خلافت بلافصل ابوبکر صدیق نمود وگفت که لا انا متنقش کاره کشتیبان شده که او را آنحضرت
صلی الله علیه وسلم در ایام مرض امام فرموده در نماز پس بشخصی که با انتظام بلاد و انتظام امور دنیوی تعلق دارد چرا ویرا
امام ندانیم و ناخشنود نشدیم مگر بدین جهت که در مشوره خلافت مرا شریک نکردند انتهی محصلها و درین باب روایات
بسیار وارد است چنانچه مخفی نیست و منطوق روایات بتخلف حضرت امیر المومنین و بیعت کردن آنجناب بعد
از تخویف و تهدید است پس ظاهر با هم متعارض اند و نفس الامر بمقام روایت تهدید کما اشرنا الیه لایعبا
بجماعت اما امر ثانی پس علمای امامیه از قدیم الایام گفته اند که اجماع بر خلافت خلیفه اول
هرگز وقوع نپذیرفته زیرا که بروایت صحیحین معلوم شد که حضرت امیر هرگز اقدام بر بیعت ابوبکر صدیق
نکرد تا زندگی جناب فاطمه زهرا و بعد انتقال آنجناب چون وجاهت باقی نماند راه مدارا و تسلیم نمود و شریک
اعوان انصار شد پس اجماع و استحقاق محقق نباشد چنانچه شافی علم الهدی امامیه و بحار مجلسی بر آن گواه است
و متاخرین تا این زمان نیز همین تقاریر را اعاده می کنند و بر طبقات محققین اهل سنت که درین باب نوشته اند
و سعی بلیغ نموده گوش نمی نهند پس هرگاه مدلول صحاح روایات اهل سنت همین باشد پس روایت زید بن اسلم
البته لایق احتجاج و اعتقاد نخواهد بود و نیز آنکه مدلولش آنست که حضرت امیر و دیگر متخلفین مجرد استماع
تخویف و تهدید فاروقی زبانی جناب سیدة النساء از بیت تا اینجا خویش رجوع نمودند و تن به بیعت صدیق
در دادند و این با مدلول روایات صحیحه بخاری و مسلم مخالف صریح دارد کما علمت و نیز مدلول روایت زید
آنست که جناب سیده بجهت تهدید فاروق راه لینت اختیار کرد و لعنوا بلکه خوف و رعب را در قلوب
متخلفین القا نمود و مدلول روایت صحیحین بزعم امامیه آنست که هرگز بطریق مدارا و تسلیم نرفت و بر خشونت
ثابت قدم و راسخ دم باقی ماند و ایضا بروایات صحیحه معلوم میشود که زبیر هم چنین تخلف نکرده و این روایت
مخالف آنست و نیز روایتی دیگر است هم جنب روایت زید که زبیر شمشیر کشیده آخر نوبت بدان
رسید که شمشیر از دستش گرفتند و بر سنگ زدند تا آنکه پاش پاش گردید و هنگامه کارزار برپا شد
چنانچه ابن شهاب گفته و ازین روایت تسلیم زبیر بعد استماع تهدید دریافت میشود پس منافات لازم

آمدو احتجاج بروایت تهدید باحراق درباره اثبات مضامین از وجه اعتبار باطل و از مرتبه اعتماد
ساقط گشت اکنون بعضی از مضامین که در روایات مختلفه موجب لغط شود و تطبیق از آن بظهور رسد
باید شنید که لانسلم که حضرت امیر باعتقاد عدم استحقاق خلیفه اول متخلفین باشد و از بیعت که
احدی از روایات صحاح دلالتی بر قیل و قال جناب امیر در استحقاق این منصب لنسبت بحضرت افضل
الصدیقین ندارد بلی از ظاهر روایت صحیحین و قصه فدک بروایت ام المؤمنین صدیقه میتوان یافت که در بیعت صدیق
تا زندگی فاطمه زهرا مکث نموده و این تاخیر چنانچه در عدم اهلیت صدیق نص نیست همچنین تاخیر مذکور در نفس
تخلف هم نص نمیتواند شد زیرا که بروایت فریقین حضرت امیر قسم خورده بود که بعد سید الکونین ردا بر دوش
نیفگنم تا که سور و آیات قرآنی را حفظا یا کتابة جمع نکنم کما فی الاستیعاب و الصواعق من کتبنا و غیرها
من کتب الامامیة مثل الاحتجاج للفاضل الطبرسی و قد عرفت مفصل ما رواه آخر این امر عظیم که اهتمام شانش
بر وجه کمال واقع شد بدون امتداد زمانه متصور نبود و هر چند ملال جمیع اهل بیت و صحابه غیر از
سعد و دی کما فی تالیفات المحقق الدهلوی تا مدت دراز در فراق برگزیده تمامی انفس آفاق دگرگون
و بالشی از حوصله بشری بیرون باشد لیکن درین باب جناب سیده رضی الله عنها را خصوصیتی و مزیتی
زاید الوصف لنسبت بهمه بزرگان حاصل بود که بر ناظرین و متتبعین علم سیر و تواریخ پوشیده نمی ماند و سلمنا که
نیز وحصول [illegible] تایید و تقویت حفظ و صیانت حضرت بتول زهرا وقت اسقاط محسن بی گناه و احراق
بیت اهلبیت سید انبیاء الی غیر ذلک من الافتراآت بر خلاف مقتضای شکایت بنود به باره متقولین شیعه که
احدی از ینها در اوقات مذکوره با عانت فاطمه زهرا نخواهد پرداخت کما سیجیء بالتفصیل ان شاء الله تعالی مستحسن
و اولی هم نباشد لکن بنزد اهل حق تسلیه تیمار ایشان هم در صحت و هم در ایام بیماری را از مستحبات علی و قس
نه از مسائل ایجابی بسول شعبین که پژمردگی و افسردگی ایشان موجب ملال روح و دل و موجب کاهش جسم و جان
نمود باشد و بعضی نیز کنایات دوستانه مثل استبداد و در تقریر خلافت در سقیفه و مانند آن نیز ضمیمه گشته الی
غیر ذلک من الامور التی فصلت فی المطولات پس نظر باین وجوه اگر امتدادی و مکثی در بیعت صدیق

بمیان آید بجای خویش ثابت نه منبت صحابی بد بدانند بسی ملیف که در بنابر صحاح وسیر بسیار
از علما محمود باکرید اول مطابقی آن بعیت تأخیر در مسند انکشاف صبح خلافت سید المرسلین اکا بسوی
منور تازه تر آنکه ابن سعد حاکم و بیهقی از ابی سعید خدری در قصه بیعت تقریر خلافت ابوبکر صدیق رض روایت
میکنند که در هنگام وفات که عمر رضی الله عنه بیعت نمود و مهاجر و انصار بر خلافت صدیق گرد آمدند صدیق
بر سر منبر بر آمد و در قوم نظر کرد و دریافت که زبیر در حاضرین نیست کسی را طلب داشت و خطاب نمود که
تو فضائل خویش را شمار میکنی و مخالفت جماعت مسلمین میخواهی زبیر گفت ملامت مکن ای خلیفه پیغمبر خدا صلی
الله علیه وسلم و از آنچه بر زبانم رفت مگیرید و در پی مواخذه مشو من بعد معلوم کرد که علی رضی الله عنه نیز در
قوم نیست کسی فرستاد تا او نیز حاضر شد و همین قیل و قال و معذرت در میان آمد و این هر دو بزرگ
بطیب خاطر همدران روز بیعت کردند انتهی مختصرا ایضا روایت صحیح موسی بن عقبه و حاکم از عبدالرحمن بن
عوف که گفت که ابوبکر صدیق رض خطبه خواند و فرمود که بخدا یا الهی گاهی حرص امارت لیلاً و نهاراً اسراراً
و علانیةً نکردم ولیکن از فتنه ترسیدم و در امارت راحتی نمی بینم و طاقتی و قوتی ندارم مگر آنکه حق تعالی
دستگیری فرماید بعد از آن علی رض و زبیر رض معذرت کردند و گفتند ناخشنود نشدیم مگر بجهت تأخیر از مشوره
و در مشوره او تر بودن صدیق باین منصب جلیل شکی نداریم او یار غار پیغمبر خدا ست صلی الله علیه وسلم
و شرف و بزرگی او بالیقین میدانیم آنحضرت صلی الله علیه وسلم در حیات خود او را امام و پیشوای نماز فرموده
لهذا اکبر احادیث اصحاب رضی الله عنهم که شریک واقعه باشند بمقابل حدیث لیس الخبر کالمعاینه
بر حدیث ام المؤمنین مسطور که حضور او در این مجامع مانند حضور حضرت زبیر ابر اصول امامیه هرگز ثابت نیست رجحانی
داشته باشد چه جا آنکه محصلش نفی بیعت تا شش ماه بوده و محصول روایات اصحاب بیعت تصریحی
قبل از وفات جناب پیغمبر صلی الله علیه وسلم باشد که اصل از نفی مذکور است و قد ثبت ان الاثبات
مقدم علی النفی و روایت معرفت امام یعنی من لم یعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة
و ما نحن آن که در کتب شیعه مندرج است مؤید همین است که طول مکث در بیعت واقع شده و اصرار

سعد بن عباده بر تخلف علی ما فی الصواعق الموبقه ضعیف و مردود بلکه خلاف آن از جهت
با وصف صحت و اعتماد طرق نزد محدثین مردود و مستردود و عوی تخلف اسامه مانند سعد کما قال الحلی فی نهج الحق وغیره
از احادیث مطرود و آنکه نقل سید مرتضی در شافی و مجلسی در بحار میتوان یافت که نزد اهل سنت رجوع سعد بن
عباده راجح است نه مرجوح پس معلوم شد که بقاعده کذائی که از صحیحین دریافت می شود در اجماع قادح
نیست باقی ماند سخنی دیگر که تعلق بسند احادیث وارده و آن را بتاسی بیهقی و امثال او چنانچه بر ناظرین شرح
بخاری مثل ارشاد ساری مخفی نیست میتوانم گفت که این روایت که دال بر تاخیر بیعت او و ابو سعید راوی آن
بسبب عدم اسناد زهری ضعیف است و غیر مقبول و روایت ابو سعید که منطوق آن بیعت امیر المومنین و
حضرت زبیر رضی الله عنهما روز اول است مسند و موصول پس این البته اصح خواهد بود و بحمد الله طریق
تطبیق و دفع اختلاف روایات عقلا و نقلا آشکار شد و ضرورتی بدان نماند که گوئیم بیعت اولی نوعی باختفا
و ثانیه علانیه واقع شده این همه که دیدی و شنیدی بتقدیر تسلیم لفظ احراق است و الا لا حول و لا قوه
در مقابله طائفه امامیه که درباره سخن سازی معدوم النظیر اند می توان گفت که در حدیث فاطمی لفظ لیفتقن بود
چنانچه صاحب استیعاب بتصریح جامعین با ضبط براء مهمله روایت کرده اگرچه نسخه قدیمه آنکه از نسخه مصنف
منقول است دلالت بر اشتباه شان دارد و حکم می نماید که لفظ لیفتقن را بمعنی جوع باشد و لفظ
فتن در لغات غرائب احادیث مثل نهایه هر چند بمعنی قتل و احراق و اثم و کفر الی غیر ذلک مستعمل است لیکن
در اصل بمعنی امتحان بسوال واقع شده پس محتمل که مراد فاروق تهدید او تخویفانه عزما جمیعا بسرزنش تخلیفی
باشد که لحاظ تیز و آواز تند را هم شامل است و چون جناب معصومه حکایت قول او و لا فعلن میفرمایند
پس باید که تخصیص باحراق نماید حتی ینطبق الحکایه علی المحکی عنه لیکن راوی بزعم خویش روایت بالمعنی نموده
معنی احراق حمل کرد پس تطبیق هم حاصل می شود و دلالت بر تهدید احراق هم ندارد فضلا عن التصمیم و بر متتبعین
کتب معتمده سیما حضرات امامیه که در احادیث بسیار بلکه روایات بیشمار اشتباه رواة داخل شده
چنانچه از مطالعات بحار و شروح کلینی روشن و آشکار است مخفی نیست که اشتباه و وهم راوی

استبعادی ندارد وهذا غاية ما في القلم ولنرجع بعد الى تتمة الكلام **قوله** بیچاره اعرب آه

اقول اگر بنیاد کلام بر مذهب اهل سنت است پس حاشا که بر وفق مرویات و تصریحات علمای کرام ایشان ذوی المراتب الرفيعة مصداق این حدیث باشند چنانچه در عبارت فاضل کرمانی و حافظ ابن حجر عسقلانی که خود نقلش فرموده ملاحظه نموده باشد حاجتی بذکرش نیست و اگر اساس آن بر اصول امامیه است پس قطع نظر از آنکه بر محل خود نیست کما لا یخفی صدق این دعوی مراتب شنیعه برای کسانیکه مورد ارتداد و احداث تواند بود از جناب مؤلف بتقلید کنتوری را ابرام مطاعن که الفاظ حدیث دلالت میکند برانکه این سانحه بر کسانی خواهد گذشت که مزید قرب و خصوصیت آنها بحضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم ثابت باشد انتهی محصله متشیعین را مضرت شدید میرساند کما ستنبیه ان شاء الله تعالى في المسلك الآخر مفصلا **قوله** فانظر الى ما اتيناك به الخ

اقول ان عنيتم بالارتداد رجوع لمالك بن نويرة واتباعه واشياعه عن اصل عقائد التوحيد والنبوة والمعاد كما يدل على هذه الارادة اثبات اسلامهم في الاقوال الآتية والعبارات التالية المنقولة من تحفة النوادر والمقصد الاقصى والصواعق لان الاسلام ينافي الردة المذكورة لا الارتداد بمعنى تبديل الامور الشرعية والتقصير عن الحقوق الحتمية فنحن لا ندعي انه كان منكرا لاصل الايمان ونفيه وقاتله ابو بكر الصديق بهذا السبب ولا نقول انه اشرك بالله كما ادعيتم في القول السابق بل نقول بانه لو كان كذلك لما وقع الاختلاف من اكابر الصحابة في قتاله بل وجب اتفاقهم جميعا في استيصاله فان من اشرك بالله تعالى وانكر الاسلام بعد قبوله فقتاله واجب ليس محلا للخلاف والشقاق بل هو عند الجميع موضع الوفاق وان عنيتم بارتداد المالك المذكور انحرافه عن بعض الحقوق واحداثه في الشريعة ما لم يؤذن به الله سبحانه فهب انه كذلك لكن لا يمتنع اجتماع الاسلام مع هذه المرتبة على ان القول باسلامه قبل تقحم الاخبار كما وهم من الفاروق الاعظم لا يدل على طهارة اعتقاده

کمال ایمانه و عدالته فی الواقع آمده و اثبات تبدیل و تقصیر و احداث مالک بن
نویره که بجهت انکار زکوة بر ذمه او لازم افتاد پس مخفی نماند که این مدعا بر اصول و روایات فریقین متیسر است و اثباتش
از کتب مخالفین بغیر متعسر اما اثباتش از کتب اهل حق پس از غایت وضوح اظهر من الشمس و ابین من الامس
مطالعه کنندگان صحاح سته و شروح آن و کتب کلامیه برای آن کافی است لیکن درین مقام بر عبارت صحیح بخاری اکتفا
نموده می شود و هی هذه و رأی ابوبکر قتال من منع الزکوة فقال عمر کیف تقاتل وقد
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم امرت ان اقاتل الناس حتی یقولوا لا اله الا الله فاذا
قالوا لا اله الا الله عصموا منی دماءهم واموالهم الا بحقها وحسابهم علی الله فقال
ابوبکر والله لاقاتلن من فرق بین ما جمع رسول الله صلی الله علیه وسلم ثم تابعه بعد
عمر فلم یلتفت ابوبکر الی مشورة اذ کان عنده حکم رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم
فی الذین فرقوا بین الصلوة والزکوة وارادوا تبدیل الدین واحکامه قال النبی صلی
الله علیه وسلم من بدل دینه فاقتلوه واما اثبات آن از کتب امامیه پس کتاب مجمع البحرین
اینک حاضر است مؤلفش در تحقیق لفظ ردت انچه نوشته است ازان مانند سفیده صبح صادق هویدا و
آشکار است که او باستماع خبر قیامت اثر وفات جناب خیر البشر منکر زکوة شد و بمقتضای عدم شیوع ایمان
فرضیت زکوة را نظر بآیت کریمه خذ من اموالهم صدقة تطهرهم وتزکیهم بها و عدم لحاظ
اقیموا الصلوة واتوا الزکوة مختص بآن حضرت اعتقاد کرده در مجتهد بودن مالک احداث این قول و تبدیل
ما تقرر فی الشریعة الغراء حالت منتظره باقی نیست قال صاحب الکتاب المذکور والردة بالکسر
والتشدید اسم من الارتداد واصحاب الردة علی ما نقل کانوا صنفین صنف ارتدوا عن
الدین وکانوا طائفتین احدهما اصحاب مسیلمة والاخری ارتدوا عن الاسلام و
عادوا الی ما کانوا علیه فی الجاهلیة واتفقت الصحابة علی قتالهم وسبیهم واستولد
علی علیه السلام منهم الحنفیة والصنف الثانی لم یرتدوا عن الایمان ولکن

انکروا فرض الزکوة وزعموا ان اخذ من اموالهم خطاب خاص بزمانه
صلی الله علیه وسلم انتهی بلفظه وانشاء الله تعالی بعضی از عبارات وروایات دیگر که در اثبات مقصود زیاده
تر مفید خواهد بود درین نزدیکی معروض خواهد شد وکسانیکه اورا باوجود ثبوت ردتش بالمعنی المذکور در نزد
امامیه بعلت اتحاد مذهب وملت مؤمن پاک اعتقاد می پندارند اگر دعوی اجتهاد برای او نصب العین
دارند اثباتش بر ذمه شان خواهد بود وما اسمن ما قبل بیت نگفته ندارد کسی با تو کار
ولیکن چو گفتی دلیلش بیار ✲ والحمد لله که مملوکان مالک وطرفداران آن بی النصیب والهالک بر اثبات
اجتهادش قدرتی ندارند چه اگر مالک الشان اعتقاد خالص بحقیت خلافت حضرت افضل الصدیقین نداشت
جناب امیر المؤمنین را امام برحق وخلیفه مطلق میپنداشت کما صرح به التستری فی مجالسه وغیره فی غیره وکلام
المؤلف ایضا یشعر بذلک درینصورت نیز اطاعت عمال ابوبکر صدیق واعطاء صدقات ومال زکوة بایشان
تقلید المذهب الامامیه ورعایة لوجوب التقیة برو ضرور بود چون او از اختیار مسلک اثنا عشریه دست
کشید وبر مخالفت جناب مرتضوی وشیعیانش که بامر مقدس حضرت مطاع لازم الاتباع بیعت بخلیفه اول
نمودند کما فی البحار مصر گردید وقد تقرر فی خاتمة التجرید ان مخالفیه فسقة مرتبه اجتهاد واستنباط مسایل
شرعیه هیچ را انکار ومنع زکوة از دلائل نقلیه بجا برای او بر اصول امامیه قیاما ندیس بیچه بوی رسید از خدا
رسید زیاده برین نیست که اگر بجهت اشتباه کافر نباشد لکن ارتکاب گناه کبیره بلکه اصرارش برین گناه امری است
که بر جا خود مرصوص از براهین یقینیه مکشوف بلکه منصوص است **قوله** چون آن مؤمن پاک اعتقاد الخ **اقول** مخدوش
است بچند وجه **اول** آنکه منکر زکوة را که اسفار معتبره فریقین بر ان دلالت دارد مؤمن پاک اعتقاد پنداشتن
بخنجر تیز وتیغ تیز بیدریغ انصاف را بریدن است **دوم** آنکه عبارت مجمع البحرین که آنفا منقول شد وتفصیل آن
که شرح سخافت وخرافت مالک باشد بعد ازین خواهد آمد نص است درینکه هرگز ویرا اعتقاد
وخلوصی بجناب مرتضوی حاصل نبود حضرات امامیه محض بنا بر عصبیت وعناد اهل حق وانهماک در مطاعن عمر
حضرت صدیق این همه در نفسی اختیار کرده اند بلکه قتال او وبعض عشایر واقارب او بجهت

انکار

انکار زکوة که مخالف شعایر اسلام است از صحابه کرام سر زده سوم آنکه اگر او مومن پاک اعتقاد بود
بتقلید مرتضی و خلص صحابه ایشان که عقب ابوبکر صدیق نماز میگزاردند چنانچه حق الیقین باقر مجلسی و دیگر
کتب احادیث و کلامیه مذهب شیعه بران دلیل است بر اختی و هنگامه مخالفت و عداوت نه آراستی و یعنی
و خروج بر خلیفه وقت بدون بیعت امام زمان جایز نه پنداشتی و قد تقرر فی اللسان ان رفع التالی یوجب
لرفع المقدم فکیف ما کان چهارم آنکه در بعضی از تقادیر این مومن پاک اعتقاد و راس و رئیس شیعیان را مجاهد
ضرور بود که بکار بردار از اشتغال خلافت میگفت که مبلغ زکوة و صدقات هرگز نزد شما نخواهم رسانید بلکه بحضرت
مرتضی که خلیفه برحق و امام وقت است خواهم داد نه آنکه میگفت که بعد از وفات سرور کاینات صلعم اصلا زکوة
فرض نیست و نه بما الحی علی احد من الفضلاء الغضلاء عن الفضلاء **قوله** و برین گناه رسید الخ **اقول** حصر یکه از
قید فقط متبادر می شود یعنی گناهی از وی صدور نیافته مگر اینکه او خلافت صدیق را غصب حق مرتضی تصور
پنداشته است همین جرم و اثم باعث قتل و خونریزی او و موجب اسیر و نهب قبایل و اموالش گردید منافی منطوق
عبارت مجمع البحرین است و قد عرفته آنفا فلا حاجة الی اعادته ثانیا بالجمله چنانچه شیطان در مخالفت امر
الهی خود را از موحدین کامل میشمرد مالک هم با وصف ملاحظه اطاعت مرتضی نسبت بحضرت صدیق سر از اطاعت
پیچید پس چگونه مومن پاک اعتقاد باشد که ایمان خود را بزعم حضرت مولف بکمال رسانیده بنا بر مجالس
قاضی نورالله شوستری بلکه وفیات الاعیان بعضی از امامیه پوشیده نیست که کم کسی باقی مانده باشد
که او را در دایره تشیع داخل نکرده باشند فقد برفانه دقیق و بالتامل حقیق و بحمد الله که علمای اهل حق
شکر الله مساعیهم فی الدین رضی الله عنهم اجمعین در شرح احادیث خیر الانام علیه الصلوة والسلام نیز در سفر
معتبره علم کلام بتحقیق الزام طرح اقامت اعدله برده مالکت شیعین بالمبنی المشار الیه فکنده مطاعن ایشانرا
از اصل و بنیاد مشتمل بر کنده اند من شاء الاطلاع علیه مع فواید جمة فلیطالع ثمه **قوله** چنانچه علمای ما الی آخره
اقول حال علمای امامیه درین مقام هم ناگفتنی و نهفتنی که از ائمه ایشان در محبت و وفاداری مالک صدوری
یافته باشیم تدبیر شفقتی نیست بلکه زبان حال همگی از سلف و خلف طائفه شیعین سلب

شرم مست بیت عشق از کانی حیا بر ده تقوی بر دست * طبل پنهان چه زنم طشت من از بام
افتاد * دیگر آنکه شریف مرتضی امام الائمة الطاهرة در کتاب شافی که بجواب مغنی قاضی القضاة عبد الجبار معتزلی بالقاب
تالیف در آورده بمقتضای حبک الشی یعمی و یصم در صدد آن شده که ردت مالک المعنی انکار زکوة را از دائره حکم
بیرون نماید چنانچه عبارت شریف مذکور که حیرت نگاه خلایق است بچشم عبرت بین ملاحظه باید کرد و اما صنیع
خالد فی قتل مالک بن نویرة واستباحة ماله وزوجته لنسبته الی الردة التی لم یظهر
منه بل کان الظاهر خلافها من الاسلام ویجری مجراه فی العظم من تغافل عن
امره ولم یقم فیه حکم الله تعالی واقر علی الخطاء الذی شهد هو به وقیل ان
یتصفح ما روی من الاخبار کیف یجوز عند خصومنا علی مالک واصحابه جحد
الزکوة مع المقام علی الصلوة وهما جمیعا فی القرآن لان العلم الضروری بانهما
من دینه علیه السلام وشریعته علی حد واحد وهل نسبة مالک الی الردة مع
ما ذکرناه الا قدح فی الاصول ونقض ما یتضمنه من ان الزکوة معلوم ضرورة
من دینه صلی الله علیه وسلم واعجب من کل عجیب قوله وکذلک سائر اهل الردة
یعنی انهم کانوا یصلون ویجحدون الزکوة لانا قد بینا ان ذلک مستحیل غیر ممکن
وکیف یصح ذلک وقد روی جمیع اهل النقل ان ابا بکر وصی الجیش الذین انفذهم
بان یؤذنوا ویقیموا فان اذن القوم الذین بازائهم واقاموا کفوا عنهم وان
لم یفعلوا اغاروا علیهم فجعل امارة الاسلام والبراءة من الردة الاذان والاقامة
وکیف یطلق فی سائر اهل الردة ما اطلقه من انهم کانوا یقیمون الصلوة وقد علمنا
ان اصحاب مسیلمة وطلیحة وغیرهما ممن ادعی النبوة وخلع الشریعة ما کانوا
یرون الصلوة ولا شیئا مما جاءت به شریعتنا انتهی بعینه هر گاه اهل حق این مطاعن
بجا بنحوی قدیما وحدیثا از بیخ بنیاد مستاصل نموده اند وقبل ازین ردت مالک با حسن وجهی مذکور

کتب معتبره طایفه بمنصهٔ ظهور جلوه‌گر گردیده پس حاجتی بآن متعلق نیست که اعادات شریفه را از آغاز
تا انجام دیده و از بر کنم و یا بجا آنها تفصیلی در هر مقام حرف زنم مگر ایقاظاً للنائمین و تنبیهاً للغافلین و ایضاً
شریف مذکور با ستناع منع زکوة و اقرار بادای صلوة قبیل ع قابل گرده بحثی کنم که مقصد از عمود و امعان
با بیان مبانی مذهب تشیع بر همه کس هویدا و آشکار شود و تحقیقش آنکه اگر مراد از مقارنت صلوة و
زکوة دعوی لفظی است که اکنون ممکن نیست که احدی از مردم افترضیت احدهما دون الآخر قائل گردد فمع انه
اغرب من کل غریب عند المنصف اللبیب بکذبش شبهه مشهور است که علمای فریقین در کتب
خویش آورده اند اما کلام علمای مخالفین پس قبل ازین گذشت و اما کلام علمای اهل حق پس درینمقام
الحجة فخر المتکلمین امام المتبحرین در تفسیر کبیر تقریرش فرموده و کنتوری در هفوات خود نقلش نموده بران اکتفا
میرود فانظر الی عبارته احتج مانعوا الزکوة فی زمان ابی بکر الصدیق بهذه الآیة
وقالوا انه تعالی امر الرسول باخذ الصدقات ثم امره ان یصلی علیهم وذکر ان صلوته
سکن لهم فکان وجوب الزکوة مشروطاً بحصول ذلک السکن ومعلوم ان غیر الرسول
لا یقوم مقامه فی حصول ذلک السکن فوجب ان لا یدفع الزکوة الی احد غیر الرسول
واگر مقصودش اینست که حق تبارک و تعالی در جاهای بسیار هر دو عبارت را در کتاب مستطاب
خویش جمع کرده و پی هم آورده پس مسلم است لیکن با مدعای شریف که استحاله انکار مالک بن نویره از داد
زکوة و اقرار صلوة ست ربطی ندارد زیرا که نه بدیهی است و نه برهانی بران قائم شده که هرگاه دو چیز در کلام
شارع مقارن یکدیگر مذکور شوند تمامی احکام و قیود و جهات هر دو مساوی الاقدام باشند فکیف که همه مردم
درین امور بر مسلک واحد متفق اللفظ و المعنی باشند و درینمقام خود اولیای شریف را حکم میکنیم که غبار ابی رو و ریا
و بیرون نفاق و تقیه ارشاد فرمایند که در محاورات کتاب مجید هر جا که زکوة مقارن صلوة می آید با
مصطلح شرعی مراد می گیرند یا تصدق علی الاطلاق پس غیر از عناد یا عدم امتیاز در رطب و یابس دیگر چه
باعث شد که در کریمهٔ انما ولیکم الله زکوة را خلافاً للدرایة بمعنی ایمان مع بتصدق حمل نمی‌فرمایند و خدام

تشریف نهند همچو مصری که جوانکس نمانده بود تا مقصود زکوة بنماید از لفظ صلوة بمعنی صدقه تجویز
نمایند بلکه بحقیقت بود دین زکوة در معنی اصل لغوی یشوند حالیا مرض شدید که حمل زکوة با و منشأ
صلوة بمعنی شرعی در آیات بینات ضرور حمل نیست چنانچه در مباین جو بعید و تعسر و این تقریر برای فی مالکه
نیست که تبدیل یک حرف و این خارج از لغه امکان است بلکه خصوص سلیقه تبدیر نیست که ائمه امامیه وقت مباحث
کلامیه و این مناظره از دست نگذارند و راه قواعد مقرری که در مدارک علما و معارک حکما التقریر یافته نمی پیمایند
دیگر در بحث مذکور زکوة را بمعنی مصطلح حمل کنند و آنچه در اینجا افاده نموده اند فراموش بنمایند پس لا محاله
قایل باین معنی شوند که نزد جناب امیر المومنین که باظهار عمده متکلمات امامیه قدوه اهل صباحت و ملاحت و
فصاحت و بلاغت پیش اثنا عشریه اعنی بی بی ملیحه خاتون حسینه دینار الطلاق باین اراده خزانه تمامی عالم در زمان
بابت پیغمبر صلی الله علیه و سلم مجتمع گشته بود تا عطای محصول ملک شام با ضمیمه حله هزار دینار در عین حالت
رکوع بر زکوة مفروض محسوب شدی کما سیجی تفصیله علی وجه لا یتصور الزیاده علیه فی الاوراق التی تعلق ببعض
رسائل المولف انشاء الله و هو مما یضحک علیه الثکلی فضلا عن بعض الفضلاء دوم آنکه اگر مطلب اینست که
ممکن نیست که شخص مجتهد بوجوب احدهما دون الآخر حکم کند پس ثبات باب اجتهاد و برای مالک خویش بند منسد
اولیا هشتم تقضی خواهد بود و این جمله مستبعدات بلکه محالات است چه از روایات و عبارات علمای جانبین
قبل ازین بمعرض وضوح آمده که مالک بجهت ضعف اسلام و مخالفت امام از حدود الهی و واجبات شرعی
تجاوز کرده و هرگز لیاقت اجتهاد نداشته پس سلب امکان حکم بفرضیت احدهما بعینه و فرضیت الآخر
از شخصی که بمرتبه اجتهاد رسیده لازم نمی آید که مالک و ملوکی را که بلا ریب مخالف اصحاب کبار و اهل بیت
اخیار بودند چنانچه آنفا گذشته اگر وجوب نماز قایل باشند ضرورتست که بوجوب زکوة هم قایل شوند
بلکه لعنت و انحراف و حرص شان که بر روایات غیر یقینی ثابت اقتضای آن دارد که از ادای زکوة سر باز زنند
و از نماز دست بدارند چنانچه گفته اند که قرآن بر زبان است و در میان جان **بیت** بنیاد کی
چو خر در گل بمانده و گر احمد خواهی صد نخواهند **سوم** آنکه سلمنا که وجوب زکوة ضروری بود ...

آنها را که بعد از وفات شریف حضرت خیر البشر بتقاضای زشتی طینت داشتند بجهت انحراف و عدم رجوع بر قواعد
اسلامیه علم نعت و عناد بر افراشتند و گفتند اذا فات الشرط فات المشروط پس حکم بانکه محقق نیست
انکار زکوة از شخصی که وجوب نماز را قبول کرده باشد از عجائب عقلیات سوی جز آنکه مگر سلب ایمان
مذکور را از یمین بمعنی الاسلام است فهو مسلم لکنه لا یجدیه نفعا و اگر بر سبیل عموم تکفیر فی نکند سه مارو
عند الفریقین و قدم سابقا چیز آنم که مقتضیات عقل رزین و دانش متین که تمیز خطا از صواب است
از حضرات شیعیین در وقت مناظره چرا مسلوب میشود چهارم آنکه اگر از صناعت شریف مرتضی
که در نقل وصیت جیش از جمیع ارباب سیر خصوص از ابو جعفر طبری بشهادت فاضل هاینی که مجتهد متوفی
نیز در صوارم و حسام و غیرهما او را از جمله منصفین می پندارد بعضی از انظار الناظر بمصلحتهای سانحه
از میان برداشته قطع نظر نمایم باز هم ذکر وصیت مذکور مفید مدعای او نیست زیرا که در صحاح روایات
مروی است که حضرت فاروق و امثال او با صدیق اکبر در وقتیکه اراده قتال مانعین زکوة بالهام ربانی
در دل او تصمیم یافت مناظره کردند و گفتند که حدیث نبوی حکم می کند که جان و مال کلمه گو محفوظ اند و تو بر
خلاف آن اراده قتل داری ابوبکر صدیق جواب داد که آیا خاتمه این حدیث را یاد ندارید که فرمود مگر
آن قتال که بحق کلمه متعلق باشد و زکوة از حق کلمه است یا نه بخدا هر که میانه نماز و زکوة فرق خواهد
کرد با وی مقاتله خواهم نمود پس اصحاب کبار رای جهان آرای او را بر سر و چشم گذاشتند و برای قتال بجان
و دل برخاستند پس حالیا اگر بر فرض و تسلیم وقت انفاذ جیش و نصب رئیس که تنبیه اهل انحراف عموما
بفرستادنش منظور بود از وجود و عدم انکار زکوة حرفی نزنند و بر طبق سنت سنیه خیر البریه علیه
الآف الصلوة والتحیه امر فرمایند که تا بر سر قومیکه تازند هنگام استماع بانگ نماز دست از غارت و
قتل باز دارند والا در قتل و غارت بکوشند دلالتی بر آن نمی کند که کسی را آن وقت انکار از ادای زکوة نکرده
باشد [illegible] فان عدم الذکر لیس دلیل العدم سیما عدم ذکر چیزیکه بعد خبر فشار و تکرار
تنقیح یابد [illegible] باضطرار بهم رسد دلیل عدم نمی تواند شد و خفا و استتار این قسم امور که

مجامع اصحاب بر السنه اصاغر و اکابر جاری نمود از محالات عادیه است چنانکه گفته اند ع عنان کی
ماند آن بازی کر و سازند مخلها، علاوه ذکر اذان و صلوة و عدم ذکر منع زکوة مشعر بر آنست
که مقصود بالذات از فرستادن لشکر قتال و استیصال اهل ردت شده است که اکثری دعوی نبوت
آغاز کرده و از شریعت غراء کلیته خلیع العذار گردیده اند و تنبیه و تادیب مانعین زکوة مقرین صلوة بضمیمه آن
و از اینجاست که مزید اهتمام خالد بن ولید علی ما نقله ارباب السیر و التواریخ بامر اول بوده حتی که در تحفه اثنا عشریه
نیز منقول است که خالد بعد مهم طلیحه بسوی بطاح توجه کرده و سرایا باطراف و جوانب فرستاده سخت حیرانم
که چون انکار زکوة که از اعراب سر زده در صحاح خصوصاً صحیح بخاری مندرج باشد و علمای فریقین
بروایتش تعرض کنند شریف مرتضی را در انکار آن غیر از تجاهل و در مناظره قاضی عبد الجبار کدام باعث
بوده ان شاء الله تعالی بعد ازین خواهی دانست که هشتاد هزار مجلد بشریف ثمانینی گرد آمده بود مستبعد است که صحیح
بخاری از نظر او نگذشته باشد و برین استبعاد چه موقوف است زیرا که خود از عبارات تالیفاتش مثل شافی وغیره صریح
معلوم میگردد که جامع مذکور را بچشم سر دیده گو بادراک معانی آن بروجه بصیرت متوجه نگردیده و این جحد
و انکار اگر فقط بروایات خویش است پس قطع نظر از مخالفت واقع کما عرفت بر مخالفین شریف چگونه
حجت تواند شد کما لا یخفی علی الوضیع والشریف و اگر بروایات مخالفین است پس روایات آنها ندا
بلند آواز میدهد که او البته سر از دادن زکوة باز زده گو در وقت قدوم لشکر ظفر پیکر برای پاک دامنی
خویش حیله ها انگیخته باشد و آنچه شریف مذکور در قول صاحب مغنی اعنی و کذا سائر اهل الردة گفتگو کرده
قابل آن نیست که طلبه مبتدی بحل آن پردازند زیرا که مراد از سائر ارباب ردت مسیلمه کذاب و دیگر
مدعیان نبوت کاذبه و عابدین اصنام نیستند بلکه افراد قوم دیگر که مماثلت بمالک داشتند پس معنی
کلامش اینست که مالک بن نویره چنانچه از زکوة انکار کرد همچنین باقی اهل ردت فلا التباس و لا غبار
و از اینجاست که در کلام صاحب مغنی هرگز از وجود و عدم مسیلمه کذاب و طلیحه و عنسی خانه خراب عینی و اثری
پیدا نمی شود کلامش وارد در قوم مالک است که ریاست اخذ صدقات بر ایشان داشت و هم کسانیکه از

جماعتهای دیگر اتباع او اعتبار کرده‌اند مگر هیچ این حرفه صناعت دیگر است که شریف مرتضی عبارت
خصم خود را بر غیر محمل و صور خیالیه خویش فرود آورده و در پی نقض آن شده و بر ظاهر است که اگر اینچنین
حیله‌ها و تجاهلها بکار نمی‌برد چگونه عند الجهال مشهور می‌شد که شریف از عهده جواب بیرون
و فارغ البال گردید و چگونه ضخامت کتاب او به ده جزو متوسط می‌رسید ممکن که از شصت هم متجاوز باشد
و اگر کسی را در کلام کثیرین من خلایق هنوز شبهه باقی ماند باید که عبارت قاضی مزبور که خود شریف در کتاب
شافی آورده و قلم در کف خویش داشته ملاحظه فرمایند و آن عبارت اینست شُبهةٌ اُخری لهم
وَذَکَرُوا قِصَّةَ خالِدِ بنِ الوَلیدِ فی قَتلِ مالِکِ بنِ نُوَیرَةَ وَمُضاجَعَةِ امرَأتِهِ مِن لَیلَتِهِ
وَاَنَّ اَبا بَکرٍ تَرَکَ اِقامَةَ الحَدِّ عَلَیهِ وَزَعَمَ اَنَّهُ سَیفٌ مِن سُیُوفِ اللهِ سَلَّهُ اللهُ عَلی
اَعدائِهِ مَعَ اَنَّ اللهَ تَعالی قَد اَوجَبَ القَوَدَ وَحَدَّ الزِّنا عُمُوماً وَاَنَّ عُمَرَ نَبَّهَهُ وَقالَ لَهُ اُقتُلهُ
فَاِنَّهُ قَتَلَ مُؤمِناً ثُمَّ قالَ الجَوابُ عَن ذلِکَ ما قالَهُ شَیخُنا اَبُو عَلِیٍّ وَهُوَ اَنَّ الرِّدَّةَ ظَهَرَت
مِن مالِکِ بنِ نُوَیرَةَ لِاَنَّ فِی الاَخبارِ اَنَّهُ رَدَّ صَدَقاتِ قَومِهِ عَلَیهِم لَمّا بَلَغَهُم مَوتُ
رَسُولِ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَسَلَّمَ کَما فَعَلَهُ سائِرُ اَهلِ الرِّدَّةِ فَاستَحَقَّ القَتلَ ثُمَّ قالَ فَاِن
قِیلَ کانَ یُصَلِّی قِیلَ لَهُ کَذلِکَ سائِرُ اَهلِ الرِّدَّةِ وَاِنَّما کَفَرَ بِامتِناعٍ مِنَ الزَّکوةِ
وَاِسقاطِ وُجُوبِها دُونَ غَیرِهِ انتهی منشا عثرت و وهم شریف مرتضی اینست که با دراک محمل
صحیح که عبارت قاضی بران محتوی است و فریقین روایت کرده‌اند متوجه نشده شعر اِذا لَم یَکُن لِلمَرءِ
عَینٌ صَحیحَةٌ * فَلا غَروَ اَن یَرتابَ وَالصُّبحُ مُسفِرٌ اکنون بدانکه عبارت مذکوره دو محمل دارد
یکی آنکه تقریرش من بعد مذکور گذشت دوم احتمالیکه مبنای اعتراض شریف است و شک نیست که هرگاه
تخییل فاسد او را بادله قاطعه باطل کنیم لا محاله اول متعین خواهد بود باید دانست که خیال فاسد شریف
در معنی عبارت صاحب مغنی که بقید قلم آمده اینست که مالک بن نویره بمجرد استماع خبر وفات رسول خدا صلی الله علیه
و سلم صدقات را بر قوم خود رد کرد چنانچه سائر اهل ردت مثل مسیلمه و طلیحه و غیرهما صدقات را بر قوم

خویش باز گردانیدند و ادای نماز و ایتای زکوة نیز نمودند بلکه متعینان مذکور بعد از ابتلای زنده سپاه ملک بن طریق و شاریب بن حنین بوده اند و بطلان این تمیمی که شریف مرتضی بن تمسک نموده بان نشده چند دلیل قاطع در عبارت مغنی و تتمه است و الطف از همه آنکه شریف هم بعد قبول آن اقرار دارد لیکن در فهم معنی صحیح و حل عبارت مطلوب بجهت عصبیت راه نمی برد حالا آن دلائل را بسمع صفا بشنو **اول** آنکه باز پس دادن زکوة فرع این اصل است که مسیلمه و دیگر مدعیان نبوت کاذبه مثلا بجو مالک بن نویره بر اخذ صدقات منصوب باشند یا اتباع و اشیاع این اشرار صدقات را نزد آنها جمع میکردند و بوساطت ایشان بجناب خاتم پیغمبران میفرستادند هرگز این امور در اخبار و آثار یافته نمی شود بلکه خلاف آن در کتب شیعه و سنی بشهرت و استفاضه مروی است که مسیلمه کذاب بجناب رسالت مکتوبی فرستاد که من مسیلمة رسول الله الی محمد رسول الله اما بعد فان الارض لنا نصفا و لقریش نصفا و لکن قریش یعتدون و آنحضرت صلی الله علیه وسلم بجواب آن لعین نوشته فرمود که من محمد رسول الله الی مسیلمة الکذاب اما بعد فان الارض لله یورثها من یشاء من عباده و العاقبة للمتقین آن شقی بعد رد این توقیع خیلی پیچ و تاب خورده و جمع لاو گی فوج کوشید تا آنکه زیاده از صد هزار کس بشهادت ارباب سیر مثل صاحب مدارج النبوة که دوره ارتداد جوهر دماغ شان را مختل کرده بود باراده استیصال شریعت غرا ایشتی کردند قریب بود که آن شور بخت ملازم دعوی نبوت را قرار نهد که ناگاه ایزد کبریا بر طبق وعده قرآنی فسوف یاتی الله بقوم یحبهم و یحبونه اذلة علی المؤمنین اعزة علی الکافرین یجاهدون فی سبیل الله و لا یخافون لومة لائم ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله واسع علیم شر آن بدکردار را بدست افضل الصدیقین کفایت فرمود و بحمد الله که شریف مرتضی بکفر و عناد وی اعتراف نموده و خود قائل است حاجت بتفصیل نیست پس چنین بدبخت چگونه صدقات را بجناب خاتم نبوت میفرستاد اما طلیحة بن خویلد که عروج و خروج او بعد وفات

شرف نفاق است و دعوی میکرد که حامل وحی او جبرئیل امین است و چند بار استدراج ازوی وقوع
یافت بسیاری از اعراب بسوی او گرویدند و اهل ارتداد او را ملجا و ماوای خود مقرر ساختند و تا
شمشیر خالد بن ولید نیاورده هزیمت خورد و بنواحی شام رفت هرگز گاهی صدقات قوم را بسوی مد
ینه زکوة فرستاده اگرچه بعد ازین خرابیها که مذکور شد توفیق اسلام یافته بلکه در حرب نهاوند بمرتبت
شهادت رسیده اما اسود عنسی که نام او عبهله و لقب او ذو الخمار بخاء معجمه یا بحاء مهمله در سیر مذکور است
پس کاهن شعبده باز بود که جمعی را از مردم به سحرکاری خویش فریفت و بلشکری عظیم خروج نمود در باره او
اختلاف است اکثری از محدثین می نویسند که بر دست فیروز دیلمی منتقم حقیقی در عهد کرامت مهد پیغمبر صلی
الله علیه و سلم مهم او را کفایت نمود و جمعی از ارباب سیر را اعتقاد آنست که هدم اساس دعوی نبوت
کاذبه و قتل آن لعین در زمان خلافت افضل الصدیقین است بعد از آنکه اجماع بر آن واقع است که قاتل او فیروز
مذکور است هرگز عینی و اثری در کتب پدید نیست که او بجناب پیغمبر صلی الله علیه و سلم ساختگی کرده باشد و
زکوة را نزد آنجناب فرستاده **دوم** آنکه صاحب مغنی گفته اگر کسی گوید که مالک بن نویره نماز میگزارد
پس نسبت ارتداد او با چه معنی دارد خواهیم گفت که دیگران هم از بقیه اهل ردت نماز می خواندند تخصیص مالک
چیست ندانی که نسبت ارتداد باین مردم بدان جهت افتاد که بمنع زکوة رفتند و باسقاط جوش
خیال بستند این قول اول دلیل بر بطلان فهم شریف مرتضی است زیرا که اهل ردت شرعی و مدعیان
نبوت کاذبه را که معارضه قرآن مجید پرداختند و در ازاء سوره الفیل این مهملات مرتب ساختند الفیل
ما الفیل و ما ادریک ما الفیل له ذنب قصیر و خرطوم طویل با نماز اهل اسلام چه کار است **مصرع**
سگ و مسجد ای غافل از عقل و دین + و با اینهم شریف مرتضی در کلام خویش اشعاری کرده جاییکه گفته
ما کانوا یردون الصلوة و لا اشیاء مما جاءت به شریعتنا پس معلوم شد که از سائر اهل ردت لغیان
نیز رجوع مراد اند و هو المطلوب **سوم** آنکه خاتمه عبارتش اعنی حکم ردت مالک و اتباع او بحسب الظاهر
زکوة بود و دیگر هیچ نیز برهان قاطع بر بطلان تخییل امام شیعین است که الاکفر مسیلمه کذاب

بر خلاف واقع بسبب انکار زکوٰة لازم آید و ایضاً مستلزم این معنی است که کفر و ارتداد آن جمیع
از جهت دعوی نبوت کاذبه نباشد و این را جز امام المتشیعین هیچ ما ملی تجویز نتواند کرد باقی ماند آنکه اطلاق
کفر و ردت بر مالک بن نویره و اتباعش بکدام معنی است این مرحله بذکر عبارت صاحب مفاتیح شرح مصابیح و
انجلا ملی می شود و هی هذه قال الخطابی رح تعلقت الروافض بروایة ابی هریرة للطعن فی
الامامین ابی بکر و عمر رضی الله عنهما وادعوا فیهما المناقضة تعنتا والحادا
فان راس مالهم التکذیب والطعن فی السلف وقالوا قد اخبر ابو هریرة فی اول الحدیث
عن کفر العرب وارتدادهم وفی اخره عن ابی بکر انه قال لاقاتلن من فرق بین الصلوٰة والزکوٰة
ولم یکن فی الحدیث ذکر الصلوٰة والزکوٰة حتی یقول ابو بکر لاقاتلن من فرق بینهما وقالوا
ان عمر لم یوافقه علی الحرب لقیام الدلیل علی قوله ولکن مساعدة وتقلیدا له کمن یدعی
العصمة له وانی له ذلك واذا کان کذلك فانکانوا مسلمین کما فی اخر الحدیث
فکیف جاز لهم قتلهم وسبیهم وان کانوا کفارا مرتدین کما فی اول الحدیث
فما معنی القول بان لا فرق بین الصلوٰة وما معنی سبیهم واستعبادهم وقد اجمع
علی ان المرتد لا یسبی ولا یستعبد فلم یخل فعله وصنعه عن تعسف وسوء سیرة
وسریرة وقد کان القوم متاولین بمنع الزکوٰة محتجین بقول الله تعالی خذ من اموالهم
صدقة ومثل هذه الشبهة توجب الکف عن قتلهم وسبیهم قلنا قد ثبت بروایات
صحیحة عن ابن عمر رضی الله عنهما وانس وغیرهما ذکر الصلوٰة والزکوٰة علی ما ذکرت
فی الطرق وبروایة ابی هریرة رضی الله عنه ایضا رواه محمد بن اسحق بن خزیمة امام
الائمة فی الحدیث باسناد صحیح الی ابی هریرة ومع ذلك یشتبه ان ابا هریرة انما
لم یذکر الحدیث بتمامه اعتمادا علی معرفة المخاطبین فانه کان شایعا ووجه
الجمع بین اول الحدیث واخره ودفع شبهة الرفضة ان الذین ارتدوا کانوا صنفین صنف

ارتدوا عن الدين وخرجوا عن الاسلام وعادوا الى الكفر وهم الذين عناهم بقوله وكفر
من كفر من العرب وهم مسيلمة واصحابه من بني حنيفة والاسود العنسي واصحابه من
اهل اليمن وغيرهم وناس آخرون ارتدوا عن الاسلام والايمان وتركوا الشرائع من
الصلوة والزكوة وغيرها وعادوا الى ما كانوا عليه في الجاهلية فلم يكن يسجد لله تعالى على
بسيط الارض احد الا في مسجد مكة والمدينة ومسجد عبد القيس بالبحرين في قرية يقال
لها جواثاء وهم الذين عناهم ابو هريرة في اول الحديث والصنف الآخر هم الذين فرقوا
بين الصلوة والزكوة واقروا بالصلوة وانكروا الزكوة ووجوب الاداء الى الامام وهم
الذين عناهم ابو هريرة في آخر الحديث وعرضت لعمر رضي الله تعالى عنه الشبهة و
ناظر فيهم ابا بكر رضي الله عنه حتى قال والله لاقاتلن من فرق بين الصلوة والزكوة
وهذا الصنف على الحقيقة اهل بغي وانما لم يدعوا بهذا الاسم في ذلك الوقت لدخولهم
في غمار اهل الردة فاضيف الاسم في الجملة الى الردة اذ كانت اعظم الامرين خطبا
فان قيل لو كان منكروا الزكوة في زمان ابي بكر اهل بغي ولم يكونوا كفارا فليكن في زماننا
كذلك قلنا من انكر في هذا الزمان كفر بالاجماع والفرق انهم كانوا في زمن تبديل
الشريعة واحكامها وليس الآن كذلك وانهم وقعوا في الفترة بموت النبي صلعم وكانوا
جهالا بامور الدين بعيدا من العلماء فاما الآن فقد شاع واستفاض العلم بوجوب
الزكوة حتى عرف الخاص والعام والجاهل والعالم فلا عذر لهم لو كان قريبا بالعهد او
بعيدا من العلماء فمعذور واما السبي فلانه كان امرا اجتهاديا رآه الصحابة وقد
استولد علي رضي الله عنه جارية من بني حنيفة فولدت له محمد بن حنفية ولم ينقرض
العصر حتى تغير رايهم واجمعوا على ان المرتد لا يسبى وفي الجملة ان سداد الاسلام وقرار
الدين كان بهذا القتل والقتال فلا يندفع بمثل هذه الشبهات ان الحسد يأكل

المحسنات انتهت بالفاظه و حروفه و بر کسانیکه خدمت فن حدیث بجا آورده شروح صحاح
را مطالعه کرده اند مخفی نیست که بسیاری از محدثین مثل امام نووی در حق مالک بن نویره همین قسم فرموده
و او را در زمرهٔ مقصرین شمرده اند و صاحب منهاج و مانند او نیز همین جاده اختیار کرده کما لا یخفی من تتبع
بعضی از روایات کتب فریقین که اشعار و دلالت بر آن دارد که غیر از بنو حنیفه بعضی دیگر نیز پیروی مالک امامیه
اختیار کردند باید شنید تا مادهٔ شبههٔ امام اهل تشیع کلیة زائل شود از انجمله افادهٔ علامهٔ دهلوی
قدس سره العزیز در رساله وسیلة النجاة است جائیکه وسوسهٔ امامیه را در بارهٔ ارتداد صحابهٔ کرام در آیهٔ کریمه
یا ایها الذین آمنوا من یرتد منکم عن دینه الآیه از بیان برداشته و گفته که درین آیت کمال
مناقب صدیق اکبر و غیر او از اصحاب رسول الله است صلی الله علیه و سلم که آنها مسیلمه کذاب را در خلافت
صدیق اکبر کشتند و دیگر فرقه های اعراب که تفصیل آنها طول دارد و مرتد شده بودند و انکار زکوة
میکردند همه آنها جهاد کردند و آنها را به تیغ کشتند و بسیاری از آنها باز اسلام آوردند الی آخره
و از انجمله صاحب بهشت حیدریه از زبان مجتهد العصر فرزند ارجمند مجتهد جائسی حکایت میکند که عجب است
از جناب ایشان و اضراب ایشان که قائل بارتداد بنو حنیفه و امثال آنها از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و سلم
گشته اند و با وجود آنکه آنها ایمان قطعی باعتراف قائلین بارتداد داشتند و در سلک صحابه و مؤمنین منسلک
و بر طاعات از صوم و صلوة و غیر آن منضبط بودند بمجرد منع زکوة بتاویل و اشتباه کما یستفاد
من آثارهم آنها را مرتد نامیده اند و سفک دماء آنها را مباح انگاشته و سیف الله شان بحیله مالک بن نویره
را بدون انقضای عدت متصرف شد و جمعی دیگر را بالقتل رسانید کما نطقت به اخبارهم و از انجمله
از سید بن طاؤس و در بحار مجلسی منقول است و معنی آن بر زبان اهل ترجمه چنین قرار یافته که عباس بن عبد الرحیم
مروزی در تاریخ خود ذکر کرده است که بعد از فوت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم اسلام در میان
طائفه های عرب نماند مگر در اهل مدینه و اهل مکه و اهل طائف و سائر مردمان همه مرتد شدند و از دین برگشتند
بعد ازان گفته است که بنی تمیم و رباب مرتد شدند و جمع گردیدند بر سر مالک بن نویره

یربوعی و همه قبیله بنی یربوع برگشتند بکفر خود آه و انشاء الله تعالی عنقریب بعضی از مرویات امام اعظم طوسی
مدانیمد جامع صحاح سته معین خواهد کرد اکنون در ثبوت این امر که بعضی دیگر غیر از بنی یربوع مهملات مالک بن
نویره گردیدند کدام حالت منتظره باقی ماند و در صحت قول صاحب مغنی و کذلک سایر اهل الرده چه تردد و چه
مجال و گنجایش است و بحمد الله که این روایات چنانچه بر نمیدعا دلالت میکند برای تکذیب شریف ثمانی
که ادای صلوة و ابای زکوة را از دایره امکان خارج نموده بود هم بکار می آید و بر فرض محال اگر اولیای
شریف بر این دعاوی لاطائله خود اصرار نمایند و باوصف این روایات و عبارات از دایره ترهات
خویش نه برایند البته نزد احدی از طبیبان مر این مرض صعب را دوای نخواهد بود این است حال شریف که بقضای
امام الائمه امامیه بعلیه مالک و اتباع او از مقصرین و منحرفین که نوبت بانکار بدیهیات اولیه رسیده تا بتصریح
دیگر علما که برای سر پرستی مالک خویش بساط زمین را به بسیط فلک در می نوردند و زیاده بر اهل کتاب درباره
حلفای کنیه توزانند چه گفته آید فَبِئْسَ الْمَالِكُ وَبِئْسَ الْمَمْلُوكُ وَبِئْسَ الطَّالِبُ وَبِئْسَ الْمَطْلُوبُ

قوله و اینهم یکسو الخ **اقول** محققین اهل سنت شکر الله سعیهم فی العالمین در کتب کلامیه اثبات نموده اند که
حضرت فاروق بجهت عدم اطلاع بر تفصیل حقیقت حال چنین فرموده بود مع ذلک رجوع او هم مرتبه سماع
و بیاع رسیده و اغماض در قصاص بادان فرمان روائی خود نیز دلیل اینهمه است کما لایخفی و اینجاست
که باقر مجلسی در عدم قصاص و ضرب فاروق را با صدیق شریک دانسته چنانچه عبارت حق الیقین در بیان
وجوه طعن بر ابی بکر صدیق این مقصود را متوسط و هی هذه یکی آنکه خالد را بعوض مالک قصاص نکرد دیگر آنکه
حد زنا که خالد با زن مالک کرد اقامت ننمود دیگر آنکه خون سائر مقتولین را باطل کرد و قصاص و دیت ایشان
را نگرفت و در این کارها عمر با او شریک است و در تضییع قصاص مالک از خالد عمر شریک غالب است آه **قوله**
و ملا حسین کاشفی الخ **اقول** حاجتی بذکر روایت ملا حسین که حال شان منکشف می شود باقی نمانده
بروایت معتبره اهل سنت ثابت فرمایند که فاروق اعظم بر نکیر خود اصرار داشته پس چرا اینهمه تکلفات بجمع
امثال این روایات می باید کشید مگر در ذهن حضرت نسخ ملا حسین را سخ و ثابت گشته

که بر وی تشنیع دست انداخته بالزام سنیان پرداخته و آنچه ملا محمد تقی و مانند او در حق ملا حسین مذکور
زیب رقم نموده اند غالباً که در تصانیف شان ندیده بلکه بمسامع علیه مؤلف هم نرسیده لیکن آنکه تلخیص مقال
محمد تقی اصفهانی در لوامع صاحبقرانی و جماعتی دیگر از اساطین مذهب شیعه که بکشف حال ملا حسین کاشفی قلم
تراشیده برغم عوام خود پرده را از روی کار برانداخته اند اینست که ملا باشنده سبزوار از شیعیان
روزگار بود و پستر از آن انتقال کرد و در هرات آمد و بمصاحبت و رفاقت امرا و سلاطین آنجا بتوریه
و تقیه در ساخت و نشو و نمای تمام پیدا کرد و بعد از گذشتن شهور بلکه مرور دهور چون بوطن خود برگشت
یاران را در دین و کیش او وغدغه پیدا شد که شاید در صحبت اهل سنت از مذهب آبائی خویش تائب گشته
بمذهب سنیان پیوسته باشد یکی را از حریفان برگماشتند که در اثنای وعظ قابو یافته با وی همزبانی
کند تا حقیقت مذهبش بخوبی منکشف شود اتفاقاً ملا حسین در اثنای تقریر افاده نمود که جبرئیل
امین دوازده هزار بار بر جناب سید المرسلین ﷺ بوحی الٰهی فرود آمده آن شخص که در کمینگاه نشسته بود بر سید
که ملا راست بگو که حضرت جبرئیل بر جناب مرتضوی چند بار نزول اجلال فرمود ملا فی البدیهه گفت
که بیست و چهار هزار مرتبه تمامی حضار بعد این حساب و شمار در ورطه تحیر فرو رفتند و آخر الامر گفتند که
از کجا دریافتی جواب داد که از حدیث انا مدینة العلم و علی بابها و آیت کریمه وأتوا البیوت من
ابوابها چه معلوم شد که آمد و رفت حضرت روح القدس از همین در بود آنگاه یاران بغایت منبسط گردیدند
و اطمینان قلب بهم رسید که از مذهب سبزواریان انحرافی نورزیده و هر چند این جواب محمول بر تعریض
و ایهام سائل میتواند شد کما لا یخفی لکن باظهار ملای صفهانی و امثالش بعد صدور این جواب هیچ تردد
و احتمال در قلوب حریفان باقی نماند کل حزب بما لدیهم فرحون **قوله** صاحب قصیده قصی الی آخره
اقول درین مقام بر تقدیر صحت و اعتبار این روایت بالتمام عوام را خلجان می شود که خالد بن ولید هم از زمره
طیبه اصحاب کرام است او را باین لفظ شنیع و کلام فظیع یاد کردن چه معنی داشته باشد و ازاله این
وهم برین نهج است که صحابه کبار را اگرچه خلفای راشدین رضوان الله علیهم اجمعین باشند

از حقیقت بشری منزه نباید فهمید در تواریخ وکتب سیر وحدیث مروی ومرقوم است که معاملات گوناگون ومطارحات بوقلمون در مقدمات دینی ودنیوی فیما بین ایشان واقع میشد ودر مسائل فروعیه بحثها بظهور می انجامید که ناظرین قطعا میدانستند که بار دگر زنهار ملاقات نخواهند کرد وبعد اندک ساعت مثل شیر وشکر می آمیختند مولانا رشید المتکلمین اعلی الله مقامه فی العلیین در تکرهٔ صفدریه میفرماید که نوبت مناظره ومنازعه درمیان حضرت عمر وحضرت عثمان در مسائل بجائی میرسید که ناظرگمان می نمود که ایشان گاهی باهم متفق نخواهند شد چنانچه شیخ جلال الدین سیوطی در تاریخ الخلفاء از ابی سلمه بن عبد الرحمن وسعید بن المسیب روایت میکند که گفته اند ان عمر بن الخطاب وعثمان بن عفان کانا یتنازعان فی المسئلة بینهما حتی یقول الناظر الیهما انهما لا یجتمعان ابدا فما یفترقان الا علی احسنه واجمله انتهی بلفظه واگر احیانا بجهت اختلاف آراء وذهول ونسیان الی غیر ذلک من الوجوه حق تلفی احد الجانبین مظنون یا مشکوک میشد پس مرافعه پیش حاکم می بردند تا آنکه یکی مظفر ومنصور ودیگری مخذول ومنکوب میگردید وخلیفه وقت نظر بعادت قدیم ورعایت قواعد شریعت غرای مصطفوی قرابت وآشنائی را ملحوظ نمی داشت چنانچه کتب معتبره حدیث وتواریخ بلکه مجلدات فقه مثل تکمله فتح القدیر شاهد عدل این مدعاست واللفظ للاخیر وذکر ان مقداد بن الاسود استقرض من عثمان رضی الله عنهما سبعة الاف درهم ثم قضاه اربعة الاف درهم فترافعا الی عمر رضی الله عنه فی خلافته فقال المقداد لیحلف یا امیر المؤمنین ان الامر کما یقول ولیاخذ سبعة الاف فقال عمر لعثمان انصفک المقداد واحلف کما یقول وخذها فلم یحلف عثمان فلما خرج المقداد قال عثمان لعمر رضی الله عنهم انها کانت سبعة الاف قال فما منعک ان تحلف وقد جعل ذلک الیک فقال عثمان عند ذلک ما قاله فیکون دلیلا للشافعی علی جواز رد الیمین علی المدعی والجواب انه کان یدعی الایفاء علی عثمان انتهی چون مناط اینهمه اختلافات ومشاجرات امور دنیویه ودینیه تحصیل قوت

برای اطمینان عبادات خالق الارض والسموات ورفاه اهل وعیال وترفیه مسلمین و مالش کفار ضمن
وتحقیق مسائل دین بود بجهت حسن نیت خیر شعار و نبوی هم در حق پرستی و حق گزینی و معاملات دینی داخل شد
هرگز خشونت و درشتی این برگزیدگان کبریاء الهی مانند تهجین و تشنیع عوام نباید فهمید و چشم پوشی از حق
نباید گزید آیا برا حدی از اهل سنت و شیعه مخفی تواند بود که حکم شیخین در باب اسارای بدر گو باهم دیگر
مناقض و مخالف بود زیرا که صدیق میخواست که دست از این فدیه آویزند و از سر خون آنها
برخیزند و رای جهان آرای فاروق باستیصال شان متوجه بود جناب اقدس نبوی چون نیت هر یکی را
بابتغاء مرضیات الهیه راسخ می دید رافت صدیق را برقت خلیل علیه السلام مماثل دانسته شدت فاروق را
بخشونت حضرت نوح موازن فرمود و فضائل هر یکی بشمرد و ناخنی برای احدی نزد چنانچه محققین
امامیه نیز در این گونه احادیث بکشف حقیقت می پردازند و اهل حق را نیز بل عطوفت در امثال این مواضع مو
حنت میسازند صاحب عوالی اللآلی یعنی ابن جمهور که از اکابر امامیه بعلم و فضل معروف و مشهور است در کتاب اوائل کتب
مشاهیر قوم و معتمد شان است آنچه فاضل حاد در کتاب نا مطبوع بیان نموده بی تکلف برابر و مطابق می آید کما الشیخ علی بن طالع
اساس الاصول روایت کند ان النبی صلی الله علیه وسلم اخذ سبعین اسیرا یوم بدر وفیهم
العباس وعقیل بن عمه فاستشار ابا بکر فیهم فقال قومک واهلک استبقهم لعل الله
یتوب علیهم وخذ الفدیة یقوی بها اصحابک فقال عمر کذبوک واخرجوک فقدمهم
واضرب اعناقهم فانهم ائمة الکفر ولا تاخذ منهم الفداء مکن علیا من عقیل وحمزة من العباس
ومکنی من فلان وفلان فقال صلی الله علیه وسلم ان الله یلین قلوب رجال حتی تکون الین من اللبن و
یقسی قلوب رجال حتی تکون اشد من الحجارة مثلک یا ابا بکر مثل ابراهیم اذ قال فمن تبعنی
فانه منی ومن عصانی فانک غفور رحیم ومثلک یا عمر مثل نوح اذ قال رب لا تذر علی
الارض من الکافرین دیارا انک ان تذرهم یضلوا عبادک ولا یلدوا الا فاجرا
کفارا ثم قال ان شئتم قتلتم وان شئتم فادیتم ویستشهد منکم بعدتهم فقالوا بل ناخذ

الفداء

الفداء فاستشهد بعد تهم باحد کما قال صلی الله علیه وسلم بلفظه و تعجب نمایند
که تنها این جمهور ناقل این روایت نیست بلکه جمهور مفسرین ایشان نیز روایت میکنند چنانچه بر متتبعین تفسیر
کنز العرفان و تفسیر فخر الدین رازی امامیه مثل به بهیات ولیسه ... بتمام بر عبارت رازی قناعت
میکنم که روایت است که در روز بدر هفتاد تن اسیر گرفته بودند از آنجمله عباس و عقیل بودند حضرت رسالت صلی
الله علیه وسلم در باب ایشان با اصحاب مشوره فرمود ابوبکر گفت که اکابر و اصاغر این قوم اقارب و عشائر تو اند
اگر هر یک بقدر طاقت و استطاعت فدای بدهند باشد که روزی به لیت و هدایت برسند و حال اعداد و مدد
مسلمانان زیاده شود عمر گفت یا رسول الله ایشان تکذیب کردند ترا و بیرون کردند ایشان ائمه کفر اند همه را
بفرمائی تا گردن زنند و هر یکی از ایشان فدا را عقیل را بعلی سپار و عباس را بحمزه و فلان را بمن تا گردن بزنیم آنحضرت
صلی الله علیه وسلم فرمود که حق سبحانه و تعالی دلهای مردم را گاه است که نرم میسازد بمرتبه که نرم تر از شیر
است و دیگر دلها می شد که سخت تر از سنگ است مثل تو ای ابابکر همان مثل ابراهیم است علیه السلام که گفت
فَمَن تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي وَمَنْ عَصَانِي فَإِنَّكَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ و مثل تو ای عمر همچو مثل نوح است وقتیکه گفت رَبِّ لَا تَذَرْ
عَلَى الْأَرْضِ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّارًا و این دو حالت که نرمی و سختی است که از انبیاء علیهم السلام صادر می‌شود
بحسب مقام و مقتضای وقت خوب است چه بعضی از کفار هستند که بسیار شدید اند در کفر و ایمان از ایشان
متوقع نیست و نه از اعقاب ایشان آنجا استیصال مناسبت و دل سختی و اگر بخلاف این است نرمی و خوش
خوی بعد از این آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود اصحاب را اگر خواهید بکشید و اگر خواهید دیت بستانید
ایشان دیت را اختیار کردند انتهی کلامه ناقلا عن کنز العرفان الملزم لو بریا بالجمله این خشونت که از فاروق
اعظم بتقدیر مذکور در باب خالد بن ولید صدور یافت چون همه خالصا لوجه الله بود و خالی از مشوبات نمی
نماید و سوی اینجا **حکایتی لطیف** بیاد این هیچمدان آمد که راویان اخبار و حاکیان اسمار آورده اند که در زمان
باستان جوانمردی بود که هر روز در خور عابد طعام مهیا کردی قضا را روزی بیمار شد و از بیطاقتی از سعادت
محروم ماند بحکم ضرورت نه وجه خود را تکلیف داده واد لکن عابد چندین علامات را در معرض

بیان نهاد و ابهم گفت که هرگاه در اثنای راه بر لب دریا رسی و اثری از کشتی و ملاح نه بینی دعا کن که ای خدای دانای
نهان و آشکار بحق آن مرد پارسائی شوهر من که گاهی با من مقارنت نکرده عبور دریا بر من آسان کن زن از تعلیم
و تلقین این دعا ضبط نتوانست کرد و با شوهر خویش گفت که چندین طفل از نطفهٔ وی براورده ام هست جا این
کذب و افترا روبروی خالق ارض و سما چگونه دراز کنم جوانمرد بغایت تفت شد و گفت ترا درین ضیق وقت بانکشاف
این امر متوجه نمی باید شد آنچه میگویم بران کار بند شو و زود نزد عابد برو تا معاشش ملحق نشود زن بیچاره کاسه
طعام بدست گرفت و بجناح استعجال بقطع مسافت مشغول شد گویند چون بر کنارهٔ دریا رسید دید که

شعر
سهمگین آبی که مرغابی در وایمن نبود ÷ کمترین موج آسیا سنگ از کنارش در ربود ÷

هرگاه
از کشتی و ملاح نشانی نیافت بکمال عجز در لجهٔ حیرت و امواج فکرت فرو رفت و بمقتضای الضرورات تبیح
المحظورات پیش حق تعالی دست بهمان دعا برداشت در دم نمونهٔ معجزهٔ عصای موسوی نمودار شد تا آنکه در غایت
آسانی راه دریا نوردیده نزد عابد رسید و کاسهٔ طعام روبروی او نهاد عابد لقمهٔ چند تناول فرموده گفت
که ازین دریای زخار چون نجات یافتی زن حکایت گذشته را اعاده نمود و گفت اکنون از همت علیای
شما امید دارم که زودتر از دریا بگذرم عابد گفت چون بر لب دریا رسی دست تضرع و زاری بردار که ای آفریدگار
بحق عابدیکه گاهی طعام نخورده ازین دریا نجاتم بده زن گفت که طرفه ماجرای دیگر است که هر روز طعام میخوری
و همین دم لقمهٔ چند بخورده و این دعا مرا می آموزی عابد زیر لب تبسم نمود و گفت که ترا با این و آن چه کار است
سر خویش گیر و آنچه گفتم بپذیر القصه از تلاطم امواج دریا بتوسل همین دعا رهائی یافته سالما و غانما در خانه
خود قرار گرفت و ماجرا از مبتدا تا منتهی روبروی شوهر گذارش نمود و از مزید حیرت خویش آگاه کرد جوان
مرد گفت ای زن ناقص العقل حقیقت کار من این است که گاهی با تو صحبت نکرده ام مگر وقتیکه بدلم راسخ شد
که ادای حق تو هم از واجبات است و بدین سبب این فعل در عبادت شمرده شد همچنین عابد گاهی طعام نخورده الا
زمانی که از عبادت معبود مطلق در مانده پس نه من گاهی مثل انعام با تو مقارنت کرده ام و نه عابد بصفت بهیمی
دست بطعام دراز فرموده قس علی هذا احوال صحابهٔ کبار از مهاجرین و انصار که هرچه کرده اند از تشنیع

و همچنین

و تحسین و ستایش و آفرین و آویزش و آمیزش و ضرب و شلاق و وفاق و شقاق چون صد در همه
حسبةً لله بود در عبادات محسوب گشته چون خالد را معصوم ندانستند و هنوز حقیقت حال بطور دیگر دریافتند و از
اخبار غیبیه اطلاعی نداشتند درباره خالد و مالک گفتند آنچه گفتند بخلاف جناب امیر المومنین و امامیه [illegible] معتمده
که با وجود حصول مرتبه عصمت از صغیره و کبیره سهواً و عمداً از ابتداء عمر تا آخر آن که قسم شرعی حضرت زهرا را که هم محفوظ از خطا
و خطل و معصوم از زلت و زلل بعوض بر عکس نفس الامر بدانستند و فرمودند آنچه فرمودند برای اطمینان قلوب متشیعین
ملخص این قصه طویل را از بحار الانوار مجلسی وارد می کنم تا مظنه تهمت از میان برخیزد و احدی از شیعه بگریبان
این هیچمدان نیاویزد و آن این است که جناب پیغمبر صلی الله علیه وسلم بحضرت امیر المومنین فرمود که من امروز
بخانه شما افطار خواهم کرد حضرت امیر خیلی نادم بود بجهت آنکه از چند وقت در خانه می آمد و می پرسید که چیزی
هست فاطمه زهرا رضی الله عنها قسم شرعی میخورد که چیزی نیست بالجمله هر دو جناب در خانه آمدند و خوان
جنت نمای پر از طعام که گاهی مثل آن ندیده بودند بر دستارخوان پیش روی انس و جان نهاد و جهه [illegible]
ملاحظه این امر متغیر شد و حضرت بتول این را دریافته گفت که ام معصیتی از من صادر شد که موجب این همه تغیر
افتاد علی مرتضی کرم الله وجهه فرمود زیاده ازین کدام معصیتی خواهد بود که از چند وقت قسم یاد میفرمائی که چیزی
موجود نیست این قاب طعام از کجا آمد حضرت سیدة النساء رو بآسمان کرده گفت خداوندا تو خوب
میدانی که قسم من کذب نبود و اظهار من هرگز دروغ نبود آنگاه جناب رسالتمآب دست مبارک بر شانه حضرت علی نهاده تمام بیان
فرمود که این قاب طعام از درگاه ملک علام ورود یافته و آن چند درهم که براه خدا دادی فرا رسید یعنی آنچه غیر خود را
بموقوف کن و فاطمه را از دروغ گویان مپندار و بالاتر از همه که برای استیصال صفات امامیه درباره
ادعا و وضع مناقب عالی شان و قدح مطاعن این بزرگان دین کما ینبغی انشاء الله تعالی بکار آید
که چون حسن مجتبی بخلع خلافت خود راضی شده معاویه بن ابی سفیان را بجای خود حاکم ساخت و بخلعت امارت
نواخت حضرت سلطان کربلا هیچ دقیقه در تذلیل امام وقت فرو نگذاشت حتی که بزبان صاحب تصنیف غم
و دیگر اکابر امامیه بموکد بقسم شرعی فرموده که والله اگر بینی مرا می بریدند بهتر بود از آنکه در وادی صلح

می گویند و بعضی از رفقای آنجناب در تفضیح و تقبیح از بیشتر درگذشتند حتی که لقب مبارکش مسود وجوه
مومنین و مذل مسلمین گذاشتند یعنی سیاه کننده روی های اهل ایمان و رسوا سازنده مسلمانان و بنام قایل این کلمه
ها آنکه نزد شیعه از خلص شیعیان حسنی و حسینی است سفیان بن ابی لیلی همدانی است **فیا للعجب وما ادریک
ما العجب** که حضرات امامیه فقط تقریر شهود فاروق را که بشهادت قرآن مبین بمورد اشداء علی الکفار
و حدیث سید المرسلین بر دو انتر تعیین کما عرفت مثل قائل فحوای لا تذر علی الارض من الکافرین
دیارا است بعد ابوبکر و جنابش روز صلح حدیبیه معاذ الله بر کفر و عداوت محمول فرمایند و دست چنین
دراز بآستین انصاف کوتاه نمایند و در حق آن بزرگ که مثل حسن مجتبی را بلقب مسود وجوه المومنین و مذل المسلمین علی
اختلاف الروایات فی ذلک یاد نمود سر پرستی را باقصی الغایه رسانند و او را بمناقب و محامد
می ستایند و این تلقیب را بحرارت دینی و محبت اهل بیت برگردانند چنانچه در ترجمه اش در کتاب کشی
بر همین معنی شاهد عدل و این کشی شخصی است که گویا بانی مبانی فن تنقید رجال است و شیخ حلی امام اعظم امامیه
اکثر در خلاصة الاقوال بجرح و تعدیل رجال تقلید او می نماید و راه تحقیق را بقدمش می پیماید و زیاده
مقام استغراب است که این بزرگ هم دیگر متقدمین از اکابر و اصاغر هما وصف ادعای همین که سواد تسع بی
امام حسین بی اندامی نسبت بپیغمبر علیه الصلوة والسلام است فکیف حسن مجتبی ریحان سرور انبیا
و راطراز سفیان مسطور چندان پا فراز نهادند که او را در حواریین آنجناب قرار دادند غلط گفتم زیرا که از کتاب
تلخیص علامه می توان فهمید که حواریت از خواص این اصحاب است طرفه تر آنکه این احکام فقط نزد آن
سفیان همدانی موقوف نیست چه قیس بن سعد بن عباده انصاری را که در وقت تفویض خلافت بمعاویه
از این قبیل سخنان درشت بخطاب امام وقت بر زبان آند که بار بار ذکر آن خلاف ادب می نماید و بکمال دلتنگی
و آزردگی از لشکر حسن مجتبی بیرون رفت حضرات امامیه بکمال طیب خاطر در زمره طلیبه صحابه ابرار کرام و
روزگار بیگانگی متصف ساخته اند و این امور را نیز در غمخواری و دلسوزی شمار کرده اند چنانچه در ترجمه او
در مجالس المومنین باید دید و فراوان صحبت این است که تحسین مصالحه حسن مجتبی با امیر شام بنصر

حضرت خیر الانام صلی الله علیه وسلم بالنفاق و بتعیین در مقام خویش مروی است اما نزد اهل حق پس روایات صحاح
ایشان بر همین معنی ناطق و اما نزد شیعین پس تالیف معتزلی او ست بلکه غزالی بن جمهور در این امور گواه صادق
است و عبارت کتاب حدایق که بر عم مخالفین جواب صواب عوسات عینها این است انبداز آنکه شومی مکر و فریب معاویه
و عمرو بن عاص نفاق در میانه لشکر آنحضرت بهم رسید و دور است که خونها ریزش و فساد بسیار افراط می کشند بموجب
آنکه رسول الله صلی الله علیه وسلم مکرر فرموده بود اِنَّ ابنی هٰذا سیّدٌ لعلّ اللهُ یُصلِحُ بهٖ بین
الفئتینِ العظیمتینِ من المسلمین تا بندگان خدا در میانه کشته نشوند با معاویه صلح نمود و آن گروه
عظیم را از قتال و جدال خلاصی بخشید و جزای عمل بدکاران را بروز قیامت حواله نمود پس انصاف فرمایند که تقبیح آن
صلح و آنهم بدین مرتبه که شنیدن آن لرزه بر اندام مخلصین می افکند و ارتعاد قلب و جگر از تصور آن روی می دهد
بجا می کشند و اصحیتا اگر این مضمون از خیال سلطان کربلا و خلاصه شیعیان حسن مجتبی رفت باری
اینهم تعلب مبارک شان در نیاید که در دستور العمل یعنی کتاب مختوم بخواتیم الذهب علیهما السلام اندراج یافته که حسن
مجتبی با معاویه سازگی فرماید و تن بخلع خلافت دهد پس اینهمه خاشاک و غبار از کجا بجا میرسد تعالی کبریایه و تقدس
اسمائه اینهمه یکطرف باید دید این اعتقاد هم سستی راه یافت که امام را عصمت از خطا در کار است نه صرف وجود با وجود
فقط برای ازاله خطا از صفحه روزگار و آوریل امام اعظم شیعیان یعنی شیخ حلی هزار دلیل بر عصمت
امام مرتب نماید و تصنیف الفین فرماید و حضرت امام حسین فلذه کبد رسول الثقلین را یک دلیل هم یاد نباید و اعتقاد
سرسری مقلدین امامیه در باره عصمت امام وقت نیز حاصل نباشد بالجمله بنده هیچمدان یکنوبات خاطر خویش با که گویم
و دوای اینهمه امراض مزمنه امامیه از که جویم پس بهمان بهتر که از تعداد این مسئله بخوف تطویل باز آیم و بمطالعه دیگر
هفوات مخاطب والا مراتب گرایم قال الفاضل المتبحر الحکیم هداه الله تعالی الی الصراط
المستقیم باقی ماند کلام در قبالیکه علی صدق الروایة بالیقین بهم مرتد شده باشند و حال ایشان مثل حال قوم
بنی حنیف نباشد پس میگویم ظاهر است که هرگز مضمون این حدیث بر ایشان صادق نمی آید چه … معنی لفظ احداث
پیدا کردن چیز تازه است و ماده امر نمی احداث گویند و لهذا لفظ اعاده مستعمل …

کتب قوم شایع است احداث معدوم صوری از جواز ندارد صاحب صراح در ترجمهٔ لفظ حدوث میگوید
شدن چیزیکه نبوده باشد و این نص است در انچه گفتیم و نیز کریمه لَعَلَّ اللّٰهَ یُحْدِثُ بَعْدَ ذٰلِكَ اَمْرًا
وَذِكْرٍ مِّنَ الرَّحْمٰنِ مُحْدَثٍ که مفسر تجدد و مجدد است شاهد صدق است برین دعوی و نیز حدیث حضرت ام
المومنین عائشه صدیقه علی ما نقل العالم الثقة عز الدین ابو المظفر یوسف بن الحسن بن محمد بن
محمود بن الحسن البرزندی محتدا المدنی مولودا الانصاری نسبا المحدث بالحرم
الشریف النبوی صاحب کتاب الاعلام بسیرة النبی صلعم فی الباب الثالث والعشرین من ذلك
الکتاب انها لما احتضرت قیل لها اندفنك مع رسول اللّٰه صلعم قالت اذ فنونی مع اخوانی
بالبقیع فانی قد احدثت امورا بعده دلالت صریحه دارد بر اینکه احداث ابداع امور جدیده منکر را
میگویند نه اعاده را ولعمری لله درها ما كيف اعترفت على نفسها واستحيت من قرب سيد
الانبياء و هرگاه اینها یافتی پس بیچ نماند که احداث بر ارتداد بمعنی اعاده کفر زینها ر صادق نخواهد آمد
وعلی هذا ما احدثوا بعدک دال بر فساد ارتداد و بعدک نخواهد بود ولم یزالوا مرتدین علی اعقابهم تفسیر و تاکید جمله
اولین بمعنی کافرین بعد الاسلام هرگز نمی تواند افتاد چه در معنی احداث و ارتداد تغایر است و بین التفسیر و
المفسر والتاکید والموکد تطابق واجب است علاوه ما و عالنص بودن لفظ مرتدین در ردت محکم بحث است انجا زینها ر از
لفظ مرتدین مصطلح شرع مراد نمی توان گرفت و الا لفظ علی اعقابهم حشو و لغو خواهد بود و هرگاه بالاتفاق من کافة
الخلق بعد ارتحال رسول رب تعال همین وسانحه حادث شده لا ثالث لهما یکی امر خلافت و ما تفرع علیها و دوم مرتدت
بعض قبائل عرب بشرط صدق روایت پس جز ان امر ثانی از حدیث مراد نتوان گرفت اولین متعین خواهد بود چنانکه
نص علیه صاحب نهایة ابن الاثیر و صاحب مجمع البحار فی لغة الردّ واللفظ لمجمع البحار
وفی حدیث الحوض فقال انهم لم یزالوا مرتدین علی اعقابهم ای متخلفین عن بعض
الواجبات ولم یرد ردة الکفر ولهذا قیده باعقابهم لانه لم یرتد احد من اصحابه
بعده وانما ارتد قوم من جفاة الاعراب انتهت فانظروا معاشر المسلمین کیف

اَبْطَلَ اِرَادَةَ رِدَّةِ جُفَاةِ الْاَعْرَابِ شَيْخُهُمْ وَثِقَتُهُمْ اِبْنُ الْاَثِيْرِ وَمَنْ تَبِعَهُ وَاعْتَرَفَ
بِاَنَّ الْمُرَادَ مِنَ الْاَصْحَابِ الْبَعْضُ مِنَ الْمَشْهُوْرِيْنَ بِصُحْبَتِهٖ وَقَدْ وَقَعَ مِنْهُمُ التَّخَلُّفُ عَنْ بَعْضِ
الْوَاجِبَاتِ وَاسْتَحَقُّوْا بِسَبَبِهِ الشَّقَرَ كَمَا دَلَّ عَلَيْهِ الْاَثَرُ فَمِنَ الَّذِيْ يَدَّعِيْ اَنَّ ذٰلِكَ
التَّخَلُّفَ كَانَ سِوَى التَّخَلُّفِ عَنْ سَفِيْنَةِ عِتْرَةِ رَسُوْلِ الثَّقَلَيْنِ وَحَبْلِ الْحَسَنَيْنِ حَتّٰى
صَارَ سَبَبًا لِلْعَارِ وَالشَّيْنِ بَلِ الْعَرَقِ فِيْ لُجَّةِ النِّفَاقِ بِلَا مَيْنٍ وَاَيُّ وَاجِبٍ اَلتَّخَلُّفُ عَنْهُ
يُدْخِلُ اَصْحَابَ الرَّسُوْلِ فِيْ جَهَنَّمَ وَلَا يَشْفَعُ مِنْهُ شَفِيْعُ الْمُذْنِبِيْنَ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ
وبر تطبیق شق مزبور معنی حدیث وضوح تمام دارد یعنی نمیدانی که چه احداث کردند بعد تو از غصب خلافت قبر ؟
احد الثقلین پس بعد مقوله رسول الله صلی الله علیه وسلم گفته می شود که بودند آنها برگردنده بر پاشنهای
خود از وقتیکه مفارقت کردی تو از ایشان یعنی بعد بغی و طغی و عداوت که موالات و اطاعت تو اختیار کرده بودند
بهمان شیوه قدیمه رجوع و طریقه متروکه را پی سپر کردند که اطاعت برانگذاشتند و علم لعنت و عناد برافراشتند
و مقوله نبوی که قرینه معنی ردت قرار داده اند ازقلت تعمق است فذاک علیهم لا لهم چه اگر امت عیسوی
از اعتقاد الوهیت حضرت عیسی بتلقین و ارشاد جناب شان باز می آمدند و بعد عروج جناب روح الله بسما
باز آنعقیده را از سر می گرفتند البته حکایت قول علیه السلام قرینه اراده معنی ارتداد می افتاد و اذ لیس
فلیس بلکه امت مزبوره هم احداث امر جدید یعنی اعتقاد الوهیت حضرت مسیح نمودند و امت محمدیه هم
احداث امری تازه یعنی غصب خلافت و ما یتفرع علیها نمودند پس مقوله نبوی قرینه عدم اراده معنی
ارتداد از احداث است بالعکس و اگر کسی گوید که ما فرض کردیم که معنی مطابقی مرتدین علی اعقابهم کافرین بعد
الاسلام نیست لیکن ارتداد شرعی هم فردی از افراد ارتداد علی الاعقاب است و ما من عام الا و قد خص منه
الخاص پس کدام مانع است که از مرتدین علی اعقابهم کافرین بعد الاسلام مراد توان گرفت گوئیم خراک
الله عنا خیر الجزا این خود عین مطلوب شیعه است که بی اعتقاد اصل چهارم یعنی امامت ایمان حاصل نمیشود
چنانچه ترک اسلام را ردت می گویند ترک ایمان هم ردت خواهند گفت لیکن غرض ما این است که از

احدثوا بعدک ارتداد شرعی مراد گرفتن و نیز الوا مرتدین علی اعقابهم را مرادف آن قرار دادن چنانچه
از عبارت کرمانی و فتح الباری مستفاد میگردد مستقیم نیست و اینکه از ما احدثوا بعدک احداث امور جدیده
که تفصیل آن مع وجه تعیین المراد آنفا گذشت و از مرتدین علی اعقابهم ارتداد شرعی من حیث الترتب علی
الامور المحدثة مراد باشد فهذا الاتفاق و نعم الوفاق و نیز اگر بخاطر کسی خلجان کند که سابقا که از احداث بمعنی
ابداع لغة ارتداد مراد نتوان گرفت لیکن باید که بموجب اصطلاح اهل شرع مراد توان گرفت گوییم که احداث
چنانکه ترادف لغوی با لفظ بدعت و ابداع دارد ترادف شرعی هم دارد ابن اثیر در ماده حدث گفته
فِی حَدِیثِ الْمَدِینَةِ مَنْ اَحْدَثَ فِیهَا حَدَثًا اَلْحَدَثُ الْاَمْرُ الْحَادِثُ الْمُنْكَرُ الَّذِی لَیْسَ
بِمَعْرُوفٍ فِی السُّنَّةِ وَالْمُحْدِثُ بِكَسْرِ الدَّالِ وَفَتْحِهَا عَلَی الْفَاعِلِ وَالْمَفْعُولِ فَمَعْنَی الْكَسْرِ مَنْ نَصَرَ جَانِیًا
وَآوَاهُ وَاَجَارَهُ مِنْ خَصْمِهِ وَحَالَ بَیْنَهُ وَبَیْنَ مَنْ یَقْتَصُّ مِنْهُ وَبِالْفَتْحِ هُوَ الْاَمْرُ الْمُبْتَدَعُ نَفْسُهُ
وَمِنْهُ الْحَدِیثُ اِیَّاكَ وَمُحْدَثَاتِ الْاُمُورِ جَمْعُ مُحْدَثَةٍ بِالْفَتْحِ هُوَ مَا لَمْ یَكُنْ مَعْرُوفًا فِی كِتَابٍ
وَلَا سُنَّةٍ وَلَا اِجْمَاعٍ انتهی وَلَا یَخْفَی عَلَی ذِی مُسْكَةٍ عَدَمُ صِدْقِ هٰذَا الْمَعْنَی عَلَی الْاِرْتِدَادِ
و نیز در بعض طرق این حدیث که الفاظ بُعْدًا بُعْدًا وَسُحْقًا سُحْقًا لِمَنْ غَیَّرَ وَبَدَّلَ بَعْدِی واقع است مؤید است
که از احداث ارتداد مراد نیست چه اطلاق تبدیل و تغییر بر ارتداد بس مستبعد است بلکه بصراحت دال است بر
متبدل ساختن امری که قرار یافته باشد و آن نیست مگر خلافت علی بن ابیطالب علیه السلام و از آنجمله تصریح دال است
بر اینکه از احداث زنهار ارتداد مراد نتوان گرفت ما روی فی المشکوة عن عقبة بن عامر قال
قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ بَعْدَ كَلَامٍ لَسْتُ اَخْشَی عَلَیْكُمْ اَنْ تُشْرِكُوا وَلٰكِنْ اَخْشَی
عَلَیْكُمُ الدُّنْیَا اَنْ تَنَافَسُوا فِیهَا و وجه دلالت در غایت ظهور است زیرا که هرگاه بنص نبوی ثابت شد که
از بعض اصحاب احداث واقع می شود و مع هذا بر ایشان بنص واقع شود که شرک نخواهد شد بلکه مخافت تنافس در دنیا
بود پس بصراحت ثابت گشته که آن احداث ورای شرک که بقرینه تخاطب با مسلمانان اینجا مرادف ارتداد
خواهد بود و علی هذا یا شرک از مسلمانان مطلقا بعد انتقال رسول واقع نشده و یا مرتدین داخل اصحاب

نبودند

بنودند و الا خلاف قول مخبر صادق لازم آید و ذلک محال بالبداهة و هرگاه از احداث ارتداد مراد
نباشد لا محاله امر محتمل که هیچ منصب دنیایم ازان بالاتر نیست تنافس که درین باب حسب اخبار نبوی واقع شده از
غایت ظهور حاجت بیان ندارد خواهد بود اذ ما وقع امر ثالث بعد انتقال الرسول یترتب علیه
استحقاق النار سوی ذینک الامرین کما مر غیر مرة و اگر کسی تصفح و تفحص کند در کتب
حدیث اهل سنت بیشتر احادیث خواهد یافت که دال بر قرع عصا فرمودن مخبر صادق است در باب خلافت و این معجزه
نبوی است که بر امر مستقبل متنبه کردند و همچنان واقع شد از جمله که بکمال صراحت دلالت دارد علی ما قلنا و ای
دلالة حدیثی است که در مشکوة و هم در بخاری فی باب الاحکام مروی است عن ابی هریرة قال قال النبی صلی
الله علیه وسلم ستحرصون علی الامارة و انها ستکون ندامة یوم القیامة فنعم المرضعة و بئست
الفاطمة پس منصفی باید تا اندک تامل سازد که ازین زیاده اخبار از غصب خلافت بصراحت چگونه میفرمودند یا یعنی
که ایراد سین برای استقبال قریب است و مخاطبت باصحابه بصیغه جمع چگونه دلالت دارد بر اینگونه حرص
امارت عما قریب که عبارت از بعد وفات رسول باشد و هم از جماعت واقع خواهد شد و اذا دریت
ذلک فقد وضح لک غایة الوضوح ان ادعاء الکرمانی و صاحب فتح الباری
انه علیه الصلوة والسلام ما اراد خواص اصحابه بل المرتدین من جفاة الاعراب
لیس بمستقیم بل اراد بعضا منهم بلا ریب کما نص علیه ابن الاثیر انتهی بلفظه

اقول و استعین بالرؤف الرحیم تضعیف روایت بعض قابل دلیل بر قصور مطالعه
مؤلف جامع فضائل است زیرا که باصول معتمده و روایات معتبره و تعیین این بدعت بر جای خویش مستقیم و
حاصل بلکه روایت مالک و اتباع او را که در متخیله مؤلف مؤمنین پاک اعتقاد بودند نیز شامل اما مرویات اهل حق
ایراد اکثرش موجب اطالت کلام است لهذا بر یک روایت که فاضل نیشاپوری در تفسیر کریمه یا ایها الذین
آمنوا من یرتد منکم عن دینه الآیة نقل فرموده اکتفا می نمایم مفسر مذکور بعد ذکر حنفی از اهل
ارتداد مثل عنسی و بنی حنیفه اصحاب مسیلمه کذاب کرده [illegible] از کتب سیر ما بر کار حال کثیر الاختلاف آنها سمت ارتداد

فی آلیه وسبع فی عهد ابی بکر رضی الله عنه فزارة قوم عیینة بن حصن وغطفان
قوم مرة بن سلمة القشیری وبنو سلیم قوم الفجاءة بن عبد یالیل وبنو یربوع قوم مالک
بن نویرة وبعض بنی تمیم قوم سجاح بنت المنذر المتنبیة التی زوجت نفسها
من مسیلمة الکذاب وکندة قوم الاشعث بن قیس وبنو بکر بن وائل بالبحرین قوم الحطم
بن زید وحاربهم ابوبکر وکفی الله امرهم علی یدیه وفرقة واحدة فی عهد عمر رضی الله
عنه غسان قوم جبلة بن الایهم الی آخر قصة تنصره وذهابه الی الروم

اما مرویات و مسندات معتبرین شیعه پس بدانکه حسین بن الحسن الجرجانی مفسر مشهور ایشان در تفسیر آیت
وانی بهدایت مسطوره می فرماید که در تواریخ آورده اند که سیزده قوم مرتد شدند سه در عهد رسول صلی الله علیه وسلم و
ده قوم پس از رسول باز تفصیل جماعت اول پرداخته و فقیر خاکسار احدی را از علمای شیعیان برین معنی قادر نمی بینم
که با وجود عدم تعداد مانعین زکوة و امثال آنها که در کلام مولانا نظام الدین نیشاپوری نقلا عن تفسیر الامام الرازی
رحمة الله علیهما تفصیل شان گذشت استیعاب این سیزده قوم نماید فتح الله بن شکر الله کاشانی در منهج الصادقین
در شمار هفت قبیله که در عهد خلافت صدیق اکبر راه ارتداد پیمودند قوم مالک بن نویره را نیز شمرده میگوید که در عهد
ابوبکر هفت قبیله مرتد شدند یکی فزاره قوم عیینه بن حصین دوم غطفان قوم مرة بن سلمه سوم بنو سلیم قوم فجاءة بن عبد
یالیل چهارم بنو یربوع قوم مالک بن نویره پنجم بعضی از قبیله تمیم قوم سجاح بنت منذر که زوجه مسیلمه کذاب بوده
و دعوی نبوت کرد ششم قوم اشعث بن قیس هفتم بنو بکر بن وائل در بحرین که قوم حطم بودند حق تعالی شر ایشان کفایت کرد
و بر دست مسلمانان بقتل آمدند انتهی کلامه بعینه حق تعالی که او را در تشیع عرفی غالی توان گفت در همان مقام تعمد کرده جماعتی
چند از اهل سنت قتلی نموده و دعوی اتفاق شیعه و سنی بر ردت بعضی از مذکورین فرموده و عبارتش این است
دیگر بعد عهد مبارک آنانکه جمهور خاص و عام ارتداد ایشان را حکایت کرده اند و اختلافی ندارند هفت طائفه
بودند بنو فزاره قوم عیینه بن حصین و بنو غطفان قوم مرة بن سلمه و بنو سلیم قوم فجاءة بن عبد یالیل و بنو یربوع قوم
مالک بن نویره و بعضی از بنو تمیم قوم سجاح بنت منذر و آن زن که دعوی نبوت کرد و آخر زوجه مسیلمه کذاب شد

وچند کاهی بردو کلمات باطل و ترهات لاطائل بر تافته میخواندند واو عامی مینمودند که این وحی است
بر ما نزول یافته و کاغذ باد مخترع اوست که شبها بر هوا میکرد و زنگولها بران می بست تا بصدای آن
گمراهان را فریب دهد که آواز پر جبرئیل است آخر الامر سجاح بعد از مقتول شدن مسیلمه کذاب بطرف بحرین رفته
رهبانی در اغوای مردم کوشش داشت تا آنکه اشعث بن قیس براو غالب آمده بدور خویش فرستاد و گرویدگان او را بقتال
و اسر سزا داد و همچنین در عهد خلافت خلیفه دوم عمر غسانی از قوم جبلة بن ایهم از اسلام برگشته نصرانی شد و بملک شام
رفت و از مؤیدات این فصل روایت امام اعظم طوسی است که باعتراف صاحب مجالس در کتاب امالی از ابراهیم آورده
که گفت مرتد شد اشعث بن قیس و مردم دیگر از عرب بعد از وفات پیغمبر صلی الله علیه وسلم گفتند نماز را بجا آریم
و زکوة را ادا نمی کنیم پس ابوبکر ابا کرد و گفت نمیگذارم بستگی که رسول خدا صلی الله علیه وسلم کرده باشد من آنرا نخواهم
گشود و برهم زد و آنچه پیغمبر صلی الله علیه وسلم از شما میگرفت من چیزی از ان نخواهم کم نمود و برای شما البته
جنگ خواهم کرد با شما و اگر خواسته باشید که زکوة یکساله شتران را بار لیسمانی که شتران را بان میبندند
میدارید ندهید من از شما آنچه رسول خدا از شما گرفت هر آئینه با شما جنگ خواهم نمود پس از ان این
آیت را خواند وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ
عَلَى أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَى عَقِبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ الی
آخر القصة انتهت ترجمة رواية الطوسی علی لسان بعض المجتهدین اگر از منکرین زکوة
مالک و امثال او مراد باشند باری بفرمایند که عمائد مفسرین ایشان را بکدام معنی در زمره اهل ردت
داخل کرده اند انکار زکوة عین بغی و عناد درین مقام است و بر تقدیر ارتداد شرعی حکم با ایمان مالک و ملوکیت او و انصاف
چگونه جمع توانند شد بالجمله بر استیعاب این قسم روایات از کتب معتبره امامیه و اهل سنت متوجه نمی شویم الا کتابی ضخیم
جداگانه تالیف می توانیم کرد پس درست بعض قبایل را بصدد روایت شروط گفتن بعید از خیر است و تصنیف این گونه
روایات کار حضرت است لا غیر چه مؤلف بر تصریحات ائمه عظام مذهب خود گوش نمی نهد و بجهت سیر و بعضی
زعفرانیان شیعه خصوصاً کسیکه شیعه تر شی و سامعه خراشی شیوه دیرینه او بحکم برادر نمیتواند باشد حیران

وسرگردان شوند و ندانند که از اصول امامیه یعنی ارتداد الصحابة کلهم الا ثلثة او اربعة
چه چیز بی کلفت بر می آید وهل هذا الا الخصومة والعناد **قوله** پس گوییم الخ **اقول** اگر مدعا
مؤلف این است که در مدلول احداث منکر بودن شیء داخل است کفر معنوی از لوازم مصداق آن چنانچه خود
حضرت مخاطب بعد ذکر حدیث جناب ام المومنین که احداث ابداع امور جدیده منکره را میگویند عقیب قول
براء بن عازب یا ابن اخی انک لا تدری ما احدثنا بعده این صحابی چگونه گناهی مثل احداث را که در حقیقت
بلسان شرع بر تغییر و تبدیل در دین که ملزوم کفر معنوی است اطلاقش می آید و بسوی خود نسبت میداد و آن
بر آن وارد و بر همگنان ظاهر می شود که احداث گناهی است که مرتکب آن در احکام آخرت مثل کفار می باشد و منکر
مقابل معروف بمعنی بدی هرچند که باشد که در حقیقت ماخوذ است بر عموم خود باقی نیست و حال آنکه تصریح
صاحب نهایه هم بر خلاف آن حاکم است چنانچه بعد ازین خواهی دانست انشاء الله تعالی پس وارد می شود اگر
بسیاری از اقوال عرب را که افصح فصحا و ابلغ بلغا باشند مهمل گردد بلکه آن بزرگان که بر ادعاء اهل حق
در زعم متشیعین قبله دین و ایمان خلایق بودند مصداق بدعت ما و مصداق کفر معنوی شوند حاشاهم عن ذلک ثم حاشاهم
عن ذلک اما تقریر اداء و روایات اهل تشیع پس قطع نظر از روایات صدوق و مذکور روایتی از کافی که بزعم شان اصح الکتب قبل
الفرقان بوده گفت و آن در کافی است جائیکه در حق یونس علیه السلام بواسطه ابن ابی یعفور از امام صادق بلفظ
احداث روایت کرده و الفاظها هذه قال سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول وهو رافع
یده الی السماء رب لا تکلنی طرفة عین ابدا ولا اقل من ذلک فما کان باسرع من
ان تحدر الدمع من جوانب لحیته ثم اقبل علی فقال یا ابن ابی یعفور ان یونس بن
متی وکله الله الی نفسه اقل من طرفة عین فاحدث ذلک قلت فبلغ به کفرا
اصلحک الله فقال لا ولکن الموت علی تلک الحال کان هلاکا پس اگر حضرت مؤلف بتاسی
قدماء خویش این احداث را بر صغیره و ترک اولی حمل کنند بالیقین تیشه بر پای خود می زنند و بتلفیقات خود می کشند والا
کفر معنوی حضرت یونس عیاذا بالله و کفر ظاهری کسانیکه نسبت احداث بسوی آنجناب کردند بر فهم

این دلیل بر متکلمین شیعه لازم می آید اما بروایات اهل سنت پس از جمله آن حدیث جناب مرتضوی است
بمناقب و محامد شیخین که در کتاب مستطاب قرة العینین مسطور گردیده عن ابراهیم النخعی قال ضرب علقمة
بن قیس هذا المنبر وقال خطبنا علی علی هذا المنبر فحمد الله واثنی علیه وذکر ما شاء الله
ان یذکر وقال ان خیر الناس بعد رسول الله صلی الله علیه وسلم ابوبکر ثم عمر ثم
احدثنا بعدهما احداثا یقضی الله فیها اخرجه احمد و بقول ما المسیب فیهم حمل ضمیر احدثنا بر اهل
بر بعضهم بر نفس نفیس مستبعد و مستغرب است حیث یقول بعد ذلک این است باشد که شخص کدام گناه مخصوص غیری
را منسوب بخود سازد مثلا اگر گوید که ما زانیم یا شارب خمر ام یا قمار می بازیم پس این صحابی چگونه گناهی مثل احداث
را که در حقیقت تلبیس شرع بر تغییر و تبدیل در دین که ملزوم کفر معنوی است اطلاق می آید و لیکن بخود نسبت میدهد لو
و بفرض محال اگر از راه اهتضام نفس آن نیز جائز باشد باری بصیغه متکلم مع الغیر دیگر صحابه را چرا در چنین معصیت
کبیره شریک می کرد این طرفه شکست نفس است که اصحاب رسول را با خود در انتساب چنین گناه عظیم شریک گرداند
بلکه دامن انبیا علیهم السلام را نیز ملوث نماید اینها که شنیدی بشق اول تعلق دارد و اگر مقصود عام است
یعنی فی الجمله تازگی در مفهوم لفظ احداث معتبر است خواه آن امر جدید صغیره باشد یا کبیره یا شخص را در گناه
بودنش تردد بود فهو بعید من بنیان ما هو فی صدده کما لا یخفی چه درین صورت تطویل و تسویل که در حدیث
براء بن عازب بزعم خویش افاده آن بکار برده پاش پاش می شود و راز تلمیعاتش بر بدنامی خویش
و بیگانه فاش گردد کما سیجئ انشاء الله تعالی **قوله** اعاده امری را احداث نمی گویند الی آخره
اقول دعوی حضرت که بر تقدیر اراده اهل سنت سوای مالک بن نویره و مانند او از حدیث الحوض
خلاف محاوره عرب لازم می آید زیرا که آنها اعاده امر اول کرده بعینه و احداث شکل بداع امر جدید
ملزوم کفر معنوی را مستلزم است مجرد ادعا و تحکم است و عند العقلا غیر مسلم و سند منع آنست که حکم کفر ابتدا
در بسیاری از امور امر آخر است و حکم کفر طاری علی الاسلام چیزی دیگر و اینهم نزد فریقین بر جای خود
ثابت است **اما عندنا** فظاهر کما لا یخفی علی من طالع اسفار المذاهب الاربعة

واما روایات امامیه فالکشی بروایة امامهم الاعظم فی تهذیبه عن الحسن بن محبوب عن العلاء عن محمد بن مسلم قال سألت ابا جعفر علیه السلام عن المرتد فقال من رغب عن الاسلام وکفر بما انزل علی محمد صلی الله علیه وآله وسلم بعد اسلامه فلا توبة له وقد وجب قتله وبانت منه امرأته ویقسم ماله علی ولده

پس معلوم شد که نزد شیعه و سنی هر دو در بعضی از صور ارتداد توبه هم قبول نیست و اگر زن بعد ارتداد شوهر علوق شود به نطفه حرام است بخلاف کفر ابتدائی بالاجماع ولئن تنزلنا عن ذلک کلّه تضعیف عذاب و زیادت عقوبت و مزید غیظ و غضب جناب احدیت بر ارتداد مذکور اجماعی فریقین و مصرح فی الثقلین هست یا نه و در مدارک بلیغین و نحلیین این یا تقرر یافته که اذا ثبت الشیء ثبت بلوازمه واذا ارتفع ارتفع بعوارضه پس ضرور است که مرتدان حقیقی مراد باشند اعاده معدوم بعینه کجاست و عدم صدق احداث برین قوم چرا است بلکه احداث امری تازه هست و اعداد عذابی هست بی اندازه مع ان الاصرار علی الکفر الابتدائی کما وقع من ابی جهل وامثاله اللئام والارتداد اعنی طریان الکفر علی الاسلام متغایران مفهوما و مصداقا فاندفع المحذور قطعا و از این تقریر متوهم نشود که اذل الخلیقه طریقه جدید خلاف شارح کرمانی می پیمایم و مسلک بعضی دیگر از علمای کرام ایم بلکه مقصود این هیچمدان آنست که حضرت مؤلف استدلال را ناتمام میگذارد و بار اد اولی قاطعه بمطلوب خودش قدری هیچ ندارد مگر کاتب الحروف آنچه در فصول سابقه برای تائید شارح مزبور و اتباع و اشیاع او ذکر کرده ام و هر یکی از طلبه علوم دینی بمعاینه آن خورسند است برای تائید بصیر متوحد خبیر کافی و بسند است **قوله** صاحب صراح الخ **اقول** اگر مدعای مخاطب همانست که در شق اول از قول سابق گفته شد پس هیچ گز عبارت صراح دلالتی هم بران ندارد فکیف یکون ان یقضاء فی الباب عند کرام اولی الالباب **قوله** و نیز الخ **اقول** بدستور سابق مخدوش است بوجوه عدیده و مدخول است بنقوض سدیده نخستین لا نسلم که لفظ احداث از جناب ام المؤمنین صحیح باشد و سند منع

روایت بخاری است که از لفظ مذکور عاری و هی هذه وعن هشام بن عروة عن ابیه
عن عائشة رضی الله عنها انها اوصت عبد الله بن زبیر لا تدفنی معهم وادفنی
مع صواحبی بالبقیع لا ازکی به ابدا فلا یدل علی صدور الاحداث عن ام المؤمنین
و در روایت صاحب اعلام در باب سیزدهم از کتاب مذکور بی ذکر سند مروی است **دوم** آنکه الفاظ گذشته
که در مفهوم احداث تا بکی معتبر است اعم از آنکه بدعت و ابتداع باشد یا نه پس تنزل و تسلیم اقدام احداث
مزعومی لازم نمی آید فان العام لا دلالة له علی الخاص باحدی الدلالات الثلث پس مدعی بپایان نمی رسید که در
ذکر مطاعن با در مؤمنین و مومنات و تصریحات و تعریضات آن دست از ایمان بشویید و هر چه بجنون
خاطر باشد بر زبان بگویید یعظکم الله ان تعودوا لمثله ابدا ان کنتم مؤمنین
سوم آنکه بر تقدیر صدور امور مذکور قطع نظر از حدیث ابن ابی یعفور معارض است بحدیث امام
صادق که مامور باظهار حق بود و بروایت شیخ المشائخ می فرمود که اختلاف طبقات شیعه از جانب من است
فی البحار للمجلسی عن ابی عن سعد عن محمد بن الولید والسندی عن ابان بن عثمان عن محمد
بن بشیر و حریز عن ابی عبد الله علیه السلام قال قلت له انه لیس شیء اشد علی
من اختلاف اصحابنا قال ذلک من قبلی یعنی بجناب صادق حریز عرض کرد که از اختلاف
شیعه چیزی بر من سخت تر نیست فرمود اینهمه اختلاف از جانب من است و هم در کتاب مذکور از علل شیخ
مرویست و محدثین دیگر هم روایت نموده اند از زراره که پاره از اوصاف جاییاد قبل ازین قلمی شده که احکام چیزی
را از امام باقر پرسیدم پس جوابی ارشاد نمود پس مردی آمد و از همان چیز در همان وقت پرسید و جواب مخالف
اول شنید و مردی دیگر بجوابی مضاد هر دو مخاطب گردید بعد رفتن شان گفتم که این دو کس از شیعه شما
باشندگان عراق اند نه از اهل شقاق پس با اینهمه خلاف از برای چیست فرمود که این خلاف اند اختن بهتر
است از بهر ما و شما اگر این اختلاف نمی انداختیم بقای ما و شما کمتر می شد زراره گوید که بحضرت صادق علیه السلام
گفتم اگر شیعیان خود را بر سنان نیزه ها یا بر آتش حکم فرمائی البته بگذرند و از سنان و آتش نترسند

و حال آنکه خود شما در حالت اختلاف بر می خیزند و با همدگر می آویزند امام سکوت نمود و هیچ نگفت پس
سه بار اعاده کردم پس همان فرمود که امام باقر علیه السلام تقریر آن کرده بود **اکنون چند حرف دیگر از**
زبان این فقیر باید شنید که اختلاف این قوم مورد کریمهٔ إِنَّ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيَعًا
بحیثیت هدایت و ارشاد حضرات معصومین در توحید رب العالمین که اصل الاصول مؤمنین است بجای رسیده
که قدوهٔ صدر اول ایشان یعنی مؤمن الطاق و هشامین جناب قدس احدیت را جسمی از بالا تا ناف
مصمت و پر و از ناف تا پایین اجوف خالی اعتقاد می کردند و می گفتند که این اعتقاد از ائمهٔ امجاد
فرا گرفته ایم چنانچه روایتی از کتاب التوحید باید شنید ابن بابویه قال حدثنا احمد بن ادریس قال
حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ الْجَبَّارِ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي
عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ سَمِعْتُ هِشَامَ بْنَ الْحَكَمِ يَرْوِي عَنْكُمْ أَنَّ اللهَ عَزَّ وَجَلَّ جِسْمٌ
صَمَدِيٌّ نُورِيٌّ مَعْرِفَتُهُ ضَرُورَةٌ يَمُنُّ بِهَا عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ خَلْقِهِ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ
سُبْحَانَ مَنْ لَا يَعْلَمُ كَيْفَ هُوَ إِلَّا هُوَ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ لَا يُحَدُّ
وَلَا يُحَسُّ وَلَا يُمَسُّ لَا يُدْرِكُهُ الْحَوَاسُّ وَلَا يُحِيطُ بِهِ شَيْءٌ لَا جِسْمٌ وَلَا صُورَةٌ وَلَا
تَخْطِيطٌ وَلَا تَحْدِيدٌ انتهى بلفظه و از نجاست که کتاب کلینی که پاره از وصفش قبل از این شنیده
مملو هست از حیرتهای شیعه در مسئله توحید تا آنکه جمعی مشافهةً و گروهی مکاتبةً در مسئله می پرسیدند
و فریاد و فغان میکردند که ای امام وقت مسئله توحید را تعلیم کن مانند اصحاب و موالی خود که در توحید اختلاف
داشتند متحیر مگذار و **این اختلاف** در مسئله عدل باری بمقامی فایز گردید که گناه از زید صادر
یابد و عمرو و بغداد بعقوبت گرفتار آید کما ستعرفه ان شاء الله تعالی و در باب نبوت بدان مرتبه انجامید که بعضی
از شیعه صراحةً بانقطاع آن قائل بودند و دعوی نبوت کاذبه می نمودند و بعضی از فرق ایشان در حق
حضرت روح الامین که واسطهٔ نبوت و رسالت است اعتقاد بد پیدا ارند بلکه سب و شتم در بارهٔ او بر زبان
می آرند چنانچه مذهب مفضلیه و غرابیه بر آن دلالت دارد و تتبع کتب مقالات اهل عالم این امور

امور را واقعی می پندارد و در مسایل امامت مسلک این اختلاف بدان حد کشید که بعضی از طوایف این
فرقه بتکفیر مرتضوی رفتند چنانچه ملل و نحل محمد عبدالکریم شهرستانی و تصانیف علم الهدی متشیعین مثل
تبصرة العوام بر تفاصیل آن مشتمل است و در مسایل فقهیه بجای رسید که در وسعت آباد خواطر بر سبیل تصور هم
نمی گنجد بلکه بنهایت اعداد در شمار و تعداد از بدایش قدم فرسوده باز می گردد شنیده که اکابر امامیه
چنانچه از کشف امام اعظم چلپی منکشف میشود بازی شطرنج را جایز ندانند و از مطاعن اهل حق می شمارند و امام اعظم
طوسی پیشوای شیعیان او بازی فی ذکر و خصیتین را در عین نماز و لو کان مفروضا در نواقض نمیخوانند بلکه تجویز آن را از غایت
شوخی و بی باکی بجناب امام صادق علیه السلام برمی گردانند چنانچه روایتش از حسین بن سعید از فضالة از معویة
بن عمار در کتاب مختصر یعنی استبصار خوشه از خروار است قَالَ سَأَلْتُ اَبَا عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ
عَنِ الرَّجُلِ يَعْبَثُ بِذَكَرِهٖ فِي الصَّلٰوةِ الْمَكْتُوبَةِ فَقَالَ لَا بَأْسَ یعنی معویه پسر عمار میگوید که از امام
صادق پرسیدم که شخصی در نماز فرض بازی بذکر خویش میکند فرمود هیچ باکی نیست انتهی و ازینجا قیاس باید کرد
که هرگاه در یکی ازین چار کتاب این قسم فضایح و قبایح مروی باشد در چارصد مجلد از کتب حدیث که محدثین ایشان
در وقت ائمه بزعم خویش جمع کرده در صنادیق تعبیه گذاشته باشند و بعضی از آن ملا باقر مجلسی بهزار جد و جهد
در تالیف بحار بهم رسید چها خواهد بود و مخفی نماند که شیخ طوسی بتصانیف خویش و ملا تقی مجلسی پدر بزرگوار
ملا باقر در جامع العلوم در لوامع جابجا تصریح نموده اند که ترک استفصال در حکایت حال دلیل عموم است [illegible]
که علت حکم مذکور نیز در احادیث این کتاب که راویش از امام موصوف و مگر سوالش دیگر است ورود
باید که ذکر و خصیتین مثل اعضای جسد از زاید و رکبتین است و [illegible] چنانکه ناقض صلوة نیست ناقض
وضو هم نیست بطریق اولی و هرگاه در نماز مفروض این بازیها درست باشد و بی منت خلق تنگی و فراخی بدست
مقصد بود در نوافل بی چون و چرا روا خواهد بود غلط گفتم زیرا که درین موضع خاص احسان مخلوق را هم
دخلی تمام است و اینقدر میباید فهمید که بغایت روشنی بر دهن چراغ محتاج نیست یعنی کارهای طائفه تجویز بوس و
کنار را هم بجناب ائمه اطهار و در کتب دین و ایمان خویش می رسانند چون پیدا و پسند دیدیم ضرور است

برده سحرش قناعت نتوانم کرد وبر تفصیل قادر نمی توانم شد فی الوافی نقلا من الاصول عن
مسمع قال سألت ابا الحسن فقلت انا نكون في الصلاة فتمر بنا الجارية فربما ضممتها الي قال لا باس
انتهى بلفظه یعنی راوی حدیث که نامش مسمع بود از امام کاظم علیه السلام پرسید که ما در نماز می باشیم
و کنیز از قریب ما میگذرد و بسا گاهی ما او را بسوی خود میکشیم و آن آغوش را با آغوش خود متصل سازیم فرمود
هیچ باکی نیست والعجب که بعضی از معاصرین در مناظره این گونه استبعادات و اوهام و خیالات خام
که حضرت صادق چگونه این بازی را تجویز فرماید حالانکه در باره لعب شطرنج لفظ شرک و کفر ارشاد می نماید و امام
اعظم کی در استبصار آورده باشد پیش کردند و تمکین و وقار و خشوع و خضوع ائمه اطهار را وقت نماز و حکایت
کشیدن تیر از جسد حضرت امیر و بیخبری آنجناب بسبب استغراق در اثنای تقریر آوردند فقیر عرض کردم که نسخه
استبصار محشی و صحیح نزد ایمجدان موجود است مطالعه آن نمایند و مطلقا باید ما غنی نفر باید مقدمه اولی
البته بلا ریب مسلم است وحاشا که اهل حق نسبت این خبر بجناب ائمه هدی از راه اعتقاد نموده باشند لیکن منشا
امر ملل جز عمی یا تعامی چیزی دیگر بخیال نمی آید علاوه بر این امام اعظم شما زیاده تر از این روایتها بر سبیل جزم و یقین
در اثبات خویش نگاه میدارد و چون تخم صنعان در سینه می کارد این قسم کفریات را باسامی آن طیبین و
طاهرین فرود می آرد و خاتمة المحدثین شما در تالیف بحار جنان گسترده مهارت که بعضی از خصائل را که از
خصائص سفیان بگناه گمان می برد ذکرش باشاره و کنایه هم درین مقام نمی رسید و در طائفه خویش تقلید
شیخ المشائخ از ان منزه می نماید بعنوانی ذکر کرده که همگی کدورت غبار بجناب شان معاذ الله من ذلک راه
می یابد فیا لعنة الله من افترى على اهل بيت سيد الورى افسوس که بمخافت تطویل اجازت نمی دهد
که مسائل فروعیه امامیه که مضحکه ارباب علم و دانش است هنوز در استقرار ساتقین بجهت عدم تداول و
کتب این مذهب بیاید ده درینمقام یاد کنم بالجمله از معاصرین قوم که کاسه لیسی تقلید فاضل کشمیری را شعار
خویش ساخته اند چه تمام بر هم حکایت آنها کنم زیرا که خود او در نزهه خویش آنچه در جواب این لعب و
بازی باشد گفته موجب خیرگی عقل و هوش است حیث قال فاضل صاحب درین مقام خبط را

بابهتان و افترا جمع نموده بلکه بنا بر انبساط طبع مستفیدان از خطابت انتقال الشعر کرده روح
صبیدای نادانی کار ارشاد فرموده بکلمات مضحکه غبار ملال از خاطر مستمعان زدوده در مضمار سخن گوی تفوق
و سابقیت از امثال و اقران در ربوده بر متتبعان خبیر و ناقدان بصیر که مجمل خیالشان از رنگ وساوس شیطانیه
و هواجس سوداویه ظلمانیه ظلمت پذیر نیست مختفی و مستتر نیست که کلام هزل انتظامش بچند وجه مردود و مخدوش است
اول آنکه این هر دو مسئله که درینجا ذکر فرموده است کذب محض و افترای صریح است در هیچ کتابی از کتب امامیه اثری
از آن نیست عجب است که جناب فادت مآب پرده حیا و آزرم از رخ برگرفته مسئله اول را بشیخ ابو جعفر طوسی
و دیگر مجتهدین امامیه نسبت نموده است رجوع بکتب امامیه که در اطراف و اکناف خصوصا در ممالک کثیرة
الارجاء هندوستان سایر و دایر اند شاهد عدل کذب و افترای اوست طرفه تر آنکه عدالت و تحرز از کذب از
شرائط راوی ست لیکن فاضل ناصب شیخ المشایخ وقت خود است اصلا و مطلقا مبالاتی از کذب و افترا
ندارد الی آخر الهذیان بر دقیقه سنجان سخن و کاملین هر فن مستتر نیست که این کودن زبان
حیران تیه ضلالت و گمراهی و سرگشته بادیه یافه درای فضله خور صبید زاکانی متقفی آثار وساوس شیطانی
که نقاب حیا از چهره ظلمانی برداشته در حق اساتذه خویش علم تهمت و عناد افراشته چون ابلیس تلبیس نصب
العین اراده خیر انکار و دعوی کذب و افترا [illegible] بدو بانگ بلند مصداق ان انکر الاصوات لصوت
الحمیر می گوید که حضرت علامه دهلوی قدس سره العزیز در انتساب این تهمت بزرگ [illegible] بهتان [illegible] و هرگز اثری
ازین لعب و بازی در کتب امامیه جلوه ظهور نگرفته و حال آنکه بحیثیت لزوم و استلزام و استنباط جزئیات
از کلیات فقه شیعه هم هرگز مقام تهمت نبود چه جا آنکه صورت خاص [illegible] بنا خصاص [illegible] کتب دینی ایمان قوم
سر دست موجود باشد چنانکه دانستی و دیگر تصانیف از شیخ طوسی و غیرهم امداد آن می نماید و بنا بر این
استبصار پوشیده نیست که از سوق احادیث که امام اعظم طوسی درین کتاب نموده واضح است که این
روایات حکم علیها بمعنی نسبت [illegible] روایتی که بعد از آن از عمار بن موسی از حضرت صادق علیه السلام [illegible] خاتمه باب آورده و غیر
از شیخ المشایخ کسی بر آن فتوی نداده چنانچه از لوامع لمعان ظهور رسیده و محصولش آنست که اگر شخصی

وضو کنند نماز بباطن ساعد خویش دست رسانند وضو بر باد میرود و همچنین اگر باطن سر ذکر را مس کنند در همه
صورتها وضو نماز جدید می‌باید انتهی تاویل آن در این جریده این کلمات جا داده که مراد امام آنست که متوضی
چندان ورد برو قبل خویش انگشت خلاند که بنجاست ملاقی گردد و برین تقدیر اعاده هر دو چیز واجب الا هیچ یک از
نماز و وضو مجدد او اجب نمی‌شود بالجمله بدولت ائمه معصومین محفوظین مامورین باظهار حق که نه اجتهاد را در
احادیث شان مدخلی و نه احتمال نسخ را حقیقة در آن گنجایشی است اینهمه اختلافات و اکثر آن متعلق با طهارت
است قدم قبل ذلک بهم رسید خصوص تجویز این بازیهای خاص با مواضع مخصوص وقت مناجات حضرت
ملک قدوس منصوص گردید اکنون بعضی از احادیث شیخ المشایخ صاحب تحفه مذکوره در کتاب علل الشرایع
باید دید عَنْ عَبْدِ الْمُؤْمِنِ الْاَنْصَارِيِّ قَالَ قُلْتُ لِاَبِي عَبْدِ اللّٰهِ اِنَّ قَوْماً يَرْوُوْنَ اَنَّ
رَسُوْلَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ اخْتِلَافُ اُمَّتِيْ رَحْمَةٌ فَقَالَ صَدَقُوْا فَقُلْتُ اِنْ كَانَ
اخْتِلَافُهُمْ رَحْمَةً فَاتِّفَاقُهُمْ عَذَابٌ قَالَ لَيْسَ حَيْثُ تَذْهَبُ وَذَهَبُوْا اِنَّمَا اَرَادَ اللّٰهُ فَلَوْلَا
نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوْا فِي الدِّيْنِ وَلِيُنْذِرُوْا قَوْمَهُمْ اِذَا رَجَعُوْا اِلَيْهِمْ
فَاَمَرَهُمْ اَنْ يَنْفِرُوْا اِلَى رَسُوْلِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَيَخْتَلِفُوْا اِلَيْهِ فَيَتَعَلَّمُوْا ثُمَّ يَرْجِعُوْا اِلَى
قَوْمِهِمْ فَيُعَلِّمُوْهُمْ اِنَّمَا اَرَادَ اخْتِلَافَهُمْ مِنَ الْبُلْدَانِ لَا اخْتِلَافاً فِيْ دِيْنِ اللّٰهِ اِنَّمَا الدِّيْنُ
وَاحِدٌ اِنَّمَا الدِّيْنُ وَاحِدٌ انتهى ملخص آنکه عبد المؤمن انصاری پرسید که سنیان روایت میکنند که حضرت
پیغمبر صلی الله علیه وسلم اختلاف امت را رحمت فرموده امام صادق ارشاد نمود که راست گفته اند و براه فراز رفته
راوی گفت هرگاه اختلاف امت رحمت باشد اتفاق امت عذاب خواهد بود امام فرمود که در فهم معنی غلط واقع
اختلاف در هیچ صورت مورد رحمت نمی‌تواند شد زیرا که دین خدا نیست مگر یکی بلکه مراد از اختلاف سفر
نمودن از بلاد مختلفه و دیار جداگانه است برای تحصیل علم نزد آنحضرت صلی الله علیه وسلم و تعلیم قوم خویش
بعد مراجعت چنانچه حق تعالی در قرآن مجید امر بآن نموده و اختلاف دینی موجب ضلالت و گمراهی است
نه مصداق رحمت الهی انتهی بر اهل بصیرت و انصاف پر عیان است که حدیث حضرت عائشه

صدیقه

صدیقه رضی الله عنها و اعتراف بصدور احداث مشعر بر انابت و ندامت است بخلاف حدیث با فری جعفری
در اتباع اختلاف در طبقات شیعه که مقتضی اصرار و افتخار است و شتان بینهما انصاف فرمایند که خود را در اتباع
اختلاف دانستن و اختلاف را موجب ضلالت و گمراهی گفتن اعتراف بضلالت خویش بشکل اول بدیهی
الانتاج است یا نه و لنعم ما قیل علی الشیعه شعر این امت با وجود این صفات * هست دائم بر قرار
و بر ثبات * بر سر شان دل نکرد و الا ابلیس * این امامت هست کوه بو قبیس * می نماید اختلال
از نسیم خنیز (?) * چون صنوبر محکم بی تمیز * اینهمه معایب را در باره اهلبیت امجاد نکشوده در عیب
تراشی و خورده گیری بر صحابه کبار افتاده اند چهارم معارض است بکلمات طیبات بعضی از ائمه که عصیان
و ظلم بلکه فانی شدن عمر خود را در معاصی بصیغه متکلم واحد بکمال بلاغت نسبت بخود نموده اند و حضرات امامیه
بحرکات عنیفه بجانب شیعیان راجع می نمایند کلمه کانت قلوبهم لا ترضی بذلک و این
صیغ را بجموع غائبه بر می گردانند و این متکلم را از لوث ارتکاب آن امور باعتراف لسانی پاک می دانند
چنانچه تفصیلش از کتب معتمده امامیه مثل تصانیف طوسی و شروح اربعین و شروح زبور و انجیل اهلبیت طاهرین
که حال صحت مجموعش قبل ازین گذارش یافته می توان دریافت پس و ربما نحن فیه محتمل است که عند
الاستفسار از دفن ام المومنین عمر قد شریف سید المرسلین بروایت مولانا ابو عبد الله محمد الغصائی (?)
ابن مولانا عز الدین بعضی از بنی امیه که مصدر محدثات و شرور بودند بظاهر بجناب مقدس صدیقه
مسلک حسن اعتقاد می پیمودند حاضر باشند یا درین سوال یعنی بدفن عمر نزد رسول الله که بصیغه متکلم مع الغیر
مروی است بی واسطه یا بواسطه دیگران شریک باشند و جناب ام المومنین بعضی از وجوه در آن وقت
پی برده باشد که اکنون موضعیکه در روضه شریف باقی است برای شخصی دیگر است چنانچه اصل این
قصه انشاء الله تعالی عنقریب خواهی دریافت پس بظاهر اگرچه نسبت احداث بذات مقدس شد لیکن مقصود
اصلی تعریض بطرف بعضی از حاضرین یا سائلین است گویا میفرمایند که خروج از رسول الثقلین و سید
الخاتمین مثال شخص بلاغ (?) می زیبد که هرگز دامن همت شان بغبار شرور و محدثات امور نسیا

نمکنابی است که مبدا اثارت محدثات وفتن ومنشا اثارت نائره ضغائن ومحن بوده اند نکال احسن ادب
بجناب آن سعد ولمزه گشته والا حضرات متشیعین طعن وتشنیع را در باره امیر المومنین بعرض حسین بیان نیسانند
یعنی جمع وشهرت نمیشود که ایشان تملیک نمود وبرتقدیر تقسیم میراث قطع نظر از توجه طعن فدک بابوبکر صدیق
بابایهٔ ازیک سدس حق ایشان بود بدین فن چگونه مساغی داشته باشد باینهمه کمظرف تجویز ضرب کالند بر
دیده که جناب سید کائنات دل آن رسیده چقدر از غیرت نبی بعید است چنانچه صاحب توضیح انور مانند او از
علمای شیعه وسنت این طعن را از غایت کوته اندیشی بجناب شیخین وارد نموده اند لیکن بخیال شان درنیامد
که اگرچه جمعی از ملائکه مقربین مرسوم بنعالین لاشه های متشیعین را اگرچه در مغرب ومشرق دفن شده باشند
بدون ضرب معاول گرد اگرد قبر شریف سید المرسلین زمین بسیار زدند تماشای حسن مجتبی درباره دفن بمقبره منوره
مصطفوی درخواسته بودند آن از حضرت ام المومنین صدیقه که متفق علیه فریقین است بدون ضرب معاول کی
ممکن و آنجناب را باوصف اینهمه قرب صوری ومعنوی حاجت سوال چه باشد بالجمله سخن همین است که شعر

وان ساء الانسان من سوء نفسه * فمن سوء ظن المدعی لیس یسلم **واویلا**

بعضی از قدمای شیعه که تارک الفتا سعادت ملاقات امام صادق علیه السلام بودند در رفض وغرائل عمر
خود بسر نمودند مانند عبدالله مسکان برای آنها علمای طائفه تاویل حسن ادب مراعات اجلال امام فرمانیند
چنانچه قدوة مدلسین اسوه ملبسین فاضل کشمیری در نزهه نقل میکند ومیگوید آنچه بعضی از علمای رجال امامیه
نوشته اند این قدر است که بابی ان یدخل علیه اجلالا له وخوفا من التقصیر فی
القیام بوظائف تعظیمه والاجلال بتادیة ما یستحقه علیه السلام من
الاجلال والاحترام انتهی یعنی راوی مذکور از ملاقات امام صادق اعراض وانکار می کرد
بسوابق میسر ومقصود او ازین استنکاف واستکبار آن بود که مبادا در وقت مشرف بودنش بحضور امام
در تعظیم وتوقیر آنجناب قصوری وفتوری سرزند وبرای جناب صدیقه که بنص قطعی قرآنی مادر مومنین است
وبعلالت که بمیرند مذکوره فی العهد طاعنین او قطعا ویقینا بهره از دین وایمان ندارند حضرات متشیعین

چه زبان

چند بار در اینجا از کمین قوت بفعل نیارند و توجیه تواضع و هضم نفس را در روایت بخاری که در عمدة
القاری و التوشیح و الخیر الجاری روا ندارند و حمل روایت موطای امام محمد را بر حجاب از فاروق اعظم که در شرح
علی القاری صحیح پنداشته اند بلکه استدلال را بر کفر آنجناب نعوذ بالله من مکاید اخوان الشیاطین حین حیات سید
المرسلین از شوبات احزوا انگارند چنانچه کتاب تجهیز الجیش لکسر عنیمی قریش بر آن ادل دلیل است حال آنکه منصوص
در قرآن مجید منصوص است اَلْخَبِیْثَاتُ لِلْخَبِیْثِیْنَ فَاعْتَبِرُوْا یَا مَعَاشِرَ الْمُسْلِمِیْنَ و حدیث صحیح بخاری
از ابن ابی ملیکه قَالَ اسْتَاذَنَ ابْنُ عَبَّاسٍ قَبْلَ مَوْتِهَا عَلٰی عَائِشَةَ وَهِیَ مَغْلُوْبَةٌ قَالَتْ اَخْشٰی اَنْ
یُثْنِیَ عَلَیَّ فَقِیْلَ ابْنُ عَمِّ رَسُوْلِ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ وَمِنْ وُجُوْهِ الْمُسْلِمِیْنَ قَالَتْ ائْذَنُوْا لَهٗ
فَقَالَ کَیْفَ تَجِدِیْنَکِ قَالَتْ بِخَیْرٍ اِنِ اتَّقَیْتُ قَالَ فَاَنْتِ بِخَیْرٍ اِنْ شَاءَ اللّٰهُ زَوْجَةُ رَسُوْلِ اللّٰهِ
وَلَمْ یَنْکِحْ بِکْرًا غَیْرَکِ وَنَزَلَ عُذْرُکِ مِنَ السَّمَاءِ وَدَخَلَ ابْنُ الزُّبَیْرِ خِلَافَهٗ فَقَالَتْ
دَخَلَ ابْنُ عَبَّاسٍ فَاَثْنٰی عَلَیَّ وَوَدِدْتُ اَنِّیْ کُنْتُ نَسْیًا مَنْسِیًّا سویدای صاحب توشیح و خیر
جاری است زیرا که ازین معلوم شد که آمدن ابن عباس پیش وی ناگوار بود از آنکه در ستایش و مدحت او خود
کوشید لیکن مزیت و تزکیه خود را در باره دفن بیان ازواج تجویز نفرمود و سوید توجیه حقیر است آنچه از جناب ام
المؤمنین در جواب بعضی از سائلین مروی است که بعد از دفن عمر بن الخطاب رضی الله عنه که غیر محرم است
در احتجاب و استتار می پردازم چنانچه در مشکوة شریف نیز از مسند امام احمد مندرج است خود قول ام
المؤمنین ادفنی مع صواحبی او اخواتی یعنی مرا بجوار خواهران من که ازواج مطهرات خیر الانام صلعم اند
دفن کن نیز همین ستر و احتجاب را میخواهد و بدین تقریر ایهام آن میگذرد که جمله را از کی ببر روایت امام المحدثین
ابو عبد الله بخاری بر معنی حقیقی خویش است یعنی دفن کن مرا در بقیع با ازواج مطهرات تا نکرده ام
شد هرگز بدفن در مقبره شریف بجوار فاروق بلکه مرحوم خواهند گفت که جوار فاروق و معیت ازواج خیر البشر
صلی الله علیه وسلم اختیار نکرد و حالانکه بعد دفن فاروق با حجاب و استتار می بود و نیز منبع که
بنا بر آنست که فضای باقی از جانب شرقی در مقبره شریف برای حضرت عیسی علیه السلام مقرر گشته است

ازموہب وورہ ثمینہ وتذکرہ قرطبی وتصنیفات شیخ جلال الدین سیوطی واضح می شود پس محتمل است کہ
جملہ لا الذکی ہم حال باشد از ضمیر منصوب لاتبدفی ہم وغالب اینست کہ جملہ مستانفہ باشد کان قائلا یقول
لم امتنعت عن ہذا الشرف الشنیع فقالت رضی اللہ عنہا لا ازکی بہ ابدا چنانچہ مثل این تقادیر در ترکیب
آیات بسیار در تفسیر قاضی ناصر الدین بیضاوی رحمۃ اللہ علیہ وامثال او دیدہ باشی وتوجیہ روایت دیگر کہ در کتاب اعلام
عنقریب گذشتہ فالاعادۃ لیست فی محلہا آمدیم بر اینکہ باعث تاویل در کلام امام کہ انتساب
ذنوب بلکہ کبائر بخود وبعضی از انبیا فرمودہ حصول عصمت است کہ برای ائمہ بلاریب موجود و ازواج
واصحاب پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم بالاتفاق مسلوب ومفقود فکیف یسوغ ہذا التاویل ویجوز صرف الکلام
عن الظاہر بہذہ الاباطیل واصل این تقریر کہ از کتب قوم مثل تصانیف قاضی نور اللہ شوستری وغیرہ
ماخوذ است مضحکہ ابلہان وبلعبہ صبیان بیش نیست چہ اول در ثبوت عصمت ائمہ خصوصا متکلم کلمات
مشار الیہا بالمعنی الذی اعتقدوہ حجج قاطعۃ الزام وافحام است کما لا یخفی علی من طالع مصنفات
الامام کالنہایۃ وغیرہ من کتب الکلام بخلاف عدالت صحابہ کبار از مہاجرین وانصار واہل بیت طہارت سیما
جناب ام المومنین مورد والطیبات للطیبین ومہبط اولئک مبرؤن مما یقولون لہم
مغفرۃ ورزق کریم کہ بر تقدیر عدم اعتقاد بعدالت و وثاقت وعفت وطہارتش بنص قرآنی
ایمان شخص از دست میرود وہرگاہ ایمان فی زہد یعنی اختیار محبت خدا ورسول ودار آخرت واعراض از زینہای
دنیا بنصوص قطعیہ برای اینجناب کما فی مجمع البیان وغیرہ من تفاسیر الفریقین بمقام خود ثابت باشد پس نسبت
احداث کہ باظہار مولف بلزوم کفر معنوی است چرا تاویل جایز نخواہد بود بلکہ در وجوبش انتظار باقی نیست
فضلا عن جوازہ واگر مساغ تاویل موقوف بر حصول عصمت است پس چرا نمی کہ قدما ومتاخرین
شیعہ در بارہ مشائخ شیطان الطاق کہ باعتراف ملا باقر مجلسی در روضۃ المتقین نزد اکابر
قدما بابن لقب ملقب بودہ چرا از سر انصاف برخاستہ از حق در گذشتہ لطاق ہمت بر کمر جان بستہ
علم اہل ایمان را تبہ کار آن جستہ اند وہذہ عبارۃ الکتاب المذکور یلقب مومن الطاق

وصاحب الطاق ویلقبه المخالفون شیطان الطاق وکان دکانه فی طاق المحامل
بالکوفة فیرجع الیه فی النقد فیرد ردیاً فیخرج کما یقول ای کلما قال هذا نبهرج
ستوق مغشوش کان کذلک فلحدة بصیرته قالوا شیطان الطاق
ویمکن ان یکون لکثرة مباحثاته مع العامة والزاماتهم وهو الاظهر لکن الشیخ روی
الاول ثم جنح بعد قوله کما یقول فیقال شیطان الطاق یعنی شخص مذکور را امامیه مومن الطاق
وصاحب الطاق میگویند واهل خلاف شیطان الطاق لقب او نهاده اند واو در طاق المحامل کوفه دکان خود می‌داشت
ومردم برای نقد درهم ودینار بوی رجوع میکردند وهرگاه او حکم میکرد که این درهم ردی است بعد شکستن
همچنان برآمدی پس بسبب تیزی وجودت بصیرت وهمه کس او را شیطان الطاق میگفتند وممکن است
که این لقب بسبب کثرت مناظره والزامات مخالفین باشد واظهر همین است که قدماء شیعه همین جودت
وحاضر جوابی در مناظره مخالفین او را شیطان الطاق می‌گفته اند ولیکن شیخ الطائفه امام اعظم اول الکل
لقب مذکور بجهت بصیرت ودر نقد است روایت نموده واز کلام نجاشی سند رجال نیز همین معلوم میشود زیرا که
او لقب شیطان را بر همین معنی تفریع کرده که در باب قلب درهم انچه می‌گفت مطابق نفس الامر برمی‌آمد پس معلوم
شد که رای نجاشی بر طبق روایت شیخ است انتهی محصله واز همین مقام واضح نیز شد خطای فاحش
صاحب روضة المتقین یعنی باقر مجلسی واتباع واشیاع او که بنا بر ناعاقبت اندیشی بیهوده گوئی وجفا
کیشی بر اهل حق بهتان طعن ولعن کشاده وضع این لقب را برای ابوجعفر مذکور در حق الیقین وغیر آن از حصه
ایشان دانسته اند زیرا که از تحقیق امام اعظم نجاشی صاحب تنقید وبدیر باقر مجلسی معلوم شد که قدما امامیه
نیز وی را باین لقب مبارک ستوده اند وفرق اینست که اهل سنت نظر بضلال واضلال او در فروع
واصول چنانچه کتب فریقین لاسیما کتاب کافی کلینی وکتاب توحید قمی بر آن گواه است ودر این نزدیکی
گذشت آن شقی وبرادر اش مطالقه والتزاما کفریات خویش را بجناب ائمه معصومین نسبت میکردند
بلقب شیطان الطاق قطعا او را یاد می‌نمودند بخلاف امامیه که بجهر ولقب وی برای ستایند ودربند

مع اوهی باشند وبحمد الله که بر تمامی عقلا حال خطا و صواب امامیه واهل حق درین تلقیب روشن است قلوب
نشستمین مسم بنیک دانسته باشند گو بر زبان نیارند **الداهیة ما الداهیة وما**
ادریک ما الداهیة که ملا محمد تقی مجلسی مذکور در تصانیف خویش مجرد ثبوت ایمان محض بجواز
هفتاد تاویل فتوی می دهند و اولیا شان بیک تاویل معقول کمامر درباره زوجه محبوبه حضرت سید الثقلین
قدوه طیبین و طاهرین گوش نمی نهند جز احکم الحاکمین کیست که بداد اهل ایمان رسد و متعصبین جفا پیشه عدو نیت
اندیشه را بدرکات اسفل سافلین فرستد مسلمنا که ائمه را کافه اجمعین مرتبه عصمت بعد حصول درجه امامت
حاصل بود و این مرتبه برای شان مانند بنای قلعه فارس مضبوط و مثل بنیاد بنیان مرصوص است که بصدمه
طوفان هیچ گناهی و لطمه هیچ عصیانی متزلزل نمی شد حتی که با وصف ابتداع اختلافات در طبقات شیعه
وامر نمودن سائلین را ببدعات و محدثات بزعم امامیه مثل شستن پا در وضو و استیعاب باطن
وظاهر قدمین در مسح رجلین کمامر مجملاً و دیگر مخالفتهای رسول الثقلین مثل اقترا بکسانیکه هرگز دامن شان
بالواث غوائل نیالوده و مدح آنانکه هر یکی از ایشان نزد طائفه شیعه از بدترین خلائق بوده بنیان آن
کما کان است لیکن لزوم این عصمت از ابتدای عمر تا آخر آن نظر بانچه استاد امام اعظم امامیه در بعضی از
تصانیف خود افاده فرموده و فاضل جالسی در آئینه حق نما که موضوعش نزد اولیای او حق نمائی و ازاله
ضلال و گمراهی است هم مخدوش و ممنوع است پس تواند شد که چون بعضی از زلات قبل امامت از
ائمه علیهم السلام صدور یافته بود باین عبارات کلمات آن را ادا فرموده باشند پس کدام حاجت
در حقیقت دامن کشیده که موجب ارتکاب این تاویل گردیده که صیغ متکلم واحد را بر جموع غائبه حمل
فرمایند و آن معاصی و کبائر را بر مفارق شیعیان بیچاره محمول نمایند این تاویل بدون جواز
نیت اطلاق چگونه حفظی بازجو از بیدا خواهد کرد علاوه از کتاب حق الیقین ملا باقر مجلسی وضوح تمام
دارد که تمامی اوزار معاصی شیعه بی تصور العیاذ بالله من ذلک بر گردن مبارک مصطفوی بار کردند
وازسر انتقام آن در گذشتند بار خدایا مگر این حال مختص بشیعه علوی باشد دون غیرهم

من شیعة الائمة لکن مر التحریر و التفکر می باید که درین هر دو قوم زعما من الاصولیة و الاخباریة بر طبق
قول او تعالی و قالوا کونوا هودا او نصاری بجهت اتحاد اصول و فروع فرقی ملحوظ نیست پس
چگونه تصدیق بلکه تصور سازج کرده شود که در باب اشیاع و اتباع مرتضوی کلوی حق جو سید النبیین که انبا
باشد در بارهٔ مقلدین دیگر ائمه که فروع دوحهٔ یک شجر و ثمرهٔ فواد خیر البشر اند خبات رسول تعالی سکبد و شی
و فارغ البال باشد بلی اگر از شیعه فقط شیعهٔ اولی و مخلصین از انصار و مهاجرین مراد گیرند این همه
استبعادات بیکسوی میگزینید و شاهد مدعا بکرسی می نشیند تاکی در ابطال حق و احقاق باطل کوشند
و مناقب جمعی را برای جمعی دیگر فروشند غمض بصر از بیهمه اکثر احادیث چنانچه بعضی از ان در مجالس المومنین
قاضی شوستری بلفظ البشارت سمت ذکر یافته و در مناقب مرتضوی بتحریر رقم آمده و ملخص آن بدین
عبارت است که صفوان بن مهران بحضرت صادق ع عرض کرد که تو میفرمائی که شیعه در جنت روند و در نار
داخل نشوند و در طائفهٔ شیعه طوایف اند که گناهان کبیره و فواحش قبیحه از ایشان سر میزند دام الخبائث
می نوشند و در تمتع زندگانی میکوشند فرمود همه در جنت خواهند رفت برای عفو جرائم ایشان ابتلا
به بیماری و تقاضای دین و امتحان اینها بهمسایهٔ موذی و زن بدخو کافی است و اگر احدی ازین امور نجات کلی
یافته صعوبت نزع برای رفع ذنوب او دوای شافی است راوی گفت که اینهمه موجب سرور و ابتهاج
است لیکن رد مظالم را چه علاج امام فرمود که حساب تمامی خلق آخر بدست حضرت علی مرتضی است و کفالت
مهم مذکور بر ذمهٔ ماست و حضرت امام رضا ع در خطاب کریا فرمود که از شیعهٔ مرتضوی کاتبین جرائد اعمال قلم
برداشته اند و در ثبت ذنوب ایشان از بارگاه آفریدگار جهان پروانگی نیافته الی غیر ذلک من الاملوث
نص صریح است و بینکه شیعه را عموما از هیچ گناهی سوال نخواهند کرد فکیف که سیئات ایشان مبدل بحسنات
خواهد بود بلکه عبادات مخالفین امامیه در دفاتر اعمال بنام شیعیان جاری و معاصی این گروه الضعاف
برده لضابطهٔ عدل باری برای مخالفین شیعه سربار است درینمقام بمقتضای الکلام یجر الی
الکلام حکایتی بس عجیب و طریف در خاطر گذشت که یکی از فضلای اهل حق دوستی بود که پیوسته

بملاقات مجتهد متوفی تحریص نمیمود و آن بزرگ خود را ازین کلفت باز میداشت اتفاقا روزی بسبیل
معذرت بر زبانش جاری شد که اگر مجتهد مذکور مشکلات ما را بانبساط تمام حل فرماید در خدمت ایشان این کلفت باکی
نیست مضمار آن شخص بایجاب شرط مامور گردید و فاضل سنی بعد احراز سعادت قدم بوس پرسید که
امامیه ذات خود را عدلیه نام مینهند که اعتقاد عدالت ایزدی را از خصایص خویش فهمیدند چنانچه در مطاوی
عبارات صوارم ظلمی نهده لیس علی هیئت که در معتبرات ایشان دیده میشود که روز باز پرس عبادات دیگران
بشیعیان و معاصی ایشان بآنها حواله خواهد شد اگر حقیقت عدل و داد همین است که گناه از کسی بار
دیگری بجای او معاقب گردد و بوده آتش جهنم سوزد معلوم نیست که معنی ظلم در لغت عالیه چه قرار یافته گویند
که مجتهد عالیشان از جا لا ابالی طبیع فاضل سنی اندیشید عهده جوابش را باکبر اولاد خویش زاد الله فیضه و فضله
وجعل الی الخیر مآله سپرد و فرمود که حدیث طینت را باو تلقین کن شاید که از خواب غفلت بیدار و از غرور و تکبر
هوشیار شود پس جناب مجتهد الحی حدیث طینت را از علل شیخ المشایخ روایت فرمود و ملخصش آنکه
امام ابوجعفر علیه السلام بجواب اسحق فرمود که از مومن زنا و لواطه و شرب خمر صادر نمی باید مگر گناه
میکند راوی بعجب گفت آن چیست فرمود که بنص قرآنی گناهان بلا قصد ازو صادر میشود و زلت و لغزش
ولی اصرار نمی ورزد راوی گفت بعضی از شیعه را می بینیم که ارتکاب کبایر مسطوره نماید و عبوس میباشند و وقت
تعلق حاجتم متغیر میگردد بخلاف ناصب که دوام نماز میگزارد و صیام میدارد و زکوة را بمصرفش
می نهد و امانت را باهلش باز میدهد و در انجاح حاجات منبسط میباشد فرمود که حق تعالی بر زمینی پاک
تا هفت روز آب شیرین جاری نمود من بعد خمیر ما را از ان جدا کرد و طینت شیعه را از اسفل آن بگرفت
اگر طینت شما مثل ما بی خلط می بود شما نیز معصوم می بودید ولیکن حقتعالی بر زمین ملعون بهمان قدر آب شور
روان کرد تا خمیر دشمنان ما آماده شد و اگر بحالش میگذاشت احدی از انها اسلام نمی ورزید
و عمل نیک نمیکرد ولیکن هر دو را خلط فرمود پس آنچه از معاصی در شیعه ظهور میگیرد اثر عنصر ناصب است
و اعمال صالحه ایشان از تاثیر جوهر پاک شماست و روز قیامت آثار هر عنصر باصل خویش خواهد

پیوست

پیوست چنانکه نور شمس بعد غروب باز با آفتاب بر میگردد و راوی گفت فرمانیت سوم حسنات ما
را بسوی ما باز میدهند و اوزار معاصی ما بر اعناق شان می نهند فرمود بخدا سوگند محروم همچنین خواهد شد
عرض کرد که در قرآن مجید هم ازین امر نشانی داده اند فرمود بلی جائیکه میفرمایند اولئک یبدل الله
سیئاتهم حسنات وکان الله غفورا رحیما فاضل سنی بعد استماع این حدیث سر از
جیب تفکر بر آورد و گفت که اگر درباره خاطر من غبار اعتراضی خلد اجازت میدهی که بسوزن زبان
برآرم فرمود هان بگو گفت که حق تعالی از حال فرشتگان در محکمات قرآنی خبر داده که لا
یعصون الله ما امرهم ویفعلون ما یؤمرون و در حق خویش چنین ارشاد ساخته که لا تاخذه
سنة ولا نوم پس گاه غفلت و عصیان این جناب ندیمی تعالی بود لا جرم گنجایشی نباشد
پس خلط هر دو طینت آیا از جناب ملازمان وقوع یافته یا از حضرت مجتهد کاهن و اگر جناب سبحانه همین
خلط را تجویز فرموده و بخالفین برای سهولت و اراده خاصته برای جهنم پیدا فرمود پس طلوع افلاد است
عاید امامیه همان آتش در کاسه مجتهد متوفی بغایت متغیر شد و بکمال غیظ و غضب بخاست و بفرزند
دلبند خویش امر کرد که بگذار این ناصبی که هرگز مهتدی نخواهد شد القصه مقصود اینست که چون شیعه در
واقع مرتکب فسوق نشوند تا اینهمه معاصی که بظاهر از ایشان صدور یابند وقت دار و گیر و قیامت بحال
خود رسند پس حاجت اینهمه تاویلات که صیغ متکلم واحد را بصیغ جمع غائب گردانند هیچ معلوم نمیشود
خدایا مگر از شیعه در تاویلات کلمات مشار الیها طائفه کیسانیه و هشامیه و شیطانیه مراد باشند
لکن چون مقصود ازان کلمات طیبات طلب مغفرت و غفران رحمت است از تصور شفاعت و سفارش این
فرق که بلا شبهه اتباع و اشیاع ابلیس اند و با دین و ملت کاری ندارند و مصداق الا یکادون
الا فی غمرة اند اهل فهم و فراست قالب تهی می کنند بلی اگر درباره سنیان که بمعاصی خویش اعتراف
میکنند این حمایت شفاعت ابر گردانند بعید از خرد و اندیشه نخواهد بود که مستحق اند گناهکاران
فقیر با همچو ایشان را اگر خوف اطالت نبود در حدیث طینت ازاله اخلاط فاسده و اله

را باوجه‌ترین وجوه بیان مینمود لکن بحکم ما لا یدرک کله لا یترک کله بر بعضی از امور ضروریه بمجال ایجاز و اجمال
اکتفا میکند و میگوید که بالبداهه آثار کذب و افترا از سیمای این حدیث بچند وجه واضح و هویداست اول آنکه
اگر مراد طینت تمامی شیعه و تمامی مخالفین ایشانست قاطبه حتی لا یشذ فرد واحد کما هو ظاهر الحدیث و اصول
موضوعه ابو جعفر کلینی نیز بدان شاهد است پس چه باعث است که بعضی از مخالفین امامیه بصوم و صلوة و دیگر
عبادات خالق ارض و سموات آشنا نمی‌باشند بلکه مفهوم آن را مدت العمر نمی‌شناسند پس تاثیر
عنصر لطیف حضرات امامیه کجا رفت و بر تقدیر بعضیت می‌باید که بعضی از افراد شیعه معصوم باشند حالانکه
در کتب شیعین مرتبه عصمت خاصه انبیاء و ائمه و حضرت فاطمه زهرا است بحیثی لا توجد فیهم و لا توجد فی
غیرهم و خود این حدیث مشعر بر همین معنی است که اکنون احدی از شیعه معصوم نتواند بود علاوه در صلوح جمعی
و عدم صلوح جماعت آخر شاکل تقریر علمای طایفه در خلق اراده عباد و صلاحیت و استعداد سلسله گفتگو
الی ما لا نهایة له امتداد می‌یابد و ترجیح بلا مرجح بلکه ظلم صریح لازم می‌آید سیما وقتیکه خاتمه حدیث طینت یعنی
هولاء الی النار و لا ابالی که در کتب شیعه مرویست یعنی حق تعالی فرمود که اینهمه را بمقتضای طینت شان
بجهنم داخل خواهم کرد و هیچ پروا نخواهم نمود ضمیمه گردد تا بر همه کس عیان شود که ذکر حدیث مذکور برای دفع
اصل اعتراض مسطور عین عثرت و خطا و سخت جور و جفا است و بر اهل استقرا مخفی نیست که مثل
این خاتمه در صدر بعضی از احادیث کلینی واقع است و اشعار بهمین ظلم دارد و بر تقدیر حصول ترجیح از علم
باری تمامی تشنیعات قوم در مبحث خلق افعال اهل حق مرتفع میگردد و فالطبق المثل المشهور علیهم عند
اولی الالباب ان فلانا فر من المطر و وقف تحت المیزاب دوم آنکه حدیث صادق علیه السلام که
فرزند ارجمند صاحب حدیث طینت است و باعتراف قاضی زاده ایران کلینی آن را روایت نموده و هم در مناقب
مرتضوی که بعضی از متعصبین امامیه باصول خویش تالیف آن کرده مروی شده مخالف قصه تخمیر است زیرا که
از آن حدیث واضح می‌شود که نزد امام صادق علیه السلام هرگز در نماز و زنای مخالفین شیعه فرقی نبوده چنانچه
عبارتش بغور و امعان دیده شود و فی الکافی لا ابالی الناصب صلی ام زنی و هذه الآیة نزلت فیهم عاملة

ناصبة

ناصِبَةٌ تَصلی ناراً حامِیَةً حاصل کلام درین مقام آنست که حضرت صادق علیه السلام میانه نماز که افضل عبادات
است و زنا که افحش معاصی و سیئات چون از مخالفین واقع گردد تفاوتی و فرقی ملحوظ ملاحظه حضرت نگشته
انتهی بلفظه و آورده است در مبحث امامت می نویسد که از حضرت امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیه السلام
مرویست که فرموده لا یُبالِی النّاصِبُ صَلّی أم زَنی میانه نماز کردن و زناکاری ناصبی هیچ فرق
نیست خواه باین مشغول باشد خواه بآن اشتغال داشته باشد پس بهتر آنکه مخالفان اهل بیت تصدیع
نکشند و رنج بیهوده در نماز کردن و روزه گرفتن نبرند انتهی بعینه و از انجا هویدا شد که در روز داروگیر روبروی
هر صغیر و کبیر بجهت عود ثمرات چنین عبادات عذاب و عقوبت شیعیان اضعاف مضاعف خواهد بود
پس درین مقام کریمه أُولئِکَ یُبَدِّلُ اللهُ سَیِّئاتِهِم حَسَناتٍ از اوضع حدیث که عُلَماء
از قدمای کلینی و صاحب قمی مردود بود بد قصوری و فتوری سر زده و سهو و ذهولی رفته بایستی که آیت وافی ثبت
وَلَیَحمِلُنَّ أثقالَهُم وَأثقالاً مَعَ أثقالِهِم ذکر میکردند و این مبادله چه مناسب مبادله یهود کما قال
العارف الرومی علیه الرحمة فی المثنوی شعر در میان قوم موسی چند کس ❊ بی ادب گفتند کو سیر و عدس ❊
بی ادب خود را نه تنها داشت بد ❊ بلکه آتش در همه آفاق زد ❊ زیرا که معاصی شیعه که خارج از دفاتر
حساب بالعبادات اهل خلاف که ما آتش دوزخ است بدل شد فینطبق علیهم حینئذ قوله تعالی حکایة عن
الکلیم علی نبینا و علیه الصلوة والتسلیم أتَستَبدِلونَ الَّذی هُوَ أدنی بِالَّذی هُوَ خَیرٌ علاوه
محمد بن الحسن بن علی بن محمد بن الحسن الحر العاملی در کتاب فصول مهمه فی اصول الائمة بابی منعقد کرده که عبادت
مخالفین شیعه باطل محض است و درین باب بتواتر احادیث اهل بیت دعوی نموده و آنچه قاضی نور الله شوشتری
از تحقیق اکابر علمای خویش در سبب کثرت عبادات اهل سنت و قلت عبادات اهل تشیع در مجالس المؤمنین نقل
می نماید مقتضی آنست که ازین تبدیل و تحویل فائده برای شیعه مترتب نشود و عبارتش اینست که چون اهل
سنت اصل اعتقاد خود را که بنیاد کار است باخته اند شیطان را از سنت تعرض خود خاطر جمع ساخته اند لاجرم
شیطان بالعبادت بحاصل ایشان کار ندارد و همت بوسوسه ایشان در آن نمی گمارد و چون عقیده شیعه

خلل نمیتوانند انداخت و در انجا کاری نمی توانند ساخت بالضرورة رخنه در عبادت ایشان می اندازد
و مجرد القای شیطنت وسوسه در اتسلی میسازد انتهی الفاظه بعینها چه عبادت سنیان بدلالت این عبارت گاهی
است بی حاصل و عبادت شیعیان البته بجهت خنگری ابلیس و القای وساوس ریا و سمعه هم نزد ایشان مختل
ولا طائل است شیعیان مورد مقوله بزرگان خواهند بود و شعر ذهب الحمار لیستفید
لنفسه + قرنین فاب و ماله اذنان + زیرا که انچه در کیسه خود میدانستند آنهم مغشوش و
مغلوب بر آمد پس حضرات امامیه که چشم بر اعمال دیگران دوخته خرمن عدل و انصاف را یکسر سوخته بودند بار
آن باز اند که در بارهٔ نجات از آتش جهنم دست بدامن اعمال شان نزنند و نه بر آنمعنی قادر اند که اعمال
مغشوشه خود را بیشک کنند ع کین بلا طلب هر کس که می باید بود سوم آنکه اعمال خیر که از کفار
مثل نصاری و یهود و مجوس و هنود صدور می یابد علتش چیست تا گریز قائل شوند و گویند که در خمیر
آنها تاثیر خمیر امامیه را ریخته اند واحدی از کفار نیست که طینتش به طینت آنحضرات مجبول و سرایت
باطل باقی نه آمیخته حالیا انسب آنست که قول صاحب تحفهٔ اثنا عشریه بتخفیف تشنیع و تبدیل لفظ نقل
کنم که درینجا طینت مومنین پاک اعتقاد بطینت اهل زندقه و کفر و الحاد انضمام یافته طرفه معجونی بهم رسیده که
شیطان الطاق هم بصد دل رشک آن می برد عجب تر آنکه واضع حدیث را خیال نگذشت که این
قیل و قال از کجا تا بکجا می کشد و نیست که بحضرات ائمه طاهرین رسید چه آخر طینت طائفه از طینت آن
طیبین و طاهرین باخود هست که طینت شان از بالا و صفی [illegible] این بمقتضای تشیع از باطن قند کرد و لا تکن من
الغافلین و یسعی له زیادة فی المسلک الثانی نحن من المنتظرین و هذا الکلام وقع فی بیان خرافة و اسمع
الحدیث و خفته عقله فلیرجع الی کتابنا المختصر اگر حضرات امامیه برای العرض و ابهام حدیث کتاب اعلام ایاد
فرمایند اول باید که بسیاری را از احادیث ائمه علیهم السلام زبان طعن دراز نمایند و اگر بیخبری از دست
عطا من حضرت امیر المومنین بردارند باید که در حق ایمان مزعومی خویش زبان آزند که فلله دره
وسادتنا و قادتنا کیف اعترف و لحد بعد [illegible] بعد اعدائی منصوبهم قبل مجبورهم

على نفوسهم الفاسدة ودوا نقوا لعالية بانيان الظلم وفناء اعمارهم في الذنب والعصيان
وطلبوا من الله تعالى الصفح والعفو يوم الخفة وثقل الميزان وان يتغمدهم بالرحمة والرضوان
ولكنهم قاسوا على نفوسهم بعض الانبياء وادعوا لهم ووقوعهم في
الاحداث الذي هو كفر معنوي عند الحاذقين والاذكياء اما بعد بنده مجهول
وظلوم با وصف فقدان بضاعت علوم میگوید که مؤلف تحریر را در تحریر عبارت کتاب اعلام که پنج سطر بیش
نیست در پنج مقام اشتباه رو داده و باغلاط و اوهام افتاده **نخستین آنکه** نام و کنیت مصنف
کتاب اعلام ابو عبد الله محمد است و نام و لقب و کنیت پدر بزرگوارش یوسف عز الدین
ابو المظفر و مخاطب بفهیم شهر کار قدیم او با اینهمه لن ترانی و بلند آهنگیها پدر را عین پسر گمان برده
و پای تحقیق الشان بسنگ این اشتباه در خورده چنانچه از عبارت کتاب مزبور واضح می شود حیث یقول
بعد الحمد والثناء والصلوة على سيد الانبياء وآله واصحابه السادة النجباء ان العبد
الفقير الى المولى اللطيف الخبير ابو عبد الله محمد بن الشيخ الامام العالم المحدث عز الدين
ابو المظفر يوسف بن الحسن بن محمد بن محمود بن الحسن الزرندي محتدا الانصاري نسبا
المدني مولدا المحدث بالحرم الشريف النبوي اولاه الله سعادة الدارين **دوم آنکه**
زرند را که بر وزن سمند نام شهری معروف است کما فی القاموس المحیط برزند نوشته و فاضل کرمانی در
شرح جامع بخاری مسمی بکواکب دراری در تحقیق این لفظ میفرماید الزرندی بفتح الزاء المعجمة والراء المهملة
واسكان النون الانصاري كان عالم المدينة في اوانه المضروب لنا به اكباد المطي في
زمانه با قرار داد طائفه در تعلیقات تقویم الایمان بن عبارت گفته واظن شیخهم الامام الفائق
المحدث بالحرم الشريف النبوي جمال الملة شمس الدين محمد بن يوسف الزرندي الخ **سوم آنکه**
بجای لفظ مولدا کما فی النسخة الصحیحة کلمه مولود ابر صفحه قرطاس گذاشته بخیال خوش علم نحویت و ستقرار کلمات نحات بر افراشته
چهارم آنکه رساله مرقوم بر پانزده باب مختوم است اول در نسب آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم دوم در

ترویج والد آنجناب سوم در تاریخ مولد شریف چهارم در حوادث وقت ولادت باسعادت پنجم در ذکر رضاعت
ششم در حکایات اثنای سفرهای متعدده هفتم در ذکر بشارتهای کتب متقدمه هشتم در ابتدای بعثت معظم نهم
در معراج مکرم دهم در هجرت سعادت مند یازدهم در اسمای طاهره دوازدهم در خصوصیت و برگزیدگی سیزدهم در ذکر
اعمام و عمات و ازواج چهاردهم در فتوح و غزوات پانزدهم در مرض و وفات و حدیث ام المومنین که در آخر آن
تعریض و ایهام نموده در باب شانزدهم مندرج است کما اشرنا الیه فی الصدر باب بست و سوم از کجا باید شد
پنجم آنکه قواعد نحویه و نکات معانیه و دقایق بیانیه و نسخه صحیحه مقتضی آنست که لفظ رسول را باضافت بسوی
اسم مقدس الهی یعنی مع رسول الله نقل میفرمود و حال آنکه مولف رساله چنانکه می بینی لفظ رسول را بی اضافت
آورده کاش حرف تعریف بر آن می افزود و از دایره نگارش مصطلح اخراج می نمود و بنده کمترین خلایق را
از حضرت مولف بجهت حذف صلوة و سلام از عبارات کتاب اعلام درباره حضرت خیر الانام مورد صلوا
علیه وسلموا تسلیما شکایتی است بیجا لیکن شکوه فاضل کشمیری رئیس را با بکر و فن کردن بزبان دریده دهن
از حضرت علامه دهلوی قدس سره العزیز که از زمره فرقه سنیه فدائیان اهلبیت و اصحاب نبوی است بر تقدیر
حذف لفظ تعظیم درباره بعضی از ائمه هدی خیلی زیباست حیث کذب علیه وافتری پنجم آنکه لفظ علیه السلام بعد ابی جعفر
که در اصل واقع است ساقط کرده باآنکه اطلاق این عبارت در حق کافه مسلمین سمت جواز دارد و ناصب این حکم بمختص با
سوای اهلبیت نبوی علیهم السلام نموده حضرت ابی جعفر محمد باقر علیه السلام را ازین حکم که شامل جمیع مسلمین است اخراج
نموده من بعد گذارش است که صدور امثال این زلات و ظهور این عثرات از جناب مولف بر ناظرین مجموعه رسایل
خصوصا رساله آخرین بحدی عیان است که محتاج تنبیه هم نیست چه جای اقامت برهان زیرا که از مطالعه آن هویدا میشود که
هنوز بر باب ثانی تحفه اثنا عشریه عبوری سرسری هم اتفاق نیفتاده مع غض البصر عن امثال ذلک جرأت و جسارت مولف بمرتبه
رسید که در بعضی از مقامات آن رساله بتعلیم و تلقین ابو عبدالله محمد بن اسمعیل بخاری پرداخته چند لفظ از پیش خود بر بافته بجهت
خود را آیتی از آیات قرآنی نامه جا داده و ناشناخته میگوید که آیتی که بخاری از قرآن مجید گر ساخته بدو عائش بجز بی خلاق
نمی باید پس گر این آیت فی باید عبارت آن مقام بعینها نقل میشود که از حد زیاده ترم متهم میساخت این بود که آیا

احتیاج سند بر تبیین مطلب واضح چه بود و اگر باشد این مطلب ازین آیت بتکلف برمی آید و در کلام الله
آیات بسیار دال برینکه ادراک و عرفان و تفقه و فهم افعال قلب است بسند بآیت قوی الدلالة در تبیان
می آورد مثل لا تقولوا آمنا و قولوا اسلمنا انتهى موضع الحاجة من افاداته اکنون سؤال است تمامی
حفاظ قرآن مجید را که نشان دهند که این آیت معاذ الله در کدام سوره واقع شده که لا تقولوا آمنا
و قولوا اسلمنا شاید که حضرت مؤلف این آیت را از جناب امام منتظر که حاضر فی الامصار و غایب
از ابصار است و همچو حق تعالی محیط بر غیب و شهادت بقول بعضی از علمای ملا بر اصول موضوعه طائفه
مصداق کلام اقدس احدیت است ما یکون من نجوی ثلثة الا هو رابعهم و لا خمسة الا
هو سادسهم و لا ادنی من ذلک و لا اکثر الا هو معهم اینما کانوا استفاده فرموده باشد
زیرا که قرآن کامل بی تحریف و تبدیل خلفا نزد همین امام هم آغوش عنقا است و بعضی از علمای امامیه در غیبت
کبری هم بشرف ویلش مشرف شده اند و فیضها برداشته چنانچه بعضی از اکابر شیعه نوشته اند که استفاده
بیواسطه برای اخص خواص در غیبت کبری نیز متصور است یا باین روش که امام بصورت ناشناخت
در مجالس و مواضع که خواهند حاضر شوند یا باآنکه بعضی خواص را بمکان سکونت خود [illegible] بار دهند
که آنها رسیده مراتب حقه را از آن جناب اکتشاف نمایند و حکایات متضمن این معنی بسیار در کتب
دیده شد الی ان قال اگر از نظر ما وجود آنحضرت مانند ذات مقدس الهی غایب باشد باز از نظر
ایشان غایب نیستیم هر جا که ضرور میدانند و من عند الله مامور میشوند افاده علوم و حل مشکلات
خلق میکنند و فریادرسی مظلومان و راه نمائی گمراهان و رفع مکر و وبال بوجود فائض الجود آنحضرت
صورت می گیرد انتهى و آنچه اکابر علمای امامیه در حق آقا احمد مرقوم الصدر نوشته اند از انهم بنیاد فتنه
میرسد که خود جناب مرتضوی او را بامام مهدی هدایت نمود و نشانهای صورت مبارکش برشمرد
و فرمود که امام تو در مسجد فلان طرف نماز میگزارد نزد او برو و مسائل بتحقیق رسان
چنانچه مجتهد مذکور بحضور امام علیه السلام مشرف شد و از تحقیقات انیقه و مسائل دقیق

بهره ور گردید بلکه از روی روایات صحیحه دریافت شده که احدی از شیعه نیست که بشرف قدمبوس مشرف نشود کما فی المجالس کو توقیع وقیع ناحیهٔ مقدسه که بروایت شیخین طائفه در بحار و دیگر تصانیف مجلسی منقول است دلالت بر لعن شیعیان که قبل از خروج سفیانی و ندای آسمانی دعوی رویت امام نمایند داشته باشد و امثال این روایت اگرچه نزد عوام منزلت مؤلف کما از خواص طائفهٔ امامیه است بست می گرداند لکن نزد کاملین متبحرین کلاه گوشهٔ او را بعرش برین می رساند زیرا که اخص الخواص ائمه مانند زراره که با صدق الصادقین او را ملقب نموده اند چنانچه کتاب حسن بن علی بن داود دلالت بران می کند و همچنین امثال او مورد لعن و تبرا بوده اند چنانچه از مطالعهٔ کتب رجال خصوصاً تصنیف میرزا محمد چندان واضح است که حاجت بیان ندارد والحمد لله علی ذلک که نجم سعادتش هنوز در ترقی است **و حقیقت ایمیت** که چون قوت حافظهٔ مؤلف کلیهٔ مسلوب است لَا تَقُولُوا رَاعِنَا وَقُولُوا انْظُرْنَا بلا تقولوا آمنا و قولوا اسلمنا در متخیله اش مبدل و مقلوب است کاش بتجرید العقاید خواجهٔ خواجگان خود رجوع نموده آیت را بلا تحریف و اصلاح نقل میفرمود که قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا و این هم بذهن ثاقب در نیامد که هرگاه حق تعالی از اطلاق لفظ مومن نهی فرماید غیر از حضرات متشیعین جائیکه خانه خراب که بروایت جالسی در صوارم لا امتی و بروایت ملا محسن در وافی ملعون و کذاب است کیست که او باین لقب ملقب تواند شد سخن همین است که چون حضرت مؤلف با اینهمه مراتب علوم عربی بیحو قدوهٔ اهل حدیث یعنی محمد بن اسمعیل بخاری رنج افتاده و گمان برده که او لفظ ایمانکم را در آیت کریمه ایمانکم بالکسر تلاوت کرده حق تعالی جزای او در همان مقام بخارش نهاده و لنعم ما قیل من حفر بیرا لاخیه فقد وقع فیه **قوله** هرگاه ایمان را باقی الخ **اقول** قبل ازین مکرر شناختی که احداث ارتداد بمعنی اعادهٔ کفر و طریان آن علی الاسلام ممکن الصدق است بی ریب و تردد که فرموده برجا خویش ثابت باشد معنی انما احدثوا بعدک ای مقاله برداشته و البعد می تواند شد فهم لم یزالوا

مرتدین

مرتدین علی اعقابهم تفصیل و تفسیر جملهٔ اولین یعنی کافرین بعد الاسلام شده‌اند افتاد پس کلام باری
عزوجل ترقی از ادنی بسوی اعلی است زیرا که در مرتبهٔ اولی محض حقیقت اجمالی است بی آنکه علت شدن
این گروه بسوی جهنم دریافت شده باشد هرگاه جناب سید المرسلین خواهد فرمود که ایشان اصحاب من اند
یعنی امید دارم که ازین دار و گیر و عقوبت و نکیر نجات یابند و از دوزخ باز مانند حکم خواهد شد که بعد از
وفات تو ازینها احداث سرزده و موجب ارتکاب آن احداث مستوجب عذاب جهنم گشته اند لیکن هنوز
مقام گفتگو برای جناب سید المرسلین که شفیع المذنبین و رحمة للعالمین است باقی بود چنانچه بتلاوت
کریمه وَكُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا مَا دُمْتُ فِيهِمْ الخ بکمال مراعات ادب ادا خواهد نمود پس
ارشاد خواهد شد که اینها از احداث رجوع و انابت نه نمودند و مقصود از احداث ارتداد ایشان
بعد وفات تو و اصرار بر آن حالت است بلا توبه و ندامت پس این ترقی است از ادنی باعلی و اجمال
بعد تفصیل است هر چند در معنی احداث و ارتداد تغایر باشد لیکن صدق احدهما علی الآخر ممکن است چنانچه
صدق حیوان بر ناطق و ناطق بر حیوان باجماع اهل میزان مع التغایر بینهما **قوله** علاوه و الخ **اقول**
کسانیکه پیروی سخن مولف بالذات برد تقریر آنها متوجه است مثل فاضل شمس الدین کرمانی چنانچه ما یدرس
علیه رحمی الجواب دلیل بر آنست که کجا تصریح کرده اند که لفظ مرتدین در ردت حقیقی یعنی رجوع عن اصل الاسلام
نص واقع شده بلکه این بزرگان بخلاف آن تصریح فرموده اند جاییکه بر تقصیر حقوق و تقصیر از واجبات
فرود آورده اند کما لا یخفی من نقل المولف و اگر مراد این است که حمل مرتدین بر اهل ردت یعنی اهل تقصیر و
تبدیل هم محکم نیست چنانچه این بزرگان گفته اند پس کلام حضرت که زنهار از لفظ مرتدین مصطلح
شرعی مراد نمی توان گرفت همه پوچ و بی معنی میگردد و پامال شدن تحقیق محققین شیعیان که در امثال
این احادیث مصطلح شرعی مراد نیست بلکه اعم از آنست علاوه بر آن صدق احداث بر ارتداد
و عکس آن برین تقدیر ظاهر است زیرا که نزد این بزرگان مراد از ردت و ارتداد تقصیر از حقوق و تبدیل
اخلاق است و این معنی بر مالک بن نویره و اتباع و اشیاع او کما ینبغی منطبق است بدلالت کلمات

علمای محققین شیعه نیز و اگر اعتراض بر بزرگان مذکور نیست بلکه رجوع الیه سابق است من حیث
هی ایں امام مرتضی و غیره همی که هست همه بری و عاید گشت لان انشاء التقریر لایه بکل قدح ایردا الیه قوله
دوم ردت الخ **اقول** حال تضعیف ردت بعض قبائل عرب قبل ازین بعنوانیکه برای الزام و
افحام مخالف بکار آید و موافق و مؤالف را بصیرت کلی افزاید بر زبان قلم رفته فلا نعیده مرة اخری
مگر جلوه تازه و نضارت بی اندازه بعد از روایت امام طوسی و ابن طاوس و ابن اثیر نیز به تشمیر حسب نظیر
است که در مطلق وقوع ارتداد جمعی از صحابه بعد انتقال آنحضرت صلی الله علیه وسلم بعالم البقا و معدود بودن
بعضی از صحابه اجماع اهل سنت منعقد شده اختلافیکه هست درین است که آن اشخاص کدام اند
و سبب آن چیست انتهی بلفظه **قوله** چون امر ثانی الخ **اقول** غلط محض است چه التثنیه که ازین حدیث
بقراین جلیه که اشعار بان نموده شد امر ثانی مراد توان گرفت و قراین دیگر وقتیکه در ملحقات این
رساله قیل و قال خواهیم کرد مسرود خواهد شد **قوله** کما نص علیه صاحب نهایة ابن الاثیر الخ **اقول** دعوی
تخصیص صاحب نهایه و صاحب مجمع البحار برین معنی که خلفا و اعوان و انصار شان بمصداق این حدیث
اند که حقوق مرتضوی و اهلبیت مصطفوی را غصب نمودند محل استعجاب و بمقام استغراب است بحدیکه
خارج از احاطه تقریر و افاده تحریر تواند بود زیرا که ابن اثیر و صاحب مجمع البحار این حدیث را
بر کسانی مطلق فرموده اند که تخلف از بعض واجبات و تقصیر در حقوق عباد و خالق کائنات بوده اند
و این همان مسلک است که فاضل کرمانی و شهاب الدین عسقلانی بدلالت عبارات که مخاطب نقل نموده
و صاحب مفاتیح بر نقل کلام خطابی هویدا آن بوده اختیار ساخته اند و لهذا در عبارت هر دو کتاب یعنی
نهایه و مجمع البحار اعاده لفظ شارح کرمانی و امثالش کرده اند و گفته و لم یرتد احد من اصحابه
بعده و انما ارتد قوم من جفاة الاعراب و عبارت فتح الباری و مفتح این رساله باین الفاظ مرقوم
است انما وقع لبعض جفاة الاعراب لم یقع من احد من الصحابة المشهورین
و کلام فاضل کرمانی باین حروف مکتوب است اذ لیس المراد من الارتداد الرجوع من الدین

انما هو التأخر عن بعض الحقوق والتقصير عنه ولم يرتد واحد من اصحابه صلى الله
عليه وسلم والحمد لله رب العالمين وانما ارتد قوم من جفاة الاعراب من المؤلفة
قلوبهم ممن لا بصيرة لهم في الدين وذلك لا يوجب قدحا في الصحابة
المشهورين رضوان الله عليهم اجمعين پس مراد او و مراد صاحب نهایه و مجمع هر دو در حقیقت
یکی است زیرا که ردت را مثل فاضل کرمانی بر تقصیر از بعض حقوق فرود آورده اند گو تعبیر فی الجمله
مختلف باشد آمدیم بر اتحاد مطلب عسقلانی و این هر سه بزرگ پس بعد آنکه خود جناب الف جا بیکه در باب حمل
تصغیر بر تقلیل کلام کرده و رد و قدح نموده میفرماید که نکته دیگر باید دریافت که شارحین مزبور که تصغیر
لفظ اصحابی را علی البعض لروایات بر تقلیل عدد بیان کرده اند غرض انها صیانت اکثر صحابه است
ازین عار بلکه نار انتهی پس معلوم شد که مطلب صاحب فتح الباری نیز همان است که فاضل کرمانی بد
نظر داشته یعنی خلفا و اعوان و انصار شان از غوائل فسق و فجور و ظلم و جور منزه بودند فضلا عن الکفر
والشرک مع ذلک دفع عار و نار و عیب و شین از اصحاب رسول الثقلین وقتی است که ردت را بر تقصیر حقوق
و تخلف از واجبات حمل کرده باشند و صحابه مشهورین که خلفا و اعوان و انصار شان بودند کما عرفت به
المولف مستثنی نمایند والا لازم آید که صاحب فتح الباری ردت را بفسق و تخلف از واجبات و تقصیر حقوق را بر
این بزرگان ثابت کرده باشد و این خود عار و نار برای صحابه کبار است ازینجا بوضوح انجامید که
مطلب عبارتش کما نقل المخاطب همان تقصیر از بعض حقوق و تخلف از واجبات است که آن را بقول خود
ولم یقع من احد من الصحابة المشهورین منتفی میگرداند و مقصودش همین است که صحابه مشهورین مصداق ردت
فسقی نبودند بلکه مصداق این بعض قبائل عرب اند که حدیث الحوض درباره آنها وارد و باقی که دیگران
ازین اعراب کافر شده باشند پس مطلب اینهمه اکابر امری واحد است عبارت مجمع البحار که در حقیقت
عبارت نهایه است کما لا یخفی در نصب خلافت نص گفتن با جرای عجیب و غریب است منشا این همه اغلاط آنکه
مراد از نفی ارتداد در عبارت مجمع البحار اعنی لم یرتد احد من اصحابه بعدت عن اصل الاسلام

اثبت فی الواجبات یعنی انما ارتدوا قوم ہمان ارتداد شرعی است کہ اول منفی شدہ بود و چون در صدر عبارت
مرتدین را بر متخلفین عن بعض الحقوق حمل نمودہ گفتہ است لم یرد ردۃ الکفر پس معلوم شد کہ مصداق جملہ
احدثوا و لم یزالوا مرتدین علی اعقابہم خلفای راشدین بودند نہ اعراب کہ از اصل برگشتند و
حال آنکہ چنین نیست بلکہ مرادش ہمان است کہ شارح کرمانی تقریر آن کردہ بود یعنی در صحابہ
مشہورین احدی متخلف از واجبات و مصداق تغییر و تبدیل ما ثبت فی الشرع نبودہ جفاۃ اعراب
التبعہ متخلف از حقوق و واجبات شدہ مصداق حدیث الحوض گشتند مثل مالک و نظرا او
کما مر فانظروا معاشر المتشیعین کیف جاز تمسککم وقت الاستدلال
بالخطاء والخطل وکلامہ لاشتمالہ علی الخلط والاشتباہ یذکر برقص
الجمل وکل ذلک نشأ من سوء الفہم وقلۃ التامل فی عبارات العلماء والفضلاء
الاعلام کما لا یخفی علی من لاحظ ما قلتہ فی معنی عبارۃ الکرمانی وہو حد
ہؤلاء الکرام وجواب کلام باقی مخاطب و استغاثہ و فریاد او از خلفای راشدین و تیز زبانی او در
این بزرگان کہ دین نبوی را رونق تمام بخشیدند و در استیصال ادیان باطلہ یہود و نصاری و مجوس بذل
و جان کوشیدند و حق تعالی بشہادت ائمہ معصومین از مجاہدات ایشان خوشنود شدہ انوار ایمان و خلوص
نیت اینہا را بر تمامی آفاق محیط گردانید کما ستعرف فی ہذا المسلک در مسلک دیگر خواہی دانست ان شاء اللہ تعالی
قولہ در طبق ہشتم الخ اقول در طبق ہشتم مزبور علی ما رواہ الفریقان کما مر غیر مرۃ معنی حدیث شریف وضوح تمام دارد
یعنی تو نمیدانی کہ چہ حداث کردند بعد از تو از انکار دادن زکوۃ بلکہ فرضیت آن باختراع بعضی از شبہات
و ترک احد الثقلین بلکہ کلاہما و اصرار بر انکہ فرضیت زکوۃ مقید بزمان جناب سرور کائنات بود پس بعد
مقولہ رسول گفتہ می شود کہ بودند آنہا برگردندہ بر پاشنہا خود از وقتیکہ مفارقت کردی تو از ایشان
یعنی بعد وطعنی عدواکہ موالات و اطاعت در آخر عمر تو اختیار کردہ بودند بہمان شیوہ قدیمہ کہ خلیع العذار
و مطلق العنان بود از فرضیت زکوۃ دست رجوع کردند و طریقہ متروکہ را پی سپر نمودند کہ اطاعت برگذاشتند و

علم لعنت و عناد برافراشتند من بعد التماس است که مراد از قول جناب بیان شیوع
قدما برجوع و طریقه متروکه را پی سپر کردند که اطاعت ترک گذاشتند و علم لعنت و عناد برافراشتند
چیست اگر مفادش این است که چنانچه سابق بعبادت لات و عزی مشغول بودند و توحید باری را اعتقاد
نمی نمودند و انکار شریعت و معاد جسمانی و نبوت پیغمبران میکردند بعد از مفارقت ختم المرسلین همین مسلک
شتافتند پس نمی باید که جمهور علمای امامیه بالخصوص حضرت مخاطب همین معنی فتوی میدهند که خلفای راشدین
معاذ الله منکر اصل اسلام بودند و حالانکه در همین رساله انکارش جابجا واقع شده از انجمله آنکه هرگاه اینها
یافتی پس نمی ماند که احداث برارتداد بمعنی اعاده کفر زینهار صادق نخواهد آمد و علی هذا اما احد توا
دال بر مفاد ارتد و النعد کی نخواهد بود انتهی و این صریح است درینکه بکفر خلفا بعد اسلام قائل نمی باشد
والا لازم آید که خلفای راشدین در صور خیالیه او مورد حدیث الحوض نباشند و هو ظاهر البطلان
و از انجمله آنکه این خود عین مطلوب شیعه است که بی اعتقاد اصل چهارم یعنی امامت ایمان حاصل نمی شود
چنانچه ترک اسلام را ردت میگویند ترک ایمان را هم ردت خواهند گفت و ازینجا دریافته شد
که مولف بعدم ایمان خلفای راشدین تبعا للاسلام قائل است نه بکفر آنها بمعنی ترک اسلام و قبل ازین
از عبارات نزهه کشمیری در تحقیق احادیث ردت واضح شده که امامیه خلفای راشدین و انصار و اعوان
شان را بسبب تبدیل خلافت و ظلم و جور بر اهل بیت طاهرین و غصب حق این بزرگان معاذ الله مرتد
میگویند نه بجهت ترک توحید و عدم اعتقاد نبوت و معاد جسمانی و برادر مومنین مولف در جواب
افصاح لطافة المقال انچه فرموده موضح مدعای این قیل و قال است و هو هذا حال انجواب معارضه که
حضرت مخدومی فرموده اند هرچه حاضر طبع فاتر است گذارش میدارد و آن اینست که ملخص
معارضه جناب اینکه قدمای امامیه قاطبه معتقد کفر منکران امامت بوده اند و از کلام خواجه نصیر الدین
طوسی و علامه حلی و میر نور الله شوستری فسق ایشان مستفاد می گردد بنده عرض می کنم که مختار جمهور
امامیه اثنا عشریه خواه از متقدمین و یا از متاخرین همین است که مخالف امیر المومنین علی بن ابی طالب

علیه السلام اعم من ان یکون محاربا ام لا کافر است لیکن اطلاق کافر براو نظر الی دار الآخرة و سوء
مآل وست نه باعتبار دار دنیا مثل جواز مناکحت یا نجاست و امثال آن و وجه این عقیده فهم آنست که علمای ایشان
خیال فرموده اند یعنی ورود حدیثیکه مضمونش اینست که بعد رحلت حضرت رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم
همگی صحابه مرتد شدند بجز چهار کس و چنانچه بجسم خود این حدیث را منافی آیات کثیره و احادیث شهیره
فهمیده اند مع ان الامر لیس کذلک چنانکه توجیه جید این حدیث بموقع مناسب خواهد آمد بلکه بجهت اینکه امامت
بلافصل علی بن ابی طالب علیه السلام و همچنین امامت سایر ائمه نزد امامیه از اصول دین مثل توحید و نبوت است
و رکنی از ارکان ایمان نزد ایشان و هیچ و اسلام است و این مماثلت باعتبار دار آخرت است یعنی منکر هر یکی از اینها
مخلد بجهنم است نه باعتبار این جهان [illegible] با دیگر در دار دنیا کافر نمی گویند گو مومن نباشد الخ بلفظه لکن
خطبه شقشقیه معروفه که معاصرین ما و منهم المولف بانتساب آن بسوی امیر المومنین می نازند و حقیقة قدرتی
بران ندارند که صحتش را بر اصول خود مسلم ثابت نمایند چنانکه بر ناظرین رجال کشی و شاشش مخفی نمی ماند و ان شاء الله العزیز
بعضی از روایات معتمده امامیه که مستلزم عدم صحت این خطبه در حقیقت نزد ایشان است در مسلک ثانی
معروض خواهد شد خود مشعر بر آنست که اصحاب جمل و صفین که راه مخالفت مرتضوی رفتند و برای
محاربه او دعوی خون عثمان را بهجای سبب گرفتند معتقد حقیت خلافتش بودند لکن حب جاه و ثروت باعث
این طایف جمل و موجب این جنگ و جدل شد حیث قال رضی الله عنه علی روایتهم فلما
نهضت بالامر نکثت طائفة و مرقت اخری و فسق آخرون کانهم لم یسمعوا
کلام الله سبحانه یقول تلك الدار الآخرة نجعلها للذین لا یریدون علوا فی
الارض ولا فسادا والعاقبة للمتقین بلی والله لقد سمعوها و وعوها لکنهم حلیت
الدنیا فی اعینهم و راقهم زبرجها و از اینجاست که اعتراف بزرگان مولف لفظ کافر در حق
ایشان اطلاق نفرموده و بلفظ مارق و ناکث و قاسط اکتفا نموده و بحمد الله که علمای شیعین چنانکه بر مسایل
اصول و فروع اینها را تصفح واجبی کرده باشند مخفی نیست که دعوی ملا سندی [illegible] بوده [illegible]

که اعتقاد

که احدی از علمای ما اهل جمل و صفین را منکر توحید و نبوت نه نوشته است حال کسانیکه کار
آنها بسیف و سنان رسید بخلاف خلفای ثلثه که منتهای کار شان باعتراف امام اعظم حلی و خواجه
خواجگان و دیگر متبحران شیعه مخالفت مر آنحضرت است نه حرب و قتال نیز و هیچکس بلکه این بزرگان تصریح
متکلمین شیعه چنانچه در شرح تجرید شیخ حلی هست در جنت و لو بعد التعذیب خواهند رفت و بعیش و سرور
جاودانی احتظاظ خواهند یافت بالجمله بر تقدیر صحت نفس العبادت ملایات و عرفی عداوت سید
انبیا صریح ناقض و منافی است بکلام مولف است که بعضی از آن مذکور شد و بعضی بر مقام خویش خواهد آمد
وقس علی هذا سائر عبارات علمای مذهب و اگر مراد آنست که قائل توحید و نبوت بودند لیکن دشمنی
جناب رسالتمآب و عناد آنحضرت منافی سالف الزمان اختیار کردند ازین هم مرتبه اسلامی از دست
رفته و الا قائل شوند بجمیع اسلام و عداوت آنحضرت صلی الله علیه وسلم و ازین عبارات که درین
فصل یاد کردم واضح است که منکر نبوت و دشمن جناب رسالت متصف باسلام نتوانند شد و اگر
مراد از طریقه قدیمه و عناد و عداوت پیغمبر صلی الله علیه وسلم دشمنی اهل بیت امجاد است پس سائر
علمای امامیه که در احادیث مدت صحابه بجهت مصالح سانحه تقدیم رسانیده اند و ملخص آن همه بر وفق
تقریر صاحب تحفه اثنا عشریه باین چند لفظ میرسد که مراد ارتداد خلفا و انصار شان آن است که
ترک محبت و مراعات حقوق اهل بیت کردند نه آنکه از دین و اسلام برگشتند کما عرفته سابقاً
همه بر باد می رود زیرا که این ردت وقتی صورت امکان خواهد پذیرفت که در زمان نبوی صلی الله
علیه وسلم الفت و محبت با اهل بیت داشته باشند و هو بدیهی البطلان و مولف میگوید که شیوه قدیمه
آنها عداوت و عناد با اهل بیت بود و بحمد الله که احادیث دال بر اینکه خلفا قبل از وفات
پیغمبر صلی الله علیه وسلم بعداوت اهل بیت اتصاف داشتند بر تقریر فاضل کشمیری
که باتباع بزرگان خویش نموده همه موضوع ولی اعتبار بر آید در اینجا استفسار میرود که کسیکه دشمن
جناب پیغمبر صلی الله علیه وسلم باشد بجبر بلکه هم بعناد و عداوت اقرار دو قرآن مجید را معروف

سازد بلکه هزاران آتش آن آتش انداز د و خانه دختر و داماد سید المرسلین که مهبط جبرئیل امین بود
بآتش سوزد و بجهت غصب حقوق بلکه قتل دو معصوم کما فی تذکرة الائمه بپایه شقاوت بدی ندوزد او را
مسلمان توان گفت یا او کافر بمعنی انکار اسلام است بینوا توجروا **قوله** و مقوله نبوی الخ **اقول**
اگر مراد این است که صاحب فتح الباری یا صاحب کواکب دراری یا مجد الدین ابو السعادات ابن اثیر یا فاضل
محدث مقیم گجرات یا ابو سلمان خطابی یا ابن التین یا داودی یا ابو زکریا محی الدین نووی یا قاضی عیاض مالکی یا ناصر الدین
بیضاوی یا دیگر بزرگان امثال و اقران ایشان جمعاً یا فرادی مقوله نبوی صلی الله علیه
وسلم سند معنی ردت قرار داده اند پس حاشا که در عبارت بعضی از ایشان که در اصل رساله منقول
است اثری ازان پدید باشد و اوراق ملحقه که مؤلف تعالب طبع در آورده ضمیمه این رساله مطبوع
ساخته ازان هم معلوم نمی شود که احدی ازین محدثین مقوله مرقوم را قرینه شرکت مالک بن نویره و نظرای او
قرار داده باشد و اگر خدام حضرت مؤلف برای گول ابلهان مطلبی را از جانب اهل حق تراشند
و باز بدفع آن دلهای مستضعفین خراشند و خواهند که بدون توکیل از طرف شان وکیل شوند و براه ابلهی
فریبی روند هیچ نقصانی ازین تدابیر باهل حق عاید نمی گردد بلکه بضرر تشنیع اسر بحضرت مؤلف سیر بد
حصور خیالیه و نتایج افکار مزعومی خود را لباس تقریر خاطر خواه در بر کنند و از مصداق کریمه
التی نقضت غزلها من بعد قوة انکاثا گوی سبقت ربایند فذلک علیها علیهم و ظاهرا مقصود
اصلی ازین حرکات عنیفه و تقریرات سخیفه آنست که عوام بدانند که تقاریر اهل سنت بدان مرتبه ضعیف
است که بادنی اشاره نیست و نابود می شود و بحمد الله که از طرف اهل حق اعتراضات و اشکالات ابدا
بطریق مناظرین تقریر کردن باز تقریر و تطهیر را بعنوان معقول و منقول تزییف نمودن در نصیب این
اهل الانام افتاده المنة لله که قبل ازین بکرات معروض گشته معنی این حدیث آنچه در اذهان صافیه شارح
کرمانی و حافظ ابن حجر عسقلانی و اتباع ایشان در آمده حضرات امامیه را مجال آن نیست که بدلیل عقلی
یا نقلی برطرف ساخته ردت خلفای راشدین رضوان الله علیهم اجمعین را ازین حدیث ثابت فرمایند

وانشار

و ان شاء الله تعالی عنقریب واضح میگردانم که اعتراضات سامی برین فضلای نامی جز نامی بلا بدنامی
بیش نیست **قوله محدثست الخ اقول** هر کس که کتب احادیث را دیده و پست و بلند این میدان
وسیع نوردیده بعین الیقین میدانند و بدیده حق بین می بینند که ابرام خلافت صدیقی را عین سنت
نبویه علی صاحبها آلاف الصلوة والتحیة توان گفت اطلاق احداث بران ماجرای عجائبست زیرا که
مخاطب والا عراقت از نهایه ابن اثیر الجزری نقل کرده معنی آن اینست که حدث امر منکر است
که در سنت معروف نباشد و قریب این تفسیر در کتب امامیه مثل مجمع البحرین نیز مسطور است پس اکردن
خلافت خلیفه اول را بر اصول اهل سنت غصب خلافت حقه فرمودن کاری ازین شگرف امری مستغرب
است چه آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم هزاران بار فضائل و کمالات او را برشمرده و در باره استحقاق
او بخلافت ایماء شده چندان اراده تصریحات سپرده که قریب نص بر خلافت بلا فصل می شود و ان شاء
الله تعالی در تضاعیف کلام باصول معتبره امامیه که موافق آیات قرآنی باشد واضح
خواهد شد که خلافت خلفای راشدین نزد جناب پیغمبر صلی الله علیه وسلم و اهل بیت طاهرین او مقبول
وسلم بود **اما امر اول** پس احادیث بسیار بران ناطق است از انجمله روایت ابو سعید خدری
است از آنحضرت صلی الله علیه وسلم در باره بشمردن احسان صدیق اکبر قال رسول الله صلی
الله علیه وسلم اِنَّ اَمَنَّ النَّاسِ عَلَیَّ فِی مَالِهٖ وَصُحْبَتِهٖ اَبُوْبَکْرٍ اَخْرَجَهُ
الشَّیْخَانِ وَالتِّرْمِذِیُّ و ابو سعید خدری بر السنه علمای مخالفین از مقبولین و مخلصین است چنانچه
رجال فاضل استرابادی و نزهة کشمیری بآن ناطق است **و از انجمله** حضور صدیق همراه سید المرسلین
بر حوض کوثر بحدیث عبد الله بن عمر از آنحضرت صلی الله علیه وسلم قَالَ لِاَبِیْ بَکْرٍ اَنْتَ صَاحِبِیْ
عَلَی الْحَوْضِ وَصَاحِبِیْ فِی الْغَارِ اَخْرَجَهُ التِّرْمِذِیُّ و عبد الله بن عمر شخصی است که بروایت
علمای امامیه مثل صاحب اثبات الحق چون معاویه باغی شد و لشکر کشی نمود اجازت از جناب امیر
گرفته همراه بعضی از اجله اصحاب برای تفهیم او رفته و مناقب مرتضوی را بر ملا گفته و معاویه را از خلافت

منع کرده و تنها بی ناصر و معین باغوش محبت اهل بیت طاهرین بر یزید بی دین بعد سماع واقعه طف
خروج کرده و براه تکفیر و تفسیق وی علی رؤس الاشهاد تا دمشق شتافته چنانچه کتاب فعلت فلا تلم وارد است
واکثر نسخ از جلد عاشر بحار الانوار نظر بعضی از وجوه استدلال مرتضی در جنگ جمل بمقابله زبیر بن عوام
علی ما رواه صاحب الکافی والمجلسی بر آن دلیل است که لفظ بایعنا در کلام عبد الله مذکور بخطاب عبد الله بن
مطیع بملاحظه تاویلات شیعین که صیغه متکلم واحد را بجمع غایب راجع سازند کمامر دلالتی بر بیعتش
بخلافت یزید ندارد و مکیف که تا الیغات قدما در تواریخ و سیر و کلام نص صریح در عدم بیعت عبد الله بن عمر
واقع شود و حاشا و کلا که ابن عمر موافق زعم فاضل استرابادی در منهج المقال فی تحقیق الرجال بتقلید کشی
و دیگر برادرانش شریک معاویه بن ابی سفیان بوده باشد زیرا که برین تقدیر لازم می آید که حضرت فاروق
در جنگ صفین هم رکاب او باشد، اما لازم بدیهی البطلان فالملزوم مثله بیان ملازمت آنکه فاضل استرابادی
در کتاب مذکور در ترجمه او که چند سطر بر ترجمه عبد الله بن عمرو بن العاص متقدم است گوید وفی کشی ما
سیاتی فی عمار ان عبد الله بن عمر قال لمعویة انی معکم ولست اقاتل ان ابی شکا
الی النبی صلی الله علیه وسلم فقال لی رسول الله صلی الله علیه وسلم اطع اباک
ما دام حیا ولا تعصه فانا معکم ولست اقاتل انتهی محسوسش بعد ملاحظه ترجمه عمار
در کتاب مرقوم آنکه عبد الله بن عمر بن الخطاب از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه وسلم معدود است
والو عمرو کشی در ترجمه عمار گفته است که چون لشکریان معاویه سر عمار را پیش وی بردند و اختلاف
کردند کسی گفت که او را من کشته ام و دیگری گفت بلکه من عبد الله بن عمر گفت که شما افتخار بکشتن او
می کنید و حالانکه حضرت خاتم النبیین فرموده که ای عمار باغیان ترا خواهند کشت معاویه گفت پس
تو چرا رفیق ما شده گفت روزی پدرم شکایتی پیش پیغمبر صلی الله علیه وسلم برد پس حضرت فرمود
عبد الله تا که پدرت بقید حیاتست اطاعتش کن و عصیانش مدار روی پدرم بحسب ظاهر
همراه تو شده ام ولیکن قبضه شمشیر بدست نگرفتم انتهی پس ثبوت بیعت عبد الله

بن عمر که باتفاق روایات کتب طرفین مثل استیعاب و اصابه فی معرفة الصحابه و اسد الغابة
و شافی مرتضی علم الهدی امامیه و جواب باب اول از تحفه اثنا عشریه الی غیر ذلک من الکتب المعتمدة
درین مقاتلات و محاربات منزوی بود لازم آمد که حضرت فاروق اعظم لشکریان معاویه باشد و فیه من المفاسد
و الانحرافات ما لا یعد و لا یحصی آنست حال منتقدین طائفه که هنوز در ترجمه عبد الله بن عمر بن الخطاب و ترجمه
عبد الله بن عمرو بن العاص فرق نمی کنند تا بمطالب دقیقه این فن چه رسد و آویلا و اغفی که علمای شیعه
این هفوات منکشفات را نمی بینند و عیب جوئی محدثین اهل حق نقد عمر خود را در نمی بازند چون بمقام تطفل [illegible] است
تطفل زاید ناشایسته [illegible] و زیاده ترازین پرده ناموس اکابر مخالفین ندریده باصل مدعا رجوع
میکنیم و میگوئیم که از انجمله آزاد بودن صدیق است از آتش بروایت جناب ام المؤمنین که ایمان
و زهد و عفت و سداد آتش منصوص قطعیه در کتاب مجید ثابت گشته از زبان صدق ترجمان سید الخافقین
انت عتیق من النار اخرجه الترمذی و الحاکم و از انجمله روایت عبد الله بن عباس رضی
الله عنهما که در خلاصة الاقوال بر زبان امام اعظم حلی توثیق او مندرج است هم از آنحضرت صلی
الله علیه و سلم ابو بکر منی و انا منه و ابو بکر اخی فی الدنیا و الآخرة علی ما اورده
جلال الدین السیوطی و غیره من المحدثین تا ارشد یا انکار ارباب خلاف و شقاق از
مزید عداوت و نفاق دعوی بی اصل نمایند و گویند که محدثین اهل سنت بر نام این بزرگان و امثال
ایشان کم احادیث آنها بعد ازین [illegible] احادیث منظور را بر تافته اند لکن قول صاحب گوهر مراد و ما
او علی نقل مکذب این دعوی بس است که اهل انصاف در فرقه سنیان محدثین ایشانند که هر چه از جناب پیغمبر
صلی الله علیه و سلم باینها رسیده بی کم و کاست روایت می نمایند انتهی ملخصا علاوه سابق گذشت که
بروایت صدوق طائفه صدیق بجای گوش آنحضرت و بروایت ابن جمهور مثل ابراهیم علیه السلام بود و
بروایت تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام بمنزله سر خاتم النبیین بجاست [illegible] انشاء الله تعالی
خدا [illegible] حسین بزرگ را از ارباب احداث و بدعت گمان [illegible] کار علمای امامیه بالخصوص حضرت

حضرت مؤلف است و لیکن آثار و اخبار مرتضویه در مناقب صدیقیه بلا افضلیت او اگر برشمارم
بحد شهرت و تواتر رسید چنانچه حدیث محمد بن الحنفیه و ابی جحیفه و حدیث علقمه و حدیث عبد الملک بن میسره
و حدیث عبد الله بن سلمه و مانند ایشان دلالت تمام بران دارد و اصل این قصه که حضرت امیر المومنین
علی کرم الله وجهه هرگاه خبر افضلیت خویش استماع فرمود و دریافت کرد که بعضی از محدثین آنجناب را
از شیخین افضل میدانند بکمال غیظ و غضب بر سر منبر برآمد و ارشاد نمود که بحد افترا محدود خواهم کرد
یعنی هشتاد تازیانه ویرا خواهم زد در کتب و رسائل قدما و متاخرین امامیه اعنی افادات این معلم
و حضرت شیطان الطاق و مفضل و فضل المفضل یزدی موجود است و در کتب معتبره این فرقه بنصوص
قطعیه اینهم اندراج یافته که جناب امیر خلیفه چهارم است و آنجناب را باین لقب یاد باید کرد چنانچه
در مسلک ثانی خواهی دریافت لیکن در تاویل حدیث اول میانه اکابر طائفه قیل و قال واقع است
بعضی گفتند که اینهمه بنا بر تقیه و مداهنه و خوشامد اصحاب مرتضوی بود و نمود که سیرت شیخین را مثل سنت
سید الکونین اعتقاد میکردند و جمعی گفتند که این همه سخن سازی عین دغا و دغل است چگونه اعتقاد
توان کرد که آنجناب در اوقات خروج خویش بر مارقین و قاسطین که تقیه از جمله محرمات شرعیه بود
زبان خود را بکذب و دروغ که لازم این حکم است آلاید و حکم واقعی را بیان نفرماید پس مقصود
آنجناب ازین تهدید آن بود که این تفضیل موجب رفع شیخین و کسر شان و تقصیر در حقوق من
است چه ازین تفضیل لازم می آید که شیخین در نفس فضیلت و وجاهت دینی شریک مرتضوی باشند
زیرا که تفاضل متصور نمی شود مگر میانه دو کس که قریب هم گردد فضل باشند و مفضول را با افضل در
اصل فضل شرکتی تواند بود و اشتراک شیخین درین امور با جناب علوی خلاف ضروریات دین است و از
خدمت بعضی از اکابر امامیه مسموع شده که شیخ علی امام اعظم شیعه از علمای متاخرین روبروی بعضی
از سلاطین این تاویل را ذکر کرده و جان بسلامت برده و تاسیاً باستاد الامام الاعظم الطوسی
راضی بان گشته و العجب کل العجب که شیخ علی عبارت تجرید استاد خود که نزد امامیه

سلطان المحققین است کما فی شرح ابن خاتون علی الاربعین هم یاد نشاید و حیث قال فی اثبات
افضلیة علی رضی الله عنه من الصحابة المشهورین بل الخلفاء الراشدین کان اعبدهم
واشرفهم خلقاً واطلقهم وجهاً واقدمهم ایماناً وافصحهم لساناً واسدهم
رأیاً واکثرهم حرصاً علی اقامة حدود الله تعالی بلکه حضرت امام اعظم امامیه را نیز یاد نماند
که من در شرح این متن چه نوشته ام لکن حال این مثل است که مرا یاد و ترا فراموش زیرا که او در شرح
اقدمهم ایماناً میفرماید وقال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم لفاطمة علیها السلام
زوجتک اقدمهم اسلاماً واکثرهم علماً وقال علیه السلام یوماً علی المنبر انا
الصدیق الاکبر وانا الفاروق الاعظم اسلمت قبل ان اسلم ابو بکر
وآمنت قبل ان آمن و در جای دیگر شیخ حلی امامیه در فضائل خارجیه حضرت امیر در کتاب مذکور
شرح و بسط کرده و داماد بودن آنجناب را ذکر نموده میگوید که هر چند عثمان شریک این فضیلت لیکن
بجناب امیر المؤمنین نمیرسد زیرا که مرتبه فاطمه زهرا زیاده است تا آنکه رسول خدا صلی الله علیه وسلم
وقت قدوم او برمیخاست انتهی محصوله انشاء الله تعالی بعد ازین احادیث دیگر از ائمه هدی منقول
خواهد شد که این نوع تفضیل حضرت امیر که شیخ حلی آن را موجب حدافراد دانسته بیان موجود
و بعضی مثل فضل و اتباع او چنانچه بر ناظرین کتاب منتقی از اثمانیه شریف مرتضی و دیگر کتب
معتمده علی النقل ثقاتهم مخفی نیست که فضل بن شاذان و اتباع و اشیاع او بدان رفته که
راوی خبر تفضیل مذکور از جناب امیر سوید بن غفله است که بالاتفاق روایتش لایق اعتبار نیست و بملاحظه
این هفوات و تعصبات باعث کمال وحشت می شود زیرا که هر دو امام اعظم در کتاب رجال و خلاصة
الاقوال شیخ علی بن احمد عقیقی و حسن بن داود صاحب تلخیص اطراء و مبالغه در مدح او کرده
از جمله اولیاء جناب مرتضوی و مخلص اصحاب حسنین بلا عیب و ریب او دانسته اند پس
کسیکه در روایتش گفتگو کرده ناشی از کمال عداوت و عناد با اصحاب مرتضوی و اهل بیت

امجاد بوده که خود بفضل یا از اصحاب علم و فضل باشد و معلوم نیست که اولیا افضل انهم و این ستاند
یا نه که علمای رجال بر توثیق شخصی کی این قدر فراهم می آیند سیما که تمامی مشهورین و اکابر این فن ستاند

و ممدت و لکن تشابه الغرض انهم تشاجر و تخاصم کما قال الله تبارک و تعالی ان ذلک لحق تخاصم
اهل النار از بزرگان امامیه درین حدیث بلا شبهه واقع است امام ثانی ایشان محمد
است حدیث حذیفه که مثل ابی ذر و سلمان در فاتر مناقب او از السنه اکابر مخالفین مروی است
و جلال محامد شن در کتب الشیان محکی است چنانچه بعونه تعالی در مسلک ثانی نمونه آن بر اد خواهم کرد
انه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اقتدوا بالذین بعدی ابی بکر و عمر
غایة السعی امامیه در رد این حدیث روایتی است که صدوق اهل تشیع که باعتراف صاحب خلاصة الاقوال
وغیر او در حفظ حدیث و کثرت علوم نظیرش کم خاسته و بدعای حضرت صاحب الامر والزمان خلعت وجود
یافته در کتاب عیون اخبار الرضا ذیل افادات مامون قائل امام موصوف امام المتکلمین امامیه آورده و حقایق
فلسفیه دران نقل کرده و آن اینست که یکی از اهل خلاف گفت که افضلیت ابو بکر صدیق بروایت مجمع
علیها مدلل است زیرا که امر نبوی تمامی امت را باقتدای شیخین بالخصوص نخواهد بود الا بجهت افضلیت
مامون جواب داد که احادیث بسیار و روایات بی شمار از جناب پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم مروی شده
لیکن خالی ازین شقوق ثلثه نیست که جمیع آن حق است یا جمیع آن باطل یا بعضی از آن حق است و
بعضی باطل اگر همه حق باشد لازم آید که همه باطل باشد از راه تعارض و تناقض و اگر همه باطل باشد
لازم آید انطماس دین و اندراس ملت سید المرسلین پس بحکم ضرورت بشق ثالث قائل باید شد حالیا
لابد است که مدار حقیت روایت بر معاضدت دلیل عقلی باشد و آنچه بر افضلیت ابو بکر استدلال
کرده محض باطل است و هرگز عقل آن را بر نمی تابد زیرا که آنحضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم که احکم الحکما
و بهترین انبیا بود بنهایت مستبعد است که امت خود را بامر محال امر نماید واللازم باطل فالملزوم مثله
بیان الملازمة آنکه شیخین من جمیع الوجوه متفق بودند یا مختلف بر تقدیر اول می باید که بجسم و صورت هم

متفق باشند و این محال است که دو فرد انسان در اعیان خارجیه من جمیع الجهات و الحیثیات
موافق باشند پس امر باقتدای شان امر بتکلیف ما لا یطاق است چه اگر بیکی اقتدا کنی لا محاله مخالف
دیگری باشی و دلیل بر اختلاف شان اینست که ابوبکر بقتال و سبی اهل ردت متوجه شد و عمر بر خلاف
آن فتوی داد و عمر خواست که ابوبکر خالد را بجهت قتل مالک بن نویره معزول سازد و ابوبکر او را معزول
نکرد و عمر متعة النساء و متعة الحج را حرام کرد بخلاف ابوبکر و عمر دیوان عطا مقرر نمود و در زمان ابوبکر از آن
اثری نبود و ابوبکر وقت رحلت استخلاف کرد و عمر خلافت را بشوری انداخت و همچنین امور دیگر
من بعد شیخ المشایخ می خواهد که بر فائده جلیله که مامون امام المتکلمین بنا بر مصلحتهای سانحه که بحقیر
در تضاعیف کلام اشارتی بدان خواهد رفت ذکر آن در وقت مناظره فرو گذاشته از پیش خود
آگاه سازد و آن اینست که روایت سفیان در دو وجه برفع و نصب محصور است یعنی اکثر محدثین
اهل سنت اقتدوا بالذین بعدی ابوبکر و عمر روایت می کنند و بعضی اقتدوا بالذین بعدی ابابکر
و عمر و صورت ثالث را کسی روایت نمی نماید پس بر صحت روایت مذکوره معنی نصب اینست که اقتدا کنید
بدو شخص بعد من که آن کتاب و عترت است ای ابوبکر و عمر و معنی رفع اینست که اقتدا کنید ای مردم
بدو شخص و ابوبکر و عمر بعد من بکتاب و عترت انتهی بتلخیصه من بعد افادات علم الهدی که در شافی
بتقلید مامون و شیخ صدوق و امثالش ثبت نموده باید شنید که علمای ما جواب از حدیث اقتدا باین
طور داده اند که حکم بتقلید شیخین از مستحیلات است بسبب آنکه در بسیاری از افعال و احکام اختلاف داشتند
پس پیروی ایشان ممکن نباشد و ایضا امام باید که معصوم باشند و احدی باین قائل نیست علاوه و این روایت
بسبب عبد الملک بن عمیر که از کاسه لیسان بنی امیه و منحرف از اهل بیت بود حتی که بی اندامیها
او نسبت باصحاب امام حسین علیه السلام که بدشت کربلا افتاده بودند مروی است و بعضی از محدثین حدیث
مذکور را بنصب ابابکر و عمر روایت نموده و الذین بعدی را کنایه از کتاب و عترت گردانیده و بحدیث
ثقلین تایید آن قصد کرده اگرچه مخالفین در باره روایت نصب کمال انکار دارند و بدفع

آن می گوشند و اگر مخالفین خواهند گفت که چون اقتدا و صیغهٔ جمع است و خطاب بجمیع اصحاب
باز توجه بدو کس معنی نداشته باشد علمای ما جواب داده اند که ندا بابوبکر و عمر بر سبیل تخصیص واقع شده تا حجت
بر آنها تمام شود و نیز اگر موجب نص می بود بایستی که ابوبکر در سقیفه احتجاج بآن میکرد نه بروایت الائمة
من قریش که شور و شغب درین صورت بخوبی دفع می شد و نیز بایستی که ابوبکر وقت نص خلافت عمر
رو بروی طلحه که درین باب نزاع کرده می خواند و نیز بایستی که تمامی صحابه بموافقت تمامی افعال و اقوال شان بر ذمه
خویش میگرفتند و حال آنکه بسیاری خلاف هر دو اختیار کرده اند پس عاصی شده باشند و نیز بایستی که خود ابوبکر
و عمر مخالفین خویش را بذکر این حدیث متنبه میساختند و می گفتند که مخالفت ما محظور است علاوه اینکه اگر این
احادیث نص امامت باشد باید که جمیع صحابه امام باشند بحدیث نجوم و نیز امامت عمار و عبد الله
بن مسعود بحکم استدوا بهدی عمار و تمسکوا بعهد عبد الله بن ام عبد لازم می آید انتهی محصوله و بر ناظرین منصفین
کتب قوم مخفی نمی ماند که بعضی از علماشان دعوی تقیه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم درین حدیث و ارند
و در وجه ورودش مزخرفات عجیبه که ترک ذکرش مناسب است بیان میکنند چنانکه فاضل چلپی
در حسلم [illegible] بآواز بلند می گوید که اجمال حدیث الحوض دلیل بر تقیهٔ آنحضرت است صلی الله علیه و سلم کما سیجی
انشاء الله تعالی و از گلگشت ازهار که مؤلف آن بسیاری از فوائد را بر اصول خویشتن که هیچ چشم
ندیده و گوش احدی نشنیده روایت می نماید گل دیگر شگفت برای نزهت ناظرین و فسحت
سامعین ملخص آن نیز بعبارت فارسی یاد می کنیم که شیعی و ناصبی باهم مناظره کردند ناصبی گفت مراد از
الذین من بعدی در حدیث اقتدا شیخین اند شیعی گفت غلط گفتی بلکه مراد از ان ابوذر غفاری و ابن
مسعود اند و دلیلش آنکه حضرت سید النبیین در حق ابوذر گفته که آسمان بر هیچ کس سایه نیفکنده
و زمین کسی را بر پشت خود بر نداشته که از ابی ذر در صدق لهجه زیاده تر باشد و برای ابن مسعود
فرموده راضیتم برای امت خود را آنچه رضای ابن مسعود است و مکروه میدانم برای امت خود آنچه را
او مکروه میداند و مشنئین را اگر تو ذکر کردی ایمان شان مشکوک است و ایمان و صدق و مناقب جلیله

این هر دو بزرگ متیقن و مقطوع پس ابهام مراد باشند نه شیخین و چون آنحضرت صلی الله علیه وسلم
این وصیت را برای جمیع امت خود فرموده و خطاب عام نموده لامحاله شیخین را هم اقتدای ابوذر
و ابن مسعود واجب باشد پس زبان ناصبی در لغزش آمد و هرگز نتوانست که این دلیل را مخدوش کند
مگر بعد از تامل گفت که اگر حدیث پیغمبر صلی الله علیه وسلم بر حقیقت خویش محمول باشد ترجیح و
تفضیل ابی ذر بر جناب مرتضوی لازم می آید و باین معنی کسی معتقد نیست شیعی جواب داد که چون
ابوذر با اینهمه فضل مقتدی و تابع جناب امیر بود معلوم شد که آنجناب افضل است ناصبی گفت که
خود در حدیث اقتدا نام شیخین مرویست پس حدیث را بسوی ابوذر و ابن مسعود راجع نمیتوان کرد
شیعی معارضه کرد بحدیثی که نام ابی ذر و ابن مسعود در ان صراحةً مروی شده یعنی اهتدوا بالذین
من بعدی ابی ذر و ابن مسعود و هر یکی بر حال رواة خود سند حدیث را بیان کرد آخر شیعی گفت که
اکنون بر حکم عقل کار بند باید شد و اقتدای ابوذر و ابن مسعود را لازم باید گرفت زیرا که در ایمان و فضل
شیخین اختلاف است من منکر آنم بخلاف ایمان و فضل ابوذر و ابن مسعود که تو هم اقرار آن میکنی و اتفاق
بهتر از اختلاف است آمدیم بعد گفتگو بایراد معارضات از جانب یهود کشید که تعرض آن خالی از طول
و ملال نیست و صاحب ازهار که پاره از حال او دریافتی در جای دیگر برین حدیث آنچه گفتگو کرده مضمونش
اینست که اگر مراد از اقتدا آنست که فقط روایات و احادیث مرویه شان نصب العین دارند و حدیثها
و مرویات دیگران به چوبی نشمارند لازم می آید تکذیب تمامی شعائر دین و اسلام که غیر شیخین روایت کرده
باشند زیرا که روایات این هر دو کس باصول و فروع شریعت وفا نمی کنند و اگر مراد آنست که آنچه ایشان
در ایام خلافت خویش بعمل آرند بآن تمسک و تشبث نمایند پس حدیث پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم
که بالاتفاق معتمد علیه است یعنی کل بدعة ضلالة و کل ضلالة فی النار انهدام و استیصال میکند زیرا که
امور محدثه ایشان را در حدیث مستثنی نکرده اند مع ذلک آیه کریمه الیوم اکملت لکم
دینکم و اتممت علیکم نعمتی هم مبطل آنست و اگر اهل سنت گویند که مقصود از امامت شیخین ... یعنی

بعد من ایشان را امام عالم دانند گوئیم که در عصر واحد چگونه دو امام جمع توانند شد مگر گویند که مراد
حضرت آنست که یکی را بعد دیگری پس از من امام دانند گوئیم که این قول رکیک و غیر مضبوط است نسبت
آن بجناب پیغمبر صلی الله علیه وسلم بی ادبی و یاوه گوئی زیرا که امامت عمر بزعم شما بعد ابی بکر است بعد
حضرت پیغمبر و اگر اقتدا امام است پس حسنین را چرا رواه شما از دست داده خلعت خروج پوشیدند و از
اقتدای ایشان چرا انحراف گزیدند مگر برای اقتدای ایشان بر حدیث اصحابی کالنجوم دست زنند
درینصورت خصوصیتی برای ایشان باقی نمی ماند مؤلف کتاب کامل بهائی نیز هفوات و خرافات
مامون امامیه را مثل شیخ و سید بطمطراق آورده و بر صحو خیالیه خویش گوئی سبق از میدان مناظره برده
ایراد عبارتش اکنون خالی از تطویل کلام که نا ملایم بین الخاص و العام است نیست ای برادر نگاه
بر غایت مساعی ائمه متشیعین در جواب این حدیث خاطر کردی پس بدانکه اگر دیگر کتب از تصانیف
متاخرین قوم در مطالعه خویش آری علوم خواهی کرد که اکثر تقریر آنها ماخوذ از همین اصول است که درین
اوراق بضبط آن پرداختم و این معنی مانند ظهور شمس در رابعة النهار است که اطفال محدثین و متکلمین را از
التفات باین مزخرفات ننگ و عار است بخدای کریم و انه لقسم لو تعلمون عظیم بنده کمترین
سخت متحیر است درینکه اگر این زنند و التفات بردّ این تقاریر بقدر ینکه تعلق باین فصل دارد نکند علمای
قوم بر عجز و زبونی حمل کنند و اگر چیزی بر صفحه قرطاس برد مبطلانش از هر طرف تازه بر می خیزد
ناچار بحکم من ابتلی ببلیتین فاختار اهونهما هر چند حرف بطور اجمال اکتفا می سازد و به تفصیل و بسط
کما ینبغی نمی پردازد اول آنکه شیخ صدوق از پدر موسی بن النصر الرازی در همین کتاب یعنی
عیون اخبار که از افادات امام المتکلمین شیعه اعنی مامون که جمهور ایشان و منهم الصدوق او را ملعون
میدانند مملو و مشحون است روایت کرده و از مطالعه بحار نیز دریافت می شود که شخصی از امام رضا
علیه التحیة و الثنا سوال کرد که آیا جناب پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود که اصحابی مثل
نجوم ستارگانند بهر که اقتدا کنید راه خواهید یافت و هم فرمود که بگذارید از برای من اصحاب

وصحبت مراد رحق ایشان رعایت کنید امام رضا علیه السلام حکم بصحت این هر دو حدیث نمود و گفت که مراد حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم ازین اصحاب آن بزرگانند که تبدیل و تغیر از ایشان صدور نیافته انتهی حاصله و از مطالعه این حدیث باطل است ادعا و اهی شریف مرتضی که حکم باقتداء ایشان مستلزم عصمت ایشان است و لا یقول به احد زیرا که در حقیقت این اعتراض بطریق اولی بر حضرت امام رضا ثامن است جائیکه حکم بصحت حدیث نجوم فرموده و هر یکی از صحابه را بالشرط عدم تغیر و تبدل مقتدای خلایق دانسته کما عرفت آنفا و اگر این نجوم هدی را در اهل بیت مخصوص سازند قطع نظر از آنکه ظاهر لفظ حدیث با آن مساعد نیست لازم می آید صدور تغیر و تخلف از اهل بیت نبوی بحکم حدیث صحیح و هو خلاف ما یجری علی السنتهم و الکان یرضی بذلک اقتدتهم و احقر العباد را اعتقاد آنست که آن اصحاب که بر حالت اصلی باعتراف لسانی امامیه قیام ورزیدند مصدر تغیر و تبدیل نگردیدند نیز بر اصول و روایات قوم که در واقع دشمن همه اصحاب اند از سور و ملم بیش نبودند برای دفع مکابره متشیعین در پیغام بر روایت شیخ صدوق در کتاب خصال و ترجمه آن بلفظ باقر مجلسی علی ما نقله اکابرهم اکتفا می نمایم الفاظ حدیث بزبانی جناب امام صادق علیه السلام اینست کَانَ اَصْحَابُ رَسُوْلِ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ اِثْنَیْ عَشَرَ اَلْفًا ثَمَانِیَةَ اٰلَافٍ مِنَ الْمَدِیْنَةِ وَاَلْفَیْنِ مِنْ غَیْرِ الْمَدِیْنَةِ وَاَلْفَیْنِ مِنَ الطُّلَقَاءِ لَمْ یُرَ فِیْهِمْ قَدَرِیٌّ وَلَا مُرْجِیٌّ وَلَا حَرُوْرِیٌّ وَلَا مُعْتَزِلِیٌّ وَلَا صَاحِبُ رَاْیٍ وَکَانُوْا یَبْکُوْنَ اللَّیْلَ وَالنَّهَارَ وَیَقُوْلُوْنَ اقْبِضْ اَرْوَاحَنَا قَبْلَ اَنْ نَاکُلَ خُبْزَ الْخَمِیْرِ یعنی اصحاب رسول خدا دوازده هزار نفر بوده اند هشت هزار نفر از مدینه و دو هزار نفر از مکه و دو هزار از طلقا یعنی آزاد کرده ها و یکی از ایشان قدری نبود که بجبر قائل باشند و مرجی نبودند که گویند ایمان همه بیک قسم است و حروری نبودند که امیر المومنین علی را ناسزا گویند و معتزلی نبودند که گویند خدا را در عمل بنده هیچ دخلی نیست و در دین خدا برای خود سخن نمی گفتند و در شب و روز گریه می کردند و می گفتند خداوندا قبض کن روحهای ما را پیش از آنکه نان میده بخوریم انتهی و در بعضی از روایات بجای خوردن نان میده استماع خبر واقعه کربلا

مرویست کما لا یخفی علی من طالع بحار المجلسی پس اگر خلفای راشدین و اعوان و انصار ایشان را از مصادیق حدیث اصحابی کالنجوم از رهگذر تعنت و اعتساف و مزید عصبیت و عناد مستثنی نمایند باز هم لازم می آید که جناب نبوی صلی الله علیه وسلم اقتدای امت بجم غفیر تجویز فرموده باشد زیرا که دو تا دوازده هزار فرقِ بسیار است و بعد از تنزیل و ارخاء عنان اگر قید شهرت و ملازمت صحبت و کثرت فضایل و حقوق را از طرف متشیعین برای اصحابه که مورد حدیث مذکور باشند افزوده شود و تضییق دایره اهتمام تمام رود الا کم آن که همان صد کس مراد باشند که قاضی امامیه در مجالس المومنین تراجم آنها بتحریر رقم آورده و برای رفع وهم حدوث مذهب خویش در دایره تشیع همه مذکورین را کشانیده باز هم مخذور یکه امام المتکلمین شیعه اعنی مامون الرشید شیعه او مثل شریف مرتضی و حسن بن علی الطبری ترتیب داده اند دنبال شیعه نمی گذارد و اگر از نیهم فرود آییم و بار تکلف تاویل و تسویل از جانب شیعه گراییم و حدیث اصحابی کالنجوم را بارکان مزعوم امامیه تخصیص نماییم گره عضال و عقده اشکال که برامامیه وارد شده نمی کشاید زیرا که تخالف و تناقض اصول و فروع ایشان بمرتبه رسیده که اخفای آن ممکن نباشد اکنون یکدو حرف تخالف حضرت سلمان و ابوذر که جناب خیر البشر در میان ایشان عقد مواخات بسته بود بکمال اجمال بر تو القا میکنم و تفصیلش را بر مسلک آخر حواله می نمایم و آن اینست که در حدیث معتمد وارد شده که اگر ابوذر واقف شود بر آنچه در دل سلمان است البته وی را قتل کند یا دعای مغفرت برای قاتل او نماید کما فی البحار و منهج المقال و غیرهما من کتب الحدیث و الرجال اینست حال عداوت و تخالف این هر دو برادر در اصول عقاید دینیه و امهات مسائل شرعیه فما ظنک بغیرهما زیرا که قتل شخص بمجرد علم بمکنونات خاطر او بلا امهال و طلب توبه بی کفر و ارتداد یا گناهی که در حکم آنست معقول نمی شود پس لازم آمد که حضرت احکم الحکماء و اشرف انبیا اقتدای امت مرحومه خود را باین بزرگان که یکی قاتل دیگری باشد امر فرماید پس کجا ماند رعایت دقایق فلسفیه و ترتیب مقدمات حکمیه که مامون امامیه بدلیل آن پرداخته و پرده آزرم و حیا از چهره طلاقت خویش برداشته و مقلدانش اوراق کتب خویش را مثل

شل نامه های اعمال سیاه ساختند و تاویلیکه امام الائمه متشیعین یعنی شریف مرتضی در قتل سلمان
از جانب ابوذر غفاری نموده مما یضحک علیه الثکلی ست عرفه انشاء الله تعالی اکنون حال تخالف ابوذر و سلمان در
باب فروع باید شنید که حرفی از آن بر زبان میرانم که در کتاب عیون مزبور از امام محمد بن علی عن ابیه الرضا علی
بن موسی عن ابیه موسی عن ابیه الصادق عن ابیه عن جده مرویست که روزی سلمان محمدی ابوذر را بضیافت طلبید و رو
بروی او دو قرص نان حاضر کرد ابوذر بار بار هر دو قرص را از طرفی بطرف دیگر باز میگردانید و بغور و امعان میدید
سلمان پرسیدش چه میکنی ابوذر گفت مبادا که خام باشد سلمان بکمال غیظ و غضب در آمد و بعد مهلتی گفت
که خیلی جرات کردی و هرگز شکر خدا بجا نیاوردی زانکه این نان آب در پای عرش عظیم و ملائکه مقربین و آسمان
و زمین و هوا و نار و دیگر چیزهای بسیار را در آن دخلی تمام است بیت ابر و باد و مه و خورشید و فلک
در کارند ✤ تا تو نانی بکف آری و بغفلت نخوری ✤ همه از بهر تو سرگشته و فرمانبردار ✤ شرط انصاف نباشد
که تو فرمان نبری ✤ ابوذر غفاری نادم شد و معذرت نمود راوی گوید که بار دیگر سلمان وی را ضیافت
کرد و پارچه های نان خشک را تر کرده پیش وی گذاشت ابوذر گفت اگر نمک یافتمی چه خوش بودی سلمان از خانه
بیرون آمد و مطهره خود را برهن گذاشت و نمکی بدست آورده نزد مهمان نهاد ابوذر نمک را میپاشید و بالذات
تمام میخورد و میگفت شکر خدا را عزوجل که مرتبه قناعت بما روزی فرمود سلمان جواب داد که اگر ترا
قناعت بودی مطهره من برهن نرفتی پس مجلس تمام شد و صحبت منقضی گشت انتهی خلاصه و این
روایات را مجلسی نیز آورده و اگر فقط از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که مانند ستارگانند بدلیل
قصه که صاحب این ها را از متکلم شیعه روایت کرده همان دو کس یعنی ابوذر و ابن مسعود مراد گیریم باز هم
تقریر مامون بر حضرات امامیه حرف بحرف منقلب میگردد بیانش آنکه معیار معرفت حق و باطل ارشادیست
که بجناب ختم نبوت منسوب میکنند باظهار مامون و اتباعش ادله عقلی است و درین مقام دلیلی قاطع
و حجتی لامع بدست داریم که دلالت بر وضع این حدیث مینماید چه محال عقل است که حضرت سید
انبیا که در تخفیف تکالیف شرعیه برای امت خود میکوشید بحدیکه بمراجعت بسیار نجاه نماز را

به پنج بازگردانید مهمت خود را بتکلیف مالا یطاق بسیار دو بد انواع بدایع بارگاه صمدیت دا در خار زار تخالف
و تناقض گذارد پس بگوییم اگر ابوذر و ابن مسعود از جمیع حیثیات متحد بوده اند لازم می آید که اطلاق ابوذر بر احدی
و ابن مسعود بر دیگری درست نگردد و واحد هما عن الآخر ممتاز نشود و هو محال بدیهة چه در معارک حکما بدلایل
قاطعه تقرر یافته که هر چه در خارج کسوت وجود پوشیده در سلک جزئیت منسلک گردیده و اگر با همدیگر تخالف و اختلاف
داشتند البته اقتدای یکی نوع از اقتدای دیگر خواهد بود لا اجتماع النقیضین بل التناقض الکثیرة مبنی که ابوذر مانند جمهور صحابه
اعتقاد آن داشت که معوذتین جزو قرآن مجید است و ابن مسعود بحکم روایت استاد کلینی در تفسیر اهل بیت معتقد آن
بود که هرگز داخل قرآن مجید نیست بلکه معمول او محو کردن این سوره از قرآن مجید بود و این حکم او محض برای و جهان او
و تعلیم شیطان واقع شد عن ابی بکر الحضرمی قال قلت لابی جعفر علیه السلام
ان ابن مسعود کان یمحو المعوذتین من المصحف فقال کان ابی یقول انما فعل ذلک
ابن مسعود برأیه وهما من القرآن بلفظه و باقر مجلسی در حیات القلوب بورود ذمائم و مطاعن او
در احادیث ائمه هدی اعتراف کرده و امر او را مشتبه گفته بدی او ارجح و نیکی او را مرجوح دانسته بلکه
صاحب تلخیص الاقوال فی تحقیق الرجال در ترجمه حذیفه ابن مسعود را از موالین خلفا و معتقدین ایشان دانسته
غلط گفتم بلکه امام اعظم در خلاصة الاقوال و معتقد ایشان ابو عمرو کشی او را از جمله خالطین و مالکین شمرده اند و در
زمره مریدین اصحاب ثلثه ناشمرده اند پس محال عقلی است که جناب اقدس خاتم الرسل اقتدای امت
با این بزرگ تجویز نماید و ایضا مذهب حضرت ابوذر در باب زکوة مخالف عبد الله مسعود است چنانچه این ماجرا
هم از کتب معتبره امامیه مثل تفسیر قمی مذکور دریافت توان شد و نیز ابوذر غفاری در اخبار نبوی بلکه تصدیق
خدا و رسول در بعضی از امور تذبذبی داشت و این قصه در جای خود بحول الله و قوته عنقریب گذارش
خواهد پذیرفت پس معلوم شد که آنچه اکابر امامیه در حدیث قند التحریف و تبدیل بکار برند و در مناقب
ابوذر و ابن مسعود حدیث مذکور را آورند همه اش موضوع و باطل است دوم آنکه اگر تحریف شیخ
صدوق و سید مرتضی و غیرهما کشریک الباری فرض کنیم و گوییم که مراد از الدین کتاب الله

دعوی شان

و عترت اند پس چیزیکه باقتدای امام دون غیره تخصیص کند درین کلام اشاره هم نیست تا بعترت
چه رسد پس می باید که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم امت را بقول ما مون تکلیف ما لا یطاق گذاشته
باشد زیرا که از روایت علل شیخ المشایخ بر فهم مجتهدین شیعه چنان واضح میشود که دو کس گرچه معصوم باشند
ممکن نیست که با همدیگر مختلف نشوند و این حکم در معصومین بزعم امامیه ظاهر است چه تخالف جناب مرتضوی
و فاطمی در جهاد و عدم جهاد با خلفا بعنوانی وقوع یافته که اکابر علمای طائفه بهیچ تدبیرے از تدابیر نتوانند
پوشند تا آنکه کلمات شنیعه که موی مخلصین از تصور آن بر بدن میخیزد و دود آه از دلهای ایشان بر می انگیزد در
اصول امامیه بزبان سیدة النساء گذشت که مانند جنین در رحم پرده نشین شده و مثل خائنان در خانه گریخته الی آخره
وانچه میانه ریحانتان رسول ثقلین یعنے حضرت امام حسن و امام حسین در باب صلح معاویه و جهاد و حرب او پیش آمد
مجال کیست که بتکرار آن تواند کوشید و قدم مجملا اسلمنا که مراد آنست که اقتدا کنید بعد من بقرآن
مجید و امامی که از عترت من باشد و در وقت امامتش ترک اقتدا بدیگر معصومین نمائید پس کاش ائمه اهل حق
در اوقات امامت خویش بر اصول امامیه اختلاف در طبقات شیعه نمی انداختند و باوامر متخالفه مثل مسح
و غسل رجلین و طهارت نبیذ و خمر و نجاست آن الی غیر ذلک امت را مامور نمیساختند و قبل ازین مذکور گذشت
که حضرت امام صادق را در ایجاد این خلافات افتخار تمام بوده تا بدست انضجار چه رسد و اگر
اقوال و افعال ائمه دیگر را از کتب شیعیان که در پرده دعوی موافقت بکار خویش پرداخته اند بر شمارم
معلوم شود که قول یکی با قول دیگری بسیار مناسبتی و ربطی ندارد و پر ظاهر است که هرگاه یک امام این همه اختلافها
در شریعت مرحومه ایجاد و احداث نموده باشد پس اختلافات در اقوال جماعتی از ائمه هدی بطریق اولی
خواهد بود لیکن حسن بن علی الطبری با دعوی همه دانیها پرده عصبیت بر بصر بصیرت خویش می تنید
و چندی از مخالفتهای شیخین بزعم خود مثل انتساب امضا قباله فدک بحضرت صدیق و دریدنش را بفاروق
میگوید که اقتدا بهر یکی مخالف اقتدا است بدیگری قال الله تعالی افلا یتدبرون القرآن ولو کان من عند
غیر الله لوجدوا فیه اختلافا کثیرا جواب مجوز قرآن خلافی نیست کلام هر که بقرآن عمل کند بهم خلافی

نمیباشد چنانکه ائمه شیعه دوازده اند و آخر ایشان همان گفت که اول ایشان نه چنانکه ائمه مخالفان
که هر یکی مذهبی بتجدید می نهادند و اغوای خلق میکردند انتهی بلفظه قد ختم الله علی قلبه و اینها همه بعد تسلیم و فرض
محال ست و الا قوال صدوق که مراد از الذین کتاب و عترت اند خود مخدوش ست زیرا که بروایت صحاح
از ما زد در یحدیث متصل الذین بعد نام ابی ذر غفاری و عبد الله مسعود مروی است فتعارضا فتساقطا
و بحمد الله که نام شیخین چنانکه اهل حق روایت میکنند برحال خود باقی و اعتراضات ائمه امامیه کما عرفت از
اصلش مستاصل و واهی هویدا است یعنی بمطالعه این مقام از عماد الاسلام فاضل جالسی است که محصلش این
است که خبر اقتدا از مثل حدیثی ست که مجمل باشد زیرا که هیچ بیان نفرموده اند که در چه چیز اقتدای شیخین باید
کرد و در لفظ بعدی دلالتی نیست که آیا بر کدام طور بعد وفات یا در حالات دیگر اقتدای ایشان باید نمود
و ازینجاست که بعضی اکابر امامیه گفته اند که سبب این حدیث آن بود که روزی نبی صلی الله علیه و آله و سلم
در بعضی از طرق میرفت و شیخین متاخر از آنحضرت صلعم بودند و بر عقب شریف میرفتند و بعضی از اصحاب از راهی
سوال کردند که سلوک آن مستلزم لحوق بآنجناب باشد پس آنحضرت صلعم فرمود که پیروی شیخین باید کرد
تا بمن خواهید رسید انتهی مقصوده و وجه تایید و تقویت خود ظاهر است زیرا که این بزرگان باظهار فاضل
جالسی حدیث مذکور را در شان شیخین قرار داده اند آمدم بر آنچه مجتهد متوفای مذکور بحث کرده پیشی آنکه
افادتش ضحکه صبیان است و احسن تا که کسی بحدیث اولیای او از جانب کمترین عرضه نمیدهد
که اجمال و احتمال در بسیاری از احادیث رسول متعال در باره اهل بیت علیهم السلام هم واقع است
مثلا در حدیث ثقلین که در باب امامت باعتراف مؤلف رساله حدیث ثقلین هیچ نصی صحیح تر
از ان در احادیث رسول کونین بپایه ورود در نرسیده فرموده اند که تمسک بایشان سبب نجات
است لیکن بیان نفرموده اند که حقیقت این تمسک چیست آیا مراد آنست که محبت این بزرگان
دارند و در ایصال نفع و دفع ضرر ایشان بوجه شرعی سعی نمایند و تعظیم و توقیر ایشان بجا آرند
یا اتباع و پیروی اینها لازم گیرند این هم مجمل ست که در اصول می باید یا در فروع و جمیع مسایل

فروعیه مراد است حتی که بازی معلوم و ترتب مدارج سیادت تمامی شهداء و ارتضا و اصطفا بلکه درجه
الوهیت خدا و مالکیت مطلقه بعد از اربعه متناسبه به بهشت عنبر سرشت برد چون از قبل دو بر ممنوعه
فاحشه بلشت که از زنادکاران بقول علامه دهلوی علیه الرحمه عزبان التعوط و دیگران را احتلام تروید
وقس علی هذا در اصول خصوصا توحید باری که اصل الاصول است و ائمه امامیه مثل هشامین و مومن
الطاق تقریر آن میکردند و مطعن با هل بیت میرسانیدند من بعد سخن درین است که جمیع اهل بیت مراد اند
یا بعض و جناب سیده بضعه پیغمبر داخل اند یا خارج اصول امامیه علی ما سیجی بیانها فی المسلک الثانی
انشاء الله تعالی بمقتضای ان التشیع العرفی مستلزم للناصبیة مقتضی خروج است و ولوج این است
حال عمده احادیث که امامیه بعد از تسویل و تاویل فی الجمله بکار آید اما احادیثی که بلفظ طریق و سلوک
و لحوق و کشتی و دریا و بیابان و صحرا مروی است پس دلالت آن بعد ازین احتمالات که شیعه در حدیث اقتدا من تلقاء النفس
پیدا کردند خود مضمحل چه محتمل که کسی پرسیده باشد که در فلان شهر چگونه برسم و حال آنکه در اثنای راه
صحراهای بیشمار و دریاهای ناپیدا کنار واقع است حضرت فرمود که همراه علی بن ابی طالب که بسبب
بلند این سیده انها نوردیده باید رفت ع که سالک بیخبر نبود ز راه و رسم منزلها * الی غیر ذلک من الاحتمالات
و از نیجا تمامی اقاصی و ادانی هویدا می شود که آنچه صاحب ازهار بار دگر گفته بود تمامش ناشی از غلبه
سود است و با دنی تغییر بروی منقلب است بیانش آنکه اگر مراد از احادیث پیغمبر صلی الله علیه
آله وسلم که بعد از من تمسک بعلی مرتضی نمایید و قرآن شریف با اوست و او با قرآن است و هدایت
در اتباع او محصور دانید و بغیر او التجا نکنید آنست که فقط روایات و احادیث احکام آنجناب را
نصب العین دارید و احادیث و مرویات دیگران که معصوم نبودند بلکه در طوفان بی تمیزی گرفتار
شدند به جوی نشمارید لازم می آید تکذیب تمامی شعائر دین اسلام که غیر آنجناب روایت کرده اند
زیرا که روایات و احکام جناب امیر در اصول و فروع شریعت غرا وفا نمی کند و همین قیاس است
حال حضرت امام حسین که در احکام دینی بگواهی مطالعه کتب حدیث امامیه روایات آنجناب

شاذ و نادر است و زیاده تر کلام در بارهٔ امام زین العابدین است که باعتراف مجلسی و صاحب اثبات الحق
و امثال ایشان در عزلت نشسته بودند و در خروج و دخول بر روی مردم اکثر شدید بر بستند و احدی را از
مستفیدین با سوی خویش راه نمی دادند و با بعبادت او تعالی اشتغال میداشت مسایل دینیه و سایر
علوم کمتر از آنحضرت منقول گردیده و بر دانشمندان عالم ازین تصریحات ظاهر و روشن است که هرگاه
طریق افاده و استفاده مسدود باشد مسائل دینی از آنجناب چگونه مروی تواند باشد و لهذا افتخار امامیه جز بادعیه
آنجناب که هر چند باره تعبیر آن تفنن عبارات واقع شود کمتر است کما سبق تفصیله منقول نیست
کما لا یخفی علی من طالع اثبات الحق و شروح الصحیفه و اگر از حالات بعضی دیگر از ائمه چیزی نقل
کنم دایره بحث زیاده تر وسیع میگردد بلکه اگر دیگر ائمه را مثل امام صادق که مذهب اثنا عشریه
منسوب با ایشان است و نیز بزعم علمای طائفه مثل شوستری در مجالس المومنین تبعا للسلف المتقدمین
راویان احادیث آنجناب در کوفه و بغداد زیاده از هفتاد هزار بوده اند ضمیمه گردانند بلکه افادات همه را
از جناب مرتضوی تا حضرت امام مهدی نصب العین سازند باز هم جزئیات مسایل وافی نیست و الا
اکابر فقهای اینفرقه چرا صراحةً بر رای و قیاس که باعتراف شان از محدثات ابلیس است رجوع میکردند
چنانچه نمونه آن در مسلک آخر بنظر سامعین و ناظرین خواهم گذرانید و اگر مراد آنست که انچه از علی مرتضی
بعد از من در ایام امامت و خلافت بعمل آید بآن تشبث نمائید پس حدیث پیغمبر صلی الله علیه و سلم که باتفاق
معتمد علیه است یعنی کل بدعة ضلالة و کل ضلالة فی النار این مدعا را استیصال میکند زیرا که امور محدثه جدیده
آنجناب را بر اصول موضوعه در حدیث مستثنی نکرده اند و حرفی ازان این نیست که هر چه بر اهل بیت از دست
اعدا بگذرد صبر و تماشای آن نمایند و هرگز برای سرپرستی ایشان بر نخیزند اگر چه فلان و فلان سانحه
کند و گرنه اهل اخلاص را موجب انضجار و اهل نفاق را باعث زیادت افتخار گذشته باشد و اگر
گویند که مقصود امامت یعنی بعد از من اهل بیت را امام عالم دانید گوئیم که در عصر واحد چگونه دو
امام جمع توانند شد فکیف زیاده ازان مگر گویند که یکی را بعد دیگری گوئیم که این قول سخت رکیک

است

است انفسان آن بجناب خاتم پیغمبران که بلاغت کلامش نشک افزای سحبان است کمال بے ادبی
ولی اندامی برآنکه آنا امام حسن مثلا بعد حضرت امیر رتبه خلافت شیر زند بردا اگر اقتدا بامام حسن سبب اکثر برادران
وفرزندان ائمهٔ هدی جهد بلیغ کرده اندکه اکابر امامیه باخراج شان خلعت خروج و ناصبیت پوشیده اند
بار خدایا مگو برای اقتدای ایشان بر احادیث دیگر که در مدح محمد بن حنفیه و حضرت زید شهید در مجالس المؤمنین
وارشاد مفید مروی است دست زنند درینصورت خصوصیتی بر طبق زعم شیعه برای ایشان باقی نمی ماند واگر
گویند که مرجح مرتبهٔ عصمت است که در اثنا عشر موجود و از غیر شان مسلوب و مفقود گوییم هرگاه ضلال و تلبیس و
ایقاع اختلافات الی غیر ذلک من المعاصی التی کادت ان تکون کفرا برهم زن بنیان عصمت شد
بیچاره اقارب ائمه که مال کار شان هرگز باین حد نمیرسد بلکه در حقیقت آمرین بالمعروف و ناهین عن المنکر
بودند چرا محروم باشند سوم آنکه عموی صدوق که اهل سنت نام نهند را در دو صورت رفع و نصب
روایت کرده اند و بس چیزی است که اطفال اهل حدیث هم باین فرق نمی شوند تا الطلبه علوم دینیه
چه رسد بحمد الله که روایت ابو عیسی ترمذی وابن ماجه قزوینی و امام احمد بن حنبل و حاکم نیشاپوری و آنچه در شرح
جامع صغیر مروی و مذکور است برای تصدیق صدوق امامیه بس است و بحمد الله که درین قسم تصدیق کلام شریف
مرتضی خود اول دلیل است جائیکه تصریح کرده که مخالفین با انکار شدید از نصب میکنند چنانکه در الملتقی
بالجمله چنانچه برای تصدیق صدوق کتب مذکوره بکار می آید قول شریف مرتضی را نیز که بسند حدیث اقتدا
قابل اعتبار نیست و فقط بواسطه عبد الملک بن عمیر است تصدیق می نماید و هیچ زیاده تفسیر و بیان
فی ذلک انشاء الله تعالی این است حال حصر شیخ ابن بابویه حدیث اقتدا را در رفع والنصب اما توجیهاتیکه
بر صفحهٔ قرطاس ریخته صبیان کافیه خوان هم بران قاه قاه می خندند و چنانچه از ان پیدا هویدا است که عمدة
الامامیه حقیقة مرفوع القلم بود و حظی وافر از نصب و عداوت پیغمبر صلی الله علیه وسلم داشت که حدیث آنجناب
را برین رکاکت حمل نمود شعر جزی ربه عنا صدوق الکواذب ❀ جزاء الکلاب العاویات وقد
فعل ❀ علاوه بجنابش نیامد که رفع و نصب بتقدیر لفظ هما و عنی بالاکتفاء مفید مدعای اهل سنت است

چهارم آنکه از امام المتکلمین امامیه یعنی مامون جیلی عجب است که تخالف و تناقض اقوال ائمه و آنچه
فیما بین معصومین گذشته که امرت الیه الاشاره لنصب العین ندارد و عین نصب را اختیار ساخته بر ذکر یکدو امر که
فیما خلفا مثل مجتهدین واقع شده چنانچه قبل ازین جواب این بطور اجمال مذکور شد همت بر گمارد و طرفه تر آنکه حکم
کلی میکند که صحت و سقم حدیث را بمحض دلائل عقلی معلوم توان کرد و حال آنکه خود حضرات ائمه فرموده اند
که حدیثیکه بواسطه کسی خواه مهتدی خواه غیر آن نزد شما رسد زبان بانکارش کشائید و گمان کنید که این
کلام معصوم نیست شاید که از احادیث ما باشد و در صورت انکار تکذیب ایزدی نعوذ بالله لازم آید
چنانچه روایت امام صادق علیه السلام بران ناطق است و هذه الفاظها علی نقل المجلسی
فی البحار لا تکذبوا الحدیث اتاکم به مرجی و لا قدری و لا خارجی نسبه الینا فانکم لا تدرون
لعله شیء من الحق فتکذبوا الله عز و جل فوق عرشه و نیز دلیل عقلی را هرجا معیار صحت و سقم قرار داده اند
بلکه بر طبق روایات معتبره چنانچه در بحار مضبوط است معیار صحت و سقم را موافقت و مخالفت قرآن مجید
مقرر فرموده اند الی غیر ذلک و باقر مجلسی در شرح اربعین میگوید که ترک الروایات بمحض الاستبعاد لیس من
شان المتدینین یعنی احادیث را بمجرد استبعادات عقلیه ترک نمودن و دست از ان برداشتن دین داران نیست
بلکه بی دینی محض است اگر درین مقام روایات ائمه هدی را که مضاد دلائل عقلیه بلکه نقلیه بیش از بیش وارد شده اند
و ائمه مذهب این قوم بصحت آن حکم کرده اند برشمارم غرض اصلی که از تحریر این اوراق است تلف
میگردد **پنجم** آنکه اگر مراد شریف مرتضی این است که ناصبیت دو مذکور روبی ادبی او نسبت
بشهداء کربلا یا لیتنی کنت معهم فافوز فوزا عظیما در کتب اهل حق مروی است بس او بیان نشان
دهند که در فلان کتاب واقع است علاوه هرگز بیاد نمی آید که اهل نقد مثل عبد الرحمن نسائی و شمس الدین
ذهبی و امثال ایشان نصب و عداوت اهل بیت را باو نسبت داده باشند و اگر بر تصریحات علمای خویش ناصبیت
را بوی بر گرداند فلا ینتهض حجة علی الخصوم چه بعد ازین در مبحث رفض و نصب خواهی دانست که امامیه
درین تلقیب از حق صریح اعتزال کرده و جور و جفا را نصب العین داشته اند و تحقیق را

درین

درین باب نقض نمودند و بر تقدیر تسلیم افادات شریف باز هم نقد مدعا بدست نمی آید زیرا که فقط از
مطالعهٔ کتب حدیث مثل ترمذی دریافت می شود که بواسطهٔ غیر او نیز این حدیث را محدثین روایت کرده اند
فکیف که بدیدن شروح و حواشی بسیاری از طرق برای این حدیث شد اوضح است و مخفی نماند که از حدیث
اقتدا النسبة بتخصیص شیخین بدیهیست و بر ظاهر است که مدلول حدیث نجوم بجهت اطلاق و عموم چیز دیگر
است و مآل این حدیث بجهت خصوص چیز دیگر خود علمای مذهب امامیه باظهار شریف مرتضی بر تقدیر
منصوب بودن لفظ ابابکر و عمر قائل تخصیص گشته اند چنانکه گذشت فلا یلزم امامة کل واحد من الصحابة
کما وهم السید المرتضی فکیف که علمای اهل حق مثل علامه ثانی سعد الدین تفتازانی در شرح مقاصد و سید
سند شریف جرجانی در شرح مواقف مطابق کلام حضرت فخر المتکلمین و حجة الاسلام و المسلمین جابجا تصحیح
کرده اند که درباره فعلیت امامت فقط استحقاق شخص کفایت نمی کند و هرگاه بیچاره شیخین بر قرارداد
اهل سنت نه معصوم بودند و نه منزه از سهو و نسیان پس اگر صدیق در سقیفه یا وقت وفات این حدیث
را ذکر نکند قباحتی لازم نمی آید آری قباحت این است که حضرت امیر با وصف عصمت مزعومی امامیه
و منزه از سهو و نسیان وقت انعقاد بیعت ابوبکر صدیق بامور دیگر که تفصیلش در کتب امامیه مثل بحار
وغیره مرقوم است تشبث فرماید و نص غدیری را یاد نه نماید پس واضح شد که غایت آرزوی شریف
مرتضی در صدر عبارت شافی زبان درازی درباره امام رضا است و در خاتمه آن هرزه جائی
درباب خاتم الخلفاء است من بعد مخفی نماند که صحابه کبار سیرت شیخین را مثل سنت رسول الثقلین بنظر سیداً شنیدند
بحدیکه قلوب شیعه خوب میدانند و ازینجاست که شریف مرتضی تقیه جناب مرتضی بعد حصول خلافت
هم قایل است و کتب حدیث و کلام از فریقین مثل نهایه و بحار و شرح مقاصد ازین امور مملو و مشحون
است که مدح سیرت شیخین بر زبان خاص و عام از صحابه خیر الانام علیه الصلوة والسلام بود و همانا
این از ثمرات حدیث اقتدوا و تخصیص سرور انبیاء درباره این هر دو بزرگ است معاذ الله که ابنیای
از صحابه مخالفت ایشان کرده باشند چنانکه وهم شریف مرتضی است و لو سلمنا

که کسی خلاف کرده باشد پس دعوی عصیان محض بی دلیل هرگز نزد علمای اهل حق ثابت نشده که مخالفت
خلفای راشدین خصوصاً شیخین هر جا که باشد موجب فسق و عصیان است و ازینجاست که در شرح قدیم و جدید
تجرید العقاید طوسی جاییکه عبارت مخالفوا علیٍّ فسقة وارد است بحث و اعتراض کرده اند و اصل عموم این قضیه
را انجا کالبرا بر ساختند **ششم** آنکه دعوی اکابر شیعه که حضرت ابوذر با وجود مراتب جلیله و فضایل
جمیله خویش در جمیع امور اقتدا بحضرت مرتضوی مینمود و هرگز خلاف آنجناب چیزی نمی فرمود و از
اطاعت شیخین کاره و مستنکف بود باعث کمال تحیر میشود این دعوی روبروی علمای اهل حق که
که اسفار معتمدهٔ امامیه را نیز بچشم عبرت دیده اند از غرایب امور و عجایب دهور است سر کعب احبار را که
از خلص اصحاب مرتضوی و فدائیان اهل بیت بود شکستن و رو بروی خلیفهٔ ثالث رضی الله عنهم اجمعین
با اینهمه جنگ و جدل کردن و دشنام دادن و از حصن حصین تقیه پا بیرون نهادن کما مرت الیها
الاشارة فی صدر هذه العجالة اگر مخالفت حضرت مصطفوی و مرتضوی نبود باری از باب موافقت
و تقلید و اطاعت چگونه توان گفت موید مخالفت اوست آنچه کشی و صاحب تلخیص و دیگران در ترجمهٔ
او آورده اند که امیر المومنین او را بسکوت امر کرد و او هرگز قبول ننمود کما سیجیٔ مفصلاً انشاء الله تعالی
و ازین مقام هویدا شد که ادعای مقطوعیت ایمان و فضل ابوذر و ابن مسعود نزد علمای قوم از توهمات
عجیبه است عنقریب در مسلک آخر خواهی دانست که اصول معتبرهٔ شیعه بر خلاف آن ناطق است و روایات
موضوعهٔ طایفه هرگز قطع بر فضایل این بزرگان امکانی ندارد **بالجمله** برین چند بحث اکتفا کرده
دیگر ابحاث را بر فطانت اذکیا گذاشته باز باصل مطلب رجوع میکنیم و میگوییم که **از انجمله** است
قصهٔ خلوت جناب سید المرسلین با ماریه قبطیه روز نوبت ام المومنین حفصه معظمه و تنگی او از ان
و شکوهٔ آنحضرت صلی الله علیه و سلم تا بنا و بشر بود دلش بحدیث نبوی با آنکه بعد از من خلافت برای
ابوبکر باز بعمر قرار خواهد یافت در تنگ و قلق است بدست ایشان خواهد بود چنانچه تفاسیر اهل سنت
مثل تفسیر کبیر به اصلش گواهی میدهد و در تفاسیر امامیه مثل مجمع البیان طبرسی و خلاصة المنهج کاشانی

و تفسیر قمی و جرجانی وغیره این قصه ثابت شده و بروایات معتمده تحقیق یافته پس اطلال شبهه انکار بعضی
از امامیه در شرح انوار البدریه که بجهت خصومت و عداوت در ابطال این قصه بعض نموده و سعی بعبارت
انشاء الله تعالی و این بشارت برای امیر المومنین مسطوره که بکمال ایمان و اخلاص و زهد و عفت از قرآن
مجید قطعی و یقینی است کما مر من قبل دلالت بر استحقاق شیخین و حسن سیرت ایشان و عدم غصب
خلافت و آنچه بدان متعلق است دارد و سیما وقتیکه قصه غزوه خندق با آن انضمام یابد گو ابصار مخالفین از
معاینه بریق لمعانش خیره و قلوب شیعین از ادراک آن تنگ و تیره باشد و بحمد الله که این قصه هم
بروایات معتبره فریقین ثابت شده درین مقام بروایت مجلسی در حیات القلوب اکتفا نمایم که چون
رسول خدا صلی الله علیه وسلم بوحی آسمانی رای سلمان فارسی را در حفر خندق پسندید فرمود مهاجرین
و انصار را امر کرد که بیلها و کلنگها آوردند و حضرت خود ابتدا کرد در حصه مهاجرین و کلنگی برداشت
و خود میکند و حضرت امیر المومنین علیه السلام خاک را نقل میکرد تا آنکه عرق کرد و مانده شد و
فرمود که عیشی نیست مگر عیش آخرت خداوندا بیامرز انصار و مهاجرین را و چون مردم دیدند که حضرت
خود متوجه کندن گردیده اهتمام بسیار کردند در کندن و خاک را نقل میکردند چون روز دوم شد
بامداد آمدند بر سر خندق و حضرت در مسجد فتح نشست و صحابه مشغول کندن شدند ناگاه بسنگی رسیدند
که کلنگ در آن کار نمیکرد پس جابر بن عبد الله انصاری را بخدمت حضرت فرستادند که حقیقت
حال را عرض نماید جابر گفت که چون بمسجد فتح رفتم دیدم که حضرت بر پشت خوابیده و ردای
مبارک را در زیر سر گذاشته و از گرسنگی بر شکم خود سنگی بسته است گفتم یا رسول الله سنگی در خندق
پیدا شده که کلنگ در آن اثر نمیکند پس آب خواست و بسرعت روان شد و چون بآن موضع رسید آبی
طلبید و از آن آب وضو ساخت و گفت آبی در دهان حکمت نشان گرد و مضمضه نمود و بر آن
سنگ ریخت پس کلنگ را گرفت و ضربتی بر آن سنگ زد که از آن برقی ساطع شد و در آن برق قصرهای شام را دیدیم
پس بار دیگر کلنگ زد و برقی ساطع شد که قصرهای مداین را دیدیم پس بار دیگر کلنگ زد و برقی لامع شد که قصرهای یمن

دیدیم پس فرمود که این مواضع را که برق بر اینها تابید شما فتح خواهید کرد مسلمانان از استماع
این بشارت بسیار شادمان شدند و خدا را حمد کردند و منافقان گفتند که وعدهٔ ملک کسری و قیصر
میدهد و از ترس دور خود خندق میکند پس حق تعالی آیهٔ قُلِ اللّٰهُمَّ مَالِكَ الْمُلْكِ برای تکذیب قبایح
منافقان فرستاد و ابن بابویه روایت کرده است که چون کلنگ اول را زد ثلث سنگ را شکست و فرمود
الله اکبر کلیدهای شام را خدا بمن داد و بخدا سوگند که قصرهای سرخ آن را می‌بینم پس کلنگ دیگر زد و ثلث
دیگر را شکست و گفت الله اکبر کلیدهای ملک فارس را بمن داد و بخدا سوگند که الحال قصر سفید فارس را
می‌بینم چون کلنگ سوم زد و باقی سنگ جدا شد گفت الله اکبر کلیدهای یمن بمن داد و بخدا سوگند
که دروازه‌های صنعا را می‌بینم انتهی بلفظه چون بر حدیث فرد کامل بامیهٔ عبرا و اطلاع یافتی بدانکه
خالق جاهر و اعراض این مناقب و محامد را بر زبان چنین دشمنان جاری گردانیده و قدرت کاملهٔ خویش را
مانند روز قیامت يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ وَأَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ
بمرتبهٔ ظهور رسانیده که اگر دفاتر طوال در شرح فواید این احادیث رسول متعال منسلک گردد وفا
نتواند کرد لکن بحکم الیسیر یدل علی الکثیر هرچند فایدهٔ اطلاع فهم و استنباط دیگر فواید را بر ذکای سامع
و ناظر گذارم **فایدهٔ اول** آنکه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در هر ضرب کلنگ فرمود که
مفاتیح این بلاد را بدست من سپردند و این معنی نزد اهل حق و تعیین صورت نمی بندد مگر آنکه خلفای ثلثه
بلیاقت و استحقاق جانشین آن برگزیدهٔ انفس و آفاق باشند تا فتح این بلاد که از اینها وقوع یافته بنور
رضای ایزدی بر آن تافته همین فتح و فیروزی آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم باشد **فایدهٔ دوم**
آنکه سنگ مذکور سه حصه شد و در هر حصه برق لمعان پیدا گشت و بر اطراف عالم احاطه کرد و این
نیست مگر نور اسلام و ایمان پس معلوم شد که خلفای ثلثه ایمان کامل و فضایل بسیار داشتند
و تهمت ارتداد و کفر بلکه احتمال فسق و فجور که مستعرفه نیز باطل بر آمد و العجب کل العجب که اکابر
علمای قوم هر جا که در قرآن و حدیث لفظ اثنی عشر نقیبا یا امیرا یابند انص قطعی در باب جمیع ائمه گمان

برند کو در واقع مستلزم سلب و اثبات باشد و برین تصریحات که خلافت خلفای ثلثه بهمت
صادقه نبوی مثل آفتاب نیم روز روشن شد و عالمی را فرا گرفت گوش ظاهر هم نه نهند تا بیقین قلبی چه رسد
و ازینجا واضح می شود که روایات اهل حق مثل آنچه در نزول میزان از آسمان و حدیث دلو وارد اند آن که حقیت خصوص
خلفای ثلثه را در باب خلافت می شود و نمای اسلام را مقتضی می کند مبنی بر عصبیت و عناد بوده چنانکه اهل خصو[مت]
و عداوت می نمایند و الحمد لله علی ذلک **فائده سوم** آنکه بشارت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم
بشارات فتح خزائن دادن در جنگ خندق را بر تسلط خلفای ثلثه دلالت تام بر آن دارد که حق تعالی از خلافت و غلبه
ایشان راضی شده و آنچه امامیه بر فتراک شان بسته اند نیز در واقع اصلی ندارند چه بر محال عقل است
و خلاف نقل که با وصف صدق این روایات موضوعه مفتری بر تسلط خلفای ثلثه خوشوقت شوند و بر فتح
و فیروزی ایشان نازند و اهل اسلام خصوصاً حضرت امیر و اشیاع و اتباع ایشان را بشارت دهند
که خلافت خلفا عین غصب حق شیر خدا و تذلیل اهل بیت بلا و استیصال شجره اسلام بود مگر باید دندان
که هزاران نسخ قرآن مجید را که اشرف معجزات سرور کائنات بود تعنتاً و عناداً در آتش نهادند
و آنچه لکاید نوشتند بریدت اصلی نگذاشتند و جناب امیر را معاذ الله بر اصول را اذل امت [illegible]
اخس حیوانات در مدینه کشیدند و جناب سیدة النساء و محسن را شهید کردند و ام کلثوم را
بغصب و عدوان بخانه خویش بردند مستبعد است عادةً و عقلاً که محاربات و مقاتلات ایشان
جهاد باشد و حق تعالی از آن خشنود شود و چون بنص نبوی رضای الهی ثابت گشت مذهب امامیه قطعاً
و یقیناً از بیخ و بنیاد برکنده شد و مؤید این مقصود حدیث کلینی از حضرت السجاد است که ماذون
بجهاد نمی شود مگر کسیکه صفات آیت کریمه اَلتَّائِبُونَ الْعَابِدُونَ الْحَامِدُونَ
السَّائِحُونَ الرَّاكِعُونَ السَّاجِدُونَ الْآمِرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّاهُونَ عَنِ الْمُنْكَرِ
وَالْحَافِظُونَ لِحُدُودِ اللهِ بر وی منطبق باشد و خلفا و اعوان و انصار شان ماذون بجهاد از بارگاه
رب العباد بودند پس معلوم شد که ذوات عالیات شان مستجمع این صفات کمالیه بود و

مجوسیان ایران انواع مثالب و قبایح در مقابله این مناقب و محامد خلفا فالله و رسوله از طرف خویش
تراشند و این حدیث امام زین العابدین در کافی و وافی بچند ورق کلان منضبط است بقدر ضرورت اکتفا نمودم
حضرات شیعین در این احادیث دست و پا گم کردند و آنچه در مناظره فقیر بعد قیل و قال بسیار تعوذه
نمودند فذلکه آن در چند سطر ثبت می نمایم که در احادیث فریقین ثابت شده که خدای عز و جل تایید دین
خویش برجل فاجر هم می کند پس آنچه از خلفا صدور یافته موجب مدح نباشد فقیر عرض کردم که تایید دین
بالخصوص حضرات معصومین محفوظین البته تایید دین خدا کرده اند پس اگر نواصب باین احادیث
دست زنند جواب شما عین جواب ماست علاوه از دین مذهب حق مراد می گیرند یا باطل گفتند معاذ الله
که باطل مقصود باشد گفتم چون بر جای خود باصول فریقین ثابت و کسی انکار نمی تواند کرد که در زمان
خلفای راشدین تایید مذهب اهل سنت واقع شده پس حقیت مذهب ما بی مؤنت ترتیب مقدمات
باثبات رسید والحمد لله علی الظفر بالمطلوب و از جمله اموریکه اعلام آن بر ضرور می نماید آنکه مجلسی بعد ذکر
روایت ابن بابویه در حفر خندق چنانکه در المنتهی روایت کلینی دال بر اینکه شیخین معاذ الله در زمره اهل نفاق
بودند ذکر کرده چه با همدگر گفتند که ما را وعده ملک کسری و قیصر میدهد و حالانکه قدرت نداریم که بقضای
حاجت بیرون رویم مقصود از ایراد این افترا و بهتان آنست که این نوع منقبت را هم بمنقصت بدل
سازند کلا انهم لا یقدرون فان الله متم نوره وناصر حزبه ومنجز وعده
ولو کره المعاندون برای ابطال این شبهه بازیها هر سه فایده مزبوره کافی و وافی است
مع ذلک دلیلی دیگر درینجا برای تبکیت اهل عناد قایم است بیانش بر نهج اجمال آنکه از احادیث
مزعومی امامیه چنانچه در تصانیف مجلسی از بحار و غیره مرویست دریافت می شود که شیخین و امثال شان را
اینهمه جفاکشی همراه پیغمبر صلی الله علیه وسلم و اعانت و نصرت آنجناب بجهت یکی روایات دیلمی نیز در ارشاد
القلوب دال بر آنست از آن اختیار افتاد که باخبار کاهنان کتب خلافت و سلطنت و غلبه بود را بر کسری و قیصر
اعتقاد می کردند و می دانستند که بالاخره روزی این شوکت و دبدبه در قسمت ما خواهد افتاد پس در بشارت

پیغمبر صلی الله علیه وسلم که بر طبق اخبار کاهنین بود تردد و ریب معنی ندارد والحمد لله علی اتمام النعمة
واکمال الحجة و از انجمله است امامت صدیق در نماز مسجد شریف با وصف حضور تمامی اصحاب
کبار از مهاجرین و انصار بحکم جناب رسالتمآب بروایات اجلهٔ صحابه که جمعی از انها بر زبان امامیه هم
در اعداد موثقین و معدلین شمرده می شوند بعنوانیکه مزیتی بران هرگز متخیل نباشد چنانچه در ضمن دفع
اعتراضات قوم مورد لوم مذکور خواهد شد و منتهای مساعی اهل خلاف که در بث مطاعن مزعومی اهل
بیت اخیار و نشر فضائل مجهولی اصحاب سرور ابرار نقد انصاف را که از دست خویش در بازند و ابواب
جور و اعتساف را بر روی خویش مفتوح میسازند آنست که عائشه صدیقه دختر ابوبکر صدیق بلال
غلام آزاد کردهٔ او که حل و عقد امور خانگی و پیام رسانی امامت نماز بایشان تعلق داشت خواستند
که این امر جلیل و ذکر جمیل را بسوی مولای خویش باز گردانند درینجا نیز بندهٔ کمترین خلائق در دفع
این تهمتها کمر همت محکم می بندد و می گوید که آری بلال پس هر چند غلام آزاد کردهٔ صدیق اکبر باشد
ولیکن بسبب فیض صحبت و ملازمت حضرت سید النبیین و جان نثاری بران امام طیبین و طاهرین
مرتبهٔ او بجائی رسیده که بر اصول و روایات فریقین بسیاری از اشراف قریش و صحابهٔ پیغمبر صلی الله علیه وسلم
بغلامی او هم نمیرسند چون درینمقام هم کار به بحث و جدال با شیعین افتاده و احادیث اهل سنت
را این فرقه بگوش اصغا جا نمیدهند ناگزیر از اصول موضوعه چیزی منقول می شود که ابن بابویه
باعتراف مجلسی در حیات القلوب بسند معتبر از امیر المومنین روایت کرده که سبقت گیرندگان بسوی
ایمان پنج نفر اند پس من سابق عربم و سلمان سابق اهل فارس است و صهیب سابق بر روم و بلال سابق حبشه
است و خباب سابق قبطه است انتهی و در تفاسیر اهل بیت و روایات ایشان حدیثی است که در چند
ورق نا بر نگشته بر قدر ضرورت اکتفا می کنم و عبارت مجلسی در حیات القلوب که ترجمهٔ آن حدیث
است نقل بنمایم تا هر یکی از خواص و عوام بهره ازان بر گیرد و آن اینست که از حضرت امام زین العابدین
علیه السلام مرویست در تفسیر این آیت که وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ

مرضات الله والله رؤف بالعباد یعنی از مردم کسی هست که میفروشد نفس خود را برای طلب
خشنودی خدا و خدا مهربان است نسبت به بندگان خود و حضرت فرمود که این آیت در شان
جماعتی از نیکان صحابه حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم نازل شد که عذاب کردند ایشان را اهل مکه
برای آنکه از دین اسلام برگردند و از جمله ایشان بودند بلال و صهیب و خباب و عمار بن یاسر و پدر و مادر او
اما بلال پس او را ابوبکر بن ابی قحافه خرید و غلام سیاه و چون بخدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله
وسلم آمد حضرت امیرالمومنین را تعظیم مینمود باضعاف آنچه ابوبکر را تعظیم میکرد پس جماعتی از اهل فساد
گفتند ای بلال کفران نعمت کردی و کم کردی فضیلت ابوبکر را که مولای تست و ترا خرید و آزاد
گردانید و از قید بندگی و تعذیب کافران رهائی بخشید و علی بن ابیطالب هیچ یک از این کارها نسبت
بتو نکرده است و تو توقیر و تعظیم او زیاده از ابوبکر بجا می آری این کفران نعمتی است که نسبت باو
میکنی و حق ناشناسی است که در حق او بعمل می آری بلال گفت آیا لازم است مرا که تعظیم ابوبکر
زیاده از تعظیم رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بعمل آورم گفتند معاذ الله ما چون توانیم گفت که ابوبکر
را زیاده از آنحضرت تعظیم نمائی بلال گفت این سخن شما مخالف سخن اول شما است که میگفتند جایز نیست
که من علی را زیاده از ابوبکر توقیر نمایم بسبب آنکه ابوبکر مرا آزاد گردانیده است ایشان گفتند
مساوی نیستند رسول خدا و علی زیرا که رسول خدا افضل خلائق است بلال گفت علی نیز بهترین
خلق خدا است بعد از پیغمبر خدا زیرا که در وقتیکه مرغ بریان برای حضرت رسول الله صلی الله
علیه و آله وسلم آوردند دعا کرد که خداوندا بیاور بسوی من محبوب ترین خلق خود را بسوی تو که با من
از این مرغ بخورد پس علی آمد و با او تناول نمود و علی شبیه ترین خلق است برسول خدا صلعم
زیرا که او را خدا برادر رسول خود گردانیده در دین خود و ابوبکر از من توقع ندارد آنچه شما توقع می نمائید
زیرا که میداند که علی از او افضل است و میداند که حق علی زیاده از حق اوست بر من زیرا که علی مرا از
عذاب ابدی پروردگار رهائی بخشیده است بسبب موالات او و تفضیل دادن او بر

دیگران

دیگران مستحق نعیم ابدی بهشت گردیده‌اند انتهی و ازینجاست که صاحب تلخیص الاقوال وحلی امام اعظم متشیعین در خلاصه و امثال ایشان او را بکمال مدح و عظمت ستوده‌اند بلکه خود حضرت امام باقر و صادق از مداحان او بوده‌اند پس معلوم شد که بر ادای رسالت سرور کائنات سوء ظن از جانب بلال بهم رسانیدن و غبار تهمت مذکور بر دامنش افشاندن چنانکه از کتب امامیه مثل عمادات کنتوری و غیر او بسمت وضوح دارد کمتر از افترا و بهتان طایفه ذبابیه و غرابیه از طوایف شیعه نیست که مآل اعتقاد آنها بظاهر این بیت میرسد بیت جبرئیل که آمد ز بر خالق بیچون؛ در پیش محمد شد و مقصود علی بود؛ اما ام المؤمنین عائشه صدیقه رضی الله عنها پس در تطهیر ذیل مبارکش ازین الزام دیگر احتیاجی باین امر نمی‌افتد زیرا که خود جناب اقدس الهی در محکمات قرآنی متکفل جواب این تهمت از طرف ام المؤمنین گشته چنانچه گذشت نیز ازانکه افترا و بهتان بر سید انبیا که با ثبات صدیق امر منصرم باید و با بابت دیگری با وجود او راضی نمی‌شود البته اکبر کبایر است قطع نظر ازان در کبیره بودنش مثل ارتکاب گناهی که سرآمد اهل نفاق در صدر آن خوض کرده بود نزد احدی ریبی نیست پس اگر امامیه بهره از ایمان داشته باشند می‌باید که از ذکر این تهمت و نسبت این لوث بدامن آن عفیفه صالحه مطهره نادم و پشیمان شوند چه جای آنکه بتقریر آن روبروی اهل ایمان گردن کشند چنانچه بر متتبعین بحار و شافی ابوالقاسم که او را علم الهدی لقب می‌بخشند و از چندی اجزای آن بهزار تکاپو و جستجو اندک عبارتی بهم میرسد مخفی و محتجب نمانده در همین مقام بر تلخیص افادتش که باعتراف او جامع تقریرات قدمای متشیعین است نظر بعموم فائده بعبارت فارسی متوجه می‌شوم و بر مواضع غلط فهمیها و دعاوی لاطائله او آگاه می‌سازم در جواب صاحب مغنی میگوید که بزرگان ما در باره خبر نماز که منسوب بابوبکرست قیل و قال بسیار نموده‌اند و دلیل آورده‌اند که در امامت نماز و خلافت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم هیچ نسبتی و ربطی نیست و جمله تقریر شان اینست که اول خبر آنکه ابوبکر در مسجد نبوی وقتیکه شدت مرض آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم خبر واحدست که در اثنای

خلافتش بکار نمی آید و مفید مدعا نمی شود من بعد امر امامت از جانب عایشه بود نه حضرت پیغمبر صلی الله
علیه وآله وسلم و بر تمهید عاقده های ما دو دلیل آورده اند یکی آنکه هرگاه آنحضرت بعد استماع قرأت دریافت
کرد که ابوبکر امام جماعت است بعایشه فرمود که شما البته مثل صویحبات یوسف اید دوم آنکه آنحضرت بعد ازین
عتاب باعانت امیرالمؤمنین و فضل بن عباس بهزار جد و جهد در مسجد درآمد و بر ابوبکر متقدم شد
واین دلیل صریح است بر آنکه امر امامت از جهت عایشه بود و بس و بعضی از مخالفین گفته اند که سبب
تعریض بعایشه آن بود که اول حضرت فرمود که امر کنید که ابوبکر امام شود پس عایشه گفت که او رقیق القلب
است بر رقت نشیب نتواند کرد که در مقام … ستاده شود با ماستماع حکم کن آنوقت فرمود انکن لصویحبات
یوسف واین تقریر محض واهی بی اصل است زیرا که کلام آنحضرت بالبداهت متعلق بغرض خواهد بود
نه خارج از بحث و صراحةً میدانیم که صاحبات یوسف علیه السلام مخالف و مراجع در هیچ امری
نبودند بلکه همه والهٔ و شیدای حسن و جمال او شدند و مراودت میکردند و هر یکی بسوی خود مشغول و مائل
دیگری اورا ملتفت میگردانید پس تشبیه تمام شد بحال عایشه که برای افتخار تقدیم پدر خود امامت متصل
و پیغمبر صلی الله علیه وسلم خواسته بود و دعوی مخالفین که حضرت صلعم وقتیکه مسجد را تشریف داد ابوبکر را
برقرار داشت اعتبار نیست زیرا که این غلط فاش است که متبوع مطلق را تابع سازند و حالانکه نزد
فریقین دلایل بسیار دلالت میکند بر آن که پیشوا نشود مگر افضل قوم بر ترتیبیکه در حدیث و فقه مذکور است
و دلیلی دیگر که دعوی مخالفین را مستاصل کند آنکه اختلاف است که حضرت صلی الله علیه وسلم وقتیکه در مسجد
تشریف آورد از ابتداء قرأت ابوبکر قرآن مجید خوانده یا از انتهاء آن و این اختلاف بدون عزل
ابوبکر ممکن نیست من بعد علم الهدی سید متشیعین گفتگو درین باب کرده که آیا این امامت مستلزم خلافت
ابوبکر هست یا نه و دعوی نص بر خلافت ابوبکر بجهت امامت برنماز که از حسن بصری صاحب مغنی
حکایت کرده صحیح تواند بود یا نه و بنده کمترین آن انیق را که در صدد جواب مؤلف رساله است و خواهد
که مظنه مستحدث و مبتدع بودن خلافت حضرت صدیق از میان بردارد و بزعم مؤلف مناقب

جلیله استحقاق و اهلیت آنجناب باثبات رساند چندان غرضی باو در نفس متعلق نیست تا آنجهی
بهرگاه بجمیع اطراف و جوانب کلام امام ائمه شیعین را بغور و امعان دیده و پست و بلند کلمات
مزخرفه قدما را او نورد بدیدی کنون بجواب اجتماع غلتها دعاوی لاطائله شان توجه شو اما آنچه گفت
که خبر واحد است یعنی خبر عائشه است و دیگری بیواسطه او زنهار روایت نکرده چنانچه مجلسی نیز در بحار
مدعی همین معنی شده و بر زبان مترجمین بعد گرد آوردن تمامی روایات این قصه بزعم خود گفته که این جمله
احاد است به حد تواتر نرسیده و از رجال مخالفین روایت کرده شده و روایات مذکوره منتهی میشود
بسوی عائشه و او باتفاق فریقین معصومه نبوده و در توثیق او در میان ما و مخالفین خلاف است
پس تمام آنست که اولیای او خاک حسرت بر مفارق خویش بریزند و از سر افتخار بوجود او
در طائفه خود بر خیزند چه این دعوی نظر بروایات خویش است یا بر اصول اهل حق علی الثانی
افترای محض است کما ستعرفه ان شاء الله تعالی و علی الاول الزام اهل حق بروایات مفتریات و کلمات
علمای خویش و زخواستن مخالف تصریحات اکابر قوم است که با اهل سنت در اصول و فروع بروایات
مسلمه آنها الزام میدهیم و آنها را باسکات و افحام ما قدرتی ندارند آمدیم بر ذکر بعضی از روایات
دیگر در صدور امر نبوی بکرات و مرات بامامت صدیق پس روایت اول از ابوعبدالله بخاری است کما هنا
عن ابن عمر قال لما اشتد برسول الله صلی الله علیه و سلم وجعه قیل له فی الصلوٰة فقال
مروا ابابکر فلیصل بالناس و مثال این روایت در صحیحین از صحابه دیگر مرویست و آنچه در مستدرک
حاکم و استیعاب ابو عمر عن عبد الله بن مسعود قال لما قبض رسول الله صلی الله علیه
وسلم قالت الانصار منا امیر و منکم امیر قال فاتیهم عمر فقال یا معشر الانصار
الستم تعلمون ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قد امر ابابکر یؤم الناس فایکم یطیب
نفسه ان یتقدم ابابکر فقالت الانصار نعوذ بالله ان نتقدم ابابکر یعنی عبد الله بن مسعود
میگوید که هرگاه رسول خدا صلی الله علیه وسلم ازین جهان فانی بسرای جاودانی تشریف برد انصار در سقیفه

باراده استخلاف سعد بن عباده جمع آمدند و بعضی از صحابه مهاجرین اولین را خبر دادند و کشان کشان او را
در سقیفه آوردند و سلسله گفتگو دراز رسید و انصار آخر بر زبان راندند که یکی از ما و یکی از شما امیر شود فاروق
اعظم با ایشان خطاب کرد و گفت یا نمیدانید که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم البته ابوبکر را امام
مسجد خویش قرار داد پس کیست از شما که در تقدم از ابوبکر خاطرش خوشوقت گردد انصار بعد استماع این
کلام پناه بخدا جستند و از قول خویش برگشتند و از اینجا باطل شد آنچه جمعی از متکلمین و محدثین شیعه که صاحب
بحار از جمله ایشان است از راه عصبیت و استکبار گفته اند که اگر قصه امامت نماز صحیح می بود و دلالت
بر امامتش میکرد بدلایل دیگر در سقیفه حاجتی نمی افتاد پس ابوبکر و اصحابش چرا باین قصه بر انصار احتجاج
نمودند و دلیل امامتش بالخصوص نیاوردند پس معلوم شد که درین امر صلاحیتی نیست انتهی و الحمد لله که بلا
مجلسی مانند او مثل مشهور که دروغ گو را حافظه نمیباشد صادق آمد زیرا که در مجلد فتن از بحار الانوار
همین روایت را که برای تکذیب دارد کردم از استیعاب بلفظ بلفظ آورده و در جاییکه باعث عائشه
صدیقه بر وضع حدیث امامت ابی بکر صدیق رقم کرده میگوید که عنقریب ان شاء الله تعالی مطلع خواهی
شد که عمده اسباب انعقاد خلافت برای پدرش همین امر امامت نماز بود چنانچه در اخبار ایشان
مروی است و در جای دیگر گفته و امامت نماز با مردم دلیل بر استحقاق خلافت بوده باشد
چنانکه در روایات ایشان خواهد آمد که باحتجاج عمر بامر نماز بیعت ابوبکر تمام شد انتهی ما قال المجلسی
علی لسان المترجمین من بعد بگذارش است که بر طبق تقریر آخوند مجلسی چنانچه قبل ازین در جواب شریف مرتضی
اتفاق افتاده بود باید که اهل حق بگویند که اگر قصه غدیر بنهجیکه مزعوم متشیعین است صحیح می بود و دلالت
بر مطلوب میکرد حضرت امیر در روز خلافت صدیق بدلائل دیگر و العهدة فی روایتها علیهم کما لا
یخفی علی ناظر البحار محتاج نمی شد پس اینهمه دراز نفسی در واقعه غدیریه از ان قبیل است که مدعی
سست و گواه چست و از جمله روایاتیکه از انس بن مالک مجلسی در بحار آورده یکی این است که
صحابه در نماز فجر روز دوشنبه بودند و ابوبکر با آنها امامت نماز میکرد و پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم

پرده حجره برداشت ونظر کرد بسوی آنها و آنها در صفوف بودند بعد ازان تبسم فرمود و ابوبکر
بسوی عقب خود آمد تا با صفها شامل گردد وگمان کرد رسول خدا اراده کرده است که برای نماز بیرون
آید وقصد کردند که از نماز کردن باز مانند بسبب فرحت و خوشی به دیدن حضرت رسول خدا پس آنحضرت اشاره
کرد بسوی ایشان که تمام کنید نماز خود را بعد ازان اندرون حجره رفت و پرده را فرو انداخت و در روایات
دیگر از عبدالله بن معه است که بر مقام خود بعضی ازان مسرور خواهد شد و احادیث دیگر از ابوموسی
اشعری که بیمار شد پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم و سخت شد مرض آنحضرت گفت امر کنید ابوبکر را که
با مردم نماز کند عائشه گفت ای پیغمبر خدا بدرستیکه او مردی رقیق است هرگاه که در مقام تو خواهد
ایستاد استطاعت نماز کردن با مردم نخواهد یافت اینهمه روایات و احادیث را مجلسی در مجلد هفتم
از کتاب جامع الاصول ایراد نموده و بعضی از روایات منقوله او بعد ازین گذارش خواهم کرد و معهذا
مجلسی مذکور بمقتضای طینت خویش مدعی آن شده که خبر واحد است و انتهای همه روایات بعائشه
صدیقه است کما عرفت روایت دیگر هم در صحیح بخاری هم در دیگر کتب معتمده عَنْ عُبَيْدِ اللّٰهِ بْنِ
عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ عُتْبَةَ بْنِ مَسْعُوْدٍ قَالَ دَخَلْتُ عَلَى ابْنِ عَبَّاسٍ فَقُلْتُ لَهُ اَلَا اَعْرِضُ
عَلَيْكَ مَا حَدَّثَتْنِيْ عَائِشَةُ عَنْ مَرَضِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ هَاتِ
فَعَرَضْتُ عَلَيْهِ حَدِيْثَهَا فَمَا اَنْكَرَ مِنْهُ شَيْئًا غَيْرَ اَنَّهُ قَالَ سَمَّتْ لَكَ الرَّجُلَ الَّذِيْ كَانَ
مَعَ الْعَبَّاسِ قُلْتُ لَا قَالَ هُوَ عَلِيُّ بْنُ اَبِيْ طَالِبٍ و این حدیث را بعضی از محدثین بطرق دیگر مفصل
روایت نموده ملخص آنکه راوی این خبر از صدیقه در باب مرض پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم از انتقال بسوی حجره
صدیقه مهادی بین الرجلین و تقریر امامت صدیق تکبیر تمام و خروج شریف به نماز ظهر بصفت مذکور شنیده
بود بر ابن عباس عرض کرد او همه را تصدیق نمود و گفت که صدیقه نام شخصیکه همراه عباس بود بر زبان آورد
نگفت که او علی بود مخفی نماند که حضرت ام المومنین عائشه بسیاری از مناقب حضرت امیر و بتول زهرا
و ذریت طاهره ایشان بارها بر زبان آورده چنانچه محدثین محققین نموده اند درین مقام ناگزیر بعضی

از احادیث اکتفا می رود از انجمله روایت امام احمد در مسند خویش است از ام المومنین مذکور که
مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ و ابن ماجه قزوینی نیز این حدیث را روایت کرده و از انجمله
روایت طبرانی در کبیر از انجناب است که اَلنَّظَرُ اِلٰی وَجْهِ عَلِیٍّ عِبَادَةٌ و این روایت را حاکم هم در
مستدرک خویش آورده و از انجمله حدیثیست عَنْ عَائِشَةَ عَنْ فَاطِمَةَ يَا فَاطِمَةُ
اَلَا تَرْضَيْنَ اَنْ تَكُوْنِيْ سَيِّدَةَ نِسَاءِ الْعَالَمِيْنَ وَسَيِّدَةَ نِسَاءِ الْمُؤْمِنِيْنَ وَسَيِّدَةَ
نِسَاءِ هٰذِهِ الْاُمَّةِ و از انجمله روایت ابن ابی شیبه عَنْ عَائِشَةَ فَاطِمَةُ سَيِّدَةُ نِسَاءِ
الْعَالَمِيْنَ بَعْدَ مَرْيَمَ ابْنَةِ عِمْرَانَ وَاٰسِيَةَ امْرَأَةِ فِرْعَوْنَ وَخَدِيْجَةَ ابْنَةِ خُوَيْلِدٍ
و از انجمله روایت ابو داود و حاکم است عَنْ عَائِشَةَ اَتَانِيْ جِبْرِيْلُ فَاَخْبَرَنِيْ اَنَّ اُمَّتِيْ سَتَقْتُلُ
اِبْنِيْ هٰذَا يَعْنِي الْحُسَيْنَ وَاَتَانِيْ بِتُرْبَةٍ مِنْ تُرْبَتِهِ حَمْرَاءَ چنانچه بر ناظر تالیفات شیخ سیوطی
مخفی نیست بلکه از ام المومنین صدیقه علی ما قال بعض الاکابر مثل ملا علی قاری و المحقق الدهلوی در سمین روایت
متنازع فیها نام حضرت امیر در بعضی از طرق مرویست و تنها اهل حق فضائل مرتضوی را در کتب خود از ام
المومنین نیاورده بلکه علمای امامیه نیز روایت می فرمایند بلکه خود مجلسی باعتراف صاحب صحیفة المتقین میگوید
در امالی صدوق مناقب از عطا روایت کرده اند که او گفت از عائشه پرسیدم از علی گفت علی بهترین
خلائق است و شک نمیکند در وی مگر کافری انتهی بلفظه الی غیر ذلک من الاحادیث لیکن باقر مجلسی در
بحار عدم تسمیه را بر بغض و عداوت معلل کرده تلبیسی و تدلیسی بیش نیست مع ذلک ام المومنین از ذهول
و نسیان در بعضی احیان معصوم نبوده در وقت تعیین نام مرتضوی گرفت و در تردد به سبیل ابهام چنانکه
معمول و مرسوم است و ایضا از کتب اهل حق مثل شروح صحیح بخاری و مشکوة شریف معلوم می شود
که خروج شریف بطریق مزبور دو سه بار اتفاق افتاده و در وقت تحامل اسامه بن زید و فضل بن عباس و
ثوبان و غیر او نیز بنوبت بنوبت یک یک بوده اند و از کتاب از ما را امام بنام فضل بن عباس از ام المومنین
میمونه بروایت آمده پس محتمل که جناب صدیقه در بودن حضرت علی و اسامه و فضل فی الجمله

متردد باشد و این امر قطع نظر از ذهول و نسیان چندان مستبعد نیست زیرا که حال هر دو حجره البته
او را معلوم نخواهد بود مگر باستماع کما هو الظاهر و محتمل است که راوی گاهی نام شریف مرتضوی که نام
اسامه باسل گرفته باشد و ممکن که اختلاف در بعضی از اوقات در جانبی واقع شده که امیر المؤمنین بدان
طرف بوده نه در جانب حضرت عباس پس اختصاراً و احتیاطاً لفظ رجل آورده و لفظ امیر المؤمنین از تقیه
اختصار و ایهام نه نموده که محققین اهل سنت مثل ابن ماجه قزوینی از سالم بن عبید نیز لفظ مذکور روایت
نموده اند و درین تعبیر هیچ نقصی هم نیست ندانی که در محکمات قرآنی موجود است که مومن آل فرعون
حضرت موسی علیه السلام را بهمین لفظ تعبیر کرده و گفته أَتَقْتُلُونَ رَجُلًا أَنْ يَقُولَ رَبِّيَ اللَّهُ و ابو
صدیق که نزد حضرت علی بن ابی طالب کما یجیء انشاء الله تعالی بجهت اظهار ایمان بهتر از مومن آل فرعون بوده نیز در وقت
حفظ پیغمبر صلی الله علیه و سلم از شر کفار این لفظ بر زبان آورده و ملائکه قبر وقت سوال از نبوت پیغمبر ما صلی الله
علیه و سلم این لفظ را استعمال می نمایند و خود قدمای شیعه که مزید خلاصه شان بخاتمه این رساله خواهی یافت
مطابق اصول اربعه و کتب رجال ائمه را باین لفظ یاد می کنند بالجمله عدم ذکر نام شریف مرتضوی مستلزم منقصت
است نه مستلزم بغض صدیقه و بعضی گفته اند که باعث عدم ذکر آن بود که حضرت امیر قبل از نزول
برائت صدیقه بجناب نبوی عرض کرد که اگر تردد در حضرت صدیقه است را اطلاق باید داد که زنان بسیار اند
و ام المؤمنین را بعد استماع این مقال او شکست داد باین سبب نام آن امام ذکر نفرموده و فاضل کرمانی
در کواکب دراری و ملا یعقوب در خیر جاری و صاحب مرقات یعنی ملا علی قاری و بسیاری از
محدثین قدیما و حدیثا این وجه را ارقام کرده اند پس از امثال این مقدمات استدلال بر بغض صدیقه نمودن
چنانچه مجلسی و اشیاع او بدان می روند خلاف عقل و زیرکیست آیا بجناب سیده نسبت این امور هم توان
کرد که با وجود امیر را بخیر تشبیه می نمود مخنثین و لا انسلم که واقعه جمل بر منازعی کا بر طرفین
بوقوع آمد بلکه بصفا انجامیده بود و اشکال باعث شدند و بر دو جستند چنانچه بر دو جستند
چنانچه در تاریخ طبری و ترجمه آن و کتاب اعلام و مانند آن مفصل است کاش کسانیکه بر رفاقت مرتضوی

ودادجان نثاری داد ندا از تیز زبانی و لاف زنی امامیه نجات می یافتند ایهم صورت نه بسته
کما ستعرفه ان شاء الله تعالی و بر تقدیر یکه ام المومنین صدیقه مبغض امیر و ذریه طاهره او باشد محال عقل است
که پیغمبر صلی الله علیه وسلم با وصف اطلاع اینمعنی چنانچه مطالعه تصانیف مجلسی مثل حق الیقین و جلاء
العیون و حیات القلوب و بحار الانوار بران شاهدست مدة العمر او را در حباله نکاح خود نگاهدارد و
حالانکه اجماع طائفه شیعه بر عدم جواز نکاح مومن با ناصبیه انعقاد یافته چنانچه تصانیف ائمه این عظیم
الشان و دلالت بران میکند مع ذلک ناصبیه را در امهات المومنین داخل فرمودن و دیگر محامد و مناقب او
در محکمات قرآنی نازل نمودن بیخ و بنیاد مذهب قوم مستاصل مینماید بالجمله کسیکه بر کاید قوم خبر
یافته نیک میداند که محدثین شان و راویان تقیه چه زیادات و تحریفات که بروی کار نیاورده اند
و چه زینها که نکرده و از ینجاست که زیادت راوی همان وقت اعتبار دارد که خلاف اصول قوم
نشود حالیا باز بر سر مطلب روم و گوییم که تنها جماعت صحابه راوی این حدیث نیستند
بلکه قبل ازین در ین اوراق گذشته که خود جناب مرتضی راوی این حدیث است روی الحسن البصری
عن قیس بن عباد قال قال لی علی بن ابی طالب رضی الله تعالی عنه ان رسول الله صلی
الله علیه وسلم مرض لیالی و ایاما ینادی بالصلوة فیقول مروا ابا بکر یصلی بالناس
فلما قبض رسول الله صلی الله علیه وسلم نظرت فاذا الصلوة علم الاسلام و قوام
الدین فرضینا لدنیانا من رضی رسول الله صلی الله علیه وسلم لدیننا فبایعنا
ابا بکر رواه ابو عمر فی الاستیعاب و این بزرگ در کتاب تمهید بسیاری از اخبار را در یمعنی
روایت نموده و برای استحکام خلافت صدیقی بکار برده کما لا یخفی علی من طالع الکتاب المذکور و
حاکم با وجود محکوم بودنش بتشیع کما افاد المولف فی الرسالة الاخیرة در مستدرک این حدیث را
هم از جناب امیر و هم از حضرت زبیر روایت نموده بالجمله خبر امامت صدیق را در نماز خبر واحد گفتن و ازین
جهت حکم بعدم اعتبارش نمودن چنانچه از جواب اجمالی مجلسی صاحب بحار هویداست آشکارا است

و قد مرت عبارته من قبل جز علم الهدی و قزوینی و مجلسی و غیرهم کار دیگری نیست اگر خدام والا مقام
شریف و ملا باقر هجو دعای و لاطائله نفرمایند حیف دامن مبارک شان کی از دستهای تشیعین سلامت
می ماند چون امثال این احادیث که اکثر فقهای صحابه بلکه خلفای راشدین ملازمین صحبت خاتم النبیین
و اهل بیت طاهرین راوی آن باشند و بتواتر و استفاضه رسند بجهه یکه قاطع نزاع متنازعین در مجمع
مهاجرین و انصار شوند و بمرتبه استدلال جناب مرتضوی و حضرت زبیر فایز شوند برای استحقاق صدیق
و تایید خلافتش بکار نیایند پس از خبر طیر که پای صحت و ثباتش هم در هوا ست و حدیث انا مدینة
العلم و علی بابها دروازه مقصودش نمی کشاید چگونه مفید مدعای مخالفین شود حالانکه امامت را در
حقیقت اصل الاصول گردانیده اند و هزاران بار گفته اند که جز روایات متواتره درین باب
بهیچ کار نمی آید بخلاف جمهور اهل سنت که از فروع میدانند اما آنچه گفته که امر امامت
ابو بکر از عائشه صدور یافته نه از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم
پس ماجرای طرایف است اگر چه بروایت اجله اصحاب در اسفار معتمده و زبر معتبره باثبات رسیده که امر نبوی بود
حاشا که عائشه صدیقه را که مرة بعد اخری امامت دیگری غیر صدیق بعذر وده عرض رسانیده دخلی
درین امر باشد مع ذلک قبل ازین گذشت که احتمال افترا و بهتان بر ام المومنین عائشه کما فی
البحار و غیره موجب سلب ایمان از امامیه است و آنچه گفته که دلیل اول آنست که حضرت بعد
دریافت امامت ابو بکر عتاب بعائشه نمود و انکن صویحبات یوسف تعبیر فرمود امری است
که اطفال اهل حدیث هم باستماع آن متزلزل نمی شوند و از جا نمی روند بلکه بر ریشش هجوم خنده
می کنند زیرا که این تعریض و عتاب وقت مراجعت حضرت عائشه و حفصه بوده که در باب
امامت صدیق برقت قلبی او که متفق علیه روایات فریقین است کما اشرنا قبل ذلک مرارا اعتذار
نموده و درخواست امامت دیگری کرده بودند اگر باور نیاید بحث آنکه شریف مرتضی در ذهول و غفلت
انهماک مینماید بر روایات سابقه رجوع کند باید دانست که خاتمه روایت ابوسی

این است قالت عائشة یا رسول الله انه رجل رقیق اذا قام مقامك لم یستطع
ان یصلی بالناس فقال مری ابا بکر فلیصل بالناس فعادت فقال مری ابا بکر فلیصل
بالناس فانکن صواحب یوسف فاتاه الرسول فصلی بالناس فی حیاة رسول الله صلی
الله علیه وسلم و خاتمه روایت ابن عمر نیز همین است قالت عائشة ان ابا بکر رجل رقیق
اذا قرأ غلبه البکاء فقال مروه فلیصل بالناس فعادت فقال مروه فلیصل انکن
صواحب یوسف و خاتمه روایت عائشه صدیقه که مخالفین بلحاظ آن خبر واحد بر ان قصه
اطلاق می کنند و در کتب کلامیه اکتفا بران نموده حق پوشیها بکار می برند این است فقالت
عائشة فقلت لحفصة قولی له ان ابا بکر اذا قام مقامك لم یسمع الناس من البکاء
فامر عمر فلیصل بالناس ففعلت حفصة فقال رسول الله مه انکن لانتن
صواحب یوسف مروا ابا بکر فلیصل بالناس فقالت حفصة لعائشة ما کنت
لاصیب منك خیرا **بالجملة** از همین روایات بوضوح انجامید که قول شریف مرتضی و
اتباع و اشیاع او عین کذب و بهتان است ع چه دلاورست دزدی که بکف چراغ دارد **و آنچه** گفته
که مقصود از خروج الی المسجد با اینهمه جهد و جهد عزل ابوبکر بود خرافتی است که با ایشان ندید
نیست زیرا که اگر غرض شان معاذ الله من ذلك مقصود بودی هر بار مروا ابا بکر با وصف اینهمه حیثیت را
که اصالة و وکالة اتفاق افتاده معنی نه داشتی الکنون نص بکر بشنو عن عبد الله بن زمعة
قال لما استعز برسول الله صلی الله علیه وسلم وجعه وانا عنده فی نفر من الناس
دعاه بلال الی الصلوة فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم مروا ابا بکر یصل بالناس
قال فخرجنا فاذا عمر فی الناس وکان ابو بکر غائبا فقلت یا عمر قم فصل بالناس
فتقدم فکبر فلما سمع رسول الله صلی الله علیه وسلم صوته وکان عمر رجلا مجهرا
قال فاین ابو بکر یابی الله ذلك والمسلمون یابی الله ذلك والمسلمون فبعث الی

ابی بکر فجاء بعد ان صلّی عمر تلک الصلوة فصلی بالناس وراوی فی روایة قال لمّا ان
سمع النبی صلی الله علیه وسلم صوت عمر خرج النبی صلی الله علیه وسلم حتی
اطلع راسه من حجرته ثم قال لا لا لا لیصل بالناس ابن ابی قحافة یقول ذلک
مغضبا اخرجه ابوداود وغیره من المحدثین زیاده تر تاکید ازین چه خواهد بود که امامت
عمر فاروق را هرگز تجویز نفرمود و بار دیگر ابوبکر را امام کرد و بآن شدت و اهتمام بیرون آمد و سه بار
فرمود که عمر امامت نکند واین هم ارشاد فرمود که هرگز خدا و مسلمانان از امامت دیگری
راضی نیستند وازینجا خلافت ابوبکر صدیق هم ثابت شد ومعلوم گردید که مقصود ازینهمه تاکید
ونقض امامت دیگران که بلاشبهه امامت نماز را لایق بودند واستحقاق آن داشتند همین بود
که وی را خلیفه سازند وفقهای صحابه کبار در وقت خلافت وامامت باین دلیل تشبث نمایند
والحمد لله علی ذلک هرچه مکنون خاطر مقدس بود همان واقع شد بعد از دریافت اینهمه تلویح وتوضیح
واشارات وتنبیهات دعوی اینمعنی روبروی متکلمین ومحدثین اهل حق که مقصود شریف عزل
صدیق بود ماجرای عجیب وغریبست که در حیز تحریر وتقریر نمی توان گنجانید وخروج آنجناب
باستعانت امیر المومنین وفضل بن عباس بکمال جد وجهد در مسجد رسیدن قرینه اینمعنی نیست
که امامت صدیق را مکروه داشتند تا دلیل بودنش چه رسد نه بینی که روز امامت فاروق بکمال
کوشش خروج فرمودند وسر مبارک از حجره مقدس بیرون کردند وامامت صدیق را بغایت وضوحی
که زیادت بران در خیال کسی نگذرد وبخاطر احدی خطور نکند ابرام واحکام نمودند کما فی
حدیث عبد الله بن زمعه چه جای آنکه عزلش مقصود داشتند خدا شاهد است وکفی بالله
شهیدا که مرض عصبیت شریف مرتضی ومقلدان او را دوائی وبیمار خصومت وعناد
ایشان را امید شفائی نیست بلکه چون دران وقت بسا زگرانی مرض خفتی یافته بودند افتان
خیزان تکیه بر اصحاب زده برای تحصیل ثواب جماعت شتافتند باقر مجلسی این روایت را

در مجلد هفتم از مجلدات بحار آورده که ترجمه آن بزبان مجتهدین بایں عبارت ادا می شود که بخاری
باسناد خود از عروه روایت کرده که پس یافت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در نفس خود سبکی
و رفت بسوی محراب پس ابوبکر نماز میکرد بنماز رسول خدا و مردم بنماز ابوبکر یعنی بتکبیر او انتهی
حیف از شریف مرتضی که دعوی نصفت و همه دانی میکنند چنانچه بر ناظر تصانیف مخفی نخواهد بود
و هنوز وی را ازین روایات مستفیضه مشهوره که در صحیح بخاری و دیگر صحاح مندرج است خبری
نیست که خروج آنجناب اگرچه باعتماد بر اصحاب بود ولیکن بجهت خفت مرض و گزاردن نماز
بجماعت بود نه برای امر یکه او خیال کرده و فهمیده که در عین شدت مرض تشریف داده اند
اکنون این مضامین را بروایات معتمده نه زیادات غیر معتبره بلندی و هم از تنزل رو بترقی
نهم که جمیع نمازهای اصحاب پشت سر ابوبکر صدیق در اوقات اشتداد مرض بعد تکرار امر شریف
که مروا ابا بکر فلیصل بالناس هفده می شود و ابتدای این امامت بروایت مثل صاحب بذل
القوة فی حوادث سنی النبوة از عشا شب جمعه است و انتهای آن بر نماز فجر دوشنبه است و درین اثنا
روزی در نماز ظهر کما نقل فی البحار خفتی در مرض حاصل شد چنانچه باستعانت اجله اصحاب مسجد را
منور فرمود و ابوبکر صدیق را از تاخر منع نمود و حاملین را فرمود که اجلسانی الی جنب ابی بکر
لیکن اختلاف است که حضرت امام بود یا مقتدی اکثری مثل جامعین صحاح و غیرهم باول رفته
اند و بعضی ازیشان غالباً بظاهر حدیث تمسک جسته تجویز دو امام درین جماعت
خیال بسته و جمهور میگویند که مراد از مقتدی بودن صدیق برای مردم آنست که چون آواز
شریف بسبب ضعف و ناتوانی خصوصاً بدور آنها نمی رسید بدلالت تکبیر و نماز صدیق نماز میگزاردند و
بآواز او بر انتقالات آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم وقوف می یافتند و برخی ثانی قائل
گشته اند و برای اثبات دعوی خود مثل روایت سالم بن عبید که در سنن ابن ماجه مرویست آورده اند
و بکل ذلک متعلق باتحاد القصة و جمعی بتعدد رفتن آنجناب را در یکی امام و در دیگری ماموم دانسته اند

چنانچه

یعنی چه بر اهل ماهرین فن حدیث شریف و ناظر شروح صحاح مثل توشیح و غیره محتجب نیست و این
اختلافات در نماز ظهر است که جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بعد از خفت مرض و استعانت اجله صحابه
روز شنبه یا یکشنبه بمسجد درآمد و در بقیه اوقات امامت صدیق امری دیگر وقوع یافت که بسیاری
از اکابر علمای امامیه تغافل از ان میورزند و بخلط بحث می پردازند و آن اینست که در صحاح روایات
حسان مسلسلات چنانچه در جامع ترمذی و سنن عبد الرحمن نسائی علی ما فی شرح علی القاری علی المشکوة
از انس بن مالک و مانند وی مرویست که آخر نماز سرور دو جهان عقب خلیفه اول واقع شد
و منتهای اشکال برین روایات نظر باحادیث صحیحه زیاده ازینکه در جانب خلافش واقع
شود آنکه جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم روز دوشنبه که باتفاق فریقین ازین جهان
گذران رخت اقامت بربست و برفیق اعلی پیوست پرده حجره شریف را برداشت و بامامت
صدیق مسرور شد و قریب بود که مردم بگمان خروج شریف و شوق لقای سعادت انتمای او
نماز را بشکنند و صفوف را برهم زنند پس بعد تبسم و مسرت پرده را برافگند و در همان روز
وفات یافت و آن نماز نبود مگر نماز صبح زیرا که بالاتفاق ظهر آن روز هرگز درنیافته چه وفات
آنجناب وقت ضحی یا زوال شمس از خط استوا است چنانچه در مواهب و اعلام و شرح شفا است
علی الاول نماز از جمله محالات است و علی الثانی وقت نماز پیشین وفات حضرت سید المرسلین بود
پس لا محاله نماز صبح دوشنبه در حجره صدیقه ادا فرموده باشد پس نماز آخرین چگونه باقتدای
صدیق تواند شد وجه الیش آنکه بروایات معتبره موسی بن عقبه از زهری کما فی المرقاة
شرح المشکوة و روایت بیهقی این اشکال رفع می شود و اطمینان کلی بحصول می انجامد
زیرا که بجای خود این مقدمه ثابت گشته که زیادت ثقات را که مخالف اصول نباشد اعتبار
میکنند تا وقتیکه محمل صحیح بهم رسد برده الگارش پیش نمی آیند و تفصیل این زیادت بر حسب
قراین و وجوه تطبیق اینست که در نماز صبح دوشنبه که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم تبرو ا

آنحضرت پرده برداشت و طاقت حرکت نیافت قرائت صدیق طویل بود پس از پرده برآمده قلت
و بر بستر علالت ایشان خفتی بهم رسید که بعضی طبیعت معبر توانند شد پس بر فضل بن عباس و علی
در آن وقت تکیه فرموده بمسجد تشریف آوردند و ابوبکر خواست که از مصلی باز پس گردد دست
مبارک گرفته او را بر مقامش ثابت داشت و خود با هر دو رفیق در صف داخل شد لیکن بجهت ناتوانی
مرض نشسته بود و این اقتدا در رکعت ثانی واقع شد و بعد از اتمام نماز ساعتی در مسجد آسود
و اصحاب را و بعضی از امهات المؤمنین را تأکید بلیغ فرمود فاندفع الاشکال بحذافیره و نیز باطل شد
آنچه بعضی از متأخرین امامیه بعد ذکر رفع حجاب و مسرور شدن جناب رسالتمآب نوشته اند که این معنی دلالت
بر اقتدار آنحضرت صلی الله علیه وسلم ندارد زیرا که عدم انکار محتمل است که از راه عدم استطاعت بر کلام
یا از جهت تقیه و آزردگی باشد الی آخر الخرافات و مخفی نماند که تصحیح مخالف حدیث موسی
بن عقبه و بیهقی بر دعوی مدعی متناقض است زیرا که نفی آن جماعت چنانچه با حدیث ترمذی و نسائی مخالف
است با روایات معتبره که دال بر خفت مرض در روز وفات شریف باشد حتی که اکابر اصحاب بهمدیگر مبارکباد
آن مبارک باد گفتند و برای قضای حاجات خویش رخصت خواستند کما فی المواهب وغیره مخالفت
تمام دارد مع ذلک استدلال مقیر با مر شریف است که مروا ابا بکر فلیصل بالناس بار بار
صدور می یافت نه برین خصوصیات کما لا یخفی و از آنچه درین اوراق بخدمت
علم الهدی امامیه گذارش دادم و مهیا کردم معلوم شد که ترتب عتاب را بر مراجعت امهات
المؤمنین لا شئ محض و بی اصل قرار دادن ناشی از ضلال و تلبیس و عناد و تدلیس و محض سفسطه دوی
بلکه از روایات معتبره تعامی و کورباطنی است آمدم بر دفع آنکه معنی صواحب یوسف و حقیقت تشبیه
درین حدیث درست نمی شود و تعریض آنحضرت صلی الله علیه وسلم که ابلغ بلغا و افصح عرب
عرباء بود منطبق نمی گردد پس بدانکه این دعوی از شریف مرتضی طرفه تر از دعاوی سابقه اوست و اول
دلیل بر آن آنست که علم الهدی هیچ کتابی را از اساتذه فن فرا نگرفته و بخدمت ماهری و عریفی

در لغة

در تحقیق علوم دینی زانوی ادب ته نکرده بلکه او را عبور بر کتب احادیث اهل حق که از زمان تالیف آنها
یونانیه از آفتاب هم مشهورتر است اتفاق نیفتاده غلط گفتم بلکه او محض کنده ناتراش و چوب
ناهموار مصداق کانهم خشب مسندة گاهی خالی از علم و نطق و معطل از حلیه دانش و خبر بود جمع
کتب و حمل اثقال با لب اینه چیزی دیگر است شعر آن تهی مغز را چه علم و خبر * که بر او هیزم است
یا دفتر * مامور شدن شیخ مفید درباره تعلیم این متعصب شیعه و برادرش مستقیف بلید از حضرت
رسالت صلی الله علیه وسلم و تلقیب حضرت مرتضی او را بلفظ علم الهدی در نوم بعضی از وزرا
عباسیه بروایت شیعه امامیه در کتاب اربعین و مانند آن مطابق تحقیق مولف بحار الانوار که شیطان
را بعضی از نقاد پیرد در پیکر حضرات انبیا و ائمه علیهم السلام تصرفا عجیبه غریبه از قسم مرئیات
شیطانی و خیالات نفسانی است بالجمله از معنی انکن صواحب یوسف او لیا او را خبر از سکینه و انما
لا نافهم از تطبیق با وصف ایراد سند از محدثین امامیه حرف میزنم بگوشش حق نشنوش شنیده شود
و سره از ناسره ممیز گردد باید دانست که بروفق تصریح اهل حدیث مراد از صواحب زلیخاست
و صیغه جمع نظر بخدمه اوست که مراحل حیلها بر وفقش می پیمودند و در بجا آوردن اوامر او مساعی
بلیغه می نمودند و مقصود ازین تشبیه آنست که حال عائشه در تخالف ظاهر و باطن مثل زلیخاست
که زنان مصر را بضیافت طلبید و مجلسی برای آنها ترتیب داد و مراتب مهمانی زاید الوصف بجا آورده
هر یکی را ترنجی و کاردی حواله کرد و مقصودش ازین امور الزام شان بود تا بمشاهده جمال یوسف عنان
اختیار از دست شان برود حتی که دستها بریده شود همچنین در دل عائشه خیال تشام نشسته
و ظاهرا رقت و حزن ابی بکر برای امامت غیر او تمسک جسته و مدعای حضرت پیغمبر صلی الله علیه
وسلم ازین خطاب و عتاب آنکه عائشه صدیقه بار دگر حرف امامت غیر او بر زبان نیارد
و دست ازین اعذار بارده بردارد **تفصیل ابن تشام** خود بروایت ام المومنین صدیقه در
کتب معتمده مثل صحیح بخاری و صحیح ابن حبان موجود است واللفظ للحدیث الاخیر

ذكر العلة التي من اجلها عاودت عائشة رسول الله صلى الله عليه وسلم
في ذلك قال ابن شهاب واخبرني عبيد الله بن عبد الله بن عتبة عن عائشة انها قالت
لقد عاودت رسول الله صلى الله عليه وسلم على ذلك وما حملني على معاودته الا اني
حسبت ان يتشأم الناس بابي بكر وعلمت انه لن يقوم مقامه احد الا تشأم
الناس به فاحببت ان يعدل ذلك رسول الله صلى الله عليه وسلم عن ابي بكر
وصاحب صواعق نیز این روایت آورده چنانچه مترجم آن میگوید و در بعضی از طرق این حدیث از عائشه رضی الله عنها
روایت است که گفت در بنا بر مراجعت و مراودت بسیار با رسول الله صلی الله علیه وسلم کردم که امامت
قوم را بدیگری امر فرماید و غرض من از این کثرت مراجعت و مبالغت آن بود که در خاطر من نمی‌آمد
و قرار این معنی بخود نتوانستم داد که مردم دوست دارند بعد رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم کسی را که بجای
وی ایستاده شده امامت مردم کرده باشد بلکه ظن من این بود که هیچکس قائم مقام آنحضرت صلی
الله علیه وسلم نشود الا آنکه مردم با و شامت کنند و فال بد زنند بنابرین میخواستم که رسول الله صلی
الله علیه وسلم این امر را از ابوبکر بگرداند و بدیگری رجوع کند و در کتب سیر مثل روضة الاحباب وغیره
آن باینهم مروی هست که ابوبکر صدیق بقرائن حالیه و مقالیه مضمون امامت خودش دریافته بتقدیم
امر کرد که از آثار و قرائن چنان معلوم میشود که امر امامت بمن مفوض گردد ولیکن بدلم در می‌آید که
این بار عظیم را بر ذمه دیگران نهند پس وقت صدور امر شریف عذری برانگیزم تا مرا معاف دارند
و امامت قوم را بعمر یا کسی دیگر امر فرمایند و باقر مجلسی در بحار جائیکه قصد جمع روایات در قصه
امامت ابی بکر صدیق نموده از جناب ام المؤمنین صدیقه همین وجه تشأم را نقل کرده و مؤید این
روایات است آنچه صاحب مجمع البحرین از محدثین امامیه در تحقیق ماده صحت بعد ذکر لفظ صواحب
که در حدیث شریف مروی است میفرماید اراد تشبيه عائشة بزليخا وحدها وان جمع
اللفظ ووجهه انهما اظهرتا خلاف ما ارادتا فعائشة ارادت ان لا تشأم

النَّاسَ بِهِ وَاَظهَرَتْ كَوْنَهُ لَا يَسْمَعُ الْمَأمُومِينَ وَزُلَيخَا اَرَادَتْ اَنْ يَنْظُرْنَ حُسْنَ يُوسُفَ
لِيَعْذِرْنَهَا فِي مَحَبَّتِهِ وَاَظهَرَتِ الْاِكْرَامَ فِي الضِّيَافَةِ و توجیه ثانی که بلفظ او آورده و حکایة
بعضم طور کرده این است او اراد انهن تشوش الامر علی کما انهن یشوشن علی یوسف
معناه لکنّ صواحب یوسف لانی فی الظاهر علی ما تردن وکثرة الحاحکن انتهی
و بر عاقل المعی پوشیده نیست که ازین هم مدعای اهل حق حاصل می شود چه مقصود آنست که چنانچه زلیخا یوسف
علیه السلام را مشوش میکرد شما از ذکر این عذر طبیعت مرا مکدر میکنید ازین تشویش باز نیایید و قصه دراز
نکنید و نام امامت ابوبکر کار نبد شوید عجب از فاضل جالسی که در عماد الاسلام خود در واقعه
امامت دعوی تناقض در بعضی از روایات که احقر البریه در مقام استدلال ذکرش نموده دارد و در خصوص
این مقام میگوید که آنچه از عائشه در سبب مراجعت مروی است آنهم متناقض و متهافت است زیرا که او
گاهی علت مراجعت را باین طور بیان میکرد که در خاطرم نمی آید که مردم دوست آنکس باشند که قایم مقام حضرت
صلی الله علیه وسلم شود و در اشتداد مرض آنجناب امام نماز باشد و گاهی میگفت که مردم همچنین کس فال بد خواهند
زد و تشأم خواهند کرد انتهی بلخص تقریره و سخافت این کلام بعد ایراد تقریر جناب صدیقه رضی الله عنها
باشباع تمام نه بمرتبه عیان است که حاجت بیان داشته باشد غیر از جالسی احدی از عقلا دعوی
نتواند کرد که یک مضمون را در دو تقریر ادا کردن یا برای معلولی دو علت قرار دادن مستلزم
تناقض می باشد چه خوش بودی که او برین هم پای ثبات و قرار می فشردی و راه فرار نمی سپرد که در تصویر
الکبری از علل شیخ المشایخ در کتاب علل الشرایع باعتراف متشیعین و مقلدین او السی مضحکه عقلا
میگردد که ماهی فی الواقع کذلک است مانند اعتراض قدمای شیعه که اهل سنت بذکر حدیث
مراجعت عائشه افتخار بر امامت ابوبکر میکنند و از مضرت این حدیث که سراسر عداوت و مخالفت بجناب
مصطفوی دارد التفاتی نمی نمایند و مؤلف عماد بعد نقل این خرافات بی بنیاد بروایت صاحب
روضة الاحباب که فاضل شوستری در مجالس المؤمنین تأسیا ببعض المتقدمین او را در زمره

شیعه داخل کرده استدلال بر کذب ام المؤمنین صدیقه و افترای او بر امامت ابوبکر بر پیغمبر صلی الله
علیه وسلم می نماید و آن روایت باظهار ایشان این است که عائشه گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم مرا فرستاد
که تا زنی که داعیه خطبه او داشت ببینم رفتم و دیدم و باز آمدم و گفتم چیزی ندیده ام که بکار آید حضرت فرمود
بتحقیق خالی دیده بر رخ وی که گیسوان تو از رشک آن بلرزیدند منفعل گشتم و گفتم که یا رسول الله که
می تواند که از تو چیزی پنهان کند آیت سر مومن جاسوسی انچه تفوه کرده ملخص آن این است که عجب از سنیان
که در اثبات امامت ابوبکر بروایت دخترش که حالش معلوم شد تمسک جویند و دعوی فاطمه
زهرا و شهادت آل عبا بر هبه فدک کلمات فاسد میگویند انتهی و **بحمد الله** که جواب تحقیقی از اعتراض
بر تقریر جناب صدیقه واضح شد و طرق جدل آنکه درین مراجعت شاید تعلیمی بود و کمال انس والفت
بعادات آنحضرت صلی الله علیه وسلم منظور باشد چه دانستی که بر اصول طائفه باوصف مزید تاکید
وعتاب شدید یعنی وَاِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهٗ که مزیدی بر آن متصور نباشد
در استخلاف حضرت امیر القا حدیث روز غدیر چه تعلل و مراجعت که واقع نشد کما مر من قبل و تازه
اینست که از مطالعه عبارات کتب امامیه مثل مناقب مرتضوی که قبل ازین تعیین آن بزبان خامه رفته
واضح و هویداست که جبرئیل امین پیام حضرت رب العالمین درباره اقامت جناب مرتضوی بر منصب
امامت در رسانید لیکن سودی نه بخشید یعنی جناب پیغمبر صلی الله علیه وسلم عذری برانگیخت
و گفت که اگر من چنین کنم قریش بر من تهمت نهند و گویند که قرابت قریبه باعث این امامت و نیابت
گردیده و برین قدر قناعت نورزند بلکه از هم مدد گر جدا شوند و بغض و حسد خود را اظهار کنند
چون بمدینه رسیم و رانجا این مهم را بانجام رسانم درین سفر مرا معذور دارند پس خطاب عظیم و عتاب
شدید در رسید که فَلَعَلَّكَ تَارِكٌ بَعْضَ مَا يُوحٰى اِلَيْكَ وَضَائِقٌ بِهٖ صَدْرُكَ
باز تاخیر و مکث بتعلل ورد و مراجعت واقع شد تا آنکه اینمضمون بوحی الهی در رسید که ای رسول زود تر علی
را خلیفه کن ورنه از وفور رسالت نامت بر آورده شود پس تواند شد که حضرت صدیقه

در مراجعت و معاودت بعد صدور مروا ابا بکر فلیصل بالناس بسر یکی و جناب پیغمبر صلی الله علیه
وسلم مد نظر داشته فهمیده باشد که مقدمه امامت باعث تحاسد و تباغض میگردد و بلی مراجعت و
معاودت تمام نمی شود یا ام المومنین صدیقه را اتباع علوی نصب العین خواهد بود که با وصف تعهد تخلف
اقامت مدینه را برخلاف امر نبوی گذاشته و راه سفر اختیار ساخته و بعد از گریه و زاری و فریاد بحضرت
گفت که مرا همراه خود باید برد و حسرت زنان و طفلان بدست من نباید سپرد که مردم مدینه میگویند
که پیغمبر صلی الله علیه وسلم از انجهت علی را همراه نگرفت که بودنش در لشکر شوم بود چنانچه
در تفسیر قمی تفصیل این ماجرا موجود است حیث قال وخلف امیر المؤمنین علی المدینة
فارجف المنافقون بعلی وقالوا ما خلفه الا تشاؤما به فبلغ ذلک علیا فاخذ
سیفه وسلاحه ولحق برسول الله بالجرف فقال رسول الله یا علی الم اخلفک
علی المدینة قال نعم ولکن المنافقون زعموا انک خلفتنی تشاؤما بی فقال
کذب المنافقون یا علی اما ترضی ان تکون اخی وانا اخوک بمنزلة هارون
من موسی الا انه لا نبی بعدی انتهی الی غیر ذلک من معاملات المعصومین و مقالاتهم علیهم
روایات المتشیعین فالجواب الجواب ورد اعتراض ثانی بچند وجه نموده می شود اول آنکه محتمل است
که مخطوبه باحسن صورت نیک نداشته باشد پس کلام را بابهام ادا کرد یعنی مجرد حسن و جمال را
دیدم که بکار حضرت نمی آید و در احادیث فریقین موجود است که در باب نکاح می باید که ناکح
حسن صورت زن را مقصود اصلی نگرداند بلکه اخلاق حسنه را مد نظر دارد و جمال را تابع آن سازد و مقصود
از ابهام آنکه جناب خاتم النبیین بجهت کراهت منظرش که متبادر الی الاذهان است
قصد نکاح نفرماید و کابش روحانی و آلام جسمانی بر آن صدیقه نه افزاید و لهذا آنحضرت صلعم
نفرمود تفصیل این اجمال بود و از اینجاست که تنکیر بر صدیقه نمود دوم مطمح نظر آن است که
حقیقت واقعه قبل اخبار منکشف شده یا نه بر تقدیر اول موجب ظهور اعجاز و جناب را باعث

مزید اعتقاد مومنین و کعوبت منافقین بلا ریب خواهد بود و این تقریر بهتر از تاویل مخالفین است که مکنون خاطر محمد بن حنفیه از انکار امامت سید الساجدین و دعوی امامت خویش تا آنکه با استشهاد و شهادت حجر اسود نوبت رسید و بکمال جدل و جدال انجامید باظهار مدارج علیای او بود تا مردم با امامتش معتقد شوند بظهور این معجزهٔ عظیم که حجر اسود بزبان فصیح بامامتش اقرار کرد و محمد بن حنفیه را از انکار منع نمود راه مدارا و تسلیم بپیماید کما فی مجالس المومنین نقلا من الخرائج و نیز تاویل کمترین خلایق بهتر از تاویل مجلسی است در حق ابوذر غفاری این موقوف بر بیان قصهٔ طویل است که غالبا بگوش مستمعین نخورده ملخص آن را وارد میکنم تا توحش سامع و ناظر برطرف شود مجلسی در حیات القلوب غالبا از کلینی نقل کرده که آب و هوای مدینهٔ پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم چون بمزاج ابوذر موافقت نکرد او از جناب پیغمبر دستوری خواست که با کس و کوی خود بسوی قبیله مزینه رود حضرت منع فرمود و گفت من اندیشه می کنم که فرداآن پسر برادر ترا بکشند و اهل و مواشی را بغارت برند و تو در کمال پریشانی و ژولیدگی نزد من استغاثه کنی ابوذر گفت که ازین مکروهات هیچیک واقع نمی شود بلکه بخیریت تمام ره بمنزل مقصود می برم انشاء الله تعالی چون رخصت شد سواران در رسیدند و پسر برادرش را بتیغ بیدریغ کشتند و اثاث و اهل را بتاراج بردند و ابوذر بطعن نیزه مجروح گشته در کمال خستگی و پریشانی در رسید و درین وقت اقرار کرد که خدا و رسول راست گفته بودند پس جناب رسالتمآب صحابه را صدا زد تا تدارک این ظلم و جور پرداختند یعنی جمعی را کشتند و مال و ناموس ابوذر را باز پس گرفتند مولف کتاب مذکور ازین اشکال دو جواب نوشته یکی آنکه دران وقت ایمان و تصدیق وی کامل نشده بود دوم آنکه غرض اصلی وی ازین مخالفت خدا و رسول صلی الله علیه و آله و سلم و کشته شدن پسر برادرش و تلف جان و مال و گرفتار شدن زن او بدست ظالمین آن بود که معجزهٔ حضرت ظاهر شود و مردم بدانند که آنجناب را بوحی الهی از خبر غیبی اطلاع دست

داد و برای ابوذر ثواب آخرت زیاده تر مهیا گردد فاعتبروا یا اولی الالباب ان هذا الشیء عجاب
و حال این تاویلات در آخر این کتاب مفصل معلوم خواهد شد انشاء الله تعالی ثالثا لا نسلم
که صدور این قسم دروغ که مقتضای طبایع نسوان و برای دفع مکاره ضرات و رقیبان و انهماک
در محبت سرور انس و جان بود مستلزم کذب و افترا یا رفع استبعاد این چیزها در امور دینی باشد والا
لازم آید که حضرات امامیه اگر در دین دواشته باشند از روایات امهات المومنین فاطمه حتی حضرت
ام سلمه و زینب و دیگر ازواج مطهرات مقبولین لسانی که جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را گفتند
که بوی مغافیر از دهن مبارک می آید و درین تهمت و افترا با عائشه صدیقه شریک شدند چنانچه مفسرین
امامیه نیز مثل ملا احمد در زبده و غیر او تصریح بدان کرده اند بالمره دست بردارند و ایشان را نیز وضع
حدیث پندارند چه جای آنکه در کتب رجال بتوثیق شان پردازند بلکه تطرق این احتمال بجناب فاطمه
هم لعینه نماید زیرا که در علل الشرایع و دیگر مجلدات از تصانیف باقر مجلسی و امثال وی مروی است که جناب سیده
وقتیکه سر مبارک مرتضی بر زانوی کنیزی که جعفر طیار رضی الله عنهم اجمعین فرستاده بود دید صیحه
زد تا بحدیکه نخورد حتی که قسم شرعی آنجناب را که والله چیزی واقع نشد دروغ پنداشت و شکایتش
پیش خاتم النبیین برد و جبرئیل امین نازل شد و پیام آورد که شکایت او هرگز نباید شنید پس آنحضرت
فاطمه زهرا را فرمود ارجعی الیه فقولی له رغم انفی لرضاک الی آخر القصة و قبل ازین گذشت که حضرت
امیر قسم شرعی سیدة النساء را که چیزی در خانه موجود نیست بکرات و مرات مخالف نفس الامر دانسته
پس روایت احدیهما عن الآخر هم قابل اعتماد نخواهد بود که ثقه بودن شخص و اجتناب او از کذب و دروغ
بالخصوص موکد بقسمهای شرعی از شروط اعتماد راوی است چنانچه از زبده شیخ بهاء الدین عاملی
و شرح آن از مازندرانی و قوانین ابو القاسم قمی در سابق وارد کردم **وجواب** از ثالث
آنکه فاضل جالسی در اجرای مبحث امامت که بهزار مشقت و محنت بواسطه فاضل معاصر صاحب
تفسیر منهج السداد لطالب الرشاد نزد بنده رسیده بروایات صحاح سته و مانند آن کجا با ثبات حسب

رسانیده که حضرت زهرا دعوی هبه فدک نمود و مقبولین لسانی امامیه شهادت دادند و مخفی نماند
که حضرت فخر الملة والدین رحمة الله علیه اگرچه نزد اهل سنت امام المتکلمین است لکن در فنون حدیث و ارتفاع
و تنقید آن اما تمش مسلم نیست چنانچه در کتاب مستطاب قرة العینین فی تفضیل الشیخین اشارتی بدان رفته
تا بعلامه شریف جرجانی و بعضی از محشین شرح عقاید سعد الدین تفتازانی چه رسد و این اعتقاد
ازان قبیل است که نصیر الدین طوسی را گو حضرات امامیه سلطان المحققین یاد میکنند و بالا
عظمت و جبروت ناسش می برند لیکن کلام او در انکار شهرت احادیث بدا کما لا یخفی علی من نظر فی
دیباچه تبراس الضیا بجوی نمی خرند بلکه در وقت تشریف مقال و کلمات درشت بر زبان قلمیه
میکنند اکثر فرق همین است که در تدین امام و نصرت او درباره شریعت غرای مصطفوی و تعهد این
منجم طوسی مورد قول حضرت شیخ سعدی علیه الرحمة شعر تو بر اوج فلک چه دانی چیست ✽ چون ندانی که در
سرای تو کیست ✽ باعتراف علمای امامیه هم شکی دریں نیست و لهذا پیرامون خود لطم نمی گردد چنانکه از رساله
صغیره برادر مهین مؤلف که در تایید اخباریه و تفضیح اصولیه نوشته واضح میشود حیث قال و هم
اینکه با چندکس از عظمای علمای امامیه هم متقدمین و هم متاخرین میدانیم که از عبارات و اقوال آنها میلان
کلی بتصوف بلکه بمذهب صوفیه و فلاسفه می تراود و ازانجمله خواجه نصیر الدین طوسی است که مصنفات
ایشان از تحقیقات مسئله وجود و بیان مقامات عارفین بر طریقه متصوفین و متفلسفین مملو است علاوه
در فلسفیت و حکمت یونانیه بمرتبه غلو رسیده اند که در مقابل فخر الدین رازی در شرح اشارات او تایید
و حمایت شیخ رئیس و مقتدایان او از حکما داده اند و درین خصوص حمیت ایمانی را از دست داده
و ازان افادات و تحقیقات صوفی و فلسفی بودن ایشان هر دو بر می آید انتهی مع ذلک
در عبارات بزرگان مرقوم الصدر بر نقل مخالفین که تلمیع و تلبیس ایشان تعبیه شده نیز قریب الیقین است
که بنای جوابهای ایشان از طعن هبه فدک بر تنزل و تسلیم است کما لا یخفی علی من له ذهن سلیم و طبع
مستقیم بالجمله محدثین ثقات هرگز بر دعوی هبه اعتماد نمی کنند و ازین است که ابن حجر عسقلانی

که تخریج

اکہ تجبر او در فن منیف حدیث شریف علم النبوت است صراحتہ دعوی مزبور و استشہاد سطور
را قابل اعتبار نشمردہ و حضرت قدوۃ المحدثین و اسوۃ العارفین صاحب قرۃ العینین بتفضیل الشیخین
فرمودہ کہ باطل محض ست ہیچ جا روایتی باین صحیح نشدہ و علامہ دہلوی در تحفہ عشریہ از مفتریات
و مکاید امامیہ کان بردہ فکیف کہ بر خلاف احادیث صحیحہ مسلسلہ بر بعضی از تواریخ غیر معتبرہ دست
اندازند چہ جای آنکہ بروایات ابن ابی الحدید کہ از حق اعتزال گزیدہ بمناظرہ اہل حق تمسک سازند
اعاذنا اللہ عن ذلک و ہذا الذی اشرتہ الیہ ضلال بواح و زیغ صراح کما وقع فی طعن الرماح
اعجب امور آنکہ ہبہ فدک را کہ سراسر خلاف اصول امامیست و علیہ الالزام بیدارند و جوابہای
علماء او لو تسلیما سرمایہ استدلال گردانند و در بارہ حدیث تہدید مر تصنیف بر مفضولیت شیخین کہ بر
اصول امامیہ نیز منطبق است کید ثعلبی را مجددا احداث نمایند و شتر گربہ می رسند و ہرگز اقوال قدما
خود را یاد نمی دارند اکنون از روح علم الہدی می پرسیم و ہمین سوال از اولیای محبین او کہ از شما
صواحب فقط زلیخا را ارادہ می کنید یا پرستاران او یا زنان دیگر را کہ بملاقاتش پرداختند و دستہای
خود بریدہ و ستانی سرزنش او برداشتند ظاہر است کہ فقط بر زلیخا تقریر علم الہدی و متبوعین و
تابعین او منطبق نمی شود لاستحالۃ صدقہا علی ذوات متعددۃ و استحالۃ تشبیہ الشی بنفسہ الی غیر ذلک من
المفاسد التی لا تخفی علی العوام فضلا عن العلماء الاعلام و پرستاران او کنیزکان او و ایشان ہمہ سراسر
مطیع و منقاد وی بودند مراودت و افتتان آنہا ممنوع است لا بد لہ من اقامۃ الدلیل و در عرف قدیم و جدید اہل
صحبت ہمان قوم اطلاق یافتہ و می باید کہ غالب اوقات ملازم و رفیق شخص باشند چنانچہ مولف رسالہ در مقام
عدم انطباق اصحابی بر اعراب تقریر کردہ و زنان مصر خود از لائمین و طاعنین زلیخا بودند چنانچہ بر عامہ ہم
مخفی نیست پس مراودت چرا خواہند کرد و زیادہ برین نیست کہ از ملامت زلیخا دست برداشتند سلمنا
کہ بعد از الزام و اتمام حجت زنان زلیخا نزد حضرت یوسف رفتہ اند تا او را بسوی زلیخا مایل کنند و سلمنا کہ غرض اصلی آنہا
از ابتدا امالہ قلب حضرت یوسف علیہ السلام بجانب خویش بود لیکن این معاملہ غیر از کید ود

باز اتفاق نیفتاده و اظهار بلفظ صواحب که صحبت و ملازمت را مقتضی است تعبیر فرمودن خلاف
ظاهر و مخالف عرف است بخلاف زلیخا که دایما باید صحبت آن محبوب قطعها و سلاله دودمان اجتبا
و اصطفا بود بلکه محبتش قلب او را بنص قرآنی اعنی قد شغفها حبا شگافته و در رگ و ریشه او رشته ها
دوانیده و ظاهر است که چنین عاشق زار و شیدا و بیقرار که ضرب المثل در زمره عشاق است چگونه تجویز
کند که رقیبانش غالب اوقات با محبوب او خلوت کنند و او این همه را بخانه خویش نگاه دارد که عرفا و عادة
از جمله مستبعدات بلکه محالات است و لنعم ما قال العارف الشیرازی شعر بیک نفس که برآمیخت یار
با اغیار * بسی نماند که غیرت وجود من بکشد * و بزرگی دیگر نظم کرده شعر میخواهم از خدا و نمی خواهم
از خدا * دیدن حبیب را و ندیدن رقیب را * و از مؤیدات ماست بغایت انچه در کامل بهائی
مندرج شده که رسول صلی الله علیه وسلم با عایشه گفت در مرض موت در آن حین که او بی اجازت
رسول صلعم پدر را مقدم کرده بود برای نماز که انکن لصویحبات یوسف و صاحبات یوسف بودند که حق تعالی
در شان ایشان فرموده انه من کیدکن ان کیدکن عظیم و همچنین و استغفری لذنبک
انتهی و از تفاسیر فریقین بلکه خود نصوص قرآنی واضح که اینهمه در مخاطبات زلیخا وقوع یافته حکایة
عن العزیز مع هذا التشبیه علم الهدی که بنیادش بر مقدمات ضعیفه است چنانچه شارحین صحیح بخاری
مثل فاضل کرمانی و غیر او برکاکت وهنش اشاره می نمایند بر تقدیر تنزل و تسلیم وقتی انطباق یابد که
که هر یکی از امهات المؤمنین خواسته باشد که این شرف جزیل و ذکر جمیل بذات پدرش باز گردد
و هرگز در کتب حدیثیه از نظر اقل الخلیقه نگذشته که ام المؤمنین حفصه این امامت را اصالة بجانب فاروق
کشیده باشد و لکن او در وقت اعتذار از جانب ابی بکر صدیق و استدعا امامت برای دیگری با عمر
فاروق بغیر عائشه صدیقه بوده و بر عقلای عالم بلکه جمیع بنی آدم بغیر از شرذمه مرتضی مجلسی ظاهر و روشن است
که سفارش مستلزم اینمعنی نیست که مقصود حضرت ام المؤمنین حفصه بر گردیدن امر امامت بجانب
فاروق باشد مگر که باخبار نبوی ام المؤمنین حفصه را اعتقاد اینمعنی باشد که خلیفه اول بلا فصل

ابوبکر

ابوبکر صدیق است و بس چنانکه دانستی و بر تقدیر تسلیم این معنی که استدعای امامت فاروق
که از ام المومنین حفصه صادر شد محض بطور وکالت بود باز هم قول بزرگان امامیه صحیح نمی شود چه بلکه اکابر علمای
طائفه را درین امور ظاهره مغلطه ناصحیح پیش آید تا آنکه بنظر این سفارت دعوی نمایند که هر یکی از عائشه صدیقه
و حفصه امر امامت را جانب پدر خویش میکشید و اگر این دعوی بلا خطر حصول موضوعه خود باشد پس احتجاج و استدلال
با آن در مقابله اهل حق چگونه صحیح خواهد بود که حاصر جوابی بغیر موضع و انچه شریف مرتضی و اولیا او گفته اند
که بر تقدیر عدم عزل ابوبکر قلب موضوع و کسر شان متبوع لازم می آید و محال عقل و خلاف نقل است که با ابوبکر اقتدا کند
شخصیکه اقتدا با انبیا علیهم السلام در شب معراج نکرده باشد بلکه جمیع انبیا و رسل تابع و مقتدی او باشند بعد عروج
و اعمال نسج عنکبوت می نماید چه توجیه که صحاح و کتب معتمده فقهیه از ان مملو و مشحون است در صورتیست
که شخص کسی بر امامت نماز قائم بود و دیگران با او اقتدا نکرده باشند و از افعال شریف نبوی صلی الله علیه و آله وسلم
بعد از تصفح روایات چنان ثابت می شود که آنجناب را بعد از تقدم احدی از صحابه کبار و انعقاد جماعت اقتدا
و امامت هر دو درست بوده بلکه از حدیث شریف که در مثل کتاب اعلام مروی است معلوم می شود که
هیچ نبی را رحلت از عالم فانی بسرای جاودانی پیش نیامده قبل از انکه در پس امتی نماز نگذارده چنانچه بعضی
امامیه نیز مانند این روایات را در لوامع خود آورده و برد قول عادت مقتدایان خویش تحریفی بکار برده
و بزعم خویش مورد طعن گردانیده چنانچه بعبارتش رجوع کنند و در وانّه صلّی خلف ابی بکر و صلّی
خلف عثمان ثلثین صلاةً و صلّی خلف الاعمی ابن مکتوم وقال لا یخرج نبیٌّ من الدنیا
حتی یصلّی خلف رجلٍ من امّته کیف جاز للداعی ان یقتدی برعیّته و قد اُمروا ان
یقتدوا به والعقل السلیم ینکر هذا و یکفّر من قال به انتهی و بحمد الله تعالی که باتفاق
فریقین در وقت تعیین امام برای مسجد خود که هنگام اشتداد مرض بود جز ابوبکر صدیق دیگری را امر نفرموده
چنانکه مفصلا خواهی دانست که بر روایات مخالفان هم امر امامت محصور بذات صدیق اکبر بوده و احدی از صحابه
در میان با او شریک و سهیم نگشته پس ذکر ترتیب امامت که شریف مرتضی و تابعین او درین مقام نموده اند مشعر بخبر

نه شتن اینانست از نائرة النزاع و خارج از مبحث و عرض است بلا امتراء بلی مقصود از انکار امامت فاروق
برتر است عبد الله بن سعد نامید او تحمیل دلیل امامت صدیق بود نا صحابه کبار وقت مراجعت و احتجاج کما ینبغی بند
که با وجود ابو بکر امامت دیگری مطلوب شارع نیست و بر همگنان ظاهر و روشن است که امامت سرور جهان و اقتدا
پیغمبران در شب معراج با این قصه ربطی ندارد چنانچه در صدد بحث با کردم آری اگر احدی از انبیاء در نماز می یافت اقتدا
نمی فرمود قیل و قال اتباع علم الهدی گنجایش میداشت اولیس علاوه وقتیکه ابو بکر صدیق منتظر القتال
منصب نیست بخلاف انبیاء که برین تقدیر مخالفین ملت اسلام را شبهه قوی بدست می افتاد اول الیوم الله معراج سر
کهنا ط اثبات افضلیت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بود معاذ الله غلط می شد اعتذار ذی النورین وقتیکه
بر منبر بجای پیغمبر صلی الله علیه وسلم بر آمد و خطبه خواند و مخالفت شیخین بظاهر اختیار کرد چنانکه عارف
رومی علیه الرحمة بسلک نظم کشیده مبین این نکته دقیق و مفصل این لطیفه عمیق است اولی الالباب همه

مثنوی مولوی معنوی
قصه عثمان که بر منبر رفت
چون خلافت یافت بشتابید تفت
منبر مهتر که سه پایه بدست
رفت بو بکر و دوم پایه نشست
بر سوم پایه عمر در دور خویش
از برای حرمت اسلام و کیش
دور عثمان آمد او بالای تخت
بر شد و بنشست آن محمود بخت
پس سؤالش کرد شخصی بو الفضول
کان دو ننشستند بر جای رسول
پس تو چون جستی از ایشان برتری
چون برتبه تو از ایشان کمتری
گفت بر پایه سوم باشم اگر
وهم آید که منم همچون عمر
ور دوم پایه شوم من جاطلب
گوییم مثل ابو بکر است و اب
هست این بالا مقام مصطفی
وهم مثلی نیست با آن شه مرا
چه بلا تعصب و عداوت است

که اقتدای آنحضرت صلی الله علیه وسلم را در اثنای نماز عقب صدیق امت العبد بعقائد جماعت منحوب ذلت و عار دانند و از
افتخار وقوع پای مرتضی بر ظهر مصطفی ع که از تعظیمش آید مهر بر پشت بارها نماید و درین خصوص مضمون عجیب
تراشند کما شعر فرا انشاء الله تعالی أم تأمرهم أحلامهم بهذا أم هم قوم طاغون لیس گذارش است
که هر چند مساه امامیه حق گویی با بکار بعد عاة اثنا عشریه حق بودن ایشیم جو نخبر ندلیکن اگر و رمز باینها الصفح نام و نقض
تا الکلام نمود شود حق از باطل متمیز میگردد حتی که متعصبین و متعنتین طائفه که خربند لنین و تلبیس پیشه اند شناسند تا باقر مجلسی صاحب
بحار هم برین اقرار میکند که جناب پیغمبر صلی الله علیه وسلم وقتی که شدائد مرض بمان فرموده بود که صاحب استحاب در

ترجمه ابوبکر آورده وان روایت اینست روی الزهری عن عبد الملک بن ابی بکر بن عبد الرحمن عن ابیه عن عبد الله بن زمعة بن الاسود قال کنت عند رسول الله صلی الله علیه وسلم وهو علیل فدعاه بلال الی الصلاة فقال لنا مروا من یصلی بالناس قال فخرجت فاذا عمر فی الناس وکان ابو بکر غائبا فقلت قم یا عمر فصل بالناس فقام عمر فلما کبر سمع رسول الله صلی الله علیه وسلم صوته وکان مجهرا فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم فاین ابو بکر یأبی الله ذلک والمسلمون فبعث الی ابی بکر فجاء بعد ان صلی عمر تلک الصلاة فصلی بالناس طول علته حتی مات یعنی عبد الله بن زمعه میگوید که من نزد آنحضرت صلی الله علیه وسلم در وقت اشتداد مرض حاضر بودم که بلال خبر انتظار مردم بقدوم شریف رسانید حضرت فرمود امر کنید کسی را که امامت کند ونماز با مردم میگزارد پس بیرون آمدم وناگاه با عمر دو چار خوردم وابوبکر حاضر نبود پس گفتم که ای عمر تو امام شو عمر برخاست وتکبیر گفت چون حضرت تکبیر عمر که بلند آواز بود شنید پرسید که ابوبکر کجا رفته امامت حق تعالی وجماعت مسلمانان ازین انکار دارند که با وجود ابوبکر کسی بامامت قیام نماید کس فرستاد تا صدیق را حاضر کرد بعد از نماز عمر پس ابوبکر درین طول مرض امامت کرد تا انکه وفات یافت پیغمبر صلعم چون مضمون این ایات که بحکم بافر مجلسی موافق مرویات محدثین امامیه است وخود مجلسی نیز در بحار نقل کرده ذهن نشین شد حالیا از اولیای اخص اعنی مجتهدین بحار عیهم بپرسیم که اگر توافق مرویات خویش بروی اصحاب استیعاب من المبتدا الی المنتهی مرلو شماست کما هو الظاهر حبا بالوفاق وحبذا الایتلاف ولا نفاق واگر از سو فهمت بهکر توافق صدیقی امامت اعنی مروا من یصلی بالناس مقصود ارید باز هم مسائل حق از دست نمی رود واز کیشان چیزی کم نمی شود زیرا که برین تقدیر حکم امامت بر فرد منتشر بوده کار معتمم یا بر شخص معین علی الاول بسیاری از معضلات ومشکلات دست بگریبان امامیه است بلکه بنیاد مسائل اجماعیه ایشان را بر میکند اول آنکه شریف امامیه رشافی چنانچه در بحار وترجمه آن منقول است گفته که بدلائل قاطعه ثابت گردیده که جایز نیست تقدم در نماز مگر کسی که افضل باشد بترتیب ونیز بل معروف چنانچه گذشت ومجلسی در بحار بعد ازین میگوید که ابن معنی از اصحاب ما امامیه معلوم است ومحتاج به بیان نیست انتهی پس

بر تقدیر حکم امامت ابی بکر فرد منتشر لازم می آید که جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم معاذ الله بر حکم شرعی
مطلع نباشد بخلاف شریف متشیعین که در یک بحث معهد رصد گونه خطائی سنگر شد فاعتبروا یا اولی الابصار
دوم آنکه این معنی باعتراف مجلسی هم زبان مجتهد حمی که این امر عام است هر نیکو کار و بدکار را مستلزم آنست که
در امامت مسجد شریف محفوظ و معصوم و عادل و فاسق مساوی الاقدام باشند و لم یقل به احد و کمال مخالفت
بلکه عداوت امامیه بر اصول خودشان بجناب خیر البریه لازم آید زیرا که ابتداءً و بقاءً امامت مفضول را با وجود
افضل تجویز نمی کنند چنانچه باظهار مرتضی و مجلسی دانستی خلافا للسید المرسلین که حکم بجواز امامت فاسق و اقتداء
عادل هر دو علی السویه میفرموده سوم آنکه جناب سید المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم اقتدای امیر المومنین قائد
الغر المحجلین یعسوب المتقین علی بن ابیطالب را باهل فسق و فجور و محدثات شرو بتجویز فرموده باشد ع چو کفر از
کعبه بر خیزد کجا ماند مسلمانی چهارم آنکه تطبیق عتاب و خطاب انکن صواحب یوسف حضرت ام المومنین بر
تقریر سید مرتضی خیلی دشوار است زیرا که چون آنها برای فرد منتشر بود گناه او در باب امام کردن صدیق که مستبعد
الی الذهن و مشاکل جناب خلیل علی نبینا و علیه الصلاة و السلام بدلالت حدیث نبوی بود کدام هیچ نخواهد
شد پس خطاب عتاب هم بی محل و بی موقع خواهد بود عجب از علمای قوم که هرگز غور و تامل بکار نمی برند
و جای و بی لاشهاد به تجهیل اهل حق مستعد میشوند و انچه بلای قدمای خویش مناسب باشد در باره این نفی
گناهان زیر قدم سپر مایند یقول النجاشی فی العماد انه قال الشیخ و قد تعلق القوم فی تاویل
قول النبی صلی الله علیه و سلم انکن لصویحبات یوسف بشیء یدل علی جهلهم فقالوا
لهذا القول من النبی صلی الله علیه و سلم سببا معروفا و هو انه علیه السلام قال مروا
ابا بکر فقالت عائشة یا رسول الله ان ابا بکر رجل اسیف فان قام مقامك لم یملك
العبرة فمر عمر یصلی بالناس فقال النبی صلی الله علیه و سلم عند خلافها علیه
انکن لصویحبات یوسف و قد کان اعترض علی هذا الکلام شیخ من مشائخ
اصحاب الحدیث و اعتمده فقلت له اول ما فی هذا الباب انك قد اعترفت بخلاف

عائشة على النبي صلى الله عليه وسلم وردها عليه امره حتى انكر عليها ذلك وفي
الاعتراف به شهادة منك عليها بالمعصية لله تعالى ولرسوله صلى الله عليه وآله
وهذا اعظم مما تنكرونه على الشيعة من شهادتهم عليها بالمعصية بعد النبي
صلى الله عليه وآله عند محاربتها لامير المؤمنين عليه السلام والثاني انه لا خلاف ان
النبي صلى الله عليه وآله كان من احلم الحكماء وافصح الفصحاء ولم يكن ليشبه الشيء بخلافه
ويمثله بضده وانما كان يضع المثل في موضعه فلا نجزم مما مثله به في معناه شيئا ونحن
نعلم ان صويحبات يوسف انما عصين الله وخالفنه بان ارادت كل واحدة منهن
من يوسف ما ارادته الاخرى وفتنت به كما فتنت به صاحبتها وبذلك نطق القرآن
قال الله جل اسمه فلما رأينه اكبرنه وقطعن ايديهن وقلن حاش لله ما هذا بشرا
ان هذا الا ملك كريم قالت فذلكن الذي لمتنني فيه ولقد راودته عن نفسه فاستعصم
ولئن لم يفعل ما آمره ليسجنن وليكونا من الصاغرين فلو كانت عائشة دفعت الامر عن
ابيها ولم ترد شرف ذلك المقام له ولم تفتتن بمحبة الرياسة وعلو المنزلة لكان النبي
صلى الله عليه وآله في تشبيهها بصويحبات يوسف قد وضع المثل في غير موضعه وشبه
الشيء بضده وخلافه ورسول الله صلى الله عليه وآله يخلو عن هذه الصفة ولا يجوز
عليه النقص ويرتفع عن الجهل بحقيقة الامثلة واذا كان الامر على ما وصفناه
ثبت ان التمثيل انما وقع من النبي صلى الله عليه وآله لموضع مخالفة المرأة له و
تقدمها لابيها بالامر عليه لفتنتها بمحبة الاستطالة والرغبة في حياز الفضيلة
بذلك الرياسة على ما قدمناه انتهى ما في الاجزاء المذكورة الحديدية بلفظه و ازینجا
واضح شد که شیخ و سید این قوم هر دو بسبب عداوت حضرت خاتم النبیین و افضل الصدیقین و ام المومنین چندان
در گرداب اضلال و تلبیس منهمک شده اند که هرگز امید نجات برای ایشان نیست بلکه خود را

موضوعہ ہای شیعین کہ ملا باقر مجلسی از حذیفہ در بحار روایت کردہ مکذب مناقض این عمر است

قال وكان بلال مؤذن رسول الله صلى الله عليه وسلم يؤذن بالصلوة في كل
وقت فان قدر على الخروج تحامل وخرج وصلى بالناس وان لم يقدر على الخروج امر
علي بن ابي طالب فصلى بالناس وكان علي بن ابي طالب والفضل بن العباس لا يزايلانه
في مرضه ذلك فلما اصبح رسول الله صلى الله عليه وسلم من ليلته تلك التي قدم
فيها القوم الذين كانوا تحت يدي اسامة اذن بلال ثم اتاه يخبره كعادته
فوجده قد ثقل فمنع من الدخول اليه فامرت عائشة صهيبا ان يمضي الى ابيها
فيعلمه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قد ثقل في مرضه وليس يطيق النهوض
الى المسجد وعلي بن ابي طالب قد شغل به ومشاهدته عن الصلوة بالناس فاخرج انت
الى المسجد فصل بالناس فانها حالة تهنيك وحجة لك بعد اليوم قال فلم يشعر الناس
وهم في المسجد ينتظرون رسول الله صلى الله عليه وسلم او عليا يصلي بهم كعادته
التي عرفوها في مرضه اذ دخل ابو بكر المسجد وقال ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قد
ثقل وقد امرني ان اصلي بالناس فقال له رجل من اصحاب رسول الله وانى لك ذلك
وانت في جيش اسامة ولا والله لا اعلم احدا بعث اليك ولا امرك بالصلوة ثم نادى الناس
بلالا فقال على رسلكم رحمكم الله لاستاذن رسول الله صلى الله عليه وسلم في ذلك
ثم اسرع حتى اتى الباب فدقه دقا شديدا فسمعه رسول الله صلى الله عليه وسلم
فقال ما هذا الدق العنيف فانظروا ما هو قال فخرج الفضل بن العباس ففتح الباب
فاذا بلال فقال ما وراءك يا بلال فقال ان ابا بكر قد دخل المسجد وقد تقدم حتى وقف
مقام رسول الله صلى الله عليه وسلم وزعم ان رسول الله قد امره بذلك فقال اوليس
ابو بكر مع جيش اسامة هذا هو والله الشر العظيم الذي طرق البارحة المدينة

لقد

لقد اخبر رسول الله صلى الله عليه وآله بذلك ودخل الفضل وبلال معه فقال
ما وراءك يا بلال فاخبر رسول الله صلى الله عليه وسلم الخبر فقال اقيموني
اقيموني اخرجوني الى المسجد والذي نفسي بيده قد نزلت بالاسلام نازلة و
فتنة عظيمة من الفتن ثم خرج رسول الله صلى الله عليه وسلم معصوب الرأس يتهادى
بين علي والفضل بن العباس ورجلاه تخطان في الارض حتى دخل المسجد وابو بكر قائم في
مقام رسول الله صلى الله عليه وآله وقد اقتدى به عمر وابو عبيدة وسالم وصهيب
والنفر الذين دخلوا واكثر الناس قد وقفوا عن الصلوة ينظرون ما ياتي به بلال فلما رأى
الناس رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قد دخل وهو بتلك الحالة العظيمة من
المرض اعظموا ذلك وتقدم رسول الله فجذب ابا بكر من ورائه فنحاه عن المحراب واقبل ابو بكر
والنفر الذين كانوا معه فتواروا خلف رسول الله واقبل الناس فصلوا خلف رسول الله
صلى الله عليه وآله وسلم وهو جالس وبلال يسمع الناس التكبير حتى قضى صلوته ثم التفت فلم ير
ابا بكر فقال يا ايها الناس الا تعجبون من ابن ابي قحافة واصحابه الذين انفذتهم وجعلتهم
تحت يدي اسامة وامرتهم بالمسير الى الوجه الذي وجهوا اليه فخالفوا ذلك ورجعوا
الى المدينة ابتغاء الفتنة الا وان الله قد اركسهم فيها اعرجوا بي الى المنبر فقام وهو
مربوط حتى قعد على ادنى مرقاة فحمد الله واثنى عليه ثم قال ايها الناس اني قد جاءني من
امر ربي ما الناس اليه صائرون واني قد تركتكم على الحجة الواضحة ليلها كنهارها
فلا تختلفوا من بعدي كما اختلف من كان قبلكم من بني اسرائيل ايها الناس انه لا احل
لكم الا ما احله القرآن ولا احرم عليكم الا ما حرمه القرآن واني مخلف فيكم الثقلين
ما ان تمسكتم بهما لن تضلوا لن تزالوا كتاب الله وعترتي اهل بيتي هما الخليفتان فيكم
وانهما لن يفترقا حتى يردا علي الحوض فاسألكم بما خلفتموني فيهما وليذادن يوم

رجال عن حوضی کما یذاد الغریبة من الابل فیقول رجال انا فلان و انا فلان فاقول
اما الاسماء فقد عرفت و لکنکم ارتددتم من بعدی فسحقا لکم ثم نزل عن المنبر و عاد
الی حجرته و لم یظهر ابو بکر و لا اصحابه حتی قبض رسول الله صلی الله علیه و سلم انتهی موضع
الحاجة من الحدیث الذی هو من اطول الاحادیث یعنی عادت شریف بعد اعلام بلال آن
بود که اگر قدرت خروج یافتی باستعانت بمسجد آمدی و الا جناب امیر را بامامت امر فرمودی تا آنکه روزی اصحاب
پیغمبر صلعم منتظر قدوم آنسرور یا امیر بودند که ناگاه ابوبکر بواسطه پیام عائشه که قالو بمن است بسعی هر چه تمامتر
برخیزد و در مسجد در آمد و خواست که امام شود و بعضی از صحابه مانع شدند و بلال بانگ برزد که ایها الناس تا من در مسجد رسم
او را از امامت باز دارید این گفت و سراسیمه بسوی حضرت دوید و بدو عرض رسانید که سانحه عجیب واقع شد که ابوبکر از
جیش اسامه تخلف کرده متوجه امامت خویش گشته حضرت بکمال غیظ و غضب بر علی و فضل تکیه زده بیرون آمد و درین اثنا
عمر و امثال او اقتدا بابوبکر کردند و اکثری منتظر بودند که بلال چه خبر آرد پس حضرت بلطف رابحه تمام از محراب باز کشید و خود امام
شد و بلال تکبیر میگفت ابوبکر و رفقاء او بعد ازین قلت و رسوائی خجالت بر و پوشیدند که تا وقت وفات آنحضرت صلعم آنجا نیامدند
و حضرت صلی الله علیه و سلم بجهت اشتداد مرض از امامت مردم بر پایه زیرین منبر نشسته معایب ایشان شمرد و از حدیث حوض
خبر داده بعد و بخانه باز گردید انتهی محصله چون عادت شریف در مرض و قرابت بعد از مرض حکم نمودن بامامت علی مجتبی باشد چنانچه
مدلول این روایت مجهول است تعرف حالها مفصلا انشاء الله تعالی پس دعوی تعمیم و اراده فرد منتشر از کسوت صحت عاری
خواهد بود آمدیم بر اینکه حال دعوی فرد منتشر بر احادیث اهل حق چون است پس بدانکه این احتمال بجهت صدور
عتاب بر ازواج مطهرات و انکار از امامت عمر و طلب ابوبکر چنانچه از کتب صحیحه بالا گذشت بدیهی البطلان است
و حدیث لا ینبغی لقوم فیهم ابوبکر ان یؤمهم غیره علی ما رواه الترمذی و جماعة
من المحدثین الموثقین مکذب آن هذا هو الذی یتعلق بالشق الاول اما آنچه
بشق ثانی تعلق دارد پس بیانش آنکه حکم بامامت شخص معین نظر بمذهب فریقین بر ابوبکر بود
یا بر مرتضی رضی الله عنهما هر گاه ثانی بچند وجه نتواند شد لامحاله اول متعین خواهد بود

اما اولاً پس از آنکه روایت معین کردن امامت مرتضوی که مجلسی در بحار بی ادراک و شعور آورده
راوی آن حذیفه است و مثالب و مطاعن او بر روایات طائفه زیاده از حد شمار اگرچه آن اشنی مطاعن خلفا
بر زبان نیارند چنانچه کتب ایشان بران گواه است بلکه خود تفسیر اهل بیت علیهم السلام که مؤلف آن استاد
ابو جعفر کلینی است و دلالتی تمام بران دارد که او در بعضی از غزوات و در مخالفت جناب سید المرسلین داده
و از روایاتیکه درین ابواب وارد است و لسوء اعمال و مثالش ناطق است و در کتب شیعه مثل حیات القلوب
بیش از بیش مرویست چه نام توان برد اگر برای ابقاء حکومت خویش وقت خلافت مرتضویه سعی
انشاء الله تعالی قرار کند بعید نخواهد بود فکیف که روایت او مخالف روایات سقیفه مشهوره واقع
شود کما ستعرف انشاء الله تعالی **اما ثانیاً** پس از آنکه صاحب ازهار و دیگر اکابر امامیه بلکه خود مجلسی در
بحار کما عرفته سابقاً اقرار کرده اند که اصحاب ما روایت می کنند که حکم نبوی مخصوص نبوده بلکه همین
فرموده که امر کنید کسی را تا نماز با مردم گزارد چنانچه در بحار و ترجمه آن منصوص است پس روایتیکه
مجلسی در بحار آورده و قد نقلتها مع محصلها آنفا و مدلولش تعیین امامت مرتضویست هبا منثورا
گشت و بر تقدیر تعارض هر دو از معرض اعتبار ساقط و از ذروه قبول باطل شد و امامت صدیق بالخصوص
سالم از معارض است و هو المطلوب **اما ثالثاً** پس از آنکه این روایت مجعوله بروایت شیخ مفید
و شیخ طبرسی ائمه اثنا عشریه که مجلسی در تصانیف خویش مثل حیات القلوب آورده صراحةً مناقض است
قدر ضروری روایت شیخین طائفه می آرم بگوش حق نیوش باید شنید که حضرت صلعم در خانه جناب ام
المؤمنین ام سلمه یکی دو روز در ایام مرض بسر برد پس عائشه ازواج دیگر را راضی کرد و نزد حضرت آمد و التماس
کرده آنجناب را بخانه خود برد چون بخانه عائشه رفت مرض شدید شد پس بلال هنگام نماز صبح آمد و
دران وقت حضرت متوجه عالم قدس بوده چون بلال ندای نماز درداد حضرت مطلع نشد پس عائشه
گفت که ابوبکر را بگوئید که با مردم نماز گزارد و حفصه گفت که عمر را بگوئید که با مردم نماز کند حضرت چون
سخن ایشان شنید و غرض فاسد ایشان دانست فرمود که دست ازین سخنان بردارید که شما

برنائی می‌باید که یوسف را بیخود هستند که گمراه کنند و چون حضرت امر کرده بود که ابوبکر و عمر با لشکر اسامه
بیرون روند در نیوقت از زنان عائشه و حفصه یافت که ایشان بر اقتدا به مدینه برگشتند بسیار غمگین شد و با آن
شدت مرض خبرست که مبادا ابوبکر و عمر با مردم نماز کنند و این باعث شبهه مردم شود دست
بر دوش امیر المؤمنین و فضل بن عباس انداخته با نهایت ضعف و ناتوانی پاهای خود را می‌کشید تا بمسجد آمد
و چون نزدیک محراب رسید دید که ابوبکر سبقت کرده است و در محراب بجای آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم ایستاده
و نماز شروع نموده است پس بدست مبارک خود اشاره کرد که پس بایست و خود داخل محراب شد
و نشست و با مردم نماز نشسته ادا کرد و نماز را از سر گرفت و اعتبار نکرد با آنچه ابوبکر کرده بود و چون سلام
نماز گفت بخانه برگشت ابوبکر و عمر و جماعتی از مسلمانان را طلبید و فرمود که من نگفتم که شما با لشکر اسامه بیرون
روید گفتند بلی یا رسول الله گفتی فرمود پس چرا اطاعت نکردید ابوبکر گفت که من بیرون رفتم و برگشتم برای
آنکه عهد خود را تازه کنم عمر گفت یا رسول الله من بیرون رفتم و برگشتم برای آنکه نخواستم که خبر بیماری تو از
دیگری بپرسم پس حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که روانه کنید لشکر اسامه را و بیرون روید با لشکر اسامه
خدا لعنت کند کسی را که تخلف نماید از لشکر اسامه سه مرتبه این سخن را فرمود و مدهوش شد از تعب رفتن بمسجد و
برگشتن و از حزن و اندوهی که عارض شد آنحضرت را بسبب آنچه مشاهده نمود از اطوار ناپسندیده منافقان
و دانست از فتنه‌های فاسده ایشان پس مسلمانان بسیار گریستند و صدای گریه و نوحه از زنان و فرزندان
آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بلند شد و شیون از مردان و زنان مسلمانان برخاست پس حضرت چشم مبارک
گشود و بسوی ایشان نظر کرد و فرمود که بیاورید از برای من دواتی و کتف گوسفندی تا بنویسم از برای
شما نامه که گمراه نشوید هرگز پس یکی از صحابه برخاست که دوات و کتف را بیاورد عمر گفت که برگرد که
این مرد هذیان میگوید و بیماری بر او غالب شده است ما را کتاب خدا بس است پس اختلاف کرده اند
آنها که در آنجا بودند بعضی گفتند که قول قول عمر است و بعضی گفته اند که قول قول رسول خدا است صلی الله
علیه و آله و سلم و گفتند که در چنین حالی چگونه مخالفت رسول خدا روا باشد پس بار دیگر پرسیدند که آیا بیاوریم آنچه طلب

کردی فرمود که بعد از این سخنان که از شما شنیدم مرا حاجت باین نیست ولیکن وصیت میکنم شما را که با اهل
بیت من نیکو سلوک کنید و در وا ایشان برگردانید و ایشان بر خانه نشستند هرگاه بر ترجمه روایت شیخین طایفه با بعض
باقر مجلسی اطلاع یافتی اکنون تناقض هر دو حدیث بشنو روایت بحار نص است در اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
بعد از آنکه ابوبکر صدیق را از محراب باز پس کشید و خود امام شد از نماز فارغ شده بود که ابوبکر در قفای او
سوار شدند و قبل از التفات سوی بجانب صحابه بانند خانانان گریختند و مثل جنین رحم پرده نشین شدند و مدلول
روایت شیخین شان اینست که بعد از قرار گرفتن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در خانه ملائک آشیانه همه کس عموماً
بالخصوص ابوبکر و عمر حسب الطلب آمدند و عذرهای مختلف در تخلف از جیش اسامه بپایه عرض رسانیدند
و حضرت درباره رفتن ایشان همراه اسامه تاکید بلیغ نمود و بحمد الله که چنانچه روایت موضوعه بحار مناقض
حدیث شیخین است همچنین با روایات دیگر که شیخ مفید و شیخ طوسی و صفار و شیخ طبرسی و ابن شهر آشوب
مازندرانی و دیگر معتمدین امامیه بسندهای متواتر و طرق متکاثر از جناب امیر و امام باقر و صادق و مانند
ایشان باعتراف مجلسی در حیات القلوب روایت کرده اند منافات صریح دارد و تلخیص مرویات شان
اینست که حضرت امیر المومنین روزی بر خلاف عادت بنا بر ضرورتی از خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
جدا شده بود و حضرت فرمود که بطلبید یار و برادر مرا عائشه و حفصه پدران خود را خواندند و حضرت
بعد دیدن ایشان چادر بر کشید یا روی خود باز گردانید چون هر دو بر گشتند باز جامه خود را دور کرد
و فرمود که زود بطلبید خلیل و حبیب و برادر مرا باز شیخین بطلب دختران خویش رسیدند باز جناب پیغمبر صلی
الله علیه و آله و سلم روی مبارک از ایشان در هم کشید ایشان گفتند که علی را طلب میکند پس فاطمه
زهرا امیر المومنین علی را طلب کرد و حضرت تا دیر با وی سر گوشی نمود و ابوبکر و عمر بیرون استاده بودند
چون بر آمد پرسیدند که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم با تو چه گفت جواب داد که هزار باب علم تعلیم نمود که از
هر بابی هزار باب مفتوح شد انتهی و در کتاب خصال ابن بابویه قمی شیخ المشایخ اثنا عشریه بمطالعه خویش آورده ام بدانند
که مثال این روایات را در آن کتاب بطرق معتبره متکاثره از جناب ام المومنین ام سلمه و خود حضرت امیر المومنین

وعبد الله بن عمر و امام محمد باقر و صادق رضی الله عنهم اجمعین مروی است الثون کسی از روح
مجلسی و اولیای او سوال کند که این معجزه ذات شیخین که بارها اتفاق افتاده بدون ظهور چگونه متصور بوده
خدایا مگر قائل شوند که الشان نیز مثل حضرت صاحب الزمان غایب عن الابصار و حاضر فی الامصار
بودند فلیضحکوا قلیلا ولیبکوا کثیرا جزاء بما کانوا یکسبون یا بخرق عادت شاید ایشان
نقب پوشیده می‌بودند که معاول عقول ارباب فضول آن را کافته و در کامل بجای سمت ترقیم یافته که از
ظلم نوبت بدانجا رسیده بود که عمر در شب بیرون نیامدی لهذا نقبی کنده بود از آن نقب در مسجد می‌آمد
و نماز میگزارد و چون ظلم عثمان بنهایت انجامید از خوف جان حدیثی افترا کرد که رسول صلی الله علیه و آله
وسلم فرمود نوّروا بالفجر فانه اعظم للاجر چون صبح روشن شدی بمسجد رفتی تا از خوف ایمن باشد
انتهی بمفاد خرافاته تناقض دیگر آنکه منطوق روایت بحار قبلیت واقعه قرطاس است از امامت
ابوبکر صدیق و لا لازم آید که فاروق اعظم وقت طلب قرطاس شرف حضور نیافته باشد و مطاعن باب
در باب قرطاس نظر به بعضی از وجوه برهم شود کما لا یخفی و مدلول روایات دیگر که مشایخ امامیه آورده
وقد لخصتها آنفا بعدیت است چنانچه معلوم شد پس روایت موضوعه بسبب مخالفت این روایات متواتره
از ائمه هدی علیهم السلام ساقط از درجه اعتبار خواهد بود تناقض دیگر نظر بتقریرات مجلسی و جالسی که
درباره امامت صدیق و خیال تشام ام المومنین صدیقه صدور یافت آنکه از صدر روایت مفتری
مجلسی که سخن در آن میرود دریافت میشود که جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم هم در شبیکه ابوبکر صدیق با رفقای
خویش باجازت اسامه برگردید قبل از آنکه عائشه صدیقه او را طلب کند از این سانحه خبر داد و تلهف و تاسف خورد
چنانکه عبارتش این است وَقَالُوا لِأُسَامَةَ كَيْفَ يَنْبَغِي لَنَا أَنْ نَتَخَلَّفَ عَنْ مُشَاهَدَةِ
رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَاسْتَأْذَنُوهُ فِي الدُّخُولِ فَأَذِنَ لَهُمْ وَأَمَرَهُمْ أَنْ لَا يَعْلَمَ بِدُخُولِهِمْ
أَحَدٌ وَإِنْ عُوفِيَ رَسُولُ اللهِ رَجَعْتُمْ إِلَى عَسْكَرِكُمْ وَإِنْ حَدَثَ حَادِثُ الْمَوْتِ عَرِّفُونَا
ذَلِكَ لِنَكُونَ فِي جَمَاعَةِ النَّاسِ فَدَخَلَ أَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ وَأَبُو عُبَيْدَةَ لَيْلًا الْمَدِينَةَ وَرَسُولُ اللهِ

صلى الله عليه وسلم قد ثقل فافاق بعض الافاقة فقال قد طرق ليلتنا هذه المدينة
شر عظيم فقيل له وما هو يا رسول الله فقال ان الذين كانوا في جيش اسامة قد رجع
منهم نفر يخالفون عن امري الا اني الى الله منهم براء ويحكم نفذوا جيش اسامة فلم يزل
يقول ذلك حتى قالها مرات كثيرة واین روایات باین معنی ناطق است که هرگاه آن شب تمام شد
سفیده صبح نمودار گردید و بلال برای اعلام بر در دولت رسید صدیقه وحفصه بامامت پدران خویش امر
کردند جناب پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم ازین دلیل مراجعت شیخین در مدینه پی برده دخیلی در قلق واضطراب
افتاده الی غیر ذلک من التناقض والتهافت کما لا یخفی علی من له ادنی مسکة **والحمد لله** که در تخیل
مثل سایر صادق آمد که چاه کننده را چاه در پیش فرق نیست که دعاوی کیکه باقر مجلسی در باب تناقض
روایات الکت حضرت صدیق بادنی توجه مخدوش گردید چنانچه درین نزدیکی معلوم خواهی کرد و در دفع این
تناقضهای صریحه اگر هر یکی از مشایخ امامیه مصداق فانک من المنظرین الی یوم الوقت المعلوم
شود و تا قیامت مهلت یابد و آهنگ مزخرفات خویش سراید یقین است که همه تاویلات رکیکه وتسویلات سخیفه
ایشان خارج از اصول ومخالف قانون خواهد بود **اما رابعا** پس از انکه باتفاق روایات فریقین
رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم بمسجد تشریف فرمود و بالاجماع حضرت ایشان را بر منصب امامت قائم نفرمود
بلکه تکبیر هم نموده خود بتکلیف تمام امام شد وارکان نماز در حالت جلوس ادا کرد و محال عقل است که در
کمال اشتداد مرض بدون حصول خفت کما زعم الشیعه وقدم سابقا بحرکات عنیفه بمسجد آیند و ابوبکر
صدیق را بآن جد وجهد که مذکور شد معزول کنند و در تفضیح وتذلیل او تا آنکه چند روز با شیانه عفت
در شد تقیه را از هیچ بر کنند و غلام آزاد کرده ابوبکر را نایب خویش گردانند و امام زمان را منصب
باوصف معیت ومقارنت ورود والله یعصمک من الناس معصوب نفرمایند تا دائره امامت
بمصداق انا مدینة العلم وعلی بابها بر کافه خلایق مکشوف و زبان از خلاف بند می نمود تا هم عما
برکسی می نشست و نزاع وجدال از میان بر می خاست ولا اقل برای الزام مخالفین بکار

می آمد و بنیاد استدلال سقیفه بر مساعده برباد میرفت طرفه آنکه معمول سلاطین بوده که اکثر مرید
عقل و فراست انصاف از مذهبین است که هرگاه کسی منصب یکی را از نایبان آنها غصب میکند و بجور و جفا
بر جای وی می نشیند و خود بنفس نفیس متوجه میشوند مظلوم و ملهوف را بر مقامش می نشانند و ظالم و جائر را
برباد افراه می سازند بلکه دمار از روزگارش بر می آرند کما ینبغی بر استیصالش همت علیا می گمارند نه آنکه
خود بجای آن ستم رسیده مسلط شوند و غلام آن غاصب و ظالم را بجای نائب خویش قرار دهند ازین
معنی صریح می تراود که او را معزول کردند و دانستند که وی مرد این میدان نیست و با غاصبین و ظالمین
مقابل نمی تواند شد بلکه مضامین دیگر هم درینجا سمت ظهور دارد که در بیانش سطر سوء ادب اجازت
نمی دهد پس معلوم شد که دعوی تعیین امامت مرتضوی محض بی معنی و بی حقیقت است و روایت بحار نیز
موضوع و متعین ابوبکر الصدیق للامامة و هو المطلوب ما به خدا یا مگر گویند که مفضولیت امیر
المومنین و افضلیت خاتم المرسلین مانع از اقتدا نمی شد چنانکه از کلام شریف مرتضوی غیر او ظاهر
می شود و جوابش اول آنکه لا نسلم که جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بر اصول موضوعه امامیه افضل و حضرت
امیر المومنین مفضول باشد علاوه از کتب طائفه معلوم توان کرد که اقتدای معصوم بغیر معصوم در نماز قبیح است کیف
و در حصول عصمت برای آنجناب درآن وقت حالت منتظره باقی نبود دوم آنکه اگر فقط بر احادیث شیعه نه بر
مضامین شعریه مدعی مساوات شویم بلکه افضلیت را بجناب مرتضوی گیریم بر جای خویش است زیرا که در مدارک متکلمین
امامیه این امر بتحقیق رسیده که محققین صوفیه کما قال المجلسی فی رسالته بدان رفته اند یعنی مرتبه امامت برتر از درجه نبوت
و رسالت و خلت است و لهذا حضرت خلیل را مرتبه امامت بعد این همه مدارج حاصل گشته و ازینجا خطای
اکثری از متکلمین حتی کم فاضل مذکور نیز واضح شد که در اثبات افضلیت جناب امیر از انبیاء علیهم السلام بآیت
مباهله و مانند آن استدلال می کنند و در آخر وقت استنتاج می گویند که چون عینیت نمی تواند شد لابد
مساوات در جمیع مراتب با جناب مصطفی مراد خواهد بود مگر نبوت و رسالت انتهی زیرا که این هر دو از
مرتبه امامت کمتر اند نه زاید بر آن لیکن استثنا چه معنی داشته باشد و اینهم بر اصول روایات امامیه بر جای

خویش

خویش از اخبار و آثار مبرهن شده که حضرت امیر را جمیع فضایل مصطفوی بر وجه اکمل مع المناقب المختصة
التی توجد فیه ولا توجد فی غیره حاصل بود چنانچه از مصنفات کراجکی و برسی و شیخ صدوق و کتاب مصباح
القلوب و روضهٔ امامیه و بحار الانوار روشن است اگر کوثر را به پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم تفویض کردند سلسبیل را
بحضرت امیر سپردند و با اینهمه مالک حوض کوثر حضرت امیر است نه جناب بشیر و نذیر کما یدل علیه ما سیجیء من
حدیث الخصال المروی عن الرسول المتعال و اگر آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم را جوامع الکلم خصایص
بخشیدند علی مرتضی را جوامع علوم و بلاغتی که کلامش فوق کلام مخلوق باشد برگزیدند و پر
ظاهر است که مرتبهٔ کلمات ادون و اضعف و منزلت علوم اقوی و اشرف است و اگر سید
المرسلین را لفس(?) نبوت و رسالت دادند جناب مرتضوی را بامامت که باعتراف محققین
شیعه زائد برین مناصب است کما عرفت سرفراز کردند و با اینهمه کمال نبوت و رسالت محمدی
صلعم وابسته بتوجه و عنایت علویست کما ستعرف ان شاء الله تعالی و اگر محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم را
بوحی معزز کردند منزلت الهامی بنام علی مرتضی قرار دادند مع ذلک از تصانیف علم الهدی و شیخ
الطائفه بلکه شیخ المشایخ و بحار و جلاء العیون مجلسی که عوام هم از آن بهرهٔ وافر برمی دارند در یافت
میگردد که جناب امیر باین بزرگی هم بارها مشرف شده آری فرق اینست که وحی پیغمبر صلی الله علیه و آله
و سلم بر حضیض زمین بود و وحی علوی بمقتضای ساده نام مبارکش در اوج آسمان فرق دوم آنکه بمقتضای
تصریحات علمای قوم کما سیجیء فی المسلک الثانی کلام و پیام بلا واسطه که برای حضرت مرتضوی حین بود
اشرف از کلامی است که بواسطهٔ فرشته ادا کنند فرق سوم آنکه مرات و کرات نزول وحی بر جناب نبوی
دوازده هزار و مجیئت(?) و ذهاب جبرئیل بسوی امیر المؤمنین بست و چهار هزار چنانچه زعنوان اوراق المنتهی
و اگر جناب مرتضوی شریک معراج نبوی نبود بر اصول امامیه هرگز قدر سید الکونین نیفزود بلکه درین
مقام نیز تفوق برای میر کل امیر بود زیرا که وی بر فرش زمین آن دید و شنید که حضرت صلی الله علیه و آله و سلم
بر عرش برین فرق اینست که پیغمبر خدا را ارتقای معراج علیه بعد طی زمین و آسمان و انتقال از مکان

بلامکان بهم رسید و حضرت امیر را بلا مشقت و کرب و الم همدرین سفر بقلب اطهر پیغمبر صلی الله علیه و آله
وسلم رسوخ تمام یافت چنانچه روایتیکه اجلی از ابن عباس که در بحار منقول است شاهد عدل بر آن است
که نام علی بن ابی طالب در تمامی آسمانها و عرش و کرسی از نام من مشهورتر است و هیچ جماعتی از فرشتگان
نگذشتند که آنها از جناب مرتضوی خبر رسیده باشند ناگاه نگاه آنجناب بر امیرالمومنین افتاد که زیر عرش
ایستاده فرمودند که درین عرم سبقت از من برده جبرئیل گفت که این فرشته ایست که آفریدگار جهان
بصورت امیر مومنان پیدا کرده تا هرگاه اشتیاق زیارت ملائکه را زاید الوصف بهم رسد صورتش
ببینند با وصف این فضائل که باعتراف لاابحی در گوهر مراد زیاده تر از فضائل پیغمبر صلی الله علیه و آله
وسلم نزد علمای شیعه رسیده تولد آنجناب در عین کعبه است که برای حضرت رسالتمآب نیز منقول نیست
زوجه اش بتول زهرا سیدة النساء العالمین بلا مظنه و فرزندانش حسنین اند سیدی شباب اهل الجنة
که ابراهیم فرزند خاتم النبیین بر ایشان فدا شده تلمیذش جبرئیل امین که بنص قرآنی علمه شدید القوی
معلم سید المرسلین بود پس جناب پیغمبر بیک واسطه بشاگردی امیرالمومنین مفتخر و بتلاوت نادعلی مامور و مستظهر
شجاعتش بمرتبه رسیده که عشر عشیرش از آنحضرت صلعم منقول نگردیده تهمتنی و شمشیرزنی رستم و اسفندیار
در ازاء آن محض رایگان و بیکار بلکه نام تمامی گردان که زیر گردون گردان دعوی خدائی می کردند از
یاد جهان و جهانیان برده سخاوتش بجائی کشیده که حکایات حاتم طائی را همان نسبت که برگ کاه را
بگلزار بلاغت کلامش رونق بازار سحبان وائل شکسته و ازین است که کلام معجز نظامش تحت کلام
خالق و فوق کلام کل مخلوق گشته قصه نزول سوره هل اتی که عنقریب مذکور میشود حرفی از آن کتاب
و حکایت فروختن خود در راه خدا چند بار پرتوی از آن آفتاب در کتب حدیث و کلام بالخصوص
حکایت حلیمه که رواة امامیه بمزید اهتمام آورده اند ثابت است که معاتب الهی از غیر معاتب افضل است
و نزول عتاب درباره حضرت رسالتمآب جابجا در کتاب مستطاب موجود است چنانچه بر بعضی از
روایات بطریق نمونه از خروار درباره نصب امیرالمومنین تصریح واقع شد و تازه ترانیکه

در تکمله حیات القلوب مرویست که نازل شد آیت امامت امیر باین نحو یا ایها الرسول بلغ ما انزل
الیک فی علی وان لم تفعل عذبتک عذابا الیما یعنی ای پیغمبر برسان برات خود اما علی را والا عذاب
دردناک گرفتار خواهم کرد بخلاف جناب امیر که در هر مقام بستایش و محمدت موصوف و امامت آن
جناب در صد آیت مبین و منصوص و مخفی نماند که هرچند خلفای ثلثه رضی الله عنهم اجمعین بر اصول شیعین نام
مبارک علی مرتضی را ازین آیت محو کرده باشند لیکن در حق پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم لا محاله احسانی
بکار برده اند که بجای وان لم تفعل عذبتک عذابا الیما وان لم تفعل فما بلغت رسالته نهادند و عجب نیست
که ازین اسباب و جهات حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم بشفاعت ایشان در روز قیامت
متوجه خواهد شد و خواهد فرمود که اصیحابی اصیحابی شعر آن را که بجای تست هر دم کرمی * عذرش بنه ار
کند بعمری ستمی * چون برین چند حرف اطلاع یافتی دریافته باشی که اکثری از احادیث نبوی که
افضلیت علی را بر تمام کائنات قاطبة مقتضی است مثل علی خیر البشر من ابی فقد کفر الی غیر ذلک مما لا تعد
ولا تحصی ضروریست که بر اصول امامیه خاصة که باره ازان مسموع شد بظاهر خویش که عموم افراد است محمول باشد
بالجمله بر اصول این فرقه اگر مدائح و مناقب مرتضوی در باره افضلیت تتبع کرده شود چندان خواهی یافت
که عشر عشیر آن برای جناب پیغمبر صلعم بهم نخواهد رسید و ازینجاست که علمای کرام ایشان اعتراف هم
بآن کرده اند کما اومانا الیه بلکه اگر بغور و معان نظر ملاحظه رود فرقها در مدائح و محامد هر دو جناب مانند ظلمت و نور
خواهی دید و قد قال الله تعالی قل هل یستوی الاعمی والبصیر ام هل تستوی
الظلمت والنور و این مضمون هم من تلقاء النفس نگفته ام عیاشی بل عراف مجلسی در بحار از ابو الحسن بن
قابوس از امام صادق روایت میکند قال السواد الذی فی القمر محمد رسول الله صلی
الله علیه وسلم یعنی ظلمتیکه درمیانه قمر است ذات پیغمبر است انتهی و باقر مجلسی بعد از سخن سازی و ایجاد
بعضی احتمالات همه را تکلف و تصنع دانسته و سواد را بر حقیقتش حمل کرده و در باره نورانیت جناب امیر
بسیاری از آیات قرآنی مثل وکل شیء احصیناه فی امام مبین و کریمه لنخرجکم من

الظلمات الی النور و کریمه فالذین آمنوا به و عزروه و نصروه و اتبعوا النور الذی انزل معه و آیه
یریدون لیطفئوا نور الله بافواههم الآیه الی غیر ذلک من الآیات که باقر مجلسی در بحار بابی در بیان این امور عقد کرده که مراد
از نور ذوات الاصفیا حضرت امیر و از ظلمت کفر ابوجهل و امثال او مراد اند ناطق است پس کجا ظلمت و کجا نور و
ومن لم یجعل الله له نورا فما له من نور این همه که شنیدی اکثر متعلق بعالم دنیاست اگر حال
عالم آخرت و آنچه بدان تعلق دارد در کتب امامیه مطالعه کنی مضمون فضیلت ایشان کل امیر بعین الیقین ببینی
زیرا که مفاتیح جنت و نار را بجناب حیدر کرار خواهند داد و ملائکه مقربین جناب سید المرسلین ایضا
آن بفیض محض خواهند بود و ازین است که در احادیث قدسیه متواتر و مشهور گشته که دوزخ برای دشمن
علی آفریده ام اگرچه سراسر اطاعت من کند و بهشت را برای دوست او برگزیده ام اگرچه سراسر عصیان
من ورزد الی غیر ذلک من الاخبار المعتمدة و الآثار المعتبرة التی ذکرت فی المناقب و فی کتاب [illegible]
و اللوامع مثل ذلک کثیر قطعا بر چند از روایات اکتفا کنیم و تفصیل را نظر بتطفل بودن این مقام موقوف
داریم شیخ المشایخ در علل خود روایت می نماید و در کتاب خصال نیز جاییکه هفتاد منقبت برای
حضرت امیر بر شمرده که احدی در آن شریک مناقب مرتضوی نیست آورده و اما الثامنة و الستون
فان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال یا علی اذا کان یوم القیمة نادی مناد
من بطنان العرش این سید الانبیاء فاقوم ثم ینادی مناد این سید الاوصیاء فتقوم
فیأتینی رضوان بمفاتیح الجنة و یأتینی مالک بمقالید النار فیقولان ان الله جل جلاله
امرنا ان ندفعها الیک و یأمرک ان تدفعها الی علی بن ابی طالب فتکون یا علی قسیم
الجنة و النار و ظاهر است حتی که صبیان هم می فهمند که نیابت شخص از جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
بجنت و نار چیزی دیگر است و استقلال و چنانکه برای امیر مفاد این روایات معتبره است چیزی دیگر اگر کسی
اندک تامل نموده شود غلط گفتم حاجت تفکر و تدبر اصلا نیست که هرگاه جناب امیر بر جمیع طبقات دوزخ
و فرادیس بهشت و کوثر و سلسبیل مالک شد دیگر کدام امر باقی ماند مگر شاید تصرف اعراف که نزد شیعه [illegible]

جنت است بدست حق پرست جناب خاتم النبیین خواهد بود لیکن قطع نظر از آنکه این منصب سبب
ادون و ناپایدار بود مثل عهده وزارت دار السلطنت لکهنو با مناصب علویه که اشرف و ابقی
و مستدام است نسبتی ندارد اگر روایات امامیه را تصفح کنی و آنچه برسی در لوامع در باب اعراف آورده بنظر
سرسری ببینی بلکه بعقل خویش رجوع نمائی پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم را درینباب هرگز مستقل نخواهی یافت
و ادل دلیل برین امور روایات مستفیضه امامیه است که صاحب لوامع الانوار التجرید نیز اشاره بآن کرده که
مراد از مالک یوم الدین حضرت امیر المؤمنین است **و از مؤیدات این** فصل است آنچه در کتب معتمده
اهل تشیع بالخصوص تکمله حیات القلوب که محمد رضی بن محمد نصیر المجلسی تالیف آن پرداخته مرویست
که اگر تمامی درختها اقلام شوند و بحر محیط سیاهی گردد و تمامی جن و انس محاسبین و کاتبین باشند
هرگز فضائل علی بن ابیطالب علیه السلام را شمار نتوانند کرد پس معلوم شد که فضائل کسی را نسبت بفضائل
علوی شامل نمیتوان گفت مگر شاید محامد جناب قدس الهی و کلمات قرآن را چنانچه در بیاض عثمانی است
وَلَوْ أَنَّ مَا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلَامٌ وَالْبَحْرُ يَمُدُّهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ مَا نَفِدَتْ كَلِمَاتُ
اللهِ مخفی نماند که خاتمه سوره کهف از این باور دم که لفظ رب در آن دو جا واقع است و چون اهل تشیع
در آیت کریمه أَنَّهُمْ مُلَاقُوا رَبِّهِمْ و وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ إِلَىٰ رَبِّهَا نَاظِرَةٌ جناب امیر را
اراده می کنند تا لفظ اللوامع المذکور عجب نیست که درین مقام نیز همین جاده مسلوک نمایند بلکه اگر از لفظ الله که منبع جمیع
جمیع کمالات است ذات امیر اراده کنند استبعاد نیست و اگر اندک امعان نظر را کار فرمائی بیقین خواهی
دریافت که درینجا نصوص نیز تفوق برای جناب امیر است نه برای علیم و خبیر زیرا که مفسرین امامیه مثل طبرسی
و جرجانی و غیرهما لفظ کلمات را که در آیت کریمه واقع است بر معلومات و مقدورات الهی حمل میکنند
و بر ظاهر است که بسیار چیزها است از مقدورات او تعالی که بجهت تعلق اراده اضداد آنها در ممتنع بالغیر
داخل اند [illegible] چند فی حد ذاتها ممکن باشند لیکن خروج آن از دایره قوت بسوی فعلیت و ظهور آن که لم
درعالم [illegible] مسلم است بخلاف مناقب و محامد مصنو که همه را به ظهور و فعلیت نیز گرفته و بعضی

ازان تعلق بروز قیامت ساخته باشند اینهمه تنزل و تسلیم است الاناظر کتاب محمد معصوم بن محمد بن
بن علی بن الحسین الحسنی الاسترابادی که کتاب قدیم عربی را بپارسی نقل کرده و تفسیر آیات قرآنی را در
فضایل ائمه جمع ساخته نیک مبین اند که مراد از لفظ کلمات در آیت مذکوره یعنی وَلَوْ أَنَّ مَا فِي الْأَرْضِ
الآیه بحدیث امام حسن عسکری ذوات قادسه اهل بیت اند که سر قرآن جناب امیر المومنین که فضایل و
کمالات ایشان بادراک در نیاید و بپایان نرسد و موید این معنی باعتقاد او انیست که خدای تعالی در
چند جا این بزرگان را بکلمات تعبیر فرموده از انجمله آنکه فَتَلَقَّىٰ آدَمُ مِن رَّبِّهِ كَلِمَاتٍ انتهی
المقصه اینهمه مراتب برای مناقب جناب اقدس احدیت ثابت باشد یا نه در باره جناب پیغمبر صلی الله علیه
و آله وسلم که همیشه بر اصول امامیه طالب معرفت جناب امیر بود چنانچه از تفسیر اهلبیت ع بر می آید هرگز مسلم
نیست هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ و در افضلیت امیر و مفضولیت
حضرت بشیر و نذیر باین نهج هرگز استبعاد نباید کرد که منصب نایب هر چند با علی رود لیکن بمرتبه مستخلف رتبه‌ها
نمی رسد چه جای فوقیت زیرا که عقل چنانچه استبعاد میکند که تلمیذ شخص بعضی از وجوه بر استاد خویش مزیتی
پیدا کند همچنین اگر مرتبه نایب اعلی شود کدام استبعاد خواهد بود و بر امتناع آن بعد ملاحظه افعال الهی
که در کتب مضبوط و مرقوم است کدام دلیل اقامت توان کرد بسا نایبان و رعایا باشند که گوی سبقت
از مستخلفان می ربایند و ایشان از علو مراتب اوشان حیران میمانند پس چه محال که نایب بنظر بفضیلت
کلی و مزید ثواب اخروی بکثرت فضایل و زیادت فواضل زاید بر مستخلف باشد چه جای آنکه همسری او درین
امور با جناب اقدس احدیت بلکه زیاده ازان نیز بمعرض ثبوت رسد در احادیث ائمه چنانچه مصنفات باقر
مجلسی بران گواه است موجود است که جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم در حق شهید کربلا فرموده که پسر امام و برادر امام
است و با اینهمه نه امام از صلب او بوجود خواهند آمد نهم شان قائم آل محمد است اعلمهم افضلهم و ظاهر معنی
آن که مطابق عقاید امامیه باشد و رساله سید حسین شاه قم که نزد شیخ عاملی فرستاده بود تایید آن کند
همین است که در زمره ائمه هر که زیاده تر علم دارد او افضل است خواه نایب باشد خواه مستخلف المقصه در

زیادت وفور فضائل وکثرت محامد ومعجزات مرتضوی نسبت بفضائل وکمالات محمدی صلی الله علیه وآله وسلم
براصول امامیه کسی گفتگو نمی تواند کرد وازین است که چندین فرقه از فرق شیعه باوصف عقل وفراست
آنجناب را بالوهیت می ستایند وجمعی در خدائی او توقف می نمایند اگر معنی افضلیت وبهمسری
باحضرت احدیت متحقق نبود باری این عقلا چرا باین اعتقاد گرویدند ودرباره پیغمبر صلی الله علیه
وآله وسلم چرا این عقیدت بهم نرسانیدند واین تقریر نیز از کتب قوم استنباط میتوان کرد چنانکه در اثبات
افضلیت مرتضوی میگویند که آنجناب شخصی است که مردم بخدائی او قائل شده اند وبامام شافعی نسبت
بسیاری از اشعار داده اند که ازانجمله در احقاق شوستری این ابیات مرقوم است **ابیات**

لو ان المرتضی ابدی محله ÷ لاضحی الناس طرا سجدا له ÷ کفی فی فضل مولانا علی ÷ وقوع الشک
فیه انه الله ÷ واگر در کتب قوم بیک ملاحظه کنی بخوبترین وجوه مشاهد ومحسوس خواهد شد که آنچه آنجناب
مرتضوی در خطب صدور یافته افتخار اکابر قوم بران زیاده از حد است بعضی از الفاظ خطبشان میدهم
انا احیی الموتی واعلم ما فی السموات والارض وانا الکتاب المبین وانا حملت نوحا
فی السفینة وانا صاحب یونس فی بطن الحوت انا جاوزت موسی فی البحر واهلکت القرون
الاولی اعطیت علم الانبیاء والاوصیاء وفصل الخطاب وبی تمت نبوة محمد صلی الله علیه
وآله وسلم این کلمات طیبات در لوامع انوار بروایت ابوذر وسلمان است اما خطبه افتخار که باظهار بر اصبغ
بن نباته روایت نموده آنهم بر امثال این امور شامل است یکدو فقره آن ثبت می شود انا المحاسب
للخلق انا منزلهم انا عذاب اهل النار الی الان قال انا صاحب الآیات العجیبات انا عالم
اسرار البریات انا منزل الملائکة منازلها انا اخذ العهد علی الارواح فی الازل انا
الواضع عن امة محمد الوزر انا باب السجود انا العابد انا المعبود انا الشاهد انا المشهود
ودر خطبه طتنجیه که میانه کوفه ومدینه اتفاق افتاد این مضامین منصوص دریافته انا صاحب
الطوفان الاول انا صاحب الطوفان الثانی انا صاحب سیل العرم انا صاحب العرم انا

صاحب الاسرار المکنونات انا صاحب عاد والجنات انا صاحب ثمود والآیات انا
مدمرها انا مزلزلها انا مرجفها انا مهلکها انا مدبرها انا محییها انا ممیتها
انا الاول انا الآخر انا الباطن انا الظاهر انا مع الکور قبل الکور انا مع الدور
قبل الدور انا مع القلم قبل القلم الی آخرها **ومتوهم نشود** که نزد علمای امامیه این
افادات از قسم کلماتی باشد که از صوفیه در بعضی از اوقات حد صدور یا بد زیرا که متکلمین ومحدثین
ایشان که صوفی ومایل بتصوف هرد را بدتر از کفار میدانند این قسم روایات را بکمال تفاخر در کتب دین
وایمان خویش روایت کنند وافضلیت امیر المؤمنین بآن مقصود دارند وازین مقامات هویدا شد
که مرتبه جناب امیر بمرتبت الوهیت رسیده بلکه از آن هم درگذشته چه جای جناب ختم رسالت
فکیف که نام نیابت ومفضولیت بر زبان آید **وانچه اساطین** علم کلام وحدیث که از صوفیه
نفرت کلی دارند چنانچه اشارتی بدان نمودم در تاویلات ودرستی این نوع کلمات طیبات وجیها
وتسویلات بعمل آورده اند وروایات موضوعه واحادیث مجعوله از صدوق شیخ صدوق وامثال
شیخ الطائفه امام اعظم خویش سر می زدود وادو تحریفات قرآنی واحادیث عترت رسول ربانی مینمایند خدا
شاهد حال است که بمجرد ملاحظه آتش لباس اهل ایمان بر خود است بر خیر از آن جهلات وحماقت این
خرافات آگاه می کنم باقر مجلسی در بحار از جناب امام باقر علوم اولین وآخرین روایت می کند که آیه
کریمه در آخر سوره غاشیه چنین نازل شده ان الینا ایاب هذا الخلق وعلینا حسابهم
یعنی بازگشت خلق بسوی ماست وعلی حساب ایشان است مقصود این تحریفات بیهود آن است که ائمه
جناب مرتضوی در خطبه افتخار فرموده که من محاسب تمامی خلق ام مطابق آیت قرآنی است سبحان
الله کتاب مجید را چقدر ملعبه اطفال ساخته اند وبراهی درستی خرافات مذهب خویش چه بیهاها که ارتکاب
آن نکرده اند **النولت** یکی دو حرف از توجیهات ایشان هم در صحیفة المتقین باید شنید میگوید که بنا برین علیه
معطوف بر ایاب خواهد بود وخبر علیا حساب هم خواهد بود وتقدیر چنین می شود که ان علیا حسابهم

علی حساب ایشان است یا به تقدیر مضاف است یعنی صاحب حساب یا مبالغه حمل واقع شده چنانکه
جنابان این دو وجه جاریست و چون مدار حساب و معیار ایمان و لایت آن قرة العین دودمان امکان است
پس گویا حساب همین دوست و الله تعالی یعلم **سوم آنکه** چون خود جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
با فضیلت منصوصی نص فرماید و بعد ذکر فضائل خویش که مناط افضلیت باشد شرکت مرتضی را ثابت
نماید و ارشاد کنند که در فضائل او من شریک هستم چنانکه در کتاب تحفه و بحار موجود است اکنون
کلام در فضیلت آن عالی مقام علمای شیعه عین جور و بیجاست **چهارم آنکه** مسلمانان که جناب
پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم افضل بود چنانچه بر زبان امامیه او بالمداهنة و التقیة جاری میشود و مسلمانان
که با فضیلت مانع از اقتدای شد لیکن نصب امیر المومنین در محراب مسجد بعد ازاله ابوبکر صدیق مستلزم
اقتدای آنحضرت نبود زیرا که می بایست که تو را بر مرکز نشانیده بحجره خویش معاودت می نمود و نماز
میگزارد الی غیر ذلک من الاحتمالات **پنجم آنکه** در تصانیف مجلسی مثل بحار و حق الیقین بجای خویش
مرویست که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم اول از همه سابقین بیعت امام مهدی خواهد نمود و اینهم بتقریر آمده
که در اشاد امامیه مذکور است که حضرت سلطان ختم رسالت پس صاحب الامر نماز خواهد کرد پس اقتدای افضل بی
مفضولی بطریق اولی جایز خواهد بود **عاقل** را نظر بکثرت فضائل و وفور محامد و مناقب جناب حیدر
از مناقب مرتضوی واضح و لایح است پای مبارکش بر کتف خویش نهاده اند پس اقتدای چرا جایز نباشد
و در بیان مضامین عجیب و نکته های اسامی بلغا مثل سیبویه و اخفش سیبل اقرار در سلک شعر و نظم
کشیده اند غلط گفتیم از زبان صدق تبیان حضرت خاتم پیغمبران افتخار نقل می نماید داد بیان میدهد
و روایات منظم و لهذا در دفاتر مبسوطه مثل احسن الکبار فی معرفة الائمة الاطهار نام حسان بن ثابت
فرماید هر چند از ابیات که حدیث سرور کائنات است و ناظم مذکور بلا ریب از مصداق والشعراء
یتبعهم الغاوون الم تر انهم فی کل واد یهیمون مستثنی است اشعار و شعر فرسو
قد قال لنا لیلة المعراج لما صعدنا ۔ مسح الله بظهری یده ۔ فاحس القلب ان قد برده ۔ هلی

وَاضِعٌ رِجْلَيْهِ لِي فِي مَكَانٍ وَضَعَ اللهُ يَدَهُ یعنی پای که ایذا ایم دست مبارک بر پشت
من گذاشت و دلم برود تا آن ریاضت برهان مقام امیرالمومنین بر دو پای خود نهاد **واگر گویند** که این
معامله بحیث ضرورت بوده الضرورات تبیح المحظورات گوییم قطع نظر از انکه این تقریر خلاف اصول موضوعه
امامیه است کما عرفت آنفا در اینجا وقت عزل صدیق ضرورت شدیده راست کما لا یخفی والعجب کل العجب که
وحی الهی در عین نماز رسد که در مسجد دیگر مبادا خاطر حسین که بر گردن تو سوار است آزرده و ملول شود و
ایستادن پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم عقب ابو الحسنین که بمنطوق حدیث ابوهما خیر منهما بهتر از فرزندان
خویش بوده در وقت اشد ضرورت هم تجویز نفرمایند حالیا باز باصل مدعا مشغول شوم و گوییم **اما**
خامسا پس از انکه بحکم باقر مجلسی رح چار کما عرفته مفصلا ادل دلیل خلافت ابوبکر صدیق در سقیفه
بنی ساعده همین امر امامت بود و نزاع انصار هم برین دلیل انقطاع یافت پس معلوم شد که دعوی
امامت مرتضوی در مسجد شریف افترا محض و بهتان صرف است هرگز کسی از عقلا تجویز تواند کرد که اگر در واقع
حصلش می‌بود فاروق اعظم چگونه برخلاف آن که اکذب مقدمات بود اساس دلیل در آن مجمع نهاد و انصار که
منازعت داشتند و خلافت سعد بن عباده خواستند چگونه تلقی بالقبول مینمودند بلکه بایستی که در جواب میگفتند
که ای عمر وقتی که ابوبکر از جیش اسامه تخلف کرده بمسجد نبوی رسید بی اجازت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم
امام شد جناب پیغمبر او را بکمال مذلت و خواری معزول فرمود و از دست مبارک نبوی آنقدر رسوا شد
که مدتی با رفقای خویش روپوش ماند و کسی از وجود و عدم شما خبری نگرفت چون او در لیاقت امامت
نماز نباشد استحقاق خلافت پیغمبر خدا و اهلیت زعامت کبری چگونه داشته باشد **اما**
سادسا پس اگر تعیین امامت مرتضوی مطابق واقع می‌بود بحکم باقر مجلسی کما سبق و بحکم شارح
انوار بدریه حیث یقول اِنَّ قَوْلَ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لِحَفْصَةَ بِنْتِ عُمَرَ اِنَّ اَبَا بَكْرٍ
وَاَبَاكَ يَلِيَانِ اَمْرَ اُمَّتِي مِنْ بَعْدِي بَاطِلٌ مِنْ وُجُوهٍ مِنْهَا اَنَّهُ احْتَجَّ يَوْمَ السَّقِيفَةِ بِقَوْلِهِ
اَلْاَئِمَّةُ مِنْ قُرَيْشٍ وَلَمْ يَحْتَجَّ بِهِ وَهُوَ اَوْلَى لِدَلَالَتِهِ عَلَى التَّعْيِينِ كَمَا قُلْنَاهُ اَوَّلًا لَاحْتَجَّ

جناب مرتضی در مقام استدلال تحقیقاً و الزاماً بآن تشبث میفرمود عجبیکه از امامت خویش در مسجد
نبوی معزول گردیدن ابوبکر صدیق بآن فضیحت و رسوائی و اختفائی او در مدینه دران نزدیکی که اول
در مقصود و امر واقعی بود و استحقاق و لیاقت ابی بکر را برای این منصب جلیل از بیخ و بنیاد مستاصل می نمود حرفی
نزنند و با وجود قرب عهد و عدم ذهول و نسیان لفظی ازین واقعه بر زبان نیارند بلکه خلاف آن کما
ثبت فی روایاتنا و قد حملوها علی التقیة بر زبان حق گو آرند ان هذا لشیء عجاب این روایت
که دلالت بر امامت مرتضوی دارد و حالش دریافت شد فقط در بحار مجلسی بنظر کمترین
خلایق رسیده و دیگر بزرگان امامیه بجهت حق پوشی و زر فروشی الا طائفة منهم کما نشیر
الی بعضهم عنقریب ان شاء الله تعالی همین می سرایند که امر نبوی بر فرد منتشر بود پس
تعیین امامت مرتضی برای نماز باعتراف مجلسی بملاحظه سببه و اظهار این جماعت کثیر اصلاً
نداشته باشد قس علی هذا حال سایر صحابه که نه مامور شدند و نه امامت کردند مگر فاروق اعظم که
روزی بگفته عبد الله بن زمعه که از حجره شریف برآمد و صدیق حاضر نبود امامت کرد و مقبول
نشد و لا نسلم که این عدم قبول که برای تاکید امامت صدیق بود و مدلولش جز این نیست که اکنون
با وجود او کسی امام نشود و او نوبت خلافت را برای عبد الرحمن بن عوف که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
اتفاقاً قبل از سانحه مرض یک رکعت نماز عقبش گزارده مستلزم باشد یا مرتبه استحقاق خلافت
راشده از فاروق اعظم که در فضائل و کمالات افزاید بر فضائل ذی النورین است چه جا عبد الرحمن
بن عوف سلب نماید چنانکه مجلسی در بحار و دیگران در غیر آن بمجرد استبعاد و استکبار گمان برده اند
القصه بمفاد مروا من یصلی بالناس روایت صاحب استیعاب و تصریح بنام صدیق
که در روایت ابو داود از عبد الله بن زمعه در قرة العینین بتفضیل الشیخین و رساله النصرة
الصدیق مولانا محمد فاخر قدس سره و مانند آن مرویست و قبل ازین درین اوراق وارد
کرده ام امر واحد است و ازین است که عبد الله بن زمعه که محاورات عرب را نیک میدانست

از مروا ابن یصلی بالناس عمر از افضل الصدیقین دیگری را نفهمیده و بروایت امام احمد در مسند و حاکم در مستدرک عمیاد و در غیر آن وقتی که فاروق اعظم روبروی او شکایت آغاز کرد و ملامتش نمود که بدون امر سرور چرا امن کفتی که امام شو این جواب داده واللّٰهِ مَا اَمَرَنِیْ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ وَلٰکِنْ حِیْنَ لَمْ اَرَ اَبَا بَکْرٍ رَاَیْتُکَ اَحَقَّ مَنْ حَضَرَ بِالصَّلٰوۃِ یعنی سوگند بخدا که پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم مرا بامامت تو امر نفرموده لیکن بمقتضای ضرورت شرعی در غیبت صدیق ترا امر کردم و بهتر از تو در حاضرین کسی را ندانستم و ابو عیسی ترمذی در جامع خویش بعد ذکر حدیث مروا ابابکر فلیصل بالناس حکم بحسن و صحتش گفته وَفِی الْبَابِ عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ مَسْعُوْدٍ وَاَبِیْ مُوْسٰی وَابْنِ عَبَّاسٍ وَسَالِمِ بْنِ عُبَیْدٍ وَعَبْدِ اللّٰهِ بْنِ زَمْعَۃَ انتهی بلفظه **وازین مقام** هم کالنور فی الظلام هویدا شد که مترجمین بحار در ترجمهٔ صدر روایت صاحب استیعاب مانند مجلسی در مغلطهٔ طرح افتاده اند زیرا که بر صواحبات یوسف حکم امامت بر فرد منتشر است و اراده پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بامامت صدیق متعلق نبود و هو بدیهی البطلان بل هو افترا و بهتان کما لا یخفی علی من تتبع روایات الکتب المذکورة و هی ماخذ کتب السیر **اما سابعاً** پس از آنکه جمعی از امامیه مثل صاحب مجمع البحرین که در دیباچه آن بحل غرایب احادیث ائمه اهل بیت فقط اقرار کرده در تحقیق معنی لفظ صواحبات یوسف تصریح کرده دلالت قطعی بران دارد که رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم تردد آنحضرت ایشان را بر امامت صدیق در وقت اشتداد مرض بنفس نفیس فرموده اگر بذهن سامعین و ناظرین عبارت مجمع البحرین که در اجزای سابق منقول است محفوظ و مرکوز نباشد از تطویل نمی اندیشیم و باردیگر نقلش حسب ذیل می کنیم اَرَادَ تَشْبِیْهَ عَائِشَۃَ بِزَلِیْخَا وَحَدَهَا وَاِنْ جَمَعَ فِی اللَّفْظِ وَوَجْهُ الشَّبَهِ اَنَّهُمَا اَظْهَرَتَا خِلَافَ مَا اَرَادَتَا فَعَائِشَۃُ اَرَادَتْ اَنْ لَا یَتَشَاءَمَ النَّاسُ بِاَبِیْهَا وَاَظْهَرَتْ کَوْنَهُ لَا یُسْمِعُ الْمَاْمُوْمِیْنَ وَزَلِیْخَا اَرَادَتْ اَنْ یَنْظُرْنَ حُسْنَ یُوْسُفَ عَ لِیَعْذِرْنَهَا فِیْ مَحَبَّتِهٖ وَاَظْهَرَتِ الْاِکْرَامَ فِی الضِّیَافَۃِ چه بنیاد سخن آنست که ام المومنین صدیقه بجهت خیال تشام سابق الذکر منحوست

که جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم امر امامت را بذمه صدیق نگذارد بلکه برای این کار دیگری را از صحابهٔ
کبار بردارد و هر چند مراجعت کرد و لیکن بذروهٔ قبول نرسیده **و مخفی نماند که این نوع استدلال**
بعد از آنست که مخالفین با قدیماً و حدیثاً بر احادیثی که معانی غرایب الفاظش در نهایه و مجمع البحار
و امثال آن مبین شده عموماً تشبث مینمایند چنانچه بر ناظرین بحار و رسائل مخالطب و مانند آن محتجب
نیست **اکنون** در بطلان روایات موضوعهٔ ملا باقر و بزرگان غش و دعوی لا طائل تعیین امامت مرتضی
بعد نص ائمهٔ هدی بر امامت صدیق کدام انتظار باقیست **طرفه آنکه** باقر مجلسی با وصف ادعای
تبحر در فن کلام و حدیث و تطبیق روایات متعارضهٔ حضرات ائمه علیهم السلام که در مذهب امامیه بیش از
حد شمار است روایات امامت صدیق با ضم مخترعات لغسانی در بحار آورده و ادعوی تناقض در آن
بر زبان قلم سپرده میگوید که از بعضی احادیث قعود نبوی در پهلوی ابوبکر و از روایات دیگر تقدم
آنحضرت و از بعضی در صف بودنش واضح میشود و همچنین نماز مردم بنماز ابوبکر و دعوی اقتدای
قوم و دلالت بر تکبیر بودن او و قس علی هذا اراده تأخر با وجود منع آنجناب و مخالفت کردن
ابوبکر بباز پس آمدن و از همین جنس است مدلول برخی از احادیث اقتدای او بحضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله و سلم و منطوق حدیث ترمذی و جامع الاصول عکس آن و هم برین منوال است صدور
عتاب شریف بعایشه وقت مراجعت و مقصود مروایات آخر آنست که رجوع این عتاب بحفصه بجهت
فرستادن پیام امامت سوی پدر خویش و هم برین قیاس باید کرد عذر رقت و حزن ابوبکر و ویدنش برای طلب
خلافت جانب سقیفه و گذاشتن جنازهٔ شریف و همبرین صفت است دلالت روایت انس
بر اینکه حضرت سه روز بیرون نیامد و ابوبکر امامت میکرد و مدلول حدیث عایشه آنست که وقتی
درین ایام باستعانت اصحاب بیرون آمد و امام شد و هم منافی است با روایات انس که آخر نماز
خلف ابوبکر بود و همرنگ این تناقض است قول انس فذهب ابوبکر یتقدم فاومی بیده الی ابی بکر ان
یتقدم چه این می خواهد که رفع حجاب و ایما قبل نماز بود و روایت دیگر مشعر که مردم خواستند

از مروا بن یصلی بالناس عمر از افضل الصدیقین دیگری را نفهمیده و بروایت امام احمد در مسند و حاکم
در مستدرک عمر او در غیر آن وقتی که فاروق اعظم رو بروی او شکایت آغاز کرد و ملامتش نمود که بدول امر سرِ الف
چرا مرا مکلف کردی امام شوا این جواب داده والله ما امرنی رسول الله صلی الله علیه وسلم ولکن
حین لم ار ابا بکر رأیتک احق من حضر بالصلوۃ یعنی سوگند بخدا که پیغمبر صلی الله علیه وسلم
مرا بامامت تو امر نفرموده لیکن بمقتضای ضرورت شرعی در غیبت صدیق ترا امر کردم و بهتر از تو در حاضرین
کسی را ندانستم و ابو عیسی ترمذی در جامع خویش بعد ذکر حدیث مروا ابا بکر فلیصل بالناس حکم
بحسن و صحتش گفته وفی الباب عن عبد الله بن مسعود وابی موسی وابن عباس وسالم
بن عبید وعبد الله بن زمعة انتهی بلفظه **وازین مقام** همچو النور فی الظلام پیدا
شد که مترجمین بحار در ترجمه صدر روایت صاحب استیعاب بسند مجلسی در مغلطه طرفه افتاده اند زیرا که
بر صلوا خیالیه ایشان حکم امامت بر فرد منتشر است و اراده پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم بامامت
صدیق متعلق نبود و هو بدیهی البطلان بل هو افترا و بهتان کما لا یخفی علی من تتبع روایات الکتب
المذکورة و هی ماخذ کتب السیر **اما سابعاً** پس از آنکه جمعی از امامیه مثل صاحب مجمع البحرین
که در دیباچه این کتاب حل غرایب احادیث ائمه اهل بیت فقط اقرار کرده در تحقیق معنی لفظ صواحبات یوسف اعتراف
کرده و دلالت قطعی بر آن دارد که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم تروات حضرت عائشه را بر امامت صدیق
در وقت اشتداد مرض نحو نقض فرموده اگر بذهن سامعین و ناظرین عبارت مجمع البحرین که در اسرار
سابق منقول است محفوظ و مرکوز نباشد از تطویل نمی اندیشم و بار دیگر نقلش حسب الحاجت می کنم
اراد تشبیه عائشة بزلیخا وحدها وان جمع فی لفظه ووجهه انهما اظهرتا
خلاف ما ارادتا فعائشة ارادت ان لا یتشائم الناس بابیها واظهرت کونه لا یسمع
المامومین وزلیخا ارادت ان تنظر النسوة حسن یوسف لیعذرنها فی محبته واظهرت
الاکرام فی الضیافة جمعهما و من آن اکرام المومنین صدیقه بجهت خیال تشائم سابق الذکر منحوست

کرد

که جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم امر امامت را بذمه صدیق بگذارد بلکه برای این کار دیگری را از صحابه
کبار بردارد و هرچند مراجعت کرد ولیکن بذروه قبول نرسیده **و مخفی نماند** که این نوع استدلال
بعد از آنست که مخالفین با قدیماً و حدیثاً بر احادیثی که معانی غرائب لغاتش در نهایه و مجمع البحار
و امثال آن مبین شده عموماً تشبث مینمایند چنانچه بر ناظرین بحار و رسائل مخاطب و مانند آن محجوب
نیست **اکنون** در بطلان روایات موضوعه ملا باقر و بزرگانش و دعوی لاطائل تعیین امامت در [illegible]
بعد نص الهی بر امامت صدیق کدام انتظار باقیست **طرفه آنکه** باقر مجلسی با وصف ادعای
تبحر در فن کلام و حدیث و تطبیق روایات متعارضه حضرات ائمه علیهم السلام که در مذهب امامیه بیش از
حد شمار است روایات امامت صدیق با ضم مخترعات نفسانی در بحار آورده و دعوی تناقض در آن
بر زبان قلم سپرده میگوید که از بعضی احادیث قعود نبوی در پهلوی ابوبکر و از روایات دیگر تقدم
آنحضرت و از بعضی در صف بودنش واضح میشود و همچنین نماز مردم بنماز ابوبکر و دعوی اقتدا
قوم و دلالت برخی بر مکبر بودن او و قس علی هذا اراده تأخر با وجود منع آنجناب و مخالفت کردن
ابوبکر بباز پس آمدن و از همین جنس است مدلول برخی از احادیث اقتدا او بحضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله و سلم و منطوق حدیث ترمذی و جامع الاصول عکس آن و هم برین منوال است صدور
عتاب شریف بر عائشه وقت مراجعت و مقصود مرویات آخر آنست که رجوع این عتاب بحفصه است بجهت
فرستادن پیام امامت سوی پدر خویش و هم برین قیاس باید کرد عذر رقت و خرابی ابوبکر و دویدنش برای جلب
خلافت جانب سقیفه و گذاشتن جنازه شریف و همبرین صفت است دلالت روایات [illegible]
بر اینکه حضرت سه روز بیرون نیامد و ابوبکر امامت میکرد و مدلول حدیث عائشه آنست که وقتی
درین ایام باستعانت اصحاب بیرون آمد و امام شد و هم منافی است با روایات انس که آخر نماز
خلف ابوبکر بود و همچنین این مناقض است قول انس فذهب ابوبکر یتقدم فاومی الیه ای ابی بکر ان
تقدم چه او می خواند که رفع حجاب وا بار قبل نماز بود و در روایت دیگر است که مردم خواستند

که نماز را شکسته و ارشاد شد که تا مام نرسید دلیل بعدیت است همچنین روایت عبد الله بن زمعه نیز که
منطوق آن غیبت ابو بکر است و از روایت عبد الله معلوم شد که فرستاده حضرت آمد و پیام بابو بکر
رسانید والکل متعارض و متناقض انتهی تلخیص مقاله فی العبارات المطنبه **و فقیر** کم مایه بدون مراجعت
باخذ روایات مذکوره که غالباً کاشف تلمیعات او باشد بعجلت هر چه تمامتر میگویم که اینهمه لاف
و گزاف علمای قوم ست حاشا که تعارض و تناقض بوده باشد **اما الاول** پس از آنکه قعود
آنجناب در نماز ظهر که روز شنبه اتفاق افتاده در پهلوی یسار صدیق بود لیکن روایت تقدم
باعتبار امامت آنحضرت ست صلی الله علیه و آله و سلم و در روایت بودنش در صف بخصوص آن واقعه
غیر مسلم بلکه در صف بودنش در وفات ست در نماز صبح چنانچه از شرح ملا علی قاری بر مشکوة شریف
هویدا و آشکار می شود وَقَدْ تَقَرَّرَ اَنَّهُ لَا تَنَاقُضَ بَيْنَ قَوْلِنَا زَيْدٌ قَائِمٌ نِصْفَ النَّهَارِ وَ
لَيْسَ بِقَائِمٍ وَقْتَ الزَّوَالِ فَمَا ظَنُّكَ بِالتَّنَاقُضِ فِي دَعْوَى قِيَامِهِ يَوْمَ السَّبْتِ وَسَلْبِ
الْقِيَامِ عَنْهُ فِي يَوْمِ الْاِثْنَيْنِ پس مجلسی علی تناقض هنوز متن شمسیه و تهذیب نیز یاد نداشته اما
آنچه گفتم که آنجناب در نماز نشستن در پهلوی چپ نشسته بود پس بر کسانیکه خدمت حدیث کرده اند محتجب
نیست برای اطمینان قلب عوام از صحیح ابن حبان روایتی منقول میشود بدانکه محدث مذکور بعد ذکر
حدیث ام المومنین صدیقه که روایت طولانی ست و مشتمل بر تفصیل بعضی از مقدمات ست لیکن در
باره جلوس شریف که آیا بجانب یمین بود یا بطرف یسار مجمل واقع شده میفرماید اَنَا الْحَسَنُ بْنُ
سُفْيَانَ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ نُمَيْرٍ قَالَ حَدَّثَنَا اَبُوْ مُعٰوِيَةَ عَنِ الْاَعْمَشِ
عَنْ اِبْرَاهِيْمَ عَنِ الْاَسْوَدِ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهَا قَالَتْ لَمَّا وَجَدَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ
عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِنْ نَفْسِهِ خِفَّةً جَاءَ حَتّٰى جَلَسَ عَنْ يَسَارِ اَبِيْ بَكْرٍ وَكَانَ النَّبِيُّ
صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يُصَلِّيْ بِالنَّاسِ قَاعِدًا وَاَبُوْ بَكْرٍ قَائِمًا انتهی **و اما الثانی**
پس مراد از اقتدای مردم بابو بکر صدیق نماز گزاردن شان ست بتکبیر او گویا اقتدا بو نمودند

پس روایت امامت صدیق و دعوی اقتدای مردم درین سانحه و نفی آن باعتبار اختلاف حیثیات
حقیقت و مجاز هردو صحیح کما فی قولنا زید اسد و زید لیس باسد **واما الثالث** پس مراعات
ادب را مخالفت نامیدن و درتاخر کدائی باراده آن مدعی تعارض و تناقض گردیدن غیر از
حضرت ملا باقر مجلسی بانی مبانی تشیع کار کسی از بنی آدم نیست زیراکه صدیق برعایت حق ہوی
خواسته بود که از مقام خود باز استد و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را بمقام امامت فرستد
لکن بمنع حضرت باز بر مقام خویش عود کرد پس او درینوقت خاص که آنی باش نیست مانند کسی
که یقدم رجلا و یوخر اخری در شان اوست عجب از شریف مرتضی ملقب بعلم الهدی و تابعین
و متبوعین او که این را عزل نامند و از هفوات خویش باز نمانند **واما الرابع** پس روایت
ابوعیسی ترمذی و مانند او ناطق بقصه دیگر است و آن اقتدای جناب سرور انبیا با بوبکر صدیق
در نماز صبح دوشنبه است که وقت زوالش وفات شریف واقع شد و در آخر آن روز بر جمیع
مردم تحقیق یافت بعد از انکه بعضی در موت آنسرور تردد کرده بودند پس کجا قصه یوم السبت و کجا
واقعه یوم الاثنین مگر اشعار مشهور که عبد الله یزدی در شرح تهذیب گرمنوده بر سامعه ملا باقر
هنوز عبور نکرده **شعر** در تناقض هشت وحدت شرط دان * وحدت موضوع و محمول و مکان *
وحدت شرط و اضافت جزو کل * قوت فعل است در آخر زمان * و درینمقام نیز مطالعه صحیح
ابن حبان کارآمدنی است بعد روایت مسروق از حضرت صدیقه که جلوس شریف در صف از ان
معلوم می شود میگوید هٰذَا خَبَرٌ يُوهِمُ مَنْ لَمْ يُحْكِمْ صِنَاعَةَ الْاَخْبَارِ وَلَا تَفَقَّهَ فِي صَحِيحِ
الْاٰثَارِ اَنَّهُ يُضَادُّ سَائِرَ الْاَخْبَارِ الَّتِي تَقَدَّمَ ذِكْرُنَا لَهَا وَلَيْسَ بَيْنَ اَخْبَارِ الْمُصْطَفٰى صَلَّى
اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ تَضَادٌّ وَلَا تَهَاتُرٌ وَلَا يُكَذِّبُ بَعْضُهَا بَعْضًا وَلَا يَنْسَخُ شَيْءٌ
مِنْهَا الْقُرْاٰنَ بَلْ يُفَسِّرُ عَنْ مُجْمَلِ الْكِتَابِ وَمُبْهَمِهٖ وَيُبَيِّنُ عَنْ مُخْتَصَرِهٖ وَ
مُشْكِلِهٖ وَقَدْ دَلَّنَا بِحَمْدِ اللّٰهِ وَمَنِّهٖ عَلٰى اَنَّ هٰذِهِ الْاَخْبَارَ الَّتِي رُوِيَتْ كَانَتْ فِي

صلاتين لا في صلوة واحدة على حسب ما وصفناه فاما الصلوة الاولى فكان
خروج النبي صلى الله عليه وآله وسلم اليها بين الرجلين وكان فيها اماما وصلى بهم
قاعدا وامرهم بالقعود في تلك الصلوة وهذه الصلوة كان خروج النبي صلى الله
عليه وسلم بين بريدة ونوبة وكان فيها ماموما وصلى قاعدا في الصف خلف ابي بكر
ذكر البيان بان هذه الصلوة كانت اخر الصلوتين اللتين وصفناهما قبل نا عمر
بن محمد الهمداني قال حدثنا اسحق بن ابراهيم بن سويد الرملي قال حدثنا ايوب
بن سليمان قال حدثني ابو بكر بن ابي اويس عن سليمان بن بلال عن حميد الطويل عن
ثابت البناني عن انس بن مالك قال اخر صلوة صلاها رسول الله صلى الله عليه وسلم
مع القوم في ثوب واحد متوشحا به قاعدا خلف ابي بكر قال ابو حاتم هذا الخبر ينفي
الارتياب عن القلوب ان شيئا من هذه الاخبار يضاد ما عارضها في الظاهر و تقریر
تنزل و تسلیم انچه مجلسی فهمیده وقوع اشتباه در بعضی از روایات محتمل است و چندان بعید نیست ناظر کتب
معتمده امامیه مثل شروح اربعین و مجلدات بحار الی غیر ذلک نیک میداند که محدثین شیعه در بسیاری از مقامات مدعی
اشتباه رواة میشوند بلکه صاحب شافی میگوید که وقوع عدم سلاست و بلاغت در کلام ائمه از جهت
رواة است که اکثر از محاورات عرب عربا جاهل و از حلیه فهم و فطانت عاطل بودند وهذه
عبارته على ما اوردها بعض الاكابر نور الله ضريحهم ولما كان هذه الاحاديث
من تعبيرات الرواة فان رايت لا تصوّر في عباراتها فهو من الرواة لانهم كانوا
عاميين في الاكثر انتهى و معاشر اهل حق دعوی نمی کنند که اکثر و غالب اوقات رواة احادیث
آنحضرت صلی الله علیه وسلم چنین باشند و لیکن مقصود آنست که احیانا اشتباه از ایشان صدور
یافت و محتمل است که راوی اقتدار آنحضرت بصدیق شنیده بود باز باشتباه عکس آن نقل کرد مثلا
و اما انچه مسند دعوی پیام دادن حفصه بفاروق اعظم که بامامت تو امر شریف صدور

یافته

یافته ممنوع است این را بحدیثی ثابت کنند و انی لهم ذلک و اگر برافتراءات خود الزام اهل حق میخواهند پس
بلا شک و شبهه باظهار اکابر خود قاطبة عین بو الفضولی و بو الهوسی خواهد بود کما غیر مرة
واما السادس پس مقصود صدیقه رضی الله عنها از ترتیب این مقدمات که مبنا آن
متفق علیه فریقین است چنانچه بارها گذشت و در خصوص این ایام بروایت اکابر محدثین مانند
سید جمال الدین در روضة الاحباب و شیخ عبد الحق دهلوی در کتاب ما ثبت بالسنة آثار آن نیز واقع
شد که چون ابوبکر صدیق بتاکید شریف سوی محراب رفت و مقام امامت را از جناب اقدس خاتم
النبیین خالی دید آهی سرد از دل گرم برکشید و بر زمین فتاد و تمامی حضار ناله و صیحا بلند
کردند و شور قیامت برخاست الی آخر القصة همان بود که مردم فال بد نزنند و رفتن بسقیفه بعد
اطلاع بر حقیقت حال مثل مشغول بودن جمله اهل بیت بغسل شریف عین دردینی بوده زیرا که در
مقامات آینده بتفصیل هرچه تمامتر خواهی دانست انشاء الله تعالی که از جنازه شریف گریختن نمی کرد
مگر اکابر مهاجرین او را بنا بر اشد ضرورت بجبر و قسر بسوی سقیفه برده اند چنانچه ابو حاتم بستی نیز در
صحیح خویش آورده و از عبارات فضلای شیعه که اصل تاریخ طبری را بزعم خویش بعینه در عبارات فارسی
نقل کرده اند واضح خواهد شد که غسل و کفن و تعیین موضع دفن همه بعد تجویز و اهتمام افضل الصدیقین
واقع شده **واما السابع** پس چون خروج شریف برای نماز آخرین صبح روز وفات
وقت نجات از اغماء و بیهوشی بود کما فصل فی مقامه و بر روایت صاحب بحار چندان از شدت
مرض نجات یافت که نماز صبح در مسجد گزارد و خطبه طویل خواند زنان اهل بیت بالیقین دانستند
که تندرست شد تا آنکه مویهای خود را شانه زدند و سرمه در چشمها کشیدند با قضیه لم یخرج
ثلثا منافاتی ندارد چه روز دوشنبه روز چهارم از امامت صدیق به تحدید یکه جمهور بدان رفته اند
بوده بلی در باب می اللهی قول انس با حدیث صدیقه متعارض مینماید و جوابش بمقتضای قول
عبارات بعضی از شروح بخاری مثل غایة التوضیح و عمدة القاری باین نهج میتوان گفت که ابتدای این

ایام ثلثه که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در اثنای آن خروج نفرموده از وقتی باشد که آنجناب
روز شنبه در نماز بنشستن مهاد نیابین الاصحاب در مسجد آمد و این مجاز در محاورات مردم کثیر الوقوع است
که اگر زید مطالعه کتاب مثلاً از نماز جمعه تا صبح یکشنبه ترک نماید و وقت چاشت از دنیا مفارقت
فرماید در حکایت حالش میگویند که سه روز مطالعه کتاب نکرده پس محصل روایت انس بر طبق نقل مجلسی که
لم یخرج ثلثا و ابوبکر یصلی بالناس بطور کنایه آنست که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سه روز
امامت بامردم نکرده و ابوبکر بجای آن سرور امامت میکرد الی غیر ذلک من الاحتمالات
واما الثامن پس دعوی تناقض در اجمال و تفصیل غیر از مجلسی امامیه کار دیگری نیست چه
مراد از اشاره بتقدم ابی بکر همان اشاره است که در روایت اخری مفصل مروی گشته
یعنی بعد پرده برداشتن ابوبکر صدیق بگمان خروج آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در اثنای نماز
باز پس آمد و حضرت پیغمبر صلعم بتقدم او اشاره فرمود فینطبق الاجمال علی التفصیل شاید نزد ملا باقر
مجلسی آیات قرآنی که تعلق بقصه حضرت موسی دارد و از بعضی از آن تنهائی آنجناب و از برخی همراهی اهل
آن عالی قباب الی غیر ذلک من الامور معلوم میشود چنانچه بر مفسرین و حفاظ قرآن مجید مستتر نیست نیز
متناقض باشد فاعتبروا یا اولی الابصار و مخفی نماند که قول بعضی از صحابه در روایات حدیث رفع
حجاب که در نظر ما هیچ منظری بهتر از منظر شریف نبوی نمود چنانکه مجلسی در بحار آورده علی الظاهر محمول
بر آنست که مثلاً قائلین در صدد اقتدا باشند یا بنظر اتفاقی و بی استطراد نظر کرده باشند و غالب که فاضل
مجلسی بسبب اراده مثال این روایات که بمعنی شرع نزد محدثین است کما لا یخفی علی من طالع شروح
الصحاح وغیرها سیما شرح المشکوة لعلی القاری بر معنی متن حمل نموده و در مغلطه افتاده **واما
التاسع** پس بدستور ما سبق السلم که قصه روایت عبید الله و عبد الله بن زمعه در وقت واحد بوده باشد
مدعی تناقض را چنانچه گذشت لازم که وحدت زمانه ثابت فرماید تا بجهت حضور و غیبت در وقت واحد
تناقض لازم آید درین ایام این دو قصه در دو وقت وقوع یافته و از جمع روایات واضح می شود که واقعه

روایت

روایت عبید الله مقدم بر واقعه روایت عبد الله زمعه است واین را تبرعا بدو دلیل ثابت
میکنم اما اولا پس بدانکه در حدیث عبید الله مرویست که چون فرستاده رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم
پیام امامت نزد ابوبکر صدیق آورد وفاروق را گفت تو امام شو پس معلوم شد که هنوز
انکار امامت عمر از آنسرور صلعم بتاکیدات مرقوم الصدر صدور نیافته بود والا خلاف پیغمبر
صلی الله علیه وآله وسلم با اینهمه نشد لازم می آید وهنوز مستبعد واما ثانیا پس لفظ پیغمبر صلی
الله علیه وآله وسلم بروایت عبد الله زمعه که مجلسی نیز آورده واتفاق محدثین طرفین بران
واقع شده مُرُوا مَنْ یُصَلِّی بِالنَّاسِ است وآن مقتضی تقرر امامت ابوبکر صدیق قبل از صدور
این امر است والا لازم می آید که حکم امامت عمر فرد منتشر باشد وَقَدْ عَرَفْتَ بُطْلَانَهُ عَلٰی
مَذْهَبِ الْفَرِیقَیْنِ بالجمله محو حیرتم که درین روایت دعوی تناقض چه معنی داشته
باشد بار خدایا مگر زعم مجلسی آنست که در روایات اهل حق غیر از یک بار امر نماز وانهم بلفظ مَنْ
یُصَلِّی بِالنَّاسِ شرف نفاذ نیافته واین خبط را هیچ دوائی علاج نمی توان کرد فَمَنْ یَهْدِیهِ
مِنْ بَعْدِ اللّٰهِ اَفَلَا تَذَکَّرُونَ عجب از فاضل مجلسی که دعوی تناقض درین مورد بادنی
توجه بعد از تنزل وتسلیم آنچه نقل کرده وبا قدرائی آغاز نهاده مرتبط ومنضبط گشت بنماید واحادیث
کتب خود را که در هیچ بابی خالی از تعارض وتناقض نیست ملاحظه نمی نماید حتی که فقط در تهذیب
باعتراف امام اعظم طوسی زیاده بر پنج هزار حدیث متعارض ومتناقض در ابواب فقه وارد است
وآخر علمای کبار امامیه مستبعد بودن تاویلاتش نص می نمایند کما عرفت فی صحائف الاوراق
با اینهم مجلسی بمزید حیا از ترهات خویش دامن نمی چیند واز هفوات سخیفه باتباع شریف مرتضی
نمی گزیند عبارت امام اعظم او علی ما نقل صاحب الفوائد المدنیة این است حَتّٰی اَنَّ بَابًا مِنَ
الْفِقْهِ لَا یَسْلَمُ اِلَّا وَجَدْتَ الْعُلَمَاءَ مِنَ الطَّائِفَةِ مُخْتَلِفَةً فِی مَسَائِلَ مِنْهُ اَوْ مَسْئَلَةً
مُتَفَاوِتَةَ الْفَتَاوٰی وَقَدْ ذَکَرْتُ مَا وَرَدَ عَنْهُمْ عَلَیْهِمُ السَّلَامُ مِنَ الْاَحَادِیثِ

المتعلقة التی تختص بالفقه فی کتابی المعروف بالاستبصار وفی کتاب تهذیب
الاحکام ما یزید علی خمسة آلاف حدیث قد ذکرت فی اکثرها اختلاف الطائفة
فی العمل بها وذلک اشهر من ان یخفی انتهی بلفظه بلکه اگر تتبع نموده شود ظاهر گردد که توحید
باری سبحانه وتعالی عما یقولون علوا کبیرا بزعم امامیه در احادیث اهلبیت علیهم السلام اختلافات
شدید هست حتی که جسمیت او سبحانه بمعنی العیاذ بالله وتعیین عرض وطول شش بشبر مانند آن
وبر خالی بودن اعلی و اسفل شش معاذ الله الی غیر ذلک من الکفر الصریح نیز مرویست
چنانچه در سابق اشارتی بآن نموده ام **وتازه اینکه** صاحب شافی در حق هشام که اینهمه
کفر وضلال از معتقدات وی بوده میفرماید کان من اجلة اصحاب الامام جعفر
الصادق علیه السلام وهو رضی الله عنه استفاد مسائل التوحید من حضرته علیه السلام
بالجمله بر اهل انصاف مخفی نیست که قول بید وعین وساق ومانند آن که در قرآن وحدیث وارد است
وآنرا مجهول الکیف دانستن چیزی دیگری است تا اینکه تحسین آن از ائمه هدی بزنرهه کشمیری جابجا مرو
بخلاف این کفریات که ائمه هداة باوصف اخلاق کریم در تکفیر وتضلیل ائمه امامیه دقیقه فرو نگذاشتند
بالجمله چون غشاوه عصبیت وعناد بر بصر بصیرت علم الهدی ومجلسی وجابلسی وغیرهم تنیده تناقض و
تعارض احادیث مزعومی ائمه راندیده دعوی آن لاعن ادراک وشعور در روایات امامت
صدیق نمودند بعد از رد اجمالی بر دعاوی سخیفه ایشان میخواهم که بر مثالی از تعارض وتناقضهای
روایات قوم که بیش از احصا در خزانه خاطر محفوظ دارم برای نشاط سامعین ونظاره انبساط
اولی الابصار اکتفا نمایم **پس بعد** انکه اگر کسی روایات شان نزول آیات سوره هل اتی
که در حق حضرت امیر وجناب سیده وحسنین وفضه کنیز ایشان در تفسیر اهل بیت وفرات بن
ابراهیم ومجمع البیان وتفسیر صافی وعلوی وصابر وعالی وکاشانی وجرجانی ورازی وتالیفات
معری ودامانی شیخ وامثال آن مرویست جمع کند سر خود را بدیوار حیرت خواهد زد وتعلیه

مجلسی و جالسی و قد بانی الشان البته حکم بوضع اصل آن هم خواهد کرد درینجا بعضی ازان اختلافات را
استطرادا و بعضی را بالذات ذکر کنم **نخستین** اختلاف درین است که چون حسنین رضی الله عنهما بیمار
شدند و حضرت امیر و فاطمه زهرا و کنیز مذکور سه روزه نذر به نیت حصول شفا بر خود واجب گردانیدند
آیا این نذر بتعلیم و تلقین و حج عرب از صحابه کبار مثل صدیق و فاروق بود که همراه جناب مصطفی صلعم
برای عیادت آمدند چنانچه در کشف الغمه باظهار ترجیح بجار و در مجمع البیان و دیگر تفاسیر است
یا فقط بگفته فاروق کما یظهر من تفسیر فرات بن ابراهیم یا بامر شریف آنحضرت صلی
الله علیه و آله و سلم چنانچه از مطالعه جرجانی ظاهر می شود یا مضمون نذر بطور کشف و الهام در قلب منور
مرتضوی بخشیدند کما فی بعض الروایات التی رواها فضل بن شاذان **اختلاف**
دوم آنکه حسنین هم شریک این نذر بودند کما هو مدلول بعض الروایات التی
روی الشیخ فی الامالی فی المجلس الرابع و الاربعین یا نه بودند چنانکه برخی از قرائن و بعضی
از احادیث بآن مشعر است زیرا که از ملاحظه آن روایات ثابت میگردد که فقط سه قرص نان جوین بحصه
سه بزرگ هر روز پخته می شد و همین کس حصه های خود را در راه خدا میدادند **اختلاف سوم**
آنکه سه صاع جو از یهودی قرض گرفتند یا باجرت غزل صوف یا مزدوری آب دادن نخلستانش که
از حضرت امیر از شام تا صبح اتفاق افتاد یا این سه صاع از عطیات نبوی بود که روزی بجای زیارت
آنحضرت صلعم جناب امیر و فاطمه زهرا و جاریه الشان حاضر شدند و وقت رخصت هر یکی را صاعی از
طعام بخشید کما نقل فی البحار **اختلاف چهارم آنکه** جناب سیده در غزل صوف شریک
حضرت امیر بود یا نه مقتضای چندی از احادیث اول است بلکه استقلال فاطمه زهرا علیها السلام
کما فی الامالی و غیره و منطوق روایات اخر ثانی **اختلاف پنجم آنکه** غذا در وقت فطار چه بود
مدلول اکثر آنکه هر سه روز سه قرص نان منکور می بخشیدند و دیگر هیچ یا سه قرص روزی برای جناب پیغمبر
صلی الله علیه و آله و سلم قرض گرفتند کما فی ترجمة البحار و بعضی از احادیث بخلاف آن ناطق است

که حریره بود و فقط و جمعی غذای دیگر روایت میکنند چنانچه از تفاسیر و بحار الانوار ظاهرست و عمومات
اهل بیت علیهم السلام و عدم الف و انس ایشان بطعامهای رنگارنگ و غذاهای گوناگون و ضیق معاش
و ذکر معاد مقتضی همین است که از یک غذا بیش نبود و هرگاه خلفای ثلثه باعتراف اکابر علمای
طائفه کما یظهر من تصنیفات السید المرتضی مثل الشافی و بحار المجلسی بکمال
زهد بسر کنند و داد ترفه و تلذذ ندهند و مردم آن زمان بمعاینه دو کاسه نان خورش بروی فاروق
که در یکی سفیدی و در دیگری زردی بیضه ماکیان بود متغیر شوند چنانچه حجة الاسلام و صاحب
خیر الجاری و امثال او در اسفار معتمده آورده اند فما ظنک باهل بیت النبوة **اختلاف**
ششم آنکه چون اول بار مسکینی بر دروازه آمد و از گرسنگی خویش خبر داد حضرت امیر سفارش
او بجناب سیده در اشعار نظم نمود چنانچه در تفسیر جرجانی و صحیفة المتقین است یا در نثر چنانچه در روایات
دیگر است **اختلاف هفتم** آنکه جواب سیدة النساء بر طبق سوال منظوم بود یا منثور
کما مر آنفا **اختلاف هشتم** آنکه جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم
شریک صحبت بود یا در غیبت آنحضرت صلی الله علیه و سلم این ایثار و سخاوت بمنصه ظهور رسید نقل
صاحب کشف الغمه و روایت سفرات از زید بن ربیع التفات باقل دارد و روایت کتب دیگر بر خلاف
اختلاف نهم آنکه سه روز مسکین و یتیم و اسیر پیاپی آمدند یا این واقعه غیر از یک شب وقوع
نیافته حدیث جعفر در تفسیر اهل بیت بآواز بلند ندا میدهد بلکه مجیئت و ذهاب سائلین جز یکوقت افطار یک شب
نبود و روایت صاحب اقبال و غیر او که ایثار اهل بیت در شب بیست و پنجم ذی الحجه واقع شد و نزول سوره
هل اتی در روز بیست و ششم این ماه است تایید آن میکند و احادیث دیگر اقتضای آن می نماید که روز
اول مسکینی وقت افطار آمد و روز دوم یتیمی حلقه بر در زد و روز سوم اسیری سوال کرد و هر سه روز
این هر سه بزرگ حصه قرص نان جوین را می بخشیدند و بخوردن قطرات آبی قناعت میگزیدند
و حسنین را نیز گرسنه میداشتند **اختلاف دهم** آنکه ایثار مسکین و یتیم و اسیر

بر نفوس مقدسه بمجرد پختن حریره وغیره بود یا بعد از آنکه از نماز مغرب و تعقیبات فراغت یافته دستار
خوان کشیدند و خواستند که دست بطعام دراز کنند منطوق بعضی از احادیث مهملت است
کما فی امالی الصدوق و مقصود بعضی عدم آن **اختلاف یازدهم** در مجیئ سائلین است بعضی
که این بزرگان از نماز مغرب و متعلقاتش فارغ شده بودند یا قبل از آن چنانچه مرویات بعضی از روات
دال بر آنست زیراکه طبخ غذا البته قبل از آمدن وقت مغرب خواهد بود کما هو مصرح
فی بعض الروایات للشیخ الصدوق لیکن بتقدیریکه بمجرد طبخ بخشیده باشند قبلیت آمدن
سائلین لازم آمد و آن منافی بعدیت است **اختلاف دوازدهم آنکه** ایثار مما حضر
بعد طبخ عجین بود کما هو المشهور یا قبل از آن چنانچه روایت ابن عباس در صحیفة المتقین است **اختلاف
سیزدهم آنکه** حضرت امیر هر روز سفارش یکی از مسکین و یتیم و اسیر روبروی جناب سیده نساء
نثراً یا نظماً انشاء فرمود چنانچه مطالعه امالی بران گواه است یا این سفارش یکمرتبه در شب نمود چنانچه
روایات دیگران بآن ناظر است و قرینه عقلیه نیز مؤید آن **اختلاف چهاردهم آنکه**
جمعی مثل کاشانی نقل کنند که جناب فاطمه زهرا تا هر سه روز پنج قرص می پخت و ابتدا اعطا از
جناب امیر می بود و دیگران یعنی هر چهار تن بدیدن سخای او بی آنکه نوبت بسفارش مرة بعد اخری
رسد و جناب فاطمه نیز در روز سوم فرماید که دست من مجروح شده از آسیا گردانیدن و
جز یک صاع نزد من چیزی باقی نمانده و فرزندان از غایت گرسنگی بجان آمدند خداوندا تو ایشان را
ضایع مگذار کما فی منهج الیقین دست از حصه های خویش برکشیدند و بر روایاتیکه دلالت بر پختن
یا استقراض سه قرص و عدم شرکت حسنین دارد قبل ازین اشارتی رفته و طائفه روایت نمایند
که فضه کنیز هر روز یا بسبیل بدلیت قوت هر روزه طیار می کرد **اختلاف پانزدهم آنکه**
بعضی از احادیث دال برین است که حضرت امیر سه صاع جو را که بمزد آب کشی بهم رسیده بود در آسیا
کشید و مدلول پاره اخبار آنست که خاتون جنت یا فضه کنیز درین محنت و مشقت بوده جناب

مرتضوی و قد عرفته آنفا **اختلاف شانزدهم** آنکه طایفه گفته اند که از ثلث جو حریره
پخته بودند و مسکین را بالتمام بخشیدند پس از ثلث دیگر طعامی دیگر راست کردند و به یتیمی دادند بار ثلث
باقی را همان شب بخشیدند و اسیری را که از اهل شرک بود حواله فرمودند و معارضات این با گذشت
و تازه تر اینکه جناب اقدس الهی هر روز حضرت جبرئیل ع را در لباس مسکین و یتیم و اسیر برای امتحان
پیغمبر فرستاد و قلیلی بران رفته اند که فرشته دیگر بود چنانچه از کتاب مغربی و مانند او دریافت
می شود و بر هر تقدیر ظاهر روایات کتب امامیه مثل تفسیر کاشانی وغیره که اسیر از مشرکین بود
جز اهل ایمان را میسر باشد و دعوی تلبس این ملائکه مقربین و مثل ایشان بصور مشرکین ممکن
جراحت می باشد **اختلاف هفدهم** آنکه دو روز متوالی بی طعام روزه داشتند
یا یکروز و فطر کما هو الظاهر بعضی از روایات باول نظر میکند و بعضی بطرف ثانی **اختلاف
هجدهم** آنکه طریق ایثار چه بود بعضی گویند که هر سه تن در یک وقت بخوف و خشیت الهی دست از
طعام برداشتند و بعضی باین ترتیب رفته اند که اول حضرت امیر تحقیقا باز جناب سیده باز کنیز ایشان
مسماة بفضه تقلید او از روایات قومی از قدمای امامیه به ثبوت می رسد که مؤثر جناب پیغمبر صلی الله
علیه و آله و سلم بود و حضرت امیر درین ایثار امتثال آنحضرت نمود و همچنین جناب سیده کما نقل
المجلسی فی البحار و از تقریر جمعی دریافت میشود که مقصود اهل بیت بخشیدن قرص اول بود چون سائل منقبت
و دعای این بزرگان متوجه شد خواستند که مکافات دعای او بکنند لیکن معلوم نیست که بعد از یافتن
نان سوم سائل دعا کرده و منقبت ایشان کما هو الظاهر بیان نموده یا این بزرگان او را منع
فرمودند **اختلاف نوزدهم** آنکه آنچه بمسکین و یتیم و اسیر عنایت فرمودند همان
قرصهای نان جوین یا حلوا وغیره بود که بهر حال در خانه پختند کما فی اکثر الروایات
و بمضمون بعضی از احادیث بحار و تراجم آن اینست که ثریدی بود که بضیافت از خانه حذیفه رسید
اختلاف بیستم آنکه محبت سائلین بترتیب قرآنی بود کما هو المشهور یا بعنوان دیگر مثل تقدم

یتیم بر ہمه چنانچه بر بناء ظاهر این بحار و غیر آن مستتر نمی ماند که حضرت امیر حصه خود را که از خانه حذیفه دستیاب
شد زنی را در اثناء راه حواله کرد تا یتیمان خود را خوراند و در وقت محبت مسکین نزد جناب فاطمه زهرا
علیها السلام شمامات مرتبه ایثار ارشاد فرمود تا جناب سیده هم از حصه خود درگذشت همچنین خادم آنجناب چون
اسیری تضرع و زاری نمود **اختلاف بست و یکم** آنکه بنص حدیث راوندی حضرت خاتم
المرسلین صلعم با امیر المومنین برای طلب قوت بهانه مقداد قبل از ورود آیات کریمه تشریف برده
بخانه شیخ عمر ان شاء الله تعالی و روایت تفسیر فرات و غیر او دال برین است که حضرت امیر تنها
بعد نزول آیات فوراً آنجناب بعضی از انصار قدم رنجه کرد و دیناری بر سبیل قرض از وی درخواست
او نصف مال خود را بر آنجناب حلال فرمود حضرت امیر فقط دیناری بطور مذکور گرفته در اثناء راه
بمقداد بخشید بحکم آنکه وی از چهار روز گرسنه بود و تخالف این روایات بهم دیگر کالشمس فی
رابعة النهار است زیرا که اول این قبلیت بعدیت البته ممتنع الاجتماع است کما لا یخفی دوم و عو
گرسنگی مقداد از مدت چهار روز با وصف آسودگی او با تمامی اهل و عیال از انبار خرمای عجب از
نبوی صلی الله علیه و آله و سلم که بر طبق مثل مشهور هم خرما و هم ثواب بود هرگز معقول نمی شود مستبعد
بلکه محال است که این قسم عدم التلطف را که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بهدیه و فتنه یا عنایت فرماید
نخورند و از گرسنگی جان بسلامت نبرند سوم استقراض مرتضوی بعد ابهمه اعجاز ختمی مآب
آسودگی تمامی اهل بیت بلا ضرورت ملجئه ذهن نشین نمی گردد چه جای آنکه وسعت رزق تا چند روز
برای این بزرگان بلکه همسایگان ایشان نیز از احادیث واضح میشود کما هو منقول فی البحار
والطرائف لابن طاؤس علی ما قال الادستانی **اختلاف بست و دوم**
آنکه جبرئیل امین بعد از آسودگی اهلبیت سوره هل اتی بر جناب محمد مصطفی صلی الله علیه و آله
و سلم نازل نمود یا در عین اشتداد گرسنگی و بیقراری مآل برخی مثل روایت راوندی
در جرائح اول است و مفاد برخی ثانی **اختلاف بست و سوم** آنکه چنین پیکار آیات

خیر الانام علیه و علیهم التحیة والسلام و فضه کنیز بخوردنش آسودند جبرئیل علیه السلام از دار السلام
آورده بود یا از مشقت خود بجد و جهد تمام مثل نان جوین تحصیل کرده بودند بمقتضای بعضی از روایات
که در تفسیر صافی است امر اول است و بفحوای روایت قطب الدین راوندی در کتاب خرائج آنکه
جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نیز در ان ایام از چهار روز سنگ بر شکم مبارک بسته بود پس
با جناب مرتضی بباغ مقداد قدم رنجه فرمود و چیزی از خرما در انجا نیافت پس ارشاد نمود
که ای علی این سبد را بگیر و بسوی این درخت خرما برو و اشاره نمود بیکی ازین درختها و بگو که
رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم میوه از تو طلب میفرماید چون پا بدرخت رسید میوه وار شد حضرت
امیر برچید و نزد آنحضرت صلعم آورد با هم تناول فرمودند و برای مقداد و اهل و عیال و حسنین و فاطمه زهرا
علیهم السلام آوردند اختلاف نسبت و چهارم آنکه سوره هل اتی بعد خوردن مائده
منزل من السماء بود یا قبل از ان بر شق اول بلا مهلت بود یا بعد از آنکه امام حسین موجب
زوال این نعمت عظمی و عطیه کبری شد تفصیل این اجمال و توضیح این مقال آنکه چون آن حضرت
صلی الله علیه و آله و سلم حسنین را که از مزید گرسنگی بجان آمده بودند متغیر یافت و سخت ملول
شد حضرت جبرئیل بلا مهلت در رسید و قابی مرصع بدر و یاقوت پر از ثرید و عراق لطریق
ارمغان آورد که رائحه آن رواج بازار مشک و زعفران می شکست و از لطافت ذائقه آتش
بهترین انواع طعام دنیا بدکان خجلت می نشست پس همه بزرگان باتفاق خوردند و بخوبی
آسودند و لقمه از ان کمتر نشد مقارن این حال امام حسین از خانه بیرون برآمد و پاره از ان مائده
همراه داشت زنی یهودیه بعد از استشمام آن زبان بسوال کشود امام حسین دست دراز کرد
تا پاره عراق را در دهنش گذارد که بیک ناگاه حضرت روح الامین بسرعت تمام در رسید و آن
استخوان را از دست او بستد و قاب را باسمان برد جناب ختم المرسلین صلعم فرمود اگر حسین اینچنین کت
نکردی این نعمت بعینها با وصف آسودگی اهل بیت تا قیام قیامت نزد ایشان باقی ماندی پس آیات

کریمه یوفون بالنذر ویخافون یوما کان شره مستطیرا ویطعمون الطعام علی حبه
مسکینا ویتیما واسیرا الی آخرها نازل شد هذا ما نقل فی الصافی وصحیفة المتقین
وغیرهما ومقتضای روایات دیگران بخلاف آنست اختلاف بست وپنجم آنکه
سوای اهل بیت اگر کسی از اهل ایمان حسبة لله مسکینی ویتیمی واسیری را در مدة العمر بنفس خود ایثار کند
مورد این آیات کریمه تواند شد کما رواه القمی استاذ الکلینی فی تفسیره یا مرتبه ایثار او بحیث
صد و آثار ایمان بالغیب فائق از ایثار این بزرگان تواند شد چنانچه بعضی از عبارات معروف
رساله اشعاری بران وارد وستعرفه ان شاء الله تعالی یا آنکه مرتبه ایثار مذکور بهمین
بزرگان تخصیص یافته کما فی بعض الکتب الکلامیة والبحار وترجمته با آنکه جمعی از ایشان
تفوه می کنند که اگر چنین مروت وسخا وایثار واتقا از کسی دیگر منجمله صحابه بعد در مادوت برای او هم
مثل سوره هل اتی پیرایه ورود در بر کشید واذ لیس فلیس درین مقام جز آنکه علمای امامیه
بگویند که سوره هل اتی بالخصوص آیات معلومه چند باری یکی در وقت آنحضرت صلی الله علیه وآله
وسلم دیگر در وقت نزول صحف فاطمه باز در اوقات دیگر ائمه نزول اجلال یافته جوابی میسر شدنی
نیست واین معنی بر اصول امامیه استبعادی ندارد چنانکه بر ناظرین این اوراق پوشیده نمی ماند
بخلاف آنکه صاحب رساله ضیغمیه بنسبت بعضی از بزرگان سنیه متفوه شده گفته مگر آنکه بگویند
چنانچه نسخ متعدد مرتین شده است نزول آیت نیز مرتین واقع شده یکی در وقت پیغمبر صلعم دیگر در
وقت خلیفه ثانی فافترقا بالجمله اگر تمامی روایات امامیه درین یکقصه جمع کنم اختلافات عجیب و
تعارض وتناقضهای غریب پدید آید بر آنچه ذکر کردم محسوس شود وهر از آن روایات بهم رسد اصول
اربعمائیه متکفل بیان آن نیست وبر آنچه اکتفا کردم برای اهل البصیرة موجب تشحیذ اذهان است
واگر تناقضات مرویات این طائفه در امور دیگر مثل واقعه نزول ذو الفقار از آسمان یا بهم رسیدن
وسلاح بعضی از کافران که قتلش بر دست شه مردان اتفاق افتاده ذو الفقار در واقع شاخ درخت

خرما یا قاش سیب و خربزه بود که بمعجزهٔ نبوی درصورت خود ظهور نمود یاد کنم دائره بحث وسیع تر می شود
ومقصود این فصل که قلع مادهٔ فاسدهٔ تقریر ثمانینی است یعنی شریف علم الهدی که بر نقل فاضل شوستری
در مجالس المومنین هشتاد هزار مجلد از منفردات و مصنفات و محفوظات بعد از وفات خویش در کتبخانه
یادگار گذاشته و زندگی هشتاد سال یافته و کتابی از مصنفات اوست که بنام ثمانینی ملقب ساخته
از دست میرود بس ناچار بمدعا گرایم و لقیهٔ اخلاط ردیه و الخبرهٔ سوداویه ظلمانیه او را از ائل نمایم
و گوییم که آنچه **شریف مرتضی** گفته که بر تقدیر عدم عزل ابوبکر وقوع اختلاف در قرارت
آنحضرت صلعم که از ابتدای تلاوت ابوبکر بوده یا انتهای آن بمعنی میگردد جوابش آنکه اگر مراد از
آنست که پیغمبر صلے الله علیه وآله وسلم دران نماز خود امام شد و ابوبکر صدیق بجایش برقرار داشت
چنانچه از روایات منقوله مجلسی در بحار واضح تر است و مذهب اکثری از محدثین و منقدین اهل سنت
و رئیس الحفاظ شیخ شهاب الدین بن حجر عسقلانی و عینی و ملا علی قاری و دیگر بزرگان از محققین تنقیح آن کرده اند
و تائید آن پرداخته پس مسلم است لیکن ازین امر سلب امامتش از اصحاب لازم نمی آید و مخفی نماند که
مقصود اهل سنت عموما و خصوصا از ذکر اخبار نماز ابوبکر صدیق اینمعنی نیست که امامت او معاذ الله
برای جناب رسالتماب صلی الله علیه وآله وسلم ثابت نمایند چنانکه حضرات امامیه از ذکر فضائل مخصوصه
و دلائل امامتش پیش نظر دارند و این مکنونات قلبیه ایشان آخر بر صفحات السنه محدثین و رواة و
مفسرین جلوه ظهور می یابد چنانکه عرفت غوث جهها سابقا بالجمله مدعای قدمای امامیه از روایت
خروج شریف مهادیا بین الرجلین که سلب امامت صدیق برای سائر اصحاب است ثبوت نه پیوست و آنچه
به ثبوت رسید که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم صدیق را باز پس نکشید و خود امام شد و او تکبیر میگفت تو اسطه
تکبیر او مردم بر افعال شریف اطلاع می یافتند با مدعای امامیه ربطی و نسبتی ندارد و حقیقه موید مدعا اهل
سنت است که آن نیابت ابوبکر صدیق است و اگر مراد آنست که صدیق را معزول فرمود و از ان باز
تقریر امامتش بر سائر اصحاب نمود پس مکذب احادیث صحاح است که پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم صبح روز

دوشنبه پرده برداشت و از مشاهدهٔ امامت صدیق و اقتدای اصحاب در عقب او و اتفاق کلمهٔ اسلام
خوش وقت شد و تبسم کرد کما عرفت مرارًا علاوه بران مدعین امامت صدیق قائل تعدد این قصه بوده اند
چنانچه از شروح صحیح بخاری واضح می شود قَالَ الشَّیْخُ جَلَالُ الدِّیْنِ السُّیُوْطِیُّ فِی التَّوْشِیْحِ عِنْدَ قَوْلِ
الرَّاوِیْ عَنْ یَسَارِ اَبِیْ بَکْرٍ قَدِ اخْتَلَفَتِ الرِّوَایَاتُ هَلْ کَانَ النَّبِیُّ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ
فِیْ هٰذِهِ الصَّلٰوةِ اِمَامًا اَوْ مَامُوْمًا فَمِنَ النَّاسِ مَنْ جَمَعَ بِالتَّعَدُّدِ وَمِنْهُمْ مَنْ رَجَّحَ
رِوَایَةَ اَنَّهٗ کَانَ اِمَامًا لِاَنَّ اَبَا مُعٰوِیَةَ اَحْفَظُ فِیْ حَدِیْثِ الْاَعْمَشِ مِنْ غَیْرِهٖ وَلِابْنِ
مَاجَةَ فَابْتَدَاَ النَّبِیُّ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ الْقِرَاءَةَ مِنْ حَیْثُ انْتَهٰی اَبُوْبَکْرٍ رض
پس تقریر فاضل ثانی چگونه بر ایشان وارد خواهد شد چه آنها می توانند گفت که وقوع اختلاف در
ابتدای قرأت و انتهای آن در وقت دیگر بوده که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در آن زمان امامت فرموده
در وقتیکه ابوبکر صدیق امامت نموده و بحمد الله که درین مقام که علمای اعلام امامیه مدعی عزل صدیق اند
بفحوای بعضی از افادات مجتهدین امامیه در رسالهٔ ضیغمیه مقتضای قول بزرگان معر عدو شود سبب
خیر گر خدا خواهد ؎ خمیرمایهٔ دوکان شیشه گر سنگ است ✱ دلیلی دیگر برای امامت افضل الصدیقین هم
رسید بیانش بر سبیل ایجاز آنکه مجلسی خاتمة المحدثین شیعه انچه گفته دلیل بر آنست که با امامت ابوبکر
امر نبوی زینت امضا پذیرفته بود چنانچه بتفصیل دانستی و قدمای امامیه بتصریح شریف ثانی کامدعی
عزل صدیق می نمایند و بسیاری از محدثین طائفه این عزل را مثل واقعهٔ فرستادن ابوبکر صدیق رض
برای تلاوت سورهٔ برات میدانند و میگویند که مقصود جناب پیغمبر علیه الصلوة والسلام از امر و ابابکر بتصلیه
بالناس تفضیح خلیفهٔ اول بود کما یلوح من البحار ایضًا پس دریافت شد که صدور امر مذکور برجای
خود ثابت است اکنون بدلیلی که زوال این امامت از ابوبکر صدیق در اشتداد مرض آنحضرت صلی
الله علیه و آله و سلم نماید ثابت باید کرد نه در وقتی که آنجناب را خفتی از مرض بهم رسید و باستعانت اصحاب
تشریف ورود ارزانی فرمود و این تیسر لاحد منهم کائنا من کان چه دانستی که مخالف با وصف کذب و افترا که

از ذاتیات مذهب است در اثبات امامت حضرت امیر رفت اشتداد مرض تشیع وتند بر سر پا افگنده
بحیثیتی که شریف مرتضی در سخن سازی خویش چنان منهمک شد که امور بدیهیه که درین فصل یاد کردم نزد او
حکم امور نظریه پیدا کرد با وصف لغزشها و اغلاط بی انتها درین بحث واحد مع قطع النظر عن الاغلاط
و الهفوات وقعت فی کتابه المسمی بالشافی کادت ان تکون غیر متناهیة حضرات امامیه او را علم الهدی
لقب داده اند بلکه این تهمت را بذمهٔ جناب امیر المؤمنین نهاده اند کما مرت الیه الاشارة و یدل علیه ایضا
کلام الفاضل التستری فی مجالسه من بعد التماس است که اگر سامعین و ناظرین اوراق این
تشنیعات ابرو ترش کنند و سرکه بر رو مالند و از ملاحظهٔ تقریرات فقیه بتقلید صاحب صوارم ننالند
که چنین فاضل جلیل القدر عظیم الشان رفیع المنزلة منیع المکان را بسفاهت نسبت کردن از استعمال
انصاف نمودن و راه اعتساف پیمودن است چه از کلام یافعی و جزری و امثال ایشان از اکابر
سنیان علی ما نقله المجالسی ظاهر میگردد که ریاست علوم ادبیه و حدیث و تفسیر و دیگر فنون از عهد
اصول بدانش منتهی می شود و او در وقت خویش مروج مذهب شیعه بوده و اجماع ایشان بر جلالت
قدر و رفعت ذکرش انعقاد یافته فقیر کم مایه بجوابش خواهد گفت که هر چند استغاثهٔ مومن
جالس و تظلم و فریاد مقلدین او از سهام تشنیعات علامهٔ دهلوی نور الله مرقده درین بهتان
دربارهٔ شریف ثانی و دربارهٔ الرای لغایت متین و استوار می نماید بلکه قلوب ناظرین و سامعین می برد
لیکن بعد اندک غور و امعان تلاوت آیت کریمه وَاِنَّ اَوْهَنَ الْبُیُوْتِ لَبَیْتُ الْعَنْکَبُوْتِ
در حق شان می نماید و بعنایت ایزدی و توفیقات علوی هرگز محتاج آن نیست که احدی از متکلمین اهل
سنت در ابطال آن برخیزد بلکه بمجرد نقل افادهٔ قدیم فاضل جزائری در کتاب الانوار النعمانیه
از هم میریزد و این موقوف بر بیان قصه ایست که طول و عرض بسیار دارد لکن بمقتضای خلاف
عادت مستمرهٔ خویش ملخص آن را درین مقام می آرد بدان که علم الهدی قوم بعلت آنکه شیخ المشایخ
یعنی صدوق امامیه که استاد الاستاد اوست قایل بسهو جناب خاتم النبیین در بعضی از نمازها شده

طعن

طعن و تشنیع و تجهیل و تحمیق را از حد گذرانیده حتی که او را در عبارات خود ملحد و زندیق و ضعیف العقل
و مخبط و مختل الحواس قرار داده و هیچ دقیقه از بی‌حرمتی و رسوائی او فرو نگذاشته فاضل جزائری در کتاب
مذکور از جانب ثمانینی لب معذرت میگشاید و بر التطهیر ذیل و این کلمات بر نقل ثقات می‌فرماید
إنّ تشنیع السیّد علی الصدوق لیس من عدم علمه بجلالة الصدوق او انّه یعتقد
فیه ما نسبه الیه ولکنّه من باب تغلیظ المجتهدین بعضهم بعضاً حتی انّهم ربما
رأوا تجهیل من خالفهم من اهل مذهبهم فی مسئلة من الفروع بل تفسیقه
والتکلّم فی عرضه ونسبته الی الجهل والخبط فی العقل من الملازمة الواجبة
حتی لا یقلّده احد فیها وان کان ذلک المخالف فی تلک المسئلة محقّا عند نفسه
بل فی الواقع وقد شاهدنا مثله من بعض مشائخنا المطهّرین من الاغراض الدنیّة
الدنیویّة الی ان قال والّا فالمرتضی والمفید ینقلون عنه الاخبار ویعتمدون علی
روایاته للآثار انتهی مختصراً یعنی تقبیح و تشنیع بر شیخ صدوق ازان جهت است که شریف ثمانینی
او را جاهل و مخبط دانسته و ملحد و زندیق اعتقاد کرده بلکه این طریق در مجتهدین امامیه از قدیم الایام رائج
و معمول بوده که یکی مر دیگری را در مسائل فرعیه جاهل و کودن میگفت و هیچ دقیقه تذلیل فرو
نمی‌گذاشت بلکه تفسیق هم می‌نمود و این امور را از ضروریات و واجبات اعتقاد میفرمود تا کسی
تقلید آن شخص نکند و در کید و کول و گرفتار نشود اگرچه آن شخص مخالف در مسئله متنازع فیها نزد خود
بلکه در واقع بر صواب و مستقیم و بر خطا باشند چنانکه بعضی از اساتذه خود را باوصف تدین
و اجتناب از اغراض دنیویه دیده‌ام که وقت تشنیعات این قسم کلمات میگفتند و اگر مقصود
شریف ثمانینی این معنی بودی که من گفتم لبرای استاد او یعنی شیخ مفید چرا اخبار امامیه از شیخ المشائخ
که نزد ایشان زندیق و ملحد گردیده بود روایت می‌کردند انتهی ملخصه پس معلوم شد که امامان و پیشوایان
خود را وقت تغلیظ باین الفاظ معلومه یاد کردن منافی اعتقاد جلالت قدر نمی‌باشد

حالکیا بنیاد استغاثه جالسی و مقلدین او از تشنیعات صاحب تحفه واین کمترین مثل غبار از تندباد
نیست و نابود میگردد و لطرفه اولی جواب فاضل جزائری از طرف این قاصر الباع هم جاری میشود زیراکه
فاضل ثانینی را علمای اهل سنت از مدلسین و ملبسین میدانند و بکفر و فسق او بجهت عداوت خلفای راشدین
و اهل بیت طاهرین حضرت سید المرسلین صلعم و دیگر معتقدات باطله اش مثل ملحدین حکم میرانند
گو شریف مذکور در طائفه شیعه عدیم النظیر و معدوم المثال باشد چه جای آنکه او در مبحث امامت
صدیق رضی الله عنه هوسها نبرد و قفاها خورد و ره بجائی نبرد که اطفال دبستان هم بر ان خنده
میزنند و بنیاد تقریر آتش بناخن انگشت میکنند و حاشا و کلا که جناب علامه دهلوی نور الله مرقده
و این اقل الانام را در تضاعیف کلام مقصود از تشنیعات ثانینی تعلی خویش باشد بلکه مطلوب
همین است که کسی از ناظرین و سامعین بتقریرات عام فریبش مذهب باطل را اختیار نسازد و از
مذهب حق دست برندارد چنانچه جزائری تقریر آن کرده اعجب این است که مجتهد جالسی در صوارم
قصه سیادت ثانینی را مد نظر داشته بنیاد استغاثه خود را بر آن گذاشته و در قفای خویش بر ملا
از لعن بسیاری از سادات بلکه جگر پاره های امجاد جناب سیده و حضرت سید الابرار صلعم دریغ
نمیکند و قاضی در مصائب خویش سید سنی را بدتر از سگ میداند و فاضل کاشانی در خلاصة المنهج
عذاب بنی هاشم در ارتکاب گناهی روایت مینماید و دیگر علمای امامیه در کلمات مقدسه مرتضوی که بر
ترتیب حروف تهجی جمع کرده اند نقل میکنند اِنَّ وَلِیَّ مُحَمَّدٍ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ مَنْ اَطَاعَ
اللّٰهَ وَاِنْ بَعُدَتْ لُحْمَتُهُ وَاِنَّ عَدُوَّ مُحَمَّدٍ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ مَنْ عَصَی اللّٰهَ وَاِنْ
قَرُبَتْ قَرَابَتُهُ باینهمه مومن جالسی از اهل حق چشم آن دارد که اکابر مذهب امامیه را بد نگویند شعر
گر ملولی ز ناتراش منشین ✤ که تو هم در میان ما تلخی **وفقیر قلیل البضاعت** بر روایات متشیعین
وجهی دیگر در باب تشنیعات ثانینی هم بقید قلم می آرد که هر چند شیخ مفید در منامات خود لکن برای
تعلیم ثانینی بشر شد چنانچه در کشکول شیخ عاملی منقول است لیکن مرتبه این بشارت کمتر از دعای

صاحب الامر در باب شیخ المشایخ است چه توقیعات آنجناب در بعضی از مقامات اند بر افاده
روایات کلینی می باشد چنانچه از کتب معتبره هویدا میشود و تفصیل آن بر زبان صاحب صواعق و مرشد
البریه صاحب تحفه اثنا عشریه میرود مع ذلک از خواب تا بیدار فرق بسیارست و ابالسه را دو جا جلکه
کما فی البحار در لباسهای انبیا و ائمه علیهم السلام تصرفات بشمار کما ستعرف بموجبه انشاء الله
تعالی پس امام الائمه و فرد کامل امامیه را باعتراف برادر همین مؤلف که بدعای حضرت
امام مهدی در رساله نصرت اخباریه لباس حج د پوشد ملحد و زندیق گفتن و بی دین و مذهب
قرار دادن و زبان بکمال طعن و تشنیع در حق او کشادن عین الحاد و زندقه خواهد بود پس فاضل نائینی
مستحق هرگونه تشنیع و تفضیح بوده باشد و هرچه بوی رسد از خدا رسد و ما احسن ما قیل **شعر**
بزرگش نخوانند اهل خرد * که نام بزرگان بزشتی برد **والحمد لله** سبحانه باعظم حمده و تعالی
شانه که هرجا ستمهای مار را بدست دشمن میکوبم و خار و خاشاک این راه را از دستهای اعدا بیک
میروبم فاعتبروا یا اولی الابصار انیست انتهاض بکید و دلیل بر استحقاق و لیاقت حضرت ابوبکر
صدیق که بمراعات ایجاز و اختصار اتفاق افتاد حالیا بران اکتفا نموده باصل اصول مدعا میپردازم
و برد بقیه اقوال دیگر از رساله حضرت مؤلف خود را متوجه میسازم **قوله** و اگر کسی گوید الخ **اقول**
اینهمه تخالب بصور خیالیه خویش است و احقر العباد را بسبب عدم مضرت تعرضی بدان
ضرور نیست **قوله** این اعتقاد و اصل چارم الخ **اقول** حیرانم که اصل پنجم را بر خلاف شهید
ثالث در احقاق الحق و دیگران از علمای خویش اصل چارم چون گفته مگر آنکه نبوت یا توحید یا معاد
یا عدل را که باعتراف اکابر طایفه از منصوصات قرآنی است موخر ازان فهمیده باشد یا رحدا یا
شاید محمول بر مزید اهتمام و یا نظر بتأخر زمانی به بعضی از وجوه خواهد بود لیکن اصول طایفه اصل
الاصول باید گفت نه اصل چهارم چنانچه روایات اصول الدین بعنایه گواه برانست که بعد از معرفت
امام و حصول تشیع هیچ صغیره و کبیره بقدر اهمال اندراج نمی یابد کما ستعرف الا بالیه جلاوه حال

اعتقاد قدمای امامیه درباره توحید باری تعالی که سابقاً و لاحقاً باخذ آن اشارتی نموده ام ناگفته
است و حال عدل و معاد که بکنایات شیعه فرق دیگر را در شکنجه عذاب شدند و غافلان بعض عقاید بعضی
بر زبان نیاوردنی باقی ماند نبوت و آن بر صور خیالیه و معتقدات مجتهدان امامیه کمتر از مرتبه الوهیت
و امامت ائمه کرام فلا تغفل **قوله** چنانچه ترک اسلام را ردت میگویند الی آخره **اقول** سبب آنکه
از احادیث کافی که نزد امامیه در صحت و عدم وقوع تحریف در آن بهتر از قرآن است بر خلاف
این دعوی واقع است چنانچه بر ناظرین مفتاح مخفی نیست و بحمد الله که مامورین باظهار حق خود
نص صریح فرمودند که اعتقاد بامامت از ضروریات نیست پس حمل احادیث بر کذب و افترا اصوب
از جواز ندارد اگرچه شارحین هوسها پخته خرافتها گفته باشند درین مقام برین اجمال اکتفا ساختم و تفصیل
مطالب ازین نپرداختم که دفترهای طولانی در آن فراهم خواهد گردید و ناظرین و سامعین بسبب قصور همت ملول
خواهند شد **قوله** غرض ما اینست **اقول** مؤلف رساله عبارتی که از فتح الباری و شرح کرمانی در ابتدای افادات
خویش نقلی نموده اثری از مدعای خود در آن نبوده که از جمله احدثوا بعدک ارتداد شرعی مراد است و جمله لم یزالوا
مرتدین علی اعقابهم مرادف آنست و در لجج حیرت و امواج فکرتم که چون صاحب کواکب دراری و صاحب
فتح الباری اشارةً و صراحةً در همان عبارت ارتداد را بر ترک حقوق و تقصیر از واجبات محمول کرده
باشند از احداث ارتداد شرعی را چگونه مراد توانند گرفت و لم یزالوا مرادف آن چگونه قرار خواهند
داد و بر فرض محال اگر این هر دو بزرگ بجای دیگر تصریح بخلاف این امر کرده باشند پس نوشتن عبارات
شان کلام در امثال این مطالب کردن و بزعم خویش گوی سبقت از میدان مناظره بردن
خارج از آهنگ قانون تصنیف و تالیف است بالجمله اگر مراد از عبارت کرمانی و عسقلانی همان
عبارت است که در صدر رساله مرقوم شده پس دلالت آن بر آنچه مؤلف فهمیده ممنوع است
لا بد له من اقامة الدلیل و اگر بنیاد این قیل و قال بر عبارات دیگر است پس نقل کردنش از شرح
کرمانی و غیره ضرور است تا اهل بحث و نظر در آن غور و فکر نمایند و دریابند که بر طبق زعم مؤلف هست

یا بنه و غالب همین است که در فهم عبائر بزرگان مرقوم الصدر در مغلطه‌ها گرفتار شده یا نسخه شرح

کرمانی و عسقلانی نزد او مستقیم نیست کما اعترف به **قوله** و اینکه از ما احد فوائح الخ **اقول** در بنا

نزدیکی بخوبترین وجوه دریافت شده که ادعای صدق احداث بر خلافت خلفای راشدین که باعتراف

جناب امیر در نهج البلاغة سوید و موعود من الله بودند بدیهی البطلان است و شگرف تر

آنست که این دعوی بر اصول مقرره اهل سنت نمایند معاذ الله من تلک الهفوات علاوه

دعوی ترتب ارتداد شرعی بر غصب خلافت امیر المومنین و مخالفت او که از خلفای راشدین بر

زعم مخالفین صدور یافته منودن بلکه براه تکفیر و لعن کسی که خلفا را مسلمان دانند پیمودن چنانچه

از بحار ظاهر است و قائل باسلام آنها بودن در وقت دار و گیر از انجات اهل حق ازین دعوی

فرار کردن و بارادهٔ تبدیل اخلاق حسنهٔ سنیه از لفظ ارتداد با فشردن باهم دگر متناقض است

وقد عرفت تفصیل ما ذهب الیه اکابرهم فیما سبق تا آنکه باعتراف شیخ حلی در شرح تجرید بنجات

خلفا از عذاب نار بلکه بدخول ایشان در فردوس مصداق جنات تجری من تحتها الانهار قائل

می شوند مع ذلک دعوی موافقت از قبیل بناء فاسد بر فاسد است زیرا که بنیادش بر آنست که صاحب

نهایه صحابهٔ کبار را مورد مرتدین علی اعقابهم قرار داده و جفاة اعراب را از دایرهٔ این ساخته

اخراج کرده وَهُوَ مِمَّا لَا یَرْضیٰ بِهِ الْعَقْلُ السَّلِیْمُ کَمَا مَرَّ وَسَتَسْمَعُ لَهُ زِیَادَةَ الْبَیَانِ

وَالتَّقْرِیْرِ عِنْدَ قَوْلِ الْمُؤَلِّفِ النِّحْرِیْرِ کَمَا نَصَّ عَلَیْهِ ابْنُ الْاَثِیْرِ و بر تقدیر تنزل بر جناب

خود مقرر است که اذا جاء الاحتمال بطل الاستدلال پس با وجود احتمال صحیح در عبارت صاحب نهایه

که تقریرش در سابق مذکور شد از استدلال ایشان نامی و اثری پیدا نیست **قوله** و نیز اگر بخاطر کسی آید

اقول عبارتیکه از نهایه نقل فرموده باوصف حذف بعضی از الفاظ تبدیل بعضی ببعضی دیگر

هم در آن واقع است اول تصحیح آن حرف ثم من بعد در آنچه از عبارتش فهمیده و قبیل و قال کنم

بدانکه لفظ واو بعد لفظ جاء نیا از قلم ساقط شده و لفظ جاء نیا بمعنی اخبار اجاء نیا مقابل ذا هبا رکم

کرده و علامت همزه که از یا مبدل است بر آن نوشته من بعد لفظ یقتص را که مشتق از اقتصاص بمعنی قصاص گرفتن است و رسواد دیگر برده چون عبارت صحیح شد اکنون میگوئیم که منکر مقابل معروف است و معروف بمعنی نیکی و آن عام است از واجب و ندب چنانکه در نهایه مذکور تصریح بدان واقع است پس مقابلش که منکر باشد نیز اعم است از آنکه مکروه باشد یا حرام و گناه صغیره باشد یا کبیره آری قرائن عبارات و الفاظ را باید دید و بر مناسبات آن حمل باید کرد از ین است که جمعی از شارحین شفای قاضی عیاض هم برین تعمیم تصریح کرده اند کما لا یخفی فَإِنْ أَرَادَ بِعَدَمِ صِدْقِ هٰذَا الْمَعْنَى عَلَى الْاِرْتِدَادِ أَنَّهُ لَا يَصْدُقُ عَلَى مُنْكِرِي الزَّكٰوةِ مِثْلِ الْمَالِكِ وَغَيْرِهِ فَهُوَ مُخَالِفٌ لِمَا نَطَقَتْ بِهِ أَخْبَارُ الْفَرِيقَيْنِ وَشَهِدَتْ عَلَيْهِ آثَارُ الطَّرِيقَيْنِ إِذْ إِنْكَارُ الزَّكٰوةِ الَّذِي صَدَرَ مِنْ هٰؤُلَاءِ عَلَى مَا عَرَفْتَ سَابِقًا كَمَا أَنَّهُ رِدَّةٌ وَرُجُوعٌ عَنِ الْأَمْرِ الَّذِي كَانُوا عَلَيْهِ كَذٰلِكَ إِحْدَاثٌ فِي الدِّينِ وَابْتِدَاعٌ فِي مِلَّةِ سَيِّدِ الْمُرْسَلِينَ لِأَنَّهُ لَمْ يَكُنْ مَعْرُوفًا فِي الْكِتَابِ وَلَا فِي السُّنَّةِ وَلَا إِجْمَاعِ الْأُمَّةِ فَكُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا قَرِيبٌ مِنْ صَاحِبِهِ بِاعْتِبَارِ الْمَعْنَى بَلْ يَصْدُقُ كُلٌّ مِنْهُمَا عَلَى الْآخَرِ فَمَنْ يَدَّعِي عَدَمَ صِدْقِ الْإِحْدَاثِ عَلَى هٰذَا الْاِرْتِدَادِ كَيْفَ يَدَّعِي الْإِنْصَافَ لِنَفْسِهِ بَيْنَ أَيْدِي الْأَشْهَادِ وَإِنْ أَرَادَ بِعَدَمِ صِدْقِهِ أَنَّهُ لَا يَنْطَبِقُ عَلَى مَنِ اخْتَارَ الْكُفْرَ الْبَوَاحَ مِثْلَ عِبَادَةِ الْأَصْنَامِ وَارْتَكَبَ الشِّرْكَ بَعْدَ تَوْحِيدِ الْمَالِكِ الْعَلَّامِ فَيَرْجِعُ حِينَئِذٍ إِلَى الْاِتِّفَاقِ **قوله** و نیز در بعض طرق آه **اقول** ما جرای عجیب است که مؤلف غیر از ادعای استبعاد دلیلی و برهانی بر آن قائم نمی تواند کرد مخفی نماند که انکار زکوة بلا ریب فردی از افراد تبدیل و تغییر و این را خود بله و صبیان هم توانند فهمید که اگر زید در زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم زکوة میداد و بعد آنجناب موقوف کرد یا فرضیت را ببعضی از وجوه سخیفه انکار نمود البته بزوی احداث و تبدیل و تغییر همه صادق می آید و همچنین اگر زید از اصل اسلام رجوع کند معنی تبدیل نیز شامل است تحقیقا لمعنی العموم فکیف که ورود لفظ تبدیل در بعضی

از طرق دلیل عدم صدق احداث بر ارتداد باشد عجب است که قریب را بعید نامند و برین تحری
نام انصاف باشند فان کان الانصاف هذا فالظلم و الاعتساف ما ذا **قوله**
بلکه بصراحت دال است الی آخره **اقول** بالا گفته ایم که دلالت بر متبدل ساختن امری که قرار یافته
بود ندارد زیرا که امر زکوة و فرضیت آن و اخذ صدقات امری بود که در ملت اسلامی بلکه در
ادیان سابقه هم قرار یافته بود جفاة اعراب آن را متغیر و متبدل ساختند و بمجرد استماع خبر
وفات شریف سر در غا و دغل باختند چنانکه نقلش از مجمع البحرین گذشت مقام حیرت
و استعجاب است که این امور را حضرت مؤلف بر طاق گذارد و بدعوی منحصر بودن امر مقرری در
خلافت بلافصل مرتضوی سر بر دارد و این مقدار هم بدلش نخلد که دعوی قرار یافتن خلافت
جناب امیر بعنوانیکه میان شیعه و سنی محل تنازع است اقامت دلیلی زینهار نشایست
و حقیقت الامر این است که چون ضعف و رکاکت ادله طائفه خویش بر امامت بلافصل جناب
امیر میدانند اشاره بدلیلی هم نمی کنند تا بصراحت چه رسد ازینجا واضح تر شد که بنیاد تقریرش
اکثر فاسد و متاع تحریرش غالبا کاسد میباشد **قوله** و از آنچه بتصریح دال است الخ **اقول**
کسیکه حدیث الحوض را بر اهل ارتداد و کفر منطبق میگرداند و جماعتی را که نزد محققین در کمال فسق منهمک
بودند بارتداد شرعی متصف میداند تواند گفت که درین حدیث خطاب سرور عالم صلعم به بعضی از
اصحاب است اگرچه از کبار مهاجرین و انصار نباشند یعنی آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم را از
ایشان خوف ارتداد بحکم لا یتصور الضلال بعد الهدی حاصل نبود الا تنافس دنیوی که از بعض
اصحاب واقع شد کما قال بعض العلماء و این خطاب مخصوص دلالت بران ندارد که احدی از امت
حتی که جفاة اعراب و من نجد و حذوهم نیز مرتد نشوند و منتهای کار جز تنافس چیزی دیگر نباشد
مقصود فقیر ازین تقریر آنست که ارباب نظر بخوبی دریابند که مؤلف رساله بر الزام شان
هم قدرتی ندارد و مقلدین فاضل کرمانی خواهند گفت که تنافس دنیوی زیاده ازین چه

خواهد بود که از مالک بن نویره و اتباع و اشیاع او از مقصرین حقوق و مبدلین امور سرزد
نه مبنی که بروایات سابقه مقصود ذاتی و مطلوب اصلی این کرده و دین فروش دنیا خر همین رغبت
دنیا و دوستی زر بود که زکوة ندادند و عهدیکه در وقت اسلام در باب زکوة و جمع و تفویض
صدقات بستند بمجرد علم بوفات سرور کائنات صلعم کما یدل علیه استدلالهم بالکریمة یعنی
خُذ مِن اَموالِهِم صدقة شکستند اینهمه بالبداهة الاولیة تنافس دنیوی بود بلکه احداث و ارتداد
بالمعنی المعلوم نیز بود و ازینجا مانند تباشیر صبح صادق بر منصهٔ ظهور جلوه گر بود که قول مؤلف هرگاه
از احداث ارتداد مراد نباشد لا محاله امر خلافت خواهد بود که خلفای راشدین بغصب آن پرداختند
باطل محض است اول باید که دلیل بر حصر اقامت نماید باز باین مزخرفات لب کشاید **قوله** و مع هذا
الخ **اقول** هرگاه بر عدم وقوع شرک این نص موجود باشد پس تضعیف جواب فاضل کرمانی و عسقلانی
و ستایش جوابیکه خود مؤلف بتحریر آن مبادرت فرموده و بعضی از مقدمات دران افزوده
برجای خود نباشد والحمد لله علی ذلک **قوله** هرگاه از احداث الخ **اقول** اگر مراد از ارتداد
رجوع از اصل اسلام است پس بر تقدیر شارح کرمانی و صاحب نهایه و مجمع البحار البته مراد نباشد
لیکن لازم نمی آید که امر غصب خلافت مرتضوی که معاذ الله بزعم امامیه از خلفای
ثلثه بظهور آمد خواهد بود زیرا که تنافس دنیوی منحصر در غصب خلافت نیست کما عرفت
لِانطِباقِهِ عَلَی مَن یُنکِرُ الزَّکوةَ مُستَدِلِّینَ بِالقُرآنِ قائِلِینَ بِاَنَّ فَرضِیَّتَها
مُختَصَّةٌ بِزَمانِ سَیِّدِ الاِنسِ وَالجانِّ وَلا یَخفَی اَنَّ عَذابَ النّارِ لَیسَ اِلّا لِلمُعانِدِینَ
مِن اَهلِ البَغیِ وَالعُدوانِ بِنَبِیِّهِم کَما یَدُلُّ عَلَیهِ صِحاحُ الاَحادِیثِ بَل نُصُوصُ
القُرآنِ **قوله** و اگر کسی آه **اقول** دلالت صریح این حدیث بر غصب خلافت مرتضوی مخدوش
و ممنوع است چه احتمال دارد که این حدیث در مخاطبهٔ زمرهٔ انصار صدور یافته باشد چنانکه
مؤلف بعد ازین خواهد گفت که خطاب لا ادری ما تحدثون بعدک مخصوص بجناب صدیق

واتباع

واتباع و اشیاع اوست و حال آنکه مؤلف در مقام مشار الیه مستدل است اختراع احتمال دیگر را
کفایت نکند بخلاف منصب این هیچمدان که توجیهی و معنی بیش نیست پس مقصود ازین حدیث آنکه
ای گروه انصار چنان بینماید که از شما حرصی بر امارت و خلافت صادر خواهد شد و این حرص در امارت
و خلافت که خاصه منصب قریش است موجب ندامت در روز قیامت خواهد بود و همچنین واقع شد
که گروه انصار بعد از واقعه سید الابرار در سقیفه گرد آمدند و خواستند که سعد بن عباده را
بر مسند امارت نشانند و بحمد الله که انصار بعد از غفلت و لغزش خویش دران روز که
نمونه روز قیامت بود کریمه ان زلزلة الساعة شیء عظیم یوم ترونها تذهل
كل مرضعة عما ارضعت وتضع كل ذات حمل حملها وترى الناس
سكارى وما هم بسكارى بود زود تر بساحل هشیاری رسیدند و بمجرد ایقاظ جناب
افضل الصدیقین و تنبیه فاروق اعظم متنبه گردیدند پس حدیث مذکور مثبت خلافت خلفای
راشدین باشد نه مبطل خلافت ایشان رضوان الله علیهم اجمعین **وایضا** بر اصول امامیه محتمل
که جناب امیر و بعضی از اتباع و اشیاع او مراد باشند که شب هنگام بر سواری الدل جناب
فاطمه زهرا و حسنین را در بدر گردانیدند و با وصف وصیت آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم
که بار بار بصبر و سکون امر فرموده خواستند که بتفریق جماعت و شق عصای مسلمین مشغول شوند
و این قسم احادیث که دران تحذیر از حرص علی الامارة مذکور است در کتب فریقین مروی و مسطور
چنانچه بر ناظرین مجلدات بحار الانوار مخفی نیست و چون معاذ الله بر روایات امامیه از جناب
سیده هم ترک وصیت بجهت صنعت مصارعت با عمر فاروق واقع شد چنانچه روایت مجلسی
در بحار بران شاهد است و از انجاست که در مجمع البحرین میگوید ومنه حديث فاطمة
فاخذت بتلابيب عمر فجذبته اليها انتهی و هم ترک تقیه بلفظ بنت الفاطمة جه
قدر حیران است حاشا جنابها عن ذلک و نیز محتمل است که اکثری از مقبولین امامیه

مراد باشند که سخن را شنیدند و بر وقت موعود نزد جناب امیر شرف حضور یافتند و مصداق
خاص حقیقت شدند کما فی البحار و سیجیء تفصیله ان شاء الله تعالی و مثلش غیر از کاسه لیسی خلفا و حرص
امارت و قضای دمشق و حکومت کوفه و بصره چیزی دیگر نبوده باشد و بر عاقل تیز هوش مخفی نیست
که اگر کسی تصفح و تفحص کند در کتب حدیث اهل تشیع بسیار احادیث خواهد یافت که دال بر حقیت
خلافت خلفای راشدین است و این معجزه نبوی است که بر امر مستقبل متنبه کردند و بحمد الله که لمعان
و بریق آن عالمی را فرا گرفت و موجب بصیرت اولی الابصار و باعث کعوبت و سرزنش بلکه
استیصال مفسدان روزگار گشت چنانچه بروایات کتب معتمده محدثین ایشان قبل ازین
بر زبان قلم تفویض یافت **و تازه تر اینکه** فاضل کاشانی در خلاصة المنهج صاحب تفسیر
علوی در ذیل تفسیر آیت کریمه یَا اَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوا اذْکُرُوْا نِعْمَةَ اللّٰهِ عَلَیْکُمْ اِذْ
جَاءَتْکُمْ جُنُوْدٌ فَاَرْسَلْنَا عَلَیْهِمْ رِیْحًا وَّ جُنُوْدًا لَّمْ تَرَوْهَا وَ کَانَ اللّٰهُ بِمَا تَعْمَلُوْنَ بَصِیْرًا
که بغزوه خندق تعلق دارد می نویسند که حضرت خود هم در کشیدن خاک و بالا آوردنش از مغاک
شریک اصحاب بود و دعا در حق ایشان میفرمود که اَللّٰهُمَّ اِنَّ الْعَیْشَ عَیْشُ الْاٰخِرَةِ فَاغْفِرْ
لِلْاَنْصَارِ وَ الْمُهَاجِرِیْنَ در این اثنا سنگی در غایت صلابت پدید آمد آنحضرت صلی
الله علیه و آله وسلم را خبر کردند میتین بدست گرفت و بر سر سنگ زد دو دانگش شکست و نوری
بر جست گفت الله اکبر مفاتیح شام بمن دادند نوبت دوم دانگ دیگر شکست و نوری دیگر
ظاهر گشت فرمود بلاد یمن بدست من دادند سوم بار تمام سنگ را درهم شکست گفت الله
اکبر مقالید ملک فارس بقبضه اقتدار من رسید منافقان میگفتند این مرد خلق را بازی
میدهد چه امروز از ترس دشمن خندق میکند و بفتح فارس و شام و یمن وعده میکند انتهی عبارة الکتاب
الثانی مختصرة همچنین صاحب مجمع البیان و مفسرین دیگر بطرق متنوعه و اسناد مختلفه این قصه را
وارد کرده اند پس معلوم شد که روایات مستفیضه بر ثبوت این واقعه دلالت دارد و واحدی را مجال

انکارش نیست و در بحار حکایتی عجیب طولانی است که مفادش بعبارت موجز ادا می شود و آن اینست که بعضی از مدعیان علم و فضل در وقت ذکر این روایات بعضی از احادیث که ظاهرش دلالت بر منافست اصحاب دارد چنانکه گذشت و محصل بعضی تشبیه مخاطبین آن بنی اسرائیل است پیش کردند گفتم اگر این احادیث که مجلسی هم بطرق متنوعه و دیگر اساطین تشیع باسناد خویش در بحار وغیره آورده اند دلالت بر بطلان خلافت خلفای ثلثه کند خلافت حضرت امیر بطریق اولی برهم شود و امامت یازده امام که بران متفرع است بلا ریب نیست و نابود گردد و چه خوش گفت صاحب تحفه انار الله برهانه شعر شادم که از رقیبان دامن فشان گذشتی ❊ گو مشت خاک ما هم بر باد رفته باشد **قوله** پس منصفی باید که الخ **اقول** چون بر احتمالات مذکوره اطلاع یافتی دریافت کرده باشی که دعوی مولف که این حدیث اصرح در غصب خلافت است تلبیسی بیش نیست و بر مسلک امامیه صراحت زائد در صورت بسیار متصور بود مثلا میفرمود که شما ای فلان و فلان غصب حقوق اهلبیت را اراده میکنید و این موجب شقاوت ابدی و مستوجب مزید عذاب و نکال سرمدیست و ای فلان و فلان الی از خواب غفلت بیدار باشید و پنبه ذهول از گوشها بیرون آرید و بدانید که خلیفه برحق و امام مطلق علی بن ابی طالب است و علامات امامت فقط در ذات او گرد آمده که از ماه و مختون زائیده و بشهادتین بلکه کتب سماویه گویا گردیده و بر بازوی راست او آیت کریمه وَتَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا زیب رقم پذیر رفته و از جمیازه بدهن کشودن بعد کشیدن منزه گشته و گاهی محتلم نشده و سایه اش بر زمین نیفتاده و بوی دهن او دو اعضاء حسنی بر نافه های تاتاری نهاده و بر سنگ مهر زده و زمین بر از او را پوشیده و دعایش مستجاب شده و در عین رکوع انگشتری که قیمتش خراج شام باشد و حله هزار دینار بسائلی بخشیده و از صغیره و کبیره عمدا و سهوا قبل الامامة و بعدها معصوم بوجود آمده الی غیر ذلک و یازده کس از اولاد او نیز بهمین صفات متصف خواهند شد و در عین رکوع خواتیم و حلل بعنوان زکوة خواهند داد کما فی انوار العرفان و الصراط

المستقیم علی ما فی المفتاح والکافی وروضة الاحبار والعماد والبحار بشنوید و بر اقوال دگوش فرا دارید و اطاعت او کنید و از عصیان و عداوتش اجتناب نمائید و امثال ذلک من العبارات الواضحة الدلالة و حالانکه باصول طائفه متشیعین وصیتیکه جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم در حالت احتضار بمقتضای وَاَنذِرْ عَشِیرَتَکَ الْاَقْرَبِینَ بعبد الله بن عباس فرموده و تاکید تمام ارشاد نموده و بزعم شیعه از دلائل امامت حضرت امیر و غصب عهده ان اصحاب است کما یلوح من فتن المجلسی موید خلافت صدیق می باشد و بر عدم خلافت بلا فصل حضرت امیر دلالت میکند و درین مقام بقدر ضروری مکتفی می شوم قال ابن عباس فلم ازل له کما امرنی به رسول الله صلی الله علیه وسلم ووصانی بمودة علی وانه لاکبر عمل عنده قال ابن عباس ثم مضی من الزمان ما مضی وحضرت رسول الله الوفاة فحضرته فقلت له فداک ابی وامی یا رسول الله قد دنی اجلک فما تامرنی فقال یا ابن عباس خالف علیا ولا تکونن له ظهیرا ولا ولیا قلت یا رسول الله فلم لا تامر الناس بترک مخالفته قال فبکی رسول الله صلی الله علیه وسلم حتی اغمی علیه ثم قال یا ابن عباس سبق الکتاب فیهم وعلم ربی والذی بعثنی بالحق نبیا لا یخرج احد ممن خالفه وانکر حقه من الدنیا حتی یغیر الله ما به من نعمة یا ابن عباس ان اردت وجه الله ولقائه وهو عنک راض فاسلک طریق علی بن ابی طالب ومل معه حیث ما مال وارض به اماما وعاد من عاداه ووال من والاه یا ابن عباس احذر ان یدخلک شک فیه فان الشک فی علی کفر انتهی

اکنون معنی این حدیث بزبان مجتهدین قلمی می شود که ابن عباس گفت که همیشه ملازم و محب علیه السلام بودم بسبب ارشاد نبی هنگام وفات پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم حاضر شدم و گفتم که اکنون اجل تو رسیده است مرا بچه چیز امر می نمائی فرمود مخالفت کن و موافقت منما علی را البته تو از برای او معین و مددگار و ناصر و تابع و دوستدار مباش باین معنی که بحسب حالات ظاهره

بسبب مصلحت تقیه از فرقه جائره فاجره کافره همراهی و متابعت و ملازمت علی را مرتکب میشوم عرض
کردم چرا مردم را امر نمی فرمائی که ترک مخالفت او کنند بجدی گریست که بیهوش شد باز فرمود اجل
میرم است سوگند یاد می کنم از دنیا یک کس بیرون نخواهد رفت از گروهی که مخالفت علی نمودند و
انکار حق او کردند تا خدا تغییر فرماید آنچه باو عطا نموده است از نعمت خود و از سلب نماید باز
فرمود که براه علی سلوک کن و دشمن باش دشمن او تحقیق که شک کردن در حق علی کفر است انتهی والفاظ
این حدیث در خطاب ابن عباس که مددگار علی مشو الخ صراحتاً بر دعوی فقیر دلالت دارد زیرا که
هرگاه جناب پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم ابن عباس را نهی از اطاعت نصرت امیر المومنین
فرموده ضرور است که او باطاعت حضرت صدیق بحکم حدیث معرفت و اطاعت امام
تکیه کلام علمای امامیه است مامور خواهد بود و به ثبت المقصود اما هم بر نقیض نهی مذکور
وجوه البتن [illegible] اول آنکه آنچه جناب امیر بروایت [illegible] روایات حق
و مانند او در جنگ جمل روبروی زبیر بن عوام که حدیث عشره فی الجنة بیاد آورده در اهم در
ایشان داخل کرد افاده نموده برهم اینمقام کفایت میکند و خلاصه اش آنکه ای زبیر تو قائل قطعیه
جنت برای من شدی من ای [illegible] تو همین مرد گوشه [illegible] انتهی حالیا
معاشر اهل سنت بتقلید جناب امیر بزعم امامیه میگویند که آنچه را سعید بن جبیر راوی حدیث ابن عباس که
آنفا دانستی روایت کرده و بر خلافت صدیق تائید میکند ناگزیر قبول کردیم و آنچه او مطابق
مذهب امامیه اخراج نمود چون کشی و صاحب تلخیص و غیرهما ازو می نمایند و بر تعصب او گواهی میدهند
و کنتوری در مکائد خود و دیگران نیز تشیع او را باثبات میرسانند از نظر اعتبار ساقط نمودیم
فَإِنَّ إِقْرَارَ الْعُقَلَاءِ عَلَى أَنْفُسِهِمْ حُجَّةٌ دُونَ الْادِّعَاءِ لِأَنْفُسِهِمْ كَمَا قَالَ عُلَمَاءُ الطَّائِفَتَيْنِ فِي مَوَاضِعَ
غَيْرِ مُتَنَاهِيَةٍ **دوم آنکه** چون با رجال ابن عباس تفحص نمائیم و روایات قدماء شیعه را در
مطالعه آریم بیک تعلوم معلوم میشود که او ناصر و معین و مطیع خلفاء راشدین بوده است قدیم تا

با افضل جناب امیر شده بلکه بر حقیت خلفای ثلثه ثبات و قرار ورزیده پس واضح شد که دلالت
نقیض نهی مزبور برای خصم هرگز مفید نیست بلکه ساقط عن الاعتبار است و اگر اطاعت و نصرت
ابن عباس را درباره خلفا بر تقیه حمل کنند و گویند که جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم برای همین
مصلحت تقیه و حفظ جان و ناموس وی را از اطاعت و انقیاد مرتضوی منع فرمود چنانچه مترجمین
بحار در اثنای ترجمه از کیسه خود یکدو سطر بر اصل روایت بحار زیاده کردند و از نیت مغشوش
خویش در رنگ گذاشتند پس روایت تفسیر اهل بیت کما تستمع الفاظها فی المسلک الثانی این تاویل و
تسویل را رد می نماید و ملخص آن اینست که جناب امیر ابن عباس را از گوساله پرستان شمار فرموده
پس اگر اطاعت و موالات خلفا از صمیم قلب نباشد صدق گوساله پرستی از محالات خواهد بود
و مقام تحیر است که علمای امامیه را بتقیه ابن عباس اطلاع حاصل شود و جناب امیر که سینه مبارکش
مثل لوح محفوظ حاوی [illegible] ایضا اگر
گوساله پرستی بر شخصی که بتقیه موالی و مطیع خلفا باشد صادق آید پس اول می باید که حضرت امیر که در
اختیار تقیه بر اصول امامیه از مثل سلمان و ابوذر هم سابق الاقدام بود معاذ الله امام گوساله پرستان
باشد واللازم باطل فالملزوم مثله و در ینباب که اطاعت و انقیاد ابن عباس نسبت بخلفا از صمیم
قلب بود متعدد روایت در کتب معتبره شیعه موجود آنچه در اینجا ایراد کردم گلی از گلشن و خوشه
از خرمن است سوم آنکه از منطوق حدیث مذکور علی الظاهر واضح و هویدا است که
خلفای ثلثه معادات جناب مرتضوی نداشتند زیرا که حق تعالی ایشان را بانواع نعم وافره تایید
فرموده و عالمی را بر طبق بشارات مصطفوی بدست ایشان راه راست نمود تا اگر دشمن می بودند
می بایست که مثل خوارج خذلهم الله مسلوب النعمة میشدند و کلام مقدس نبوی بقرار قسم
شرعی مخالف نفس الامر میگردید و هیچیک از اعمال ایشان در بارگاه خداوندی مقبول نمی افتاد
و حال آنکه در کلینی هم مرویست که مجاهدات و مقاتلات ایشان باوج قبول رسید پس معلوم

شد که

شد که عبد الله بن عباس را که در خاتمه حدیث امر باطاعت و انقیاد نموده اند محمول بر وقت
امامت حضرت امیر است نه قبل از ان و آن عین مذهب اهل حق است و مؤید این مدعا است [illegible]
امامان در جمله وارض به امامانی یعنی اطاعت و انقیاد کن و باو خوشنود باش درحالیکه او امام
باشد و مراد از انکه تردد در حق علی کفر است تردد و شک نمودن در استحقاق آنجناب است
چنانچه مذهب خوارج است سود الله وجوههم و موکد و مفسر این فهم است حال
عبد الله بن عباس که در وقت خلافت مرتضوی اعانت و نصرت آنجناب بمثل اعانت
خلفای ثلثه اختیار کرد و برای الزام آن اشقیا حینیکه تکفیر حضرت مرتضی معاذ الله نمودند
کردند کمر همت محکم بربست و حق جل و علا بخلوص نیتش در مناظره آن گروه بی دین را ملزم
کرد والحمد لله علی وضوح الحجة البالغة و در وقتیکه حضرت مرتضوی جناب سید [illegible]
دلدل کو بکو گردانید هرگز دلش پرید و نصرت آنجناب ترک نگرفت بلکه حقیقة اطاعت
و انقیاد خلیفه اول را پیش نهاد خویش نمود چنانچه از بحار وغیر آن پیداست چهارم
آنکه غرض ابن عباس که زندگی تو آخر شد و اجل تو نزدیک رسید اکنون [illegible]
علی مرتضی مرا چه حکم میفرمائی و چه امر مردم را ترک مخالفت وی امر می نمائی علی ما فی الروایة
المذکورة دلیل صریح بر آنست که تا آخر حیات جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
صحابه مامور بترک مخالفت نبوده اند تا بامر امامت مرتضوی چنانچه در اذهان [illegible]
چه رسد چه اگر جناب مصطفوی در روز غدیر بر خلافت بلافصل امیر المومنین [illegible]
و نص بر امامت مرتضوی می نمود الی غیر ذلک من المقامات المزعومة [illegible]
بجناب اشرف الناس صورتی از امکان نمیداشت و مؤید همین است سوالات [illegible]
دیگر از ملازمین وقت بیماری حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که در کتب قوم بشرح
بیش بطرق متنوعه معتبره مرویست از جمله که در باب شصت و چهارم از حیات القلوب

که در بیان وفات شریف و کیفیت غسل و کفن و دفن و نماز و آنچه مقارن آن گذشته منعقد
گشته سوال عبد الله مسعود است که یا رسول الله که ترا غسل خواهد داد چون وفات یابی
حضرت فرمود که هر پیغمبر را وصی و نائب او غسل میدهد گفتم وصی تو کیست یا رسول الله
گفت علی بن ابیطالب الی آخره و سوال ابن عباس و جواب افضل الناس صراحة اقتضای
آن میکند که اصحاب مخالفت هنوز نمی کردند والا بایستی فرمود که هنوز مخالفت و عداوت
مرا طبیعت نکرده اند از ترک خلافت علی چه نام می بری و ازینجا واضح تر شد که دعاوی طائفه
و اخبار داله بر امامت بلافصل امیر کبیر و آنکه امر امامتش مفروض از جناب حدیث بود و
خلافت خلفای ثلثه مبتنی بر غصب و عدوان و اینهمه بزرگان واجب التبری والعداوه اند
ساخته و پرداخته عبد الله بن سبا و اتباع و اشیاع آن قدوة الاشقیا است چنانچه در
آخر این اوراق باعتراف اکابر طائفه حال آن لئیم بر همین اسلوب نقل خواهم کرد انشاء الله تعالی
مقصود اصلی آن لعین اولا استیصال نبوت جناب سید المرسلین صلعم بود که مردم بایقین بدانند
که با وصف تاکیدات ایزدی و عتابات الهی که زیادت بران متخیل نباشد حتی که گرفتاری
عذاب دائمی بر تقدیر مساهله برای آنحضرت صلعم نازل شود و باز تعلل و تساهل بمیان آید و ثانیا آنکه
ارتداد و کفر تمامی اصحاب و اهلبیت امجاد در قلوب بنی آدم رسوخ یابد و مدعای یهود که از مدتها
در دلهای ایشان مرتکز بود بظهور می انجامید بخوبترین وجوه بر آید و از عرض ابن عباس و ابن مسعود
اینهم بوضوح انجامید که مثل حدیث نزول نجم و حدیث مکالمه شمس و حدیث نزول و تداول جام
که صدوق در مجالس و دیلمی در ارشاد اخراج نموده اند و دفترها در بیان اختلافش وافی نیست
همه از موضوعات شاگردان شیخ نجد لیست بعنایات الهی اگر زنده میمانم در رسائل دیگر ضبط میکنیم
و بنزد حضرت مولف ارسال میدارم شعر در نمایم عذرها بپذیر * ای بسا آرزو که خاک شده
پنجم آنکه جواب سید المرسل بعد حصول افاقه دعوی متشیعین را که جناب امیر خلیفه بلافصل بود

و خلافت خلفای ثلثه باطل و بی اصل از بیخ و بنیاد برکنند زیراکه مآلش اینست که در علم الهی
قرار یافته و قضای مبرم گشته که خلافت بسوی دیگران منصرف شود یعنی ازین سبب بخلافت
او نص نمی کنم و مردم را ترک مخالفتش علی العموم امر نمیفرمایم که در نصورت مجادله با جناب اقدس
الهی خواهد بود و از مجادله انبیا علیهم السلام را تحذیر فرموده قال الله تبارک وتعالی فلما
ذهب عن ابراهیم الروع وجاءته البشری یجادلنا فی قوم لوط ان ابراهیم لحلیم اواه
منیب یا ابراهیم اعرض عن هذا انه قد جاء امر ربک وانهم اتیهم عذاب غیر
مردود و اینمعنا از اصول ربعه بلکه اربعمایه بر جا خود درست که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم را
قبل از واقعه غدیر بلکه قبل هجرت مدینه منکشف بود که خلافت بلا فصل علوی شدنی نیست و قضای
مبرم است نه معلق پس نص غدیری بر امامت امیرالمؤمنین و همچنین دیگر واقعات که آنرا در نصوص
می شمارند اصلی نداشته باشد و پاره پاره شد انچه از اتباع و اشیاع ابن سبا مثل مجلسی در بحار و غیر او
میگویند که غرض آنحضرت صلی الله علیه واله وسلم از فرستادن لشکر اسامه اخراج صحابه بود تا بعد
الجناب با امیرالمؤمنین منازعت نکنند و جمعی را بر گماشت تا ایشانرا اخراج نمایند اینست
حال دعای متشیعین در اخبار که تعلق بآخر زمان حیات شریف دارد که برای خلافت
صدیق مؤید و بنیاد مزعومی خلافت بلا فصل امیر را منهدم است و در بحار روایات
دیگر است که صدور آنرا درباره امامتش بتصریح تمام در مکه قبل از هجرت مدینه برخلاف
اصول خویش کما سابقا و آنفا معتقد اند چنانچه امام اعظم حلی در شرح تجرید بتفصیل قول استاد خود
اعنی و للنص الجلی فی قوله سلموا علیه بامرة المؤمنین وانت الخلیفة بعدی وغیرهما گفته
اقول هذا دلیل ثان علی ان الامام هو علی علیه السلام وهو النص الجلی من رسول
الله صلی الله علیه وسلم فی مواضع تواترت به الامامیة ونقلها غیرهم نقلا شائعا ذائعا منها
انه لما انزل قوله تعالی وانذر عشیرتک الاقربین امر رسول الله صلی الله علیه وسلم

اباطالب علیه السلام ان یصنع له طعاماً و جمع بنی عبد المطلب فقال لهم ایکم یوازرنی و یعیننی یکن اخی و خلیفتی من بعدی و وصیی فقال ع انا ابایعک و اوازرک فقال علیه السلام هذا اخی و وصیی و خلیفتی من بعدی و وارثی فاسمعوا له و اطیعوا الی آخره **عجب از شیخ حلی** که خیال نمیکند که غایة الامر تخصیص تعمیم بنی عبد المطلب است که نفاق و کفر شان الاشذوذاً بر روایات شیعه خواهی شمید نسبت بخلفاء ثلثه که حاضر نبودند معهذا صدق بعدیت بگواهی شافی بر اتصال و انفصال هر دو برابر است :

علاوه بر تقدیر اتصال کلام مخبر صادق مخالف واقع می افتد و الا با وصف انسلاخ ذاتیات خلافت بلکه امامت نیز کما فی الصوارم ثبوت خلافت لازم می آید فتعین الانفصال و هو المطلوب **بستر بد آنکه بکذب** این روایت قطع از آنچه در سابق دانستی و آنچه اهل حق گفته اند حدیث امالی شیخ المشایخ است عن سلمان الفارسی قال سالت رسول الله صلی الله علیه و سلم من وصیک من امتک فانه لم یبعث الله نبیاً الا کان له وصی من امته فقال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لم یبین لی بعد فمکثت ما شاء الله ان امکث ثم دخلت المسجد فنادانی رسول الله صلی الله علیه و سلم فقال یا سلمان سالتنی عن وصیی من امتی فهل تدری من کان وصی موسی من امته فقلت کان وصیه یوشع بن نون فتاه فقال فهل تدری لم کان اوصی الیه قلت الله و رسوله اعلم قال اوصی الیه لانه کان اعلم امته بعده و وصیی و اعلم امتی بعدی علی بن ابیطالب علیه السلام یعنی سلمان فارسی میگوید که روزی من از جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پرسیدم که وصی تو ازین امت کیست زیرا که خدای تعالی هیچ نبی مبعوث نکرد مگر آنکه وصی وار امتش قرار داد حضرت فرمود که هنوز بر من واضح نشده که وصی کیست پس بعد درنگی که تعداد آن خدا میداند در مسجد داخل شدم حضرت مرا آواز داد و فرمود که ای

سلمان تو از تعیین وصی من سوال کرده بودی میدانی که وصی موسی از اهلش که بود گفتم که یوشع
بن نون که لفظ فتی در حق او بکتاب مجید استعمال یافته فرمود هیچ میدانی که سبب وصی بودنش چه
بود گفتم که خدا و رسول وی نیک میدانند فرمود وجهش اینست که او اعلم امت موسی بود و امام
و وصی و اعلم امت بعد من علی بن ابیطالب است و در بعضی از کتب معتمده ارکان اربعه امامیه همین
سوال در زمان اخیر نبوی منقول است و جواب آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم باین نهج بیاد می آید
ازین امر گاهی کسی از من نپرسیده و من کسی این را از درمیان ننهادم اکنون بدانید که علی
بن ابی طالب خلیفه من است و وجه دلالت روایت شیخ صدوق بر مدعای بنده نیز کالشمس فی
نصف النهار است زیرا که باتفاق فریقین بلکه تمامی امت هجرت آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم
در مدینه بعد وفات حضرت ابی طالب است کما لا یخفی و در بحار و حیات القلوب هم مصرح
است که سلمان بعد هجرت بزمان دراز بخدمت مصطفوی صلعم مشرف شده کما سیاتی فی
المسلک الاتی انشاء الله تعالی و از حدیث امالی اینهم بظهور پیوست که اعلمیت حضرت امیر
خود جناب نذیر و بشیر را تا این وقت معلوم بود لیکن دیگر کسی را چگونه معرفت بآن باشد و ازینجا
بسیاری از روایات شیعیان در باره اعلمیت مرتضوی که قبل ازین زمان است موضوع و مفتری
میگردد و بدین قدر چه موقوف است زیرا که از لوامع الانوار برهمی لامع است بروایت ابن عباس
رضی الله عنهما که بر جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم در آخر عمر بعد از مراجعت بسوی جبرئیل و مراجعت
جبرئیل باسرافیل و مراجعت اسرافیل بسوی حضرت رب جلیل این عقیده حل شده که محبت مرتضوی
در آخرت برای محب نفعی می بخشد چه جای تقرر امامت و خلافت بلافصل و ازینهم تمام تامی
احادیث این قوم از پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم که در باره محبت امیر المومنین روایت مینمایند
و دال بر آنست که فقط این محبت برای دخول جنت کافی و وافی است بلکه هیچ گناهی بعد از آن
مضر نمی شود الی غیر ذلک من الامور التی اشرت الیها سابقا دانسته از هم ریخت با این همه

خبرا بیهمااکه در اصل امامت بلافصل در اخبار امامیه واصول ایشان واقع است مؤلف
رساله این آنکه بدیسیلے از ادله کتاب الیقین امام اعظم خویش که ملعبه اطفال محدثین ومتکلمین تواند شمرد کما لا
یخفی علی من طالع جوابه المسمی بقرة العینین برد الایقین اشاره فرماید بر خود می بالد ودعوی مینماید که امر خلافت
مرتضوی را امور مقرره منصوصه بوده فاعتبروا یا اولی الالباب وقولوا ان هذا الشیء عجاب
بالجمله بسیاری از اشکالات واعتراضات از روایت ملا مجلسی که اصول متشیعین را بیخ کن
است بخاطر بیهمدان موج زن است لیکن بخوف تطویل کلام از ذکر آن حذر نموده در بقیه کلمات
ممتوهه مخاطب غور وفکری کنیم **قوله** آیا نمی بینی الخ **اقول** بلی می بینیم که ایراد سین برای
استقبال است لیکن قید قرب بمحض ابله حضرت مؤلف را بکار آید واز روی او یعنی بعدیت متصله
بلا فصل رو نماید ودر نفس الامر ضروری نیست بچند وجه **اول** آنکه غلبه اهل روم بعد مغلوبی شان در چند
سال اتفاق افتاده وحق تعالی در محکمات قرآنی حرف سین درانجا استعمال فرموده که وهم
مِن بَعدِ غَلَبِهِم سَیَغلِبُونَ فِی بِضعِ سِنِینَ ودر واقع امری راکه در چند سال بمنصه شهود جلوه گر
شود قریب نتوان گفت گو نزد جناب قدس الهی بمقتضای اِنَّهُم یَرَونَهُ بَعِیدًا وَنَرَاهُ قَرِیبًا
متصف بقرب بلکه اقربیت باشد الی غیر ذلک من الآیات القرانیة کادت من الکثرة
ان لا تتناهی **دوم** آنکه حضرت سید المرسلین ابلغ البلغا که کلامش در بلاغت فوق
کلام کل مخلوق نزد ارباب انصاف است در حدیث افتراق امت بهفتاد وسه فرقه که نزد
علمای فریقین مسلم الثبوت است حرف سین ایراد نموده که ستفترق امتی علی ثلثة وسبعین فرقة
و بر مزعوم مؤلف رساله ضرورست که اینهمه فرق در زندگانی آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم
یا بمجرد وفات شریف در عالم موجود شده باشد واین امر بشهادت کتب معتبره که در مقالات
اهل عالم تصنیف گشته ونزد علمای فریقین متداول است مانند ملل ونحل قاضی ابوبکر باقلانی
وملل ونحل شهرستانی وتبصرة العوام سید مرتضی باطل است زیراکه درین افتراق

متعلق صفحه ۲۶۴ سطر ۵ بدان ایدک الله تعالی که در حدیث مسطور انیست که روزی
آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم یکی از آل عباد [illegible] بدو زار زار گریست از علتش سوال کردند فرمود ای عباد
[illegible] انبیا و مرسلین بر بعض علی و فاطمه شوند و حال آنکه فاطمه خواهند آمد هر آئینه بدوزخ معذب کرده شوند الحق
[illegible] دشمن [illegible] و مقوم سیکه خیال [illegible] کرده است [illegible] نبیین از اسلام بیافتاده اند علامات بغض تا این نیست که [illegible]
افضل [illegible] [illegible] گرمی از [illegible] [illegible] و نمی [illegible] **اقول** مضمون رجنا بپیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم در باره
[illegible] [illegible] شیعه مثل [illegible] آن [illegible] [illegible] بنده میگویم که اگر مراد از احیا تا [illegible] ان انبیا [illegible] انبیاء
که مرتبه نبوت [illegible] اند و نبوت و رسالت [illegible] [illegible] اجماع [illegible] را ایجاب کتاب [illegible] آن [illegible] ازم
[illegible] [illegible] این علامه [illegible] امام از ما سوا حضرت [illegible] [illegible] الصلوة والسلام
افضل [illegible] جسام [illegible] مبسوط اگر بعضی علما یند نزد ایشان [illegible] ائمه بدی [illegible] نموده باشند
و اگر [illegible] از انبیا و رسل [illegible] بین است پس مستلزم مساوات هر دو جناب ملکه افضلیت [illegible] بود
زیرا که خود [illegible] کرده اند که امامت [illegible] نبوت و رسالت [illegible] است فضائلش از فضائل [illegible] علیه
و آله وسلم زیاده تر کما ذکر فی [illegible] [illegible] کابر شیعه مثل محمد بن اسحاق [illegible] [illegible]
بار می نازند و اظهار میسازند که اکابر [illegible] متردد اند باز می پرسیم که معنی سلب عداوت [illegible]
از انبیا علیهم السلام چیست اگر مدعا اینست که در وقت واحد بر بغض [illegible] اتفاق نکرده اند [illegible] مسلم
لیکن در یک زمانه کی مبعوث شده بودند تا این اتفاق افتد و اگر مقصود نفی عداوت از هر واحد است
پس این مخالف اصول طائفه است زیرا که از کتب [illegible] ایشان عداوت هر یکی [illegible] [illegible]
بر جای خود مبین خواهد شد انشاء الله تعالی باقی ماند حال ملائکه و آن مشابه بحال انبیا است [illegible]
شان نیز قبلیت و بعدیت زمانی واقع است و هنوز بسیار از ارواح فرشتگان [illegible] [illegible]

ایتمتع بها باپس و پیش متعه رومیه بدمی کشند و در متعه صدق منتظر فرج و ذکر جمیل آبا و امهات است
خود اند بسبب استماع ملائکه مقربین و غیر ایشان نیز در وقت واحد از محالات فرق درین فرق همین است
که حکم بعض مرتضوی در زمره انبیا کما ستعرفه انشاء الله تعالی قطعا ثابت و در ملائکه باین عنوان که مجادل
ازین قوم بگریبان خجلت فرو شود بسبب آنکه نام کتاب از فکر مقیر افتاده بثبوت نه پیوسته و تطلبی اگر بعضی از
جلد های بحار و تصانیف حسن صفار بالاستیعاب بهم رسد این آرزو هم چنانکه باید برآید بیت
دادیم نشان ز گنج مقصود ترا * گر ما نرسیدیم تو شاید برسی * تن بعد مخفی نماند که معانی جعفر
ابن عباس رضی الله عنهما و ما یتعلق به در ذهن مقیر بچار شق مرتقی میشود اول آنکه چون حکم حدیبیه رجوع حضرت
صلی الله علیه و آله وسلم بر انسفت و فرمود اگر ترا مودت منظور نیست باز خلاف عهد یاران و آل تو دیگر
آنکه هرگاه وجوب مودت منظور است تا آنکه از سوال بن تغیری راه یافت پیرا و ... هرگز خالفت شد
نمی فرمائی بعد از گریه فرمود که در باره شان اجل ... بر امر مذکور عمل نمی توان کرد با مولا ... دو موم
که منکر استحقاق و مسلوب النعمة خواهد مرد پس وقت امامت اتباع و اطاعتش باید کرد دوم آنکه او را خلیفه ...
کرد یا نه فرمود خلافت او خلاف مصلحت الهی است مخالفتش باید کرد و بخلفا باید گروید باز ...
و بجواب مذکور مطلب آن دید سوم آنچه تستر بین بچار گفتند چهارم آنکه امر ترک مخالفت ... وحملا
را مدخلی نبود و بحمدالله که تایید مدعای راقم الحروف در هر یکی از شقوق موجود و لو بعضی از ان فی نفسه
صحیح و بعضی باطل باشد چنانچه بعد امتحان در ابحاث کتاب کالشمس فی رابعة النهار ظاهر است
والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم

مبعث الله یوم القیامة مقتدین و ... لعنط ... ثمانیه ... ...

مخصوص بسیار دیر کشیده و از وفات شریف تا این افتراق زمانه ممتد بر گذشته و از ینجاست
که فاضل طبری در کتاب خویش که نامش بر نام بهاء الدین صاحب الدیوان گذاشته بعد ذکر مذهب
اعتزال و غیر آن گفته که این مذاهب بعد از رسول صلی الله علیه وآله وسلم بسالها پدید آمد انتهی
درینمقام بر یکحدیث از کتاب مذکور که بر بشارتی عظیمه برای اهل حق متضمن است اعلام می نمایم
فاضل مزبور میگوید بدانکه حق جز یکی نمی باشد ازین مذاهب و دلیل برین اشارتست از صاحب
شریعت خاتم الانبیاء محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم حیث قال اِنَّ بنی اسرائیل تفرقت علی اثنتین
وَسَبعِینَ مِلَّة وَسَتَفتَرِقُ اُمَّتی علی ثَلٰثٍ وَسَبعِینَ مِلَّة کُلُّهُم فی النار الا مِلَّة واحدة
قالوا ومن هِیَ یا رسول الله قال الذین هُم علی ما انا علیه واصحابی یعنی بدرستی و راستی که بنی
اسرائیل یعنی فرزندان حضرت یعقوب متفرق شدند بر هفتاد و دو ملت و فرقه و زود باشد و سرانجام است که
متفرق شوند امت من بر هفتاد و سه ملت همه ایشان در آتش باشند مگر ملت واحد گفتند کدام است آن ملت
یا رسول الله فرمود آنکسانیکه بر طریق من و بر طریق اصحاب من اند انتهی کلامه بحروفه و بحمد الله که این بزرگ بعد
نوشتن این حدیث بفاصله چند سطر در رساله در بیان اعتقاد شیعه و سنی گفته بدانکه فرق اسلام بر پنج معظم است
بدو مدار میگیرد اول معتزله اند که ایشانرا اهل سنت و جماعت میخوانند و ایشان طایفه اقتداء الصحابه رسول کنند بعد از
رحلت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم انتهی بلفظه پس قیاس شکل اول بدیهی الانتاج سر زبان این بزرگ که عناد
و تعصب او ازین مقام پیداست بکمال قدرت ایزدی که سر تسلیم او در روبروی فرو کرد و بدین نهج مرکب میشود که سنی
همانست که بر طریق اصحاب رسول است و هر که بر طریق اصحاب رسول است ناجی است **سوم آنکه** در واقعات دیگر
که در احادیث شریف مذکور شده مثل واقعه شهادت سلطان کربلا علیه التحیة والثناء نیز حرف سین در روایات
فریقین استعمال یافته یستقتل الحسین بامتی کما فی ازالة الخفا و مقاتل عدة من علماء الشیعة نوافالی
الصدوق و بلا ریب واقعه طف بعد ستین از سنین هجرت حضرت خاتم المرسلین قلوب اهل خلاص را مکافته
و بس از پنجاه سال تقریبا از وفات شریف اشرف المخلوقات سمت ظهور یافته و اگر حضرت مؤلف تصرف

روات را و احادیث رسول را بانی و تحریفات خلفا را و آیات قرآنی بخیال آن رد و بمقتضای مذهب خود این
بیدا اهل را جوهری نخو و عبارت صاحب مجمع البحرین اکه برای یمین و نزد خود نگاه سید ارم بر الزام او درین مقام
نقل میتوان انمیت تسمی بهذه السین حرف توسع وذلک لانها تقلب المضارع من الزمن
الضیق وهو الحال الی الزمن الوسع وهو الاستقبال انتهی و بعد تسلیم حجاب این قیمانده مقام
دیگر نیز اشاره ملا بصیح بر حمل اصنو خیالیه موافق کرده چهارم آنکه این همه بعد تنزل و تسلیم بوده و الا ماراء
میرسد که گوییم که شهید ثالث امامیه در کتاب احقاق الحق بعد از انکه حدیث نبوی انکم ستحرصون علی
الامارة وانها ستکون ندامة یوم القیمة فنعمت المرضعة وبئست الفاطمة برای غرض
که مولف مصدد آنست ورده و از شارح هرو نقل کرده که سین در حدیث برای استقبال است احتمال دیگر از وی
می آورد که محتمل است که سین برای تاکید باشد چنانچه درین آیت کریمه واقع است ستکتب شهادتهم انتهی ملخصه
پس معلوم دانست که هر چه نبوی از بعضی بلا ریب متحقق خواهد شد و نمخفی نماند که از عبارت صاحب مجمع البحرین
که از تعبیه و لفاق و رد و برو و صریح می آرا و دکه حرص کنند که ان ز استحقاق و لیاقت امارت نا مغنی بهره
باشند و این برای صحابه از بنی امیه منطبق است پس محتمل که خطاب با ایشان باشد بار خدایا اگر حضرات شیعه خوانند گفت
که خطاب بصیغه جمع مقتضی آنست که همه مخاطبین در زمان آن سرور موجود باشند لیکن از دلایل برامین بطلان امامیه
چنان دریافت میشود که این ضرور نیست چنانچه در اکثری از آیات قایل اند و قایل شده که مراد از صد و کریمه من یرتد
منکم عن دینه فسوف یاتی الله بقوم و آیت کریمه وعد الله الذین آمنوا منکم حضرت امام مهدی و شرایع
و اتباع او مینمایند که در زمان نزول این آیات از ایشان بهیچ وجه اثری نبوده و بلا بنی امیه که از سرور مطیرا لیشان نیز در
وقت حاضر بوده قبل ازین در کلام کاتب الحروف گذشته که محتمل است که خطاب بگروه انصار باشد همچنین بعضی از احتمالات
دیگر که متصل وفات شریف واقع شده فتذکر ولا تکن من الغافلین **قوله** و تخاطب اصحابه الخ **اقول** اگر
مراد جمیع صحابه اند صحیح است مقبول لیکن امامیه نیز لازم آید که در حقیقت جناب امیر نیز در خواطر شان راه یافت
و شکوک و اوهام متطرق شد و کالیسی خرسند خلفا را بکار بردند و بحکومت دمشق و امارت کوفه و بصره راضی شدند

ودرصورت بعض غیر معین مدعای شیعه کجا به ثبوت میرسد و معلوم نیست که تعیین خلفای اشد شده و بود
چند بین احتمالات بکدام دلیل سپر باید امید که نعطش اهل اشتیاق زود تر رفع شود تا بعد ازین ابلهٔ برار کتب
و یقین که در تعداد زیاده از الفین باشد حقیقت خلفای اشد این گشته آید ان شاء الله تعالی **قوله** در بیت
الخ **اقول** اذا عرفت ما تلونا علیک فی مواضع عدیدة والقینا الیک فی مواقع کثیرة
یسیرة من کلام المؤلف الذکی والفاضل اللوذعی بابحاث نورانیة هی مشکوة الهدایة فی
الایمان ومصابیح الدرایة نور الاذعان عند اهل الابصار یکاد زیتها یضیئ ولو لم تمسسه نار
نور علی نور حتی لظهور کالنور علی قلل الطور ان ما افاده المحقق الکرمانی واجاد المدقق العسقلانی من
التدقیق بل غایة التحقیق لا یشوبه شیء من الغبار والکدورات ولا یرد علیه شیء من
الاعتراضات فضلا عن ان یکون لیس بمستقیم فی نفسه وان ما ادعی هذا الادیب اللبیب
من ان کلام المحدث الجزری فی النهایة نص علی بطلان مرامه وهو ان المراد من لفظ
المرتدین الذی وقع فی حدیث سید المرسلین بعض خواص اصحابه المشهورین من
الوساوس الظلمانیة والهواجس النفسانیة لا یدل علیه دلیل و برهان وما جاء المؤلف
بسلطان بل تفوه بهفواته علی مقتضی عادته کیف ما کان وسنعرفه مرة بعد اخری
مفصلا ان شاء الله المستعان **قوله** کما نص علیه ابن الاثیر **اقول** وبالله التوفیق راجرائی ما تو جواب
این ما گذشت که هرگز عبارت صاحب نهایه نص در بیان نیست لیکن چون مؤلف باین جواب صواب مملو و تفصیل
بی تمام معقدتر است از تکرار و طول کلام در نقل عبارت صاحب نهایه درین مقام که بنیاد اسلوب تمام
است هرگز نه اندیشیده اول بذکر عبارت می پردازم بعد از ان ادعای نص مزعوم را باطل میسازم بدانکه عبارت
ابن اثیر که مؤلف تحریر آن را لفظ و عبارت کتاب مجمع البحار کم و کاست نموده ایست و فی حدیث الحوض فقال
انهم لم یزالوا مرتدین علی اعقابهم ای متخلفین عن بعض الواجبات قال و لم یرد ردة الکفر ولهذا قیده
باعقابهم لانه لم یرتد احد من اصحابه بعده و انما ارتد قوم من جفاة الاعراب

حالیا باید دانست که درین عبارت چند احتمال است نخستین آنکه لام اول متعلق بقربت یعنی
صیغه مضارع معتد بلم باشد ولام ثانی تا بتفسیر بکیه متضمن معنی عبودیت که متخلفین و مقصرین از بعض واجبات شرعی مراد اند
وارتداد و بقلم سلب ایمان از اصحاب و ایجاب آن برای اعراب بمعنی تخلف و تقصیر که موضوع این کلام و حدیث است
محمول و مراد از صحابه بدلیل تقابل جفاة اعراب خواص و ملازمین جناب سید النبیین پس مآلش بعبارت فارسی
بدان میکشید که مقصود از ارتداد کفر نیست والا قید صدق اعتقاد هم لغو خواهد شد و متخلفین و مقصرین از انجهت مراد اند
که در ملازمین و خواص اصحاب کسی تخلف و تقصیر از واجبات بعد سرور کائنات نکرده اند بمعنی فرقه قومی از جفاة اعراب
که بصیغه فی ندهشتند و از زمره مؤلفة القلوب بعد از مگشته ثابت باشد که مورد حدیث جفاة اعراب اند نه اصحاب ملازمین
رسالتمآب صلعم احتمال دوم آنکه ردت در هر دو جا بمعنی کفر محمول است یعنی بر متخلفین از انجهت حمل کردیم که ارتداد بقید اعقاب
مقید است و رده کفری اینان مراد نتوانند بود که کسی از اصحاب کافر نشده جز این نیست که قومی از جفاة اعراب
کافر گشتند و اول دلیل برین معنی آنکه صاحب نهایه لفظ علی الاعقاب را بعد لفظ ارتداد قرینه اراده معنی رده حقیقی
قرار داده و در هر دو جا باستعمال لفظ مذکور اطلاق اختیار ساخته و تقیید را از نظر اعتبار انداخته پس بعین دانستیم
که معنی کفر اراده میکند و تخلف را بکبار اصحاب ثابت نمی‌نماید و هو المقصود احتمال سوم آنکه هر دو لام باول متعلق شود و
هر دو جا لفظ ردت به تخلف محمول گردد و صحابیت بملازمین صحبت اختصاص یابد احتمال چهارم عکس این یعنی هر دو لام
را بثانی انتساب نمایند و ردت را بکفر و صحابیت را بعموم و شبهه نیست که هر دو احتمال اخیر را قواعد عربیت مساعد نمی‌شود
زیراکه در هر دو صورت حرف عطف بر لام ثانی نادر کار است و اذ لیس فلیس و در احتمال رابع قبائح دیگر هم پیدا و هویداست معهذا
در ضمن ابحاث خیال باید داشت که بعضی از آن اشاره خواهد رفت من بعد گذارش است که هر چند احتمالات عقلی دیگر هم
باشد لیکن چون مقصود اصلی درینمقام ابطال الضم عمومی جوبا و اثبات رجحان معنی اول در خصوصیت معنی مؤلف است
تبرعا بسبر ناگزیر متوجه بمقدمه میشوم و از بیان احتمالات دیگر طی کشح مینمایم بدانکه احتمال اول بچند وجه راجح بلکه منصوص
و احتمال ثانی که مؤلف آنرا مطمح نظر ساخته و نص قطعی شمرده مرجوح بلکه مخدوش است اما اولا پس از انکه هرگاه تخلف را
از صحابه کبار سلب گردد و برای جفاة اعراب ثابت نمود مورد حدیث متعین شد چنانکه دانستی و بطریق اولی معلوم گردید

که احدی از صحابه ابا رایه کفر نرفته کما هو مفاد التقریر ما علاوه برین تقریر عبارات علما که مشاکل یکدیگر افتاده نیز
بر بهر گر انطباق میباید و ان محمل علی الاتفاق اولی من محمل علی الشقاق و اگر در بهر دو مقام ارتداد را بر کفر حمل کنیم در
جفاة اعراب از مصداق حدیث الحوض خارج نائیم چنانکه مؤلف کرده نتیجه بر نمی آید و ثمره بران مترتب نمی شود چه تقدیر
اینست که احدی از صحابه کفر را اختیار نساخته بلکه کفر بعد الاسلام منحصر در جفاة اعراب است و هر قدر که تشنیع
سب بدان مخاطب که تخلف صحابه مشهورین است نخواهد بود مگر نمی بینی که نفی کفر مستلزم تخلف نیست
لوجود الواسطة وهی کمال الایمان والاخلاص لا بل لا اختصاص کما لا یخفی علی العوام فضلاء عن خواطر باقی ماند اینکه
چون پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم ایشان را باصحابی تعبیر فرموده میباید که ایشان خواص متخلف باشند فمع قطع النظر عن کونه
مجرد ادعا سند عن المخالفة بیلا فالمأثور فی اخبارنا قالع اصولهم وقاطع فروعهم بالقطع وانه لا یفید الا بالظن
والتخمین کما ستعرفه ان شاء الله تعالی اما ثانیا پس بر خیال مؤلف لازم می آید که ارتداد شرعی در قلیلی از جفاة
اعراب محصور باشد و قبل ازین گذشت که این ارتداد در سب بسیاری از اقوام اعراب بدید آمد بلی تخلف از وجوبات
شرعیه مثل زکوة از بعض جفاة صادر شده باجمله انطباق عبارات انما ارتد قوم من جفاة الاعراب بر بعضی از انسان
بخلاف اول یا ثالث ثانی بیشک که بر اراده معنی کفر در هر دو مقام خیال کرده قول کرد نیست بلکه بعد تصحیح معنی
ارتداد تخلف مراد است ضروری نیست که هر جا قید علی اعقابهم اضافه کنند تکیه کلام خویش گردانند بلکه میتوان
گفت که صاحب نهایه جا بیکه ردت کفر بعد تصحیح درین عبارت که ارتداد تخلف معمول است اراده کرده ردت
را مضاف بکفر نموده و صاحب مجمع البحار الاعن الاسلام آورده حیث قال و فی حدیث الحوض لم یزالوا مرتدین علی
اعقابهم ای متخلفین عن بعض الواجبات الا عن الاسلام الی آخره پس باین قرینه معلوم شد که در هر دو مقام نفی
و اثبات بمان تقصیر و تخلف مراد است که سخن در ان میرود لا غیره و الا خطا بر آن بود که میگفتند لم یکفر احد من
اصحابه بعده وانما کفر قوم من جفاة الاعراب شالثا اما رابعا پس از انکه درین ایام خجسته انجام فرخنده انجام چند
دیگر از مجلدات شرح صحیح بخاری که در صحت و اعتبار آن هرگز ریبی پیرامون خاطر محدثین نمی گردد خاصه مجلد
از شرح کرمانی المعتبر تا سید آسمانی بهم رسید که از نظر شارح مؤلف جزاه الله خیر الجزاء واو صله الی احسن

تا اینجا گذشت و بسیاری از محدثین ثقات بر این عبارات توثیق نوشته اند هرگاه بمطالعه آن مشرف شدم
معلوم شد که شارح کرمانی در شرح احادیث جابجا متعقب علامه خطابی را که شرح او مسمی باعلام السنن است بتصریح صاحب
کشف الظنون بر بالای شروح متقدمه است و وفاتش در سنه سیصد و هشتاد و هشت اتفاق افتاده مطمح نظر دارد
و در مقامات متعدده عبارات او را بلفظ بعضهم آورده از آنجمله مقام اول که متعلق بعرض است آنکه قال الخطابی
لم یرد بقوله مرتدین [illegible] عن الاسلام بل انه قصد به [illegible] علی عقابهم و [illegible] التخلف عن الحقوق الواجبة اهل
ارتد [illegible] قلان علی عقبیه اذا رجع الی ورا و لم یرتد بحمد الله احد من اصحابه انما ارتد قوم من جفاة الاعراب الذین دخلوا
فی الاسلام رغبة و رهبة [illegible] من [illegible] انتهی [illegible] یعنی نیست که مطلب او بعینها از خطابی که
حاصل کرمانی نقل نموده تا بمیدان از دیگر شروح بخاری مانند عمدة القاری و غیرها طالبی که سید جعفر بن
جلال الدین محمد [illegible] نوشته در یافت میشود و از [illegible] این نقریر از ابن [illegible] نهایه و مجمع البحار گفته اند نیز [illegible]
[illegible] است بلکه عبارت اینها با یکدیگر شاکل غلط لفظ [illegible] اینها واسطه اینها و سلک متحد منسلک پس معلوم شد
که مقصود این همه افاضل نیز اثبات ارتداد جفاة اعراب است بمعنی نقض و تقصیر و نفی آن از اصحاب بصیرت است
نذیر و بحمد الله که فقیر به برکات انفاس و صحبت حضرت خاتمة المحدثین مرشد بریه صاحب تحفه اثنا عشریه انار برهانه
برهانه الی یوم الدین آنکه مراجعت بآن نسخ معتمده نماید بمعنی مذکور ملهم شده کما لا یخفی علی من نظر الی الاوراق
السابقه بار خدایا مگر اولیای حضرت مولف سالها عود کنند و گویند که درین عبارت نیز مراد شارح کرمانی اثبات
تخلف برای صحابه مشهورین است بهمان دلیل بعینه که در فهم عبارت نهایه گذشت پس به اولویت در معنی که عبارت
نهایه و مجمع البحار را بجانب کلام محقق کرمانی باز گردانند حالت عکس آن چرا جایز بلکه واجب نباشد گوئیم اول آنکه خود
حضرت مولف از عبارت کرمانی و عسقلانی نفی تخلف اصحاب و برائت ایشان از زنگ عار و نار و اثبات آن
برای جفاة اعراب فهمیده و از نهایت کج دلی رد آنها گزیده و در همین مقام نظر بعداوت اصحاب رسالتمآب صلی الله علیه
و آله و صحابه کافة اجمعین جاوید ان ادعای الکرمانی و صاحب فتح الباری انه علیه الصلوة و السلام ما اراد خواص صحابه بل المرتدین
من جفاة الاعراب غیر مستقیم بل اراد بعضا منهم بلا ریب چگونه عبارت کرمانی را که مدلول نفی احداث و تخلف از صحابه

بلکه

کبار هست بعبارات صاحب نهایه و مجمع البحار که برغم مؤلف اعنی تخلف این اصحاب از رجوع توان نخست
دوم آنکه قبل ازین گذشت که مؤلف از عبارت فتح الباری کرمانی فهمیده که انها بر اهل ارتداد سرایت [illegible] را
فرود آورده اند و برین تقدیر ارجاع عبارت کرمانی بسوی نهایه و مجمع بر صورت خیالیه مؤلف از مستبعدات است چه خوش گفت
هر که گفت خود کرده را درمانی نیست سوم آنکه بر هر تقدیر هر دو عبارت کرمانی متناقض خواهد بود زیرا که مؤلف در صدد رساله
آنچه از کرمانی نقل کرده هر چند محرف از موضع خویش است چنانکه خواهی دانست دلالت بران دارد که او بکمال جودت [illegible]
و حفظ و اتقان آن کتاب را همراه بخاری دیده لیکن ازان بخوبی معلوم میشود که عبارت مذکور در برائت اصحاب
از تخلف و تلف حقوق واجبه بعض واقع شده زیرا که ازان بوضوح می انجامد که حق تعالی صحابه مشهورین را از تبدیل و تغییر
[illegible] محفوظ و مصئون داشته یعنی چنانچه این بزرگان در حیات شریف پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم در اعلاء کلمة الاسلام
[illegible] خالق الانام [illegible] جانب [illegible] و آثار میکوشیدند [illegible] طریق [illegible] تمام بعد [illegible] علیه الصلوة و السلام
[illegible] که تبدیل و تغییر [illegible] از حقوق عام [illegible] مستلزم [illegible] خاص [illegible]
که انها [illegible] و تغییر [illegible] و تبدیل [illegible] نمود [illegible] و نفاق [illegible] بودند [illegible]
[illegible] آمور [illegible] پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم [illegible] و تغییر [illegible] انها ثابت است و از عبارت
نهایه و مجمع [illegible] مؤلف مجمع [illegible] ثابت [illegible] این عبارت [illegible]
مذکوره مستلزم تناقض خواهد بود [illegible] که بتقدیر اول [illegible] عبارت [illegible] میشود [illegible] عبارت کرمانی
بر صورت خیالیه مؤلف [illegible] آنکه عبارت [illegible] آنکه [illegible] کرمانی [illegible] بودند
ارجاع کلام [illegible] مستحسن [illegible] است [illegible] صحیح [illegible] خواهد [illegible] الطبع
[illegible] آنکه بر تقدیر [illegible] مذکور آن عبارت [illegible] بعنوان رساله [illegible] میشود که حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله
وسلم [illegible] از [illegible] نفر [illegible] زیرا که انها [illegible] تعالی [illegible] تبدیل و تغییر [illegible] رجوع از دین [illegible]
[illegible] و تغییر [illegible] کافر [illegible] تخلف [illegible] حقوق [illegible] مورد [illegible] گردیدند [illegible] صحابه
[illegible] سید المرسلین [illegible] و شفاعت [illegible] شان قبول [illegible] ازین نیست که کافر شده قومی از جفاة اعراب

مؤلفة القلوب اند کسانیکه بصیرتی در دین نداشتند و کمتر بصحبت آنجناب مشرف میشدند و ازین ارتداد و دیگر
صحابهٔ مشهورین لازم نمی‌آید انتهی و بهمین معنی غیر از شیخ جلبی و هنفقه یا شخصی که بتقلید ایشان خود را درینمقام معرکة
الآراء گم کند کما ستعرف انشاء الله تعالی کسی تن نخواهد داد یا کسی که طینتش از کفر و نفاق بهم رسد زیرا که مآل این مدعا
قادح در دیانت پاک مصداق مضمون جملهٔ لولاک است که ملازمین صحبتش معاذ الله چنین باشند و علمای طائفه برین قدر
قناعت نفرموده در احادیث مزعومی ایشان تمامی اصحاب مرتد شدند جز فلان و فلان تصریح می‌کنند چنانچه از مصادر
فاضل ذی هیبت بنور توضیح خواهد انجامید که ملازمین صحبت و اصحاب مشهورین که شب و روز بصحبت شریف شرف
حضور داشتند مرتد گشتند و بسیاری از جفاة اعراب که از جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم دور دور میماندند همین اجهل
ازین لعب پاک و صاف ماندند ثم آنکه بر تقدیر معلوم تشبیه منطبق نمی‌افتد بیانش بطور اجمال آنکه شارح کرمانی از جفاة
اعراب عیینة بن حصین را یاد کرده و بنا بر تعمیم و ارادهٔ شمول غیر لفظ نحوه گفته اکنون بکتب معتمده رجوع باید کرد و باید
دید که او را از مأتیین علی الکفر می‌نویسند یا از مقصرین شمار میکنند اینک بسیاری از مجلدات معتبره موجود است در بارهٔ
او همین الفاظ که بآخر و تقصیر عدم صلاح و تقوی دلالت دارد نوشته اند و هرگز کسی او را در زمرهٔ آن مردم که موت ایشان
بر کفر واقع شده داخل نکرده و از نجاست که هر یکی از متقدمین او را باین الفاظ یاد میکند وَهُوَ مِنَ المُؤلَّفَةِ
قُلُوبُهُم وَکَانَ مِن جُفَاةِ الاَعرَاب بلی از بعض کتب چنان به ثبوت میرسد و مستفاد میگردد که او بعد از
وفات پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم با بعضی از ملحدین مخصوص آن زمان شریک شده و فی الفور بدست غازیان اسلام
اسیر گشته و اصحاب کبار او را رها کردند و اسلامش را باعث رهائی دانستند و لیکن بحد حسن اسلام نرسیده و صلاح و
تقوی اختیار نکرده بالجمله در هیچ کتابی بنظر این هیچمیرز در نیامده که خاتمهٔ او بر کفر باشد پس اگر عبارت کرمانی را
بطرف عبارات جزری رحمه الله و غیر او راجع کنند تشبیه درست نخواهد شد زیرا که ردت اعراب در عبارت
ابن اثیر و صاحب مجمع نزد مؤلف محمول بر ردت کفر است کما عرفت و اینمعنی در عبارت کرمانی
متصور نمی‌شود و درینمقام اگر طلبهٔ علوم دینی ادنی غوری در معانی نمایند دیگر وجوه نیز بهم خواهد رسید
وَلٰکِن فِیمَا ذَکَرتُه کِفَایَةٌ لِلمُستَرشِدِینَ وَالحَمدُ لِلّٰهِ رَبِّ العَالَمِین

قال الفاضل

قال الفاضل المتبحر الحکیم هداه الله تعالی الی الصراط المستقیم

ونکته دیگر باید دریافت که شارحین مزبورین که تصغیر لفظ اصحابی را علی بعض الروایات برای
تقلیل عدد بیان کرده اند غرض آنها صیانت اکثر صحابه است ازین عار بلکه نار و حال آنکه سخافت این
قول بر هر کس که ادنی ادراک دارد ظاهر است چه مقام مقام شفاعت و دعاست که جناب شفیع
محشر بتصدیر کلمه یا رب که احب اسماء الهی است باضافت یای متکلم بجناب ایزدی استشفاع
آنها خواهند کرد پس اینجا تقلیل عدد چه مصرف دارد مگر معنیش این خواهد بود که اینها چندکس صحابه
اند اگر بکثرت می بودند آمرزش اینها بر تو دشوار بود یا من نمیخواستم چون قلیل اند بیامرز والبته عاقلی
باین معنی رضا نخواهد داد علاوه مخاطب عالم الغیوب والشهاده است حاجت اشاره به تقلیل و تکثیر عدد چیست
پس نیست مگر اینکه مثل لفظ یا بنی که معنی تصغیر مراد نمی باشد خطاب بالتمام اشفاقاً واستعطافاً کلمه تصغیر
کرده اند ولیکن توجیه ثانی کرمانی یعنی قوله او لیس المراد من الارتداد الرجوع من الدین الخ فلا یخفی
رکاکته وسخافته بلکه باعث نوحیرت میگردد که آخر این شخص هم از فضلاست و تاویل این سخافت
که غالباً هیچ مستبد بلکه عامی هم متفوه بچنین هفوات نگردد یعنی چه غلط گفتم از غایت بی انصافی و عصبیت
کتمان حق حال جمیع علمای اعلام اهل سنت همین است و اگر خارج از مقصود نمی بود نظایر کثیره برای این تاویل
رکیک نقل میکردم بالجمله این فاضل جلیل القدر اینقدر هم خیال نکرد که در تتمه حدیث جمله یؤخذ بهم
ذات الشمال موجود است پس اگر تاخر از بعض حقوق و تقصیر در آن را احداث مراد باشد مگر بعد از هم صحابه
رسول جهنمی خواهند بود و بعد ازین هم خوض نکرده که جناب شافع المذنبین و رحمة للعالمین برین قدر جرم
از شفاعت درگذشتند کلا اینکه حضرت روح الله در حق کفار امت خود مغفرت میفرمایند چه خواهند فرمود و لکم الشفا
دست کشیدن از شفاعت نکرده خود بالفاظ بعداً بعداً و سحقاً سحقاً علی ما فی الروایات که ما مر
بد دعا خواهند کرد و نیز نشنیده که احداث مرادف بدعت است کما بیناً آنفاً و مبتدع مستحق جهنم است پس این امور
مهمله چگونه حمل میتوان کرد و نیز بر معنی هم نظر نفرموده که ابهام ما احدثوا بر فخامت امر محدث

دلالت دارد نه که تاخر از بعض حقوق و تقصیر دران بگر گفته شود که تقصیر در حق بتول عذرا و ام الائمة النجبا
مراد باشد نا البتة تاویل خیلی چسپان می فتد المختصر این همه یکطرف بار دیگر کسی انصاف کند ارتداد علی الاعقاب
را با تاخر و تقصیر در حقوق کدام مناسبت لفظی یا معنوی انتهی ما اردنا ایراده علی کلامهما انتهی بلفظه

اقول و استعین بالرؤف الرحیم قبل ازین وجوه حمل تصغیر بر تقلیل مفصل گذشت
فَالْاِعَادَةُ لَيْسَتْ فِي مَحَلِّهَا من بعد اگر مقصود اینست که شارحین در پی تخلیص خلفای راشدین و اعوان انصار
شان شده اند از همین جهت بر قلت عدد حمل کرده اند پس باید دانست که چون آنها نظر بوجوه کثیره احادیث را
بر کسانی منطبق فرموده باشند که از جفاة اعراب بودند گمام مرتد سابقا و انفا حاجتی باین نیست که برای اخراج
خواص اینجا تصغیر را بر تقلیل حمل کنند و اگر مطلوب چیزی دیگر است فَلَا بُدَّ مِنْ صَرَاحَةٍ اَوِ الْاِشَارَةِ اِلَيْهِ
حَتّٰى نَاْتِيَ بِمَا لَهٗ وَمَا عَلَيْهِ **قوله** وحال انکه الخ **اقول** بخادت این فهم بر هر که ذره از ادراک دارد ظاهر و باهر
چه باتحه افش مقام مقام شفاعت و عاست که جناب شفیع محشر تصدیر کلمه یا رب که احب اسما الٰهی
است به اضافت یای متکلم بجناب ایزد شفاعت آنها خواهند کرد پس اینجا التقلیل عدد مفضی تمام دارد
کو فهم مخاطب و الامقام و ارمدقا ایمانی او بآن نرسد مدعا اینست که ای پروردگار عالم را بنظر رحمت خود ببخشید
و از سر انتقام آثام شان در گذشتی این قلیل را هم بخش چنانکه شیخ سعدی علیه الرحمه در نعت شریف نظم نموده

مثنوی
چه کم گردد ای صدر فرخنده پی ❁ ز قدر رفیعت بدرگاه حی ❁ که باشند مشتی گدایان خیل ❁
بمهمان دار السلام از طفیل ❁ چه شارحین کلام شیخ مثل سعد خان وغیر او می نویسند که لفظ مشت بر التقلیل آمده است
در اینجا هم اعتراض مؤلف می‌شنید که تقلیل آنها از شیخ شیراز بیان کرده مفضی ندارد مگر معنیش این خواهد بود که ای سرور
عالم اینها چند کس از گدایان اند اگر بکثرت متصف می بودند شفاعت آنها بر تو دشوار و گران می بود یا من در صورت
کثرت بجنس خود امید شفاعت از تو نمی داشتم چون قلیل اند بشفاعت شان متوجه شو معاذ الله که کسی از اهل
اسلام این عقیده داشته باشد هرگاه شفاعت عالم فرمایند و بکمال طیب خاطر این را منظور دارند و تمامی افراد امت مرحومه
بلکه امم سابقه نیز در عرصات قیامت امیدوار اند از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم باشند شفاعت خویش را

در تقلیل عدد گدایان در خواستن مُشعر بر کمال بی ادبی و سوء عقیدت بر صور خبا ایه مؤلف خواهد بود لیکن آنچه از عقلا باین اعتراضات رکیکه وایرادات سخیفه ربنا نخواهد داد و طرفه اینست که خدام حضرت مؤلف در قرآن مجید هم غور و تامل بکار نبرند و هرگز ندانستند که این محاوره در کلام خالق بیچون که وحی منزل است هم موجود لقوله تعالی وَهُوَ اَهْوَنُ عَلَیْهِ یعنی بازگردانیدن بحالت زندگی بعد از مرگ آسان تر است بر خدای تعالی بدعا اینکه آفریدن بار اول آسان است و بار دوم آسان تر است زیراکه مواد قریب بفعل موجود است انتهی ما فی تفسیر العالی و در مجمع البیان لمعنوا الثانی انّه انّما قال اَهْوَنُ لِمَا تقرّر فی العقول انّ اعادة الشّیءِ اَهْوَنُ مِن ابتدائه ومعنی اَهْوَن اَیسَر واَسهَل وهم کانوا مقرّین بالابتداء فکانّه قال لهم کیف تقرّون بما هو اصعب عندکم وتنکرون ما هو اهون عندکم بالجمله ابداع عباد و اعاده آن در معاد نزد باری عزّوجلّ هر دو یکی است نزد قدرت کامله او هرگز اشکال ندارد لیکن سوق کلام بمقتضای فهم بشری است که ابداع را مشکل و اعاده را آسان میدانند و این محاورات در کلام ایزد سبحانه واقع است از وقوع امثال این امور در کلام سید المرسلین که از جمله بشر است چه چیز مانع تواند شد و درین کلام کدام قباحت است که این چند کس اهم بخشش کردن بخشیدن ایشان آسان تر است و اگر بنا بر طور لطف بر دلیل قرآنی بمقتضای احادیث کلینی بلکه علی بن ابراهیم استاد او که در صدر اوراق اشارتی بدان نموده هم قرار نگیرد بنا بر آنکه شاید خلفای ثلثه و عمال و انصار شان این محاورات سقیمه اضافه کرده باشند پس کلام مرتضوی در نهج البلاغه رضی الله بر سر و چشم گذاشتنی است که در خطاب عاصم بن زیاد سر صدور یافته اتری الله احلّ لک الطّیّبات وهو یکره ان تاخذها انت اهون علی الله من ذلک **قوله** پس نیست مگر اینکه **اقول** بطریق جدل توان گفت که چون مخاطب عالم غیب شهادت است وَلَا یَعْزُبُ عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ فِی السَّمٰوٰتِ وَلَا فِی الْاَرْضِ عبارت از علم او و هیچ امر از امور و فعلی از افعالش بی رعایت مصالح نیست و عطوفت او بهزاران مراتب زیاده تر از عطوفت آبای و امهات بلکه زاید بر شفقت و عطوفت سید کاینات صلعم است پس حاجت این اشفاق

واستعطاف چیست و بر فهم مولف لبیب که از مضامین درین مقام برای الزام در خاطر
کمترین مرتکز است نگرند کار آن خالی از سوء ادب نیست **قوله** ولکن توجیه ثانی **اقول** وبالله التوفیق
تفصیل کشف این تلمیع موقوف برین است که باز عبارت کرمانی بر طبق صدر رساله قلمی شود بعد ازان
در فهم مولف قیل و قال رود آنگاه نقل اصل عبارت نسخه شرح کرمانی علیه الرحمه بردارم و بحث را
بران ختم سازم بدانکه مولف بعد ایراد عبارت فتح الباری که عنقریب بعضی از حالاتش
نیز قلمی می شود می فرماید که شارح کرمانی در تفسیر حدیثی که قبل ازین حدیث بادنی تفرقه
عبارت مذکور است می گوید وقال محمد بن یوسف الفربری ذکر عن ابی عبد الله عن
قبیصة قال هم المرتدون الذین ارتدوا علی عهد ابی بکر فقاتلهم ابو بکر و در تفسیر حدیث سکوتی
قوله اصیحابی تصغیر للاصحاب وهو تقلیل عددهم ولم یرد به خواص اصحابه الذین لزموه
وعرفوا صحبته فقد صانهم الله وعصمهم عن التبدیل اولیس المراد من الارتداد الرجوع
من الدین انما هو التاخر عن بعض الحقوق والتقصیر عنه ولم یرتد واحد من اصحابه علیه
الصلوة والسلام والحمد لله رب العالمین وانما ارتد قوم من جفاة الاعراب من المؤلفة
قلوبهم ممن لا بصیرة لهم فی الدین وذلک لا یوجب قدحا فی الصحابة المشهورین رضوان
تعالی علیهم اجمعین انتهت عبارة الشارحین للبخاری مع عدم الوثوق علی تلک
النسخ التی کانت فی ایدینا بر عقلای عالم مانند بدیهی ولی است که بر طبق عادت شریف بابی افادات
مولف درین مقام هم لغزیده و ذهن ثاقبش در فهم معنی آن نارسا گردیده بچند وجه **وجه اول آنکه**
دعوی این معنی که قول کرمانی اولیس المراد توجیه ثانی است در حیز منع است فلا بد علیه من اقامة
الدلیل بلکه بر بطالش دلیلی برای تنبیه تبرعا قایم میتوان کرد بیانش آنکه ادعا توجیه ثانی وقتی صحیح
شود که توجیه اول قبل ازان تمام گذشته باشد و درینمقام هر چند غور و فکر میرود یک توجیه بیش نمینماید
پس دعوی توجیه ثانی چه معنی داشته باشد زیرا که از قول ولم یرد به خواص اصحابه تا لفظ عن التبدیل

همین قدر معلوم میشود که ملازمین و خواص اصحاب مراد نیستند و از ین قدر مورد حدیث متعین و معنی
ارتداد متبین نشده بلکه تبیین معنی ارتداد و تعیین مورد حدیث رسول رب العباد و آنچه بدان تعلق دارد در
عبارت ما بعد ست پس حمل عبارت کرمانی اعنی قوله ولیس المراد بر توجیه ثانی بدیهی البطلان است
بار خدایا مگر اولیاء دولتش بگویند که عبارت ما قبل یعنی قال محمد بن یوسف الفربری که در صدر
رساله مذکور ست فی قد عرفت آنفا توجیه تخصیص ام یکون قوله بعد ذلک ولیس توجیها ثانیا
لیکن هرگاه اندک غور در معانی بکار رود اینهم بوجوه بسیار مضحکه محض خواهد بود اولا آنکه دعوی
مولف که شارح کرمانی در تفسیر حدیثی که قبل از ین حدیث با دنی تفرقه عبارت مذکور ست میگوید موقوف
بر آنست که این تقدم و تاخر کذائی در صحیح بخاری یافته شود و حالانکه هرگز چنین نیست کما لا یخفی
علی ناظریه فضلا عن مدرسیه بلکه عکس آن در جامع صحیح بر جای خویش ثابت است زیرا که ابو
عبد الله بخاری آن حدیث را که با دنی تفرقه وارد شده بعد از حدیث مولف روایت فرموده و لفظش
اینست انکم محشورون وان ناسا یؤخذ بهم ذات الشمال فاقول کما قال العبد الصالح وکنت
علیهم شهیدا ما دمت فیهم الی قوله العزیز الحکیم پس معلوم شد که مولف را در صحیح بخاری شبهه بود داده
یا او بر روایت بعضے از اصدقای ایمانی غول ها یا بی بنیاد نهاده ثانیا آنکه مقدمه حکم مذکور آنست که
شارح مزبور آن حدیث متقدم را شرح کرده باشد و حالانکه نسخه معتمده که حالش بالا مذکور شد موجود است از
حدیث مشار الیه و شرح آن درین مقام که مقام تفسیر کلام الله است عینی و اثری و حرفی در آن
یافته نمی شود و وجهش هم از شرح کرمانی سمت ظهور دارد زیرا که اول این حدیث را شارح موصوف در
کتاب الانبیاء ع بخوبترین وجوه شرح کرده چنانچه عبارتش در جزو سابق گذشت اکنون بعد تفسیر
حدیث دوم چه ضرورت باقی ماند که درهمین مقام حدیث ثالث را هم شرح نماید کما لا یخفی پس معلوم شد
که اولیای مولف کتابی دیگر دیده مدر شرح کرمانی هم باشتباه افتاده اند یا که این نسخه صحیح
بخاری محشی بحواشی عدیده که عبارتش باهم مختلط گردیده بدست ایشان رسیده عبارت

معلوم را از آن حواشی نگاشته‌اند و تنقید و تنقیح را مد نظر نداشته و ازینجا عقده دیگر منحل شود
و آن اینست که آنچه از فتح الباری قبل عبارت کواکب دراری در صدر رساله حضرت مؤلف
قلمی کرده قرین یقین نیست که آن الفاظ از کتاب مذکور باشد غالبا بمقتضای شرح و حواشی صحیح
بخاری آنست که آن کلام عبارت شیخ جلال الدین سیوطی باشد و مؤید این معنی یکی آنکه عبارت فتح
الباری در ملحقات رساله از کلام مذکور عاری است دوم آنکه دیباجه ملحقات نیز بران دلیل است که آن الفاظ
عبارت کتاب مسطور نیست حیث قال بر ارباب انصاف مخفی مباد که بعد مدتی دراز از تالیف این رساله
نسخه فتح الباری بعنایت باری عز اسمه بدست این اثم افتاد و این مقام که دران دیده شد چنان
مذعن گشت که اگر کسی از اولوا الالباب انبا اعتساف قطع نظر کرده بعین انصاف فیما حرره نظر کند در
اثبات آنچه این هیچمیرز در صدد آن بوده‌ام کافی و بسنده انگارد چه ازین عبارت صاف پیداست
که نسخه فتح الباری هرگز ازین مقام وقت تالیف رساله بمطالعه مؤلف در نیامده و الا عبارتی
را که بدون تجشم استدلال ادل علی المقصود بود از دست نمی‌داد و لا محاله بذکر آن تعرض مینمود و لیکن
طرفه ماجراست که قول مؤلف بعد نقل کلام عسقلانی و کرمانی اعنی انتهت عبارة الشارحین
الی آخره دال بران است که مقام حدیث حوض را درین هر دو شرح بچشم دیده شاید منشاء انکار کم
از دیباجه ملحقات بر می‌آید برین باشد که نسخ این شروح که وقت تحریر نزد مؤلف بود وجود و عدمش
بسبب کثرت اغلاط برابر می‌نمود فاندفع التناقض و لیکن مشکل اینست که وقت تنقید عبارت
فتح الباری در ملحقات بر هر کسی از خاص و عام هویدا خواهد شد که این نسخه هم پر غلط بود حتی که اگر عدمش را
بر وجودش ترجیح دهد بجای خویش است من بعد گذارش است آنکه در عبارت مجعوله لفظ
کرمانی انتساب فرموده محمد بن یوسف فربری را که بلده فربر بفتح فا و را و سکون با موحده
آخر آن را تا نیه بر طرف جیحون متصل بخارا واقع شد منسوب است او از آخرین رواة صحیح بخاری
محسوب است چنانچه قاضی القضاة در وفیات ذکر کرده بلفظ عزیزی تعبیر فرمودن بر کمال تبحر مؤلف

دعوا زمه

وغزارت علومش برهان قاطع و بر بودنش از کلام کرمانی دلیل ساطع و چنانکه این لفظ در بعضی از
رسائل مؤلف بعبارات علما بر آمد و حیرتی بر مؤلف و موالی او مستولی شد پس جمعی قریری لفاف
ورای مشدد و یای مثناة تحتانیه و رای مخففه ثانیه خواندند و بعضی لفافه یلش در حکایات
طویله گنجایش دارد و در رد رسائل دیگر بعبارات الهی خواهی دانست ثالثاً بر تقدیر تسلیم آنکه
عبارت مذکور از شرح کرمانی است و تسلیم این معنی که او قبل از حدیث مذکور حدیثی را که با دنی تفرقه
عبارت مروی است همین عبارت شرح کرده اند کما شیمة الانصاف و او بالاستعارة از اولیای
مؤلف مطلوب است که این کدام طور برای شرح متن است که حدیثی را بعبارتی شرح کنند
باز بفاصله چند ورق یا چند صفحه مثلاً حدیثی دیگر آرند و عبارتی برای شرح آن همی نویسند
اگر هر دو انضمام یابد یکتوجیه شود باز عبارتیکه ذکر کنند توجیه ثانی باشد بنابرین خرافات میتوان
گفت که عبارتیکه شارح در حدیث ماقبل گفته توجیه نخستین ست و آنچه در اثنای آن افاده کرده توجیه
دوم و آنچه بعد از آن آورده توجیه ثالث و هلم جرا اینهمه آثار قیامت است که چنین بزرگان تصدی تالیف
در فن کلام شوند و با متبحرین مثل عسقلانی و کرمانی اراده مقابله دارند و هرگز هفوات خویش سرمایه
نه پندارند انشاء الله تعالی عنقریب حضرت امام مهدی و اصحابش تدارک این امور منصفه بنمایند
و ظلم و جور را بمقتضای حدیث فریقین از میان برمیدارند ع چه **دوم** آنکه هرگاه خود
مؤلف معترف بسقم نسخه شرح کرمانی است چنانچه دانستی پس عجب است که اینقدر رقم بخیالش نگذشت
که چنانچه الفاظ دیگرش خلاف محاوره اهل لسان واقع شده کما سیجئ بیان بعضها ان شاء الله
تعالی همزه از طغیان قلم ناسخ افتاده و درینصورت هرگز دعوی توجیه ثانی نمی کرد کاش شروح
دیگر از صحیح بخاری نظر می نمود و اگر دستیاب نمیشد بر شروح مشکوة شریف التفات میفرمود
تا این مغلطه پیش نمی آمد و از عبارتش یقین معلوم میشد که حرف فصل در عبارت کرمانی واقع نشده و انهم
کلام توجیهی پیش نیست فلا تکن فی ریب مما قلنا لک فارجع الی ما فی التحقیق

الدهلوی قوله اصیحابی اصیحابی مکررا علی صیغة التصغیر لقلتهم وقد روی مکبرا ولا اصحاب صیغة جمع قلة والاول اوفق بقوله ان ناسا من اصحابی قال الکرمانی لم یرد به خواص اصحابه ولا بالارتداد الرجوع من الدین وانما هو التاخر عن بعض الحقوق ولم یرتد بحمد الله احد من الصحابة وانما ارتد قوم من جفاة الاعراب من المؤلفة قلوبهم انتهی قدر الضرورة وجه سوم آنکه سلمنا که اولیا مؤلف برادراک مضامین این عبارات وتدارک مامات و وسعت از منه واوقات با وصف مرجعیت کائنات قدرتی نیافتند باری اینقدر بهم رجوع بقلوب خویش نکردند که شاید حرف تعلیل باشد وبرین تقدیر درستی معنی متصور است چنانچه ماسبق اشارتی بدان رفته و تفصیل معنی آنکه پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم خواص اصحاب را اراده نفرموده زیرا که حق تعالی ایشان را ابدا علی الاطلاق محفوظ داشته وعلت حمل ارتداد بر معنی تبدیل آنست که رجوع دینی از آن مراد نیست بجهت آنکه در کتاب الانبیاء گذشته در تفسیر این حدیث که قید علی الاعقاب این حمل را ابی است بلکه مراد تاخر از بعض حقوق و تقصیر در آنست و ازین تبدیل و تقصیر هم خواص اصحاب بر کران ماندند الخ عجب است که ذهن مؤلف باین احتمال نرسد و کسی باطل متبادر شود نعوذ بالله من تدلیس النفس وهمزاتها النون عبارت نسخه شرح کرمانی که توصیفش بار بار بر زبان خامه رفته و از عنایات مجدده سبحانی نزد فقیر ورود یافته باید شنید تا اطمینان تمام حاصل و اختلاج قلوب خاص و عام مستاصل شود محدث کرمانی میفرماید مر الحدیث فی کتاب الانبیاء فی باب ابراهیم علیهم السلام الخطابی اصیحابی تصغیر الاصحاب وهو تقلیل عددهم ولم یرد به خواص اصحابه الذین لزموه وعرفوا بصحبته فقد صانهم الله وعصمهم من التبدیل ولا من الارتداد الرجوع عن الدین انما هو التاخر عن بعض الحقوق والتقصیر فیه ولم یرتد احد من اصحابه صلی الله علیه وسلم والحمد لله وانما ارتد قوم من جفاة الاعراب من المؤلفة قلوبهم ممن لا بصیرة له فی الدین وذلک لا یوجب قدحا فی الصحابة المشهورین رضوان الله علیهم اجمعین وازین عبارت که در صحتش نزد

احد

نزد احدی کلام نیست و هر کس که از ماهرین فن آنرا می بیند مطمئن میشود و صریح دریافت شد که هرگز
توجیه ثانی را مدخلی در آن نیست بلکه معنی محقق سابق التحریر فرموده اقتفای اثر محدث خطابی نموده
من کعبه بادنی امعان نظر باید دریافت که جملهٔ عرفوا الصحبة در نسخهٔ مولف بدون حذف و تقدیر و
تکلف درست نمی شود بخلاف عرفوا الصحبة مع هذا لفظ اعتصام بمعنی عصمت از نظر فقیر نگذشته
و استعمال مجرد جابجا در کلام عرب بلکه احادیث رسول ربانی بلکه آیات قرآنی وارد است
قَالَ اللهُ تَعَالیٰ وَاللهُ یَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ و نیز فرموده لَا عَاصِمَ الْیَوْمَ مِنْ اَمْرِ اللهِ • وَفِی
الصَّحِیْحِ الْبُخَارِیِّ عَنِ النَّبِیِّ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ اَنَّهٗ قَالَ اُمِرْتُ اَنْ اُقَاتِلَ النَّاسَ حَتّٰی
یَقُوْلُوْا لَا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ فَاِذَا قَالُوْا لَا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ عَصَمُوْا مِنِّیْ دِمَاءَهُمْ وَاَمْوَالَهُمْ علاوه حمله
این لفظ بحرف من میباید چنانکه از قرآن مجید و حدیث شریف واضح شد وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ عَلٰی حُصُوْلِ الْمُنْیَةِ
وَرَفْعِ التَّرَدُّدِ وَالْمَظَنَّةِ هرگاه اینهمه امور طی شد اکنون بتجدید منت مولف عرض مینمایم که کرمانی بیچاره را روبروی
حضرت چه یارست که دعوی فضل و بلاغت کند بلکه او نزد تحقیق سامی محض مبتدی بلکه عامی مینماید لیکن هم
کتمان حق را که به اهل سنت نسبت فرموده اند خالی از فضول نیست چه هرگاه تقیه و استتار و قلب
موضوع شریعت چنانکه سابقا دانستی معاذ الله شیوه دیرینه ائمه هدی بزعم امامیه مدت العمر بوده
باشد کتمان حق نزد اهل انصاف و بینش زینهار با گناهگاران منسوب نخواهد بود و مؤید این مدعا است
آنچه علمای اعلام امامیه گفته اند و صریح از آن هویدا میشود که محدثین اهل سنت باظهار ما هو الحق پرداخته اند
فکیف که جمیع ایشان کاتم حق باشند ان هذا لشیء عجاب **قوله** و اگر خارج الخ **اقول** آن لفظ خارج
از مقصود باشد یا نباشد لیکن اکنون که حرف کتمان حق نسبت بجمیع اهل حق بر زبان صدق ترجمان
گذشته است بالضرورة بچندی از نظائر آن اشاره اجمالی فرمایند کو بتفصیل آن قادر نباشند که
برین تقدیر کتابی ضخیم بحول الله الملک القدیر ترتیب دهم و عین این دعوی برای علمای طائفه شیعه از
ادانی و اقاصی بدلائل تحقیقی و الزامی ثابت کنم و این قیل و قال حضرت مؤلف بدان

میماند که در عنوان رساله نسبت بعلمای حنفیه تیز زبانی نموده و دعوی مخالفت اعمال ایشان با حادیث
صحیح مروی بخاری فرموده مگر هیچ دلیلی بران قایم نکرده بلکه او را بر ذکر مثالی هم از مخالفتهای ایشان استطاعتی
بهم نرسید عارف شیرازی در حکایت جدال مدعی چه نیکو گفته شعر تا نه تا به بیسنگی از حمله فصیح گو را
جز این مبالغه مستعار نیست * دین ورز و معرفت که سخندان سجع گو * بر در سلاح دارد و کس در حصار نیست

قوله با بجملو الخ **اقول** این مستند عامی خیال این معنی در سر افتاده که جمله فیؤخذ بهم ذات الشمال
نص در تخلید نیست اکنون بنده بمقتضای نیازمندی میگوییم که اگر مراد از جهنمی بودن کسانیکه حدیث
الحوض بر ایشان منطبق میشود مخلد بودن شان است در نار جهنم پس ممنوع است و دلیلش کجا است و اگر مراد
مجرد تعذیب است این همه استبعاد و استغراب چرا است آیا تاخیر از بعض حقوق و تقصیر دینی دنیوی
موجب تعذیب نمی‌تواند شد کدام دلیلی بر امتناع آن اقامت فرموده مگر در کتب کلامیه ندیده که حق
تعالی را مواخذه بر گناه صغیره هم میرسد فکیف گناهان کبیره که تبدیل امور مقرره شرعیه و تقصیر از
واجبات باشد و موید فاضل کرمانی است انچه خدام والا مقام در ملحقات رساله من حیث لا
یشعرون از فتح الباری نقل نموده اند و الفاظش این است وفی حدیث ابی سعید فی باب صفة
النار ایضا انک لا تدری ما احدثوا بعدک فاقول سحقا سحقا لمن غیر بعدی وزاد
فی روایة عطاء بن یسار فلا اراه یخلص فیهم الا مثل همل النعم و ازین قسم بعضی از روایات
در ذو الفقار مصنوع فاضل جالسی باقتدار شیخ چلپی در کشف الحق نیز منقول پس اگر این مردم از مخلدین فی
النار می بودند نجات بعضی ازانها بعد تعذیب هم ممکن نمیشد فکیف که قبل تعذیب در جهنم رها شوند مع ذلک
اندک انصاف را کار فرمایند و ملاحظه کنند که اگر مضمون جمله فیؤخذ بهم ذات الشمال خاصه اهل
خلود می بود شفاعت جناب سید المرسلین صلعم معنی نداشت چه شفاعت در باره اهل خلود که اراده الهی
بتعذیب دائمی آنها حتما تعلق گرفته عین مجادله با جناب احدیت است و معاذ الله که جناب خاتم المرسلین صلعم
با وجود نزول آیات قرآنی مثل یا ابراهیم اعرض عن هذا انه قد جاء امر ربک وانهم

انهم

آیتهم عتاب بی عنبر گردد از ارتکاب مجادله فرمایند چه جای آنکه بالتخصیص برای آنحضرت صلی
الله علیه وآله وسلم ومومنین عموما این هم وارد شده باشد که از شان معنیه و اتباع و اشیاع او بعد از
که برای اصحاب جحیم استغفار کنند اگرچه آنها قرابت قریبه داشته باشند اکنون ارشاد شود که فهم سید
عامی صاحب است یا فهم گرامی بگر نظر این عوام بر طبق ارشاد قرآنی است که بر اصول و روایات
شیعین معتبره بیاض عثمانیست **قوله** وبعد از ین الخ **اقول** خوض در قرآن وحدیث نمودن
بحکم بعضی از آیات قرآنی بر جناب مولف زیب اختتام یافته محال نیست که کسی از اهل حق فاضل
کرمانی را از اهل خوض شمارد و شریک مصنف جامع الفضایل والکمالات انکار دعا لها جناب
معترض فهمیده که تلاوت کریمه ان تعذبهم فانهم عبادک وان تغفر لهم فانک انت
العزیز الحکیم از شفاعت گذشتن و از سفارش آنها باز گشتن است و هو ممنوع فلیقم علیه الدلیل
وسند منع بلکه دلیل شفاعت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم است انچه امام المشککین حضرت فخر الدین
رازی علیه الرحمه در تفسیر کبیر فرموده احتج بعض الاصحاب بهذه الآیة علی شفاعة محمد
صلی الله علیه وآله وسلم فی حق الفساق قالوا لان قول عیسی علیه السلام ان تعذبهم
فانهم عبادک لیس فی حق اهل الثواب لان التعذیب لا یلیق بهم ولیس ایضا فی
حق الکفار لان قوله وان تغفر لهم فانک انت العزیز الحکیم لا یلیق بهم
فدل علی ان ذلک لیس الا فی حق الفساق من اهل الایمان واذا ثبت شفاعة الفساق
فی حق عیسی ع ثبت فی حق محمد صلی الله علیه وآله وسلم بالطریق الاولی ولانه لا قائل
بالفصل انتهی کلامه اعلی الله مقامه **قوله** ونیز بنده بشنیده الخ **اقول** اگر مراد
اینست که هر مبتدع مخلد فی النار است این مقدمه هنوز بدلیلی ثابت نفرموده واگر مراد دخول نار است ولو کان
الخلاص بعده فلا ضیر ولا ضرر در ظاهر است که اقدام وارتکاب مالک اشتر با عثمان بر گناهی که در کتب
فریقین منقول است امر لیست که آن را اکبر کبائر میتوان گفت بلکه هر دو اخذ از مالک وغیره او

برای دخول جنت اهل است و نه کار او که انکار زکوة و عدم صلاح و نفعی بود امر سهل **قوله** و نیز بر همین معنی
هم الخ **اقول** از کجا دانسته که فاضل کرمانی بر ابهام و فخامت نظر نفرموده شاید از تبدیل و تقصیر حقوق شرعی
مراد او نزد حضرت مؤلف صغائر باشند ولا بد علیه من دلیل **قوله** المختصر آه **اقول** الی ساعین و
ناظرین این سطور قد خبیر سؤال کنند که شخصی خود زکوة می‌داد و از دیگران تحصیل میکرد بعد زمانی بمجرد استماع
خبر وفات سرور کائنات گفت که مرا بدادن زکوة اکنون تعلقی باقی نماند آن شخص مرتد شد یا بی خود
برگردیده یا نه وقس علی هذا اخوانه و شعر من بیش که آورم ز دست تو فریاد * هم پیش تو از دست تو
میخواهم داد * **والعجب کل العجب** که مناسبت تقتضی و معنوی را از فاضل کرمانی درخواست می‌نماید
و علمای خود را که لفظ ارتداد را بدون تقیید علی اعقابهم در احادیث مزعومی ایمه یعنی ارتدت
الصحابة الخ بر تبدیل اخلاق حسنه بسیئه حمل کرده اند چنانچه گذشت مرفوع الاقلام سید اند لیس اول باید
از آنها استفسار کنند که ارتداد کذائی را با تبدیل اخلاق کدام مناسبت است بخلاف علمای اهل حق
که قید علی الاعقاب را قرینه بر عدم اراده کفر از ارتداد دانسته اند و ارتداد علی الاعقاب را بر گناهان
کبیره از تبدیل امور شرعیه و تقصیر از حقوق واجبه فرود آورده اند مثل کرمانی و خطابی و جزری و امثالهم اگر سؤال
او از علمای شیعه می‌باید نه از این بزرگان والحمد لله علی ذلک **قال الفاضل المتبحر الحکیم هداه
الله تعالی الی الصراط المستقیم** و هر چند اینقدر ها که بمعرض رسیده نزد منصف
لبیب برای اثبات ما کنا نحن بصدده کافی و بسند بود لیکن شفاء للعلیل و ارواء للغلیل هنوز دست از
ایراد دگر براهین در آستین میکشم پس گوش بمن دار که لفظ اصیحابی که در حدیث وارد است ابا تمام
دارد از اینکه اصحاب رؤیت مراد باشند لکنه دو حال خالی نیست یا از اصحاب عرف عام که یار و مصاحب حسب
دینی و دنیوی را میگویند مراد باشد یا عرف خاص یعنی شرع و بدیهی است که بمعنی اول اطلاق این لفظ
بر اهل رؤیت درست نیست چه آنها اهل قبایل بودند و در مواطن و مساکن خود ها می‌گذرانیدند و بجز یکدو بار
آنهم بعضی از آنها جناب رسالتمآب را ندیده باشند چنانچه بناء علی هذا قال الکرمانی و لم یرتد احد

من اصحابه والحمد لله رب العالمين وانما ارتد قوم من جفاة الاعراب من المؤلفة قلوبهم
ممن لا بصيرة لهم في الدين چه نفی ارتداد اصحابه کلهم اجمعون کما يدل عليه النکرة الواقعة في
سياق النفی دال است بر اینکه مرتدین را از صحابه نشمرده و چگونه بشمرد که لفظ اصحاب من حیث المأخذ والاشتقاق
اقتضای صحبت دارد و آنها ازین دولت محروم بوده اند وعلی هذا القیاس اجلای بدیهیات است که
معنی ثانی هم برمرتدان بنها صادق نمی آید چه در نصورت موت علی الاسلام شرط است و اینجا خصم
آنها را اموات علی الکفر میگوید و چون منقول شرعی نه آنست که جماعه معنی بنا سب معنی لغوی قرار دهد
بلکه البته ماخذش از کتاب و سنت واجبست پس منقول شرعی حقیقت شرعی است و صرف صارف خلاف
آن مراد نتوان گرفت در نصورت معنی ثانی اولی بالمراد خواهد بود و عدم صدقه علی المرتدین غیر خاف کما
بینا و هرگاه هر دو معنی لفظ اصحاب با اهل ردت صادق نمی آید لامحاله جماعه از صحابه مشهورین المتصفین
بالاحداث مراد خواهند بود و متوهم میشود که معنی شناسی از لفظ حدیث چنان توهم کند که هرگاه جناب
بشیر و نذیر مخاطب بخطاب لاتدری می شوند از حقیقت حال اهل ردت که واقف بودند درین صورت
باعتبار اسلام آنها در حیات خود و ابقا حکم با لاستصحاب بمعنی منقول شرعی اطلاق لفظ اصحاب ایشان
کردند واین تاویل چنانکه می بینی ضحکه صبیان است چه جناب ختمی مآب بار دنیا در حیات خود خبر میدهند
که حال بعض اصحاب در آخرت چنین خواهد بود و من چنین خواهم گفت باز همین حال ارتداد شان علی
الاعقاب خبر خواهند داد درینصورت عدم درایت لامحاله باول خواهد بود والتاویل یجب علی
الخصم کما یجب علینا فلهذا ولظهوره طوينا الكشح عن ذکره ثم الیل لطیف که تدقیق باید شنید که
کلمه لم یزالوا اقتضا صحیح دارد که آن احداث وارتداد علی الاعقاب مستمر باشد که زمانه ممتدی بغصوبت
بگذرد بخلاف ارتداد اهل ردت که زمانه بران نگذشته که اکثری از انها در همان نزدیکی رجوع باسلام
کردند و آنها البته مصداق مضمون این حدیث نیستند دلیلی که علی فرض صدق الدرایت آنها را
رجوع باسلام دست نداده در همان قرب ایام کشته شدند و جمله لم یزالوا الخ با کلام الهی است یا منقول

ملائکه و مقصود از اضافت لفظ لم یزالوا القطیم جناح آنهاست که گناه کردند و مستمر بران ماندند پس اگر
حدیث بحق کسانیکه بقول اهل سنت بر ردت فی الفور گشته شده وارد باشد البته کلمه لم یزالوا بی محل بلکه حشو
خواهد بود وتعالی الله عن ذلك علوا کبیرا وحاشا ملائکته عن مثل هذا چه ادای مطلب ونقد
می شود که ارتدوا بعدك وقلنا علیه لم یزالوا مرتدین چه فائده دارد پس او نخواهد بود مگر امر خلافت
که تا زمانی دراز بران حداث وارتداد علی الاعقاب راسخ و قائم ماندند بلکه بعه شان الی یومنا هذا بران رسوخ
دارند و علاوه اینهمه وجهی آخر که دلالت دارد برینکه از ما احدثوا بعدك ارتداد بعضی از قبائل عرب مراد
نیست بلکه غصب خلافت و ما یتفرع علیه تعیین است که کلمه منذ فارقتهم نص است در وقوع ارتداد علی الاعقاب
بمجرد مفارقت رسول کبریا اصحاب را البته بصرف صارف بمعنی حقیقی محمول خواهد بود و ظاهر است که
اگر بالفرض بعض قبائل عرب را ارتداد واقع شده فانما هو بعد برهة من الزمان من انتقال
الرسول علیه وآله صلوة الملك المنان عند طلب الزکوة کما لا یخفی علی احد بخلاف امر
خلافت که بمجرد مفارقت روح طیب حبیب ایزد از بدن مطهر جسد منور را بی غسل و کفن گذاشته برای
سقیفه سازی به سقیفه بنی ساعده شتافتند و پرداختند بانچه پرداختند و ساختند انچه ساختند پس
ارتداد علی الاعقاب از ابتدای زمان فراق جناب ختمی مآب ازین دار محن و مشاق که مدلول صریح احادیث
صحیحه است و ما در صدد اثباتش بودیم بلا شبهه وارتیاب متحقق گشت و معنی منذ فارقتهم مطابق
واقع افتاد و علی هذا مراد نخواهد بود از ما احدثوا الا امر خلافت فتامل فانه لطیف و لا مکان للمتعسف
مجال تاویل و اگر کسی گوید که سلمنا معنی حدیث انچه بیان کردی بسیاق عبارت مناسب است لکن
مجال تاویل فسیح و ذیل خلق احتمال وسیع و اذا جاء الاحتمال بطل الاستدلال گوئیم که اینجا بجز
این دو احتمال یکی ردت بعضی از قبایل عرب دوم غصب خلافت تطرق احتمال ثالث امکان ندارد
چه حدیث حکایت از ما یقع میکند و چون حاکی مخبر صادق است وقوع لابدی و بجز این دو واقعه هائله
بعد ارتحال رسول رب العالمین امری دیگر که استحقاق جهنم بران برای مرتکبین آن از صحابه متفرع

شود

شود صورت وقوع نگرفته بلکه توان گفت که آنچه بعد ازین هم روداده وصلاحیت تفرع استحقاق جهنم بران بوده باشد از فروع همین دوام خواهد بود بلکه فرع یک امر معهد اگر احتمال دیگر باشد بیاش برعهده طرف ثانی والبطالش بر ذمه ماست اینکه گوی واینک میدان آنچه دربار داشته باشد بمعرض اظهار آرد انتهی بلفظه **اقول واستعین بالرؤف الرحیم** هر چند جناب مؤلف سرآمد اولی الالباب دست از ذکر دلائل بر دعاوی خویش در آستین نکشد وافادات جدیده وقدیمه باهل شوق نجشد لیکن من بمقتضای نیازمندی وغمخواری وعقیدت واخلاص در تحقیقات او غور وتامل بکار برده رطب را از یابس وکامل را از ناقص ممیز میگردانم ومیگویم که در شق اول دلیلی که بر ایراد ایراد کرده صریح البطلان است زیرا که فاضل کرمانی اول در عبارت معلوم اصحاب را بخواص مقید کرده وگفته لم یرد به خواص اصحابه الذین لزموه وعرفوا بصحبته الخ یعنی خواص اصحاب آنجناب که بحضور مقدس اختصاص داشتند وبصحبت شریف مشهور ومعروف بودند مراد نمی باشند بلکه مراد ازان قومی از جفاة اعراب وعوام اصحاب اند که در زمره مؤلفة القلوب شمرده می شدند باز گفته که ولم یرتد احد من اصحابه صلی الله علیه واله وسلم والحمد لله رب العالمین یعنی بحمد الله که احدی از اصحاب آنحضرت صلعم کسی مرتد نشده وتقصیر در واجبات وحقوق ضروریه ننموده واین خود بدیهی وغیر محتاج باستدلال واحتجاج است که در اینجا همان خواص اصحاب مراد اند نه عوام اصحاب وجفاة اعراب والا کلام او متناقض ومتهافت خواهد بود وبالجمله قول جناب معترض که نفی ارتداد از صحابه کلهم اجمعون الی قوله شمرده دلیل صریح بر آنست که مطلب کرمانی را با وجود وضوح وظهور هرگز نفهمیده تا بمطالب دقیقه وخبایا وزوایای خفیه چه رسد اما وقوع نکره در سیاق نفی ودعوی این معنی که فاضل کرمانی مورد این حدیث را از صحابه نشمرده بسبب نا بابت وزگار وغوایت لیل ونهار است چه اگر مقصود آنست که در خواص اصحاب نشمرده فذاک مسلم لکنه لا یستلزم المطلوب واگر مراد این معنی است که در عوام اصحاب معدود نکرده پس ناقض لفظ مؤلفة القلوب است

که دران عبارت واقع شده زیرا که آن لفظ درینمقام دال بر انست که آنها اصحاب بودند لیکن از
اختصاص قوت ایمان بهره نداشتند ازینجا دریافت شد که هنوز مؤلف را بر معنی لفظ مولفه با وصف
اتحاد ملت و ماده اطلاعی نیست و تفاسیر قرآن مجید در مذهب اهل حق و مسلک خویش مثل خلاصة
المنهج کاشانی و مجمع البیان طبرسی و نیز کتب فقهیه مثل قواعد وغیره رجوع نکرده و باین پایه علم دعوی
مناظره با علمای اهل سنت سنیه در سر وارد و الفاظ تشنیع در حق اکابر محدثین بر زبان می آرد چه معنی
لفظ مذکور درینجا آنست که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم بتالیف قلب شان امر می نمود و در تقسیم
غنایم زیاده تر رعایت آنها می فرمود پس صحابیت آنها بمعنی شرعی ظاهر شد گو از زمره عوام باشند
زیرا که ارتداد بمعنی تبدیل و تقصیر و تخلف از بعض حقوق است نه بمعنی کفر بعد الاسلام چنانکه بار بار
دانستی و چون این جفاة مقصرین از زمره مولفة القلوب هم از جهال بودند لهذا در شرح کرمانی و دیگر
شروح که محل این بحث است لفظ ممن لا بصیرة لهم نیز افزوده اند تا معلوم شود که هر یکی از مولفة
القلوب این دار و گیر پیش نیامده بلکه جهال ایشان درین بلا گرفتار شدند و از کتب رجال پیدا
است که بعضی از مولفه بحد حسن اسلام رسیده اند بالجمله فاضل کرمانی ارتداد را دران مردم منحصر کرده
حیث قال وانما ارتد قوم من جفاة الاعراب من المؤلفة قلوبهم ممن لا بصیرة
لهم فی الدین پس مراد از عموم نیست لا اقل که احدی از خواص مصداق این حدیث نگشته و کسی ازین صحابه
مرتد نشده و نه آنکه عوام هم مثل خواص بودند حالا اگر با اختیار شق ثانی نظر به بعضی از وجوه جواب
میدهیم و میگوییم که معنی ثانی برین مرتدین صادق می آید زیرا که فاضل کرمانی این ارتداد را در عبارت
منقوله بر هر دو نسخه صحیحه و سقیمه بر تضییع واجبات و تقصیر حقوق حمل کرده و لا نسلم که این معنی منافی
اصل اسلام باشد و جناب مؤلف از کجا ثابت نمود که فاضل کرمانی که روی سخن غالبا بسوی اوست آنها
را ثابت علی الکفر اعتقاد میکند بلکه او در همان عبارت منقول فی الصدر بنص نموده که مراد از ارتداد
رجوع از اسلام نیست بلکه تبدیل و تقصیر و بر ظاهر است که کفر مقابل اسلام است پس مسلک او آنها را

ها ثبت علی الکفر اعتقاد کردن یعنی چه بلی میتوان گفت که نزد او آنها ثابت علی التبدیل والتقصیر و
التاخر عن الحقوق بودند و منافات این امور با اصل اسلام با عتبار نقل عبارت فاضل کرمانی نه بدیهی نه
مثبت بالبرهان است **قوله** و چون منقول شرعی نه آنست اه **اقول** تسلیم قول حضرت مؤلف معنی ثانی
را اولی بالمراد دانسته لفظ اختیار اضافه کرده ام لکن قول جناب عدم صدقه علی المرتدین بغیر حجاب
کما بیّنّا مخدوش است فان الطباقه علی هؤلاء الذین ارتدوا عن بعض الواجبات واصروا علی المعاصی
وارتکبوا المنکرات کما قال الکرمانی وغیره غیر مخفی علی من له ادنی بصیرة فی الدین فکیف
یخفی علی الماهرین **و درینجا** سامعین نظار را فائده عظیمه که اعتقادات متشیعین در باب خلفای راشدین
از اصل قالع باشد و بیخ و بنیاد این فرقه را از هم باشد آگاه کنم و آن اینست که هرگاه استدلال مؤلف
همین دو معنی را بر لفظ اصحاب ثابت شد اولا ثالث و رابع لهما بس میگوییم که اگر مراد از لفظ صاحب در کریمه
اذ یقول لصاحبه لا تحزن ان الله معنا استعمال او است بی تکلف بلا ریب ثابت شد که ابوبکر صدیق
یار دینی و دنیوی سید المرسلین صلعم بود مع قطع النظر عن الفاظ اخر وقعت فی الکریمة
المذکورة دلت علی ایمانه وما ورد فی شان نزولها پس خدشات حضرات امامیه قاضی شوستری
در احقاق الحق وغیر او در غیر آن که لفظ صاحب هرگز دلالتی بر ستایش ابوبکر ندارد و همراه گرفتن او
از اثنای راه بجهت خیال این معنی بود که مبادا کفار را ازین رمز آگاه کند و موجب ایصال مکاره شود
و هرگاه کفار بر غار رسیدند بانگشت بایشان دلالت میکرد تا اینکه بلدغه مار بباد افراه
رسید یا برای اعلام کفار بیا بانها میگریست الی غیر ذلک من الافتراءات التی تکاد السموات
یتفطرن منه وتنشق الارض وتخر الجبال هدا کان لم یکن شیئا مذکورا می شود بلکه متوت
استدلال اختیار کرده اگر مقصود جناب قدس الهی از لفظ مذکور نزد حضرت مؤلف معنی ثانی است
فنحن ندعوا له آناء اللیل واطراف النهار ونستغفر له فی العشی والابکار اطال
الله بقائه ویسر لقائه وادام اقباله وجعل الی کل خیر ماله زیرا که متوت

ابوبکر صدیق مع براسلامیکه مرادف ایمانست ازینجا ثابت شد و حسن خاتمه سائر خلفای راشدین
باجماع مرکب الا لازم آید که جناب مخالف حکم باسلام کسی کند که قرآن مجید را محرف سازد و تهمت
فاحشه معاذ الله بردامن پاک سیدة النساء نهد و دختر و داماد پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم را
دشنام دهد و مهبط وحی را سوزد و دو معصوم را قتل کند و این بحث قبل ازین بتفصیل هر چه تمام تر
گذشته فتذکر و لا تغفل و اگر مؤلف از راه اعتساف حکم باسلام این شخص نماید و ارتداد مسلمی را
فقط در انکار توحید و نبوت و معاد صراحةً حصر فرماید و امور مذکوره را از موانع اسلام و مقتضیات
ارتداد و کفر نداند فنحن لا نتوقف فی شأنه بل نصاره و اعوانه **قوله** و متوهم می شود
اقول مخفی نماند که این اعتراض هم بدستور اعتراضات سابقه هرگز وارد نمی شود چه احتمال دارد
که آنچه جناب خاتم النبوت را از وحی الهی درباره دارو گیر اصحاب و عدم قبول شفاعت بعد اثبات
احداث و نفی درایت بطور اجمال بعضی از وجوه معلوم شده هم بدانگونه خبر داده که جمعی را از اصحاب
بسوی دوزخ خواهند کشید و من بشفاعت آنها بتکرار متوجه خواهم شد لیکن آن شفاعت در مجموع
آنها مقبول نخواهد افتاد بلکه در حق بعضی فائده خواهد کرد که در همان وقت ازین ورطه نجات خواهند یافت
و ظاهر همین است که حکایت مطابق محکی عنه باشد پس واقعه را که به بعضی از وجوه مجمل بود به اجمال
اظهار فرموده اند و هر کس که بخلاف این معنی قائل شود و گوید که پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم را تفصیل
این امور و اسامی ذوات آن مبادی محدثات و شرور معلوم بود باز از راه اجمال و طریق
توریه و تقیه پیمود پس دلیل آن بر ذمه اوست زیرا که بسا اخبار که تعلق باحوال آخر زمان دارد حضرت را
با علام ملائکه معلوم شده مفصلاً و شرحها در روایات وارد گردیده کو پرده از روی فسق و
کفر کسی برافتد پس در آخر عمر شریف چگونه تصور یا اذعان کرده آید که حضرت صلی
الله علیه وآله وسلم بفصل المجمل بیان نفرموده و از تفصیل خوف و تقیه سنگ راه شد چنانکه جائی
بعد تصریح بر این معنی که تقیه در کلام آنجناب گنجایشی ندارد دعوی خواهد کرد آری دروغگو را حافظه نباشد

پس قال

مير قول موجه كه مؤلف آن را بصورت وهم نقل نموده و تعصباً و عناداً بر ضحكه صبيان حمل كرده بر جاى
خويش باقيست و نفى درايت و احداث بر ظاهر خودش محمول بالجملة ازينقدر هنوز لازم نيايد كه
پيغمبر صلى الله عليه و آله و سلم را بتفصيل تمامى احداث آنها معلوم بود و باعيانهم آنها را مى شناخت
و حيرانم كه خبر دادن بدار دنيا و حكايت آنچه بوحى الهى حضرت را دريافت شده بر اصول اهل
حق كى مستلزم اين امور است كه تفصيل محدثات و شرور آنها ميدانست و ذوات آنها را مى
شناخت اين استلزام را هم بدليل ثابت فرمايند و برهانى برين معنى قائم كنند كه اين حديث بدون
علم تفصيلى ممكن نيست و انّى لهم ذلك بار خدايا اگر حديث طبرانى را پيش كند و گويد كه ابو دردا
راوى اين حديث عرض كرد كه يا رسول دعا كن كه خدايتعالى مرا درين زمره محشور نكند فرمود
كه تو از آنها نيستى و اين دليل است برآنكه حضرت پيغمبر صلى الله عليه و آله و سلم ذوات آنها را
باعيانهم مى شناخت و الا جواب آنجناب كه اى ابو دردا تو از جمله آنها نيستى چگونه صحيح شود يا حديث
حاكم را كه بتصريح مؤلف در رساله اخير محكوم بتشيع است ياد نمايد كه ابوبكر صديق رضى الله عنه بعد
استماع حديث حوض نظر بغلبه خوف و خشيتى كه داشت التماس نمود كه شايد من از آن زمره باشم
حضرت صلعم فرمود كه لا و انشاء الله تعالى بعد ازين برمقام خود اين حديث مذكور شود و نبذ جهول
و ظلوم با وجود عدم تبحر در علوم ميگويد كه اين هر دو دليل هرگز مدعاى مؤلف را ايانى الطباق
ندارد و مستلزم مقصود نيست چه محتمل كه آنجناب بجهت حسن خاتمه حضرت ابوبكر صديق و ابو دردا
رضى الله عنهما كه از حضور در جنگ بدر و ديگر مشاهد مشرف كه اعملوا ما شئتم فقد غفرت لكم
و بسيارى از بشارات عاليه بران ترتب يافته و اولين اصول اربع مائه حضرات متشيعين بر آن گواه عادل
معلوم بود چنين فرموده باشد اين از كجا كه ذوات مرتدين كذائى را بالعلم تفصيلى مى شناخت
والمقصود هذا دون ذلك بالجملة آنچه بجواب صديق و ابو دردا ارشاد شد در صحت صدور آن
علم بخاتم پيغمبران بحسن خاتمه اين بزرگان از جهاد فى سبيل الله و حضور در مشاهد مشرفه كه بارها

تاکید تمام فرموده‌اند که هرگز از حاضرین کسی در دوزخ نخواهد رفت چنانچه از تفاسیر امامیه مثل خلاصة
المنهج نیز در واقعهٔ بیعت الرضوان واضح و لایح است و وافی و کافی است و صحت جواب موقوف بر این
نیست که با عمایهم معرفت اهل ردت و تفصیل محدثات آنها داشته باشد و هو ظاهر عند العقلاء
فضلاً عن الفضلاء پس عدم درایت جناب خود باقی و از ینجا طرف شد ایجاب تاویل که بسینه زوری
بر ذمهٔ اهل حق ثابت فرموده گو ذمهٔ معترض بوجوب آن هنوز مشغول بوده باشد درینجا فایدهٔ عظیمه
بدست آمد یعنی معلوم شد که این حدیث نزد شیعه هم بر زبان مولف معتبر است و مستعرف تفضیله ان شاء الله
تعالی چه حمل بجواز تاویل بعد قبول است چه جای وجوب آن که بدون حکم بصحت و اعتبار روایت معقول نمیگردد
اکنون میپرسیم که مولف از ارتداد علی الاعقاب چه اراده کرده در صورت حمل آن بر تبدیل و تقصیر
چنانکه علامه خطابی و فاضل کرمانی و جزری و امثالهم کرده‌اند همان میگوییم که جناب مخاطب قبل ازین
فرموده بود که ارتداد علی الاعقاب را با تاخر و تقصیر در حقوق کدام مناسبت است لفظی یا معنوی
بر تقدیریکه ارتداد شرعی مرادش باشد پس قول بایمان و اسلام صحابه کما مر نقله سابقا با این ارتداد
چگونه جمع تواند شد **قوله** دهم دلیل لطیف الخ **اقول** حال نزاکت و لطافت این دلیل بشرح و بسط ازین
بندهٔ ذلیل باید شنید که اول این احتجاج و استدلال از براهین دیرینه بلکه تقویم پارینه است زیرا که
قاضی شوستری نور الله مرقده در احقاق الحق و غیر او در غیر آن ذکر کرده‌اند کاش لطافتش باعتبار
متانت بعضی از مقدمات حاصل می‌بود و حال آنکه عنقریب واضح می‌شود که مدار عمل آن اوهن من بیت العنکبوت
و بنای آن بی ثبات فی ثبوت است صاحب دروغ روبین الحق که رد کتاب قاضی مذکور پرداخته‌اند بتقضیه
و تقصیه این دلیل را مدخول ساخته‌اند پس لطافتش کجا باقیماند بندهٔ هیچمدان اول بترقیم عبارت قاضی
پردازد بعد او را با اتباع و اشیاع عن زوایل جدیده و براهین سدیده رد صحیح سازد عبارتش این است
وایضاً قوله علیه السلام لم یزالوا مرتدین علی اعقابهم یدل علی طول مدة المرتدین
واستمرارهم وهذا انما یظهر فی غاصبی الخلافة دون طوائف العرب الذین امتنعوا عن الزکوة

فان ذلك لم يمتد الا الى الشهرين او ثلثة حاليا حتى نحن راقم الحروف را گوش کنند که اینهمه از قسم
لاف و گزاف و ترک شیمه انصاف و اختیار طریقه اعتساف است چه هر که تتبع و تفحص محاورات عرب
کرده و کتابهای قدیم و جدید را از کتب عربیت بمطالعه خویش آورده خوش می داند که عرب این لفظ
را در خوردن و آشامیدن و آمدن و رفتن و نشستن و برخاستن و نزدیک شدن و دور گردیدن بیش
از بیش در محاورات خود اطلاق میکنند و امتداد و استمرار عرفی مراد می دارند چنانچه از مقامات حریری
والطباق الذهب واطواق الذهب والف ليلة وليلة عيان مى گردد فيقولون انهم لم يزالوا ياكلون
اذا قيل عليهم فلان ولم يزالوا يتحدثون حتى مضى ساعة الى غير ذلك من المحاورات
واگر بعد از این هم اهل تعسف و تعصب را مجال گفتگو باشد که شاید این محاورات بعد زمان اشرف المخلوقات
و ائمه هدی بر روی کار آمده باشد و کلام ما در احادیث آنحضرت و اهل بیت طاهرین است صلی الله
علیه و علیهم پس در ابطال این احتمال باحادیث معتمد از کتب جامعین اصول تشبث نمایم و این عقده را از
برکات و انوار آن طیبین و طاهرین کشایم حدیث اول از سعید بن جبیر از ابن عباس رضی الله عنهم
از جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم است که در وسط آن عبد الله عباس از اطاعت [illegible] تهدید
زجر شدید فرموده اند و قد مر من قبل و الفاظش که معرفت آن درین مقام ضروری بود این است
قال كان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ذات يوم جالسا اذ اقبل الحسن عليه
السلام فلما رآه بكى ثم قال الي يا بني فما زال يدنيه حتى اجلسه على فخذه
اليمنى ثم اقبل الحسين ع فلما رآه بكى ثم قال الي يا بني فما زال يدنيه حتى اجلسه على
فخذه اليسرى ثم اقبلت فاطمة ع فلما رآها بكى ثم قال الي يا بنية فما زال يدنيها
حتى اجلسها بين يديه ثم اقبل امير المؤمنين علي بن ابي طالب ع فلما رآه بكى ثم
قال الي يا اخي فما زال يدنيه حتى اجلسه الى جنبه الايمن انتهى موضع الحاجة
یعنی ابن عباس روایت می کند که روزی جناب رسول صلی الله علیه و آله وسلم نشسته بود که ناگاه

حسن مجتبی بنظر آمد حضرت صلعم چون ویرا دید بگریه درآمد. باز فرمود که ای فرزند من نزدیک بیا پس همیشه
آنجناب حسن مجتبی را نزدیک خود میکرد تا آنکه اورا بران دست خود نشانید پس حسین شهید کربلا را دید
و بسیار گریست و فرمود نزدیک بیا پس همیشه اورا نزدیک خود می نمود تا آنکه اورا بران چپ نشانید باز
فاطمهٔ زهرا را دید و زاری کرد و بسوی خویش خواند پس همیشه اورا قریب میفرمود تا آنکه
اورا روبروی خود نشانید باز علی بن ابیطالب علیه السلام را دید و بگریست و کسی خودش طلبید
پس همیشه اورا نزدیک کرد تا آنکه اورا بدست راست نشانید و درین یکحدیث محاورهٔ مذکور در چار
مقام مستعمل شده و وجه ظاهر است که مجی این بزرگان بحسب اتفاق در یکزمانه واقع شده و مراد از کلمهٔ
مذکور غیر ازین نیست که چون هریکی ازین اصحاب بعد قریب می آمد اورا زیاده تر نزدیک میکرد
و بر جسور خیالیهٔ مؤلف بالخصوص قاضی شوستری که امتناع عن الزکوة را که با عترافش تا دو ماه
استداد کشید مصداق لم یزالوا می داند میباید که صحبت جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم را با از بعد
متناسبه و تقریب آنها بجانب خود هرچند سال حمل فرماید فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِي الْأَبْصَارِ وایضا
در امالی شیخ احادیثی مرویست که این محاوره دران وقوع یافته از انجمله قصهٔ بهلول است که بسبب
ارتکاب گناهی عظیم یعنی بعد نبش قبر زنی از جملهٔ انصار و انتزاع کفن از بدن با غوای شیطان مجامعت
با او نمود و یاس کلی از رحمت پروردگار بهمرسانید و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم بعد استماع این
قصه رو درهم کشید و از نزد خود براند و او چهل روز و شب بتضرع و زاری میکرد تا آنکه آیت کریمه
وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً الی آخرها همراه عتابی بو نازل شد انتهی ملخصا بالجمله هرگاه استعمال جملهٔ
مذکور در افعال غیر قارّه که آنی بیش نیست درست باشد درباره جفاة اعراب منکرین زکوة که زمان
معصیت آنها نسبت با مور مذکوره یعنی مجی و نماز گویا نسبت احقاب زندگی حباب میتوان گفت چرا موجب
انکار خواهد بود و انشاء الله تعالی در مسلک ثانی واضح خواهد شد که انچه علمای امامیه درین باب از امتداد
و استمرار زمانه و عدم آن ذکر کرده اند برای ایشان سم قاتل بوده المختصر مراد از لم یزالوا در حدیث

شریف آنست که تا زندگی بارتداد معلوم اصرار نمودند و توبه و انابت نصیب نامی آنها نه افتاده و سلوک
راه صلاح و تقوی اختیار نکردند پس دعوی اینمعنی که کلمه لم یزالوا بی محل بلکه حشو خواهد بود از هذر کلام و
ناملائم بین الخاص والعام است بلا ریب بلکه بی هنگام و در اینمقام با یراد مثالی تقریر مذکور را واضح می
گردانم که در خانه زید فرزندی متولد شد که خالد نام او گذاشتند و او سه روز زندگانی کرد لیکن از اول
وقت ولادت تا آخر حیات غیر از بکا و زاری و قلق و بیقراری چیزی از وی صدور نیافت پس عمرو
در حکایت از حال خالد مذکور البته این حرف میتواند زد که لَم یَزَل بَاکِیاً مُنذُ وُلِدَ مِن
بَطنِ اُمِّه و همچنین این کلام صادق است اگر خالد تا دو روز زندگانی کند و قس علی هذا چه جای آنکه تا
سه ماه زمانه یا تا شش استمداد یابد آمدیم بر تادیه ارتدوا بعدک و قتلوا علیه که مولف مدعی آن شده پس بدانکه
هرگاه معلوم است که ردت از اصل اسلام و اختیار کفر بواح مراد نیست پس لامحاله لفظ علی اعقابهم
چنانچه گفته اند مولف هم اقرار آن وارد در کار است الا مجرد ارتدوا موهم خلاف مقصود خواهد بود و علی
ای تقدیر قید علی اعقابهم باشد یا نباشد عبارتیکه مولف جامع الکمالات خود انشا فرموده صدق آن
موقوف بر آنست که تا تلاقی عسکر افضل الصدیقین احدی از مانعین زکوة ازین جهان درنگذشته باشد
بلکه کلهم اجمعون طعمه شمشیر مقاتلین شده باشند و اثبات آن البته از حضرت مولف ظاهرا ممکن نیست پس تا
وقت انتهاض سپاه محتمل است که جمعی از آن اهل ردت بحتف انف مرده باشند و از آیات قرآنی ظاهر
است که قتل چیزی دیگر است و موت چیزی دیگر و کافی است در ثبوت تغایر احدهما عن الآخر عطف یکی
بر دیگری در قرآن مجید حیث قال الله تعالی فی محکمات کتابه مَامَاتُوا وَمَا قُتِلُوا پس بعد تسلیم علاوه
و ایجاز جمله منحوته جناب معترض فی حد ذاتها کلام مذکور از مطابقت نفس الامر معطل خواهد بود و این همان مثل است
که علاوه جواهر زواهر را زیب اعناق اخس حیوانات نمایند چنانکه در شرح تلخیص مذکور است از اینجاست که اول در کلام
بعد از درستی الفاظ و تراکیب رعایت مقتضای مقام می باید کرد نه آنکه غرض بعد از آن نموده صنائع علم بدیع
را نصب العین داریم اول از همه تادیه اصل مطلب را بعنوانی باید نمود که مطابقت نفس الامر هم بهم

نشود بخلاف افادهٔ حضرت مؤلف کما عرفته و ظاهرست که جملهٔ لم یزالوا با وصف افادهٔ معنی امتداد
که بتقریر اکابر امامیه واضع ازان مرخواسته بهر تقدیر صادق است فلا بدّ منه دون ما قاله
المعترض الیلمعی و حینئذ یصدق هذه الجملة اعنی لم یزالوا کما روی فی الحدیث علی
جفاة الاعراب سواء ماتوا او قتلوا فانها اعمّ منهما و تعالی الله و ملائکته عن الکذب علوا
کبیرا و ایضا درین مقام وجهی دیگر است و آن اینکه از اقوال و عبارت مؤلف درین رساله و رسائل اخری
چنان معلوم میشود که لفظ بعد در بعدیت متصله حقیقت است و در منفصله مجاز است پس بنا در از جمله
منحوته مؤلف اعنی ارتدوا بعدک و قتلوا علیه این است که بمجرد وفات سرور عالم مرتد گردیده بلا مهلت بقتل
در آمدند و اینهم خلاف واقع رو نمود چنانچه از کلام فاضل شوستری می گذشت که آنها بعد چند ماه بجزای
کردار خویش رسیدند و مؤلف هم ارشاد کرده که اگر بالفرض از بعض قبائل عرب ارتداد واقع شده
فانما هو بعد برهة من الزمان من انتقال الرسول علیه و آله الصلوة الملک المنان عند طلب
الزکوة کما لا یخفی علی احد و ازینجا بوضوح می انجامد که ارتدوا بعدک و ماتوا علیه نیز موهم خلاف مقصود
است و بر تقدیریکه هر دو را ذکر کنند و گویند ارتدوا بعدک و قتلوا و ماتوا علیه قطع نظر از انکه در صورت
قید علی اعقابهم اختیار اطناب بیفائده متعین است و در صورت تجرید باعتبار حروف ترجیح لم یزالوا
مرتدین علی اعقابهم ندارد و از نکتهٔ افادهٔ امتداد زمانه یعنی با وصف مهلت یافتن مدت دراز توبه
و انابت و اصلاح ایشان بهم نرسید کما اعترف المؤلف و این مضمون را دخل در تشنیع و تفضیح است خالی
است فیکون مرجوحا لا راجحا علیه علاوه برینکه هندفا رفتیم اگر می باید پس بهمان آتش دوزخ کاسه خواهد
بود بلکه بجهت اتصال آن با لفظ قتلوا علیه اینمعنی متبادر خواهد بود که بمجرد فراق برگزیده تمامی انفس و
آفاق بر ارتداد کشته شدند و ظاهر الفساد و الامر بالیستکه مؤلف رساله مسفر مود که لم یزالوا مرتدین
چه فائده دارد و در اختیار لفظ منذ فارقتهم کدام لطف متصور است کما لا یخفی علی المتوقد
البصیر و لا ینبئک مثل خبیر و وجوه دیگر برای رجحان لم یزالوا برا فادات جمل مخلطب

بعد از تأمل بسیار بر آید چنانچه بر طلبهٔ علوم پیدا بر کسانیکه در فن بلاغت ید طولانی دارند مخفی نیست **قوله**
علاوه الخ **اقول** هرچند این دلیل در تصنیفات حضرت ابن طاوس متشیعین جلوه گر باشند و علمای دیگر
در ابرام و احکام آن کوشیده باشند چنانچه بر متصفحین کتب قوم مخفی نیست لیکن نزد این هیچمدان لوچ تر از
دلیل سابق است چه اگر مراد از مجرد مفارقت سید الخافقین عدم حیلولت مدینه است و لو ساعةً او
ساعتین پس بر اخص خواص اصحاب یعنی خلفاء راشدین هرگز صادق نمی آید زیرا که ابوبکر صدیق بعد
استماع سانحهٔ وفات سرور کائنات که در عوالی مدینه بلکه اثنا راه اتفاق افتاد هرگز بسقیفه نرفته
و پیش قدمی نکرده بلکه بخط مستقیم در مسجد نبی کریم صلی الله علیه و آله و سلم آمده باز بر جسد مبارک بعد جلائل و
مناقب با وصف گریه و زاری آغاز نموده و پیشانی نورانی رسول ربانی را بوسه داده باز بتعزیت اهلبیت
نبوی پرداخته و تسلیهٔ حضار خصوصاً عمر فاروق که قبضهٔ شمشیر در دست گرفت و گفت که هر که رو برو
من خواهد گفت که آنحضرت صلعم وفات یافت سرش از تن جدا خواهم کرد مشغول شده و او را از سِنهٔ
غفلت و نوم حیرت مستیقظ و بیدار ساخته و از معلومات خویش اختلاف اصحاب در تعیین موضع
دفن که مکه باشد یا بیت المقدس یا گورستان بقیع از میان برداشته و هرگز از مبادرت آن مکان بالکل
آن شیان تجاوز نکرده آخر بعد گفتگوی بسیار و قیل و قال بشمار التماس و الحاح کسانی را که بجانب سقیفه
دعوتش کرده بودند همراه کشیدند و خواستند که فتنهٔ انصار را فرو نشانند و آنها را از غفلت متنبه
گردانند قرین اجماع گردانیده چنانچه روایات کتب فریقین مثل صحیح بخاری و تاریخ طبری و ترجمهٔ آن و
تصانیف ابن اسحق و استیعاب ابن عبد البر و تالیفات مجلسی مانند بحار الانوار الی غیر ذلک من الکتب
الاسفار دلالت بر این مدعا دارد و اگر باین اجمال راضی نشوی تفصیل بعضی از آن باید شنید شیخ عبد الحق
دهلوی رحمه الله در کتاب ما ثبت بالسنه از صحاح نقل کرده ان ابا بکر جاء الی علی فرسٍ من
مسکنه بالسنح منازل بنی الحارث بن الخزرج بعوالی المدینة بینه و بین منزل
النبی صلی الله علیه و آله و سلم میل حتی نزل فدخل المسجد فلم یتکلم

الناس حتی دخل علی عائشة فتیمم رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم وهو مغشی بثوب
حبرة فکشف عن وجهه ثم اکب علیه فقبله وبکی ثم قال بابی وامی والله لا
یجمع الله علیک موتتین اما الموتة التی کتبت علیک فقد متها و در شیخ مذکور در کتاب
نقل می نماید که اخذ عمر بقائم سیفه وقال لا اسمع احدا یقول مات رسول الله صلی الله علیه
وآله وسلم الا ضربته بسیفی هذا واما عثمان بن عفان فخرس حتی یذهب به ویجاء ولا
تکلم الا بعد الغد واقعد علی فلم یستطع حراکا واضنی عبد الله بن انیس فمات
کمدا ولم یکن فیهم اثبت واحزم من ابی بکر والعباس وفی روایة وکان
اتیتهم ابابکر جاء وعیناه تهملان وزفراته تتردد وغصصه تتصاعد وترتفع فدخل
علی النبی صلی الله علیه وآله وسلم فاکب علیه وکشف الثوب عن وجهه وقال طبت حیا ومیتا
وانقطع بموتک ما لم ینقطع لاحد من الانبیاء فعظمت عن الصفة وجلت عن
البکاء ولو ان الموت کان اختیارا لجدنا لموتک بالنفوس اذکرنا یا محمد
عند ربک ولنکن ببالک و مترجم تاریخ طبری که باعتراف مرزا محمد کشمیری در نزهه از شیعیان است
انچه بعبارت مطنبه آورده خلاصه اش باین مسطور رسید که وقت وفات شریف چاشتگاه روز دوشنبه
بود دوازدهم ربیع الاول این است وقوع یافت وآنانکه دوم ربیع الاول گفته اند درست نشود
وفاروق از وفات آنجناب منکر شد تا آنکه صدیق او را بآیت کریمه وما محمد الا رسول قد خلت
من قبله الرسل افان مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم ملزم ساخت و نائرهٔ غیظ و غضب
و دهشت او را منطفی نمود پس صحابه در خانه مقدس در آمدند و بسیار گریستند باز در مسجد جمع شدند تا آنکه
شخصی در مسجد آمد و گفت چه نشسته اید که انصار در سقیفه گرد آمده اند و با سعد بن عباده بیعت میکنند ابو بکر
صدیق با عمر برای دفع این هنگامه اراده سقیفه نمود و در اثنای راه با ابو عبیده جراح در خورد و او هم قصه
انصار بیاو ایشان داد تا آنکه بمجمع انصار رسیدند و حال برین منوال دیدند و بعد گفتگوی

ایشان انصار از کرده خود دست برداشتند و عمر بیعت ابی بکر صدیق نمود پس انصار دست بیعت
بدست فضل الصدیقین دادند هجوم مردم زیاده از حد واقع شد و قریب بود که از کثرت ایشان سعد بن عباده
در معرض هلاک آید الی ان قال ابوبکر صدیق گفت من این کار از آن کردم که خون مردم ریخته نشود
و اختلاف ایشان برطرف گردد باز گفته که ابوبکر صدیق رضی الله عنه اختلاف مردم در باب غسل
شریف باین وضع دفع کرد که شنیدم از آنجناب که گفت اهل بیت مرا بشویند بگویید علی و عباس
را که غسل دهند آنگاه ایشان باین کار مشغول شدند و او با مهاجر و انصار بر در مبارک نشست یکی
از انصار گفت که در غسل شریف انصار را افتخاری بهم رسید اجازت ده تا یکی از ما هم در آنجا حاضر
شود صدیق او را اجازت داد شقران و اسامه آب میدادند و فضل و قثم از پهلو بپهلو میگردانیدند
و امیر المومنین می شست و عباس و اوس انصاری مذکور از دور ایستاده بودند و میگریستند باز در
دفن اختلاف افتاد صدیق بتذکیر حدیث اَلْاَنْبِیَاءُ یُدْفَنُوْنَ حَیْثُ یَمُوْتُوْنَ دفع کرد چون در حجره
ام المومنین عائشه قبر را درست کردند جنازه را لب گور نهادند خلایق می آمدند و نماز بی امام می
گذاردند چون مهاجر و انصار فارغ شدند نوبت بزنان و کودکان رسید در نیمه از شب چهارشنبه دفن
کردند و بعضی گویند شب آدینه بود علی بن فضل و قثم و شقران در گور نهادند انتهی ملخصا صاحب [illegible]
گوید که ابوبکر صدیق بمنزل خود که در محله سنح داشت رفته بود تا از اهل و عیال خویش خبری گیرد عائشه
رضی الله عنها شخصی بطلب او فرستاد که هر چند زودتر خود را برسان که واقعه مشکل دست داد ابوبکر سوار شد
و بتعجیل بیامد چون در مسجد رسول صلعم قدم نهاد عامه اصحاب را دید که سر در یکدیگر آورده اند و هر گروهی از ایشان
مدعائی دارند در حجره عائشه در رفت و گفت کجاست رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اهل بیت اشاره
کردند که اینست روا بر داشت و پیشانی نورانی و ساعد با دولت مساعد را ببوسید و گریست اِنَّکَ مَیِّتٌ
وَاِنَّهُمْ مَیِّتُوْنَ بخواند و گفت یا رسول الله خوش بوی می اشتی بواری هم در زندگی و هم در مردگی شعر
بفدای تن و اندام چو گلبرگ تو باد * هر کجا در همه آفاق گل اندامی هست * بقیه دان که خبر

در ساقی تنگ توشیست ❊ هیچ اگر درد و جهان مکسیر موکامی هست ❊ انگاه شیخ عتیق از پی جرعهٔ تحقیق جام
تصدیق ریخت کای بحر محیط رسالت وای نقطهٔ دایرهٔ بسالت بحضرت جلال احدیت در مرگ تو اتفاق
چه هنالیطة الیست مقرر که انبیا علیهم السلام یکباره بنشستی میرند اکنون آن موتی که ترا مقرر بود
دریافتی و از عرصهٔ خاک بقعهٔ افلاک شتافتی پس برداء بر روی آن مهتدی کشید و بمسجد رفت و هیچ بکی از
طوایف التفات ننمود و بمنبر برآمد مردم یکبار متوجه بار عارشدند و عمر خطاب و غیر او را از اصحاب
که در آن قصه سلوک سبیل خلاف سلوک سید نشتند بحال خود بگذاشتند ایشان نیز بحسب ضرورت علم
استماع برافراشتند و مترصد گشتند که آیا چه خواهد گفت ابوبکر صدیق بعد از آنکه حمد و ثنای حضرت
خداوندی بتقدیم رسانید فرمود اما بعد هر آن بنده که پرستش محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
می نماید باید بیقین بداند که او ازین جهان رحلت نمود و آنکس که پروردگار عالم و آفریدگار بنی آدم را می پرستد
بی شبهه معلوم کند که او زنده ایست که هرگز نمیرد و آنگاه بتلاوت آیت وافی هدایت وَمَا مُحَمَّدٌ اِلَّا
رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ اَفَاِنْ مَاتَ اَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلٰی اَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلٰی
عَقِبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللّٰهَ شَيْئًا وَسَيَجْزِي اللّٰهُ الشّٰكِرِيْنَ مشغول شد عمر بن خطاب گفت گویا من هرگز
این آیت را نشنوده بودم فی الحال حرکت اندیشه غریب در نزدیک بود که بیفتم لیکن تمام حاضران را متحقق شد که سید عالم
سرای سرور برین جای غرور اختیار فرموده همه دل بموت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم نهادند و بخواندن
اِنَّا لِلّٰهِ وَاِنَّا اِلَيْهِ رَاجِعُوْنَ زبان بگشادند و گفتند ای خلیفه در وصول بر حضرت رسول نماز بگذاریم جواب
داد که زمرهٔ کیفیت آن بنوعی که از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم شنوده بود ایشان را تعلیم داد و محل دفن
نیز مقرر ساخت و با اهل بیت عظام و عترت کرام گفت شما بموجب اشارهٔ علیهٔ نبویه مهم غسل و تکفین و
تجهیز آنحضرت مکفی سازید و خود با اکابر مهاجر بسقیفهٔ بنی ساعده رفت تا کار پیشوای امت و امر خلافت
را معین گرداند انتهی کلامه مختصراً و باقر مجلسی در بحار آورده که روی الشیخ فی تلخیص الشافی
عن هشام بن محمد عن ابی مخنف عن عبد الله بن عبد الرحمن الانصاری ان النبی صلی الله

عليه

عليه وآله وسلم لما قبض اجتمعت الانصار في سقيفة بني ساعدة فقالوا نولي هذا الامر
من بعد محمد صلى الله عليه وآله وسلم سعد بن عبادة واخرجوا سعدا اليهم وهو مريض قال فلما
اجتمعوا قال لابنه او لبعض بني عمه اني لا اقدر بشكواي ان اسمع القوم كلهم كلامي ولكن
تلق مني قولي فاسمعهم فكان يتكلم ويحفظ الرجل قوله فيرفع به صوته ويسمع به
اصحابه فقال بعد ان حمد الله واثنى عليه يا معشر الانصار ان لكم سابقة بالدين وفضيلة
في الاسلام ليست لقبيلة من العرب ان محمدا صلى الله عليه وآله وسلم لبث بضع عشرة سنة
في قومه يدعوهم الى عبادة الرحمن وخلع الاوثان فما آمن به من قومه الا رجال قليل
والله ما كانوا يقدرون على ان يمنعوا رسوله ويعزوا دينه ولا ان يدفعوا عن انفسهم
ضيما عموا به حتى اراد بكم ربكم الفضيلة وساق اليكم الكرامة وخصكم بالنعمة ورزقكم
الايمان به وبرسوله والمنع له ولاصحابه والاعزاز له ولدينه والجهاد لاعدائه وكنتم اشد
الناس على عدوه منهم واثقله على عدوه من غيركم حتى استقامت العرب لامر الله طوعا
وكرها واعطى البعيد المقادة صاغرا داخرا حتى اثخن الله لرسوله بكم الارض ودانت باسيافكم
له العرب وتوفاه الله اليه وهو عنكم راض وبكم قرير عين استبدوا بهذا الامر دون
الناس فانه لكم دون الناس فاجابوه باجمعهم بان قد وفقت في الراي واصبت في القول ولن
نعدو ما رأيت نوليك هذا الامر فانت فينا مقنع ولصالح المؤمنين رضا ثم انهم ترادوا الكلام
فقالوا فان ابت مهاجرة قريش فقالوا نحن المهاجرون وصحابة رسول الله الاولون
ونحن عشيرته واولياؤه فعلام تنازعوننا الامر من بعده فقالت طائفة منهم فانا
نقول اذا منا امير ومنكم امير ولن نرضى بدون هذا ابدا فقال سعد بن عبادة حين
سمعها هذا اول الوهن واتى عمر الخبر فاقبل الى منزل النبي صلى الله عليه وآله وسلم
فارسل الى ابي بكر وابو بكر في الدار وعلي بن ابي طالب في جهاز النبي فارسل

إلى أبي بكر أن اخرج فأرسل إليه إني مشتغل فأرسل إليه أنه قد حدث أمر لا
بد لك من حضوره فخرج إليه فقال ما علمت أن الأنصار قد اجتمعت في سقيفة بني
ساعدة يريدون أن يولوا هذا الأمر سعد بن عبادة وأحسنهم مقالة من يقول
منا أمير ومنكم أمير فمضيا مسرعين نحوهم إلى آخر الرواية یعنی شیخ الطائفه در تلخیص الشافی
باسنادش روایت کرده که انصار بمجرد وفات سرور ابرار در سقیفه گرد آمدند و خواستند که سعد را بخلافت
بردارند و او بجهت مرض یارا نیافت که تقریر خود را بمسامع قوم رساند پسر او یا بعضی بنی اعمام او بگوش
مردم میرسانید که ای گروه انصار چندانکه شما فضیلت دارید برای احدی از قبایل این فضیلت مقصور
نیست ایمان بخدا و رسولش آوردید و در راه خدا جهاد کردید و آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم
باتفاق شما قوت یافت و تا نفس بازپسین از شما راضی بود پس شما برای خلافت استقلال
دارید نه قوم دیگر انصار او را بخلافت مبشر کردند و گفتند که بهتر از تو کسی نیست باز با همدگر
گفتند که اگر مهاجرین فضایل خویش بر شمارند آن وقت چه جواب خواهد بود گروهی جواب دادند
که ما خواهیم گفت که یکی از ما و یکی از شما امیر باشد و بدون این غیر این نخواهیم داد سعد بن عباده جواب
مذکور را بر ضعف قوم حمل کرد قضارا این خبر بگوش عمر رسید او بخانه پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم
متوجه شد و کسی را نزد ابوبکر که در خانه هدایت کاشانه با علی بن ابیطالب در تجهیز مشغول بود فرستاد
که زود تشریف بیاورد ابوبکر قبول نکرد و گفت که من درین کار مشغولم عمر باز پس فرستاد که کار
عظیم افتاده حضور تو ناگزیر است پس ابوبکر بعد ازین الحاح بیرون آمد و عمر فتنه انصار را بگوش او رسانید
پس ابوبکر و عمر بعجلت تمام روانه شدند و در اثنای راه با ابوعبیده جراح در خورسند الی آخر التقریر و روایت کرده
ملا باقر مجلسی در بحار از کامل ابن اثیر نقل کرده از آنهم بوضوح می انجامد که فتنه سقیفه بنی ساعده و هنگامه انصار در مهلت دراز از
وفات شریف بوده و انجام و کتابی که از شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید شیعی آورده مثل روایت ساقط الفصاحت
در بنگاه ابوبکر صدیق از جنازه شریف جدا نشده فرستاده فاروق برای نقل مقصود منفرستاد لکن بنابر

مجتمعه انصار بسقیفه توجه فرمود و از روایت ابن ابی الحدید مذکور که مجلسی بفاصله یسیر باز دیگر نقل کرده
معلوم میشود که مخبر خبر سقیفه معن بن عدی بود که بعد از اخبار دست فاروق گرفت و بسوی خود کشید و
گفت برخیز که رفتن تو در مجمع انصار ضرورست و فاروق گفت که من بامر عظیم یعنی بتجهیز شریف مشغولم
و درین درد و الم گرفتارم من ازینجا هرگز حرکت نخواهم کرد او قبول نکرد و گفت که تا برود در بیعت
بر ضرورست و عبارتش درینمقام اینست و ان الخبر لما اتی عمر فاتی منزل رسول الله صلی الله
علیه و آله و سلم و کان الذی اتاه معن بن عدی فاخذ بیده و قال قم فقال عمر
انی عنک مشغول فقال انه لا بد من قیام فقام معه الحدیث یعنی ازین روایات و عبارات
دلالت صریح بر آن دارد که رفتن شیخین بعد ازین گفتگو و قیل و قال بود و آنهم بنابر دفع فتنه انصار برای
خلل خلافت و تقریر آن که از سالها آماده کرده بودند چنانچه در قلوب شیعه اختلاج دارد و الا میبایست ابوبکر
صدیق بمجرد استماع خبر وفات شریف از ثنا راه بر خط مستقیم بسوی سقیفه میدوید و حریفانش نیز همعنان
میشدند و سبقت بر انصار میکردند و اذ لیس فلیس این است کمال شغل دل و اگر حیا است از برای
تجویز سیفرمایند فهی اعظم من ان یکون لیلا او نهارا او اقل من ذلک و اکثر مع هذا بر آنکه این توریه
و نظرائی با و از مانعین زکوة و منحرفین از احکام مؤبده شریعت سید کائنات صلعم بنفسه تند فارقتهم حقیقة بلی
شوب تکلف و ارتکاب تعسف صادق می آید و انطباق می یابد بر آنکه استدلال آن جماعت بر دعوی باطل
خویش بکریمه خذ من اموالهم صدقة دلیل صریح بر آنست که بمجرد استماع خبر رحلت
وفات سید عالم زکوة را انکار کرده اند که ظهور اراده و شقاوت آنها علی رؤس الاشهاد وقت طلب
زکوة بوده باشد و بر ظاهرست که صدور این کلام اعنی لم یزالوا مرتدین علی اعقابهم منذ
فارقتهم از حضرت ملک علام است چنانکه روایت بعضی از اجله محدثین بر آن گواه است جائیکه بقوله
تعالی انک لا تدری لم یزالوا مرتدین نقل کرده اند کما لا یخفی علی من مارس کلامهم
و رواتهم و بعد ازین بروایت باقر مجلسی نیز هویدا خواهد شد که قائل این کلام آفریدگار انام است

سلمنا کہ این کلام از ملائکہ مقربین سرزده لیکن تبدیل و تغییر و وقوع اشتباه از آنها جز بمذهب بعضی از
شیعه بس بعید است فانهم لا یعصون الله ما امرهم و یفعلون ما یؤمرون والا می باید که خود ملائکه از اہل حدث
و تبدیل و تغییر باشند و در حق ایشان صادق آید اتأمرون الناس بالبر و تنسون انفسکم و انتم تتلون الکتاب افلا
تعقلون بالجملہ صدور این کلام در حقیقت از کسی است که پیدا و نهان نزد وی یکیست پس نگاه حق جل و علا از عدم
رسوخ اسلامی آنها و خفت بود لهذا اسند فار قتهم بر حقیقت خودش محمول خواهد شد که در ظهور و شهرت آن هنوز مهلت
باشد علاوه بران اسند فارقتهم فرموده اند نه سند افارقت الدنیا و مفارقت آنجناب از ایشان بگوه و ممتنعین عن
الصدقات و امثالهم من اہل الحدیث ما از همان وقت است که آنها خبر وفات شریف شنیدند گو در نفس الامر یکدو روز قبل
از آن سانحه وفات اتفاق افتاده باشد و درین مقام نکته بس عمیق و لطیفه بس دقیق است اگر ادنی
غور و تامل بکار برند و آن اینکه سند فارقتهم مشعر بر آنست که علت تامه ارتداد و انحراف شان مجرد رفتن
جناب نبوی صلی الله علیه و آله و سلم خواهد بود و اینمعنا بحقیقه درین مقام تنها برین مردم صادق
است که زندگانی آنجناب را علت مرضیت نگوه دانستند بخلاف ابوبکر صدیق و اتباع او که مجرد
فراق آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم باعث گریستن و تعزیت نمودن و ما یتعلق بذلک گردیده نه موجب
رفتن بسقیفه بلکه باعث توجه بسقیفه استماع خبر سانحه خلافت سعد بن عباده و اجتماع انصار بر خلافت
و امامت او و قول بعضی از ایشان با مامت دو کس از مهاجرین و انصار در یکوقت بوده و اجتماع دو امام
موافق اصول امامیه کما فی علل الشرائع گویا اجتماع دو خدا است و مطابق روایات اہل حق موجب
قتال بین المسلمین است و بلا ریب نزد فریقین خلافت سعد خلاف ارشاد سرور عالم بود و با این
تفصیل دریافتیم که گویا بجبر و قسر رفته اند و خواستند که وی را ازین اراده باز دارند و حق را بر مرکز آن زمد
و نائره این فتنه را باب تدابیر فرو نشانند و بهر حال این همه کوشش بر طبق حدیث متفق علیه فریقین بود
که امام از قریش می باید نه از غیر ایشان و بحمد الله که الائمة من قریش حدیثی است که اکابر امامیه بصحتش
گواهی داده اند چنانچه از مطالعه عماد مومن جالسی و کتب حدیث امامیه سمت وضوح دارد گو

برادر

بناء بزرگ مخاطب عالی نباد رجواب ایضاح بجهت کثرت استقرا و تبحر در علم کلام المکار بحث از ان
فرماید منت خدا را که رفتن این بزرگان اگرچه بالحاح دیگران باشد لیکن باعث رفع فساد عالم شد
والا کدام فتنه که بعد خلافت سعد که شاق بر جمیع مهاجرین وخلاف احادیث سید المرسلین
بود برپا نمی شد و هرگاه خود در اسلام این فتنه پیدا شود چه قباحتها که دران لازم نمی آید از وقوع
این سوانح و اختلاف اکثری از اهل اسلام طعمه شمشیر کفار و اهل ردت میگردیدند و بنیاد عمارت اسلام
خراب و بکشوفات مسیلمه کذاب آب و تاب میشد چنانچه از ترجمه تاریخ طبری بتقریر فضل الصدیقین و عدم
تلبیه اصحاب با آن ان گذشت بخلاف خلافت صدیقی که مارب بیخ و بنیاد کفر و نفاق را از عالم
برکند و مبدا انبساط اهل اسلام و منشاء انقباض کفار لیام گشت کیف لا وهو دین الله الذی
اظهره وجنده الذی اعزه وایده حتی بلغ ما بلغ وطلع حیث طلع ونحن علی
موعود من الله والله منجز وعده وناصر جنده چنانچه حضرت امیر تعریف و توصیف آن
در خطبه نهج البلاغه مشغول شده و قطع نظر از ان خود علمای امامیه با وصف مزید عداوت خلفا
که با اهل سنت و جماعت بنی آدم هم آن قدر نخواهد بود قائل بزهد و ورع می شوند و ایشان را بخلافت
ظاهری ائمه را با مامت معنوی متصف میدانند چنانچه بر ناظر شافی سید مرتضی و شافی شرح
کافی و بحار مجلسی مخفی نمی ماند و اگر مناط این همه بر تورع نمی بود بایستی که مثل یزید و مروان را هم درین
زمره می شمردند و اسامی آنها بر زبان می بردند آمدم بر اینکه محمل حدیث الحوض لا تدری ما احدثوا
بعدک وارتدوا علی الاعقاب بضمیمه مندفا رفتهم برگروه انصار صادق می آید والمظنون بالمخاطب
ایضا لا یرضی بذلک وجوابش آنکه چون توبه و انابت و اصلاح انصار بعد از ان محلین بکمال عجلت
در کتب فریقین مثل صحاح سته و اصول امامیه سیما بحار مجلسی متواتر است و مقتضای جمله لم یزالوا
آنست که توبه و انابت و اصلاح در نصیب مصداق حدیث حوض مثل مالک و عیینه بن حصن افتاده
کما عرفت سابقا پس لا محاله دامن ایشان هم از غبار کدورت منزه خواهد بود

و از اینجاست که خاتمهٔ خطبهٔ آخرین جناب سید المرسلین در سفارش گروه انصار بود چنانچه مطالعهٔ
بحار مجلسی و دیگر تصانیف علمای مذکور و کتب اهل سنت بران شهادت میدهد و این از جمله محالات است
بالخصوص بر قرار داد مؤلف ساله که جناب سید النبیین صلعم بذات مخصوص مصداق حدیث الحوض
عارف باشند کما عرفت و بر تقدیر صدق حدیث مذکور بر گروه انصار معاذ الله من ذلک سفارش
ایشان فرمایند و الفاظ خاتمهٔ خطبهٔ مشار الیها اینست اَلَا وَ اِنَّ الْاَنْصَارَ کَرِشِیَ الَّذِیْ
اُوِیَ اِلَیْهَا وَ اِنِّیْ اُوْصِیْکُمْ بِتَقْوَی اللّٰهِ وَ الْاِحْسَانِ اِلَیْهِمْ فَاقْبَلُوْا مِنْ مُحْسِنِهِمْ وَ
تَجَاوَزُوْا عَنْ مُسِیْئِهِمْ یعنی آگاه و بیدار باشید و بدانید ای مهاجرین که انصار محل اعتماد
و موضع امانت اسرار من اند بر ایشان اعتماد میکنم و شما را بخوف و خشیت الهی و احسان بسوی انصار
وصیت می نمایم پس قبول کنید و خوشنود باشید از نیکو کار ایشان و در گذرید و چشم پوشی نمائید از بدکار ایشان
و بحمد الله که دامن خواص اصحاب کبار از مهاجرین و انصار ازین کدورت و غبار پاک و پاکیزه است الحمد لله
عَلٰی ذٰلِکَ وَ مِنْ ثَمَّ قَالَ اللّٰهُ تَعَالٰی فِیْ مُحْکَمِ کِتَابِهٖ وَ لٰکِنَّ اللّٰهَ حَبَّبَ اِلَیْکُمُ
الْاِیْمَانَ وَ زَیَّنَهٗ فِیْ قُلُوْبِکُمْ وَ کَرَّهَ اِلَیْکُمُ الْکُفْرَ وَ الْفُسُوْقَ وَ الْعِصْیَانَ اُولٰٓئِکَ
هُمُ الرَّاشِدُوْنَ فَضْلًا مِّنَ اللّٰهِ وَ نِعْمَةً وَ اللّٰهُ عَلِیْمٌ حَکِیْمٌ ه هر چند از قول مخاطب علاوه
تا قول او کسی گوید همه در عبارات فقیر مخدوش گردیده و از هم ریخته لیکن چون تفصیل رنگ دیگر دارد و فایده آن
بعوام هم میرسد ناگزیر بشرح و بسط بعضی از اقوال دیگر هم میگرایم **قوله** و بر ظاهر است الی آخره **اقول**
مسلما که ظهور ارتداد مالک بن نویره و برادران و بمعنی معلوم وقت طلب زکوة باشد لیکن معنی ارتداد در قلوب
آنها بمجرد استماع خبر وفات رسول علیه الصلوة و السلام تحقق یافته و لا نسلم که قبل از طلب زکوة منع آن
باستدلال از آیات کریمه در ذهن ایشان در نیامده و این ارتداد صادر نشد مگر وقتی که اعوان و انصار خلیفه
اول زکوة را از ایشان طلب کردند فالمدعی مطالب بالبینة **علاوه** چون این هولا لم یزالوا ارشاد جناب
اقدس الهی است و تمامی این ماجرا از قبیل اخبار واقعه قبل از وقوع است درین معنی که آن مردم هم بمجرد

خبر مفارقت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم تبدیل و تعقیب کردند وراه ارتداد سپردند هیچ غباری و کدورتی لازم نمی آید زیرا که خبر از وقتی است که در آن هنگام نشان معنی تبدیل مسئله کوه راسخ شد گو ظهور آن بر مردم بعد چندی اتفاق افتاده باشد و نهایت از عمل رزین بعید است که مؤلف دعوی نماید که ارتداد مانعین زکوة بعد از طلب زکوة بود و این دعوی نیز از قبیل دیگر ترهات مؤلف است که اقامت دلیلش از وی ممکن نیست **قوله** بخلاف امر خلافت آه **اقول** انتساب سقیفه سازی بکمال کشاکشی و کاوکاو ناز کیری بجانب مهاجرین و انصار پس بر فرض و تسلیم بجانب مهاجرین ولیس بیست فالامر لیس کذلک لما عرفته و اگر بطرف انصار است پس بر فرض و تسلیم خیر الضار من حیث الاجماع فی السقیفة مصداق ارتداد علی الاعقاب شدند فارقتهم باشند لیکن بالاجماع مصداق لم یزالوا که اصرار و استمرار را می خواهد نتوانند بود و هر دو امر از ایشان منتفی و مسلوب است و مقصود مؤلف اینست که یکی از قیود حدیث الحوض را بر صحابه تطبیق دهد و بر استدلال رندی خلیع العذار بر حرمت نماز بکلمه لا تقربوا الصلوة گوش نهد بلکه مطلوب و آنست که خواص اصحاب جناب پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم مورد تمامی قیود حدیث مذکور اند و بحمد الله که نفس حدیث مقصود او را بر نمی تابد بلکه بنیاد بلند باطل میسازد و دلالت بران دارد که احدی از خواص اصحاب مراد ازین حدیث نتواند بود ولله الحجة البالغة **قوله** فتدبر فانه لطیف الخ **اقول** لیت شعری ماذا اراد من التعسف فان کان المراد منه ما قلته فی الفصل السابق یعنی ان اردت من مجرد المفارقة عدم حیلولة الزمان کائنا ما کان فهو یناقض ما روی الفریقان من ان الشیخین لم یبرحا عن مکانهما الا بعد برهة من الزمان اعنی بعد تعزیة اهل بیت سید الانس والجان ودفع بعض الاختلافات التی وقعت بین الاعیان مع ان ذهابهما الی السقیفة ما کان الا بعد استماع الاخبار الشنیعة وظهور شدة الضرورة وان اردت تجویز الحیلولة فالامر بین وجوابه واضح بین علی انه سطحی حقیقة قوله تعالی او ملائکته ممن فارقتهم علی الملائک ونظرائه فهو باطل وان الباطل کان زهوقا وان کان المراد

سوی ذٰلک الامرین فعلیه البیان وعلینا ردّه بالبرهان **قوله** اگر کسی گوید الخ **اقول**
حالیا این شبهه بکسی عارض نمیشود زیرا که بندهٔ ناتوان بحول الله و قوته بر مقام خویش ثابت کرده ام
که احدی از قیود احادیث بر مسلک امامیه نیز بر خلفای ثلثه و اعوان و انصار ایشان صادق نمی آید
پس با وصف ملاحظهٔ آن چگونه خار شبههٔ مذکور بخاطر کسی خواهد خلید بلکه ناظر مسلک قوم بالیقین بانگ
بلند خواهد گفت که آنچه مؤلف رساله فهمیده و در پی اثبات آن گردیده است قطعا و یقینا بدیهی البطلان است
و از روی او خارج از تبعهٔ امکان و علمای امامیه مجال آن ندارند که ردت خلفای راشدین از این حدیث بر
مذهب خود ثابت کنند تا بمراعات اصول اهل سنت چه رسد و این عده یوما فیوما بلکه ساعة فساعة نزدیک
می شود الیس الصبح بقریب **قوله** گوییم الی آخره **اقول** دعوی حصر در دو احتمال غلط محض است هر کس که
ملحقات این رساله را دیده و اقوال علما یاد داشته نیک میداند که این حصر مخدوش است زیرا که
محدثین در مصداق این حدیث منافقین مدینه را هم داخل دانسته اند مگر شاید از یاد حضرت افتاده باشد که دعوی
حصر میکند و بمطالعهٔ عبارات ملحقات نمی پردازد اکنون بعبارتش تصریح میکنیم و آن اینست قال ابن
التین یحتمل ان یکونوا منافقین ولا یبعد ان یدخل فی ذلک ایضا من کان فی زمنه
من المنافقین وسیاتی فی حدیث الشفاعة ویبقی هذه الامة فیها منافقوها فدل
علی انهم یحشرون مع المؤمنین فیعرف اعیانهم الخ وبلا ریب حمل این حدیث بر منافقین احتمالی
دیگر است ورای این هر دو احتمال که در ان دعوی حصر کرده بار خدایا مگر اتباع و اشیاع مؤلف گویند که این
احتمال هیچ صورت صحیح نیست گوییم عنقریب گذارش میکنیم که تغلیط و احاله آن غیر صحیح است علاوه
میگوییم که احتمال ردت بعضی از قبائل چون نزد یک مؤلف صحیح نبود می بایست که در یک امر خاص حصر مردود
و نام دیگری بر زبان نمی آورد و نمی گفت که اینجا بجز این دو احتمال احتمال ثالث امکان ندارد و بر ظاهر است
که مستدل را باید که جمیع احتمالات خصم را تعرض کند و بدلائل بر طرف سازد و این صورت نه بست
فاین المدعی این الدلیل اکنون باید شنید که احتمال انطباق حدیث بر منافقین زبان حضرت که از کلام بعضی

از علما دریافت شد نیز صحیح تواند بود زیرا که منتهای اعتراض بران نیست که آنها چنانچه بمکر و تزویر
کما فی القرآن المجید در زمان آنسرور صلی الله علیه و آله وسلم بسر میکردند در وقت خلفای راشدین نیز همین
جاده می سپردند پس احداث و ارتداد علی الاعقاب چه معنی داشته باشد گوییم لا نسلم که حال آنها بر یک
نهج و یک وتیره بود بلکه خود قرآن مجید بران ناطق است که حال آنها در وقت عسر اسلام بطور دیگر و در
یسر اسلام بر سبیل آخر بود چنانچه مفسرین در تطبیق بعضی از آیات قرآنی تقریر آن کرده اند پس چون
شوکت اسلام در وقت خلفا زیاده شد و ابتدا آن صبح خلافت افضل الصدیقین است احتمال قوی است
که آن منافقین بکمال تستر و اخفای حال خود مانند عبدالله بن سبا پرداخته باشند و بنا بر طمع دنیا که مجبول
بران بودند بحسب ظاهر استقامت دینی را اختیار نموده باشند جناب اقدس الهی که دانای نهان
و آشکار است ریا و سمعهٔ آنها را که بحد کمال رسیده بود و بر یک طور واقع شد باحداث تعبیر نموده
باشد و در احداث آن نسبت بزمان آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم که قرار شان بر یک حال نبود
کلامی نیست باز ارشاد شده که آنها همیشه بر ارتداد و احداث مذکور اصرار نمودند یعنی توبهٔ دلی
و انابت قلبی نصیب آنها نشد بلکه بر همان ارتداد و احداث از دنیا رفتند و سند منع هم قول
علمای امامیه بالخصوص شیخ مدائنی اعنی ابن ابی الحدید غیر او است که فاضل جالسی در عماد خود نقل کرده
و در صوارم چو بین بکمال تحسین و آفرین و اعتراف بکمال متانتش بترجمهٔ آن پرداخته حیث قال و ایضا
ابن ابی الحدید معتزلی با وجود اینکه از اهل خلاف بوده در شرح نهج البلاغة کلامی بسیار متین
گفته که هر که از اهل انصاف باشد برا و بر کلام او تحسین و آفرین البته خواهد نمود و حاصل مضمون
آن گفتار همین است که شبهه نیست در اینکه منافقین در وقت حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم
بودند و بعد وفات آن حضرت هم باقی ماندند کسی را نمی رسد که بگوید نفاق مرد به مردن آنحضرت
و سبب مخفی شدن منافقین بعد وفات آنحضرت آنست که در وقت حیات آنحضرت صلعم همیشه آیات
قرآنی متضمن ذکر منافقین نازل می شد چنانچه قرآن مجید مملو است از ذکر آنها و همین حسب انتشار

و شهرت نفاق آشنا نشد پس هرگاه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم ازین جهان انتقال فرمود و وحی منقطع گردید و کسی نماند که آنچه امارات نفاق از ایشان بظهور می پیوست اظهار نماید و آنها را باین سقطات و زلات سرزنش فرماید و کسی که متولی امر خلافت گردید همه را بحکم ظاهر اسلام و مناسب سیاست دنیویه در یک سلک کشید نمی بینی که حق تعالی آنحضرت صلعم را فرمود وَلَا تُصَلِّ عَلَىٰ أَحَدٍ مِّنْهُم مَّاتَ أَبَدًا و این دلالت دارد که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم آنها را باعیانهم می شناخت و چون حضرت از جهان رفت نهایت اینکه بسبب غلبهٔ اسلام منافقین نفاق خود را مخفی می کردند و با مسلمین معاملهٔ اهل اسلام مینمودند بعد ازین چون بلاد مفتوح گشت و غنائم بسیار بدست آمد باخذ غنائم و اسباب مشغول گردیدند و از آنچه که مقتضای نفاق بود و آن را در وقت آنحضرت صلعم واقع میساختند مشغول و غافل گردیدند و چون فتوح بلاد و ترقی اسلام و کثرت غنائم قسمیکه حضرت خبر داده بود بعمل آمد بسیاری از منافقین بمشاهدهٔ این معجزه از اهل اسلام واقعی گردیدند و بسیاری همان نفاقیکه داشتند داشتند انتهی بلفظه آمدم برینکه در آیات قرآنیه برای آنها درک اسفل من النار مقرر گشته و عذاب دائمی را مستحق گردیده اند پس نجات بعضی از آنها که بفحوای روایت این حدیث از ابو سعید خدری هست لا معنی له جوابش آنکه برمذهب این محدثین محتمل است که منافقین فی الاعمال اند این منافقین فی الاعتقاد و الاعمال کلیهما بلبر اتحاد در نفس نفاق محشور شوند و بعد شفاعت از گردار نجات یابند و آنها بدرکات اسفل شتابند باقی ماند آنکه حشر این منافقین با معیت مومنین چنانچه از عبارت منقوله لمعات رساله الظهور می انجامد معقول نمیشود و ازالهٔ این خلجان آنست که در تفاسیر فریقین در مقامات بسیار خصوصاً در ذیل تفسیر اللَّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ می نویسند که مراد ازان استهزا حقیقی نیست بلکه مقصود آنست که ایزد تعالی شانه در روز قیامت درباره جزای ایشان معاملهٔ مستهزیان خواهد کرد چنانچه آنها خوشوقت شوند و بالیقین دانند که بارشیل مومنین از عذاب جحیم نجات بخشیدند و به بهشت جاودانی رسانیدند و احتمال دارد که حشر آنها با جماعت مومنین برای همین نکته باشد تا در وقت ورود بر حوض کوثر صورت واقعهٔ جزای آنها نحوی نمودار شود و سزای

اعمال خویش یابند بعد از آنکه قطعاً بدانند که بار اہل مومنین در عرصات قیامت بر انگیختہ اند و این معاملہ کہ با منافقین پیش آید بجہت آنست کہ اینہا با خدا و رسول و مومنین مخادعہ میکردند کما قال اللہ تبارک و تعالی اِنَّ الْمُنَافِقِيْنَ يُخَادِعُوْنَ اللّٰهَ وَهُوَ خَادِعُهُمْ و نیز فرمودہ يُخَادِعُوْنَ اللّٰهَ وَالَّذِيْنَ اٰمَنُوْا وَمَا يَخْدَعُوْنَ اِلَّآ اَنْفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُوْنَ اکنون اگر با اینہمہ تصریحات در خاطر کسی دغدغہ باقی باشد باید کہ بعبارت تفاسیر رجوع کند و ببیند کہ در مجمع البیان طبرسی امامیہ از جماعہ مفسرین و حسن و سدی نقل کردہ کہ مخادعہ با منافقین اینست کہ یعطیهم الله نورا یوم القيامة يمشون به مع المسلمين ثم يسلبهم ذلك النور و يضرب بينهم بسور انتہی و در تفسیر معروف بعلوی گفتہ کہ خدای تعالی جزا دہندہ است ایشان را بر مکر و فریب ایشان و آنچنان است کہ روز قیامت ایشان را نیز نور می دہد چنانچہ مومنان را دادہ اند چون قدم بر صراط نہند نور مومنان باقی ماند و بنور خود از صراط بگذرند و نور منافقان منطفی گردد تا در ظلمت بمانند بلغزند و در دوزخ افتند و جز جای نوشتہ اما خداع ایشان در قیامت آن بود کہ ایشان را فرو گذارد تا در عقب مومنان میروند و عقبہای قیامت می برند تا آنکہ بہ بہشت رسند فرشتگان عذاب بر ایشان رسند و ایشان را بدوزخ برند انتہی بلفظہ و علمای اہل حق نیز باین امور تصریح میفرمایند حاجتی بذکر دلیل و سند بعد عبارت مجمع البیان و ریسمان نیست سخن حیرت انگیز اینست کہ مجتہد جالسی با اینہمہ دعوی تبحر و اجتہاد کہ دارد از این امور واضحہ جہلاً و غباوۃً یا تجاہلاً در کتاب حسام از عذاب قیامت و تفضیح بنی آدم می اندیشد و بر امثال این روایات کہ در مذہب فریقین ثابت است میخندد و این را از قسم عیوب دانستہ بر مذہب اہل حق می بندد و طرفہ اینکہ حق تعالی در حق منافقین میفرماید اِنَّهُمْ فِي الدَّرْكِ الْاَسْفَلِ مِنَ النَّارِ و ایشان برخلاف مدلول آیت از پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم روایت میکنند کہ حق تعالی با اینہا نور کرامت خواہد فرمود انتہی بلفظہ از اینجا واضح میشود کہ فاضل جالسی بر آیاتی و اخبار کہ تعلق بحال قیامت دارد نہ اطلاع کامل حاصل کردہ و نہ قرآن مجید را از استاد کامل فرا گرفتہ و لنعم ما انشد فی الضغینۃ بلغۃ اَو ادا ترجمہ شعر گر تو قرآن بدین نمط خوانی ٭ ببری رونق مسلمانی ٭ بالجملہ ازین مقام ہویدا شد کہ صدق

این حدیث بر اهل نفاق که از باشندگان مدینه بودند و در این صفت بلکه راسخه بهم رسانیده‌اند و حق تعالی
در حق شان میفرماید وَمِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُوا عَلَى النِّفَاقِ لَا تَعْلَمُهُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ اشکالی ندارد و معنی آیت
کریمه بنا بر آنچه در تفسیر علویست آنکه یعنی از اهل شهر مدینه قومی اند که خو کرده اند و اقامت بر نفاق نموده اند
تا در منافقی چنان ماهر شده اند که تو ای محمد با کمال فطنت و صدق فراست نمیدانی ایشان را یعنی کفر
را در سویدای دل خود پنهان داشته اند و آثار ایمان و احسان بظهور می آرند پس تو ایشان را با عیان ایشان
نمی شناسی ما میدانیم ایشان را که بر سر دل ایشان مطلعیم انتهی و از اینجاست که رسول خدا صلی
الله علیه وسلم لفظ اصحاب یا اصیحاب علی اختلاف الروایات در حق ایشان ارشاد خواهد فرمود و شناعت
ایشان مستبعد خواهد بود و از این مقام نیز مثل مقامات دیگر هویدا شد که مولف رساله بر دفع این
احتمالات که محدثین در توجیه این حدیث ذکر کرده اند هرگز قدرتی ندارد و مقصود اصلی از این تقاریر
همین است **من بعد گذارش آنست** که امام اعظم حلی و بسیاری از علمای متبحرین شیعه باظهار قاضی
در احقاق الحق معتقد نفاق غاصبین خلافت بزعم خویش می باشند و با اینهمه بحدیث حوض و مثال آن بر ارتداد
و احداث خلفای راشدین معاذ الله من ذلک استدلال میکنند و آخر نوبت بتاویلات می
انجامد که نفاق آنها نه بمعنی انکار توحید و نبوت بود بلکه از اصل خامس یعنی خلافت بلافصل مرتضوی انکار
میکردند و این انکار هم بعد وفات آنسرور صلی الله علیه واله وسلم سمت ظهور یافته پس ارتداد و نفاق همه در یک مورد
جمع توانند شد و حالانکه در مسلک ثانی انشاء الله تعالی عنقریب هویدا می شود که اصول و روایات معتبرات
امامیه که علمای معتمدین ایشان بضبط آن پرداخته اند این تاویل و تسویل را از اصل و بنیاد میکنند بخلاف ابن التین و
غیر او از علمای ما که آنچه در تطبیق حدیث الحوض بر منافقین زمان حضرت سید النبیین گفته اند مقصد ما نیست نه جناب
که جمهور مولف و اولیای او بهیچ تدبیر و تقریر متزلزل میتوانند کرد کما عرفت آنفا والحمد لله رب العالمین
[illegible] قال کسی از طلبه علوم دینی از این فاضل مدعی انصاف سوال کند که چون از عبارت فتح الباری
که در خاتمه این رساله ملحق شده احتمالات دیگر چنانکه یکی از آن آنفا در حق این آیه پیدا باشد پس افاده این تقریر

همانا زعفران زار کشمیر است که عابرین و ناظرین آن از غایت سرور و انبساط محو حیرت و قهقهه می شوند
و هرگاه عبارت فتح الباری را قبل از طبع این رساله بنظر در آورده و با این رساله ضم کرده چنانکه از صدر
عبارت ملحقات واضح میشود باقی گذاشتن این عبارت علی حالها شعر بر کمال وقت فهم مخاطب توان
شمرد و بر تقدیر بعید بیت الے بمزید فطانت مولف با ملحاق عبارت فتح الباری توان بزد عجب
عجابست که احتمالات اُخر در شروح بخاری موجود باشد و حضرت مدعی انصاف چنین فرماید که بدعوی
لا طائل روبروی مناظرین کشید و لفظ کو و میدان بر زبان قلم آرد جزاه الله عنا خیر
الجزاء و عن جمیع المسلمین تنبیه باید دانست که قدماء متکلمین امامیه مثل شیخ مفید و سید مرتضی و اتباع و
اشیاع ایشان از متاخرین مثل قاضی نور الله در احقاق الحق وغیره او برین دعوی که حدیث الحوض بر خلفای
راشدین منطبق میشود دون غیرهم وجهی مرجحی بیگر ذکر میکنند و آن اینست ثُمَّ الْمُتَبَادِرُ مِنْ كَلِمَةِ الْاِحْدَاثِ فِي
لَا تَدْرِي مَا اَحْدَثُوا بَعْدَكَ هُمَا يَكُونُ فِعْلًا كَغَصْبِ خِلَافَةِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ وَ
اَخْذِ مِيرَاثِهٖ وَهَضْمِ اَفْذَاذِ اَهْلِ بَيْتِهٖ وَاَكْلِ مَالِ فَدَكٍ ظُلْمًا وَجَوْرًا عَلٰى فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ
وَلِهٰذَا قَالَ فِيهِمْ سُحْقًا سُحْقًا لَا مَا يَكُونُ تَرْكًا كَمَنْعِ الزَّكٰوةِ عَنْ اَبِي بَكْرٍ انتهی ما افاده
القاضی و معلوم نیست که مولف رساله چرا از ذکر این وجه مهر خموشی بر لب نهاده و لیکن نزد فقیر وجه ان
و همان وجه اخذ بعضی و ترک بعضی دیگر قطع نظر از قوت و ضعف در گمان مولف آنست که احتمال
توارد این مطالب که در رساله بذکر آن گردن افتخار برافراخته و کلامش منطرق باشد و الا هر کس از
صغیر و کبیر می تواند گفت که مولف بلمعی کاسه لیسی و تقلید قاضی شوستری اختیار ساخته و از کالای
تبحر خویش را بکالای دیگران آراسته چنانچه حاشیه مولف که بر خاتمه رساله مطبوع است شاهد این مقال
است و بعون حالها انشاء الله تعالی آمدیم بر اینکه دلیل مذکور که قاضی ذکر کرده در واقع متانتی ندارد
با مثل افادات سابقه امامیه خرافتی بیش نیست پس بدانکه این وجه نیز مثل وجوه دیگر ضعیف
است بچند وجه اول آنکه موقوف است بحقیقت خلافت بلا فصل امیر المومنین و آن باطل و لایحل

بودن خلافت سائر خلفائی راشدین والکل منقوض ومردود کما عرفت مفصلا **دوم** آنکه موقوف بر اثبات میراث است در تمر دکه جناب سید النبیین صلی الله علیه وآله وسلم وهو ممنوع وسند منع احادیث معتبره فریقین است اما احادیث اهل حق پس اظهر من الشمس وابین من الامس است اما روایات اهل تشیع پس از انجمله است روایت دعوات الراوندی قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ اِنَّ الْعُلَمَاءَ وَرَثَةُ الْاَنْبِيَاءِ وَذٰلِكَ اَنَّ الْاَنْبِيَاءَ لَمْ يُوَرِّثُوا دِرْهَمًا وَلَا دِيْنَارًا وَاِنَّمَا اَوْرَثُوا اَحَادِيْثَ مِنْ اَحَادِيْثِهِمْ فَمَنْ اَخَذَ بِشَيْءٍ مِنْهَا فَقَدْ اَخَذَ حَظًّا وَافِرًا محمد بن الحسن عاملی در فصول مهمه در باب عدم جواز اخذ شیء من علوم الدین من غیر النبی صلی الله علیه وآله وسلم والائمة المعصومین بعد ذکر امثال این روایت دعوی تواترش کرده اکنون ملخص این حدیث متواتر بشنو که امام بحق ناطق جعفر صادق علیه السلام میفرماید که جمیع علما علوم دینی وارث انبیا و مرسلین اند وعلتش آنکه انبیا علیهم السلام میراث درهم ودینار بکسی نمیدهند بلکه میراث ایشان در احادیث وعلوم منحصر است پس هر که احادیث ایشان را فرا گرفت وعلوم دین حاصل کرد او نصیب کامل یافت ووارث ایشان شد وصاحب کتاب بغیة المرید نیز از جناب صادق علیه السلام این حدیث را روایت کرده وکلینی بسند صحیح روایت نموده که ابو البختری در ان واقع است بهمین وبعضی از طرق صاحب بصائر لیکن در طرق دیگر محدثین ایشان سلسله رواة اینست محمد بن الحسین عن ابی الولید عن الصفار عن السندی وبعضی از معتمدین امامیه باین نهج آورده اند احمد بن محمد عن ابن فضال رفعه الی ابی عبد الله علیه السلام چنانچه مطالعه بحار الانوار بران گواه است ودرین اسناد از وجود وعدم ابو البختری اثری وعینی در میان نیست وصاحب امالی اسامی این چند رواة وائمه هداة است حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ اِبْرَاهِيْمَ رَحِمَهُ اللّٰهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ اِبْرَاهِيْمَ عَنْ اَبِيْهِ اِبْرَاهِيْمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ مَيْمُوْنٍ عَنِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ اَبِيْهِ عَنْ آبَائِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهٖ وَسَلَّمَ الخ وصاحب بحار ودیگر محدثین امامیه در تاویلات سخیفه بالخصوص حمل تقیه عدیم النظیر اند هرگز بر تاویلات متصدی این حدیث نزا برنداشته اند وچون و چرا نکرده اند وفاضل جلاسی کهی در فن سخن ساز قصبات السبق میربایند در آیینه حق نما

جاییکه بحدیث کلینی بر فضل علم و علمای دین احتجاج کرده سیفر باید که در کتاب کلینی که در مذهب امامیه معتبر
و معتمدتر ازان کتابی نیست و اگر مذهب اثنا عشری حق است آن کتاب حق است از جناب صادق علیه السلام
منقول است انتهی بلفظه و ازینجا مانند آفتاب نصف النهار آشکار شد که در ضعیف این حدیث و آنکه این امور
واقعیه است تردد و ریب را دخلی نیست و ازینجا واضح شد که در طریق این حدیث گفتگو کردن یا روایت را
بر تقیه ائمه یا رواة حمل نمودن عین اعتساف و کجروی خواهد بود و آن مستلزم استیصال استدلال مجتهد جالسی
است زیراکه ائمه هدی آنچه برای رعایت مذهب اهل سنت ذکر فرمایند و بر کذب و افترا اقدام نمایند
بنیاد استدلال بر آن نهادن و این کلمات را در حق آن گفتن معنی ندارد و الا مذهب اهل حق را حق باید انگاشت
و برای رد و قدح آن آستین نباید برزد یا راه کلینی بکمال تسلیم و رضا اختیار باید کرد و ایضا فیه من المفاسد ما لا
یخفی علی احد من العقلاء فضلا عن الفضلاء عجب دارم از صناعت کار طائفه که خود بر اهل حق زبان دراز
کنند و گویند که چون ایشان را از روایت جامع ترمذی مثلا الزام داده میشود میگویند که در صحیحین نیامده و چون
روایت مسلم پیش میکنیم گویند که بخاری اصح الکتب است و باعتبارش هیچ کتابی نمی رسد هرگاه این مرحله طی
شود کتب رجال میگشایند و در جرح و تعدیل رواة دخل مینمایند شعر ایکه حال عیب خویشتن نادیده عیب بر
دیگران چیده و در همین مقام نیز اگر تتبع تام نموده آید خواهی همی الست که آنچه علمای شیعه طعنه زنی کردند از تسنم
لاف و گزاف است بخلاف این نسبت طعن و تشنیع اهل حق که بر طبق نفس الامر و عین انصاف است آنهم همچنان بنا بر
قصد اختصار بر ذکر چند سند که نام ابوالبختری در آن واقع نشده اکتفا نمود اگر مخافت اطالت بیان
نمی بود اسناد دیگر را نیز ذکر میکرد که از نام و نشان راوی مذکور در آن علمی و اثری نیست و ازینجا ساقط
شد آنچه بعضی از معاندین بنا بر تدلیس و تلبیس در سند حدیث کلینی از فهرست شیخ الطائفه و خلاصه امام اعظم
و نیز از کلام صدرای شیرازی در شرح کلینی قیل و قال و مکابره و جدال کرده اند و منتهای سعی ایشان با وجود این
خرافات حمل روایت بر احتمالات واهیه خصوصا بر نفاق و تقیه است بحمدالله که منتهای نامی طرق سند
حدیث بجناب امام صادق است بواسطه آنجناب که در کتاب مختتم منجوا تیم الذهب کما مر

باظهار حق و ممنوع از تقیه بود بجناب سید المرسلین منتهی می شود اگر علمای امامیه بر گفته خویش راسخ شوند
احتمال تقیه در ان بر طبق روایات سالفه از مستبعدات و محالات است و ائمه دیگر البته در وقت تقیه بر قدر
ضرورت اکتفا می نمایند چنانکه از کتب دینیه ایمان ایشان بر می آید نه آنکه اقرار بر خدا و رسول باین تفصیل نمایند من بعد
متفقی نماند که نفی میراث درهم و دینار قرینه بمعنی نیست که در غیر آن از ارض و عقار و مانند آن این حکم جاریست
و من ادعی فعلیه البیان چه تحمیل که ذکر درهم و دینار بنا بر شرافت باشد و از ینجاست که بر جمله لم یورثوا درهما
ولا دینارا اکتفا نفرموده اند بلکه انما اورثوا احادیث را در حدیث فزوده اند تا احتمال جریان
میراث در ارض و عقار و غیر آن را اصلا مسلوب شود و معلوم گردد که میراث انبیا علیهم السلام منحصر در علم و
حدیث است و مگر هیچ دیده الله که بعضی از شراح کلینی مثل محمد صادق در نفی میراث و جریان احکام ترکه
در متروکات انبیا راه تعمیم رفته اند لیکن اهل عناد انچه در دلالت این حدیث از غایت اعتساف و تعصب قدح
کرده اند و بسیاری از مزخرفات یاد نموده اند در ذکر آن اضاعت اوقات است سیما ذلک الطفل و الصبیان
بر استیصال آن قادر اند فان کله من المضحکات و الخرافات و ایضا ظاهر حدیث همانست که جمهور اهل سنت
بآن خیال بسته اند یعنی انکار میراث انبیا علی الاطلاق زیرا که علمای امامیه هر جا گفته اند که میراث مال حقیقت
است بنا علی هذا حاجتی بتعلیل افتاد تا آنکه امام فرمود که انبیا مال نمیگذارند لیکن برای رفع شبهه عقار و مانند آن
اما اورده اند و در حسام و اساس الاصول در جای خویش ثابت شده که ظاهر حدیث و قرآن حجت است تا وقتیکه دلیلی
قطعی بر خلاف آن قائم نباشد فالحمل علی الظاهر متعین و مجرد دعوی المیراث متیقن سوم آنکه دعوی بمعنی که خلفای
مال فدک را خوردند یا وصف اقرار بتورع و زهد ظاهر شان چنانچه از مطالعه شافی سید مرتضی و غیر آن ظاهر
است و کلام فاضل طبرسی در کامل بهائی تصریح آن میکند حیث قال دشمنان محمد صلی الله علیه و آله
و سلم ظاهر الشرک بودند و اعدای علی ظاهر الصلاح و العداله و باطن الشرک و المعصیه ما جرای عجیب و
غریبست در صحاح و غیر صحاح مروی و مسطور و مقتضای دلائل عقلیه نیز همین است که شیخین رضی الله
عنهما در فدک بر عمل جناب سید المرسلین راسخ دم و ثابت قدم بودند و حاشا که دست ظلم بر حقوق

فاطمه علیها السلام دراز کرده باشند چهارم آنکه قبل ازین گذشت که باظهار صاحب تحفه
اکابر طائفه این حدیث را بر خلفا حمل کرده گفته اند که ایشان در زمان آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم رعایت حقوق
اهل بیت می پرداختند و بعد وفات شریف آن طریق را ترک نمودند و خود قاضی شوستری در همین مقام اظهار
کرده که امام اعظم و امثال دیگر اکابر خلفا را از اهل نفاق می شمارد پس استدلال و بحدیث حوض بر ارتداد ایشان
صورتی ندارد و باز در پی توجیه شده و گفته نفاق آنها بانکار امامت مرتضوی بعد از وفات شریف از قلوب
بر السنه بروز نمود و این همه مشعر بر آنست که خلفا طریق سابق را ترک فرمودند و مولف رساله در بیان
معنی حدیث سابق ازین گفته بهمان شیوه قدیمه رجوع و طریقه مستمره که را لی سر کردند که
اطاعت ترا گذاشتند و علم لعنت و عناد برافراشتند و نیز از عبارات وست که ترک اهل الثقلین
نمودند پس فهم شوستری که خلفا را از غاصبین و محدثین می نهاد در دائره تارکین می آرد
فرار از مطر و وقوف تحت المیزاب بر علمای طائفه اش انطباق صریح پیدا کرد مع ذلک منع
زکوة و امتناع از صدقات که از مالکین امامیه سر زد مستلزم غصب حقوق مساکین و اهل اموال
ابن السبیل و دیگر محتاجین هست یا نه و ازینجا واضح شد که مخاطب را لا مناقشه با بر وجه سابق و این
بودن ترجیح قاضی مانند نسج العناکب کما عرفته از ذکر آن دست بر داشته قال الفاضل
المتبحر الحکیم هداه الله تعالی الی الصراط المستقیم و چون بفضل الهی
و حسن تائیده از بیان اینکه حدیث مذکور بانفراده دلالت صریحه دارد بر آنچه دارد فراغ
دست داد کنون بدلیلی آخر که اوثق و اجلی است غلط گفتم بنص صریح مبرهن میگردانم که حدیث
مذکور در شان صدیق اکبر و شرکاء و مددگاران آن شان واقع است و حاجت تجشم مؤنت استدلالات که بکار
رفتن نیست زیرا که صاحب جامع الاصول از موطا روایت میکند که ان رسول الله صلی الله علیه
وآله وسلم قال لشهداء احد هؤلاء اشهد علیهم فقال ابو بکر الصدیق لسنا یا
رسول الله باخوانهم اسلمنا کما اسلموا وجاهدنا کما جاهدوا فقال رسول الله بلی ولکن

لا أدري ما تحدثون بعدي فبكى أبو بكر ثم بكى ثم قال أإنا لكائنون بعدك

و سلم النبوة که حدیث خود تفسیر حدیث میباشد و در ما نحن فیه این معنی غایت وضوح دارد چه صراحت
لا ادری ما تحدثون بعدی تفسیر و تبیین لا احدثوا بعدک هست و بشهادت حدیث از رجال مذکورین نهج
الغایة حدیث بخاری که مرجع ضمیر لا احدثوا باشند و مرجع آنها حتیم باشد مخاطبین مذکورین در حدیث موطا
مراد هستند در نهایت توجیه حدیث موطا این است که این حدیث بطریق احتمال وهمی وارد شده لکن نزد اولو الابصار
که بعض تعصبشان مانع حین بصیرت از ابصار حق نیست واضح است که حدیث بخاری حسم ماده این تاویل
میکند چه حدیث بخاری که از زبان مخبر صادق است خبر از مستقبل میدهد پس وقوع آن واجب و هرگاه همان
کلمات را صرف بتغیر ضمیر غیبت و صیغه مخاطب بحق مخاطب و من ضمنا ماه اعاده فرمودند و معهذا بعد الرسول
از اصحاب حداثی واقع نشده الا همین حدث مختص مخاطبین هست پس صریح گشت که این کلام اخبار بوده
است از مستقبل نه احتمال وهمی اگر بر سبیل تنزل فرض کنیم که مضمون حدیث بطور احتمال عقلی است
تا قول رسول صلعم بطور احتمال هم خبر از امور واقعیه میدهد آیا سخن نبی که در غزوه موته لشکر را بر سبیل احتمال
عقلی فرمودند که اگر زید بن حارثه رضی الله عنه شهید شوند حضرت جعفر طیار علیه السلام سردار لشکر باشند و
اگر او شان بدرجه شهادت رسند عبدالله بن رواحه سر گروه عسکر شوند و اگر او شان هم شهید گردند
مسلمانان هر کرا خواسته باشند سردار خود قرار دهند و آخر آن هر سه بزرگواران شهید شدند و اهل
فوج خالد بن ولید را حاکم خود کردند پس هویدا شد که گو بظاهر حکم علی سبیل الاحتمال و بشرط وقوع بود مگر در
حقیقت اخبار بغیب بوده است علاوه اگر از ره گذر احتیاط صرف باحتمال عقلی میفرمودند خصوصیت این
معرکه چه بود بلکه بطور دستور العمل می بایست که در جمیع سرایا میفرمودند و هرگز در هیچ سریه فرو گذاشت
نمیفرمودند پس بنا بر علی هذا همچنان اینجا هم لا ادری ما تحدثون بعد خبر از احداث یقینی میدهد نه مجرد احتمال
وهمی است و دلیل مبین بر این مدعا دیگر آنست که اگر فقط باین حیثیت مخاطب میفرمودند که اینها شهید
شدند و خاتمه ایشان بخیر شد شما و ایشان چگونه یکسان باشید که هنوز زنده اید و معلوم نیست که

بعد

بعد الیوم چگونه اعمال از شما صادر میشود همین ارشاد میشد که حسن خاتمه اینها که از جهان رفتند بیقین
پیوسته و شما هنوز زنده اید و لا ادری ما تصنعون او تعملون بعد الیوم ازین لفظ ادری و تقیید آن بلفظ بعد
صریح دلیل است بر اخبار از حال مستقبل که این بزرگواران در غیبت رسول برگزیده کار آورده اند و الا از شان
مورد کریمه وَاِنَّکَ لَعَلیٰ خُلُقٍ عَظِیْمٍ و مخاطب بخطاب وَجَادِلْهُم بِالَّتِیْ هِیَ اَحْسَنُ بس بعید
بلکه مستبعد است که بمجرد احتمال وهمی بحق همین یاران غار در جواب سوال حسن خاتمه خود شان کلمه ارشاد سازند
که از ان اشتباه تمام در خبر عاقبت پیدا شود بلکه اگر کلمه دال بر نیک ارشاد کردن ضرور نبود [illegible]
که ان شاء الله تعالی باشتراط حسن عمل تا آخر عمر خاتمه شما هم بخیر است نه که عدم اذعان مغفوریت
باحتمال حدوث امری بعد استعمال خود مدلل فرماید که اینگونه کلام بدون احتمال برملی از ادنی بلغا بلکه اوساط
الناس بس بعید است چه جای که ممن کلامه دون کلام الخالق و فوق کلام المخلوق بلکه اگر اخبار بمستقبل
نباشد قید بعدیت لغو محض باشد کما لا یخفی علی اللبیب المنصف و شتان بین شان رسول الله الملک العلام
و مثل هذا الکلام انتهی بحرفه **اَقُوْلُ وَ اَسْتَعِیْنُ بِالرَّؤُفِ الرَّحِیْمِ** اگر مراد مؤلف نیست
که ارتداد و سوء خاتمه صحابه کبار بر طبق اصول مناظره باثبات رسانیدم اکنون ذمه کمترین ازان مشغول
نیست پس بطلانش بر ناظرین این تحریر از اجلای بدیهیات است و بدیده عموم شمول فضل الهی گردان فرا جستن
بغایت این نرد با این فقیر بیچمدان می زیبد که بادنی توجه کمترین مسائی این اقل الخلیقه بل لاشئ فی الحقیقه تمامی
مقدمات رساله حضرت که بعد تالیفش خلوةً و جلوةً بلفظ بل من مبارز بر زبانش میگذشت کرماد
اِشْتَدَّتْ بِهِ الرِّیْحُ فِیْ یَوْمٍ عَاصِفٍ گردید و حال تلمیعات و تدلیساتش همراه شهادات
علمای دیگر قدیماً و حدیثاً بالخصوص انچه در کتاب معتمد الشیعه برادر همین مؤلف افاده نموده بر همه
افراد کائنات مانند آفتاب نیم روز روشن شد و ستعرف ان شاء الله تعالی مفصلا و اگر مراد ازین آنست که
ابصو خیالیه خود در مقابله اهل سنت و جماعت فارغ گشتم پس بنابر انهمه تخیلات فاسده آنست که خود را درین معرکه
از مانعین و اهل حق از مستدلین گمان برده بخلق احتمالات ضعیفه و ایراد سندهای سخیفه خاطر خویش را

مقتضای آیت کریمه کل حزب بما لدیهم فرحون خوش کرده باشد چنانچه زبانی ثقات احباب ابنجابها
فریقین بگوش فقیر رسیده که بارها در خلا و ملا تذکره این امر از حضرت مؤلف صدور یافته که در حدیث آحاد بجهانی
منصب من منصب منع و جانب اهل سنت جانب استدلال است فقط منع مقدمات شان کم از ابعیر
زکوة اند و اصحاب کجا نیستند مرا کفایت میکند و خلق احتمال ایراد سند که من در پی آن شده ام زائد
تبرع و احسان ست انتهی مقاله پس حالیا در ابطال این تقریر بچند وجه اکتفا می رود **اول آنکه** خود
حضرت مؤلف جا بجا درین رساله بر تقاریر علمای اهل سنت مثل تقریر فاضل متبحر کرمانی لفظ توجیه احتمال
اطلاق کرده چنانچه در مقامیکه در جزو گذشته بنظر ناظرین در آمده گذشت که در بارهٔ بعضی از عبارات
کرمانی لفظ توجیه بالی اطلاق فرموده پس معلوم شد که فاضل کرمانی بلکه اتباع و متبوعین او نیز که در شروح
کتاب مستطاب صحیح بخاری و مانند آن برین منهج رفته اند همه از موجهین اند بنا بر اصحاب تحصیل شکل
بدیهی اول است که در اصول مناظره قرار یافته که هر موجه مانع است پس بشکل اول که بدیهی الانتاج ثابت
که علمای اهل حق که روی سخنش با ایشان ست مانع اند و عجب از همه اینکه خود جناب مؤلف در اوراق جواب الصباح
این مقصد ما را که فی الحقیقت موجه ست و هر موجه مانع است و مانع را احتمال کفایت میکند بر زبان خود دش جاری
ساخته و در انجا برسر خود را ازین قضایا مسلمه پرداخته و منصب خود را که استدلال است بر ذمه الملحق انداخته **وجه دوم**
آنکه قول سابق او اگر کسی گوید که سلمنا معنی حدیث آنچه بیان کرد لیکن سیاق عبارت منافی است لیکن مجال تادیه سخن
و ذیل خلق احتمال وسیع اذا جاء الاحتمال بطل الاستدلال گوئیم که اجابجز این دو احتمال احتمال ثالث امکان
ندارد و اگر احتمال دگر باشد بیانش بر عهدهٔ طرف ثانی و ابطالش بر ذمهٔ ماست اینک گوی و میدان
انتهی مختصراً الی آخر ست در مستدل بودن مؤلف و موجه و مانع بودن الملحق از امثال این مقالات
تبحر و غزارت علوم و کمال مهارت و معروف بودنش درین فنون بر همگنان از خاصه و عامه روشن
می شود و الا نهایت مستبعد ست که شخصی اینهمه رسایل تالیف کند و باستعداد فلانی بمقابله
مجادله اکابر علمای اهل حق سیما فاضل کرمانی و جزری و عسقلانی و سایر بجهت مجرهم

دم استقلال زند و هنوز او را حقیقت خود واضح نشود که من مانعم یا مستدل و خصم من بکدام جانب است
و چه منصب دارد بلکه درین معرکه مانند قائل کلام اَنْتَ اَنَا فَمَنْ اَنَا خود را گم کند نعوذ بالله من تدلیسات
المدلسین و تلبیسات الملبسین **وجه سوم** آنکه مطالعه تصانیف امام اعظم ثانی یعنی شیخ چلپی امامیه
مثل کشف الحق دلیل صریح است برینکه او قدما را او از حدیث الحوض ارتداد و کفر یا فسق صحابه ثابت
کرده اند و عبارت شیخ چلپی و امثالش بعد ازین می آید انشاء الله تعالی و معنی مستدل نیست مگر اینکه
شخص دعوی کند و بران دلیل اقامت نماید چنانچه شیعه گوید که خلافت بلافصل حق حضرت امیر المومنین
بود زیرا که جناب سید المرسلین آنجناب را وقت سفر تبوک در مدینه منوره بجای خود خلیفه ساخت و ارشاد
فرمود که اَنْتَ مِنِّیْ بِمَنْزِلَةِ هَارُوْنَ مِنْ مُوْسٰی اِلَّا اَنَّهٗ لَا نَبِیَّ بَعْدِیْ و صحت استثنا موقوف است
بر آنکه تمامی مراتب هارونی برای جناب مرتضوی متحقق باشد پس خلافت بلافصل ثابت گردید و حقیقت
مانع جز این نیست که شخص در جواب خصم گوید که آنچه تو گفتی مسلم ندارم مثلا سنی در جواب این استدلال تقریر
کند که لا نسلم که جمیع منازل هارونی بحضرت علی مرتضی حاصل باشد و لا نسلم که خلافت موسی از مراتب
هارون بود چه در صورت حیات هارون بعد ممات موسی نبوت بالاستقلال بحضرت هارون
حاصل میشد که هزاران مراتب قوی از خلافت است و آنچه تو گفتی که صحت استثنا موقوف بر حصول
جمیع مدارج هارونی است نیز ممنوع است یحتمل که استثنا منقطع باشد بالجمله چنانچه اهل سنت درینمقام مانع
اند تبرعا بایراد سند می پردازند کما لا یخفی علی من طالع مطولات الکلام همچنان در توجیه حدیث الحوض بالخصوص
در مقابله حضرات امامیه نیز منصب ایشان جز منع هیچ نیست یعنی لا نسلم که این حدیث در شان خواص صحابه وارد
شده باشد بلکه محتمل است که در شان بعضی از محدثین از جفاة اعراب باشند اگر با وجود این همه تصریحات هنوز
بخیالش در نگذرد که منصب اهل تشیع در حدیث الحوض استدلال بر ارتداد و احداث صحابه کبار است و منصب
اهل الحق منع است نه استدلال پس میگوییم که اکنون در جهان منصب مستدل من حیث الاستدلال باقی نخواهد بود
و شیعه در این امر مستدل نباشند زیرا که در رسائل گذشته می باید که طیلسان استدلال را نیز بر دوش اهل الحق انداخته

و گویند که حدیث منزلت که ما در مقابله اهلسنت آوردیم از کتب اهلسنت است و شارحین احادیث
و متکلمین ایشان معنی آن چنین و چنان قرار داده اند و استثنا را بر استثنا منقطع حمل کرده اند و ما منع میکنیم و میگوییم
که لا نسلم که استثنا منقطع باشد و بعضی از مراتب مابه دون مراد بود بلکه منزلت بر عموم و استثنا بر استثنا متصل محمول
است پس بر تمامی صغیر و کبیر عیان شد که خیال مولف در مانع بودن خویش مستدل بودن اهل حق در حدیث
الحوض بدیهی البطلان است و بکدام زبان گوییم که بلد و صبیان هم بران میخندند و از ملاحظه این هفوات
و سفاهتهای ایشان ستون نخهامی شوند وجه چهارم آنکه خود حضرت مولف معتمد الشیعه بعد
ذکر استدلال خویش بر احداث خلفا و غصب خلافت مرتضوی عبارتی در کتاب مذکور آورده که در
ابطال خیال مولف که احتمال منصب خصم است اول دلیل است آن عبارت اینست بلکه تعلق باین مقام
دارد اینست که متعجب نمایند که اینحدیث را قدمای علمای امامیه قدس سرهم دلیل بر قبح مآل بسیاری از
سومان صحابه بتصر گردانیده اند و احتجاج و تمسک بان بر ارتداد خلفای ثلثه بخصوصهم از ان قبیل
است که فقیر بی بضاعت بان متفطن شده و اگر ناظران از انصاف در نگذرند بپذیرند که لا تنظر الی من
قال و انظر الی ما قال وارد است انتهی بلفظه و وجه دلالت این عبارت بر مدعای احقر نزد اصحاب تحصیل مانند
ضیای خورشید انور است و ازین یک عبارت دو فائده که بیخ کن خیال خام مولف عالی مقام است
بدست آمد نخستین آنکه در زمان قدیم علمای امامیه استدلال باین حدیث بر سوء خاتمه اصحاب نموده اند و منصب
ایشان همین منصب استدلال بود دوم آنکه در زمان متاخر که مولف معتمد الشیعه از ینحدیث ارتداد خلفای
ثلثه بخصوصهم ثابت کرده نیز منصب استدلال دارد پس معلوم شد که امامیه در هر زمانه همین منصب داشته اند
آنچه مولف وهم کرده سخن لعید گذارش است که فقیر را در تفرد برادر مهین مولف قیل و قال است انشاء الله
تعالی در خاتمه اوراق این مسالک بدلائل قاطعه روشن میکنیم که دعوی تفرد او از لاف و گزاف آن
بزرگ است در کتب قدیمه که صدها سال بر تصنیف آن گذشته این نحو استدلال از حدیث الحوض موجود است
پس دعوی تفرد ناشی از عدم تتبع آن کتب و نقصان تتبع است ثانیا برابله فریق تقرب نواب معتمد الدوله

وقوع یافته وتمام عبارت معتمد الشیعه در آنجا نقل خواهیم کرد انشاء الله تعالی درین مقام بر قدر ضرورت تکلفی
شدم کما عرفت **والتماس** دیگر آنکه ابطال زعم مؤلف برین وجوه موقوف نیست بلکه بعونه تعالی بعضی
از وجوه دیگر برین مدعا عنقریب مسرود خواهد شد **قوله** اکنون الخ **اقول** این کلام بعبارات الهی دلیل
پنجم است برین معنی که حضرت مؤلف بر سر خاتمه اعدا افضل الصدیقین را امثال و استدلال میکند و بمقتضای
لفظ آخر آنست که دلیلی برین دعوی قبل ازین گذشته کما لایخفی علی الطالبین **قوله** غلط گفتم الخ **اقول**
این دلیل ششم است بر استدلال مؤلف و چه لفظ دلیل و برهان الی غیر ذلک نص منصب استدلال است و مخفی
نماند که اینهمه تعداد و شمار بعد غض بصر از ذکر دلائل دیگر است والا بعد تتبع تام و غور و فکر در کلام مؤلف قدوه
علمای اعلام میتوان گفت که غالبا هیچ صفحه ازین رساله نباشد که دلالت بر مستدل بودن مؤلف ندارد بالجمله
چنانچه مقولات سابق در خیال مؤلف دلائل قاطعه و براهین یقینیه بود و در واقع از قسم هذیانات و وساوس است
حال این نص صریح مزعومی نیز بدستور یا سوسه است که بنیادش بر صور خیالیه افتاده استغفر الله که جناب افضل
الصدیقین که بنص قرآنی صاحب رسول الثقلین و ثانی اثنین است حق تعالی جابجا در محکمات قرآنی او را
با اعوان و انصارش میستاید و بکمال ایمان و اخلاص در کتاب نورانی نص میفرماید که یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا
مَن یَرْتَدَّ مِنکُمْ عَن دِینِهِ فَسَوْفَ یَأْتِی اللَّهُ بِقَوْمٍ یُحِبُّهُمْ وَیُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٍ عَلَی الْمُؤْمِنِینَ أَعِزَّةٍ
عَلَی الْکَافِرِینَ یُجَاهِدُونَ فِی سَبِیلِ اللَّهِ وَلَا یَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ ذَٰلِکَ فَضْلُ اللَّهِ یُؤْتِیهِ
مَن یَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِیمٌ و در سوره نور در مقامیکه تطهیر ذیل ام المؤمنین صدیقه نازل نموده ورا
بکمال علو شان و عظمت بلفظ اولوا الفضل که دلیل افضلیت است یاد فرموده فقال تعالی وَلَا یَأْتَلِ أُولُو
الْفَضْلِ مِنکُمْ وَالسَّعَةِ الآیة از محدثین و مبتدعین باشد و چون بالبداهة مقام مقتضی است تا تفضیل
دنیوی مراد نخواهد بود مع ذلک قید والسعة لغو خواهد افتاد فتعین الفضل الدینی علی الاطلاق و الحمد لله که مفسرین امامیه مثل
صاحب مجمع البیان و غیر او نیز آنچه در وجه نزول آیت کریمه مذکوره ذکر کرده اند دلالت صریحه برین دارد که او مورد این
آیت است و درین مقام تفسیر کبیر امام فخر المتکلمین انار الله برهانه الی یوم الدین بدیدنی و شنیدنی

است که پایه سخن العرش برین رسانیده و شبهات داده و تمام مخالفین را از حضیض زمین گذرانیده
الی غیر ذلک من الآیات التی اوّلوها وقت المناظرة اخرا بل حرّفوها عن مواضعها لحفظ
ناموس مذهبهم غالباً هرگاه مهاجرین اولین و انصار سابقین که آخرین وصیت جناب سید النبیین
در مسجد مقدس خود باعتراف صاحب بحار در حفظ حقوق الشان بود محدث و غاصب حقوق اهل بیت طاهرین
باشند کیست که بهره از دین و ایمان تواند داشت و بقتال اشقیا مثل اهل ردت و قیصر و کسری لشکری
تواند آراست و داد جهاد با مثل مسیلمه کذاب و اسود عنسی خانه خراب تواند داد و بهاس تایید ملت مصطفوی
صلی الله علیه و آله و سلم تواند نهاد و جناب اقدس الهی از مساعی جمیله آنها خوشنود تواند شد کما یدل
علیه حدیث الکافی و تقدم قبل ذلک **قوله** زیرا که صاحب جامع الاصول الخ **اقول** مخفی نماند که
شهادت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بدلیل کلمه هؤلاء و ضمیر علیهم و قرائن عقلیه و نقلیه حالیه و مقالیه
مجموع شهداء احد واقع است بحیث لایشذ فرد واحد و ابوبکر صدیق نیز از مجموع اهل اسلام مستثنی
شده کما هو الظاهر و مؤلف رساله در ملحقاتش به بعضی از عبارات اصحاب سیر باثبات رسانیده که
ارشاد این حدیث قریب زمان رحلت شریف اتفاق افتاده حیث قال مخفی نماند که شهادت پیغمبر صلی
الله علیه و آله و سلم برای شهداء احد نزدیک زمان رحلت آن سرور از دنیا بود چنانکه تصریح کرده آن
شیخ عبد الحق دهلوی در مدارج النبوة باین عبارت و چون از آنجا باز گشت و از دعای احیاء و اموات
فارغ شد صداع طاری گشت و بیمار شد و ایضاً فی ذلک البیاض فی موضع آخر و فی هذه
السنة زار النبی صلی الله علیه و آله و سلم شهداء احد فقال هؤلاء اشهد علیهم فقال
ابوبکر السنا باخوانهم یا رسول الله اسلمنا کما اسلموا و جاهدنا کما جاهدوا
فقال النبی صلی الله علیه و آله و سلم بلی و لکن لا ادری ما تحدثون بعدی فبکی ابوبکر ثم
قال انا لکائنون بعدک ثم رجع الی المدینة و ظهر به الحمی ثم توفاه الله تعالی عدة ایام
انتهی کلامه بعینه و بلاشبهه درین اوان کثرت اهل اسلام نسبت بسابق زیاده بود صف

بهم رسید و جفاة اعراب نیز درین زمان بشرف اسلام مشرف شدند پس سوال ابوبکر صدیق که هنوز
علم او بحدیث الحوض در حیز منع است از جمیع افراد اصحاب است که بقید حیات باشند نه فقط از اخص
الخواص و اصحاب کبار و ملخص جواب سید النبیین آنست که حال اسلام و جهاد شما معلوم است و لیکن حسن خاتمه
تمامی افراد شما شامل جمیع افراد شهدای احد که بنصوص قرآنی جنتی باشند متیقن نیست بلکه محتمل است که درین
سلسله احداثی سر زند و ازین لازم نمی آید که حضرت ابوبکر صدیق و دگر خلفای راشدین بعد آنحضرت صلی الله
علیه و آله وسلم متصف با حداث گردند و سند این معنی که حدیث الحوض بعد از قصه شهدای احد است مطالعه بعضی
از اخبار فریقین است و روایتی از بحار ملا باقر مجلسی در امامت صدیق بنیابةً عن النبی صلی الله علیه و آله
وسلم فی مرضه قد مرت قبل ذلک القصه بدعای مؤلف که ارتداد ابوبکر صدیق و دگر خلفای راشدین
است خاصةً ثابت نشد و آنچه ثابت شد مدعای مؤلف نیست من بعد الناس است که اگر مخاطب والا
مرتبت اعتقاد آن دارد که غیر از ابوبکر صدیق و شرکا او از غاصبین خلافت دیگری از اصحاب در واقعه
دعا بر شهدای احد مخاطب بنحوی که ما یدل علیه قوله هرگاه همان کلمات را صرف بتفرقه ضمیر غیبت و صیغه
مخاطب بحق مخاطب و من ضاهاه اعاده فرمودند پس باید که بدلیلی این حصر را ثابت فرماید و مادامی که
اقامت دلیل نتواند کرد احتمال راجح و ظن غالب همین است که مقبولین لسانی امامیه مثل ابی ذر و سلمان
که در آخر عمر شریف نبوی شرف حضور داشتند نیز مخاطب باشند و آخر وصف عنوانی اختیار اسلام و
تکالیف شرعیه جهاد البته بر اینها هم صادق می آید پس اگر ثبوت احداث برای جمیع افراد و مخاطبین لا
باشد حتی یلزم منه احداث الخلفاء الراشدین مقبولین امامیه بلکه سر دفتر آنها نیز از دست میروند و اگر
خطاب بعض دون بعض باشد کما ادعی المصنف پس ما میگوئیم که محتمل است که مورد حدیث الحوض مراد
خواهد بود که تعبیر از آنها بلفظ رجال واقع شده دخول ابوبکر صدیق و امثال او که در مواسات
نخستین مثل افادات حاکم نصوص قطعیه بر آن موجود است که ابوبکر صدیق و مانند او بحکم نبوی از زمره مصداق
حدیث الحوض خارج اند از جمله آن حدیث ام المومنین ام سلمه است که امامیه هم بجلالتش اعتراف

سائل دارند علی ما نقله بعض المحققین انه قال صلی الله علیه وآله وسلم یا ایها الناس انی
فرطکم علی الحوض وان سعته ما بین الکوفة الی الحجر الاسود وآنیته کعدد النجوم
وانی رأیت اناسا من امتی لما دنوا منی خرج علیهم رجل فمال بهم عنی ثم اقبلت
زمرة اخری ففعل بهم کذلک فلم یفلت منهم الا کمثل همل النعم قال ابو بکر لعلی
منهم یا نبی الله قال لا ولکنهم قوم یخرجون بعدک یضیعون ویمشون القهقری
مستلزم تناقض ومخالف اصول فریقین است کما عرفت وسیجیء بعد ذلک مفصلا ان شاء الله تعالی گو باوی این سوال
ابو بکر باشد و لا نسلم که بدلیل سوال وجواب مذکور ابو بکر صدیق در محدثین داخل گردد چه قبل ازین دانستی
که شیعه صیغه متکلم واحد را که بنیادش بر اختصاص است بر جمع غایب حمل میکنند و در حضرات ائمه را برزعم خود از
لوث عصیان منزه میدارند والتبرا این امر بدون مساعدت محاورات عرب امکانی ندارد و در ما نحن فیه
که جمیع افراد اهل اسلام عموما در صیغ متکلم مع الغیر شریک باشند احتمال توجه اصل خطاب به صاحب با کدامی
صدیق و امثالش از حواریین خاتم المرسلین بهلو نطن بلکه بیقین میرسد فکیف که نصوص هم از مخبر صادق
صلعم موجود باشد که دلالت بر تطهیر ذیل صدیق ازین تهمت احداث و بدعت نماید و بسا است که
خطاب به یک جماعت کنند و مراد در حقیقت یکی باشد چنانچه مفسرین امامیه مثل طبرسی و کاشانی و
غیرهم نیز نوشته اند که رسل از جنس جنیان نیامده اند و حالانکه حق تعالی در کتاب مجید خویش میفرماید
یا معشر الجن والانس الم یأتکم رسل منکم وعلی هذا القیاس آیات دیگر پس دخول صدیق
اکبر درین جماعت متصفین بالاحداث ضروری نباشد زیرا که سوالش از جمیع افراد امت بود و جواب
آنسرور صلی الله علیه وآله وسلم مستلزم احداث همه کس نیست و ایضا محتمل است که وقت دعای
بر شهدا بعضی از جفاة اعراب نیز حاضر باشند که قرائن احداث آنها مخفی نبود پس گو خطاب جانب صدیق
اکبر و حضرت امیر و ابو ذر باشد لیکن مراد ازان صدور احداث و لو احتمالا از امثال آن مردم است
که مولف مدعی تقدم حدیث الحوض بر حدیث عاشت چون اول آنحضرت صلعم را بالهام یا بوحی معلوم بود که

بعضی

بعضے از صحابہ غیر مشہورین مصدر احداث خواہند شد اگرچہ احداث معلوم نباشد لہذا آنجناب
بتفاوت یسیر این مضمون را اعادہ فرمود پس این اسلوب خاص کہ خطاب بخواص باشد و مراد جفاة باشند بجہت
زیادت خوف و مزید خشیت برای آن جماعت حاصل شد یعنی ہرگاہ این خواص صحابہ را چنین میفرمایند وای
بر حال ما کہ ہنوز بکمال ایمان و اخلاص نرسیدہ ایم و ہنا ما فوز بدرجات اخروی عدم ارتکاب احداث و بدعت و
بجا آوردن اعمال صالحہ است باقی ماند علجان عوام کہ خطاب بخصوص بکسی است و مقصود سرزنش دیگری
صاحب بحار بکثرت وقوع این امر در محاورات عرب اقرار کردہ و مفسرین فریقین ہم نوشتہ اند کہ خطابات
الہی کو در بعضی از آیات مثل فَتُلْقٰی فِی جَہَنَّمَ مَلُوْمًا مَدْحُوْرًا بجناب خاتم المرسلین است لیکن منظور
تہدید و ترہیب امت و این طریق ابلغ فی الزجر است و بر متوقد ضمیر روشن است کہ چنانچہ نزد اہل سنت
عصمت انبیا بر جای خویش منصوص است ہمچنان عدالت و حفظ اہل بیت اطہار و صحابہ کبار نیز منصوص فتدبر
والعجب کل العجب کہ علمای امامیہ مثل این سوال را کہ ابوبکر صدیق نمودہ زبانی ابوذر غفاری رضی اللہ عنہ
احیانا نقل میکنند و میگویند کہ چون پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در مدح متاخرین حکم بحد اخوت نسبت
بخود فرمود ابوذر بذروق عرض نمایند کہ آیا ما برادران تو نیستیم فرمود ہرگز نیستید چنانچہ این ماجرا در
مسلک آخر خواہی الست انشاء اللہ تعالی و حالانکہ ابوذر را حضرات امامیہ درین خطاب داخل نمیکنند
و از وصف اخوت اسلامی خارج نمیگردانند و در ہمین مقام احداث را بر ذمہ ابوبکر صدیق ثابت میکنند
فاعتبروا یا اولی الابصار بالجملہ اگر حالا علمای قوم ابوذر غفاری را متصف باخوت اسلام نمیدانند
دوگر محامد کہ در حدیث مشار الیہ برای متاخرین مختص شدہ و در روایت امامیہ خاصہ بکثرت تمام
مروی گشتہ از ابوذر مسلوب نمی دانند پس در باب ابوبکر صدیق ہرچہ خواہند متفوہ بآن شوند والا جواباً
نعم فرق اینست کہ در جواب سوال صدیق بلی ولکن لا ادری ما تحدثون بعدی ارشاد شدہ
یعنی اسلام و جہاد شما مسلم است لیکن معلوم نیست کہ بعد از من چہ احداث سرزنند بخلاف جواب رسول
ابوذر کہ نص در نفی اخوت ابوذر است کما یستبین مع ذلک جملہ لا ادری کہ مضمونش نفی درایت

احداث است بر اصول فریقین آری و مستنکف از حمل این حدیث بر خلفای راشدین است اما بر اصول اهل
حق پس از آنکه خلافت آنها بنصوص قطعی مرضی جناب نبوی بود چنانچه آنموذج آن در ماسبق سمت گذارش
یافته و اینهم از نور حدیث آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم تافته که هرگز ابوبکر صدیق و یاران او باجماع مرکب مراد از
حدیث بالخصوص نیستند اما اصول امامیه که مؤید بدلائل عقلی و نقلی مثل اصول اهل حق باشد پس آن
نیز مؤکد و مشید اصول ایشان است چنانچه اینهم قبل ازین دانسته باشی اما اصول موضوعه امامیه
خاصه پس بیانش در مسلک آخر می آید انشاء الله تعالی و خلاصه اش آنکه پیغمبر بعلم قطعی حال احداث و بدعت این
بزرگان بتفصیل تمام میدانست پس چگونه معاذ الله ارتکاب بکذب در سلب بدعت از نفس نفیس خود فرموده
باشد با آنکه تقیه نزد جمهور امامیه خصوصا در آنوقت آنجناب را جایز نبود کما عرفته سابقا پس معلوم شد که
آنحضرت صلعم نظر بضعف اسلام بعضی و عدم استقامت باحتمال ارتداد جمیع ارشاد فرمود که درین سلسله احدی صدور
خواهد یافت گو مرا معلوم نباشد و مخفی نماند که تشبیه اسلام و جهاد بشهدای احد ضرور نیست که از باب
تشبیه کامل باشد چنانچه در مطاعن بحث معلوم شده و هرگاه امامیه و سنیه مستدل بودن در اثبات امامت بلا
فصل مرتضوی حدیث انت منی بمنزلة هارون من موسی بر تشبیه کامل حمل نفرمایند زیرا که مصرح شدید مدعای
ایشان دارد چه در نصوص معنی حدیث آنست که ای علی غیر از نبوت در جمیع مراتب مشابه هارونی و یکی از مناصب
آن بود که در زندگانی موسی حکمرانی بر بنی اسرائیل اختصاص داشت و بعد موسی خلافت بدیگران رسید
پس تو نیز بعد از من خلیفه نخواهی شد فیلزم نقیض ما یدعونه اهل حق که درینمقام منصب منع دارند اگر تشبیه را بر
کامل حمل نکنند مورد سرزنش نباشند تنبیه محتجب مباد که حضرت مؤلف درینمقام حاشیه منهیه دارد که تعرض
آن ضرور می نماید عبارتش آنکه مخفی مباد که در بعض نسخ جامع الاصول و موطا و بعض رسائل نیز انا
لکائنون بدون همزه استفهام دیده شد لیکن چون استفهام بسیاق کلام مناسب بود گویا محتجب حرف حسب
ظاهر بود و لهذا همان نسخه را اختیار کرده شد بلفظ مکنون خاطر اگر ازین حاشیه اینست که من در اختیار نسخه
استفهام تبرع و احسان بر اهل حق کرده ام زیرا که در استفهام علمای ایشان توانند گفت که از وجود خود بعد

آنحضرت

آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم ابوبکر صدیق خبر نمید بد بلکه اظهار تاسف مینماید یا گویا انکار هستی
خود بعد مفارقت آنجناب میکند پس لازم نمی آید که صدیق بقای خود با اعوان و انصار بصفت احداث
بعد جناب سید المرسلین فهمیده باشد بخلاف نسخهٔ انا لکائنون که ظاهرش آنست که البته بعد تو
باقی می مانیم واحداث را بروی کار می آریم و این منتهای مقاصد شیعه است پس حجت حریف را
آوردن و از آنچه مفید مدعای خود زیاده تر باشد اغماض و اعراض فرمودن کمال تبرع و احسان
بر مخاصمین و قوت و طاقت مؤلف در فن مناظره است که با وصف ایراد آن نسخه که نظام
حجت حریف بود باز او را در شکنجهٔ دلائل کشیده و گوش او چنانکه باید مالیده فاقول ان هذا الشق
باطل زیرا که در صورت اختیار نسخه که خالی از همزه باشد نیز این قیل و قال را حریف او مشکل تواند کرد
بیانش آنکه مؤلف در جاها بسیار تقلید صاحب معتمد الشیعه میفرماید که حدیث تفسیر حدیث میباشد پس
چون اصل قصه واحد است و در یک قصه دو حدیث مراد در ورود پوشیده یکی بهمزه و دیگری بدون
آن و در قواعد ادبیه تقرر یافته که ذکر شی اصل است و حذف فرع آن و فرع محمول بر اصل میباشد
و مخالف اصل نمیباشد پس حجت حریف بر حال خود است خواه نسخهٔ اولی اختیار فرماید خواه نسخهٔ
ثانیه و مؤلف علی فهمیده که در نسخهٔ انا لکائنون حجت حریف بحسب ظاهر هم باقی نماند و موکار
والضا حریف میتواند گفت که تطبیق در احادیث بقول او درین جناب در کتاب مذکور
مهما امکن واجب و ضرور و انا لکائنون یعنی نسخهٔ استفهام محمول میتواند شد زیرا که عرب کاهی
همزه را ذکر می کنند و گاهی باعتماد قرائن حذف می نمایند و مقدر میدارند بخلاف حمل انا لکائنون
یعنی نسخهٔ اول بر ثانی که مؤلف آنرا جملهٔ خبریه می پندارد و این موجب حمل نقیض بر نقیض دیگر
است پس بدون حمل ثانیه بر اولی تطبیقیکه در حدیث بحکم صاحب معتمد الشیعه واجب است صورت
نمی بندد فدلیل خصم المؤلف بحاله و قد کان مجد و شافی باله و بحمد الله که جناب مؤلف درین جمله
خود اقرار کرده که استفهام لسیاق کلام مناسب تر است پس ضرور است که محذوف را بر ذو بر

حمل کنیم و اگر مراد مؤلف چیزی دیگر است فالتصویر واجب علیه حتی نتوجه الیه **قوله** وسلم النبوت

است آه **اقول** اگر از مخاطبین جمله لا ادری ما تحدثون بعدی بفضل الصدیقین و اشالش مراد باشد پس

بلا ریب نجالفت ارداه فریقین ست زیرا که بر بهرد و مذهب **جاهل** خوبی و بد قوم نجوبی معلوم آنحضرت صلی الله علیه و آله

وسلم بود کما عرفت فی الصدر حیران انکار فرمود و در ایت لما از خود سلب نمود معلوم شد که آنها مراد نبودند

و هذا بدیهی جدا و اگر مراد از اهل خطاب همان مردم اند که حدیث الحوض بر انها انطباق نموده شد

بحیثیت خطاب بمجموع مسلمانان و دخول آنها کلامی نیست پس هیچ اشکال و عضال لازم نمی آید **عجب** از حضرت

امامیه که بکمال جسارت و جرأت میگویند که آنچه بتول زهرا در مخاطبه حضرت مرتضی علیه ارشاد نمود که مانند جنین رحم

پرده نشین شده و مثل خائنان در خانه گریخته و خود را ذلیل کردی الی آخر الکلمات المقدسه در حقیقت تعلیم و تلقین

جناب مرتضویست و شکایت خلفای ثلثه و اعلام مردم است که آنجناب ترک خلافت بخوشنودی نکرده و غصب

فدک را رضا نبوده کما قال المجلسی فی حق الیقین و نمی‌دانند که خلفا در ان وقت کجا حاضر بوده اند بلکه خود

مجلسی در کتاب مذکور اقرار کرده که این شکایات بعد از ادای خطبه طویل الذیل در مجامع اصحاب و بمجرد معاودت

و قرار گرفتن جناب سیدة النساء بخانه هدایت کاشانه بود مع **ذلک** خلفا کی مانند جنین رحم پرده

نشین شده بودند و کی مثل خائنان در خانه گریختند بلکه ظهور ایشان در ان وقت مانند ظهور شمس وقت

نصف النهار است بلی لفظ گرگان سید زند و می برند و تو از جای خود حرکت نمی کنی البته بر اصول موضوعه

امامیه بر خلفا منطبق است لیکن عدم حرکت و عدم محافظت ناموس تعلق زهرا و حقوق او از شر اعدا بی ریب برود

شکایت مرتضویست پس عجب است از امامیه که خود چنین گویند و بر دیگران زاد الله داهیه ضعیفه علیه جوینده کجا خطاب

لا ادری ما تحدثون بعدی که هرگز بر اصول طرفین بر خلفای راشدین منطبق نمی تواند شد و کجا خطاب فاطمه زهرا

که نزد تمامی اهل عالم لا محاله شکایت مرتضی تصور بود بلکه معاذ الله تفسیق آنجناب که با وصف ورود آیت فلا

تقعد بعد الذکری مع القوم الظالمین و کریمه انکم اذا مثلهم محدثات خلفا را بجشم خود مع بند

و وقت خروج مخدرات عفت و طهارت و رفتن ایشان بمجامع اصحاب برای مطالبه فدک در خانه می نشستند

و هجرت از مدینه بجلاء دیگر که ازین محدثات و آشوب و فتن خالی باشد نمی گزینند بلکه اگر ادنی غور و تامل
بکار برند و آنچه در عمده مطاعن خلفا تقریرات مطنبه پیش کنند و قیاسات را ترتیب دهند نصب العین دارند خواهند
دریافت که درین شکایات و حکایات کار از تفسیق هم درگذشته ع ببین تفاوت ره از کجاست تا بکجا مراعات ادب
اجازت نمی دهد که بتفصیل این حال بپردازم و زیاده تر موجب پریشانی تاویل مجلسی اصفهانی است که
درین کلمات مبارک مقصود آنست که مردم قعود مرتضوی و ترک خلافت را بر خشنودی جناب حمل کنند کما
سبق زیرا که وقت اعلام حضور اعدا در خانه هدایت کاشانه ممنوع است و اهل بیت و کسانیکه در حکم ایشان بوده اند
بعد از انکه حمایت و کردید بر دروازه ما مهاجرین و انصار کی این وهم در خاطر شان راه یافته بود تا از ملاء
آن برکار باشند و اینهم بعد از انکه ملتفت از بام افتد و غاصبین و ظالمین مرتضوی تشییع بر در دولت
هجوم کنند و انواع ایذا و اهانت باهلبیت طاهرین رسانند که جگر خامه از تحریر حرفی از آن شق می شود
وانگاه این مخاطبات که مانند جنین رحم پرده نشین شده و مثل خائبان در خانه گریخته و خود را ذلیل کرده
و شکایت من کسی بپرسد است و مخاصمت من کسی پروردگار من است اَعَاذَنَا اللهُ عَنْ اَمْثَالِ
هٰذِهِ التَّاوِیْلَاتِ وَالتَّحْرِیْفَاتِ الَّتِیْ تَکَادُ السَّمٰوٰتُ یَتَفَطَّرْنَ مِنْهُ **علاوه** دعوی این معنی
که حدیث سوط التفسیر سهم میکند و مصداق حدیث الحوض را معین مینماید که معاذ الله مغفل الصدیقین و هوا
خواهان او بوده اند فرع آنمعنی است که حدیث الحوض باعتبار زمانه متقدم و حدیث شهداء احد متاخر از آن
باشد و عنقریب خواهی دانست که مولف در اثبات این تقدم و تاخر هر چند پیچ و تاب میخورد و کوشش بلیغ
مینماید بگرد ستاد بجناهی عار نگین نمی شود **قوله** در غایت توجیه آه **اقول** اگر احدی از اهل حق
متصدی این توجیه شده حاصلش بنابر ظن غالب آنست که محتمل که جناب نبوی صلی الله علیه و آله و سلم بطور
احتمال عقلی قبل از حدیث الحوض وقت دعا بر شهداء احد در اجابت سوال صدیقی فرموده باشد که
لا ادری ما تحدثون بعدی و مبنای این توجیه همانست که در مناظره باثبات رسانیده اند که الموجه بانه والمانع
یکفیه الاحتمال چنانچه قبل ازین زبانی مولف درین اوراق گذشته و از اینجا بوضوح می انجامد

که مولف رساله بی توجیه موجه نبرده وایشان وارد نمی شود زیرا که اساس اعتراض
بر آنست که حدیث الحوض مقدم بر دعای شهدا باشد واثباتش بر ذمه مستدل است وانی له ذلک
زیرا که از عبارات آتیه عجز مولف برین امر نیز واضح است ومقصود ازین تقریرات آنست که اهل فراست
وفطانت بلکه عوام نیز دریافت نمایند که هنوز مولف از جاده استدلال واصول مناظره نا بلد است
و بر اثبات اینچنین مقدمات هم قدرتی ندارد **قوله** دهر گاه همان آه **اقول** چون نزد محاطب بدلائل
وبراهین مدلل ومبرهن شده که جمله لا ادری ما تحدثون بعدی بر سبیل احتمال نیست بلکه اخبار غیبی
است وبلفظ درایت قطعاً ویقیناً ماول کما سیجی فی کلامه وبرجای خود ثابت شده که این نحو کلام نزد
علمای شیعه نیز وقت شوکت اسلام بعد فتح مکه بلکه قریب وفات شریف صدور یافته کما ستعرفه فی
المسلک الآخر انشاء الله تعالی وقبل ازین گذشت که محققین امامیه در حدیث پیغمبر صلی الله علیه وآله
وسلم تقیه را دخل نمی دهند وهرگز جناب آن سرور در عموم اوقات تجویز نمیکنند پس درین وقت که بوعده
قرانی والله یعصمک من الناس اطمینان کلی هم رسیده بطریق اولی تقیه واختیار کذب جائز نخواهد
بود پس درین خطاب شخصیکه برسول موضوعه امامیه نیز اما صبین باشد البته این قسم تفصیل واجب ومتحتم بود
یعنی کیف اشهد علی حسن عاقبتکم والحال انکم تغصبون بعدی الخلافة العلویة و
تحدثون امورا منکرة تخالف القواعد الاسلامیة فانتم من الزمرة التی توخذ بهم یوم القیامة ملک
ذات الشمال وتذادون من الحوض بانواع العقوبة والنکال فاقول هؤلاء اصیحابی واریدن
نجاتهم بشفاعتی فیقال لی انک لا تدری ما احدثوا بعدک فاقول کما قال العبد
الصالح وکنت علیهم شهیدا ما دمت فیهم فلما توفیتنی کنت انت الرقیب علیهم
وانت علی کل شیء شهید ان تعذبهم فانهم عبادک وان تغفر لهم فانک انت العزیز
الحکیم فما یکتفی علی القول المذکور ولا ینجی القوم المزبور بل یقال لی بعد ذلک
الکلام انهم لم یزالوا مرتدین علی اعقابهم فاقول سحقا وبعدا فکیف اقول

لانکم

انکم مثل هؤلاء الشهداء الذین قال الله تبارک وتعالی فی حقهم ولا تقولوا لمن یقتل فی
سبیل الله اموات بل احیاء ولکن لا تشعرون وقال فی موضع آخر من کتابه المجید یرزقون
فرحین بما آتیهم الله من فضله ویستبشرون بالذین لم یلحقوا بهم من خلفهم ان لا خوف علیهم
ولا هم یحزنون اما سمعتم یا معشر الاصحاب قول الله عز وجل لا یستوی اصحاب النار و
اصحاب الجنة اصحاب الجنة هم الفائزون فانهم بشهادة ما یوحی الی من اصحاب الشمال و
تریدون ان اثنی علیکم مثل هؤلاء الذین قتلوا فی سبیل الکبیر المتعال انتهی آنکه جناب
پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم امثال اینهمه تفاصیل واقعیه نفس الامریه را گذاشته بر کمال اجمال و ابهام که مشتمل بر
کذب صریح معاذ الله اکتفا فرماید ونفی درایت احداث مخاطبین از خود نماید و ارشاد کند که ندانم
که شما بعد من چه احداث کنید ان هذا لشیء عجاب ودرینجا قول مجتهد جالسی در حسام تماشا کردنیست
که حدیث الحوض را از دلایل تقیه جناب پیغمبر صلی الله علیه وآله دانسته و بعد ایراد حدیث بطوله وجه دلالت
بدین نمط قلمی کرده چه درینمقام اگر بمقتضای تقیه کار نمیکرد می بایست که باعیانهم مردمان را با آن اخبار نمود
تا اینهمه اختلاف در تعیین آنها واقع نمی شد انتهی بلفظه سبحان الله حضرت جالسی را با وصف دعوی اجتهاد بلکه
یگانگی خود در علم کلام این قدر هم یاد نباشد که وقت ارشاد حدیث الحوض که نزد فریقین در آخر عمر شریف
مرویست وقت تقیه بود یا نه ومن درباب آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم چه اعتقاد دارم ودر نفی تقیه
از آنجناب چه تصریحات که نکرده ام بالجمله چون احتمال تقیه در حدیث الحوض بالاتفاق متصور نتواند شد
چنانچه علی التفصیل دانستی پس در حدیث دعا بر شهداء احد که نزد مؤلف بعد از حدیث الحوض بطور تفسیر واقع
شده بطریق اولی تقیه نخواهد بود پس لا محاله بر صورت خیالیه جالسی انقسام تفصیل که یاد کردم و در عرض نوشتم
ضرور بود والحمد لله علی ذلک **قوله** ومع هذا الخ **اقول** اگر قصد مؤلف از اصحاب جارین ملازمین
جناب سید المرسلین اند پس معاذ الله که از ایشان احداثی بوقوع آمده باشد چنانکه او خیال دارد بلکه از جمیع
از ایشان مجاهدات سیفی و سنانی و تورع و تقوی بظهور رسیده بحکم احادیث صحیحه فریقین مصداق

رضوان الٰہی گردیدہ پس نسبت حداث بایشان بدلیل حدیث حضرت سید الساجدین رضی اللہ عنہ مبین حداث و احداث و خروج از دائرہ تشیع حضرات ائمہ امجاد ہست و اگر مقصود آنست کہ احدی از اصحاب خواہ اخص خواص باشند و خواہ از جفاۃ اعراب صدر احداثی نشدہ مگر غصب خلافت پس این حصر ممنوع است لا بد علیہ من اقامۃ الدلیل و سند منع روایات فریقین است کہ سابق این گذارش نمودہ رفتہ من بعد حیرت عظیم رو میدہد کہ مؤلف رسالہ بار بار ذکر این معنی میکند کہ در ہر دو حدیث جز تفرقہ ضمیر غیبت و خطاب فرقی ملحوظ نیست و مآل اینہمہ تقریرات بدان میکشد کہ شاید بحث لفظی مناط اعتبار بودہ نہ بحث معنوی تا این کلام مفید مدعا شود و ہو لیس من دأب المحصلین ہنوز در نمی یابد کہ اگر تفرقہ ضمائر ہم درمیان نبود چون مناط جملہ لا ادری ما تحدثون بعدی بر احتمال عقلی است یعنی شاید از شما احداثی سر زند و مناط جملہ لا تدری ما احدثوا بعدک بر جزم و تعیین است پس تفاوت در ہر دو مثل بعد آسمان و زمین است کما لا یخفی علی المحصلین حالیا تطبیق لفظی بچہ کار می آید و کدام فائدہ برای مؤلف افزائی نمی بیند کہ زید قائم جملہ خبریہ است و بزیادت یک حرف مثل ہمزہ استفہام از دائرہ خبریت بدر میرود و بمحل انشائیہ منسلک میشود و درین ہر دو جملہ باعتبار احکام لفظی فرقی غیر از زیادت حرفی ملحوظ نیست و حالانکہ بنا بر احکام معنوی یعنی انشاء و اخبار نقیض یکدیگر واقع شدہ اند و قس علی ہذا امثلۃ اخری لا تکاد تحصی **قولہ** و اگر بسبیل آہ **اقول** این کلمہ نیست بلکہ در بعضی از مقامات طن شریف نبوی صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم بمقتضای مصالح نظم جزو کل ظاہرا بنوع دیگر بر آمدہ کما یشہد بہ قصۃ زید بن ارقم اگر مراجعت بجناب مستطاب صحیح بخاری دشوار و موجب الم باشد مثل شروح آن کہ مر بار بطول علامہ ثانی سعد الدین تفتازانی رجوع کنند و باید کہ او در مبادی آن کتاب بطور نقل فرمودہ و ملخص این قصہ بدان میرسد کہ زید بن کور در بعضی از غزوات از رأس و رئیس اہل فضول عبد اللہ بن ابی بن سلول روزی استماع نمود کہ او در خطاب بعضی از اعراب اقران خود میگوید کہ خرج مکنید بر فقرای مہاجرین کہ نزد آنحضرت صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم باشند تا آنکہ از آنجناب متفرق شوند و جدا گردند و اگر معاودت

می کنیم و بصحت و سلامت بسوی مدینه بر می گردیم البته من این نبی را از مدینه بیرون می کنم زید میگوید
که من این مقوله را بعم خود باز گفتم و او نزد آنسرور صلعم حکایت نمود حضرت مرا نزد خود خواند پس
قصه را از سر آغاز نمودم و تا انجامش معروض داشتم مقارن این حال پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم
رئیس اهل النفاق را طلب فرمود آن شقی و رفقاء او بحضور مقدس آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم ایمان
غلاظ یاد کردند و گفتند که هرگز این کلمات بر زبان نیاورده ایم محض افترا و بهتان بر ما نموده اند
پس آنجناب ویرا تصدیق نمود و مرا تکذیب فرمود پس الم بر من ازین واقعه طاری شد که کاهی
نرسیده بود آنگاه در خانه خود نشسته شدم و عم من سرزنش کرد که چه افتاد ترا که نوبت بدین تکذیب رسید
من بعد سوره منافقون نازل شد و تصدیق من از آسمان فرود آمد جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم
انواع عاطفت فرمود گوش من بد تو راست گفته بودی جناب اقدس الهی سبحانه تعالی تصدیق تو در آیات قرآن
مجید نازل فرموده و اصل این قصه مختص بکتب حدیث و تفسیر اهل حق نیست از تفسیر علی بن ابراهیم قمی است تا
ابوجعفر کلینی نیز بوی این معنی بمشام اهل تتبع میرسد بلکه تفصیل این واقعه زیاده تر دران واضح است

قال نزلت في غزوة المريسيع وهي غزوة بني المصطلق في سنة خمس من الهجرة وكان
رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم خرج اليها فلما رجع منها نزل على بئر وكان الماء قليلا
فيها وكان انس بن سيار حليف الانصار وكان جهجاه بن سعيد الغفاري اجيرا لعمر بن
الخطاب فاجتمعوا على البئر فتعلق دلو سيار بدلو جهجاه فقال سيار دلوي وقال جهجاه
دلوي فضرب جهجاه يده على وجه سيار فسال عنه الدم فنادى سيار بالخزرج ونادى
جهجاه بالقريش واخذ الناس السلاح وكاد ان تقع الفتنة فسمع عبد الله بن
ابي النداء فقال ما هذا فاخبروه بالخبر فغضب غضبا شديدا ثم قال قد كنت كارها
لهذا المسير اني لاذل العرب ما ظننت اني ابقى الى ان اسمع مثل هذا فلا يكن عندي
تغيير ثم اقبل على اصحابه فقال هذا عملكم انزلتموهم منازلكم

وواسيتموهم بأموالكم ووقيتموهم بأنفسكم وأبرزتم نحوركم للقتل فأرمل نسائكم وأيتم صبيانكم ولو أخرجتموه لكانوا عيالاً على غيركم ثم قال لئن رجعنا إلى المدينة ليخرجن الأعز منها الأذل وكان في قوم زيد بن أرقم وكان غلاماً قد راهق وكان رسول الله صلى الله عليه وآله في ظل شجرة في وقت الهاجرة وعنده قوم من أصحابه من المهاجرين والأنصار فجاء زيد فأخبره بما قال عبد الله بن أبي لعنه الله فقال رسول الله صلى الله عليه وآله لعلك وهمت يا غلام قال لا والله ما وهمت قال فلعلك غضبت عليه قال لا والله ما غضبت عليه قال فلعله سفه عليك فقال لا والله فقال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم لشقران مولاه أحرج فأحرج راحلته وركب وتسامع الناس بذلك فقالوا ما كان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ليرحل في مثل هذا الوقت فرحل الناس ولحقه سعد بن عبادة فقال السلام عليك يا رسول الله ورحمة الله وبركاته فقال وعليكم السلام فقال ما كنت لترحل في مثل هذا الوقت فقال وما سمعت قولاً قال له صاحبكم قالوا وأي صاحب لنا غيرك يا رسول الله قال عبد الله بن أبي زعم أنه إن رجع إلى المدينة ليخرجن الأعز منها الأذل فقال يا رسول الله فأنت وأصحابك الأعز وهو وأصحابه الأذل فسار رسول الله صلى الله عليه وآله يومه كله لا يكلمه أحد فأقبلت الخزرج على عبد الله بن أبي يعذلونه فحلف عبد الله أنه لم يقل شيئاً من ذلك فقالوا فقم بنا إلى رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم حتى تعتذر إليه فلوى عنقه فلما جن الليل وسار رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ليله كله والنهار فلم ينزلوا إلا للصلوة فلما كان من الغد نزل رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ونزل أصحابه وقد أمهدهم الأرض من السهر الذي أصابهم فجاء عبد الله بن أبي إلى رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فحلف أنه لم يقل ذلك وأنه ليشهد أن لا إله إلا الله وأنك لرسول الله وإن زيداً قد كذب علي وقبل رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم وأقبلت الخزرج على زيد بن

أرقم

ارقم يشتمونه ويقولون له كذبت على عبد الله سيدنا فلما ارحل رسول الله صلى الله عليه
وآله كان زيد معه يقول اللهم انك لتعلم اني لم اكذب على عبد الله بن ابي فما سار
الا قليلا حتى اخذ رسول الله صلى الله عليه وآله ما كان من البرحاء عند نزول الوحي
عليه فثقل حتى كادت ناقته تبرك من ثقل الوحي فسري عن رسول الله صلى الله عليه و
آله وهو يسلت العرق عن جبينه ثم اخذ باذن زيد فرفعه من الرحل ثم قال يا غلام
صدق قولك ووعى قلبك وانزل الله فيما قلت قرانا فلما نزل جمع اصحابه وقرأ
عليهم سورة المنافقين و بر همين قدر هم موقوف نيست زيرا كه ظنون گر معصومين كه در حكم سيد المرسلين
بلكه با اصول خاصه اهل تشيع مرتبه شان از مراتب نبوت و رسالت هم در گذشته بر خلاف واقع
برآمده كما مر پس هرگاه حال چنين باشد فما ظنك فيما صدر منهم على نهج الاحتمال بر عقلاى عالم مخفى
نيست كه مقصود فقير ازين روايات و مقالات انكار صدور احداث از مؤلفة القلوب نيست بلكه ازين بحث
مقصود اصلى اينست كه مؤلف در علم كلام و فن مناظره و تفحص روايات چنانچه ميدانى و بعد ازين
هم خواهى دانست اجنبى محض است و از طريق استدلال بلديتى ندارد و ليكن خواهش
ربانى فهم در فراخ حوصلگى و اراده مناظره با علماى اعلام و متبحرين كرام از مجتهدين و متكلمين
مذهب خويش پا فراتر نهاده و داد مصارعت و اخذ تلابيب بنيت تحصيل ثواب داده مگر چون
مصارعت قديم خلاف عهود و مواثيق و مضادر تقيه و مقتضيات عمليه وقوع يافته حيرانم
كه اين مصارعت جديد چگونه مثمر بركات و منتج حسنات خواهد بود **قوله** حضرت جعفر طيار عليه السلام
اقول اين خلاف محاورات متشيعين است كه براى غير معصومين لفظ عليه السلام را بالاستقلال
نويسند و اختصاص ائمه عليهم السلام را ملحوظ ندارند زيرا كه از مطالعه شروح اصول اربعه و تراجم
فارسيه ميالوامع واضح مى شود كه لفظ سلام بحضرات اهلبيت اطهر مرتبه اختصاص يافته و امتياز ايشان
از اغيار در آن مرعى و ملحوظ گشته بلى اگر اسامى متبركه ايشان با ديگران جمع شود مثل حضرت ابوطالب

که علمای شیعه ایشان را از اوصیا انبیا علیهم السلام میدانند و میگویند که وقت موت خویش تمامی ودائع
و امانات را بجناب سرور کائنات تفویض نموده اند چنانچه در بحار و حق الیقین باقر مجلسی مرقوم است
و مشرف حال منفصله انشاء الله تعالی شریک گردانیدن آنها بدنیست پس در ذکر لفظ علیه السلام نه رعایت
مذهب خویش باشد و نه مراعات اصطلاح مخاصمین آن رخدایا مگر از باب صلوات الله علی محمد بن ابی بکر خواهد
بود چنانچه از کتب قوم این ها جا مذکور خواهد شد لیکن بر کسانیکه تاویلات و تسویلات علمای طایفه برا
نیک دیده اند مخفی نیست که در استعمال لفظ صلوة و آنهم بصیغه جمع بر نام محمد بن ابی بکر توریه و
تقیه امام بحق ناطق که در عبارت دستور العمل یعنی صحف آسمانی مامور باظهار حق و ممنوع از کذب
و باطل بود از بعضی حضار که در اولاد محمد مذکور باشند بر مخترعات و توهمات امامیه محتمل است بخلاف
مؤلف رساله که بر خلاف تقیه مناظره بعلمای اهل سنت مینماید و خلاف احادیث ائمه که بعضی از آن در
کتاب توحید ابن بابویه مرویست و بعضی در مصنفات دیگرش منقول و از منطوقات آن صریح معلوم
میشود که حالش مثل خمر است وَاِنَّ اِثْمَهُ اَکْبَرُ مِنْ نَفْعِهِ قطعاً و یقیناً ارتکاب میفرماید پس در کلامش
جریان این تاویل متوهم هم نیست چه جای آنکه مذهب خصم او نیز این احتمال را بر تابد فافترقا **قوله** علاوه الخ
اقول متمسک را این چنین احتمالات در اثبات مدعا که حدیث مدعا نص بر همین معنی نیست که از حدیث الحوض
خلفای راشدین مراد اند کافی نمیتواند شد مگر وقتیکه ملازم ثابت فرماید که چون در غزوه موته خبر از امر
یقینی بوده مجرد احتمال پس در حدیث موطا هم برین قیاس اخبار از احداث قطعاً و حتماً وقوع یافته وَاَنّٰی لَهُ ذٰلِکَ
و از اینجاست که حضرت مؤلف خود را استنتاج ها بوش شده بر دلیلی دیگر دست میزنند و بر آن آخر در مقام ادعای
جودت خویش متمسک باشد بلکه حقیقةً قلوب اهل ایمان را بسته کار آن منجر شد **قوله** و دلیل بین آنکه **اقول** هرگز این ارشاد
بهیچ دلالتی از دلالات ثابت نمی شود که جناب افضل الصدیقین بعد حضرت ختم المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم تحدیثی
در دین متین احداث کرده باشد و وقوع اشتباه تام در خیرعا است و از ارشاد کلام مذکور نیز ممنوع است اگر
جمله لَا اَدْرِیْ مَا تُحْدِثُوْنَ بَعْدِیْ بر مدعای مؤلف دلالتی ندارد و مگر بدلیلی قطعی ثابت نمایند که

دخول صدیق در زمرهٔ محدثین و مبتدعین بر ضرورست وهو کالا یقدر علی ذلک چه در سابق واضح
شد که دخول صدیق اکبر حقیقة در خطاب هم ضرور نیست تا بصدور احداث ازو چه رسد بالجمله اشتباهی
که هست نظر بدخول ضعفا درین مجموعه است کما عرفت سابقا فلا ضیر ولا ضرر فی حق الصدیق
ومن فی مرتبته ؛ نهایت توضیح مقام آنکه هر شق در معنی جملهٔ لا تدری ما احدثوا بعدک محتمل است اول
آنکه خطاب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم مخصوص بخلفای راشدین و هو نحو ایشان باشد یعنی ای صدیق احداث و بدعت
از تو و اشیاع تو خاصة صدور خواهد یافت پس چگونه بر حسن خاتمهٔ شما گواهی دهیم و این شق مدعای شیعه
منتهای آرزوی حضرت مؤلف رساله است دوم آنکه از جمیع شما بحیث لا یشذ فرد واحد
احداث و بدعت صدور خواهد یافت اگرچه تفصیل آن مرا معلوم نباشد و ضرر این شق باتفاق خواص و
عوام برای امامیه که در روایت امثال این احادیث دریغ نکرده اند کما ستعرف ان شاء الله تعالی بنسبت قسم اول
زیاده تر یقینی است چه امامت ائمه متفرع بر امامت مرتضویست هرگاه اصل فاسد شد فرع بطریق اولی
فاسد خواهد بود سوم آنکه حال مجموع شما مثل مجموع شهدای احد نیست بلکه بعضی از افراد شما مثل مؤلف التحفه
مصدر احداث خواهند شد گو معلوم نباشد و بر ظاهر است که تا مؤلف امثال این شقوق را بدلایل باطل نخواهد کرد
مقصود او چگونه بثبوت خواهد رسید و اگر فقط خطاب بصدیق در ضمنا ه مقصود می بود میفرمود که ای ابوبکر
دعوی اسلام و جهاد که از تو صدور یافت همه محمول بر باد شمه است هرگاه اسلام تو و اصحاب تو مقبول نیست
جهاد کی مقبول تواند شد چه جای آنکه از جهاد در فلان و فلان مقام مراد دست دشمنان سپرده راه
فرار اختیار کردید و بارها داد مخالفت و شقاق داده اید پس دعوی جهاد کجا راه داشته باشد پس گواهی حسن
خاتمه برای شما که بعد از من هم لامحاله مصدر احداث و بدعت خواهید شد چه معنی دارد بلی برای
امیر المؤمنین و اتباع او گواهی میدهم و میگویم لانهما منسلک در زمرهٔ شهدای احد اند بلکه مراتب علیا بنسبت
ایشان زیاده تر دارند این لفظ خاص یعنی احداث و تقیید آن بلفظ بعدی صریح دلیل است بر اخبار از حال
مستقبل که مالک بن نویره و امثالش بعد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بر روی کار آوردند و آن

امری بود جدید که هرگز از مالک و اتباع او نزد فریقین در زمان آن سرور صلی الله علیه و آله وسلم صادر نشده
بخلاف خلفای راشدین که بتصریح علمای امامیه مرة بعد اخری مصدر احداثهای بسیار در زمان خیر الانام
شدند کما سیجیء تفصیله ان شاء الله تعالی والضرورات تبیح المحظورات و اصول الحق با علای
مراتب دین و ایمان ترقی کرده بودند کما هو عیان لا یحتاج الی البیان **قوله** بلکه اگر کلمه الخ **اقول**
حاشا که عدم اذعان مغفوریت ابوبکر صدیق و صحابه دیگر با احتمال احداث امر بعد انتقال خود مدلل
فرموده باشند بلکه مقصود اینست که حال جمیع اصحاب که بعد حیات اند چنان نیست که برای جمیع شهدای
احد ثابت شده است چه عجب که بعضے از ین سلسله مصدر حدث شوند و حسن خاتمه آنها جلی را باید **قوله**
بلکه اگر آه **اقول** قید بعد بر تنزل و تسلیم نیز لغو شود که مراد از آن حضرت ابوبکر صدیق و حواریین سید
المرسلین باشند و این ممنوع است چنانکه بار بار دانستی بلکه تبرعا بدلائل و براهین ایمه را مدلل و مبرهن
کردم که خلفا بر اصول فریقین هرگز مورد این حدیث نتوانند شد و بعد از ین تفصیل هر چه تمامتر مبرهن خواهم
کرد که هرگز برای دنیا خلافت نکرده اند علاوه چون لغو در کلام رسول مقبول که کلامش باعتراف لسانی
مؤلف دون کلام خالق و فوق کلام کل مخلوق است محال پس فائده قید بعد در حدیث مطلقا نیست
که احداث نخواهد بود مگر بعد از من و این را خود علمای امامیه از اصل بر کنده اند کما ستعرفه ان شاء الله تعالی
و انهم بعد از ین سرایه تقریر در بر خواهد کرد که امثال این احادیث در کتب شان نیز موجود است بلکه مع اشیاء اخر
قال الفاضل المتبحر الحکیم هداه الله تعالی الی صراط مستقیم و اگر اینهمه
دلائل و اضحه سامع متعصب را کافی نیست پس این همه ان خود حضرت صدیق اکبر را شاهد قول خود طلبی
کر این حدیث اخبار از استقبال است تا بعد ثبوت اعتراف صدیق اکبر رخنه ارتیاب کلیه بند گردد و آن
اینکه خود حضرت شیخ اول از کلام مورد ما ینطق عن الهوی آفتی لا ادری ما تحدثون بعدی
بالیقین دانستند که من بعد پیغمبر خدا زنده می مانم که بر انفاذ خود گریستند کما یدل علیه کلمة انا بیدون
همزة الاستفهام علی ما فی بعض طرق الحدیث و احتمال بعد وانصاف دادند چون تقدای خلق

بودند

بودند باقتضای اثر شان خلق را هم برین داهیه کبری می باید گریست لیس نه هم اینکه ارشاد رسول
فقط باحتمال وهمی بود کجا ماند چه گریه بدون ایقان انتقال رسول صلی الله علیه و آله وسلم پیش از خود گمان
نداشت غایتش اینکه چون لفظ بعدی باحتمال وهمی موهم بقا بود در جواب ارشاد نبوی عرضه میداوند که لا
ابقانا الله بعدک یا رسول الله و عروض لکار بصدیق اکبر بقا خود شان بعد الرسول تنها از
کلمه بعدی بر سبیل تسلیم و فرض مسلم داشته می آید والا چاهی بر سر زدنست که کسی به مجرد طیران روح نبوی
با علی علیین بسقیفه بنی ساعده لشتابد که امر وانجا بحث وجدال سرد ازد و دلائل اولویت خود بخلافت
بکمال طلاقت ذکر سازد حتی که خلیفه شان یعنی حضرت فاروق مدح حسن بیان جناب ممدوح چنانکه
در حدیث زورت فی نفسی مقاله صحیح است وَاَنَا سَنُلْقِیْ عَلَیْكَ مِنْهُ ذِکْرًا بکمال تعجب بیان
سازند واصلا قطره اشکی از چشم نظر بر خلافت و امارت دوخته بر نیاید و هرگز نقصان افتاده بودن جسم
روح نبوی موجب تکدر و ملال و مانع حسن تعزیه وجد و کد در طلب ریاست نشود بلکه بموجب روایت
نقله المحدثین صاحب کتاب الاعلام بسیرة الرسول علیه السلام جسد مبارک نبوی تا مدتی بی غسل و کفن
افتاده بود که زبانم بسوزد و خاک بدهنم باد چسان گویم که در مثل آن مدت اجساد موتی متغیر
میگردد بس حب جاه این حضرات بدین و تا رد که آیا امری مهم تر از تجهیز و تکفین موتی هم می باشد چه جا که
خاتم النبیین شفیع المذنبین حبیب رب العالمین و هرگز خیال سامان آخرت آن سرور بخاطر شان
نگردد و فقط بر ریاست فانی نظر دوخته باشند فَاَیُّ شَیْءٍ اَعْجَبُ مِنْ ذٰلِكَ وازانجا که یمکن مدعیا
لِمَا نَقَلْتُ فَاسْتَمِعْ مَا فِیْ ذٰلِكَ الْکِتَابِ اِذْ ذَکَرَهُ بِالْاِلْتِقَاطِ وَالْاِنْتِخَابِ اِتَّفَقَ اَهْلُ السِّیَرِ عَلٰی اَنَّ
رَسُوْلَ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ تُوُفِّیَ یَوْمَ الْاِثْنَیْنِ شَهْرِ رَبِیْعِ الْاَوَّلِ نِصْفَ النَّهَارِ وَقِیْلَ
قَبْلَ عِنْدَ اشْتِدَادِ الضُّحٰی وَنَقَلَ الْاُسْتَاذُ اَبُوْ سَعِیْدٍ عَبْدُ الْمَلِكِ فِیْ کِتَابِهٖ شَرَفِ
النَّبِیِّ اَنَّهٗ تُوُفِّیَ یَوْمَ الْاِثْنَیْنِ النِّصْفَ مِنْ رَبِیْعِ الْاَوَّلِ وَهٰذَا اَقْرَبُ وَاللّٰهُ اَعْلَمُ قَالَ الْوَاقِدِیُّ
وَکَانَتْ بَیْعَةُ اَبِیْ بَکْرٍ فِیْ سَقِیْفَةِ بَنِیْ سَاعِدَةَ بَعْدَ اَنْ قُبِضَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهٖ وَسَلَّمَ

وهو في بيته لم يفرغ من أمره قد أغلق دونه أهله الباب فلما بويع أبو بكر في
السقيفة وكان الغد جلس أبو بكر على المنبر فقام عمر فقال يا أيها الناس إن الله تعالى قد جمع
أمركم على خيركم صاحب رسول الله وثاني اثنين إذ هما في الغار فبايعوه فبايع الناس أبا بكر
بيعة العامة بعد السقيفة فلما بويع أقبل الناس على تجهيز النبي يوم الثلثاء وقال
بعد ذلك بقليل ولم يظهر منه شيء مما يرى من الموتى ولا تغير له رائحة وقد طال
مكثه في البيت قبل أن يدفن وقال بعد هذه ثم دفن وسط ليلة الأربعاء لأربع عشرة
خلت من ربيع الأول وقيل إنه دفن ليلة الثلثاء حين غابت الشمس والأول أصح
انتهى چنین کسر المجبر وتصور تعامی خود بعد الرسول با دراک از فحوای لفظ بعدی گریه در گلو گره کرده آیا
نزوعا قلبی ایکان [?] ازدلا والله ثم لا والله وحکایتی لبس ظریف مناسب مقام بیاد آمده که هرگاه علمای اهل سنت
از اثبات شجاعت حضرت صدیق اکبر که مدت العمر غالبا خون پشه هم از دست مبارک نریخته باشند در ازای
شجاعت امیر البررة وقاتل الکفرة الفجرة لیث بنی غالب غالب کل غالب علی بن ابی طالب عاجز می شوند
دلیل شجاعت شان می آرند که از وفات رسول مطلق تغیری در حال شان واقع نشده از برای خدا کسی
انصاف کند که این قساوت قلب است یا شجاعت این دال است بر عدم محبت با جناب رسالت
یا دلالت دارد بر رسالت و این معنی فقط بشهادت عقل نیست بلکه امیر المومنین علیه السلام در جواب
سوال جناب ابن ابی قحافه از وجه حزن و ملال جناب شان کلماتی فرموده اند که دال است بر عدم
تاثر [?] الیه از فوت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم وهي هذه في كنز العمال عن سعيد
ابن يربوع جاء علي بن أبي طالب يوما متقنعا متحازنا فقال له أبو بكر أراك متحازنا
فقال له أعناني ما لم يعنك فقال اسمعوا ما يقول أنشدكم الله أترون أحدا حزن
على رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم مني سبحان الله اینهمه طومدارج سنگدلی از شعبه خود گواهی
خواستن بمصداق مصرع مشهور رفقا شیر از است ع چه دلاورست دزدی که بکف چراغ دارد و معهذا این بیچارگان حسب عبارت

شهادت برچنین کذب صریح بنا فتند و بسکوت پرداختند والا قل و اینهمه ارشاد مرتضوی نص است
بر عدم تحزن ابی بکر فانه من الصادقین الذین ورد فی شانهم کونوا مع الصادقین
بالجمله امر حضرت علمای اهل سنت بس غریب است که یکجا توجیه انکار حضرت عمر از وفات رسول آن میکنند که از فرط محبت
این داهیه کبری مدهوش و لا یعقل شده بودند و یکجا عدم اعتنای حضرت ابی بکر را بر انتقال خاتم النبیین دلیل شجاعت
شان می آرند و بار بار ادعا میسازند که حضرت صدیق را محبتی با حبیب ایزدی بود که بمجرد تصور وهمی لقای خود
بعد الرسول گریه سرشار بر او شان طاری گشت چنانچه از جمله بکی ابوبکر ثم بکی ظاهر است
و در غار که بدلالت نص قرآنی اضطراب و اضطرار لاحق شان شده بود آنرا هم ماول به تحزن بر جناب
نبوی میسازند و مطلق چشم مال انصاف دیده بصیرت شان را از تعامی نمی کشاید که اگر اینهمه الفت بود آن
چه سنگدلیها بود که در یوم وفات سمت ظهور گرفت و حضرات سنیه از خدا و رسول صلعم شرم نکرده
نامش شجاعت میگذارند و اگر اینها شجاعت است باید که حضرت فاروق اعظم که آنچنان مدهوش و بیهوش
شده بودند در نهایت مرتبه جبان باشند و اگر در این باب جناب عمر را انس با رسول صلعم بود که بمجرد استماع خبر وفات
زوال عقل رو داد باز آن حالت در طرفة العین چگونه زوال پذیرفت که تجهیز و تکفین را هم گذاشته بالاتفاق
در صدد اخذ خلافت و امارت افتادند و داد مکابره و مناظره دادند آیا کسیکه اینقدر حزن او را در گیرد
گریبان پاره نمی سازد و سر بر سنگ نمیزند سلمنا که از غایت ورع اقدام بر اینها نفرمودند و با وجود سهو
آیات قرآنی مثل انک میت و انهم میتون از فرط غم مسائل خبریه ماتم از مباحات و کرده ها
از فکر افتاده بود باری فقط گریه را که مانع بود و محل انصاف است که کسی که تاب شنیدن حرف وفات بزرگوار
نداشته باشد و این داهیه کبری را از ممکنات نشمارد و بمجرد قرع صماخ کردن خبر با خوش از جا رود هرگاه
بعد از افاقه یقین موت آن بزرگوارش خواهد شد حالش چه خواهد شد اقل مرتبه اینست که سر و کارش با بکا
والویل خواهد بود و زنهار از سر قبر بدون جبر و قسر بر نخواهد خاست و بدنیا و ما فیها او را خوش نخواهد آمد
که در همان آن بعهد و مهر ولی خواهد پرداخت و سوی سقیفه خواهد دوید بمجرد شور و شغب بیعت [illegible]

بیاست خود بمفاد احلب حلباً لك شطره یک آه سرد و ناله بر درد نخواهد کشید انتهی کلامه
بعینه **اقول و استعین بالرؤف الرحیم** کار متعصب مفید همین است که وقت مباحثه و مناظره
اصول رسانیده را محفوظ ندارد یا بنا بر ابله فریبی برای الزام خصم خویش تدلیسی بکار برد و متعصب خود را که منها
افسانه فراموش سازد و طیلسان خصم خود را که موجه و مانع است بکمال جور و جفا بر دوش خود اندازد
و عجب نیست که خدام مؤلف بسبب مزید ذکاوت و فطانت چون دریافته اند که دلیل دوم نیز رایگان و بیکار است
خواسته اند که دلیل سوم را ترتیب دهند و مرهمی بر خاطر ریش نهند و ان شاء الله تعالی عنقریب خواهند
دانست که این دلیل دوم هم نا تمام است و مقدماتش خارج از قانون مناظره و علم کلام **قوله** خود حضرت
شیخ اول آه **اقول** هیچ حیرتم که حضرت مؤلف المعنی در ما سبق افاده معلوم فرموده در اینجا راهی حلا
آن بیموده یا انش آنکه خود گفته که حدیث تفسیر حدیث میباشد و اینهمه انتباهی علمای خودش
خصوصاً مؤلف معتمد الشیعه مقتضی آنست که این نسخه محمول بر همزه استفهام باشد زیرا که هر دو حدیث
بلا ریب و شک در یک سانحه و یک واقعه واقع است پس حصول الیقین درین وقت خاص درباره زندگی خود حضرت است
و دلالت علی الیقین نیست مگر بدون همزه و مقارنت همزه بیرون نیست لما عرفت پس یقین و عدم یقین هر دو
جمع شده و هو اجتماع النقیضین و این قدرت الهی است که انچه بر اشاعره بجهت عدم فهم از مصطلحات و افادات
ایشان در صدد رساله بر زبان آورده بود و نقائص را بلا دلیل و برهان نسبت بدیشان کرده در حلقه وی
آن درین خرابی گرفتار آمد و ازینجا گفته اند که من حفر بئراً لاخیه فقد وقع فیه بجسمه
قوله و الحق که داد انصاف آه **اقول** اگر بطور طنز و تعریض مراد از دعا هیه لقای صدیق و مثال او
بعد آن سرور است پس بیجای خود نیست زیرا که بروایات حضرات معصومین قبل ازین گذشته که جناب
پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم باصحاب خویش بشارتها بر لقای صدیق و یاران او داده و رواج دین
متین و کساد بازار و تذلیل کفر و کافرین را بر دست صدیق ارشاد ساخته فابلغ البال و منشرح الحال
باید زیست و اگر مراد ذات شریف است با وجود ملت عمر پس البته غمی باید گریست و

ولیکن

ولیکن بحکم شریعت غرای مصطفوی از جزع و فزع که عادت عوام و معمول و مرسوم منهمکان
در بادیهٔ غفلت است تا ممکن احتراز باید نمود چنانچه جامع بیاض ابراهیمی هم از جناب مرتضوی
این بعض مضامین را نقل کرده بحکم حدیث استرجاع که متفق علیه فریقین است باید خواند که سبحان الحی الذی
لا یموت انا لله و انا الیه راجعون قوله حیه کریمه الخ اقول هر که الصافات را انکار فرماید و در احادیث صحاح اهل
غور نماید میتواند دانست که این دعوی هم از قبیل صور خیالیه و همیه است و سخت پوچ و غلط است چه
دیگر وجوه کریمه هم محتمل است یکی آنکه صدیق اکبر را قلیل عمر رسیدن شود که اکثرش بدلالت احادیث در ستین و
سبعین مجاوز نیست و کثرت عمر شریف بملاحظهٔ ظاهر آیات قرآنی مثل آیت کریمه لیظهره علی الدین کله
و روایات احادیث که در بعضے از غزوات اصدور یافته و بحد شهرت و تواتر رسیده مظنون بود اکنون که قلت عمر
نبوی از حدیث ولو احتمالا مستفاد شد بنا بر آن صدیق اکبر گریستہ باشد بلکه در عدم بکار بهر صدیق با صفا
مقام استعجاب و استغراب است دوم انچه مذکور شد مستلزم آن نیست که ابوبکر صدیق نزد عن انتقال آنحضرت
صلی الله علیه واله وسلم بیش از خود بود و گریه نمود پس کجا دعوی و کجا دلیل دوم آنکه محتمل که بجهت احد
بعضے که باعث عدم شهادت آنجناب بر مجموعهٔ مسلمین و اصحاب آن وقت شد موجب مفضولیت
این مجموعه از مجموع شهدا احد گردید بکار و زاری و فریاد و بیقراری فرموده باشد لیکن دخول ابوبکر صدیق
و دیگر حوارین جناب سید المرسلین از مهاجرین و انصار و حضار بیعة الرضوان در خطاب بدر یحة فقد
غفرت لکم از جناب صمدیت در حق شان بروایات فریقین در صحاح سته و مجمع البیان و خلاصة
المنهج و غیرها وارد است در اهل احداث لازم نمی آید چنانچه بارها دانستی و تازه اینست که لباس
که مخاطب با وصف خطاب واحد بلا شرکت غیرے هم مراد می باشد فما انتک فی الاشیاء لک بنبی
که نزد اکثری از امامیه غیر از شیخ صدوق و شیخ او شیخ المشایخ یعنی محمد بن الحسن بن احمد بن الولید
که انکار سهو پیغمبر صلی الله علیه واله وسلم را که در نماز واقع شد موجب درجهٔ اول از غلو میه انگاشتند
و غلات را از بدترین کائنات اعتقاد میکردند و تصنیف کتابی ضخیم را فقط برای اثبات وقوع سهو حضرت

سید المرسلین مورد قدح بر منکرین باعث حصول اجر و ثواب می‌بدشتند چنانچه بر ناظرین من الکتب والنقد
وافادات سیدین شد قم مدنی مستر نیست و در خطاب آیت کریمه وَاِمَّا یُنْسِیَنَّکَ الشَّیْطَانُ
فَلَا تَقْعُدْ بَعْدَ الذِّکْرٰی مَعَ الْقَوْمِ الظّٰلِمِیْنَ ذات مقدس بوزنهار داخل نیست بچنین حال
مصداق کلام قدسی فَقَدْ غَفَرْتُ لَکُمْ اِلٰی غَیْرِ ذٰلِکَ مِنَ الْاٰیَاتِ وَالْاَحَادِیْثِ اگر اندک غور
و تامل بر ود دریافت خواهد شد که سوال صدیق از چیزی خواهد بود که قابل پرسیدن باشد و
ظاهر است نیست مگر سوال از مغفرت جمیع اصحاب که بعد فتح بلکه بکثرت تمام بهم رسیدند و اسلام آوردند
و در مشاق و تکالیف شرعی شریک شدند نه از خاتمه خود و دیگر حوارین که بارها مناقب شان بر زبان
مخبر صادق بلکه اصدق الصادقین باعتراف و اظهار فریقین گذشته و مانند اعضا رئیسه نزد آن
جناب عزیز بوده اند و چند بار در حق شان ارشاد شده که هرگز احدی از ینها در دوزخ نخواهد رفت
و همه با من در بهشت عنبر سرشت خواهند بود کما هو مستعرف انشاء الله تعالی بلی حالت غلبه خوف
و خشیت مستثنی است چنانکه حضرت امیر وقت استماع اخبار فتن از جنگ جمل و غیره زبانی جناب بشیر
و نذیر بروایت جامعین اصول مثل سلیم و غیر او کما فی البحار می‌پرسیدند که دین و ایمان من دران وقت سالم
خواهد ماند یا نه اگر ابو بکر صدیق نیز در بعضی از اوقات از حال خویش یکبار سوال کند بعید نخواهد بود فلا
تغفل القصه اگر حضرات شیعین فی الجمله از اعتساف دست بردارند و از اتباع اوهام خویش درباره حواریین
حضرت خاتم النبیین باز مانند بروایات الحق که مؤید بآیات قرآنی است ابو بکر صدیق اول کسی است که
در جنت داخل خواهد شد و اول کسی است که بر حوض با جناب سید المرسلین ملاقات خواهد کرد و در انجا هم
مصاحب خواهد بود چنانچه بغوی در مصابیح و دیگران در کتب دیگر آورده اند عَنْ اَبِیْ هُرَیْرَةَ عَنِ
النَّبِیِّ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ قَالَ اَتَانِیْ جِبْرَئِیْلُ عَلَیْهِ السَّلَامُ فَطَافَ بِیْ فِیْ اَبْوَابِ الْجَنَّةِ
فَاَرَانِی الْبَابَ الَّذِیْ اَدْخُلُ اَنَا وَاُمَّتِیْ مِنْهُ فَقَالَ اَبُوْ بَکْرِ الصِّدِّیْقُ بِاَبِیْ اَنْتَ وَاُمِّیْ
[illegible] اللّٰه [illegible]تَنِیْ کُنْتُ مَعَکَ [illegible] فَقَالَ اَمَا اِنَّکَ یَا اَبَا بَکْرٍ اَوَّلُ مَنْ یَدْخُلُ الْجَنَّةَ مِنْ اُمَّتِیْ

وعن ابی الدرداء قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اول من یرد علی الحوض یوم القیمة ابوبکر الصدیق وعن ابن عمر رضی الله عنهما ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال لابی بکر انت صاحبی علی الحوض وصاحبی فی الغار اخرجه الترمذی وقال حسن صحیح

پس سوال از خود و دیگر اخص الخواص محتاج الیه نیست بلی پرسیدنی آنست که مجموعهٔ ستی ابن زمان مثل مجموعهٔ شهداء احد هست یا نه کما عرفت مرارا وایضاً اگر حضرت مولف و دیگر ارباب تشیع آنچه درباره احادیث میگویند که هرگز تغیر میباشد نصب العین دارند نظر بحدیث حاکم وغیرا و در خصوص اینمقام خواهند دانست که ابوبکر صدیق بری الذمه است و دخول او در زمرهٔ محدثین مستلزم تناقض صریح است و نیز اگر روی توجه باحادیث معتبره آرند بلا ریب ارتیاب خواهند دریافت که ابوبکر صدیق بسبب رقت قلبی که او را مثل حضرت خلیل علیه السلام بحصول پیوسته بود در اشتغال انفعالات دیگر نیست چنانچه در روزی که حضرت سلطان سریر نبوت قریب وفات خویش خطبه خواند و در اثناء آن فرمود که حق تعالی یکی را از بندگان خود در آسایش دنیا و اختیار ثواب آخرت مخیر کرد پس او آخرت را برگزید همین صدیق اکبر بروایت جامعین صحاح گریه و زاری آغاز نهاد و باستماع خبر وفات شریف مضطرب شد و اصحاب بمزید فطانت و ذکا و رقت قلبی او اقرار کردند وقس علی هذا در ایام دیگر وقتی که پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم بشدت تمام بیمار شد و ابوبکر صدیق بامامت مسجد شریف مامور گردید و محراب را از آنجناب خالی دید بیهوش بر زمین افتاد و از معاینهٔ این بیهوشی عیاناً میان اصحاب کبار شور قیامت برخاست چنانچه قبل ازین گذشت پس لفظ فرض و تسلیم در اینجا مناسب نیفتد بلکه خطای منکر غلط گفتم اکبر کبائر است زیرا که مستلزم نسبت که شهادت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم که بروایات فریقین در رقت قلبی ابی بکر صدیق مثل حضرت ابراهیم خلیل قبل ازین ایراد افتاد نامقبول شد و این بالبداهت خلاف دعوی دین و ایمان است علاوه شهادت شیر خدا که بر طبق ارشاد مصطفوی مرویست و نقل ازین سوید آنست نیز از حیز قبول باطل و از معرض اعتماد ساقط می شود حیث روی الحافظ ابو سعید اسمعیل بن علی بن الحسن السمان

الرازی فی کتاب الموافقة بین اهل البیت والصحابة وقد نقل صاحب ریاض النضرة فی
مناقب العشرة عن علی رضی الله عنه قال ابا بکر اواه منیب این هر دو لفظ را که در محکمات
تنزیل برای حضرت ابراهیم خلیل وارد ست در خصوص ابوبکر صدیق آوردن همان شهادت نبوی را
تذکیر نمودن ست کما لا یخفی و نیز روایت امام صادق رضی الله عنه از امام محمد باقر رضی الله عنه برین
تقدیر معاذ الله مردود و منکر وانه قبض رسول الله صلی الله علیه واله وسلم وابوبکر غائب بالسنح عند
زوجته بنت خارجة فسل عمر بن الخطاب سیفه وتوعد من یقول مات رسول الله صلی الله علیه واله
وسلم وکان یقول انما ارسل الیه کما ارسل الی موسی علیه السلام فلبث عن قومه اربعین لیلة و
والله انی لارجوا ان یقطع ایدی رجال وارجلهم فاقبل ابوبکر من السنح حین بلغه الخبر الی
بیت عائشة فاومت له فدخل فکشف عن وجه رسول الله صلی الله علیه وسلم فجعل
یقبله ویبکی ویقول توفی والذی نفسی بیده صلوات الله علیک یا رسول الله ما
اطیبک حیا ومیتا ثم خرج سریعا الی المسجد حتی جاء المنبر فقام علیه ونادی الناس
اجلسوا فجلسوا وانصتوا فتشهد شهادة الحق ثم قال ان الله تعالی نعی نبیکم وهو حی بین
اظهرکم ونعی لکم انفسکم وهو الموت حتی لا یبقی احد الا الله عز وجل وما محمد الا رسول
قد خلت من قبله الرسل افان مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم ومن ینقلب علی عقبیه فلن
یضر الله شیئا وسیجزی الله الشاکرین وقال انک میت وانهم میتون وقال کل نفس ذائقة
الموت وقال تعالی کل شیء هالک الا وجهه وقال کل من علیها فان ویبقی وجه ربک
ذو الجلال والاکرام ثم قال ان الله عز وجل عمر محمدا صلی الله علیه وسلم وابقاه حتی اقام
دین الله واظهر امر الله وبلغ رسالة الله وجاهد اعداء الله حتی توفاه الله وهو علی ذلک
وترککم علی الطریقة فلا یهلک هالک الا من بعد البینة والشفاء والنور
فمن کان الله ربه فان الله حی لا یموت فلیعبده ومن کان یعبد محمدا صلی الله علیه وسلم

وبره

وتركه لما قد هلك إلهه فاتقوا أيها الناس واعتصموا بدينكم وتوكلوا على ربكم فإن دين الله قائم وكلمته باقية وإن الله ناصر من نصره ومعز أهله وإن كتاب الله عز وجل بين أظهرنا وهو النور والشفاء وبه هدى الله محمدا صلى الله عليه وسلم وفيه حلال الله وحرامه ولا والله ما نبالي من أجلب علينا من خلق الله إن سيوفنا لمسلولة ما وضعناها بعد ولنجاهدن من خالفنا كما جاهدنا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم فلا يبغين أحد إلا على نفسه انتهى وقد أورده بفصّه المحب الطبري في الرياض **قوله** ولا جای الخ **اقول** اینهمه جزع و فزع مقتضای تلمیعات و تدلیسات است ورنه نفس الامر اینکه دلیل بنایه چه بر دارد فریقین آنستی که هرگز بمجرد طیران روح مقدس بجنات نعیم سوی سقیفه نشتافته بلکه بعد تحقیق و تنقیح موت و مدفن و دفع اختلاف بعضی از اصحاب آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بالحاح تمام وی را همراه بردند و بحمد الله که آنفا بروایت امام صادق و امام باقر روشن شد که ابوبکر صدیق اول برای تعزیت در خانه آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم رفته و جسد مبارکش را بوسیده و زار زار گریسته و صلوة و درود بروی فرستاده باز بمهمات دیگر که از اعظم امور بود پرداخته و قضیه الاهم فالاهم را نصب العین گذاشته و الحمد لله که منتهای آرزوی اهل اسلام بر وا غط و نصائح افضل الصدیقین مترتب شد بلی نظر بلاف و گزاف شیعه و ترهات ایشان هم جای آنست که سر بسنگ خارا زنند و هم مقام آنست که گریبان ها را چاک کنند و ریگ بیابان بر مفارق خویش بریزند و موج آتشین متصل بریزند و بدان جای از چشم گریان نویل و ثبور و اعزاها و اسفی و مصیبتاه برای ماتم و سینه زنی برخیزند چه در روایات ایشان چنانچه از خواتیم و تالیف کنتوری واضح میشود که رفتن جناب سیده در مجامع اصحاب برای مطالبه زمین فدک و ادای خطبه طویل الذیل بان طلاقت لسانی رشک افزای بلاغت سحبانی متصل واهبه عظمی وفات سید انبیا بود اکنون انصاف را کار فرمایند که از حزن و ملال جناب سیده که برای ایشان الهیه شب و روز دائر ست تعیین ایمعنی بود یا نه که اگر عمر نوح علیه السلام می یافت غیر از حزن و ملال

وگریه و زاری که چیزی ازو صدور شی یافت سیما سطالبه زمین مذکور و آنچه بدان تعلق دارد چه جای آنکه با وصف
اتمام محبت علو چشم بر زمین فدک دوزد و آتش طمع زخارف دنیوی خلاف زهد و توکل در کانون
سینه مبارک افروزد و اصلا قطره آبی از چشمه چشم مقدس در آن وقت بر زمین نیفتد و هرگز تصور
با تصدیق سانحه وفات شریف مانع ازین حرکت مخالف مقتضای همت انسانی و اینهمه طلاقت
لسانی نگردد بلکه بموجب روایت ثقة المحدثین که امام ائمه امامیه است با فاروق اعظم که بر اصول
موضوعه ایشان در دنیا کفی نظیر خود نداشت معاذ الله خیال صنعت مصارعت رود هر دو دست
مبارکش بگریبان دگر دو نش رسد و اینهمه کشاکشی در اصح الکتب یعنی کافی موجود است
چنانچه مولف بحار از امام باقر و صادق علیهما السلام نقل نموده و روایاتیکه متتبع کتب قوم بر آن
اطلاع دارد و در بحار جابجا موجود است مشعر بر آنست که این مصارعت و کشمکش بکرات اتفاق افتاده
عجب العجائب آنکه بر اصول موضوعه اهل افترا که از قوت حافظه بهره ندارند گرفتن فدک حضرت زهرا
را هم روا نبود بخلاف خلافت بر اصول الحق برای حضرت صدیق از معائنه روایات امامیه
چنان گل میکند که اگر خبر غصب بر تقدیر یکه خلفا بروز وفات سرور کائنات زمین فدک را صوری
خیالیه قوم فورق میکردند بگوش حق نیوشش بتول عذرا میرسید غالب که نساء بنی هاشم اعیاذاً
بالله با تیر و تفنگ و تمامی آلات جنگ همراه خویش گرفته در خیبر میرفتند و بار دیگر اعجاز فاتح
باب خیبری بروی می نمود لیکن خلفا عجب تدبیر رسا اندیشیدند که این کشاکشی و فوج کشی بهمچنان پوشیده
و پنهان ماند فَلِلّٰهِ دَرُّهُمْ مَا اَدَقَّ نَظَرَهُمْ و اگر صدور اینهمه از جناب فاطمه زهرا بقول مجلسی در
بحار و حق الیقین بعد فی الله بود بند و لست ملیه رسول مختار و حفظ حوزه اسلام دلکاهیا نے
ساکنین آن خیر البقاع زاد الله شرفا و تکریما از شر مرتدین و اعداء و دفع اختلاف آراء از اصحاب سید
الانبیاء چرا حسبة لله طلباً لمرضاته تقدس و تعالی نباشد خصوصاً وقتی که بعد ازین فرموده باشد
که بضرورت مذکوره دفع گزند خانه جنگی در آنوقت بار گران خلافت را قبول کردم اگر شما اکنون

بیعت

اکنون بیعت دیگری کنید من اول بایعین خواهم بود بلکه ازین هم کار شان درگذشت و آخر در خانه
منزوی گشت چون ازین پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم خصوصاً جناب عمر تقصیری نگذاشتند که خلافت بدیگری
رسد و او معزول شود و در برابر مردم فرار کند اگر تعطش روایات داشته باشی بکتاب ریاض النضره
رجوع کن قال ابن شهاب فلما بویع لابی بکر قام فخطب الناس واعتذر الیهم وقال
والله ما کنت حریصاً علی الامارة یوماً ولا لیلة قط ولا کنت فیها راغباً ولا سألتها
الله فی سر ولا علانیة ولکنی اشفقت من الفتنة وما لی فی الامارة من راحة ولقد
قلدت امراً عظیماً الی آخره وفیه ایضاً فی ذکر استقالة ابی بکر من البیعة عن زید بن اسلم
قال دخل عمر علی ابی بکر وهو آخذ بطرف لسانه وهو یقول ان هذا اوردنی الموارد ثم
قال یا عمر لا حاجة لی فی امارتکم قال عمر والله لا نقیلک ولا نستقیلک اخرجه حمزة
ابن الحارث وعن ابی الجحاف قال قام ابو بکر بعد ما بویع له وبایع له علی واصحابه فاقام ثلثاً
یقول ایها الناس قد اقلتکم بیعتکم هل من کاره قال فیقوم علی رضی الله عنه فی اول الناس
یقول لا والله لا نقیلک ولا نستقیلک قدمک رسول الله صلی الله علیه وسلم فمن ذا الذی
یؤخرک اخرجه ابن السمان فی الموافقة وعنه قال احتجب ابو بکر عن الناس ثلثاً یشرف علیهم
کل یوم یقول قد اقلتکم بیعتی فبایعوا من شئتم قال فیقوم ابن ابی طالب فیقول لا والله لا
نقیلک ولا نستقیلک قدمک رسول الله صلی الله علیه وسلم فمن ذا الذی یؤخرک اخرجه الحافظ
السلفی فی المشیخة البغدادیة وابن السمان فی الموافقة وابو الجحاف هذا هو داود بن عوف التمیمی
التمیمی مولاهم کوفی ثقة روی عن عکرمة ولحق التابعین وهو حدیث مرسل الطریقین وعن جعفر عن
ابیه رضی الله عنهما قال لما استخلف ابو بکر خیر الناس سبعة ایام فلما کان الیوم الثامن
اتاه علی بن ابی طالب فقال لا نقیلک ولا نستقیلک ولولا انا رایناک اهلاً ما بایعناک اخرجه
ابن السمان فی الموافقة و در نهایت بسیار از روایات که مؤلف کتاب مذکور ذکر فرموده تا بجا نقل آن

نموده شود و در باب کراهیت وی رضی الله عنه از امارت روایت رافع آورده محصلش اینست
که او وصیتی مختصر درخواسته و صدیق بنماز و روزه و حج و زکوة امر نمود و گفت امیر مباش و
وجوه آن برشمرد چون خلیفه شد رافع میگوید که من سببش پرسیدم فتنهٔ انصار و تقریر فاروق و خوف ردة
بیان نمود انتهی محصله طرفه آنکه عرض علمای امامیه درخصوص اینمقام کما یلوح من عماد المجالسی و غیره
از ایراد اینقسم روایات آنست که کراهیت خلافت از صدیق ثابت نمایند باز برهمه کس فاش کنند که قول
خلیفهٔ اول با فعلش مخالفت کلی دارد و حال این لاف و گزاف با وجود این ضرورت سعی و تدارک واقعه
که در اقاله از ومرهٔ بعد اخری صدور یافت نزد خواص و عوام بر ظاهر است فاعتبروا یا اولی الابصار
و در مسلک ثانی عنقریب خواهی دانست که صدیق اکبر امامیه یعنی ابوذر غفاری با وصف وصیت و نهی
جناب سید المرسلین مصداق کریمهٔ ان هو الا وحی یوحی که ای ابوذر بدرستیکه من دوست میدارم
از برای تو آنچه از برای خود میدارم و من ترا ضعیف و ناتوان می بینم پس امیر مباش بر دو کس
و متکفل مال یتیم مشو قضاء دمشق را در وقت فاروق اعظم اختیار کرد و هرگز بر وصیت آنحضرت
صلی الله علیه و آله وسلم که در کتب فریقین وارد است مثل بحار مجلسی و صحاح اهل حق و شروح آن
سیما شرح جلیله امام نووی بر صحیح مسلم نوشته کار نبست **قوله** جسد مبارک آه **اقول** اگر مقصود ازین آنست
که با وصف خیال تغیر که بسبب اتفاق واقع نشده اراده اخذ ریاست مصمم کردند فلا نسلم ذلک چه
مظنون بلکه متیقن نیست که زبانی مخبر صادق چنانچه در احادیث صحاح مندرج است شنیده بودند که اجساد
مقدسهٔ انبیا علیهم السلام در عالم قبر هم متغیر نمیشود فکیف تغیر آن در دنیا بعد یکدو روز هرکه اشتیاق
ملاحظهٔ این قسم احادیث که بواسطهٔ اجلهٔ اصحاب رضی الله عنهم مرویست داشته باشد باید که برسائل شیخ جلال الدین
سیوطی و مؤلفات محدث دهلوی رجوع کند پس خاکی که مؤلف بهر حج انداخته بجا خود رسیده
الیس مر ذی ولا تنقص و اگر مراد چیز دیگر است فلا بد من تصویره حتی ننظر اصله فتدبر
قوله ایا امری مهم تر آه **اقول** معنی قول مؤلف آنست که چه امر مهم تر از تجهیز نبی بود و نهم بدستور

در کاو

و دعاوی سابقه او ممنوع است و سند منع ورود اخبار و آثار در اراده اعراب مرتدین از قواعد و ارکان
اسلام مثل مسیلمه کذاب تخریب بنیه حضرت رسالتمآب است چنانچه بعضے از احادیث که آنفا گذشته
اشارات آن منطوی و کتب مبسوطه بتفاصیل آن محتوی است و لله در المحققین حیث قالوا ان مسیلمة
الكذاب والعنسي ومن تبعهما من الاعراب ينتظرون وفات النبي صلى الله عليه وسلم
حانقين حول المدينة متولهين على ان يخرجوا ترابها بظهورهم وان يتعرضوا
لاهل بقيع الغرقد وقبورهم ويقتلوا كبارها وصغارها ويهدموا بنيان الشريعة
ويخربوا آثارها و فقیر می پرسم که اگر سعد خلیفه میشد و آخر کار مهاجرین خلافت را سعد نداشته اکثری بصدیق
و بعضی بمرتضی و برخی بحضرت عباس رضی الله عنهم اجمعین مائل می شدند چه شور و شغب که واقع نمی شد و چه فتنها
و فتنها که بر نمیخاست و ازینجاست که در امثال مشهور است که ده درویش در گلیمی بخسپند و دو پادشاه
در اقلیمے نگنجند فکیف که از سه کس هم متجاوز باشند و در کتاب علل شیخ المشایخ الخبر از احادیث
ائمه منقح شده آنست که فساد و فتنهای تعدد خلفا مثل تعدد واجب الوجود در ارض و سماوات
بالجمله منحرفین عن الاسلام و مرتدین ایام بیکطرف ماندند غلط گفتم بلکه برای ایشان عیدے
بحصول می پیوست که صد عید قربانش میشد تماشای این وقعه برای العین میدیدند که اصحاب بمجرد
وفات رسالتمآب بجهت اختلاف و تشاجر با هم می ریزند و آبروی یکدیگر میریزند لیس بانصاف
فرمایند که انچه واقع شد از اتفاق بر خلافت افضل الصدیقین و لشکرکشی بر ملاحده و زندیقین بهتر بود یا
انچه مذکور شد از اختلافات و وقوع فتنها در صحابه کرام و ظهور هرج و مرج در گروه اسلام غیر از ملحدی
زندیقی بد باطنی بتنقیص احدی از اهل سنت ثانی را قبول نخواهد کرد علاوه فرض کنیم که پادشاهی
عظیم الشان از جهان گذران رحلت فرموده و شورش اعدا در سپاه او بهم رسیده بود و بمجرد وفات او
شوریدگی شان بملکی بنهاد و از هر طرف بے بشمار رسید گروهی از یارانش که خلافت برای آنها نبود خود را
که بصفت یکسی از قوم خود بر داشته اند و امامی مقرر ساختند تا درین نزدیکی لشکری در مقابله اهل بغاوت کشند

که بعد از آن ملک رفیع الشان بودند آراید و برتق و فتق مدینهٔ او کوشش نماید خواهش آن ملک که خلافت
ور ایشان بود اول مراسم تعزیت بجا آوردند و بر قدر ضرورت اکتفا کرده اختلافها که نظر بجبلت مردم
در موت و غسل و دفنش پدید آمده بود بدلایل قاطعه بر داشته مشغول غسل او بودند که بیک ناگاه بر ارادهٔ
زمرهٔ اولی اطلاع یافتند پس جمعی که امر غسل و کفن با آنها بوصیت او متعلق بود برای کفایت مهم غسل و کفن
بر جای خود ماندند و کسانیکه این خبر بگوش آنها در خورد بسبب الحاح گروهی نظر بدفع این فتنه بسوی آن مجلس
شتافتند و اهل محفل را به براهین ساطعه از خیال مذکور باز داشتند و بجهت ضیق وقت و دفع فتن و رفع
آشوب حوادث و محن با وصف تلویح و توضیح آن پادشاه بخلافت آنها متصدی این امر شدند و دانستند
که اگر اول بنصب رئیس متوجه نشوند و کافهٔ قاطبه بر غسل و کفن که بجنبد کس تعلق داشته باجماع تمامی
خلایق کرده آیند و بجهت عمل بر وصیتش که برای غسل من آب فلان چاه که از شهر دور واقع است
باید طلبید بهیئت اجتماعی فراهم کردند و باختیار حاکم توجه نکنند هم یقین امتداد زمانه است هم مظنهٔ آن
است که متخرفین و مرتدین میدان را خالی یافته در شهر در آیند و فتنه و فساد دیگر که از مدتها در قلوب خبیثش آماده
کرده اند بفراغ خاطر و جمعیت باطن و ظاهر آغاز نمایند و بر منصهٔ ظهور آرند لاجرم هم بیم هلاک و هم خوف بی
اندامی بجنازهٔ مقدس او ازین قوم بیباک است پس درین صورت واقعی کدام یک را ازین هر دو ترجیح
باید داد نصب رئیس و دفع اختلاف که مثل ادای نماز جنازه فرادی فرادی باعث اندک مکث است مقدم
کنند من بعد بدفن پردازند چنانچه واقع شد یا اول تمامی اصحاب او اجماع بر غسل و کفن نموده تنها تنها نماز
جنازه که بلی امتداد زمانه نمی تواند شد بعمل آورده بنصب رئیس اراده کنند بحمد الله که شق اول نزد جمیع عقلای
عالم ترجیح دارد بلکه از مسلمات است و ازینجاست که از هندوستان تا بایران و توران بلکه روم و شام همین
معمول و مرسوم است که کارپردازان اشغال سلطنت و ریاست بمجرد وهم هجوم اعداء و توهم در آمد اعراب
اول بنصب رئیس مشغول میشوند من بعد برای تجهیز جنازه میروند الطف از همه اینکه شیعیان سنت بر
مخالفین خویش هنوز قیام دارند فاضل جالسی وقتیکه بعضی از احکام ذوی الاقتدار شهر لکهنو را بعد

نصب رئیس

نصب بیس که بدرنگ واقع شد زبر زمین می سپردند والفاظ ملعین بر زبان می بردند گفت که عجب از
اهل تشیع که عداوت کلی بعمر دارند وسنت او را هنوز بر سر و چشم میگذارند چنانچه از هدا امامیه یعنی جناب
تقدس مآب مرزا کاظم علی که مثل سواحل بر لب دریای ذخار با وصف خشک لبی و تفسیده زبانی روزگار
بسر می آرد و در عین میسره و غناره کمال فقر و فنا می سپارد فقیر هیچمدان را ازین حکایت خبر داده با لجمله تقدیم
رئیس بلا حظه اینهمه ضرورات بود عجب از علمای طائفه که از هجوم و اقتدار اهل زیغ و ضلال که روایات ائمه
هدی بر فساد و شورش آنها ناطق است کما عرفت انکار نمایند و تاکید نبی را که در باب تجهیز جیش اسامه وارد است
دلیل عدم هجوم و عدم اقتدار شان قرار دهند و حالانکه مقرر نمودن لشکری برای استیصال آنها
ظاهرا بنظر آنست که چون همه کس گرد مدینه محیط اند هر یکی برای استیصال آنها خیال خواهد کرد و نصب
العین خواهد داشت غفلت ازان عادةً ممکن نیست بخلاف انتقام از کفار که جیش اسامه برای قتل آنها نامزد
شده و سرور تاکید تجهیز آنست که مبادا بجهت مقاتلات اهل ارتداد غفلت کلی ازان رو دهد چنانچه فاروق
نگاه داشتن شجاعان عرب که بلشکر اسامه نامزد شده بودند بخیال آورد و صدیق اکبر هرگز قبول نفرمود
پس معلوم شد که مقصود از تاکید آن بود که اهتمام تمام دران رود و اگر احیانا احدی ذاهل شود دیگری
را یاد آید **قوله** فقط بر ریاست آه **اقول** کذب این دعوی آنغا بوضوح پیوسته آری بر مذهب
امامیه میتوان گفت که جناب سیدة النسا فقط بر باغ خرما چشم دوخته این حرکت قسریه ارادیه
را مصداق هم خرما و هم ثواب دانسته و خیال فاتحه و درود و حزن و ملال این مصیبت عظمی را از وقت سر امون
خاطر صفا مظاهر نگردد فای شیء اعجب من ذلک وان لم تکن ممکن عنا فاستمع ما قال الائمة
بل اکابرهم انه توفی صلی الله علیه وسلم یوم الاثنین وکانت فاطمة بضعته تطلب میراثها
من ابیها بعد ثلثة ایام او اربعة وقصدت الله ها الی مجلس ابی بکر وهو مملو من انصاره
واعوانه کانه عرصة القیامة یجمع الاولین والاخرین الذین حرفوا الکتاب کل محرف وقوم
کل ممزق مع جماعة من نساء بنی هاشم فلاثت خمارها بعد ان رکبت حمارها

ودارت مع بعلها وولديها على الاصحاب صغارها وكبارها كما هو مصرح في روايات
الطائفة واسفارها حتى دخلت على ابي بكر في مجلس ثم انت انة اجهش القوم لها بالبكاء فارتج
المجلس ثم امهلت هنيئة حتى اذا سكن نشيج القوم وهدأت فورتهم افتتحت الكلام
بالحمد والثناء عليه والصلوة على رسول الله صلى الله عليه وسلم فعاد القوم في بكائهم
فلما امسكوا عادت في كلامها فقالت عليها السلام الحمد لله على ما انعم
وله الشكر على ما الهم والثناء بما قدم من عموم نعم ابتداها وسبوغ آلاء اسداها
وتمام منن والاها جم عن الاحصاء عددها ونأى عن الجزاء امدها وتفاوت عن الادراك
ابدها وندبهم لاستزادتها بالشكر لاتصالها واستحمد الى الخلائق باجزالها
وثنى بالندب الى امثالها واشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له كلمة جعل الاخلاص
تاويلها وضمن القلوب موصولها وانار في الفكر معقولها الممتنع من الابصار رؤيته ومن
الالسن صفته ومن الاوهام كيفيته ابتدع الاشياء لا من شيء كان قبلها
وانشاها بلا احتذاء امثلة امتثلها كونها بقدرته وذراها بمشيته من غير حاجة منه
الى تكوينها ولا فائدة له في تصويرها الا تثبيتا لحكمته وتنبيها على طاعته واظهارا
لقدرته وتعبدا لبريته واعزازا لدعوته ثم جعل الثواب على طاعته ووضع العقاب
على معصيته زيادة لعباده من نقمته وحياشة منه الى جنته واشهد ان ابي محمدا
عبده ورسوله اختاره وانتجبه قبل ان ارسله وسماه قبل ان اجتباه واصطفاه قبل ان
ابتعثه اذ الخلائق بالغيب مكنونة وبستر الاهاويل مصونة وبنهاية العدم مقرونة
علما من الله تعالى بمآئل الامور واحاطته بحوادث الدهور ومعرفته بمواقع المقدور
ابتعثه الله تعالى اتماما لامره وعزيمة على امضاء حكمه وانفاذا لمقادير حتمه فرأى
الامم فرقا في اديانها عكفا على نيرانها عابدة لاوثانها منكرة لله مع عرفانها

النبی محمد صلی الله علیه وسلم ظلمها وکشف عن القلوب بهمها وجلی عن الابصار غممها
وقام فی الناس بالهدایة وانقذهم من الغوایة وبصرهم من العمایة وهداهم الی
الدین القویم ودعاهم الی الصراط المستقیم ثم قبضه الله الیه قبض رافة واختیار ورغبة
وایثار فمحمد صلی الله علیه وآله عن تعب هذه الدار فی راحة قد حف بالملائکة الابرار
ورضوان الرب الغفار ومجاورة الملک الجبار صلی الله علی ابی نبیه وامینه علی الوحی
وصفیه وخیرته من الخلق ورضیه والسلام علیه ورحمة الله وبرکاته ثم التفتت
الی اهل المجلس وقالت انتم عباد الله نصب امره ونهیه وحملة دینه ووحیه وامناء
الله علی انفسکم وبلغاؤه الی الامم وزعمتم حق لکم لله فیکم عهد قدمه الیکم
وبقیة استخلفها علیکم کتاب الله الناطق والقرآن الصادق والنور الساطع والضیاء
اللامع بینة بصائره منکشفة سرائره متجلیة ظواهره مغتبط به اشیاعه قائد
الی الرضوان اتباعه مؤد الی النجاة استماعه به تنال حجج الله المنورة وعزائمه المفسرة
ومحارمه المحذرة وبیناته الجالیة وبراهینه الکافیة وفضائله المندوبة
ورخصه الموهوبة وشرائعه المکتوبة اینهمه عبارات مسجع ومقفی وفقرات رنگین ولطیف مثل بنات
واستبرق رشک افزای بلاغت اصمعی وفرزدق ومخجل ابو القاسم بلیغ مخرید مثل اعشی وجریر که بذهن
هر صغیر وکبیر درآمد بسم الله آن خطبه است که خود علمای مخالفین تصحیح آن بصد مشکلات گرفتار شده اند
وآنچه در اثنای آن بخطاب مهاجرین وانصار بالخصوص حضرت صدیق اکبر تفسیق وتکفیر ادعاء
تزیین عبارات بلیغه وکلمات فصیحه بظهور انجامید دیدنی وشنیدنی است بلکه اگر حضرات امامیه ضمیمه
قرآن اهل بیت علیهم السلام بالخصوص سورة النورین وولایت که در تصانیف ملا مجلسی یعنی تذکرة الائمه
مندرج است گرو نشوند آنرا وحی منزل من السماء علی لسان سیدة النساء بندارند جا بجا بر مقام خود هم
بود چنانچه بعضی از سادات باربنه در خطاب فرزند خویش که مبتنی بر مضامین عشقیه محاوره خود

نظم کرده بود و نقل آن خالی از مضحکه نیست فرمود که چون در بلاغت بنهایت رسید مصلحت آن می‌بینم
که ضمیمهٔ قرآن مجید شود و مؤید این معنی است افتخار امامیه فیما بینهم ببلاغت این خطبه که بمرتبهٔ قصوی درجهٔ علیا
رسیده و از ینجاست که باعتراف اظهار مجلسی بعد از نقل خطبه و اختلافات نسخ آن در مجلد فتن از بحار الانوار
بوضوح می‌پیوندد که علمای امامیه بزبان قدیم درس این خطبه در مدرسه‌ها می‌گفته‌اند لیکن بقلب فقیر مختلج
است که از واضع این خطبه بصری یعنی ابو العیناء بصری چنانچه قدمای محدثین اهل حق گفته‌اند در روایات
بحار مؤید آنست قصوری و فتوری رفته و آن اینکه جواب صدیق را که معاذ الله بزعم شیعه در جهل و بلادت
ضرب المثل بود و بهره از فصاحت و بلاغت نداشت نیز بعبارتی آورده که پهلو ببلاغت کلام سیدهٔ
نساء العالمین میزند بلکه اگر اندک غور و فکر واقع شود در سلاست الفاظ و بلاغت معانی حلهٔ تفوق
برخود می‌تند که يَا بِنْتَ رَسُولِ اللهِ لَقَدْ كَانَ أَبُوكِ بِالْمُؤْمِنِينَ عَطُوفًا كَرِيمًا رَؤُوفًا رَحِيمًا
وَعَلَى الْكَافِرِينَ عَذَابًا أَلِيمًا وَعِقَابًا عَظِيمًا فَإِنْ عَزَوْنَاهُ وَجَدْنَاهُ أَبَاكِ دُونَ النِّسَاءِ وَأَخًا
بَعْلِكِ دُونَ الْأَخِلَّاءِ آثَرَهُ عَلَى كُلِّ حَمِيمٍ وَسَاعَدَهُ فِي كُلِّ أَمْرٍ جَسِيمٍ لَا يُحِبُّكُمْ إِلَّا كُلُّ سَعِيدٍ
وَلَا يُبْغِضُكُمْ إِلَّا كُلُّ شَقِيٍّ فَأَنْتُمْ عِتْرَةُ رَسُولِ اللهِ الطَّيِّبُونَ وَالْخِيَرَةُ الْمُنْتَجَبُونَ عَلَى الْخَيْرِ
أَدِلَّتُنَا وَإِلَى الْجَنَّةِ مَسَالِكُنَا وَأَنْتِ يَا خِيَرَةَ النِّسَاءِ وَابْنَةَ خَيْرِ الْأَنْبِيَاءِ صَادِقَةٌ فِي قَوْلِكِ
سَابِقَةٌ فِي وُفُورِ عِلْمِكِ غَيْرُ مَرْدُودَةٍ عَنْ حَقِّكِ وَلَا مَصْدُودَةٍ عَنْ صِدْقِكِ وَاللهِ
مَا عَدَوْتُ رَأْيَ رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَلَا عَمِلْتُ إِلَّا بِإِذْنِهِ وَإِنَّ الرَّائِدَ لَا يَكْذِبُ
أَهْلَهُ وَإِنِّي أُشْهِدُ اللهَ وَكَفَى بِهِ شَهِيدًا أَنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
يَقُولُ نَحْنُ مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ لَا نُوَرِّثُ ذَهَبًا وَلَا فِضَّةً وَلَا دَارًا وَلَا عَقَارًا وَإِنَّمَا نُوَرِّثُ الْكُتُبَ
وَالْحِكْمَةَ وَالْعِلْمَ وَالنُّبُوَّةَ وَمَا كَانَ لَنَا مِنْ طُعْمَةٍ فَلِوَلِيِّ الْأَمْرِ بَعْدَنَا أَنْ يَحْكُمَ فِيهِ بِحُكْمِهِ
وَقَدْ جَعَلْنَا مَا حَاوَلْتِهِ فِي الْكُرَاعِ وَالسِّلَاحِ يُقَاتِلُ بِهِ الْمُسْلِمُونَ وَيُجَاهِدُونَ الْكُفَّارَ
وَيُجَالِدُونَ الْمَرَدَةَ الْفُجَّارَ وَذَلِكَ بِإِجْمَاعٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ لَمْ أَتَفَرَّدْ بِهِ وَحْدِي وَلَمْ أَسْتَبِدَّ بِمَا كَانَ

الرأيُ فيه عندي وهذه حالي ومالي هي لكِ وما بين يديكِ لا نزوي عنكِ ولا
ندّخرُ دونكِ وانتِ سيّدةُ أمّةِ أبيكِ والشجرةُ الطيّبةُ لبنيكِ لا يُدفعُ ما لكِ من
فضلكِ ولا يوضعُ من فرعكِ واصلكِ حكمكِ نافذٌ فيما ملكتْ يداي فهل ترين
ان اخالفَ في ذلك اباكِ انتهى كلامه وچون سلاست وبلاغتش مثل آفتاب روشن ست مجلسی را
در شرح آن حاجتی بقاموس فیروزآبادی ونهایه جزری وصحاح جوهری نیفتاده بخلاف لغات ومحاورات
جناب سیدة النساء که در اکثر فقراتش حاجتی باین کتب رو داده کما لا یخفی والحمد لله که انچه علمای امامیه
مثل ابوالفضل وغیر او خصوصًا ملا باقر مجلسی در بحار برای صحت واعتبار این خطبه دست وپا میزنند
اول دلیل بر وضع آنست زیرا که مآل اینهمه مساعی بدان میرسد که زید بن علی بن الحسین رضی
الله عنهم اجمعین تصحیح آن نموده وخود راوی آن از آبا واجداد خویش بوده وکسانیکه لب انکار
گشاده اند آنها را دروغگو پنداشته وبمضامین این خطبه اعتقاد کامل داشته وحال آنکه اسفار
معتمده حتی کافی کلینی دلالت بر تسنّن او دارد ودیگر کتب معتبره شیعه بلند آواز میدهد که لقب مبارک
روافض ورافضه برای پیشوایان اثنا عشریه از افادات وکرامات اوست چنانچه بعد ازین بتفصیل
تمام خواهی دانست پس انتساب وروایت خطبه مجعوله بآن بزرگ افترا بر افترا وشکست بر شکست
افتاده واین سخن از راه تدقیق وتحقیق است والا این خطبه برای تفضیح علمای قوم برابر هزار دلیل
است چه خاتمه آن که افتخار اکابر امامیه بآن منوط وعزت ایشان بآن مربوط است همانست که بر
زبان مجلسی در حق الیقین ودیگران وغیر آن به بیان معانی آن گذشته که مانند جنین در رحم پرده نشین شده
ومثل خائنان در خانه گریخته کما عرفتَ في مواضع عديدة بالجمله عباریکه مؤلف رساله درین قول
برانگیخته هرگز بر دامن فضیل العقد نقصی نمی نشیند لیکن بر اصول موضوعه شیعه انچه لازم آید هیچ تدبیر
نفعی نیست ع که خود میدرد پرده خویشتن **قوله** حکایتی الخ **اقول** این حکایت مانند تشبیب شعرا ست
هرگز براذیال اهل حق ازین قسم خس وخاشاک غباری نمی نشیند چه قطع نظر ازانکه در متن تجرید وشرح

آن بلکه شافی مرتضی علم الهدی امامیه شجاعت تمامی اصحاب کبار از مهاجرین و انصار بعز او برابر است
حیث قال وقد علمنا ان اصحاب الرسول صلی الله علیه وآله وسلم بین رجلین لا غناء له
فی الحرب ولا جهاد واخر له جهاد وغناء ونحن نعلم قصور کل مجاهد عن منزلة امیر
المؤمنین علیه السلام فی الجهاد وانهم مع علو منزلتهم فی الشجاعة وصدق البأس
یلحقون منزلته ولا یقاربون رتبته لانه علیه السلام المعروف بتفریج الغمم وکشف
الکرب عن وجه الرسول علیه السلام وهو الذی لم یحجم قط عن قرن ولا نکص
عن هول ولا ولی الدبر وهذه حال لم تسلم لاحد قبله ولا بعده هرگاه اهل حق آیات
قرآنی واحادیث خاندانی درباره شجاعت صحابه کبار عموما وابوبکر صدیق خصوصا در دست داشته
باشند دعوی عجز شان علی رؤس الاشهاد از عجائب مضحکات در نیمضام بر یک دو آیت و حدیث
اکتفا میکنم قال الله تبارک وتعالی محمد رسول الله والذین معه اشداء علی الکفار
رحماء بینهم الآیه پس بدلالت مطابقی ثابت شد که اصحاب پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم خصوصا
یار غار او مصداق ان الله معنا بنص قرآن مجید شدید بر کفار و رحیم و رفیق بر اهل اسلام بوده اند
و شدت بر کفار بدون شجاعت و تهور و ثبات قلب متصور نیست و از ینجاست که قدماء امامیه این آیت
در اثبات شجاعت مرتضوی با فادات خویش آورده اند و در ما نحن فیه این استدلال
بطریق اولی جاریست کما اشرنا الیه علاوه غیظ و غضب کفار نسبت بصحابه عموما و حضرت صدیق
خصوصا که بارها در ایذا بلکه قتل او دقیقه نامرعی نگذاشتند کما سنعرفه انشاء الله تعالی موجب عداوت او
مثل عداوت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم زاید الوصف میگوشیدند چنانچه روایت تفسیر امام حسن عسکری
درباب هجرت دلیل بر آنست سیجیء انشاء الله تعالی بدون تهور و جوانمردی در اظهار شعائر دین و مدمت
کفار و منافقین همت امکان ندارد و ایضا آیت کریمه یا ایها الذین آمنوا من یرتد منکم
عن دینه فسوف یاتی الله بقوم یحبهم ویحبونه اذلة علی المؤمنین اعزة علی الکافرین

مجاهدون

يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللّٰهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ ذَٰلِكَ فَضْلُ اللّٰهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللّٰهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ
که علمای امامیه درباره شجاعت و خلافت علوی چنانچه از تصانیف سید مرتضی و ابوجعفر طوسی
و مجتهد حلی و دیگر علمای امامیه معتمد علیهم ایشان بکرّات دریافته شده و حق آن بود که متکلمین اهل حق سیما امام
رازی اثاب الله ثوابه در تفسیر کبیر و دیگر کتب خویش آورده اند بر خلافت و شجاعت صدیق که تنها در
برابر اهل ردت رفته بود و حضرت علی مرتضی و دیگر اجلهٔ اصحاب او را بالحاح تمام از ان اراده
باز گردانیده اند کما سنبینه ان شاء الله تعالی دلالتی تمام دارد و لفظ ارتداد بدین تقریر علی الاعقاب محمول
همین است که ابوبکر صدیق مراد است نه جناب امیر چنانچه مؤلف هم بر آن اعتراف کرده و جا بجا گفته
که گناه اصحاب و احداث و بدعت ایشان تعلق بامامت دارد نه توحید باری و معاد و نبوت انبیا و غیر
ذلک بالتخصیص و قلیله احادیث کلینی و دیگر دلائل و قرائن را ضمیمه آن ساختن لازم لیکن وقت مساعدت نمی نماید بجز
ایات دیگر مثل قُلْ لِلْمُخَلَّفِينَ مِنَ الْأَعْرَابِ سَتُدْعَوْنَ إِلَىٰ قَوْمٍ أُولِي بَأْسٍ شَدِيدٍ تُقَاتِلُونَهُمْ أَوْ يُسْلِمُونَ فَإِنْ
تُطِيعُوا يُؤْتِكُمُ اللّٰهُ أَجْرًا حَسَنًا وَإِنْ تَتَوَلَّوْا كَمَا تَوَلَّيْتُمْ مِنْ قَبْلُ يُعَذِّبْكُمْ عَذَابًا أَلِيمًا خصوصا
وقتی که حال لشکریان امیر المؤمنین از کتب امامیه حرف بحرف گفته شود و خطب و مکاتیب و مواعظ جناب
مسطور و مذکور در تفاسیر فریقین باید دید که در معنی اولی باس شدید چه گفته اند بالجمله این لفظ مثل الفاظ
دیگر ایات بر کسانی اطلاق می یابد که واقعات دیده و زیسته و بلند این سیدان نور دیده باشند و ملکهٔ
راسخه در مبارزت حاصل نموده مرة بعد مرة جنگ ازموده باشند ملکه بر اتبعیت صدیق شهادت شیر خدا
کافی و وافی است و هی هذه فی کتاب الموافقة لابن السمان وروی غیره ایضا هذه الشهادة
عن محمد بن عقیل عن علی بن ابی طالب رضی الله عنه انه قال یوما وهو فی جماعة من الناس من اشجع
الناس قالوا انت یا امیر المؤمنین قال اما انی ما بارزت احدا الا انتصفت منه ولکن اشجع الناس
ابوبکر لما کان یوم بدر جعلنا لرسول الله صلی الله علیه وآله وسلم عریشا وقلنا من یکون مع النبی صلی
الله علیه وسلم لئلا یصل الیه احد من المشرکین فوالله ما دنی منا الیه احد الا ابوبکر شاهرا

ويجأ هذا ويتلتل هذا ويقول ويلكم اتقتلون رجلا ان يقول ربي الله ثم قال علي رضي الله
عنه نشدتكم بالله امؤمن آل فرعون خير ام ابو بكر قال فسكت القوم فقال الا تجيبون
والله لساعة من ابي بكر خير من ملأ الارض مؤمن آل فرعون رجل يكتم ايمانه وابو بكر اعلن
ايمانه وهم حديث رياض النضرة افاده اجبت ويكيد عن الحسن قال جاء رجل الى علي ابن ابي طالب فقال يا امير
المؤمنين كيف سبق المهاجرون والانصار الى بيعة ابي بكر وانت اسبق منه سابقة واوفى منه
منقبة قال فقال علي رضي الله عنه ويلك ان ابا بكر سبقني الى اربع لم اوتهن ولم اعتض منهن
بشيء سبقني الى افشاء الاسلام وقدم الهجرة ومصاحبته في الغار واقام الصلوة وانا يومئذ
بالشعب يظهر اسلامه واخفيه ويستحقرني قريش ويستوفيه **وايضا** بر شجاعتش روايت حافظ
دمشقي وعمر او در كتاب كوثر موجود است ملخص آنكه ابو بكر صديق در اظهار اسلام شعف بسيار داشت وبخدمت آنحضرت
صلى الله عليه وآله وسلم دربيان الحاح واصرار نمود واول خطبه كه صادر شد خطبه ابي بكر صديق است پس مشركين
متغير شدند واز هر سو ريختند وچندان اورا فرو كوفتند كه چهره مباركش متغير گشت ونوبت بانزهاق روح رسيد
پس اورا برداشته بخانه اش بردند ومردم اورا آواز ميدادند واو بيهوش افتاده بود وقدرتي بر جواب نداشت
تا آنكه در آخر آن روز پرسيد كه جناب پيغمبر صلى الله عليه وآله وسلم چگونه است ودر هر وقتيكه بهوش مي آمد
همين مي پرسيد انتهى مختصرا **ونيز برين** امر قصه ديگر دليل است صاحب اسد الغابه در ترجمه صديق آورده
بروايت عروة بن الزبير كه از عبد الله بن عمرو بن عاص شنيد كه عقبه بن ابي معيط حضرت پيغمبر صلى الله عليه
وآله وسلم را نزد كعبه معظمه يافته آنحضرت را مخنوق ميكرد كه ناگاه ابو بكر در رسيد پس اورا دفع كرد وآن
حضرت را از دستش وارهانيد **وايضا** براي شجاعتش قصه هاي ديگر است في الاستيعاب وروى
سفيان بن عيينة عن الوليد بن كثير عن ابن تدرس عن اسماء بنت ابي بكر انهم
قالوا لها ما اشد ما رأيت المشركين بلغوا من رسول الله صلى الله عليه وسلم فقالت كان
المشركون قعودا في المسجد الحرام فتذاكروا رسول الله صلى الله عليه وسلم وما يقول في آلهتهم

فبیناهم کذلک اذ دخل رسول الله صلی الله علیه وسلم المسجد فقاموا الیه وکانوا اذا سألوه عن شیء صدقهم فقالوا ألست تقول فی آلهتنا کذا وکذا قال بلی قالت فتشبثوا باجمعهم فأتی الصریخ الی ابی بکر فقیل له ادرک صاحبک فخرج ابو بکر حتی دخل المسجد فوجد رسول الله صلی الله علیه وسلم والناس مجتمعون علیه فقال ویلکم اتقتلون رجلا ان یقول ربی الله وقد جاءکم بالبینات من ربکم فلهوا عن رسول الله صلی الله علیه وسلم واقبلوا یضربونه قالت فرجع الینا فجعل لا یمس شیئا من غدائره الا جاء معه وهو یقول تبارکت یا ذا الجلال والاکرام حاصلش آنکه روزی مشرکین در مسجد حرام بدامن جناب پیغمبر علیه الصلوة والسلام بابت بدگفتن اصنام آویختند ابوبکر خبر یافته بتائید آنجناب پرداخت تمامی کفار از ایذای آنسرور دست برداشتند و ابوبکر صدیق را چندان زدند که چون دست بر موی سر خود میرسانید از جای خود جدا میشد و او شکر او تعالی بجا می آورد بالجمله صدیق اکبر بارها از دست کفار ایذاهای شدید مثل روز اول برداشت که لسان خامه از بیان آن ابکم و زبان عقل از تقریر آن خرم وقس علی هذا قصه‌های دیگر و احادیث اخر که بسهولت تمام بر نهدعا دلیلی بهت روشن از انجمله است روایت حافظ ابن السمان و صاحب فضایل عن عائشة رضی الله عنها قالت خرج ابی شاهرا سیفه راکبا راحلته یعنی یوم الردة فجاء علی بن ابی طالب رضی الله عنه فاخذ بزمام راحلته فقال الی این یا خلیفة رسول الله اقول لک ما قال لک رسول الله صلی الله علیه وسلم یوم احد شم سیفک لا تفجعنا بنفسک وارجع الی المدینة فوالله لئن اصبنا بک لا یکون للاسلام بعدک نظام ابدا فرجع و الفاظ روایت کتاب نواقض اینست فی لما هم ابو بکر بالخروج عن المدینة والمسیر الی اهل الردة اخذ امیر المؤمنین علی بعنان فرسه وقال له اقول لک کما قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یوم احد شم سیفک وارجع الی مکانک ولا تفجعنا بنفسک وانا اقول لک وانفذ جیشک وارجع الی المدینة فان هلکت لم یکن للاسلام بعدک نظام فقبل رایه ورجع و حضرت امام رازی نیز این قصه را باعتراف حالی سی و عماد الاسلام

ما بدین عبارت بیان فرموده وفی آخر الامر اعنی وقت خلافته کیف علم بالمنقول الی قول حالٍ واصر
علی انه لا بد من محاربة مانعی الزکوة حتی آل الامر الی ان خرج وحده حتی جاء اکابر
الصحابة وتضرعوا الیه ومنعوه من الذهاب ثم لما بلغ العسکر الیهم انهزموا وجعل الله ذلک
مبدأ الدولة الاسلام انتهی حاصل این قصه آنست که ابوبکر صدیق روز ارتداد جماعه اعراب فی الفور ناقه
یا اسب سوار شد وشمشیر بیرون کشیده تنها بجهاد قصد کرد وقضا را حضرت امیر وبعضی دیگر از اجله مهاجرین
والانصار در رسیدند وگفتند ای خلیفه رسول خدا کجا میروی وچه بسا نخبه پیش آمد زمام ناقه را بدست گرفتند
بالحاح تمام گفتند که سیف خود را در غلاف کن وبار دیگر بتنها رفتن خویش در اندوه مگذار بلکه بسوی مدینه قصد فرما
ولشکر را روانه کن اگر ما را مصیبت واقعه تو پیش آید بعد تو کیست که بانتظام مسلمین پردازد اگر این نوع حالات
را که اهل سنت در تکمیل افتخار خود بکار می برند وبرای نقض شبهات شیعه واظهار عدم تقریب دلایل
ایشان از کمترین قوت بفعل می آرند بشمارم کتابی مرتبه بقدر این رساله باید هر نوشت حضرات امامیه
اگر اندک انصاف میداشتند بالزام اهل سنت در امثال این مقامات نمی پرداختند بلکه بشجاعت ابوبکر صدیق
وکمال ثبات قلب او در معرکه های مزلة الاقدام زنهار تردد وتصور خیالیه خود را راه نمیدادند چه جا آنکه
چنین پلنگ بیشه وغاو نهنگ دریای پیکار را جبان ونامرد قرار دهند کبرت کلمة تخرج من افواههم
ان یقولون الا کذبا **باقی ماند آنکه** خون پشه هم در تمام عمر از دست خویش نریخته اگر
کلام مؤلف مبنی بر حقیقت است جوابش نظر باصول خاصه امامیه بسیار آسانست تقریرش آنکه غالبا در
ریختن خون پشه ومگس مراعات ادب جناب مصطفوی ومرتضوی که در قرآن مجید بذباب وعنکبوت وبعوضه
معبر شده اند کما فی تفسیر الشیخ الکلینی وغیره روایتها فی المسلک الثانی انشاء الله تعالی ملحوظ ابوبکر صدیق
باشد ومؤید این توجیه است آنچه از اسحق بن عمار در کافی مرویست که بخدمت امام صادق علیه السلام
داخل شدم واز تولد پسر آگاه کردم فرمود محمد نامش داشتی گفتم بلی فرمود او را بدشنام یاد مکن از ضرب
وشلاق محفوظ دار انتهی مختصرا واین قسم مراعات ادب در اسامی دیگر از ائمه اهل بیت نیز مرویست

بر جهت مخالفت اطناب بر تقدیر اکتفا واقع شد و قبل ازین در عبارات نزهة کشمیری گذشته که صحا
کبار تا حیات سید ابرار درباره اهلبیت اطهار رعایت حقوق میکردند و از جمله تفسیر شیخ کلینی است آنچه مذ
این فرقه بر اسامی حضرات معصومین بسته اند درین وقت نام کتاب از فکر من فقیر افتاد که مراد از اشبار خمسه در
قرآن مجید یعنی بقلها و قثائها و فومها و عدسها و بصلها معاذ الله ائمه پنجتن پاک اند بار خدایا
نکر حضرت کلیم الله کلمه ادنی بر حق ایشان اطلاق کرده و این همه بزرگان را بچشم استحقار
دیدند کما اخبر عنه الله تعالی أتستبدلون الذی هو ادنی بالذی هو خیر
متشیعین معاذ الله از قوم نواصب بودند و این از قسم ظرافت نباید فهمید بلکه از اصول ایشان بر اصول خاصه
تا نسبت تمامی انبیا بلکه بجمیع پیغمبران اولو العزم نیز بر می آید کما سنشیر الیه ان شاء الله تعالی
که مراد مؤلف مبالغه و مجاز باشد چه قباحتها است که وارد نمی شود مثلا بر اصول مؤلف رساله که
اوبی زعفران خون شجاعت شخص ثابت نمیشود و میتوان گفت که غالبا نزد جناب مؤلف شجاعت پیغمبر صلی
الله علیه وآله وسلم نیز بمعرض ثبوت نرسیده باشد که چنین افادات میفرماید زیرا که با وصف خطاب
یا ایها النبی جاهد الکفار والمنافقین و مانند آن که بالذات بآنجناب تعلق دارد معرکه ها
آراستن و کفار نگونسار را بر خاک عدم انداختن و میمنه و میسره را شکستن و دست یالان را بکمند بستن
شمشیر زنی و نیزه بازی کردن و در هجوم کفار درآمدن منقول نیست بلکه خلاف آن که اقامت
در عریش و کمال حفظ نفس نفیس است توده توده در سیر و تواریخ منقول است غلط گفتم در وقت هجوم
اعدا بلی آنکه زخم کاری رسد اگر بفرمود یا فلان اکفنی و یا فلان ادرکنی چنانکه کتب
کشف المراد از اعاظم امامیه هم بران گواه است سلمنا که روزی یکزخم بر کافر زده و جراحتی از آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم یکبار سرزد لیکن پیدا و هویدا است که ازین یکضرب در تمامی عمر با وجود کثرت مشاهد در
وقت خاص و ضرورت بلجه که طفلان هم قبضه شمشیر در دست میگیرند و مستعد میشوند دلاوری می کنند
نفس شجاعت بر اصول امامیه و اقوال ایشان که بدون کشتن جمعی مره بعد اخری با من که بر مسلک محبت و

اتفاق هرگز محمول نتواند شد شجاعت کسی به ثبوت نمی‌رسد در حیز امکان نیست تا باشجعیت چه گفته آید
والا فاروق اعظم نیز که روزی منافقی را کشته کافی تفاسیر شیعه مثل خلاصة المنهج وغیر آن که در دیباچه آن
ایراد اقوال مفسرین که در مذهب شیعه معتمد باشد اقرار رفته و در اسباب نزول بذکر روایاتیکه باسانید صحیحه
وارد شده موجود و موانیق بر زبان قلم مؤلف مفوض گشته شجاع و دلیر باشند بر **همین قیاس است**
اثبات اشجعیت مرتضوی بر اصول مذهبین مزید دلالت اهل‌بیت نیز زیرا که آنچه از آنجناب در حضور پیغمبر صلی الله علیه و
آله و سلم از قلع باب خیبر الی غیر ذلک صدور یافته بلاریب از قبیل معجزات و برکات سرور کائنات
بود و بس اگر در واقع به صفت اشجعیت اتصاف میداشت لا اقل در وقتیکه اعوان و انصار خلیفه
اول عیاذا بالله خانه او را سوختند و دروازه را بر شکم مبارک سیدة النساء فرو کوفتند و قرآن مجید را
تحریف و تمزیق کردند و ام کلثوم را بغصب بردند چیزی از شجاعت بروز می‌کرد حال آنکه بتاکید تمام
مامور بحفظ ناموس اهل‌بیت بود و اثری از آن ظهور نمود و بس دعوی شجاعت یعنی چه **تنها این گفتگو**
بطور صور خیالیه مؤلف نیست بلکه اول دلیل بر نمیدها کلمات طیبات سیدة النساء است که مانند
جنین حجم پرده‌نشین شده و مثل خائنان در خانه گریختی الی آخر ما تفوه به المجلسی زیرا که این خطاب بعین
آنکه صفت شجاعت را اساساً مسلوب و اصل آن کلیتهً بر اصول تشیعین مقطوع باشد تصور نمی‌توان کرد و کیف
که آنجناب از تمامی خلائق اشجع باشد لا والله ثم لا والله بلکه هیچ مسلمانی بر اصول موضوعه امامیه در
نمی‌آید که با وصف مرتبه اشجعیت بضعه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که اهل البیت ادری بما فی البیت
در شان او دست زبان خود را باین کذب و افترا آلوده فرماید و الا تسلیم که ارشاد جناب سیدة النساء یعنی بعد از آنکه
شجاعان دهر را بر خاک افکندی شکست مهل شجاعت باشد چه جای اشجعیت مرتضوی زیرا که در مقام تعریض هم این
مقالات را استعمال میکنند کما لا یخفی مع انه اخرجتی هتنا **و اگر قتل عمرو عبدود** را برای اشجعیت
مرتضوی دلیل آرند کما نص علی ذلک مجیب واحد شیم جای سخن برای اهل حق وسیع و میدان مناظره برای اهل خلاف
که دلیل الزام اهل سنت میباشد بس تنگ میگردد نه بینی که فرار شخص و لو مرة واحدة عند الامامیه دلیل جبن و نامردیست

چنانچه از کشف الحق وحق الیقین و احقاق و مصایب و مجالس و مانند آن واضح است و عمرو مذکور روز خندق
بعد زخمی خورده بشهادت کتب تواریخ از مقابله اهل اسلام گریخته بود پس قتل نامردی و آنهم بلطایف حیل کما
فی البحار و حیاة القلوب موجب رفعت شان نباشد چه جای آنکه برخلاف عقل و نقل چنانچه علامت
وضع است از جناب سید المرسلین روایت نمایند ضَرْبَةُ عَلِیٍّ یَوْمَ الْخَنْدَقِ خَیْرٌ مِنْ عِبَادَةِ الثَّقَلَیْنِ
و از آن بر افضلیت علی الاطلاق احتجاج فرمایند سیما چون این همه مقاتلات بحضور پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
وقوع یافته بلکه بشهادت امام اعظم در شرح تجرید العقائد ببرکت دعای آنجناب سرمایه ظهور در برکرده خارج از
دایره بحث خواهد بود کما سبقت الیه الاشارة و اری بمقتضای ع اَلْفَضْلُ مَا شَهِدَتْ بِهِ الْاَعْدَاءُ
ذکر حکایت عمر عبدود که امام اعظم در شعر خود نموده برای الحق در ما نحن فیه مفید است چه در کتب فریقین مرویست
که همچون آن شقی حضرت امیر را برابر خود بمقابلت دید گفت مرا ننگ می آید که بر تو شمشیر زنم اگر ابوبکر آمدی
تیغ می کشیدم و اگر عمر مبارزت قصد کردی سر از مقابله او می پیچیدم پس بلشکر خود ملحق شو و کسی را از ایشان
بمقابله من بفرست صاحب حمله حیدری با وصف مزید عصبیت و عناد دیگر دارد و میگوید **شعر** بدو گفت

عمرو ای لاور پسر جوانی در از عمر ناخورده بر ... ترا نیست هنگام پرخاش و کین ... دلم از برایت بسوزد همین
ز خویش و تبار تو هستند نیز ... بسی نام جوینده با ستیز ... جهان را بسر برده با عیش و کام ... که این جمله امی شناسم بنام
دگر من چنین داشتم در نظر ... که بوبکر آید دگر یا عمر ... تو برگرد و بفرست او را یکی ... که با من بگردد بدشت اندکی

و این مضمون نزد منصف لبیب تصور نمیگردد مگر آنکه ابوبکر صدیق بلکه فاروق نیز بکمال شجاعت و دلیری
و مردانگی و شیری مشهور باشند و بر تقدیر یکه شیخین جبان می بودند و فرار از جنگ اُحد و مانند آن بجهت بزدلی
می نمودند یا در غار آثار نامردی از صدیق ظاهر میشد مناسب آن بود که حضرت امیر تفضیل صحن ایشان
میکرد و لا اقل محل می فرمود که نامردی تو خود ظاهر است که امثال خویش را در میدان هلاک میکنی و کسی که
ذو الفقار برای او از آسمان نزول یافت و صیت لَا فَتٰی اِلَّا عَلِیٌّ لَا سَیْفَ اِلَّا ذُو الْفِقَارِ از السنه
ملائک بلند شد و از مقابله خویش دور میکنی و ندانی که در هر غزوه فتح و ظفر بنام من بوده و هزاران کفار

نگونسار را من گشته ام خرف شده که مرا همچو اطفال میدانی و چون این مضمون بالاجماع منقول نیست
بلکه خلاف آن که شوکت و شان شیخین از آن دو بالا میشود مرویست بیقین دانستم که نسبت جبن باین
بزرگان ساخته و برداخته کاسه لیسان یهود است والمنة لله که اگر کسی بچشم حقیقت و عین بصیرت
نگاه کند شجاعت فاروق را مانا شجاعت صدیق خواهد یافت زیرا که در روایات معتمده وارد است که
عمر بن خطاب بمجرد مشرف شدن با یمان باظهار شعائر دین اسلام التماس نمود در رسول مختار با اکابر مؤمنین
خود که سلاح برتن راست کرده بودند و مقدمه انها فاروق اعظم بود از دولت سرا برآمد و کفار
محنت انتظار می کشیدند و میدانستند که چون عمر کمال حستی و دلیری بقتل پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
رفته بی نیل مطلوب برنخواهد گردید درینوقت که او را در خواص آنحضرت منسلک دیدند دود از نهاد
انها برآمد مقارن این حال فاروق اعظم بانگ برزد که هان از جای خود مجنبید ور نه بازو سر از دوش
بردارم و اطفال را یتیم گردانم و ازواج را بیوه کنم مخاطبین اشرار یکبارگی بر فاروق ریختند او تنها
در مقابله ایشان پای ثبات افشرده بصولت فاروقی جمعیت شان را پراگنده گردانید و حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بسلامت حال و شادمان شده دوگانه نماز در خانه کعبه ادا نمود و آنچه از وی
بروز هجرت از مکه بمدینه علی رؤس الاشهاد وقوع یافته قدردانی آن خود از حضرت شاه مردان بروایت
معتبره مرویست و دال بر کمال ثبات قلب اوست کما لا یخفی علی المتتبعین قوله عاجز میشوند اقول
درین نزدیکی هویدا شد که هرگز اهل حق عاجز نمی شوند بلکه بمقتضای حدیث متفق علیه فریقین که
ضرور است که اهل حق تا قیام قیامت با وصف اتصاف بظهور و غلبه در هر عصر موجود باشند در مقابله
هر کس از نواصب و خوارج و متشیعین امثال ایشان از اهل احداث چیره دست اند و صفت عجز و زبونی و شکست
و ذلت و انجام و الزام خوردن از لوازم ذاتیه حضرات امامیه است که هنوز مانند جبن و خائنین پرده نشین
اند و با اینهمه صباحت و ملاحت در پرده تقیه مثل مخدرات بسر میبرند و آنانکه هیچ تقیه از سر دور
نهاده اند بحکم احادیث متواتره قوم که هر که تا خروج امام مهدی علیه السلام تقیه نکند درین

وایمان ندارد کما لا یخفی علی من طالع کتاب الاعتقادات لشیخ المشایخ وحیرة من
معتقد آنست که مذهبی و دین محض باشند و چون بر جای خود ثابت بلکه مثل مهدی اولی است که در آخر زمان
ضعف اسلام خارج از حد بیان هم خواهد رسید و بدعت تشیع و تقلید ملاحده اهل کتاب انکار خواهد شد
کما هو عیان لا یحتاج الی البیان و ظهور امام زمان برای تدارک این محدثات و تلافی مافات خواهد بود پس
بالیقین سطوت خلافت و دبدبه سلطنت آن امام بر حق برای تنبیه و تادیب امثال ایشان که در لفافه از
جلباب تقیه بدر آیند و بی‌دغدغه مکنونات ضمائر خویش را اظهار نمایند خواهد بود طرفه آنکه هنوز علمای
امامیه بتقلید قاضی نور الله شوشتری در احقاق الباطل خاطر خویش را خوش می کنند و مکاید شیطانی
و هواجس نفسانی را دلائل قطعیه گمان برده علی رؤس الاشهاد میگویند از نصرت در حدیث جناب سید
المرسلین نصرت و غلبه اوله است و این در نصیب امامیه افتاده است و ان غیرهم و در زمان صاحب
الامر مکنونات ضمائر خویش را کو بکو بلکه بر سر بازار در هر دیار ظاهر خواهیم کرد انتهی خرافاتهم و لنعم
ما قال العارف الشیرازی شعر گر از بسیط جهان عقل منعدم گردد * بخود گمان نبرد هیچکس که
نادانم * **قوله** دلیل شجاعت می آرند. **اقول** اگر مراد آنست که بر این امر نام شجاعت می نهند
و غیر از این حرف و حکایت که در حقیقت عین قساوت دلیلی بر شجاعت ندارند پس کدام زبان گویم که
این دروغ بیفروغ مصداق بهتان عظیم است چنانکه مجملا دانستی و متوهم نشود که معاذ الله
حضرت مؤلف من تلقاء النفس این حرف و حکایت و افتراء و بهتان را وضع کرده باشد زیرا که مقتدایان
او در بیان مسابقة الاقدام انداز انجمله جامع بیاض ابراهیمی این قصه را ذکر کرده و گفته که سفیان این امر را
که در حقیقت قساوت قلبی است موجب شجاعت ابوبکر گمان می برد و نام تهور بر آن می نهد چنانچه
بر متتبعین مجلدات بیاض مذکور واضح است و اگر مراد آنست که این قصه را در وجوه شهامت و شجاعت
میشمارند فقد انکشف ذلک در وقت وفات سرور دو جهان با وصف شورش اعراب و اهل ارتداد که
مزید بر آن متحمل نباشد کما عرفت با بی ثباتی افشردن و جزع و فزع را بجوش راه ندادن نزد کسانی

بهره از فهم وفراست دارند بلاریب کمال ثبات قلب و استقامت است والمنة لله تعالی که برین
استقامت احادیث بسیار دلالت میکند چنانکه دانستی و تازه اینست که فاروق اعظم بذروه عرض
رسانید که اعراب در کمال شورش آمده اند و تو میخواهی که جیش اسامه را روانه کنی چون بسیار از شجاعان عرب
بلشکر او نامزد شده اند مصلحت این می بینیم که ایشان را نزد خود نگاهداری که باعث قوت و فراغ خاطر است
ابوبکر صدیق هرگز قبول نفرمود و جواب داد که اگر بالیقین دانم که سباع و بهایم مرا بخورند و هرگاه از انها نجات یابم
باز هم در روانگی این لشکر بجهت وصیت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم تاخیری روا ندارم هرگز مصیبتی بما
نخواهد رسید مگر بما آنچه در تقدیر ماست از برگشتگی اعراب شورش آنها خوفی وباکی نمی کنیم انتهی
محصلا فی الریاض و برد الشوران عالم وعقلای بنی آدم مخفی نیست که درین مقالات واستقامت
بعد از ثبوت مرتبه امامت مشیت ایزد و اشارات مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم در لمعان دین واسلام یوماً
فیوماً وساعة فساعة ظهوری نمود ذلک تقدیر العزیز العلیم علاوه بر باد فقیر نمی آید که مساعی این الجنود
که برهمه خلفای راشدین واهل جهان نثار میدهند بازاء شجاعت مرتضوی شجاعت صدیق را باین قدر
باثبات رسانیده باشند کما یلوح من کلام المؤلف چشم آنست که حضرت مؤلف از اسامی این بزرگان
اطلاع دهد بلی انچه بخاطر فاتر است آنکه حال صدیق را بر طبق روایات سیرت باستقامت یاد کرده
در مناقب وشمرده اند وبدیهه این امریست آخر چنانچه مطالعه کتاب ریاض النضره و مانند آن تصدیق
مکنون ضمیر دلیل واضح است قباحت مزعوم مؤلف آنست که غیر ازین دلیلی بدست خود نمیداشتند کردن
بمناظره متشیعین و آنکه تقریب او لا ایشان ناتمام است میی افراشتند واولیس فلیس قوله از برای خدا الخ
اقول چون حال کمال زهد و توکل جناب سیده یعنی تحصیل باغ فدک در مجالس اهل روت گردیدن
دیدن آن تقبیح وتفسیق جناب مرتضی نور دیدن و گریبان فاروق کشیدن بر اصول امامیه بار بار شنیدی
از برای خدا کسی انصاف کند که این قساوت قلب است یا استقامت اینهمه حرکات دال است بر عدم زهد
و توکل و عدم محبت با جناب افضل الرسل یا دلالت بر صلابت و قوت دینی می کند و نیمی فقط انتهای

علی

محل نیست بلکه خود امیر المؤمنین انچه در جواب کلمات قادحه باعتراف مجلسی در کتاب حق الیقین
فرموده ما دل دلیل بر مقدمهٔ مذکور است باندک غور و امعان ملاحظه فرمایند صبر کن و آتش حزن خود را فرو
نشان ای دختر برگزیدهٔ عالمیان و ای باقیماندهٔ ذریت پیغمبر من سستی در امر دین خود نکردم وانچه از جانب
خدا مامور بودم بعمل آوردم وانچه مقدور من بود از طلب حق خود دران تقصیری نکردم روزی تو و اولاد ترا
خدا ضامن است وانکه کفیل روزی تست مامون است وانچه حق تعالی از برای تو در آخرت مهیا کرده است
بهتر است الخ اینهمه که شنیدی بر عدم اختیار صبر درانوقت مشعر است و حالانکه روبروی هزاران هزار از
ملائک مقربین و جناب سید المرسلین و یعسوب المؤمنین و سیدی شباب اهل الجنة دختری برین معنی بکمال جد
و جهد مقرر شد که درین مصائب مفتن صبر و سکوت اختیار خواهم کرد و نیز اشعار بران میکند که درانوقت
خاص صفت رزاقی او تعالی از جان کامل حاصلش نبود و با اینهمه ظهور مدارج سنگدلی و بی صبری و منافات
قناعت و دفتر وصیت لاف و گزاف اهل التشیع در حق آنجناب که همیشه در حزن و ملال مفارقت رسول
متعال ماند لائق آن نیست که اطفال بلکه مجانین هم بگوش خود جا دهند ارشاد مرتضوی که روزی
ترا الخ نزد ارباب تشیع نص قطعی در سوء ظن جناب سیده بحضرت کبریاء الهی و عدم توکل و تحزن است
فانهم من الصادقين الذين وردت في شانهم وكونوا مع الصادقين بالجمله امر حضرات امامیه
که باعتراف اکابر خویش مصداق لقب معروف اند و سیجی تفصیله ان شاء الله تعالی بس غریب افتاده که یکجا تو
گریه و بکاء فاطمی میکنند و می نویسند که از فرط هول داهیهٔ کبری یعنی وفات سرور انبیا صلعم مدهوش شدند
تا مدت دراز در تحیر لا حس و حرکت ماند و یکجا مصارعت و گریبان کشیدن فاروق و رفتن بمجامع اصحاب
و جهاد لسانی و طلاقت زبانی را بذیل آن طاهره مطهره نسبت میکنند و یلزم من صدق کل کذبه
الا انهم هم لا يشعرون بازلوعا میسازند که حضرت فاطمه را مجتبی با جیب بندی جنان بود که در میزان میان
نمی سنجید شب و روز آنجناب را غیر از نوحه و زاری کاری نبوده بلکه مرثیه ها درین مصیبت عظمی نظم فرموده
که حرفی ازان اینست شعر صبت علی مصائب لو انها + صبت على الايام صرن لياليا

وندانند که بعد از روایت اضطراب و حرکات عنیفه در طلب فدک که از عمایدِ این فرقه اتفاق افتاده
صد خلجان در قلوب شان پیدا و هزار خار اعتراض بمقتضای عادات بخواطر اینها می خلیده باشد یعنی
اینهمه گریه و بکا و انزوا در بیت الحزن بعد طلب فدک و حصول یاس از حصول آن که بمنصهٔ بروز جلوه‌گر
شد لامحاله حسبة لله نبود بلکه صراحةً این همه گریه و زاری و فریاد و بیقراریها که زاید از اندازهٔ تحریر و تقریر
لحوق یافت نظر بفقدان زخارف دنیوی و عدم ظفر بمطلوبست اینهمه را بهزار مشقت و انواع تکلیف
بمحبت دنیوی کشیدن کی فروغی داشته باشد مطلق چشمهای انصاف و دیدهٔ بصیرت شان از تعامی
نمی کشاید که اگر اینهمه الفت بود آن چه سنگدلیها و هتک ناموس اکبر و اختیار ذلت و مخالفت و معصیت
آسمانی بود که وقت طلب فدک و مصارعت با فاروق صورت بست و حضرات امامیه از خدا و رسول
شرم نکرده ناشی از تمام محبت میگذارند و از اهم امور و ادای اعظم حقوق مسلمین اعتقاد میکنند کما تفوهوا
بهذه الالفاظ انما هم لمجلسی فی البحار و امثال هم نمی فهمند که این تمام محبت از خصایص
مومنان ست یا بر ذمهٔ زمرهٔ نسوان و اگر اینهمه موعظت و پند گیرد استقامت و تهور است لیکن تا مرتبت
امیر که بقول فاطمی باشد چنین رحم مختفی شد در نهایت نامردی و بزدلی خواهد بود کما دلت علیه
اصولهم و نطق به فحولهم و باب تاویل و تسویل باعتراف خود شان بند خواهد نمود بالجمله اگر فاطمه زهرا
را انقطاع محبت جناب سید الانبیاء بود با مجرد استماع خبر غصب فدک چرا زوال زهد و توکل و
داد برد گیان تتق عفت و طهارت مدة العمر بمشاهده امثال این مصائب از جا می روند چه جای آنکه در
هجوم داهیهٔ عظمی و قیامت کبری لطلب معاش مستعد شوند حالت حزن و ملال چگونه در طرفة العین زوال
پذیرفت که رسم ماتم و شیون را گذاشته در صدد اخذ خلافت و زمین فدک افتاده داد مناظره با خلفا
و داد مکابره با سید اوصیا داد آیا کسی که اینقدر با حزن و را دامن میگیرد گریبان را پاره نمی سازد و تا
چهلم در خانه نمی نشیند و سر بر سنگ نمی زند و دامن صحرا را از نخیرهای خود نمیکند چنانچه فضه کنیز را بعد از
وفات سیدة النسا اتفاق افتاده و در وقت استماع خبر وفات سید الشهدا آنچه در احادیث خویش

اما میه از جناب سیده نقل میکنند و فاتر طولانی بجنانید لنقل وافی نیست سلمنا که مزید ورع مانع بود
و از غایت تقوی اقدام بر اینها نفرمود گو ائمه دیگر مثل امام رضا و غیر او با ظهار انکار بدعین من بنی ملک
اهل بیت طاهرین بعضی ازین امور را بعمل آورده باشند لیکن خیال اخذ معانی و واگذاشتن مین فدک
چه معنی دارد و آنهم با این حجر ثقیل که سائر نساء بنی هاشم را همراه گرفت توقع این بود که اگر رفقاء و اولاد
امجاد تحریص هم می نمودند دست ازان برمیداشت بلکه بنظر با صول شرعی کما ینبغی بر اینها حلی
روا با تهم بمنع اینها می پرداخت و بلاغت بسیاری را در حق آنها صرف نمیساخت و لااقل از تعدد نمی گذشت که بعضو ب
خبیثه ناپاک میشود گرفتن و خوردنش شما را کی رسد و اتمام حجت بر امام وقت است که ما و شما هر دو رعیت
او هستیم آنچه او خواهد کرد عین صواب و مسئله لا جواب قطع نظر از ینهمه امام الائمه و خیر الامه بلکه افضل
الانبیاء والمرسلین را به اصول امت شیعین بجنین و خائنین تعبیر کردن و تشبیه دادن از مرتبه تفسیق و تقبیح هم
درگذشتن در توره چنگیز خانی ای رواست تا شریعت رسول ربانی چه رسد مَعَاذَ اللّٰهِ مِنْ هٰذِهِ
الْخُرَافَاتِ عَلٰی اُصُوْلِ التُّرَّهَاتِ بسیاری از اصول طائفه که دلالت بر افضلیت علی از جمیع انبیاء و مرسلین کند
قبل ازین گذشت و فیها هدایة للمتقین و درایة للمسترشدین محل انصاف است که کسی که تاب شنیدن حرف
وفات بزرگواری نه آشنا باشد و این داهیه را اکثر از زلزله ساعت بشمارد و بمجرد قرع صماخ
کردن خبر ناخوش از جا رود و مدهوش گردد حالش بمجرد شنیدن قصه غصب حق خود
چه خواهد بود اقل مرتبه آنست که سروکارش با البکاء والویل خواهد بود و هرگز تدارک غصب حکام
التفاتی نخواهد نمود و زنهار از سر قبر بدون جبر و قسر نخواهد برخاست و مدتی دنیا و ما فیها او را
خوش نخواهد آمد نه آنکه در اثناء ایام مصیبت تعدد و هروله خواهد پرداخت و بسوی مجامع حکام
خواهد دوید تا حقوق خود را از دست آنها باز ستاند و بجز شور و شغب تظلم برای توطیه فراغ
خاطر و وسعت عیش اولاد خود کَمَا یُشْعِرُ بِهٖ عِبَارَةُ الْبِحَارِ وَحَقِّ الْیَقِیْنِ یک آه سرد و ناله درد
نخواهد کشید و عجوبه روزگار آنکه هر دو یار آنکه مجلسی در بحار و قاضی در مجالس و دیگران

دیگر آن بعد از تصریح و تخصیص این معنی که چون ابوبکر صدیق وکلای جناب سیدة النساء را از فدک اخراج
نمود و آن زمین را در قابوی خویش گرفت جناب سیده در مجامع اصحاب تشریف برده افاده مینماید که اهل بیت
مغصوب را باز نمی گیرند بجهت جناباتی که از غصب ظالمین و غاصبین سرایت میکند و از نجاست کی جناب
امیر المومنین در فدک تصرفی نفرموده و میانه ورثه تقسیم نکرده بر طور شیخین گذاشت و جمعی از ناعاقبت
اندیشی این قسم مضامین را در نظم آورده ماند برادر همین مولف در معتمد الشیعه نقل بعضی از اشعار مبادرت کرده
چون نقل کفر کفر نیست و با دلی عوز و تامل و بالش علمای شیعه بر میگردد بعضها ایراد می نمایم تا بر عقلای روزگار
سخافت و خرافت اکابر و عمائد قوم زیاده تر واضح و عیان گردد وهی هذه **نظم** روزی از اتفاق
لیل و نهار ✤ کرد با شیعه سنی تکرار ✤ حق زهرا چه بود باغ فدک ✤ غصب بوبکر کرد گراهی یار ✤
در زمان خلافت خود هم ✤ از چه نگرفت حیدر کرار ✤ چون شنید این کلام راوی گفت ✤ بیت سعدی
جواب این گفتار ✤ نخورد شیر نیم خورده سگ ✤ ور بسختی بمیرد اندر غار ✤ بعضی از اهل ظرافت جواب این
اشعار در مسلک نظم کشیده اند لیکن ایراد آن خالی از سوء ادب نیست مع ذلک عاقل یلمعی استنباط آن از آنچه
در ذیل یاد نموده میتواند کرد پس حال مزید حرص جناب سیده بر اصول متشیعین بدین سبب است که در تحصیل باغ مغصوب
خبیث بعد اتمام حجت علی چه کوششها که نفرموده القصه تا کجا کسی شرح تهافت و تناقض کلمات
انحضرات تواند پرداخت و بحر لوم مخمشر را داد از که توان خواست که با وصف دعوی مزید ولای اهل بیت
و بث مطاعن ازواج مطهرات چه مقدار تفضیح خاندان نبوت بلکه سلاله شان از علمای امامیه سر می زند
لهذا رجوع بما نحن فیه مینمائیم و میگوئیم **قوله** و این معنی فقط الخ **اقول و بالله التوفیق**
قطع نظر از آنکه اهل سنت بجمع رطب و یابس درین کتاب اعتقاد دارند بلکه خطبه آن نص در این معنی است
که اکثر روایات ضعیف نیز دران مذکور است میگوئیم فیه بحث من وجهین **اما اولا** پس از آنکه می پرسیم
که از عدم تاثیر صدیق چه اراده میکند اگر مطلبش اینست که او بر جنازه نبوی نگریسته و تعزیت اهل بیت
بجا نیاورده فهو افتراء بلا امتراء کما عرفت سابقا و اگر مقصودش آن باشد که گریه صدیق

در ایام خلافتش منقول نیست و این دلیل بر عدم تأثر است پس عدم محبت لازم می آید جواب
آنکه حاشا که چنین باشد بلکه در روایات موجود است که ابوبکر صدیق در مبادی خلافت خویش وقتی که بر منبر
بر آمد و گفت که در سال اول بر همین منبر از حبیب خود پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم پس بگریست
گریسته و بیهوش گشته و از منبر بزیر افتاده باز وقت افاقه چون نام آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
بر زبان آورد همان حالت اولی عود کرده چنانچه قاضی محمد بن عبد القاهر در رساله ناسخ و منسوخ روایت نموده و
احادیث صحاح و حسان و مرویات شروح صحاح سته بلکه متون نیز تایید این امور میکنند مع ذلک مستلزم
آنست که مقبولین امامیه آن سرور صلی الله علیه و آله و سلم محبتی نداشته باشند چه گریه و بکاء الشبان بر جنازه
مبارکش هم ممنوع تا باید چه رسد و ایضاً بطریق اولی لازم می آید که فاروق با صدیق صداقتی نداشته
باشد و هو باطل باجماع الفریقین زیرا که وی روز وفات صدیق چنان بود که بعد تویع روز وفات سرور کائنات
و سیجیئ تفصیله ان شاء الله تعالی اما ثانیا پس از آنکه دلالت حدیث کنز العمال بر مدعای مولف ممنوع
است چه محتمل که مراد مرتضی کرم الله وجهه از نفی حزن صدیق نفی حزن و ملالی باشد که حاشیه آنجناب
را بمفارقت حبیب رب العالمین و بنظر نکاهش اهلبیت طاهرین خود در رو داده بود و مقصود فضل تقدیر
از اثبات غم و اندوه برای خود حزن و غمخواری در باره اعلای دین متین و استیصال تدبیر کافرین
بود که عین حزن بر آن سرور بود بلکه فوق جمیع اقسام آن ولنعم ما قیل شعر غم دین خور که غم غم دین است
همه غمها فروتر از اینست و ازینجاست که صیغه تفضیل برای خود استعمال نمود و چون هر دو جناب درین
نفی و اثبات براه صواب رفته بودند مخاطبین طریق سکوت پیمودند پس دعوی کذب مثل ادعای قساوت
صدیق که دائما ملازم صدق و صفا بوده حتی که وقت اخبار غیبی که از حضرت سلمان فارسی صدور یافت بر
حضرت خود گواهی داده و دوست از راستی که موجب رضای خدا است بر نداشته کما سیجیئ ان شاء الله تعالی
فی المسلک الثانی بر جای خود باشد عجب تر آنکه سکوت مخاطبین را حضرت مولف سر آمد مجادلین بر کذب
افضل الصدیقین حمل میفرماید و اینقدر هم ملاحظه نمی نماید که سکوت در امثال این مقام قریب

بشهادت است یا دلالت بر کذب متکلم میکنند و ندانند که باقر مجلسی در بحار الانوار آنچه در معنی صدیق
تحقیق کرده ملازمت صدق و صفا است و تحقق این امر در ذات صدیق اکبر مانند صبح صادق بجلوه اعیان زاد
امامیه در باب حضرت امیر که گویا مدة العمر اکتساب این ملازمت بمراحل بعیده دور بوده‌اند و از اینجا
ظاهر شد که ذکر آیه وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ در باب حضرت امیر المومنین حسب مصلحت و مقتضای وقت
وقوع یافته بلکه برای مقبولین امامیه بالخصوص ائمه در صدق ایشان مثل سم قاتل است کما ستعرف ان شاء الله
تعالی بالجمله مبناء اینهمه تاویل و توجیه که ذکر کردم بر آنست که رقت صدیق رضی الله عنه از روایات یقین در
ما سبق بوضوح انجامیده و مجدداً آنکه او را بجهت کثرت گریه و زاری بکاء می گفتند حسب مطالعه صحیح بخاری و دیگر
کتب احادیث مثل ریاض النضرة شاهد عدل بر آنست و بجای خود مدلل و مبرهن و بتصریحات صحاح معتمده الشیعه
کما ینبغی مرارا روشن شده که مهما امکن تطبیق در بیان معانی احادیث مختلفه از مهمات است پس بعد از تسلیم عقبا
حدیث کنز العمال توجیه مذکور میتوان کرد ما دامیکه مولف این احتمال را بر ندارد استدلال وی ناتمام است
و از این توجیه رایحه وجه سوال صدیقی اعنی مَالِي أَرَاكَ مُتَغَيِّرًا مُتَعَفِّفًا بمشام اهل فطانت و فراست میرسد
که شاید مقصود صدیق استفسار همین باشد که این تحزن بوفات رسالتمآب بهم رسیده یا بجهت غمخواری و
فتنهای اعراب اگر شق اول اظهار کند من با و لویث مراثی اشعار کنم و آنجناب را همدرد خود گردانم
و در مشاورت امور مهمه خلافت و انتظام خلائق از انصار و دین که فضل عباد الست شریک نمایم و
در شق ثانی گویم که ایشان اکثر در خانه خویش چرا میمانید و در اهلبیت خود چرا انس میگیرید که هم موجب انضجار و هم مسطور
به تعقیل ثواب است و بحمد الله که حضرت امیر بعد از مثل تعریض و کنایه ابلغ من التصریح شریک مهمات خلافت
شد و اعانت افضل الصحابه بیقین اختیار نمود کما یدل علیه روایات الفریقین و عاقل از روایات سابقه بیری
تواند دریافت حاجت استشهاد بروایت دیگر نیست **قوله الا النقل الخ** **اقول** این تخمین استدلال را
علمای طائفه مشتمل بر شهادت علی النفی دانسته‌اند و کنتوری آنچه در کتاب خویش بافادات فاضل جامعی
گفته از آن واضح میشود که این قسم دلائل موقوف بر آنست که جمیع کتب احادیث و سیر و تواریخ مثلا ورقا ورقا

از نظر مستدل گذشته باشد و هو مستبعد جدا بل محال مجاذبة و این تقریر درباب مؤلف بسا که منتهی
بمطالعه کتب این فنون بمنزله ابجد خوان دبستان است و قدر ضرورت هم از نظرش نگذشته مگر بوسیله غیر
از اصدقای ایمانی او خیلی بمقام خودست چنانچه بر عقلای عالم مخفی نیست **قوله** و اینهمه ارشاد مرتضوی بر او بیهوده **اقول**
آنچه گذشت که هرگز بر عدم تحزن ابوبکر صدیق علی الاطلاق که فی الجمله بکار مؤلف آید نص نیست بلکه
شهادت فاطمی و شکایت آنجناب دلالت بر آن دارد که جناب مرتضوی را اصلاً و مطلقاً بماتم سید انبیا
و اعلای کلمة الله و غمخواری اهلبیت خصم و غیر از این و امثل حنین و فرار مانند خائنین که بلاریب بوده قواعد
شکسته و قالع بنیان دلایل عقلی است و دلیل خود که منطوی بر تذلیل اهلبیت خصوصاً سلالة انبیا ان
بود و در حقیقت اگر کبار میتوان گفت کاری دیگر بود و شان منها **قوله** که یکجا توجه آه **اقول** اگر مراد از
عدم اعتنا رفتن صدیق بسقیفه برای تنبیه انصار است پس این عدم اعتنا بانتقال خاتم النبیین گفتن از
عجایب ترهات است چکیف که بعد الحاح مهاجرین وقوع یافته چنانچه حضرت امیر و دیگر اهلبیت عظام هم
برای غسل و تجهیز و تکفین افضل المرسلین قیام نمودند و براه صواب رفتند رای جهان آرای حضرت
صدیق در تنبیه انصار و بند و بست مدینه و رتق و فتق مهمات نیز عین مصلحت و صواب آمد و می حضرت
رسالت ما صلعم بود **شعر** حکمت محض است اگر لطف جهان آفرین * خاص کند بنده مصلحت عام را * و پیداست
است که اصحاب کبار و اهلبیت اخیار در مناقب ابی بکر صدیق در این باب چها گفته اند اگر حضرات شیعیان بنا بر
حسن ظنی که با منتسبان سرور انس و جان دارند بمقتضای المرء یقیس علی نفسه بر خوش اتفاق
حمل خواهند کرد و اگر مراد عدم شرکت در غسل است پس بعد تسلیم اینهمه مثل شتر مر بوده است زیرا که
این امر بلاشبهه بسبب وصیت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم که بمشافهه ابوبکر صدیق و ابن مسعود
رضی الله عنهما فرموده بود با امیرالمومنین علی کرم الله وجهه تعلق داشت این را عدم اعتنا
نامیدن ماجرا عجیب و غریب بلکه از رجانیدن است و اگر مراد عدم شرکت در نماز است چنانچه بعضی از
مقلدین شیخ حلی امام اعظم امامیه در بعضی رسایل که مقصود از آن تعلیق مذهب اهل سنت

بر نابست سمعه و حکایت قریب ادان بعضی از سلاطین است که شیخ حلی با ظهار او در وقت نان بود و نوشته
اند که مَا حَضَرَ اَحَدٌ عَلٰی تَجْهِیْزِهٖ وَتَکْفِیْنِهٖ اِلَّا عَلِیٌّ مَعَهٗ اَبْنَاهُ وَمَا صَلّٰی عَلَیْهِ اَحَدٌ اِلَّا عَلِیٌّ
مَنْ شِیْعَتِهٖ وَالْاِمَامِیَّةُ اَیْضًا عَلٰی ذٰلِکَ و فاضل طبری در کامل بهائی دعوی اجماع بران کرده گفته
که جمله علمای اہل سنت برآنند که خلفا بدفن و عزا و نماز رسول حاضر نشدند انتهی این روایات فریقین بدیهی
البطلان است چنانچه از کتاب اعلام واضح شد و تالیفات ملا باقر مثل جلاء العیون و غیر آن نیز بهمین ناطق
است که خلفا وقت نماز حاضر بودند بلکه قصد امامت کردند و بمنع امیر ممتنع شدند تا آنکه آنجناب خود
امامت کرد لیس اصحاب را رخصت داد که ده ده نفر داخل شوند و صلوٰة فرستند و جدا شوند و از بحار و دیگر
تالیفات ملای مذکور هم وضوح تمام دارد که خلفا حاضر شدند ولیکن نمازیکه گزاردند آن نماز جنازه
نبود و این ماده سودای طلیانی را بقول شیخ شیراز علیه الرحمه که مر این مرض را دوائی نیست ازاله
نمی توان کرد با رخدایا مگر ملا و اولیای او در همه مقام نیز ادعا نمایند که جبرئیل امین با ملائکه مقربین
نعوذ بالله بشیاطین اختیار سا عتند و الشیدان نیز مثل عائشه صدیقه از بن عبادت باز داشتند
کما صرح به المجلسی فی الکتب المذکورة بلی اگر مراد از عزا التعزیه مصطلح است و از گریه ماتم و شیون بغنوا که بمقامات
موسیقی و زیر و بم انطباق یابد و از نماز نمازیکه نزد مجتهدین امامیه قرار یافته فالجواب مطابق الکذب
فمن یصدق و اگر مراد از عدم اعتنا عدم شرکت در دفن است چنانچه بعضی از عبارات بر تقدیر
نقل موهم این معنی افتاده فهو کالسمن وَلَا یُغْنِیْ مِنْ جُوْعٍ چه لفظ دفن علی ما فی النهایة الجزریة و
القاموس المحیط وغیرہما من کتب هذا الفن بمعنی پوشانیدن آمده و خود مؤلف گفته کما من عام والا
وَیُرَادُ مِنْهُ الْخَاصُّ کَمَا سَبَقَ پس استدلال باین لفظ دلیل بر خوش فهمی علمای طائفه باشد پس معنی
عباراتیکه نفی حضور وقت دفن در آن مذکور است چنین باید فهمید که در تجهیز و تکفین حاضر نشدند تا روایات همه بانطباق
یابد و قبل ازین ضرورت رفتن شیخین بسقیفه مفصل قلمی شده و موید این معنی است آنچه در کتب امامیه بروایات اہل حق
آورده اند که ابوبکر صدیق بعمر وصیت کرد که تو بتجهیز من مشغول شو چنانکه من بروز وفات آنحضرت صلی

الله علیه و آله و سلم مشتغل نگشتیم و انصیبنا و اسفی اگر اینقسم وصایا که مهین و ردینی بود دلالت
بر انحراف شیخین از سید الکونین داشته باشد چنانکه علمای طائفه بآن آویخته اند البته انحراف خلیفه ثانی از
اول و آنکه خلیفه ثانی در وقت نماز جنازه او شریک قوم نبوده و آنکه صدیق او را بعداوت خودش برانگیخت
لازم خواهد آمد والکل باطل بالاجماع بالجمله نزد فقیر اقل الانام امر علمای امامیه بس غریب افتاده که یکجا
خود میفرمایند که فرار از زحف خصوصا جهادیکه پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم دران بنفس نفیس موجود
باشد کبیره ایست بلکه اکبر کبائر و مستلزم کفر و نفاق است و یکجا خود میگویند که عمار یاسر و مقداد و حذیفه
و عبد الله مسعود که از مهاجرین مقبولین اند در جنگ احد همه گریختند حتی که امام اعظم حلی در کشف
المراد بعد از کثرت جهاد حضرت امیر میفرماید و منها فی غزاة احد جمع له الرسول بین اللواء
والرایة وکانت رایة المشرکین مع طلحة بن ابی طلحة وکان یسمی کبش الکتیبة فقتله
علی علیه السلام فاخذ الرایة غیره فقتله علیه السلام فلم یزل یقتل واحدا بعد واحد
حتی قتل تسعة نفر فانهزم المشرکون واشتغل المسلمون بالغنائم فحمل خالد بن ولید
باصحابه علی النبی صلی الله علیه وآله وسلم فضربوه بالسیوف والرماح والحجر حتی
غشی علیه وانهزم الناس عنه سوی علی علیه السلام و در روز حنین نیز همین قسم
اعتقاد دارند و بتخریج احادیث فرار و تفضیح مقبولین لسانی می پردازند بر تکرار روایات از ان
روایات لا تعد ولا تحصی اقتصار میرود که در بحار از شیخ مفید و شیخ طوسی بسند معتبر مرویست که تمامی صحابه
دران وقت پشت داده بودند و فرار نهاده الا هشت کس که بالاتفاق مقبولین لسانی شیعه در اوقات
ملازم جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بودند شریک آنها نبودند پس یا حکم بنفاق و کفر مقبولین خود کنند
و یا از امور مذکوره تائب شوند جمع این هر دو امر از قسم محالات است و حیرت دیگر آنکه یکجا فرار را دلیل
بر جبن شخص قرار می نهد و جای دیگر مقداد و یا مانند او را از مقبولین خود که باظهار امام اعظم کما عرفت
و بروایت شیخ المشایخ و زکامل امامیه علی الاطلاق در علل الشرائع رو بفرار نهاده بودند

نامردی داوند بشجاعت و تهور و استقامت متصف میفرمایند و برملا میگویند که اینها از زمره صحابه
با حبیب ایزدی محبت تامه داشتند و علم جان نثاری می افراشتند این نهایت عجائب و امثال این مقامات
مثل القمر لیلة البدر والصبح اذا اسفر بوضوح می انجامد که اگر مثل شریک باری فرض کنیم که
اما سیه فرار حضرت صدیق را بروایات صحیحه معتمده برخلاف اجماعیکه صاحب اسد الغابه و مانند او بر ثبات و
قرار صدیق در جمیع مشاهد شریفه نقل کرده اند ثابت فرمایند باز هم در اصل شجاعت آنجناب و مرتبه
فدائیت هرگز خللی راه نمی یابد فتذکر ولا تکن من الغافلین **قوله** و در غار آنحضرت **اقول** این افاده
جدیده هم بدستور قدیم مورد ابحاث و انظار است بچند وجه **یکی آنکه** نص قرآنی من حیث هو هرگز دلالت بر
اضطراب و بیقراری صدیق ندارد چه لاتحزن نهی از حزن است و لانسلم که نهی از شیء دلالت بر وقوع
آن کند الا تری الی قوله تعالی ولا تطع الکافرین والمنافقین خطابا للنبی صلی الله علیه و آله و سلم وکذلک
قوله سبحانه ولا تدع مع الله الها آخر الی غیر ذلک من الآیات التی صدرت و وردت فی مخاطبات
الاولیاء والانبیاء بل فی افضلهم واشرفهم بل لاتحزن دلیل صدور نفس حزن و اندوه هم نیست
تا باضطراب و اضطرار مزعومی اکابر مؤلف که ابوبکر بنا بر نامردی چون آواز کفار که بر غار رسید
شنید گریه و زاری آغاز کرد و تسلیه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم گوش نمی نهاد چه سید خبانکه کذا
نفقری قاضی نور الله شوستری گفته اظهر الحزن والمخافة حتی غلبه بکاءه و تزاید قلقه و
انزعاجه و در احقاق بعد این عبارت این جمله هم ضمیمه ساخته وقد ظهر من جزعه و بکائه
ما یکون من مثله فساد الحال فی الاختفاء الخ بالجمله اینهمه مغلطه مؤلف رساله را در مقام تقلید
قاضی شوستری و او را بتقلید امام اعظم حلی که بنا بر تصریح برادر بزرگ مؤلف را صاعقه زده و ایشان را بحار
ضلالت کشیده رو داده چه او در کتاب منهج و غیر آن بوقوع حزن و جبان بودن صدیق اکبر نص
قرآنی مدعی شده هذه عبارته فی الکتاب الاول وایضا فان الآیة تدل علی نقصه لقوله
تعالی لاتحزن فانه یدل علی خوره وقلة صبره وعدم یقینه بالله تعالی وعدم رضاه

بمواساة النبي صلى الله عليه وسلم بقضاء الله وقدره احسن تا که هنوز امام اعظم شعیر را معلوم
نشد که مدلول نهی چه چیز و مقصود ازان چیست هرگز نهی از شی مستلزم وقوع نمی باشد غلط گفتم استاد امام اعظم
اول ایشان نیز ازین قسم مغلطه با ایشان آمده چنانچه حکایت اضغاث احلام که بتشویش اباسه لیام از شیخ مفید بتعبیر
تاریخ در ریاض ابراهیمی و کتب دیگر مرویست دال بر آنست بالجمله صیغه نهی هرگز با حدی از دلالات بر وقوع
بل نمی شود و ازینجاست که در مخاطبات و وصایای مصطفوی در حق جناب امیر علامه مجلسی در بحار الانوار وارد
کرده خلاصه اش آنکه ای علی زنا و لواطه و نمیمه مکن و قسم دروغ مخور و گرد دزدی مگرد و از شهادت زور بر اقرب
یا بعید بر حذر باش و بظالم مایل مشو و از قذف محصنه بپرهیز و بر هوای نفس کار مبند و ریا را بسوی خود راه مده
که اندک از ریا بمنزله شرک با خداست تا آنکه فرمود باید که ظاهر و باطنت یکسان شود والا از جمله
منافقین خواهی بود پس اگر بصیغه نهی از فعلی بر صدور آن از مخاطب استدلال تمام شود چه مفسدها که
بر پا نگردد و نعوذ بالله منها و ازین قسم وصایا در کتب قوم بسیار است شیخ المشایخ که فرد کامل امامیه
علی الاطلاق است در علل الشرائع بروایت آن بزعم امام اعظم حلی بلکه شیخ مفید نیز داد ما صحبت مبتدیه
بر چند از کلمات آن آگاه میکنم وهی هذه یا علی لا تتکلم عند الجماع کثیرا فانه ان قضی
بینکما ولد لا یؤمن ان یکون اخرس ولا تنظر الی فرج امرأتک وغض بصرک عند
الجماع فان النظر الی الفرج یورث العمی یعنی فی الولد یا علی لا تجامع امرأتک بشهوة امرأة
غیرک فانی اخشی ان قضی بینکما ولد ان یکون مخنثا مؤنثا مخبلا یا علی اذا
کنت جنبا فی الفراش مع امرأتک فلا تقرء القرآن فانی اخشی ان ینزل علیکما
نار من السماء فتحرقکما یعنی ای علی وقت صحبت با زن در انفس مکن که اندیشه لال بودن
زبان فرزند است و هم درین وقت بشرمگاه زن نظر مکن که باعث کوری فرزند است و ای علی
صحبت بزن خود بشهوت زن دیگر مکن که اندیشه مخنث بودن فرزند است و هرگاه همراه زن جنب
باشی پس تلاوت قرآن مجید بران فرش مکن اندیشه است که آتشی از آسمان افتد و بسوزد

وانیحدیث که آنرا حدیث وصیت نام نهند لیس عربیضا وطویل است بر محصل چند فقره آن با ختصار اکتفا واقع شد والحمد لله که محققین اہل حق مثل صغانی وجلال الدین سیوطی ومحقق فیروزابادی وملا علی قاری وغیرہم ہم میگویند که اینهمه احادیث را ملاحده وزنادقه وضع کردند وچه خوش گفت ہر کس که گفت ہر گنده بری را گنده خوری ہست اگر این وصایا را محدثین ما می آوردند حضرات امامیه چه خاشاکها بر اذیال شان نمی افشاندند ولیکن قربان بر سریرتهای حضرات شیعه که ابن بابویه قمی را با اینهمه خرافتها که در حقیقت عین ناصبیت وعداوت اہل بیت است در طائفه خویش معدوم المثال ومفقود النظیر میدانند کمال مرز ا وامام جعفر بحق ناطق را صادق واو را بصیغه مبالغه یعنی صدوق می نامند وباز در مناظره اہل حق گردان می گشتند **دوم** برفرض وتسلیم آنکه چون صدیق اکبر انواع شدائد ومصائب برای خود اختیار سازد واز کفار اشرار صنوف ایذا والوان رنج وعنا بردارد وذات سید المرسلین صلعم را از مصائب ومحن بارہا نجات دہد چنانچه از استیعاب واسد الغابه وریاض النضره الی غیر ذلک بوضوح انجامید پس سخت مستبعد بلکه محال ہست که او غمخوار پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم نباشد ودر وقت معلوم حزن بر ذات خود حزن واندوه که بلنبا تشنیع وطعن ہست نماید وحالانکه علما نوشته اند که حزن بر غیر بیشتر اکثر وخوف بر نفس قال الله تعالی وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَقَالَ خِطَابًا لِلْكَلِيمِ لَا تَخَفْ الی غیر ذلک **سوم آنکه** بروایات فریقین سابقا وبحدیث حضرت مرتضی لاحقا معلوم گشته که صدیق اکبر مثل حضرت ابراہیم خلیل اواه ومنیب بود وانیہم بتقریب ما تقدم اول دلیل بر انست که این حزن او فقط برای نفس خویش نبوده محال عقل است خلاف نقل که چنین اواه منیب وشفیق ورفیق در بار المرسلین قسی القلب باشد **چهارم آنکه** از کتب معتمده فریقین بثبوت میرسد که جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم بامامت مرتضوی واستصحاب صدیق مامور شد وستعرف بعض روایاتهم دالا علی ما قلنا انشاء الله تعالی بر چنانچه این امامت بر کمال ایمان واخلاص وشجاعت شیر خدا دلالت دارد وتاویلات سخیفه ووجوه رکیکه نواصب سود الله وجوهہم که در تالیفات مجلسی مثل بحار وغیره مرقوم

گشته بر اصول اهل حق لایق التفات نیست استصحاب صدیق اکبر که برای جان نثاری شرف
حضور داشت بطریق اولی بمقتضی ایمان و وفا و اخلاص و شجاعت و مزید اختصاص خواهد بود و بمقتضای
اولی ان یا غمخواری و حزن برای ادای مومنین ست که کفار در صدد ایذا رسانی ایشان باشند فما ظنک بافضل
الصدیقین فی حق سید المرسلین صلعم پنجم آنکه اگر فقط حزن و ملال برای نفس خویش می بود نه برای
ذات پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم پس ابوبکر صدیق بنص قرآنی در معیت خاص جناب اقدس الهی با آن
حضرت صلی الله علیه و آله وسلم چگونه شریک میشد کما یدل علیه قوله تعالی اذ یقول لصاحبه لا تحزن
ان الله معنا مگر حضرات مدعین مزید ولای اهل بیت بمقتضای ادعای فطانت و رشادت و شیمه
انصاف و سداد میفرمایند که این معیت بر سبیل تهدید بود کقولک للظالم افعل ما شئت فان الله
معنا ای یعلم بحالنا فیجازینا علی قدر اعمالنا یعنی مطلب اینست که خدا همراه ما یعنی اعمال
مرا می بیند از نیکی پس جزای آن نیکی خواهد داد و ای ابوبکر خدا همراه تست یعنی اعمال ترا می بیند از بدی
و نفاق پس جزای آن روز قیامت بکنار تو خواهد نهاد و این احتمال در صورت خیالیه شیعه در باره
حضرت امیر نیز ممکن ست چنانچه عنقریب اشارتی بدان می رود و این تقریر در معنی معنا از افادات خضر
امامیه است که بظلمت الحاد و عناد هدایت نموده شعر تهیدستان قسمت را چه سود از رهبر کامل که خضر از
آب حیوان تشنه می آرد سکندر را و فرق اینست که اسکندر از زندگی دنیا که آخر فنا پذیر است محروم ماند و اینها
بتقلید خضر مذکور بحرمان هم آغوش بلکه بوبال اخروی هم دوش گردیده بنابر آنکه پی برده اند که صیغه
متکلم مع الغیر نظر بشرکت مرتضوی است و این معنی فقط از افادات محدثین این قوم نیست بلکه ابن بعضی
متکلمین نیز بآن گرویده اند فاضل معتبری نور الله شوشتری در رد و قدح تقریر مولانا نظام الدین نیشابوری
علیه الرحمة در رساله آیت غار اشاره بدان کرده حیث قال ان ابا بکر قال یا رسول الله حزنی علی
اخیک علی بن ابی طالب ما کان منه فقال له النبی صلی الله علیه وآله وسلم لا تحزن
ان الله معنا ای معی و مع اخی علی بن ابی طالب انتهی قدر الضرورة و عبارت خضر

مشهدی انست و ایضا مما اشتهر من لدغ الحیة ایاه انما کان لطلبه رحله یزیل لظها
آمره وانه لما لم یحصل بذلک غرضه شرع یؤذی النبی صلعم بتذکار حال علی و اظهار
الحزن علی جرحه او قتله او غیرهما فقال علیه السلام لا تحزن ای لا تظهر الحزن
علی امر علی ولا تؤذنی بتذکره ان الله معنا ای معی ومع علی لیکن حرف دریست که
موجد این تقریر کیست مظنون بلکه متیقن است که مخترع این قسم افادات ابن سبا العین بلکه ابلیس رجیم
است که روح استاد امام اعظم اول را درین خرافات از کجا بکجا برده کما فی الریاض المذکور وغیره من
کتبهم بالجملة ازین محدثات بوضوح می انجامد که علمای امامیه حزن و اندوه صدیق را جانب تصوری باز
میگردانند پس خدارا اندک غور و امعان فرموده شود که این حزن و اندوه که بمنزله حدیث است الا
بایستی که تکذیب صدیق صدور یافتی و حضرت جناب از گناه حزن منع نمود از کذب هم بطریق اولی
منع میفرمود بجانب مصطفوی میکشد یا نه فان محب المحب محب و این غمخواری و دلسوزی برای حضرت
امیر باعث دخول صدیق در معیت است یا موجب خروج ازان و ارشاد گردد که حزن روایات امامیه
اقرب الی العقل است یا حزنیکه در روایات اهل حق ورود یافته یعنی چون کفار بر سر غار رسیدند
ابوبکر صدیق سخت محزون شد و عرض کرد که اگر برمن قابو یابند حرجی در اسلام واقع نخواهد شد و اگر
بر تو دست رسانند تمام هلاک میشود پس جناب نبوت مآب بتسلیه او فرمود لا تحزن ان الله معنا
حالا در امثال این مواضع مثل مشهور که فلان فر من المطر و وقف تحت المیزاب در حق امامیه
صادق آمد یا نه مگر گویند که حضرت صدیق را برسلامت حال و حفظ ذات مقدس نبوی از شر کفار وثوق تمام
بود بخلاف حضرت علی مرتضی مقول ان ما قلتم موجب للتطبیق هداکم الله سواء الطریق و
جعل لکم التوفیق خیر رفیق و متوهم نشود که در تحریر فقیر تهافت و تناقض است زیرا که
کلام اول دلالت بر انکار صدور حزن دارد و این مقام بر صدور آن و وجه دفع این توهم آنست که در
صدد مقصود عدم تمام تقریب دلیل شیخ حلی و مانند اوست فقط و در ینجا صدور حزن بجهت ورود

رد ابات حسنه از ششم که نص قرآنی دلالت بر وقوع میکند البته تناقض لازم می‌آید و لیکن
ششم آنکه باتفاق قاضی نور الله شوستری در همان رساله که در عباتش منقول شد ابوبکر
در وقت شب دران غار تنگ تاریک اول خود داخل شده پس محال است که چنین یار غار که
برای حفظ ذات سرور کائنات از جان نثاری در هر وقت لحوق کفار فقط بر ذات خویش متحرز
باشد و عبارت قاضی اینست الثانی ان قوله تعالی ثانی اثنین بیان لحال الرسول صلی الله
علیه و آله وسلم باعتبار دخوله فی الغار ثانیا و دخول ابی بکر اولا کما نقل فی السیر
انتهی وجه اتفاق هم با مضمون این اعتراف موجود است و درین معنی احادیث مستفیضه بسیار اصحاب
الصحة و مانند او الکبری جمع کرده اند ملخص آن اینست که چون صدیق همراه آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بارشاد
شریف متوجه غار شد گاهی پیش پیش میرفت و گاهی در عقب و زمانی بجانب راست توجه میکرد و ساعتی بطرف چپ
قطع راه مینمود حضرت پرسید که ای ابوبکر کار ترا چنین ندیده بودم چه افتاد که در رفتن راه احتیاط
پیشه خود کرده گفت مقصود من نگاهبانی حضرت از شر دشمنان است مبادا که ازین جهات در رسند و مکروهی
رسانند و هرگاه ابوبکر صدیق بجناب آنجناب که بر قدم میرفت تا اثر شان بر زمین نمیشد لیکن بر حضرت آن
راه تا غار دشوار بود تجویز نکرد که حضرت اول در غار در آید پس خود دران غار تنگ و تاریک در آمد و سوراخها
را بند کرد و در سوراخی که پارچه اش نرسید کردن بوغا نکرد پای خود محکم گذاشت من بعد آنحضرت صلی الله
علیه و آله وسلم را بخواند ایشان آهسته آهسته آنحضرت صلعم را در غار اندر آورد صدیق رسانیدند و کمال
ثبات قلب بجا ماند و پای ثبات افشرد و لی آرامی آنجناب گوارا نمود چون حضرت صلی الله علیه و آله
وسلم او را عریان و مکرند مار مضطرب دید ارشاد نمود و لا تحزن ان الله معنا و دعای خیر در حق او
نمود که رحمت خدا باد بر تو ای ابوبکر صدیق که تصدیق من نمودی وقتی که مردم مرا دروغ گو
پنداشتند و نصرت من کردی وقتیکه مرا مخذول نمودند و انس من نمودی در وحشت من بحمد الله که از
تمامی آفات ببرکات شریف مخلص کلی یافت هفتم آنکه خود حضرت مولف آنچه در فصول سابقه

ازین رسالہ افادہ نمودہ ودر بارہ حصہ معنی صحابیت در دوام حکم فرمودہ نص قطعی و برہان یقینی است
کہ لا محالہ این حزن فقط بذات خویش نبودہ و ثانی افادہ اینست کہ لفظ اصحاب را بای تمام وارد از اینکہ اصحاب
روت مراد باشند جدا از دو حال خالی نیست یا از اصحاب عرف عام کہ یاران و مصاحب نبی و دنیوی را می گویند
مراد باشد یا عرف خاص یعنی کسی کہ حضرت پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم را دیدہ و باسلام راہی ملک بقا
گردیدہ باشد انتہی ملخصا پس اگر مولف از لفظ صاحب در آیت غار معنی اول ارادہ کند فذاک و نص
و دلیل علی المقصود زیراکہ از جملہ محالات است کہ یار دینی و دنیوی بغمخواری محبوب خود نپردازد و فقط
بر حزن ذاتی خویش اکتفا سازد و اگر معنی ثانی قصد کند فھو ایضا یفید المطلوب زیراکہ
این اسلام لا محالہ مرادف ایمان خواہد بود والا مذہب اثبات اصحاب کہ مولف اختیار کردہ و موضوع
رسالہ خویش را بران قرار دادہ و جابجا درین افادات براہ تصریح رفتہ و گفتہ کہ جز سا فرس نبوی
و غصب خلافت مرتضوی بعد رحلت مصطفوی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم امر دیگر کہ متعلق باعتقاد در باب
الہیات یا نبوت و معاد باشد صحابہ را اتفاق نیفتادہ الی غیر ذالک من النصوص بحار فی سیجیء (?) عن
قریب ان شاء اللہ تعالی لغو محض و باطل بحت می گردد پس معلوم شد کہ ابو بکر دران وقت کہ بالاتفاق
و بطریق اولی از نصوص امامت مرتضوی نفی واقع نشد چنانچہ وجوہ آن درین کتاب دریافتہ باشی
مثل دیگر مومنین صحابہ بود و حدیث کتاب کلینی کہ در بارہ ہجرت وارد شدہ نیز بران دال است
لاجرم ابو بکر صدیق حزن و اندوہ فقط بر نفس خود نداشت بلکہ حزن او بذات نبوی یا علو یا جمیعا واقع شدہ
مع ذالک چون از اجلای بدیہیات است کہ سوق آیت غار برای مدح وقوع یافتہ بنا بر اینکہ ترجمہ جواہر الفاظ
و منطوق کریمہ مذکورہ بدون ضم ضمایم بران دلالت میکند یعنی ای مومنین اگر شما نصرت پیغمبر خود نکنید
و دست از رفاقتش بدارید ہرگز او محتاج مدد شما نیست مگر یاد آرید کہ خدا او را نصرت کردہ
وقتیکہ کفار مکہ بیرون کردند جز ابو بکر احدی یار و رفیق نبودہ پس لا محالہ یکی ازین دو معنی کہ
مولف لفظ اصحاب را دران محصور کردہ مراد خواہد بود نہ وساوس مضحکات دیگر کہ ترک

ذکرش

ذکر شد و لی تر است قیامت اینست که حضرت مولف بعضی از خلص اصحاب و حواریین خویش
را در خلوت بر چیده تمام آیت غار را از قرآن مجید رو بروی آنها می کشاید و می پرسد که خدا را حاضر و ناظر
دانسته بگویید که از منطوق الفاظ قرآنی در باره ابوبکر چه بر می آید فضل و منقبت یا هجو و منقصت آخر
جماعت مذکور متفق الکلمه شده بعد از خوض و امعان بگویند که در منقبت شکی نیست لیکن جواب این چنین و
چنان است و مولف درین وقت میفرماید که این امر آخر است از منطوق آیت صحیح ایمان و اخلاص این بزرگ
بثبوت می رسد و آنها نیز تایید میکنند لیکن چون نوبت بتالیف اوراق و مناظره اهل حق میکشد مرض
صاحب تجرید و بعضی دیگر از مجتهدین متاخرین مبتلا می شوند قال الله تعالی وَجَحَدُوا بِهَا وَ
اسْتَيْقَنَتْهَا أَنْفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ هشتم آنکه
اگر مراد از حزن فقط اندوه است که بعوارض بشری عارض می شود فَقَدِ اعْتَرَفَ الشُّشْتَرِيُّ أَنَّهُ
لَيْسَ بِمَحَلِّ النِّزَاعِ كَمَا عَرَفْتَ مِنْ قَبْلُ و اگر بکاء و زاری و فریاد و بیقراریست کما هو مزعوم المخالفین
پس چنانچه خلاف حفظ و صیانت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم است خلاف حفظ نفس خود هست وَلَا يُقْدِمُ عَلَيْهِ
أَحَدٌ مِنَ الْعُقَلَاءِ بار خدایا مگر گویند که دل صدیق معاذ الله با کفار بود و این هم بعد از مطالعه
این اوراق پریشان از ثمرات نفسانی و لمزات شیطانی است کما لا یخفی بالجمله از وجوه لا تعد و لا تحصی
بعضی از ان بطریق امواج بر زبان قلم حواله شد اهل حق این حزن و اندوه را بر طبق روایات تمام
شطر منها بمناقب صدیقی می شمارند بخلاف مدعیان مزید ولای اهل بیت که مطلق چشم مآل اندیش
دیده بصیرت شان را از تعامی نمی کشاید جمعی گویند که بکاء و زاری برای اعلام کفار بود و همدمی آنها
افعی با ابوبکر صدیق از همین جهت رسیده چنانچه کذاب بعضی در همان رساله و دیگر تالیفات خویش تفوه
بآن نموده و خضر امامیه هم در کتاب مرقوم الصدر تقول بآن کرده هرگز از جلال و کبریای الهی و
روح مقدس نبوی صلعم خوف و شرم نمیکنند و غور نمی فرمایند که بر تقدیر مدادت صدیق اکبر در اسلام و عدم
درایت نبوی با اینهمه امتداد زمانه و معاشرت و مصاحبت دیرینه چه تردد با در ثبوت

نفس نبوت برپا نمی شود بلکه نفس فراست هم بر جای خود نماند چه جای مرتبه عقل و نیابت و نسبت
بجمیع امت چنانچه مجلسی در جلد اول بحار از محاسن نقل کرده بعض اصحابنا رفعه قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم ما قسم الله للعباد شیئا افضل من العقل فنوم العاقل افضل من
سهر الجاهل وافطار العاقل افضل من صوم الجاهل واقامة العاقل افضل من شخوص
الجاهل ولا بعث الله رسولا ولا نبیا حتی یستکمل العقل ویکون عقله
افضل من عقول جمیع امته زیرا که بر تقدیر عدم استصحاب صدیق که باظهار صاحب کامل همراهی و عزم
در کوچه ایستاده بود متوهم باشد که شاید کفار را دلالت خواهد کرد که حضرت فلان راه رفته و بر اطفال
تهذیب خوان هم مستتر نیست که اراءة الطریق مستلزم الایصال الی المطلوب نمی باشد بخلاف
استصحاب چه ابوبکر بیک صیحه صد کافر را از دور هم اعلام تواند کرد کیف وقتیکه نزد سرور ابرار
رسند بلکه در لباس محبت هم کار خود را از پیش تواند برد مثلا میتواند گفت که ای شوربختان از خدا
بترسید و در گرفتاری خاتم المرسلین زیاده ازین سعی مکنید درینصورت هم معنی محبت برقرار میماند و هم اعلام
بکفار حاصل میشود و اینهمه بخیال عمایدقوم در نمی آید که در صورت کفر و نفاق یار غار وقت لحوق کفار
وقت مسرت بود که اکنون ما بر سر غار رسیدند و گرد مطلب خویش گردیدند یا وقت حزن و ملال
و نیز بذهن ثاقب این پیران بالغ خطور نکرد که افهمی سود بطرفه تادیبی بعمل آورد که نقیض مدعا باشد
ندانست که وقت گزند صیحه بکار چنین حزن و غمگین بعرش برین خواهد رسید و بعضی بر آنند که اینهمه
حزن و اندوه بنا بر نامردی و نفاق افتاده چنانچه بوی همین معنی از قول مؤلف هم بدماغ اهل باطن میرسد
و برخی متفوه بآن میشوند که این حزن و اندوه بنا بر عدم وثوق بر مواعید الهی و اخبار رسالت پناهی
وقوع یافته چنانچه اینهمه مهملات و خرافات از همان رساله و کتب دیگر میتوان یافت و ما همه حیرتیم که هرگاه
این مضامین عیاذا بالله بر اصول خاصه حضرات امامیه بجناب مرتضوی راجع ساخته شود جز آنکه دست
بدامن اضطراب زنند و بیهوده ناموس خود بهم زنند چیزی دیگر بخیال نمی رسد هیهات النسق ببرد جمه

تلخیص و اجمال آنکه از مطالعهٔ بحار مجلسی و بصائر الدرجات و کمال ظاهر است که چون جناب
سید النبیین را به هجرت مامور کردند ارشاد نمودند که علی بن ابی طالب را بر فراش خود بگذارد و خود
بغار متوجه شود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم با امیر المومنین شوری نمود و این راز را نزد او بیان
گفت بذروهٔ عرض رسانید که آیا از خوابیدنم برین فراش ذات تو بسلامت خواهد ماند و از وصول
مکاره محفوظ خواهد بود فرمود بلی مجملا چون اهل کفر و ضلال مایوس شده رو بغار نهادند خوفی و حزنی
امیر المومنین را لاحق شد که مبادا آسیبی بآنجناب رسانند تا آنکه با بیت قلق و اضطراب نشان بر آمد
و طی مسافت نموده بشرف حضور فایز گشت و آنجناب را صحیح و سالم یافت حضرت از سبب تحرکت
پرسید بلسان اضطراب و قلق خود را اظهار نمود اینک ثبوت رسوخ و وثوق مرتضوی بر مواعید الهی
در باره حفظ سید النبیین از ایدی کفره و مشرکین و هم ثبات حدیث شریف که از ذات تو
بسلامت خواهم ماند کجا باقی میماند و احدی از اولو الالباب بنیاد شجاعت و دلیری را با این
همه اضطراب و اندوه که موجب قطع مسافت شد ربط نتواند کشید بخلاف ابوبکر که از جای
خود نه جنبید و از تزلزل محفوظ و مصئون میماند و غالبا نزد شوشتری اتباع و
که افعی را موذی آتالیق صدیق گمان برده اند آنچه کفار با جناب امیر کردند که از
کثرت ضرب و شتم تمامی بدن مبارکش متورم شد چنانچه در بحار مجلسی است از قبیل تنبیه تا دیب
باشد که علاج واقعه پیش از واقعه کردند و باز هم فائده بران مترتب نشد حاشا جنابه عن ذلک
و از اینجاست که باندک غور و امعان در مطاعن حواریین سید انس و جان بیقین جازم معلوم توان کرد
که اکابر علما و قدمای امامیه در لباس محبت ادعائی از نواصب خوارج تعصبات سبقت میربایند
و از عداوت اهل بیت علیهم السلام باز نمی آیند بر اصول خاصهٔ ایشان نه از شجاعت و کمال
ایمان مصدق شیر خدا اثری و نه از اصول و فروع شریعت غرا ورقی و ثمری فذلک اقرأ
مفتری که از علما را بدیهش لغزشی رو دهد در بیان این ساله آنکه محمد بن جریر طبری می گوید

که ابوبکر را از هجرت در رفتن پیغمبر صلعم بسوی غار خبری نبود تا آنکه از امیر المؤمنین پرسید او از توجه شریف
بسوی غار خبر داد و گفت که اگر ضرورتی داری بآنجناب ملحق شو ابوبکر بسرعت میرفت تا آنکه در رسید
و حضرت در تاریکی گمان برد که کسی از مشرکین است پس در مشی سرعت فرمود درین اثنا شراک
نعلین مبارک از هم جدا شد و انگشت پای شریف بعد ملاقات سنگی فگار گردید و سیل
خون از آن زخم تا دیر جاری بود درین مقام کسی که بزیارت کتاب مذکور که از غایت نادر
الوجود است مشرف شده و یا آنچه علمای اهل حق از کتاب مزبور قصه هجرت را نقل کرده اند
دیده بی اختیار خاتمه آیت مباهله تلاوت میکند و قرینه هم بر تهمت دلالت دارد زیرا که ترجمه
طبری که باعتراف کشمیری در نثر به مطابق اصل است نزد فقیر موجود علیهی و اثری ازین بهتان در آن
یافته نمیشود پس معلوم شد که عین افتراست و الا شیعی کی این روایت را فرو میگذاشت و العجب
کل العجب که حضرت مؤلف با اینهمه ادعای انصاف و تجنب از کجروی اعتساف بجهت
گردانیدن این حزن بذات مقدس نبوی چندین سخریه و مضحکه نماید و بملاحظه اینهمه روایات
مذکور که بیخ شجاعت و رسوخ اسلام ابدار مرتضوی تصور را میکند و حزن را بسوی آنجناب راجع میگرداند
قاه قاه نمیکند شعر چشم بداندیش که برکنده باد ٭ در نظرش عیب نماید هنر قوله سلمنا الخ
اقول این از جمله کرامات افضل الصدیقین است که بمجرد تسلیه و موعظت عمر فاروق که در چنین
دهشت گرفتار شده بود بغتة هشیار شد و بر رتق و فتق خلافت و تدارک آنچه از انصار صدور یافته بود
کمر بست و خواست که بعجلت تمام باین امور پردازد و اینهمه بعد از آن بود که ابوبکر صدیق اختلافهای
مردم را در غسل و دفن از میان برداشت و اجله اصحاب را بر طبق وصیت شریف برین امور گماشت
چنانچه از ترجمه تاریخ طبری گذشت و بسیاری از تواریخ مؤید این مضمون است کما لا یخفی علی من تتبعها
بلکه از کتاب انوار حیدریه میتوان یافت که اجتماع در سقیفه و شغل بمهمات خلافت بعد از دفن پیغمبر صلی
الله علیه و آله و سلم است و این کرامت بدان میماند که علمای رجال و تواریخ امامیه در کرامات و معجزات

حضرات ائمه می آرند که شخصی در کمال اضطراب در بعضی از حوادث روزگار گرفتار شده بود چندانکه
وی را موعظت میکردند شورشش رو بزیادت می نهاد قضارا اولیای او با یکی از اصحاب امام وقت
در خوردند و این واقعه را نزد او ذکر کردند تا آنکه او ماجرا بجناب امام در رسانید امام بر سر وقتش رسید
و یک دو کلمهٔ موعظت که نسبت بمواعظ مردم حرفی بیش نبود بزبان صدق ترجمان ارشاد فرمود
بمجرد استماع کلمات موعظت آن شخص افاقهٔ کلی یافت و بکار خود شتافت و از رجال کشی بسیاری
از کرامات امام صادق درینباب که فلانی از جهمیه و فلانی از ملاحده و زنادقه که در مذهب خود بغایت
متصلب بودند و مواعظ کسی را از بزرگان گوش نمیکردند بمجرد رسیدن بخدمت آن امام به حق جعفری
گردیدند و از معتقدات باطلهٔ خویش تائب گردیدند و بکمال زهد و حسن ایمان رسیدند بصحت وضوح
دارد و **حکایت** فارقیه درین شورش و اضطراب به هوشی بزعم بی هوش گشتن
پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم و الطمینان افاقهٔ او بعد از حصول الیقین بموت آنسرور درین عالم اسباب
مثل حال بعضی از ائمه هست که اصحابش در کمال قلق و اضطراب بودند تا آنکه در زمان یسیر چند بار
درخانه رفت و باز آمد و دلش هیچ گز قرار نمی گرفت چون ناگاه آواز نوحه از خانهٔ هدایت کاشانه
بلندی گرفت هیچ اثری از تغیر و اضطراب در امام وقت باقی نماند اصحاب کبار از علتش سوال کردند
فرمود که از درد و تعب فرزند سخت در قلق بودم الکنون که روح او بدست قابض الارواح در آمد چرا
از جا روم و متغیر شوم سبحان الحی الذی لا یموت اِنَّا لِلّٰهِ وَاِنَّا اِلَیْهِ رَاجِعُوْنَ **تنبیه** محتجب نماند که
مؤلف درینمقام حاشیه نوشته بغایت لطیف اگر بفحوای آن علمای جهان واقف رسند خواهند دریافت که این
کرامات اکبر است که بر زبان قلم بدلالت رقم سر زده و آن اینست که از اتفاقات عجیبه است که لفظ التفاف
لفظ عدو و هروله از قلم این هیچمدان چکیده بود صدیقی را از نهایهٔ ابن اثیر در باده فتو حدیثی نقل کرده
که این الفاظ بمعنی حقیقی معمول شده‌اند فی حَدِیْثِ السَّقِیْفَةِ فَانْطَلَقَ اَبُوْ بَکْرٍ وَ عُمَرُ یَتَقَاوَدَانِ حَتّٰی
اَتَوْهُمْ اَیْ یَذْهَبَانِ مُسْرِعَیْنِ کَاَنَّ کُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا یَقُوْدُ الْاٰخَرَ لِسُرْعَتِهِ انتهی الکنون باید

واضطراب و اهتمام که از ارباب تمرن مراحل دوستی و دینی است و معلوم آنهم هست که جنابات
سفیه در جواب نهایت نادرمند با رسول خواهند گفت که اینها از درد دین بوده است بالله
در زمان انفراغ از تجهیز و تکفین کدام بلیه بر اینها نازل میشد والمقام یقتضی التفصیل ولکن علی موعود منی فی مقام
آخر انتهت ملخصاً **اقول** و قیاس اقدام شیخین رضی الله عنهما در باب مبادرت شان بجانب سقیفه بعد ارتحال
صحابه کرام اگرچه سرعت تمام باشد خوب تر از وجوه دریافتی و حال اضطراب و بیقراری فاطمه را
در مطالبه فدک حرکات ارادیه بی آنکه کسی باعث خروج باشد خلاف زهد و توکل و حضور در مجامع
اصحاب صلواة شناختی حاجتی به بیان نماند که بر این کلام التفاتی نموده شود و هیچ ترددی در این
امر باقی نمی ماند اکابر علمای طائفه از نهایت دردمندی با رسول مقبول میگویند که داد جور و جفا
سید شهدا از ز داد زنهار ترس نکرده افاده می نمایند که اینهمه از درد دین بوده پس گویا بلکه حقیقة
جناب یعسوب المومنین از دائره درد دین و اسلام خارج میگردانند و چرا نباشد که حضرت امیر را
مثل نواصب خذلهم الله اجمعین یا بند چنین رحم اعتقاد میکنند سبحان الله اگر بعد از امتداد زمانه
و رفع وحدت منافقت سرو بمالم این مطالبه واقع میشد کدام بلیه زیاده تر از آن نازل می شد که
حضرات امامیه عقیدت شنا رند و نیز اگر جناب علی مرتضی در تجهیز و دفن تشبیر ندی عجلت میفرمود در راه
خوشامد خلفا بجزو دفنات سید انبیا میرفت که الله را به بلیه عظمی بر ایشان نزول می یافت که بعد
از این نازل نشده و جناب امیر العلم قطعی معلوم نبود که امر تفصیله مراد اینهمه امتداد زمانه که بردن آن
جناب وقوع یافت باتفاق روایات فریقین بتجویز حضرت امیر بود والمقام یقتضی التفصیل ولکن علی
موعود منی فی مقام آخر خلافا لما وعد المولف الذی لیس مثله فی الاخلاف حیث وقع عنه
الاخلاف اللهم الا ان یضم الیه الضمائم مع ذلک عجب بعجب سے افزاید که مولف سرعت شیخین را بمقتضای
دساوس باطنیه خویش خلاف ماتم دانسته و هرگز غور نکرده که خصم او نظر بامور نفس الامریه میتواند
گفت که این سرعت برای آن بود که انصار را از غفلت وا رهانند و بروری تمام خود را

در دفن

دردفن سرور عالم رسانند واین توجیه برای جناب سیده منتفی میشود که بالاریب هم ماتم و شیون را
گذاشته خلاف زهد و توکل چنانچه از منطوق عبارات حق الیقین مفهوم آن برمی‌آید زیراکه ملا باقر اهرگز
استطا[عت] برد آن حاصل نگشته بعنوانی از خانه بعد از جمع افواج قاهره برآمد که رواة محدثین قوم خاک بدهن
شان فاطمه متفق الکلمه میگویند که خرام آن مخدره تتق عفت و طهارت بعینه خرام جناب رسالتمآب علیه
الصلوة والسلام بود و تمامی مسافت را تا دار الخلافة بهمین طور بکمال شرم و حیا قطع نموده در مجلس
اصحاب در آمد کما هو عیان لا یحتاج الی البیان م رواه المجلسی فی البحار و حق الیقین و غیره من
الاسفار و در روایات این کتب موجود است که وقت مذکور چادر در پای مبارک فاطمه می پیچید
چون قرائن بر کمال بیقراری دلالت دارد کما لا یخفی پس پیچیدن چادر دلیل بر عسرت خواهد بود فاعتبروا
یا اولی الالباب قال الفاضل المتبحر الحکیم هداه الله تعالی الی صراط مستقیم
القصه تا کجا کسی بشرح تهافت و تناقض کلمات این حضرات تواند پرداخت و بجز لوم المحشر داد
از که توان خواست لهذا رجوع بالحسن کنا فیه می سازم که هرگاه حالت ثبات نفس و قوت قلب صدیقه
باین‌شانه باشد گریه بر محض نعی هم نفس خود بعد الرسول قریب باستحاله عقلی است بلکه بر الفتیان هم
و اگر کسی گوید که شاید احداث در دین و سوء خاتمه خود بجهت غصب خلافت که مضمر خاطر داشتند
باشند از کلام رسول بالیقین فهمیده گریسته باشند گوییم که این امر خود ظفر بالمطلوب و آنچه دیر باز در
دل این زور گره بود پس گریه بران نیز بیجا نیست مگر آنکه هرگاه از کلام رسول نام صراحةً ابتدا و احداث
ستمها در بود در باللناس کارتتباکی فرموده باشند وعلی هذا در جمله جواب اعنی انا الکائنون بعدک بدلالت
قرینه حذف واقع شده یعنی بعد ما اخبرت یا رسول الله انا الکائنون بعدک و محدثون و آنچه در ابطال
احتمال همین گفته ارشاد شده برای آنکه این هیچمدان نیز خود تحتم ساخته که آنچه دلایل از جانب اهل سنت بجا
اند برد آن را فرو نگذارد بلکه بتصریح قطعیه ذکر کرده ابطال آن پردازد والا احتمال همین هیچ منتشر
از سید محمد زرقانی شارح موطا در شرح الحدیث میگوید الستنا باخواخهم اسلمنا کما اسلموا

وجاهدنا كما جاهدوا يعني فلم تخص هؤلاء بشهادتك عليهم فقال عليه السلام
بلى أنتم إخوانهم ولكن لا أدري ما تحدثون بعدي فلذا خصصتهم بالشهادة من حصر المسند
على الخبر بقوله هؤلاء أشهد عليهم فبكى أبو بكر ثم بكى كرة لمزيد أسفه على فراق
المصطفى ثم قال أئنا لكائنون بعدك استفهام تأسف لا حقيقي لاستحالته من أبي
بكر بعد أن أخبره النبي صلى الله عليه وآله وسلم قال ابن عبد البر فيه أن شهداء أحد
ومن مات قبله صلى الله عليه وآله وسلم أفضل ممن خلفهم بعده وهذا في الجملة لأن
منهم من أصاب الدنيا بعده أما الخصوص والتعيين فلا سبيل إليه انتهى فانظر
إلى ما نص هنا الخبر المدقق على كون ذلك الحديث إخبارا بالغيب وفرع عليه
استحالة كون الاستفهام حقيقيا وهرگاه كه استفهام حقيقي كه از قبيل انشاءات است نباشد
لا محاله بمعنى جمله خبريه خواهد بود پس اتيان ابو بكر بكلمات توكيد يعني ان و لام تاكيد دليل است
كه چون اينجا كلام با منكر نيست واز جمله مذكوره فائده خبر هم مقصود نيست بلكه لازم فائده خبر مقصود
است پس كلمات توكيد مبتني بر ان خواهد بود كه سامع از كلام رسول بروي ايقان بقاي خود حاصل
كرده وزينهار ريبي ندارد ونجاهل كسي خطور نكند كه قول شارح مذكور حجت نيست چه عجب كه استفهام حقيقي
باشد زيرا كه اگر چنين ميبود اول جناب صديق اكبر استفهام ميكردند وبعد جواب نبوي شروع بگريه
مينمودند لا بالعكس علاوه در صورت استفهام حقيقي جناب نبوت مآب بعنوان كلام ابو بكر بيشتر آگاه بودند
پس البته جواب استفهام بلا ونعم ميدادند وبي شبهه در خاتمه حديث منقول ميشد نه كه در معرض بيان سكوت
مينمودند وهرگاه واضح شد كه جمله أئنا لكائنون بعدك بمعنى جمله خبريه است وثوق صديق اكبر
بر اخبار بالغيب روشن تر از سفيده صبح هويدا گشت پس كسي كه بفرض غير واقع در پي اثبات احتمال
وهمي افتاده كاسه گرم تر از آش بنقش صادق غلط گفتم توجيه القول بما لا يرضى قائله بلكه تكذيب
قول صديقي مي نمايد وهرگاه اينها يافتي فذلك الكلام را بتقريري موجز بيان ميكنيم كه اگر نسبت احداث

بطور احتمال وهمی است بعدیت هم بطریق احتمال وهمی است ۲۲ چه لفظ بعدی قید ما تحدثون افتاده
است یعنی لیس لی علم لعلکم تبقون بعدی او تحدثون اشیاء یکون سببا للشقی عما
واگر بعدیت یقینی است احداث هم یقینی است کما هو ظاهر یعنی تبقون یقینا وتحدثون
اشیاء آه وچون بدلائل باهره ظاهر گشت که تطرق توهم احتمال وهمی صورتی از جواز ندارد بلکه
بشهادت علمای اهل سنت غلط گفتم باعتراف خود صدیق اکبر ثابت شد که حدیث اخبار بالغیب
است شق ثانی متعین شد والحمد لله علی ظهور الحق وپوشیده مباد که در بادی النظر شبهه می افتد که تصدیر
کلام بکلمه لا ادری که خود دال است بر شک واحتمال وهمی باز انکار از ان یعنی چه لیکن در نظر دقیق وهم بحث
است چه اولا قائلش را بجناب صدیقی عرضه باید داد که لا ادری دال بر شک بود شما چرا یقینی دانسته
گریستید وباستفهام تاسفی ایقان خود را بر سید المرسلین هم ظاهر گردیدند ثانیا لا ادری تعلق با حداث وعدم
احداث ندارد بلکه بامور موصوفه متعلق است یعنی نمیدانم که چها امور احداث خواهید ساخت بعد از من
پس نفی متعلق بتفاصیل محدثات است نه بامطلق محدث وثالثا این کلام برحسب محاوره واقع است
که هر چند مخاطب از حال مخاطب آگاه باشد مگر گاه است که تفصیلش از جهت فظاعت وشناعت
یا بمصلحتی آخر نمی کند وبابهام می اندازد که من نمیدانم یا خدا میداند که شما چه کرده اید یا چه خواهید
کرد واین معنی بر کسیکه سلیقه فهم کلام بلغا دارد مخفی نیست واین کلام فقیر محض بسند محاوره نیست بلکه
از نصوص قرآنی وآثار نبوی هم مستفاد است که جناب رسالتمآب از حال خلافت شیخین خبیر بودند و
اخفا می فرمودند چه در صورت تحریم اکثر مفسرین بتفسیر آیت واعرض عن بعض همین گفته اند
خبر از خلافت شیخین داده بودند واز بعض احادیث حکم مصاهرت بعلی بن ابیطالب مستفاد می شود ونیز
در مشکوة بخاتمه حدیثی مرویست وان تؤمروا علیا ولا اراکم فاعلین تجدوه هادیا مهدیا
واینها دلالت صریح دارد بر علم نبوی هر چند آثار وضع بر اوائل فقرات این حدیث ظاهر است لیکن الزاما
بحیثیت دلالت بر خبیر بودن مخبر صادق مذکور شده فان مقصودنا یتم بذلک واخفای این امر وجهی

که وارد و لهٰذا مخالفین هم می باید حاجت اظهار نیست و ایضاً توجیه که لاتدری در حدیث بخاری محمول
بر معنی حقیقی نیست و الا ورود سے بنا بر جهای مذکورة الصدر عدم ادراک روح نبوی بعد فراق از جسد لازم می
آید و این خلاف معتقد اهل اسلام است الا من شذ منهم بلکه خلاف ما تقرر عند الحکماء هم است عموماً اینجا هم
از لا ادری معنی حقیقی مراد نیست حالیا انصاف عبد البر هم دیدن دارد که صاف اعتراف کرده و
گفته که منهم من اصاب الدنیا بعده و ظاهر شد که احداث ضروری بود و جناب نبوی علیه السلام بطریق اخبار
بالغیب فرموده بودند فلله دره و منها بی انصافی او هم دیدنی است که با وجود اعتراف این امر
باز میگوید که اما الخصوص و التعیین فلا سبیل الیه و اسفاه جناب صدیق اکبر بذات خود مخاطب باشند
و اصحاً و بنا فی الجمله برای صحابت یقینی باشد و آنچه وقوع گرفته خلیفه شدن جناب ممدوح است و با وجود
اینهمه سبکی بر اخصوص و تعیین بنا شد و انچه از اخبار بالغیب بودن حدیث گذارش داده شد سوید
آنست اتدرون صیغه جمع بودن زیرا که درین احداث بعضی از اصحاب شرکای غالب بودند فقط کار
حضرت شیخ اول نبود بلکه میتوان گفت که با مجاز نبوی از زبان سائل سوال بصیغه متکلم مع الغیر که استعلام رجال اخ
و اخوان معنوی خود بود بر آمد تا هم جواب نبوی مطابق سوال باشد و هم اخبار مستقبل از حال جمیع محدثین صورت
بندیرد و اگر کسی را هم توهم در گیرد که این توجیه وقتی درست می افتد که حدیث مروی فی البخاری اولاً از
زبان معجز بیان نبوی بر آمده و حدیث موطا بعد از آن و این تقدم و تاخر از کجا اثبات میتوان
کرد گوئیم ازین قبیلست بعد ثبت ارشاد حدیثین فرقی در اصل مدعا رونمی دهد در شق تقدم حدیث
اول اولاً بالابهام حال بعضی صحابه ارشاد کردند و بعده آن ابهام را بحدیث ثانی تفصیل فرمودند که
آن رجال کیستند و در صورت تاخر حدیث اولین اولا ارشاد کردند که فلانها بعد انتقال من احداث
امور میکنند و ثانیاً حال آن محدثین را که چه در روز جزا خواهد بود بیان فرمودند و ازین است که در حدیث
بخاری تعبیر بلفظ رجال من امتی به لفظ اصحابی فرمودند تا سامعین در اشتباه نیفتند که رجال
مزبور از اصحاب نباشند بلکه بلفظ تصغیر یاد فرمودند تا ظاهر شود که آنها مورد اشفاق

نبوی بوده اند کما مر نه از احاد الناس فای فرق بین تقدم هذا و تاخر ذالک لا جعلنا الله من المستغفرین

واباک و اینجا لطیفه ایست بس دقیق که در حدیث بخاری از احداث ایشان ارتداد مراد نمیتوان گرفت و الا

در حدیث موطا هم همین مراد باشد لیکن ما از فرط ادب جسارت نمیتوانیم کرد که حضرت خیر البشر بحق صدیق

اکبر بطریق احتمال کفر و ردت فرموده باشند و اگر احیانا حضرات اهل سنت برای پرورش سخن در هر دو

حدیث معنی احداث ارتداد گیرند ما عذری نداریم و دیگر هیچ لا ضیر لیکن باز هم وجه وقوع در ارتداد

همان غصب خلافت و فدک و خمس و غیره بود لا غیر و هرگاه اینها یافتی پرتو کالشمس فی وسط السماء

روشن گشت که از ضمیر غائب یا احد لو امراد نیستند مگر مخاطبین بخطاب ما تحدثون بعدک [illegible]

گردید که هر واحد ازین هر دو حدیث بانفراده دال است بر انچه دال است دلالة یقینیه و اگر بالفرض

دلالت هر واحد قوی نمی بود تا بی شبهه کل واحد منهما بالانضمام الثانی قوی تمام تر [illegible]

و محفوف بالقرینه میگشت فکیف و هما قویتان فی هذا الباب من غیر حاجة الی الانضمام

الثانی بلا ارتیاب فیما ظننک و اذا اجتمعا علی معنی واحد کما مر و اعتضد احدهما بالآخر

و لهذا بای انصاف اگر در بیان باشد همین قدر بس بنده کافی است که حدیثین مزبور را بالاجتماع بعضی

ضمیمه ذکر کرده آید باز سامع منصف را از عمان دست بهم میدهد که جناب مخبر صادق از ماجرای خلافت

اخبار بلکه فرع عصا فرموده اند لیکن حب جاه و طمع ریاست عنان تمالک از دست حضرات در ربوده

و بنا علی ذلک از ذکر براهین جدیده و دلائل تشحیذ اذهان و تسوید صحائف مصارعت از جانب مقصود بود

گو بالعرض تنبیهی هرچه تمامتر هم برای مخالفین واقع شود انتهی کلام المولف بعینه اقول

و استعین بالرؤف الرحیم بر ناظرین با تمیز که حجبه عناد و لداد و عمیان [illegible]

کور و آذان اینها را کر نساخته مانند طباشیر صبح صادق هویدا و آشکار است که حقیقت تناقض

و تهافت چیست و وقوع آن در کلام کیست و انا او ایاکم لعلی هدی او فی ضلال مبین بالجمله اگر کسی را

هوس ملاحظه تناقضات قوم اصولاً و فروعاً در سر باشد بکتب امام طوسی قوم رجوع کند

بلا ریب تناقض و تهافت را در اجاد بلکه او مجمع آن پرداخته غیر متناهی بهیئت مجموعی بر خلاف
تصریحات حکمای فلاسفه خواهد یافت و اگر از اصول اربعمائه بعضی از کتب و رسائل چنانکه ملا مجلسی را
بهم رسیده دستیاب شود ملمعات از بام و پرده از مکائد نافرجام می افتد و بر هر صغیره و کبیر مانند بدیهیات
اجلی میشود و علم اضطراری حاصل میگردد که مذهب طائفه ساخته و پرداخته چندی از یهود و اشقیا است که
بنا بر ابله فریبی و شامت نفس بجناب ائمه هدی نسبت داده اند **قوله** و اگر کسی گوید آه **اقول**
این سوال و جواب گویا خطاب با زید فرضی است لتفات بر دآن محتاج الیه نیست و دامن اهل چواین
قسم آلوده گیها پاک است و متشیعین زمان که در حقیقت مطلق العنان اند هر چه خواهند گفته باشند بقول
شیخ شیراز مصرع ولیکن قلم در کف دشمن است و از ینمقام معلوم توان کرد که حضرت صدیق از
سابق اراده غصب خلافت مصمم داشت و در تهیه اسباب آن میکوشید و هوا خواهانش نیز
در پی این امر بودند پس لفظ بعدی بعدک در احادیث فریقین بر فهم امامیه نسبت باین بزرگان
بی محل خواهد بود نه بینی که در بسیاری از مقامات اراده های مخفیه ایشان بکمال ظهور و وقوع یافته چنانچه
در طعن قرطاس و مانند آن تقریر کرده اند و از راستگی مجالس را برای تحریر صحیفه ملعونه دعوی نموده ؛
و در انتسابات تباکی بجناب صدیقی با وصف اینهمه روایات رقت قلبی و شهادت مصطفی
در تصویبی و افتادن شان بر منبر و بیهوش گشتن او بمجرد جریان نام مبارک حبیب سبحانی بر زبان او
که سمت ذکر یافت طرفه جوری و جفائی از حضرت مولف و چند از اخوانش صدور یافته هنوز زمند اند
که اینهمه تکلفات خصوصاً در بکا و زاری کار حضرات متشیعین است و بس که در بیان ثواب نوحه و شیون
بر جناب شهید کربلا چه روایات که در کتب معتمده خود نیافته اند پس اینهمه تباکی و فتاکی و بکای خاصه
بزرگان بزرگان امامیه است که در تکلف و تصنع معدوم النظیر اند و متاخرین هم با دامراثی که اکثرش بر انواع
افترائات و توهین ائمه هداة مشتمل میباشد و بیران نابالغ کمال احسان در حق اهل بیت می پندارند در قوانین
موسیقی فتوی میدهند و هنوز درپهای ایشان صداقت و شهد قسوه رقیق نمی شود تا آنکه مرثیه و کتاب جوانی

شبل میر علیصاحب و آقا محمد می باید بلکه بران هم بدون تقرر وظیفه یا امید قاب پلاو و پیالهٔ شیر برنج گریه نمی آید باز هم به تمثیل و تصویر ضرائح مقدسه و اسیران و تربت کربلا حاجت می افتد بلکه در زمرهٔ طلبهٔ خویش یکی را یزید پلید نهاده و دیگری را شمر و عبید الله زیاد میسازند و حقیقةً با شهدا طف و اهل بیت شاه نجف تقلید قدما خویش که شیعیان کوفه بوده اند کما فی البحار وغیره من الاسفار نرد دغا و دغل می بازند أَفَمِنْ هَذَا الْحَدِيثِ تَعْجَبُونَ وَتَضْحَكُونَ وَلَا تَبْكُونَ وَأَنْتُمْ سَامِدُونَ **قوله** وانچه در ابطال الخ

اقول کسیکه درین اوراق نظر کند بروی منجلی است که اینهمه لاف و گزاف و قول بلهان و نمایش سراب است هرگز حضرت مؤلف درین رساله بر قانون مناظره علما نرفته بلکه منصب خود را هم ندانسته و در هر مقام احتمالات صریحه را گذاشته بلکه صراحة از حق چشم پوشی اختیار ساخته **قوله** اما سید محمد الخ

اقول درین افادات هم بحث و نظر است بچند وجه **اما اولا** پس از آنکه لا نسلم که هرگاه استفهام حقیقی نباشد لا محاله معنی جملهٔ انا لکائنون خبریه باشد و مقصود ابوبکر صدیق ازین جمله لازم فائده خبر بود مگر حضرت مؤلف درینمقام هم بر تقریرات رکیکه و صور خیالیه خود یا بعضی از اصدقا ئی یا ذی نای قواعد علم معانی فریب خورده و قصهٔ المطول الخ اختصار کرده و راه المطلب مطول و مختصر نبرده عبارت علامه ثانی سعد الدین تفتازانی نص است در انچه بندهٔ هیچمدان فهمیده پس مبلغ فضل و بلاغت صدق مؤلف هم ازینجا بخوبی تمام ظاهر میشود و بظهور می پیوندد که کتب درسیه را هرگز این بزرگان نفهمیده بودند تا بحضرت مؤلف چه رسد و آن عبارت اینست لَا شَكَّ أَنَّ قَصْدَ الْمُخْبِرِ أَيْ مَنْ يَكُونُ بِصَدَدِ الْإِخْبَارِ وَالْإِعْلَامِ لَا مَنْ يَتَلَفَّظُ بِالْجُمْلَةِ الْخَبَرِيَّةِ فَإِنَّهُ كَثِيرًا مَا يُورِدُ الْجُمْلَةَ الْخَبَرِيَّةَ لِأَغْرَاضٍ أُخَرَ سِوَى إِفَادَةِ الْحُكْمِ أَوْ لَازِمِهِ كَقَوْلِهِ تَعَالَى حِكَايَةً عَنْ امْرَأَةِ عِمْرَانَ رَبِّ إِنِّي وَضَعْتُهَا أُنْثَى إِظْهَارًا لِلتَّحَسُّرِ عَلَى خَيْبَةِ رَجَائِهَا وَعَكْسِ تَقْدِيرِهَا لِأَنَّهَا كَانَتْ تَرْجُو وَتُقَدِّرُ أَنْ تَلِدَ ذَكَرًا وَقَوْلِهِ تَعَالَى حِكَايَةً عَنْ زَكَرِيَّا عَلَيْهِ السَّلَامُ رَبِّ إِنِّي وَهَنَ الْعَظْمُ مِنِّي إِظْهَارًا لِلضَّعْفِ وَالتَّخَشُّعِ وَقَوْلِهِ تَعَالَى لَا يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ الْآيَةَ إِذْ كَانَ لِمَا بَيْنَهُمَا

مِنَ التَّفَاوُتِ الْعَظِيمِ لِيَتَأَنَّفَ الْقَاعِدُ وَيَتَرَفَّعَ بِنَفْسِهِ عَنِ انْحِطَاطِ مَنْزِلَتِهِ وَمِثْلُ
هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ تَحْرِيكًا لِحَمِيَّةِ الْجَاهِلِ وَأَمْثَالُ هٰذَا أَكْثَرُ
مِنْ أَنْ تُحْصَى وَكَفَاكَ شَاهِدًا عَلَى مَا ذَكَرْتُ قَوْلُ الْإِمَامِ الْمَرْزُوقِيِّ فِي قَوْلِهِ قَوْمِي هُمْ قَتَلُوا
أُمَيْمَ أَخِي هٰذَا الْكَلَامُ تَحَزُّنٌ وَتَفَجُّعٌ وَلَيْسَ بِإِخْبَارٍ لٰكِنَّهُ إِذَا كَانَ بِصَدَدِ الْإِخْبَارِ فَلَا
شَكَّ أَنَّ قَصْدَ الْمُخْبِرِ بِخَبَرِهِ إِفَادَةُ الْمُخَاطَبِ إِمَّا الْحُكْمَ كَقَوْلِكَ زَيْدٌ قَائِمٌ لِمَنْ لَا يَعْرِفُ أَنَّهُ قَائِمٌ
أَوْ كَوْنَهُ أَيِ الْمُخْبِرِ عَالِمًا بِهِ أَيْ بِالْحُكْمِ كَقَوْلِكَ قَدْ حَفِظْتَ التَّوْرَاةَ لِمَنْ حَفِظَهَا انتهى مطلب

این عبارت چنانکه می بینی آنست که صاحب تلخیص المفتاح قصد مخبر را در دو چیز حصر میکند و میگوید که یا
مخاطب خویش را بحکمی آگاه سازد که در ذهن او نباشد چنانچه گوید زید ایستاده است یا آنکه ای مخاطب عالم
این حکمم مرا جاهل گمان مبر چنانکه بحافظ قرآن مجید گوید که تو حافظ قرآنی و چون نظر بآیات قرآنی و
استعمال بلغا و تصریح علمای معانی اعتراضات وارد میشود بیانش آنکه چون مریم پیدا شد مادرش
گفت ای پروردگار من دختر زاییده ام یعنی متولد شد دختر گفتن او در این کلام نه بقصد آنست نه قصد متکلم امر اول
است و نه ثانی همچنین قول زکریا علیه السلام که وقت طلب فرزند گفت ای پروردگار من عاجز شدم
که استخوان سست شده و اینجا هم هردو امر مراد نیست قس علی هذا در قوله تعالی که نشنیدگانی
و جهل کنندگان برابر باشند و مثل اینست استفهام انکاری که بحسب ظاهر اخبار از معنی و ان مقصود
می باشد مانند قول او تعالی که علما و جهلا برابر نیستند پس حصر مذکور معتبر نباشد علامه تفتازانی از
ابتدا رجحان تقریرش فرموده که خالی از غبار نیست یعنی مراد ما این است که شخصی که در بیان اخبار
بود قصد او منحصر در این دو امر است قصد کسیکه لفظا جمله خبریه گوید و امر دیگر اراده کند قصد مادر مریم
که امید پسر داشت و دختر از وی متولد شد اظهار حسرت است نه خبر دیگر یعنی و حسرتا که امید من
حاصل نشد زیرا که دختر بکار بیت المقدس نمی آید و قصد حضرت زکریا علیه السلام اظهار ضعف و ناتوانی
است همچنین مثال های دیگر که در انهم آن دو خبر سابق مقصود نیست علامه بعد از تعداد و امثله میگوید انحصر فی

قول امام مرزوقی بران ادل دلیل است وخلاصه تقریرش آنکه برادر حارث را قومی قتل کرده بودند
وامیم بترخیم امیمه بنابر مشهور وقول جمهور محشین کتاب مذکور ازلی است که شاعر مزبور را برترک انتقام ملامت
میکرد پس قصد او بالذات در قول خود قومی هم قتلوا امیم اخی انشاء افسوس است یعنی قاتلین از قبیله
وعشیره من اند امام مرزوقی گفت این کلام جمله خبریه است لیکن در واقع اخبار نیست بلکه انشاء افسوس
واندوه است هرگاه این مطلب بعبارت سلیس در اذهان ناظرین وسامعین جای گرفت وخالیکه ذهن مؤلف
هم در آمد اکنون میگوییم که صدیق در قول خود انا الکائنون فائده خبر مقصود دارد نه لازم فائده
آن بلکه مثل مادر مریم علیها السلام که تقدیرش منعکس شد وامید او برهم خورد اظهار تحسر وافسوس می نماید
وانشاء حسرت میکند یعنی وا حسرتا که عمر تو بسیار قصیر است ما بسیار طویل عمر بعض میدانستیم وبا انشاء
تحسر این معنی است که افسوس که بعد تو زندگانی کجاست وبهر حال چنانچه در عرف قدیم وجدید
جاریست مقصود ابوبکر صدیق انشاء تحسر وافسوس است ولازم فائده خبر وقتی ضروری باشد که
حضرت مؤلف ببرهان قطعی ثابت نماید که او در اینجا بود لازم فائده خبر قصد کرده وانی له ذلك
لما عرفت آنفا اما ثانیا پس حضرت مؤلف آنچه در رد خدشه افاده نموده خود مخدوش است چه
جای آنکه خدشه را از بیخ وبنیاد مستاصل کند زیرا که محتمل است که گریه حضرت صدیق نظر بعلم
شهادت آنحضرت برین مجموعه باشد که بجهت احتمال احداث در مرتبه از مجموع شهدا احد کمتر شده
واستفهام از وجود خود بعد انجناب استفهام حقیقی باشد وجناب پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم جوابی
هم ارشاد نموده باشد ودر کتب احادیث محدثین روایت نموده باشند لیکن از نظر مؤلف که متوغل
مطول ومختصر از کتب معقول شده ولا بد ناگذشته باشد پس آنچه از قبیل شهادت علی النفی است بر مناقشه
برابسنه علمای طائفه قبل ازین بهمت گذارش یافته فلا نعید مرة اخری اما ثالثا پس از آنکه در بیان مستوفی
تفصیل هر چه تمامتر بوضوح انجامید که مسند او خبر لی است آنکه مسند بهمزه استفهام باشد در افراد وقار در معنی جمله
خبریه نشده باشد پس با وجود آنکه شارح مطول یعنی سید محمد نذر رفا که مؤلف در استحکام وتایید افادات

اوست لیکن بیان نموده که جمله انما شانکم تحولون استفهام تاسفی است یعنی جمله ادرعنی خبریه گرفتن از
عجائب افادات خواهد بود پس احتمال سابق زائل شد و نه توجیه القول بما لا یرضی به قائله لازم آمد
تا تکذیب قول صدیقی معاذ الله که بوحدت ارادۀ شیخ قهری منخرط شده و بنور اسلام مشرف گشته
و آنحضرت صلی الله علیه واله وسلم بارها در اصحاب کبار قدرش افزوده که صدقنی ابوبکر حین
کذبنی الناس چه رسد **قوله** هرگاه انها یافتی الی آخر التقریر **اقول** این تقریرات نیز مخدوش
بدخول مورد ابحاث دقیقه فحول ست بوجوه بسیار لیکن نظراً للاختصار بر بعضی ازان مکتفی میشوم
نخستین آنکه محتمل ست که بعدیت یقینی باشد و احداث غیر یقینی و لا نسلم که بجهت قید بعدی
که بر اصول خاصه امامیه از حشو و زوائد بلکه مخالف واقع ست کما سبقت الیه الاشارة هردو
متلازم باشند یعنی هرگاه احداث محتمل باشد بعدیت هم محتمل باشد برین استلزام و تلازم وجه دلالت بیان
نماید اسکه تقریب دلیل نفر نماید احتمال مذکور بر حالت خود ست و مؤید این احتمال انست که بعد از جمع
و تلفیق احادیث واضح میشود که جناب پیغمبر صلی الله علیه واله وسلم بخلافت خلفای راشدین و انکه اول
ایشان ابوبکر صدیق ست و بر دست او اهل ارتداد و خذلان مقتول خواهند شد و در اوقات این
گروه حق پژوه دین اسلام مؤید خواهد گردید بوحی یا الهام معلوم فرموده بود و اینهمه امور بر وجود ایشان
بعد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم متفرع است چنانچه مؤلف نیز اقرار کرده که از قرآن مجید و احادیث
نبوی بنص قطعی واضح میشود که آن جناب باین خلافتها واقف بود و سیجیء ان شاء الله تعالی بخلاف علم
احداث مؤلفة القلوب جفاة اعراب به تعیین فوات آنها که وضوح آن از احادیث و قرآن مجید
باین نهج در حیز منع ست علاوه بر محتمل که مقصود شریف آن باشد که وجود بعضی و احداث ایشان
محتمل است پس چگونه برین مجموعه مثل مجموعه شهداء احد گواهی بالجمله اینهمه احتمالات را گذاشتن و
روبروی اهل حق کردن افراشتن که من تقریر و تطهیر را ذکر می کنم و بابطال آن می پردازم جز تلبیس چیزی دیگر
مقصود نیست بلکه هر ورق این رساله بکذب این دعوی الحمدلله که بسبب تکذیب قول صدیقی و اراده اثبات

اخبار این بزرگان که قرآن مجید و احادیث خیر الوری بر مناقب شان به نصوص قطعیه ثابت است آنچه [illegible]
تنها شنا کنت دوم آنکه بنا بر وجه اول از وجوه اربعه مخاطب در باره رفع دلالت کلا در بر احتمال این
افادات مبالغه است که مقصود از جمله اشاره لا سوالی افاده لازم خبر است چنانکه شخصی بحافظ قرآن شعر
گوید که تو حافظ قرآنی و جوابش بتفصیل گذشت که این همه مغلطه بیش نیست و دلالت بر آن دارد که اسفار
معتمد و بلاغت از نظر بازگشتن بلکه بصدقای ایمانی او نیز توجه بصیرت گذشته و هجوای کلام علمای
اعلام بر شیده علاوه گرسیتن بر جوانان یقین موقوف نیست سیما گریستن چنین ا واه عیب که بکار و زاری
از عادات او بانته و رقت قلبی او از قطعیات سوم آنکه قبل ازین بنه زبان قلم رفته که بر اصول
و یقین اعتقادات حضرت صدیق مخالف نفس الامر است و انشاء الله تعالی در مسلک آخر بتفصیل
که مزیدی بر آن متصور نباشد خواهی دانست که هرگز این احادیث بر خلفا انطباق نمی یابد و
جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم بر حال خلفا وقوف تمام داشت پس انکار علم تفصیلی سلوک
خلاف نفس الامر است چهارم آنکه در کتب عربیه هم باید تقریر نمی آید که چون نوبت به بیان
معنی های صوفیه رسد صیغه جمع بجای آن نهاده باشند بلکه بلفظ مفرد مثل امر و نهی مثلاً تعبیر نمایند
بر تقدیر تسلیم های موصوف معنی جمله حدیث آن باشد که ندانم چیزی را که احداث کنید بعد
از من هرگاه حالت غالی از تحریر این رساله قریب عوام است در معنی آن متغیر ماند یعنی نشیدانم
که چها امور را احداث خواهید کرد بعد از من یا عوام کالانعام بمانند که هم درین جمله اشاره بغصب
خلافت او و هم اشعار بغصب فدک و هم تحریف قرآن مجید الی غیر ذلک که سالی اصول المتشیعین
نعوذ بالله من [illegible] پنجم آنکه [illegible] نالند درین ترکیبی تصریح نموده که در موضع بیان سکوت
نفیاً یا گردد هر محال است و وجوه علم فصل [illegible] تفصیل ما [illegible] خاتمه خویش منفصل نفرمایند و در
اجمال هم احتمال تکلم برشد ملایمتی در اینست بر خلاف واقع از خود نمایند و این شان علما هم بعید نماید چه جای
سید المرسلین که به هزار شبهات تحقیق حق بر تمامی عرب [illegible] مبعوث گشته بود ششم آنکه عبارت

اوست نقص بیان نموده که جملهٔ انما لکا تحون استفهام تا سعی است اینجمله را در معنی خبریه گرفتن از
عجایب افادات خواهد بود پس احتمال سابق زائل نشد و نه توجیه القول بما لا یرضی به قائله لازم آمد
تا تکذیب قول صدیقی معاذ الله که بوحدت ارادهٔ قهری متحد شده و بنور اسلام مشرف گشته
و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بارها در اصحاب کبار قدرش افزوده که صدّقنی ابوبکر حین
کذّبنی الناس چه رسد **قوله** هرگاه انهایا فتی الی آخر التقریر **اقول** این تقریرات نیز مخدوش و
مدخول و مورد ابحاث دقیقه فحول ست بوجوه بسیار لیکن در مقام الاختصار بر بعضی ازان مکتفی میشوم
تحقیق آنکه محتمل ست که بعدیت یقینی باشد و احداث غیر یقینی و لا نسلم که بجهت قید بعدی
که بر اصول خاصهٔ امامیه از حشو و زوائد بلکه مخالف واقع ست کما سبقت الیه الاشاره هر دو
متلازم باشند یعنی هرگاه احداث محتمل باشد بعدیت هم محتمل باشد برین استلزام و تلازم وجه دلالت نیست آری
مادامیکه تقریب دلیل نفرمایید احتمال مذکور بر حالت خود هست و مؤید این احتمال آنست که بعد از جمع
و تفتیش احادیث واضح میشود که جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بخلافت خلفای راشدین و آنکه اول
ایشان ابوبکر صدیق ست و بر دست او اهل ارتداد و خذلان مقتول خواهند شد و در اوقات این
گروه حق پژوه دین اسلام مؤید خواهد گردید بوحی یا الهام معلوم فرموده بود و اینهمه امور بر وجود ایشان
بعد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم متفرع است چنانچه مؤلف نیز اقرار کرده که از قرآن مجید و احادیث
نبوی بنص قطعی واضح میشود که آن جناب باین خلافتها واقف بود و سیجیئ ان شاء الله تعالی بخلاف علم
احداث مؤلفة القلوب جفاة اعراب به تعیین ذوات آنها که وضوح آن از احادیث و قرآن مجید
باین نهج در حیز منع ست علاوه محتمل که مقصود شریف آن باشد که وجود بعضی و احداث بعضی ایشان
محتمل است پس چگونه برین مجموعه مثل مجموعه شهدای احد گواهی بالجمله اینهمه احتمالات را گذاشتن و
رو برو اهل حق کردن افراشتن که من تقریر قطمیر را ذکر می کنم و بابطال آن می پردازم حرف تلبیس چیزی دیگر
مقصود نیست بلکه هر ورق این رساله بکذب این دعوی الحمد لله که بسبب تکذیب قول صدیقی و ارادهٔ اثبات

احداث این امور که آن که قرآن مجید و احادیث خیر البریه بر مناقب شان بالخصوص صریح است

تنها شاهد است دوم آنکه منشا توجه اول از وجوه اربعه مطاعن باری در حق ولالت که در بر اشتمال

بر صفات ثنا بالخصوص که منشا توجه است جمله بر ثنا است و لازم خبر است چنانکه مخصوص جابجا در قرآن مجید

گوینده که تو خارفه و ثنی و چنانچه تفصیل گذشت که هیچ منافی نیست و دلالت بر آن دارد که ثنا

معتقد بلا غفلت از منظر مبارک نبود بلکه حضرت حق تعالی بیان او برتو جه بصیرت گذشته و مجموعی کلام علمای

اعلام شیعه علاوه آنکه هیچ یک جواب نقض یقین صحیح است سیما که متقین چنین تا واهمه آنکه بکار و زاری

در ملاحظات او با شد نوبت طلبی او دو از قطعیات سوم آنکه قبل ازین بعد از زبان قلم رفته که بر اصول

و یقین احداث حضرت بعد حق مخالف نفس الامر است و ثبت الله تعالی در مسلک آخر تفصیل

که مقدمی بر آن متصور نباشد خواهی دانست که هرگز این احادیث بر خلفا انطباق نمی یابد و

جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم بر حال خلفا وقوف تمام داشت پس انکار علم تفصیلی سلوک راه

خلاف نفس الامر است چهارم آنکه در کتب شیعه هم باید تقریر نمی آید که چون نوبت به بیان

مبتنی های صوفیه رسد صیغه جمع بجای آن نهاده باشند بلکه بلفظ مفرد مثل امر و نهی مثلاً تعبیر نمایند

بر تقدیر تسلیم های موصوف معنی جمله حدیث آن باشد که ندانم چیزهای را که احداث کنید بعد

از من هر کاملت غلطی از تحویر این مساله قریب عوام است در معنی آن متغیر باید یعنی نمیدانم

که چها امور را احداث خواهید کرد بعد از من تا عوام کالانعام بدانند که هم درین جمله اشاره به

خلافت است و هم اشعار به نصب یکی و هم تحریف قرآن مجید الی غیر ذلک من اصول المتشیعین

نعوذ بالله من التعصب پنجم آنکه موقت حال الله درین ذکر تصریح نموده که در معرض علی بن سکوت

نفی نماید در ذمه محال آنکه و نحو علم مفصل محال تعلیق عاملین و فی مثال خاتمه خویش مفصل نظر نماید و در

اجمال هم احتمال بکار برند که یعنی در حدیث بر خلفا واقع از خود نمایند و این شان علما هم بعید نماید که کیفیت

سید المرسلین که سبب اهدا اشتباهات تحقیق حق بر تمامی عمر بر مبعوث گشته بود ششم آنکه عبارت

مؤلف اعنی مخفی نیست آه ادل دلیل برآنست که آنچه مفسرین در سوره تحریم آورده اند از ان معلوم
میشود که انجناب بجهت فظاعت و شناعت امر تفصیل مخفیات نفرموده و ابهام بر مستورتر ساختن آن داده
و اطالت سابق سخت پوچ بوده در هوا هستند زیرا که اقوال مفسرین فریقین بر خلاف آن دلالت دارد
در این مقام بعبارت خلاصة المنهج کاشانی که بعبارت فارسی است اکتفا می کنم میگوید که روایت مشهور
آنست که سبب نزول آن بود که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم روزها را قسمت کرده بود میان زوجات
اتفاقا یکروز نوبت حفصه بود با پیغمبر گفت یا رسول الله اجازت فرما تا بدیدن پدر روم حضرت او را
رخصت فرمود و بعد از آنکه او رفت آنحضرت ماریه قبطیه را که مادر ابراهیم بود و مقوقس که پادشاه
اسکندریه بود او را تحفه بخدمت حضرت فرستاده بود بخانه حفصه طلبید و در آنجا بخدمت خود
مشرف گردانید حفصه بعد از مراجعت چون در سرا بسته دید هم آنجا بنشست تا رسول الله بیرون
آمد عرق از روی مبارکش میچکید حفصه بر قضیه مطلع شده بگریست و گفت یا رسول الله کنیز را اینجا
من آوردی با او خلوت کردی حرمت من نگه نداشتی و با دیگر زنان این عمل نکردی حضرت
فرمود که ای حفصه این کنیز من است و خدا او را بر من حلال گردانیده و من او را برای رضای تو بر
خود حرام کردم اما این سخن سریست نزد تو بامانت باید که با کسی نگوئی و دران خیانت نکنی حفصه
قبول کرد و چون میان او و عائشه مصاحبت و مصادقت بود در پس دیواری که میان خانه او و خانه
عائشه بود آن دیوار را بکوفت عائشه خبردار شد حفصه باوی گفت ای خواهر مژده باد
که رسول ماریه را بر خود حرام گردانیده و ما از تشویش او خلاص یافتیم و چون حضرت بخانه عائشه این
حکایت بر سبیل کنایه باز گفت و این سوره نازل شد که چرا بر خود حرام می کنی آنچه خدا بر تو حلال ساخته
یعنی ماریه قبطیه و عیاشی باسناد خود از عبدالله بن عطا مکی و عبدالله از ابو جعفر صلوات الله علیه روایت کرده
که چون پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم ماریه را بر خود حرام گردانید و در اخفای آن حفصه را امر فرمود
حفصه را گفت مرا سری دیگر هست باید که از آن نیز با هیچکس نگوئی و در کتمان آن کوشی و اصلا افشای آن نکنی

نمائی و آن اینست که بعد از من ابوبکر و پدر تو مالک این امت شوند و پادشاهی کنند حفصه
این سخن خوشحال شد و شادمان گشت و این هر دو سر را با عائشه گفت و هر یک از ایشان این سخن را
با پدر خود باز گفتند ایشان آنها را در افشای قصه ماریه عتاب کردند و در افشای قصه حکومت
خود عتاب و سرزنش نکردند حق تعالی این آیت نازل ساخت انتهی و ازینجا ظاهر شد که چنانچه
از تحریم ماریه مقصود تفسر و رتبشیر ام المومنین بود همچنان از امر ثانی و کسیکه ادنی بهره از اسلام دارد
میداند که چون این خلافت بنابر اصول امامیه در حقیقت کفر معنوی و تخریب شریعت غرای مصطفوی
بود بشارت بوده ملکه بار مومنین از جناب سید المرسلین بغایت مستبعد بلکه محال است پس معلوم شد
که چنانچه در غزوه خندق مومنین را باین بشارات عالیه مستبشر کرده اند ازو زام المومنین را بخصوص
این وقعات بشارت داده اند پس این اخبار دلالت بر نقیض فهم مولف داشته باشد سیما وقتیکه
این خبر از قسم اخبار بغضا مسرم بود چه جای آنکه برای دعاوی لاطائله مولف بکار آید بار خدایا اگر گویند
ام المومنین از اسلام دامیان و از بهره ندا است و در نصب عداوت امیر المومنین در تربیت سر
او علم عناد بر افراشت لیکن درین صورت لازم می آید که مناکحت مصطفوی علی ذاته صحیح نباشد چنانچه علمای
فرقه را در کتب امامیه بر معنی نقل کرده اند که نکاح مومن با ناصبیه صحیح نیست و نواصب و خوارج در حکم کفار
حربی هستند کما لا یخفی علی من طالع الاخبار چه جای آنکه آن ناصبیه نزد اکثری از علمای شیعه که حضرت
و حفصه را شش شیخین از کفار و منافقین میشمارند بتوحید و نبوت هم قائل نباشد و در قرآن مجید ارشاد
شده وَلَا تَنكِحُوا الْمُشْرِكَاتِ حَتَّىٰ يُؤْمِنَّ وَلَأَمَةٌ مُّؤْمِنَةٌ خَيْرٌ مِّن مُّشْرِكَةٍ پس آنانکه
احسن از اسلام است چگونه بر نفاق محمول تواند شد خصوصا وقتیکه تعلیل قرآنی را در مقام ضم
نمائیم چنانچه بر اهل تفسیر پوشیده نیست مع ذلک بشارات غزوه خندق بطمعان و بر ترقی اسلام در
خلافت خلفا نص قطعی بر خلافت خلفای راشدین است والحمد لله علی ذلک هفتم حدیثی که در آن
حضرت امیر را بصبر و خاموشی مامور ساخته اند الفاظش چیست ظاهر عبارت مولف نظر بدان

میکنند که چون بصبر ارشاد فرمود خلافت خلفا از قسم معصیت نباخواهد بود زیرا که صبر بدون معصیت
نمیتواند شد و هنوز حضرت مولف غافل از آنست که صبر چنانکه بر معصیت میباشد بر طاعت و عبادت
انقیاد و اطاعت هم اطلاق میباید پس میتوان گفت که حکم مصابرت در بعضی از وجوه که اشاره الیه
مدعا الحق خواهد بود بل هو دل علی المقصود و از ینجا و عاتم رساله حدیث ثم لا یزال امر هذه الامة ظاهرة علی من
عاداها و غالب که هرگاه مولف دانسته که عبارت حدیث مصابرت برای مدعای من کافی
و وافی نیست الفاظش را ذکر نفرموده هشتم آنکه لفظ اینها و لفظ اوائل و لفظ فقرات بصیغه
جموع باواز بلند ندای این معنی میزند که انچه قبل از این خاتمه در حدیث الحق در حق ابوبکر صدیق
و مانند او آمده و آن بر خلافت راشده آنها دلالت میکرد همه از موضوعات است و این خاتمه سالم از جرح
واقع است لیکن میگوییم که هرگاه اینقدر حدیثها را اخبار مصطفوی ست و دلالت بر همین معنی میکند که حضرت
از حال قوم خبر میدهند که اصحاب من علی مرتضی را خلیفه بلافصل نخواهند کرد و این امر که
است هرگز بازاله مزیلی زوال نخواهد پذیرفت پس معلوم شد که هرگز آنحضرت صلی الله علیه و آله
وسلم روز غدیر و ما قبل و ما بعد آن علی مرتضی را خلیفه خویش نگردانیده کما هو فی الواقع کذلک و یؤیده
العقل و النقل ایضا و دعوی نزول آیت کریمه یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک
وان لم تفعل فما بلغت رسالته یا فعذبتک عذابا الیما در خصوص این امر از مفتریات قوم
است و الا لازم آید که جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم با وصف آنکه میدانست که مجادله با تقدیر
ایزدی هرگز صحیح نیست چنانکه گذشت جدال را اختیار ساخته و خلاف مصالح در حق عباد بلکه
صحابه بلا زمین که محل کمال شفقت و عطوفت بودند عمل آورده که باین سبب از دین و ایمان برگشتند و لا اقل
این قدر تصدی اعتذار در عدم تخصیص نصب المعین بود کما لا یخفی علی من درس قصصا من القوم سیما القصیدة للمسکر
الحمیری نهم آنکه از لفظ لا ازیکم فاعلین و لفظ تامیر میتوان دریافت که اهل حل و عقد را در نیابت
تام است نه انچه در جنابات امامیه مرتکب شده که امامت مثل نبوت ست از جانب حق تعالی و نسبی از

علما و رؤسا در آن مدخلی نیست و مؤید این معنی سلک آنکه چون مردم برای بیعت نزد امیر المؤمنین مجتمع شدند
و خواستند که دست حق پرست خود را دراز فرماید و اینهمه را مشرف نماید فرمود اگر مهاجرین و لیکن
و اهل بدر جمیع شوند آنوقت خلیفه میتوانم شد چنانچه از مطالعه کتب امامیه مثل نهج البلاغه و شرح
آن هویدا می شود و این هم در آن مروی است که حضرت امیر بخطاب اصحاب گفت که بکبریاء الهی برای
خلافت مرا انشا نبدید و با من بیعت کردید و حالانکه بخلافت و ولایت زنهار نداشتم و اینهمه کلمات
طیبات بر خلاف معتقدات امامیه دلالت دارد لو کانوا یعلمون و لا یشکلمون فاضل چلپی در عماد
الاسلام که جامع هفوات علمای قوم هست در تاویل این قسم احادیث مرتضوی در مقابله حضرت
امام رازی چه پیچ و تابها که نخورده و چه تسویلات مزخرفه و تاویلات سخیفه که بر زبان نیاورده و از عصبیت
و عناد قوم صحیح دریافت میشود که هیچ حدیثی را بر حالش نگذاشته اند و همه را بخیالات و اوهام خویش راجع
ساخته نعوذ بالله منه دهم آنکه حالیا وجه اخفای امر خلافت در قلوب مخالفین هم در آمده باشد
که چنانچه حضرت یعقوب علیه السلام نظر شفقت بر یوسف علیه السلام فرمود یا بنیّ لا تقصص
رُؤیاکَ عَلیٰ اِخوَتِکَ فَیَکِیدُوا لَکَ کَیداً اِنَّ الشَّیطانَ لِلاِنسانِ عَدُوٌّ مُبِین
و از افشای آن منع نمود همچنین جناب پیغمبر ما صلی الله علیه و آله و سلم این بشارات عالیات را و با
خصوص شیخین مهما امکن مخفی میداشت تا موجب حسد نشود و مفاسد پیش نیاید یازدهم آنکه از قبائح
مذکوره فی الصدر بعد از این وجوه مسطوره نام و نشان هم توان برد فانها مضمحلة کما قال الله تعالی کانهم
اَعجازُ نَخلٍ خاوِیَة فَهَل تَریٰ لَهُم مِن باقِیَة دوازدهم آنکه محتمل است که حدیث موطا متقدم
باشد و حدیث بخاری متاخر چنانچه حدیث بحار الانوار بر تاخر آن دلالت وارد و قد مرت من قبل و بطالعة
روایات صحیحه اهل حق نیز مؤید این مدعاست کما لا یخفی علی المتبحرین و محتمل است که عدم درایت حدیث
موطا محمول بر معنی حقیقی بود پس قباحت عدم ادراک روح نبوی از کجا لازم می آید سیزدهم
آنکه دعوی تلازم مدعی بینهما ممنوع است زیرا که عدم درایت حدیث الحوض محمول بر حقیقت

محیت در حدیث احد هم منیت موقوف بر آن است که مؤلف رساله که منصب استدلال دارد دلیلی
بر تقدم اول و ثانی بر ثالث بیان کند و هنوز او در این باب عاجز است کما لا یخفی پس دعوی که او را قلیل نظر
فاسد بر فاسد خواهد بود چهاردهم آنکه آن معنی مجازی در این دو حدیث حیث اگر همین است
که فرشتگان در حدیث انحوص سلب درایت آنجناب از تفصیل محدثات مینمایند پس همان آتش
در کاسه زیرا که عدم درایت و عدم ادراک روح نبوی بعد افتراق از جسد لازم آید و حالانکه روح
مقدس متوجه بعلم تفصیلی برای استغفار است در آن وقت که تمام علائق هم باقی نماند خواهد بود و اگر
این توجه باخبار و اعلام الهی تعلق داشت پس چنانچه مصالح الهی مقتضی اعطای علم تفصیلی نشد
همچنان که علم قطعی اجمالی هم مقتضای مصلحت نباشد پانزدهم آنکه آنچه شارح زرقانی از ابو عمر و صاحب
استیعاب نقل نموده مؤید فهم صحیح ما است زیرا که مقصود شیخ غالباً آنست که مجموعه شهدای احد که سابقاً
روبروی سرور کائنات از جهان فانی رخت بعالم بقا کشیدند افضل اند از مجموع کسانیکه بعد حضرت
صلی الله علیه و آله وسلم زیستند و وجه این فضیلت آنکه بعضی از این اصحاب را تعلق دنیا دست داد پس
مجموعه اولی از ثانیه فی الجمله افضل شد با خصوص و تعیین بر سبیل یقین وقتی می بود که شارع آنرا بیان
می فرمود و تفصیل آن سبب میشود و یا افضلیت و مفضولیت باعتبار هر فرد می بود بالجمله از قول
صاحب استیعاب لازم نمی آید که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم بر سبیل جزم و یقین خبر از غیب داده بود
اینقدر ثابت میشود که آنچه حضرت فرموده اگرچه بر سبیل احتمال بود در بر طبق واقع بر آمد فالمقصود غیر
ثابت و الثابت غیر مقصود شانزدهم آنکه دعوی الصافی ابو عمر که خلافت صدیقی را مبدا
خلافت راشده میداند و نظر باحادیث مستفیضه و یقین کامل میتوان قبل انتشار نورانیت و ضیاء اعتقاد
سکند کما یدل علیه تصانیفش مثل کتاب التمهید و الاستیعاب و غیرهما عین الانصاف است هفدهم آنکه و احسن آنکه
خلفای راشدین که بدلالت قطعیه احادیث یقینیه مؤید اسلام و مسلمین و مخرب کفر و کافرین باشند که از اهل دنیا
شوند قبل از این آیات و احادیث بر شیوه ما گذشت هژدهم آنکه استاد کلینی در تفسیر اهل بیت در قصه معراج

شریف از امام صادق علیه السلام بذیل آیهٔ کریمهٔ سُبحانَ الَّذی اَسریٰ بِعَبدِهٖ لَیلاً آورده و با
مجلسی در تالیفات خود مثل شرح اربعین و غیر آن نقل نموده الفاظ حدیث اینست ثُمَّ اَتانِی الخازِنُ
بِثَلٰثَةِ اَوانٍ اِناءٌ فیهِ لَبَنٌ وَ اِناءٌ فیهِ ماءٌ وَ اِناءٌ فیهِ خَمرٌ فَسَمِعتُ قائِلاً اِن اَخَذَ الماءَ غَرِقَ وَ
غَرِقَت اُمَّتُهُ وَ اِن اَخَذَ الخَمرَ غَویٰ وَ غَوَت اُمَّتُهُ وَ اِن اَخَذَ اللَّبَنَ هَدیٰ وَ هَدَت
اُمَّتُهُ قالَ فَاَخَذتُ اللَّبَنَ وَ شَرِبتُ مِنهُ فَقالَ لی جَبرَئیلُ هُدیتَ وَ هُدِیَت اُمَّتُکَ
ثُمَّ قالَ لی ماذا رَاَیتَ فی مَسیرِکَ فَقُلتُ نادانی مُنادٍ عَن یَمینی فَقالَ لی اَوَ اَجَبتَهُ
فَقُلتُ لا وَ لَم اَلتَفِت اِلَیهِ فَقالَ ذاکَ داعِی الیَهودِ فَلَو اَجَبتَهُ لَتَهَوَّدَت اُمَّتُکَ
مِن بَعدِکَ ثُمَّ قالَ لی ما رَاَیتَ فَقُلتُ نادانی مُنادٍ عَن یَساری فَقالَ لی اَوَ اَجَبتَهُ
فَقُلتُ لا وَ لَم اَلتَفِت اِلَیهِ فَقالَ ذاکَ داعِی النَّصاریٰ وَ لَو اَجَبتَهُ لَتَنَصَّرَت اُمَّتُکَ
مِن بَعدِکَ ثُمَّ قالَ لی ماذا استَقبَلَکَ فَقُلتُ لَقیتُ امرَاَةً کاشِفَةً عَن ذِراعَیها
عَلَیها مِن کُلِّ زینَةِ الدُّنیا فَقالَت یا مُحَمَّدُ اُنظُرنی حَتّیٰ اُکَلِّمَکَ فَقالَ لی اَفَکَلَّمتَها
فَقُلتُ لَم اُکَلِّمها وَ لَم اَلتَفِت اِلَیها فَقالَ تِلکَ الدُّنیا وَ لَو کَلَّمتَها لَاختارَت
اُمَّتُکَ الدُّنیا عَلَی الآخِرَةِ مِن بَعدِکَ انتَهَتِ الرِّوایَةُ بِلَفظِها یعنی جناب رسول خدا
صلی الله علیه و آله و سلم در قصهٔ شب معراج میفرماید که خازن جنت سه قدح نزد من نهاد در یکی شیر و
در دوم آب در سوم خمر بود ناگاه شنیدم که اگر آب خواهد نوشید غرق خواهد شد و امت او نیز و در شرب خمر
همه بی بهره شوند و در شیر همه مهتدی گردند پس من شیر نوشیدم باز جبرئیل گفت از عجایب روزگار در سیر خود
چه دیدی گفتم شخصی از راست ندا کرد جبرئیل گفت جواب او داده بودی گفتم نه جواب دادم و نه التفاتی کردم
گفت خوب شد و الا امت تو یهود می شد بعد وفات تو باز گفت دیگر چه دیدی گفتم آوازی از چپ آمد گفت
جواب دادی گفتم هرگز جواب ندادم بلکه التفات هم نکردم گفت اگر جواب میدادی امت تو دین نصاری
اختیار میکرد پس از تو باز گفت دیگر چه پیش آمد گفتم زنی هر زینت کرده می گفت ای محمد انظرنی

من افكن تا سخن با تو گويم نه نگاهی بسوی او كردم و نه التفاتی باو نمودم جبرئيل گفت ازين دنيا بود و خوب شد كه التفاتی نكردی و الا امت تو بعد از وفات تو دنيا را بر آخرت اختيار ميكرد انتهی محصلها

چون مولف لفظ بعد را در اتصال حقيقت ميداند و در انفصال مجاز ميگويد و صيرورة الی المجاز مادامیكه غرض از حقيقت بر آيد روا نيست پس ثابت شد كه بعد انسرور صلی الله عليه و آله و سلم صحابه كبار دنيا را بر آخرت ترجيح نداده اند و هرگز خلافت ايشان برای دنيا نبود و بقول مولف احداث ايشان در غصب خلافت و اختيار امامت و سلطنت منحصر بود و اينهمه عين اختيار دنيا بر آخرت است پس اگر صحابه كبار غصب خلافت كرده باشند كذب روح الامين بلكه جناب سيد النبيين بلكه حضرت رب العالمين معاذ الله لازم می آيد و اللازم باطل فالملزوم مثله و در صورت بعديت منفصله بابعديت علی الاطلاق قطع نظر از انكه مخالف مسلك مؤلف اسوة المحققين است لازم می آيد كه در وقت بنی اميه بالخصوص يزيد شقی نيز اختيار دنيا بر آخرت وقوع نيافته باشد و هو خلاف بالتقرر عند الفريقين كما لا يخفی بالجمله اين بزرگان را از اصحاب دنيا خيال كردن كار حضرات اماميه است خصوصا منصب حضرت مؤلف كه بانكار قرآن و حديث كارش از اعتساف هم درگذشته و هر يكی از سخنهای او در مخالفت واقع زائد بر ديگری بود چنانچه شاعری نظم كرده نظم ای دهانت ز لب و لب ز دهان شيرين تر خنده شيرين و سخن گفتن از ان شيرين تر بنابر ضرورتيكه جا بجا در مطاوی ابحاث اين رساله بوضوح انجاميده بجواب مؤلف می پردازم و الا بر قول شيخ مصلح الدين سعدی شيرازی عمل ميكردم شعر آن كس كه بقرآن و خبر زو نرهی اين است جوابش كه جوابش ندهی بعد هم انكه بعد از مطالعهٔ اين همه احاديث و دلائل قطعيه بر خلافت خلفای راشدين و كمال تقوی و زهد ايشان باليقين اين احتمالات در شان ملازمين و حوارين سيد النبيين از نوع هجاراتی است كه جوهر دماغ مولف را فاسد كرده بلی ميتوان گفت كه باعجاز جناب نبوی از زبان حضرت صديق سوال ندكور بصيغه متكلم مع الغير كه استكشاف از حال مجموعه صحابه كرده بود حتی كه مؤلفة القلوب و جفاة اعراب را نيز عموم و شمول داشت

برآمد تاهم جواب نبوی مطابقت بسوال نپذیرد و هم اخبار مستقبل از حال محدثین یعنی مالک بن
نویره و اضراب او از نو مسلمان صورت گیرد فالحمد لله علی ذلک و بر تقدیر صدور صیغه متکلم واحد و
صیغه مخاطب واحد هر چند می گفتیم که این محاوره مثل دعای بعضی از ائمه اهل بیت است که بالخصوص خود را
در مرتبه عصیان و ظلم شمرده اند و صدیق اکبر در انتساب اسلام و جهاد فقط بذات خود مدعی خصوصیت
نیست بلکه معنی کلامش همین است که گواهی بر حسن خاتمه دیگران هم ارشاد شود که اسلموا و جاهدوا کما اسلم
و جاهد شهدا را احد حضرات امامیه گوش برین تقریر نمی نهادند و داد ضحکه و سخریه میدادند تا آنکه فقیر
هیچمیرز درینوقت بنا بر اشد ضرورت بر وصایای امام کاظم علیه السلام که برای هشام ارشاد فرموده و در
پانزده ورق بجلد اول بحار تمام گشته دست میزدم زیرا که از مطالعه آن باعتقاد امامیه دریافت میشود که
با وصف خطاب بصیغه واحد و عدم حضور دیگر مخاطبین خصوصیت مقتدای متشیعین ملحوظ خطاب متکلم نبود
عبارت حدیث یا هِشام کَیفَ یَزکُوا عِندَ اللهِ عَمَلُکَ وَاَنتَ شَغَلتَ عَقلَکَ عَن اَمرِ رَبِّکَ
وَاَطَعتَ هَوَاکَ عَلیٰ غَلَبَةِ عَقلِکَ اکنون این هشام شخصی است که بحکم ابو عمرو کشی بر جمیع اصحاب امام
صادق در فضل و بزرگی فائق بود و صریح از عبارت وصیت معلوم میشود که بارشاد کاظمی مقبولیت
اعمال او نزد ایزد سبحانه مستبعد بود بعلت آنکه نامبرده پیروی خواهش نفس و شیطان میکرد و هوا و هوس او
بر جوهر عقل نورانی غالب افتاده بود و حالانکه علمای امامیه ویرا مثل حضرت شیطان الطاق کما
سبق اعترافهم بهذا اللقب المبارک بی نظیر میدانند و میگویند که در امثال این کلمات حضرات ائمه
خصوصیت مخاطب ملحوظ و مرعی نمی باشد نوزدهم آنکه آنچه مؤلف در باب تقدم حدیث موطا
تقریر احتمال نموده هرگز از جوابش بر طرف نمیگردد چه متوهم را میرسد که بگوید که بر تقدیر تاخر حدیث
صحیح بخاری و عدم انکشاف حال بمصداق حدیث الحوض لازم می آید که تغییر قبل از علم مغیر باشد
و هو مستحیل عقلا و نقلا و این لزوم بر زعم مؤلف است که حدیث موطا را تفسیر حدیث بخاری قرار داده
و بنیاد استدلال و قطعیت غصب خلافت و صدور احداث بران نهاده دیگر ظاهر است که مغیر

بودن ثانی و محمل بودن اول بر اعتبار معتبر و فرض فارض موقوف نیست لیکن تأخر حدیث بخاری
مستحیل است خصوصاً هرگاه که دلیل مزعومی مخاطب که در ملحقات بر تأخر حدیث موطا قائم کرده کما سیجیء
ان شاء الله تعالی ضمیمهٔ تقریر مذکور گردانیده شود زیرا که درین صورت تناقض صریح لازم می آید و ذلک
تناقض دیگر که بملاحظهٔ تقریرات حضرت مؤلف درین مقام بظهور می پیوندد ان شاء الله تعالی در ملحقات
رساله جائیکه انتهاض دلیل قوی و برهان قطعی بزعم خویش بر تأخر حدیث موطا و تقدم حدیث صحیح بخاری
خواهد فرمود مذکور خواهد شد فانتظر انتظاراً یسیراً و لا تضطرب اضطراباً کثیراً الثالث
آنکه مستدل را باحتمالات و اوهام دست انداختن زیب نمیدهد بلکه بدلیلی ثابت کند که تصغیر
برای اشفاق و مزید عطوفت بود نه قلت جماعت قبل ازین بوجوه سدیده دریافتی که اکثر مؤلف در
عبارات شارحین کتاب مستطاب صحیح بخاری قیل و قال کرده از تخیلات فاسده بود پس هرگاه
فرمودند که صدیق و فاروق مصدر کفر معنوی خواهند شد ایشان لظهور انجامید بانه که مورد عطوفت
و مهبط شفقت از اصحاب بجهنم خواهند رفت آری فرق اینست که نکتهٔ عطوفت
از تصغیر با وصف احتمال دیگر کما عرفت فی الصدر در حیز خفاست بخلاف اینست حال نکتهٔ مذکور از
حدیث موطا بیشتر و بکم آنکه انکار فرق در تقدم و تأخر بعد ضمیمهٔ تقریرات سخت بیمعنی است فانک
قد عرفت ان فی هذا التقدم و التأخر فرقاً ظاهراً لامکان الاول و استحالة الثانی
علی ان ههنا فرقاً آخر و هو جواز حمل عدم الدرایة علی المعنی الحقیقی فی الصورة الثانیة
اعنی تقدم حدیث الموطا علی حدیث البخاری و عدم جوازه فی العکس لاستحالة
جهل النبی صلی الله علیه و سلم و کذبه حاشاه عن ذلک لعلمه بان الصدیق و اتباعه
یصدر منهم الکفر المعنوی و غصب خلافة الوصی و یدخلون فی النکال
الاخروی فالقول بانه لا فرق بینهما و ان کل واحد منهما مجوز ههنا مما لست احصله
است دوم آنکه حال دقت و متانت این لطیفه تازه از فصول سابقه بوجوه بلیغه از

معلوم

معلوم توان کرد فالاعادة بلا فائدة ازینمقام نیز واضح میشود که مختار مؤلف همین است که خلفا کار
توحید و نبوت و معاد نبودند و احداث الشان منحصر در بالعبد انحضرت است طرفه تر انکه با این همه
تصریحات بتحزن صدیق بر نفس نفیس حضرت خیر البشر صلی الله علیه و آله وسلم دندان سفید مینماید
و سرخ و زرد میشود و حالانکه در انوقت که اتفاق هجرت افتاد بالاجماع از امامت مرتضوی خبری
و اثری در میان نبود این عصبیت و عناد را نهایتی نیست من بعد گذارش است که اینهمه تحریر و تقریر
مؤلف دال است بر انکه ابوبکر صدیق در محدثین بحدیث موطا داخل است و حالانکه بسیاری
از احتمالات بلکه اکثری از ادله و براهین تبرعا در ما سبق مرتب شد که مراد از ضمیر غائب یا احد تو ا
و مانند آن همان مؤلفة القلوب و جفاة اعراب اند معاذ الله که حوارین سید المرسلین مراد باشند
لست و سوم آنکه جمعی از ضعفاء مسلمین که انحراف از اتباع شریعت کردند و اختراع
بدعت در دین نمودند و در کتب سیر و کلام همه را بتفصیل تمام یاد کرده اند عجب که ذهن مؤلف
با این همه دعاوی مزید انصاف بآنها نمیرسد و بلا زمین و اخص خواص اصحاب که بیعثور الضلال
بعد الهدی در شان انهاست متبادر میشود و هل هذا الا الخروج عن الانصاف و الولوج فی الاعتساف
من بعد میگذارد که اگر سامع و ناظر بر طبق فرض مؤلف متصف بانصاف خواهند بود یقین خواهند کرد
که جناب مخبر صادق بلکه اصدق الصادقین از ماجرای خلافت راشده در غزوه خندق و مانند آن
خبر داده و درین هر دو حدیث اشعار بر حال جفاة اعراب نموده ولیکن حب جاه و طمع ریاست
و مرجعیت خلائق بلکه اسیران دار الخلافه لکهنو و شغل مهمات مالی و ملکی انجه بود که غایت قصوای آن
بدون اختیار تشیع ظاهرا ممکن نیست عنان تمالک از دست مؤلف ربوده و بناء علی ذلک هر چند او
استدعای مصارعت نماید و خیال تحصیل ثواب بر روایت کلینی و امثالش درین مصارعت دارد
لیکن فقیر بتقلید حضرت فاروق اعظم این مصارعت را با جناب مؤلف بجهت انچه سلف صالحین در
حق شیعه گفته اند و قد ذکر فی نصیحة المؤمنین و فضیحة الشیاطین موجب عار و ننگ می پندارد قال

الفاضل المتبحر الحکیم ہداہ اللہ تعالی الی الصراط المستقیم واگر برین
ہم قائد توفیق کدام مبتلای عمای تعصب ال سر کوچہ حق بینی نبرد واز بحث و جدال بے بکر سود دست
نکشد ہنوز این کمینہ بہ یک دو ذر برای مکابرہ پیش کنیہ توز درکیش دارد کہ لبہای ہرزہ درای ہم
بہم دوزد وآن اینکہ روی فی الصحیح البخاری فی باب غزوۃ الحدیبیۃ عن العلاء بن مسیب
عن ابیہ اللذین ہما ثقتان علی ما فی الفیض الجاری قال لقیت البراء بن عازب فقلت طوبی
لک صحبت رسول اللہ وبایعتہ تحت الشجرۃ فقال یا ابن اخی او یا ابن اخی انک لا
تدری ما احدثنا بعدہ اکنون اندک تامل بہباید غلط گفتم اصلا تاملی درکار نیست بلکہ از اجلای
بدیہیات است کہ این صحابی چسان اعتراف وقوع مضمون لاندری ما احدثوا بعدک لا ادری ما تحدثون
بعدی نمودہ اکنون کجا ماند گمان آنکہ حدیث اول در حق جفاۃ عرب آ وشان اصحاب از نسبت احداث
بس ارفع است کجا رفت شبہہ آنکہ در حدیث ثانی جناب خاتم النبیین باحتمال وہمی مخاطبت با
صدیق اکبر فرمودہ بودند ونہایت بذل جہد در تاویل این حدیث آنست کہ شیخ نور الحق بن شیخ
عبد الحق محدث دہلوی در ترجمہ صحیح مزبور متصدی آن شدہ است حیث قال گفتہ است این
سخن را از راہ تواضع وشکست نفس واشارہ کردہ است بہ فتنہ ہا یکہ واقع شدہ بعد خلافت
عمر بن الخطاب چنانکہ از احادیث سابقہ معلوم شد کہ فتنہ مسدود بود بعمر انتہی وسخافت این
توجیہ بحدیست کہ حاجت بہ تبیین وتشریح داشتہ باشد مگر چون سکوت را مخالف از رگذر ابلہ فریبی
در نظر عامیان محمول بر عجز واینما ید اصدع بالحق فاستمعوا وانصفوا وآن اینکہ مسلما کہ انسان از
راہ تواضع وشکست نفس البتہ نسبت ارتکاب مطلق معاصی بخود میکند کہ من گنہگارم وگناہ ہا از من
صادر شدہ است این مقولہ اگر خلاف واقع ہم باشد من حیث الشرع ممنوع نیست بلکہ مستحب
وغالبا بجز معصومین علیہم السلام این جملہ جملہ ناس را من حیث الواقع گفتن صحیح باشد لیکن این
نمی باشد کہ کدام گناہ مخصوص غیر واقعی را منسوب بخود سازد مثلا بگوید کہ من ظالمم شارب خمرم یا قمار

میباید الی غیر ذلک پس این صحابی چگونه گناهی مثل احداث را که در حقیقت بلسان شرع بر تغییر و
تبدیل در دین که ملزوم کفر معنویست اطلاقش بر می آید و بسی بخود نسبت میداد و بفرض محال
اگر از راه انهضام نفس آنها هم جایز باشد باری بصیغه متکلم مع الغیر دیگر صحابه را چرا در چنین معصیت
کبیره شریک میکرد این طرفه شکست نفس است که اصحاب رسول را با خود در انتساب چنین گناه عظیم شریک
گرداند به تخصیص که مخاطب خطاب بذات آنکس کرده بود که طوبی لک صحبت و بایعت اگر میگفت طوبی
لکم صحبتم و بایعتم تا هم جائی تاویل بود باقیماند اشاره به فتنه های بعد عمر آن فتنه ها بر دو قسم اند یکی
ظلمهائیکه بنی امیه یعنی عمال عثمانی بر مسلمانان کردند دوم قتل عثمان و حال آنکه در فتن ولید بجا مرتجبین
یا ناصب آنها دیگری را دخل نبود و در معرکه دوم بیچاره براء بن عازب شریک قتل عثمان نبود پس نسبت احداث
بسوی خودش معنی ندارد خصوصاً در جواب کلمات مدح مخصوص ذاتش که متکلم باو گفته بود و نیز اگر فتنه قتل
عثمان مراد بودی آنکه لا تدری چه معنی داشت که بود که بر فتنه قتل عثمان مخفی بود و علاوه صیغه متکلم مع
الغیر اقتضای آن دارد که در جماعه که آن فعل با آنها قائم باشد صفت جامعه باشد در اشتراک
در آن فعل و اینجا بقرینه قول قائل صحبت و بایعت البته غیر متکلم هم از صیغه متکلم مع الغیر اصحاب نبوی
مراد اند لا ریب فیه و نیز واجب است که در آن فعل متکلم هم شرکتی داشته باشد و علی ازین احداث
مراد براء بن عازب نیست مگر امر خلافت چه جمیع صحابه بعضی بالطوع و بعضی بکره شریک احداث بودند
حتی آن اشخاص که علی بن ابی طالب را خلیفه بلا فصل میدانستند آنها هم بیعت خلفای ثلثه کردند و حسب
ظاهر شریک احداث شدند و مخالفت آنها ازین امر محال بود که خدای کریم بسبب عدم اجتماع عدد کافی
برای جهاد هر واحد از آنها را در اعانت امیر علیه السلام و شرکت احداث من حیث الظاهر معذور دارد
و از اعتراف براء بن عازب معلوم میشود که او هم از جمله عارفین بحق اهل بیت نبوت بود پس جواب
قائل که او را مدح بکلماتی کرده بود که خیر عاقبت از آن مستفاد میشود بیان کرد که ازین احداث که
اصحاب کردند و من هم شریک آنهایم آنچه تو یقین خیر عاقبت داری ندارم و معنی

شکلم مع الغیر واضح شد و ضمناً ما و نیز وجه آنکه لا تدری هم ظاهر گشت چه قائل تابعی بود و مدعی
او هرگز نمیداند است که خلفای ثلثه غصب خلافت کردند و خلافت حق وصی خاتم النبیین بود لهذا باو
گفت که تو نمیدانی که ما بیان چه کردیم و آنچه وجه حصر وقوع احداث مقارناً لا انتقال الرسول کما بعد
برتبه من الزمان در ذیل بیان حدیث اولین گذشت اینجا بالطریق اولی ثابت است چه ردت قبائل
را که چندان عرصه نگذشته بود و قتل عثمان که بعد از مدت قریب بست و دو سال واقع شد پس معنی
حقیقی بعدیت بدون مراد گرفتن خلافت اینجا هم صادق نمی آید و چون باعجاز اهل بیت نبوت بمفاد
والله متم نوره حق بر زبان مخالفین جاری میشود همین مولوی نور الحق بعد کلام منقول میگوید و در بعض
حواشی بخاری گفته اند که براء بن عازب از همراهان علی بن ابی طالب بود مقصود او اسناد احداث
بمخالفان علی بن ابی طالب است و تصریح نکرده از ترس و احتیاط و سلوک کرده مسلک کنایه که ابلغ
من التصریح است انتهی و لله الحمد علی اتمام الدست چه با علی بن ابی طالب علیه السلام جز در امر خلافت
احدی را مخالفتی نبود و احداث درین امر بدون اینکه خلافت حق جناب ولایت مآب بود و
باحداث منتزع کردند صادق نخواهد آمد و متوهم مباد که کسی را مجال آن باشد که تفسیر مخالفان معاویه
و تبعه اش تواند کرد چه اولا این احداث بعد الرسول واقع نشده بلکه بعد از عثمان باید گفت و قطع نظر
از این هم قائل مدح براء بن عازب بصحبت رسول مع بیعة الرضوان کرده بود و او را تهنیت گفته پس
اگر عیاذاً بالله براء بن عازب مجنون یا سفیه بودی البته احتمال داشت که در جواب قول قائل که خوشا
حال تو که بشرف صحبت رسول رسیدی و بیعة رضوان کردی بگوید ای برادر زاده تو نمیدانی که
معاویه غصب خلافت یا قتال و جدال با امیر المؤمنین بعد الرسول کرد و الا فلا غایتش اینکه اگر
قائل میگفت که طوبی لاصحاب الرسول و اصحاب بیعة الرضوان و این شخص میگفت که لا تدری
ما احدثنا بعده احتمال داشت که کردار معاویه مراد میگرفت غلط گفتم تا که متکلم را نوع ما شمول در فعل
نباشد این جمله نمیتواند گفت علاوه قید بیعت رضوان ابای صریح دارد که از احداث معاویه مراد

توان گفت چه در نصورت تقریبه کلام قائل وجواب برار بن عازب قاطبین احداث منصف
بصحبت رسول ومبایعت تحت الشجره خواهند بود حال انکه تلامذ زبان معاویه بظاهرهم مشترک بود فضلا عن
بیعة الرضوان چنانچه بمومی نور الحق ملجا شده بعد عبارتیکه نقلا من بعض حواشی البخاری بازو نقل
شده می گوید پوشیده نماند که این معنی وقتی درست باشد که از اهل بیعت رضوان جمعی داخل
مخالفان امیر المومنین علی علیه السلام باشند و بالفعل معلوم نیست که کها بودند یا رب مگر نسبت
بصحبت گفته باشد یعنی بعضی از اهل صحبت درین معامله چها کردند انتهی بلفظه والتوجیه اوهن من نسج
العنکبوت واحری بحال من یدعی انه لا یواخذ بالحشر بل یظن انه لا یموت و با این همه حجج
که بغایت وثاقت بمعرض عرض رسید این کمیه باز هم اعاده جواب سابق میکنم ومیگوییم که انهمه
تحصیل حاصل است کسی لله وللرسول انصاف کند وعوز ساز د که مفاد این هر سه حدیث اعنی
الا تدری ما احدثوا بعدک ولا ادری ما تحدثون بعدی خطابا لابی بکر واعتراف براء بن عازب
بقولش لا تدری ما احدثنا بعده چیست و فقط همین احادیث بهیئت اجماعی مگر بهتر از هزار
دلیل نیست والمنة لمجری الحق علی لسانهم که ازین عبارت مولوی صریح ثابت شد که همراهان علی
بن ابیطالب صلوات الله علیه نسبت احداث ملجا لفان جناب امامت انتساب میکردند
پس بیچاره روافض که راه اسلاف خود میروند معذور اند ونیز بوضوح پیوست که بیعت
رضوان وامثال آن بدون حسن اعمال الی آخر العمر فائده ندارد انتهی کلام المخالف **اقول**
واستعین بالرؤف الرحیم درین اوراق نیز بحث ونظر ست بوجوه بسیار مگر
نظر باختصار بر بعضی ازان اکتفا مینمایم چنانکه در سائر این رساله مطمح نظر ست بحث اول انکه
عنقریب بدلائل ساطع وبراهین قاطع واضح شده ودرین نزدیکی بخوبترین وجوه روشن می شود
که مبتلای عمای تعصب بدا کیست ومعنی خلط خبط وتدلیس وتلبیس چیست واز بحث وجدال
بی سر و پا که دست نمی کشد وتیرهای حکر دوز خار اشکاف که در کیش خود دارد که کجاها هرزه درایان

و زار جابان سید وز و بلکه آتش قهر الهی خرمن کرا یکسر می سوزد **بحث دوم** آنکه معمول

مؤلف سالها چنانکه دانی بران قرار یافته که در صورو همیه خویش بشابتی انهماک مینماید که اورا از

بدیهیات ولیهم ذهول وفتور رومیدهد درین حدیث چون لفظ احداث مستعمل گشته فهمیده است

که این همان احداث که در حدیث الحوض برای صحابه اعراب استعمال یافته ولا نسلم که هر جا که لفظ

احداث استعمال یابد مراد ازان همان کفر معنوی باشد که تبدیل و تغییر دین معبر از آنست چه

در ما سبق جلوه ظهور یافته و پرتو بروز تافته که این لفظ را بسیاری از بزرگان دین در حق خویش

بلکه انبیاء سابقین آورده اند هر چند بعضی احادیث در سابق گذشته لیکن برای تنبیه مؤلف باز ذکر

بعضی و اعاده بعضی دیگر مناسب بینیم نخستین حدیث حضرت امیر است و قد مر من قبل و تازه است

که در کتاب مستطاب ازالة الخفا عن خلافة الخلفا مرویست عَنِ الْمُسَيَّبِ بْنِ عَبْدِ خَيْرٍ عَنْ اَبِيْهِ

قَالَ قَامَ عَلِيٌّ فَقَالَ خَيْرُ هٰذِهِ الْاُمَّةِ بَعْدَ نَبِيِّهَا اَبُوْ بَكْرٍ وَ عُمَرُ وَ اَنَا قَدْ اَحْدَثْنَا بَعْدَهُمْ

اَحْدَاثًا يَقْضِي اللّٰهُ فِيْهَا مَا يَشَاءُ و از انجمله حدیث امام صادق است که کلینی در کافی روایت کرده

و در ما سبق گذشته الفاظش اینست عَنِ ابْنِ يَعْفُوْرٍ قَالَ سَمِعْتُ اَبَا عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ

يَقُوْلُ وَ هُوَ رَافِعٌ يَدَهُ اِلَى السَّمَاءِ رَبِّ لَا تَكِلْنِيْ اِلٰى نَفْسِيْ طَرْفَةَ عَيْنٍ اَبَدًا وَ لَا اَقَلَّ مِنْ ذٰلِكَ

فَمَا كَانَ بِاَسْرَعَ مِنْ اَنْ تَحَدَّرَ الدَّمْعُ مِنْ جَوَانِبِ لِحْيَتِهِ ثُمَّ اَقْبَلَ عَلَيَّ فَقَالَ يَا ابْنَ

اَبِيْ يَعْفُوْرٍ اِنَّ يُوْنُسَ بْنَ مَتّٰى وَكَلَهُ اللّٰهُ تَعَالٰى اِلٰى نَفْسِهِ اَقَلَّ مِنْ طَرْفَةِ عَيْنٍ فَاَحْدَثَ

ذٰلِكَ قُلْتُ فَبَلَغَ بِهِ كُفْرًا اَصْلَحَكَ اللّٰهُ تَعَالٰى فَقَالَ لَا وَ لٰكِنِ الْمَوْتُ عَلٰى تِلْكَ الْحَالِ كَانَ

مُهْلِكًا و از مجلد ثالث ترجمه بحار و دیگر کتب معتمده قوم دریافت میشود که لفظ احداث در ترک اولی

استعمال یافته و الا میباید که حضرت مؤلف معاذ الله بکفر معنوی حضرت یونس علیه السلام

اعتقاد داشته باشد **بحث سوم** آنکه آنچه مؤلف میگوید که اکنون کجا ماند الخ بر مقام خود ثابت

و عین صدق و سداد است زیرا که بعد از طی این مراحل گمان نبود حدیث الحوض در حق صحابه

اعراب باقی نمی ماند بلکه مبدل بیقین میشود چه براء بن عازب هرگز بر اصول الحق مورد حدیث الحوض
نتواند شد و این امر بر اهل حدیث بر ظاهر است زیرا که از آنحضرت صلی الله علیه وسلم بروایات معتمده منقول
است که فرمود بدوزخ نخواهد رفت احدی از ایشان که زیر درخت خرما بیعت کردند چنانکه گذشت
و دیگر مناقب وی نیز در روایات معتبره منقول است پس بشهادت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم
جنتی است محال است که ملائکه عذاب بر وی مسلط شوند و او را برای عذاب و عقوبت سمت دوزخ
برند و اگر در معنی حدیث مذکور شرط صدور اعمال صالحه مثلا افزوده شود پس برای مقبولین
نسائی امامیه نیز این حدیث علی الاطلاق منقبت نباشد حالانکه متتبع کتب ایشان مثل
فهرست شیخ و خلاصه و تلخیص و تذکره و منهج المقال میداند که آخر علمای رجال امامیه مثل این
بزرگان در مناقب مقبولین خویش و توثیق و تعدیل آنها این امور را که فلانی در بیعة الرضوان
حاضر بوده و فلانی در جنگ بدر و فلان در احد شریک شده الی غیر ذلک مطلقا می آرند و قید اضافه نمیکنند
و نه حسن سیرت او را تتبع می نمایند حال آنکه مقبولین ایشان بروایت ابوسعید که فرات بن ابراهیم
در تفسیر آورده از صدق و سداد بلکه تصدیق پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم رئیس انبیا امجاد بهره
نداشتند تا باعمال صالحه دیگر چه رسد ملخص روایت آنکه هرگاه آیه کریمه یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللّٰهَ
وَکُونُوا مَعَ الصَّادِقِینَ نزول اجلال یافت حضرت بیاران خویش خطاب فرمود و گفت دانستید که این آیت
در حق کیست حضار التماس نمودند که بجلال کبریای الهی ما را علمی نیست مگر ابودجانه گفت که جمیع صحابه
تو باین صفت متصف اند و ایمان و تصدیق تو نموده اند حضرت تکذیب او نمود و آیت را بذات مرتضوی حصر
فرمود و وجه دلالت این روایت بر آنچه گفتم از قسم بدیهیات اولیه است علاوه حال براء بن عازب از کتب
رجال اهل سنت خود معلوم است که خیلی متورع و متقی بوده و خوف و خشیت الهی بر وی استیلا یافته
اگر نظر بتواضع و هضم نفس احداث را بخود نسبت داده باشد عجب نیست آنفا گذشت که خود جناب
امیر با آنکه در خلافت خود براه صواب رفته میفرمود احدثنا احداثا و تحسر مینمود که از این

فتنه ها نوبت بجهاد کفره و مشرکین نرسید و مخلصین و معتقدین خود را بصیغه متکلم مع الغیر شریک
احداث میگرداند معاذ الله که دامن مبارکش بلوث احداث مؤلف یعنی تبدیل و تغییر شرع و کفر
معنوی ملوث باشد و ازینجاست که در حق عارفین و واصلین نظم کرده اند شعر حق عبادت را برقع نسیان
زدن شستی اعمال را لوح و قلم داشتن ۞ پس امیر اعراب که از خرمن فیض صحبتهای مرتضوی کرم الله
وجهه خوشه ها برداشته اگر نسبت احداث بخود نماید بلکه ورد زبان سازد لعبه نخواهد بود بحث
چهارم آنکه انتساب عیبی و گناهی مخصوص بطرف خود موقوف بر اختصاص قرائن و اقتضای
اوقات است مثلا اگر فیما بین احباب سخن از ان سر رود که فلانی خیلی متقی و پرهیزکار است پس آن شخص
می گوید استغفر الله من سخت گنهکارم و شما در امتساب تورع و تقوی بمن حسن ظنی دارید الی غیر ذلک
من العبارات و هرگاه سخن در تعین عبادات و افعال حسنه جاری میشود که زید کمال عفت دارد
و راه احسان کما ینبغی می سپارد و پای ثبات در معارک دشمنان فشرده و در جهاد کفره قصبات
سبق از امثال و اقران خود برده میگوید که من بانواع فسق و معاصی مبتلا سیے باشم و در
بزدلی مثل ستی الکیاب و نادر الوجود میشمارند بلکه بهوش عنقا میدانند و چون کلام در استعداد علوم
و فضیلت و تبحر میکنند میگوید که من جاهل مطلق و حرف ناشناسم بلکه کندهٔ ناتراشم الی غیر ذلک بالجمله
انچه حضرت مؤلف گفته که این نمی باشد که گناهی مخصوص را بخود نسبت دهند در حیز منع است بلکه
میتوان گفت که این انتساب معاصی مخصوص بر طبق تجامردم هم موقوف نیست پیش خالق الارض و السموات
و دانای نهان و آشکار نیز ارتکاب معاصی معینه را ابتدا از نسبت بخود مینمایند گو فاضل جالسی در
کتب مطبوعه خویش مثال اینهمه را از باب خوشامد معاذ الله پندارد و قابل مضحکه شمارد نه بینی که
جناب سید الساجدین حضرت امام زین العابدین در ادعیه صحیفه کامله که عند الامامیه زبور و انجیل
اهل بیت طاهرین است و قد مر تفصیله فی صدر الاوراق میفرماید قَدْ مَلَكَ الشَّيْطَانُ عِنَانِي
فِي سُوءِ الظَّنِّ وَضَعْفِ الْيَقِينِ وَإِنِّي أَشْكُو سُوءَ مُجَاوَرَتِهِ لِي وَطَاعَةَ نَفْسِي لَهُ

وَاسْتَعْصِمْ مِنْ مَلَكَتِهِ ازین کلام هدایت وخلوص التیام صفا پیدا وهویدا است که
اعتقاد حضرت امام درباره خود آن بود که شیطان لعین عنان نفس مبارکش را بقبضه خویش گرفته
وبسبب مجاورتش آنجناب بمقر حرمان بلکه ضعف یقین واذعان که راس جرم وخطا گشته
الکنون حضرت مولف ارشاد فرماید که درین انتساب نسبت گناه مخصوص که با آنها
از معاصی وحصول کبائر باشد هست یا نه واین در قسم اول باید شمرد یا قسم ثانی واگر این کلمات را که وقت
تضرع وزاری بدرگاه باری عز وجل عرض کنند خارج از ما به النزاع گردانند یعنی که روبروی احبای خصوصا
کسانیکه درصدد مدح شخص باشند مذکور شود نیز از ما نحن فیه خارج خواهد بود چنانچه بواهیمعنی از مجلس
پنجم شهید ثالث اعلی الله مقامه بدماغ نکته سنجان رسید بحث پنجم آنکه هرگاه جایز نیست که کدام گناه مخصوص
غیر واقعی را بانبیا منسوب بخود سازد خاصة وقتیکه انتساب آن باغیار هم باشد پس بهم حیرتم که حضرات
معصومین گناهی هیچ واحد را که در حقیقت بر تحقیق مولف بلسان شرع بر تغییر وتبدیل ور دین ملزوم
کفر معنویست اطلاقش می آید بحضرت یونس علیه السلام چگونه نسبت دادند چنانکه در مواضع متعدده
دانستی کنون اگر مراد از احداث ترک اولی است کما یدل علیه ما ورد فی البحار پس اعتراض
حضرت مولف از اصل مقلوع ومقموع باشد والا کفر معنوی حضرت یونس وکفر ظاهری وباطنی
کسانیکه درباره آنجناب چنین زبان درازی کردند لازم می آید معاذ الله من ذلک آمدم برینکه
چون حدث درباره حضرت یونس علیه السلام مروی شده بنا بر ضرورت اعتقاد عصمت انبیا
لامحاله بر ترک اولی محمول خواهد بود وهرگاه براء بن عازب شرکا را و بالاتفاق معصوم نیستند
حمل حدث بر ترک اولی وما یماثله ویقاربه لا معنی له جوابش هرچند از فصول سابقه برمی آید
بعنوانیکه فی الجمله تازگی داشته باشد آنکه اتفاق فریقین بر عصمت انبیا علیهم السلام بر همه مقدر است
که ما به الاشتراک خواهد بود وهو هنا لَا يُسْمِنُ وَلَا يُغْنِي مِنْ جُوعٍ کما لا یخفی علی من طالع
کتب الاصول والفروع بلکه بر ناظرین کتب قوم مخفی نیست که هنوز علمای طایفه بر امتناع صدور

صغیره از انبیا و ائمه سهواً باهم قیل و قال وارند و کسانیکه برین امتناع اقامت ادله می نمایند مثل مفید و مانند او علی بن حسن شد قم که در بحار بمقبولیتش اشعاری رفته در سوالاتیکه نزد فاضل عاملی فرستاده بران اعتراض میکند و میگوید اَمَّا الصَّغِيرَةُ فَلِوَجْهَيْنِ اَمَّا اَوَّلاً فَلِاَنَّ السَّهْوَ لَيْسَ اِخْتِيَارِيًّا فَلَا يُكَلَّفُ تَرْكُهُ فَلَا يُعَدُّ الصَّغِيرَةُ مَعَهُ مَعْصِيَةً وَحِيْنَئِذٍ فَلَا يُبَحُّ اِتِّبَاعُهُ وَلَا يَجِبُ نَهْيُهُ وَلَا يَنْتَفِي فَائِدَةُ الْبَعْثَةِ وَاَمَّا ثَانِيًا فَلِاَنَّ حُصُولَ التَّنَفُّرِ بِوُقُوعِهَا مِنَ النَّبِيِّ وَالْاِمَامِ سَهْوًا فِي الْعِبَادَةِ وَغَيْرِهَا مَمْنُوْعٌ خُصُوْصًا مَعَ عَدَمِ الْكَثْرَةِ وَاَمَّا الْمُبَاحُ فَلِاَنَّ النَّفْرَةَ فِيْهِ بِالسَّهْوِ مِنْهُ اَشَدُّ بُعْدًا فَاِنَّهُ عَلٰى اِطْلَاقِهِ لَيْسَ مِمَّا يُعَدُّ تَمْيِيْزًا وَلَا نَقْصًا فِي عُرْفِ النَّاسِ عَامَّةً اِلٰى آخِرِهٖ علاوه قبل ازین گذشته که اگر فقط ثبوت عصمت شخص باعث تاویل و توجیه باشد برای حضرات امامیه درباره توجیه و تاویل اقوال مقتدایان خویش که اکثری ازانها مانند شیطان الطاق و غیر او باعتراف اکابر علمای قوم ملقب بابن الغیاب بوده اند و احادیث صحیحه حضرات ائمه معصومین در نکوهش و لعن آنها صدور یافته چه معضلات و مشکلات که پیش نمی آید مع ذلک چون برای احاد مومنین هفتاد هفتاد تاویل و توجیه باید کرد چنانچه در افادات ملا محمد تقی مجلسی است اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بالخصوص حضار مشاهد عظیمه چرا ازین مرتبه بی بهره باشند و چگونه درباره تاویل و توجیه در حق ایشان دریغ بباید کرد و لیس هو الا آنکه درین مقام ضروری و داعی است و آنچنان نیست که معترض فهمید **بحث ششم** آنکه محتمل است که بعضی از زلات و لمم از براء بن عازب و بعضی از احباب و از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم سرزده باشد و او را بر زلات آن یک دو کس اطلاعی حاصل گشته باشد و آنها در وقت این قیل و قال حاضر و واقعه باشند ازین جهت بصیغه متکلم مع الغیر تعبیر نموده تا بر عوبت نفس کردن و مشاهد مشهوره حاضر شدیم و بیعت رضوان کردیم فریفته نگشوند و بر مدائح و محامد مردم فریب نخورند و کلفت جواب بر آنها نیفتد ازین لازم نمی آید که اکثری از صحابه شریک در احداث باشند و

وهذا الحمل حمل الكلام على الموضوع له فان صيغة المتكلم مع الغير كما يطلق على ثلثة فصاعدا يطلق على الاثنين حقيقة بالجمله از لفظ براء بن عازب ثابت نميشود مگر آنكه بعضى زلات ولو فى خلوص العبادات از وى يا بعضى از رفقاى وى كه شريك بيعة الرضوان بودند صادر باشد مثل آنكه در اقامت صلوة و ايتاء زكوة و صوم رمضان مبارك و اداى مناسك حج الى غير ذلك من الواجبات البدنية والمالية والمركب منهما برخلاف عادت ايشان در زمان سيد انس و جان قصورى و فتورى رفته باشد آنرا بدين لفظ تعبير كرده باشد پس ثابت نمى شود مگر عام و قد عرفت مرارا انه لا دلالة له على الخاص باحدى الدلالات الثلث و از ينجا هم رفع شد آنچه حضرت مؤلف تطويل لاطائل بكار برده و گفته كه انسان اين ميگويد كه من زانيم يا شارب الخمر زيراكه معنى قول براء بن عازب بيش ازين نيست كه از ما زلتى و گناهى بوقوع آمده نه غصب منصب خلافت و قورق معاش اهل بيت عليهم السلام الى غير ذلك من المطاعن التى قررت الامامية فى حق الخلفاء الراشدين كى لازم مى آيد با اينهمه در مقابله متشيعين ميتوان گفت كه صيغه متكلم مع الغير ازان قبيل است كه جناب پيغمبر صلى الله عليه وآله وسلم لفظ ان الله معنا بر صورت خيالية عمائد قوم كه مداخلت تمام در علوم ادبيه داشتند بنا بر تعظيم خويش ارشاد نمود نى آنكه صديق يا مرتضى را دران معيت دخلى باشد چنانچه حق تعالى جابجا در قرآن مجيد صيغ جمع را در حق خويش تعظيما و اجلالا استعمال مى فرمايد و هر چند به ملاحظه اين تقرير يا وصف لحاظ تواضع و كسر نفس درين مقام بعيد مينمايد چنانچه خود مؤلف در حاشيه منهيه اصل رساله خويش كه از خانه صديق ايمانى مقتول مهابانى بدست نبده فهناد و تعلم نيست كه بجهت كدام مصلحتى بطبع آن در طبع مؤلف مستحسن نگشته مى فرمايد بر سيكه ادنى سليقه در محاورات عرب دارد مخفى نيست كه اعتذار بانيكه از صيغه متكلم مع الغير لفظ ذاتش مراد گرفته است لا غير قابل اصغا نيست چه مقام مقام عظمت نا نيست كه خودش را بتعظيم ذكر كند بلكه مقام مقام فروتنى است كما اعترف بذلك الفاضل انتهى ليكن اين نكته دقيق و معنى عميق مشتمل است كه ذهن سليم حضرت مؤلف بآن نرسيد

وآن اینکه براء بن عازب در اختیار این صیغه اشاره بصدور زلات و ظلم خویش بتکرار مینماید و شعار
میکند که آنچه از من تنها صدور یافته و به تکرار و کثرت گویا فعل چند کس بوده و این نکته در تواضع و کسر
نفس او دال خواهد بود نه منافی آن دعوی شرکت دیگران درین فعل هم لازم نیاید و این تاویل محض از
جانب خویش نگفته ام بلکه از تقاریر مجلسی در بحار ربوده اند آن استنباط توان کرد والحمد لله علی ذلک
بحث هفتم آنکه شرکت حضرت عثمان در آنچه بعضی از اعمال وکردند و اهل تواریخ نقل آن مینمایند
وقتی باشد که تدارک آن از ذی النورین بصحت ثبوت نرسد و این قیل و قال منجر بمطاعن آنجناب بالخصوص
میشود اگر این فقره در همین مقام باز کشائیم و جوابهای الحق که الزاما و تحقیقا نوشته اند تحریر نمائیم و من بعد
تفرشهای بعضی از نا واقفان فن کلام گو نزد اکابر امامیه بیکتائی موصوف باشند بر نگاریم از مقصود
اصلی و علت غائی این کتاب محروم مانیم لهذا آن را موقوف داشته بذکر ابحاث دیگر مشغول میشویم
بحث هشتم آنکه در حال براء بن عازب چندین احتمال موجود است که تمام شطر منها پس بدون
ابطال همه احتمالات امر خلافت را درین بحث درج کردن خلاف قانون مناظره و مضادله بحالت
حضرت مؤلف است که جابجا دعوی ابطال بقهر و قطمیر میکند **بحث نهم** آنکه هرگاه براء بن عازب
از جمله عارفین حقوق اهل بیت و معتقدین خلافت بلا فصل امیرالمؤمنین بود پس شرکت و را احد
و بیعت خلفا مره بعد اخری نخواهد بود الا بتقیه و تقیه چون در همین مقام بدلائل بسیار خاصة
بجهت تقلید و اتباع و اطاعت حضرت امام الائمه نزد شیعه از مستحبات بود و تارکش بلاشبهه
بحکم حضرت امام رضا خارج از دائره تشیع و دین و ایمان است چنانچه تفسیر امام حسن عسکری نیز
بران گواه پس میباید که محل مزید عزت و افتخار باشد و چون حضرت مؤلف گفته که خوف و ترس
براء بن عازب ازین امر بجا بود پس میتوان گفت که بارک الله سخن معقول گفتی بلکه در تحقیقی سفتی
قدس سره ولله در که چه ازین مقام بنیاد جمیع اعتراضات که تعلق این امور داشت از پا در آمد
نمیبینی که چون تقیه مشوم افضل عبادت حی قیوم و در کثرت ثواب قریب متعه النساء مجمل این

این خوف و خطر باشد و لفظ کفر معنوی بر آن اطلاق باید اگر بر بعضی از زلات و لمم اصحاب
پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم خوفی داشته باشند چه استبعاد باشد بحث دهم آنکه از نسبت احداث
که براء بن عازب بسوی خود کرده او را از معتقدین حضرت امیر گمان بردن و از جماعه عارفین بحق اهل
بیت نبوی شمردن کما هو الظاهر دلیل این معنی است که حضرت فاروق را که او هم بر تصریحات
مؤلف بنسبت احداث بخود میمود از جمله عارفین و معتقدین گمان برند و این هر دو بزرگ را بر قول
واحد خیال کنند والحمد لله علی ذلک بحث یازدهم آنکه چون براء بن عازب درباره این
بیعت که از مستحبات و واجبات بود بجهت خوف و تقیه لفظ احداث ارشاد فرماید کما نص
المؤلف علی ذلک پس از اینجا بعرض ثبوت رسید که فقط اطلاق احداث بر ترک اولی نیست
بلکه بر واجبات نیز اطلاق میباید حیرانم که این تناقضات صریحه و تهافتات قبیحه بکدام وجه حضرت
حضرت مؤلف را پیش می آید علتش جز این نیست که چون دو [illegible] در جوار این پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
افتاده بلقمه حقیقی در هر مقام جزای آن را در کنار وی نهاده و لکن عذاب الآخرة اشد و ابقی بحث
دوازدهم آنکه معنی وضوح سر تکلم مع الغیر آنست که این هر دو احداث بر نهج واحد
باشند چون از السنه طائفه هر صحیح و مسانید مذکور میشود که این احداث لفظ تقیه از واجبات
بود پس میباید که آنچه از اصحاب هم سر زده باشد نیز از مستحبات باشد گو علتش چیزی دیگر باشد کما مر التنبیه
الاشاره مرارا فیما سبق بل صرحت به فی مواضع فلیتدبر بحث سیزدهم آنکه ضرورت سابقه
ولاحقه کلام ممنوع جهابذه مقتضی آنست که بعدیت را در ینمقام بر بعدیت منفصله حمل کنند و خلفا را
هرگز بنص مصطفوی صلی الله علیه و آله و سلم از اهل دنیا ندانند چه جای آنکه از غاصبین خلافت و محرفین
دین متین و محرفین قرآن مبین از زمره معاندین اعتقاد نمایند فاعتبروا یا اولی الابصار بحث
چهاردهم آنکه بحکم جناب مؤلف بتقلید جلالی امامیه در فتح السبل معلوم شد که صحابه را با جز امر خلافت
با علی بن ابیطالب خلافی نبود و از اینجا هم ثابت میشود که اصحاب پیغمبر اعتقاد توحید باری

عز و جل و بعثت حضرت خاتم النبیین معاذ الله نمی‌شدند باقی ماند عقب عقوق اهل بیت و تابعان
بهر آنکه پس چون درین رساله همه مزخرف و واهی برآمد ثابت شد که بنیان خیمه بود ثم الحمد لله علی ذلک

بحث پانزدهم آنکه آنچه خدام مؤلف در رحل این احداث بر خلیفه شام و اصحاب او اعتراضات
کرده ملخص آن اینست که جواهر الفاظ حدیث براء بن عازب آنرا متحمل نیست بنده همیدان همه را
بر سر و چشم گذاشته می‌گوید که اکنون احداث معاذ الله خلفای راشدین یا جفاة اعراب و ضعفاء مؤمنین
منسوب خواهد شد یا بزمرهٔ مقبولین اهل التشیع خواهد افتاد و چون بعنایت سبحانی و تائید
آسمانی امر اول باطل است ثانی یا ثالث البته متعین خواهد بود و وجه بطلان آنکه نزد مؤلف از این
احدثنا و تحدثون همان احداث و نسبت فاعلی مراد است که در حدیث الحوض واقع است لیکن حدیث
الحوض هیچگونه بر خلفا بر اصول اهل حق و اهل التشیع کما سیجیء مفصلا منطبق نیست الا منهم منطبق نباشد
و هو المطلوب بعد ازین حضرت مؤلف را اختیار کلی است خواه حدیث براء بن عازب را بر جفاة
اعراب تطبیق دهد و در تاویل قیود حدیث مذکور باب تسویل کشاید یا بکمال طیب خاطر بر مقبولین چون
منطبق گرداند و انشاء الله تعالی عنقریب در مسلک ثانی دلایل این امر اخیر مسامع امامیه را منجر شد
بلکه بمسلک سر چه احسن الشان می‌باشد و بحمد الله که برین تمهید ان این معضلات دارد نمی‌شود
زیرا که احداث را در کفر معنوی حصر میکنیم بخلاف مؤلف کما عرفته مفصلا فتدبر و تشکر

بحث شانزدهم آنکه این همه احادیث را گرد آوردن و دعوی آن نمودن که برای احداث
خلفای راشدین جمع آمدن هر سه حدیث بهتر از هزار دلیل است حضرت مؤلف را بنظر بر یکه آن
گذشت صفت دارد زیرا که چون هر دو حدیث لاحق راجع بحدیث سابق باشد کما نص علی ذلک
مرارا و آن باصول فریقین بر خلفای ثلاثه سلطین بنابر منطبق نیست پس غیر از جفاة اعراب
یا مقبولین شیعه از زمرهٔ اصحاب محل برای آن قرار نخواهد یافت کما عرفت مجملا و ستعرف مفصلا
انشاء الله تعالی در بر اهل الشرف و میش مخفی نیست که چون باظهار مؤلف این دلیل که سر

بلکہ بیست بہتر از ہزار دلیل باشد پس حال سائر ادلہ بلکہ الضین امام اعظم شاخر ہم از حجت تامہ
این کتاب بمستند صحیح میباید در الحق راموتی تجسم البطال آن نمی رہ بحث ہفتدہم آنکہ
ہرچند حضرت مؤلف در اطلاق لفظ رافضی در حق خود و سلف صالحین خود معنی تعریض قصد کنند
لکن المنۃ لله جری الحق علی لسانہ حیث یلزم مما اطلقہ فی شانہ ما انا بصدد اثباتہ و القائہ بتفصیل
و تحقیق مقام آنکہ جامع تفسیر حضرت امام حسن عسکری دروغ بگردن راو یعنی ابو الفضل بن شاذان
بن جبرئیل بن اسمعیل قمی در ذیل تفسیر کریمہ بلیٰ من کسب سیئۃ و احاطت بہ
خطیئتہ فاولئک اصحاب النار ہم فیہا خالدون میگوید و قیل للصادق علیہ السلام ان
عمار الدہنی شہد یوماً عند ابن ابی لیلی قاضی الکوفۃ بشہادۃ فقال لہ القاضی قم
یا عمار فقد عرفناک لا نقبل شہادتک لانک رافضی فقام عمار وقد ارتعدت
فرائصہ و استفرغہ البکاء فقال لہ ابن ابی لیلی انت رجل من اہل العلم والحدیث ان کان
یسوءک ان یقال لک رافضی فتبرأ من الرفض فانت من اخواننا فقال لہ عمار
یا ہذا ما ذہبت واللہ حیث ذہبت ولکن بکیت علیک و علی اما بکائی علی
نفسی فانک نسبتنی الی رتبۃ شریفۃ لست من اہلہا زعمت انی رافضی ویحک
لقد حدثنی الصادق علیہ السلام ان اول من سمی الرافضۃ السحرۃ الذین لما شاہدوا
آیۃ موسی فی عصاہ آمنوا بہ واتبعوہ و رفضوا امر فرعون واستسلموا لکل ما نزل
بہم فسماہم فرعون الرافضۃ لما رفضوا دینہ فالرافضی من رفض کل
ما کرہ اللہ و فعل کل ما امرہ اللہ فاین فی الزمان مثل ہذا فانما بکیت علی نفسہ
خشیۃ ان یطلع اللہ تعالی علی قلبی وقد تلقبت ہذا الاسم الشریف علی نفسی فیعاتبنی
ربی عز و جل و یقول یا عمار کنت رافضاً للاباطیل عاملاً للطاعات کما
قال لک فیکون ذلک مقصراً لی عن الدرجات ان سامحنی و موجباً لشدید

العقاب على ان نا فشی الا ان یتدارکنی موالی بشفاعتهم واما بکائی علیک فلعظم کذبک فی تسمیتی بغالی سمی وشفقتی لشدیدة علیک من عذاب الله ان صرفت اشرف الاسماء الی ان جعلته من ارذلها کیف تصبر بدنک علی عذاب کلمتک فقال الصادق علیه السلام لو ان علی عمار من الذنوب ما هو اعظم من السموات والارضین لمحیت عنه بهذه الکلمات وانها لتزید فی حسناته عند ربه عز وجل حتی تجعل کل خردل منها اعظم من الدنیا الف مرة انتهی

یعنی روزی بخدمت امام صادق حکایت عمار دهنی بذروه عرض رسانیدند که قاضی کوفه یعنی ابن لیلی شهادت وی را قبول نکرد وگفت که تو مذهب رفض داری پس لرزه بر اندامش افتاد وگریه وزاری آغاز نهاد وقاضی خطاب نمود که اگر ترا نام رفض بد می آید باید که بمقتضای علم وعمل توبه کنی واز برادران هاشمی باشی عمار گفت گریه من بدین جهت نیست بلکه برای تو وبرای نفس خود است وجه اول آنکه از حدیث صادق علیه السلام معلوم شده که این لقب برکسی است که از جمیع مناهی الهی دست شوید وجمیع اوامر وی را بجا آرد واز ینجاست که اول این لقب برای سحره فرعون وقبطی که ایمان آوردند وبعد مشاهده اعجاز موسی از دین فرعون رجوع کردند مقرر شد پس من خود را لایق این لقب مبارک نمی یابم اگر برین لقب سکوت کنم خوف آنست که در جای مت درجات من کمتر شود یا بعذاب الهی گرفتار آیم وگریه من بر تو بجهت دروغگوئی تو ومزید شفقت است که اشرف القاب را از دل آن قرار دادی چگونه بدن تو بر عذاب این گناه صبر تواند کرد امام صادق فرمود که اگر گناهان عمار از آسمانها وزمینها زیاده تر بودی ببرکت این کلمات محو گشتی وروز قیامت حسنات عمار چندان مزیت خواهد یافت که هر یک دانه آن را هزار بار از دنیا بزرگتر خواهند کرد انتهی مفاده واز ینجا حال مؤلف واکابر علمای او که بنابر استحقار این لقب را بسنیان می بخشند وخود را از آن دور و دور می کشند کما سیجیی انشاء الله تعالی بوضوح می پیوندد

حالا

حالیا ملخص یک دو روایت و حدیث جناب خاتم المرسلین بخطاب خاتم خلفاء الراشدین در باب
رفضه فرموده از کتب اهل حق باید شنید که قومی پیدا شوند و اصحاب مرا بد گویند و در جمعه و جماعت حاضر
نشوند لقب ایشان رافضه باشد باید که ایشان را بجزای اعمال شان رسانی و عنقریب یابند بدیهیات اولیه
روشن میشود که حق بجانب اهل سنت است که این لقب را از بدترین القاب و اهل آن را بمقتضای احادیث
بلکه آیات قرآنی نیز اخس افراد کائنات دانند زیرا که حضرت زید شهید که در تقدس و تورع
ایشان شکی نیست و شیخ مفید در ارشاد و دیگران در غیر آن بمناقب جلیله آن بزرگ رطب
اللسان اند این لقب مبارک را در حق اکابر امامیه باظهار محدثین فریقین علی رؤس الناس بر زبان
آورده در اینجا بر کلام صاحب مجمع البحرین و مطلع النیرین و مانند او اکتفا مینمائیم که استیعاب شواهد و
ادله بجهت کثرت متعذر است وَهُوَ هٰذَا فِي الْحَدِيثِ ذِكْرُ الرَّافِضَةِ وَالرَّافِضِيِّ وَهُوَ فِرْقَةٌ
مِنَ الشِّيعَةِ رَفَضُوا زَيْدَ بْنَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ حِينَ نَهَاهُمْ عَنِ الطَّعْنِ فِي الصَّحَابَةِ فَلَمَّا
عَرَفُوا مَقَالَتَهُ وَأَنَّهُ لَا يَتَبَرَّى مِنَ الشَّيْخَيْنِ رَفَضُوهُ ثُمَّ اسْتَعْمَلُوا هٰذَا اللَّقَبَ فِي كُلِّ مَنْ غَالَى فِي
هٰذَا الْمَذْهَبِ وَأَحَلَّ الطَّعْنَ فِي الصَّحَابَةِ انتهى و از اینجا خیال مؤلف در بعضی از اوراق که از متشبثین
صدیق ایمانی او بهم رسیده یعنی امثال این احادیث که در کتب سنیان در مذمت روافض مرویست
مجهول و موضوع ایشان است زیرا که روافض و رافضه محاوره مستحدث است که در زمان زید
شهید واقع شد انتهی همراه حدیث عمار دهنی که در تفسیر امام حسن عسکری روایت نموده اند غلط
برآمد زیرا که مراد از لفظ حدیث که در عبارت مجمع البحرین واقع شده اگر احادیث پیغمبر خدا
صلی الله علیه و آله وسلم کما هو المتبادر عند الاطلاق فهو نص فی المقصود و اگر احادیث حضرات
ائمه هدی است فهو ایضا یستلزم المطلوب مگر ندیده که در اصول اربع بلکه اربعمائه در هزار جا نصوص
صریحه ثابت کرده بلکه ابواب و فصول در این معنی عقد کرده اند که جداول علوم این متبحرین بهمان بحر محیط
منتهی می شود کما قال الله تعالی فَانْفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا و بعضی از کلمات اکابر شیعه در

صدر این اوراق زینت یافته و بعضی را در سلک ثانی خواهی شنید ان شاء الله سمی نبی
بدون اذیت روافض در احادیث آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم که اخبار از غیب بوده جا اکثر است چگونه این
حضرات حکایت آنها بیان نموده باشند چنانکه جناب قدسی نسبی بدون وحی آلهی لب مبارک باین خبر
غیبی نگشوده اند و علی ای التقدیر مراد ازین که قدح روافض است کما هو المتبادر یا مدح چنانچه عمار ذی
التقدیر آورده چون حق ثانی باطل است اول متعین باشد اما بطلان ثانی پس ازانکه مستلزم نجات
حضرت زید شهید است که بشهادت مقبولیت بلکه رستگاری هزاران کس از گناهگاران اشقیا
او در انتساب سیف ابن معلم و مجالس المؤمنین تصریح واقع شده پس هویدا گشت که قدح روافض از احادیث
سید المرسل ورود یافته و بضمن ملقب شدن اثنا عشریه باین لقب بزبان حضرت زید شهید
ظاهر شد نور اعجاز نبوی تافته و سلب فضل از اثنا عشریه که در بدگوئی ملازمین پیغمبر صلی الله علیه و
آله وسلم خصوصا شیخین علو دارند مثل انسلاخ ذاتیات است پس معنی قول حضرت زید رفضتمونی
فانتم الروافض همین است که چون شما سب حواریین پیغمبر خدا را ثواب پنداشتید و بجهت عدم تبری من از
ایشان معتبر انگاشتید پس لا محاله همان فرقه هستید که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بظهور
آنها خبر داده و ذمائم و قبائح آنها یاد فرموده علاوه عقل رزین کی تجویز این معنی تواند کرد که حضرت
سید الساجدین رافضی را که بدگوئی اصحاب دست بنیکی یاد فرماید و مؤید همین است حدیث آخر که در
کتاب جامع الاخبار مرویست و مضمونش اینست که هر کس که مرا بد گوید او را قتل کنید و هر که اصحاب
مرا بد گوید او را تازیانه زنید و مثل این حدیث خصوصیتی بکتاب مذکور ندارد بلکه صحیفه رضوی نیز مانند
آن مزین گشته کما صح به محمد بن ابی زید بن عرشاه العلوی النوراینی فی تصانیفه پس اینست که اخبار
اهل حق از جناب مصطفوی صلی الله علیه و آله وسلم بخطاب مرتضوی در ذمائم روافض روایت کرده اند
وقد عرفت من قبل عین حق و صواب روایات مدح ایشان مستلزم عقوبت و عذاب و بحمد الله
که جناب امیر المؤمنین بمقتضای امر خاتم المرسلین صلعم در ایام خلافت خویش مهما امکن بجزای

اجمال موجد این مذهب و اتباع او کوشش فرمود نظر بروایات فریقین گفتگو درین است که آیا آن
شقی را بعد شهید یا حراق اجلا نمود یا با آتش سوخت فاضل کشمیری در جلد اول نزهه مدعی امر ثانی
شده و گفته که در کتب معتبره سنی و شیعه تصریح است که حضرت امیر المومنین عبد الله بن سبا و اشیاع
او را با آتش سوخته و برین دعوی شواهد ذکر کرده که در نبراس واقع است قیل انهم طائفة
من الروافض السبائية ادعوا ان علیا رضی الله عنه اله و کان رئیسهم عبد الله
بن سبا و کان یهودیا فاحرقهم انتهی مختصرا بستر از کتب خوارج مثل کشی و غیره ثابت
کرده که حضرت امیر آن ملعون و اتباع او را بجهت انکار توبه از مقالات خود شان احراق فرمود چون
این مقدار ذهن نشین سامعین و ناظرین شد حالا دو سه حرف از کلام مجلسی در تذکرة الائمه بذیل
احوال حضرت زید شهید باید شنید تا در اعتبار مقوله صاحب مجمع البحرین هر یکی را اطمینان قلب رو
دهد و لغزشی که فاضل مجلسی را دران مقام پیش آمده بلکه کلام او متناقض گردیده بر هر کسی سمت
وضوح یابد و آن کلام اینست بدانکه اهل کوفه جمله منافقین ند و دعوی تشیع میکردند با حضرت
امیر المومنین و امام حسن و امام حسین آن ماجرا کردند که شنیده اید و آن ملاعین دشمن بنی امیه
بوده اند هر چند خواستند که بر ایشان خروج کنند نتوانستند و رئیس نداشتند آخر بعد از آن ند
و بیش یکی از شیعیان رفتند و گفتند که شما میدانید که امر بالمعروف واجب است و این ظلم
که بنی امیه کردند و مارا از خلق برآوردند این فرض عین است که بر ایشان خروج کنیم و اگر خروج
نکنیم کافر باشیم قومی از شیعه فریب خوردند غرض ایشان آن بود که بقیه اهل بیت را بطرف
کنند جمله رفتند پیش زید و چندان الحاح کردند که زید رغبت کرد در خروج با وجود آنکه حضرت
سجاد با او گفته بود که مبادا خروج کنی که میدانم کاری نمی سازی ترا میکشند و بکناسه کوفه بردار
میکشند و کوفیان با تو یاری نخواهند کرد و این کار بتو تمام نمی شود و از تو نیست از اولاد عباس است
قبول نکرد و مردمان او را نگذاشتند و بیرون رفتند هشت هزار کس از زنان مدیران تا بکناسه

سوار و پیاده با وی سوگند خوردند چون زید خروج کرد و با آن لشکر بدر جامع کوفه رسید جمله زید را
بگذاشتند و گریختند مگر قلیلی چون زید آنحال دید گفت رفضونی یعنی مرا گذاشتند و رها کردند از آن روز
شیعه برافضی موسوم شد انتهی قدر الضرورة من کلامه لتایید قول صاحب مجمع البحرین و ازین مقام
عاقل یلمعی را بشارتی تازه بدست آمد که اکابر امامیه قدیما و حدیثا می گفته اند که کوفیه همه شیعیان
بودند و کوفی الاصل بودن دلیل تشیع است و هرگاه محبت و ولایت ائمه را عرض کرده بودند
غیر از کوفیه اختیار نکردند چنانچه از مجالس و غیر آن واضح است و خود ملا مجلسی در رساله تحفة الزائر
گفته که در حدیث معتبر از حضرت صادق منقول است که حق تعالی عرض کرد ولایت ما را بر اهل شهرها
پس قبول نکردند مگر اهل کوفه و در حدیث معتبر از امام حسن منقول است که بقدر جای پا در کوفه نزد
من بهتر است و دوست تر میدارم از خانه که در مدینه داشته باشم و در حدیث معتبر از صادق علیه السلام
منقول است که ستون پنجم یعنی از ستونهای مسجد کوفه مقام جبرئیل است انتهی بلفظه و ازین قسم
احادیث بسیار در تصانیف او از حضرات ائمه عالمین ما کان و ما یکون مندرج است چون ملا مجلسی خود
حکم بنفاق جمیع اهل کوفه کرده چنانچه از عبارت تذکره دانستی البته بدرجه ثبوت رسید که شیعیان
منافقین اند و معلوم شد که مثل سائر اهل السنة اهل حق که هر کرا از شیعه کافر منافق برآید مبنی بر
تعصب نیست و اگر خدای عز و جل میخواهد او را دیگر بر نفاق اکابر این قوم که بنیاد مذهب رفض
را در ابتدا موسس کردند در خاتمه مسلک ثانی خواهی دید افسوس که قلوب اهل النفاق ازین قدر تا
حقه متاثر نمی شود و هنوز دعوی مزید ولای اهل بیت ورد زبان میگردد فبای حدیث بعده یؤمنون
و از موید این فصل است آنچه در کتب اخبار این طایفه بتاویل توریه و تقیه مروی شده که روزی بعضی از اهل سنت
در روبروی امام صادق علیه السلام یکی از شیعه گفت که در حق عشره مبشره چه اعتقاد داری اظهار
نمود که ایشان را به نیکی یاد میکنم سائل گفت من ترا بجهت بغض صحابه رافضی می پنداشتم شیعی جواب
داد که لعنت خدا بر کسی باد که احدی را از اصحاب دشمن دارد و هر که با عشره مبشره سوء ظن بهم رساند

لعنت

لعنت خدا و تمامی ملائکه و بنی آدم بروی باشد الخ و هرچند جامع تفسیر امام حسن عسکری هم این قسم
روایات آورده لیکن تاویلاتش را نیز وارد کرده پس واضح شد که تفسیر امامیه و جبین جبین ایشان را نگندن و سهم
فروختن از استماع این لقب مبارک که از قدیم الایام نزد حضرات ائمه نیز بانبساط تمام مذکور میشد و آنرا
بدتر از دشنام مادر و خواهر دانستن از جهل و یا تجاهل اکابر شیعه دلالت دارد چون کتب قوم برین فواید
جلیله و عواید جزیله مشتمل است میخواهند که بدست اهل حق بعبارتیهم دهند از وصایای فاضل جاپلسی
است که کتاب خود را هرگز بسنی نباید داد و بحمد الله که هرچند در اخفای آن مطالب سعی ها فرمودند مگر ساعی
فائده بران مترتب نمی شود و ناموس تحقیق اکابر قوم بر باد میرود و از بیجا کالشمس فی رابعة النهار
آشکارا شد که افادات فاضل طبرسی یعنی حسن بن علی صاحب کامل بهائی که آب در چشم ندارند و عنادا و
عصبیت بر بصر بصیرت گذاشته از جنس مضحکات و خرافات بلکه ضرطات لعیر و فسوات حمیر است حیث
قال اما بهر وقت که اهل سنت امامیه را رافضی خوانند شیعه ایشان را رافضی خوانند و چند لقب دیگر
زیاده کنند اول خارجی دوم ناصبی سوم یزیدی چهارم جبری پنجم مشبهی ششم منافق هفتم مروانی هشتم
مذهبی نهم دشمن اهلبیت تا ظالم آل محمد دهم حطب جهنم با مانند آن انتهی بلفظه فذا آرا اندل الفضلا
فرمایند که تلقیب اهل سنت بلقب رافضی بکدام معنی ازین هردو ممکن است هیهات از مد تعصب
مانع از حق بینی و حق گوئی شده و عداوت و عناد اصحاب امجاد علمای متشیعین بلکه اکابر ایشان را
چنانچه بر ناظرین مجالس المومنین پوشیده نیست از کجا بکجا برده چون فاروق رضی کوفه عمار را رافضی گوید و
آن بیچاره از راه انصاف خبر جناب پیمبر مهدی معاذ الله حقیقة کسی را لایق این اسم نمی پندارد و فاروق رضی بجهت
تذلیل این نام و کسر شان این لقب مستوجب جهنم اعتقاد کند حشر فاضل طبرسی و اتباع و اشیاع او که
اهل سنت را رافضی گویند غیر از یزید و شمر و عبید الله زیاد دیگر بکدام کس خواهد بود سیذوقون
وبال امرهم هذا والله عزیز ذو انتقام اما نسبت خروج و نصب بحسین علیه السلام آنکه از کتب مبتدا و لغیر مقصود
در مقالات اهل عالم کما سبقت الیها الاشارة فی صدر هذه الرسالة ظاهر و باهر است که

خارجی کسی است که با عثمان ذی النورین و ام المؤمنین عایشه صدیقه و حضرت ابو الحسنین معادی باشد
همچنین در عقاید دیگر که تعلق با الهیات ندارد مانند آن از مثل انکار حوض و رؤیت و بودن سورهٔ یوسف
از قرآن مجید بجهت حکایت عشق زلیخا مخالف اهل سنت باشند و ناصبی شخصی است که با اهل بیت نبوی
و ذریت مرتضوی من حیث الاعتقاد دشمن بود و ریختن خون ایشان حلال داند و در بدگوئی ایشان
دقیقه فرو نگذارد یا با شیعیان ایشان از جهت انقیاد و محبت با ایشان نه از جهت مال و منال
دنیا عداوت بهم رساند و علی ای تقدیر مذهب اهل سنت از همه الواث منزه و واقع شده ندانی که
تنزه ایشان از امور سابقه مثل بدیهیات اولیه است اما تنزه ایشان از عداوت شیعه من الحیثیة
المذکورة التی یدل علیها بعض روایاتهم الموضوعة کما لایخفی علی من طالع النزهة للکشمیری فهو ایضا
کذلک زیرا که قدیما و حدیثا طایفه متشیعین را درین نسبت تکذیب میکنند و بشیعه ابلیس و شیطان تعبیر
مینمایند چنانچه تصانیف امام شمس الدین ذهبی و منهاج شیخ الاسلام ابو العباس و صواعق محرقه ابن حجر
هیتمی مکی و صواقع خواجه نصر الله کابلی و تحفه علامه دهلوی رحمة الله علیهم اجمعین بران گواه است و کفی
بالله شهیدا و اگر با اینهمه طهارت ذیل اختلاج قلوب اهل وسوسه زوال نپذیرد پس ما بر همه فرق
مذکوره از روافض و خوارج و نواصب بهر دو معنی لعن میکنیم یا شما لعن اینها کنید و ما پیش با گوئیم لیکن از شما
این لعن و تبرا در باب رافضه امکانی ندارد لما مر و جهی مع ذلک ظاهر که حال ما میه در محبت و مبغضت
اهل بیت به بینید و آنچه از اساطین این مذهب در باره اهل بیت علیهم السلام صدور یافته بو عار
دهنش نشنید بوی مخفی نیست که انتساب خروج و نصب بایشان جمیعا بهتان است کما لایخفی
علی من تتبع کتب القوم و قد علمت سره مرارا و تحقیق این بحث را که ناصبی در حقیقت کیست
در رد کتابها مطبوع مجتهد جالسی مفصل تر ازین نوشته ام چنانچه بر ناظرین پوشیده نیست
اما اطلاق لفظ یزیدی پس اگر از آنست که اهل حق معتقد استحقاق خلافت حقه
او می باشند پس بطلان آن از شرح عقاید نسفی و شرح مقاصد و صواعق محرقه و مانند آن باید

اتفاق

اتفاق علمای اهل حق بر فسق وسب یلے کلام نیست که او کافر شد یا نه بسیاری تکفیر او کنند
و بسیاری توقف نمایند وجمعی بفسق او قائل شوند ازینجاست که علم الهدی امامیه اجماع همه کس بر عدم صلاحیت
و استحقاق او در شافی نقل میکند وقد نقل فی البحار ایضا پس در اطلاق لفظ یزیدی بر اهل
سنت تکذیب علم الهدی لازم می آید فاحتراز ازینها شایست واگر وجهش آنست که بعضی از قدما
بیعت او کردند وبعضی از مناصب شرعیه از نواب یا مثل آن باز انعزال اختیار کردند پس بعد از
تسلیم بیعت و مانند آن لایق تر آنست که این لفظ برای حضرات شیعین اطلاق باید زیرا که بر طبق
روایت مجلسی در بحار ودیگر کتب معتمده فرزند ارجمند مرتضوی که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم
جمع اسم وکنیت خود را در حق وی تجویز فرموده وبسیاری از مناقبش در کتب ایشان مرویست
وسیمی بند منها از دعوت شهید کربلا صریح اغماض کرده بکمال طیب خاطر نزد یزید رفته بلفظ امیر المؤمنین او را
بار بار یاد فرموده ولکوک دراهم و امتعه نفیسه از وی تحصیل نموده **اما اطلاق جبری**
پس حاشا که اهل سنت متصف بآن باشند بلکه اسفار و مجلدات معتمده کلامیه ایشان بابطال
مذهب جبریه دلیلی ست روشن مگر خفاش منشان جعل سیرت را علاجی نمی توان کرد بلی این لقب در
حق امامیه سزاوار است که حدیث طینت را بجهت حسن سیرت معتقد اند کما مر وگویند که
عبادات اهل سنت بجانب ما باز می گردد وگناهان ما در اعمال سنیان محسوب شود وهل هذا
الا جبر صریح وظلم قبیح الی غیر ذلک من الروایات والاعتقادات الفاسده **اما اطلاق**
لفظ مشبهه پس آنهم درباره قدمای امامیه حقیقةً ومتاخرین ایشان لغایت و اشربوا فی
قلوبهم العجل احری والیق باشد زیرا که پیشوایان ایشان باشند هشامین و شیطان الطاق حضرت
جل مجده را بجسم بمعنی ابعاد ثلثه وصف میکنند و بچند شبر تمامی جسم او را تعالی عما یقول الظالمون
علوا کبیرا پیمایش مینمایند واعلا او بر واسفل را خالی دکاواک قرار میدهند وبراین همه کفریات
اصول ایشان مثل کلینی وغیره دلالت تمام دارد ولعن کردن ائمه علیهم السلام بعد استماع

این خرافات اول دلیل بر آنست که کسی برآنها تهمتی ننهاده بخلاف سلف صالحین اهل سنت
که در حدیث و تفسیر و فقه پیشوایان ایشان بوده اند زیراکه منتهای عقاید بعضی از ایشان آنست که
گویند که لفظ ید و عین و جنب که در قرآن و حدیث برای حق تعالی اطلاق شده معتقد آن هستیم و
تاویلش نمیکنیم و بلا کیف میدانیم نه مثل دست و جنب خود اعتقاد میداریم جناب حضرت میرزا محمد کشمیری تصحیح
این عقاید و ستایش و مدحت ایشان [illegible] نا امید فاین هذا من ذاک اما لفظ منافق که ظاهرش
چیزی دیگر و باطنش چیزی دیگر است آن امریست که علی الاطلاق غیر از امامیه که در تقیه و نفاق
بسر میبرند و این معنی عین دین و ایمان ایشان است بکسی غیر ایشان متبادر نمیشود یُخادِعُونَ اللهَ وَالَّذِینَ
آمَنُوا وَمَا یَخْدَعُونَ اِلَّا اَنْفُسَهُمْ وَمَا یَشْعُرُونَ اما لفظ مروانی پس بعینه
لفظ یزیدی است چه شق اول صریح مخالف تصریحات محققین ایشان است و در شق ثانی هم اگر
که درباره جناب امام زین العابدین که با سلاله مروانیان بیعت فرموده بلکه استدعای
آنها بیعت را مقدم داشته چه لفظ خواهند گفت معاذ الله من ذلک تا قیامند قدری و دشمن اهل بیت
و حطب جهنم همه از خصائص حضرات امامیه و خوارج و نواصب خذلهم الله اجمعین است [illegible] نصیب
ذلک زیراکه در احادیث فریقین قدریه را مجوس امت گفته اند و مجوس تعدد خالق گرفته اند و میگویند که
خالق خیر یزدانست و خالق شر اهرمن چنانکه امامیه خالق جواهر خدا تعالی را میدانند و بنی نوع
انسان بلکه هر سگ و خوک را خالق اعراض اعتقاد میکنند و چون بسیاری را از اولاد امجاد پیغمبر صلی
الله علیه و آله و سلم دشمن دارند و در حق خلاصه اهل بیت آنچنان روایت کنند که نواصب و خوارج
هم شرمنده باشند و نیز باعتراف مجلسیین در لوامع و تذکره خلفای جور از امامیه بوده اند پس هم
حطب جهنم باشند و هم دشمن اهل بیت اینست حال اکابر علمای قوم که مطاعن ایشان همین نهج
بموج و باد بر هوا بلکه در بی ثباتی مثل نقش بر آب و مانند نمایش سراب و الحمد علی ذلک انچه بمطاعن اهل حق
بروایات خود هم فراهم می آرند بدلالت اصول شان نیست و نابود میگردد و بعد ازین خرافات

که حالش والسنی فاضل طبری مذکور گفته که اگر جماعه اهل عالم جمع شوند و خواهند که بر شیعه جرمی و
خطیئتی اثبات کنند نتوانند کرد الا که گویند ایشان ابوبکر را خلیفه ندانند یا از خلافت وی تبرا می کنند
انتهی مقاله سبحان الله با اینهمه عیوب خانگیها فاضل طبری مقتدای طائفه درین عبارت چنانکه ظاهر است
دعوی عصمت برای شیعه میکند از ینجا معلوم توان کرد که عصمت از خصائص انبیاء وائمه و سیده
النساء زینهار نبوده فلیضحکوا قلیلا وهذه من جملة الطائیات هرگاه معنی رفض و صداق آن
بادله قاطعه متحقق شد و بحجج ساطعه ثابت گردید که جز حضرات امامیه کسی ملقب باین خطاب مستطاب
نمی تواند شد پس اگر من بعد امامیه را هر جا بهمین لقب یاد کنم عین حق و صواب است و اگر مولف و دیگر متشیعین
بمطالعه آن در تشنیع فقیر کوشند و شکر ریزی را گذاشته سر که فروشند خلاف رای اولی الالباب
لیکن چون این بزرگان این لقب را بدتر از دشنام مادر و خواهر میدانند لهذا فقیر را در تحریر
این حرف که از هفتاد در گذشته کلیة از ان اجتناب لاان فلتة اللسان و مزلة اقدام الاقلام
لیس لاخلافی الحسنا بحث هجدهم آنکه حکم باینمعنی که بیعة الرضوان مفید بشروطست که سعی
اکابر خود را در باره مقبولین خویش بر باد دادن و بر اکابر قوم خویش نام حماقت و سفاهت
نهادن چنانچه قبل ازین اشعاری بران رفته و بر تقدیر اشتراط می بایست که علمای شیعه تتبع افعال
و اقوال شان می پرداختند که دلالت بر حسن سیرت و انقطاع آنها بسوی اهلبیت میکند و در تعدیل
و توثیق اکتفا برین امور نمیساختند و مناط عدالت و وثاقت این اعمال را نمی گردانیدند از گفتن این
امور که فلانی در جنگ بدر حاضر شده و فلانی در بیعة الرضوان چه میگشاید کما لا یخفی بحث
نوزدهم آنکه اگر نواصب خذلهم الله گویند که ما در باره ائمه بجهت دلالت عبارات ادعیه
صحیفه انجیل اهل بیت و مانند آن بمعاصی شان اعتقاد داریم و این بزرگان را معاذ الله معصوم نمی شماریم
گفته مولف را صواب رفته باشند اعوذ بالله من ذلك واتوب الیه من المهالك قائلا فی
حقهم جمیعا ما حکی فی التنزیل عن مالك قال الفاضل المتبحر

الحکیم هداه الله تعالی الی صراط مستقیم دست بر مباد که این اعتراف احدث فقط
از براء بن عازب رضی الله عنه نشده است بلکه جناب فاروق اعظم خود معترف بوده‌اند در بخاری فی باب
هجرة النبی و اصحابه الی المدینة حدیث طویل از ابی برده بن ابی موسی الاشعری نقل کرده که آخرش این است
وَالَّذِیْ نَفْسُ عُمَرَ بِیَدِهٖ وَدِدْتُ اَنَّ ذٰلِکَ بَرَدَ لَنَا وَاَنَّ کُلَّ شَیْءٍ عَمِلْنَا بَعْدَهٗ
نَجَوْنَا مِنْهُ کَفَافًا رَاْسًا بِرَاْسٍ فَقَالَ اِنَّ اَبَاکَ وَاللّٰهِ خَیْرٌ مِّنْ اَبِیْ و وجه دلالت این حدیث
بر آنچه گذارش داده شد پوشیده نیست چه ظاهر است که اهل سنت را نازش بر عدل و ورع و تقاوت
عمری است و اعمال خیر از تکثیر مسلمانان و فتح بلاد و مالش کفار و ترویج دین مبین آنقدر با از دست شان شده
که متون و تواریخ اهل سنت از ان مشحون است لیکن باین همه نصب خلافت و ما یلزمه کدام گناه سترگ صادر شده
که سوگند بخدا یاد کرده تمنای نجات کفاف راسا براس داشتند و عدم حبط اعمال زمان سعادت
توامان نبوی را چنانکه از جمله برد لنا ظاهر است مغتنم می‌دانستند و اگر گویند که عمل حضوری
جناب رسالتمآب شرف دارد گوئیم که اولا لا نسلم بلکه اعمال زمان غیبت زیاده شرف دارد چه در
اوان حضوری جناب نبوی رعب رسول و تائید پیغمبر و تواتر صدور معجزات کدام کس بود که اعمال
خیر از او صادر نمی‌شد و در زمان غیبت محض قوت ایمان باعث بران بود پس عمل ما بعد را از
آثار یؤمنون بالغیب توان دانست و ثانیا آنچه اعمال خیر مفید باسلام در عهد خلافت خود شان
از فاروق اعظم سمت ظهور یافت عشر عشیر آن در زمان نبوی صدور نیافته چه هرگز مروی نیست
که سرگروه غزوه باشند یا از دست متبرک شان کافری را کشته باشند یا قبیله از قبائل عرب
بتوسط شان مشرف باسلام شده باشند پس کدام نسبت بین العملین است که اعمال سابقه مزیتی
داشته باشد و علاوه باینهمه در حقیقت خارج از بحث است مضمون حدیث نیست که اعمال نیک
عهد نبوی قایم و برقرار باشند و عمل خیر و شر ما بعد مکافی شوند پس آن عمل شر چیست که باینهمه اعمال خیر تکافو
داشته باشد و هرگاه مثل ابوموسی اشعری اعمال حسنه ما بعد زمان نبوی را زیاده بیشتر [illegible] باشد

پس

پس با عمال زمان خلافت خود عمر رضی الله عنه و عهد خلافت صدیقی چه گمان خواهی کرد و هر چند تقدیمت
که اهل سنت معنی فقره اخیر این حدیث همین خواهند گفت که گفت ابو برده که پدر تو بهتر است از پدر من لیکن
سیاق حدیث میخواهد که ضمیر فقال راجع بسوی عبد الله بن عمر باشد چه راوی حدیث خود ابو برده است
و مقوله عبد الله بن عمر را حکایت میکند پس میباید که مقوله خودش را بصیغه متکلم بیان کند و لفظ حدیث
فقلت باشد نه که فقال مگر اینکه بتکلف بگویند که این مقوله راوی است که از ابو برده روایت و حکایت
میکند لیکن باز میگوییم که با وجود بعد این تاویل سوق کلام ازین ابا دارد چه ابو موسی اعمال حسنه
ما بعد را بر اعمال ما سبق تفضیل داد پس عمل خیر او بسیار شد و جناب فاروق اعمال ما بعد را اگر حابط
عمل ما سبق نفهمید مغتنم ندانستند پس محل آنست که عبد الله بن عمر بر بیان خود تفریع کرده با ابو برده
بگوید که پدرت از جهت کثرت اعمال خیر از پدرم بهتر است نه که بالعکس و قضیه شکستگی نفس و تواضع
دعوی بی دلیل است و همین با بعد ازین توجیه تحاشی دارد و بنا بر علی هذا ازین حدیث ثبوت می پیوندد
که ادعای ترتیب فضل محض فضولیست چه بگواهی پسر خود خلیفه مثل ابو موسی که باینهمه جلالت قدرش
در صحابه کرام بکتب اهل سنت مسلم و مرهون است از فاروق اعظم افضل است فما تطعن با جلة الاصحاب مگر اینکه
توجیه کرده شود که ابو موسی در عناد و بغض جناب لا یتیب با جناب نکار از نصوص صحیحه ظاهر است از حضرت
عمر افضل بود و لیکن مشکل اینکه مخالف این معنی را هم قبول نخواهد ساخت و دعوی خواهد کرد که جناب فاروق
درین باب که از صدیق اکبر هم تفضیل داشتند چه جا که ابو موسی نهی کلامه بعینه قوافی استعین
بالرؤف الرحیم بر این تقریر هم علی طبق ما سبق نفاقا اعتراضات و اشکالات متوجه
است اول آنکه ازین هر دو اعتراف چه خواسته اگر مضمون این اعتراف ها نزد او توبه و ندامت
است کما یلوح ما قال فی حق براء بن عازب فالجواب ان التائب من الذنب کمن لا ذنب له
و مؤید این معنی است آنچه در بعضی از کتب اخبار این قسم کلمات را بر توبه و ندامت براء بن عازب
فرود آورده اند پس توبه و ندامت فاروق در حد عموم مؤلف هم معترض ثبوت میرسد چه تحسر و ندامت

آنجناب کمتر از تحسر و ندامت براء بن عازب نیست بلکه بمراتب زیاده تر است و عجب عجاب
آنکه مجرد بیعت مرتضی را برای اعوان و انصار خلفاء راشدین که دقیقه از اصول امامیه در ظلم و جور بر
اهل بیت نامرعی نداشته اند و همراه خلفا با حضرات اهل بیت رضی الله عنهما پرداختند کما اعترف به المؤلف فی القول
السابق علت توثیق دانند و این همه ندامت و تحسر فاروق را بجوی نشمارند پس لابد که حضرت
مؤلف تدارک مافات بعمل آرد و این اعترافات را از باب ندامت و توبه شمارد و مثل عمدة المتکلمین طائفه
خویش یعنی مامون الرشید علی ما صرح به القاضی فی المجالس در حق خلفا معتقد باشد که روزی
با حضار و ارکان دولت گفت میدانید که مذهب شیعه را از که آموختم گفتند نه گفت از پدر خود
هارون الرشید فرا گرفتم گفتند این چگونه باشد زیرا که او سادات را می کشت گفت مگر ندانید که
الملک عقیم و اگر از اعتراف این معنی اراده کرده که حال این بزرگان که مکنونات خاطر را بر زبان راندند
و محدثات خود را برملا گفتند بخلاف جمعی است که بکمال تعنت و عناد در گذشتند و گاهی باعمال قبیحه
خویش اقرار نکردند لیکن با اینهمه نزد ما این تحسر و ندامت از قبیل توبه نیست گوئیم پس میباید که توبه براء بن
عازب بجهت تحسر و ندامت او از عدم معیت امام حسین علیه السلام بر زبان امامیه مقبول نباشد و او را در مبغضین
اهل بیت طاهرین داخل سازند و از تتبع کتب امامیه خلاف آن ظاهر میشود و مع ذلک از این تقریر
ثابت می گردد که مرتبه عمر فاروق در عناد و دشمنی اهل بیت کمتر از انها باشد که گاهی اقرار با حداث
خود نکردند و بر کمال تعنت زیستند و این خلاف تصریح اکابر امامیه سیما حضرت مؤلف است زیرا که
در همین اوراق تصریح کرده و گفته مگر آنکه توجیه کرده شود که ابوموسی در عناد و بغض جناب ولایت مآب
چنانکه از نصوص صحیحه ظاهر است از حضرت عمر افضل بود ولیکن مشکل اینست که مخالف این معنی
قبول نخواهد کرد و دعوی خواهد ساخت که جناب فاروق درین ماده از صدیق اکبر هم تفضیل داشتند
چه جا که ابوموسی انتهی بار خدایا مگر گویند که توبه بنفس بازپسین مقبول نیست ولیکن مؤلف خود اعتراف
دارد و اظهار میکند که فاروق اعظم هم در حیات و هم در حال احتضار معترف محدثات

خونش بود ومطالعه کتب امامیه نیز بران گواهی میدہد کما لایخفی علاوہ مخاطبات فاروقی با ابن
عباس کے در حالت نفس نماز پسین بودہ کما ہو الظاہر واگر تو بہ وقتی کہ آدمی زخم کاری خوردہ بعد
ازان چند روز زندہ ماند مثمر فواید و منتج مدعا نباشد لازم می آید کہ چنین بزرگان بحرکات لہو
مبتلا باشند ویا بہرہ ازین تحقیق نداشتہ باشند وہو عین سوء الظن فی بعض الائمہ علیہم السلام وسیجی
تفصیلہ انشاء اللہ تعالیٰ **دوم آنکہ** افتخار و نازش اہل حق بر تقوی و عدل حضرت فاروق
وانچہ از دست او بر طبق بشارات سید الانبیاء از رواج دین مبین لمعان ظہور دادہ وخذلان
کفار و مشرکین بمنصہ بروز جلوہ نما شد اتباع سنن خیر البریہ است کہ فاروق اعظم بنا بر کمال خوف و
خشیت الٰہی بتقلید انبیاء علیہم السلام چنانچہ از احادیث امامیہ ظاہر خواہد شد انشاء اللہ تعالیٰ این اعمال
حسنہ نصب العین نداشتہ باشد پس اہل حق چگونہ افتخار و نازش نکنند مع ذلک جناب مرتضوی راس ورئیس
الشان نکاح فلذہ کبد بتول و نور چشم رسول مقبول را با وی اختیار کردہ وحسنین ریحان سید الخافقین
بزبان حال وقال بکمال مدح و ستایش فاروقی بر زبان خویش آوردند چنانچہ نوافض مولانا محمد
حسینے موسوے متکفل بیان آن نسبت بریکد و روایت از روایاتش اقتصار میرود عن عقبۃ بن عامر
رضی اللہ عنہ قال خطب عمر الی علیؓ ابنتہ من فاطمۃ واکثر تردّدہ الیہ فقال علیؓ
یا امیر المؤمنین ما عندی الا صغیرۃ فقال عمر ما یحملنی علی کثرۃ ترددی الیک
الا انی سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول کل حسب ونسب وسبب وصہر
منقطع یوم القیمۃ الا حسبی ونسبی وسببی وصہری فقام علیؓ رضی اللہ عنہ
فامر بابنتہ من فاطمۃ فزینت وبعث بہا الی عمر رضی اللہ عنہ فلما راٰہا قام
الیہا فاجلسہا فی حجرہ وقبلہا ودعا لہا فلما قامت اخذ بساقہا وقال لہا قولی لابیک
قد رضیت قد رضیت فلما جاءت الجاریۃ الی ابیہا قال لہا ما قال لک امیر
المؤمنین قالت لما رانی قام الیّ فاجلسنی فی حجرہ وقبلنی دعا لی

فلما قمت اخذ بساقي وقال لي قولي لابيك قد رضيت فانكحها اياه فولدت زيد بن عمر فعاش حتى كان رجلا ثم مات وروايت ديگر آنكه خطب عمر الى علي رضي الله عنهما ابنته ام كلثوم وامها فاطمة ابنة رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال له علي ان علي فيه اي في هذا الشان امراء حتى استاذنهم فاتى ولد فاطمة فذكر ذلك لهم فقالوا زوجه فدعا ام كلثوم وهي يومئذ صبية فقال انطلقي الى امير المؤمنين فقولي له ان ابي يقرئك السلام ويقول لك انا قضينا حاجتك التي طلبت فاخذها وضمها اليه وقال اني خطبتها الى ابيها فزوجنيها فقيل يا امير المؤمنين تريد اليها صبية صغيرة فقال اني سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم وذكر الحديث بمثل ما تقدم وروايت ديگر آنكه ان عمر قال لعلي اني احب ان يكون عندي عضو من اعضاء رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال له علي ما عندي الا ام كلثوم وهي صغيرة فقال ان تعش تكبر فقال ان لها اميرين معي قال نعم فرجع الى اهله وقعد عمر ينتظر ما يرد عليه فقال علي ادعو الحسن والحسين فجاءا فدخلا وقعدا بين يديه فحمد الله واثنى عليه ثم قال لهما ان عمر خطب الى اختكما فقلت له ان لها معي اميرين واني كرهت ان ازوجها انا حتى اوامركما فسكت الحسين وتكلم الحسن فحمد الله واثنى عليه ثم قال يا ابتاه من بعد عمر صحب رسول الله صلى الله عليه وسلم وتوفي عنه وهو راض ثم ولي الخلافة فعدل قال صدقت ولكني كرهت ان اقطع امرا دونكما بلفظه بلا زيادة

مخفی نماند که امامیه وافتخار الشان در باب سلاله اهل بیت از حضرت امیر المؤمنین و سیده نساء العالمین نسبت کمی خلاف زده و توکل در مجامع اصحاب جاه شده رسم ماتم و شیون بکشودها و بند لباس شعر خدا برده آن جناب را بوصف بهمه ظلمها که بر زوجه مطهره اش از اصول امامیه گذشت بیچیا خود را از دایره سر و ایمان نکشید و هر چند تهمتها نالایق و از اعمال خلائق بدامن مطهرش نسبت کردند هرگز از مقام خود نه جنبید چون قرآن مجید را تحریف کردند سکوت تام اختیار ساخت و هرگاه هزاران نسخ کتاب مجید را در آتش نهادند مهر خموشی بر لب گذاشت [illegible] الخبیث فلینک تحریر متعه تقلیل سواد ما [illegible] امامیه کوشیدند بر روایت

امام اعظم طوسی در تهذیب واستبصار اقرار بجناب سید المرسلین نمود وگفت یاد دارم که آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم دریکوقت گوشت خر ومتعة النساء را هر دو حرام ساخته نعوذ بالله من هذا
البهتان الصریح والافتراء القبیح تاکجا مفتریات قوم را کسی یاد کرده باشد که گوشت خر ودندان سگ
ازینجا مانند آفتاب نیمروز هویدا گشت که مقتضای نور ایمان کدام یک فخر ونازش است وکدام
یک ازین مستوجب کفر ونفاق مصرعه فکر هرکس بقدر همت اوست ٭ علامه دهلوی نور الله
ضریحه در رساله وسیلة النجات بجواب بعضی از سائلین ومستفیدین چه نیکو فرموده عبارت سوال
وجواب استطراداً درینمقام ثبت میشود **سوال** در میان اهل سنت وشیعه گفتگو بسیار واقع شده
سنیان دعوی میکنند که مذهب ما برحق است وموافق قرآن وحدیث وکتابهای شیعه همه باطل و
افتراست ومذهب اهلبیت نیست بلکه مذهب اهل بیت همین است که میداریم وشیعه هم همین دعوی کنند
که قرآن مذهب ما است وطریقه ما طریقه امام جعفر صادق است رضی الله عنه وکتابهای سنیان را
غیر معتبر میگویند درین ماده جواب شافی از آیات قرآنی که دران جای دم زدن کسی نباشد وحجت منقطع
گردد باید نوشت که طالبان راه نجات بران عمل نمایند واز مذهب باطل دست بردارند **جواب**
ای برادر اول بنای هر مذهبی را دریافت کن وکتابهای هر فریق را یکسو گذارد در طاق نه وچون بر
بنای هریکی واقف شوی آن بنا را بر آیات قرآنی مطابق کن وبنای هرکدام مذهب که محکم وراسخ
بینی آن را مذهب حق دانسته کتابهای آنها میخوان وبعمل آر وبنای هر مذهبی که باطل یابی کتابهای آن را
وساوس شیطانی دانسته در آب انداز وگرد آن نگرد وآنها را پاره پاره کن وتعین دان که آن مذهب اهلبیت
رضی الله عنهم اجمعین نیست بلکه مذهب شیطان است پس بدانکه بنای مذهب اهلسنت بر ایمان وتقوی وصلاح
ودرستی ابوبکر وعمر وعثمان وعلی وغیر ایشان از مهاجرین وانصار ودیگر اصحاب سید المرسلین صلی
الله علیه وآله وسلم که هزارها کس بودند وهمراه آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در راه خدا جهاد
ونماز کردند وتا مدت حیات شریف همیشه در نصرت وحمایت او بودند وبعد وفات

آنحضرت صلی الله علیه واله وسلم در خلافت خود عدل و انصاف و راستی گزیدند و خدمت اهلبیت
و محبت آنها بجا آوردند و امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه همیشه با آنها نشست و برخاست نموده همراه
آنها با کفار جهاد کرده و در پس آنها نماز خوانده و همیشه با آنها صحبت داشته و بعد وفات آنها در حق آنها
دعای خیر نموده و بسیار مدح و مناقب آنها بیان نموده و بنای مذهب شیعه بر کفر و نفاق خلفای ثلثه و
غیرهم هزاران صحابه سید ابرار است که اینها میگویند که همه آنها ایمان نفاق آورده بودند و هجرت برای
ریاست و طمع دنیا کرده بودند و همه جهاد و عبادت آنها برای ریا بود نه برای خدا و بعد وفات آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم با اهل بیت او ایذا رسانیدند و مرتضی علی را یاری نکردند و حق او را بزور گرفتند
و متابعت و نماز علی رضی الله عنه همراه آنها بنا بر خوف و تقیه بود حتی که علی رضی الله عنه دختر طاهر خود را
در نکاح عمر رضی الله عنهما برای تقیه داد و نام پسران خود ابوبکر علی و عثمان علی و عمر علی برای تقیه
نهاد و صحابه مخلصین اندک بودند ابو ذر و مقداد و سلمان و عمار و جابر و چند کس دیگر برای برادر
چون بنای هر دو مذهب دریافتی پس بدانکه دلیل بر بنای مذهب اهل سنت آیات قرآنی بسیار اند که
هر یکی از آن برای اثبات استحکام آن بنا کافی است و بنا بر اختصار در ینمقام چند آیت نوشته می شود
قوله تعالی وَالسَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُم بِإِحْسَانٍ
رَّضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ و سابقین که اولین اند از مهاجرین و انصار و آنانکه پیروی و متابعت
سابقین کردند به نیکوئی یعنی بایمان و طاعت راضی شد خدا از انها و راضی شدند آنها از خدا وَأَعَدَّ لَهُمْ
جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتَهَا الْأَنْهَارُ و مهیا کرد خدا برای آنها بهشت ها که جاری اند زیر منازل یا درختان آنها نهر ها
خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا اینهمه مهاجرین و انصار و متابعت کنندگان آنها در بهشت ها باشند همیشه این آیت دلالت
میکند که مهاجرین و انصار سابقین همیشه بهشتی اند و متابعت کنندگان آنها که بعد آنها بودند و طریقه
آنها اختیار کردند آنها هم بهشتی اند و شک نیست که ابوبکر صدیق رضی الله عنه از مهاجرین اولین است
که وقت هجرت همراه پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم بود و عمر و عثمان و علی رضی الله عنهم و بسیاری دیگر از مهاجرین

اولین اند و هرکه ابوبکر را از مهاجرین اولین نداند بسبب انکار آیت غار کافر شد قال الله تعالی
اذ اخرجه الذین کفروا ثانی اثنین اذ هما فی الغار اذ یقول لصاحبه لا تحزن
ان الله معنا چون بیرون کردند رسول خدا را کفار مکه در حالیکه دوم دو کس بود چون بودند
هر دو در غار چون میگفت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم مر یار خود را که ابوبکر صدیق است
اندوهگین مشو بدرستیکه خدا با ماست و متابعت کنندگان ایشان موافق مهاجرین و انصار اند که بعد
ایشان ایمان آوردند و هجرت و نصرت کردند و حق تعالی درین آیت خبر داد که همیشه در بهشت خواهند
بود پس ثابت شد که ایشان قطعی بهشتی اند هر که ایشان را بهشتی نداند بسبب انکار این آیت کافر
باشد و اگر درینمقام شیطان بیاید و ترا وسوسه دهد که شاید مراد ازین آیت آن مهاجرین باشند
که شیعه در حق آنها حسن ظن دارند که هجرت آنها فی سبیل الله بود و هجرت ابوبکر وغیره برای
طمع دنیا بود جوابش بگو که ای ابلیس دروغ میگوئی بلکه هجرت جمیع مهاجرین برای خدا بود چنانکه در
آیتی که اول بعد هجرت در باب قتال نازل شده فرموده اذن للذین یقاتلون بانهم ظلموا
اذن و دستوری داده شد بجنگ کردن کفار مر کسانی را که میخواهند کارزار کردن یعنی مهاجرین را
بسبب آنکه آنها از دست کفار ظلم شده بودند وان الله علی نصرهم لقدیر و بدرستیکه
خدا بر نصرت کردن آنها قادر است الذین اخرجوا من دیارهم بغیر حق الا ان یقولوا
ربنا الله آنانکه بیرون کرده شدند از سراهای شان بغیر حق مگر آنکه گفتند آنها که پروردگار ما الله
است یعنی از ایشان هیچ گناهی صادر نشده که بسبب آن بیرون کرده شوند مگر فقط بسبب آن آنها
را بیرون کردند پس ازین آیت ثابت شد که هجرت جمیع مهاجرین خالصاً لله بود نه برای طمع
دنیا پس ثابت شد که همه مهاجرین رضی الله عنهم مغفور اند ای برادر هر که ایمان بالقرآن دارد
چون بروی ثابت شد که خدا تعالی کسی را جنتی فرمود و گفت که آنها در جنت بر سبیل دوام
باشند تمام اعتراضات او در حق وی ساقط گشت چرا که حق تعالی عالم الغیب است

ومیداند که از فلان بنده در فلان وقت حسنه یا سیئه بظهور خواهد آمد و با وجود آن اگر او را فرماید که
این را جنتی نمودم درین ضمن اشاره بمغفرت جمیع زلات وی و متحقق گشت پس دیگر بندگان را در
حق آن کس طعن و تشنیع نمودن اعتراض بجناب الٰهی کردن است گویا که اعتراض کننده میگوید که این بنده
بد است خدا او را چرا بهشتی میکند و ظاهر است که اعتراض کردن درین مقام کفر است و بنده را که
خدا بهشتی خوانده است البته وی بهشتی است و اعتراض کسی در حق وی ضرری ندارد و او را دوزخی
نمی کند لیکن اعتراض کننده کافر است پس باین وجه تمام شبهات و وساوس شیاطین ساقط شد
و احتیاج نماند که بجواب آن پرداخته شود اما برای تسلی سائل رجم الشیاطین کرده می شود الی آخر کلامه
المقدس بار خدایا مگر مؤلف و شرکا را ایمانی او بتقلید فاضل طبری درکار بل که پرده حیا از چهره ظلمانی
برداشته و غشاوه ناصبیت و خروج بر چشم کشیده خواهند گفت که شیخین کی از مهاجرین بودند بلکه بحسن و
جمال حضرت بتول زهرا فریفته بنیت تزویج وطن خود را گذاشتند و در حقیقت جواب این هذیان جز جهاد
سیفی و سنانی با مقلدین طبری که تمامی اهل بیت و اصحاب رسالتمآب را رسوا کرده خواسته اند که نور دین و
اسلام را فرونشانند والله متم نوره ولو کره الکافرون چیزی دیگر نیست و غالبا که نزد مؤلف این
رئیس النواصب در اختیار لفظ تزویج نسبت بقدما خود که الفاظ معلوم در حق ام کلثوم روایت میکنند
راه کمال ادب در باره خاتون جنت رفته فجزاهم الله اجمعین الکتبعین عن الرسول و البتول و اولادها الطیبین
الطاهرین سوم آنکه حکم مؤلف بترجیح اعمال زمان غیبت خاتم پیغمبران بر طریق اهل سنت است فقط یا معتقد خود
السنت و بس در شق اول میباید که از کتب معتمده اهل سنت ثابت فرماید و چگونه گویم که بر اثبات آن کتبی داشته
باشد جز از کتب اهل تحقیق ترجیح اعمال حضور جناب رسالتمآب بر می آید چنانچه خاتمه تحفه اثنا عشریه که سر الجلیل فی
مسئلة التفضیل نام دارد و همچنین رسائل دیگر و کتب دیگر دلیلی است روشن بلکه در تحفه اثنا عشریه نیز تصریح و تفصیل
باین امر موجود است حیث قال العلامة الدهلوی انار الله برهانه و نقل باستحسان نیز آنکه درینجا دقیقه باید دانست که سب و طعن انبیا
علیهم السلام از آنجهت کفر و حرام است که موجب بعضی معاصی و کفر درین بزرگان یافته نمیشود و موجب تعظیم و توقیر و ثنا و حسن موجود

دارند

دارند و چون جماعه باشند از مؤمنین که اسباب تعظیم داشته باشند و گناهان ایشان را مغفرت
و تکفیر بنص قرآن ثابت شده باشد بالیقین آن جماعت هم در حکم انبیا علیهم السلام خواهند بود در حرمت
سب و تحقیر و اهانت و بدگفتن نهایت کار آنکه انبیا را اسباب تحقیر موجود نیست و اینها را بعد از وجود معدوم
شد و معدوم بعد الوجود و چون معدوم اصلیست درین باب و لهذا تائب را بگناه او تعبیر کردن حرام است
و عوام امت غیر از صحابه این مرتبه ندارند که تکفیر سیئات و مغفرت گناهان ایشان بار را بالقطع از وحی
و تنزیل معلوم شده باشد و قبول طاعات و تعلق رضای الهی باعمال ایشان بالتخصیص متیقن شده باشد
پس فرقه صحابه برزخ اند درمیان انبیا و امتیان و لهذا مذهب منصور همین است که غیر از صحابه هرچند مطیع و متقی
باشد بدرجه ایشان نمی رسد این نکته را بالمیت آن در خاطر باید داشت که بسیار نفیس است انتهی
بلفظه المقدس و وجه دلالت این عبارت بر مقصود بجهت اشتراک علت و قیاس او لویت اظهر من الشمس و
مآل بسیاری از احادیث امامیه بروایات کلینی و صدوق و دیگر محدثین از جاعلین اصول همین امر ناظر است
که حق تعالی برای بندگان از سابقین و لاحقین درجات مقرر فرموده که خاصه هر فرقه گردیده و هرچند
متاخرین کثرت اعمال خیر نمایند لکن بمدارج مهاجرین و اولین نمیرسند و علت فضیلت ایشان جز سابقیت و معیت
و صحبت با آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم که مبدای و منتهای تمامی نعمای الهی بود دیگر معلوم نمی شود پس اعمالیکه
همراه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم از صحابه بصدور یافته بهتر از اعمال ما بعد خواهد بود و هو المقصود و غایت السعی علمائی ما همین
در ورد افاده علامه دهلوی قدس سره العزیز چنانکه هر کسیکه هفوات کشمیری و کنتوری دیده است آنکه بعضی
از علما خلاف این تحقیق گفته و جوابش بعد از خاء عنان هر کسیکه ادنی بهره از تتبع کتب داشته باشد
مخفی نیست توضیحا للمرام بمثالی روشن کنم که شیخ حلی امامیه هنوز در مسئله تفضیل امیر المؤمنین بر انبیا اولوا
العزم از متوقفین است چنانکه علامه دهلوی در تحفه اثنا عشریه اشاره بآن کرده و صاحب نواقض گفته
قَالَ ابْنُ الْمُطَهَّرِ الْحِلِّيُّ أَجْمَعَتِ الْإِمَامِيَّةُ عَلَى أَنَّ عَلِيًّا بَعْدَ نَبِيِّنَا صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ
أَفْضَلُ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ غَيْرِ أُولِي الْعَزْمِ وَفِي تَفْضِيلِهِ عَلَيْهِمْ خِلَافٌ قَالَ وَأَنَا مِنَ الْمُتَوَقِّفِينَ

نی ذلک وکذالک الائمة من آله انتهی مع هذا صاحب حسام اینهمه را مذهب منصور قرار داده
معلوم شد که خلاف بعضے و توقف بعض دیگر قادح نمی باشد اگر چه آن بعض مرتبه امامت عظمی رسیده نیز واضح
شد که کنتوری وغیره هنوز معنی مذهب منصور نه یافته بر کلام علامه دهلوی و نور الله مصحح بر جواخته اند نعوذ بالله
من هذه الخرافات و بر شق ثانی فقط بر معتقدات و خیالات خود الزام اهل حق در خواستن کار حضرت
مؤلف ست دون غیره و از ینجاست که دلائل و براهین این رساله سخت بے انتظام افتاده اگر چه نسبت
بدیگر رسائل حضرت مؤلف عالیمقام در تکمیلش زیاده تر اهتمام فرموده باشد و مناط اینهمه خرابیها آنکه
مجتهد جائسی با وجود دعوی سیادت در حق کسانیکه بدون مسلمات اهل سنت قصد الزام در سر
دارند در کتب مطبوعه خویش بصدق دل و نیت صمیم دعائی بد فرموده مع هذا ازین حکم مؤلف
که اعمال زمان جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم شرف دارد بر اعمالیکه در حضور مقدس نبوی صدور یافته
لازم می آید که صدقات متاخرین که بکمال اخلاص در راه خدا داده باشند بهتر از اوقات مصداق
یوفون بالنذر ویخافون یوما کان شره مستطیرا ویطعمون الطعام علی حبه مسکینا
ویتیما واسیرا باشد سیما وقتی که روایات کتاب کشف الغمه عن معرفة الائمه و مانند آن که دلالت بر
شرکت آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم درین وقت و صدور امر و تاکید شریف باعطا سائلین دارد کما
سبقت من قبل ضمیمه این تقریر شود همچنین در فضائل دیگر از همین وادی سخن خواهد رفت پس آنچه ازین
بزرگان اعمال صالحه صدور یافته بر بعث رسول صلی الله علیه و آله وسلم و تاکیدات شریفه و تواتر
صدور معجزات بود بخلاف متاخرین که آنچه از حسنات بر روی کار آورده بدر ریا و سمعه را دران
دخلی نیست محض قوت ایمانی و آثار تصدیق غیبی علت آن گشته معاذ الله من ذلک علت اینهمه خلل خبط
بغض و عناد با اصحاب جوارین رسول خدا عزوجل است که باعث شده کی متشیعین خصوصا مؤلف قدوة
المتکلمین از روی اهل بیت طاهر گردیده چهارم آنکه حکم مؤلف که در وقت آنحضرت صلی الله علیه
و آله وسلم کدام کس نبود که اعمال خیر ازو صادر نمی شد دلیل این معنی است که احدائی

و بعضی از صحابه خصوصًا ملازمین صحبت در زمان آن سرور در فرع بنا فرمودند چه جای آنکه مرة بعد اولی و کرة
بعد اخری بتواتر و اتصال بظهور انجامد که راه تبوک وقت مراجعت شریف بهها انداختند تا ناقه مبارک
را رم دهند و زهر هلاهل بطعامش بکار برند و در وقت منع دوات و قرطاس چه مخالفتها که بر اصول اسلامیه
از مکمن بطون بپایگاه ظهور نیاوردند الی غیر ذلک من المنکرات پس معلوم شد که حضرت مؤلف انهمه را
از مفتریات طائفه خویش تصور بلکه تصدیق میفرماید چنانچه در مقدمات سابقه اشعاری بر معنی
رفته والحمد لله علی ذلک یا بر خدا یا مگر مناط بر الزام اهل حق باشد لیکن بعد از تنزل و تسلیم بر تصریح
فاضل جائسی میتوان گفت که چون الزامی فرع تحقیقی است چون اصل نباشد فرع چگونه متحقق خواهد بود
انتهی ما افاد فی الکتاب المطبوع پنجم آنکه انکار از سر کردگی فاروق و قیل و قال مؤلف مجاهده در
سیفی و سنانی و دعوا و الی الاسلام بعد از فرض و تقدیر بجناب حسنین میکشد چه هرگز مروی نیست که در زمان
پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که بحسب ظاهر طفل می‌نمودند و در واقع بعلم و شجاعت و دیگر صفات
عالیه نظیر خود نداشتند و در ایام اعمر مثل نهایای آن بودند کما قال الاردستانی و غیره بلکه از
بحار مجلسی و دیگر تصانیف او ثابت شده که ولادت ائمه بر خلاف بنی آدم اتفاق می‌افتد
یعنی از ران مادر بوجود می‌آیند و نشو و نمای ایشان چنانست که در یک هفته مثل طفل یکساله
بنمایند سرکرده غزوه باشند یا در حالت اختیار کافری اکشته باشند یا قبیله از قبائل عرب
یا عجم بتوسط شان بر روایات معتمده از فضلای علمای اصولی و اخباری شما مزخرفات سر زدن
سبزواری مشرف باسلام شده باشد بلکه خلاف آن از مصارعت همدگر و کشیدن دامن مبارک
پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و سوار شدن بر شتر دوش آن سرور و مدد و هروله در کوچه‌های
مدینه منوره بحار و غیره منقول است قطع نظر از این همه کاش وقتی که باعتبار مرور و نشو و نما عوام
مصداق حتی اذا بلغ اشده گردیدند و حروب بغاة بپیش آمد و حضرت امیر بجمع فوج و لشکر
کشی محتاج شد آنزمان اثری از قوت بازو و سرپنجه بجهاد سیفی و سنانی از ایشان منقول می‌گشت

یا بمناظرهٔ خوارج ملاعین نامزد می شدند و غالب می آمدند اینهم صورت نه بست بلکه ابن عباس برین
عهده مامور شد و مظفر و منصور باز گردید و محمد بن حنفیه را در صفین وقتیکه صفوف قتال آراسته و مهر
و محبت از میان برخاسته شد چنانکه نظامی علیه الرحمة فرماید شعر نه آبی بجو و نه سر در جز نبات
نه مهری در او گرم جز آفتاب از حضور مرتضوی اجازت قتال و استعمال سیف لصال عنایت
گردید پس او سمت مبارزان لشکر مخالف که در میدان جولان می کردند و رجز خوانی آغاز نموده بودند
روانه شد و در وقت صبح برای برهم کردن لشکر شام متوجه گشت تو گوئی شیری در گله گوسفندان
افتاد و یا بازی بجماعت کبوتران رو نهاده تا آنکه بکمال مردی و مردانگی و شیری و فرزانگی گردان
لشکر معاویه بن ابی سفیان را بضرب تیغ بیدریغ و طعن سنان جان ستان ره نورد
بیابان عدم گردانید و یلان فوج او را بر خاک اجل غلطانید چنانچه ابو القاسم طوسی در شاهنامه
گوید شعر بروز نبرد آن یل زورمند * بشمشیر و خنجر بگرز و کمند * برید و درید و شکست و
ببست * یلان را سر و سینه و پا و دست * محمد بن حنفیه بعد ازین محاربات قویه چون دید که
مبارزان میمنه و میسره مخالف قدرت مبارزت ندارند بلکه رو بفرار می آرند متوجه لشکر حضرت
امیر شد و رکاب سعادت انتساب وی را بوسه داد شیر خدا الحق بخوبی و غمخواری او فرموده
باز حکم کرد که زودتر بر لشکر مخالف تازد و پروین او را بنات النعش سازد گویند که در بار دوم آن
شیر بیشهٔ هیجا و نهنگ دریای وغا ذو الفقار حیدر کرار را از غلاف بر کشید و چنان
بسرعت تمام تاخت آورد که از کشته ها پشته ها بر روی زمین مانند کوه الوند بلند و دریای خون مانند موج
و سیل جیحون روان شد و از صفوف در گذشته بقلب در آمد و داد شجاعت و ثبات قلب داده در کمال
غلبهٔ عطش که جان بلب آمده بود کالبرق الخاطف از لشکر باز گردید لیکن درین مراجعت از هجوم
فوج و باران تیر مجروح شد جناب مرتضوی استمالت او نموده و آب سرد او را سیراب فرموده و خواست
که باز بمقابلهٔ مخالفین و داد شجاعت و دلیری دهد آری گویند که مقارن این حال محمد ند کور آب

در چشم گردانید و بذروهٔ عرض رسانید که دو انجبا شجاعان عرب و عجم حسنین را بمبارزت طلب می‌کنند
در مصاف نام ایشان صاف صاف بر زبان می‌آرند ای پدر بزرگوار تو ایشان را اجازت کارزار مینمائی و نام
عار و ننگ بر خود می‌نهی حال من ببین که بدین سن رسیده هنوز مامور بشمشیر زدن نمی‌شوم گویند که جناب امیر ارشاد
نمود که ایشان پدر تو فرزند منی و حسنین فرزندان پیغمبر اند و من ترا بمنزله دست خود می‌پندارم و ایشان را
مثل هر دو چشم خود می‌انگارم فخر الدین نجفی نیز اصل این حکایت را در کتاب منتخب فی جمع المراثی والخطب ذکر
کرده و مورخین بمجال شرح و بسط وارد نموده اند و از نجاست که محمد بن حنفیه علی بن الحسین را رضی الله عنهم
اجمعین وقتیکه دعوی امامت برای خویش کرد از صبیان و اطفال شمرد و خود را از شجاعان و ابطال انجمه
از رومی و در جمل و صفین صدور یافت درباره استدلال بامامت آورد چنانچه روایت ابی عبیده حذاء زیاد
و حضرت زراره افقه اصحاب ائمه از امام ابوجعفر در کافی شاهد عدل این دعوی است وَهٰذِهٖ اَلْفَاظُهٗ
اَرْسَلَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَنَفِيَّةِ اِلٰى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ فَخَلَا بِهٖ فَقَالَ لَهٗ يَا ابْنَ اَخِيْ قَدْ
عَلِمْتَ اَنَّ رَسُوْلَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دَفَعَ الْوَصِيَّةَ وَالْاِمَامَةَ مِنْ بَعْدِهٖ اِلٰى اَمِيْرِ الْمُؤْمِنِيْنَ
ثُمَّ اِلَى الْحَسَنِ ثُمَّ اِلَى الْحُسَيْنِ ع وَقَدْ قُتِلَ اَبُوْكَ وَلَمْ يُوْصِ وَاَنَا عَمُّكَ وَصِنْوُ اَبِيْكَ وَوِلَادَتِيْ مِنْ
عَلِيٍّ وَفِيْ سِنِّيْ وَقَدِيْمِيْ اَحَقُّ بِهَا مِنْكَ فِيْ حَدَاثَتِكَ فَلَا تُنَازِعْنِيْ فِي الْوَصِيَّةِ وَالْاِمَامَةِ
وَلَا تُحَاجَّنِيْ شارح در شافی بشرح این حدیث گوید وِلَادَتِيْ بکسر الواو مِنْ عَلِيٍّ ای بلا واسطة
وَفِيْ سِنِّيْ بتقدیر وَاَنَا فِيْ سِنِّيْ وَقَدِيْمِيْ بفتح القاف وکسر المهملة ای سابقتی وما
صدر عنی من الجهاد فی وقعة جمل وصفین ونحوهما و از انضمام حال تاویلات و امور میانه
منازعت این هر دو خرد و بزرگ که مقصود ابن حنفیه اظهار جلالت امام زین العابدین بود بخوبی عیان شد
القصه بتقدیر تسلیم این معنی که فاروق اعظم نه کافری را کشته و نه بدعوتش احدی از قبایل مسلمان گشته آخر
در مهمات امور بحضور افضل الورى دخیل بوده باشد و جناب خیر البریه این بزرگان را بالسمع والبصر کما مر فی الحدیث تعبیر
می‌نموده باشند پس حال ایشان مثل حال حسنین خواهد بود و انگاه اهتمام شیخین همراه خویش همه در جنگ خیبر عمل ما روی

الشیخ ابو العباس و غیره و هم در دیگر غزوات هم بر جمعیت شان شعار سکینه نازل میکنند زیرا که معمول برگزیدهای
ایزدی همین است که چنانچه در مقابلهٔ دشمنان اهل شجاعت را مستغرق ساختند همچنین بهرام خویش این قسم واقعه دیده
را نگاه میدارند و العجب کل العجب که علمای قوم لفظ احب را در حدیث طیر و مانند آن دلیل فضیلت جناب
مرتضوی میشمارند و زیادت محبت آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم را نسبت بجناب مرتضوی برهان ثبوت خلافت
بلافصل میگردانند و میگویند که این محبت از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم بدون امر الهی نخواهد بود
و سمع و بصر حضرت سید المرسلین را که شیخین بودند و در ملازمت و حوادث آنحضرت صلعم بسر مینمودند
و رتق و فتق امور اکثر بر صوابدید ایشان گذاشته بود چنانچه از کلام مجلسی در بحار نقلاً من مسلم
گذشت بلکه به بداهت عقلیه نیز دریافت می شود از کفر و نفاق منزه نمیدانند فاعتبروا یا اولی الالباب
و از ملاحظهٔ روایتیکه تعلق بحال محمد بن حنفیه و جناب حسنین دارد بوضوح می انجامد که چنانچه حسنین بی اجازت
در میدان مصاف نمیرفتند همچنین شیخین پابند اجازت بودند بلکه بنص مرتضوی کرم الله وجهه و اعتراف
هردو امام اعظم شیعه سابق ازین بدریافت رسید که ابو بکر صدیق روز احد شمشیر از غلاف برکشیده
بسمت کافران حتی پدر خویش متوجه شد و در قتلش هیچ انتظار باقی نبود لیکن آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم او را
باز گردانیده و از صحبت و رفاقت خود بدستور ملوکان زمان که بمزید عقل و کیاست و قوت قدسیه اتصاف دارند
جدا نفرمودند نیز استصحاب شیخین در غالب اوقات نظر بصراحت احادیث و روایات از ان قبیل بوده که
بادشاهان وزرا را از خود را جدا نمیکنند علاوه برین نظر به بعضی از صدور گذارش است که حضرت لطف موفور شخصی را
که حکم جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم را در ادای قرض یهودی قبول نکرد و خواست که از عمر فاروق
حکمی جدید مغایر آن طلب کند او گفت انتما علی مکانکما و در خانهٔ خویش رفت و قبضهٔ شمشیر بدست گرفته بیرون
برآمد و بار سر آن شقی را از دوش برداشت چنانچه قبل ازین از تفاسیر امامیه گذشت کافر میدانند با شمول مالک خود
او را نیز مومن پاک اعتقاد و پاک اعمال می پندارند ششم آنکه چون بر جای خود در قرآن مجید و حدیث
ثابت است که حضرات مقدسه انبیاء و رسل علیهم السلام با وصف کمال قرب و مرتبهٔ عصمت خوف و خشیت

ایزدی زاید از حد تحریر و تقریر و اشند و بسیاری از ایشان که بحمد الله تعالی شب و روز در عبادت و زاری
بسر میبردند و از خوف عقاب الهی چندان گریستند که بر رخساره های ایشان زخمها پدید آمد و حق تعالی
جا بجا در محکمات قرآنی خوف و خشیت ایشان را حکایت میفرماید و از جهات مے ستاید و در احادیث
شیعه و سنی مصرح است که ملائکه مقربین از روزیکه جهنم آفریده شد گاهی به تبسم آشنا نشده اند و بعد ازین
بروایات امامیه خواهد آمد که جناب سید المرسلین صلعم فرمود که اگر کسی را اعمال هفتاد پیغمبر حاصل باشد باز هم باید که
اعمال حسنه را حقیر داند و از عذاب و از اهوال قیامت ایمن نماند بلکه از بحار الانوار ان شاء الله تعالی هویدا
و آشکارا خواهد شد که خود حضرت خاتم النبیین میفرمود ای کاش من درختی میبودم الی غیر ذلک پس حضرت
مؤلف بجهت خوف و خشیت فاروقی آنچه در بعض مقامات گفتگو کرده خارج از قانون اسلام و شریعت
خواهد بود و با اصل مذهب تشیع نیز مخالف افتاده زیرا که در کتب سیر و احادیث مثل شروح شفا
مذهب رفضه و قدریه بهمین نهج نوشته اند که آنها اعتقاد آن دارند که جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم
و باقی انبیا و مرسلین ضرورست که از عقاب و عذاب الهی تا وقتی که در دنیا باشند می ترسیده باشند
خواهی جناب اقدس الهی ایشان را مامون فرماید و خواهی نه لیکن چون مذهب ایشان لباسهای گوناگون
پوشیده و در هر بهار و خزان برنگ مناسب ظهور یافته حتی که اجماع حضرت مؤلف و برادر مهین او یعنی
فاضل اخباری احمد آقای ایرانی بعد از خرخشار بسیار و دریوزه گری از خدمت علمای اصول
و اخبار و اختلافهای ایشان در بیان معنی خاتمه تجرید العقاید طوسی بلکه تکفیر و توهین علمای کبار ایشان
قرار یافته که خوانده ایشان درین کتاب طریق مداهنه و مدارا می پیماید و براه نفاق میرود و در دلش
چیزی دگر و بر زبانش چیزی دیگر است محو و اثبات و ترک و اخذ بعید نباشد اول چند از روایات
دیده باشند که بزعم شان دلالت بر غلبه رجای خلفا داشته باشد با اعتقاد مزبور که در
شروح شفا مذکور است قائل شده اند اکنون که غلبه خوف و خشیت این بزرگواران بر آنها مسلم
باینمذهب گشتند که غلبه خوف از علامات کفر و نفاق است شعر بر چشم عدو خود بزرگتر عیبست

عمل است سعد و در چشم دشمنان خار است ٭ علاوه میتوان گفت که آنچه جناب سید الساجدین رضی
الله عنه و عن آبائه اجمعین در صحیفهٔ کامله میفرمایند که کلام من بقبضهٔ شیطان است دلیل بر آنست که عملی از اعمال
آنجناب غیر مورد قبول محلی نگشته پس اعمال شر کدام کدام است که بجهت صدور آن شیطان را بر خود حاکم
و خود را محکوم او علی الاطلاق می شمرد جز آنکه بکمال طیب خاطر دست بیعت قدوهٔ مروانیان دراز
ساخت بلکه بیعت را براستی عالی اعمال مقدم داشت با آنکه در واقعهٔ حره تخلف آنجناب از منحرفین
یزید شمارند و نیز می پرسیم که آن معاصی کدام کدام اند که حسن مجتبی علیه التحیة والثنا وقت مرگ گریه
و بکا بملاحظهٔ آن آغاز نهاد چنانچه مفصلاً خواهی دانست انشاء الله تعالی هفتم آنکه آنچه از صحابه
در زمان آن سرور صلی الله علیه وآله وسلم در اعمال خیر مثل هجرت و بیعت و مشاهد و شرف و صدقات
در راه خدا و امثال آن صدور یافته بنا بر آن بر اعمال ما بعد فوقیتی داشته که قبولیت آن اعمال سابقه
بالخصوص بار ها بر زبان وحی ترجمان گذشته مفصلاً و قطعاً بخلاف اعمال ما بعد که خیریت آن بن هم بقدر این
منصوص نیست و کتب رجال مثل فهرست شیخ و کتب حدیث ما بیه کما او ما نا الیه قبل ذلک هم نص است
در آنکه آنچه از صحابهٔ کبار بمعیت سرور دو جهان از اعمال و عبادات اتفاق افتاده هیچ عملی برابر آن
نمی تواند شد بلی ثواب تبرا و متعة النساء خارج از بحث و مستثنی از جمیع فضائل است که هیچ عملی و ثوابی
برابر آن نیست فکیف که از مرتبهٔ چهارم درگذرد و بداهت عقل نیز بر این حاکم است که اعمال خیر
صحابه در زمان حیات شریف بر غیر آن ترجیح تمام دارد چه بالقطع در محل خود ثابت شده که اعمال
الشیخین از اعمال دیگران از فراوان افضل و اشرف است پس اعمالیکه صحابهٔ کبار را شرکت در آن دست
داده هیچ اعمال مساوی آن نمی تواند بود زیرا که بمشارکت جماعت آن عمل را هیئت وحدانیه حاصل
می شود مانند کیفیتی که بهر جز از اجزای مرکب پدید می آید چنانکه اهل تحقیق تقریر آن کرده اند
هشتم آنکه آنچه در حدیث ابو بریده قیل و قال نموده مبنی بر آنست که در خاتمهٔ آن بجای صیغهٔ متکلم یعنی
فقلت لفظ فقال نقل شده و آن نیست مگر بذهن مولف نادان از اذهان اصدقای ایمانی او که احتیاط در

نقل روایات نمی کردند و بهره از تتبع کتب احادیث و تصفح نسخ صحیحه بدست نداشتند چه بسیار از نسخ
صحیح بخاری از جاهای بسیار طلب نموده مراجعت کردم همان صیغهٔ متکلم که محفوظ خاطر بوده برآمده هرگز
در هیچ نسخهٔ صحیح مزبور لفظ فقال لنا قتیم بن جمیل وقال مؤلف باعتراف خودش اساساً ساقط شد و شروح و تراجم
این کتاب نیز اشعار بر اختلاف نسخ ندارند بلی از مطالعه فتح الباری و دیگر شروح و تراجم معلوم میشود
که در مصدر حدیث اختلاف است یعنی لفظ فقال لی و قال لی بوده لیکن شارحین ابی را که روایت نسفی
است صواب گفته اند و در لفظ فقلت ما اختلاف نسخ را تعرض نمیکنند و ذلک ادل دلیل علی الاتحاد
و بر فرض محال اگر در هیچ نسخه لفظ فقلت نباشد خواهم گفت که در کتب حضرات متشیعین معمول و مرسوم
همین است که چون برجوع ضمیر بسوی متکلم دشوار می افتد مقوله راوی قرار میدهند بینی که در حدیث رشید
هجری که صاحب مجمع البحرین وارد کرده آخر علمای امامیه بهمین مقولات رجوع میکنند و عبارتش این است
وَرُشَیْدُ الْهَجَرِیُّ کَانَ یَعْلَمُ عِلْمَ الْمَنَایَا قَالَ حَدَّثَنِی اَمِیْرُ الْمُؤْمِنِیْنَ فَقَالَ یَا رُشَیْدُ
کَیْفَ صَبْرُکَ اِذَا اَرْسَلَ اِلَیْکَ دَعِیُّ بَنِی اُمَیَّةَ فَقَطَعَ یَدَیْکَ وَرِجْلَیْکَ وَلِسَانَکَ
قُلْتُ یَا اَمِیْرَ الْمُؤْمِنِیْنَ آخِرُ ذٰلِکَ الْجَنَّةُ قَالَ عَلِیٌّ عَلَیْهِ السَّلَامُ یَا رُشَیْدُ اَنْتَ مَعِیَ فِی
الدُّنْیَا وَالْآخِرَةِ قَالَ وَاللّٰهِ مَا ذَهَبَتِ الْاَیَّامُ وَاللَّیَالِی حَتّٰی اَرْسَلَ اِلَیْهِ الدَّعِیُّ عُبَیْدُ اللّٰهِ
بْنُ زِیَادٍ لَعَنَهُ اللّٰهُ فَدَعَاهُ اِلَی الْبَرَاءَةِ مِنْ اَمِیْرِ الْمُؤْمِنِیْنَ فَاَبٰی فَفَعَلَ بِهٖ ذٰلِکَ بِاَجْمَعِهٖ
اشکال وارد می شود که در احادیثی که امامیه در کتب خود می آرند محاورات عرب یافته نمی شود و اکثر اغلاط
و لحن موجود است و عدم سلاست الفاظ علاوه بران چنانچه خود شارح کلینی اعتراف آن نموده و نقد مر سابقاً
آخر مدار تاویل برهمین قرار خواهد یافت که فقره والله ما ذهبت اللیالی تا ارسل الیه و دعاه الی آخره از مقوله
راوی است آری فرق این است که باعتراف مؤلف نیز نام راوی در عبارت حدیث بخاری موجود است
و در عبارت مجمع البحرین جز نام رشید یافته نمی شود و اگر ضرورت داعی است بسوی ایراد کشیده در عبارت روایت
بخاری نیز بر فرض منکر ضرورت شدید است کما لا یخفی نهم آنکه تکلف درین است که ضمیر را بسوی

عبد الله را جمع کنند زیراکه قبل ازین از کتب امامیه مذکور شد که اهل سنت مرید مذهب صحابه کبار اند پس بنا بر آنکه
که افضلیت ابوموسی اشعری مذهب ایشان باشد چه جای آنکه از احدی منقول نباشد بخلاف آنکه مذهب ایشان
بسوی او بی مذکور بر گردانند که هم عدم تکلف است و هم مطابقت اصول و عقاید هم آنکه دعوی ایشان یعنی
که ابوموسی اشعری اعمال حسنه ما بعد را بر اعمال ما سبق تفضیل داد دعوی بی دلیل و جای شک که چنین
باشد چه محتمل که او اعمال لاحق را متساقط ندانسته باشد چنانکه فاروق اعظم پس با وجود این احتمال
ظاهر دعوی تفضیل معنی خواهد بود و منتهای تمنای فاروق چنانچه از کرمانی و دیگر شروح بوضوح
می انجامد آنست که هرگاه میزان اعمال قائم شود و نیکی و بدی بشمار آید این هر دو باهم متنازع شوند و هر دو کس
آویزند و من ازان رها گیر بتوسل اعمالیکه همراه پیغمبر خیر البشر بجا آورده نجات یابم و لنعم ما قال بعض
العرفا شعر طاعت ناقص ما موجب غفران نشود ✤ راضیم گر نشود علت عصیان نشود ✤ از صلحا و اتقیا
در باب مزید خوف و خشیت از بارگاه کبریا عجائب قصه ها در روایات صحاح مرویست بر حرف فی ازان کتاب قصص
منها ما عن حذیفة رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه وسلم قال کان رجل فیمن
کان قبلکم یسیئ الظن بعمله فقال لاهله اذا انا مت فخذونی فذرونی فی
البحر فی یوم صائف ففعلوا به فجمعه الله ثم قال ما حملک علی الذی صنعت قال ما حملنی الا
مخافتک فغفر له و اصل این حکایات هم متفق علیه فریقین است چنانچه از مطالعه کافی کلینی و تصنیفات
صدوق امامیه بالمعیان می انجامد و از محاورات قرآنی و آیات بینات کتاب مستطاب بر وجه اصح می توان
یافت که کثرت خوف و خشیت دلیل مزید علم و معرفت است قال الله تبارک و تعالی انما یخشی الله من
عباده العلماء چنانچه از بحار فاضل مجلسی عنقریب خواهد آمد و آنف گذشته که حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله و سلم فرموده که اگر شخصی عمل هفتاد پیغمبر کرده باشد باید که آن را حقیر شمارد پس آنچه از حضرت
فاروق منقول است یا از دیگر خلفای راشدین مثل حضرت صدیق و امیر المومنین مرویست اتباع سنن
نبوی است شعر بنده همان به که ز تقصیر خویش ✤ عذر بدرگاه خدا آورد ✤ ورنه سزاوار خداوندیش

لیکن نتواند که بجا آورد * بالجمله چون مقدمات مصنوعهٔ جناب مؤلف از قبیل بناء فاسد بر فاسد است
نتیجهٔ آن که عبدالله بن عمر اعتقاد کند و گوید که ابوموسی اشعری از فاروق افضل بود نیز فاسد باشد
یازدهم آنکه توجیه مضمم نفس رجوع بمنع می‌کند کما سبق مرارا ان الموجه مانع فیسل او را ادعای قرار
دادن و از دلیل طلب داشتن دلیل بر نسبت که مطلب او با وجود ظهور تفهیمیه تا بمطالب در مقصد چه رسد
دوازدهم آنکه مأمد را از توجیه مذکور تحاشی داشتن نیز موقوف بر مقدمات سابق است که
در فساد آن هیچ شکی و ریبی بر قانون مناظره نیست سیزدهم آنکه دعوی ترتیب فضل خلفا
رضی الله عنهم اجمعین محض فضولی داشتن فضول محض است چه دلیلش نیست مگر شهادت عبدالله بن
عمر بافضیلت ابوموسی بزعم مؤلف و هو مما یضحک علیه الثکلی بل الشکلی کما لا یخفی چهاردهم
آنکه توجیهی که در بارهٔ فاروق و ابوموسی بکار برده چون مخالف اعتقاد اهل سنت است در دیگران
هوس خام را انگیخته و سخن بوقت گفته بلی بر اصل تشیع که تکفیر دشمنان مرتضی بآن منافاتی ندارد
مستغنی تواند بود چنانچه از تصانیف سمی علم الهدی مثل تبصره و غیره شمت ظهور دارد پانزدهم
آنکه غفر میسر آید که عبدالله بن عباس را بن وصف گوساله پرستی و انحراف شدید از اهل بیت نبوی
تصریح مؤلف در قول آتی خطی کامل از تشیع حاصل است نیز غالبا که بنیاد این قسم توجیه بر تشیع یا
تشبیه بآن کفر الله ذنبک ذنوبنا و نور الله قلبک قلوبنا که حضرت مؤلف در این مقام عبارت
مسودهٔ خویش حاشیهٔ قلمی کرده که مستتر مباد که مفضولیت حضرت فاروق اعظم از ابوموسی
باحادیث صحاح اهل سنت ثابت است فقط بر تحدیث منحصر نیست که مخالف تاویلی کرده خوش دل
بوده باشد بلکه نکته لطیف بود و ازین حدیث هم برآورده شد انتهت بعینها اقول در این مقام
نیز جناب مؤلف رسالهٔ اجمال مخل بکار برده و مورد تشنیع مجتهد جاسی کما سبق فی صدر هذه
الرساله شده کاش اشارتی بعضی ازان احادیث می‌نمود و جوابش بتفصیل تمام می‌شنید و لیکن
فقیر باغماض نظر ازین عیوب میگوید که اگر مراد از مدلول این احادیث فضیلت جزئی است

فعین تسلیمها لکن لا تقدح فی المقصود زیرا که مقصود از فضیلت فاروق اینست که بجمیع وجوه و جمیع صفات ارجح ست بلکه در مجموع صفات فضائل که در دنیا بکار آید من حیث المجموع پس ممکن ست که در مفضول چیزی از اوصاف کمال متمکن باشد که در ذات فاضل نبود چنانچه در تکمیل الایمان و دیگر کتب این فن تصریح واقع ست و اگر مراد فضیلت کلی و کثرت ثواب و فور آثر که منافع آن با صل دین و شریعت رجوع کند فهو فی حیز المنع و بحمد لله که در ما نحن فیه نیز مرتبه فضیلت بنام فاروق اعظم باعتراف ابو برده مسلم است چنانچه فاضل متبحر عسقلانی در فتح الباری تصریح بدان نموده حیث قال قوله فقلت القائل هو ابو بردة وخاطب بذلك ابن عمر فاراد ان عمر خیر من ابی موسى واراد من الحیثیة المذكورة والا فمن المقرر ان عمر افضل من ابی موسى عند الجمیع لكن لا یمتنع ان یفوق بعض المفضولین بخصلة لا یستلزم الافضلیة المطلقة ومع هذا فعمر فی هذه الخصلة المذكورة ایضا افضل من ابی موسى لان مقام الخوف افضل من مقام الرجاء الخ یعنی ابو برده با ابن عمر گفت که ازین حیثیت نیز عمر بهتر از ابو موسی است که مقام خوف بهتر از رجا و هر چند محال نیست که مفضول بعضی از خصائل فائق بر افضل باشد لیکن با اینهمه عمر فاروق در بعضی نفس ام بدرجه رسید که ابو موسی بآن فائز نگردید علاوه اهل تتبع نیک میدانند که امامیه بسیاری از امور را که مناط فضیلت ائمه هدی بر تمامی خلائق خصوصا حضرات انبیا علیهم السلام گمان می برند و از خصائص ایشان می شمرند در دیگران هم یافته شده و خصوصیتی و اختصاصی باقی نمانده چنانچه کتب مجلسی از بحار و مانند آن شهادت میدهد و اگر بر اصول موضوعه ایشان که در باب ائمه اعتقاد دارند و منطوق آن روایات آنست که ائمه هدی موجب ضلالت امت گردیده اند کما سبق شطر منها ادنی غور و تامل بکار برده شود عیان گردد که معاذ الله اهل بیت طاهرین از جمیع امم بدتر بوده اند و بر همه کس واضح و لائح شود که معمول تمامی بنی آدم است که در باره مقتدایان خویش روایات شوکت و عظمت در کتب دین و ایمان خویش می آرند الا حضرات امامیه که جل همت ایشان

بنابر

بنا بر تقلید ابن سبای یهودی حقیقه و دلیل تذلیل اهل بیت معروف است و در کمال ذلت و خواری الشان
اقتساب بهامی عجیب ساخته اند لیکن بقصد اختصار نمیگذارد که این آرزو چنانچه باید بسیار بدی از صول امامیه
در خاطر قاصر اید بر باز متمکن است از قوت تفضل رشد الله و ولی التوفیق و بیده ازمة التحقیق **قال الفاضل**
المتبحر الحکیم هداه الله تعالی الی الصراط المستقیم چون از فحوای حدیث مرفوع
دعوی مرا مصادق یافتی پس از نهم اجلی و ابین بشنو که در صحیح مزبور فی مناقب عمر بمخاطبه ابن عباس رضی الله
عنه با جناب ابن خطاب مذکور است بعد عبارت طویله وَاَمَّا مَا تَرٰی مِنْ جَزَعِیْ فَهُوَ مِنْ اَجْلِکَ
وَمِنْ اَجْلِ اَصْحَابِکَ وَاللّٰهِ لَوْ اَنَّ لِیْ طِلَاعَ الْاَرْضِ ذَهَبًا لَافْتَدَیْتُ بِهٖ مِنَ اللّٰهِ عَزَّ
قَبْلَ اَنْ اَرَاهُ و این حدیث چنانکه می بینی نص صریح است در خوف شان از غصب خلافت زیرا که هیچ
مصری با ابن عباس و اصحاب شان که البته مراد خلیفه همین جناب ولایت مآب و متوسلان جناب امامت
انتساب اعنی امثال حضرت سلمان و ابوذر و مقداد بوده باشند و رای انتزاع خلافت از سید سرور نبی با شم
نرسانیده بودند و نسبت بآنحضرات چنان تقصیری نکرده بودند که انتدای طلاع الارض ذهبا بعوض
آن اراده داشتند و از مواخذه روز قیامت چنانکه از قول قبل ان اراه ثابت است خواه ضمیر مفعول
راجع بسوی لفظ الله باشد خواه بسوی موت یا قیامت بقرینه معنوی ترسیدند و اگر کسی از لفظ
اصحابک جمیع صحابه نبوی مراد گیرد لا شک الهم مع ابن عباس فی الصحبة تا قبول داریم لیکن در آن صورت بیان آن
اضرار و تقصیر ملتمس است چه بزعم ما خود چنین گناهی عظیم سوای غصب خلافت و ما یتفرع علیها از اخذ فدک و منع خمس
الی غیر ذلک از فاروق اعظم واقع نشده و اگر باشد اظهار آن بذمه حضرات اهل سنت است و توجیه رکیک تعنیف
که رضا بالنفسه فرموده چنانچه از ذکر بخاری این حدیث را در باب مناقب عمری ترا و بضحک علیه الصبیان الثکلی اند که جا بجا
تضاهست که وقت مرگ در آن حین مع جبر بنصوص صحیحه جابر خوف غالب میباید بلکه این معنی اعلا منقبت است و آنکه بزعم
ظالمی حسب زعم شان اگر شخص گنهگار هم باشد از جهت مظلومیت حط معاصی او میشود و در چنین وقت جزع و فزع نکو
اعتراف بآنکه این جزع و فزع بجهت ابن عباس و اصحاب او است و سوگند باستکبر بالا در حالت سکرات

خوردن که اگر تمام روی زمین طلا و بیش من بودی بعوض این عمل فدا میکردم قبل از ملاقات
خدایا لقا موت وا اینها همه با بهضام نفس باشد زهی لعنت غلط گفتم خاک بر دهن همه تسا و نیز مستتر
مباد که از حدیثین اولین مشتمل بر نسبت احداث با صحابه که بطریق عدیده مستکثره مرویست حتی که
اگر دعوی قرب تواتر کرده شود بعید ندارد و هم ازین هر دو حدیث صحیح معتبر مبین گشت که حدیث
بشارت عشره مبشره وضعی است صدور او لائق با هرة موضوعیتش که علمای ملت جعفریه کثرهم الله تعالی در کتب کلامیه
بیان کرده اند هرگاه ببراهین قویه باثبات رسید که در حدیث لا تدری ما احدثوا بعدک از احداث
همین غصب خلافت مراد باشد جنت بمراحل بعید است گو جنت شداد باشد و چون جناب مخبر صادق
انکار از یقین مغفوریت جناب ابن ابی قحافه بجمله لا ادری ما تحدثون بعدی و اخبار بالغیب از احداث
کما ثبت باعتراف منهم فرموده باشند تبشیر بجنت در صورت ارشاد حدیث مزبور از حدیثین مذکورین هم حکم
باجتماع النقیضین است فکیف انی تقدیم حدیث التبشیر و نیز اگر حدیث تبشیر صحیح بودی جناب فاروق
اعظم وقت مرگ چرا کلمه مماثل به فرت برب الکعبة نمی فرمودند بالعکس گاهی در حال حیات تمنای نجات
از اعمال کفافا لا لی و لا علیّ میفرمایند و گاهی در اوان احتضار جزع و فزع نمایند و حسرت کنند که اگر تمام
روی زمین زر و نزد من میبود فدا میکردم انتهی کلامه بلفظه اقول و استعین بالرؤف الرحیم
این معقولات نیز مثل حکایت و افسانه بتقلید شیخ حلی که راه صولیه و از جناب مولف سرزده سر اگر
بیاد فقیر می آید که حلی مذکور در بعضی از تصانیف این حدیث را در مطاعن خلفای راشدین رضوان الله تعالی
علیهم اجمعین از صحیح بخاری و دیگر کتب مثل نهج از کتب دیگر آورده و زبان دراز کرده و گفته که منصف
ذکی باید که این رزو را ببیند که مثل آن رزوهای کفار صدور یافته و قول جناب امیر المؤمنین را در هنگام شهادت
نگاه کند که فزت برب الکعبة یعنی بمطلب خویش رسیدم بالجمله ایجاد و اعتراضات بسیار بران متوجه اند
لا خصتا قلیلی از کثیر التماس میکنیم نخستین آنکه بر ناظران این اوراق اتبه صدق و عیوب مولف
کالصبح اذا اسفر وضوح تمام دارد و لنعم ما قیل فی امثال هذا المقام مصرع دروغی را که اخرا باشد دروغ دوم آنکه

احقر العباد قبل از مطالعه شروح بخاری آن همین مقام در نص مزعومی مولف که دلالت بر خوف حضرت
فاروق در باره غصب خلافت دارد تامل میکردم و بدل میگفتم که در همین مقام نظر بمقدمات سابقه و تصریحات
صاحب تحفه اثنا عشریه و دیگر علمای طائفه که مهما امکن تطبیق در احادیث باید نمود حاجتی باقامت ادله بر ابطال
این خیال نیست بلکه فقط ذکر حدیث حذیفه که در صحیح بخاری در باب فتنه که تموج کموج البحر عبارت از آن
سمت روایت یافته برای دفع وهم مولف کافی است الفاظ آن روایت اینست ثنا عمر بن حفص بن
غیاث ثنا ابی ثنا الاعمش ثنا شقیق سمعت حذیفة یقول بینا نحن جلوس عند عمر
اذ قال ایکم یحفظ قول النبی صلی الله علیه وسلم فی الفتنة قال قلت فتنة الرجل فی اهله
وماله وولده وجاره یکفرها الصلوة والصدقة والامر بالمعروف والنهی عن المنکر
قال لیس عن هذا اسألک ولکن التی تموج کموج البحر قال لیس علیک منها بأس یا امیر
المؤمنین ان بینک وبینها بابا مغلقا قال عمر أیکسر الباب ام یفتح قال لا بل یکسر
قال عمر اذا لا یغلق ابدا قلت اجل قلنا لحذیفة اکان عمر یعلم الباب قال نعم کما اعلم ان دون
غد لیلة وذلک انی حدثته حدیثا لیس بالاغالیط فهبنا ان نسأله من الباب فامرنا
مسروقا فسأله فقال من الباب قال عمر یعنی حذیفه میگوید که من با جمعی از اصحاب نزد عمر بن
خطاب نشسته بودم وقتی که او پرسید که از شما کسی هست که حدیث پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم را در باره فتنه
یاد داشته باشد گفتم که من یاد دارم که حضرت فرموده که فتنه مرد در اهل و مال و فرزند و همسایه اش میباشد
که نماز گزاردن و صدقه دادن و امر بنیکی نمودن و از بدی باز داشتن تدارک آن میکند عمر گفت من از این فتنه
سوال نمیکنم بلکه از آن فتنه می پرسم که موجزن بسبب مخاصمت و کثرت منازعت مثل موج دریا محیط است
گفتم از این فتنه بر تو باکی نیست زیرا که درمیانه زمان تو و آن فتنه دروازه ایست بند کرده شده که
هیچ فتنه در زمان تو هرگز بر پا نگردد عمر گفت ای حذیفه آیا دروازه را خواهند شکست یا خواهند گشاد گفتم
نخواهند گشاد بلکه خواهند شکست عمر گفت هرگاه خواهند شکست تا قیامت بند نخواهد شد [illegible] معمول است

گفت بعید است انکسار بستن دروازه مشهور نیست گفتم بلی راوی گوید با حذیفه گفتیم که آیا عمر میدانست
این دروازه را حذیفه گفت بلی خوب میدانست چنانکه میدانم که شب قریب تر است بنسبت فردا آینده این کلام
من حدیث پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم را نقل کردم که هرگز مغلطه‌ها و چیستانها را در آن گنجایش نیست راوی
می گوید که حذیفه مرد هیبت بود قدرت نیافتیم که از وی پرسیم که مراد از دروازه که بود پس مسروق را
که در علو منزلت و علم و عمل دستگاه رفیع حاصلش بود و در سوال جرأت تمام داشت امر کردیم
پس او پرسید حذیفه گفت که مراد از دروازه مغلق که مانع از فتنه بود ذات عمر است انتهی محصله و
از مطالعه این حدیث نیز بوضوح می انجامد که چون فاروق اعظم بحدیث نبوی میدانست که بعد از وی فتنه‌ها
وقوع خواهد یافت کسی را خلیفه نساخت تا دامنش از غبار و کدورت منزه باشد نه چنانکه حضرات اهل
تشیع گمان می برند که مقصود او از شوری صرف خلاف از حضرت امیر است حاشا و کلا آمدیم بر
شهادت فاروق اعظم پس باید دانست که خود امام المحدثین محمد بن اسمعیل بخاری و دیگر اهل حدیث نیز در مناقب
وی رضی الله عنه حدیثی آورده اند که در شهادت او نص قطعی است و هو هذا ثنا مسدد ثنا یزید بن
زُرَیع ثنا سعید عن قتادة عن انس بن مالک قال صعد النبی صلی الله علیه وآله وسلم
أُحُدًا ومعه ابو بکر وعمر وعثمان فرجف بهم فقال اثبت فما علیک الا نبی و
صدیق او شهیدان یعنی روزی جناب سرور عالم صلی الله علیه وآله وسلم بر کوه احد رونق افزود و همراه وی
صدیق و فاروق و ذی النورین بودند پس کوه بلرزه در آمد حضرت فرمود بجای خود باش و متزلزل
مشو که بر تو کسی نیست مگر یک نبی و یک صدیق که فی الحال باین وصف متصف اند یا عمر و عثمان که
آخر شهید خواهند شد و اکتفا بصیغه مفرد از آنست که در فعیل تثنیه و جمع برابر است و برهمین معنی دلالت دارد
صیغه تثنیه که در بعضی از روایات واقع است فان الحدیث یفسر بعضه بعضا کما صرح به المؤلف مراراً
و نیز دلیل بر شهادت آنجناب بلکه دیگر حواریین پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم نیز قصه جبل حرا است که در مکه معظمه
واقع شده و حضرت امیر و طلحه و زبیر هم شریک بوده اند چنانچه مسلم رحمة الله علیه در صحیح خود روایت

نموده

المودة کما لا یخفی علی المحدثین هر گاه بر حدیث حذیفه و آنچه بدان تعلق دارد احاطه کرده حال نقض
مزعوم حضرت الامع شد که سرابی بیش نیست بلکه از اضغاث احلام و بدستور سابق از خیالات خام
است بعد که شروح بخاری بدست آمد و مراجعت باین مقام واقع شد دریافتم که میل اکثری از شارحین این
کتاب مستطاب سوی همین است که یاد کردم پس حمد و سپاس بقدر طاقت بشری بجا آوردم و گفتم الآن ظهرت
بالمطلوب شبینی که صاحب غایة التوضیح لشرح الجامع الصحیح می گوید قوله من اجلک کانه تفرس ان الفتنة
ستظهر بعده یعنی جزع حضرت عمر بحال ابن عباس و مانند او از ان بود که بفراست می دانست که
فتنه نزدیک بعد از من بر پا خواهد شد و ملا یعقوب بنبانی صاحب خیر جاری درین مقام راه تفصیل و
تصریح رفته و گفته الاقرب ان یقال ان مراده رضی الله عنه ان جزعی لاجلکم لانی کنت
بابا مانعا عن حدوث الفتن وظهورها کما مر سابقا من حدیث حذیفة فاذا توفیت
یظهر الفتن فیما بینکم فجزعی لذلک و لکم لا لنفسی و انما خصه بالذکر لان الکلام کان
مسوقا معه و لانه کان حدیث السن فتوقع بقائه الی ان حدثت الفتن و من جملتها
قتل عثمان رضی الله عنه و وقوع الحرب من الجمل و الصفین و امارة یزید و قتل الحسین بن
علی رضی الله عنهما و قتل ابن الزبیر و فتنة حکومة حجاج یعنی در توجیه این حدیث بهتر
گفته شود که مراد فاروق آنست که این همه بیقراری من برای شماست زیرا که فتنه تا زمان من
ممنوع بود بعد از وفات من در میانه اهل اسلام فتنه ها بر پا خواهد شد پس بحال شما جزع میکنم و تخصیص ابن
عباس بخطاب دو وجه است یکی آنکه مخاطب او وی بود دوم آنکه بسبب نوجوانی ظن بقای ابن عباس تا ظهور
فتنه ها مثل قتل عثمان ذی النورین و وقوع حرب جمل و صفین و سلطنت یزید لئیم و قتل شهید کربلا و ابن
زبیر و فتنه ریاست حجاج بخاطر بود و ازین کلام که صاحب خیر جاری گفت وجه اصالت ابن عباس
و تبعیت و فرعیت دیگران در کلام فاروق اعظم نیز هویدا گشت و معاذ الله اگر مراد خوف غصب خلافت
و ایصال ضرر باهل بیت اطهر می بود چنانچه قلب مولف اختلاج آن میکند اصالت ابن عباس

و تبعیت جناب امیر و اولاد طیبین او قلب موضوع میشد برین تقدیر بایستی فرمود کلاما تری
من جزعی فمن اباک او من علی بن ابی طالب و اذ لیس فلیس خدا یا مگر بنیاد مزعومه دگان این مولف بر اصول
موضوعه خویش باشد کما مر و سیجی فی المسلک الثانی انشاء الله تعالی و متوهم مباد که شاید دیگر شارحین
توجیهی بدین مقام کرده باشند که باحدی از دلالات مفید خیال مولف باشد زیرا که خلاصه کلام تصحیح حافظ
عسقلانی و شیخ جلال الدین سیوطی آنست که جزع فاروق برای اصحاب در باره استخلاف بود ایشان را
بحسی سپارد که قیام فتنه فیما بین المسلمین در خلافتش متوهم نباشد فاین هذا مما فهمه المولف سوم
آنکه آنچه مولف از جزع خلیفه ثانی رضی الله عنه و قول و من اجلک و من اجل اصحابک فهمیده مبتنی
بر آنست که ابن عباس معتقد خلافت بلافصل حضرت امیر مثل علمای شیعه باشد و این توجیه محض تهمت
و بهتان عظیم بر ابن عباس است کما هو الظاهر من شروح کتب الاحادیث و اسماء الرجال مثل الاستیعاب
و اسد الغابة و الاصابة فی تمییز الصحابة و غیرها مما لا یتناهی اما عند الامامیه پس بر متتبعین کتب مخفی
نمی ماند که بر توثیق او فراهم نیامده اند الی که کشی و غیر او در توثیق و تعدیل آن بزرگ گفتگو دارند و
احادیث مذمت او ایراد میکنند چنانچه فقیر بسیاری از ان روایات بخاطر خویش محفوظ دارد لیکن
بجهت مخافت اطناب فقط بر اشاره کفایت کرد و چون باعتراف مولف جا بجا درین رساله سمت وضوح یافته که
از اصحاب سید المرسلین عمل بد صادر نشده جز غصب خلافت و حق تلفی اهل بیت مال آن همه روایات و قیل
و قال بدان میکشد که ابن عباس هرگز با اهل بیت بنو التفاتی نداشته و تفسیر اهل بیت علیهم السلام
نیز بر گوساله پرستی و در آن دستی او دلالت تمام دارد کما سیجی انشاء الله تعالی پس اگر ابن عباس مثل
اعوان و انصار خلفا نبود آخر چه بود باعث قدح او اگر چیزی دیگر باشد بعرض ما آن روایات یا عیاذا بالله
زنا و لواطه میکرد یا شرب خمر می نمود یا مانند برادر امام حسن عسکری که او را علمای امامیه جعفر کذاب ملقب ساخته
اند بتصریحات مجلسی در بحار و حق الیقین قمار می باخت و طنبور می نواخت الی غیر ذلک من الکبائر چهارم آنکه
احتمالات جزع عمر رضی را نقل کردن بلا دلیل و چیزی مخصوص نسبتن دلیل قوی است بر آنکه هنوز حضرت مولف

اصد تمامی ایمانی او که در روایت کشی و ورق گردانی شرکلین افادات که اعجوبه اولی الابصار بلکه اضحوکه روزگار است بوده‌اند صحیح بخاری را بچشم ندیده و در صدد مناظره با علمای اعلام گردیده‌اند و بعضی از عبارات مؤلف هم که متعلق بحواشی دارد با یمعنی متنافر است کما ستعرفها ان شاء الله تعالی و کفی بها نما مبیناً پنجم آنکه هرگاه بجای خود ثابت گشته که حصول رویت الهی نزد اهل حق نیست مگر برای انبیا و اصفیا نه برای کفره و شقیا فانهم عن ربهم یومئذ لمحجوبون پس اعتقاد برویت ایزدی مستلزم دعوی صلاحیت خویش باشد فیعارض ما فهم المؤلف قطعاً حذرا با مگر اولیاء مؤلف بجای دیگر انتقال سازند ششم آنکه دلیل مؤلف بر خوف حضرت امیر المؤمنین از غصب خلافت موقوف بر آنست که لفظ جزعی من اجلک و من اجل فلان در محاورات اعراب بالنص در همین معنی باشد که متکلم از مضاف الیه لفظ اجل خوف فی شأن تظلم داشته باشد و هو ممنوع بلکه این لفظ در محاورات ایشان بمعنی غمخواری و دلسوزی در باره او استعمال می‌آید و از قاموس و محیط و صحاح جوهری نیز همین امر دریافت میشود و از نهایه جزریه در حل بعضی از لغات احادیث نبویه صلی الله علیه و آله و سلم مرادف لفظ من اجله و لاجله وضوح تمام دارد و همچنین از شروح جامع بخاری سیما از خیر جاری کما لا یخفی علی من تتبعها بلی اگر لفظ فمن اجلک بجای فمن اجلک اطلاق می‌یافت و جزع بمعنی خوف میبود قیل و قال مؤلف گنجایش میداشت و اذ لیس فلیس هفتم آنکه در صورت عموم اصحاب خوف حضرت عمر از جمیع صحابه در باره تظلم باعتقاد شیعه هم راست نمی‌نشیند فضلاً عن اعتقادنا معاشر السنة و الجماعة زیرا که هنوز در تظلم ابن عباس نظر باصول شیعه خرخشا و کلام است چه جای آنکه جمیع اصحاب مبتلا از فاروق باشند و از همها جمیعاً خوف عظیم داشته باشد و حال آنکه از عدل و داد او تمام جهان و جهانیان مرفه الحال و فارغ البال باشند و روز و شب فایض الامتنان گریه و بکا نمایند که برجنازه هیچ احدی از بعدیت منقول نباشد چنانچه شیخ ابو العباس فرموده الا ان تضم الیه الضمائم الذمیمة و تخترع ملء الاختلافات الرکیکة کالسقیفة هشتم آنکه دعوای اخذ فدک جابجا نموده دلیل بر آنست که خوف مؤلف

بر روایات موضوعهٔ رواة خویش فریب خورده و اعتقاد آن داشته که جناب سیدة النساء بر زمین
فدک قابض و متصرف و وکیلانش بعهدهٔ خویش مشغول بودند و این هم دعوی بلا دلیل و ادعای بلا بینه بر اهل سنت
بلکه اول می باید که فدک را معین کنند که باغی بود از باغات مدینه یا دهی بود که زراعت و باغات داشته
یا شهری عظیم مثل سمرقند و بخارا یا ملکی محیط و مشتمل بر بلاد عظیمه یا عالمی را فرا گرفته چنانچه روایات کلینی و
مجالس شوشتری و تالیفات همتاشش بر آن گواه است پس این مخالف را ابتدا از میان بر طرف کرده تعیین
مغصوب نماید و قبض و تصرف جناب بتول زهرا را اصالةً یا وکالةً ثابت فرماید و دونه خرط القتاد و بعد از این
در باب منع خمس تقریر طعن بر حضرت فاروق بعنوانی کند که از کدورت نقض و معارضه و منع مصفی باشد و
عصبیت و عناد را چنانچه کنتوری اختیار ساخته و قدمرت الیه الاشارة گنجایشی ندهد نهم آنکه بیان امر از
ذمهٔ اهل سنت وقتی ضرور باشد که اول خوف خلیفهٔ ثانی رضی الله عنه از غصب خلافت ثابت کند و باثبات
رساند که معنی کلام او اظهار حصول خوف است مخاطب آنرا نه غمخواری و پس این همه بنا بر فاسد بر فاسد
خواهد بود دهم آنکه ذمهٔ اهل حق چنانکه دانستی بعد از بیان توجیه جزع حضرت امیر المؤمنین برای
ابن عباس رضی الله عنهما النظر ببقای او در اوقات فتن هرگز مشغول نیست بلکه ذمهٔ مدعی خوف
حضرت خلیفهٔ ثانی در بارهٔ غصب خلافت هنوز مشغول است فیجب علیه اثباته بدلیل یخلو عن غبار المنع و
المعارضة و النقض و انی له ذلک یازدهم آنکه از کجا دانسته که امام المحدثین بخاری رحمة الله علیه
این حدیث را در مناقب فاروق از آن جهت آورده که او برای شکست نفس و تحقیر او از اهوال قیامت و ما یتعلق
بذلک می ترسید محتمل است که بخاری این حدیث را در مناقب وی بدین سبب روایت نموده که متضمن بر فضائل عظیمه است
که ابن عباس بذکرش رطب اللسان و عذب البیان گشته و بلا شبهه آنچه او یاد کرده امور است عظیم و
منقبتی است پس مخفی نیست که ما فوق آن تصور نتوان کرد و تقریر فاروق نیز ضمیمه آن گشته چنانچه عبارت
تمام و کمال ملاحظه شود حَدَّثَنَا الصَّلْتُ بْنُ مُحَمَّدٍ اَخْبَرَنَا اِسْمٰعِیلُ بْنُ اِبْرَاهِیْمَ اَخْبَرَنَا اَیُّوْبُ
عَنْ اِبْنِ اَبِیْ مُلَیْکَةَ عَنِ الْمِسْوَرِ بْنِ مَخْرَمَةَ قَالَ لَمَّا طُعِنَ عُمَرُ جَعَلَ یَأْلَمُ فَقَالَ لَهٗ اِبْنُ عَبَّاسٍ وَکَاَنَّهٗ یُجَزِّعُهٗ

يا امير المؤمنين ولا كل ذلك لقد صحبت رسول الله صلى الله عليه وسلم فاحسنت
صحبته ثم فارقت وهو راض عنك ثم صحبت ابا بكر فاحسنت صحبته ثم فارقت
وهو عنك راض ثم صحبت صحبتهم فاحسنت صحبتهم ولئن فارقتهم لتفارقنهم
وهم عنك راضون قال اما ما ذكرت من صحبة رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم
ورضاه فانما ذاك من من الله من به علي واما ما ذكرت من صحبة ابي بكر و
رضاه فانما ذلك من من الله من به علي واما ما ترى من جزعي فهو من اجلك ومن
اجل اصحابك او اصحابك والله لو ان لي طلاع الارض ذهبا لافتديت به من عذاب
الله قبل ان اراه ومويد اين احتمال است آنكه بخاری رح در مناقب مرتضوی قول حضرت عمر آورده
گفته قال عمر توفي النبي صلى الله عليه وسلم وهو عنه راض الى دستهم فكذا هذا زياده برين
نيست كه قصه شكستگی نفس ضميمه اين وجه باشد نه آنكه فقط ضم نفس با عشر ايراد اين حديث در مناقب
فاروق گشته و از همين مقام واضح می شود كه حضرت مؤلف را صدق اين او حكم ببطول عبارت نموده باسقاط آن
پرداختند تا بدين عوام طلبه متذكر شود كه ايراد اين حديث در مناقب نظر بهمين سبب است كه مؤلف گفته نعوذ
بالله من التدليس والتلبيس دوازدهم آنكه بخيال مؤلف كه فاروق از جناب امير و شيعيان او
نظر بغصب حقوق اهل بيت می ترسيد مستلزم نفاق ابن عباس است زيرا كه او ابتداء از طرف خود
بی درخواست كسی عنوان خدا و رسول و صديق و جميع مومنين برای فاروق ثابت كرده همه اين
امور كا افترا بر خدا و رسول است بلا ضرورت داعيه مشرح شده و هل هذا الا شأن المنافقين الذين يقولون
بافواههم ما ليس في قلوبهم معاذ الله من ذلك هر چند نفاق ابن عباس بر اصول اماميه ممكن ليكن معاذ
الله كسی از اهل حق بآن قائل باشد پس الزام ايشان باصول خويش از عجائب افادات است سيزدهم
آنكه بخيال خام مؤلف عالی مقام مستلزم آنست كه فاروق اعظم تكذيب ابن عباس قصد كرده باشد
زيرا كه ابن عباس ميگويد كه همه مسلمانان از تو راضی و خوشنود اند و خود جناب پيغمبر صلی الله عليه

و آله وسلم از تو در حالت خورسندی وفات فرموده وفاروق گفت که من نه تو و علی بن ابی طالب
ابوذر و سلمان و مقداد خوف میکنم و لا محاله میدانم که شما با من عهد او حق سیدار ید لیس در مناقب غیر و او را
در دعگو نبا شته باشد و تقریر او بر خلاف این تکذیب الّا شارد فیلزم التناقض فیلزم البطلان بما یتمکن
فی قلب المؤلف والحمد لله علی ذلک چهاردهم آنکه سلمنا که علامت ایمان غلبه رجا بر خوف است لیکن مراد
ازین غلبه در عین وقت موت حضور قابض الارواح است کما روی فی مشکوة المصابیح عن النبی
صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ لَا يَمُوتَنَّ أَحَدُكُمْ إِلَّا وَهُوَ يُحْسِنُ الظَّنَّ بِاللهِ وَقَالَ الْمُحَقِّقُ
الدِّهْلَوِيُّ فِي شَرْحِهِ هٰذَا حَثٌّ عَلَى تَحْسِينِ الظَّنِّ بِاللهِ فِي حَالَةِ الْمَوْتِ اعْتِمَادًا عَلَى فَضْلِهِ
وَكَرَمِهِ قَالُوا مِنْ عَلَامَةِ السَّعَادَةِ أَنْ يَكُونَ الْغَالِبُ فِي مُدَّةِ الْحَيٰوةِ الْخَوْفُ فَإِذَا
جَاءَ الْمَوْتُ يَغْلِبُ الرَّجَاءُ پس مولف از کجا باثبات رسانیده که حدیث حضرت عمر در عین حالت موت
است نه قبل ازان بلکه لفظ لما طعن عمر جعل یالم که عنوان حدیث مذکور است کما عرفته مفصلا ظاهر در دلالت
برانست که در روز اول از زخم بلکه با مهلت اینحکایت واقع شده بالاتفاق حضرت عمر دران روز وفات
نکرده بلکه یکدو روز مهلتی یافته بخلاف جزع امام حسن کما سیجیٔ فی المسلک الثانی عشر و جاء انشاء الله
تعالی و در همین مقام لطیفه ایست بس دقیق که حضرت مولف در اصل رساله که از برادران مقبول ما بهان
بدست آمده در همین جا بحدیث مشکوة و قول شارح که فقیر بلا مراجعت باصل بعینه ذکر کردم دلیل دعوی
خود آورده لیکن وقت طبع رساله بعد تکرار انظار جدید چون دیده که ذکر حدیث و قول محقق دهلوی
لا بل الحق لا علیهم بهان اجمال دریغ بر داخت تا عوام در اشتباه افتند و دانند که حال و ثمنان حضرت
خلیفه ثانی خالی از علامت ایمانی بود بستر مخفی نماند که در اصل رساله مذکور که تا دو سال بلکه زیاده ازان
در کشمکش محو و اثبات ما فتاده بود و این عبارت هم اندراج یافته بود که آری کلام حضرت صدیق علی
ما في كنز العمال في مسند الصديق عن الحسن انه قال الصديق لو بكر طائرا على شجرة فقال
طوبى لك يا طائر تاكل الثمر و تقع على الشجر لوددت اني ثمرة ينقرها الطائر لكن

المبارك وعن الضحاك قال رأى أبو بكر الصديق طيرا واقعا على شجرة فقال يا
طير والله لوددت أني كنت شجرة إلى جانب الطريق يمر علي جمل فأخذني فأدخلني
فاه فلاكني ثم ازدردني ثم أخرجني بعرا ولم أكن بشرا تاکه دریافت شود که در عبارت
ارشاد کرده اند محمول بر انهضام نفس خواه خوف الهی می تواند شد که چنین گونه انهضام نفس که گاهی تمنا
بودن از قسم نبات و گاهی زبان هم درگذشته از فضل نباتات زدگر صحابه با تو زیست وجهی قوی برای
چنین خوف نمی باید بلکه بنوعی خلاف شکر منعم حقیقی است که او بآیت ولقد کرمنا بنی آدم منت بر نوع
می نهد و انسان بکثرت که شرف جنس و ان حاصل بود گذشته تمنای نباتیت بلکه جمادیت توان
گفت از ذلک عجب عجاب انتهی و دیگر عبارتش از همین جنس بسبب گذشتن از حظوظ عنصریه بخوبی در
فهم همه ارباب ندوة الا تحریر آنهم تعرضی واقع می شد و منشاء آن جز این نیست که این عبارات مطروحه
در سخافت و خرافت همرنگ افادات مطبوعه این قلم و کاست بنماید معهذا کتب دیگر از تصانیف علمای
قوم که مؤلف از جمله مقلدین شانست موجود است جابجا بقسم روایات الطمطراق می زنند و باندار
درباره خلفای راشدین بغایت قصوری میرسانند من بعد واضح باد که فقیر اکنون و درین صفحات
کلام اجمالی مرتب میکند بگوش دل باید شنید که انجمله خوف و خشیت ازین برگزیدگان بارگاه الهی
صدور یافته عین اتباع سنت نبویه بوده کاش حضرت مؤلف کتاب مکارم الاخلاق را می شنید و در
یافت میکرد که درین امور چه احادیث در طرق امامیه مروی گشته از جمله آن حدیث ابوذر غفاری است
رضی الله عنه که بنیاد تمامی کتاب عین الحیوة مجلسی بر آن افتاده و از عبارت وصیت و ترجمه ملا
مجلسی پیداست که در آن وقت غیر از مومنین کسی حاضر نبود در اثنای آن عبارتی واقع است که ای ابوذر
بدانکه اگر شما نماز کنید تا بقدری که دو تا شوید و روزه بدارید چندانکه تار باشوید نفع ندهد مگر که مقارن
ورع و تقوی باشد ای ابوذر اگر مرد بیاید با عمل باشد مثل عمل هفتاد پیغمبر باید که آن عمل را حقیر داند و بترسد
وازینجا بکمال فضائل و عظمت مناقب شیخین پی باید برد که با وصف بجا آوردن اعمال صالحه از حد بیش گمانی

قرة العینین بتفضیل الشیخین و امثال آن چه خوف و خشیت الهی بر ایشان غالب بود حتی که حضرت صدیق
بنا بر روایات کنز العمال علی ما نقل المؤلف از حساب روز جزا و اهوال و شدائد قیامت می ترسید و بحالات جو
زبیحهار بخیال می آورد و آرزوی نباتیت و جمادیت صرف می نمود باقی ماند آنکه این قسم تمنا از دیگر
صحابه مروی نیست پس این همان شهادت علی النفی است که باظهار صاحب تنبیه و در مناظره رشید
المتکلمین انار الله برهانه الی یوم الدین کما یدل علیه کتاب غزة الراشدین و افاده دیگر مجتهدین و
مقلدین مثل کنتوری قابل اصغا نمی باشد خصوصاً از حضرت مؤلف که بلا ریب بکتاب صحیح بخاری هم
بغور و امعان مراجعت نموده مع ذلک چون حضرت مؤلف در فن کلام و تتبع احادیث انبیا
و ائمه علیهم السلام طفل ابجد خوان است او را کی اتفاق افتاده که آنچه از صحابه کبار بالخصوص
مقبولین لسانی امامیه مرویست بچشم عبرت ببیند اکنون حسبة لله بجلد عاشر بحار که حقیقة موضوعش
ذکر واقعه کربلاست این آرزوها از کتب معتبره مروی و منقول ببیند که سلمان گفت یا لیتنی کنت کبشا
لاهلی فاکلوا لحمی و مزقوا جلدی و لم اسمع بذکر النار یعنی کاش من برای عیال خود گوسفندی
بودمی پوست مرا پاره پاره می کردند و گوشت مرا میخوردند و ذکر دوزخ بگوش من نمی رسید ظاهر است تخصیص
عیال دلالت بر آن دارد که سرپرستی و خدمتگذاری ایشان باید الوصف الا دیدمت علیک شان
بوده و در اصل خلقت خود بخلی داشتند نخواستند که دیگران خصوصاً آل عبا درین عند اللطیف شریک شوند
بلی حقیقت همین است که اول خویش بعده درویش اکنون از زبان صدق ترجمان حضرت شهید طف
لفظی منقول میگردد که هرچند بدلالت مطابقی برین آرزوها دلالت ندارد مگر بدلالت التزام آخر
ما تمنی سوی همین چیزی می کشد چنانچه روایت امالی شیخ صدوق مسموع شود حدثنا محمد بن موسی
ابن المتوکل قال حدثنا علی بن الحسین السعدابادی قال حدثنا احمد بن محمد
بن خالد عن محمد بن سنان عن المفضل بن عمر عن الصادق جعفر بن محمد عن ابیه عن جده
علیهم السلام قال سئل الحسین بن علی فقیل له کیف اصبحت یا ابن رسول الله

قال

قَالَ أَصْبَحْتُ وَلِيَ رَبٌّ فَوْقِي وَالنَّارُ أَمَامِي وَالْمَوْتُ يَطْلُبُنِي وَالْحِسَابُ مُحْدِقٌ بِي وَأَنَا مُرْتَهَنٌ بِعَمَلِي لَا أَجِدُ مَا أُحِبُّ وَلَا أَدْفَعُ مَا أَكْرَهُ وَالْأُمُورُ بِيَدِ غَيْرِي فَإِنْ شَاءَ عَذَّبَنِي وَإِنْ شَاءَ عَفَا عَنِّي فَلَا أَرَى فَقِيرًا أَفْقَرَ مِنِّي محصل حدیث آنکه کسی از امام حسین علیه السلام پرسید که چون صبح کردی فرمودند صبح کردم در حالتی که پروردگار من بر سر من است و دوزخ روبروی من و موت طلب میکند و حساب انتظار می نماید و من گرفتار اعمال خودم آنچه را میخواهم بهم نمی رسد و آنچه را مکروه دارم دفع نتوانم کرد و جمیع امور بدست خداست خواه عذاب کند و خواه در گذر نماید هیچ محتاجی زیاده از من نخواهد بود چون حرفی از حال شهید کربلا گوش کردی خدا را حرفی دیگر از تمناهای حضرت خلیفه بلا فصل بشنو در همان مجلد عاشر بحار است قَالَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَا لَيْتَ السِّبَاعَ مَزَّقَتْ لَحْمِي وَلَيْتَ أُمِّي لَمْ تَلِدْنِي وَلَمْ يَذْكُرْ لِي اسْمًا ثُمَّ وَضَعَ يَدَهُ عَلَى رَأْسِهِ وَجَعَلَ يَبْكِي وَيَقُولُ وَا بُعْدَ سَفَرَاهْ وَا قِلَّةَ زَادَاهْ برای خدا اندک انصاف نمایند که درین کلمات طیبات مرتبه تمنا از نباتیت در گذشت بجماديت و ای جلویت کشید زیرا که هرگاه درندگان پاره پاره میکردند اگر تمام اعضای مقدس نمی خوردند آخر چیزی از آن البته میخوردند و آخر بعد هضم فضله هم دفع میشد سبحان الله باینهمه امور جناب امیر که کلامش فوق کلام مخلوق است بجنابیکه ابلغ است الوا فرمودند بلکه دست مبارک بسر زدند و زار زار گریستند اکنون کجا ماند شکر منعم حقیقی که وجود بشر را خلعت تکریم و تشریف انداکار خانه عنایت قدیم خویش پوشانید حالیا از حالات انبیا علیهم السلام یک دو حرف باید شنید که در مجلد از مجلدات بحار که در ذکر انبیا علیهم السلام است احادیث بسیار از جناب مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم و حضرات ائمه هدی مروی است که مختصری از آن درین چند سطر می گنجانیم که حضرت یحیی هم در خرد سالی بتقلید عباد و زهاد آن وقت که در بیت المقدس حاضر میبودند پیراهنی از موی پوشیده و کلاهی از پشم بر سر نهاده بلکه غالبا از زنجیر در گردن خود کرده و بر ستون مسجد بسته بنهادن عبادت مشغول که حوصله بشری متحمل آن نتواند شد و با اینهمه گریه و زاری بیدان پایه رسیده که از زخمهای رخسار و دندان

وی همیشه بیدار بود و در خوف عظیم از عذاب الهی گرفتار که گویا تمامی طبقات نار فقط برای او
مخلوق شده هر چند تسلیه مینمودند دل نمی نهاد بلکه گوش نمیکرد تا آنکه بهزار حیله و جهد بوالدین آمد
اتفاقا روزی در مجلس وعظ روبروی حضرت زکریا جماعتی کثیر گرد آمده بودند یحیی در میان ایشان حاضر شده بود
بار را اندکی از طبقات عقاب دوزخ شنیده رو بصحرا رفت دامن کوهی را از زنجیر پای خویش گرفته چندان
گریست که پاهای مبارکش در آب چشم او فرو رفت آیا هیچ عاقلی قبول خواهد کرد که بدون صدور زلتی
در باره ایمه بوده باشد چنانچه از حضرت ابو البشر صادر شد اینقدر ها میگریست و آتش دوزخ را نصب
العین همیداشت سکنا که حضرت خلیل علی نبینا و علیه الصلوة والسلام نظر بواقعه کربلا در رنج
بود تا آنکه از همین جهت انی سقیم فرمود چنانچه در کتب مطبوعه مومن جا نیست لیکن این تاویل در
باره حضرت یحیی که بر طبق حدیث مصطفوی و دیگر نصوص ایمه از عذاب دوزخ میگریست چرا نمیتوان گفت
که علت اینقدر بکا و بیقراری باشد باز نان قاصره منیرسد موید انست گرفتار آمدن او در انواع عقوبت
و مصیبت چه بعد ازین بر جای خویش بخدمت حضرت مؤلف اصول مذهبش میرسانم که هر سانحه که بر انبیا
علیهم السلام گذشت از جهت حسد و انکار فضائل ایمه و توقف در ولایت ایشان بود و بس بعید مستتر نماند که عدد
انبیا در احادیث فریقین آمده یکصد هزار است محال نیست که حال این بزرگان در بیان ضبط تواند کرد
و در حقیقت اکتفا بر ذکر حال بعضی ازین جماعت که در قرآن مجید و حدیث شریف اسامی ایشان درج است
هم درین رساله مختصر متعذر است مگر بالاجمال از آیات بینات خوف و خشیت ایشان بالیقین معلوم است قال
الله تعالی اولئک الذین یدعون یبتغون الی ربهم الوسیلة ایهم اقرب و یرجون رحمته
و یخافون عذابه ان عذاب ربک کان محذورا و قال سبحانه بعد ذکرهم و کانوا لنا خاشعین
و قال الله تعالی ان الذین هم من خشیة ربهم مشفقون در کتب تفسیر باید دید که امام رازی و نظام
نیشاپوری و طبرسی و صاحب مجمع البیان بچه حالات خود را آن تعبیر میکنند بانه لیس بمحل تقریر این قصه طولانی را برای تمنای
خاتم المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم که در بحار مجلسی در کتاب السماء والعالم که مجلد چهاردهم است و مشتمل بر احوال

عرش و کرسی و افلاک و عناصر و موالید و ملائکه و جن و انس و غیرهم منقول است ختم کنیم عن ابی ذر رضی
الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انی اری ما لا ترون واسمع ما لا تسمعون
اطت السماء وحق لها ان تئط ما فیها موضع اربع اصابع الا وملک واضع جبهته لله ساجدا
والله لو تعلمون ما اعلم لضحکتم قلیلا ولبکیتم کثیرا وما تلذذتم بالنساء علی الفرش ولخرجتم
الی الصعدات تجارون الی الله لوددت انی کنت شجرة تعضد قال الطیبی فی قوله
لوددت انی کنت شجرة تعضد هو لکلام ابی ذر اشبه والنبی صلی الله علیه وسلم
اعلم بالله من ان یتمنی علیه ما لا اوضع عما هو فیه انتهی واقول هو اظهار الخوف منه تعالی
وهو لا ینافی القرب منه سبحانه بل یؤکده انما یخشی الله من عباده العلماء انتهی بلفظه
یعنی ابوذر غفاری روایت میکند که جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود که من می بینم چیزیرا که بنظر شما نمی آید
و میشنوم چیزیرا که شما آنرا نمی شنوید آسمان بقدر چهار انگشت هم خالی نیست مگر که فرشته پیشانی خود را بسجده
خالق نهاده بخدا سوگند میخورم اگر شما میدانستید آنچه میدانم کمتر خنده میکردید و بسیار میگریستید و با زنان
مغازلت نمی نمودید و بسوی بیابانها بصحرا میرفتید بدرستیکه من آرزوی آن دارم که درختی میبودم که مردم شاخهای
آن را برای حوائج خویش قطع می کردند و برگهای آنرا برای علوفه انعام می بردند ملا مجلسی بعد حل لغات
این حدیث از نهایه جزریه که حاصل مضمونش گذشت میگوید که طیبی درین حدیث متفق علیه میگوید که بهتر آنست که
خاتمه حدیث یعنی تمنا بودن درختی کلام ابی ذر باشد نه کلام جناب سید انام که ازین آرزو نامبرا و منزه
است ملا مجلسی رروان میفرماید که مقصود ازان اظهار خوف و خشیت الهی است که منافی تقرب و
عظمت نیست بلکه این مراتب را موکد و شدید مینماید نه بینی که حق تعالی در قرآن مجید فرموده است که
خوف خدا نمی کنند از بندگانش مگر علمای انتهی محصله احقر العباد مهما امکن زبان خود را مثل کشمیری
و جائسی و غیرهما بکمال خشونت نمی آلاید اگر کسی دیگر از اهل حق متوجه جواب خرافات مولف میشد
در قلب قیل و قالش که متعلق بتمنای صدیق اکبر است چه سخنان سخت که از قلمش نمی چکید بالجمله خدا ام

مولف و دیگر علمای مذهبش را ازین قسم تقریرها جز آنکه اصل شریعت را که تهذیب نفس و اکتساب
اخلاق جمیله و تواضع و فروتنی است برهم زنند و بر سنت سنیه جناب خیر البریه و اولاد طاهرین
و اصحاب طیبین او سخریه کنند مفادش هیچ بخیال نمی رسد حیرانم که مرجعیت خلایق بلاد لکهنو چه برای
تشهیر او کمی کرد که دخل در معقولات نمود و از انهم در گذشته علم انبیا و اوصیا را که ماثور و منقول است
بخیالات خویش راجع گردانید و قرآن و حدیث را از دست برفت تا ضرورت شرعی اجماع و جهرا را
احباب باعث بتوجه جوابش گردید و دو این فقیر بر آن کشید و الا حقیقت همان است که شیخ شیراز علیه
الرحمه نظم کرده مصرعه جواب جاهلان باشد خموشی ٭ چون علما از زمان در طلب معاش رجوع بمولف آوردند
و بعضی بجهت وجوه دیگر تلمیعاتش را می ستودند او را جرات تمام تالیف بهم رسید اگر این امور را از علامات
کبری برای قیامت و خروج حضرت امام مهدی قرار دهد بعید نخواهد بود اللهم ایّد الدین و المسلمین
بظهوره عاجلا و تدرک کلا من اعدائه راکبا او راجلا و افتح له کنوز الملک
و الملکوت و جمیع الآفاق و غلبه علی من اعرض عن سنن جنبیک من اهل الجحود و النفاق
و بشره بخذلانهم کما بشرت جده خیر الوری و قلت له انا فتحنا لک فتحا مبینا و سوّد
وجوههم فی الدنیا کما سوّدت وجوههم فی الآخرة و اعددت لهم عذابا مهینا و دمّر علی من نقضه
کما دمّرت علی قدمائهم تدمیرا فلا یضحکون الا قلیلا و لا یبکون الا کثیرا و یعیشون ذمیما
و یصلون سعیرا ٭ پانزدهم آنکه قید حسب عموم باعتبار مفهوم و دلالت بر این وارد که فعل ابو
لولو حین عمل و داود حکم بظلم او که از اهل سنت صدور یافت سخت ظلم و بیداد است لیکن تقریر را
که جعلش بر مجوسیت او روایات فریقین ناظر است حتی که در کابل بهای نیز اعتراف بمجوسیت او
موجود دانانکه سیر پرستی او از حضرت مرتضوی نقل کنند مقصود اصلی شان اشتهار آنجناب است که لا یخفی
علی من طالع الفضل لروایات التی ورده الفاضل الطبری فی الکتاب المزبور در ظلم او کدام شطار باقیست
قال الله تبارک و تعالی ان الشرک لظلم عظیم و قطع نظر ازین چون ما ز احادیث سابقه که در مذهب

اما سیزدهم پس استفاضه رسیده بجای خویش ثابت است که مجاهدات فاروقی مثل غزوات صدیقی بصدق
رضوان الهی گشته و برقی لمعانش زیاده بر سابق عالمی را فرا گرفته پس کسیکه در اطفای این نور کوشد
البته ظالم و جفاکار خواهد بود و همچنین احادیث دیگر بر کمال ظلم و جور او نص صریح واقع است فتذکر و لا تغفل
علاوه چون مصاهرت خلیفه ثانی بخاندان اهل بیت رسول ربانی متحقق است از شنوع این سانحه
جور و جفائیکه بر فلذه کبد بتول گذشته تمامی اهل دانش و بینش غیر از خفاش منشان مثل ضیاء آفتاب
رابعة النهار است پس قول الظلم آن مجوسی خانه خراب مین صدق و صواب و طرفه تر آنکه سرشته آیین آتش
پرست بلا ریب و دشمنی با اهل بیت رسالتمآب از نجا قیاس باید کرد که در هر سال مراسم این عید با نهایت
بجا آوردن و باشکال مجعول همان معامله کردن که آن مجوسی بدین بزعم متشیعین با آن ورده عین مجوسیت
و یهودیت است که از ابولولو و ابن سبا یاد گرفته اند بارخدایا مگر چنانچه در اصول شیعه شرک با ضد نبوت
و نبوت جمع تواند شد و نفاق بهر معنی که باشد با امامت ممتنع الاجتماع است چنانچه بر بینندگان تفسیر
اهل بیت و کتب کلامیه امامیه مخفی نیست اگر این مجوسی لعین نزد علمای طائفه بابا شجاع الدین ملقب گردد بعید
نباشد و نیز اگر بر مذهب ملا مجلسی که این همه کربلا و کذب و افترا انگیخته اوست مثل جهان بصوبت ام
کلثوم قائل شوند در مناظره اهل حق جان بسلامت برند زیرا که نزد دروغ گو هر کس را جواب است
شانزدهم آنکه تفسیر جزع که برای ابن عباس و دیگر صحابه بود از حدیث بخاری وضوح تمام یافت
حاجت اعاده نیست حالیا حال این جمله قسمیه باید شنید که تواند بود که تمیز جزع مذکور باشد فتنه را
بعذاب تعبیر فرموده باشد و از تفاسیر فریقین کما یدل علیه مجمع البیان صحت این استعمال و اطلاق
نیز سمت ظهور دارد و محتمل که اراده صیغه ماضی از باب افعال بود پس معنی آن است که قسم بذات کبریا
[illegible] فدا کنم قبل از آنکه حق تعالی این فتنه و عذاب را نماید و مقصود از این بیان عظمت فتنه است پس
جواب ابن عباس که فاروق را در بار نفس خویش گرفتار جزع دانسته بود تمام شد یعنی جزع من برای نفس
خویش نیست بلکه برای شماست تا در فتنه واقع نشوید و احتمال دیگر آنکه سابق گفته شد معلوم شد که

جزع تو برائی اصحابست فقط برای نفس خود خوفی داری پس جواب داد که خوف شدید دارم
وا یقدر میدیم قبل ازانکه عذابرا ببینیم و نه اشان للانبیاء والاولیاء لما عرفت سابقا و مثل
شارمین مثل ملا یعقوب و غیر او بمعنی اخیر است کما لایخفی هفتد هم آنکه قید ادعای قرب تواتر در حدیثین
سابقین که از صحیح بخاری و موطای مالک منقولست و اکتفا بر نفس صحت در روایتین لاحقین که بلا شبهه در
بخاری موجود دلیل است برآنکه مؤلف آنچه در معنی اصحیت صحیح مرکوز و با رد در صدر رساله قلمی فرموده یعنی
احادیث مندرجه اش بلاشبهه از زبان مخبر صادق است بخاطرش مرتکز نیست چه اول این عبارت قطعیت
صدورش از جناب پیغمبر صلی الله علیه واله وسلم میکشد و این قطعیت بدون تواتر معقول نمی شود چنانچه از کلام امام
نووی رحمة الله علیه قبل ازین بوضوح انجامید پس دعوی تواتر اولین و عدم تواتر آخرین یعنی چه باز چه ازینجا
که اصحیت منحصر درین دو حدیث اول باشد و این مضحکه بیش نیست علاوه بعد از حکم بقطعیت صدور
از حضور فالنص النور اضافه لفظ قرب موجب حیرت میگردد هجدهم آنکه بر عقلای عالم مخفی نخواهد
بود که این همه لاف زنی و دعوی مؤلف بموضوع بودن حدیث بشارت عشره مبشره از ان قبیل
است که در صدر اوراق رساله خویش بحق مالک بد کیش گفته بود که عدم روایتش را علمای ما کالشمس فی
نصف النهار روشن ساخته اند و حال آنکه بعد از تحقیق اینهمه ترانه ها از پرده غیب خلاف واقع برآمد چنانکه
ناظرین این اوراق را بشان بعلم قطعی میدهند لیکن چون معمول اهل سنت که بعد نقل کلمات مفتریات قوم خاطر
ایشان را باستیصال و ابطال آن سخت بیقرار میشود و معارضات و مناقضات آن از اصول شیعه بخاطر
جوش میزند و رفته رفته نزد ابنای زمان که همشان بکمال قصور و فتور گرائیده بطول میکشد ناچار از تذکار
هفوات و تعصبات علمای قوم درین مقام اعراض و اغماض نمودم و بر ذکر مؤلف توقف داشتم چه خوش بودی
که حضرت مؤلف یک دو دلیل موضوعیت آن نقل میکرد تا قدرت الهی در جوابش ظاهر شدی و محنت
انتظار باقی نماندی نوزدهم آنکه بکدام دلیل ثابت فرموده که مراد از حدیث اهل سنت که صحابه
بعد از وفات سرور عالم هر روز کار آوردند و محتجب نیست که هرچه پیرایه عرض در بر تو شنیده اند همه بتصور

مؤلف بوده

مولف بوده بلکه بادلهٔ قویه بمعرض ثبوت رسیده که صدق و صواب منحصر در امور یست که علمای اهلحق تقریرش کرده اند پس جنت بر اصل از ممالک امامیه بعید است گو جنت شداد باشد و لیکن شهادت قرآن و حدیث مالک را با مملوکان خود پس با جنت چه کار و موید آنست تصریح بعضی از اکابر باشتمال این قسم احادیث بر فرق ضاله از خوارج و روافض فالحمد لله علی ذلک **بستم** آنکه جائیکه در حدیث مطاقیل و قال کرده آنهم مبتنی بر محتملات بعید است اقامت دلیل و انتهاض برهان کجا صورت بسته و قبل ازین گذشته که مولف خود را مانع و اهلحق را در حدیث الحوض مستدل قرار داده فاین الدلیل و این البرهان نعوذ بالله من همزات الشیطان **بست و یکم** آنکه معنی جملهٔ لا ادری الخ بعنوانی همت فهم یافته که هرگز احتمال اجتماع نقیضین بلحاظ حدیث تبشیر در ان منطرق نیست فدعوی اجتماع النقیضین عجیب و طریف جدا **بست و دوم** آنکه انچه فرموده و نیز اگر حدیث آه حرف بحرف بر حال حسن مجتبی منطبق نیست کما سیجی انشاء الله تعالی نه بر فاروق اعظم که جزع او بلا ریب قبل از حالت مرگ بوده چنانکه گذشت **بست و سوم** آنکه انچه گفته که اگر تبشیر صحیح بود فزت برب الکعبه میفرمود نه آنکه در حیات کفاف گوید و وقت ممات جزع نماید دلیل بر آنست که آنحدیث بعد زخم صادر نشده بلکه در صحت فرموده و حال آنکه از جمع روایات و افادات شیخ الاسلام ابو العباس معلوم میشود که انحدیث هم بعد زخم وقتی بر زبان آورده که اصحاب کرام مناقب و مدائح او متواتر و متصل میگفتند و عدل و داد انجناب را در حین خلافت یاد میکردند **تنبیه** قال المولف فی الحاشیة التی وقعت فی غیر موضعها و قد رایت فی بعض الرسائل لفظ الحدیث هکذا الافتدیت به من عذاب الله عز و جل و ذلک اصرح دلالة علی ما قلنا انتهت بعینها **اقول** چون بنده دلیل در این اوراق حال این دلیل بخوبی بیان کرده حاجتی باقی نمانده که باز بابطال آن متوجه شوم لیکن انچه در ینمقام واجب العرض توان گفت اینست که رجوع حضرت مولف ببعض رسائل و عدم رجوع او باصل کتاب و شروح آن که باعث مفاسد گردیده بجا عرفت منقصت افضلاء حقیقت کیشیر است و نه کار بنی آدم بل هو طور ورا طور العقل از ینجا بکمال تمسخر و لغطو (؟) سلامت ذهن

مولف و اصد قامی بیانی اوبی باید برد و شاید درین صنعت شرح و احسان بجال اهل حق و اظهار
کمال قوت خویش در فن کلام مقصود باشد چنانچه در اختیار نسخهٔ انا لکاتبون مسطورش بوجه حقیقت
همین است که اینهمه عجایب و غرایب بواسطهٔ حضرت مولف درین زمان آخر دیده می شود اطال الله بقائه
و یسر لنا لقائه **قال الفاضل المتبحر الحکیم هداه الله تعالی الی الصراط المستقیم**
و بعد اللتیا و التی میگوییم که اگر صدیق اکبر و صاحبیه با وجود منصب خلافت من جمیع الوجوه از ثالث
خصوصا عداوت با مورد نص و ال من و الاه و عاد من عاداه نزد کافهٔ امم و منهم الشیعه بری می بودند
و احادیث مزبوره در کتب صحاح مندرج می بود هر چند بملاحظه اش مضطر ابی عظیم دست میداد و راه
تاویل مسدود می بود لیکن معهذا امکان تاویل و توجیه می پرداختند و هر گاه نصوص خلافت
یعسوب الدین و امیر المومنین و ثالث غاصبین یعنی مثلث متساوی الاضلاع که ثبوت عدم استحقاق
واحدی از انها مستلزم عدم استقامت مجموع است در کتب اهل سنت بکثرتی باشد که از حد
تواتر معنوی درگذرد و صدها حدیث معاضد یکدیگر باشد و دفاتر مرویه بطرق شیعه که هرگز عقل
سلیم مجبول است آن همه طوامیر را که بطرق مختلفه از زبان اشخاص متعدده که با ماکن متفاوته سکنی داشتند در
ازمنهٔ متخالفه مروی باشد زنهار قبول نمیکند علاوه معین اذعان باشد عاقل دیندار هرگز در بیابان ریبی
نمی نماید و البته از تاویلات رکیکه بارده دست در آستین میکشد و الا انکار متواتر بالمعنی که مدار ایمان
کما هو ظاهر علی المهرة بجال المعجزات النبویة المرویة بخبر الاحاد بر آنست بالبداهة هدم اساس ایمانش می
کند فمن شاء ان یهرب من المطر و یقوم تحت المیزاب فالخیار بیده انتهی کلامه و علی هذه العبارة چنانچه
اقول و استعین بالرؤف الرحیم این خاتمه هم منقوض و مخدوش است بوجوهی
که تعدادش دشوار باشد مگر بقصد اختصار که در انجا شاید این رساله ملحوظ است ببعضی از آن
اکتفا می کنم و قصه دراز کوتاه میگردانم **اما اولا** پس از انکه چون لامحاله مراد از خلافت
بلا فصل است پس دعوی وجود نصوص صریحه فیهم متواتر معنوی انکار در کتب اهل حق از عجایب مضحکات است

کاش بنا بر لاف زنی خویش دعوی وجود نصوص بروایات امامیه اگرچه احاد باشد می نمود تا بمقابله
او می گفتیم که اگر مراد باین این نصوص بلا معارض است فنحن نمنعه بل ندعی انه خلاف الواقع وقد عرفت
دلائل هذه الدعوی فی الفصول السابقة والا فتعارضت و تساقطت و مخفی نیست که چون این
نصوص که اشاره بدان کردم از جناب پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم در آخر عمر شریف واقع است پس
لا محاله تقیه را دران مدخلی نبوده باشد چه جای آنکه ائمه امامیه علی الاطلاق سلب کلی نموده باشند
چنانچه ملا مجلسی در بحار الانوار از شافی سید مرتضی بجواب قاضی القضاة نقل میکند که ملخص آن عبارت
اینست که قیاس نبی بر ائمه در باب تقیه قیاس مع الفارق است زیرا که مبدأ جمیع احکام شرعی ذات
پیغمبر میباشد که معرفتش بدون اظهار او نمی تواند شد پس تقیه نبی را جایز نباشد بخلاف ائمه که حکم ایشان
بخلاف نبی است انتهی بقدر الحاجة اما ثانیا پس از آنکه اگر مراد از مثالب ذمایم واقعیه خلفاء راشدین
است پس معاذ الله حاشا وکلا که در روایات صحیحه که مناط اعتبار تواند بود وارد شده باشد چه جای
آنکه از حد تواتر معنوی هم درگذرد وصدها حدیث معاضد یکدگر باشد واگر مراد از مثالب مطاعن مزعومه
امامیه است پس عقلای عالم بغایت روشن است که این طائفه بنا بر مزید عداوت صحابه کبار از مهاجرین
وانصار بی شائبه مبالغه از ضروریات و بدیهیات هم انکار میکنند و در بیان آن هرگز مرتبه امتیاز بین
الرطب والیابس والنفع والضرر برای ایشان باقی نمی ماند بلکه کار دین و شریعت که مبنی بر نبوت
انبیاست بجهت وقوع خلل درین اصول همه برباد میرود و مقصود بانیان مبانی تشیع عرفی همین است یعنی
که حضرت مؤلف بسیاری از مدائح و مناقب و تواضع و تسلیم خلفا را که عین اتباع سنن انبیا بلکه عین پیروی
سید و سرور ایشان بود صلوات الله علیه و علیهم اجمعین از قسم بدعت و احداث و کفر و نفاق
شمرده وَهَلْ هٰذَا اِلَّا الْعَدَاوَةُ وَالْعِنَادُ برین تقدیر نه نبوت و رسالت به ثبوت می پیوندد و نه
امامت ائمه بهر صورت می بندد فَاخْتَرْ اَیَّهُمَا شِئْتَ بالجمله خارج از حیز امکان است که شیعیان
کفر و نفاق خلفا معاذ الله ثابت کنند و مراتب انبیا از حضرت آدم ابو البشر تا حضرت شفیع یوم

محشر داز جناب مصطفوی تا حضرت مهدی بجال خویش باشد واویلا که مولف بنا بر شیمهٔ ناعاقبت اندیشی ک
از اکثر مقامات رسالهٔ خود پیدا و آشکار است دعوی تواتر مثالب خلفای راشدین میکند و هنوزش خبری
نیست که اگر اهل حق روایات مدائح و احادیث محامد این حضرات را جمع کنند از الوف هم درگذرد بلکه اگر
بارهٔ محامد خلفا فقط اقوال و احادیث ائمهٔ اهل بیت را فرا گیریم و آثار اولاد و اهل قرابت ایشان
بپذیریم باز هم تعداد و شمار آن دشوار آید درینمقام بحکم ما لا یدرک کله لا یترک کله برای تصدیق
مولف که زبانش گاهی بجز دروغ بیفروغ آلوده نمی‌شود بعضی از روایات ائمهٔ معصومین در محمدت خلفای راشدین
قلمی میکنم بگوش شنوا و چشم بینا ملاحظه کن **روایت نخستین** از جماعهٔ محدثین متواتر است و بسند صحیح از امام
محمد باقر رضی الله عنه و عن آبائه کافةً اجمعین منقول که شخصی از آن جناب پرسید که در باب شیخین چه
میفرمائی فرمود که من ایشان را دوست میدارم گفتندش که گمان طائفه در حق تو آنست که اینهمه از راه
خوف و تقیه سر میزند جواب داد که خوف از احیا باید نه از اموات این گفت و در تشنیعات هشام بن
عبدالملک که خلیفهٔ وقت خویش بود شروع نمود و افاده فرمود که اگر خوف می کردم بایستی که از
سطوت و شوکت او که معادی اهل بیت و کشندهٔ ایشان است ترس میکردم هرگاه من او را بد میگوییم
تقیه از شیخین و معتقدین ایشان چه معنی داشته باشد **روایت دوم** از محمد بن حاطب است که حال
عثمان بن عفان از حضرت امیر استفسار کردم فرمود که امید دارم که من و عثمان مصداق آیت کریمه
باشیم وَنَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِم مِّنْ غِلٍّ إِخْوَانًا عَلَىٰ سُرُرٍ مُّتَقَابِلِينَ **روایت سوم**
از سالم بن جعد است که روزی نزد محمد بن حنفیه نشسته بودم جماعتی منقصت عثمان آغاز کردند پس محمد
نهی کرد و خطاب با بن عباس نمود که یاد داری که من بدست راست حضرت امیر روز جمل حامل لوا بودم و تو
بدست چپ وی که ناگاه خبر آمد که ام المؤمنین عائشه بر قتلهٔ عثمان لعنت میکند حضرت امیر هر دو
دستهای خود برداشت و فرمود من هم قتلهٔ عثمان را لعن میکنم خدا لعنت کند آنها را هر جا که باشند در
سهل یا جبل و ابن عباس زبان بتصدیق وی می گشاد **روایت چهارم** از امام محمد باقر است از پدر

بزرگوار خود شیخ محمد بن امام زین العابدین رضی الله عنهما که جماعتی در حق خلفای ثلثه خوض
کردند فرمود شما از مهاجرین اید که حقتعالی در محکمات کتاب مستطاب خود مدح آنها نماید
که از اموال و شهر و دیار خویش برای اعلای کلمة الله بعید شدند و فضل و رضوان الهی طلب کرده
دین خدا و رسول او را نصرت نمودند اولئک هم الصادقون جماعت دیگر گفتند که نه فرمود آیا شما از زمره
انصار اید که انواع عاطفت بحال فقرای مهاجرین مبذول داشتند و بمقتضای خلوص ایمان
عمل کردند فاولئک هم المفلحون گفتند نه فرمود هرگاه حال شما برین منوال است که بچشم دیدم و بگوش
خود شنیدم پس بلا ریب از گروه ثالث که بعد ازین دو گروه ممدوح قرآن مجید اند و دعای مغفرت
برای گذشتگان میکنند و از عداوت و کینه مهاجرین و انصار پاک و صاف می باشند نیز نخواهند بود
یعنی راه ضلالت اختیار کرده و از دائره اخلاص ایمان بیرون آمده روایت پنجم از امام صادق
از امام محمد باقر است که شخصی نزد امام زین العابدین آمد و گفت که خبر بده مرا از ابوبکر فرمود حضرت از
صدیق میخواهی سائل گفت تو ویرا این لقب یاد میفرمائی فرمود دیگر بدیا در تو او را جناب رسالتمآب
صلی الله علیه واله وسلم و تمامی مهاجرین و انصار باین لقب ستوده اند و هر که او را صدیق
نداند حقتعالی در دنیا و آخرت او را تصدیق نکند برو و با شیخین دوست شو روایت ششم
از کثیر که با امام باقر گفتم که آیا شیخین چیزی را از حقوق شما غصب کردند فرمود نه سوگند بکسی که
قرآن مجید را بر بنده خود محمد مصطفی صلی الله علیه واله وسلم نازل کرده که بمقدار دانه خردل
چیزی از حقوق ما غصب نکردند گفتم قربانت شوم تو ایشان را دوست میداری فرمود بلی و امر کرد
مرا که محبت ایشان اختیار سازم و دست خود بر گردن خود زده فرمود که هر چه از معصیت خروج
در دوستی ایشان عاید شود بر گردن منست بیزار اند خدا و رسول از مغیره بن سعید و بنان که بر اهلبیت دروغ
عداوت شیخین تهمت بستند تا آنکه مردم را نسبت با کان بد پیدا شد روایت هفتم از امام موصوف است که
او را شنید که فلان میگوید که پدر بزرگوار تو می گفت که آیت و انی لهم ... عنا فانه منهم

من غلٍ اخواناً علی سررٍ متقابلین در حق شیخین و علی بن ابی طالب نازل شد فرمود که چه بود
آن کینه چه بود که حق تعالی از قلوب ایشان دور کرد فرمود کینه جاهلیت بود در اولاد تیم و عدی
و هاشم که بعد از اسلام و ایمان بمحبت بدل شد تا آنکه چون ابوبکر صدیق را درد خاصره بهم رسید حضرت
مرتضوی بدست خود بعلاج و مداوای او مشغول میشدند و درین معنی روایات بسیار مرویست که بتواتر
معنوی میرسد **روایت ششم** از عبد الجبار همدانی است که امام صادق بر آنی خرص قومی که از
مدینه عزم سفر کرده بودند تشریف آورده فرمود که اهل مصر خود را از من پیام رسانید که هر که نسبت
بمن گمان برد که از شیخین بیزارم پس بدانند که من از وی بیزاری دارم و او را مردود و شقی می پندارم
روایت نهم هم از آن امام عالی مقام است که محدث طبرانی آورده که او را از شیخین پرسیدند
فرمود بیزارم از کسی که ایشان را بدی یاد کند و دوست دارم کسی را که با ایشان موالات نماید گفتند
که شاید تو بر سبیل تقیه اینچنین کلمات میگوئی فرمود برین تقدیر من از مشرکین باشم و شفاعت
جد من در آخرت بکار من نیاید و درین معنی سفارش با یاران خلاف روایات محدثین بیش از بیش در کتب
اهل حق مسطور است **روایت دهم** نیز از امام بحق ناطق است که قومی از اهل عراق گمان بردند
نسبت با که عداوت و منقصت شیخین مذهب ماست و حاشا که چنین باشد این هردو از بزرگان ملت اند
روایت یازدهم از امام ابو حنیفه است که در مدینه منوره وارد شده و نزد امام باقر رضی الله
عنه رفتم و آنجناب از اهل عراق خیلی دلتنگی داشت فرمود نزد من بنشست پس من بطرف
ملجیه بخدمتش نشسته بودم نشستم و گفتم چه میفرمائی در حق شیخین فرمود رحم کند حق تعالی ایشان را
گفتم که اهل عراق می گویند که تو از ایشان بیزاری فرمود برب کعبه دروغ بسته اند باز قصه ام
کلثوم که جناب مرتضوی بخشنودی خود او را در نکاح فاروق در آورده یاد کردم کاش مکتوبی بدین مضمون
بجناب ایشان میفرستادی فرمود اطاعت نوشته من نمیکنند ای ابو حنیفه تو فرمانم نبردی آنها
که از تو سر می پیچند کی بمکتوب من مایل شوند **روایت دوازدهم** از سنام صیرفی است

که گفت

گفتم ای امام تو خبر ده مرا در حق شیخین فرمود سوگند بخدا که ایشان را دوست میدارم و استغفار برای ایشان
می کنم و کسی را از اهل بیت نیافتم که او با ایشان موالات نداشته باشد **روایت سیزدهم** نیز از باقر العلوم
است که مردم از آنجناب پرسیدند که کسی از اهل بیت بود که شیخین را بد بگوید فرمود معاذ الله که چنین باشد
بلکه همه کس از ایشان محبت میداشتند و ترحم بر ایشان میکردند **روایت چهاردهم** نیز از آنجناب
است که در جواب عبد الله فرمود که در حلیهٔ سیف هیچ باکی نیست زیرا که از ابوبکر صدیق به ثبوت
پیوسته راوی گفت تو او را صدیق می گوئی مکرر فرمود که او صدیق است کسیکه درباره او چنین اعتقاد
ندارد حق تعالی او را در کونین تصدیق نفرماید و اگر این مضمون را در احادیث امام باقر و صادق رضی
الله عنهما تفحص کنیم بتواتر معنوی خواهد رسید و بحمد الله که هرچند علمای شیعه داد حق پوشی میدهند لیکن
باز هم کلمهٔ حق بر زبان ایشان جاری میشود صاحب کشف الغمه نیز مثل این روایت را آورده و هرچند قاضی
شوشتری در صدر احقاق الباطل پیچ و تاب میخورد لیکن کوشش او بجائی نمیرسد چنانچه بر متصفحین و متتبعین
کتاب او مخفی نیست و از اینجاست که ملا اردبیلی در بحث امامت تصریح و تنصیص بر آن کرده که آنچه
صاحب کشف الغمه ذکر می کند مقبول و مطبوع فریقین می باشد وَقَدْ تَقَرَّرَ اَنَّ اِقْرَارَ الْعُقَلَاءِ
حُجَّةٌ عَلٰی اَنْفُسِهِمْ **روایت پانزدهم** از حضرت امام جعفر از امام باقر است که اولاد سیدة
النساء فاطمه زهرا رضی الله عنهم اجمعین اجماع بر حسن سیرت شیخین و بزرگی ایشان دارند و احدی
خلاف آن نکرده **روایت شانزدهم** از سالم بن حفصه است که پرسیدم از امام باقر و فرزند
ارجمندش جعفر صادق حال شیخین را هر یکی فرمود که ای سالم من با ایشان محبت دارم و از دشمنان ایشان بیزارم
زیرا که آنها امام هدایت و ارشاد بودند **روایت هفدهم** از حضرت امام محمد باقر است که
هر که فضل ابوبکر و عمر نداند از احادیث شریف غافل و از سنت سنیه نبوی جاهل است و دیگر ائمه اهل بیت
تصدیق کردند بلکه قسم شرعی خوردند که آنجناب فرمودند عین صدق و سداد بوده نه توریه و تقیه و منشاء
مذهب رافضه تعصب و جهل ایشان از احادیث سرور انس و جان است و در بحار مجلسی بجائی خویش

ثابت شده که احادیث امامیه که خلاف سنت و احادیث نبویه بود همه موضوع و مفتری آل [illegible]

علی ذالک روایت هجدهم نیز از امام ممدوح و فرزند دلبندش منقول است که مردی بجناب
شیر خدا عرض کرد که آنچه در خطبه خود میفرمائی اللهم اصلحنا بما اصلحت به الخلفاء الراشدین
المهدیین آنها کیستند پس اشک از چشمهای مبارک فرو ریخت و فرمود که آنها حبیب من اند
ابوبکر و عمر که امام هدی و شیخ اسلام و مقتدای قریش بودند هر که با ایشان مقتدی شد بعد وفات
سرور کائنات محفوظ ماند و هر که اتباع آثار ایشان نمود بصراط مستقیم هادی گشت و متمسکین بایشان
از حزب خدا می باشند یعنی فلاح و رستگاری بنص قرآنی در حق ایشان است روایت نوزدهم
از مالک بن انس بسند صحیح از امام صادق از پدر بزرگوارش که حضرت شاه مردان و شیر یزدان
روز وفات فاروق بر جنازه اش استاده فرمود که زمین بر نداشت کسی را و آسمان کسی بر سایه
نافکند که دوست تر باشد نزد من از آنکه ملاقات خدا کنم بصحیفه او از عمر و این حدیث نزد شیعه بغایت مشهور و
مستفیض گشته که حاجت بیان نداشته باشد و بحمد الله که کتب معتمده امامیه الفین هم بران گواه است و مفسر
مذهب ملا مجلسی و اکابر او را در بحار الانوار مشاهده کردنیست خلاصه مقالات لاطائله شان آنکه
حضرت امیر ازین صحیفه صحیفه ملعونه مراد داشته نه صحیفه اعمال فاروق و صحیفه ملعونه عبارت از آن نوشت
که صنادید قریش که خلیفه ثانی ازانجمله بود باهم کرشوری کردند و بجد و جهد تمام نوشتند که امارت و سلطنت
را انجا از اهلبیت مدخل ندهند و حضرت امیر را از حق خلافتش منصرف سازند بر اهل تصفح و استقرا
مخفی نیست که در کتب سیر از اسفار فریقین مرویست که هرگاه کفار دیدند ظهور اسلام را دیدند
تائید دین با ایمان حضرت حمزه سید الشهداء و فاروق اعظم میزان عقل سنجیدند دریافتند که راه هجرت
بر اصحاب پیغمبر بسوی حبشه مفتوح است و حاکم آنجا یعنی نجاشی مواسات و مدارات اهل اسلام
بوجه اتم بجا آورد و ابوطالب مع امثالش از بنی هاشم و بنی المطلب به نصرت آنحضرت صلی الله علیه
و آله و سلم نطاق همت بر کمر جان بسته اند عهد کردند که رشته محبت این ناصرین قطع باید کرد و ایشان را از شعب

دوفرا

...از ملة امر شده و اخراج باید نمود و بعد از اتفاق بر مزید توثیق کتابی نوشتند که بعد از اخراج
رسم نکاح و تقسیم طعام الی غیر ذلک منقطع باید کرد و بیع و شرا هم موقوف باید نمود مگر آنکه حضرت پیغمبر را
دو دست از نصرتش بردارند و این مکتوب و صحیفه را در کعبه آویختند پس بنو هاشم و بنو عبد المطلب بمعیت
آنجناب بیرون برآمدند و در آن شعب اقامت کردند و این اقامت تا سه سال کشید پس حق تعالی
ارضه را برانگیخت تا تمامی حروف آن صحیفه غیر از نام مقدس او تعالی محو کرد و حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله وسلم با بوطالب اعلام فرمود و کفار قریش تصدیق ابوطالب نکردند هرگاه صحیفه را گشادند
و همچنان دیدند این صحیفه پاره پاره کردند و از تعاهد خویش درگذشتند پس حضرت با تمامی قوم خود
بدستور سابق در مکه معظمه اقامت اختیار فرمود و قصه این صحیفه در سیرت شامی که کتابی
بس کلان و تخمینا مشتمل بر دو هزار بالست واقع شده و نیز دریافت میشود که دست کاتب صحیفه مذکور
که منصور بن عکرمه بن هاشم بود شل گشته و در تصانیف مجلسی مثل بحار و حیات القلوب نیز نشان این
پیدا نیست ضبط و اتقان رواة شیعه باید دید که از کجا بکجا رسانیدند این صحیفه ملعونه را جزو نماز
مجعوله و روایات موضوعه و اذهان طائفه که طعن و سب اصحاب در خمیر ایشان افتاده وجودی نیست
فَلَعَنَ اللهُ مَنْ كَتَبَهَا وَفِي سَاحَةِ الْكَعْبَةِ دَفَنَهَا وَغَضِبَ اللهُ عَلَى مَنِ افْتَرَاهَا وَأَنَّهُمْ سَعَوا بِ
خَيْرِ الْوَرَى ترجمه عبارت بحار اینست در وقتیکه عمر مستولی شد صحیفه ملعونه مدفونه بیرون آورد
و همین صحیفه ملعونه بود که امیر علیه السلام تمنای آن کرده در وقتیکه عمر فوت شده و پارچه اش بر روی
پوشیده بودند امیر علیه السلام بر سر او ایستاد و گفت مَا أُحِبُّ أَنْ أَلْقَى اللهَ بِصَحِيفَةِ هَذَا
الْمُسَجَّى مِنِّي مُخْتَصَّ او و نیز گفته که از ابن شهر آشوب در کتاب مناقب از باقر علیه السلام در تفسیر يَا أَيُّهَا الَّذِينَ
آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا بِطَانَةً مرویست که اعلام فرمود خدای تعالی آنچه در دلهای ایشان بود و آنها اصحاب
صحیفه بودند که یکدیگر را دوست و ولی گرفتند و صدوق در معانی الاخبار از مفضل بن عمر روایت
کرده که او گفت پرسیدم از صادق علیه السلام از معنی قول امیر علیه السلام که احد ما احب ان القى الله

ثابت شده که احادیث امیه که خلاف سنت و احادیث نبویه بود همه موضوع و مفتری آل ابی سفیان
معاذ الله روایت هجدهم نیز از امام ممدوح و فرزند دلبندش منقول است که مردی بمجلس
شیر خدا عرض کرد که آنچه در خطبهٔ خود میفرمائی اَللّٰهُمَّ اَصْلِحْنَا بِمَا اَصْلَحْتَ بِهِ الْخُلَفَاءَ الرَّاشِدِیْنَ
الْمَهْدِیِّیْنَ آنها کیستند پس اشک از چشمهای مبارک فرو ریخت و فرمود که آنها حبیب من اند
ابوبکر و عمر که امام هدی و شیخ اسلام و مقتدای قریش بودند هر که با ایشان مقتدی شد بعد وفات
سرور کائنات محفوظ ماند و هر که اتباع آثار ایشان نمود بصراط مستقیم هادی گشت و متمسکین بایشان
از حزب الله میباشند یعنی فلاح و رستگاری بنص قرآنی در حق ایشان است روایت نوزدهم
از مالک بن انس بسند صحیح از امام صادق از پدر بزرگوارش که حضرت شاه مردان و شیر یزدان
روز وفات فاروق بر جنازه اش ایستاده فرمود که زمین بر نداشت کسی را و آسمان بر کسی سایه
نافگند که دوست تر باشد نزد من از آنکه بملاقات خدا کنم بصحیفه او از عمر و این حدیث نه بمثابتی که پایه مشهور و
مستفیض گشته که حاجت بیان داشته باشد و بحمد الله که کتب معتمده مخالفین هم بران گواه است و مفسر
مذهب ملا مجلسی و اکابر او در بحار الانوار مشاهده کردنیست خلاصه مقالات لا طائله شان آنکه
حضرت امیر ازین صحیفه صحیفه ملعونه مراد داشته نه صحیفه اعمال فاروق و صحیفه ملعونه عبارت از نوشت
که صنادید قریش که خلیفه ثانی از انجمله بود باهم شوری کردند و بجد و جهد تمام نوشتند که امارت و سلطنت
را نخواهند از اهلبیت مدخلی ندهند و حضرت امیر را از حق خلافتش منصرف سازند بر اهل تصفح و استقرا
مخفی نیست که در کتب سیر از اسفار فریقین مرویست که هرگاه کفار دیدند ظهور اسلام را دیدند
تائید دین بایمان حضرت حمزه سید الشهدا و فاروق اعظم میزان عقل سنجیدند و دانستند که راه هجرت
بر اصحاب پیغمبر بسوی حبشه مفتوح است و حاکم آنجا یعنی نجاشی مواسات و مدارات اهل اسلام
بوجه اتم بجا آورد و ابو طالب و امثالش از بنی هاشم و بنی المطلب به نصرت آنحضرت صلی الله علیه
و آله و سلم نطاق همت بر کمر جان بسته اند همه گرد عهد کردند که رشته محبت این ناصرین قطع باید کرد و ایشان را

که نکاح از کسیکه واقع شده اخراج باید نمود و بعد از اتفاق بر مزید توثیق کتابی نوشتند که بعد از حفظ
رسم نکاح و تقسیم طعام الی غیر ذلک منقطع باید کرد و بیع و شراهم موقوف باید نمود مگر آنکه حضرت را بما
دوست از نصرتش بردارند و این مکتوب و صحیفه را در کعبه آویختند پس بنو هاشم و بنو عبد المطلب بمعیت
آنجناب بیرون برآمدند و در آن شعب اقامت کردند و این اقامت تا سه سال کشید پس حق تعالی
ارضه را برانگیخت تا تمامی حروف آن صحیفه غیر از نام مقدس او تعالی محو کرد و حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله وسلم با بوطالب اعلام فرمود و کفار قریش تصدیق ابوطالب نکردند هرگاه صحیفه را گشادند
و همچنان دیدند این صحیفه پاره پاره کردند و از تعاهد خویش درگذشتند پس حضرت با تمامی قوم خود
بدستور سابق در مکه معظمه اقامت اختیار فرمود و قصه این صحیفه در سیرت شامی که کتابی
بس کلان و تخمینا مشتمل بر دو هزار ورق است واقع شده و نیز دریافت میشود که دست کاتب صحیفه مذکور
که منصور بن عکرمه بن هاشم بود شل گشته و در تصانیف مجلسی مثل بحار و حیات القلوب نیز نشان
پیدا است ضبط و اتقان رواة شیعه باید دید که از کجا بکجا رسانیدند این صحیفه ملعونه را جزو عقاید
مجعوله و روایات موضوعه واذهان طائفه که طعن بر اصحاب در خمیر ایشان افتاده وجود
فَلَعَنَ اللّٰهُ مَنْ كَتَبَهَا وَفِي سَاحَةِ الْكَعْبَةِ دَفَنَهَا وَغَضِبَ اللّٰهُ عَلَى مَنِ افْتَرَيهَا وَاَنْهُمْ يُبْغِضُوْنَ
خَيْرَ الْوَرٰى ترجمه عبارت بحار اینست در وقتیکه عمر متولی شد صحیفه ملعونه مدفونه بیرون آورده
همین صحیفه ملعونه بود که امیر علیه السلام تمنای آن کرده در وقتیکه عمر فوت شده پارچه اش برروی
پوشیده بودند امیر علیه السلام بر سر او ایستاد و گفت مَا اَحَبَّ اِلَيَّ اَنْ اَلْقَى اللّٰهَ بِصَحِيْفَةِ هٰذَا
الْمُسَجّٰى مُخْتَصَرًا و نیز گفته که از ابن شهر آشوب در کتاب مناقب از باقر علیه السلام در تفسیر یَاَیُّهَا الَّذِيْنَ
اٰمَنُوْا لَا تَتَّخِذُوْا بِطَانَةً مرویست که اعلام فرمود خدای تعالی آنچه در دلهای ایشان بود آنها اصحاب
صحیفه بودند که یکدیگر را دوست و ولی گرفتند و صدوق در معانی الاخبار از مفضل بن عمر روایت
کرده که او گفت پرسیدم از صادق علیه السلام از معنی قول امیر علیه السلام که گفت مَا اَحَبَّ اِلَيَّ اَنْ اَلْقَى اللّٰهَ

مراد آن صحیفه بود که منافقان در کعبه مدفون کردند بدانکه جمهور اهل سنت این قول را از منافیات
عمر شمرده‌اند و مراد آن بود که اعمال آنحضرت مثل اعمال عمر باشد و صادق علیه السلام مقصود سائل را فهمیده
مضمون صحیفه را بیان فرمود و مؤلف صراط مستقیم گفت که تائید میکند آن خبر را که اسناد کرده است سلیم
بسوی معاذ بن جبل آنکه او نزد وفات خود بر نفس خود دعا کرد بواویلا کسی پرسید گفت بجهت موالات
با ابوبکر و عمر بر اینکه باز دارم خلافت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را از علی علیه السلام الی غیر
ذلک من خرافات القوم مورد الملامة واللوم فانهم جاؤا بالعجب علی عجب وباؤا بالغضب
علی غضب طرفه‌تر آنکه برین بهتان هم باثبات و قرار می‌فشارند و بمقتضای تناقض اخبار خویش
احادیث دیگر مخالف آن در کیسه‌ها نگاه دارند چنانچه بر اهل تصفح و تفحص روایات قوم [illegible] صادق
روشن است بروایتی از کتاب سلیم که اقدم و افضل از جمیع اصول اربعمائة و صحاح مصطلح ایشان است
چنانکه بدلائل عقلیه و اعتراف عمائد طائفه عنقریب خواهی دانست انشاء الله تعالی اکتفا نموده
می‌شود که از معصومین در تبرا از اسامی لاحقین این عبارت مروی است وفی الآخرین الدجال
وهو ما کان الخمسة اصحاب الصحیفة والکتاب وجبتهم وطاغوتهم الذین تعاهدوا
علیه وتعاقدوا علی عداوتک واین حدیث چنانکه می‌بینی نص است در آنچه گفتیم زیرا که جبت
و طاغوت در اصطلاح این فرقه عبارت از شیخین است و این هر دو را از اصحاب صحیفه جدا کردن
مقتضی آنست که ایشان در زمرهٔ ایشان معدود و محسوب نباشند چنانچه باقر مجلسی در بحار بعد ایراد این
الفاظ اقرار بآن کرده والمنة لله تعالی و تقدس که توجیه آن بتخصیص بعد تعمیم باعتراف مترجمین و دیگر علمای
تشیعین بعین تکلف و تعصب است فیکون نصا فی الباب عند اولی الالباب و گر تائیدات سماوی
و توفیقات ازلی شامل حال می‌شود عنقریب بر سامعهٔ مخاطبین مجبور میکند که این کتاب بفرمایش
مرتضوی پیرایه تالیف پوشیده و زیب اختتام گرفته و ائمه هدی یک واحد بعد واحد مدح آن بر زبانهای مقدسه
جاری کرده‌اند و سوا عامی علم استماع عبارت استقبال مذهب خویش کردن است منحصر

درکفرهم

روایت بیستم

از ابوذر هروی و امثال او ها سنانو ... ز نیار سوا الحسن ... ثابت هم در کنز
سیکا بروه طرق متواتره که یکی از صحاب سرتضوی بر ابن سبا العین و تلمیذان بد بینا و گذشت و معلوم کرد انها
تسخیر ابو بکر یاد میکنند جناب امیرالمومنین را ازین سانحه عظیمی خبر داد پس حضرت او را همراه خویش و در مسجد داخل
فرمود و بعد منبر برآمد و ریش مبارک را بدست گرفت و زار زار میگریست و باطراف مسجد می نگریست تا آنکه
مردم جمع شدند آنگاه خطبه طویل الذیل بر خواند و ارشاد کرد که چه حال است قومی را که دو برادر رسول و وزیر
او و رفیق پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را بد میگویند و قدوه قریش و آبا مسلمین را مذمت میکنند
رفاقت سید المرسلین بصدق و صفا نمودند و حق امر بالمعروف و نهی عن المنکر بجا آوردند آنحضرت صلی
الله علیه و آله و سلم مثل ایشان کسی را دوست نمی داشت و برابر رای ایشان رای کسی را نمی دانست تا وقت وفات
آن حضرت هر دو بزرگ خشنود بود پس هرگز در حیات و ممات ایشان سرور از ری جهان آرای سید المرسلین تجاوز
نکردند بکبریا الهی که دانه را شکافت و نفس ناطقه را از کتم عدم بوجود آورد که دوست نخواهد داشت
ایشان را مگر مومن پرهیزگار و مبغوض نخواهند داشت ایشان را مگر بد نصیبی محبت ایشان نزدیکی با خدا است و عداوت
ایشان بعد از رحمت او تعالی است حدیث تقدیم ابی بکر صدیق که از جناب بشیر و نذیر صدور یافت ذکر فرمود
و گفت که من حاضر بودم در روبرو و ... ابو بکر را برای امامت برگزیدند باز قصه بیعت خود بزبان آورد
و فرمود آگاه باشید که هر کس را که خواهم شنود که مرا از ایشان افضل میگوید حد افترا بر او خواهم زد چه جای
کسی که ایشان را بد گوید و در بعضی از طرق بمقتضای الحدیث یفسر بعضه بعضا آمده که حضرت امیر
را بعضی از یاران خویش گفتند که جرأت این ها در باره منقصت شیخین بنا بر آنست که اینها اعتقاد دارند که تو تقیه
می کنی فرمود پناه بخدا می برم از اینکه ظاهر من چیزی باشد و باطنم چیز دیگر خدا لعنت کند کسی را که در دل خود غیر
از ظاهر ایشان چیز دیگر داشته باشد بعد ازین با ابن سبا العین را اخراج کرد و فرمود که گر و لشکر من نگردد
بشهری که باشم هرگز سوی آن نشود و بسیاری را از معتقدان الوهیت خویش و بدگویان صحابه که نزد او بمنشیده
تلامذه آن شقی شقاوت بایو آورده در آتش نهاد و هرگاه کتب رجال امامیه مثل کشی و غیره و همچنین معاذیر تواریخ ایشان

گشاده شود یقین واثق و اعتقاد جازم حاصل آید که جناب امیر او را اجلا کرد و بسیاری را از سفیهان
در آتش انداخت و نزد جمعی از همه کس انتقام واجبی گرفت و استاد و شاگردان فی تر و خشک ایشان را
بسوخت و نیز در کتب معتمده حضرات امامیه موجود است که امیر المومنین بر منبر مفضلین خویش تهدید فرمود و باجرای
حد افترا وعید کرد چنانچه در ما سبق لباس تفصیل در بر کرده و ازینجاست که اکابر امامیه مثل شریف
تمانینی وغیره و تقدم بالحفظ کرده گفته اند که جناب امیر در ایام خلافت خویش هم سالک راه تقیه بود
تا مشاهده این ع زسپاه بحسب زعم شان اتفاق نیفتد و از مؤیدات این حدیث تفضیل است که چون
میانه اهل حق و بعضی از مخالفین گفتگوی روایت حد افترا واقع شد و آنها بسبب عدم اطلاع علی وجه
الاشتباه گفتند که اگر از کتب روایات ما حدیث مذکور مشتمل بر تهدید بر آید از مذهب خود دست
بر میداریم و طوق تسنن بر گردن خود می اندازیم و آخر بجناب امامیه که نسبت بدیگران ثقه بیت وغیره از صحیح
نور دیده رجوع کردند و از اقرار خویش آگاه نمودند زجر شدید فرمود و باقرار این روایت لبهای مبارک
مکشوف و الحمد لله علی ذلک و مؤید این حدیث و آنچه در باب افضلیت شیخین بعد از پیغمبر آمد حدیث تفضیل است
که بتاکید تمام فرمود که مرا خلیفه چهارم بگوئید و هر که لفظ خلیفه اول در حق من گفته او چنین و چنان است
و تصدیق اینمعنا از کتب امامیه مثل مجمع البحرین وغیره بروایت امام رضا از امام کاظم از حضرت صادق
از امام باقر علوم اولین و آخرین از سید الساجدین از شهید کربلا از جناب علی مرتضی سر دست حالت سیرا که
فرمود که من همراه حضرت ختم المرسلین در راههای مدینه بودم که بزرگی کث اللحیه بعید ما بین المنکبین آنحضرت
صلی الله علیه و آله وسلم سلام کرد و مرحبا گفت پس بسوی من التفات کرد و گفت سلام بر تو باد ای خلیفه
چهارم و رحمت خدا و برکات او باز بحضرت ملتفت شد و گفت که آیا او خلیفه چهارم نیست حضرت
فرمود بلی راست میگوئی که او خلیفه چهارم است پس گذشت و نشانش پیدا نشد و بحمد الله که صاحب
لوامع نیز باصل این حدیث اعتراف دارد و درین مقام نیز عصبیت محدثین قوم را ملاحظه باید کرد که
در خاتمه حدیث رطنوی افزودند که حضرت پیغمبر باید که بعد رفتن آن مرد عرض کردم که این مرد کیست فرمود

که برادر تو خضر بود و موجب نا بصیرت آنکه خلیفهٔ اول آدم است که در حق او وارد شد انی جاعل فی الارض
خلیفة و خلیفهٔ دوم داود است لقوله تعالی یا داود انا جعلناک خلیفة فی الارض و خلیفهٔ سوم
هارون است که موسی کلیم او را خلیفه کرد و حق تعالی حکایتش فرمود اخلفنی فی قومی و اصلح و خلیفهٔ چهارم
تو بی زیرا که سوره برات را تو تبلیغ کردی و ایزد سبحانه فرمود و اذان من الله و رسوله الی الناس یوم
الحج الاکبر انتهی ملخصاً و ازین جنس افترآت و مهملات در کتب قوم خصوصاً اصول اربعهٔ ایشان
از مرویست تا کجا کسی کشف این ملمعات تواند کرد لیکن بر حجر فی ازان بدون گفتگو در دلالت آیت رابع
بر خلافت خلیفهٔ رابع و ما یتعلق بذلک آگاه میکنیم که از مطالعهٔ طرائف و کشف الیقین جناب منکشف می شود
که خلافت در قرآن مجید برای سه کس مذکور است حضرت آدم و حضرت داود و حضرت امیر المؤمنین در
کریمه وعد الله الذین امنوا الآیة بس راه تاویل در حدیث خلیفهٔ رابع مسدود باشد اکنون
جناب امیر خلیفه باشند نه رابع و مؤید افاده و افترای صاحب طرائف و کشف است احادیث
آخر که در بنیاب یافته اند و لیکن فراوان حیرتست که قیود آیت کریمه وعد الله را چگونه
بر اصول خویش بر حضرت مرتضی منطبق تواند کرد و از منطوق این آیت خلافت دیگران از انبیاء
بنی اسرائیل بی آنکه تخلل وسائط پدید آید کما فی خلافة هارون ثابت میشود حیث قال الله تعالی
کما استخلف الذین من قبلهم لیکن اصول مفترین جناب امیر المؤمنین جنابکه خلیفهٔ اول و ثانی
نیست ثالث و رابع هم نتواند بود و بالجمله ازین افترآت بر اصول امامیه که یوماً فیوماً در تزاید است بر متبصرین
هدایت و درایت زیاده میشود و یقین می انجامد که حق بطرف اهل سنت است و رواة و محدثین امامیه در ضلال
و تلبیس میکوشند و در هر مقام با ستار کذب و افتراق را می پوشند عوام را فریب و بکیدت ایشان
رهائی بس مشکل است قطعه سخن چنین بتوانم چاره کرد ✤ که تا من خود نگویم او چه جنبند ✤
ولی از مفتری نتوان بر آمد ✤ که او از خود سخن می آفریند ✤ از عجائب افترآت صاحب کامل
مطاعن صدیق آنکه چون خضر او را گفت یا خلیفة الناس بعلی شیخ شیراز شعر نگرد قاضی در تو نیم

معروف گرفت آستینش کی خیزد و اورا از پیش خود براند برافرا این معتری کسی که پدر خود را بجهت
نصیحت نفته سوخته باشد اینحرکت چندان از وی دور نیست **روایت بست و یکم** از ابو بکر ابن
ابو جحیفه است که من از جناب امیر بر منبر مسجد کوفه شنیدم که بهترین امت بعد نبی آن ابو بکر و عمر اند
روایت بست و دوم از دار قطنی از جماعت صحابه و از صحابی مذکور است که روزی من
بخدمت امیر المومنین مشرف شدم در وقتی که بخانه خویش بود گفتم ای بهترین مردم بعد سرور عالم صلی الله علیه
و آله وسلم آنجناب خوش نیامد و فرمود که بهترین مردم بعد پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم شیخین اند ای ابو جحیفه
دوستی من و دشمنی ایشان و همچنین عداوت من و محبت ایشان در دل مومنی جمع نتواند شد **روایت
بست و سوم** نیز از دار قطنی است از ابو جحیفه که من جناب مرتضوی را افضل امت گمان می بردم
چون از مردمان خلاف آن شنیدم متحزن و غمگین گردیدم حضرت امیر دست من گرفت و مرا
در خانه خویش برد و از وجه ملال پرسید قصه را بیان کردم آن روز نیز بافضلیت ابو بکر و عمر
نص قطعی فرمود پس من عهد کردم که این حدیث را بعد اینهمه تصریحات بمردم نزدیک و دور خواهم رسانید
چون این همه غلو تها هم از باب تقیه و مخالف نفس الامر باشد پس هدایت و ارشاد ائمه خصوصاً
جناب مرتضوی در کدام وقت جلوه ظهور گرفته **روایت بست و چهارم** از
محمد بن حنفیه در صحیح بخاری که حضرت امیر فرمود که بهترین مردم بعد پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم
شیخین اند و این مضمون بلا ریب از حضرت امیر در ایام خلافتش که نزد هیچ عاقلی زمان کتمان حق
و تقیه نبود و بعد کشته شدن عثمان سر اند اشقیای یهود یعنی عبد الله بن سبا از مکمن بطون بمنصه ظهور آمده بود
باخبار متواتر المعنی مستفیض و مروی گشته چنانچه تصانیف شیخ الاسلام ابو العباس و دیگر بزرگان از
محدثین و متکلمین بر آن شاهد است و اعتراضات بارده رکیکه فاضل طبری از آنها تا انجام مشغوش
و مخدوش بلکه بعد لذاذ کی غوره و معان کالعهن المنفوش ریا که تا حر بعیت مرتضوی هم بعد تسلیم و قطع نظر
از جمع و تطبیق بحامر فی الصابر مستلزم بطلان این اعتقاد نیست که بروایات متواتره از امیر المومنین

کرم الله وجهه به صحت رسیده چه محل که در رنگ در بیعت بجهت وقوع اشتباهی که مقتضای جبلت بشریت یا بسبب غور و امعان در دلائل افضلیت باشد و اینقسم اشتباهات حضرت مرتضوی را در تمکین بنات حواس بعصمت جناب سیده روز وفات پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم چنانچه گذشت و در رد حسن ختم خویش کما عرفت قبل ذلک اتفاق افتاده و قس علی هذا حال ائمه دیگر که در بعضی از احیان از حضور روایات مذهب بر اصول امامیه غافل شدند حتی که حضرت شهید کربلا درباره امام حسن مجتبی وقت خلع خلافت گفت آنچه گفت و قدم تفصیله مکیف که اضطراب قلوب وفات حضرت خیر البشر که کمتر از روز محشر نبود دگر به وزارت قبول عذرا رود دگر اهلبیت سید انبیاء که هوش زبان و زبانیان می ربود نیز ضمیمه آن نگردیده باشد همچنین صنائم اعذار دیگر پس شبهات شریف ثانیه و آنچه در بخار منقول است نیز از معرض قبول ساقط خواهد بود دو بعد لسد که از جناب امیر در انکار استحقاق و محامد صدیق اکبر حدیثی به ثبوت نه پیوسته آنیت چند الفاظ از احادیث ائمه امجاد که ملخص آن باختصار تمام از افادات مولانا محمد حسینی موسومی بر روایت محمد بن اسمٰعیل بخاری و دارقطنی و ابو زرهری و حافظ عمر بن شیبه و طبرانی و سید سهودی ایراد افتاده در تائید آن بعضی از روایات و احادیث معتبره طائفه که نسبت بمحفوظ فقیر ورقی از اشجار و برگ گیاهی از سبزه زار و قطره از دریای ناپیدا کنار باشد اکتفا واقع شده اگر از دیگر کتب الملحق که تالیف آن برای مناقب اصحاب و اهل بیت و نعوت و مصاف فامیانه ایشان خاصه واقع شده مانند کتاب الموافقه و ریاض النضره و تالیفات محدثین حذاق و حفاظ جمع روایات صورت بندد کتابی ضخیم بیش از هزار جزو میباید پرداخت و اخبار یکه بواسطه اولاد امجاد حسنین ریحان رسول الثقلین و فرزندان دیگر بزرگان اهل بیت که امامیه بعصمت آنها قائل نیستند بلکه از اکثر آنها بزبان هم انحراف و بیزاری دارند با زیده عو مزید و لای اهل بیت سید انبیا گردن می شنند در طرق معتمده اهل سنت سنیه ورود یافته چه نام توان برد پس محال عقلی است که الملحق این همه نصوص اهل بیت نبورا که بنیان مرصوص و نور آیات کتاب مجید رشن و تقرابن جلیه بلکه دلائل عقلیه مبرهن اهل سنت والسنه حضرات امامیه که دعوی تقیه ائمه دارند بصحت آنها ناطق است پس پشت انداز نند و روایات

را بالسره وجاجابه را مثل احول الطاق و ابو الجارود و اعمی ساباطی از اهل کفر و نفاق کما سیجیء انشاء الله
تعالی فی آخر الاوراق مطمح نظر ساخته از احادیث حضرت خیر الوری صلعم دست بردار شوند و حال آنکه
در بحار و دیگر کتب معتمده شیعه بجای خود مدلل گشته که مدار اعتماد بر آیات قرآنی و سنن نبویه رسول ربانی را
و احادیث ائمه را برین هر دو عرض باید کرد بشرط انطباق و موافقت قبول کردنی ورنه بدر و دیوار زدنی است
اما روایات اتباع و اشیاع احول را در خرد اعمی که محدثین این فرقه بعد از تخریج آن بوجد و
رقص می آیند و مقلدین خویش را یقین کامل در رد مآثم و مثالب صحابه کبار می افزایند ببعضی از آنها
اشاره می نمائیم که از انجمله قصه خیاط است که دو قمیص نزد حضرت صادق علیه السلام آورد و عرض نمود
ای فرزند پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بر هر سوزن یکی از ان ذکر الهی کرده ام و بر دیگری تبرا از شیخین
نموده ام پس هر چه مقبول تر باشد آن را در بر خود بپوش لعنة الله علی من کذب و افتری که حضرت
امام صادق قبای لعنت پوشید و از انجمله روایت دیگر است که روزی نزد سید الساجدین سلام الله علیه
و علی آبائه و ابنائه اجمعین شخصی آب خورد و لعن شیخین تبرا کرد و رفت دروغ بگردن راوی که حضرت
او را نخواند و گفت اگر چیزی از تو طلب کنم بطیب خاطر می توانی داد عرض کرد که من از فدایان توام
هر چه ارشاد فرمائی در انجاح آن سعادت کونین میدانم حضرت فرمود که ثواب این کلمات بمن بده
و ثواب عبادات من که درین شب و روز کرده ام بگیر انتهی محصلها زیاده تر موجب توحش
اولوالابصار است که فاضل مفسری هبة الله بنوره در مصائب خویش قمیص دوم را در بر کشید و از
وجود قمیص اول سر کشید و بحکم المرء یقیس علی نفسه قبای ذکر الهی را از خیاطت صاحب النواقض سپند
حیث قال والظاهر ان المنقول هو مجرد خیاطة القمیص الثانی والقمیص الاول مما
خاطه صاحب النواقض بلسانه تمویها علی من حف حوله من انصاره واعوانه
یصدقونه مما یوهمهم بلسان الوعظ من هذا انه انتهی هنوز این شهید ثالث امامیه را خبری
نیست که این قسم احادیث را صاحب تحریض اللاعنین علی زعم المخالفین جمع کرده و با فادات روایات

اتباع و اشیاع اهل این رساله را ملوم و متهم ساختن حرفی از آن بنا بر ضرورت بلیغه و تبریه صاحب
النواقض که از جملهٔ سادات و شرفاست می‌نگارد گردم دانا آگاه بر قوم مسموع است که تصنیف این رساله
قبل از ولادت کسانست که شیعه غالی علی بن عبد العالی تالیف کتاب اسرار اللاهوت فی وجوب لعن الجبت
والطاغوت که نامش در بحار هم مذکور است در آید و بر ظاهر است که اگر سلف و خلف حضرات امامیه
این قسم کتب و رسائل بنیاد برداختند و ثواب لعن صنادید اصحاب پیغمبر خدا را صلی الله علیه و آله و سلم
مشاکل ثواب متعة النسا نمی ساختند که در مرتبه اولش ثواب شهادت امام حسین و در چهارم آن
فضیلت و جلالت ختم نبوت سید الکونین وقس علی هذا علیها فی خلاصة المنهج هم نمیرسید هرگز این وساوس
شیطانی و خیالات غولان بیابانی نزد صبیان و مجانین هم رواج نمی پذیرفت تا بعقلای روزگار
چه رسد علاوه هرگاه لعن شیخین العیاذ بالله بر اصول طائفه و کتب مصنفه ایشان واجب باشد بخلاف ذکر الهی
پس رد قمیص اول و اختیار قبای لعنت بر اشیعیان اهل الکار هرگز نخواهد بود شعر بنی فروعت
محکم آمد نه اصول * شرم بادت زخدا و هم رسول * بالجمله جز کسانیکه ابلیس علیه اللعنة والعذاب نور زینت
عقل و دین آنها ببطلانات مبدل کرده کیست که بامثال این روایات مفتریات و قصهٔ خیاط که بدتر از
هزلیات سوزنیست گوش نهد اما روایات سرحوب اعمی که تعامی از حق و کوری باطن و
ظاهر بمقتضای آیت کریمه مَن کَانَ فِی هٰذِهِ اَعمٰی فَهُوَ فِی الاٰخِرَةِ اَعمٰی وَاَضَلُّ سَبِیلًا
جبلت او بود پس عنقریب در مسلک ثانی قرع صماخ هر یکی از سامعین و ناظرین مشتاق خواهد کرد استغفر الله
که کسی از اهل حق بر محدثات آن کور باطن شقی و مضل و مغوی فریب خورد کما قال الحافظ الشیرازی علیه الرحمة
ع کی روند اهل نظر از پی نابینائی * بالقلیل از کثیر قناعت کرده باز بر اصل سخن می‌سروم و میگویم اما
ثالثاً پس مجعولیت آن طوامیر و موضوعیت آن اساطیر که مخصوص بطائفه شیعه است هرگز خلاف
عقل نیست زیرا که علمای ایشان عمائد زنادقه و سرآمد ملاحده را که بر السنه ائمه امجاد ملعون و مطرود
و بدتر از شمر و عبید الله زیاد بودند چنانکه کتاب توحید قمی و کافی کلینی بران گواهی می‌دهد در روایة

احادیث ائمه هداة بی نظیر نهاده اند پس اگرچه ظاهر روایات فی نفسها اکثر باشد نسبت باحادیثیکه
اهل سنت از ائمه هدی بآن وجود تاییدا احادیث مستفیضه حضرت خیر البشر صلی الله علیه وآله وسلم وآیات قرآنی
بی کم وکاست صداقت آیات میکنند کما عرفت نموده اند لیکن نزد عقل بسبب خبث عقاید ونفاق متوسطین و
مخالفت آن اخبار مرویه بکتاب مبین واحادیث خاتم النبیین بجوی نمی ارزد چنانکه از اصول
اربعه وبحار الانوار ظاهر میشود واگر قلب سامعین وناظرین در کفر وزندقه آن متوسطین هنوز اختلاجی
داشته باشد باید که بمسلک ثانی این عجاله نافعه ملاحظه کنند سیجدونه انشاء الله تعالی
مطابقاً لما قلته پس عاقل دین از تاویلات رکیکه علمای قوم را بلا ریب واهی ومزخرف خواهد
دانست ولا اقل ملعبة الاطفال ومضحکه ارباب قیل وقال اعتقاد خواهد نمود والحمد لله تعالی که از کتب اهل حق
سیما این اوراق پریشان مثل الشمس فی وسط السماء بدیهی است که دعوی خلافت بلا فصل حضرت
امیر بلا ریب انکار متواتر بالمعنی ودر حقیقت اتباع هفوات ابن سبا وادعای مثالب خلفای راشدین
عین هدم اساس ایمان مؤمنین است بلکه انکار نبوت وآیات قرآن مبین فمن شاء ان یهرب من
المطر ویقوم تحت المیزاب فبالخیار بیده ولنکتف علی هذا المقدار من الابحاث والانظار فانها
کافیة لاولی البصائر والابصار تنبیه بدان اسعدک الله تعالی فی الدارین که مؤلف بر خاتمه
نیز علی العادة المعهودة حاشیه نوشته عبارتش آنکه مستتر مباد که آنچه بر رایه عرض بر کرده از سوانح
وقت است که این هیچمدان اصلا بکتابی ندیده واز کسی نشنیده فقط حدیثین را البته بمقام اثبات
مثالب صحابه واهل کان آن دیده بود پس اگر معروضات کمترین احیاناً تطابق با کدام کلامی از علمای
ماسبق داشته باشد نهی فخر و مجرد توارد خواهد بود والله علی ما نقول شهید انتهت بعینها
اقول کمترین نامه را بمطالعه احقاق شوستری ومجلدات نزهه کشمیری وغیرها از معانی در تفرد مؤلف
حاصل بود چنانچه جابجا اشاره بآن نموده بعد از مطالعه کتاب معتمد الشیعه که چند روز اتفاق افتاده
اطمینان قلب بهم رسید ومضمون این حاشیه ببرهان قطعی مدلل گشت بیانش آنکه فاضل اخباری کم درزمره

خود علم اشتهار برافراشته وعلمای اصولیه را از افادات خویش از دائرهٔ تشیع ائمه هدی بدر ساخته
چنانچه عنقریب خواهی دانست ان شاء الله تعالی در مبحث سوم از کتاب معتمده خود که در معایب خلفای
راشدین و دیگر اصحاب کبار بزعم خود قرار داده در طعن چهارم میفرماید که در مشکوة در فصل اول باب حوض و
شفاعت است عن سهل بن سعد قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انی فرطکم
علی الحوض من مر علی شرب ومن شرب لم یظمأ ابدا ولیردن علی اقوام اعرفهم ویعرفونی
ثم یحال بینی وبینهم فاقول انهم منی فیقال انک لا تدری ما احدثوا بعدک فاقول
سحقا سحقا لمن غیر بعدی متفق علیه و هم در فصل اول از باب حشر از کتاب مسطور است
عن ابن عباس عن النبی صلی الله علیه وسلم قال انکم محشورون حفاة عراة غرلا ثم
قرأ کما بدأنا اول خلق نعیده وعدا علینا انا کنا فاعلین واول من یکسی یوم
القیمة ابراهیم وان اناسا من اصحابی یوخذ بهم ذات الشمال فاقول اصیحابی اصحابی
فیقال انهم لم یزالوا مرتدین علی اعقابهم منذ فارقتهم فاقول کما قال العبد الصالح
وکنت علیهم شهیدا ما دمت فیهم الی قوله العزیز الحکیم متفق علیه و ابن عبد البر در ترجمهٔ
بسر بن ارطاة این حدیث را آورده و گفته که در بعضی اخبار بسیار آمده و از حدیث اول مفهوم شد
که اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم اسلام ظاهری داشتند و در باطن آنها نفاق بوده
است که محروم از شفاعت پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم بروز جزا خواهند شد پس اتباع هر یکی
از آنها با وجود امکان داخل بودنش در میان آنها که از آب کوثر بی بهره خواهند شد صحیح نباشد و از
حدیث دوم که مروی بطرق کثیره است هلاک و عدم نجات خلفای ثلثه و تابعان و موافقان
ایشان که غاصبان خلافت حقهٔ امیر المؤمنین علیه السلام بودند بدلالت قطعیه واضح شد تبیان این
مدعا برین گونه است که این حدیث دلالت مینماید بر اینکه بسیاری از اصحاب بعد از وفات حبیب رب الارباب
مرتد شدند و امر می بود درین احداث مینمودند که غیر مقبول و نامرضی خدا و رسول بود

چون این مضمون در حدیث نبوی صلی الله علیه و آله وسلم وارد باشد قابل است که ارتداد از صحابه بعد از
رحلت سید الانبیا سرزده باشد و حال جمعی کثیر از صحابه همبرین منوال باشد و ارتداد ظاهر حتی انکار
از وحدانیت و رسالت است از هیچ یک از صحابی بعد آنحضرت صلعم صدور نیافته و اگر بسبیل ندرت
و قلت باشد کالمعدوم است و اگر از اکثر صحابه صادر شد باقتضای عادت البته مسموع و مروی
منقول میبود و لیس فلیس پس مراد از ارتداد نخواهد بود مگر ارتداد باطنی و ظهور آثار نفاق که اظهار کلمه
اسلام بر زبان و در دل سیاهی کفر پنهان باشد و آن صادق نمی آید الا بر نکث کنندگان از بیعت امیر
کبیر بعد غدیر و این هر سه تا بر و الیشان خود از همین زمره بودند و اینکه بعضی از اهل سنت این حدیث را
محمول نموده اند بر آن کسانیکه ابا از ادای زکوة بابوبکر در خلافت او نموده بودند و با آنها قتال نمود
و از اهل ردت قرار داد تاویل و توجیه مذکور فاسد است چه آنها امتناع از ادای زکوة نه بسبب انکار اسلام
یا امری از ضروریات دین نموده بودند زیرا که کلمه میخواندند و نماز می کردند و قائل بعدم وجوب زکوة نبودند
بلکه از خلافت ابوبکر منکر بودند و آن باعتراف اهل سنت موجب کفر و ارتداد نیست و دلیل برین [illegible]
چنین نموده بودند پس واضح شد که ابوبکر اصلاح گرفتن زکوة بسبب عدم صحت خلافت او نمی
شمردند و نیز میگوییم که تایید اراده همین اصحاب از این حدیث می نماید حدیث دیگر که در جامع الاصول است
در فضیلت شهادت و شهدا ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لشهداء أحد هؤلاء
أشهد عليهم فقال أبو بكر الصديق ألسنا يا رسول الله إخوانهم أسلمنا كما أسلموا
وجاهدنا كما جاهدوا فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم بلى ولكن لا أدري ما تحدثون
بعدي فبكى أبو بكر ثم بكى ثم قال أإنا لكائنون بعدك أخرجه في الموطأ انتهى
و این حدیث بمنزله نص است که با وجود اسلام آوردن و جهاد کردن ابوبکر و امثال او آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم
حکم بجنتی بودن ایشان نکرد و گواهی او قسمیکه برای شهدا گواهی او مینماید بلکه آنحضرت صلی الله علیه و آله
وسلم خوف ارتداد ایشان بعد وفات خود میداشت و بهشتی قطعی نمیدانست و احادیث منقوله سابق

هم مشتمل است بر لفظ احدثوا بعدک و احداث صادق نمی آید الا بر همین اصحاب که عهد خم غدیر
بشکستند و ظلم دیگر ساختند مرتد گشتند و مانعین زکوة مخاطب باین خطاب نبوده اند بلکه مخاطب نبود مگر
ابوبکر و مثال او علاوه میگوییم که لفظ لن یزالوا مرتدین که در حدیث آمده دلالت مینماید بر شرکی
اصحاب که تا زنده و برین ارتداد قائم بوده باشند و این مفهوم صادق نمی آید بر مانعان زکوة
چرا که اینها در خلافت ابوبکر متصل زمان وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم مقتول شدند و
زنده نماندند پس ما صدق علیه غیر از ثلثه و متابعان الشان کسی نخواهد شد و ازین حدیث فائده
دیگر بر آمد که انچه اهل سنت نجات و دخول جنت برای عشره موسوم بمبشره روایت نموده اند
مظنون الافترا و الوضع است و مخفی نماند که انچه بعض اهل سنت متمسک برای اثبات محبت او
با حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم گردانند که او بر ریستن خود بعد پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم
گریه کرد این استدلال ضعیفست چه محتمل است که ابوبکر از روی خدع و مکر و نفاق گریسته باشد تا
بر سائر الناس محبت او با انحضرت صلی الله علیه و آله وسلم ظاهر شود بلکه میتوان گفت که گریه اش گریه
اندوه و غم نبود گریه سرور بود یعنی هرگاه از حضرت نبوی شنید که بعد از انحضرت زنده خواهند ماند
و امر دین احداث خواهد کرد و هوس امارت و جاه مضمر ضمیر خود میداشت مسرت بغایت دست
داد تا اشک از دیده اش جاری شد و گریه چنانکه از غم و اندوه می آید از فرط شادمانی هم می آید پس این
دلیل صلاحیت تمسک ندارد و محاربان حرب صفین و جمل را با امیر المومنین تنها ما صدق علیه این مفهوم نمیتوان
گفت چرا که در حدیث لفظ منذ فارقتهم آمده است و این لفظ برای بیان معنی ابتداء زمان فعل می آید پس
ابتداء زمان ارتداد مفارقت انحضرت یعنی سفر او از جهان خواهد بود برین سبیل که بمجرد رحلت انحضرت
ارتداد از اینها صادر شده باشد و جنگ جمل و صفین بعد انقضای بیست و پنج سال یا بیست و شش سال از وفات
سید کائنات رو داده بود و بنابرین لفظ منذ فارقتهم درست نمی آید پس لا محاله مصداق حدیث مذکور
مردم مشار الیهم خواهند بود و الا خبر مخبر صادق علیه السلام دروغ باشد علاوه اگر آنها را از ادا

این کلی خواهند قائل شوند بکفر و نفاق معاویه و عایشه و طلحه و زبیر و امثال آنها و امنهم نزد ایشان باطل است
چنانکه بر عارف عقائد ایشان مکشوف است پس این توجیه و تاویل مرضی اهل سنت نخواهد بود و عجب
نماند که احادیث را قدمای علمای امامیه قدس سرهم دلیل بر قبح مآل اکثری را از موسومان بصحابه متصور گردانیده
اند و احتجاج و تمسک بآن بر ارتداد خلفای ثلثه بخصوصهم از آن قبیل است که خضر بی بضاعت بآن
متفطن شده و اگر ناظران از انصاف زنگ زنده بر زدایند بنگرند که لا تنظر الی من قال و انظر الی ما قال
وارد است انتهی بلفظه ازین اشارات و عبارات باسهل طرق بر تامل عالی و ادانی عیان میشود که
نتائج طبع نقاد مؤلف والا نژاد جز تزئین و تسجیع بعضی از فقرات عربی و فارسی که براه تشنیع
علمای اعلام در تحریر آن رفته و بزعم خودش بکار فصاحت و بلاغت بسته و در حقیقت نمیتوان گفت
بلی شاید بیرامون خواطر جمعی که بحقیقت حال پی نبرده اند گردد که چند امر در تضاعیف تمهید کلام از
نتائج افکار مؤلف عالی مقام است نخستین دعوی اصحیت کتاب موطا و صحیح بخاری مخالفت حنفیه
با احادیث آن لاثانی از آن در افاده است صاحب معتمد الشیعه یافته نمی شود و هذا الوهم
کسراب بقیعة یحسبه الظمآن ماء حتی اذا جاءه لم یجده شیئا چه این مضمون قطع
نظر از انکه مانند مضامین شعریه بلا حجت و برهان است کما اشرنا الیه فی التصدیر بدیباچه
کتابی که فاضل خباری قصد جمع اغلاط بخاری در ان نموده و مجوست که سفری ضخیم بزعم خودش
جمع کند و تقدیر الهی مساعدت ننمود بلکه بعجلت بپاداش انتقام متوجه شد مذکورست چنانچه آن اوراق
پریشان که در خانه شیخ مقتول مهمان دیده ام هنوز موجود است دوم نقل اقوال
شارحین صحیح بخاری در توجیه و تطبیق حدیث الحوض که هر چند صاحب معتمد الشیعه به تخیص آن
اشاره کرده لیکن کلام او از ایراد عبارات شروح خالی است و اینهم مغلطه بیش نیست
زیرا که از حاشیه منهیه فاضل خباری درین مقام چنان کسوت ظهور میپوشد که او در عدم
نقل آن عبارات بسبب بودن مجلدات شروح را در تمهید معذرت آورده و از مخافت گیر و دار

متعلق ص ۵۰۳	بسم الله الرحمن الرحيم	س ۱۴ الفظ عجوبه انیکه

واگر متوهم رجعت قهقری کند وگوید که هنوز بکید وتقریر از افادات مؤلف باقیست که در کتاب معتمد الشیعه بلکه در هیچ کتابی عقلی واثری ازان بدید نیست مثل استدلال او بر عدم تحزن حضرت افضل الراشدین رضی الله عنهم اجمعین بحدیث کنز العمال که از سعید بن یربوع روایت می کنند وگمان بردنش که قول آنجناب اترون احدا احزن علی رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم منی کذب صریح بوده وقصه غار وحزن صاحب رسول مختار را با مور دیگر ضمیمه ساختن باز بتشنیع فاروق رضی الله عنه پرداختن که بعد از انکار وفات شریف سوی سقیفه رفت وخلافت را برای صدیق مقرر نمود گوئیم که از مزید ادب آزار مقلدین دودمان مجتهد ماضی وحال واستقبال حذر میکنم ورنه فاش میگفتم که لاریب این مضمون را در طعن صدیق اکبر باین تقریر دلفریب بنیت زیب دادن از نتایج افکار مؤلف است فاضل جالیسی در کتاب طعن الرماح که بنام نامی اکبر اولاد خویش قمی انتساب نموده که مؤلف رساله فن کلام را در اضعاف احلام از دمار واتباع اشرارش فرا گرفته باشد از رساله حدیث الحوض دزدی نموده واین سرقه هر چند مستلزم صدور کرامت وخرق عادت از جناب مجتهد فانی مثل اول وثانی باشد چنانچه کرامات ایشان بر بیننده کتب رجال مخفی نیست ولیکن شان جناب اشبل ارفع ازان است که این سور را نسبت با و توان کرد کما عرفته حین سمعت وانیة الله الامامیة وادرعهم فی بابه پس لامحاله توارد قائل باید شد ودر باره مؤلف که فقط بقوت باطن خویش بمناظره علما اقدام نموده چنانچه خواهی دانست بصدور کرامت معتقد باید گشت اکنون بدل وجان سوی دعوی مؤلف باید گروید وعبارت کتاب مذکور شنید که در کنز العمال از سعید بن یربوع روایت نموده جاء علی بن ابی طالب یوما متقنعا متحازنا فقال له ابو بکر اراک متحازنا فقال له اعنانی مالم یعنک فقال استمعوا ما یقول انشدکم الله اترون احدا احزن علی رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم منی خلاصه اش آنکه ابو بکر روزی حضرت امیر را محزون دید واز سبب

حزن استفسار نمود فرمود مصیبتی از جهت وفات پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم بر ما رو داده که آن
مصیبت بر تو نیست پس ابوبکر بمردمان گفت بشنوید که علی چه میگوید من سوگند میدهم شما را بخدا که کسی
از من زیاده تر محزون بر پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم بوده است سبحان الله بشهادت جمیع اهل اسلام
آنحضرت در قول خود صادق است پس درین قول هم صادق خواهد بود لا محاله در تکذیب ابوبکر آنحضرت را
تکذیب خدا و رسول صلی الله علیه وآله وسلم است با آنکه کذب او ظاهر است زیرا که مزید حزن او بر حزن اهل بیت
بعید از عقل است معهذا رفتن او بسقیفه برای طلب خلافت شاهد عدل بر کذب اوست و عجب تر آنست
که حال حزن خود را که از امور قلبیه است از دیگران می پرسید و متوقع شهادت آنها بود و اگر مقصود او استشهاد
بر ظهور آثار حزن بوده از قبیل جزع و نوحه و بکا فهو مما یضحک علیه الثکلی زیرا که احتمال تصنع درین امور متطرق
است علاوه آنکه ماجرای سقیفه و غیر آن شاهد بر انتفای آثار مذکوره است و کاش بر همین قدر احدی از
حضار گواهی میداد و عجب که بعد استشهاد خلافت پناه باز هم بثبوت نمی رسد که کسی گواهی ان داده باشد و اول دلیل بر
کذب صدیق سنیان آنست که عمر بسبب غلبه حزن انکار موت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم نموده کما هو معروم
اهل السنة و ابوبکر چون غلبه حزن نداشت اقرار بوفات آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم نمود پس عمر احزن
باشد نه ابی بکر اللهم الا ان یقال دلیل زیادتی حزن ابی بکر ماجرای غار است لکن این احتجاج مستتبع عار است
زیرا که خطاب لاتحزن دلالت دارد بر اینکه حزن ابوبکر حزن مذموم بوده نه ممدوح شعر پس کن حدیث غار
که عار است نزد عقل * آن حزن و بیقراری شیخ معمرم * الی آخره بلفظه **القصه** مؤلف عالی مقام
را که بدون مطالعه ضروریات فن کلام مثل تحفه اثنا عشریه چنانکه خودش معترف بوده در رسائل او هم اشعار
بآن می نماید و بعضی دیدن تصانیف مجتهد جائسی فاضل اخباری و قدمای شیعه محض باشراق باطن بتالیف
رسائل پرداخته و نور ادله و براهین بر ساحت ضمیرش بطور کشف و شهود تافته در زمره امامیه بجای شیخ الهی رئیس
حکمت اشراقیه قرار باید داد یا او را بسبب دعوی این همه توارد خاص مانند ملا شیدا باید فهمید که مولد او قندهار بود
و در هندوستان نام بلند پیدا کرد و در شاعری علم شهرت برافراشت و سورة آق مضامین اصرار تمام داشت و مقال

گ

احقر العباد را از قبیل تعرض منشی فیروز که رو بروی جمعی از فضلا و شعرا با وی همزبانی کرد و داد بلاغت
و ظرافت داده مظفر و فیروز گشت باید دانست مختصر این حکایت مطول را که محفوظ خاطر نقیر است و خالی از ابتهاج
و انتعاش طبائع ظریفان نیست مینویسیم که در زمانیکه لشکر جهانگیر بادشاه در سواد گجرات بود اکثری
از علمای امصار و شعرای هر دیار دران ایام که نوبهار روزگار و نوعروس امصار توان شمرد بموکب همایون
مجتمع میشدند روزی باتفاق حسن بعضی از بزرگان که ملا انور ناظم این اشعار را **ابیات** درین حدیقه بهار و
خزان هم آغوش است ÷ زمانه جام بدست و جنازه بر دوش است ÷ بجرم باده گرفتند باز انور را ÷ کفن بدوش و
صراحی بدست و مدهوش است ÷ و ملا عطائی گوینده این ابیات **ابیات** مرگ آمد و بی هیچ مدد رفت ز خالم ÷
چون غارتی از خانه ارباب توکل ÷ هر لحظه خطش خوبتر اندر نظر آید ÷ چون خط اوستاد که بینی بتامل ÷ و ملا
مخترع صاحب این بیت **بیت** در شکستم چند کوشی ای بت نامهربان ÷ من پریشان خاطرم لفظ پریشان
نیستم ÷ از انجمله بودند در خانه شیخ فیروز منشی صحبت داشتند که ناگاه ملا شیدا از دور پیدا شد چون از لاف
و گزاف بیمعنی او یاران پیچ و تاب میخوردند و از دعوی توارد او کاسه زهر هلاهل می‌نوشیدند و میدانستند
که اکثر مضامین مستبدل مانند فرزندان متبنی بلباس بیامی آراید و در نظر مردم جلوه میدهد خیال قرار دادند
که امتحان اشعار او نمایند و منشی مذکور که احاطه تمام باشعار قدما و متاخرین دارد با او همزبانی کند **القصه**
وقتیکه او قریب بمگاه که فی الحقیقت رزمگاه بود در رسید تعظیم و توقیرش زائد الوصف بجا آوردند و اعزاز
و اکرام تمام او را بالا دست نشاندند و از هر دری سخن راندند تا نوبت بانشاد رسید ملا گفت **بیت**
چیست دانی باده گلگون مصفا جوهری ÷ حسن را پروردگاری عشق را پیغمبری ÷ منشی فرمود این شعر از
شعر رودکی است **شعر** عشق را ای پیمبر ولیکن ÷ حسن را آفریدگار توئی ÷ رو در هم کشید و مطلق باین حرف
التفات نکرد و برخواند **بیت** زبسکه کرد غمت بند در جگر ناخن ÷ چو پشت ماهیم از پای تا بسر ناخن ÷
منشی گفت این مطلع از شعر غیاثائی حلوائی چرب‌تر و شیرین‌تر است **بیت** از بسکه سینه کنده‌ام و
ناخن بر دست ÷ چون پشت ماهیست سراپای سینه‌ام ÷ بر هم خورد و طعنه بر شعر فهمی همه اهل مجلس زد و گفت

بیت گر بصحرا مو فشانی دشت پر سنبل شود ٭ ور بدریا رو بشوئی خار ماهی گل شود ٭ شیخ گفت
ملا کاتبی صد و بیست سال پیش ازین مولانا توارد کرده بیت گر بدریا افتد از عکس جمال او فروغ
خار ماهی آورد در قعر دریا بار گل ٭ همینکه این بیت از زبانش بر آمد هرزه گوئی آغاز کرد و بانجام گفت که
در برابر این بیت بیتی بخوانید بیت ذات تو بود صحیفهٔ کون که کرد از روی ادب مهر خدا بر پشت
منشی گفت هر گاه ملا تقی صد و پنجاه سال پیش ازین که این گوهر آبدار در خزانهٔ گفتار مولانا در آید دزدی
کرده بوده باشد گناه مولانا چیست بیت بنوشت تو بی آن نامه در پشت ٭ کز تعظیم آید مهر بر پشت ٭
یاران بی اختیار شدند و بقهقهه در آمدند و ملا بر سر دشنام و فحشگوئی در رسید عزیزان گفتند که خدا را
بشغل خویش مشغول باشید و از تقصیرات این بزرگ اغماض نمائید که از دل عمر زمانش از دست
ربوده آن وقت این بیت خواند بیت زلف او را رشتهٔ جان گفتم و گشتم خجل ٭ زانکه این معنی
چو زلفش پیش پا افتاده است ٭ منشی گفت از فرط ادب و مهمان آزاری ملاحظه می کنم و الا می خواندم شعر عزیزی
را که گفته بیت کس نیابد معنی پیچیدهٔ زلف کجت ٭ گرچه این معنی ترا در پیش پا افتاده است ٭ الغرض
چند بیت دیگر خواند که ماخذش برابر هر کدام نشان داده بودند تا نوبت بجائی رسید که سکوت تام اختیار
کرد و صحبت منقضی شد بلکه در مجلسیکه شیخ فیروز می بود اشعار خود بر زبان نمی آورد مگر روزی در کشمیر بکتابخانهٔ
او آمد و مجمعهٔ صرف وا کرد و گفت هیچ بیتی از اشعار من بدرجهٔ قبول رسیده شیخ گفت بلی بیت
ای بروی تو کرده آینه را چشم سیاه ٭٭ شانه را دست دعا در شب زلف تو دراز
دست بدعا دراز کرد و گفت ع عمرت دراز باد که اینهم غنیمت است

منه عفی الله تعالی عنه
و عن سیئات جمیع
المؤمنین ٭

بدلین اهل حق در تحریر مطالبش راه اجمال سپرده بخلاف مؤلف که با وصف اعتراف
بفهم آن نسخ کما عرفته فی مواضع در صدر رساله جسارت بذکر آن عبارات کرده و در نقل و فهم آن از راه
صدق و صواب بغایت دور افتاده بلکه نزد ارباب دانش و بینش رسوا شده آری راست گفته اند
که از خردان خطا و از بزرگان عطا سوم ذکر احادیث دیگر مثل حدیث حرص علی
الامارة و بودنش باعث انفعال و ندامت در روز قیامت که در کلام اخباری اشاره بدان
هم نیست تا بصراحت چه رسد و اینهم خیال خام و از وساوس نفس بد فرجام است زیرا که یاد دارم
که فاضل مذکور حدیث مزبور را در کتاب خویش بروایت بخاری از مشکوة شریف بتعیین باب و فصل
و نام راوی اعنی ابوهریره در تقسیم مطالب صرف کرده و آنچه مؤلف در خاتمه از متواتر بودن مثالب خلفا
الی غیر ذلک را از نفسی نموده در اوراق کتاب معتمد برادر مهین او جابجا بتفاریق مسرود است بل بحمله
ظن غالب آنست که اگر کتاب مذکور چند در تتبع فقیر میماند تلمیع بسیاری از بقیه متفردات مؤلف
تا یابد بر اصل استدلال است نیز و اتفاق این اسرار منکشف میشد فرقا نیست که در کلام فاضل
اخباری بعبارات سلیس این نوع مقاصد که نزد عوام از واردات طبع سلیم مؤلف توان گفت بتفاریق
زیب ترقیم پذیرفته و در کلام صاحب رساله سرآمد علمای امامیه بهیئت مجموعی در بحث حدیث حوض
بعبارات دقیق که دست عوام از تناول آن کوتاه است یافته میشود اعجوبه اینکه علامه دهلوی
نور الله مرقده با وجود عدم دعوی تفرد بلکه تصریح بر نمیمی در دیباچه تحفه اثنا عشریه که گفتگوی
قدردان ناصیه را بین الفریقین درین کتاب ذکر کرده ام نزد مؤلف سارق باشد و خود حضرت مؤلف
که دیگران افادات خویش را با ثاث دیگران خصوصا فاضل اخباری مکفر فرقه اصولیه مخرج ایشان
از دائره تشیع ائمه چیده بتالیف این رساله متفرد باشد و اینهمه مطالب کثیر محمول بر توارد فانظروا
معاشر العقلاء الی هفوات هؤلاء لا یکادون یفقهون حدیثا و از نجاست حضرت
مؤلف بسبب دعوی تفرد و توارد بدلیل یقینی ثابت شد و دامن صاحب تحفه ازین تهمت پاک و پاکیزه

گشت چه نهایت کار آنست که او از افادات سابقین مقتبس است و نشان من السارقین و
المقتبسین هرگاه حال دعوی تفرد و توارد که مؤلف نموده بذهن هر کس از خواص و عوام در آید اکنون
برای تصدیق دعوی فاضل اخباری که تمسک بحدیث حوض در بارهٔ ارتداد خلفاء راشدین بخصوصهم از نتائج
افکار منست کلام حالی ذکر می‌کنم پس باید دانست که چنانچه در بارهٔ تصدیق صوحیائیه مؤلف مطالعه
عبارات معتمد الشیعه بیت اجتماعی سند است از اذعان بقول برادر مهین مشاهد محدثات قاضی نور الله
شوشتری کافیست و هی هذه اقول من المعلوم ان من اتهمهم ابو بکر بالردة لامتناعهم عن اداء
الزکوة الیه کانوا یؤمنون و یصلون و یتکلمون بالشهادتین ولهذا قال ابو بکر والله لو منعونی
عقالا لقاتلتهم ولم یقل والله لو لم یتکلموا بالشهادتین او لو لم یرجعوا الی الاسلام
لقاتلتهم لانهم ما انکروا خلافة ابی بکر امتنعوا عن اداء الزکوة الیه لا انهم
استحلوا منع الزکوة مطلقا ولهذا فرقها بنو حنیفة الی فقراء قومهم واوقفها
آخرون الی تقرر امر الخلافة علی من یستحقها وعلی التقدیرین استحلالهم مع انهم
کانوا قائلین بالشهادتین کما روی عنهم فاطلاق الردة علیهم لو صح کان
باعتبار انکارهم للزکوة التی هی من ضروریات الدین فلم لا یجوز ان یکون اطلاق
الردة علی الصحابة الغاصبین للخلافة المظاهرین بالاسلام القائلین بالشهادتین
ایضا باعتبار انکارهم بعض ضروریات الدین وهو خلافة علی الثابتة عندهم
بالنص الجلی فی یوم الغدیر وغیره کما مر انفا ثم المتبادر من الاحداث فی لا تدری ما
احدثوا بعدک ما یکون فعلا کغصب خلافة النبی صلی الله علیه وسلم واخذ میراثه و
هضم اقدار اهل بیته واکل مال فدک ظلما وجورا علی فاطمة ولهذا قال فهم سحقا سحقا
لا ما یکون ترکا کمنع الزکوة عن ابی بکر وایضا قوله علیه السلام لن یزالوا مرتدین علی اعقابهم
یدل علی طول مدة المرتدین واستمرارهم وهذا انما یظهر فی غاصبی الخلافة

دون طوائف العرب الذين امتنعوا عن الزكوة فان ذلك لم يمتد الا الى شهرين
او ثلثة وايضا قد اشترط في الصحابي خروجه عن الدنيا بالايمان وقد خرج هؤلاء الذين
امتنعوا عن الزكوة عن كونهم صحابيا لانهم قتلوا بامر ابي بكر وخرجوا عن الدنيا مرتدين
في اعتقاد الناصبة والظاهر من اطلاق لفظ اصحابي في الحديث من كان معروفا
بذلك عنده ومن لم يرتد ارتدادا يخرج به من الصحابية بل من لم يتخلل الردة في اسلامه عند
بعض المحدثين بل من روى الحديث عن النبي صلى الله عليه وسلم كما شرط بعضهم بل من
اقام عنده سنة او سنتين وغزا غزوة او غزوتين كما شرط بعض اخر وهذه الشرائط
مما لم يتحقق في اكثر الممتنعين عن اداء الزكوة الى ابي بكر انتهى كلامه (انتهى)
الله نوره انچه بعد ازین درین حدیث قیل و قال کرده دلالت صریح بران دارد که بر اصحاب صفین و جمل ایراد
حدیث بخوبی محمول نمی شود چنانکه فاضل اخباری احتمال آن نموده وچه خوش باشد اگر مؤلف برای سر
برادر بزرگ خویش ارشاد کند که مراد از غاصبین خلافت و آکلین محصول فدک هرگز خلفا نیستند بلکه خلفا
که خلافت را مستحق آن صرف نموده اند ولعمر و فاضل اخباری فقط بر ینقدر از عبارات قاضی معتری موقوف
نیست بلکه مقالات و عبارات نیز شیخ کشمیری در ابرام طعن حدیث الحوض که صاحب تحفه قدس سره العزیز
جوابش داده بر ثبوت دعوی فاضل مذکور شهادت میدهد و از ان تفصیل تمام معلوم می شود که
حدیث حوض را با حدیث شهداء احد وغیره جمع کردن و استنتاج از ان نمودن غالبا از مفردات
اوست در جواب باب چهارم که کلام او درین مبحث مبنی بر اجمال است زیرا که موضوع آن اخبار
رجال ست و درین آوان نزد فقیر موجود است نیز بعد جمع احادیث حوض و بیان کثرت طرق
واختلاف روایاتش حدیث احد را ضمیمه ساخته حیث قال مالک در موطا روایت کرده قال مر
النبي صلى الله عليه وسلم بشهداء احد فقال هؤلاء اشهد عليهم فقال ابو بكر
السنا اخوانهم يا رسول الله اسلمنا كما اسلموا وجاهدنا كما جاهدوا فقال

صلی الله علیه وسلم بلی ولکن لا ادری ما تحدثون بعدی فبکی ابوبکر ثم بکی
ثم قال ائنا لکائنون بعدک یعنی گذشت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم بر شهدای احد
پس فرمود که اینها آن گروه اند که من گواهی میدهم بر اینها یعنی به ثبات دین و قوت ایمان پس گفت
ابوبکر آیا ما برادران اینها نیستیم ای پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم اسلام آوردیم چنانچه اینها
اسلام آوردند و جهاد کردیم چنانکه آنها جهاد کردند پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بلی
ولیکن نمیدانم که بعد من چه خواهید کرد پس گریست ابوبکر باز گریست پس گفت آیا بدرستیکه
مابعد تو باقی خواهیم بود انتهی افسوس که جواب مطاعن تحفه اثناعشریه که مرزا محمد کشمیری
نوشته و قبل از تهذیب و تبییض آن پیمانهٔ اجلش لبریز گشته نزد فقیر موجود نیست چه شنیده ام که
بعضی از دوستان بر طبق وعدهٔ حتمی خویش در بلدهٔ شاهجهان آباد تجسس کرده یا از بعض سکنه بهره
گرفته نقلش برداشته و نزد فقیر بفرستند تا افراد این هر دو خرد و بزرگ زیاده تر فاش گردد تنها حضرت
مؤلف برادر این قسم تفرد از مطالعهٔ نزهه بهم رسیده که مجتهد جائسی نیز در مناب
یگانهٔ روزگار است بر محرمان اسرار و کاشفان استار کالشمس فی رابعة النهار که بادی جواب تحفه
علامهٔ دهلوی قدس سره العزیز مرزا محمد مذکور است هرگاه مجلدات خمسهٔ او در بلدهٔ لکهنؤ رسیده
مؤمن جائسی برد باب پنجم و ششم از کتاب موصوف عنان عزیمت خود مصروف ساخته و بتارو
بود صوارم و حسام پرداخته اگر به تفصیل این قصه اشتیاق داری بروایات از بد شیعی که بعد ملاحظه
عصبیت و قساوت مجتهد جائسی و هوا خواهانش عن قاصفت براویهٔ عزلت نشسته است بلکه در پردهٔ
این مردم بسته و قبل از این بجلائل و صفات و مزید زهد و توکلش اشعاری در مطاوی عبارات رفته
اصغا کمن بکبریا الهی اغالیط را دران راهی نیست محصل روایت آنکه اول بواسطهٔ بعضی
از شیوخ این شهر بانت و از وهم از تحفهٔ اثناعشریه که در تولا و تبرا است بدست فاضل جائسی افتاد
و از اتفاقات حسنه یک وقت مطالعهٔ این اجزا مشرف شدم و پرسیدم که کدام کتاب است اجزا

من الود

بمن نمود و فرمود که شخصی درین زمان کتابی در مناظرهٔ فریقین تالیف کرده خاتمهٔ ابواب
آن اینست گفتم مگر آنکس مولوی حیدر علی سندیلی است علیه الرحمه جواب داد که من حال آن بزرگ ندانسته
سید انم او را کجا یارای این نوع تقریر و تحریر بود درین علوم است بیشتر گفتم که شاید فلان و فلان باشند
که در علوم تحصیلیه علم اشتهار برافروخته اند فرمود حاشا که علمای این شهر درین فن دستگاهی
داشته باشند قصه کوتاه دران زمان شخصی میرزا با فرنام و اعظمی بود و خود را درین معرکه یکه تاز می
دانست این اجزا را در بادی الرای دید و گفت که جوابش بس سهل است من بعد چون آن اجزا مسطوره بخانه
خویش برد و دانست ع که عشق آسان نمود اول ولی افتاد مشکلها * اجزاء مذکور را باز پس داد و عذر آورد
که هر چند نقض این اجزا آسانست لیکن شهر پر آشوب و خوف از مردم افغان خصوصاً عبد الرحمان
خان است * همچنین بعضی دیگر از علمای فضلا که نزد الماس علیخان تقرب داشتند و خاصه جامه
آنها یگانه درین فنون می پنداشتند امتحانات واقع شد چون همه کس درین معرکه سپر انداختند و مرکب
تاختند و از رد و نقض آن که مشکل ترین جمله مشکلها بود رو بر تافتند و معنی سیهزم الجمع و
یولون الدبر را آشکارا ساختند فاضل جائسی کتاب ذو الفقار تالیف کرد و لو انچه نوشت
چون تحفه اثنا عشریه از آغاز تا انجام از شاه جهان آباد در رسید و لذت آوازه در کام جهان و جهانیان
انداخت و غلغله فضل و بلاغت شاه صاحب از هر کوچه و بازار بلند گردید گرفت فاضل مذکور مهر خموشی بر دهن
و قفل سکوت بر لب زده بود تا آنکه من باب پنجم الهیات از خمسه میرزا محمد طلب داشتم و چند اجزای
برای مساعدت کاتبین ارسال ساختم و همچنین جواب باب اول و رابع و تاسع درخواستم و حسب اتفاق
جواب باب ثالث در عین تعطش و اشتیاق بمعرض بیع آمد شعر بهای چند دادم جان خریدم
بحمد الله که بس ارزان خریدم * بالجمله فاضل جائسی تصنیف و تالیف صوارم و حسام و غیرهما
بعد ازان نموده کما از حضرت من میرزا محمد خوشه چینی فرموده انتهی مقاله و بالجمله کلام این سعادت حال
تحفه ملجاء و مارا تمامی متقلدان تا بنقال اخباری و دیگر طلبه علوم چه رسد که بعد مطالعه صوارم

وحسام از کجشک چو صلاے بدر آمدند و تالیفات میرزا محمد فاضل جالسی را نصب العین داشته تو
مناظره بلکه مکابره بدست آوردند و بدعوی تفرد عوام را از راه بردند بحمد الله که لاف زنی عمایند طائفه
از خرد تا بزرگ در دعوی تفرد و توارد در بارهٔ حدیث الحوض چون آبحیات از ظلمات بیرون
آمد بلی اگر فاضل اخباری در بعضی از مطاعن که از کتاب استیعاب ذکر کرده و فاضل جلپی کامل
بعضے از روایات این طعن اشعار نموده دعوی تفرد می کرد وجهی میداشت چه این استدلال
فی الجمله تجدد و تازگی دارد که در کتب متداوله مثل تالیفات ابن معلم که اصولیه بوجود شان افتخار
دارند و گویند که توقیع رفیع حضرت صاحب الامر در بارهٔ اوصاف جلیله و شمائل جمیله او از ناحیهٔ
مقدسه بر آمد و الحال انه یدل علی خلافه کما لا یخفی علی من طالع هفوات القوم و قد
اعترف به الفاضل الاخباری فی رسالته لتائید مذهبه از نظر فقیر نگذشته در
تالیفات سید مرتضی مثل شافی هرچند اصل حدیث و روایت موجود باشد لیکن این تقریر که عمدهٔ
از معتمد الشیعه منقول میشود بخیال فقیر خالیست بحسن تصانیف شیخ الطائفه و افادات ابن قبه و بعد
از مولفات متاخرین از احقاق شوستری و نزهه کشمیری و سرقات جالسی و امثالهم و شرح این طعن
مجمل در کتابی که در ذیل مطاعن فاروق بدینگونه است طعن ششم آنکه در استیعاب بمقام ترجمهٔ
عبد الرحمان بن عوف منقول است باسناد از ام سلمه رضی الله عنها قالت دخل علیها عبد الرحمن
ابن عوف فقالت و قال یا امه قد خفت ان یهلکنی کثرة مالی انا اکثر قریش مالا
قالت یا بنی انفق فانی سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول ان من اصحابی من لا یرانی
بعد ان افارقه فخرج عبد الرحمن فلقی عمر فاخبره فجاء عمر فدخل علیها فقال بالله انا منهم
قالت لا والله ولن ابری بعدک احدا و در روایت دیگر قالت لا والله ولن افعل لاحد بعدک
هکذا و در حدیث تدبر باید کرد که مراد از ندیدن آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بعد مفارقت هالک
ناری شدنست بطریق کنایه چه کسیکه ناجی و جنتی است در بهشت با آنجناب یکجا خواهد شد و

آنحضرت را خواهد دید من بعد باید فهمید که عمر بمقتضای کریمهٔ کل الانسان علی نفسه بصیرة
بلکه آدمی بر ذات خود بیناست از حال خویشتن نیکو آگاه بود تا بسمع این حدیث از عبد الرحمن بن عوف
بیتابانه و مضطربانه پیش ام سلمه رضی الله عنها دویده آمد و بر اضطراب وی دلالت دارد و دیگر عبارتها اشتعال
که هم درین مقام بر سبیل اختلاف متن روایت بیان نموده و نظر بر اختصار متروک شد هر که خواهد آنجا
ببیند نیز عمر با ام سلمه رضی الله عنها سوگند داده پرسیده که من از جملهٔ همچنین صحابه هستم یا آنکه در حدیث نام
هیچکس نیست و نه ام سلمه رضی الله عنها نام کسی برده و ایضاً ام سلمه در جواب او کلامیکه گفته است
سیاق آن واضح است که بمدارا و مداهنت بکار برده کلمهٔ لن ابری بر زبان آورده و آن دو معنی را
احتمال دارد یکی آنکه من پیش نخواهم آمد و تعرض نخواهم نمود بعد از تو کسی را چه در لغت برا بمعنی
پیش آمدن و متعرض شدن هم آمده و این ظاهر است و برین تقدیر حاصل مقام ام سلمه رضی الله عنها
اینست که من بعد تو با کسی چنین گفتگو پیش نخواهم آمد و این دلیل ظاهر است بر پشیمانی ام سلمه از
گفتگوی خود و تائید این معنی مینماید روایت دیگر لن افعل لاحد بعدک هکذا دوم آنکه لن ابرا مشتق
از باب تفعیل باشد از تبریه یعنی من کسی را بعد تو بری نخواهم کرد یعنی ترا ازین امر بری و پاک گردانم
دیگری را بری نخواهم کرد والعلم عند الله بهر دو تقدیر مخفی نیست که اگر جنتی قطعی بودن عمر و دخیل بودن
دران اصحاب که با صدق علیه الحدیث بودند معلوم ام سلمه میبود بعمر میگفت که تو بهشتی قطعی هستی
و رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در شان تو چنان و چنین فرموده است این حدیث در بارهٔ
دیگران است لیکن او حرف پهلودار گفت و از غلظت و بدخوئی و کج خلقی عمر ترسیده سخن سربسته
گفت و ازین قراین و شواهد بمعرض ظهور رسید که عمر خود را از هالکین میدانست و از دو حال
خالی نیست یا اینکه همچنان بود که گمان برد فهو المقصود و یا این چنین نبود بلکه بقول سنیان منصوص علیه
بدخول جنت بود درین حالت اضطراب و پرسیدن او از ام سلمه جهل بوده است بلکه مستلزم عدم تصدیق
بکلام رسول صلی الله علیه و آله وسلم می شود زیراکه بر تقدیر جنتی بودن عمر از حدیث ام سلمه

قطعا در شان غیر عمر میباشد و درینجا فائده دیگر بر آمد که حدیث مشهور مروی در صحاح اینها که مشتمل است
بر ناجی و جنتی بودن ده کس از مقربات الشان نیست چه اگر واقعی می بود مال چرا جمع میکرد بلکه عبد الرحمان
بن عوف که از عشره مبشره است بهلاک خود بسبب کثرت مال چرا می ترسید و ام سلمه موعظت بانفاق مال چرا
می نمود بلکه اگر عبد الرحمن بن عوف از اهل جنت قطعا می بود اعمال صالحه از وصدور یافت و مال کثیر خود را
بعد ادای زکوة و دیگر واجبات بفقرا و مساکین و مستحقین میرسانید با وجود این هم اگر در کیسه اش مال
کثیر می ماند ضرری باو نمی رسانید و جای خوف نمی بود انتهی کلامه بلفظه **اقول** قطع نظر
از انکه در اعتبار خاتمه این روایت که اساس طعن اخباری بر نسبت نظر باستقرار کتب رجال شیعه
گفتگوی بسیار است او تعیین وثوق بعضی از رواة آن دشوار و اغماض عین از زلات او که در بیان
معنی حدیث از وی صادر شد کما لا یخفی میگوئیم که کلام این بزرگ مبتنی بر چند مقدمه است هر یکی را با
خللش مینویسیم **نخستین آنکه** فاروق خود را ناری میدانست پس باید که همچنان باشد والا این همه
اضطراب و جستجویش نزد ام المؤمنین برای کشف حقیقت مهمل خواهد بود و تعیین المقصود جوابش از
فصول سابقه که عبارت بحار و غیره در انجا نقل شده و سلسله سخن در مزید خوف و خشیت این بر
گزیدگان بارگاه احدیت دراز گردیده استنباط می توان کرد لکن للعموم فائده ببعضی از وجوه
اشاره میکنیم **اول آنکه** جناب امیر چنانکه دانستی هر گاه ذکر دوزخ می شنید بهای های می گریست
بلکه سر مبارک میکوفت و آرزوی چها دیت که تفصیلش بر جا خالی از سهو او نیست میفرمود چنانکه
صاحب عقبات الآخره نیز این روایات را آورده و تازه اینکه از روایت ابو دردا که مجلسی در عین
الحیات ترجمه آن نموده و تبشیره بر پای فاضل اخباری ده معلوم میشود که آنجناب از دوستان و خویشان
کناره کرده در نخلستان بنی النجار میرفت و در مناجات و خارج از مناجات گناهان خویش را یاد میفرمود
و از شداید طبقات دوزخ چندان زاری و نالی می نمود که عبارات کاتبین و ابیات ناظمین از تعبیر آن کوتاه
است راوی می گوید که در پشت درختان پنهان شدم شنیدم که میفرمود اگر بخوانم در نامه

اعمال خود گناهی چند را که فراموش کرده ام و تو آنها را احصا فرموده پس بگو پی بلا انکه بگرید
او را دامی بر چنین اسیری که نه خویشان او را نجات توانند بخشید و نه قبیله او فریاد رس توانند شد جمیع
اهل محشر بر او رحم میکنند و او درین عقوبات گرفتار آه از آتشی که جگرها بریان کند و چشمها را فرو
ریزد همچنین با دیر نوحه می نمود تا آنکه صدا و حرکت مفقود شد در دل گفتم که خواب غلبه نموده باشد نزدیک
رفتم تا برای نماز صبح بیدار کنم هر چند حرکت دادم حرکت ننمود تو گویی چوبی خشک بر زمین افتاده یقین
دانستم که راهی ملک بقا شد افتان و خیزان نزد فاطمه زهرا رسیدم قصه فرمود چون بود حرف حرف عرض
کردم فرمود باکی نیست این غشی غالب و فات از ترس عذاب او را رو مید بعد پس آب بر روی
مبارکش زدند چشم بگشاد و باز همان نوحه و خطاب حضار آغاز نهاد و کیفیت گیر و دار قیامت و احاطه
ملائک عقوبت و خوف از حکم قاضی روز جزا و مضمون آیت کریمه وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا شَفَاعَةٌ وَلَا
يُؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا هُمْ يُنْصَرُونَ بکمال بکا و زاری یاد نمود این همه بر اصول مخترعه فاضل
اخباری دال بر آنست که خود را هالک و ناری میدانست و بمقتضای بَلِ الْإِنْسَانُ عَلَىٰ نَفْسِهِ
بَصِيرَةٌ حق می باید که اینهمه مقالات واقعی باشد والا این اضطراب و بیقراری با آنکه شنید و سوال از جناب
رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم که خاتمه من بخیر است کما اشرت سابقا و مزید فریاد و فغان
چنانکه عرفی گوید شعر گوش اهل آسمان و حلقه ماتم یکیست ٭ شیونم تا برکشید آهنگ ها یا هم من
بی عنی خواهد بود فتعین المطلوب آری فرق اینست که حضرت امیر وقتیکه استغاثه نمود و از حال گرفتاری
خویشتن بدست ملائکه عذاب و عدم نجات بشفاعت کسی حتی جناب رسالتمآب خبر داد احدی از صحابه کبار
و حضرت خاتون قیامت نگفت آنچه ام المومنین رضی الله عنهم اجمعین برای فاروق همراه قسم شرعی سر
گفت کاش ایمان غلاظ یاد نمی کردند و محض تسلیه سیفر نمودند اینهم صورت نه بست بلکه وقت
حکایت این قصه آنچه گفتند اعتراض فاضل اخباری بملاحظه آن دو بالا می شود زیرا که میگفتند که
این نوحه و ماتم از ذکر مآثم و نصب العین داشتن شدائد جهنم هرگز از صحابی دیگر صدور نیافته و

ازینجا بر اصول پیران نابالغ بنیاد تمامی مناقب مرتضوی بلکه ائمه دیگر نیز بکلیه و حرف از حالات
شان مذکور خواهد شد از بسکه می ریزد افسوس که فاضل اخباری برای تحصیل ثواب آخروی که بمطاعن اصحاب
واهل بیت رضی الله عنهم اجمعین مرتکب شد بکمال عجلت دنیا را بدرود کرد والا زمین ادب بوسیده عرض
میکردم که حضرت ایشان را زبالیها و تطبیق حدیث الحوض بر ذات مقدس خویش آیا بنا بر تمامیت
که کاسب خلفا در دنیای دون یا باعتبار علم ما کان وما یکون خسیار کردند قال الله تعالی
وَلَا تَرْكَنُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ أَوْلِيَاءَ ثُمَّ
لَا تُنْصَرُونَ و خود را با تمامی اهل بیت ذلیل نمودند و مانند جنین رحم پرده نشین شدند مثل
غاشان بدلالت قطعی حدیث حضرت زهرا در خانه گریختند چنانکه کاملین مذهب تشیع همین امور را
معاذ الله مناط تکفیر آنجناب گردانیده اند یا بجهت کبائر دیگر اگر شق ثانی اختیار فرمایند ذمه حضرات
مشغول به بیان آن خواهد بود پس افاده فرمایند که آن کبائر چه بود یقین است که فاضل جبار
چرا نکه مبدا را یا ابن سبا در کینی فریاد کنده خبری دیگر زبان و بلی توجیه او را هم نمیرسد زیرا که دستگیر قدیمی
ایشان یعنی تقیه مشوم در بمقام از پا خود در ظلمات عدم فرو رفته کما لا یخفی علی من شرب غرفة من عین
الحیات دوم آنکه تقریر فاضل اخباری در باره حضرت حسن مجتبی چنانچه خواهی دانست زیاده تر
جاریست سوم آنکه این اعتراض در باب سید الساجدین هم وارد میشود زیرا که قبل ازین از نوی
اهل بیت گذشته که آنجناب خود را محکوم شیطان نسبت داده اند و اینمعنا را بابلغ وجوه ثابت فرموده جائی
که گفته لگام من بدست آن لعین است و بحکم آیات قرآنی شیطان رجیم دشمن بنی آدم است خصوصا این
نفوس قدسیه که نگاهبان الهی چنانکه در حکایات اولیا منقول است برای امثال ایشان میسازد و
بکمال جد و جهد از نعیم جنت و ثواب مقیم آخرت باز می دارد و از انصاف نباید گذشت که قصه
فاروق و قسم خوردنش آن یا زائد برین کلام است یا زیاده از حکایتی است که اصمعی از ان امام عالیمقام روایت
می نماید که شخصی در آخر شبی باستار کعبه معظمه زادها الله شرفا و تکرمة آویخته بود و در باره استغفار جو ...

چندان تضرع و زاری و استغاثه و بیقراری نمود که بر زمین افتاد و گریه در گلو گره شد
پس من بر سر وقتش رسیدم و سرش را در کنار خود گرفتم و دریافتم که حضرت امام زین العابدین
است گفتم ای فرزند پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم ترا با اینهمه قرابت و جزائیت و کمال التقدس و زهد
و عبادت اینقدار گریه و بکا که باعث انزهاق روح و کاهش جسم است از بهر چیست پس شدائد
قیامت را یاد فرمود و گفت ای اصمعی مگر در قرآن مجید نخوانده که حق تعالی میفرماید فَاِذَا نُفِخَ
فِی الصُّوْرِ فَلَآ اَنْسَابَ بَیْنَهُمْ یَوْمَئِذٍ وَّلَا یَتَسَآءَلُوْنَ یا قصه حنظله کمتر ازین روایت
است که ابوبکر صدیق در اثنای راه با وی ملاقی شد و پرسید که چرا ملولی گفت چگونه ملول نباشم
که بلا ریب منافق گشتم زیرا که بحضور اقدس نبوی نورانیت و ضیاء و برکات بی انتها در خود می یابم و
بعد از معاشرت اهل و عیال آن حالت را گم میکنم القصه طبیب حاذق روحانی و جسمانی یعنی رسول ربانی
صلی الله علیه وآله وسلم بعد استماع این تقریر بتسلیه پرداخت و از نفاق منزه داشت یا مناجات
حضرت یونس و حدیث او در عدم اعتماد بر وعده ایزدی فروتر ازینست کما مر من الکلینی یا بجملگی
خوف و خشیت این نفوس قدسیه برشمارم کتابی برأسه تصنیف باید کرد پس مدح فاروق را بقدح بدل گردا
نشه بپای خود زدن است و این هفوات فاضل اخباری مختص باین ائمه ثلثه بعد از خلفای ثلث
نیست زیرا که در باره ائمه دیگر که در اظهار معایب خویش همین جاده مسلوک میداشتند بر همین منوال حرف
بحرف آورده است نعوذ بالله از خرافات فاضل مذکور که نار بیت این مجامع انوار مستلزم باشد
بار خدایا مگر گویند که اینهمه فریاد و زاری و زروی بروی خالق ارض و سموات و افراد کائنات برای
تکفیر سیئات طائفه شیعه بود و بس لیکن این قسم تاویلات درباره خلفا نیز جاریست بلکه بطریق
اولی زیرا که سنیان بگناهان خویش هم اعتراف دارند و کتب ایشان هم دلالت بران دارد که کرام
کاتبین معاصی ایشان را می نویسند بخلاف امامیه که مقتضای طینت ایشان چیزی دیگر و گناهان
ایشان خارج از دفتر پس معلوم شد که استغاثه و فریاد خلفا و حضرات ائمه فقط برای سیئات نیست

و این بحث در صدر اوراق مفصل گذشته فلا نعیده مرة اخری مفصلا و تحقیق حق درین
مقام آنست که دوزخی و جنتی بودن شخص بر حکم احکم الحاکمین موقوف است ظن و بنای دوزخی و جنتی بودن
خویش کفایت نمی کند علاوه انچه ازین بزرگان این قسم کلمات بر اتهام نفوس خویش تواضعا و تسلیما منقول
گردیده دلالت بر جنتی بودن و بر برگزیدگی و کمال خلوص ایشان میکند زیرا که قبل ازین گذشته که
سوء ظن در باره خویش عین اتباع اتقیا و صالحین و خود را بچشم حقارت [illegible] از سنن انبیا و مرسلین
است در وصایای ابوذر غفاری مصرح است یا اباذر یقول الله تبارک و تعالی لا اجمع
علی عبد خوفین و لا اجمع له امنین فاذا امنني في الدنيا اخفته يوم القيمة واذا
خافني في الدنيا امنته يوم القيامة يا اباذر لو ان رجلا كان له كعمل سبعين نبيا
لاحتقره وخشي ان لا ينجو من شر يوم القيامة الخ مجلسی در عین الحیات ترجمه آن باین عبارت
میکند ای ابوذر خداوند عالمیان میفرماید که من جمع نمی کنم بر بنده خود دو خوف را و جمع نمیکنم برای او
دو ایمنی را پس اگر در دنیا از من ایمن است و خایف نیست در روز قیامت او را میترسانم و اگر از من ترسان است
در دنیا او را در روز قیامت ایمن میگردانم ای ابوذر اگر کسی مثل عمل هفتاد پیغمبر داشته باشد میباید که آنرا
حقیر شمارد و ترسان باشد ازینکه مبادا نجات نیابد از شر روز قیامت الخ بالجمله در مقام تشنیع افسوس
حسرت و ندامت بر ترک احسن امور انچه ازین حضرات صدور یافته عین محمدت این بزرگان است و نقل
اخباری که مشعر طاعنین و لاعنین است از راه اعتساف [illegible] را بر دوزخی بودن این بزرگان حمل مینمایند

إِنَّ الَّذِينَ جَاءُوا بِالْإِفْكِ عُصْبَةٌ مِنْكُمْ لَا تَحْسَبُوهُ شَرًّا لَكُمْ بَلْ هُوَ خَيْرٌ لَكُمْ لِكُلِّ
امْرِئٍ مِنْهُمْ مَا اكْتَسَبَ مِنَ الْإِثْمِ وَالَّذِي تَوَلَّى كِبْرَهُ مِنْهُمْ لَهُ عَذَابٌ عَظِيمٌ

القصه علاج نفس سرکش و موجب نجات از عذاب همین است که همیشه در خوف و ترس باشد و دریننا صد روایت
بخاطر فقیر محفوظ است هر چند حرف دیگر اطلاع میدهیم که بروایت شیخ طوسی از حضرات ائمه ثابت شده که روزی جناب
امیر در عراق بعد نماز صبح بمزید خوف میگریست و رفقا نیز میگریستند پس سوگند بخدا یاد فرمود که بچشم خود

دیدم

دیدم در زمان شریف نبوی صلی الله علیه وآله وسلم گروهی را که در هر صبح وشام گرد آلوده ژولیده
مو بودند شکمها گرسنه شده واز کثرت نماز پیشانیهای شان مانند زانوی گوسپندان گشته در
انواع عبادات الهی شب زنده دار بودند وسوال تمامی ایشان همین بود که از آتش دوزخ نجات
یابند و کمال مرتبه ایشان اینست که با اینهمه عبادات از عذاب الهی همیشه خائف می بودند و در هیچ وقتی
ازین خوف نمی آسودند [illegible] محصلها و کمال زهاد این نفوس قدسیه آنست که هرچند متحلی بجلائل و متخلی از رذائل
باشند لیکن خود را به تکلف در زمره می گنجانند پس وارد نخواهد شد که فاروق که در کمال زهد بسر
می برد واز کثرت مال منزه بود چگونه درین وعید داخل تواند شد تا نوبت باین قیل وقال رسید
مقدمهٔ دوم آنکه حضرت ام المؤمنین ام سلمه رضی الله عنها بجهت درشت خوئی فاروق
راه تقیه ومدارا سپرد وجوابش آنکه مداهنه وخوشامد که بنص قطعی پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم در
وصایای علوی جبلت نفاق است بجناب قبلهٔ دین وایمان اهل اسلام یعنی امهات المؤمنین که
بلاریب حق گوئی از لوازم ذاتیه ایشان بود سیما در امور شرعیه چنانچه بجواب عبدالرحمن که
قدوهٔ انصار خلیفه ثانی وثالث بود دریغ نفرمود فرع تشیع است واثبات آن از اصول اهل حق
تکلف وتصنع واگر بر اصول خویش الزام اهل حق میخواهد پس دعوی مجتهد جالسی کم مربی اثر نخواهد بود
واگر کسی را اشتیاق نکوهش درویی در سر باشد بخاتمه کتاب عین الحیات رجوع کند و درشتی که در مزاج
فاروق بود حالش بروایات شیعه گذشت حاشا او بر مومنین فی حد ذاته فظ غلیظ باشد چه جای
مادر مومنین بلکه تواضع وفروتنی او نسبت با خیار الناس از مومنین معروف است گو مثل انبیا علیهم السلام
بجهت کثرت خوف الهی چنانچه در احادیث فریقین است مهیب هم باشد بلی درشتی او بر کفار
وفساق بود علاوه روایت بحار و مجمع البحرین و کلینی مگر یاد نداری که جناب سید حاشا جنابها
عن ذلک بارها مصارعت با او نمود و گریبان او کشید و وی تعرضی نکرد بلکه راه تواضع پیمود فما ظنک به
خدام المومنین بر روایات شیعه که متضمن تکرار مصارعت فاطمی است بهتر آن بود که ام المومنین در

خطاب فاروق میفرمود که ای فرزند آنچه درباره خویش خیالی داری عین حق وصواب است جناب
باری حق را بر زبان تو جاری کرده اکنون هم تدارک مافات میتوانی کرد خمس را ضبط مکن و فدک را
باولاد فاطمه بده و نزد امیر کل امیر که خلافتش از حدیث غدیر منصوص گشته حاضر شود و توبه نصوح
اختیار کن فَاِنَّ التَّائِبَ مِنَ الذَّنْبِ کَمَنْ لَا ذَنْبَ لَهُ من بعد گذارش است که بر تقدیر ارادهٔ معنی
تعرض که فاضل جباری افاده فرموده هم دامن فاروق بجهت قسم شرعی جناب ام المؤمنین که نزد اهل
اسلام در صدق وصفای او شکی وریبی نیست پاک است هم دامن دیگر اصحاب صاحب لولاک و بر
تقدیر ثانی نفی این تبریه خاص است که درباره فاروق از ضمیمه قسم مرتب فرموده هو الاستلزام
نفی العام مقصود ام المؤمنین آنکه چندانکه ترا ازین وعید پاک میدانم در حق دیگری اعتقاد نمی کنم و
چگونه چنین نباشد که فاروق در آن زمان افضل خلائق بود و بوجود او باب فتنه مسدود و بالجمله این تبریه
با ضمیمه قسم شرعی که زائد بر همه تاکیدات است در حقیقت شهادت قطعیت جنت برای فاروق است
زیرا که محال است که باوصف اعتقاد ناریت او ام المؤمنین در حق او قسم خورد که تو هرگز در جهنم
نخواهی رفت و هرگز در عذاب سال تمام داخل نخواهی شد پس معلوم نیست که عقل این فاضل در وقت
تحریر این افادات کجا بود آری کلام او از ابتدا تا انتها درباره جناب مرتضوی ناظر باصول
مذکوره او که خالی از تبریه بلکه تسلیه نیز هست جاری است که اگر جنتی قطعی بودن و داخل نبودن
جناب امیر در زمره مصداق حدیث الحوض معلوم جناب معصومه و ابو درداء و بعضی دیگر از اصحاب
و اهل بیت می بود البته در خطاب میگفتند که تو بهشتی قطعی هستی و رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم
در شان تو چنین و چنان فرموده و تو خود ساقی حوض کوثری بلکه بالاستقلال بر تمامی
جنات نعیم وطبقات جحیم مالکی الی غیر ذلک من المراتب التی مرت من قبل و این گیرودار و احاطه
ملائکه عذاب در باره دیگر الی آخره مقدمه سوم آنکه اگر فاروق منصوص بدخول جنت بود
لازم می آید عدم تصدیق رسول او اینهم مستلزم ناریت او و علی ای تقدیر مدعا حاصل جوابش

آنانکه جواب شما از طرف شهید کربلا بلکه حسن مجتبی بلکه حضرت علی مرتضی جواب با از فاروق بهت و عدم
تصدیق بکلام پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در موارد مذکوره بجهت زیادت معاتب زیاده تر لازم آید
کما لا یخفی و ازین مقامات طعنی که بر عبد الرحمن بن عوف نموده مثل طفلان بلسان بی ادراک و
شعور گفتگو کرده از هم بحث و سلسله قیل و قال او از هم گسیخت و مانند انچه در باب کینه مال قال و قال
کرده و آن در باره حضرت ذکریا علی نبینا و علیه السلام وارد مشو زیرا که علمای قوم باتفاق خویش
بر همین معنی نقل میکنند که مراد حضرت ذکریا از وراثت وراثت مال بود و دیگر هیچ خوف از کثرت مال چه
معنی دارد انبیا ملازم قطعی جبنی می باشند زیاده برین نیست که مال را بعد او و احبا مستحق
میرسانند من بعد اجتماع مال کثیر نزد شخصیکه نه زراعت کند و نه پیشه تجارت دارد بلکه از اسباب معاش و ارزاق مستتر
بود معقول نمیشود مسلمانان که از کیسه مبارک با وصف همه سخاوت و جوانمردی چیزی نمی نکاست لیکن
خوف ازین اعمام اکنون بخیال اهل بصیرت نمی آید تا برای حفظ آن چاره از جناب الهی طلب فرمایند
لا تذرنی وارث زکریا و زن آخری حالا بیا باره از حال عبد الرحمن بن عوف باید شنید در ترجمه ایشان که
در استیعاب حافظ یوسف بن عبد الله بن محمد عبد البر است که بابو عمر مشهور است موجود که در یک
روز سی برده آزاد کرده و با همه ورثت طواف کعبه دعا میکرد اللهم قنی شح نفسی
بار خدایا مرا از بند بخل نفس آزاد کن و در مرض الموت میگریست پرسیدند که چه داعیه گریه است
گفت مصعب بن عمیر از من بهتر بود پارچه کفن از تمیر و که او بیابند و حمزه سید الشهدا از من بهتر بود
برای او کفن نیافتیم می ترسم که مبادا نصیب ما در دنیا بکثرت مال داده باشند و از ثواب دیگران محروم
مانم و ازینجا میتوان یافت که فاضل مذکور در استیعاب ترجمه آن بزرگ را با استیعاب ندیده یا آنکه
او را هم اصدقای ایمانی بوده باشند که مطالعه ناقص شان عین مطالعه این فاضل کامل بوده اگر حال
مزید احسان و سخاوت و کثرت صدقات او در راه خدا زیاده ازین بخواهی روایات دیگر بشنو
عبد الله مبارک از معمر از زهری روایت میکند که عبد الرحمن مذکور در عهد سعادت مهد پیغمبر صلی

الله علیه و آله وسلم نصف مال خود را در راه خدا صدقه کرد باز آینده و چهل هزار دینار بستر ازینهم زیاده ترکه نوبت بارکردن بر پانصد اسپ شتر فی سبیل الله رسید و در مرض موت برای صد کس از حضار جنگ بدر وصیت کرد هر کس را چار صد دینار و چون حدیث بشارت خویش از امهات المومنین شنید تمامی قافله را که از ملک شام تجارت آورده بود با قطارهای شتر در راه خدا تقسیم کرد چنانچه بر ناظرین کتاب اسد الغابه و اصابه فی تمییز الصحابه و رجال مشکوة شریف مستتر و محتجب نیست ملخص چند روایت در اینجا وارد کردم و از دیگر فضائل و کمالات او چه نام برم فاضل اخباری با قتدار اکابر خویش که کینه و نفاق در طینت شان بود با این بزرگان افتاده و از جهت تعصب و جور بیش لغایت آید در سر هر کس عیان گشته و از اینجا گفته اند شعر چون خدا خواهد که پرده کس درد میلش اندر طعنه پاکان برد + این همه که بخدمت جناب مؤلف پیشکش کردم تعلق باصل رساله و حواشی نمیداشت حالیا آمدم بر ملحقات و بیانش برین نهج است قال الفاضل المتبحر ودق اهل الخوض فی ملحقات رسالته التی تتعلق بحدیث الحوض بر ارباب انصاف مخفی مباد که بعد مدتی دراز از تالیف این رساله نسخه فتح الباری لغایت باری عز اسمه بدست آثم افتاده و این مقام که دران دیده شد چنان مذعن گشت که اگر کسی از اولوا الالباب از اعتساف قطع نظر کرده بعین انصاف فی ما حرره نظر کند در اثبات آنچه این هیچمیرز در صدد آن بودم کافی بسند انگارد و بحسب اتفاق در همین آن و ان اتفاق طبع این رساله دست داده بود لهذا بدون اینکه تعرضی به بیان تائید ما قلت فی تلک الرسالة بهذه العبارة کرده شود عبارت مزبور را هم بطبع رسانیده شد قوله وانه سيجاء برجال من امتی فيؤخذ بهم ذات الشمال الى جهة النار ووقع ذلك صريحا في حديث ابي هريرة في اخر باب صفة النار من طريق عطاء بن يسار عنه ولفظه فاذا زمرة حتى اذا عرفتهم خرج رجل من بيني وبينهم وفي حديث ابي هريرة عند مسلم وليذادن رجال عن حوضي كما يذاد البعير الضال اناديهم الا هلم

قوله فاقول يا رب اصحابي في رواية احمد فلاقولن وفي رواية احاديث الانبياء اصيحابي
بالتصغير وكذا هو في حديث انس وهو خبر مبتدأ محذوف تقديره هؤلاء قوله فيقول
انك لا تدري ما احدثوا بعدك في حديث ابي هريرة المذكور انهم ارتدوا على
ادبارهم القهقرى وزاد في رواية سعيد بن المسيب عن ابي هريرة ايضا فهو انك
لا علم لك انما احدثوا بعدك قوله فيقال انهم قد بدلوا بعدك فاقول سحقا سحقا
اي بعدا بعدا والتاكيد للمبالغة وفي حديث ابي سعيد في باب صفة النار ايضا فيقال
انك لا تدري ما احدثوا بعدك فاقول سحقا سحقا لمن غير بعدي وزاد في رواية
عطاء بن يسار فلا اراه يخلص منهم الا مثل همل النعم ولاحمد والطبراني من
حديث ابي بكرة رفعه ليردن على الحوض رجال ممن صحبني وراني وسنده حسن
وللطبراني من حديث ابي الدرداء نحوه وزاد فقلت يا رسول الله ادع الله ان لا يجعلني
منهم فقال لست منهم وسنده حسن قوله فاقول كما قال العبد الصالح
وكنت عليهم شهيدا الى قوله الحكيم كذا لابي ذر وفي رواية غيره زيادة ما دمت فيهم
والباقي سواء قوله قال فيقال انهم لن يزالوا مرتدين على اعقابهم وقع في رواية
الكشميهني لن يزالوا وقع في ترجمة مريم من احاديث الانبياء قال الفربري ذكر عن ابي
عبد الله البخاري عن قبيصة قال هم الذين ارتدوا على عهد ابي بكر فقاتلهم ابو بكر
يعني حتى قتلوا وماتوا على الكفر وقد وصله الاسمعيلي من وجه آخر عن قبيصة
وقال الخطابي لم يرتد من الصحابة احد وانما ارتد قوم من جفاة الاعراب ممن لا نصرة
له في الدين وذلك لا يوجب قدحا في الصحابة المشهورين ويدل قوله اصيحابي بالتصغير
على قلة عددهم وقال غيره قيل هو على ظاهره من الكفر والمراد بامتي امة الدعوة لا
امة الاجابة ورجح بقوله في حديث ابي هريرة فاقول بعدا لهم وسحقا ويؤيده

لكونهم خفي عليهم حالهم ولو كانوا من هذه الأمة لأجاب بمعرفة حالهم بكون أعمالهم تعرض عليه
وهذا يرده قوله في حديث أنس حتى إذا عرفتهم وكذا في حديث أبي هريرة قال ابن
التين يحتمل أن يكونوا منافقين أو مرتكبين الكبائر وقيل هم قوم من جفاة الأعراب دخلوا
في الإسلام رغبة ورهبة قال الداودي لا يمتنع دخول أصحاب الكبائر والبدع في
ذلك وقال النووي قيل هم المنافقون والمرتدون فيجوز أن يحشروا بالغرة والتحجيل
لكونهم من جملة الأمة فيناديهم من أجل السيما التي عليهم فيقال إنهم بدلوا بعدك
أي لم يموتوا على ظاهر ما فارقتهم عليه قال عياض وغيره وعلى هذا فتذهب عنهم
الغرة والتحجيل ويطفأ نورهم وقيل لا يلزم أن تكون عليهم السيما بل يناديهم
لما كان يعرف من إسلامهم وقيل هم أصحاب الكبائر والبدع الذين ماتوا على الإسلام
وعلى هذا فلا يقطع بدخول هؤلاء النار لجواز أن يذادوا عن الحوض أولا عقوبة لهم ثم
يرحموا ولا يمتنع أن يكون لهم غرة وتحجيل فعرفهم بالسيما سواء كانوا في زمنه أو بعده و
رجح عياض والباجي وغيرهما ما قال قبيصة راوي الخبر إنهم من ارتد بعده صلى الله عليه
وسلم ولا يلزم من معرفته لهم أن تكون عليهم السيما لأنها كرامة يظهر بها عمل المسلم والمرتد
قد حبط عمله فقد يكون عرفهم بأعيانهم لا بصفتهم باعتبار ما كانوا عليه قبل ارتدادهم
ولا يبعد أن يدخل في ذلك أيضا من كان في زمنه من المنافقين وسيأتي في حديث
الشفاعة وتبقى هذه الأمة فيها منافقوها فدل على أنهم يحشرون مع المؤمنين فيعرف
أعيانهم ولو لم يكن لهم تلك السيما فمن عرف صورته ناداه مستصحبا لحالته التي
فارقه عليها في الدنيا وأما دخول أصحاب البدع في ذلك فاستبعد لتعبيره في الخبر
بقوله أصحابي وأصحاب البدع إنما حدثوا بعده وأجيب بحمل الصحبة على المعنى الأعم
واستبعد أيضا أنه لا يقال للمسلم ولو كان مبتدعا سحقا وأجيب بأنه لا يمتنع أن يقال

يقال ذلك لمن علم انه قضى عليه بالتعذيب على معصية ثم يرجوا الشفاعة فيكون
قوله سحقا تسليما لامر الله تعالى مع بقاء الرجاء وكذا القول في اصحاب الكبائر وقال
البيضاوي ليس قوله مرتدين نصا في كونهم ارتدوا عن الاسلام بل يحتمل ذلك ويحتمل ان
يراد انهم عصاة مرتدون عن الاستقامة يبدلون الاعمال الصالحة بالسيئة انتهى
قد اخرج ابو يعلى بسند حسن عن ابي سعيد سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم فذكر
حديثا فقال يا ايها الناس اني فرطكم على الحوض فاذا جئتم قال رجل يا رسول
الله انا فلان بن فلان وقال اخر انا فلان بن فلان فاقول اما النسب فقد عرفته ولكنكم
احدثتم بعدي وارتددتم ولاحمد والبزار نحوه من حديث جابر وسنذكر في اخر باب
صفة النار ما يحتاج الى شرحه من الفاظ الاحاديث التي اشرت اليها ان شاء الله تعالى

واز عجایب اتفاق آنکه در سطاو این رساله کلامی در باب تقدم وتاخر حدیث صحابی وحدیث
لا ادری ما تحدثون بعدی مذکور شده وهم در اواخر رساله منافات این احادیث با حدیث بشارت
بعشره مبشره بیان نموده ودر اوان تصحیح رساله بعد طبع در بیاض مهر ور مغفور محمد ابراهیم خان خلف
الصدق امیر الامرا اعلی مردان خان مرحوم اسکنهما الله بحبوحة جنانه دیده شد که حدیث لا ادری
ما تحدثون بعدی در قرب زمان انتقال روح نبوی باعلی علیین بر زبان گهربار نبوی گذشته
وهمین است قوله لما شهد على شهداء احد مخفی نماند که شهادت پیغمبر بر شهداء احد نزدیک زمان رحلت
آن سرور از دنیا بود چنانکه تصریح کرده بآن شیخ عبد الحق دهلوی در مدارج النبوة باین عبارت
وچون از انجا بازگشت واز دعا احیاء و اموات فارغ شد صداع طاری گشت وبیمار شد انتهی وفی
ذلك البياض في موضع اخر وفي هذه السنة زار النبي صلى الله عليه وسلم شهداء احد
فقال هؤلاء اشهد عليهم فقال ابو بكر لسنا باخوانهم يا رسول الله اسلمنا كما
اسلموا وجاهدنا كما جاهدوا فقال النبي صلى الله عليه وسلم بلى ولكن لا ادري ما تحدثون

بعدي فبكى ثم قال إنا لكائنون بعدك ثم رجع إلى المدينة وظهر به الحمى ثم توفاه
الله بعد عدة أيام ونيز در مسوى شرح موطائے مالک تصنيف شاه ولی الله دهلوی آنچه نوشته است
أدل دلیل است بر تأخر صدور حدیث لا أدری ما تحدثون بعدی از حدیث تبشیر والا احتیاج تاویل
توفیق بینهما که شارح ممدوح متفطن باین معضله شده متصدی آن گردیده است و بر عکس قضایا یا قیاسا تهل
معها تاویلش مع قطع النظر از انچه آنرا بجمیز تشریح وبسط تمام باثبات رسانیده دلیل البطلان است
زینهار نبوده است وهذه تلك العبارة أقول تعلق بحديث أبي النضر من فضل من مات في
زمانه صلى الله عليه وسلم على من بقي بعده وهذا اخلاف ما يؤثر من السلف ولكن
المراد فضل جزئي لا يصادم الكلي وينبغي للإنسان أن يتأمل في معنى هذا الحديث
حتى تنزاح عنه الشبهة اعلم أن النبي صلى الله عليه وسلم إذا بشر صحابيا بالجنة فليس
بشارته أن لا يحتاج إلى سبب من أسباب دخول الجنة أصلا بل البشارة إخبار
عما يؤول إليه الأمر بعد حصول أسباب النجاة وكذلك وعد الله الأنبياء بالعصمة
من الذنوب فلا يدخل عليهم ذنب البتة وليس من مقتضاه إلا أن يكون لهم سبب
في الخارج يكفون به أنفسهم من الذنوب بل وعد الله تعالى لهم يحدث بهم أسبابا
لا تحصى من الإنذار وإراءة الجنة والنار وتعريف وخامة العصاة والحيلولة بينهم
وبين ما يريدون في بعض الأحيان بإراءة برهان ربهم وصرف قلوبهم ونحو ذلك
كما أن الله تعالى وعدهم بالفتح يوم بدر ثم أن القتال كان سببا للفتح وعلى هذا القياس
جميع مواعيده وإذا تمهد هذا فنقول المبشرون بالجنة أكثر الناس خوفا من الله و
أشدهم تحرزا من مظان العطب وأوفرهم خشية من التغيير والتبديل و
أعظمهم التجاء إلى الله عز وجل والنبي صلى الله عليه وسلم أشد اعتناء
بوعظهم وتذكيرهم وتزكية نفوسهم والتنبيه على مواقع الغلط منه بغيرهم وربما

يزجرهم عن مباحات ومكروهات لا يزجر عنها غيرهم وهو قوله صلى الله عليه وآله وسلم
لا ينبغي للصديقين ان يكونوا لعانين. واذا فهمت هذا السر كان هذا الحديث وكل
ما يجري مجراه من مناقب المبشرين معرفا لشدة خوفهم وابتهالهم ولشدة اعتناء
النبي صلى الله عليه وسلم بتزكية نفوسهم وان كان صلعم مزكيا لكافة امته كما قال الله
تعالى ويزكيهم ويعلمهم الكتاب والحكمة. وچون از عبارات مزبوره تا آخر ارشاد حديث مزبور از حديث
مصدر باصيحابي اصيحابي وحديث منتقل تبشير از سفيده صبح بل من الشمس على كبد السماء روشن تر
گشت فما يلزم من ذاك غير خاف على من له ادنى مسكة وقد بين قليل من الكثير في هذه الرسالة

اقول وبالله التوفيق بر دانشوران دقيقه سنج و روشندلان سرا سنج كه بصارت عينى و
بصيرت قلبى دارند مستتر نيست كه در ملحقات سه مرحله واقع نخستين تصحيح عبارت فتح البارى
بر طبق سابقه اشارتى كه از فقير حقير اتفاق افتاده دوم گفتگو در دلالت عبارت مذكوره بر مطلوب
مؤلف كه حديث الحوض بلا ريب درباره خلفاى راشدين است و هر كس كه اين عبارت را به بيند
او را خود بخود يقين حاصل مى شود درينكه حضرت مؤلف آنچه در رساله نوشته عين حق و صواب است
سوم بحث و نظر در دليليكه بر تقدم حديث بخارى و تاخر حديث موطا اقامت كرده و
ما يتعلق بذلك **اما مرحله اول** پس بدانكه نسخه فتح البارى كه بدست فقير بعنايت
بارى آمده از نظر ماهرين فن حديث گذشته و با صحت و مقابله همقرين گشته چنانچه حالش
از بيان تعرضات فقير معلوم خواهد شد در قول اول شايد كه ناسخ نسخه مؤلف كه پر غلط بود چند
سطر گذاشته يا در اصل آن اين قسم اغلاط راه يافته يا شركاء مؤلف را اين زلات و عثرات رو
داده و على اى تقدير آن سطور بعد لفظ بينهم اينست فقال هلم فقلت اين قال الى النار
الحديث ولكن في حديث انس الموضع ولفظه ليردن علي ناس من اصحابي الحوض
حتى اذا عرفتهم اختلجوا دوني الحديث وفي حديث سهل بن سعد انا فرطكم على

الحوض من مر علی شرب ومن شرب لم یظمأ ابدا لیردن علی اقوام اعرفهم ویعرفونی ثم یحال بینی وبینهم ظاهرست که اگر این عبارت نباشد دعوی شارح که در صدد تفصیل اجمال و تطبیق احادیث رسول متعال است چگونه صورت بندد و آن دعوی اینست که مراد از ذات شمال جانب دوزخ است وامید عبار الحدیث ابوهریره که از عطا بن یسار در بخاری مروی است تمام کرده در نسخه مولف از الفاظ حدیث که در ثبوت این دعوی بکار آید عاریست و درینجا اشکالی است که حل آن بس ضرورست تا عوام در اشتباه نیفتند و آن اینکه در روایت محمد بن اسمعیل البخاری این هم واقع است که یوخذ برجال من اصحابی ذات الیمین وذات الشمال اگر این لفظ را بر جهت نار فرود آرند ذات الیمین که جهت بهشت است چه معنی داشته باشد وحل این عضال آنکه مراد از ایراد هردو لفظ آنست که موکلین عقوبت هردو جانب را از یمین و یسار محکم بسته از اطراف احاطه خواهند کرد تا جنبش نکنند و باین رسوائی و مذلت براه دوزخ روند چنانچه مجرمان را از هردو طرف بدرگاه پادشاهی کشیده می برند و جائیکه تنها بر لفظ ذات الشمال اکتفا فرموده ان مراد راندن آنها بسوی جهنم است فاندفع المحذور قطعا ویقینا الا ان المصیر کالواحد از شارح محقق دعوی دیگر کرد که مقام این گیرودار حوض کوثر است و برین مقصود بهشت حدیث نقل نموده واز صحیح بخاری و یکی از صحیح مسلم پس بودن عبارت مذکور ضرورست والا دعوی بی دلیل یا دلیل بلا دعوی خواهد بود پس باید دانست که لفظ یذادون که بذال معجمه مشتق از ذود بمعنی راندن است در هردو مقام بزا معجمه مشتق از زیادت در نسخه مولف ضبط شده و معنی اول آنست که البته جمعی کسان از حوض کوثر مطرود خواهند شد و نسخه مولف بلا تردد و تامل مهمل است این لغت در سوره قصص هم وارد گشته حیث قال الله تبارک وتعالی ووجد من دونهم امرأتین تذودان عجب که حضرت مولف با اینهمه لغت گوئی ولغت نویسی لغت ذود را که زبان مردم است هرگز نفهمیده که اشتقاق آن از زیادت درینمقام بمعنی محض است

دور قول

و در قول ثالث انعم فهو بعد از لفظ ایضاً بی محل است و مهمل چنانچه لفظ انما و عبارت نسخهٔ معتمد متصل لفظ
ایضاً اینست فقال انک لا تدری ما احدثوا بعدک ویقال انهم قد بدلوا بعدک الخ
و در قول رابع الفاظ حرّ سوی لفظ بعمل النعم معنا گشته و اینهم بدستور سابق ممسوخ و مهمل اند من مستقیم حضرت مولف
اینقدر هم نگذشته که بعض مصحّفین آن شترانند که از گله خویش دور افتاده و راه گم کرده باشند و مقصود حدیث
چنانکه قبل ازین گذشت که [illegible] ست که تا چیان ازین گیر و دار کمتر اند چنانکه سرّاً سبیل ندرت اتفاق می‌افتد که شتر از
گله خود جدا شود و راه گم نماید انمعنی الخ از مراجعت شروح و کتب غرایب اللغات حدیث مثل نهایه جزریه و غیره هویدا میگردد
بالجمله زیادت لفظ حرّ نیز از اغلاط فاحشه باید شمرد و در قول سادس لن تزلوا از زلل و عزلت بمعنی الغرض است بصیغه مخاطبین اما در
لن تزال از زوال بصیغه غائبین جمع یافته و هو ایضاً من زلة اقلام الناسخین بین یحیی مجرم من الصد بقین و بجای فیری
فربری باید نوشت که نسبت راوی صحیح بخاریست و حضرت مولف در ابتدا رساله لفظ عزیزی ثبت کرده حیث قال
نقلا من الکرمانی و قال محمد بن یوسف العزیزی ذکر عن عبد الله عن قبیصة آه بالجمله درین لفظ نشو نسیها عجیب و غریب جناب
مولف هوا خواهان الله ایشان که تصحیف در دفاتر طولانی نکند کما سبق الیه الاشارة و حقیقة در حکایات مضحکات از صحیفه
فرزین است که مولف لفظ لبابه و لیله روایت کرده در مقام فقاتلهم ابی بکر لفظ ابو بکر بعلامت رفع بالیقین نوشته و در موضع
ما النصرة که بمعنی باریمی اوست ما لا لبصیرة بمعنی بینائی می شاید و در جمله و یویده کونهم خفی علیهم لفظ علیه اضمیر مفرد
باید کما هو الظاهر و در جمله ما بعدن یعنی لوکانوا من تمة الاجابة بصیغه مضارع مخاطب یا غائبه از معرفت نزد مصنف
واقع است و دلالت بر کمال عرفان و میکند زیرا که صیغه غائب ماضی مصدر بلام تاکید بر طبق نسخهٔ فقیر مناسب نمانده بجای
یکون اعمالهم تعرض علیهم لکون اعمالهم تعرض علیه ضبط باید نمود ظاهر است که اعمال ایشان بر جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله
وسلم عرض میشود و بر تقدیر ضمیر جمع کجا دلیل و کجا دعوی خدایا زود تر این قسم اغلاط بر حضرت مولف کسی عرض کند
تا معلوم فرماید که اعمال صدق و ایمانی او که شریک تالیف بوده‌اند و باعث اینهمه تحریفات شدند ما نا با اعمال کسانی است
در عرض اعمال آنها بحث میرود و درباره مولف که بهر حال عنایت دلمخوظ مرعی است چگوییم وجه نویسیم و لفظ
مرتکبین الکبائر در نسخهٔ صحیحه بدون نون با ضافت است و بجای قبل موقوم ضمیر جمع و بجای اسلافهم لفظ اسلامهم فلمی

باید کرد والا فسد المعنی کما لا یخفی و لفظ ان نیز داد و عن الحوض بدال المعجمة باید فهمید چنانکه تفصیل گذشت
در مقام مستبعد تعبیره فاستبعد لتعبیره بلام جاره موجود در محل حیث انه یمتنع لا یمتنع بر ضرورت چنانچه برادا هم مخفی نیست و
بجای فاما السبب اللفظ اما النسب بجای صیغه غائب از معرفت صیغه متکلم از بنیاد ثابت باید فرمود همچنین اغلاط دیگر که با دنی غور در سیاق
و سباق عبارت بر می آید تعرضی بدان نکردم اما مرحله دوم پس طی کردنش نیز تعب با بی غایت لیکن آسان است از یرا که بیان
وجه دلالت این عبارت که مطابق صورت همیه مولف اول بر مقصود و موضوع رساله هست می چنان آنکه منشا شبهه لاش را نیز بوجه صحت
در نیافته کما عرفت مشروحا بزعمه و سست پس از خود متنش باید پرسید و طلب وجه باید کرد چنانکه گفته اند که ع تصنیف را
مصنف نیکو کند بیان * و لیکن بعد زیرکه در صدد ملحقات و عبارت کتاب فتح الباری کرده حیث قال و بحسب الاتفاق در همین
اوان اتفاق طبع این رساله دست داده بود لهذا بدان اینکه تعرضی به بیان تائید ما قلت فی تلک الرساله بهذه العبارة
کرده شود عبارت مزبور را هم بطبع رسانیده شد انتهی قابل آن نیست که اطفال ابجد خوان هم باستماع آن فریب
خورند چه جائیکه اصحاب تحصیل و ارباب تدریس در این دام گرفتار آیند زیراکه اگر طبع رساله از بهر سیدن عبارت فتح
الباری متقدم است بایستی که یکدو ورق در وجه دلالت هم می نوشتند و بعد عبارت مذکور می افزودند و هرگز خیال
کسی نمی آید که عجلت طابع از تسویدش مانع شد زیراکه طابع خود تابع بود بمتبوع و نیز ظاهر است که او با احاد الناس اینهمه معامله
نمی تواند کرد فکیف مولف مرجع خلایق که رتق و فتق تمامی تقریر و تحریر بدست او باشد بلکه بسیاری از اغراض نیز بسبب کار
مولف متعلق بود و بتقدیر تاخر مثل این وجه نیز سنگ راه نتواند شد آمدم بر حد وقت [illegible] زمانه پس آنهم بکار مولف نمی
آید زیراکه می بایست که در همان زمانه که رساله حدیث حوض مطبوع شده بود ملحقات را بعد ضمیمه وجه دلالت در مطبع میفرستادند
خواه بعد طبع تمام رسائل که امتداد بر آن گذشته بود و هرگاه از طبع فارغ می شدند ملحقات را بر جای مناسب می نهادند که آخر
وضع و ترتیب رسائل و جلد بعد طبع و تجویز مولف خواهد بود و قبل از آن کما هو الواقع کذلک بالجمله برای تلبیس و تعمیم عوام
نسخ انقسیم عبارت ملحقات و مکملات رساله ضرور افتاد تا عامه فریب خورند و در یابند که ادله امداد صحابه کرام رضی الله
عنهم اجمعین و قصد ابودن الشان بر احادیث الحوض منع [illegible] تمام نشده بود و نبوده از کتب بیان بر آید بار
خدایا مگر متصل معه مولف آن باشد که چون [illegible] حقنا [illegible]

کافی بود از جهت تعرض به بیانش اتفاق نیفتاده و این دعوی در حیز منع است بر مدعی اثباتش بلا ریب دلیلی و
بیانی در کار است و بدون خرط القتاد کاشف مطالع عبارات کتاب منتخب الآثار دلالت بر مدعای او میکرد و احتمالات خفیه دیگر هم میداشت
ولیکن عنقریب خواهی دانست که عبارات این کتاب را که مؤلف اول دلیل مطلوب خویش پسندیده و من تلقاء النفس دعوی
بداهت کرده جابجا منافی مدعای اوست چنانچه در اجزاء سابق و ابحاث متقدم اشعار باین مضامین رفته اکنون در مقام
بمقتضای مواعید [illegible] موثوق گشته مفصل میگوییم که هرگز عبارات معلومه هیچ دلالتی از دلالات ثلثه برای
مدعای مؤلف کفایت نمیتواند کرد بلکه منافی مطلوب او و مفید اهل حق است **اما قول اول** که تعیین جهت تشخیص
مواضع این گروه دارد در آن مذکور است پس البته خارج از ما به النزاع است بلا اشتباه و کسی را در آن قیل و قالی نیست
اما قول ثانی پس آن نیز از همین باب و همین فصل است چه ما انکار نمیتوانیم کرد احدی را انحراف از دین نیست که از اصحاب
یا اصحاب خبر متعدد احمد و هست مثلا **اما قول ثالث** پس بضرت شدید بمؤلف میرساند زیرا که او در این رساله بکمال جد و
جهد و سعی و تلاش در پی آن شده که مقصود از سلب درایت اخبار ختم رسالت در جمله لا تدری ما احدثوا بعدک نفی علم تفصیلی است
و این قول دلالت بر نفی جنس علم دارد فیکون منافیاً قضاءً لغرضه و نفی جنس علم از محدثات بدعا این معنی است مفید برای
اهل الحق افتاده اما نظر باصول خویش پس از غایت ظهور احتیاج بترتیب مقدمات ندارد چنانکه قبل ازین هم دانسته که پیغمبر صلی
الله علیه و آله و سلم را بنورانیت وحی معلوم بود که در زمان خلفاء راشدین تیره و لمعان دین متین از کمین بطون بجایگاه ظهور
خواهد رسید پس اثبات حدث یعنی چه هرگاه حدثان جناب ایزد بتاکید ثابت فرمود معلوم شد که مورد حدیث جماعة غیر از
خلفاء رسالتمآب و بمقتضای اصول امامیه مؤید بظاهر کتاب و باطن آنست نیز همین از اصول موضوعه که تحدث اشقیاست و سیتعرفها
مفصلة انشاء الله تعالی پس دلالت بر علم تفصیلی محدثات خلفا دارد هرگاه در نفس حدیث نفی علم دارد باشد بطریق اولی
معلوم شد که خلفا نخواهند بود و این بحث قبل ازین گذشته و سیجیء عن قریب بما لا مزید علیه انشاء الله المستعان اما عدم حدیث
عرض اعمال بر جناب رسول متعال و آن نص در مدعا نمی تواند شد زیرا که از آن کلیت بر نمی آید و مستلزم آن نیست که اعمال
هر کس را علی الاطلاق عرض کرده باشند تا لازم آید که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم حال احداث و ابداع اینها میدانسته
و نیز مقدر است که از احادیث عرض اعمال و احادیث نفی درایت حضرت خاتم رسالت بعد از جمع و تلفیق

چنان معلوم میشود که هرگاه غالبا منظور جناب قدس الهی نجات بعضی از بندگان خویش از گرداب
قیامت میباشد حال جناح انها بر جناب سید المرسلین بواسطه فرشتگان یا بی واسطه منکشف میفرمایند تا بتوسط استغفار
و شفاعت شریفه از سر او گناه شان بگذرند و بزلال عفو و صفح محو فرمایند و المقصود لکن این نهاد در ظاهر است که
نجات هر کس مقصود نیست للّه ارشاد ایزدی در کتاب مجید که لاملئن جهنم من الجنة والناس اجمعین است
توسط استغفار جناب سید ابرار اقدس وارد نجات است که بعضی از عمائد علما در مدلول حدیث عرض اعمال مولف جابجا بان
گرویده گفتگو کرده اند مع ذلک عرض اعمال هرگز مقتضی علم تفصیلی به محدثات شرور و معاصی شان نیست کسی در این
بجا مخفی و نمی شنید بالجمله از حدیث عرض اعمال لازم نمی آید که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم محدثات مصداق احادیث الحوض را
که جفاة اعراب بودند بسبب آنچه دانستی که بعضی از محققین این احادیث را نظر با حادیث دیگر و روایات آخر مقید بقیود مذکوره معهود اند
پس بکار مولف نمی آید مگر آنکه این قیود را با دله باطل سازد و انی له ذلک **اما قول رابع** پس آنهم چنین است زیرا که دلالت این روایات بر
که بعضی انها از ین گروه دار اخلاص خواهند شد و هر چند قدما تشیعین در باره خلفاء راشدین این مسلک داشته اند و لیکن بدیهه مولف
و مجتهدین زمان نیست بلکه این سر او عین ظلمات بهم علامه حطای و فاضل کرمانی و جزروشا الهم مفید برای آنجناب کما سبق تفصیله
مگر در باب الرای سوال بود در او جواب سید الانبیا صلی الله علیه و آله و سلم برای مولف فایده می بخشد و جوابش بعد اندک
تامل و امعان نظر بر می آید و این بحث نیز قبل ازین مفصل قلمی شده **اما قول خامس** پس بحسب ظاهر مثل احوال تا
است فلا یوصلنا ضرا کما لا یجیبهم نفعا لیکن اگر قلیلی از نظر و فکر بکار رود بحث بودن این قول سفاهت ثابت بل قطعا
و یقینا مفید علما اعلام او مضر بر زمره خصام و سیجی شرحه انشاء الله تعالی **اما قول سادس** پس سراسر نقیض
مدعای مولف است زیرا که دلالت قطعیه بر آن دارد که مصداق این حدیث آنها بودند که در وقت صدیق اکبر بیاد ارتداد
خود رسیدند **اما قول سابع** پس عین مدعای ماست نقیض صریحا لیه مولف چه مدلول قرآن است که از امتی بعضی
احدی محدثات مغیر و مبدل نگشته بلکه جفاة اعراب چنین کرده اند فینطبق علیهم و قد مر تفصیل **اما قول ثامن**
که کفر مراد است در ازامت امت دعوت آنها پس درین قول هم تائید مولف نیست زیرا که او در صدد حمل آن
بر خلفاء است که بدون ایشان از جمله مسلمانان بودند و قائل توحید و نبوت لیکن بسبب انکار امامت مرتضوی

مرتضی و غصب حق خلافت او لغو و بابد در جهنم خواهند رفت اما قول ابن التین پس
گذشت که سراسر مضرت بمؤلف میرساند و قصر رساله او را برابر خاک میگرداند زیراکه بنا و مقدمات رساله
مؤلف بر اینست که غیر از دو احتمال یعنی ردت کفر بعض قبائل و دوم صدور غصب خلافت از خلفای ثلثه امر ثالث
گنجایشی نیست و اثبات امکان جواز این توجیه قبل ازین مفصل ذکر کرده ام پس تطبیق حدیث بر اهل نفاق احتمال
ثالث باشد و حصر [illegible] هم باشد و فراوان حیرت است اگر مؤلف اعتراض نماید که احداث بر منافقین صادق نمی آید
زیراکه آنها ایجاد امر تازه نکرده اند و وجه حیرت بر ظاهر است چه خلفا بر اصول اهل حق اسلام را رونق تمام داده اند
و بر اصول شیعه همان کردند که در تبوک و حجة الوداع و غیر آن باهمدگر قرار داده بودند کلف که در ما سبق
بتفصیل تمام معنی احداث و ارتداد را بر منافقین منطبق کرده باشیم که حیرت ندکو از یکی بهزار میرسد القصه قول
ابن التین هرگز منافی ادعای مؤلف ندارد بلکه نقیض دعوای وی است چرا نباشد که عدد ثلث نزد امامیه نحوست
شدید دارد و قول ابن التین هم مجوز احتمال ثالث است و هم بر محاورات اهل هندوستان لفظ تین موافق عدد
مذکور است و درینجا حکایتی عجیب و غریب از قبیل مطایبات مناسب این فصل یاد آمده که در محفل علمای
شیعه مجتمع بودند و میانه ایشان سخن در تفسیر قول او تعالی وَالتِّیْنِ وَالزَّیْتُوْنِ وَطُوْرِ سِیْنِیْنَ میرفت
که مراد ازین سه لفظ چیست کلان ترین ایشان گفت که یاد دارم که علی بن ابراهیم قمی از قدمای ما در تفسیر خود
نوشته که مراد از تین رسول خدا و مراد از زیتون سید اوصیا و مراد از طور سینین حسن مجتبی و سلطان کربلا مستند
و بعضی گفته اند که تفسیر اصحاب ائمه معصومین دلالت بر آن میکند که مراد از زیتون حضرت ابراهیم خلیل است که
سلسله آبای سید انبیا بذات مقدس ایشان منتهی می شود زیراکه در روایات ایشان موجود است
که مراد از زیتونه در آیت و انی هدیت اَللّٰهُ نُوْرُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ مَثَلُ
نُوْرِهٖ کَمِشْکٰوةٍ فِیْهَا مِصْبَاحٌ اَلْمِصْبَاحُ فِیْ زُجَاجَةٍ اَلزُّجَاجَةُ
کَاَنَّهَا کَوْکَبٌ دُرِّیٌّ یُوْقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُّبٰرَکَةٍ زَیْتُوْنَةٍ حضرت خلیل الرحمن است
و بعضی حسب فهم خویش چیزهای دیگر گفتند و باهمدگر اختلاف شدید بهم رسید سخن هر یکی تمام نشد شیعه فنا دید

در عقده هیچ و پیچ * که در حل آن ره نبردند هیچ * راوی گوید که بعد از استماع این همه اختلافات شعر
کهن جا ماند در صف آخرین * بغرش درآمد چو شیر عرین * که ای معاشر متبحرین تفسیر اول خلاف
قرینه و مضاد عقل رزین است زیرا که دو کس را از لفظ واحد بدون قرینه لفظی یا معنوی مراد نتوان
گرفت و در روایات ائمه هدی مثل امام محمد باقر دلالت بر آن دارد که مقصود از لفظ [illegible] سینین مکه و ارض مقدس است
و دیگر هیچ پس یکی از حسنین باقی ماند و بر تفسیر ثانی هر دو برادر از دفتر حساب خارج میشوند و حساب منطبق
نمی افتد مگر آنکه که ازین هر سه لفظ یعنی تین و زیتون و طور سینین خلفای ثلثه راشدین یا دم اساس
کفار و منافقین مراد باشند چنانچه لفظ تین هم برین اشعار دارد که همین سه کس مراد اند دون غیرهم
از وسعت ذهن و جودت طبع و ظرافت همه کس حیران شدند و تقریرات بپایان رسید اما قول داودی
که ممکن است دخول اصحاب کبائر و بدع پس انطباق آن بر مالک امامیه و عجز او می تواند شد کما من
قبل مطلوب مؤلف عدد خلفای راشدین سید المرسلین صلی الله علیه و آله از کجا اما قول امام نووی پس مثل
قول ابن التین در تجویز منافقین باید فهمید و حالش آنفا و سابقا به تفصیل گذشت که در حقیقت
مضرت بدعوی مؤلف میرساند اما قول باینکه یقین تباید دخول ایشان در جهنم نیست بلکه امید رحمت
برای ایشان می توان داشت پس مؤید علامه خطابی و فاضل کرمانی و مانند ایشان است و سراسر
استیصال افادات مؤلف میکند که قائل تابید عذاب مصداق حدیث الحوض است و دربنا
تیز زبانی ها در باره متبحرین نموده چنانکه پیش از زید النستی قس علی هذا ترجیح قاضی عیاض و غیر او کما لا
یخفی آری بحسب ظاهر این عبارت راعنی وقد یکون عرفهم باعیانهم و لا بصفتهم باعتبار ما کانوا علیه قبل
ارتدادهم جناب مؤلف دلیل بر مطلوب خویش فهمیده باشد که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم آنها را
باعیانهم و احداثهم می شناخت نه بجهت قطاعت امر و غیره مجمل فرمود که لا ادری ما تحدثون بعدی
و مفصل نگفت که خلافت علی را غصب خواهید کرد و لیکن مطلب عبارت مذکور این است که جایز است
که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم آنها را می شناخت باعتبار اسلام سابق و صفت شان

ندر قبنه

ندریافته از این جهت آنها را آواز داده سفارش آنها نموده باشد مطلوب مؤلف زیبا رلازم
نیامد که در دارد نیا وقت ارشاد حدیث شریف وفات آنها را امید نسبت و هم صغار را فالمطلوب غیر ثابت
والثابت غیر مطلوب **اما نفی استبعاد** از دخول منافقین زمان سعادت نشان آن حضرت صلی
الله علیه و آله وسلم پس دلیل برای صحت تجویز ابن التین و مانند اوست و هادم اساس مقدمات سالمه
مؤلف کما عرفته سابقا ولاحقا من بعد اقوالیکه در عبارت فتح الباری مسطور است و در سرایه جواب و سوال
مزبور تمامش با نچه قبل ازان مذکور گشته راجع می شود پس جواب تفصیلی آن غیر ضرور پس حسن شوق آنکه
بطی مرحله سوم مشغول گردم **امام مرحله سوم** پس حالیا برای قطع آن عنان دهم نامه را منعطف
باید کرد و **بدان** ادرک الله تعالی علما نافعا و فهما کاملا که مؤلف در ما سبق چنانکه دانی در فذلکه کلام
چند تقریر وارد کرده که خصم او توقف آن بر تقدم حدیث بخاری فهمیده و دلیلی بران طلبیده مقصود ش
آنکه احتمال تاخر حدیث بخاری ممکن است پس تا انتهاض دلیل تقدم که قابل سماع باشد کلام مؤلف
قبول کردنی نیست و مؤلف دران مقام باختلال حواس از ناشناخته چاره جز این ندید که
مدعی مساوات شود و گوید که هر یکی از تقدم و تاخر در هر دو حدیث مجوز است پس تقدم و تاخر هر دو مساوی
و ندانسته که قبل ازان تفسیر بودن حدیث موطا برای رفع ابهام حدیث بخاری قائل شده پس مساوات
مقتضی آنست که تاخر حدیث بخاری جائز باشد و دعوی احتمال و ابهامش و آنکه جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله وسلم در
حدیث شهدا رفع ابهام قصد فرموده مقتضی آنست که تاخر آن جائز نباشد این تناقض اول است **تناقض دوم**
آنکه در ملحقات مدعی شده که دلیلی بر تاخر حدیث موطا موجود است پس قول مساوات تاخر حدیث بخاری را
تجویز میکند مناقض دلیل موجود است و دلیل مخالف قول مذکور و هذا هو التناقض الثانی **تناقض سوم** آنکه تقدم حدیث
موطا بر حدیث بخاری حکم مساوات سابق مجوز است چه ظاهر است که هرگاه حدیث بخاری متاخر باشد حدیث بشارت هم متاخر باشد
زیرا که تاخر حدیث حوض از بشارت منوط باثبات رسانیده پس محتمل است تقدم حدیث بخاری بر حدیث بشارت و المتقدم علی المتقدم
علی الشیء متقدم علی ذلک الشیء پس امکان تقدم حدیث موطا بر حدیث بشارت باثبات رسید و حال آنکه مؤلف

درین لمعات تا آخر حدیث موطا از حدیث بشارت نقض نموده حیث قال فی وقت الاستنتاج و چون
از عبارات مزبوره تا آخر ارشاد حدیث مزبور از حدیث مقصد صحابی رباعی اصحابی از حدیث مشتمل بتشبیه از سفیده صبح بل من
الشمس علی کبد السماء روشن تر گشت آه فیلزم التناقض الثالث هرگاه تقریر شرح تناقض بتفصیل دریافتی
لحتی بر دلالت دلیل تا آخر حدیث موطا سخن بکثیر بن کلام این نشنو کم مطمح نظر ثاقب مؤلف در نسج عبارت که مقصد بلفظ
عجالت اتفاق است ترتیب لف و نشر یعنی عبارت جلد اول بنا بر خاص مذکور تعلق باثبات دعوی رد و عبارت مسوق تعلق
ثانی و هر که ادنی تحرز و معارف هر دو مقام نماید بالیقین بداند که دلیل عام است و دعوی مؤلف عام البقاع خاص
اما اوّل پس از آنکه حدیث موطا قریب بآن رحلت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم است و این استلزام تا آخر آن از
حدیث حوض نیست زیرا که محتمل است که روز دوم ازین مرض یا سوم و قس علی هذا حدیث حوض ارشاد فرموده باشند
و بعضی از شواهد و قرائن بر حسب اصول اما بقطع نظر از روایت حیات القلوب مجلسی تا آخر این حدیث قبل ازین یاد
کرده ام فلا حاجة الی الاعاده و فریقین اتفاق بر این دارند که مرض الموت آن سرور علیه الصلوة و السلام ممتد کشیده و سانحه
رحلت بغتةً و فجاءةً اتفاق نیفتاده اما ثانی پس از آنکه مراد مؤلف تا آخر حدیث موطا از حدیث عشره فی الجنة است
کما صرح به فی هذه العبارة حیث قال ام سیوم در اواخر رساله منافات این احادیث با حدیث بشارت عشره مبشره بجنت
پیوسته و غایت مدلول دلیل تا آخر عمومی که عبارت کتاب مستطاب مسوق است تا آخر حدیث موطا از نقض بشارات
است فی الجمله و بشارت عام از حدیث تبشیر مذکور است کما لا یخفی پس مدعای مؤلف هنوز باثبات نرسیده مقصود
ازین تقریر بدستور ماسبق اظهار عجز حضرت مؤلف است و آنکه او از طریق استدلال نابلد است و با اینهمه بجامعیت اقلوی آ
خویش می نازد و قبل ازین قرع صماخ سامعین کرده که تعیین وقت ارشاد حدیث شهداء برای الحق مفید افتاده نه مفید
مخالف بلکه در ایراد و اظهارش مضر شده بر او شستن خاطر خود را بر ارشاد کردن سخت نا عاقبت اندیشی است
بلی اگر در سنه هجرت مثلا این کلمات خطاب جلیله سیفر موقع فی الجمله تمام می شود که خلص اصحاب مخاطب باین کلمات شده اند و اذلیس فلیس مع
بالبنیت کلام شارح موطا مثل قدر ما بتحقیق مقدما است و بعد تقریر خطاب بجواب این سوال تمام و نظر بمزید جلالت اسما متاخرین
از مزید ضرر تشبث بحبال جدال و الزام غالب او و قبل از تسلیم خطاب بخوبی ملاعین اصحاب منبر و ایا اولی الباب

اما مسلک ثانی پس تفصیلش برین عنوان ست که بیشتر از زبان ثقات

متشیعین هذا الزمان رسیده ام با هم چنان تقریع صحاح تقریر کرده بود که اصح الکتب قبل بیاض عثمانی کافی ابو جعفر کلینی است و العجب
کل العجب که این قول مقطاز افادات و معتقدات فرقه اخباریه که در دیار هندوستان وجود ایشان بندرت انضمام
یافته است نیست بلکه قول شیعه حضرات امام اعظم جلی که درین اقلیم بکثرت موجود اند و لطائفه اصولیه موسوم بر طبق اظهار
مولانا حسین علیخان بر علم [illegible] حضرت مولف مذهب متاخرین ایشان مستحدث و مبتدع اوست کما ستعرفه انشاء الله تعالی
نیز همین ست و حال آنکه معظم اعمال این طائفه را بر خلاف مضمون احادیث مرویه کتاب مزبور بل روایات متواتره آن امام
دقایق پس توان گفت و حیرت ست که چگونه تفصّی ازین عضال خواهند جست که اگر کتاب مذکور بصحت و وثوق و اتقان
و عدم تطرق تحریف در احادیث ائمه هداة موسوم بصحیح اصح الکتب قبل بیاض عثمانی است یعنی احادیث مندرجه آن
از زبان مخبر صادق بلا زیادت و نقصان آمده پس خلاف آن عمل کردن اعتراف عمل بر خلاف حکم الهی است
و اگر معمول بها مطابق حکم الهی است البته بیشتر احادیث صحیح مزبور که بر السنه قوم بوصف صحت و تواتر شهرت
معتبر نشود کما سیجیء بموجبه انشاء الله تعالی از کسوت صحت عاریست و فعالصدق النقیضین مگر بنوعیکه صدور
قبائح از جناب باری تعالی عن ذلک علوا کبیرا مثل ترک اصلح در حق عباد و ارتکاب ظلم صریح مانند سلب اثبات
از ائمه امجاد سیما از حضرت صاحب العصر و الزمان و اعطای قوت و مکنت برای فسقه فجره در بلاد متعدده
ایران جایز رسیدانند و نتیجه این اشکال سقیمه و ضروب عقیمه را ابجد یکه نزد اوسط الناس بلکه اکبر و اصغر ایشان جمیعا
قیامت صغری و مصیبت کبری توان شمرد یعنی پشیمان نشد خدای تعالی در هیچ چیز چنانچه پشیمان شد در باب
امامت بر زبان می آرند صدور حکم بالنقیضین بلکه بنقایض کثیره هم روا دارند و ازین قبیل که امام صادق علیه السلام
فرموده علی کبیر در کشکول خودش ترجمه آن بهمین الفاظ نموده و ثقة الاسلام امامیه اصل این قصه پر غصه را
بضم دیگر خرافات در کافی وارد کرده هویدا میشود که حکیم علی الاطلاق جلت نعمائه و تقدست اسمائه بمقتضای
شعر نه هر جا مرکب توان تاختن * که جاها سپر باید انداختن * بر اصول امامیه بارها پشیمانی زده
شد و چرا چنین نباشد که ملا صادق شارح کافی در تفرقه نسخ از بدا علی ما نقل آنچه گفته ما لشن بیان می کشند

که در اول انابت از حق بسوی حق در کار است بخلاف ثانی که گاهی در آن رجوع از خطا
می‌باشد و مؤید این تحقیقات افادات و معتقدات بانیان مذهب امامیه است که قد معبود خود را به هفت
شبر می‌پیمانید و این حکایات در روایات مذکور در حقیقت کمتر از خرافات ملاحده مکن پو نیست
القصه درین مقام برخلاف داب مؤلف تمام دلیلی دارم و برهانی بر دعوی مرقوم الصدر می‌آرم
که اگر دست از دامن انصاف جدا نکنند قفل خموشی بر لب زنند بیانش آنکه مولانای موصوف
در کتاب منیة الاجتهاد مع حجر راسخ لجماعة اهل العناد که نام نامیش از حقیقت مسمی خبر میدهد فرقهٔ اصولیه
بجهت مخالفتشان با اصول و اخبار ائمه اهل البیت علیهم السلام از کاسه لیسان ابو حنیفه می‌شمارد و همت علمای
خود را باخراج تمام اقاصی و ادانی اینها از دائرهٔ تشیع ائمه علیهم التحیة والثنا می‌گمارد و داهیه ارشاد نصیر
بنیاد او درباره مقامی حضرت امام اعظم علی اله که مخصص بحثست بدو است این بزرگان بصدد تقریر واقع
احتمال تأویل و تسویل را باقی نگذاشته چنانچه عبارت سراسر بشارت آن بزرگ در فائده اولی از فوائد کتاب
مسطور این است بدانکه علمای امامیه در زمان غیبت بر دو قسم اند جماعتی اصولیین طریق اول قدیم و
موافق مسلک اصحاب ائمه علیهم السلام است و مذهب دوم جدید و ماخوذ از عامه است تفصیل این اجمال می‌آید
ان شاء الله تعالی انتهی و ایضا در مبادی فائده رابعه در بیان تقدم طریقه اخبار و تجدد مسلک اصول می‌فرماید بدانکه
علمای ثقات گفته اند که امامیه در عهد ائمه علیهم السلام و بعد از آن تا اوائل غیبت کبری عمل باخبار صحیحه مرویه
از معصومین میکردند و بر اکثری از اصول دین هم استدلال از آن می‌نمودند و اجتهاد در تقلید و استنباطات مسائل
ظنیه مثل متاخرین رسوم قدما نبود چون جمعی از علمای عامه اصحاب طرق مختلفه که نزد ایشان مثل علم کلام و فقه و اصول
مستنبط بدلائل منضبط نیست و بجز روایات منقوله ائمه علیهم السلام خود تابع اند برای دفع این عار گروهی از
متاخرین امامیه کتبی درین فنون ثلثه تصنیف کردند و بنا بر افکار عقلیه گذاشتند و غافل شدند از اینکه ائمه علیهم السلام
نهی فرموده اند از علم کلامی که مبنی بر چنین افکار عقلیه باشد و امر بتعلم فن کلام از جناب مطهر خودشان فرموده و
ازین غفلت در اکثر مواضع از مباحث کلام و اصول مخالفت با روایات متواتره از عترت طاهره نمودند و نیز

بیشتر

بیشتری از مسائل فقهیه خلاف اخبار صحیحه از ایشان سر زده و اول کسیکه مصدر این غفلت شد دو کس بودند محمد بن احمد
بن جنید کاتب و حسن بن عقیل عمانی بعد شیخ مفید حسن ظن باین دو کس و تصانیف ایشان بهم رسید سید مرتضی و رئیس الطایفه
شاگردان خود ظاهر کرده و این طریقه شایع گردید تا اینکه نوبت بعلامه حلی رسید که در تصانیف خود التزام اکثر قواعد
و اصول عامه نموده آخر با افاده و اجادت بسیار در فواید دیگر سیما فایده رابعه مذکوره انچه در خدمت مجتهدین اصولیه ارشاد
فرموده نقلش خالی [illegible] ادب نیست مع هذا کیست که حال نقل آن تواند شد مگر بیتی از ابیات آن مقام را ذکر میکنم
شعر نان و حلوا چیست ای آشوریده مجتهد خود را نمودن بهر زر + دعاگو از فحوای این شعر لامحاله میتوان دریافت
که فاضل موصوف در خدمت گذاری اصولیه هیچ دقیقه نامرعی نگذاشته و مضمونی در تقبیح و تشهیر فواحش
این طائفه در دل نگاه نداشته باز در فایده سادسه میفرماید که مقصود از قیاس آنست که مقابل سماع باشد یعنی دلیل عقلی بغیر
شنیدن از معصومین علیهم السلام و مراد از سماع خلاف روایت است و این هر دو معنی شامل است جمیع استنباطات ظنیه را
چه آن احکام سمع از معصوم و روایت نیست اما لفظ قیاس پس در چند معنی باختلاف موارد و مواقع استعمال میشود در
فقهای اهل سنت بمعنی تمثیل مصطلح نموده اند که عبارت از تعدیه حکم یک جزئی بجزئی دیگر باشد و منطقیین اصطلاح کرده اند
بر اینکه قیاس قولیست مرکب از قضایا که چون تسلیم کنند آن قضایا را لازم آید بحسب ذات آن قضایا قول دیگر و در
عرف بمعنی عام که شامل است تمثیل و قول مؤلف و دیگر جمیع اقسام ادله را میگویند و همین معنی عرفی مقصود است از قیاس
که ممنوع است در شرع چنانچه در احادیث اشعار باین معنی رفته شیخ حر عاملی در جلد آخر وسائل الشیعه از محاسن برقی
نقل کرده که باسناد خود از ابی عبدالله علیه السلام روایت کرده و نیز در عیون الاخبار از حضرت
امام رضا علیه السلام نقل نموده انچه حاصلش اینست که هر کسیکه اعتقاد و عبادت کند خدا را بغیر از شنیدن از کسیکه خدا او را
از برای خلق خود دلیل و امام نموده مشرک است و در کسیکه اعتماد کرده شده است بر وحی خدا محمد است صلی الله علیه وسلم
و در معانی الاخبار باسناد خود از ابی عبدالله روایت نموده که هر کسیکه دین خدا را اختیار کند بغیر از شنیدن
از راستگو لازم خواهد کرد خدا او را با فنای عالم انتهی و از این حدیث ظاهر شد که انچه مسموع از معصوم نیست مسدود است و
حتی الامکان در احادیث تطبیق باید نمود پس حال دیگر در انست قیاس مراد از آن مقابل سماع باشد و این را

قبول میکنید و هم شیخ سابق الذکر در وسایل آورده از کتاب محمد بن الحسن که او باسناد خود از امام حسن عسکری علیه
السلام روایت نموده که آنحضرت را از کتابهای بنی فضال پرسیدند بجواب فرمود که اخذ کنید هر آنچه آنها روایت
کرده اند و ترک کنید آن را که برای خود می گویند انتهی از این حدیث تقابل روایت با رای ظاهر شد پس رای خلاف
روایت باشد و نیز میگوییم که بر این دعوی دلیل عقلی هست و آن اینکه در احادیث بسیار وارد است که اول من قاس
ابلیس یعنی نخستین کسیکه قیاس کرد ابلیس بود علیه اللعنه و بیقین ثابت است که قیاس ابلیس از قبیل تمثیل مصطلح فقها نبود بلکه
شکل اول از قیاس مصطلح اهل منطق بوده است چراکه مفاد شبهه اش چنانچه از قرآن مجید مستفاد میشود این است که بعد امر الهی
بسجده آدم علی نبینا و علیه السلام بجناب اقدس او سبحانه عرض کرد که من از آدم بهترم چه من از آتش آفریده شده ام و او
از خاک و کسیکه از آتش باشد بهتر است از آنکه خاکی باشد و این دلیل بدیهیه بصورت شکل اول است و قیاس فقهی تمثیل
باشد پس شاید مقصود احادیث ذم قیاس بخصوص قیاس منطقی هم نمی توان گفت زیرا که معصوم با بوحنیفه و دیگران
خطاب فرموده میگفت اند که بمن رسیده است که تو قیاس میکنی زنهار قیاس مکن که اول قیاس کننده ابلیس است و ظاهر
است که قیاس مخالفین بر صورت قیاس ابلیس بود و این از قبیل شکل اول و آن از باب تمثیل است و چون مخالفین قیاس
بشکل قیاس شیطان نمیکردند نهی از چنین قیاس بالخصوص از شان امام علیه السلام نیست عبث و لغو است
بلکه هیچ عاقلی صاحب فهمی روا ندارد که شخص تحصیل علم منطق مثلا می کرده باشد و او را نهی از تحصیل حکمت
نماید باین نحو که من شنیده ام که تو این کار میکنی زنهار این کار مکن بلکه قرینه کلام سابق از امام علیه السلام
شاهد بر این است که قیاسی که نهی از آن میفرمایند مخاطب میکرده و حال آنکه قیاس مصطلح منطقیین معمول ایشان نبود و از این عبث
بر معصوم لازم میگردد عیاذا بالله پس اراده هر دو معنی قیاس از این احادیث باطل شد و باقی نماند مگر همان معنی عرفی که عبارت
از دلیل عقلی مقابل سماعی است عام و شامل است قیاس فقهی و منطقی و غیر آنها را و لفظ قیاس باشتراک لفظی بر این
سه معنی اطلاق می پذیرد و چون قرائن و ادله انتفاء دو معنی در احادیث موجود است اراده معنی سوم متعین گردید و هر گاه
اینمعنی ثابت شد اکثر ادله مقرره اصولیین از قسم ظواهر و اباحت اصلیه و استصحاب و غیره که باعتراف خود شان مفید
ظن است نه یقین داخل قیاس مذموم بزبان معصوم علیه السلام خواهد بود و اگر کسی گوید که مراد معصوم از رای و قیاس منست

که

اگر کسی بمجرد رای خود بغیر ملاحظهٔ شواهد الفاظ قرآن و حدیث و ادلهٔ عقلیه و بلا استنباط بلکه از روی هوا و خواهش
نفس کند و حال استنباطات ظنیه که اصولیین بآن قائل‌اند این چنین نیست شواهد و علامات و امارات آن در کتاب
و سنت موجود است گوئیم که بطلان این قسم حکم قیاسی مجمع علیه در میان اهل اسلام و از ضروریات دین محمدی است صلی
الله علیه و آله و سلم و عامه هم چنین نمی‌کنند بلکه در قیاس فقهی که تمثیل است علت مشترکه میانه اصل و فرع تفحص مینمایند و ظن
تا امکان حاصل میسازند علاوه مقابل نص قیاس را باطل می‌پندارند و قیاس ابلیس را از همین جهت مردود میدانند و هیچ
گاهی بمجرد خواهش نفس بی شواهد و قرائن کتاب و سنت حکم جایز نمی‌انگارند پس انکار این قسم قیاس نهی ائمه علیهم
السلام بفایده متصور میگردد و طعن معصوم علیه السلام بر ابوحنیفه و تابعانش غیر متوجه و از باب تهمت بی
اصل میشود معاذ الله من هذا انتهی کلامه و اگر بر سامعین و ناظرین وهم و تردد مستولی شود که آنچه از رساله
منیة الاجتهاد قبایح و فضایح طائفه اصولیه لو کانت محققه مذکور شد بر مقام خویش نمی‌ماند زیرا که اصولیین و
اخباریین با هم اهل کتاب‌اند سبب همدیگر را لاشئ میگویند و مثالب و عیوب یکدیگر را میجویند بلکه اهل اخبار در تکفیر و
تضلیل اهل اصول قصبات سبق می‌ربایند و کمال غلو درین معنی مینمایند پس کلام یکی بر دیگری خصوصا کلام اخباری
حجت نباشد گوئیم ایراد کلام صاحب منیة الاجتهاد برادر همین مؤلف سر دفتر اهل خلاف و عناد که دکان تالیف
این رساله بکالای او آراسته کاسد رفته چنانچه وعدهٔ سابق را که در صدر اوراق مسلک اول بر زبان قلم رفته وفا
مظهر تناقضی و تهافتی عظیم است که در کلام او و کلام مستفیدان او وقوع یافته کما لا یخفی مع ذلک آنچه فاضل
موصوف در اثبات آن بدلیل لغت حدیث حضرات معصومین تشبث کرده گویا از بدیهیات اولیه توان شمرد و برای
دلیل بمعنی لفظ تنبیه بر زبان باید آورد و براهینی که از براهین عقلیه اقامت نموده در ترتیب مقدمات آن بجهت عدم
تتبع مقالات و کتب فرق را هوت و کلفت بیهوده کار بر علما که اهل اصول از هندوستان تا ایران برای افادات شان
افتخار میدارند و آنها را در زمرهٔ خویش میشمارند تصدیق و تایید آن فرموده‌اند حضرت مؤلف علی انصاف
حرفهایش کی مجال آن دارند که حرف ابطال و رد و قدح آن بر زبان آرند اگر باور نیاید مجلد اول از کتاب مجالس
الانوار امام متاخرین شیعه رجوع کن و در باب ... او در ذیل شرح بعضی از احادیث مدت آرا و مقاییس که بخطاب حضرت

ابوحنیفه رح بزعم خود از بعض ائمه هدی نقل کرده، و براه انصاف آورده ملخص مقالش که تعلق باین بحث دارد

وارد میکنیم که مراد از قیاس مذموم فقط قیاس مصطلح فقها نیست تا ارادهٔ استحسانات و آرا مسدود و طریقهٔ ادلهٔ عقلیه

مسلوک کرده و بلکه مقصود ازان قیاسی است که استحسانات عقلیه و آرا واهیه و دیگر ادلهٔ غیر سمعیه را شامل باشد

و مراد حضرات ائمه علیهم السلام اینست که در طریق عقل بسیار خطار و سید هر پس [illegible] منبیه اعتماد بران نباید کرد

بلکه در جمیع مسائل اصولی و فروعی رجوع باهلبیت نبوی و ذریت طاهرهٔ مرتضوی لازم است و قیاسی که ابلیس علیه اللعنة

والعذاب بکار برده و به ترتیب مقدماتش مستحق لعن ابدی و طرد سرمدی شد قیاس منطقی است زیرا که آن شکل اول

به ضربیت و افضلیت ماده خود از ماده حضرت آدم استدلال کرده بازآنرا صغرای قیاس گردانید و بشکل اول بنصوصیت

ترتیب داده ماده خیر من ماده آدم و کل ما کان ماده خیر من ماده غیره یکون خیرا منه و ازان ثابت کرده که او از

بهتر است باز فاضل مجلسی حمل قیاس مذموم را بر قیاس فقهی ضعیف و سخیف دانسته و تقریرات این بحث

کرده که ابلیس اول منشا کرد که علت بزرگی آدم کرامت طینت اوست باز قیاس نمود که گرامی بودن

ماده در وی زیاده تر از آدم علیه السلام است لیس باید که او را سجود سازد چه جای آنکه معامله بر عکس شد و به گاه

این تعلیل باعث کفر ابلیس شد بر بطلان بعضی از معانی قیاس بطریق اولی دلالت خواهد کرد و تتمهٔ کلام بعد ازین بسمت قرار

خواهد یافت انتهی محصله چون بر فحوای کلام این بزرگ اطلاع یافتی بلاریب و شک متیقن شد که تقریر فاضل اخباری از

مسلمات است علمای اصولیه مجال سر تابی ازان ندارند و واضح شد که استدلال طائفه اصولیه بامثال این احادیث

که در مذمت آرا و مقاییس در اصح الکتب قبل صحیفه عثمانی مروی است بر بطلان قیاس مصطلح فقها فقط و در اثبات

نفسی در بطاعن الشان منو دن چو آسمان از زمین که دون در سبب خود را بکمال تعصب منزه از غبار مخالفت ائمه هدی کمان

بردن بعد تسلیم واقعیت این احادیث اگر حنفیه را مضرتی رسانند اصولیه را ضرری عظیم میدهد بلکه برای ایشان

سم هلاهل است و نیز معرض وضوح انجامید که اگر اصولیه قیاس مذموم را بر معنی ثانی با وصف ضعف آن حمل

کنند دلالتش بر بطلان قیاس حنفیه ربما ممنوع است علی غایة الامر دلالت آن بر بطلان قیاس مع الفارق است و هو لا یضرهم

ولا یغنی من جوع حاشا که حنفیه این قسم قیاس را اعتبار کرده باشند کما اعترف الفاضل الاخباری ایضا والحمد لله علی

ذلک و بر اهل تصفح مخفی نیست که تصنیفات دیگران از اکابر اصولیه هم دلالت بران دارد که امامیه بجهت کثرت
استعمال ادلهٔ عقلیه از پیروی ائمه دین [illegible] مراحل دور افتاده اند و لیکن بنابر وجوهیکه در صدر کلام اشاره ببیان
کردم فقط بر کلام اوحد بزرگ حضرت مجتهد طیب و افادات صاحب بحار الانوار اکتفا ورزیدیم و از تطویل ذکر دیدیم من بعد
گذارش است که [illegible] بین مجتهدین اصولیه درباب حجیت قیاس اختلاف است ابن جنید که در جلالت
و تبحر او در علوم و حسن سلیقهٔ او در تصنیف و ذکر محامد او کلامی نیست و دفاتر مبسوطهٔ علمای قوم بستایش او
مملو و مشحون است و او حامل اسرار ائمه اطهار بالخصوص حضرت صاحب العصر و الزمان بوده حتی که مال آنجناب
شمشیر مبارک بطور امانت نزد خود داشته کما فی کتاب حسن بن داود و فهرس الشیخ و مجالس المؤمنین بحجیت آن
قایل است و بجهت بسیاری از اتباع و اشیاع او نیز که در فنون دینیه ملکه راسخه داشتند و کوس لمن الملک الیوم
مینواختند تا آنکه بعد از تتبع روایات و استقصاء علوم مشهور که حسن بن ابی عقیل عمانی که در فقه بلکه جمیع علوم میانهٔ
علمای طائفه اصولیه مانند شمس بین النجوم است اساساً همین طریق است و دیگران قیاس را مذمت کنند و صراحةً
اخبار قیاس را موجد ابلیس دانند لیکن این همه انکار و مذمت باقرار و مجاهدت [illegible] مینمود و به ثبوت میرسد که
اصولیه در اظهار بطلان قیاس مصداق یقولون بافواههم ما لیس فی قلوبهم گشته اند چنانچه از کلام فاضل اخباری
و مؤلف بحار مؤید اشد و یزید ذلک بیاناً و تفسیراً و یؤیده تأییداً کثیراً ما اجری الله تعالی
علی لسان المجلسی فی المجلد الرابع من کتب النبوة و هو نص علی ان الصدوق من القدماء الذین یتبعون
آثار الائمة الاخیار و یتشبثون باذیال الاحادیث و الاخبار و لا یجوزون اتباع الآراء و قیاس
الاهواء مثل المتاخرین الذین سلکوا طریق الشیاطین فی ذلک [illegible] کلام ابلیه مثل النص الصریح الجلی [illegible] العمیم
انتهی محصله و از حسن ظن مفید درباره ابن جنید قایل بحجیت قیاس بعید که تلامذه او نیز بمسلک جنیدی مایل گردیده و قیاس
گزارش کردند کما عرفت هم ظاهر و باهر شد که اصولیه در تقبیح قیاس اصل مذهب خویش را می کنند و باظهار این معنی که از تصنیفات
ابن جنید و امثال او دستبردار ایم تیشه بر پای خود میزنند پس فرق میان ایشان و اهل حق آن است که ایشان در استنباط
مسائل فرعیه استعمال قیاس می نمایند لیکن آنرا مخالف قرآن و حدیث میدانند بلکه حجیتش را مثل کثیره ثابت کرده اند

وهولیهم قیاس را بزبان خویش نکوهش می‌کنند و از تمسّکش هنوز دست برنمیدارند چنانچه مقتضای سبیل
الاصول ایشانست که در دل چیزی دیگر و بر زبان چیزی دیگر و هرچند موجب ملالت اهل ورع و کسالت باشد لکن تعداد
بعضی از امثلهٔ قیاس کاری این منکرین در مسایل فقهیه و عمل بر مثل سایر مالا یدرک کله لا یترک کله نمودن بنا بر تکمیل تمهید
این مسلک بر زبان بعضی از اکابر معاصرین ضرور می‌نماید فاعلم انّ اکثر الالحاقات التی ذکر المتأخرون
داخلة فی القیاس نحو ما روی انّ الارض تطهر اسفل النعل والقدم فالحقوا به [illegible] القطع وسفل
العصا وسکة الحرث ونحوها وکذلک ما روی انّ الشمس تطهر الارض والحصر والبواری اذا جفّفت
فالحقوا بذلک ما لا ینقل ولا یحوّل نحو الابواب والاخشاب والاوتاد والاشجار والثمار
التی علی الشجر وکل ذلک قیاس لا ینکره الا من لا یعرف معنی القیاس ومن ذلک ما نقله
فی شرح الشرایع عن العلامة انه منع فی التذکرة من اخراج الروازن والاجنحة الی
الطریق النافذ اذا استلزمت الاشراف علی جاره وان لم یضرّ بالمارة وقال لست اعرف
فی هذه المسألة بالخصوصیة نصّا من الخاصة ولا من العامة وانما صرت الی ما قلت عن
اجتهاد ومن ذلک ما فی کتاب الخلع من الشرایع فی مسألة العوض اذا کان معیبا
ثم ظهر فیه عیب او لم یکن کما وصف کان یکون عبدا علی انه حبشی فبان زنجیا
ان شاء ردّه وطالب بالمثل والقیمة وان شاء امسکه مع الارش قال الشارح بعد ان
ذکر الاعتبارات فی التقریبات العقلیة وللنظر فی هذه المطالب مجال ان لم تکن اجماعیة اذ لا
نصّ فیها وانما هی احکام اجتهادیة ثم قال ولو فی فوات الوصف تعیّن اخذه بالارش کان
حسنا انتهی وقال بالرای والاستحسان معا الی اخرها افاد الشیخ فی کتابه هدایة الابرار قول
قال الشهید فی الذکری الخامس روی عمار عن الصادق علیه السلام فی الرجل یؤذن ویقیم لیصلی وحده
فیجیء رجل آخر فیقول نصلی جماعة هل یجوز ان یصلیا بذلک الاذان والاقامة قال لا ولکن
یؤذن ویقیم وبها افتی الاصحاب ولم ار لها رادّا سوی الشیخ نجم الدین فانه ضعّف

سنه

سندها بانهم قطعية وقرب الاجزاء بالاذان والاقامة اولا لانه قد ثبت جواز اجزائهما
باذان غيره فباذان نفسه اولى انتهى وقال فيه ايضا قال الفاضل لا يكره لما روى عن
النبي صلى الله عليه وسلم انه قال اني احيانا اكون في الصلوة فافتتح السورة اريد ان اتمها
فاسمع بكاء صبي فاتجوز في صلوتي مخافة ان تفتتن امه فاذا جاز الاختصار رعاية
لحق الطفل جازت الزيادة رعاية لحق الله الى غير ذلك من الاحكام الغير الواردة فيها حكم
من سادات الانام وحقیقة نوبت کار بعیسی حضرت ابو حنیفه رح بدین رجه رسید چنانکه حرفی از زبان وانستی نزن
طعن ولوم برانجناب ومقلدین وکشادن عین کفران نعمت خواهد بود کما قال الشاعر شعر وجدو منع باده
ای اهد چه کافر نعمتی است + دشمنی بودن وهمرنگ مستان زیستن + دارین مقام مرتبه بدیهی لی رسید که انجه
در رساله حدیث الثقلین درباره قلع اساس قیاس زبان دراز کرده بعنایات ایزد وتایید سماوی بجا نیکا بر ذهن کی بعضی احتجاج
وبعضی اشاره بحجیت قیاس بجانب دول کردیده اند رجوع میکند وحقیقة خطاب او باهمه خویش واقع شده حیث قال فوا دعا
اینکه قیاس مستنبط از آیات قرآنی است مثل فاعتبروا یا اولي الابصار بس جواب این اینست که اعاظم همین است کرده شود
که فاعتبروا یا اولي الابصار دراکه چنانکه با قصص ماضیه متضمن ابتلای امم سابقه بمهالک از مالک
بنا دون یا بنا دهمثال آن بیان فرماید وابقم اعیا علیه مخاطبین را بعبرت مامور سازد والیشان ازین مثل منطقی
مراد گیرند این المرمی من الهرما واستدلال بحدیث معاذ بن جبل ازین هم شگرف تر است که اولا بنا بر چنین امر مخطور راکه
حلالا وحراما ونفیا واثباتا هزاران هزار مسئله دینیه بران متفرع میگردد با وجود آنکه احادیث صحیحه محفوف
بالقراین بلکه متواتر چنانکه محدثین امامیه تصریح بان کرده اند در تخطئه سابقا ودر منع قیاس مروی باشد بر خبر
احاد شاذ نادر بنا دنهادن کدام تدین است ثانیا از مفاد آن حدیث چگونه ثابت میشود که معاذ بن جبل در
مسایل فروعی عمل باجتهاد رای خود عرض کرده بود بلکه احتمال قوی اینست که چون او را حاکم یمن فرموده بودند
او گفته باشد که در امور نظم ونسق ورتق وفتق انجا که از باب واجبات ومحرمات نباشد هرچه در ان حکم خدا ورسول نیست
بران عمل میکنم ودر انچه حکم خدا ورسول نیابم برای خود اجتهاد می سازم واذا جاء الاحتمال بطل الاستدلال ثم

وآنچه تقویت این احتمال می‌کند و تقریر حصر حجیت قیاس و ما الیه را از سر باطل میکند بلکه با دعائش لجاجی بازد
این است که اگر بالفرض قیاس جائز باشد آیا در حیات رسول مختار هم جواز داشت لا والله در حیات رسول باتفاق
من المخالف والموافق استفسار از رسول و جواب بود کما ارشد الیه قوله تعالی فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم
لا تعلمون و افضل اهل الذکر جناب ختمی مآب است صلوات الله علیه و آله و اگر قیاس در حیات آنحضرت صحیح میبود
سوال چرا واجب میشد و چه امکان داشت که معاذ بن جبل را مسئله مشکله در اصول و فروع پیش می‌آمد [illegible] شد و با وجود وسعت
مجال از راه حضرت نبوی عرض نکرد پس ظاهر است که عرض بیچاره معاذ همین بود که در معارک سیاست آن اگر امری
در پیش می‌شود که حکم خدا و رسول در آن بصراحت صادر نشده و بعد از جهت ضیق وقت و بسبب احتمال فساد و مهابت استفسار
از رسول مختار نتوان نمود موافق رای خود حکم کنم بقدر الضرورة و در بعض الالفاظ الذی یناسب زیادة حاشیه
لا کابطلوا حصر حجیة القیاس و ما المدین الیه بالجمله آنچه در ورق سابق مذکور شد دو مثال قیاس از مسائل فقهیه
بود اما حال دلائل عقلیه بلکه براهین فلسفیه اینجا می‌رسید که بالفعل فاضل مجلسی در بحار الانوار بعضی از افاضل [illegible]
دو فتوی ایشان داده‌اند که ادویه محرمه را اگر ترکیب دهند و معجون سازند علی الاطلاق حلال میشود بدلیلی که علما در اسفار خود
ضبط کرده‌اند که صور نوعیه بسائط وقت ترکیب زائل میشود و حرمت باقی نماند زیرا که فی الحال بعد از ترکیب مزاجی
دیگر فائض شده و صورت نوعیه دیگر بهم رسید و غالبا که این کار را شاه عشریه در تحلیل معجونیکه علامت [illegible] نور الله مرقده در باب
اجمل از تحفه اثنا عشریه بر ترکیب آن اشاره فرموده که در ینجا فلان چیز با سجاد و فلسفه انضمام یافته و بول [illegible] را داخل
حیض آنجا طرفه معجونی بهم رسیده و جال هم بمقصد دل شرکت می‌برد و دریغ نکرده با وجود همچنین معجونیکه برینجا اسامی [illegible]
باشد الی غیر ذلک من القبائح والشنائع و بر فطن عارف پوشیده نیست که تنها این قسم فساد در مسائل فرعیه
بلکه از نتائج این خرافات مسائل اصولیه که بحسب نصوص قطعیه ایمان بآن واجب است هم بانواع مختلفه ائمه علیهم السلام
و مختل گردیده و آیا بر احدی مستتری می‌ماند که ابوالقاسم موسوی که او را علم الهدی لقب داده‌اند کما عرفت
قدس سره هذا اکابر دیگر هم حسب او از خبر میثاق که باعتراف محدثین مثل صاحب فصول و صاحب بحار و دیگر جامعین اصول متواتر است
بلکه از حد تواتر هم درگذشته حتی که زیاده از هزار حدیث درین باب بکتب معتمده حدیث ایشان مندرج است انکار کرده

دارند و میگویند که هرگز در عالم ارواح عهد و میثاق درباره ولایت هر کسی و مانند آن واقع نشده و باتباع
ظنون بی فرجام و خیالات خام و قیاسات بی اساس علی رؤوس الاشهاد بآواز بلند می سرایند که این میثاق اگر در وقت کمال
عقل بی دلیل قبول و نسیان مستحیل باشد و الا تکلیف از جمله محالات خواهد بود و کسانیکه در باب ولایت افاده اند زیاده برین
افادات جمعی از تلامذه صاحب تحفه اثنا عشریه قدس سره العزیز بمانند نور بر قلل طور است که اعداء بارگاه شان برتر
ازین محدثات [illegible] است و اگر حضرت مؤلف برین همه رحمت گستری دل اهل هندوستان مشتاق شنالهای دیگر
فی الجمله تجدید داشته باشد باشد اینک بعضی ازین قسم امور مطبوعه سابق که حوصله را سرکشی باز آن تقدیر مصنف
ممکن نبود در شکل قطره از بحار زشت ایشان هم دران این کم فاضل طبرسی بلکه این معلم استاد شیخ و سید امامیه نیز باظهار مجلسی
در بحار لفظ صور را که در آیات قرآنی و احادیث رسول یزدانی بیش از هزار جا استعمال یافته جمع صورت قرار داده و
قیامت کرده بالضرورة ماده هیولانی ظلمانی ایشان بنابر خیالات خام مقتضای این تحریفات گشته اینک لفظ
اولی الامر آنچه در باب حضرت اسرافیل بانتظار بروز نشر دمیدن صور بر انگیختن اهل قبور بحکم ایزد غفور در انجیل و زبور
اهلبیت علیهم السلام ورود یافته بنظر ایشان نیامده مکرر بار الهی این چنین خاطر هیچ یک از طلبه علوم خطور نخواهد کرد
بلکه فی آذانهم وقر و علی ابصارهم غشاوة لعنت نمایند که ازین تحریفات امر معاد و حساب که موقوف بر دمیدن صور است خلل عظیم
یا نه آنهمه امور در بحار و تالیفات برادر بزرگ مولوی صاحب تمام موجود است و چگونه برین قدر التفات توان کرد که در ایک
از سلطانعتان این هم هویدا میشود که گروهی از علمای امامیه چندان الفت و انس با قوانین حکما خصوص صابئین
گرفتند بلکه درین رساله بعنوانی سر فرو بردند که آخر معجزات حضرت سید المرسلین و ائمه معصومین را مثل انشقاق
قمر و کلام حیوانات بآنسرور و اهلبیت اطهر و شهادت اشجار و احجار بر رسالت و امامت این حضرات انکار
کردند و آنهمه را از حیز امکان خارج نمودند و در پی تحریف احادیث و نصوص گشتند و مثال آن باعتراف مجلسی
و غیر او جز اتباع ظنون و کاسه لیسی شیاطین چیزی دیگر مظنون نمیشود اگر مقام تطفلی نمی بود البته بادی ازین تفصیل
تمام محتاج امامیه را در مسائل فقهیه با احادیث ائمه علیهم السلام میگفتیم و این بحث و تحقیق که اب [illegible] متعطشین را بخوبی ترین وجه
سیراب میکردیم بالجمله از قدیم الایام همین امر گوش فقیر میخورد و به تتبع اصول و قواعد مذهب شیعه معلوم شد

که اصح الکتب قبل حیاض عثمانی کافی ابو جعفر کلینی است و در دین اوان بشارت نشان بعضی لمناصد قد اثبات
تفسیر اهل بیت طاهرین که جامع آن شیخ الشیوخ امامیه یعنی علی بن ابراهیم قمی استاذ کلینی است و مجلد مقتن از بحار
الانوار ملا باقر با ضمیمه ترجمه آن که جناب مجتهد الزمانی علامه دوران فرزند ارجمند فاضل جالسی که مجدد وحید تالیف
فرموده نیز و کمترین خلایق فرستاده بدار نشاوری این بحر ذخار و گلگشت آن گلشن همیشه بهار چنان گل کرد که جناب
ممدوح یعنی افضل متکلمی الشیعة المتاخرین ملا مجلسی که مرجع اکابر و اصاغر امامیه در اصول و فروع به تصانیف [illegible] نفیس تعلق دارد
کتاب سلیم بن قیس که از چند سی نسخه آن بعنایت ایزدی بفقیر حقیر رابهم رسیده دیباچه آن این است قال حدثنی ابو طالب
محمد بن صبیح بن رجا بدمشق سنة اربع وثلثین وثلث مائة قال اخبرنی ابو عمر عصمة ابن ابی عصمة
البخاری قال حدثنا ابو بکر احمد بن المنذر بن احمد الصنعانی بصنعاء شیخ صالح مأمون جار
اسحق بن ابراهیم الدبری قال حدثنا ابو بکر عبد الرزاق بن همام بن نافع الصنعانی
الحمیری قال حدثنا ابو عروة معمر بن راشد البصری قال دعانی ابان بن ابی عیاش قبل موته
بنحو شهر الی آخره و فاضل سیدا نور نعمانی در تائید و توصیف کتاب مذکور نقل می آرد که ان کتابه
اصل من الاصول التی رواها اهل العلم وحملة حدیث اهل البیت علیهم السلام و
اقدمها لان جمیع ما اشتمل علیه هذا الکتاب هو عن رسول الله صلی الله علیه وآله وامیر
المؤمنین والمقداد وسلمان الفارسی وابی ذر ومن جری مجراهم ممن شهد رسول الله صلی
الله علیه وآله وامیر المؤمنین وسمع منهما وهو من الاصول التی ترجع الشیعة الیها وتعول
علیها مترجم می گوید که کتاب سلیم اصلی است از اصولی که حاملان علم و دانش و حاملان حدیث اهل بیت رسول آنها را روایت کرده اند
و اقدم و افضل آنها زیرا که همه آنچه این کتاب بر آن مشتمل است همه آن از رسول خدا است صلی الله علیه و آله و امیر المؤمنین و مقداد و سلمان
و ابوذر و کسیکه جاری مجرای ایشان است از کسانیکه نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و امیر المؤمنین علیه السلام حاضر شده اند
و سماع حدیث از ایشان نموده و آن کتاب از اصولی است که شیعه بسوی او رجوع می نمایند و بر آن اعتماد می نمایند انتهی ترجمه و از
کتب شیخین طایفه نیز جلالت قدر و رفع ذکر این نسخه و مولفش بدریافت میرسد و کتاب تلخیص نیز بمدح و ستایش این هر دو دلالت

وارد و بر فی هم او رای سنا یدو در اولیا کاملین از اصحاب امیر المومنین بهر او داخل می نماید و میرزا محمد استرابادی
در منهج المقال فی تحقیق الرجال تخم صداقت و محبتش در مزرع دل می کارد و آن بزرگوار تاسی باسلاف خویش از معدلین و
معتمدین می نماید و چگونه چنین نباشد حال آنکه جامع آن باعتراف حضرت امام اعظم حلی در خلاصة الاقوال و علامه محمد تقی والد
ماجد فاضل مجلسی در رجال روضة المتقین از خلص اصحاب مرتضوی بوده و باظهار بعضی از اجلهٔ نقد بالش امیر المومنین بجمع و
تلفیق آن قیام نموده از بحار الانوار مجلسی هم بروایت عمر بن اذینه از ابان بن ابی عیاش که عنقریب ترجمهٔ او سمع
خراشی خواهد شد مانند آتش صبح روشن است که احتیاط سلیم معاذ الله بجاری رسیده بود که تنها بروایت حضرت امیر و اصحاب ثلثه
یعنی سلمان و ابوذر و مقداد اعتماد نمی کرد تا آنکه از دیگری میرسید که حال حدیث چون است هرگاه این ربعه متناسبه مجتمع می
شدند در کتاب خود آن حدیث را درج میکرد چنانچه الفاظ حدیث سلیم مطالعه فرموده شود اخذتها من اهل الحق والفقه
والصدق والبر عن علی بن ابی طالب و سلمان الفارسی و ابی ذر الغفاری والمقداد بن الاسود
ولیس منها حدیث اسمعه من احدهم الا سألت عنه الآخر حتی اجتمعوا علیه جمیعا انتهی قدر الضرورة
و در آخر ابان مذکور نسخهٔ سلیم را بر جناب سید الساجدین سه روز از صبح تا شام من المبتدا الی المنتهی عرض کرده و ابو الطفیل صحابی
پیغمبر صلی الله علیه و سلم رفیق مرتضوی و عمر بن ابی سلمه فرزند ام المومنین ام سلمه نیز هر روز شریک این مجلس میشدند بر آن
جناب و این هر دو بزرگ استماع سلیم مشغول گشتند و بصحت تمام کتاب قرار کردند و این هم در کتب معتبرهٔ امامیه مروی
و مضبوط است از همان روایت بجا چند سطر بر آرم قال ابان فحججت من عامی ذلک فدخلت علی علی بن
الحسین و عنده ابو الطفیل عامر بن واثلة صاحب رسول الله صلعم کان من خیار اصحاب علی علیه السلام
ولقیت عنده عمر بن ابی سلمة بن ام سلمة زوجة النبی صلی الله علیه و آله و سلم فعرضته علیه و عرضت علی
علی بن الحسین ذلک کله اجمع ثلثة ایام کل یوم الی اللیل فیغدو علیه عمر و عامر فقرأته علیه ثلثة
ایام فقال لی صدق سلیم رحمه الله هذا حدیثنا کله نعرفه وقال ابو الطفیل و عمر بن
ابی سلمة ما فیه حدیث الا وقد سمعته من علی و من سلمان و ابی ذر و من المقداد
و امام محمد باقر علیه السلام بعد از استماع این قصه که از کتاب مولف آن بالصدق و سداد و رشد و رشاد ستوده و بر بلی

وصیان گاهی مخفی نموده که بیچاره یعقوب کلینی که از خرمن فیض سلیم و امثالش خوشه ها بر داشتکی بایں مراتب
علیا فائز گشته و کتابش که از روایات محدثین آفاق پیما حضرت زراره و شیطان الطاق مملو و مشحون است بایں
قصوی رسیده و ظاهر است که رواة کتاب سلیم در اجلهٔ اصحاب سید الانبیاء صلی الله علیه وسلم و امثال شان که بحضرات
امام رضا کما سبق فی المسلک الاول مانند نجوم سما یا در حکم اینها باشند محصور و مقصور اند و الیه هدی این کتاب را مبتدا
تا منتهی مقبول نموده اند و جامع آن نسخه هم کار سعادت انتساب حضرت امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب بوده و از
کمل اصحاب اطیاب معدود گشته علاوه بسیاری از واقعات که از زبان امامت ترجمان جناب تا امامت امام علیهما السلام
بر روی کار آمده سلیم بچشم سر دیده و کلینی از زبان دیگر شنیده و برای مزید اعتماد و دفع اشتباه و التباس مردم و
تحقیق حقیقة الامر بجناب حسنین فائز گردیده کما فی اعتقادات صدوق الشیعین و صحیفة المتقین و لیس الخبر کالمعاینة
پس نظر باین وجوه یقینی اگر کسی طعن در صحت مجموعش کند حاشا نیکردد و این مقولات عشر باعث ازدیاد حیرت است
که در همان کتاب یعنی بحار الانوار حضرت کامل مجلسی افاده فرموده که بعضی از علمای امامیه این کتاب را قدح می کنند و گفته اند
را طعنها زنند مع ذلک از تصریح حضرت امام اعظم در خلاصة الاقوال فی معرفة الرجال زیاده تر نظر می آید که نجاشی و
حسن بن علی بن داود که او را در فن تعیید امام و مقتدی و شیخ الطائفه و افقه و اعرف باحادیث ائمه گفته اند
مجعول و موضوع بودن این کتاب مستطاب از رجال شیخ نقل کرده حیث قال یُنسب الیه الکتاب المشهور وهو
موضوع و باعث اینهمه ذم و قدح و لوم و جرح که این بزرگان در حق کتابش بر زبان آورده اند و نقل حضرت امام علم
حلی و اساتذه او نیز در خلاصة الاقوال و غیره دریافت میشود اینکه نسخهٔ او مشتمل بر افتراهای عظیم و بهتانهای فخیم است
نخستین آنکه محمد ربیب حضرت امیر وقتیکه پدرش ابوبکر صدیق را پیام اجل فرا رسید کلمات موعظت و نصیحت
القا کرد و اعتقاد توحید و نبوت و حقوق اهل بیت نبوی را به پدر خود یاد داده باشد و در باره امامت جناب امیر المؤمنین و نص
ابن از علم ما کان و ما یکون و مکالمه با ملائکه و دفع استبعاد مردم در این معنی از آیات قرآنی که مادر عیسی و موسی و جده ابراهیم
علیهم السلام را هم اتفاق افتاده سخنی چند به ولی النعم خود رساند چنانچه شیخ حسن بن علی در کتاب کامل بهائی تفصیل این
قصه مجمل را آورده و بوی کذب و افترا بهم یافته که ابوغسان مالک بن اسمعیل النهدی او را ابان ... گوید که محمد

بن ابی بکر در حالت نزع پدرم پیش او رفت و گفت که ای پدر ترا بحالی می بینم که پیش از این حالت بدو

گفت یا بنی لرجل علی مظلمة اذ ذکرنی منها جواب ان افیق حدیث او سقیم است و مراد آن است که ای

پسرک من دیرا بر من مظلمه ایست و حق او گرفتارم اگر مرا از آن مظلمه حلال کند امید دارم که هشیار رود و هم و نجات

یابم محمد گفت آن کیست ای پدر گفت علی بن ابی طالب علیه السلام محمد گفت من ضامن ام که علی با گویم و حلالی

بخواهم گفتا دمر دی ... پس محمد پیش امیر المومنین آمد و گفت پدرم بدترین حال است چنان و چنین گفت و

ضامن شده ام که حلالی بخواهم از تو اگر رای تو باشد و مرحمت فرمائی او را احلال کن امیر المومنین گفت کرامة

ا ا باید بگو تا بر منبر رود و این حال با خلق بگوید تا من او را احلال کنم محمد باز آمد و گفت حق تعالی اجابت دعا کرد علی

علیه السلام چنین میگوید ابو بکر گفت احب ان لا یصلی علی لعبه اشان اگر من چنین کنم تا بروز قیامت مردم

طاهر لعنت کنند بر من و مرا ... علیه السلام از محمد بن ابی بکر پرسید پدر تو بوقت مرگ چه گفت محمد گفت این آیت خواند

وجاءت سکرة الموت بالحق ذلک ما کنت منه تحید و آمد سکره موت بحق اینست آنچه تو از آن گریزان بودی

عمر گفت احذر یا بنی ان تسمع منک ابن ابی طالب ما قال ابوک فیشمت بنا حذر کن ای پسرک من از آنکه

بشنود از تو پسر ابو طالب آنچه گفته پدر تو پس شماتت کند با امیر المومنین علی تبسمی کرد و محمد را خبر داد از آن حال محمد

گفت صدقت یا علی و گفت انا سمعت یلعنه و یقول انت اوردتنی الموارد المهالک بلی

ابو بکر با عمر گفتی که این حمله تو کردی ما را در کتاب فعلت فلان مؤلف کتاب مذکور نقل میکند که ابو بکر و عمر و

معاذ جبل و سالم مولای ابی حذیفه و ابو عبیده جراح در حال مرگ حمله ویل و ثبور گویان مردند محمد بن ابی بکر

گفت پدرم در حال مرگ گفت محمد و علی اینجا حاضر اند و مرا بشارت میدهند بدوزخ و در دست محمد صلی الله

علیه و سلم صحیفه ایست که ما در آنجا عهدهای خود نوشته بودیم می بینیم که صحیفه میخوانند و بشارت میدهند دعمر را او

معاذ جبل را و سالم مولای ابی حذیفه را و ابو عبیده جراح را بدوزخ عائشه عبد الرحمن بن ابی بکر و عمر حاضر بودند

هجر میگوید لیکن این از را پوشیده دارید تا علی یا بنی هاشم بر شما شماتت نکنند محمد گوید پدرم گفت یا عمر هجر میگویم

من از غاربان بودم که محمد گفت من دیدم زمین حبشه سفینه جعفر می بینم که برد با جای است من گفتم یا رسول الله من ...

دست بچشم من مالید من نیز دیدم و با خود گفتم که این مرد ساحر است و چون بمدینه آمدم با تو که عمری این حال باز
گفتم رای من و رای تو بران جمع شد که او ساحر است و از انجا بیرون آمد محمد گوید که من گفتم یا ابت قل لا اله الا الله گفت
بخدا که نگویم و خود نمیتوانم گفتن تا بدوزخ رسید و در تابوت شدن چون ذکر تابوت کرد من گفتم هجر میگوید باز دیر پرسیدم
که تابوت چیست گفت تابوتی باشد در زیر جمله طبقات دوزخ و درکات در انجا دوازده تن باشند من که ابوبکرم و عمر و
و عثمان و معاویه و یزید تا آخر ایشان باز گفت چون حقتعالی گوید که دوزخ تا بدان تابوت [illegible] امام خویش که عتیق گویند
بیرون آورند محمد گوید یا ابت تهذی گفت والله ما اهذی لعن الله ابن صهاک فهو الذی صدنی
عن الذکر بعد اذ جاءنی فبئس القرین لعنه الله گفت ای پدر هذیان میگویی گفت بخدا که
هذیان نمی گویم لعن خدا بر پسر صهاک است که مرا باز داشت از ذکر خدا بعد از انکه آمد بمن حق قرینی بد بوده
لعنت خدا برو و روی بر زمین نهاد و زار میگریست با ویل و ثبور تا محل جان دادن عمر و برادرم عبد الرحمن در آمدند
و از من پرسیدند که او دیگر چه گفت من باز گفتم عمر گفت که زنهار یا علی باز نگویی محمد گوید معلوم بود که رسول خدا
هر شبی با علی بود خواب میگوید و جمله حالها اعلام میکند او را و از خبر جامع او را معلوم میشود و نیز ملک با او گوید چنانکه
با مادر عیسی مریم و مادر موسی و زن ابراهیم ساره که با ملائکه مکالمه میکردند و ایشان را امید بدند و این جمله ترقی آن موجود
است معاذ جبل بوقت مرگ گفت ما در حجة الوداع با یکدیگر عهد کردیم که بعد از رسول نگذاریم که علی خلافت کند و بشیر بن سعد
و اسید بن حضیر نیز درین عهد بودند چون رسول متوفی شد سعد گفت من انصار را کفایت کنم شما قریش را کفایت کنید تمام
شد آنچه علمای طائفه درباره بذکر او و عظ نصائح و دلالت محمد بن ابی بکر و حسن اعتقاد او درباره جناب امیر بتصور تقربا الی الله و طلبا
لمرضاته از شیخ جعفر ساخته اند و بلای بتنشیط سامعین و نظار اتفاق افتاده و این تفصیل را مصنف کتاب احسن الکبار فی معرفة الائمة
الاطهار یعنی محمد بن ابی زید مثالش نیز ایراد کرده اند مخالف را نمیرسد که بر شدود و عدم اعتبار حمل کند و بخاطر جمعی شوق گردد
معهذا التفصیل بسیار ازین امر خود در نسخه سلیم بدلالت مطابقی موجود است فلیرجع الیها فان هذا من فی الکواین السماک من
السماک زیرا که محمد بن ابی بکر باتفاق خواص و عوام و اجماع آثار و اخبار مرویه عند الفریقین در حجة الوداع متولد
کلینی از امام باقر و صادق علیهما السلام اظهار کشی و نجاشی و غضایری و امام اعظم طوسی و حلی و حسن بن داود و صاحب

منهج المقال و مؤلف تلخیص الاقوال و قاضی نور الله شوستری در مجالس المؤمنین و ملا باقر مجلسی صاحب بحار الانوار
و غیرهم که باو کردن امامی ساختند آنها را دفتر باید طویل کتابی باید دراز بوجود آمده و دو ماه یا سه ماه پیشتر از رحلت حضرت خیر البشر
علی خلاف الروایات پیدا شده و خلافت ابوبکر صدیق دو سال و چند ماه بیش نیست پس ضعف عدد سنین سالگی محمد بن
ابی بکر در عهد سلطنت و تعهد وکالت ضمانت و فیما بین این بزرگان اعتقاد و خواص امامت علو و حسن جامع الی غیر
ذلک خارج از تعقل امکان هم بود آمدم بر ذکر روایتی از کتب معتمده معتمد سنت و جماعت پس بدانکه حافظ ابن حجر عسقلانی
در فتح الباری فرموده انما ولد محمد بن ابی بکر الصدیق قبل وفات النبی صلی الله علیه و آله و سلم
بثلاثة اشهر و ایام کما ثبت فی الصحیح ان امه اسماء بنت عمیس ولدته فی حجة الوداع
قبل ان یدخلوا مکة و ذلک فی اواخر ذی القعدة سنة عشر من الهجرة از کتب دیگر نیز همین
معلوم میشود که بر محمد بن ابی بکر در وقت وکالت سه سال هرگز تمام نگشته بود بسیار التماس است که کمترین خلائق قمر زمان
که مصنف کتاب تعلیمات فلاتلم که در کتاب کامل بهائی روایتش مذکور است از مصنفش عنی و ازی پدید نیست تردد
بود آخر بمقتضای شعر چه خوش زد مثل شاه گویندگان * که یابندگانند جویندگان * در فهرست شیخ طوسی
بنظر احقر البرایا در آمد که این کتاب استاد الاستاد این امام اعظم که نام او ظفر بود در تنقید اخبار و تالیف کتب
اسفار ید طولی و سابقه اولی داشته تصنیف کرده چنانچه حضرت شیطان الطاق کتاب افعل و لا تفعل تصنیف
فرموده و از جمله افترآت سلیم بن قیس هلالی قصه دیگر قلمی میشود که با اظهار حسن بن علی بن داود منشأش در نسبت او
امامت سیزده امام تقرر یافته یعنی زید بن علی بن الحسین که از دست مروانیان شربت شهادت چشیده و بکمال فرز
خداوندی حیات جاودانی فائز گردیده نیز از ائمه اهل بیت است الی غیر ذلک من المناکیر و المفتریات المشاهیر
و هر چند بر فرض محال از اصول امامیه حضرت زید شهید بکمال ورع و تقوی و زهد و علم و شجاعت و سخاوت متصف باشد
لیکن چون معنی امامت بر ائمه اثنا عشریه ختم شده پس دعوی آن برای غیر معصوم نزد امامیه بی شک و تردد احداث
و ضلال است که صریح کفر دارد و خواهد بود و عن ابی عبد الله علیه السلام قال من ادعی انه امام و
لیس بامام یوم القیامة تری الذین کذبوا علی الله وجوههم مسودة قلت

وإن كان علويًّا فاطميًّا وإن كان علويًّا فاطميًّا وفى اعتقاد الصدوق والظلم هو
وضع الشيء في غير موضعه فمن ادّعى الامامة وليس بامام فهو الظالم الملعون ومن وضع
الامامة في غير اهلها فهو ظالم ملعون وفى الفصول المهمة عن ابى عبد الله عليه السلام
قال ثلثة لا يكلّمهم الله يوم القيمة ولا يزكّيهم ولهم عذاب اليم من ادّعى امامة من الله
وليست له ومن جحد اماما من الله ومن زعم ان لهما فى الاسلام نصيبا پس كجا ماند دعوى
مناقب جليله براى سليم كه غير مستحق امامت را امام قرار داده وبمقتضاى اين احاديث از اسلام بى بهره وملعون وظالم شده
وكجا ماند لاف وگزاف علماى قوم براى تصحيح كتاب او كه محتوى بر كفريات ومنطوى بر كذبيات وافترآت باشد وزياده
تر مقام حيرت واضطراب اينست كه چون بكتب رجال از تصانيف شيخين ومؤلفات حسنين وافادات على بن احمد
عقيقى وعلى بن ابيطالب قيروانى كه نزد جمعى از اماميه بوده بجهت اشتباه بجناب مرتضى منسوب گشته واو در معاصرين
خويش بجامعيت علوم علم اشتهار برافراشته بود ودر تعبير منامات وحل مشكلات هم دستگاهى تمام داشت حتى كه عقده
امر شريف نبوى يعنى كحل الجواهر بادشاهى كه اطبا از علاجش نا اميد گشتند فقط بكاوش عقل او انحلال
پذيرفت وآثار صحت بر آن مترتب گشت وحالانكه باستشهاد نقل امام در تفسير كبير معبر ابن تعبير در اصل ابن سيرين است
كه مراد از بن عذا وو ابد لا كه ميلا شرقية ولا غربية روغن زيتون است مراجعت افتاد واضح وروشن
شد كه سليم نسخه كتاب خود را بكسى نمى نمود وهرگاه عمر او آخر شد واز زندگى ياس كلى بهم رسيد ابان بن ابى عياش
مى گويد والعهدة عليه او اين كتاب را بمن سپرده ودر مباد تفويض فرمود كه اى برادر بسبب حقيقتى كه بر ذمه من از پى حرا
ظلم ظلمه در كتف حافظت گرفتى اين كتاب را بتو مى سپارم وجز تو كسى را حامل اين اسرار نمى دانم نكته دقيق
بشنو كه بعد از وفات سرور كائنات تمامى صحابه معاذ الله از دين برگشتند وبردت وارتداد پيوستند وغير از
سه كس ازين سانحه نجات نيافتند پس غير از ابان بن ابى عياش كسى ديگر راوى كتاب او نيست واز روايت بيچاره هم
دركمال ظهور است كه احاديث كتاب سليم را كسى از شيعيان هم قبول نمى كرد وارتداد تمامى اصحاب محمدى را غير از
معدودى وشاذى هيچ يكى باور نمى نمود تا آنكه او در ايام مرض اراده حتمى كرد كه نسخه خويش را بآتش

سوزد باز بخیالش راسخ گشت که درین صورت گنهگار خواهم شد احدی محدثات او را جز ابان مذکور قدردانی
نکرده بلکه او هم بعد مطالعهٔ آن کتاب ارتداد مهاجرین و انصار سابقین را مستبعد شمرده و برای استکشاف
حال نزد حسن بصری برده بحکم آیت و فی هدایت وَكُلَّ إِنْسَانٍ أَلْزَمْنَاهُ طَائِرَهُ فِي عُنُقِهِ وَ
نُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كِتَابًا يَلْقَاهُ مَنْشُورًا دروغ بگردنش که حسن مذکور در آنوقت از شیعیان
بود بعد استماع احادیث سلیم گریه و زاری آغاز نهاده و زبان خود بتصدیق او کشاده چنانچه عبارت متن
دلالت میکند وهی هذه قد عنّاني وخلاني وقال يا أبان قد جاورتك فلم أر منك إلا ما أحبّ
وإنّ عندي كتباً سمعتها عن الثقات وكتبتها بيدي فيها أحاديث لا أحبّ أن تظهر
للناس لأنّ الناس ينكرونها ويعظمونها وهي حقّ إلى أن قال وإنّي هممت حين مرضت
أن أحرقها فتأثّمت من ذلك وقطعت به فإن جعلت لي عهد الله وميثاقه أن لا تخبر بها
أحداً ما دمت حيّاً ولا تحدّث بشيء منها بعد موتي إلا من تثق به كثقتك بنفسك وإن
حدث بك حدث أن تدفعها إلى من تثق به من شيعة علي بن أبي طالب عليه السلام ممن له دين وحسب
فضمنت ذلك له فدفعها إليّ وقرأها كلها عليّ فلم يلبث سليم أن هلك فنظرت
فيها بعده وقطعت بها وأعظمتها واستصعبتها لأنّ فيها هلاك جميع أمة محمد صلى
الله عليه وآله وسلم من المهاجرين والأنصار والتابعين غير علي بن أبي طالب وأهل بيته
عليهم السلام وشيعته فكان أوّل من لقيت بعد قدومي البصرة الحسن بن أبي
الحسن البصري وهو يومئذ متوارٍ من الحجاج والحسن يومئذ من شيعة علي بن
أبي طالب من مفرطيهم نادم متلهّف على ما فاته من نصرة علي والقتال معه يوم الجمل
فخلوت به في شرقي دار أبي خليفة الحجاج بن أبي عتاب فعرضتها عليه فبكى ثم قال ما في
حديثه شيء إلا حق قد سمعته من الثقات من شيعة علي وغيرهم از ینجا کتب و احادیث
مذکور در روایت ابان وضوح تمام یافت اکنون برای خصما یک دو حرف در ترجمهٔ او باید شنید و حال ابله صحافی باید

ابن داود و دیگر اکابر ایشان تنقید تضعیف او بتصریح میکنند و جمعی از مفتری و کذاب میدانند و سلیم بن قیس او
افترای صریح بر سلیم نموده و این کتاب را بنام او وضع ساخته فاعتبروا یا اولی الابصار اما الباجیه سطر از مذہب
حسن بصری از کتب معتبره متکلمین شیعه باید شنید و از ان دریافت باید کرد که راوی نسخه سلیم در تشیع او
کذاب مفتری بوده اند و کتب عهد و میثاق از روی صفا در شده باشد طبرسی صاحب احتجاج علی ما اعرف به محمد بن الحسن العاملی
فی کتابه المسمی بالاثنا عشریة فی الرد علی الصوفیة میگوید لما فرغ امیر المؤمنین علیه السلام من قتال
اهل البصرة مر بالحسن البصری وهو یتوضأ فقال له یا حسن لقد کثرت من اراقة الماء
فقال لقد کثرت من اراقة الدماء فقال اسبغ وضوءك فقال والله لقد قتلت
بالامس قوما کانوا یصلون الخمس ویسبغون الوضوء فقال امیر المؤمنین علیه السلام
قد کان ما رایت فما منعك ان تعین علینا عدونا قال والله لاصدقنك یا امیر
المؤمنین لقد خرجت فی اول یوم فاغتسلت وتحنطت وصببت علی سلاحی وانا لا
اشك فی ان التخلف عن ام المؤمنین عائشة هو الکفر فلما انتهیت الی موضع نادی مناد
یا حسن ارجع فان القاتل والمقتول فی النار فرجعت ذعرا وجلست فی بیتی فلما کان الیوم
الثانی لم اشك ان التخلف عن ام المؤمنین هو الکفر فتحنطت وصببت علی سلاحی و
خرجت ارید القتال حتی انتهیت الی ذلك الموضع فنادانی من خلفی یا حسن ارجع فان
القاتل والمقتول فی النار فقال امیر المؤمنین علیه السلام صدقت اتدری من ذلك
المنادی قال لا قال ذاك اخوك ابلیس وصدقك ان القاتل والمقتول منهم فی النار
ملا باقر مجلسی نیز باین روایت اعتراف دارد و در رسالت حسن مذکور این مقدار حدیث را در عین الحیات آورده
مفادش آنکه جناب امیر بعد واقعه جمل بر حسن گذر کرد و او در وضو مشغول بود فرمود بسیار آب بریختی گفت
بخلاف تو که خون بسیاری از اصحاب ریختی فرمود تمام کن وضو را گفت چنین میفرمائی و قومی را که حق نماز و وضو
بجا می آوردند کشتی فرمود چرا اعانت آنها نکردی گفت روزی بعد از غسل و حنوط سلاح بر تن بستم و گردیدم

کرد و از نصرت

که روایت از حضرت صدیقه فقط بر نا صحت عین کفر است حالانکه در راه آواز داد که برگرد قاتل و مقتول هر دو
در آتش اند روز دیگر باز همین آتش در کاسه افتاد فرمود که ابلیس بزاد در تورات گفت که قاتل و مقتولان لشکر
عائشه در جهنم اند هر چند لمعان وضع از جبین این حدیث می تابد زیرا که محال است که ابلیس حسن را از قتال امیر که
حال بزعم شیعه کفر است بجا نشاند و اکه بالیقین بمدارج فروتر از آن است برگرداند ولیکن چون این همه توم ریست
میکنند برای تکذیب دعوای ایشان که در ابتدا اند تشیع داشت مفید افتاده الا فاعال بالیقین معنی نابدید شد و تشیع
باخوت ابلیس مجتمع [illegible] غیر ذلک من المفاسد اگر بعضی از وجوه سخیف ناظرین از فرقه امامیه اختلاج علو
داشته باشند تیرهای دیگر در کیش دارم و بجانب سینه مخالف کینه کیش رها می کنم که حدیث دیگر که عاملی در کتاب خود آورده
مکذب وست وهو انه لما فتح امیر المؤمنین البصرة اجتمع علیه الناس وفیهم الحسن البصری ومعه
الالواح فکان کلما لفظ امیر المؤمنین علیه السلام لفظة کتبها فقال امیر المؤمنین
باعلی صوته ما تصنع فقال نکتب آثارکم لنحدث بها بعدکم فقال امیر المؤمنین علیه السلام
اما ان لکل قوم سامریا وهذا سامری هذه الامة الا انه لا یقول لا مساس ولکنه
یقول لا قتال یعنی چون امیر در جنگ جمل فتح یافت مردم بر آنجناب هجوم کردند و حسن در میانه ایشان تمامی کلمات آنحضرت
را می نوشت حضرت بانگ برزد که چه میکنی گفت احادیث شما می نویسیم تا برای متاخرین بکار آید فرمود هر قوم را سامری
می باشد و سامری این امت حسن بصری است فرق این است که او لا مساس میگفت یعنی کسی بمن نزدیک نیاید و با من ملاقات نکند و
حسن میگوید که قتال روا نیست بلکه عزلت و انزوا باید نمود از این حدیث دریافت شد که او هرگز متبصر نگشته و بمذهب شیعه
اعتقاد نداشته و الا تشیع عبارت از آن باشد که جناب امیر را در جنگ جمل بر خطا انگارند نعوذ بالله از مذهبی که نسبت به
حضرت مرتضی تصویب و تخطئه بیک حکم دانند ولنعم ما قال المولوی المعنوی ع گر ولی نیست بر ولی مطلع قطع نظر
ازین همه روایات دیگر در طرق امامیه باین معنی ناطق است که حسن بصری چنانچه در زمان علی در زمره مخالفین بود علیه السلام
در زمان ائمه دیگر خصوص در اوقات که حضرت سید الساجدین سر برار امامت [illegible] بودند با ایشان گستاخی و بی ملاقات
کرده چنانچه خود شیعه معترف است و عباراتش که هم در باب ملاقات حسن بصری با حج گزاردم در حضرت امام زین العابدین شرف

حضور دریافتیم کما مر من قبل و دلیل بر نسبت نیز بر راه مخالفت ائمه میرفت چنانچه کلام ملا مجلسی در عین الحیات
نقلا عن بعض شیوخه باید شنید میگوید که چند قصه طولانی در مباحثه حضرت امام زین العابدین و امام محمد باقر علیهما
السلام با و نقل کرده است که دلالت بر شقاوت او میکند و روایت ابی حمزه ثمالی نیز که در کتاب اثنا عشریه مرویست
ملخص آن اینست که امام باقر علیه السلام ورا از مخالفین خویش می شمردند بر همین مدعا دلالت دارد بلکه علمای
در کتاب مسطور مخالفت او را با شیعه و حضرات ائمه عموما از معلومات و مشهورات شمرده در سند این معنی است
مطالعه دیگر کتب از تصانیف علمای قوم که در رد صوفیه نوشته اند الی غیر ذلک من الکتب و الروایات و از کلام شوستری
حق ناشناس که جمعی از امامیه او را بلقب شیعه تراش یاد میکنند چنانچه از رساله برادر همین حضرت مولف که در تایید
اخباریه در چند ورق نوشته سمت وضوح دارد هم عداوت و نصب او عموما بر می آید پس نسخه سلیم را پیش حسن بصری بردن
و دعوی تشیع او کردن بلکه آنرا بحد افراط رسانیدن از قرائنی است که مزید بر آن موهوم نباشد و متضمن بر نکت عمیق
و شوایق بعد تو کید باد داهیه عظمی و مصیبت کبری این است که حضرت ملا باقر مجلسی که اهل ولایت بر تحقیقاتش افتخار دارند
و وقت استفسار بر زبان می آرند که مذهب ما مذهب ملا باقر است بعد ذکر اسباب قدح نسخه سلیم که پاره آن
شنیده طبیعت نقاد خویش را بر تاویل و تسویل متوجه ساخته و شمه انصاف را بس پشت انداخته فنبذوه وراء ظهورهم
کانهم لا یعلمون از رعایه آن تاویلات جا بجا گریبان طلبه علوم دینی تا دامن سید و کاخ دماغ اهل انصاف متزلزل
میکرد و بجلال آن میرزد که هرگاه بعضی از اجله علمای طائفه بمطالعه افادات سلیم هلالی و تفصیل کامل بجا آن کما ینبغی
و تحقیق ملا محمد مجلسی کما یحبی انصافا فائز گردیده اند انگشت تحیر بدندان تحسر گزیده اند و کفهای دست برهم سائیده
غریق لجه تفکر و توحش گردیده آنچه در آن وقت بر زبان آنها در حق این بزرگان صدوق جاری شده تذکارش خالی
از سوء ادب نمی بینیم خلاصه تاویلات فاضل ممدوح تصحیف ناسخین و تحریف راوین است یا اینکه بنا بر مجاز امیر المومنین محمد بن
ابی بکر اگرچه قطعا و یقینا بسن بلوغ هم نرسیده بود لیکن امر موعظت و وکالت و غیره را باتمام رسانیده باشد و از بعض
افاضل مقلدین والد ماجد خودش نقل فرموده که در نسخه سلیم بجای ابو بکر لفظ عمر بود و در مقام نام محمد بند کو لفظ عبد الله
یافته ام یعنی عبد الله بن عمر پدر خویش را وقت حلت حق موعظت بجا آورد که اکنون هم هیچ از دست ملت برنمیخیزد مرتضوی

توبه و انابت باید نمود از شر و فساد باید گذشت چنانچه تفصیل این قصه مفتریات که شامل قصه موعظت محمد
بن ابی بکر است نیز در کتاب کامل بهائی که در حقیقت تالیف آن برای تفصیل افترات واقع شده در باب قسم یافته
عبارتش این است آنچه ابن عمر گفت که پدرم در وقت مرگ علی را حاضر کرد و از وی حلالی میخواست علی گفت من ترا حلال
نکنم تا دو مرد را بر خود گواه گردانی پدرم رو به دیوار کرد و ساعتی ثانیا کلمه استحلال اعادت کرد علی نیز شهادت
عدلین اعاده کرد پدرم رو به دیوار خانه کرد علی برخاست و از خانه بیرون رفت چون طعنه بر وی آمد [illegible] داد
بار خود حمله از وی بیرون آمد جمعی پیش او رفتند و بشارتها میدادند به بهشت عمر آه سرد بر آورد چنانکه نزدیک بود
که روح او برآید پس گفت وَاللهِ لَوْ اَنَّ لِیْ مَا فِی الْاَرْضِ مِنْ صَفْرَاءَ وَبَیْضَاءَ لَافْتَدَیْتُ بِهَا مِنْ هَوْلِ الْمُطَّلَعِ
بخدا که اگر با من بودی هر چه در زمین است از زر سرخ و سفید هر آینه فدا خود دادمی از هول آنچه مطلع شدم بر آن و
این روایت ابن عباس است در روایتی قَالَ لَوَدِدْتُ اَنْ لَمْ اَدْخُلْ فِی النَّارِ دوست داشتم که داخل آتش
نشوم امثال این روایات و دلائل این قول امیر المومنین است مَا زِلْتُ مَظْلُوْمًا مُنْذُ قُبِضَ رَسُوْلُ اللهِ صَلَّی اللهُ
عَلَیْهِ وَسَلَّمَ وَلَقَدْ مَاتَ وَاِنِّیْ وَاللهِ لَاَوْلَی النَّاسِ بِهَا بِقَمِیْصِهِ هٰذَا و ایما کفی الله لَوْ کَانَ حَمْزَةُ وَجَعْفَرُ
حَیَّیْنِ مَا طَمِعَ فِیْهَا اَبُوْبَکْرٍ وَعُمَرُ وَلٰکِنِ ابْتُلِیْتُ بِحَلِیْفَیْنِ جَافِیَیْنِ عَقِیْلٍ وَالْعَبَّاسِ بخدا که اگر
حمزه و جعفر زنده بودندی ابوبکر و عمر طمع خلافت نکردندی ولیکن من مبتلا شدم به دو سوگند خورنده یا برهنه
که عقیل و عباس اند و راوی این ابوجعفر محمد باقر است علیه السلام انتهی بلفظه باز حضرت ملا باقر مجلسی بعد تاویل
مذکور افاده نمود که حق آنست که اشتمال کتاب سلیم بر امثال این امور که وکالت و موعظت محمد بن ابی بکر باشند که آن
باشد در عظمت و جلالت و افضلیت آنها نیست کتاب قادح نیست و الا ابوجعفر کلینی و شیخ المشایخ ابوجعفر قمی و دیگر
قدما چگونه بر آن اعتماد می کردند و اگر با این اسباب کتاب حدیث مقدوح باشد پس اکثر اصول امامیه که متداول بین الخاص و
العام است اخراب خواهد شد زیرا که کمتر از اصول ایشان کتابی خواهی یافت که با مثال این حکایات مشتمل نباشد انتهی
ملخصه بنازم بر فضل و بلاغت و مزید فراست خدام مولانا عالی مقام که برای تصحیح و تفصیل نسخه سلیم چه رنجها کردند
که تمامی اصول خود را برهم زدند بلکه مستاصل نمودند الحمد لله که حق بر زبان جابر شد فان للاکثر حکم الکل گویا شل

عرب عربا یعنی بنی قصر او بهدم مضر انقطع برای ایشان موضوع گشته و آلد ماجد این فرزند ارجمند یعنی ملا محمد
تقی اصفهانی بعد از تامل بسیار و تدبر بیشمار وعظ و نصیحت محمد بن ابی بکر را بر تعلیم مادرش اسماء بنت عمیس حمل میفرماید
ان هذا الشیء عجاب چه قبل ازین زمان ملائی از بعضی ثقات شنیده و در کتب معتمده امامیه دیده شد که این گروه حق پژوهان فقط
تشیع اسماء مذکوره قائل بودند اکنون دریافت شد که بر افادات ملا محمد تقی از مادر مکرم محمد بن ابی بکر که مدتی دراز سیما
دران ایام نیز در تصرف ابی بکر صدیق بود که بر مسلک مجلسیین تا سیحی پیشوای اهل ارتداد شرعی است این نوع معجزات
و خوارق عادات که بتعلیم و تلقین او از طفل دو ساله کار مرد کامل حاصل شد صدور یافت و باوصف این امر در خوارق
معجزات نقصانی منطرق گشت و العجب و ما ادریک ما العجب که نکاح مومنه با ناصبی بر افادات و روایات امام اعظم
طوسی در استبصار و تهذیب الاحکام و تصریح دیگر علمای اعلام روا نیست بلکه خود این بزرگ در خلاف و مبسوط و جمعی دیگر
از اکابر متشیعین مثل ابن ادریس و سلار و ابن زهره در سرائر و غنیه اجماع برین معنی نقل می کنند و مختار صاحب قواعد
و تحریر و ارشاد و تبصره و مختلف و تنقیح و کنز العرفان و غایة المرام و نهایة المرام و مهذب بارع نیز همین است
کما لا یخفی علی من طالع از عام المعاندین پس با امام نواصب و خوارج و اهل ارتداد شرعی علی زعم الروافض چگونه
صورت جواز پیدا کند و محمد بن ابی بکر چگونه بطیب ولادت متصف بوده قدوه طائفه امامیه باشد فکیف که لفظ انجب
نجبا و شرف شرفا در حق او وارد گردد بلکه لفظ صلوات الله نیز ضمیمه آن شود و آبا کرام سرانام و سادات
از سادات کرام را بر اصول موضوعه متشیعین بهره از طیب ولادت بدست نیاید کما ستعرفه ان شاء الله
تعالی مگر ندیده که قاضی نور الله شوستری در مجالس المومنین از ابو عمرو کشی در حق او نقل میکند و غشاوه
عصبیت را بر بصر بصیرت خود می تند که در مجلس شریف حضرت امام صادق علیه السلام ذکر محمد بن ابی بکر می
گذشت آنحضرت بر وی صلوة و رحمت فرستادند و نیز از آن جناب روایت نموده که میفرمودند نجابت محمد بن ابی بکر
از جانب مادرش اسماء بنت عمیس است نه از جانب پدر و در روایتی دیگر فرموده اند که در هر اهل بیت یک کس می باشد
که بذات خود نجیب است و انجب نجبا از اهل بیت سوء محمد بن ابی بکر است الی غیر ذلک من الروایات و هرگاه حال
نجابت و شرافت و کیفیت طیب ولادت محمد بن ابی بکر دریافتی لوازم و عوارض فاسده این قسم طیب معلوم شد که

در

که در کتاب محاسن برقی و کتاب عقاب الاعمال و فصول مهمه مروی و منضبط است بر اهل تتبع مخفی نخواهد بود

قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ وَلَدُ الزِّنَا يَا رَبِّ مَا ذَنْبِي فَمَا كَانَ لِي فِي أَمْرِي

صُنْعٌ قَالَ فَيُنَادِيهِ مُنَادٍ فَيَقُولُ أَنْتَ شَرُّ الثَّلَاثَةِ أَذْنَبَ وَالِدَاكَ فَتُبْتَ عَلَيْهِمَا وَأَنْتَ

رِجْسٌ وَلَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا طَاهِرٌ و زراره از امام باقر روایت میکند قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ يَقُولُ

لَا خَيْرَ فِي وَلَدِ الزِّنَا وَلَا فِي بَشَرِهِ وَلَا فِي شَعْرِهِ وَلَا فِي لَحْمِهِ وَلَا فِي دَمِهِ وَلَا فِي شَيْءٍ مِنْهُ وَعَنْ

أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ لَوْ كَانَ أَحَدٌ مِنْ وَلَدِ الزِّنَا نَجَا نَجَا سَائِحُ بَنِي إِسْرَائِيلَ فَقِيلَ لَهُ وَمَا سَائِحُ

بَنِي إِسْرَائِيلَ قَالَ كَانَ عَابِدًا فَقِيلَ لَهُ إِنَّ وَلَدَ الزِّنَا لَا يَطِيبُ أَبَدًا وَلَا يَقْبَلُ اللَّهُ مِنْهُ عَمَلًا

قَالَ فَخَرَجَ يَسِيحُ بَيْنَ الْجِبَالِ وَيَقُولُ مَا ذَنْبِي وَعَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ يَقُولُ لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ إِلَّا

مَنْ خَلَصَ مِنْ آدَمَ وَعَنِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ خَلَقَ اللَّهُ الْجَنَّةَ طَاهِرَةً مُطَهَّرَةً لَا يَدْخُلُهَا

إِلَّا مَنْ طَابَتْ وِلَادَتُهُ إِلَى غَيْرِ ذَلِكَ مِنَ الرِّوَايَاتِ الَّتِي أُورِدَتْ فِي الْكُتُبِ الْمَذْكُورَةِ

و از مطالعهٔ مثل فصول مهمه بوضوح می پیوندد که جمعی از امامیه عدلیه بظاهر این احادیث اعتقاد داشته اند و بعضی بتاویلات

و توجیهات رکیکه گرویده اند و بحمد الله که متقدین اهل حق از تخریج این روایات مبرّه و منزه اند چنانچه از رسالهٔ ملا علی قاری

که در موضوعات حدیث جمع فرموده هویدا می شود با اینهمه ملک آمنی بالاف زنی اکابر طایفه باید دید که اجماع امامیه

عدلیه را بر این نقل می کنند و اهل سنت سنیه را از قائلین بالظلم میدانند فَاعْتَبِرُوا يَا مَعَاشِرَ الْمُنْصِفِينَ و از

مطالعهٔ بحار چنان روشن شد که شیخ صدوق و سید مرتضی و ابن ادریس ائمهٔ متشیعین را اعتقاد بکفر ولد الزنا است

اگرچه ظاهرا کفر نکند و متقی و پرهیزگار باشد من بعد گذارش است که ملا محمد تقی مجلسی در همان کتاب یعنی روضة المتقین

دست و پا زده و کوشش بلیغ کرده برای عدم حصر نسخهٔ سلیم در روایت ابان بن ابی عیاش که ناسب بکذب است و اثبات آن

جوابی بر آورده و آن این است که ابراهیم بن عمیر یمانی نیز راوی کتاب مذکور است انتهی و بنده کمترین

خلائق را درین جواب هم تکلم باقی است خدا را امکید و حرف دیگر بکمال اختصار باید شنید و با صغای آن گوش دل

باید نهاد که حسین غضائری و دیگر بزرگان نیز او را قدح کرده اند و حکم بضعف او نموده و از اینجاست

که حضرت امام اعظم علی النظر باین اختلافات تردد در بارهٔ او بهم رسانیده هرکه خواهد بکتاب خلاصة الاقوال رجوع کند و شهید

ثانی در تعلیقات خود بر ترجیح تعدیلش بحث میکند اما اولاً فلتعارض الجرح والتعدیل

والاول مرجح مع ان کلام الجارح فی المعدل لم یذکر مستندا للنظر فی امره واما ثانیاً

فلان النجاشی نقل توثیقه وما نقله عن ابی العباس وغیره کما یظهر من کلامه والمراد

بابی العباس هذا احمد بن عقدة وهو زیدی المذهب لا یعتمد علی توثیقه مع ما قد ذکر من الضرورة ونقلا

من منهج المقال پس اگر مثل ابراهیم بیاید بر فرض محال دیگری هم از روایتش پیدا شود گره عضال را نمی گشاید

چه جای آنکه عیز از بیان این بعد این تا سیس و سعی بلیغ ملای اصفهانی جدی بهم رسید عجبست که امام اعظم جلی بن مجدو

جدده بلکه قدما او را نسخه صحیحه کتاب مزبور باوصف قرب زمانه و تقرب خدا بنده و دیگر سلاطین و سعی وافر دستیاب

نشود و ملا محمد تقی باین اصل نسخه او پی برد و تصریحات او بلا تخصیص این بزرگان این معقولات لا طائل الشان هم خطی از

واقعیت ندا شته و مخفی نیست که چون امر تاویل برای حضرات امامیه خیلی وسعت دارد ابو عمرو کشی و اتباع او و اشیاع

او همین مهملات خاطر خود را شاد کرده باشند زیاده تر متحیرم که چون سلیم مذکور در مبادی دو قا امامت حضرت

امام محمد باقر علیه السلام بسکر مبتلانی و جابر را شیخ ظلمانی انتهی کرده و نیز او کتاب خود لیش را وقت

احتضار نزد ابان سپرده بیمار است کما فی التلخیص و کتاب ابن داود بین و عوی ابان که این نسخه بر امام زین

العابدین علیه السلام قرأت کردم بدون قول بر صحت آنجناب آن را و آن چگونه سمت امکان یابد کلا انها

کلمة هو قائلها و موید افترا بانست که سلیم در اول کتاب سلیم را بحسن بصری منسوب کمال انفا زیرا که این قول

اول دلیل است بر آنکه او عهد امیر میثاق را از دست داده و آیات قرآنی را مثل ولا تنقضوا الایمان بعد

توکیدها وقد جعلتم الله علیکم کفیلا پس پشت انداخته و در زمره اذا هم ینکثون باعتراف خود ش

داخل شده و دلیلیکه بر تشیع او قائم کرده یعنی تلهف بر ترک رفاقت مرتضوی خود و شیعه ادعا باآن

ندارد و الا بایستی که در بارهٔ عبد الله که غمگین بود بر فوت قتال فئه باغیه زیاده بر غمهای دیگر بود کما

روی المجلسی فی المجلد العاشر من البحار و فاروق را وعظ نمود و در تفهیم معاویه کوشید و بر یزید خروج کرد چنانچه در س

مسلکه

مسلک اول دانستی میگفتند و هو یومئذ من شیعة علی انتهی پس سعد وقاص را که تأسف او در محاربش از بیش
منقول بین جمهور ملت آمد و اتفاق حسن و تلطف تو از احتجاج که بسیاری از قدمای اهلسنت را گشته چگونه اطمینان بهم
رسید چنانکه سلیم گفته بود که زینهار بکسی خبر مکن مگر وقتیکه او را مانند خود اعتقاد کنی و اهل به الا انتقض العهود و تبلیغ
الیهود و بین چنانچه ابان برای رواج این متاع کاسد بر حسن بصری تهمت افراط تشیع نهاده و بر حضرت سید الساجدین
و بعضی از اصحاب ... سلیم را بلوث این جنایت ملوث گردانیده حاشا جنابهم عن ذلک این است احوال
کتاب سلیم و اعتقاد اکابر قوم در حق آن ذهن نشین شد اکنون درباره کتاب دوم یعنی تفسیر اهلبیت که استاد کلینی
جامع آنست آنچه علمای امامیه ذکر فرموده اند دیدنی و در ذهن خود بکمال احتیاط نگاه داشتنی است ملخص آن از
نام نامی و لقب گرامی مانند نور بر شاهق طور هویدا است مع هذا صاحب فواید مدنیه که نزد حضرت ملا محمد باقر
مجلسی رأس و رئیس امامیه و قدوة المحدثین و کتاب او معتمد علیه است کما نص علی ذلک فی البحار تمامی این کتاب را
از افادات ائمه معصومین اعتقاد میکند و میگوید و هو تفسیر صحیح یجوز فی الشریعة الاعتماد علیه لانه
ماخوذ کله من اصحاب العصمة علیهم السلام و در حقیقت مرتبه این کتاب از مرتبه اصول امامیه از بنهم در
گذشته زیرا که گویا تمامی تفسیر مذکور افاده حضرت باقر علوم اولین و آخرین حضرت امام بحق ناطق جعفر صادق است
که در کتاب مختوم بخواتیم الذهب بانتشار علوم نبوی و علوی مامور بوده اند و اگر صحف آسمانی را در واقع تحقیقی و اصلی بوده کما
هو مزعومهم حرفی بر زبان این حضرات خلاف نفس الامر نگذشته بخلاف ایمه دیگر که معاذ الله بر اصول مداهنین مزید و لای
اهل بیت طاهره بتقیة العمر علی کر الشهور و مر الدهور باظهار خلاف آشنا گشته اند با اینهمه جامع تفسیر مذکور علی بن
ابراهیم قمی است که ابو جعفر کلینی یکی از تلامذه اوست چنانچه مطالعه فواید مدنیه و دیگر کتب معتمده بلکه خود کتاب کافی
بران گواه است و ایضاً او از اصحاب امام است بخلاف کلینی که در ایام غیبت نشو و نما یافته کما فی کتب الرجال و تنها
صاحب فواید مدنیه براه مدحت کتاب مزبور نرفته بلکه دیگر بزرگان از اصولیه و اخباریه نیز اطلاق در مدح آن اجمل
آورده اند از انهم بر منصه ظهور جلوه نما است که این تفسیر در مرتبه عظمت و جلالت کمتر از کافی کلینی نیست و ملا باقر مجلسی
در بحار الانوار در بسیاری از مقامات استدلال باین بنیاد و این کتاب را از کتب معتمده و مشاهیر اسفار معتبره می انگارد

و این قبیل رجال و شهادت علی رؤس الناس هم وسیلهٔ جنون و ذریعهٔ اختلال حواس است زیرا که رجل روایات
کتاب موصوف ابو الجارود است که بلا ریب ملحد بحت و زندیق صرف بود و بر السنهٔ مطهرهٔ حضرات ائمهٔ هدی ملعون و
مطرود و مرجوم و مردود بلکه بر زبان معصوم بنام بعضی از شیاطین ملقب و موسوم است چنانچه بر اهل تنقید ارباب
کلام که در فن اسماء رجال مرتبهٔ تحقیق دارند و همت بجمع مقالات اهل عالم می گمارند [illegible] امور مذکوره اتفاق
نموده اند بیّن که از مطالعهٔ تبصرة العوام و تذکرة الائمه علیهم السلام و منهج المقال و خلاصة الاقوال و ماننند
آن از کتب رجال ظاهر و باهر است که آن سرور اهل ضلال و رجل تلبیس محیر ابلیس و مخجل دجال است عبارت بعضی از
کتب بخوف تطویل نشان دهیم فاضل استرابادی از کشی نقل میکند الاعمی السرحوب بالسین المهملة
المضمومة والراء والحاء المهملتین والباء المنقطة تحتها نقطة واحدة بعد الواو مذموم
لا شبهة فی ذمه سمی سرحوبا باسم الشیطان اعمی یسکن البحر باز انهم در کتاب مذکور ثابت
شده که او را تفسیری هست که بامام محمد باقر نسبت میکند و از ابو بصیر روایت می نماید قال ابو عبد الله علیه
السلام کثیر النوا و سالم بن ابی حفصة و ابو الجارود کذابون مکذبون کفار علیهم لعنة الله قال
قلت جعلت فداک کذابون قد عرفتهم فما معنی مکذبون قال کذابون یاتوننا فیخبروننا
انهم یصدقوننا ولیس کذلک ویسمعون حدیثنا فیکذبون به یعنی حضرات ائمهٔ هدی او را بنام شیطانی
که در دریا می ماند و بینائی ندارد لقب داده اند ابو بصیر میگوید که روزی صادق علیه السلام در حق کثیر النوا و سالم بن
ابی حفصه و ابو الجارود مذکور ارشاد فرمود که این هر سه تن کذاب و مکذب و کفار اند بر ایشان لعنت خدا باد
گفتم قربانت شوم معنی کذاب میدانم لیکن معنی مکذب چیست فرمود کذاب اند که می آیند نزد ما و اظهار میکنند که
تصدیق ما می نمایند حالانکه خلاف واقع است و احادیث ما را می شنوند و دروغ می پندارند و از کتب دیگر نیز
دریافت می شود که او اعتقاد بامامت زید داشت و منکر امامت حضرت صادق علیه السلام بود و موجد و مخترع فرقهٔ
جارودیه از طائفهٔ زیدیه که اخراج ائمهٔ هدی از دائرهٔ امامت و ادخال زید را و اولاد او در این دائره داده و ادعای مهدویت
برای محمد بن عبد الله بن الحسین یا محمد بن قاسم بن الحسن یا بعضی از احفاد زید شهید علی اختلافهم فی ذلک و

اعتقاد

اعتقاد بطلان ایشان را از ذاتیات مذهب امامیه باشد بهمان کور باطن و ظاهرست ای معاشر مسلمین
قریب است که طلوع شمس از جانب مغرب رو دهد و باب توبه مسدود گردد ملا باقر صاحب بحار با وصف استشهاد و استدلال
بروایات تفسیر این زندیق آفاق بلادر کلان شیطان الطاق را با وصف بیان خوبی آن در همین کتاب افاده باین مقدمات
فرموده در تذکرة الائمه نیز بسبب فقدان حافظه بعبارت فارسیه اورا بذم موشتم تناول نموده واللفظ للکتاب الاخیر
حیث قال نهر البحر بر زیدیه چند فرقه اند جارودیه ایشان را سرحوبیه نیز خوانند بلکه ابوالجارود زیاد بن منذر که
رئیس ایشان است از [illegible] حضرت باقر علیه السلام است و از رواة احادیث است و نزد آنحضرت علیه السلام
احادیث میخواند و می شنید و بمردم میگفت و در کتب شیعه اقوال او بسیار است و در آخر مرتد شد و منافق بود و کور هم
بود و حضرت باقر علیه السلام او را سرحوب خواندی و فرمود که سرحوب نام شیطانیست مسکن او در یاست ابوالجارود
و اصحابش میگویند که رسول خدا صلی الله علیه وسلم نص خلافت بعلی بصفت کرده نه بتسمیه انتهی بلفظه و ملا محمد تقی نیز
در مصنفات خود بایمای او تصحیح فرموده کما لا یخفی علی المتتبعین از اینجا تناقضها و تهافتهای اکابر طایفه باید دید
و لاف و گزاف قوم در باره رواة اهل سنت و جماعت و افتادن ایشان در پوستین اهل حق بمیزان عقل باید سنجید
عارف شیراز در دیوان فرخ فال خویش چه سخن لطیف نظم فرموده شعر بس تجربه کردیم درین دیر مکافات ٭
با دردکشان هر که درافتاد برافتاد ٭ اگر نه خوف تطویل کلام دامن گیر حقیر الانام میکشید البته از کتب این قوم در
باب جرح و تعدیل رواة کلام تنسیق بحیز رقم می آید که موجب حیرت کافه عالم باشد و مخالفت و عناد و مخاصمت و لداد
این بدعتیین مزید و لا اهل بیت امجاد مثل نیم روز بر تمامی صغیر و کبیر روشن و منجلی میگشت و بوضوح تمام و ظهور ما الکلام می
انجامید که حضرات امامیه در باب اخذ احادیث دین و مذهب خویش این قسم ملاحده و زنادقه را که مجمع هزاران عیب بودند
برگزیده اند و در فن حدیث و تفسیر این نوع کفره مرده را برچیده لیکن فقیر باغماض نظر ازین بیشتر گریه و بتناقض و تهافت
غیر متناهی میگوییم که صحت مطلقه این هر دو کتاب مستطاب یعنی کتاب سلیم و تفسیر اهل بیت و صحت احد منهما علی
سبیل مانعة الخلو گویا اجماعی محققین شیعه است و هر کدام که در صحت مقدم باشد ثانی تالی اولین است و انجا صدق
تالی مع کذب المقدم جایز نیست و علی هذا احادیث مندرجه این هر دو کتاب بعلم الیقین از زبان وحی ترجمان نبوی ثابت

چنانچه جلد اول علوم ائمه صادقین ما بین بحر ذخار منتهی می شود و انجر بالسنه مقدسه ایشان گذشته بلا ریب از حضرت
خاتم الانبیا بمیراث رسیده کما اشرنا الیه و هرگاه این مقدمه که با وصف اراده ایجاز رفته رفته بطول کشید و نزد عوام
کالانعام بملال سامع و ناظر انجامید جاگزین هر که سامعین گشت خدا را الحتی دیگر گوش بسخن این هیچمیرز بنهند که در
کتاب سلیم بن قیس هلالی از امام الائمة و خیر الامة یعسوب المومنین استاد انبیا و ملائکه مقربین علی بن ابیطالب سلام
الله علیه و علی اتباعه و اشیاعه المخلصین بنقل حضرت ملا باقر مجلسی امام المتاخرین در مجلد ثامن بحار الانوار حدیث
حوض باین الفاظ مرویست قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لیجیئن قوم من اصحابی
من اهل العلیة والمکانة منی لیمروا علی الصراط فاذا رایتهم و راونی و عرفتهم و عرفونی
اختلجوا دونی فاقول ای رب اصحابی اصحابی فیقال ما تدری ما احدثوا بعدک انهم ارتدوا
علی ادبارهم حیث فارقتهم فاقول بعدا سحقا و در نسخه که نزد فقیر است بجای قال القول و بجای تکریر
بلا تکرار و در مقام حیث لفظ حین بعدا و سحقا بحرف عطف واقع است حالیا ترجمه این حدیث شریف بزبانی حضرت
مجتهد الزمان گوش کن که ملا باقر مولف بحار میفرماید که من در کتاب سلیم یافتم که گفته است که حضرت امیر علیه السلام فرمود
که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که البته خواهد آمد در قیامت گروهی از اصحاب من که از اهل شرف و منزلت پیش من
بودند تا از پل صراط بگذرند پس وقتیکه ببینم ایشان را و ایشان ببینند مرا و من بشناسم ایشان را و ایشان مرا ایشان را از
نزدیک من بکشند و از من جدا سازند پس من خواهم گفت ای پروردگار اینها از من اند و یاران من باشند پس بمن
جواب خواهند داد که تو نمیدانی که بعد از تو چه بدعتها ایجاد کردند بتحقیقکه ایشان برگشتند بطرف پشت سر خود
از وقتیکه تو از ایشان مفارقت کردی پس من خواهم گفت دور باد دور باد انتهی بلفظه و در کتاب ثانی یعنی
تفسیر علی بن ابراهیم قمی در ذیل خطبه نبوی بروایات اهل بیت طاهرین مرویست الا و انه سیرد
علی الحوض منکم رجال فیدفعون عنی فاقول رب اصحابی فیقال یا محمد انهم قد احدثوا
بعدک وغیروا سنتک فاقول سحقا سحقا و شیخ امامیه در رساله اعتقادات می نویسد که
اعتقادنا فی الحوض انه حق و ان عرضه ما بین ایلة و صنعاء و هو للنبی صلی الله علیه

و سلم

وسلم وان فيه من الاباريق عدد نجوم السماء وان الساقي عليه امير المؤمنين
علي بن ابي طالب يسقي منه اولياءه ويذود عنه اعداءه من شرب منه شربة لا يظمأ
بعدها وقال النبي صلى الله عليه وسلم ليختلجن قوم من اصحابي دوني وانا على الحوض فيؤخذ
بهم ذات الشمال فانادي يا رب اصحابي اصحابي فيقال لي انك لا تدري ما احدثوا بعدك
وملا باقر مجلسی بحیر [illegible] التعلوا افاده نموده دلیل صریح بر آنست که این حدیث نزد امامیه مسلم الثبوت است کسیرا
در اعتبار وصحت آن کلامی نیست وعبارتش این است مؤلف گوید که مدحها وفضیلتها که در آیات واحادیث برای
صحابه مهاجرین وانصار وارد شده نیست برای آنها است که از دین بدر نرفته اند ومنافق نبوده اند ومتابعت
غیر خلیفه بحق امیر المؤمنین علیه السلام نکردند وآنها که کافر ومرتد شدند ومخالفت امیر المؤمنین نمودند ودشمنان اورا
یاری کردند از همه کفار بدتر اند چنانچه حضرت رسول خدا صلی الله علیه وآله خبر داد که بسیاری از اصحاب مرا از حوض کوثر دور
خواهند کرد ومن خواهم گفت که اینها اصحاب من اند حق تعالی خواهد فرمود که یا محمد نمیدانی که بعد از تو چه کردند از کسی
بازگشتنها خود از دین بدر رفته اند ومرتد شدند وبعد ازین در این باب احادیث بسیار از طرق خاصه وعامه ذکر
خواهد شد ان شاء الله تعالی انتهی بلفظه ودر مسلک اول گذشت که مؤلف نیز قائل بصحت این حدیث است
وصاحب کشف الغمة عن معرفة الائمة که باظهار فاضل رستمی در کتاب امامت مرویات او از اجماعیات و
اتفاقیات شیعه وسنی هر دو میباشد از کفایة الطالب روایت ابن عباس رضی الله عنهما نقل کرده قال قال
رسول الله صلى الله عليه وسلم انكم محشورون حفاة عراة غرلا ثم قرأ كما بدأنا اول خلق نعيده
وعدا علينا انا كنا فاعلين الا وان اول من يكسى ابراهيم الا وان ناسا من اصحابي يؤخذ بهم ذات
الشمال فاقول اصحابي اصحابي قال فيقال انهم لم يزالوا مرتدين على اعقابهم منذ
فارقتهم فاقول كما قال العبد الصالح عيسى وكنت عليهم شهيدا ما دمت فيهم الى
قوله العزيز الحكيم واز این مقام واضح شد که جناب پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم بشفاعت اول که بلفظ
اصحابی اصحابی است صدد بذکر اصحاب بسماء الهی کما عرفته سابقا اکتفا نفرمود باز بتلاوت کریمه مذکوره مشغول

خواهد شد و درین لباس هم فی الجمله مضمون شناعت او خواهد فرمود عاقل المعی را باید که معانی این باب

را بجواهر الفاظها ادعبود ما در ملت خویش جا داده متوجه استماع دیگر مطالب مهمه و مقاصد جمه شود و بعبارات وفا با هم کثرت جلا و تحقیق

نظر نموده بر حدیث حضرت امیر انظر الی ما قال و لا تنظر الی من قال عمل کند بس بدانکه چون اشکالی عظیم از فحوای

این حدیث بر اهل التشیع وارد می شود یعنی التهاب جهنمی بودن بعض صحابه و خلجان تعیین بعض اجله بلکه اکثر ارکان ایشان بعد از

جلیه بلکه دلائل عقلیه و نقلیه شعله افروز کانون سینه می گردد مهما امکن در اطفائی این نائره افواه خود را مسدود و

به تلمیح بیانی جوابها مینهند و ما یلیق و ما علیه در الجواب ان هذه الاحادیث وردت فی حق الخلفاء

الثلثة ومن تبعهم و واساهم و یجری مجراهم چنانچه مقوله حضرت ملا باقر مجلسی در استدلال ایشان بر حدیث بها

دلیل روشن برین مدعاست و نمونه آن از حیات القلوب برجای خویش گذارش یافته و ملا محمد تقی اصفهانی

در لوامع صاحبقرانی بلکه قدمای ایشان مثل امام اعظم حلی در کشف الحق و دیگران در غیر آن بصدد این امر شده اند بلکه برای

تقدم بالحفظ این قسم احادیث را جمع فرموده به عورت خلفای ثلثه و مخلصین ایشان از کمال جسارت و دلیری

بمناظره اهل حق یاد کرده اند تا باشد که ایشان در تامل آن مشغول شوند و در فکر جواب و رد اعتراض مبتلا گردند و معترضین

از دارو گیر انتقام و اقسی اهل حق و یقین که قطعا استیصال مذهب شیعیین میکنید جان بسلامت برند عبارات امام اعظم در کتاب

مذکور باین الفاظ حسن ترتیب یافته المطلب الخامس فیما رواه الجمهور فی حق الصحابة روی الحمیدی فی

الجمع بین الصحیحین فی مسند سهل بن سعد فی الحدیث الثامن والعشرین من المتفق علیه

قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول انا فرطکم علی الحوض من ورد شرب و

من شرب لم یظمأ ابدا ولیردن علی اقوام اعرفهم و یعرفونی ثم یحال بینی و بینهم قال

ابو حازم فسمع النعمان بن ابی عیاش و انا احدثهم هذا الحدیث فقال هکذا سمعت سهلا

یقول قال فقلت نعم قال اشهد علی ابی سعید الخدری سمعته یزید فیقول انهم من امتی فیقال

انک لا تدری ما احدثوا بعدک فاقول سحقا سحقا لمن بدل بعدی انتهی باز در روایت دیگر برای

اوهان اعلام اهل سنت مشغول شده و گفته روی الحمیدی فی الجمع بین الصحیحین

من المتفق عليه في الحديث الشيخين من مسند عبد الله بن عباس رضي الله عنهما قال ان
النبي صلى الله عليه وسلم قال الا وانه سيجاء برجال من امتي فيؤخذ بهم ذات الشمال فاقول يا
اصحابي فيقال انك لا تدري ما احدثوا بعدك فاقول كما قال العبد الصالح و
كنت عليهم شهيدا ما دمت فيهم فلما توفيتني كنت انت الرقيب عليهم وانت
على كل شيء شهيد ان تعذبهم فانهم عبادك فيقال لي فانهم لم يزالوا مرتدين على
اعقابهم منذ فارقتهم با طرق دیگر این حدیث و مانند آن را تتبع کرده قریب بپانزده روایت بر زبان قلم سپرده
و فاضل معز بهان ناز العدیر آنه و نقل الحسنات میزانه در تجهیل امام اعظم امامیه مساعی بلیغ بتقدیم رسانیده قاضی
نور الله شوشتری در کتاب احقاق الحق که از قبیل تسمیة الشیء باسم نقیضه است چنانچه از جواب قدیمش که به تبیین الحق
و جواب دیگر که بدر غیر موسوم گشته و بکوشش علمای اهل حق مختوم شده چنانچه فاضل اخباری نیز در جواب الصواعق باصل
این ماجرا اشعاری کرده هویدا و آشکار است برد جواب فاضل مزبور چه هیچ تابها که نخورده در آخر الحال می گوید
قد مر ان الاحاديث التي ذكر فيها اسم الاصحاب كما تحتمل الحمل على مانعي الزكوة يحتمل
الحمل على غاصبي الخلافة بل قد ذكرنا سابقا مرجحات ظاهرة للحمل على الثاني دون
الاول انتهت عبارته مع الوثوق على تلك النسخة التي كانت في ايدينا غالبا و حال آنکه
قراین و مرجحات که حضرت مؤلف بنصوص قطعیه جلیه بر صوب خیالیه فهمیده الضاهم الحاث دیگر در مسلک سابق بعنوانی واضح
و لائح گردیده که قلوب شیعین بخوبی ترین وجوه دانسته باشند و حسن بارزندانی مؤلف کامل بهائی نیز این حدیث
را ضمیمه احادیث احتراز ظنون فاسده خود برد تو ضغائن خلفا وارد کرده و فاضل جالبسی بااین همه
بلند پروازی و لن ترانی تا که دارد در ذو الفقار مصنوع تاسیا باسلافه کما اشرنا سابقا این احادیث را
بر خلفای راشدین حمل می نماید و در مقام استدلال منیر باید اما اینکه گفتم که جمیع اصحاب متصف بخیر و صلاح بودند
بس دلالت میکند بر این انچه روایت میکند حمیدی فی الجمع بین الصحیحین من المتفق علیه في الحديث الشيخين من مسند
عبد الله بن عباس قال ان النبي صلى الله عليه وسلم قال الا انه سيجاء برجال من امتي

فيؤخذ بهم ذات الشمال فاقول يا رب اصيحابي فيقال انك لا تدري ما احدثوا بعدك فاقول
كما قال العبد الصالح وكنت عليهم شهيدا ما دمت فيهم فلما توفيتني كنت انت الرقيب
عليهم وانت على كل شيء شهيد ان تعذبهم فانهم عبادك قال فيقال لي انهم لم يزالوا مرتدين على
اعقابهم منذ فارقتهم وفي الجمع بين الصحيحين ايضا في الحديث السابع والستين بعد المائتين
من المتفق عليه في مسند ابي هريرة من عدة طرق قال قال النبي صلى الله عليه وسلم بينا انا
قائم اذا زمرة حتى اذا عرفتهم خرج رجل من بيني وبينهم فقال هلموا فقلت الى اين فقال
الى النار والله قلت ما شأنهم قال انهم ارتدوا بعدك على ادبارهم القهقرى فلا
اراه يخلص منهم الا مثل همل النعم ومضمون حديث بتفاوت يسير در اكثر صحاح ايشان مسطور است
انتهى بلفظه ومتاخرين ديگر نيز همين قيل وقال نموده اند قطع نظر از ايراد آن گروه ميگوييم كه جوابيكه محتوى
بر نصوص قرآني ضم فرمائيم براي تسليه حضرات اماميه باشد چنين تقرير توان كرد كه مصداق فحواي جناب
همين خلفاي ثلثه و اعوان انصار شان اند كه بعد ارتحال جناب رسالت مآب صلى الله تعالى عليه [illegible] عياذا بالله مرتد گشتند و بعد [illegible] يعني
اولا بقوله جناب شافع محشر است اقول كما قال العبد الصالح وكنت عليهم شهيدا الاية
همچنانكه حضرت عيسى عليه السلام بعد توفي جناب شان باعتقاد الوهيت جناب ثالث ثلثه مشرك بالله شدند
وهمچنين خلفاي راشدين اهل سنت كه ميرشان ابوبكر صديق بود بعد ارتحال نبي [illegible] مرتد گرديدند
ثم يع المدعين بقوله جناب عيسوي اعاده فرموده و قال صاحب البحار في خصوص هذا بمن لم يسمع النص
على امير المؤمنين ولم يبغضه ولم يعاده فان من فعل شيئا من ذلك فهو انكر قول النبي صلى الله
عليه واله وكفر ظاهرا ايضا ولم يبق له شيء من احكام الاسلام وحاصله ترجمه مايد
كه اين حكم يعني ابقا بر ظاهر اسلام مخصوص بكسي است كه از رسول خدا صلى الله عليه وسلم نص بر خلافت
امير عليه السلام نشنيده و بغض و عداوت آنحضرت نداشته چه مرتكب اين امور منكر قول پيغمبر است صلى الله
عليه واله وسلم و بحسب ظاهر هم كافر او حيثيت از احكام اسلام براي او ثابت نيست و [illegible] انتهى

بحره

بجز فوثنا یا در خاتمهٔ حدیث لفظ مرتدین صریح موجود است و این نص است در آنکه این حدیث شامل حال
اخرائی ارتدت الصحابة کلهم اجمعون الا ثلثة نیز اهل ردت وارد گردیده و بنده بهمدان صحف و
بی استعدادی بعضی کتب تشیع فریل و اشاعت چندین اباطیل هره یقینیه بمرتبه بدیهی اولی و اضح میگردانم که مسند کال
ده هشتم باقر مجلسی که سابقا از حیات القلوب آنفا از بحار منقول شده و همچنین احتجاج و ندیه مصعود معاصرین اما سیکه
خلفا را در جمیع احکام اسلام حزو و فریل کفار گرفته اند بدیهی البطلان است بلکه این حدیث در شان بعضی از کبرای اهل
تشیع که بعضی از انها بنابر ضغائن دیرینه و بعضی بجهت ضعف ایمان و کثرت حب جاه و طمع زخارف سنیه
بموجب حدیث جعفری تردد با امامت بلا فصل مرتضی رضی الله عنه و حقیت آنجناب و بطلان خلافت غاصبین و متغلبین بهم رسانیده
مصداق خاص حصتیه شدند و در کلام صدق التیام ائمه اعلام بعیب گوساله پرستی و در از دستی معیوب
گردیدند و بمرافقت جلوی سر نشرا شیدند کما فی البحار و غیره من کتب الرجال و سیجی تفصیله انشاء الله العلیم
الکبیر المتعال وارد است نه بجاره ابوبکر و عمر و عثمان و من التقوم مقامهم و در حیز حساب اند و این مرات رفیعه
که حدیث الحوض بروایت سلیم بن قیس هلالی مومی اند و بر ان دلالت ارد آنها را کی حاصل بود و معا نظر الی
ما اثبتت بعین الانصاف بریئا عن الجدل و الاعتساف غیر ناظر الی قلة بضاعة القائل
بل الی قدر و قلة الدلائل فاقول لما ادعاء ارتداد الخلفاء و من یمیل الیهم نظرا الی ذلک
الحدیث و انطباقه علیهم ففریة بلا مریة چه حوابل الفاظ این احادیث و قیود دیگر در ان مسرود اند
از ین اراده معرض و آبی است و روایات امامیه که درباره خلفای ثلثه بصبو خیالیه علمای اثنا عشریه
و حی آسمانی و احادیث رسول ربانی می توان گفت نیز ازین مدعا مستنکف است و بر مطلوب فقیر
بیشمار الی و له و براهین بیشمار قائم است باینکی از ان بیشمار اکتفا میرود **دلیل اول** لفظ لیعبین قوم من
اصحابی است که در صد حدیث کتاب سلیم بن قیس هلالی واقع شده آن ابا بیتمام دارد و ازینکه اصحاب ردت
مراد باشند چه از دو حال خالی نیست یا از اصحاب عرف تمام که یار و مصاحب دینی و دنیوی را میگویند مراد باشد
یا عرف خاص یعنی شرع و بدیهی است که معنی اول اطلاق این لفظ بر اهل ردت درست نیست آنها

فيؤخذ بهم ذات الشمال فاقول يا رب اصيحابي فيقال انك لا تدري ما احدثوا بعدك فاقول
كما قال العبد الصالح وكنت عليهم شهيدا ما دمت فيهم فلما توفيتني كنت انت الرقيب
عليهم وانت على كل شيء شهيد ان تعذبهم فانهم عبادك قال فيقال لي انهم لم يزالوا مرتدين
على اعقابهم منذ فارقتهم وفي الجمع بين الصحيحين ايضا في الحديث السابع والستين بعد المائتين
من المتفق عليه في مسند ابي هريرة من عدة طرق قال قال النبي صلى الله عليه وسلم بينا انا
قائم اذا زمرة حتى اذا عرفتهم خرج رجل من بيني وبينهم فقال هلموا فقلت الى اين فقال
الى النار والله قلت ما شانهم قال انهم ارتدوا بعدك على ادبارهم القهقرى فلا
اراه يخلص منهم الا مثل همل النعم ومضمون حديث بتفاوت يسير در اكثر صحاح ايشان مسطور است
انتهى بلفظه و متاخرين ديگر نيز همين قيل و قال نموده اند قطع نظر از ايراد آن گروه ميگوييم كه جوابيكه مخصوص
بالخصوص در اين ضمن فرموده ايم براي تسليه حضرات اماميه باشد چنين تقرير توان كرد كه مصداق فحواي جناب
همين خلفاي ثلثه و اعوان و انصار ايشان اند كه بعد رحلت جناب رسالتمآب صلى الله عليه وسلم عياذا بالله مرتد گشتند و [illegible] اعني
اولا بقول جناب شافع محشر است اقول كما قال العبد الصالح وكنت عليهم شهيدا الاية
چه امت حضرت عيسى عليه السلام بعد توفي جناب ايشان باعتقاد الوهيت جناب ايشان مشرك بالله شدند
و همچنين خلفاي راشدين اهل سنت كه رئيس ايشان ابوبكر صديق بود بعد رحلت [illegible]
شفيع المذنبين بقول جناب عيسوي اعاده فرموده اند و قال صاحب البحار في خصوص هذا بمن لم يسمع النص
على امير المؤمنين ولم يبغضه ولم يعاده فان من فعل شيئا من ذلك فقد انكر قول النبي صلى الله
عليه وآله وكفر ظاهرا ايضا ولم يبق له شيء من احكام الاسلام وحاصله ترجمه مفهومه
كه اين حكم يعني ابقاء بر ظاهر اسلام مخصوص بكسيست كه از رسول خدا صلى الله عليه وسلم نص خلافت
امير عليه السلام نشنيده و بغض و عداوت آنحضرت نداشته چه مرتكب اين امور منكر قول پيغمبر است صلى الله
عليه وآله وسلم و بحسب ظاهر هم كافر است و هيچ يكي از احكام اسلام براي او ثابت نيست و ملخص جواب است انتهى

بجز فه وثانیا در خاتمه حدیث لفظ مرتدین صریح موجود هست و این نص است در اینکه احدیث مثل حدیث
اخرانی ارتدت الصحابة کلهم اجمعون الا ثلثة بجز اهل ردت وارد گردیده و بنده برهمه ان ما وصف
بی اعتدادی بعض کتب شیعه فیل و شیاعت تحریر اهل انا هر یقیننه مرتبه بدیهی اولی واضح میگرداند که سند لال
دعوت بنا بر مجلسی که سابقا از حیات القلوب و آنها از بحار منقول شده و بحیثیت احتجاج وند مصطفی معاصرین انا میگیرد
خلفا را در جمیع احکام یک جزو ذلیل کمار گرفته اند بدیهی البطلان است بلکه از احادیث در شان بعضی از کبرای اهل
تشیع که بعضی از انها بنا بر ضعف ایمان و بعضی بجهت ضعف ایمان و کثرت حب جاه و طمع زخارف دنیه
بموجب احادیث جعفری مرتد و با امامت بلا فصل مرتضی ... و حقیت آنجناب ابطال خلافت غاصبین و متغلبین شدند
مصداق حاسن حسیه شده بودند و در کلام صدق التیام ایمه اعلام لعب گوساله پرستی و درازدستی معیوب
گردیده اند و بر فراقت علوی سر تراشیده اند کما فی البحار وغیره من کتب الرجال سیجی تفصیله انشاء الله
الکبیر المتعال وارد هست بیچاره ابوبکر و عمر و عثمان رو من القوم بمقامهم در چه حساب اند و این مراتب رفیعه
که ... الحوض بروایت سلیم بن قیس هلالی مواند و بران دلالت دارد آنچه ارکی حاصل بوده فانظر الی
ما اتیناك بعین الانصاف مبرئیا عن الجدل والاعتساف غیر ناظر الی قلة بضاعة القائل
بل الی قدر او فاقة الدلائل فاقول لما ادعاء ارتداد الخلفاء و من یمیل الیهم نظرا الی دلالة
الحدیث والطباقه علیهم ففریة بلا مریة چه جمیع الفاظ این احادیث و قیودیکه دران مسرود است
ازین راده معرض و آبی هست و روایات امامیه که در باره خلفای ثلثه لصبوخیالیه علمای اثنا عشریه
وحی آسمانی و احادیث رسول ربانی می توان گفت نیز ازین مدعا مستنکف است و مطلوب فقیر
بیهمه ان الی دلو براهین بیشمار قائم هست باینکه ... امامیه و دلیل اول لفظ لیس بحین قوم من
اصحابی هست که در صد حدیث کتاب سلیم بن قیس هلالی واقع شده آن ابا بی تمام وارد و از ینکه اصحاب ردت
مراد باشند جدا از دو حال خالی نیست زیرا اصحاب عرف تمام که یار و مصاحب نبی و دنیوی میگویند مراد باشد
یا عرف خاص یعنی شرع و بدیهی است که بمعنی اول اطلاق این لفظ بر اهل ردت درست نیست آنها

از اهل خلافت و شقاق و ارباب عداوت و نفاق بودند و تصمیم قلب شرف حضور بخدمت مقدس نبوی صلی الله
علیه و سلم نمی یافتند و انواع مکر و حیله و اقسام حیل و تلبیس برای قتل جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم می ساختند که از اهل
بیت نبوت یا متعلقان ایشان اما فیه اطعام سرور انام بکار بردند و در غزوه تبوک بالخصوص وقت معاودت راه کمال عداوت و عناد
سپردند و بزبان صدق ترجمان سید الثقلین و جان بازان رسول شدند پس اینها البته از صحبت دینی بلکه دنیوی نیز محروم ماندند
در همین مقام بر بعضی از روایات مشار الیها تصریح می کنم و از ترجمه بحار توهم مکابره را دفع می نمایم در تفسیر عیاشی
روایت شده از عبد الصمد بن بشیر از حضرت صادق علیه السلام که می فرمود میدانید که حضرت پیغمبر صلی
الله علیه و سلم پیش از موت مسموم شد تحقیق که آن دو زن یعنی عائشه و حفصه زهر خورانیدند بآنحضرت
پس ما گفتیم که آن دو زن و پدران آنها یعنی ابوبکر و عمر بدترین خلق خدا هستند انتهی و بر این روایت تنها موقوف نیست
بلکه مفسر مذکور در تفسیر خود از همان امام عالی مقام بروایت حسن بن منذر شهادت پیغمبر صلی الله علیه و سلم بهمین سبب
نقل کرده و در باب رم کردن ناقه آنحضرت صلی الله علیه و سلم و قصد کشتن اینها وقت معاودت از سفر مذکور
روایات عجیبه در بیانات شیخ طبرسی و شیخ صدوق دارند که دفاتر طوال تحریر آن وفا نمی کند از انجمله روایت
شیخ اول است که چون حضرت رسول مقبول صلی الله علیه و سلم از غزوه تبوک مراجعت نمود در اثنای راه دوازده نفر از
منافقان در عقبه بکمین نشستند که آنحضرت را هلاک کنند پس جبرئیل نازل شد و خبر ایشان بحضرت رسانید و امر
کرد آنحضرت را که بفرستد کسی را که بر روی شتران ایشان بزند و برگرداند و در آن شب عمار یاسر شتر آنحضرت را
میکشید و حذیفه از عقب می آمد پس حضرت حذیفه را گفت که بزن روی شتران آنها را که بر عقبه ایستاده اند چون
حذیفه آنها را دور کرد بخدمت حضرت آمد حضرت پرسید از روی شناختی ایشان را گفت نه یا رسول الله حضرت
فرمود که فلان و فلان بودند و اراده قتل من داشتند الی آخر الروایة الموضوعة لطولها و از انجمله روایت
شیخ ثانی است که شیخ المشایخ لقب او ست بسند معتبر از حذیفة بن الیمان که آنها ناقه آنحضرت را صلی الله علیه
و سلم رم دادند هنگامیکه از جنگ تبوک مراجعت میفرمود چهارده نفر بودند ابوبکر و عمر و معویه و ابو سفیان پدر معویه
و طلحه و سعد بن ابی وقاص و ابو عبیده بن جراح و ابو الاعور و مغیره بن شعبه و سالم مولای ابو حذیفه و خالد بن ولید

و عمرو بن عاص و ابوموسی اشعری و عبد الرحمن بن عوف که روایت تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام و دیگر کتب
معتبره امامیه که در بنا صاحب بحار الانوار آورده و در بعضی از کتب مثل حیات القلوب ترجمه آن نیز آمده و عجایب
تهافتها و غرایب تناقضها مشتمل اند کیست که از عهده تذکار آن تواند بر آمد چشمهای ناظرین از مطالعه آن
بر آب بلکه قلوب سامعین از آن لرزان که آن خوشناست بالجمله بر اصول موضوعه امامیه ایشان را بمعنی اول اصحاب
نمی توان گفت و علی هذا القیاس از اجلی بدیهیات است که معنی ثانی هم بر مرتدان زینهار صادق نمی آید
چه در ینصورت موت علی الاسلام شرط است و در ینجا حضرت اهل الخصام اظهار اماتت علی الکفر الحقیقی میگویند
و ریختن خون آنها بسبب ارتداد و معادات مرتضوی واجب میدانند و مخلد فی النار اعتقاد میکنند چنانچه گذشت
و شریف مرتضی علم الهدی اطاله نیز باعتراف مجلسی در حق الیقین همین جاده می پیماید و تصریح بکفر و ارتداد سه
خلفا عیاذا بالله می نماید و آنانکه فی الجمله رعایتی در حق این بزرگان می کنند آخر بتناقض و تهافت مقولات
شان همین وادی میکشد چنانچه بر ناظر این رساله مخفی نیست و چون منقول شرعی آنست که مجامعت
معنی شناسی معنی لغوی قرار دهند بلکه البته ماخذش از کتاب و سنت واجب است پس منقول شرعی حقیقت
شرعی است و بی صرف صارف خلاف آن مراد نتوان گرفت و در ینصورت معنی ثانی اولی بالمراد خواهد
بود و عدم صدقه علی المرتدین الذین حرقوا بیت بنت سید المرسلین و حرفوا آیات
القرآن المبین و بدلوا شعائر الدین و سلکوا مسالک ابلیس اللعین غیر خاف علی
اهل الحق و الیقین کما بیناه و هرگاه در معنی اصحاب اهل سنت صدق نمی آید لا محاله جماعت از اصحاب مشهورین المعصومین
بالاحادیث مراد خواهند بود که بر السنه امامیه مناقب و محامد آنها علی رؤس الناس جاری می شود مثل حضرت
صدیق امامیه یعنی ابوذر و برادر بزرگ ایشان یعنی حضرت سلمان محمدی و عمار و حذیفه و ابن مسعود و خزیمه
ذو الشهادتین و جابر بن وائله و سعد بن عباده و حضرت عباس عم اشرف الناس و فرزندان ایشان غیر آن
کسان که باقر مجلسی و امثال او اندیشیده اند دلیل دوم آنکه مقصود از لفظ یا رب اصحابی مره او مرتین در حدیث
بشیر و نذیر شفاعت در باب محبوسین آن از و گیر است کما اعترف به علماؤهم سیما المؤلف

التحریر و این چه عداوت و عناد با اهل بیت امجاد است که معاذ الله از جناب رسول رب العباد صادر خواهد
که برای غاصبین و ظالمین که بارہ وصف آنها بر اصول موضوعه امامیه تعلیم آمد بار دیگر بحکم اشد ضرورت بزبان
خامه تفویض خواهد یافت یا شفاعت و سفارش فرمایند و خواهند که این چنین قوم که اصل شریعت از دست آنها بر رفت و بر روایات
مفتریات شیعه خراب شد بدوزخ نروند خدارا اندکی انصاف باید کرد که اینها بر مسلک شریف مرتضی و ملا مجلسی و دیگر اکابر
امامیه کی محل شفاعت بوده اند ع چو کفر از کعبه برخیزد کجا ماند مسلمانی + طرفه آنکه در محکمات قرآنی
ارشاد شده که از شان پیغمبر و مومنین بس بعید است که برای اهل کفر بشفاعت برخیزند و بعد از وقوف بر آنکه
آنها از اصحاب دوزخ اند دست بدامن رحمت ایزدی آویزند اگرچه آنها قرابت قریبه داشته باشند و جناب
پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم درباره شفاعت این مردم تشمیر فرمایند و امر الهی را در باب القای ایشان در جهنم
کما ینبغی انشاء الله تعالی و حقوق ذوی القربی خویش را فراموش نماید بار خدایا مگر گویند که آنجناب در شناختن
آن قوم + سهو عظیم رو داد لیکن این احتمال محض رکیک و واهی ناشی از غفلت و خود رائی است بلکه خاکستر سفاهت
بر سر خود بیختن و خون انصاف ریختن است زیرا که قرآن مجید بران ناطق است که اهل اعراف هر یکی را از مومنین و
کافرین بعلامات ایمان و کفر از بیاض و سواد وجوه خواهند شناخت حیث حکی الله تعالی فیه وعلی الاعراف
رجال یعرفون کلا بسیماهم ونادوا اصحاب الجنة ان سلام علیکم لم یدخلوها
وهم یطمعون محال عقلی و نقلی است که جناب سید المرسلین در اشتباه افتد و بر تقدیریکه حضرت زند از ذریه
طاهره سید النبیین باشد باز هم قوت دلیل بر جای خویش است کما لا یخفی و ایضا این وهم و احتمال خلاف الفاظ
حدیث سلیم بن قیس هلالی است که از کتابش بر آمده چه بدلالت صریح از آن معلوم شد که این شفاعت بعد از معرفت
هم اگر خواهد بود بکمال و نیز مبطل این خیال خام حدیثی دیگر است که خود سلیم بن قیس از حضرت امیر المومنین علیه
السلام روایت کرده که جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم بعد از آنکه مسرت و ابتهاج و انصار شیعه را احکام
نموده فرمود یا علی شنیده آنکه حق تعالی در قرآن مجید فرموده ان الذین کفروا من اهل الکتاب
والمشرکین فی نار جهنم خالدین فیها اولئک هم شر البریة گفت بلی یا رسول الله حضرت فرمودم

ایشان و هواں و بنو امیه اتباع ایشان و دشمنان تو و دشمنان شیعیان تو اند مبعوث میشوند در روز
قیامت گرسنه و تشنه با رویهای سیاه و شقاوت و تعب و عذاب شدید انتهی ترجمته علی لسان المجلسی اکنون
احتمال التباس و اشتباه بر کسی از مومنین هم معنی نداشته باشد چه جای فضلا خاتم رسالت و نیز از [illegible]
و مکذوبات این وهم روایتی آخر است که علی بن ابراهیم در تفسیر خود آن را آورده و در ذیل تفسیر آیه کریمه یوم
تبیض وجوه و تسود وجوه نقل کرده و گفته فانه حدثنی ابی عن صفوان بن یحیی عن ابی الجارود
عن عمران بن هیثم عن مالک بن ضمرة عن ابی ذر قال لما نزلت هذه الآیة یوم تبیض
وجوه و تسود وجوه قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یرد علی امتی یوم القیمة علی خمس
رایات فرایة مع عجل هذه الامة فاسالهم ما فعلتم بالثقلین من بعدی فیقولون اما الاکبر
فحرفناه و نبذناه وراء ظهورنا و اما الاصغر فعادیناه و ابغضناه و ظلمناه فاقول ردوا
الی النار ظماء مظمئین مسودة وجوهکم ثم یرد علی رایة فرعون هذه الامة فاقول لهم
ما فعلتم بالثقلین من بعدی فیقولون اما الاکبر فحرفناه و مزقناه و خالفناه و اما الاصغر
فعادیناه الی آخرها بلفظه یعنی ابوذر رضی الله عنه میگوید که چون آیت کریمه یوم تبیض وجوه و
تسود وجوه نازل شد جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در تفسیر آن ارشاد فرمود که وارد خواهد شد بر من امت من در روز
قیامت همراه پنج رایت نشان اول پس گوساله این امت خواهد بود و خواهم پرسید که العیاذ من بالثقلین چه معامله کردید
خواهند گفت که اکبر ثقلین را که قرآن مجید بود تحریف کردیم و پس پشت انداختیم و کوچک را که اهل بیت بود دشمن
داشتیم و مورد انواع ظلم و جفا ساختیم پس من خواهم گفت که بروید بسوی دوزخ در حالیکه تشنه و سیاه رو باشید
باز رایت فرعون این امت خواهد رسید و همین کلمات در میان خواهد آمد الی آخر هذیان ابی الجارود الملقب علی
لسان الصادقین بلقب بعض الشیاطین و این حدیث در استنباع شفاعت نیز جاری است چه صراحةً ازان معلوم
شد که جناب سرور عالم صلی الله علیه و آله و سلم ایشان را از حوض کوثر منع خواهد فرمود و بسوی دوزخ [illegible]
خواهد نمود و در عنایات [illegible] از آنجمله است روایت ملا باقر مجلسی در حق الیقین از

امام صادق علیه السلام از حضرت امیر المومنین که در روز قیامت من با حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
خواهم بود بر نیکه ما دور میکنیم از حوض کوثر دشمنان خود را و نیز درین کتاب ابر ذکر ده است که آیت کریمه چنین نازل
شده بود که یا محمد یا علی القیا فی جهنم کل کفار عنید و ازین باب است حدیثی که در کامل الزیاده از امام صادق
علیه السلام مروی است قال لما اسری بالنبی صلی الله علیه و آله و سلم قیل له ان الله مختبرک فی ثلث لینظر
کیف صبرک قال اسلم لامرک یا رب ولا قوة لی علی الصبر الا بک فما هن قیل له اولهن الجوع والاثرة
علی نفسک وعلی اهلک لاهل الحاجة قال قبلت یا رب و رضیت وسلمت ومنک التوفیق والصبر
واما الثانیة فالتکذیب والخوف الشدید وبذلک مهجتک فی محاربة اهل الکفر بمالک
ونفسک والصبر علی ما یصیبک منهم من الاذی ومن اهل النفاق والالم فی الحرب والجراح
قال یا رب قبلت ورضیت وسلمت ومنک التوفیق والصبر واما الثالثة فما یلقی اهل
بیتک من بعدک من القتل اما اخوک فیلقی من امتک الشتم والتعنیف والتوبیخ و
الحرمان والجحد والظلم وآخر ذلک القتل فقال یا رب سلمت وقبلت ومنک التوفیق واما ابنتک
فتظلم وتحرم ویوخذ حقها غصبا الذی تجعله لها وتضرب وهی حامل ویدخل علی
حریمها ومنزلها بغیر اذن ثم یمسها هوان وذل ثم لا تجد مانعا ویطرح ما فی بطنها من
الضرب وتموت من ذلک الضرب قلت انا لله وانا الیه راجعون الی ان قال اما ابنتک
فانی اوقفها عند عرشی فیقال لها ان الله قد حکمک فی خلقه فمن ظلمک وظلم ولدک فاحکمی
فیه بما احببت فانی اجیز حکومتک فیهم فتشهد العرض فاذا وقف من ظلمها امرت به الی
النار فیقول الظالم یا حسرتا علی ما فرطت فی جنب الله ویتمنی الکرة ویعض الظالم علی یدیه یا لیتنی
اتخذت مع الرسول سبیلا یا ویلتی لیتنی لم اتخذ فلانا خلیلا و ازین روایت مانند آفتاب نصف النهار
هویدا و آشکار شد که جناب پیغمبر صلی الله علیه و سلم را چون در شب معراج قرب الهی زاید الوصف دست داده بود در آن
وقت از غصب خلافت و محرومی جناب ولایت و ظلم و جور در حق آن مستحق امامت و کشته شدن

در راه خدا و محرومی فاطمه زهرا و قورق شدن فدک و ما یتعلق بهٰذا و ضربات تازیانه و سقط شدن محسن
و موت آنجناب بجهت این سانحه بمدران زمانه بتفصیل تمام خبر داده و فحوای خاتمه این حدیث طویل الذیل
آنست که جناب اقدس احدیت بمدران شب اعلام فرمود که در روز قیامت خاتون جنت را نزدیک
عرش عظیم بکمال عزت و تعظیم جا دهم و در حق ظالمین و غاصبین حقوق او را حاکم سازم و اختیار کلی بدست
او سپارم پس او بمجرد حصول اختیار حکم فرماید که اینها را زود تر بدوزخ اندازید و با اصحاب سعیر ملحق
سازید آن وقت ظالمین و غاصبین کلمات حسرت و افسوس بر زبان می‌زنند و دست ها بالم گزند دست بدامن
الحاح زنند و ابوبکر صدیق بر طبق روایت اجلۀ مفسرین شیعه گوید چه خوش بودی که من عمر را خلیل خود
نگردانیدمی و معیت و رفاقت پیغمبر صلی الله علیه وسلم را اختیار کردمی حالا بخدمت آن اولیای شریف می‌رسیم
و ملا مجلسی و حضرت مؤلف و اصحاب التماس است که شفاعت خلفای ثلثه و الضا و اعوان شان بلفظ یا رب
اصحابی اصحابی. قبل از حکم جناب سیده خواهد بود یا بعد از آن بر تقدیر بعدیت صریح مناقضت و مخالفت
جناب افضل الانبیا با فاطمه زهراست بلکه حکم خدای تعالی زیرا که او مستغلبین و ظالمین را بسوی جحیم می‌کشد
و جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم از آن عذاب نجات می‌بخشد و بر تقدیر اول چون معلوم بود که حق تعالی در
بارۀ خلفا فاطمه زهرا را در علم ازلی خویش حکم ساخته و معاملۀ غاصبین خلافت را بطور او گذاشته و او لامحاله
بر طبق اخبار الٰهی که قطعاً و یقیناً خس و خاشاک دروغ را در آن مدخلی نیست حکم بدخول ایشان در دوزخ
خواهد فرمود پس مناقضت و مخالفت زیاده تر لازم آمد مگر قائل شوند که جناب شفیع المذنبین کو در دنیا هیچ
مقامی محمود نفرمود و از نسیان مبرا و منزه بوده لیکن در قیامت که حجاب ماده هیولانی کلیةً از میان برخیزد و
اشعه وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا هر یکی را از مؤمنین و ائمه طاهرین خصوصاً انبیا و مرسلین سیما سید
النبیین بکمال نورانیت و ضیا برانگیزد و علم هر یکی را بر کمال عروج رساند و شیار خفیه را مثل ملائکه و روح
مانند محسوسات دیگر گردانند همه علوم و اخبار از ذهن شریف رحمة للعالمین افتاده باشد و این معنی و احتمال را
هیچ و هم از الٰهی توان کرد بار خدایا مگر حکایت هول قیامت را از غایت اضطراب و اختلال حواس

در میان آرند و تفصی و رهائی خویش را از آفات و مصائب. ابن نجات بحکم الغریق یتشبث بکل حشیش منحصر
در تصور پنداشته اند لیکن کمترین خلایق لشکرانه نعمت حفظ قرآن مجید با صحیفهٔ آسمانی لطیفه جاودانی از روی
حضرات امامیه گو معتقد آن از دل نباشند تلاوت خواهم نمود که إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحُسْنَىٰ
أُولَٰئِكَ عَنْهَا مُبْعَدُونَ لَا يَسْمَعُونَ حَسِيسَهَا وَهُمْ فِي مَا اشْتَهَتْ أَنْفُسُهُمْ خَالِدُونَ
لَا يَحْزُنُهُمُ الْفَزَعُ الْأَكْبَرُ وَتَتَلَقَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ هَٰذَا يَوْمُكُمُ الَّذِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ
خصوصاً حضرت مهبط وحی رب العالمین سیما در وقتیکه بر حوض کوثر باشند و همت خود را از شربش
سیراب فرمایند از هول قیامت و خوف زلزله ساعت و درین اوان چنین نام توان برد و نعوذ بالله من الاوهام الفاسدة
والهفوات الکاسدة و انشاء الله تعالی روایات دیگر در ذیل دلیل چهارم ریب رقم خواهد پذیرفت دلیل
سوم تصغیر اصحابی است که در نسخه سلیم که نزد فقیر است موجود کما اشرت الیه آنفا و ظاهر عبارت
فاضل جالسی در صوارم نیز مشعر بتصغیر است علاوه بران بعضی از متاخرین ایشان از مسلمات
طرفین بزعم اکابر امامیه میباشد روایت نموده کما لا یخفی علی المتصفحین بیانش باعتراف حضرات سلف
آنکه چون بمقام مقام شفاعت و دعات که جناب شفیع محشر بتصدیر کلمه که احب اسماء الهی است با جنایت
بیائی متکلم بجناب ایزدی شفاعت آنها خواهند کرد پس اینجا تقلیل عدد چه مصرف دارد مگر معنیش این خواهد بود
که اینها چند کس از اصحاب اند اگر بکثرت می بودند آمرزش اینها بر تو دشوار می بود یا من میخواستم چون
قلیل اند بیامرز و البته عاقلی باین معنی رضا نخواهد داد علاوه مخاطب عالم الغیوب والشهادة است حاجت اشاره
بتقلیل و تکثیر عدد چه نیست مگر اینکه مثل لفظ ابنی که بمعنی التصغیر مراد می باشد جناب رسالتمآب استعطافا
و استعطافا بکلمه التصغیر ذکر کرده اند پس معلوم شد که شیخین و احزاب ایشان نزد حضرات امامیه مورد عطوفت و مهبط شفقت بود حالیا
مذهب تشیع را که قبل ازین فی کرده رفت از حکم بوجوب قتل ایشان منسوف بودن اینها بر دست شرع و محل احکام آن در دنیا
و آخرت جمیعا او فی القیمة فقط که بره یا توانند کرد و این صریح محادله با جناب احدیت واقع شد که مخلدین فی النار را معاذ
الله خواستند که در بهشت عنبر سرشت همراه خود برند و از آب حوض کوثر که برای اینها حرام است سیراب کنند

دیجوز

و تجویز نکردند که ملائکهٔ عذاب موکلین عقاب پردهٔ ناموس آنها در عرصات قیامت در ندو هرگاه جناب پیغمبر
صلی الله علیه و آله وسلم قبر شیخین را بجوار فائض الانوار خویش مستغنی باشند تا عذاب دائمی ایشان هر وقت ملاحظه
فرمایند چنانچه حضرت ملا باقر مجلسی در بعضی از مصنفات خود افاده فرموده لیکن عجب که وقت فتن اینها بدوزخ که نعوذ
بالله من ذلک منتهای آرزوی شریف بود بشفاعت مستعد شوند ان هذا لشیء عجاب و ایضا هر که اصول امامیه را
نیک دیده برو محتجب نمی ماند که از جناب شفیع العالمین صلی الله علیه و سلم این مضمون در احادیث امامیه بتواتر
و استفاضه رسیده که هر که با اهل بیت من مخالفت و عناد خواهد کرد و بغصب ادنای حقوق خواهد پرداخت و اندک ظلم و
جور در بارهٔ ایشان روا خواهد داشت من ازو بیزارم او مستحق عذاب دائمی است در روز قیامت بر خصومت او
متوجه خواهم شد و هرگز بشفاعت وی نخواهم پرداخت درین مقام بر یکدو حرف از ان احادیث تصریح میکنیم
باید دانست که ملا سلطان حسین در کتاب عقبات الآخره که در دیباچه اش بجمع احادیث قطعی العهد در
از ائمه علیهم السلام اقرار کرده از جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم روایت میکند قال علیه السلام اذا
قُمْتُ الْمَقَامَ الْمَحْمُودَ تَشَفَّعْتُ لِاَصْحَابِ الْکَبَائِرِ مِنْ اُمَّتِیْ فَیُشَفِّعُنِیَ اللّٰهُ فِیْهِمْ وَاللّٰهِ
لَا تَشَفَّعْتُ فِیْمَنْ اٰذٰی ذُرِّیَّتِیْ انتهی بلفظه پس اگر حدیث حوض در شان خلفای ثلثه برایه ورود
پوشند کذب صدق الصادقین لازم آید چنانکه متکلمین در رد مذهب بعضی از صوفیه تقریر کرده اند و این همه احادیث
موضوع و مفتری گردد بسبب تعارض الف رساله چه خواهد جنتبار فرماید و عجب تر از همه آنکه حضرت ملا باقر صحابهٔ مذکورین را
در بحار مذکور در دنیا واجب القتل دانند و محل شفاعت در آخرت گمان نبرد و جناب پیغمبر اشرف البریه
بزعم امامیه اینقدر هم علم نداشته باشد **دلیل چهارم** لفظ لا تدری است یعنی جناب خلاق عالم بروایت ملا
مجلسی علیه ما تستحقه من نسخه سلیم و حیاة القلوب در رد شفاعت خواهد فرمود که ای نبی تو نمی دانی که اینها چه بدعت ها احداث
بر دین کا آوردند و این کلام در نفی علم و درایت آنجناب در بارهٔ احداث این صحابه نص است و کذب حق تعالی هرگز
علو اکبیر است احدی از متکلمین بکلمهٔ اسلام تجویز نکرده پس معلوم شد که حضرت خاتم نبوت را بر احداث شان اطلاع
نبود و این امر خلاف ضروری مذهب امامیه است زیرا که علم جناب افضل الرسل بتفصیل هر چه تمام تر حین حیات

در کلیات حال غاصبین مزعومی امامیه را فرا گرفته بود و با علام آنجناب اهلبیت طاهرین باین فعلات
خبر یافتند پس اگر خلفائی ثلثه مراد باشند همین محذور عود میکند واللازم باطل عند جمیع المليين فالملزوم مثله بعضی
از روایات متضمن این دعوی سابقا و آنفا در کلام بنده اهل الخلیفه گذشته است و هنوز دلایل بسیار و روایات موضوعه
بیشمار در مذهب امامیه موجود است بنا بر رسم اختصار که در تمام این عجاله نافع مرعی و ملحوظ است تبرکا بعدد
دوازده امام و چهارده معصوم اکتفا می‌نمایم و اول ذکر روایات تفسیر اهلبیت که استاد کلینی جامع الست کما هو
مرام می‌کنم **حدیث اول** از ابو عبدالله صادق علیه السلام است و عبارتش بقدر ضرورت این است

اما الذین آمنوا فیعلمون انه الحق من ربهم یعنی امیر المؤمنین علیه السلام کما اخذ رسول الله صلی الله علیه و آله
المیثاق علیهم له واما الذین کفروا فیقولون ماذا اراد الله بهذا مثلا یضل به کثیرا فرد الله
علیهم فقال وما یضل به الا الفاسقین الذین ینقضون عهد الله من بعد میثاقه فی علی
علیه السلام ویقطعون ما امر الله به ان یوصل یعنی صلة امیر المؤمنین والائمة ویفسدون
فی الارض اولئک هم الخاسرون وصدر این حدیث هرچند بمدعای این فصل تعلق ندارد مگر چون باهر جو بیان
هم مطالعه آن بعین الیقین تواند دید که اینهمه از تهمتهای شیاطین است مثل ابو الجارود و امثال او بر ائمه طاهرین لا محاله بکار

آن عبارت مینمایم عن ابی عبدالله علیه السلام ان هذا المثل یعنی ان الله لا یستحیی ان یضرب
مثلا ما بعوضة فما فوقها ضربه الله لامیر المؤمنین فالبعوضة امیر المؤمنین علیه السلام
وما فوقها رسول الله صلی الله علیه و آله یعنی معاذ الله حضرت امام صادق علیه السلام میفرماید که مراد
حق سبحانه و تعالی از پشه حضرت امیر المؤمنین است و از ما فوق آن جناب رسالتمآب است و دلیل این دعوی نص امام
موصوف همین است که مقصود قوله تعالی از الذین آمنوا امیر المؤمنین است و مطلوب از اما الذین کفروا
غاصبین خلافت اند کما مر سبحان الله قربان برین خوش بیانیها چه دعوی لطیف و چه دلیل متین است که ثبوت دعوی
مرید و لا اهل بیت طاهرین کافة اجمعین بالخصوص جناب امیر المؤمنین و سید المرسلین برا امامیه سیما بر حضرت مؤلف
این حدیث آن چنان عیان است که حاجت به بیان داشته باشد اگر این قسم تفسیر برا اهل حق در کتب معتمده دین

واسلام خویش روایت می کردند حضرات امامیه بملاحظهٔ آن چه نوشتیم که در حق ایشان روا میداشتند

جز قاضی روز جزا کیست که بداد اهل حق رسد و محرفین و مبدلین ملت سید المرسلین را که برای مصالح دنیا بر

عوام لباس محبت اهل بیت پوشیده اند و درین پرده باستیصال شریعت کوشیده فی الحقیقه الله جزای عدل خود چشانند و از ضعیفین

این احادیث را بادافراه رسانند حدیث دوم از اخبار ایشان آنست در خطاب ابوذر غفاری که آیهٔ کریمه و

إِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ لَا تَسْفِكُونَ دِمَاءَكُمْ وَلَا تُخْرِجُونَ أَنفُسَكُم مِّن دِيَارِكُمْ ثُمَّ أَقْرَرْتُمْ

وَأَنتُمْ تَشْهَدُونَ ثُمَّ أَنتُمْ هَٰؤُلَاءِ تَقْتُلُونَ أَنفُسَكُمْ وَتُخْرِجُونَ فَرِيقًا مِّنكُم مِّن دِيَارِهِمْ تَظَاهَرُونَ

عَلَيْهِم بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ در حق عثمان سمت ورود یافته و ای ابوذر عثمان ترا از مدینه اخراج خواهد نمود

و بذلت تمام بسوی ربذه که البعض قریه ای نزدیک است خواهد فرستاد و عبارت این حدیث و ما یتعلق بذلک بطول می

بسیار دارد از خشیت بقدر حاجت ملخص نمودیم اینهم اخبار غیبی است که ابوذر را پیش از مرور و هو خبر دادند و

همچنان واقع شد حدیث سوم آنکه آیت کریمه وَمِنَ النَّاسِ مَن يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا

وَيُشْهِدُ اللَّهَ عَلَىٰ مَا فِي قَلْبِهِ وَهُوَ أَلَدُّ الْخِصَامِ وَإِذَا تَوَلَّىٰ سَعَىٰ فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا وَيُهْلِكَ

الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْفَسَادَ در حق خلیفه ثانی رضی الله عنه وارد شده حدیث

چهارم آنکه مراد از طاغوت در کریمه وَمَن يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ متغلبین غاصبین حقوق اند

و عروه وثقی که انقطاع آن متصور نیست ولایت حضرت امیر المؤمنین است و قس علی هذا در ما بعد آن یعنی

اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ

الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُم مِّنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ

و انیهم از افادات جامع این تفسیر است که بائمهٔ هدی منسوب می کنند معاذ الله بر ایشان تهمت می بندند

که بعد لفظ خالدون والحمد لله رب العالمین نیز ضمیمه آیت مذکور بود جامعین آیات قرآنی بمجرد آن برآمده

این جمله را از کرسی نزول انداختند حدیث پنجم آنکه قوله تعالی أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يُزَكُّونَ

أَنفُسَهُم بَلِ اللَّهُ يُزَكِّي مَن يَشَاءُ در شان همین خلفای ثلثه آمده که خود را بجعل و تلبیس صدیق و فاروق

وذو النورین ملقب نمودند حدیث ششم آنکه مصداق فَمِنْهُم مَنْ آمَنَ بِهِ امیر المؤمنین و سلمان و ابو
ذر و عمار اند و مورد وَمِنْهُمْ مَنْ صَدَّ عَنْهُ وَكَفَىٰ بِجَهَنَّمَ سَعِيرًا متصدیان خلافت باطله می باشند حدیث
هفتم آنکه آیت وافی هدایت إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ ازْدَادُوا كُفْرًا
لَمْ يَكُنِ اللَّهُ لِيَغْفِرَ لَهُمْ وَلَا لِيَهْدِيَهُمْ سَبِيلًا در شان ظالمین اهل بیت است که باهم اتفاق نموده صحیفه
ملعونه نوشتند و عهد و میثاق گرفتند که خلافت را ابداً از اهل بیت طاهرین منصرف باید کرد و خود را بر امت
مسلط باید شد و در زمان حیات آنسرور صلی الله علیه و آله و سلم کفر ایشان کمتر بود و بعد از وفات خاتم پیغمبران کفر
و ارتداد ایشان رو به ترقی نهاد و یوماً فیوماً زیاده تر شد حدیث هشتم آنکه مورد قول او تعالی إِنَّ
الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيُرِيدُونَ أَنْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ اللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيَقُولُونَ
نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَنَكْفُرُ بِبَعْضٍ وَيُرِيدُونَ أَنْ يَتَّخِذُوا بَيْنَ ذَٰلِكَ سَبِيلًا قومی است که
به نبوت خاتم النبیین اقرار کردند و بانکار امامت امیر المؤمنین پیش آمدند و بدعت و احداث در دین پیدا نمودند
حدیث نهم آنکه در آیت فَإِنْ يَكْفُرْ بِهَا هَٰؤُلَاءِ اشاره باصحاب آنحضرت است که قریش
بودند و از بیعت امیر المؤمنین انکار و تعلل نمودند و مورد فَقَدْ وَكَّلْنَا بِهَا قَوْمًا لَيْسُوا بِهَا بِكَافِرِينَ شیعه آنجناب
اند حدیث دهم آنکه مراد از قول او تعالی در صدر سوره بنی اسرائیل لَتُفْسِدُنَّ فِي الْأَرْضِ مَرَّتَيْنِ
فساد شیخین و اتباع ایشان است از نقض عهد روز غدیر و انکار بیعت حضرت امیر مراد از وَلَتَعْلُنَّ عُلُوًّا كَبِيرًا دعوی
خلافت خلفاست که بخلاف حق بدست وعده اولی که در آیت مذکور است روز جمل است که امیر المؤمنین با عِبَادًا
لَنَا أُولِي بَأْسٍ شَدِيدٍ در مقابله ایشان لشکر ظفر پیکر آراست و بصدمه ذوالفقار شرربار جمعیت ایشان را
پریشان ساخت الی آخر الروایة بطولها حدیث یازدهم در ذیل تفسیر آیت کریمه قُلْ أَعُوذُ
بِرَبِّ الْفَلَقِ است ملخصش آنکه فلق نام چاهیست که تمامی اهل دوزخ از شدت حرارتش در تعوذ باشند
و آن چاه روزی بعد از بروانگی تنفس کند بعنوانیکه جهنم نیز از نفس آن سوخته شود و در آن چاه صندوقی باشد
که از مزید حرارتش اهل چاه هم پناه جویند در بن تابوت شش کس از قدما و شش کس از متاخرین خواهند بود

که از جمله اینها خلفا باشند عیاذا بالله و لفظ حدیث مفتری این است الفلق جب فی جهنم یتعوذ

اهل النار من شدة حره سأل الله ان یاذن له ان یتنفس فاذن له فتنفس فاحرق جهنم

قال و فی ذلک الجب صندوق من نار یتعوذ منه اهل ذلک الجب من حر ذلک الصندوق

وهو التابوت و فی ذلک التابوت ستة من الاولین و ستة من الآخرین فاما الستة من

الاولین فابن آدم الذی قتل اخاه و نمرود الذی القی ابراهیم علیه السلام فی النار و فرعون موسی و السامری

الذی اتخذ العجل و الذی هود الیهود و الذی نصر النصاری و اما الستة من الآخرین فهو الاول

و الثانی و الثالث و الرابع و صاحب الخوارج و ابن ملجم انتهی **حدیث** دوازدهم [illegible]

در قول تعالی او کظلمات فی بحر لجی یغشاه موج من فوقه موج من فوقه سحاب ظلمات

بعضها فوق بعض اذا اخرج یده لم یکد یراها و من لم یجعل الله له نورا فما له من نور

خلیفه اول و ثانی هستند مقصود از فی بحر لجی یغشاه موج خلیفه ثالث است و من فوقه موج طلحه و زبیر

است و از ظلمات بعضها فوق بعض معاویه و فتن بنی امیه مراد گرفته اند اذا اخرج یده در شان طلحه و فتنه او

الی آخر الروایه مخفی نماند که چون صدور این احادیث در تفاسیر بارشاد امام بحق ناطق جعفر صادق علیه السلام مراد از

بعوضه جناب امیر و از ما فوقها یعنی عنکبوت و ذباب جناب بشیر و نذیر باشند حالیا از حضرات امامیه در تشبیه خلفا

راشدین و دیگر اصحاب کبار هر چه از هفوات و خرافات سر زند عین عنایت است محل شکوه و شکایت نیست لیکن از

بعوضه و عنکبوت و ذباب و غرات [illegible] به بحر و موج و سحاب فرقی است شعر مشهور خواجه حافظ شیراز اگر درین مقام بر

طور انشاد کنند مناسب می نماید شعر فرق است از بعوضه که ظلمات جای اوست تا آب ما که منبعش الله

اکبر است فاعتبروا یا اولی الالباب و قولوا ان هذا الشیء عجاب این تشبیهات اصل مذهب ذبابیه و غرابیه

که گویند هر دو جناب مثل مگس و زاغ از همدیگر متمیز نبودند و این مشاکلت باعث اشتباه جبرئیل امین شد

و مسموس که میکنند و مآل روایات ائمه قوم که شیخ کلینی و مانند او باشند رجوع بمذهب غلاة که بر زبان امامیه توریه

و تقیه کمتر از نواصب و خوارج نباشند میکشد و آنچه بعضی از اکابر متاخرین در تضعیف این تشبیهات سست و

اهلم را بر عجز کرده نبوی قانون مخالف جنگ زدند از قبیل عذر لیست بدتر از گناه ناشی از انجره سودا و
ظلمانیه نیز که از ان لازم می آید که جامع تفسیر حضرت معصومین است و کلینی علی بن ابراهیم قمی از متحملین مولات
ائمه محرف معانی الفاظ و معانی این بندگان باشد چنانچه متتبعین تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام که برستایش لغت بعض
دلالت دارد کما عرفت من قبل مخفی نیست حیث روی فیه انه قیل للباقر علیه السلام ان بعض من ینتحل
موالاتکم یزعم ان البعوضة علی وان ما فوقها هو الذباب محمد رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم
فقال الباقر علیه السلام سمع هؤلاء شیئا لم یضعوه علی وجهه انما کان رسول الله صلی الله
علیه وآله قاعدا ذات یوم وعلی علیه السلام اذا سمع قائلا یقول ما شاء الله وشاء محمد و
سمع آخر یقول ما شاء الله وشاء علی فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تقرنوا محمدا وعلیا
بالله عز وجل ولکن قولوا ما شاء الله ثم شاء محمد ما شاء الله ثم شاء علی ان مشیة الله هی القاهرة
التی لا تساوی ولا تکافی ولا تدانی وما محمد رسول الله فی الله وفی قدرته الا کذبابة تطیر فی هذه
الممالک الواسعة وما علی فی الله وفی قدرته الا کبعوضة فی جملة هذه الممالک مع ان فضل الله
علی محمد وعلی الفضل الذی لا یفی به فضله علی جمیع خلقه من اول الدهر الی آخره هذا ما قال
رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم فی ذکر الذباب والبعوضة فی هذا المکان فلا یدخل فی قوله
ان الله لا یستحیی ان یضرب مثلا ما بعوضة بلفظ از حدیث صحیح معلوم شد که غارتگران اصول و
روایات ائمه بهر را برهم کرده فقرات خود را با سامی شهر که آن طیبین وطاهرین نسبت کرده اند و بتقلید شیاطین مثل حج
مصداق من کان فی هذه اعمی وهو فی الآخرة اعمی واضل سبیلا مذهبی بی خود قرار داده و مقصود
اهل حق که از میان بالمره دست کشیده اند بالخصوص این هیچ مدان همین است و از اینجاست که در اثنای تقاریر
الفاظی اضافه میکنم که دلالت بر ابطال رد که اعینه از افترات و تلبیسات اکابر قوم است از اهل سنت اهل حق
نبوی قطعا و یقینا بکیفیه هست لیس بغایت ایزد بیچون گفتگو مدعا حاصل است والحمد لله علی ذلک با تجلیه
احادیث وارده گانه که در قالب جمع و تلفیق در آمد از تفسیر اهل بیت است که بر حرفی از ان کتاب ثا

الکتا

اکتفا واقع شد واگر بغور و امعان ملاحظه رود گویا بطور قاعدهٔ کلیه خواهی یافت که رئیس المتفلسفین یعنی ابو جعفر
کلینی در هر مقام که لفظ کفر و شرک و ارتداد در آیات قرآنیه استعمال یافته خلافا لاهل الحق و السهو و تقلید
شیخ مشایخ الکلینی الاعور تا مهای ما جهای خلفای راشدین که بنیاد کفر و ارتداد از دستهای شان منهدم گشته
بروایات مفتریات از جانب معصومین ذکر ساخته و این احادیث که بزبان قلم رفت و درین اوراق مندرج
اگرچه اکثرش بزعم او از ائمه اهل البیت مروی باشد لیکن چون علم ایشان نظر بتصریحات قوم از جناب خاتم پیغمبران
ماخوذ است و وراثة باین بزرگان رسیده پس بنا بر اعتقاد شیعه علم تفصیلی پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم درباره
محدثات و مبتدعات خلفای ثلثه و کفریات ایشان عیاذا بالله ثابت خواهد بود و الا لازم آید که ابو الجارود
و امثالش که بالقاب ابالیس و شیاطین ملقب بودند و در تفسیر آیات قرآنی از جناب رسول ربانی شرع امام رسل
پیشوای سبیل + امین خدا مهبط جبرئیل + زیاده تر علم داشته باشد و این نیز واحدی از اقاصی و ادانی منصفین
بحسب ظاهر مسلم الثبوت نیست اگرچه حضرت قدوة المبشرین و المنذرین پس روایات امام الائمه ایشان مثل دام
عنکبوت است پس اگر خلفای اهل سنت را از حدیث الحوض مراد گیرند با وجود این علوم تفصیلی چگونه قول خدا
عز و جل لا تدری ما احدثوا بعدک بخطاب مستطاب حظی از واقعیت حاصل خواهد کرد و این اجلای بدیهیات است اکنون
عنان شبدیز خامه را در میدان استیفای بقیه روایات مطابق عهد موعود منعطف میسازم و در روایه تذکار این
احادیث میپردازم حدیث سی و دویم روایت ابن عباس است و بسبب طول عبارت موضع حاجت ازان نقل میکنم

فَتَقُولُ عِنْدَ ذٰلِكَ يَا رَبِّ قَدْ سَئِمْتُ الْحَيٰوةَ وَبَرِمْتُ بِاَهْلِ الدُّنْيَا فَاَلْحِقْنِي بِاَبِي فَيُلْحِقُهَا اللّٰهُ عَزَّ
وَجَلَّ بِي فَتَكُونُ اَوَّلَ مَنْ يَلْحَقُنِي مِنْ اَهْلِ بَيْتِي فَتَقْدَمُ عَلَيَّ مَحْزُونَةً مَكْرُوبَةً مَغْمُومَةً مَغْصُوبَةً مَقْتُولَةً
فَاَقُولُ عِنْدَ ذٰلِكَ اَللّٰهُمَّ الْعَنْ مَنْ ظَلَمَهَا وَعَاقِبْ مَنْ غَصَبَهَا وَاَذِلَّ مَنْ اَذَلَّهَا فَتَقُولُ الْمَلٰئِكَةُ
عِنْدَ ذٰلِكَ آمِين ازین حدیث صراحة و علانیة واضح شد که جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم ذریه
طاهره خود را جمع فرموده و فضائل ایشان ارشاد نموده آنچه بر ایشان از دست اعدا العیاذ بالله بگذشته بوحی آسمانی
ازان خبر داده و درباره جناب سیدة النساء این امور را بر شمرد که چون التعاب آلام بغایت قصوی رسد

واینها تمامی قوم بر لعنت و عداوه اهل بیت امجاد علیهم السلام من رب العباد باثبات انجامد فاطمه زهرا بجناب
کبریا عرض کنند که خداوندا الکنون مرا به پیغمبر خود ملحق کن پس اول از تمامی اهل بیت در کمال حزن و غم و تنگی حق
او را غصب کرده باشند و او از دست اشقیا بشهادت رسیده نزد من حاضر شود پس من دعا بکنم که خدایا در کنار رحمت
قومی که در حق پاره جگر من ظلم و جور روا داشتند و حقوق او را تلف ساختند پس ملائکه آمین گویند و آثار اجابت ظاهر شود
هر گاه جناب سید المبشرین را از همه امور اطلاع باشد و در حق ظالمین و غاصبین حق اهل بیت تبرا و لعن فرماید
و دوری ایشان از رحمت خدا خواهد محال است که این علم جبل مبدل شود و آنجناب با اینهمه کدورت و غبار و
و عداوت و بغض در باب شفاعت ایشان کمر همت محکم بربندد و بنیاد شفقت و عطوفت که در باره
فاطمه و مرتضی داشت از دست مبارک خود بر کنند و ایزد سبحانه لا تدری ارشاد نماید **حدیث چهاردهم**
نیز روایت عبد الله عباس رضی الله عنهما که شیخ امام اعظم طوسی در امالی خویش از شیخ المشایخ اخراج کرده قال
لَمَّا حَضَرَتْ رَسُولَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ الْوَفَاةُ بَكَى حَتَّى بَلَّتْ دُمُوعُهُ لِحْيَتَهُ فَقِيلَ
يَا رَسُولَ اللّٰهِ مَا يُبْكِيكَ فَقَالَ أَبْكِي لِذُرِّيَّتِي وَمَا يَصْنَعُ بِهِمْ شِرَارُ أُمَّتِي مِنْ بَعْدِي كَأَنِّي
بِفَاطِمَةَ بِنْتِي وَقَدْ ظُلِمَتْ بَعْدِي وَهِيَ تُنَادِي يَا أَبَتَاهُ يَا أَبَتَاهُ فَلَا يُعِينُهَا أَحَدٌ مِنْ أُمَّتِي
فَسَمِعَتْ ذَلِكَ فَاطِمَةُ عَلَيْهَا السَّلَامُ فَبَكَتْ فَقَالَ لَهَا رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَا
تَبْكِينَ يَا بُنَيَّةُ فَقَالَتْ لَسْتُ أَبْكِي لِمَا يُصْنَعُ بِي بَعْدَكَ وَلَكِنِّي أَبْكِي لِفِرَاقِكَ يَا رَسُولَ اللّٰهِ
فَقَالَ لَهَا أَبْشِرِي يَا بِنْتَ مُحَمَّدٍ بِسُرْعَةِ اللَّحَاقِ فَإِنَّكِ أَوَّلُ مَنْ يَلْحَقُ بِي مِنْ أَهْلِ بَيْتِي این روایت
نقل روایت اول در مجلد فتن از بحار است و باواز بلند ندا میکند که جناب پیغمبر صلی الله علیه و سلم از ظلم و جور اعدا
و آلام جناب سیده علیها التحیة و الثنا و محدثات محدثین بتفصیل تمام واقف بوده حتی که الفاظ نوحه مبارکش نیز
حکایت فرموده **حدیث پانزدهم** روایت کتاب امالی است از ابو یعلی و موضع حاجت در آن این است
قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ اتَّقِ الضَّغَائِنَ الَّتِي لَكَ فِي صُدُورِ مَنْ لَا
يُظْهِرُهَا إِلَّا بَعْدَ مَوْتِي أُولَئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللّٰهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ ثُمَّ بَكَى النَّبِيُّ

صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقِيلَ مِمَّ بُكَائُكَ يَا رَسُولَ اللهِ قَالَ اَخْبَرَنِي جِبْرَئِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ اَنَّهُمْ يَظْلِمُونَهُ وَيَمْنَعُونَهُ حَقَّهُ وَيُقَاتِلُونَهُ وَيَقْتُلُونَ وَلَدَهُ وَيَظْلِمُونَهُمْ بَعْدَهُ و این حدیث دال است بر اینکه در اعتقاد جناب پیغمبر صلی الله علیه وسلم غاصبین خلافت و کاتمین آیات الهی از جماعت یهود بودند و اولئک یلعنهم الله ویلعنهم اللاعنون یکسان بودند یعنی مستحق لعنت ابدی باشند و از عذاب الهی نجات نیابند و بی ترتیبی و بوحی الهی دست ظلم بر اهل بیت دراز کنند حدیث شانزدهم نیز در بعضی کتاب ابو سعید خدری است و مضمونش با الفاظ ترجمین بجا آنکه گفت خبر داد رسول خدا صلی الله علیه وسلم بحضرت علی بن ابی طالب بانچه بعد از فوت او خواهد دید و بختهائیکه از طرف امت وجود بید پس حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام گریست و گفت یا رسول الله سوال میکنم از تو بحق من بر تو و حق قرابت خویشی من با تو و حق مصاحبتی که با تو دارم که بدرگاه خدای عز وجل دعا کنی که مرا بسوی خود ببرد و قبض روح من نماید پس رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود آیا از من سوال میکنی که پیش پروردگار خود دعا کنم از برای تغییر دادن امر حتمی که تغییرش ممکن نیست الی آخر القصة و از این حدیث هم نیز آن آشکار شد که در اعتقاد رسول رب العباد آنچه از دست خلفا بر اهل بیت گذشته بهیچ نوع تغییر آن ممکن نبود و هیچ وقت بردو می بطور تعلیق در آن گنجایش نمیداشت و جناب آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر کیفیت تفصیلی آن اطلاع تمام حاصل بود و از مطالعه امثال این حدیث نزد بنی اهل دانش و بینش راسخ شد که مظنون اهل خلافت که مقصود شریف از تجهیز جیش اسامه اخراج شیخین بود تا امیر المؤمنین صدر آرای مسند خلافت شود و هر یکی از شیخین محروم گردد سراسر بی اصل است تغییر امر حتمی خارج از بقعه امکان و عین محال و لا آفریدگار جهان است حدیث هفدهم نیز از حضرت امیر است قَالَ بَيْنَا اَنَا وَفَاطِمَةُ وَالْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ عِنْدَ رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اِذَا الْتَفَتَ اِلَيْنَا فَبَكَى فَقُلْتُ مَا يُبْكِيكَ يَا رَسُولَ اللهِ فَقَالَ اَبْكِي مِمَّا يُصْنَعُ بِكُمْ بَعْدِي فَقُلْتُ وَمَا ذَاكَ يَا رَسُولَ اللهِ قَالَ اَبْكِي مِنْ ضَرْبَتِكَ عَلَى الْقَرْنِ وَلَطْمِ فَاطِمَةَ خَدَّهَا وَطَعْنَةِ الْحَسَنِ فِي الْفَخِذِ وَالسَّمِّ الَّذِي يُسْقَى وَقَتْلِ الْحُسَيْنِ اه و این روایت نص است در اینکه آن جناب بر تمامی تفاصیل ظلم و بیداد که بر ذریه نبویه رفت واقف بود و اهل بیت خود را در اوقات متفرقه

اندک اندک برین امور واقف می‌شود چنانچه مقتضای مصلحت است و بعد از جمع و تلفیق این احادیث و آنچه
بعد ازین می‌آید در معروضات فقیر خاکسار هرگز ارتیاب را مدخلی نمی‌ماند کما لا یخفی حدیث هشتم روایت
امام اعظم طوسی کتاب امالی باعتراف شهید ثالث در مجالس المؤمنین است از قیس بن سعد قال سمعت
عَلِیَّ بْنَ اَبِی طَالِبٍ عَلَیْهِ السَّلَامُ یَقُولُ اَنَا اَوَّلُ مَنْ یَجْثُو بَیْنَ یَدَیِ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ یَوْمَ
الْقِیَامَةِ لِلْخُصُومَةِ یعنی حضرت امیر المؤمنین فرمود که من اول نزد خدای تعالی جهت خصومت مخالفان
خود زانو بر زمین خواهم زد سبحان الله جناب مرتضوی قسیم جنت و نار بر دشمنی آنها پیش قاضی روز جزا روی
مبارک بر زمین نهد و خواهد که بکمال جد و جهد مخالفین خویش را بدوزخ برد و سید المرسلین با وصف آنهمه علم
تفضیلی که در حقیقت علم مرتضوی در جنب آن مثل قطره از دریا و ذره از صحراست شفاعت آنها کند و انواع
عطوفت و اقسام شفقت درباره شان مرعی دارد حدیث نوزدهم روایت سلیم بن قیس گفت از سلمان شنیدم
که چون حضرت رسول صلی الله علیه و سلم بملاء اعلی رحلت نمود و مردم کردند آنچه کردند و ابوبکر و عمر و ابو عبیده آمدند
و مخاصمه کردند با انصار و حجتیکه علی با اهل بیت بگوید ایشان گفتند حجت ایشان این بود که ای گروه انصار
قریش احق اند بخلافت از شما زیرا که حضرت رسول از قریش است و مهاجران بهتر اند از شما زیرا که
خدا در قرآن ایشان را پیش از انصار ذکر کرده است و ایشان را تفضیل داده است و حضرت رسول صلی الله
علیه و سلم فرمود که امامان از قریش اند سلمان گفت من رفتم بخدمت امیر علیه السلام و او مشغول غسل دادن
حضرت رسول بود زیرا که آن حضرت وصیت کرده بود که کسی غیر او مرتکب غسل او نشود پس گفت یا رسول الله
که اعانت میکند مرا بر غسل تو گفت جبرئیل پس هر عضوی که حضرت میخواست که بشوید جبرئیل میگردانید آن عضو را
و طاهر میکرد و چون از غسل و کفن و حنوط فارغ شد مرا طلبید با ابوذر و مقداد و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام
ما در عقب او صف بستیم و بر او نماز کردیم و عائشه در آن حجره بود جبرئیل چشم او را گرفت که آن نماز را ندید پس
رخصت داد صحابه را که ده ده نفر داخل میشدند و بر دور حضرت می‌ایستادند و علی علیه السلام آیه اِنَّ اللّٰهَ
وَمَلٰئِکَتَهٗ یُصَلُّوْنَ عَلَی النَّبِیِّ را تا آخر میخواند و ایشان صلوات میفرستادند و میرفتند تا آنکه همه

همه مهاجران و انصار داخل شدند و صلوات میفرستادند و می رفتند و نماز حقیقی همان نماز بود که اول
کرده شد و اگر ایشان را خبر میشد طمع میکردند که امامت نماز را ابوبکر بکند پس سلمان گفت که من خبر دادم امیرالمؤمنین را
بانچه آن منافقان کردند در وقتیکه مشغول غسل بود و گفتم الحال ابوبکر بر منبر نشسته است و مردم راضی نمیشوند که
بیک دست با او بیعت کنند و با هر دو دست با او بیعت میکنند حضرت فرمود یا سلمان دانستی که اول کسی که با او بیعت کرد
وقتیکه بر منبر حضرت رسول صلی الله علیه و سلم بالا رفت که بود گفتم نه ولیکن در سقیفه اول کسی که با او بیعت کرد بشیر بن
سعد بود و پس ابو عبیده پس عمر پس سالم مولای ابی حذیفه پس معاذ بن جبل حضرت فرمود او را نمیگویم ولی کسی را می گویم که بر منبر
با او بیعت کرد سلمان گفت نمیدانم اما دیدم مرد پیری را که تکیه بر عصای خود کرده بود و در میان دو چشمش علامت سجده بود
و بسیار متعبد مینمود چون ابوبکر بر منبر نشست اول او بالا رفت و گریست و گفت الحمد لله نمردم تا ترا در این مکان دیدم
دست را بگشا و دست را دراز کرد و با او بیعت کرد پس گفت این روز است مثل روز آدم پس از منبر فرود آمد و
از مسجد بیرون رفت حضرت فرمود یا سلمان دانستی که او که بود گفتم نه ولیکن سخن او مرا بد آمد و چنان می نمود که شماتت میکرد
بوفات حضرت رسول حضرت فرمود که او شیطان لعنه الله بود خبر داد مرا رسول خدا صلی الله علیه و سلم که ابلیس و سرکردهای
اصحابش حاضر شدند در روز غدیر که حضرت رسول مرا بخلافت نصب کرد بامر خدا و خبر داد مردم را که من اولی ام
با ایشان از جانهای ایشان و امر کرد ایشان را که حاضران بغایبان برسانند پس اتباع آن لعین و متمردان اصحاب
او با او گفتند که این امت مرحوم و معصوم اند و ترا و ما را بر ایشان دستی نخواهد بود و ایشان پناه خود و امام
خود را بعد از پیغمبر دانستند پس شیطان غمگین و محزون برگشت حضرت امیر فرمود که پس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
فرمود که چون من از دنیا روم در ظله بنی ساعده با ابوبکر بیعت خواهند کرد پس بمسجد خواهند آمد و اول کسی که بر منبر من با او
بیعت خواهد کرد شیطان خواهد بود بصورت پیر مرد متعبدی چنین خواهد گفت پس بیرون خواهد رفت و شیاطین
و اتباع خود را جمع خواهد کرد پس ایشان او را سجده خواهند گفت که ای سید و بزرگ ما توئی که آدم را از بهشت بدر کردی
پس او در جواب خواهد گفت که کدام امت اند که بعد از پیغمبر خود گمراه نشدند شما می گفتید که من بر ایشان راهی ندارم دیدید
چگونه ایشان را بر مخالفت پیغمبر خود داشتم این است که حق تعالی فرموده است وَلَقَدْ صَدَّقَ عَلَيْهِمْ إِبْلِيسُ

ظنه فاتبعوه الا فریقا من المؤمنین یعنی تحقیق که راست کرد بر ایشان شیطان گمان خود را پس پیروی
کردند او را مگر گروهی از مؤمنان انتهی ترجمه حدیث سلیم علی لسان الباقر المجلسی فی کتابه حق الیقین و دلالت این
حدیث بر مطلوب چنان عیان است که حاجت به بیان ندارد حدیث ششم در تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام از جناب
امیر است و بجهت طول عبارتش بر مطلب ضروری اکتفا نموده می آید قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
یا علی ان اصحاب موسی اتخذوا عجلا من بعده وخالفوا خلیفته وستتخذ امتی بعدی
عجلا ویخالفونک وانت خلیفتی علی هؤلاء الضاهون اولئک فی اتخاذهم العجل الا
فمن وافقک واطاعک فهو معنا فی الرفیق الاعلی ومن اتخذ بعدی العجل وخالفک ولم
یتب فاولئک مع الذین اتخذوا العجل زمان موسی علیه السلام ولم یتوبوا فی نار جهنم
خالدین مخلدین و این حدیث هم در مدعای سابق و لاحق نص است زیرا که مدلولش آنست که باعتقاد
افضل البشر رتبه از غاصبین خلافت و متخذین عجل سامری که بی توبه از جهان رفتند در عقوبت یکسان اند و هم
منطوق حدیث مرقوم است که این هر دو قوم باختیار علم بود در دوزخ مخلد خواهند بود و لیس بعجب انها عین مجادله
با جناب احدیت و تبدیل علم بجهل است و شان پیغمبران خصوصا خاتم المرسلین منزه از آن حدیث هفتم
روایت صاحب کشف الغمه از جابر بن عبد الله انصاری است قال دخلت فاطمة علیها السلام علی
رسول الله صلی الله علیه وسلم وهو فی سکرات الموت فانکبت علیه تبکی ففتح عینه وافاق ثم
قال یا بنیة انت المظلومة بعدی وانت المستضعفة بعدی فمن آذاک فقد آذانی و
من غاظک فقد غاظنی ومن سرک فقد سرنی ومن برک فقد برنی ومن جفاک
فقد جفانی ومن وصلک فقد وصلنی ومن قطعک فقد قطعنی ومن انصفک فقد انصفنی ومن
ظلمک فقد ظلمنی لانک منی وانا منک وانت بضعة منی وروحی التی بین جنبی ثم قال
علیه السلام الی الله اشکو ظالمیک من امتی ثم دخل الحسن والحسین فانکبا علی رسول الله
صلی الله علیه وسلم وهما یبکیان ویقولان انفسنا لنفسک الفداء یا رسول الله فذهب علی لینحیهما

عنه

عنه فرفع راسه الیه ثم قال ضمهما یا اخی یشمانی واشمهما وتزود واتزود
منهما فانهما مقتولان بعدی ظلما وعدوانا فلعنة الله علی من یقتلهما ثم قال یا علی
انت المظلوم بعدی وانا خصم لمن انت خصمه یوم القیمة و این حدیث نیز از براهین تعینیه و نصوص
قطعیه مدعای فقیر است بتقریب تقدم ذکر که آنحضرت صلی الله علیه وسلم در بیان فضائل و محامد فاطمه زهرا رضی
الله عنها و آنکه ایذای او عین ایذای من است و ارضاء او ارضای من و غضب او عین غضب من است اینهم ارشاد فرمود
که شکوه ظالمین و غاصبین حقوق تو روبروی خدای عزوجل خواهم کرد و دشمن کسی خواهم بود که دشمن او و علی باشد
روز قیامت و اینهم ارشاد فرع آنست که حضرت ازین سوانح و حوادث بخوبی مطلع بود حدیث بیست و
دوم در کتاب مختصر است از تصانیف حسن بن سلیمان نقلا من کتاب الدر المنتقی
فی مناقب اهل التقی بروایت عبدالله عباس و اینهم طولانی است مقام ضرورت را ملخص مینمایم
که جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود که ای ابن عباس اگر ملائکه مقربین و انبیاء مرسلین جمع شوند بر بغض علی
حق تعالی البته ایشان را در دوزخ اندازد و عذاب عرض کردم که حضرت کسی هست که ترا دشمن دارد فرمود بلی قومی از امت
من اند خیال دارند که در امت من هستند و حالانکه هیچ نصیبی از اسلام برای ایشان نزد او تعالی مقرر نیست انتهی
عجب است که خود ازین امور خبر دهند در روز قیامت مخاطب بخطاب لا تدری شوند و عجب تر آنکه انبیاء علیهم
السلام در صورت بغض امیرالمومنین خواهی نخواهی بجهنم روند و بر فرض و تسلیم شفاعت کسی را در حق ایشان
قبول نکنند و جناب سید المرسلین در حق مخربین بیت اهل بیت و محرفین قرآن مجید و قاتلین و معصوم
الی غیر ذلک مستعد بشفاعت شوند کبرت کلمة تخرج من افواههم ان یقولون الا کذبا
و موید این مطالب است روایت ابن بابویه در بحار الانوار متضمن بآنکه جناب قدوة الانبیاء بعد از بیان علامات وصی خود
فرمود که او سی سال بقیه حیات خواهد ماند و انواع ایذا و عناد از دست غاصبین خواهد برداشت و در آخر با دختر
ابوبکر قتال خواهد کرد و فتحیاب خواهد شد انتهی ملخصا و هم ازین جنس است آنچه در تفسیر عیاشی از حضرت سید الساجدین مروی است
که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم خطاب با امیرالمومنین نمود که هرگاه ابوبکر را خلیفه سازند چه خواهی کرد گفت

که این شمشیر خواهم کشید و منع خواهم کرد فرمود اگر صبر اختیار کنی نامید ثواب بهتر است از آنکه شمشیر بدست گیری و قتال
نمائی عرض کرد چون خیر من درین است صبر و سکوت اختیار خواهم کرد پس تعرض عمر و عثمان را بهمان نهج مذکور ساخت و
فرمود چگونه باشد حال تو وقتیکه مردم ترا خلع کنند جوابی نداد حضرت فرمود در آنوقت باید اختیار کنی یکی از دو کار
یا شمشیر کشی یا آنکه اگر چنین نکنی آتش را برای خویش مهیا و آماده دانی انتهی ملخصا حدیث بیست و سوم
روایت کلینی است بسند معتبر از امام موسی بن جعفر که ترجمهٔ آن بر زبان ملا محمد باقر مجلسی باین الفاظ در حیات
القلوب زیب و زینت یافته که آنحضرت فرمود که از پدرم حضرت امام صادق علیه السلام پرسیدم که آیا چنین بود
که حضرت امیر المؤمنین کاتب وصیت نامهٔ رسولخدا صلی الله علیه وسلم بود که حضرت بر او القا میکرد و او می‌نوشت
و جبرئیل و ملائکه مقربین گواهان بودند حضرت صادق علیه السلام ساعتی ساکت شد و بعد از آن فرمود که چنین بود که گفتی
ولیکن چون وفات آنحضرت قریب شد جبرئیل از جانب خداوند جلیل نامهٔ نوشته تمام کرده و مهر کرده آورد با امینان
خداوند عالمیان از ملائکه مقربین پس جبرئیل گفت یا محمد امر کن که بیرون کنند آنها را که نزد تو اند بغیر وصی تو علی
ابن ابی طالب تا آنکه نامهٔ آسمانی را از ما بگیرد وصی تو و گواه گیری تو ما را بآنکه نامه را باو سپردی و او ضامن شود که عمل نماید
بآنچه در آن نامه است پس امر کرد حضرت رسول صلی الله علیه وسلم که هر که در آن خانه بود بیرون کردند بغیر علی بن ابی طالب و
فاطمه در میان پرده نشسته بود پس جبرئیل گفت یا محمد پروردگار سلام میرساند ترا و میفرماید که این نامه چیزیست که در شب معراج
و غیره از آن عهد کرده بودم با تو و شرط کرده بودم بر تو و گواه شده بودم بآن بر تو و گواه گرفته بودم بر تو ملائکه خود را
با آنکه من کافیم از برای گواه بودن ای محمد حضرت رسول صلی الله علیه وسلم چون این سخن را از حضرت جبرئیل شنید بندهای
بدن مبارکش از خوف لرزید و فرمود که ای جبرئیل پروردگار من سلام است از همه نقصها و از وست همه سلامتها و
بسوی او بر میگردد همه نعمتها راست گفته است پروردگار من وفا بوعدهٔ خود نموده است بده نامه را پس جبرئیل علیه السلام
نامه را بحضرت داد و امر کرد که بحضرت امیر المؤمنین بدهد چون حضرت رسول خدا صلی الله علیه وسلم بآن حضرت تسلیم کرد
فرمود که این نامه را بخوان حضرت نامه را حرف حرف خواند تا بآخر نامه رسید چون تمام کرد حضرت رسول الله
صلی الله علیه وسلم فرمود که این عهد پروردگار منست بسوی من شرطی است که بر من گرفته است و امانتی است از نزد من

نزد من و من برسانیدم آن را و آنچه خیرخواهی امت بعمل آورد مهم ادای رسالتهای خدا نمودم حضرت امیرالمؤمنین
علیه السلام فرمود که گواهی میدهم از برای تو پدر و مادرم فدای تو باد که تبلیغ رسالت کردی و خیرخواهی امت نمودی و تصدیق
می نمایم ترا آنچه گفتی و گواهی میدهد از برای تو گوش و چشم و گوشت و خون من پس جبرئیل گفت من نیز از برای شما بر آنچه
گفتید از گواهانم پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود یا علی گرفتی وصیت مرا و دانستی آنرا و ضامن شدی از برای خدا
و از برای من که وفا کنی بهر عهدی که در این نامه نوشته است حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه فرمود که بلی پدر و مادرم فدای
تو باد بر من است ضمان آنها بر خداست که مرا یاری کند و توفیق دهد که بآنها عمل نمایم پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله
و سلم فرمود میخواهم که بر تو گواه بگیرم که چون روز قیامت نزد من آئی برای من گواهی دهی که حجت تو تمام کردم حضرت امیر
المؤمنین فرمود که جبرئیل و میکائیل با ملائکه مقربین که حاضرند میان من و تو گواهند حضرت امیر فرمود که گواه شوید بر من ولکن
نیز ایشان را گواه میگیرم پدر و مادرم فدای تو باد پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله ایشان را گواه گرفت و از جمله آنچه بر
آن حضرت شرط گرفت بامر جبرئیل از جانب خداوند عالمیان این بود که گفت یا علی وفا کنی بآنچه در این نامه هست از
دوستی کسیکه با خدا و رسول دوستی کند و دشمنی کسی که با خدا و رسول دشمنی کند و بیزاری نمودن از ایشان و بر آنکه صبر کنی
بر فرو خوردن خشم و ظلم ایشان و بر رفتن حق تو و غصب کردن خمس تو و ضایع کردن حرمت تو حضرت امیر گفت بلی یا رسول الله
پس امیرالمؤمنین فرمود که سوگند یاد میکنم بحق آن خداوندیکه دانه را شکافته و خلایق را آفریده است که شنیدم از جبرئیل
که می گفت یا رسول خدا که یا محمد اعلام کن او را که هتک حرمت تو خواهند کرد و حرمت خدا و رسول را
و ریش او را از خون سر او خضاب خواهند کرد پس حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که چون این کلمه را شنیدم از
جبرئیل امین بیهوش شدم و بر رو افتادم و گفتم که بلی قبول کردم و راضی شدم هر چند هتک حرمت من بکنند و سنتها را
معطل گردانند و ریشم از خون رنگین کنند و در همه احوال صبر خواهم کرد و امید اجر از پروردگار خواهم داشت
تا آنکه مظلوم نزد تو آیم پس حضرت رسول صلی الله علیه و سلم فاطمه و حسن و حسین صلوات الله علیهم اجمعین را طلبید
و ایشان را اعلام کرد مثل آنچه حضرت امیر را اعلام کرده بود و ایشان نیز جواب گفتند مثل آنچه حضرت امیر جواب گفت
پس وصیت نامه را بحضرت امیرالمؤمنین علیه السلام سپردند چون حضرت امام موسی علیه السلام سخن را

تا باینجا رسانید راوی پرسید که دران وصیت نامه همه نوشته بود حضرت فرمود که منتهای خدا و منتهای
رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم راوی پرسید که آیا دران نوشته بود که منافقان غصب خلافت امیر المومنین خواهند
کرد حضرت فرمود بلی والله جمیع آنچه کردند دران نامه نوشته بود مگر نشنیده قول حق تعالی را که اِنَّا نَحْنُ نُحْیِی
الْمَوْتٰی وَنَکْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَآثَارَهُمْ وَکُلَّ شَیْءٍ اَحْصَیْنَاهُ فِیْ اِمَامٍ مُّبِیْنٍ یعنی ما زنده میگردانیم
مردگان را و می نویسیم آنچه پیش فرستاده اند و آنچه بعد از ایشان بر اعمال ایشان مترتب میشود و همه چیز را احصا کرده ایم
در امام مبین یعنی لوح محفوظ یا حضرت امیر المومنین حضرت فرمود که رسول خدا صلی الله علیه وسلم با حضرت
امیر المومنین و فاطمه صلوات الله علیهما فرمود که آیا فهمیدید آنچه بشما گفته ام و قبول کردید که بانها عمل نمایید
گفتند بلی قبول کردیم چنانچه حق قبول کردن است و صبر میکنیم بر آنچه بر ما دشوار شود و ما را بخشم آورد انتهی و
دلالت این حدیث با انضمام قسم امام صادق علیه السلام بر مدعا اینکه جناب پیغمبر صلی الله علیه وسلم بمقتضای روایات
متضمنه شعر [?] بر محدثات و بدعات خلفای راشدین بتفصیل تمام واقف بود نه بمثابتی است که در ظهور و روشنی کمتر
از آفتاب باشد حدیث بست و چهارم باعتراف ملا باقر مجلسی در حق الیقین و غیر آن باسانید معتبره بزعم
او از حضرت امام صادق علیه السلام منقول است که در وقتیکه گریبان حضرت امیر علیه السلام میکشیدند نزد ابوبکر
می آوردند چون نزدیک مرقد مطهر حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم رسید این آیت را خواند یَا ابْنَ اُمَّ
اِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضْعَفُوْنِیْ وَکَادُوْا یَقْتُلُوْنَنِیْ پس دستی از قبر شریف بیرون آمد بجانب ابوبکر که
همه شناختند که دست آنحضرت است صلی الله علیه وآله وسلم و صدای ظاهر شد که شناختند که صدای حضرت رسول است
که اَکَفَرْتَ بِالَّذِیْ خَلَقَکَ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُّطْفَةٍ ثُمَّ سَوّٰکَ رَجُلًا یعنی آیا کافر شدی بآن خداوندی
که ترا آفریده از خاک پس از نطفه پس ترا درست مرد کرد بلفظه و دلالت قطعیه این حدیث شریف هم بر مدعا از ضعف
بآن الجنان [?] است که محتاج ترتیب مقدمات باشد حدیث بست و پنجم از عبدالله بن بکر است که ابن قولویه
در کتاب کامل الزیارت روایت کرده ترجمه اش بزبان مجلسی در حق الیقین آنکه با حضرت صادق علیه السلام رفیق بودم
از مدینه تا آنکه پس در منزلی فرود آمدیم که آن را عسفان میگویند پس گذشتیم بکوه سیاهی از جانب چپ راه

گفتم یا ابن رسول الله چه بسیار وحشت افزا است این کوه موحشی مثل این ندیده ام حضرت فرمود ای پسر بکر
میدانی که این چه کوه است گفتم نه فرمود این کوه است که آن را کمد میگویند و آن بر وادی از وادیهای جهنم واقع است
و در این کوه می باشند قاتلان پدرم حسین علیه السلام خدا ایشان را در زیر آن جا داده است و از زیر ایشان جاری میشود
جمیع نهرهای جهنم از غسلین و حمیم و آنچه بیرون می آید از جب حزن و از فلق و از آثام و از طینت خبال و از
جهنم و از لظی و از حطمه و از سقر و از جحیم و از هاویه و از سعیر و هرگز هیچ وقت از این کوه بلند نگذشته ام مگر آنکه ابوبکر و عمر را
می بینم که استغاثه می کنند بسوی من و نظر میکنم بسوی قاتلان پدرم پس با ابوبکر و عمر میگویم که ایشان آنچه کردند
بسبب اساسی بود که شما گذاشتید چون حاکم شدید بر ما رحم نکردید و ما را کشتید و ما را از حق خود محروم گردانیدید حق
ما را غصب کردید و جمیع امور ما را متصرف شدید خدا رحم نکند کسی را که شما را رحم کند بچشید وبال آنچه را پیش
فرستاده اید و خدا ظلم کننده نیست بر بندگان گفتم فدای تو شوم این کوه به کجا منتهی میشود فرمود بزمین ششم
جهنم و در انجاست قطان و چاهان هستند بر جهنم زیاده از ستاره های آسمان و قطره های باران و قطرات دریا و ذره های خاک
و بر هر کوهی ملکی موکل است که با مر ازان بفارقت نمیکنند انتهی بلفظه اگر خلفای اول ما شنوند البته تا آل این عاید بجانب مصطفی
میکنند نعوذ بالله من ذلک حدیث بیست و ششم که خاتمه این دلائل است افاده حضرت سلیم بن قیس

انّه لمّا قُتل الحسین بن علیّ بن ابی طالب علیهما السلام بکی ابن عبّاس بکاءً شدیداً ثمّ
ما لقیت هذه الامّة بعد نبیّها اللّهمّ انّی اشهدک انّی لعلیّ بن ابی طالب و لولده ولیّ
ولعدوّه عدوّ ومن عدوّ ولده بریّ وانّی سلمٌ لامرهم ولقد دخلت علی ابن عمّ رسول الله
صلّی الله علیه وسلّم بذی قار فاخرج لی صحیفةً وقال لی یا ابن عبّاس هذه صحیفةٌ املاها
رسول الله صلّی الله علیه وسلّم وخطّی بیدی قال فقلت یا امیر المؤمنین اقرأها علیّ فقرأها
فاذا فیها کلّ شیءٍ منذ قبض رسول الله صلّی الله علیه وسلّم وکیف یُقتل الحسین ومن
یقتله ومن ینصره ومن یستشهد معه وبکی بکاءً شدیداً وابکانی وکان فیما قرأه کیف
یُصنع به وکیف تستشهد فاطمة وکیف یستشهد الحسن وکیف

تغدر به الامة فلما قرأ مقتل الحسين ومن يقتل معه اكثر البكاء ثم ادرج الصحيفة
وفيها ما كان وما يكون الى يوم القيمة وكان فيما قرأ امر ابي بكر وعمر وعثمان و
كم يملك كل انسان منهم وكيف يقع على علي بن ابي طالب ووقعة الجمل ومسير
عائشة وطلحة والزبير ووقعة صفين ومن يقتل بها ووقعة النهروان وامر
الحكمين وملك معاوية ومن يقتل من الشيعة وما يصنع الناس بالحسن وامر يزيد
بن معاوية حتى انتهى الى قتل الحسين فسمعت ذلك فكان كما قرأ ولم ينقص
ورأيت خطه في الصحيفة لم يتغير الى آخر الحديث این روایت نیز از براهین قاطعه واوله ساطعهٔ دعوی
ایشان است که جزئیات وکلیات خلفای ثلثه بتفصیل صریح تمامتر در علم سید المرسلین بوضوح تمام داشت زیرا که ابن
عباس بعد مقتل اصحاب عبا یعنی جناب شهید کربلا گریه وزاری آغاز نهاد وگفت که روزی در امیر المومنین حاضر شدم
صحیفه که املای آن از جناب خاتم النبیین بخط خودش بود بمن نمود وعبارتش بمن خواند دریافتم که آنچه از سوانح ووقعات
از دست خلفا بر اهل بیت سید انبیا صلی الله علیه وسلم گذشته مفصل مذکور است وقصهٔ شهادت فاطمه زهرا وکیفیت
آنچه بر حسن مجتبی وشهید کربلا گذشت بتفصیل تمام واقع است حتی که اسامی ناصرین ومتخلفین همراه ان مندرج ومندمج
است وواقعهٔ جمل وصفین واسامی مقتولان در جنگ نهروان وسلطنت معویة بن ابی سفیان ونامهای شیعیان که
در زمان کشته خواهند شد دران صحیفه مسطور گشته پس اگر مصداق این حدیث خلفای ثلثه باشند وعلمای
امامیه بنیا را اقرار دهند پس نفی رایت از جناب رسالت صلی الله علیه وسلم درباره محدثات ومخترعات شان
چگونه راست آید بالجمله ازین احادیث ثابت شد که آنحضرت صلعم غاصبین خلافت امیر المومنین را بذوات ایشان
وعیانهم می شناخت وبرنامی جور وجفا واحداث وابداع عبادات ابالیه کلیه وجزئیه اطلاع داشت پس سلب
این علوم از جناب پیغمبر صلی الله علیه وسلم بر تقدیر مذکور مستلزم کذب او تعالی است سبحانک هذا بهتان عظیم و
بر دانشمندان مستتر نیست که هر چند بعضی ازین روایات را باسامی مقدسه ائمه هدی یافته باشند
ولیکن چون علوم این بزرگان ما خوذ از جناب رسالت مصداق روی حدثنا عن جبریل عن الباری است

کما عرفت فی صدر المسلک الاول و تازه تر اینکه صاحب منیة المرید از هشام سالم و حماد بن عثمان و غیرهما
روایت کند قالوا سمعنا ابا عبد الله علیه السلام یقول حدیثی حدیث ابی و حدیث ابی
حدیث جدی و حدیث جدی حدیث الحسین و حدیث الحسین حدیث الحسن و حدیث
الحسن حدیث امیر المؤمنین و حدیث امیر المؤمنین حدیث رسول الله صلی الله
علیه و آله و حدیث رسول الله صلی الله علیه و آله قول الله عز و جل انتهی بعینه و صاحب صحیفة
المتقین بعد از اکثر روایات ائمه معصومین تصریح کرده که مراد از من ارتضی من رسول در قول او تعالی فلا
یظهر علی غیبه احدا الا من ارتضی من رسول حضرت امیر است گفته که مراد آنست که رسول خدا صلی
الله علیه و سلم علم ما کان و ما یکون را تا قیامت بآن حضرت تعلیم کرده انتهی بلفظه پس از جمله محالات است که با وصف
اینهمه علوم تفصیلی در حق خلفا و اشیاع شان سلب هدایت از جناب پیغمبر واقع شود و آنجناب بجهت شفاعت
اینها قاطع رحم قریب و حق آل امجاد خویش باشد بار خدایا مگر بر اصول موضوعه طائفه این معنی چندان مستبعد
نیست زیرا که از قدیم الایام در باب حضرات ائمه که مظلومی ملهوفی از ذاتیات ایشان است همین طریق جور و جفا
مسلوک بود نگاه نکنی بقصه حضرت ابو الآبا علیه التحیة و الثنا اعنی آدم صفی الله و ام الامهات یعنی حضرت حوا
که حسد بر حضرات بردند و دشمنی ایشان نمودند چنانچه تفصیلش از احادیث کتاب عیون اخبار الرضا
معلوم توان کرد تمام حدیث علی این باب السند این است حدثنا عبد الواحد بن محمد بن عبدوس النیسابوری
العطار قال حدثنا علی بن محمد بن قتیبة عن حمدان بن سلیمان عن عبد السلام بن صالح
الهروی قال قلت للرضا علیه السلام یا ابن رسول الله اخبرنی عن الشجرة التی اکل منها آدم و حوا
ما کانت فقد اختلف الناس فیها فمنهم من یروی انها الحنطة و منهم من یروی انها
العنب و منهم من یروی انها شجرة الحسد فقال کل ذلک حق قلت فما معنی هذه الوجوه
علی اختلافها فقال یا ابا الصلت ان شجرة الجنة تحمل انواعا فکانت شجرة الحنطة و
فیها عنب و لیست کشجرة الدنیا و ان آدم علیه السلام لما اکرمه الله تعالی ذکره باسجاد

ملائكته له وبلغ حالها لجنة قال في نفسه هل خلق الله بشراً افضل مني فعلم الله
عزّ وجلّ ما وقع في نفسه فناداه ارفع راسك يا آدم فانظر الى ساق عرشي فرفع آدم راسه
الى ساق العرش فوجد عليه مكتوباً لا اله الا الله محمد رسول الله علي بن ابي طالب
امير المؤمنين وزوجته فاطمة سيدة نساء العالمين والحسن والحسين سيدا شباب اهل
الجنة فقال آدم يا رب من هؤلاء فقال عزّ وجلّ هؤلاء من ذريتك وهم خير منك ومن
جميع خلقي ولولاهم ما خلقتك وما خلقت الجنة والنار ولا السماء والارض
واياك ان تنظر اليهم بعين الحسد فاخرجك عن جواري فنظر اليهم بعين الحسد
وتمنى منزلتهم فسلط الله عليه الشيطان حتى اكل من الشجرة التي نهي عنها وتسلط على
حوا لنظرها الى فاطمة بعين الحسد حتى اكلت من الشجرة كما اكل آدم فاخرجهما الله عزّ
وجلّ عن جنته واهبطهما عن جواره الى الارض انتهى بلفظه يعني با و رضا گفت که اختلاف
که درخت گندم بود یا انگور یا حسد فرمود همه حق است در اصل گندم بود و خوشه های انگور هم داشت و معنی حسد آنکه
چون آدم به بهشت بردند و ملائکه سجده کردند پنداشت که بهتر من دیگری نیست ندا آمد تا آدم سر بلند کرد دید
که بر ساق عرش مکتوب است لا اله الا الله محمد رسول الله علی بن ابی طالب امیر المؤمنین و زوجته
فاطمة سیدة نساء العالمین والحسن والحسین سیدا شباب اهل الجنة پرسید اینها کیستند فرمود فرزندان تو
بهتر از تو و تمام خلق بدون ایشان از جنت و نار و آسمان و زمین نشانی نمی نمود پس حذر دار باید بود و بچشم حسد
نباید دید الا از بهشت بیرون خواهم کرد پس آدم طلب منازل ایمه و حوا طلب منزلت فاطمه زهرا برای خویش
خواستند پس شیطان را مسلط کردند تا آنکه از درخت مذکور دانه ها خوردند و از همسایگی جدا گشتند پس مخفی نیست
که چنانچه در حدیث علل شیخ المشایخ و بحار مجلسی از ایمه هدی ما ثور گشته که اگر آدم گناه نمیکرد احدی از اولاد او
مرتکب عصیان نمی شد آه این گناه خاص بد خواهی در حق اهل بیت رسالت بنا در اولاد او عموماً خصوصاً
زمره متصدیه انبیاء و مرسلین متوارث باشد فاضل جالسی که جا لشکری رعونت نشیبود در سینه او ست در مقام

هم تشنیعات صاحب تحفه اثناعشریه متوجه است بلکه خیالات پریشان صاحب تحفه
تعرض بر هفوات او لو علی سبیل الاجمال برای تحمیل این اجزاء ضرور می نماید تا بر اهل بصیرت بلکه عوام
هم مانند فلق صبح هویدا شود که جالسی مذکور هر چند کوشش را در حسام چوبین بغایت قصوی
رسانیده لیکن نزد کاشفان استار و محرمان اسرار جز ژاژ خائی و یاوه درائی بیش نیست و نیز از کلامش
اما حدیث حضرت آدم که در کتب امامیه مروی گشته و سبب تشنیع ناصب عداوت عترت طاهره بر شیعیان اهل بیت
گردیده پس از جمله احادیث صحاح نیست تا اعتقاد کردن بآن و تصحیح نمودن آن از جمله ضروریات نزد امامیه
باشد و ایضا گویا بگوش این ناصب عداوت اهل بیت نرسیده که حسد بر دو قسم است یکی بمعنی غبطه و دوم
بمعنی تمنی زوال نعمت اول مباح است و ثانی مذموم و میدانم که اگر بمجرد ادعا این تقسیم اکتفا نمایم
ناصب عداوت عترت طاهره تکذیب خواهد نمود و لهذا یک حدیث صحاح ایشان که دلالت صریح دارد بر انحصار
ادعا نموده ام برای زدن دهن او را باین تقریب یاد نمودم که گفته اند ع دهن سگ بلقمه دوخته به ✱
ولساغ بعد ذلک ان یقال فی حقه فبهت الذی کفر کانه التقم الحجر و آن این است
که بخاری روایت نموده از ابو هریره ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال لا حسد الا
فی الاثنین رجل آتاه الله القران فهو یتلوه آناء اللیل والنهار فسمعه جار له فقال
لیتنی اوتیت مثل ما اوتی فلان فعملت مثل ما یعمل و رجل آتاه الله مالا فهو
ینفقه فی حقه فقال رجل لیتنی اوتیت مثل ما اوتی فلان فعملت مثل ما یعمل و
بتفاوت یسیر قریب باین مضمون حدیث دیگر است که آن را بخاری و مسلم و ترمذی روایت کرده اند پس جایز باشد که
حسد حضرت آدم ازین قبیل بوده باشد و چگونه چنین نباشد و حال آنکه حدیث مفضل بن عمر که ناصبی آن را مذکور
ساخته متضمن کلمه و حملها علی تمنی منزلتهم است که در قوت تفسیر معنی حسد است لیکن چون غبطه هر چند مباح است
اما نظر بعلو منزلت و شرف مرتبت جناب عترت سید المرسلین غبطه ایشان از قبیل ترک اولی است لهذا
حق سبحانه و تعالی علی حسب العادات الالهیه حضرت آدم را معاتب ساخته و ایضا حسد بمجرد آنکه

بمقتضای بشریت عارض شود نه آنکه بمقتضای آن کار نکند آدمی گنهگار بر آن نمی شود چنانچه در بعضی
احادیث ائمه عترت ماثور گشته و ایضا معلوم است که حضرت آدم متمسک گردیده بکلماتیکه تفسیر آن
بنا بر احادیث بسیار باسماء آل عبا شده لیکن باین قرینه بر این حسد بمعنی غبطه که از قبیل ترک اولی بود
اصرار نورزیده انتهی قول الناصب المکابر علیه ما یستحقه **اقول** این کلام محل بحث و کلام اهل کلام
است بوجوه بسیار که تعداد همه دشوار است مگر برای نشاط سامعین و نظار بر چند وجه قصر میکنیم **اول** آنکه
اگر بمعنی منع صحت اخراج حدیث مذکور از روایات صحاح اینست که حدیث از اصول اربعه مشایخ ثلثه
نیست و جامع کتاب مذکور هر چند جامع فقیه است لیکن چه ضرور که هر کتابش همپایه آن باشد یا مراد از منع
بدلالت التزام انکار اعتبار و لیاقت احتجاج است پس قطع نظر از آنکه دائره بحث را برای اهل حق
وسیع و برای خویش مانند چو هر فرد تنگ کردن است زیرا که وقت احتجاج و قصد الزام اهل سنت و جماعت جز
شتر گربه که ملمع از دو وجه رطب و یابس که بحکم الغریق یتشبث بکل حشیش بر آن دست نمی اندازند مگر (ب)
او مطالعه جلد اول بحار است زیرا که از آن معلوم میشود که مجلسی بعد از آنکه در فصل بیان اصول که ماخذ کتاب
اوست کتب صدوق را بر مصنفات سائر محدثین مقدم داشته و از جمله آن عیون الاخبار را بتقدیم بیان
مشرف ساخته اعتقاد آن دارد که کتاب مزبور با چند کتاب دیگر مثل علل و اکمال و توحید و خصال و امالی
و ثواب الاعمال غیر از هدایه و صفات و فضائل الشیعه و اشهر و مصادقة الاخوان در اعتبار و اشتهار مانند اصول
اربعه میباشد حیث قال لا تقصر فی الاشتهار عن الکتب الاربعة التی علیها المدار
فی هذه الاعصار وهی داخلة فی اجازاتنا و نقل منها من تأخر عن الصدوق من الافاضل
الاخیار و مخفی نیست که مراد از اشتهار مجرد شهرت و افتادن اسامی آن در افواه عوام نیست بلکه اعتماد
و اعتبار نزد علمای اعلام است چنانچه از ضمیمه عبارتش یعنی وهی داخلة الی آخرها و هم از عبارات دیگرش
بدلالت مطابقی جابجا پیداست از الاحتجاج و استدلال او بروایات کتاب مذکور نیز ظاهر صحیح خواهد
بود و مسک اصحاب عبادات انهار امجاد یعنی فاضل جائسی کتب مطبوع و غیر مطبوع نیز بر باد خواهد رفت

مع ذلک فقط از مطالعه کتاب مسطور معلوم توان کرد که شیخ صدوق بعد ذکر روایتی که مشتمل عجز او
و سند او باشد و کما ینبغی بمرتبه اعتبار و اعتماد نرسد خود تعرض میکند کما سبقت الیه الاشاره و از همینجا معلوم
توان کرد که عدد قدیم عترت طیبین بمطالعه این کتاب هنوز مشرف نشده و اگر مراد منع وثاقت و عدالت
رواة است مثلا پس [illegible]لالت دارد برآنکه چون در کتاب نصیحة المؤمنین و فضیحة الشیاطین روایت مذکور
بدون قدح در سند مسطور است گمان بد بهم رسانیده و کتاب عیون را بعیون بصیرت و جلاء العیون عین الیقین
بلا رمد ندیده زیرا که در سند حدیث نام چار محدث واقع شده نخستین عبد الواحد دوم علی سوم حمدان چهارم
عبد السلام اکنون مجملا از حال ایشان بحکم کتب رجال امامیه خبردار باید بود حال جلالت و معتمد بودن
راوی اول خود ظاهر است که فرد کامل امامیه علی الاطلاق بر افادات او در جمع و تلفیق احادیث این کتاب که باره
حالش در یافتی اعتماد کلی داشته و در کتب این فن علمای امامیه برین امر که ملاقی از شیوخ صدوق است افتخار
می کنند مع ذلک شهادت شهید ثانی که نزد مخالفین از احیا نه اموات است و قول او مثل قول آیت
نیست خبر راوی مذکور بلا شبهه صحیح است و تنها انحکام بر گواهی او موقوف نیست بلکه دیگران نیز بر ثقه
بودنش تنصیص میکنند و بیاد فقیر نمی آید که کسی خبر او را از پایه اعتبار ساقط کرده باشد چنانچه بر ناظر
افادات مجلسی در اسماء رجال مخفی نیست اما بقیه رواة پس کتاب خلاصه و تلخیص و نجاشی و غیر آن موجود
است هرگز احتمال جالسی بئس الاعداء اهل بیت سید الانبیاء که اصحاب ائمه و مشایخ محدثین را به چشم حقارت
دیده بر نمی تابد بلی اینقدر هست که بعضی از اهل تنقید درباره راوی اخیر گفتگو دارند یعنی بتسنن عبد السلام
مایل می شوند و براه دار السلام نمی روند و لیکن بر ناظر جلد آخر حبنه پوشیده نیست که مجلسی درباره خلوص تشیع و
آنکه او در لباس تسنن بکار خویش مشغول بود بلکه عیانا و جهرة در بعضی از اوقات مسجد تقیه را از سر
طیلسان توریه را از دوش بر می داشت بغایت علیا کوشیده و سعی وافر بتقدیم رسانیده دوم آنکه
از تتبع لغت مثل صحاح و قاموس و نهایه و مفردات الفاظ قرآن از تصانیف شیخ ابو القاسم حسین بن
محمد بن المفضل مشهور بامام راغب و صراح و مجمع البحرین اعتراف و اظهار و اظهار صاحب مجمع البیان

ودیگر اجلهٔ مفسرین شیعیان و کنز و منتخب و غیر آنها چنان معلوم میشود که اراده زوال نعمت از محسود
در معنی حسد ضرورست و درین مقام بر نقل عبارت مجمعین که اول مقصود است میپردازیم قال صاحب المجمع
الغبطة بالکسر حسن الحال وهی اسم من غبطته من باب ضرب اذا تمنیت مثل ماله
من غیر ان ترید زواله منه وهذا جائز ولیس من الحسد الا اذا تمنیت زواله و طریحی
صاحب مجمع البیان در تفسیر و حل لغات آیت کریمه ودّ کثیر من اهل الکتاب که لفظ حسد در آن وارد است
آنچه در عبارت مطلبه گفته محصول آن انست که حسد اراده زوال نعمت از محسود است و صیرورت آن بعینها از
خود و گاهی حسد را فقط بمعنی اراده زوال نعمت اطلاق می‌کنند و غبطه تمنی نعمت بدون زوال آن از محسود
و حسد مذموم است و در جای دیگر نیز همین تحقیق کرده و تصریح در عبارت نموده که حسد و غبطه با همدیگر متضاد و مخالف
اند پس استعمال لفظ حسد که در حدیث ائمه است بمعنی غبطه نظر بآنچه محققین مذهب جالسی گفته اند و باعتراف
در صوارم و حسام تحقیق کلام اهل بیت علیهم السلام فوقیتی زاید الوصف دارند بحلیه صحت معرا و هرگاه غلام
حدیث حضرت سید المرسلین تصریح می‌نمایند که اطلاق مذکور از قبیل مبالغه و مجاز است چنانچه از فتح و فیض الباری
و غیر جای دیگر ظاهر است و درینصورت هم قسمت فاضل ناصب بی نصیب از تحقیق و تدقیق است زیرا که گفتگو در حقایق
است نه مجاز سوم آنکه قول جالسی حال اینکه کلمه و حملها علی تمنی منزلتهم که در حدیث دیگر است در قوت تفسیر
تمنی حسد است دلیل دیگر بران است که حضرت مجتهد فانی مطالعه کتاب عیون نموده کما مر سابقا زیرا که جمله و تمنی
منزلتهم بلا فاصله در روایت عیون بعد جمله فنظر الیهم بعین الحسد چنانکه دانستی مروی است پس تفسیر قریب
مزعومی بلکه اقرب را گذاشتن و بر بعید بلکه ابعد دست انداختن کار مومن جالسی است و بس حیث انطبق علیه
قوله تعالی فقد ضل ضلالا بعیدا و اینهم نظر بر نسبت که او تصدی جواب این ابواب بعد از آن کرده
که مثل قارون و ثمانین از کثرت انبار درهم و دینار و حمل اسفار بستوه آمده و از کلامش جا بجا پیداست که
اکثر کتب فن را که دیدنش درین مباحث بر ضرور بود بمطالعه نیاورده چهارم آنکه جمله مسطوره یعنی
و تمنی منزلتهم که ضمیمه جمله فنظر الیهم بعین الحسد است و احتمال اردیکی آنکه برای دفع این توهم است که آدم

علیه السلام فقط حسد است یعنی زوال نعمت ازو خواسته اید و خواه از فاطمه بوده چنانکه طبرسی گفته که گاهی حسد را
بر معنی اطلاق میکنند دوم آنکه فاضل جائسی بلحاظ حدیث ثانی بجا آورده یعنی حسد حضرت آدم فقط
آرزوی مرتبه ائمه بود و دگر هیچ و چون احتمال ثانی باطل است بچند وجه اول متعین خواهد بود اولاً آنکه علمای
طائفه در بحث آیت غار بدلیل و دهی لا تحزن قید یا و حدیثاً ثابت کرده اند که حزن از باب معصیت بوده و کما سبق
المسلک اول مفصلاً پس درین مقام که بکمال تاکید و ایراد وعید شدید مقصود از نهی از حسد است بالطریق اولی
ثابت شد که حسد بر حقیقت خویش محمول است و هو المقصود ثانیاً آنکه محققین ایشان تصریح کرده اند که حسد غبطه مجاز
هم اگر واقع شده اند و مولف هم چنانکه دانی افاده نموده که بین التفسیر والمفسر والتاکید والموکد تطابق و حجت است
و کسانیکه حسد را بمعنی غبطه در حدیث جامع صحیح گرفته اند تصریح کرده اند که معنی مجازیست و ضرورت لبطن
آن دامن گرفته بار خدایا مگر گویند که درینجا هم ضرورتی یعنی عصمت حضرت آدم و این گر است گوئیم غلط محض
است غفر بیت بالت قضیه مسلم الثبوت که الحدیث یفسر بعضه بعضا که محمول بر این ما میر جا بجا وارد
میکنند و خود مجتهد جائسی درینجا کار بران بسته ثابت خواهیم کرد که درینجا ضرورت مقتضی آنست که حسد بر معنی
اصلی محمول باشد نه ثانی و اگر بر فرض و تقدیر این هر دو ضرورت کفا فارا شابراین شوند باز هم تقیید جانب است
اہل حق بنا بر تحقیق و الزام شیعه موجود است زیرا که مجاز حقیقی ندارد چنانچه بر طلبه علوم مخفی نیست ثالثاً
آنکه چون این حسد بمعنی غبطه است و غبطه امر محمود چنانچه عبارت مجمع البحرین در مقامیکه مقصود سوقش بالذات
تحقیق لفظ حسد است بدلالت مطابقی دال بر آنست و همچنین کتب دیگر مثل مجمع طبرسی لو بدلالة التزامیه پس وجه نهی
بر امر محمود که مرتبه اش از مباح بلا ریب بلند تر و معنی اولویت از سیما آن نور است چه معنی داشته باشد خصوصاً وقتیکه
حسن و قبح اشیا هم عقلی باشد چنانکه در کتب قوم و اہل اعتزال مضبوط است نه شرعی و برین قدر درینمقام
اقتصار نمیتوان کرد زیرا که خود حضرات ائمه که شفیق کتاب مجید اند ستایش غبطه فرموده اند بلکه از جمیع آیات و احادیث
این برگزیدگان بارگاه لم یزلی و مطالعه کتاب وافی و دیگر کتب احادیث بروایت حضرت امام صادق چنان
بمرتبه عیان میرسد که غبطه مقتضای ایمان مومنین است و حاشش بمیان در جمع رسیده

که روز قیامت خود حضرات انبیا عموماً ذوات عالیه خود را از غبطه بر بعضی از مقربین تحصیلا للثواب
معذور نخواهند داشت غلط گفتم چون حضرت امیر الجمال جاه و جلال طلب کرده بر تخت نور خواهند
نشانید جمیع انبیا و مرسلین غبطه خواهند کرد کما فی المناقب العلویة پس از شان کسی که لا یظلم مثقال ذرة
در شان او ست این بعید نمی‌نماید که حضرت آدم و حوا را بر مقتضای کمال ایمان بدین ذلت و خواری چند برگ از درخت
انجیر بر سر نگاه نهاده باشند تشهیر کنند و از بام جوشن بقعر خندق در اندازند و با وصف جاری شدن چشمه‌ها از چشم
ایشان توبه ایشان قبول نکنند و اینهمه استدلال باشتمال علی ما نقل صاحب مجمع البحرین کشد فشت
ان الحسد محمول علی الحقیقة و عداوة العترة را بعاً آنکه از تتبع کتب و روایات قدمای امامیه که شیخ
صدوق از خرمنهای شان خوشه چین است و استقرای تصانیف او و مطالعه نور الثقلین چنان بوضوح می انجامد
که چون آدم و حوا علیهما السلام مراتب فخیمه حضرات ائمه بر ساق عرش دیدند و ندای الهی در رسید که از اراده زوال
این مدارج عظیمه و آرزوی آن برای نفوس خویش بر حذر باید بود و گرنه در نهی و عصیان من مبتلا خواهید شد
و از ظالمان و ستمگاران محسوب خواهید گشت پرسیدند که خدایا ظالمان کیستند حکم شد که ظالمان آن قوم اند
که دعوی منزلت ائمه بغیر حق نمایند عرض کردند که خدایا چنانکه منزلت این زمره مقدس در بهشت بما نمودی امیدواریم که
ظالمان در دوزخ ببینیم پس دوزخ بحکم الهی الوف عذابها و صنوف عقابها برای ایشان ظاهر نمود و تمامی حالات
ظالمین و غاصبین را بر ایشان عیان کرد و حق تعالی فرمود که ظالمین و مدعین مناصب آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم در
درک اسفل اند کلما ارادوا ان یخرجوا منها اعیدوا فیها و کلما نضجت جلودهم بدلنا
سواها لیذوقوا العذاب اکنون ای آدم و حوا بعد اینهمه معرفت و ارتفاع حجب اگر آرزوی زوال
نعمت از ائمه خواهید کرد از جوار خود دور خواهم افگند و کمال رسوائی و مذلت بحال شما خواهد رسید با این همه که
شنیدند هر دو برشک بر مناصب این بزرگواران حسد بردند و آخر مخذول و منکوس گردیدند و از اجلای بدیهیات است
که آن ظالمین که خون آدم و حوا بعد اقدام حسد در میانه شان محشور شدن بمعیت آنها بحکم آفریدگار جهان اعنی
ایاکما ان تنظرا الیهم بعین الحسد و تمنیا منزلتهم عندی و محلهم من کرامتی

فتدخلكن بذلك في رهنتي وعصيتها فتكونا من الظالمين ضرور بود كسانى بوده‌اند كه
بمعنى مطلوب انبيا صعود يافته نه كسانيكه فقط بر تمنى قناعت كرده‌اند پس اين قسم احاديث در
ثبوت انچه گفتم و براى الزام اين قوم و ابطال تقريرات و تمويهات جالسى نمود كه هم حرفى ازان بزبان قلم
آورده نص قطعى خواهد بود فقطع دابر القوم الذين ظلموا والحمد لله رب العالمين شكر

دليل ديگر آنكه درين آن كه حضرت آدم و حوا در بے حسد و دشمنى عترت سيد انبيا نعوذ بالله افتاده‌اند از وجود
شهادت اين حضرات عينى و اثرى بود و نه از آلات و طرق جنگ و جدال و قتل و قتال اطلاعى و خبر و رنه اين هر دو بزرگ
بر اصول موضوعه شيعه كه تا كى خود كار آن بيان آيد از شيخين و نه على المعروف كه بدون استعمال سيوف و نصال حق
خدا را بزعم طائفه پامال كردند يا فرا گرفتند مع هذا اسامى متبركه ائمه از نور ايزدى بر ساق عرش
مكتوب بود تا هر چند آدم دست و پا زد ليكن دستش بدان نرسيد پس گفتن آنكه آدمى تا بمقتضاى حسد كارى
نميكند آثم نميشود خرافتى بيش نيست حاليا برين چند بحث اكتفا نموده باصل مدعا مشغول ميشويم و ميگوييم

دليل پنجم آنكه لفظ احداث بى تكلف بر خلفا منطبق نميشود چه پيدا است كه معنى لفظ احداث پيدا
كردن چيزى تازه است اعاده امرى را احداث نميگويند و لهذا لفظ اعاده معدوم در كتب قوم شايع است
احداث معدوم صورتى با رجوا ندارد و صاحب صراح در ترجمه لفظ حدث ميگويد نو شدن چيزى كه نبوده باشد
و اين نص است در انچه گفتم و نيز كريمه لعل الله يحدث بعد ذلك امرا و ذكر من الرحمن محدث
كه بمعنى تجدد و محدث است شاهد صدق است بر اين دعوى زيرا كه اين جماعت بر جوهر جبالية و صول
حضرات اماميه در وقت پيغمبر صلى الله عليه وسلم دشمنى با اهل بيت داشتند و جناب سيدة النساء و على مرتضى
و حسنين و ديگر محبوبين سيد المرسلين را از مبغوضين مى پنداشتند و جناب خاتم الرسل از جهت مخالفت و عداوت
اينها در نصب مرتضوى با وصف تكرار نزول جبرئيل و تاكيد حضرت رب جليل هر روز تسويف مى نمودند چنانچه
تفصيله فى المسلك الاول و چون مضمون امامت مرتضوى تعبر اين شواهد و دلائل و براهين مبرهن شده بود بانتشار
مجلس خالى از اغيار با عتبه تهد ملاى مجلسى بجا رو قدما و اشياع او در ديگر كتب او مزار آراسته‌اند و صحيفه ملعونه

باتفاق همدیگر نگاشتند و متفق الکلمه گردیده باهمدیگر قسمهای غلاظ و ایمان شداد یاد کردند که خلافت
را از خاندان نبوت صرف کنند و علی بن ابی طالب را در هیچ باب دخل ندهند پس غصب خلافت و ما یتفرع علیها
حقیقةً امری تازه نباشد بلکه آن عین مقتضای صحیفهٔ مذکوره و تصریحات قوم در حیات آنسرور صلی الله علیه وسلم
باشد که بحکم احادیث نبوی بزعم شیعه در قال و مقال صحیفهٔ مذکوره بود باز بقلم آوردند آنگاه در خانهٔ کعبه
مدفونش کردند پس اینهمه مادهٔ امور یست که در زمن پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم یکساخته بودند و امر و نواهی آن
حضرت را گوش نمی نمودند و مواعظ و نصایح شریف را بجوی نمی خریدند چنانچه قصهٔ عدم قتل ذو الخویصره و تخلف از
جیش اسامه و منع دوات و قلم الی غیر ذلک از اصول امامیه و تقریرات کتب کلامیه دلالت تمام دارد بر آن در این احداث
مقبولین اهل التشیع کما هو الظاهر ریبی و تردد نیست چنانچه عنقریب خواهی دانست و هرگاه اینها باقی بسر نماندند
که احداث بر ارتداد بمعنی اعادهٔ کفر زینهار صادق نخواهد آمد و علی هذا ما احدثوا بعدک دال بر مفاد ارتدوا
بعدک نخواهد بود و لم یزالوا مرتدین علی اعقابهم تفسیر و تاکید جملهٔ اولین بمعنی کافرین بعد الاسلام هرگز نمی تواند
افتاد چه در معنی احداث و ارتداد تغایر بیّنست و بین التفسیر والمفسر و التاکید والمؤکد تطابق واجب است علاوه
او جاهلی نعم در لفظ مرتدین و وردت بحکم بحث بینات مجاز زینهار از لفظ مرتدین مصطلح شرعی مراد نمی توان گرفت
والا لفظ علی اعقابهم حشو و لغو خواهد بود چنانکه ملا باقر مجلسی در بحار و بعضی از علمای کبار امامیه بدان رفته اند و این
مذهب را اختیار نموده اصل شریعت را برهم میزنند زیرا که مقدمه‌ئی ساخته اند که اصحاب بالکل از سر باطل میشود و چه قبایحها ست
که بران لازم نمی آید مثلاً اکابر امامیه مثل شیخ الطایفه و من اتبع منهجه من القدماء والمتأخرین کما فی مجالس المؤمنین
مقدمهٔ نکاح حضرت ام کلثوم با عمر رضی الله عنهما که زید از ایشان بوجود آمده و بزمانه عمر مادر و پسر در یک زمان و بعد
خلافت خلیفهٔ ثانی در یک وقت لبریز گشته و معلوم نیست که ازین هر دو متقدم کدام بود نقلاً عن روی صاحب الکفایه عن
الصادق همین تاویل و تسویل میکردند و میگفتند که نظر بظاهر اسلام خلیفهٔ ثانی درست گردید حالا که این کسان
معاذ الله مرتبهٔ اسلام نیز نصیبشان نداشته مرتد شرعی گردیده باشند البته این نکاح بتر از فاحشهٔ زنا
خواهد بود معاذ الله من ذلک و بسیاریهای از مقبولین امامیه که مورد صلوات لله اشرف شرفا و انجب نجبا هستند

در ینصورت و قرار داده صاحب کامل بهائی که یحیی انشاء الله تعالی ولد الحرام خواهند شد الی غیر ذلک من
المفاسد التی لاتحصی علاوه آنکه احادیث علل الشرائع و دیگر کتب معتمده بروایت ثقات شاهد این معنی
است که حضرت امیر از ان جهت با خلفاء و اعوان شان جهاد نکرد که اسلام آنها برقرار ماند لیکن چون مرتد
شرعی و واجب القتل باشند نزد تمامی عقلاء عالم علت شیخ المشائخ از علل مستقذره خواهد بود و عبارت
حدیث مشار الیه اینست حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللهِ قَالَ حَدَّثَنَا اَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسٰی
عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ مَعْرُوفٍ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِیسٰی عَنْ حَرِیزِ بْنِ یَزِیدَ بْنِ مُعٰوِیَةَ عَنْ اَبِی جَعْفَرٍ
عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ اِنَّ عَلِیًّا عَلَیْهِ السَّلَامُ لَمْ یَمْنَعْهُ مِنْ اَنْ یَدْعُوَ اِلٰی نَفْسِهِ اِلَّا اَنَّهُمْ اَنْ
یَکُونُوا ضُلَّالًا لَا یَرْجِعُونَ عَنِ الْاِسْلَامِ اَحَبُّ اِلَیْهِ مِنْ اَنْ یَدْعُوَهُمْ فَیَاْبَوْا عَلَیْهِ فَیَصِیرُونَ
کُفَّارًا کُلُّهُمْ و هرگاه بالاتفاق سر کافة الخلق بعد ارتحال رسول المتعال همین چند سانحه حادث شد
لاغیر یکی امر فدک و ما تفرع علیها دوم ردت شدن بعضی از قبائل عرب سوم سانحه مانعین زکوة که مامر فی المسلک
السابق چهارم انحراف مقبولین لسانی ایشان حقیقة و میل آنها بخلفاء ثلثه قاطبة پس چون سه امر اول مراد توان
گرفت لامحاله چهارم متعین خواهد بود اما بطلان اول و ثانی پس اظهر من الشمس است زیرا که غاصب خلفا خواه
مرتد شرعی باشند علی الاطلاق خواه در احکام آخرت فقط هیچ گونه متصور نیست کما عرفت اما بطلان الثالث
پس ازینکه مالک بن نویره و اتباع و اشیاع او در اعتقاد مؤلف مومن پاک اعتقاد منکر خلافت مغصوبه حضرت
صدیق اکبر بودند و تفویض صدقات و زکوة به حکام نصب کرده ایشان جائز نمی پنداشتند و برین گناه رسید
بآنها آنچه رسید چنانچه علمای مذهبش باعتقاد او کالشمس فی رابعة النهار عدم ردتش را روشن ساخته اند من شاء الاطلاع
فلیرجع الی کتبهم الکلامیة بالجمله چون سه امر اول مراد نتوان گرفت آخرین متعین خواهند شد کما نص علیه سیدهم
وَشَهِیدُهُمْ نُورُ اللهِ الشُّسْتَرِیُّ فِی مَصَائِبِ النَّوَاصِبِ حَیْثُ قَالَ اِنَّ مُرَادَ الْکَشِّیِّ مِنَ الصَّحَابَةِ مَنْ عَدَا
ذَوِی الْقُرْبٰی مِنْ اَصْحَابِ النَّبِیِّ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَمَنْ عَدَا مَا ذَکَرَهُ مِنْ مَشَاهِیرِ الصَّحَابَةِ
الْمُدَاوِمِینَ عَلٰی مُلَازَمَةِ النَّبِیِّ صَلَّی اللهُ وَآلِهِ وَسَلَّمَ الْمُسْتَمِعِینَ النَّصَّ الْجَلِیَّ فِی

شان امیر المؤمنین علیه السلام لا جمیع الصحابة فانظروا معاشر المؤمنین کیف
ابطل ارادة ردة جماعة الاعراب سیدهم وسندهم بل امامهم الاعظم اعنی ابا عمر
الکشفی ومن فی مرتبته واعترفوا بان المراد من الاصحاب المشهودون بصحبته و
الملازمون برفاقته صلی الله علیه وسلم والمستمعون للنص الجلی فی یوم الغدیر علی
امامة الامیر وقد وقع منهم التخلف عن بعض الواجبات واستحقوا بسببه السقر
کما دل علیه الاثر فمن الذی یدعی ان ذلک التخلف کان سوی التخلف عن سفینة
عترة رسول الثقلین وحبل الحسنین حتی صار سببا للعار والشنار بل للغرق فی لجة
النفاق بلا مین وای واجب التخلف عنه یدخل اصحاب الرسول فی جهنم ولا یشفع
منه شفیع المذنبین صلی الله علیه وسلم ودر طوق شوق منور یعنی حدیث حوض تمام دارد یعنی تو نمیدانی
که چه احداث کردند بعد تو از رفاقت غاصبین خلافت و ترک احد الثقلین بل کلاهما بل بعد مقوله رسول صلی الله
علیه وسلم گفته میشود که بودند آنها برگردنده بر پاشنه‌های خود از وقتیکه مفارقت کردی تو از ایشان یعنی بعد
بغی و طعن و عداوت که موالات و اطاعت تو اختیار کرده بودند نزدیک بهمان شیوه قدیمه رجوع
و طریقه متروکه را پی سپر کردند که اطاعت ترا در باره اعتقاد حقیت خلافت بلافصل مرتضوی
گذاشتند و بجهت میل و رعایت خلفای ثلثه و طمع زخارف دنیوی و حکومت ربائی برابر اهل کوفه و بصره و دمشق
الی غیر ذلک علم تعنت و عناد برافراشتند و مقوله نبوی را که قرینه معنی ردت قرار داده اند از قلت تعمق
است فذلک علیهم لا لهم چه اکرامت علیسوی باز اعتقاد الوهیت حضرت عیسی بتلقین و ارشاد جناب شان
باز می آمدند و بعد عروج جناب روح الله بسیار باز آن عقیده را از سر بگیرفتند البته بحکایت قول
عیسی قرینه اراده معنی ارتداد می افتاد و اذ لیس فلیس بلکه امت مزبوره هم احداث امر جدید یعنی اعتقاد
الوهیت حضرت مسیح نمودند و امت محمدیه صلی الله علی صاحبها که امت اجابت بودند هم احداث امر تازه یعنی ترک
رفاقت عترت طاهره و گوساله پرستی و ملازمت خلفا اختیار نمودند پس مقوله نبوی قرینه عدم اراده معنی ارتداد از

احداث

احداث است نه بالعکس و اگر کسی گوید که ما فرض کردیم که معنی مطابقی مرتدین علی اعقابهم کافرین بعد
الاسلام نیست لیکن ارتداد شرعی هم فردی از افراد ارتداد علی الاعقاب است و ما من عام الا و یجوز ان یراد منه
الخاص پس کدام مانع است که از مرتدین علی اعقابهم کافرین بعد الاسلام مراد نتوان گرفت گوییم جزاک
الله عنا خیر الجزاء این خود عین مطلوب شیعه است که بی رسوخ اعتقاد اصل الاصول یعنی امامت ایمان کامل حاصل
نمیشود چنانچه ترک اسلام را ردت میگویند ترک ایمان کامل را بلکه تبدیل اخلاق حسنه را بسیئه و ترک رفاقت احد الثقلین و
میل بخلافت شیخین و ذی النورین را هم ردت خواهند گفت چنانچه از حذیفه و ابن مسعود و عمار و مانند ایشان از معصومین
[illegible] رسیده و ان شاء الله تعالی تفصیلش عنقریب معروض میشود لیکن غرض ما این است که اگر احدثوا بعدک
ارتداد شرعی مراد گرفتن و لم یزالوا مرتدین علی اعقابهم را مرادف آن قرار دادن چنانکه از عبارت بحار ملا باقر
مجلسی و اتباع و اشیاع او مستفاد میگردد مستقیم نیست و لیکن اگر از ما احدثوا بعدک احداث اموری جدیده که تفصیل آن
مع وجه تعیین المراد آنفا گذشت و از مرتدین علی اعقابهم ارتداد مقبولین امامیه من حیث الترتب علی الامور المحدثة
مراد باشد فهذا الاتفاق و نعم الوفاق و نیز اگر بخاطر کسی خلجان کند که سلمنا که از احداث بمعنی ابداع لغة ارتداد
نتوان گرفت لیکن باشد که بموجب اصطلاح اهل شرع مراد توان گرفت گوییم که حدث و احداث چنانکه ترادف لغوی
بالفظ بدعت و ابداع دارد ترادف شرعی هم دارد صاحب مجمع البحرین در ماده حدث گفته و فی حدیث المدینة
انه صلی الله علیه و سلم لعن من احدث فیها حدثا او آوی محدثا قیل فیه الحدث الامر الحادث
المنکر الذی لیس بمعتاد و لا معروف فی السنة و فی الخبر قلت و ما ذلک الحدث قال
القتل و المحدث یروی بکسر الدال و فتحها علی الفاعل و المفعول فمعنی الکسر من نصر جانیا
و آواه و اجاره من خصمه و حال بینه و بین ان یقتص منه و الفتح هو الامر المبتدع
نفسه و یکون معنی الایواء فیه الرضا به و الصبر علیه فانه اذا رضی بالبدعة و اقر فاعلها
و لم ینکرها علیه فقد آواه و لا یخفی علی ذی مسکة عدم صدق هذا المعنی
علی الارتداد و نیز در اکثر طرق این حدیث اند روایات سلیم بن قیس حدیثیکه شیخ المشایخ و [illegible]

امام رضا در عیون روایت کرده الفاظ بُعداً وسُحقاً سُحقاً و تبدیل و تغییر واقع است مؤید گشت
که از احداث ارتداد مراد نیست چه اطلاق تبدیل و تغییر بر ارتداد بس مستبعد است بلکه بصراحت دال است بر
مستبدل ساختن امری که قرار یافته باشد و آن نیست مگر اعتقاد حقیت خلافت علی بن ابی طالب
علیه السلام که آن را بمجرد وفات سرور کائنات به تردد و شک مبدل ساختند و برانداختند بانجبر بر جهند
از انجمله تصریح دال است بر انکه از احداث زنهار ارتداد مراد نتوان گرفت کما روی بعض اکابرهم
فی معنی الحدیث المشهور عن الارکان الاربعة من انه قال رسول الله صلی الله علیه و
سلم بعد کلام لستُ اخشی علیکم ان تشرکوا ولکن اخشی علیکم الدنیا ان تنافسوا
فیها و وجه دلالت در غایت ظهور است زیرا که هرگاه بنص نبوی ثابت شد که از بعض صحابه احداث واقع شود
و هم بدین نص واقع شود که شرک نخواهد شد بلکه مخافت تنافس در دنیا بود و بس بصراحت ثابت گشته که آن
احداث ورای شرک که بقرینه تخاطب با مسلمانان انجام مرادف ارتداد است خواهد بود و علی هذا با شرک از
مسلمانان مطلقا بعد انتقال رسول صلی الله علیه و آله و سلم واقع نشده و یا مرتدین داخل اصحاب نبوده اند والا خلف
قول مخبر صادق لازم آید و ذلک محال بالبداهه و هرگاه از احداث ارتداد مراد نباشد لا محاله امریکه متعلق
بخلافت مثل صوبه داری کوفه و قضای دمشق و مانند آن که در مناصب نبوی مرتبه علیا دارد خواهد بود و
تنافس که دریناب حسب اخبار نبوی واقع شده از غایت ظهور حاجت بیان ندارد که اکثری از مصوبین
شیعه غیر از مقداد برگوساله پرستی و بعضی باخذ مناصب نبوی جان داده اند لذا ما وقع امر غیر ذلک
یترتب علیه حدیث الحوض وینطبق علیه استحقاق النار علی هؤلاء الکبار کما
مر تحقیقه غیر مرة و اگر کسی تصفح و تفحص کند در کتب حدیث امامیه بسیار احادیث خواهد یافت که دال بر قرع
عصا فرمودن مخبر صادق است در باب متعلقات خلافت و این معجزه نبوی است که بر امر مستقبل متنبه گردید
و همچنان واضح از جمله که بکمال صراحت دلالت دارد علی ما قلنا و ای دلالة حدیثی است که مثل حدیث سابق
در مطاعن اصحاب کرام که بزعم علمای متشیعین فریقین بران اتفاق دارند از ائمه محدثین مناقب شان کما فی کتبهم

الکلامیة مرویست وشواهد آن در بحار الانوار و حیات القلوب وغیرهما نیز وارد است قال
النبی صلی الله علیه وسلم ستحرصون علی الامارة وانها ستکون ندامة یوم القیامة فنعم
المرضعة وبئست الفاطمة پس مصنف باید اندک تامل سازد که ازین زیاده تر اخبار از سبیل کسوی
غاصبین خلافت بصراحت چگونه میفرمودند آیا می بینی که ایراد سین برای استقبال قریب است و تخاطب با صحابه
کبار امامیه بصیغه جمع چگونه دلالت دارد و برینگونه حرص بر امارت عمال ترتیب از حکومت کوفه و بصره و دمشق الی
غیر ذلک که عبارت از بعد وفات رسول مقبول باشد وهم از جماعت واقع خواهد شد فاذا دریت
ذلک فقد وضح لک غایة الوضوح وظهر لک غایة الظهور ان ادعاء الفاضل
المجلسی ووالده محمد تقی فی البحار واللوامع انه علیه السلام ما اراد خواص اصحابه بل المرتدین
والمنافقین الذین هموا بما لم ینالوا وقالوا عند طلب الدواة والقرطاس ما قالوا لیس
بمستقیم بل اراد بعضا منهم بلا ریب کما نص علیه القاضی نور الله التستری والکشی
وغیرهما وقد مر سابقا ونکته دیگر باید دریافت که اگر کسی با وصف این همه تصریحات وتنبیهات ریب
توهم در گیرد که تصغیر لفظ اصحابی علی ما فی نسخة سلیم بن قیس خود برای تقلیل است پس اکثر مقبولین شیعه
چرا مردود خواهند شد گوییم که غرض اینها صیانت اکثر مقبولین خویش ازین ضرر بلکه نار است حال آنکه سخافت
این قول بر هر کس که ادنی ادراک دارد ظاهر است چه مقام مقام شفاعت و دعا است که جناب شفیع محشر
تصغیر بر کلمه یا رب که احبابا الهی است باضافت بیای متکلم بجناب ایزد استشفاع آنها خواهند کرد
پس اینجا تقلیل عدد چه مضرت دارد مگر معنیش این خواهد بود که اینها چند کس از اصحاب اند اگر بکثرت می بودند آمرزش
اینها بر تو دشوار بود با من نمیخواستم چون قلیل اند بیامرز والبته عاقلی با همچنین رضا نخواهد داد و علاوه مخاطب
عالم الغیوب والشهادة است حاجت اشاره بتقلیل نه تکثیر عدد چیست پس نیست مگر اینکه مثل لفظ یا بنی که
معنی تصغیر مراد نمی باشد جناب رسالتمآب اشفاقا واستعطافا کلمه تصغیر ذکر کردند و هر چند این قدر را که بمعرض
عرض رسیده نزد منصف لبیب برای اثبات مدعا کما ینبغی کافی و بسنده بود لیکن تشفیا

للتعلیل یا روایةً للتقلیل هنوز دست از ایراد دیگر براهین در اثبات نمی کشیم پس بحق تو دیگر گوش کن ای

و عناد و عصبیت و عداوت و لداد خویش بگذار دلیل **ششم** آنکه جناب سید المرسلین منقول

حضرت عیسی را اعاده خواهد فرمود بتلاوت آیه کریمه وَکُنْتُ عَلَیْهِمْ شَهِیْدًا مَا دُمْتُ فِیْهِمْ

فَلَمَّا تَوَفَّیْتَنِیْ کُنْتَ اَنْتَ الرَّقِیْبَ عَلَیْهِمْ وَاَنْتَ عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ شَهِیْد

اِنْ تُعَذِّبْهُمْ فَاِنَّهُمْ عِبَادُکَ وَاِنْ تَغْفِرْ لَهُمْ فَاِنَّکَ اَنْتَ الْعَزِیْزُ الْحَکِیْمُ مشغول خواهد شد

و این معنی برآنست که باز استفسار متوجه گشته و قبل ازین تفصیل هر چه تمامتر بنقد قلم آمده که شفاعت خلفا

بدلالت مطابقی باشد یا تضمن و التزام از اصول قرارداد حضرات امامیه یکبار هم از جمله محالاتست چه جای

مرةً بعد اخری و کرةً بعد اولی مع ذلک از مضمون و مفهوم آیه میتوان برد که جناب رسالتمآب میفرماید که خدایا

تا وقتیکه من بقید حیات بودم ازین مردم احداثی مشاهده نکردم بعد از وفات من ازین گروه هر چه سر زده تو

خوب میدانی انهم اباهی گرچه دارد و از بودن خلفای ثلثه مورد حدیث الحوض هیچ از ایشان بر اصول موضوعه

شیعه سبب بروز محدثات و بدعات و اقسام نفاق و انواع مخالفت سر سیزد چنانچه مطالعه بحار الانوار

مجلسی بران گواه است بلکه روی حیات القلوب او نیز بتفاصیل این مطالب سیاه است در باب شصت و

دوم از شیخ مفید باسناد حضرت امام اعظم طوسی و شیخ طبرسی مخالفتهای شیخین را درباره بعثت اسامه

و تخلف اینها از لشکر او برای امامت مسجد شریف بعبارات طولانی آورده و در اثنای آن نقل میکند

که رسول خدا صلی الله علیه وسلم بدست مبارک خود بابوبکر اشاره کرد که پس بایست و خود داخل محراب مسجد شد

و نشست و با مردم نشسته نماز ادا کرد و نماز از سر گرفت و اعتبار نکرد بانچه ابوبکر کرده بود چون سلام نماز

گفت بخانه برگشت ابوبکر و عمر و جماعتی از مسلمانان را طلبید و فرمود که من نگفتم که شما با لشکر اسامه بیرون

روید گفتند بلی یا رسول الله گفتی فرمود که پس چرا اطاعت نکردید ابوبکر گفت که من بیرون رفتم و برگشتم برای آنکه عهد خود

را با تو تازه کنم عمر گفت یا رسول الله من بیرون نرفتم و برای آنکه نخواستم که خبر بیماری ترا از دیگری پرسم پس حضرت فرمود

روانه کنید لشکر اسامه را و بیرون روید با لشکر اسامه خدا لعنت کند کسی را که تخلف نماید از لشکر اسامه سه مرتبه

این سخن را فرمود و بیهوش شد از تعب مرض مسجد بر گشتن و از حزن آمد و بیهوشی که عارض شد آن حضرت را
بسبب آنچه مشاهده نمود از اطوار ناپسندیدهٔ منافقان و دانست از فتنهای فاسدهٔ ایشان پس مسلمانان بسیار
گریستند و صدای گریه و نوحه از زنان و فرزندان آن حضرت بلند شد و شیون از مردان و زنان مسلمانان برخاست
پس حضرت چشم مبارک گشود و بسوی ایشان نظر کرد و فرمود که بیاورید از برای من دواتی و کتف گوسفندی
تا بنویسم از برای شما نامه که گمراه نشوید هرگز پس یکی از صحابه برخاست که دوات و کتف را بیارد عمر گفت برگرد
که این مرد هذیان میگوید و بیماری بر وی غالب شده است ما را کتاب خدا بس است پس اختلاف کردند آنها که
در آنجا بودند بعضی گفته اند که قول قول عمر است و بعضی گفته اند که قول قول رسول خدا است صلی الله علیه
و آله و سلم و گفتند در چنین حالی چگونه مخالفت رسول خدا روا باشد پس بار دیگر پرسیدند که آیا بیاریم آنچه طلب کردید
فرمود که بعد از این سخنان که از شما شنیدم مرا حاجت بآن نیست و لیکن وصیت میکنم شما را که با اهل بیت من
نیکو سلوک کنید و روی از ایشان بر مگردانید و ایشان خبر ستند الی ان قال ای عزیز آیا بعد از تحدیث هیچ عاقل
مجال آن هست که شک کند در کفر عمر و کفر کسیکه عمر را مسلمان داند و اگر تعالی غلامی خواهد که وصیت کند و کسی
مانع وصیت او شود مردم بر وی طعنها میکنند هرگاه رسول خدا صلی الله علیه و سلم خواهد که وصیتی کند که صلاح جمیع امت
در آن باشد و کسی مانع وصیت او شود و هذیان حالی آن حضرت را آزرده کند و نسبت هذیان بآنحضرت
دهد چگونه خواهد بود حال او و حال آنکه حق تعالی میفرماید وَمَا يَنطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ
یعنی سخن نمیگوید آن حضرت از خواهش نفس و نیست سخن او مگر وحی که باو فرستاده میشود و میفرماید آنها که
آزار می کنند خدا و رسول او را لعنت کرده است ایشان را در دنیا و آخرت پس معلوم شد که صدور کفر و نفاق
از حضرت عمر فاروق و اتباع و اشیاع او در حین حیات سرور کائنات بر اصول مذهب تشیع بالخصوص
بر تحقیقات علامه مجلسی که خلاف فهم مؤلف باشد اظهر من الشمس و ابین من الامس است و از همین مقام کفر و لعن
تمام صحابه عیاذاً بالله و بسیاری از بزرگان که قائل باسلام خلیفه ثانی و ذکر خلفای هستند بزبان مجلسی خاتم المجتهدین
ثابت میگردد و عقل فقیر از ادراک آن مانند کتاب میشود بنا بر این بر استیصال خرافات مجلسی

یک دو حرف بگوییم که معلوم نیست که این لئیم هرزه درا در بارهٔ جناب مرتضوی که دشنام پیغمبر صلی
الله علیه وآله وسلم از زبان عمر رضی الله عنه نعوذ بالله بطیب خاطر استماع نمود و بران سکوت ورزید و حال آنکه
در عیوق حق تعالی سپید ایدا انکم اذاً مثلهم چه اعتقاد دارد بار خدایا مگر معتقدین مجلسی بتقلید کنتوری
گویند که حضرت امیر وقت طلب قرطاس کجا حاضر بود لیکن این همه نظر بر روایات بحار الانوار و حیات القلوب که نمونهٔ
آن در مسلک اول گذشت سخافتی و خرافتی بیش نیست زیرا که ازان واضح می شود که امیر المومنین در تمام اوقات مرض
النبی سید المرسلین زینهار جدا نشده مگر وقتیکه هرگز دران وقت قرطاس و دوات طلب نفرموده انموذج آن نسخه سلیم
حاضر است حدیث مرتضوی دران منقول است که نص در بدها بلکه بر حضور مقبولین امامیه هم دلالت تمام دارد پس
تقدیر کفر بیچاره مولف که خدای عز وجل عاقبتش بخیر گرداند و زبانش را شل و لبش را اقرار حقیت مذهب اهل
سنت و جماعت جاری سازد و از اختیار عار اورا باز دارد این کفر بدشمنان جناب مرتضوی بر میگردد
واللازم باطل والملزوم مثله پس تعجب مولف کامل بهائی هم بتصریح تمام بارتداد ایشان در زمان
آنحضرت صلی الله علیه وسلم برخلاف منطوق حدیث سرور کائنات قائل شده و گفته که رسول الله صلی الله
علیه وسلم هنوز در حیات بود که ایشان مرتد شدند الی آخر القصه لیکن تلاوت آیت کریمه مذکوره و ارشاد مقوله
عیسوی که باعتراف مولف رساله و تمامی کبار امامیه صدور گناه از ایشان بعد عروج بر آسمان چاره بین واقع شده نه در وقت
بودنش بر زمین چگونه منطبق شود زیرا که کفریات این مردم خود جناب پیغمبر صلی الله علیه وسلم تا دیر
تمام ملاحظه میفرمود و در کمال انقباض و انضجار میبود پس اگر چنین فرمایند که خداوندا تا من در ایشان
بودم هیچ خرابی ندیدم بعد وفات من تو بر ایشان نگهبان بودی کذب صریح خواهد بود و متوهم نشود
که صدور این کفریات مختص بزمان احتضار جناب سید ابرار بود و پیش قبل ازین از روایات ملا باقر مجلسی
دریافتی که این گروه در هلاک پیغمبر صلی الله علیه وسلم هیچ دقیقه نامرعی نگذاشته اند چنانچه ماجرای سفر
تبوک و مانند آن که تفصیلش در حیات القلوب اولیلی است روشن و جلی است میرسن علی بر مقبولین اسلامی
امامیه این همه میوه والفاظ حدیث متنازع فیه انطباق کلی خواهد یافت کما ستعرفه ان شاء الله تعالی مفصلاً

دلیل

دلیل هفتم ورود بعضی از روایات است دال بر آنکه از دارو گیر ملائکه عذاب موکلان عقوبت
قلیلی از آن مردمان که حدیث الحوض در شان آنها جاریست نجات خواهند یافت و انطباق این مضمون
بر خلفای ثلاثه شدن بر مسلک مجلسی و اتباع او و کسانیکه این بزرگان را سعدا و مهتدین در احکام آخرت و مانند کفار
و مشرکین می دانند از محالات است بخلاف معقولین و سابقین امامیه که اگر بعضی از آنها زود تر نجات
یابند و بعضی بر آن تعذیب عذاب باشند بجهنم روند هرگز مخالفت اصول امامیه لازم نمی آید زیرا که بر روایات
ایشان بعد ازین جز عشری الست که معاصی بعضی خفیف و آثام جمعی اشد بود بخلاف حال خلفای ثلثه بر مذهب
شیعه که بر طور واحد است یعنی نجات بعضی و گرفتاری بعض دیگر در هیچ حال امکان ندارد و کسانیکه در حق
شان قائل تخلید عذاب اند تفصیلی نمیکنند که بعضی از ایشان نجات خواهند یافت و بعضی در عذاب دائمی گرفتار
خواهند بود و جمعی که قائل بدخول اعراف اند نیز برای شان قاطبة همین اعتقاد دارند و طائفه که بنجات همه ایشان
آنها نیز تفصیلی بکار نمی برند پس اگر نجات بعضی از آنها و گرفتاری برخی دیگر قائل شوند خرق اجماع
لازم می آید و درین مقام برای دفع توهم مکابره عبارت کتاب کشف المراد امام اعظم حلی که تمامی نسایم
المحارب لعلی کافر لقول النبی حربك یا علی حربی ولا شك فی کفر من حارب
النبی واما مخالفوه فی الامامة فقد اختلف قول علمائنا فمنهم من حکم بکفرهم
لانهم دفعوا ما علم ثبوته من الدین ضرورة وهو النص الجلی الدال علی امامته مع تواتره
وذهب آخرون الی انهم فسقة وهو الاقوی ثم اختلف هؤلاء علی اقوال ثلثة احدها انهم
مخلدون فی النار لعدم استحقاقهم الجنة الثانی قال بعضهم انهم یخرجون من النار الی
الجنة الثالث ما ارتضاه ابن نوبخت وجماعة من علمائنا انهم یخرجون من النار لعدم الکفر
الموجب للخلود ولا یدخلون الجنة لعدم الایمان المقتضی لاستحقاق الثواب ودلیل هشتم
آنکه مرتدین و بعضی از روایات بلفظ اصحابهم و در بعضی از احادیث بلفظ مردم مقید کرده اند لیس بعض
ازین عمومات اثبات فسق واحد است فذالك هو المقصود لکنه مانع من حمله

علی الخلفاء فانهم کفار علی اصولهم المفتریات وفی حلمهم کما مر الا عند جمع منهم
وهذا کلام علی مذهبهم فی هذا المقام اگر مقصود ازان اثبات کفر است پس مجاز را که اکتفا بر لفظ
مرتدین اول مقصود بود گذاشتن و با طناب گرویدن بلا ضرورت شرعی وعرفی از افصح فصحا ابلغ بلغا که
کلامش فوق تمامی مخلوقات وتحت کلام حضرت امیر و خالق ارض و سموات است از جمله مستبعدات بلکه محالات است پس
خلفای ثلثه و اتباع و اشیاع شان بنا بر مراد نباشد وهو المطلوب بحمد الله که مولف بالقید علی اعقابهم را
در صورت ارتداد شرعی و اراده کفر حشو و لغو قرار داده و در لزوم این قباحت نظر بمذهب و اصول
فریقین افتراقی و اختلافی بذیر نیست کما لا یخفی علی المتاملین دلیل نهم
آنکه جمله لم یزالوا اقتضای آن می کند که ارتداد بسیار احداث و ارتدادات گذشته باشد حتی
ارتداد زمانه مانعین زکوة که باظهار قاضی نور الله شوستری در احقاق الحق سه ماه بود از افراد آن مستند اد
باعتراف امام و حضرت مولف نتواند شد فعلی هذا میگوییم که این ارتداد که ای خلفای شد بعد ازین ایشان
ابوبکر صدیق سه سال کامل هم برار یکه خلافت قرار یافته منطبق نمیشود بخلاف مقبولین لسانی حضرات شیعه مثل
ابوذر و عمار و سلمان و حذیفه و عبد الله مسعود و حضرت عباس و فرزندانش که بی شائبه تکلف و تصنع بر ایشان منطبق میشود
چنانچه بروایات امامیه بر جای خود ثابت است و سیجی ان شاء الله تعالی دلیل دهم آنکه مصداق حدیث
الحوض که سانحه یؤخذ بهم ذات الشمال در روز قیامت بر ایشان خواهد گذشت از اصحاب قرب و منزلت
و رفیع المکان و جلیل الشان خواهند بود چنانچه در حدیث سلیم و ترجمه اش از کتاب حضرت مجتهد الزمانی قبل ازین گذشت و
تازه در آخر نسخه سلیم بعد ذکر مناقب حضرت امیر و ابوذر و سلمان و مقداد مکرر این حدیث موجود است و دلالت تمام بر
دارد که این سانحه بر مقبولین خواهد گذشت و الفاظ حدیث بر طبق نسخه فقیر اینست لیردن الحوض قوم ممن
صحبنی ومن اهل المکانة منی والمنزلة عندی حتی اذا وقفوا علی فرایتهم وراونی اختلجوا
دونی فاخذ بهم ذات الشمال فاقول یا رب اصحابی اصحابی فیقال انک لا تدری ما
احدثوا بعدک انهم لم یزالوا مرتدین علی اعقابهم القهقری منذ فارقتهم وان مضمون

نیز از محل این حدیث بر خلفای ثلثه آیی است چه رفعت مراتب و جلالت مناصب بر مقبولین لسانی السنه
مسلم الثبوت است بخلاف شیخین و ذی النورین که این دعوی بر صور خیالیه الشان او و هن من نسج العنکبوت
اگر هنوز حوصله سماع روایات باقی باشد فقیر از تحریر آن بنا بر لحوق ضرورت ملجیه چنانچه در تمام این مسلک اتفاق
افتاده عفو گذرد فی تفسیر اهل البیت و بقیت مع رسول الله صلی الله علیه وسلم نسیبة بنت
کعب المازنیة وکانت تخرج مع رسول الله صلی الله علیه وسلم فی غزواته تداوی
الجرحی وکان ابنها معها فاراد ان ینهزم و یتراجع فحملت علیه وقالت یا بنی الی این تفر
عن الله و رسوله فردته فحمل علیه رجل فقتله فاخذت سیف ابنها فحملت علی الرجل
فضربت علی فخذه فقتلته فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم بارک الله فیک یا نسیبة
وکانت تقی رسول الله صلی الله علیه وسلم بصدرها و ثدییها حتی اصابتها جراحات کثیرة و
حمل ابن قمیئة علی رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم فقال ارونی محمدا لا نجوت ان نجی فضربه
علی حبل عاتقه ونادی قتلت محمدا واللات والعزی ونظر رسول الله صلی الله علیه وسلم الی
رجل من المهاجرین قد القی ترسه خلف ظهره وهو فی الهزیمة فناداه یا صاحب الترس الق
ترسک ومر الی النار فرمی بترسه فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم یا نسیبة
خذی الترس فاخذت الترس وکانت تقاتل المشرکین فقال رسول الله صلی الله علیه و
آله وسلم لمقام نسیبة افضل من مقام فلان و فلان انتهی موضع الحاجة اکنون
باستماع ترجمه این روایت زبانی ملا باید متوجه باید شد بشنو باید که از زنان نسیبه دختر کعب مازنیه در همراه حضرت باقی ماند و حضرت
او در جنگها می رفت که مجروحان را مداوا کند و پسرش در آن جنگ همراه بود چون خواست که بگریزد نسیبه در او بر او حمله کرد و گفت
ای فرزند از خدا و رسول می گریزی و او را برگردانید تا آنکه مردی از مشرکان بر آن پسر حمله کرد و او را شهید کرد نسیبه شمشیر
پسر خود را گرفت و بر آن کشنده پسر خود زد و او را کشت حضرت او را تحسین کرد و گفت خدا بر تو برکت دهد ای
نسیبه و خود را در پیش روی حضرت باز داشته بود و سینه و پستان خود را سپر کرده بود که آسیبی بآن حضرت نرسد

تا آنکه جراحات بسیار باو رسید و ابن قمیه بر حضرت حمله کرد و میگفت محمد را بمن بنمائید من نجات
نیابم اگر او از من نجات یابد پس ضربتی بر دوش حضرت زد و فریاد کرد که بلات و عزی سوگند میخورم که محمد را
کشتم دران حال نظر آنحضرت صلی الله علیه وسلم بنا بمردی از مهاجرین افتاد که سپر نداشت و سپر خود را پس پشت
آویخته بود حضرت او را ندا کرد که ای صاحب سپر بینداز سپر خود را و برو بسوی جهنم او سپر انداخت و حضرت
نسیبه را گفت که سپر را بردار پس نسیبه سپر برداشت و با مشرکان قتال می کرد پس حضرت فرمود که مقام نسیبه
دختر کعب امروز بهتر است از مقام ابوبکر و عمر و عثمان انتهی کلامه فی حیات القلوب هرگاه علی رؤس الناس
نسیبه را بر خلفای ثلثه ترجیح دهند و فرار ایشان را بآواز بلند بیان کنند رحمت و صلابت و قرب و منزلت ایشان
نزد سرور انس و جان کجا باقیماند و بدین شرح مسکین قطعاً و یقیناً رسید که هرچند ابن سبا و اتباع او
برای کسر و خفض شان خلفای ثلثه این روایت را وضعاً للقدر النسیبة بکمال شد و مد بهم بافته باشند ولیکن مقصود
اصلی شان حط مرتبه شجاعت و شجعیت جناب امیر و عین حسنی خروج و نصب بود چه این قصه علی الظاهر دلالت
بران دارد که حفظ و صیانت ذات نبوی بکوشش و کشش نسیبه واقع شد و ثبات قلب و همراه جان نثاری بر آنحضرت
از روی لغو اصدر و رافت که کسی از مقبولین لسانی امامیه حتی که جناب امیر کبیر هم سهیم و شریک منصب او
نتواند شد با وصف آنکه آن نسیبه از دست کفار شربت شهادت چشید لیکن هرگز نسیبه را تعرضی بحضرتش
رونداد بلکه بعد ملاحظه این همه سوانح بکافکشی متوجه شد و مانند شیر بغرید و هرگاه او را شمشیر بدست آمد
چندان داد شجاعت و شیری و مردانگی و دلیری داد که قصه رستم زال و حرب ابن یبرزال مانند فسانه عمرو عیار
بی اصل و بی ثبات نماید والعجب کل العجب که ذو الفقار برای او بنزول اجلال نیامد فقط و گرنه از
آثار تهور و دلاوری او چنان بنظر که هرگز احدی از کفار از دستش جان بسلامت نبردی پس مراد از فلان و
فلان فلان از اصول شیعیان جناب امیر و عمار یاسر و حذیفه یا دیگر مقبولین لسانی امامیه باشند که در جنگ احد
شریک بودند و ثابت بوده اند کما سبق نه خلفا ثلثه علاوه لفظ افضل من مقام فلان الخ بحسب ظاهر هم بدین
معنی می رسید که هرگز خلفای ثلثه را اراده نفرموده چه درینصورت می باید که این همه بزرگان را در اصل صحابیت

رشادت

شہرے باشد وچگونہ دلہای امامیہ کہ ہر سہ کس را بکمال نامردی و بزدلی وصف میکنند
برین معنی قرار خواہد گرفت بخلاف مقبولین شیعہ فتدبر وانصف این ہمہ کہ شنیدے حرفی از
جنگ احد بود اکنون حال دیگر غزوات از کلام مجلسی و روایات معتبرات قوم در باب خلفای راشدین
باتو گوییم و فی الجملہ بر تفصیل آن بوجہی معلوم خواہد شد کہ پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم در اکثر غزوات ایشان را ذلیل
وخوار فرمودہ وایشان از دست سپاہ کفار خواریہا کشیدہ اند مثلا در غزوہ ذات السلاسل روایت شیخ کلینی و شیخ
مفید و امام اعظم طوسی و طبرسی و قطب راوندی در مصنفات ایشان بعنوان مسطور است کہ باقر مجلسی در حیات القلوب
بترجمہ آن پرداختہ ملخصش آنکہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم ابوبکر را با چہار ہزار نفر بر سر کفار فرستاد
و فرمود اگر اسلام قبول نکنند و مارا از روزگار ایشان برآرید ابوبکر با گروہی از مسلمانان ملاقات کفار
کرد و پیام ادا نمود گفتند بلات و عزی اگر قرابت تو مانع نمی شد ترا با جمیع اصحابت میکشتیم برگردید کہ باشما کاری
نداریم و نمیخواہیم کہ محمد را با علی بقتل رسانیم ابوبکر با لشکر خود گفت کہ سوی مدینہ قصد کنید اہل عسکر ہر چند
وی را تحریص بر جہاد میکردند قبول نہ نمود چون بمدینہ رسیدند حضرت فرمود ابوبکر مخالفت من
کردی و آنچہ گفتم بعمل نیاوردی و عاصی شدی لیکن منبر برآمد و گفت ای معاشر مسلمین ابوبکر را امر کردم کہ
اسلام را عرض کن و بعد امتناع بجہاد مشغول شو او بجہت نامردی از لشکر ترسید و اطاعتم نکرد اکنون بحکم
جبرئیل عمر را میفرستم ای عمر برو و چنان مکن کہ ابوبکر کرد القصہ او ہم گریخت و جبرئیل خبر داد حضرت بر منبر آمد
و فضائح او معاذ اللہ برملا فرمودہ باز خطاب بعمر نمود کہ نافرمانی کردی و خلاف امر من بجا آوردی و عمل بہ
رای خود نمودی خدا قبیح گرداند رای ترا اکنون علی را میفرستم الی آخر القصہ لطولہا بالجملہ مقصود فقیر
در نقل این بود کہ عدم انطباق رفعت منازل خلفا بر آیات موضوعہ جدیدہ ثابت کردہ شود و بیان تقوی و اتقای آنہا
گذشتہ کہ خیانت پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بدست خویش بست و زبان صدق ترجمان خود بر اصول امامیہ شیخین را آیت در زوال اہل
خویش و ہم وقت طلب دوات و قرطاس چندان ذلیل خستہ کہ خرد و بوشی چارہ ندیدند الی غیر ذلک من المقامات
التی لا تحصی کثیرۃ طرفہ تر آنکہ در دنیا در نہایت ذلیل باشند و حال آنکہ حکم باسلام ایشان می نمودند

روز قیامت که دار الجزا است رسوائی آنها با وصف کفر مقرری شان در آن وقت روا ندارند دیگر با اینهمه
جلالت شان و رفعت این بزرگان بهر حال خود باشد عجب نیست که اینها نزد جناب پیغمبر صلی الله علیه وسلم بحسب قرب و
منزلت و جلالت قدر و رفع ذکر و لیاقت خلافت هم داشته باشند کما هو فی الواقع کذلک حیرت دیگر آنکه محبت و عطوفت
خاتم نبوت را درباره شخصی علی الاطلاق موجب ایمان و کمال اسلام او در بحث امامت سند ارند و افضلیت و جلالت
مرتضوی از آن ثابت کنند چنانچه شیخ مفید علی ما روی المجالسی فی حسامه در بعضی از رسائل خویش میگوید که معلوم
است اینکه محبت جناب حق سبحانه و تعالی نسبت به بندگان از قبیل محبت مخلوقی به مخلوق دیگر که از ره گذر
مشتهیات نفس باشد نیست بلکه بنا بر استحقاق و اتصاف محبوب بصفات کمالیه است و هرگاه کسی محبوب خلق
خدا باشد متصف بکمالات صوری و معنوی بلا شبهه خواهد بود الی آخر تقریره و قرب و منزلت خلفای راشدین را از
جزافیات اعتقاد کنند فاعتبروا یا اولی الابصار وانظروا الی هفوات هؤلاء الکبار ولنکتف علی هذه الادلة
القاطعة القالعة تلک عشرة کاملة **باقی ماند** تطبیق اوصاف عشره بر زمره مقبولین کسانی متشیعین بتفصیل تمام
پس میگوییم که همه صفات مذکوره در حق ایشان بر جای خود مثل بدیهیات اولیه ثابت است **اما الصحابیة**
فعیان لا یحتاج الی دلیل و برهان و لا یتوقف علی التوضیح و البیان زیرا که فهرست امام اعظم طائفه یعنی شیخ طوسی
و کتاب ابو عمرو کشی و کتاب حسین غضائری و نقد الرجال ابن ابی داود و خلاصة الاقوال حضرت امام اعظم دیگر و
تلخیص الاقوال و منهج المقال و مجالس المؤمنین و بحار الانوار و همچنین دیگر کتب معتبره ایشان بلکه بیشمار دلالت بر
حصول این مرتبه برای حضرت سلمان و ابو ذر و عمار و غیرهم من المقبولین دارد لعنوا اینکه ظهورش مثل آفتاب ارتفاع
النهار هویدا و آشکار است ان شاء الله تعالی نمونه آن از کتب معتبره اوله قوم در حق بعضی از اینها بعد از این منقول
خواهد شد **اما رفعت منازل** و کثرت فضائل پس آن نیز بر السنه مخالفین از همین وادی است لیکن
چند حرف در این مقام اکتفا کنیم ملا باقر مجلسی در بحار بالخصوص در باب پنجاه و هفتم از کتاب حیات القلوب میفرماید که
بسند معتبر منقول است که بحضرت امیر المؤمنین از احوال ابوذر غفاری سوال کردند فرمود که علوم را دانست و سر محکم
بست که از آن چیزی بیرون نیاید پس از احوال حذیفه پرسیدند فرمود که نامهای منافقان را یاد گرفت پس حال عمار را

پرسیدند فرمود که مومنی ست که مغز استخوانش پر از ایمان است و فراموش کاری بود که چون بیاد پیش
می آوردند زود متذکر می شد پس از حال عبد الله مسعود پرسیدند فرمود که قرآن را خواند و نزد او نازل شد
گفتند خبر ده ما را از حال سلمان فارسی فرمود که دریافت علم اول و علم آخر را و او دریایست بی پایان
الی آخر الحدیث و نیز در حق حذیفه از انجناب مرویست که اسامی منافقین را خوب میدانست و عمار مجدود
الهی بود و نیز از جمله متعبوعین مذکورین زید بن ارقم است که حضرت امام اعظم حلی در خلاصة الاقوال و صاحب
تلخیص او را از عارفین حقوق حضرت امیر المومنین و سابقین دانسته اند و از متشیعین قرار داده کو قایل
جالسی بردّ عقیده سیزده هم در صوارم چو بین بنا بر تجری و اجتهاد دیگر در شرست از زید مذکور را از جمله فساق
و فجار و اعدا حیدر کرار شمرده باشد و اگر مراد ش این ست که وی بنا بر ارتداد و احداث بمقتضای حدیث الیه
اظهار ارتدت الصحابة کلهم الا فلان و فلان مانند عمار از زمره معاندین اهل بیت و مخالفین ایشان محسوب شده
پس در ستانت این تقریر کلامی نیست چه بالاتفاق و نعم الوفاق المختصر محال عقل و خلاف نقل است که شیعه
مرتضوی متصف بخلوص عقیدت نزد حضرت مصطفوی مقبول نباشد نظر نکنی بحدیث امالی و روایت رجب برسی
که او را بحافظ ملقب میکنند و بوجود ش افتخار عظیم دارند از ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه و
آله و سلم یا علی انا منک و انت منی روحک روحی و شیعتک شیعتی و اولیائک
اولیائی و قالبکه مضمون روایت ابن عباس در باب صحیفه که بر نگ لوح محفوظ محل هر رطب و یابس بود در
ذهن سامعین متعادّه باشد و از جمله ایشان بلال خادم رسول متعال است که خوبی و بزرگی و اخلاص و رسوخ او در
زبان کا برا مامیه در مسلک اول گذشت فلا نعیده مرة اخری و مجالس شوستریه از فضائل و کمالات و منقبت
و از انجمله جابر بن عبد الله انصاری است که بقول ابن عقده که حضرت امام اعظم در خلاصه خود نقل آن کرده بسوی
اهلبیت منقطع بود و از انجمله حضرت عباس عم جناب افضل الناس ست که حلی مذکور و دیگران نیز بمدح او
پرداخته اند و در مناقب او از زبان مخبر صادق روایتها در دفاتر مبسوط دارند و از ین باب ست روایت امام
اعظم طوسی است بسند معتبر از امام رضا علیه التحیة و الثنا که آنحضرت صلعم فرمود که حرمت عم او در حق

عم من عباس رعایت کنید که او بقیهٔ پدران من است و ایضاً بسند معتبر از ابن عباس روایت کرده
که فرمود هر که آزار کند عباس را آزار من کرده زیرا که عم آدمی شبیه پدر او ست الی غیر ذلک من الروایات التی
اوردها المجلسی فی کتابه الکبیر اعنی بحار الانوار و کتابه الصغیر اعنی حیات القلوب و فی جلاء العیون امامیه در رفع [illegible] حضرت
عباس را از نقبای اصحاب در زمرهٔ سلمان و غیر او شمرده حال علمای قوم در بارهٔ رعایت حرمت آن بزرگوار
که عین حرمت مصطفی بود عنقریب بطریق اجمال و ایجاز با تو خواهیم گفت که این بزرگان در [illegible]
آنجناب نیز خرفشار و گفتگو دارند فاقول وا ویلاه و اسفی و الی الله المشتکی و از انجمله حضرت عبد الله بن عباس است
که بلبیس شیخ حلی و معو خیالی او از محبین مرتضی و اجلهٔ تلامذهٔ آنجناب است حیث قال فی خلاصة
الاقوال کان محباً لعلی علیه السلام و تلمیذه و حاله فی الجلالة و الاخلاص لامیر
المؤمنین علیه السلام اشهر من ان یخفی و از انجمله بعضی دیگر اند که در ضمن اثبات احداث
و انطباق آن برین بزرگان در بارهٔ تراجم شان حرف خواهم زد و حالات ابتداع و احداث
آنها بحول الله و قوته مفصلاً نقل خواهم کرد بالجمله در رفعت منازل این گروه مصداق حدیث حوض از سنن
علمای قوم شبهه‌ها پیرامون خاطر کسی نمی‌گردد و ازینجاست که کنتوری در ازام المطاعن بحکم فاضل جا[illegible]
میگوید قوله صلی الله علیه و آله و سلم لم یزالوا مرتدین علی اعقابهم منذ فارقتهم دلالت نمیکند مگر برینکه مرتدگان
در حق آنمردم که حضرت رسول خدا بنظر ظاهر حال آنها در روز قیامت مکرر خواهد گفت که اینها اصحاب
من اند خواهند گفت که اینها همیشه مرتد بوده اند بر پاشنه‌های خود ها از وقتیکه تو مفارقت کردی و این مقصود
نمی شود مگر در کسانیکه ارتداد آنها بر همه کس ظاهر نبوده باشد زیرا که کسانیکه ارتداد آنها ظاهر باشد حال آنها
بر مجلس مخفی نخواهد ماند فکیف علی النبی صلی الله علیه و سلم و نیز مکرر گفتن آنحضرت صلعم لفظ اصیحابی در حق آنها دلالت
میکند بر کمال قرب و خصوصیت آنها در خدمت آنحضرت صلعم کما هو الظاهر انتهی بلفظه اما بودن الشان
محل شفاعت خاتم پیغمبران و مقام عطوفت و استعطاف سید الانس و جان پس گویا از اجلای بدیهیات است
نه جای انکار و خرفشا بلی سخن مخالف در خصوص همین مقام است که شفاعت ارتکاب معاصی خوف دارد

وشدت ونکیر اخروی بر تصریحات فاضل مجلسی در حق الیقین وغیر آن بمقتضای دلالت حدیث شریف
که ذخیرهٔ شفاعت مختص برای اهل کبائرست صورت نمی بندد وارتکاب کبائر وصدور محدثات از ایشان
در اصول امامیه مرویست جوابش که تکذیب مخالف کبائرست بلا مهلت حواله قلم می شود که اما احداثات
پس دلایل بسیار وبراهین بیشمار بر اثبات آن قائم می توان کرد عموما وخصوصا اما اول پس از انکه جل متقدمین
ایشان سیما ابو عمرو کشی در کتاب اسماء الرجال و اتباع و اشیاع او از امام باقر و صادق علیهما السلام
روایت کرده اند که تمامی اصحاب بعد از جناب رسالتمآب مرتد شدند مگر سه کس سلمان و ابوذر و مقداد و راوی
گفت که عمار را چرا ذکر نفرمودی حضرت فرمود که اندک میلی کرده بود و برگشت باز فرمود اگر کسی را
خواهی که هیچ شکی نکرده و ترددی در وجوب متابعت مرتضی بهم نرسانیده آن مقداد است و پس این روایت
در اکثر کتب ایشان منقول و مرویست و مضمون آن با وصف محفوف بودن بقرائن و دلائل شواهد
معنوی کثیر سبیل ارتداد و احداث جمیع مقبولین امامیه غیر مقداد ثابت شد و اینهم بعرض ثبوت رسید
که ابوذر و سلمان نیز از مائلین بخلفا و تارکین رفاقت مرتضی و متردد در باره حقیت امامت
سید اوصیا بودند فی الجمله نظرا الی بعض الوجوه بودند سلمنا که نظر به بعضی از روایات مثل مقداد باوفا لیکن
بنیاد این تمثیل بعد از ملاحظه معانی در اصول و احادیث مبنی بر اضافی و رجوع است یعنی مانند مقداد
نسبت بدیگران بعد از انابت نه حقیقی والا این احادیث باهم گر متناقض و مکذب یکدیگر خواهد بود و این جا
مسلک محدثین ایشانست و از اینجا معنی احادیث دیگر که در ستایش اهل بیت نزول مطلق اند از پردهٔ غیب بعالم شهادت
جلوه گر میشود که مدار این سخن همین توسعه مجاز و رجوع این بزرگان بعد ارتداد است بحیثیکه در توبه عمار مرویست کما
عرفت آنفا غالبا النسبة یکسان نیست که بسر از روبراه آوردند ورنه مدلول روایات دیگر از اهل بیت اطهار آن
که او در صفین متحیر گشته و در تشکیک تردد او بسیار کشیده کما سیجئ انشاء الله تعالی و موید ارتداد اوست روایات
حق الیقین کما لا یخفی و آنچه درین کتاب بذیل قصه بیعت مرتضوی از بیمرویست که انکار او از همه زیاده تر بود
بخلیفه ثانی و دشنامها حواله نمود و در مبادی این خلافت هنگامه کارزار گرم نمود و تائید نفس متمرد می کرد

بضمیمه استشهاد مرتضوی درباره حدیث تابوت دناظر همین است که عمار یاسر در ارکان اربعه داخل
نبوده بلکه زبیر که در آن وقت بر رفاقتش پای ثبات فشرده و از مطالعه مجالس ترجمه آن صریح معلوم است که
در زمره راجعین سابقین ابو ساسان انصاری و عمار را شمرده اند نه عمار یاسر را پس غفلت البته بر بعضی اصحاب
محمول خواهد بود و بر معتقدات مخالفین عیان است که زبیر با وصف بودنش از اهل عقوبت و نکال و اصحاب
شمال مستثنی بوده پس اگر دیگران نیز با وجود مستثنی بودن بدار و گیر قیامت گرفتار آیند بر اصول
امامیه بعید نباشد و مخفی نماند که برای اخراج عمار و ادخال زبیر در ارکان اربعه چگونه برین مقدار
بسند کنم زیرا که نسخه سلیم که نزد فقیر حاضر است در صدر این حدیث از سلمان مروی است قال فلما
کان اللیل حمل علی فاطمة علی حمار واخذ بیدی الحسن والحسین علیهما السلام
فلم یدع احدا من اهل بدر من المهاجرین ولا من الانصار الا اتاه فی منزله وذکر حقه ودعاه
الی نصرته فما استجاب له الا اربعة واربعون رجلا فامرهم ان یصبحوا محلقین رؤسهم
معهم سلاحهم علی ان یبایعوه علی الموت فاصبحوا لم یواف منهم الا الاربعة فقلت
لسلمان من الاربعة قال انا وابوذر والمقداد والزبیر بن العوام اینست حال اکثری از
ارکان اربعه بلی مقداد بر حال خویش باقی ماند و این معنی مستبعد نیست زیرا که او این سو بوده و دلش مثل فولاد بل اشد
قسوة بنطق روایات ائمه امجاد کما لا یخفی علی من ینظر الی افادات الکشی و هو مدار الاعتماد و از اینجاست که بنده کمترین خلایق
نام او را درین زمره یاد نکرده پس گذارش است که شهید ثالث مذهب امامیه در فهم معنی حدیث ردت یعنی ارتد الناس
الا فلان و فلان چند قید حفظا لناموس مذهب بی آنکه بکنه احادیث ائمه غور و تامل کار برد در مصایب خویش افزوده حیث قال
ان مراد الکشی من الصحابة من عدا ذوی القربی من اصحاب النبی صلی الله علیه وسلم ومن عدا
ما ذکره من مشاهیر الصحابة المداومین علی ملازمة النبی صلی الله علیه وآله وسلم المستمعین
للنص الجلی فی شان امیر المؤمنین علیه السلام لا جمیع الصحابة من اکابرهم واصاغرهم
ولهذا لم یذکر علیا وفاطمة والسبطین علیهم السلام ومن کان معهم من بنی هاشم

وتابعیهم وموالیهم مع ظهور ان الکشی لم یعتقد ارتدادهم فبقیت طائفة الکثیرة
التی لم یکونوا من مشاهیر الصحابة المستمعین للنص سالمین عن شبهة الارتداد الیهم و
ان حملوا لتهمة تابعیة للمرتدین لاشتباه الامر علیهم انتهی تمام خرافاته پس اگر تحصیصات این
مفتری شیعه را شنیدی که در نفس الامر مخالف روایت مسعود عیاشی از امام محمد باقر علیه السلام است زیرا که المعترف
باقر مجلسی در بحار معنی آن خبر این نیست که همه کس از رجال اهلبیت و اصحاب راه ارتداد پیش گرفتند مگر چار کس علی
بن ابی طالب و مقداد و سلمان و ابوذر الخ مثل شریک بار در حیز فرض و تسلیم آریم و حضرت عباس و
عقیل و فرزندان ایشان و من یلیهم من بنی هاشم را درین حدیث خارج از مبحث پنداریم باز هم کسی
صحابه از سانحه ارتداد و احداث سوای مقداد مستثنی نتواند بود زیرا که مقبولین لسانی شیعه که اسامی معتبر که بعضی
از آنها قبل ازین مسطور شده باظهار اکابر شان الذین ملازمین صحبت اشرف البریة و خواص آنجناب شمرده میشدند
و در شهرت آنحضرات و استماع اینها نصوص جلیه مرتضویه را نیز شکی و ریبی بر السنه امامیه نیست مگر در صدد این
فصل بالاجمال حال ارتداد و احداث ایشان دریافتی اکنون مفصلاً احداث این صحابه کبار از حدیث ردت
وغیره بخوبترین وجوه باثبات میرسانیم باز خود را بسوی احداث حضرت عباس و امثال ایشان بالخصوص صدول
تشیعین متوجه میگردانیم بلکه بعضی از احادیث که بر کمال طهارت و طیب ولادت ایشان در طرق امامیه
غلط گفتیم در اصح الکتب قبل القرآن دلالت دارد بر طبق سیاق سابق وارد میکنیم تا دریافت شود که احادیث
رفضه درباره بزرگان اشرف المخلوقات برین نهج وارد است و با اینهمه عیوب جابکتها علما طایفه رافضی
و بلند پرداز از العرش عظیم میرسانند و بدعوی مزید ولای اهل بیت و منتسبین ایشان گردن میفرازند
پس باید دانست که ارتداد بهر دو معنی یعنی برگشتن از دین اسلام و منحرف شدن از کمال ایمان و تبدیل اخلاق
حسنه بمذموم الی غیر ذلک من العبارات صادق میآید و هرگاه بتصریح میرزا محمد کشمیری در ترجمه دیگر
بزرگان از معاصرین امامیه اول مراد نیست لامحاله ثانی متعین خواهد بود و عنقریب بخوبی معلوم میشود که
اصحاب مذکورین اگرچه مرتبه اسلام و ایمان را از دست نداده بودند در کفر و ارتداد شرعی نیفتاده بودند مگر از

بضمیمهٔ استشهاد مرتضوی درباره حدیث تابوت دناظر همین است که عمار یاسر در ارکان اربعه داخل
نبوده بلکه زبیر مذکور در آنوقت بر رفاقتش پای ثبات فشرده و از مطالعه عبارت ترجمهٔ آن صریح معلوم است که
در زمرهٔ راجعین سابقین ابو ساسان انصاری و غیر او را شمرده اند نه عمار یاسر را پس عجلت البته بر معنی اضافی
محمول خواهد بود و بر معتقدات مخالفین عیان است که زبیر با وصف بودنش از اهل عقوبت و نکال اصحاب
شمال مستثنی بوده پس اگر دیگران نیز با وجود مستثنی بودن بدار و گیر قیامت گرفتار آیند بر اصول
امامیه بعید نباشد **و مخفی نماند** که برای اخراج عمار و ادخال زبیر در ارکان اربعه چگونه بر ابن مقداد
بسند کنم زیرا که نسخهٔ سلیم که نزد فقیر حاضر است در صدر این حدیث از سلمان مروی است قال فلما
كان الليل حمل عليٌّ فاطمة على حمار واخذ بيدي الحسن والحسين عليهما السلام
فلم يدع احدا من اهل بدر من المهاجرين ولا من الانصار الا اتاه في منزله وذكر حقه ودعاه
الى نصرته فما استجاب له الا اربعة واربعون رجلا فامرهم ان يصبحوا محلقين رؤوسهم
معهم سلاحهم على ان يبايعوه على الموت فاصبحوا لم يوافه منهم الا اربعة فقلت
لسلمان من الاربعة قال انا وابو ذر والمقداد والزبير بن العوام است حال اکثری از
ارکان اربعه بلی مقداد بر حال خویش باقی ماند و این معنی مستبعد نیست زیرا که او ابن اسود بود و دلش مثل فولاد بل اشد
قسوه مطبق روایات ائمه امجاد کما لا یخفی علی من ینظر الی افادات الکشی هو مدار الاعتماد و از ینجاست که بنده کمترین خلایق
نام ورا درین زمره یاد نکرده **لیس گذارش است** که شهید ثالث مذهب امامیه در فهم معنی حدیث ردت یعنی ارتد الناس
الا فلان و فلان چند قید حفظ ناموس مذهب بی آنکه بکتب احادیث ائمه غور و تامل بکار برد در مصائب خویش افزوده حیث قال
ان مراد الكشي من الصحابة من عدا ذوي القربى من اصحاب النبي صلى الله عليه وسلم ومن عدا
ما ذكره من مشاهير الصحابة المداومين على ملازمة النبي صلى الله عليه واله وسلم المستمعين
للنص الجلي في شان امير المومنين عليه السلام لا جميع الصحابة من اكابرهم واصاغرهم
ولهذا لم يذكر عليا وفاطمة والسبطين عليهم السلام ومن كان معهم من بني هاشم

وتابعیهم وموالیهم مع ظهور ان الکشی لم یعقد ارتدادهم فبقیت طائفة الکثیرة
التی لم یکونوا من مشاهیر الصحابة المستمعین للنص سالمین عن شبهة الارتداد الیهم و
ان حصلوا لهم تابعیة للمرتدین لاشتباه الامر علیهم انتهی تمام خرافاته پس اگر تخصیصات این
مفتری شیعه را که در نفس الامر مخالف روایت مسعود عیاشی از امام محمد باقر علیه السلام است زیرا که ملا محمد
باقر مجلسی در بحار معنی آن خبر این نیست که همه کس از رجال اهلبیت و اصحاب راه ارتداد پیش گرفتند مگر چار کس علی
بن ابی طالب و مقداد و سلمان و ابوذر الخ مثل شریک باری در حیز فرض و تسلیم آریم و حضرت عباس و
عقیل و فرزندان ایشان و من یلیهم من بنی هاشم را درین حدیث خارج از مبحث پنداریم باز هم کسی
صحابه از ساحت ارتداد و احداث سوای مقداد مستثنی نتواند بود زیرا که مقبولین لسانی شیعه که اسامی بعضی
از آنها قبل ازین مسطور شده باظهار انکار شان لم یلازمون صحبت اشرف البریة و خواص آنجناب شمرده می شوند
و در شهرت آنحضرات و استماع اینها نصوص جلیه مر تصور انرا شکی و ریبی بر السنة امامیه نیست و در صدد این
فصل بالاجمال حال ارتداد و احداث ایشان در باب فنی اکنون مفصلا احداث این صحابه کبار را از حدیث ردت
وغیره بخوبترین وجوه باثبات میرسانیم باز خود را کسوا احداث حضرت عباس و امثال ایشان بالخصوص صحول
تشیعین متوجه میگردانیم بلکه بعضی از احادیث که بر کمال طهارت و طیب ولادت ایشان در طرق امامیه
غلط گفتیم در اصح الکتب قبل الفرقان دلالت دارد بر طبق سجاد سابق وارد میکنیم تا دریافت شود که احادیث
رفضه در باره بزرگان اشرف المخلوقات برین نهج وارد است و با اینهمه محبوب خاتکیها علمای طایفه رافضی
و بلند پرواز العرش عظیم میرسانند و بدعوی مزید ولای اهل بیت و منتسبین ایشان کردن می فرازند
پس بدانکه ارتداد بهر دو معنی یعنی برگشتن از دین اسلام و منحرف شدن از کمال ایمان و تبدیل اخلاق
حسنه دینیه نمودن الی غیر ذلک من العبارات صادق می آید و هرگاه بتصریح مرزا محمد کشمیری در نجمه و دیگر
بزرگان از معاصرین امامیه اول مراد نیست لامحاله ثانی متعین خواهد بود و عنقریب بحجج بی معلوم می شود که
اصحاب مذکورین اگرچه مرتبه اسلام و ایمان را از دست نداده اند و در کفر و ارتداد مشهور نیفتاده اند مگر از

کمال اسلام و ایمان و اخلاص و رسوخ بهره بدست نداشتند عبارت کتاب مذکور که دلالت بر مدعای
مسطور دارد قبل ازین در مسلک اول گذشته تا آنجا که کشمیری مذکور در جای دیگر از کتاب مسطور نقل میکند که
روایت کشی از سلیم بن قیس هلالی ان الصحابة ارتدوا بعد النبی بر تقدیر صحت قدحی نمیکند بچند وجه اول آنکه مراد از
ارتداد درین روایت که مؤید باخبار مخبر صادق است بوقوع ارتداد از صحابه چنانچه در صحیح بخاری و صحیح مسلم و دیگر
صحاح سته و غیر آن مرویست چند حدیث ازان سابقاً مذکور شده اعم است از ارتداد دینی و ارتداد در اعمال و افعال
صالحه محصل معنی روایت این است که بعد از ارتحال آنحضرت بعضی از صحابه از دین گشتند انکار بعضی از ضروریات
دین اسلام نمودند و بعضی از شیوه اخلاق و ملکات حمیده و خصال و صفات پسندیده و افعال حسنه و اعمال صالحه
و خلوص محبت اهل بیت رسالت که بفحوای قل لا اسالکم علیه اجرا الا المودة فی القربی اجر رسالت است و از دیگر
کردار ستوده و اطوار محموده که در عهد کرامت مهد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بران مفطور و مجبول بودند
برگشتند و انواع فتنه و فساد و ظلم و عدوان و بغی و عناد و جور و تعدی و طغیان صدور یافته نیکویی و بر و
احسان که در حق کافه رعایا ممدوح و محمود است در حق اهل بیت نبوت ترک کرده غصب حق حضرت زهرا و بخانه آن
خاطر عاطر بضعه حضرت خیر الوری از بعضی بوقوع آمده چنانچه صحاح سته و کتب سیر و تواریخ بآن ناطق است
و انکار وقوع ارتداد باین معنی مکابره صریحه است انتهی کلامه بعینه آمدم برین که برگردیدن از کمال
ایمان و اخلاص و تبدیل اخلاق جمیله باخلاق رذیله و حسنه بسیئه که از مقبولین امامیه صدور یافته و شناعت
و سعر ان شاء الله تعالی آیا بجهت میل بسوی خلفای ثلثه و معلول طمع زخارف دنیا بوده یا چیز دیگر اگر
مراد اول است پس مدعای ایشان بزبانی مخالفین ثابت شد و ذلک عین المطلوب و اگر مراد چیز دیگر
است بیانش بذمه خصم است فقیر اقل الانام میگوید که حیف همین امر اول است و برین دعوی قطع نظر
از آنچه مؤلف جابجا تصریح نموده که از صحابه بجز از عذر بیوفائی درباره خلافت اهل بیت چیزی بظهور نیامده
دلائل بسیار استنباط میتوان کرد درینمقام بریک دو دلیل اکتفا نمائیم صاحب منهج المقال از حضرت ابو جعفر
علیه السلام حدیثی روایت نموده که مهاجرین و انصار و جمعی دیگر روزی در جناب مرتضوی آمدند و گفتند که

بخدا اگر

بخدا سوگند مجبوریم که تو امیر مومنان هستی و خلافت بلا فصل ترا سزاوار است دست خود را دراز کن تا
بیعت کنیم حضرت امیر فرمود اگر به این امر رسوخ دارید و راست میگوئید پس فردا صبحدم نزد من سر تراشیده حاضر شوید
تا با مخالفین جهاد کنم پس امیر المومنین و سلمان و مقداد و ابوذر سر تراشیده نزد و دیگر کسی سر نتراشید پس باز دیگر
شرف حضور یافتند امیر المومنین بایشان فرمود که در روز اول ارشاد کرده بودم با تخلف بکار بردند راوی گفت پس عمار
در مرتدان بود امام فرمود که بعد ازین شرح او همراه امیر المومنین قتال که دید و مستبصر شده لیکن سر نتراشید پس معلوم
شد که قلوب این مقصرین غیر محلقین و سهم حتی عمار بن یاسر نیز بجانب جلساء بود و هو المطلوب و از همین مقام امنهم ظاهر
که حضرت عمار یاسر چنان در لجج بحر محیط غفلت مستغرق شده که از سالها دراز بیدار گردید وقت خروج حضرت
امیر المومنین و التقاء عسکرین در صفین مشار شده و بر ساحل نجات رسید تا به دیگران که از سر تا قدم مملو از ایمان
بنودند یعنی این صنف باشان در اعانت که زیست چه رسید و بخیال بنده اقل الخلیقه چنان متکر بود که سابق
حضرت سلمان و ابوذر بر وقت موعود حجامت تصنو شرف حضور یافته باشند پس جا برای تفصیل احداثیشان
در مقام آتی بعضی از دلائل مستر د خواهم کرد و لیکن بمطالعه روایات کتاب اختصاص سوء نیت و تجشم استدلال از تعدد بن
باقی نگذاشته زیرا که مصنف آن از عمرو بن ثابت روایت نماید قَالَ سَمِعْتُ اَبَا عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ
يَقُوْلُ اِنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ اٰلِهٖ وَسَلَّمَ لَمَّا قُبِضَ ارْتَدَّ النَّاسُ عَلٰى اَعْقَابِهِمْ كُفَّارًا اِلَّا ثَلٰثَةً
سَلْمَانُ وَالْمِقْدَادُ وَ اَبُوْذَرٍّ الْغِفَارِيُّ وَ اَنَّهُ لَمَّا قُبِضَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ اٰلِهٖ جَاءَ
اَرْبَعُوْنَ رَجُلًا اِلٰى عَلِيِّ بْنِ اَبِيْ طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالُوْا لَا وَاللّٰهِ لَا نُعْطِيْ اَحَدًا طَاعَةً
بَعْدَكَ اَبَدًا قَالَ وَلِمَ قَالُوْا سَمِعْنَا رَسُوْلَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ فِيْكَ يَوْمَ غَدِيْرٍ قَالَ وَ
تَفْعَلُوْنَ قَالُوْا نَعَمْ قَالَ فَاْتُوْنِيْ غَدًا مُحَلِّقِيْنَ فَمَا اَتَاهُ اِلَّا هٰؤُلَاءِ الثَّلٰثَةُ قَالَ وَجَاءَ عَمَّارُ بْنُ يَاسِرٍ بَعْدَ
الظُّهْرِ فَضَرَبَ بِيَدِهٖ عَلٰى صَدْرِهٖ ثُمَّ قَالَ لَهُ مَا اٰنَ لَكَ اَنْ تَسْتَيْقِظَ مِنْ نَوْمَةِ الْغَفْلَةِ ارْجِعُوْا فَلَا حَاجَةَ لِيْ فِيْكُمْ
اَنْتُمْ لَمْ تُطِيْعُوْنِيْ فِيْ حَلْقِ الرَّاْسِ فَكَيْفَ تُطِيْعُوْنِيْ فِيْ قِتَالِ جِبَالِ الْحَدِيْدِ فَلَا حَاجَةَ لِيْ فِيْكُمْ
ازین روایت صحیح معلوم شد که هر چند حضرت عمار در وقت موعود بعد وقت ظهر حاضر شد لیکن چون آن نیز

بروقت مطلب نبود محبیست و عدم تمکنش هر دو برابر افتاد و از نجاست که جناب امیر المؤمنین و اولاد طیبین
وطاهرین او و عمار را از متخلفین بر شمرده اند اکنون روایتی دیگر ازین کتاب هم از امام بحق ناطق جعفر صادق
علیه السلام درباره ابوذر و سلمان بتوجه تام و اصغا ما لا کلام باید شنید و باید دید که دلالت بر عوری
اقل البرایا دارد یا نه عن ابن عیسی رفعه عن ابی عبد الله علیه السلام قال سلمان کان
منه الی ارتفاع النهار فعاقبه الله ان وجئ عنقه حتی صیرت کهیئة السلعة حمراء و ابوذر
منه الی وقت الظهر فعاقبه الله الی ان سلط علیه عثمان حتی حمله علی قتب و اکل لحم
الیتیه و طرده عن جوار رسول الله صلی الله علیه وسلم فاما الذی لم یتغیر منذ
قبض رسول الله صلی الله علیه و آله حتی فارق الدنیا طرفة عین فالمقداد بن الاسود لم یزل
قائما قابضا علی قائم السیف عیناه فی عینی امیر المؤمنین ینظر متی یامره یعنی سلمان
وقتی بخدمت امیر حاضر شد که آفتاب بلند شده بود و وقت چاشت آخر شده پس او را منتقم حقیقی در دنیا بنوعی
عذاب خود آشنا کرد که گردنش از لکد اعوان انصار خلفا بلکه تقفا فلک بخشش گردید تا آنکه مثل طوق نشانی پیدا شد
و ابوذر غفاری تا وقت نماز پیشین بخدمت آنجناب در رسید هر چند دنیا دار الجزا نیست مگر از دست جا و برای نیز درین عالم
بیاد افراه رسانید و عثمان را بر وی مسلط گردانید تا بر شتر برهنه تند رفتار سوارش کردند حتی که سرینهای او مجروح
گشت و بقول صاحب اثبات الحق گوشت سرینهای آن همه بخیت علاوه از جوار حضرت سید الابرار او را آواره کردند بر بده
افگندند که ابغض قری نزد او بود بلی مقداد بر حالت اصلی نزد امیر حاضر بود و شمشیر تیز بدست گرفته
و چشمها خود را بچشم مبارکش دوخته تا در جهاد چه امر فرماید و کدام وقت در مصاف روی برد و اهل اعتساف لفظ
هل من مبارز بر زبان مقدس جاری نماید و این هر دو حدیث در بحار نیز در مقام تزلزل و ردت اصحاب
و عدم تغیر و تبدل مقداد مذکور است فلینتبه له حالیا در ردت و احداث ابوذر و سلمان باشند اما
با سکدام حالت منتظره و کدام وهم و تردد باقی است تا کمترین انام بقلع و قمع ماده آن متوجه شود و از روایات
اخیر صحیح و ریافت میتوان کرد که این بزرگان مجرود و فاسد در کائنات درباره جناب

مرتضوی مصدر تغییر و تبدیل گردیدند بلی ارتکاب تکلف و مجاز مزعومی مؤلف منند فاتهم بر ایشان حاوی
و آنچه هم از ینجا به ثبوت پیوست که قهر منتقم حقیقی در خلافت عثمانی بحال ابوذر صدیق امامیه متوجه شده و بر جمیع
بومی رسیده از خدا رسیده حضرات امامیه در بحث مطاعن ذی النورین که تعلق بواقعهٔ ابوذر دارد بر اصول و روایات
خویش سر مجادله با حکیم مطلق و ارادهٔ عداوت با حضرت امیر خلیفه برحق بردارند و معظم کلمات ایشان در بنای
مثبتی بر ازجانبی و بافه درای است والحمد لله علی ذلک شعر عدو شود سبب خیر گر خدا خواهد ؛ خمیر مایهٔ دکان
شیشه گر سنگ است ای معاشر منصفین احداث واقعی متولین اهل التشیع تماشا کردنی است
که روز غدیر نص قطعی بر خلافت بلافصل امیر کبیر بگوش خود شنیدند و واقعهٔ غدیر را با هزاران معجزات و کرامات
و دیگر نصوص قطعیهٔ خلافت مرتضوی را شب و روز بزعم شیعه بچشم خود دیدند و اعتقاد راسخ با تمکین بهم رسانیدند
و تا زندگی جناب خاتم النبیین بر آن عقیدت ثابت و قرار ورزیدند و بمجرد وفات سرور عالم قلوب ایشان منحرف
شد و سالک راه مخالفت مرتضوی گردیدند و حقوق واجبهٔ آنجناب را یکسر فراموش نمودند و دعای پیغمبر صلی الله علیه و
آله وسلم را که واخذل من خذله است بر خود منطبق فرمودند. ریب تردد این امور از امور محدثهٔ منکره بود و ایشان
البته ابداع و احداث را باید گفت نه انجاز خلفای راشدین که بر اصول متشیعین صدور یافته که بهر صورت معنی اعاده
دنبالش نمی گذارد کما سبق تقریره و مخفی نماند که هرگاه متبصری در هر مرتبه روایت اختصاص و منهج
المقال باندک غور و امعان ببیند البته تطبیق این قصص مختلفه و روایات جداگانه باین طور برگزیند که نفی
تحلیق از عمار یاسر و دیگر مهاجرین بر حقیقت و معنی خویش محمول است همچنین اثبات آن برای سلمان و ابوذر و
مقداد و لیکن فرق در بین مهاجرین و عمار یاسر باعتبار غیر این همین قدر است که او سر نتراشید فلی بعد ظهر حاضر
بخلاف اینها که سر تراشیدند و نه حاضر شدند لیکن غیر مقداد احدی از ابوذر و سلمان بر وقت موعود حاضر
نگشت و بر عقلاء عالم مخفی نیست که مقصود حضرت امیر از حکم بسر تراشیدن فقط اتمام حجت و الزام ایشان
که سلسلهٔ جهاد را حرکت میداده اند بود نه چیز دیگر کاش بدون تحلیق بمسجد قبضهٔ شمشیر بدست گرفته حاضر میشدند
بالجمله بر سر تقدیر مخالفت مرتضوی از ایشان صادر شده و در وبال آن هم در دنیا و هم در آخرت گرفتار آمدند

فلا تغفل پوشیده نیست که این همه مخالفتها و اهانات و بدعتها که از این بزرگان وقوع یافت
علت آنها همان ناموس نبوی بود دیگر هیچ چنانچه قبل از این بحدیث نبوی صلی الله علیه و آله و سلم معلوم شد و تفصیل آن
بعد از این مفصل خواهی دانست ان شاء الله تعالی اما ثانی فی نحس تمین بمقتضای عده سابق دو سه حرف در
باب طیب ولادت حضرت عباس بن عبد المطلب که از محدثات ایشان است معاذ الله ثبت کنیم پس بدانکه ابوجعفر کلینی
بسند معتبر روایت کرده است از امام صادق علیه السلام که نفیله مادر عباس کنیز مادر زبیر بن عبد المطلب و
ابوطالب و عبد الله بود و عبد المطلب با او مقاربت نمود و عباس از وی بهم رسید پس زبیر با عبد المطلب دعوی کرد
که این کنیز از مادر ما بما میراث رسیده است تو بی رخصت ما با او مقاربت کرده و این فرزندی که بهم رسیده
است بنده ماست پس عبد المطلب اکابر قریش را بشفاعت به نزد وی فرستاد تا آنکه زبیر راضی شد که دست
از عباس بردارد بشرطیکه نامه نوشته شود که عباس و فرزندان او در مجلسی که ما و فرزندان ما نشسته باشیم
در مجلس ننشینند و در هیچ امری با ما شریک نشوند و حصه نبرند پس با این مضمون نامه نوشتند و اکابر قریش
مهر کردند و این نامه نزد ائمه علیهم السلام بوده است حضرت صادق علیه السلام آن نامه را برای داود بن
علی عباسی ظاهر کردانید خدام حضرت ملا باقر بعد ذکر این روایت و استیفای نار بمقتضای شعر
سنگ بنداسه و سنگ الغیرة و سنگ الرماح و سنگ المطرة میخواهند که آب را شی مشغول شوند و خود را
در تاویل و تسویل بر عبارت تدبیر خود معذور ندارند منتهای است و بازوان ایشان در کتاب صغیر و کبیر این است
که این حدیث بسیار غریب است و چون عبد المطلب از اوصیا بوده نباید که از وی چنین امری صادر شده باشد
پس محتمل است که عبد المطلب بولایت تقویم بر خود نموده باشد یا مادر زبیر کنیز را با و بخشیده باشد و زبیر
خبر از آن نداشته باشد و علی ای حال نسبت خطا بزبیر دادن آسان تر است از نسبت دادن بعبد المطلب انتهی
عبارته بر عاقل تیزهوش حق نیوش پوشیده نیست که باجماع محدثین و اخباریین امامیه روایات کلینی قاطبه
قطعی الصدور است و صحت احتجاج و استدلال باحادیث آن اصولا و فروعا کالشمس فی الظهور است لا سیما نزد
مجلسی که از اخباریین باشد پس حکم غرابت حدیث مذکور لایق احتجاج نه پنداشتن خالی از استبعاد نیست

نیست علاوه ابوجعفر کلینی علامتی برای این وآن در کتاب خویش نگذاشته بلکه این کتاب را بقول صاحب
فواید مدنیه که ملا تقی مجلسی والد ملا باقر براقاویل او می نازد بتیه و بمن بعد محبت بنده آنست پس حکم غرابت من تبعات
النفس الامارة بحکم محض خواهد بود وحیرت من اهل حق از امثال این خرافات اعتقادات در حق مطهر عن الادناس
حضرت عباس عم جناب اشرف الناس صلعم منزه است احتمال تقیه رواة وائمه هداة در میان نیست چه جای آنکه
روایت مزبور از امام صادق علیه السلام باشد که در کتاب مختوم ما مور باظهار ما هو الحق بود و اگر ملا ارمذکور از معصومین
است کما یقول المعاصرین پس نیز مجال دنیست که در سند این حدیث قدح تواند کرد چه خود شیخ عنوان ثقه اثبات
مسطور با عتبار را اعتماد آن اعتراف نموده فکیف که بعد ازین هویدا خواهد شد که خبر مذکور محفوف بالقراین بلکه
با دله قاطعه و براهین ساطعه که در صور خیالیه اکابر امامیه قرار یافته مدلل و مبرهن گشته باقی ماند آنکه حضرت عبد المطلب از
جمله اوصیا است پس عجیب تر از دعوی سابق او ست زیرا که هنوز وصایت حضرت ابوطالب که امامیه برای اثبات آن جهد
مساعی بلیغ که بروی کار نیاورده اند برد و مات است بلکه الی الآن در ثبوت ایمان آن بزرگ بحسب روایات
اکابر امامیه مثل مشایخ کلینی و تفسیر اهل بیت و مانند آن حرف است غلط گفتم بلکه بسیاری از مرویات آنها نص در
کفر و شرک اوست تا بوصایت حضرت عبد المطلب و معصوم بودنش از صغیره و کبیره چه رسد در مقام برای دفع مکابره
عوام بلکه الد الخصام و تهمت افترا از اهل الانام بر یکی از روایات مشار الیها اکتفا میکنم و مبلغ کثیر را حواله بتصفح و
تتبع ماهرین مینمایم فی تفسیر القمی حدثنی ابی عن ابن عمیر عن یوسف عن عمیرة وعبد الله بن سنان
وابن ابی حمزة الثمالی قالوا سمعنا ابا عبد الله جعفر بن محمد یقول لما حج رسول الله صلی
علیه وسلم حجة الوداع نزل بالابطح ووضعت له وسادة فجلس علیها ثم رفع یده الی السماء و
بکی بکاء شدیدا ثم قال یا رب انک وعدتنی فی امی وابی وعمی ان لا تعذبهم بالنار قال
فاوحی الله الیه انی آلیت علی نفسی ان لا یدخل جنتی الا من شهد ان لا اله الا الله وانک عبدی
ورسولی ولکن ائت الشعب فنادهم فان اجابوک فقد وجبت لهم رحمتی فقام النبی صلی
الله علیه وسلم الی الشعب فناداهم یا ابتاه ویا اماه ویا عماه فخرجوا ینفضون التراب

عن رؤسهم فقال لهم رسول الله صلی الله علیه وسلم الا ترون هذه الکرامة التی اکرمنی
الله بها فقالوا نشهد ان لا اله الا الله وانک رسول الله حقا حقا وان جمیع ما اتیت به
من عند الله فهو الحق فقال ارجعوا الی مضاجعکم ودخل رسول الله صلی الله علیه وسلم مکة و
قدم علی بن ابیطالب علیه السلام من الیمن فقال رسول الله صلی الله علیه وآله الا ابشرک
یا علی فقال له امیر المؤمنین بابی انت وامی لم تزل مبشرا فقال الا تری الی ما رزقنا
الله تبارک وتعالی فی سفرنا هذا واخبره الخبر فقال علی علیه السلام الحمد لله بلفظه
یعنی امام صادق علیه السلام فرمود که چون گذر پیغمبر صلی الله علیه وسلم در حجة الوداع بر قبر پدر ومادر وعم خویش افتاد گریه وزاری
بدرگاه باری غاز فرمود وشفاعت ایشان نمود وحی آمد که من قسم خورده ام که کسی بی اقرار توحید ورسالت تو در
جنت نخواهد رفت ولیکن تو نزد قبور حاضر شو اگر بعد رجعت بدنیا اقرار نبوت تو کنند بر حال زار آنها رحم خواهم کرد
پس حضرت تشریف آورد و بآواز بلند ایشان را دعوت کرد همه بهیئت مجموعی از قبور بیرون آمدند واقرار توحید خدا ورسالت
آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم کردند وباز معاودت نمودند چون حضرت امیر از سفر یمن باز گردید باین بشارت
مبشر شد وشکر ایزدی بجا آورد انتهی ملخصه دلالت این حدیث بر آنچه گفتیم اظهر من الشمس ست کما لا یخفی چون حال
کفر وشرک حضرت ابوطالب از کتب معتمده قوم گوش کردی ای زهیر خدا چند حرف از اسلام وایمان این بزرگ
که بمضحکهٔ عقلا بیش نیست واکابر طایفه آنرا ادلهٔ قاطعه میشمارند در جمهور اهل حق ودین یکی از زبان درازی میکنی
در پیرایهٔ اختصار بشنو ملا باقر مجلسی در شرح اربعین از کلینی باسانید معتبر روایت نموده که
امام صادق علیه السلام فرمود که اسلام آورد ابوطالب بحساب جمل وعقد کرد بدست خود الخ برای شصت و
سه تقریر است باز در حل معنی این حدیث از کتاب معانی الاخبار روایت شیخ صدوق از حسین بن روح
نقل کرده که شخصی پرسید که معنی قول حضرت عباس آن و برو خباب پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم که
عم تو ابوطالب بحساب جمل اسلام آورد وبدست خویش عقد شصت وسه نمود چیست گفت مراد گرفت که آله
احد جواد یعنی خدا یکی است صاحب جود باز ملا مجلسی استبعاد واستغراب این تاویل از بعض افاضل مذهب

خویش نقل کرده و بتاسیس و تائید تاویل پرداختند از مطالعه آن صاف پیداست که اینهمه رموز و اشارات
درباره ایمان فقط از برای تقیه از قریش بود تا سعادت جناب ختم المرسلین بخوبی تواند کرد فقیر حیرانم
که اگر از ایمان خویش جناب رسالتمآب بلکه فرزند ارجمند خود را نیز آگاه می نمودند کدام مضرت دینی و اخروی در ان
متوهم بود آیا این بزرگان را حافظ اسرار نمی دانستند و فراوان حیرت اینست که مزید سعادت در صورت تقیه
از قریش و پیغمبر خداست یا در صورت اظهار ایمان بر آنجناب و اخفاء آن از کفار مع ذلک اطمینان و تسلی خاطر شریف
هم در نیست پس معلوم شد که روایات حساب جمل و عقد ساخته و پرداخته شیخ نجدی و اتباع اوست و ادعای
تقیه ابوطالب از انحضرت هم کمتر از ان حکایت نیست که ظریفان گفته اند که مردی از مدیون مطالبه میکرد قاضی
بطمع رشوت بمدیون آموخت که وقت مطالبه جز لفظ بلاس هیچ مگو ملّی وس الناس خواهم گفت که مجنون
مرفوع القلم می باشد القصه مدعی از بلاس مدعی علیه در جلوت خجل شد و خائب و خاسر باز گردید چون نوبت
دعوی قاضی بخلوت رسید آن شخص باز لفظ بلاس را تکرار کرد و در جواب او بلاس انداخت تا آنکه قاضی
مایوس شد و گفت که با من هم بلاس **وجه دوم** باعتراف مجلسی آنکه اشاره کرد باصبع مسبحه بکلمه
لا اله الا الله محمد رسول الله و تائیدش بروایت ابن شهرآشوب مازندرانی عقد کرده و آن اینست که چون
چون محتضر شد حضرت پیغمبر را خواند و گریست که جز غم تو غمی از دنیا نمی برم حضرت فرمود عجبکه برادتیم
خوف میکنی و بر نفس خود از عذاب خدا نمی ترسی پس خندید و عقد خنصر و بنصر و عقد ابهام بوسطی نمود و
بمسبحه اشاره کرد امیر المومنین جابرست و گفت الله اکبر بخدا سوگند که هدایت یافت به برکات تو و مآل قول
حضرت جعفر نیز بان می کشد و از ین وجه که فاضل مجلسی بچشم رضا دیده صاف هویدا شد که حضرت
ابوطالب در وقت مرگ هم به بلای تقیه گرفتار بود و آنوقت نیز باشاره ابجد و عقود ایمان آورد که در
حساب آن بسیاری از منجمان باعتراف مجلسی در کتاب بحار بعمان تفکر فرو میروند و بساحل نجات نمیرسند
و این هر دو تاویل از اجود تاویلات است که گاهی بحساب جمل فرود آورند و گاهی بحساب عقود مائل
شدند و در حقیقت ره بجائی نه بردند در باره تاویلات دیگر که خود مجلسی رکاکت و سخافت آن بعض نموده

چه گمان توانی کرد و ازین مقامات سر معنی اسلام آن بزرگ فقط نزد اهل بیت آشکار باشد که از احاطهٔ
در و دیوار خانه با بیرون نگذاشته کما لا یخفی آمدیم بر تاویل دیگر در بارهٔ حضرت عبد المطلب یعنی هبهٔ کنیز و
ولایت تقویم او پس بداهت عقلیه غیر مستقیم است زیرا که مستلزم مثل سابق است که مدعی سست و گواه چست خبر
اگر ازین هر دو چیز در واقع نامی نشانی می‌بود البته حضرت عبد المطلب که از طیب ذیل خود ازین فاحشهٔ قبیحه و اثبات طیب ولادت
فرزند دلبند خویش بیان آن می‌فرمود اگر زبیر قبول نمیکرد مدعا حاصل میشد و الا ذمهٔ او بحلف شرعی مشغول و از تلبیس و
روایات دیگر که در افادات العروة المتشبعین بنظر قاصر رسیده نیز مؤید همین است که این خر فشار استعداد بسیار کشید و نزد
تمامی قریش رسید ولیکن گاهی نام این هر دو چیز ضمناً یا یقیناً بر زبان صدق ترجمان حضرت عبد المطلب و هواخواهان و نگذشته
مع ذلک اگر در واقع معاذ الله چنین نباشد بر آوردن کاغذ مسطور و نمودنش به اولاد عباسی که از حضرت صادق علیه السلام
سرزده چه محمل داشته باشد و قطع میراث برای حضرت عباس و فرزندانش بدین صدد فاحشهٔ حضرت عبد المطلب عیاذاً بالله
و عدم طیب ولادت حضرت عباس حاشاه عن ذلک امکانی ندارد و نعوذ بالله پسندد کسیکه آبا و اجداد امجاد اشرف المخلوقات را
در آن زنا و فاسق و مرتکب این افعال ناشایسته نهد و در حق حضرت عباس که بنص صریح از آبای آنحضرت بود
چنانچه فاضل معاصر هم در تفسیر منهج السداد لطالب الرشاد میفرماید که مروی است که چون جناب رسالتمآب صلی الله علیه
وسلم قبل از عام الفتح عم خود حضرت عباس را بمکه فرستاد که اهل آن طرف را بطرف دین حق دعوت فرماید و در آمدن
آنحضرت تاخیر شد آنجناب فرمود که ردوا علی ابی و نیز در بارهٔ او فرمود هذا بقیة آبائی و چون ظاهر است که بقیه
از نصف همان شیء می‌باشد لابد که حضرت عباس با وجودیکه عم آنحضرت بود داخل آبای آنحضرت باشد انتهی قدر
الحاجة من کلامه این چنین روایات را در عمده کتب دین و ایمان خویش تخریج کنند پس بر عقلای روزگار
محتجب نماند که اگر بر اصول امامیه در باب عدم طیب ولادت آبای جناب سید المرسلین عیاذاً بالله من وساوس
الشیاطین و اکثری از بنی هاشم و علویین بلکه سادات فاطمیین بلکه انبیا و مرسلین قیل و قال کنیم کتابی
بالاستقلال باید نوشت ناچار در اینجا بر قاعدهٔ کلیه که بر تمامی جزئیات خویش بشنید و بر هر فرد خود انطباق
گزیند اشعار نمائیم من بعد چندی از احادیث که اصل این اصل است بر شمارم آنگاه توضیحاً للمرام چند

امثال آن را بایجاز تمام در معرض بیان آرم پس بدانکه قانون موعود که ارباب بغض برای ناصبیت اکابر
جنگ بران میزنند و در پردهٔ عشاق بتشدید نصاب می نوازند در رگ جان اهل سماع را از زخمهٔ حروریت چون
تار طنبور نغمهٔ عنقا با نوای چکاوک بشور و فریاد می آرند اینست که حضرت مجلسی و دیگر بزرگان امامیه مثل فرد کامل
علی الاطلاق و هر که لیاقت نیا نبش داشته باشد باحادیث مزعومهٔ ائمهٔ هدی باثبات رسانیده اند که بغض و
عداوت اهلبیت علیهم السلام دلیل عدم طیب ولادت شخص میباشد چنانچه از علل الشرائع و بحار الانوار هویدا
و آشکار است و قاضی فی کتاب المد بنوره در امثال این مقامات بذل خرافات کتاب مجالس گفته شعر
محبت مردان مجوز بی پدری * که دست غیر گرفته است پای مادر او * و دیگر اعلام ایشان مضامین دیگر
آورده اند که نقل آن خالی از تطویل نیست و چون ناصبیت حضرت عباس و فرزندانش و حضرت عقیل و دیگر بنی
هاشم غیر از کتب امامیه ثابت میکنم پس همه کس این هم عیان گردید که روایت کلینی در باب فسق و فجور
حضرت عبد المطلب و عدم طیب ولادت حضرت عباس معاذ الله بر جای خود به براهین قاطعه فرعونیه امامیه ثابت است
از دست و بازوی مجلسی کار دیگری بر نمی آید و دست او تا دامن بلند عالمی رسید و ایضا بمعرض وضوح انجامید که هرگاه
آبای کرام سرور انام و اولاد امجاد و سلالهٔ خاندان ختم نبوت و صفوة اصطفا و خلاصهٔ دودمان صفوت اتقیا
چنین و چنان باشند بیچاره ابوبکر و عمر و عثمان و اتباع و اشیاع ایشان که می بیند اکنون بعضی
از احادیث مشار الیها باید دید و بغور معان ریز ان عقل و فراست باید سنجید که دال بر مدعای
مذکور هست یا نه فی المحاسن عن عبد الله بن الصلت عن ابی عبد الله عن انس بن مالک انه قال ان رسول الله
صلی الله علیه وسلم کان ذات یوم جالسا علی باب الدار و معه علی بن ابی طالب اذ
اقبل شیخ فسلم علی رسول الله صلی الله علیه وسلم ثم انصرف فقال رسول الله صلی الله
علیه وسلم لعلی اتعرف الشیخ فقال له علی ما اعرفه فقال هذا ابلیس فقال علی لو علمت یا
رسول الله لضربته ضربة بالسیف فخلصت امتک منه قال فانصرف ابلیس الی
علی فقال له ظلمتنی یا ابا الحسن اما سمعت قول الله عز و جل و شارکهم فی الاموال و الاولاد

ما شرکت احداً احبّك في امّه ويزيد ذلك بياناً وتفسيراً ما روى صاحب ف‍ ههم في العيون عن علي بن ابيطالب عليه السّلام قال كنت جالساً عند باب الكعبة واذا شيخ محدودب قد سقط حاجباه على عينيه من شدّة الكبر في يده عكازة على رأسه برنس احمر وعليه مدرعة من الشعر فدنا الى النبيّ صلّى الله عليه وسلّم مسنداً ظهره بالكعبة فقال يا رسول الله ادع لي بالمغفرة فقال النبيّ صلّى الله عليه وسلّم خاب سعيك يا شيخ وضلّ عملك فلمّا ولّى الشيخ قال لي يا ابا الحسن اتعرفه قلت اللّهمّ لا قال ذاك اللعين ابليس قال علي عليه السّلام فعدوت خلفه حتّى لحقته وصرعته الى الارض وجلست على صدره ووضعت يديّ في حلقه لاخنقه فقال لا تفعل يا ابا الحسن فانّي من المنظرين الى يوم الوقت المعلوم والله يا علي انّي لاحبّك وما ابغضك احد الّا شركت اباه في امّه فصار ولد زنا فضحكت وخلّيت سبيله انتهى بلفظه از این احادیث معلوم ومفهوم شد که هر که مبغض آنجناب است واز محبت واطاعت او بی بهره است نطفهٔ شیطان وولد الحرام است وسید علی نقی در حواشی علل الشرایع در توجیه عدم دخول ولد الزنا بهشت میفرماید ونیز مقرر است که ولد الزنا محب اهلبیت نبوده ندارد خالی باشد چگونه در آید انتهی ابن محشی جائیکه در حدیث روح فا بود امیر المومنین در شرح حدیث انا الفاروق الاکبر در آن وارد است بیان کرده از انجا هم واضح میکرد که حضرت امیر فرق کننده است در ولد الزنا بودن شخص وولد الحلال بودن وملّا باقر مجلسی در کتاب حلیة المتقین از حضرت امام باقر آورده که آنجناب فرمود که دشمن ما اهلبیت نیست مگر کسیکه ولد الزنا باشد یا در حیض یا حامله شده باشد ونیز در حدیث دیگر از ان امام نامدار روایت کرده که راوی پرسید بچه چیز میتوان دانست که کسی شریک شیطان شده است فرمود هر که ما را دوست دارد شیطان در و شریک نشده است وهر که دشمن ما است شیطان در و شریک است انتهی مجلسی ودیگر اکابر امامیه شهرت دستفاضه بلکه تواتر معنوی این قسم احادیث دعوی میکنند ونیز شیخ صدوق در علل الشرایع از امام صادق روایت نموده قال قال رسول الله صلّى الله عليه وسلّم من احبّنا اهل البيت فليحمد الله اوّل النعم قيل وما اوّل النعم قال طيب الولادة ولا يحبّنا الّا مؤمن طابت ولادته وشیخ طبرسی در احتجاج از حضرت امام رضا روایت آورده که فرمود یا علی دوست نمیدارد ترا مگر کسیکه ولادتش نیکو وپاکیزه باشد ودشمن نمیدارد ترا مگر کسیکه ولادت

دہ باشد و قاضی رطب اللسان در مصایب خویش جاییکه صاحب نواقض بر امامیه طعن کرده که ابو جعفر طوسی
در مصابیح و دیگر اکابر امامیه در زیارت امام حسین روایت میکنند که برابر ثواب صد هزار نبی است الخ میگوید
هٰذا الفصل یکشف عن نصبه و عداوته لاهل البیت علیهم السلام و یوضح عن سرها
روی عن الصادق علیه السلام انه قال لا یحبنا مخنث و ولد زنا و ولد حیض بعد
ازین قاضی مذکور در مذهب منوره راشد و سب و شتم و لعن و تبرا نهایت تصور کوشیده کما لا یخفی علی ناظر بیانیه
ازین روایات حال طائفه شیعه که بهر حال از جمیع این عیوب خصوصا از مخنث بودن برخلاف تجربه باهرین مجهول
فانهم یقولون فیها ما افاد و جاد الشیخ البهائی فی وارد ابیات شعر حلها مرفوعة للفاعلین
ابوابها مفتوحة للداخلین، پاکیزه میشانه مانند نیم زر روشن شد و اگر خصال صدوق را از صندوق
بر دارند واضح خواهد شد که در تطهیر اذیال شیعه احادیث عجیبه برامی نماید ولیکن درباره معصومین اخیر در
کتب دین و ایمان خویش شیل بجارد غیر آن روایت میکنند هیچ مسلمانی را یارای ذکر آن نیست بنا بر شدید ضرورت
پاره ازان در رد کتابات مطبوع مجتهد مجلسی که از جهت ناصبیت اندیشی در پی این واد شده آورده کما لا یخفی
علی من طالعه باینهمه که شنیدی درباب صحابه کرام مکاید عجیبه محیر دجال و مخجل ابلیس در صنادیق خویش نگاه داشته
اعاذنا الله عن ذلک هرگاه برین چند روایت احاطه کردی حالیا بعضی از روایات که دلالت بر
رغبت و فریفتگی حضرت عباس و عقیل برادر حضرت امیر به بنیای خلفای ثلثه و ترک بیعت مورد النص و عدم
عداوت نصیب ایشان با جمله اهل البیت تیسیر و نذیر داشته باشد باید شنید ثقة المحدثین طایفه بسند حسن روایت
کرده و مجلسی در حیات القلوب ترجمه آن نموده که سدیر از حضرت امام محمد باقر العلوم پرسید که کجا بود عزت و کثرت
و شوکت بنی هاشم که حضرت امیر المومنین بعد از حضرت رسالت صلی الله علیه واله وسلم از ابوبکر و عمر و سائر منافقان
مغلوب گردید حضرت فرمود که از بنی هاشم که مانده بود جعفر و حمزه که در غایت ایمان و یقین و از سابقین اولین بودند
به عالم بقا رحلت کرده بودند و دو مرد ضعیف الیقین و ذلیل النفس تازه مسلمان شده بودند عباس و عقیل و ایشان را در جنگ بدر
اسیر کردند و آزاد کردند ایمان چنین قومی نمیدارد بخدا سوگند که اگر حمزه و جعفر حاضر میبودند در آن فتنه ابوبکر و عمر یارای

آن نداشتند که حق امیر المؤمنین را غصب کنند و اگر سعی میکردند البته ایشان را می‌کشتند انتهی از
منطوق این حدیث مفهوم میشود که عباس و عقیل هر دو محکوم نفس اماره بودند بجهت طمع دنیوی در کاسه لیسان خلفا
منسلک شده بودند و در باب خلافت مرتضوی و اختصاص آن مرتبه بذات عالی صفاتش اعتقادی نداشتند و لهذا اجابت امیر
ایشان را از محبان خویش ندانسته بتکلیفین جانبین تعبیه نمود و وقتیکه حضرت عباس گفت امدد یدک هرگز بران اعتماد
نفرمود بر اصول امامیه دانست که از قلب صمیم نیست و اگر حمزه و جعفر که ایمان خالص و یقین کامل داشتند زنده
می بودند مجال غصب خلافت مخالفین را بهم نمیرسید بالجمله ضعف ایمان و ذلت نفس عباس بعد از وفات پیغمبر صلی الله
علیه وسلم است نه در زندگی آنجناب و الا چرا آن مناقب او بر زبان مخبر صادق که آزار عباس آزار منست او از مثل
پدر منست حیثیت عمت ورا رعایت کنید و تعظیم و توقیر او بجا آرید معنی ندارد و نیز ظاهرست که اگر مناط این همه مناقب محض قرابت
باشد مناقب حضرت امیر و جناب سیده و امثال ایشان نیز از محل اعتماد ساقط خواهد بود و از درجه اعتبار بالطریق اصح گشت
که مراد از ضعف یقین و ذلت نفس همین میل قلبی ایشان بجانب خلفا و ناصبیت و عداوت ایشان با اهل بیت سیدة النساء
است و اگر برین دلیل قناعت نکنی و گوش بر قول آن مکابره و مجادله ننهی دلائل دیگر بر عداوت و ناصبیت این
بزرگان پیش خود دارم از انجمله روایت استاد کلینی است از حضرت سید الساجدین امام زین العابدین در حق عبد الله
پدرش عباس این آیت نازل شد که ومن کان فی هذه اعمی فهو فی الآخرة اعمی واضل سبیلا یعنی هر که در
دنیا کورست و راه حق را نمی‌بیند پس او در آخرت کورتر از دیدن راه بهشت و گمراه ترست انتهی ترجمة الآیة الکریمة علی لسان
صاحب حیات القلوب پس اگر مراد از کوری این پدر و پسر معاذ الله ترک رفاقت مرتضوی و میل بجانب خلفا یعنی ناصبیت باشد
فذاک هو المدعا و اگر چیزی دیگر باشد مثل انکار توحید یا نبوت یا معاد یا فسق و فجور پس واجبست که اهل خصومت بتصریح آن پردازند
و در مقام مناظره لاظهار آن سازند و از سوید امر اول است لجه در سلک اول اشاره بآن رفته و آن روایت نیز از استاد ابو جعفر
کلینی است در تفسیر اهل بیت بدین الفاظ هذا عن ابی جعفر ع قال قال امیر المؤمنین ع بعد وفات رسول الله صلی الله فی
المسجد و الناس مجتمعون بصوت عال الذین کفروا وصدوا عن سبیل الله اضل اعمالهم فقال
قال له ابن عباس یا ابا الحسن لم قلت ما قلت قال قرأت شیئا من القرآن قال لقد قلته لامر

قال

قال نعم إن الله يقول في كتابه وما آتاكم الرسول فخذوه وما نهاكم عنه فانتهوا فنشهد
على رسول الله أنه استخلف أبا بكر قال ما سمعت رسول الله أوصى إلا إليك قال فهلا بايعتني
قال اجتمع الناس على أبي بكر فكنت منهم فقال أمير المؤمنين كما اجتمع أهل العجل على العجل
ههنا فتنتم ومثلكم كمثل الذي استوقد نارا فلما أضاءت ما حوله ذهب الله بنورهم
الآية واین حدیث نص صریح است در آنکه عبدالله بن عباس از گوساله پرستان بود و احدی از شیعیان امام اعظم حلمی مانند
او باین معنی قائل نیست که حضرت عباس از شیعیان مرتضی باشد و فرزند ایشان عبدالله مذکور از اعوان
و انصار خلفا و از آنجمله روایت قاضی نور الله شوشتری است در مجالس المؤمنین که صریح ظلم و حق تلفی جناب امیر از
حضرت عباس در مقدمه عقد ام کلثوم با خلیفه ثانی صادر شد و از آنجا است که قاضی مذکور بعد از ایراد این قصه می
نویسد که ظاهرا بواسطه وکالت فضیحی که از امثال آن حضرت امیر عباس را مانند دیگر یاران خود راسخ در محبت و اخلاص
نمیدانست لهذا چنانکه سابقا در احوال شهدا مذکور شد آنحضرت علیه السلام از عباس و عقیل بخلیفین جافیین تعبیر فرموده
اند انتهی بلفظه از اینجا ثبوت رسید که مرتبه حضرت عباس در محبت و اخلاص کمتر از ابوذر و عمار و مانند ایشان است که نزد امامیه
بارکان و اوتاد و یاران مقداد معتبر میشوند اکنون در اثبات عداوت او و ناصبیت این بزرگ و میل او بسوی خلفا و ترک حقوق اهل بیت مصطفی و
شرکت او در ظلمهای صریح حتی غصب ام کلثوم و گوساله پرستی کدام شک و شبهه بر اصول شیعه باقی ماند انصاف باید کرد
که اگر کسی دختر کسی را غصب کند یا شریک غاصب گردد دشمن او می باشد یا از اینجا حال لعنت و احداث حضرت عباس که در
غصب فدک شریک عمر بود و فلذه کبد بتول را مصداق صدر خاتمه حدیث مشهور کلینی که از تند کار شرار تعاد جگر رومیده اند
گردانید قیاس باید نمود و اگر بر احوال عبدالله فرزند ارشد او انقیسید با یاد که صریح دلالت بر ناصبیت او دارد ذکر کنیم دفاتر
طویله وفا میکند و کتابی ضخیم فقط در این باب تصنیف کرده شود اما عقیل پس حال عدم رسوخ و اخلاص او نیز از اینجا واضح شد
قصه ترک رفاقت حضرت امیر و کاسه لیسی برفاقت معاویه بن ابی سفیان که کار او از مخالفت امیر گذشته بمحاربه رسیده بود
طمع عقیل بر آتش و بلا و مثل مشتی است که از بام افتاده یا آفتابی قدم بر خط استوا نهاده و از اعتقاد اصدق طایفه جنان
واضح می شود که عقیل با وصف عقل و تمیز در سن طفلی حضرت امیر نیز حسد و عداوت مضمر بلکه مظهر داشت و اضح

ظلم بر آنجناب می‌نمودند حتی که چون بمرض رمد گرفتار میشدند و میخواستند که دوا در چشمش افشانند می‌گفت که اول
در چشم علی باید افشاند پس در چشم مبارکش دوا می‌انداختند لیکن آنکه رمدی داشته باشد عبارت حدیث مرتضوی در ینابیع
اینست مَا زِلْتُ مَظْلُوماً مُنْذُ وَلَدَتْنِي أُمِّي حَتَّى أَنَّ عَقِيلاً كَانَ يُصِيبُهُ رَمَدٌ فَيَقُولُ لَا تَذُرُّونِي
حَتَّى تَذُرُّوا عَلِيّاً فَيَذُرُّونِي وَمَا بِي رَمَدٌ چون بر این چند سطر اطلاع دست داد نسبت لوازم آن برای
حضرت عباس و عقیل معاذ الله حصول این عین مزید ولای اهل بیت به ثبوت رسید اکنون اهیه دیگر بر طبق آنها نیکه در
صدر تقریر رفته به بین که اکثری از اولاد و اخوان ائمه که اغصان یک اصل و اوراق یک فرع بودند و نسبت بحکم محمود
و دم یک بحضرت اوصیا داشتند بر اصول امامیه جانبهای این بزرگان پیش خلفای جور کرده باعث شهادت
گردیده اند یا سلب نعمت جاه و دنیای نیز لیکن امامت را از این طیبین و طاهرین قصد کرده پس غبار حصر بکه رفقها یا
منفصله مانعة الخلو بعد جمع احادیث موضوعهٔ شیعه بلند شده بود که دوست دارنده اهل بیت را کسی بجز یا ولد الحرام یا
ولد الحیض باشد و دشمن ایشان بالضرورت خارج از این شقوق نیست کجا رسید تا کلمنا که وبال و نکال معصیت اول به سر مولود
افتاد و جلت این علت مطابق تصور خیالیه کابر امامیه کما یلوح من البحار و غیره جز نصب و تسنن چیزی قرار نیافت ولیکن ای کاش
ثانی و ثالث چگونه باین فرزند منسوب خواهد شد صاعقه قهر و انتقام عادل حقیقی بر اشقی الآخرین فتد که در پرده ادعای
محبت چند از اهل بیت خاتم الانبیاء از ذیال معصومین را باین لوث ملوث کند حالیا دو سه تا تو گویم و مبلغ کنیه تفضیح و
استقرار متبعین و اگذارم پس بدان اعاذک الله وایانا عن المتشیعین که از انجمله زید بن حسن بن علی بن ابی طالب که در نسب
توام زعم لی و فاروجاش چنان ضبط کرده اند که او باعث شهادت امام محمد باقر علیه السلام شد مجلسی در تذکرة الائمه نوشته
که زید با تب مسیر اعد آو خنیا گرد کار و کشید و نوبت بشحنه و قاضی رسانید و آخر نزد هشام عبد الملک بابکه امام فرستاد او را
مترصد قتل گردانید و باعث بر داوری هر گردید و از انجمله عبد الله بن صلبی امام جعفر صادق است بروایت همین مجلسی در همین کتاب
بحکایت اتباع و متبوعاتش در کتب دیگر او برخلاف پدر بزرگوار خویش باکثر چیزها میل داشت و فیل با بود از جهت ادراک افطح
میگفتند و فطحیه فرقه از فرق شیعه با او منسوب اند و در ایام امامت امام صادق علیه السلام با طائفه حشویه جد و محسوس
و شهد قبا قلم [illegible] مرجئه بشتافت و با خود [illegible] ملحدت کرد انتهی و قبل از این باصول شیعه ثابت گردیده

ام چنانکه دانی که هرکه غیر از امامیه اثنا عشریه دعوی امامت برای خود کند گو علوی و فاطمی باشد بشهادت
تفسیر قمی ابلیس نواصب شرار مخلد فی النار است و لوازم و عوارض این نصب درین ماده خاص با عداء صادق
مصدوق و مادر بکریه عبدالله گردیده سید چنانچه در اول بدنامان حسن مجتبی و مادر مطهر زید تفصیل اجمال هرگز از اهل
حق ادرا نمی تواند شد ● و از انجمله علی بن اسمعیل بن جعفر بروایت اکثری از ثقات محدثین طائفه کما یدل علیه تذکرة الائمة وغیره
من کتب المجلسی و محمد بن اسمعیل برادرش بروایت بعضی از ایشان مثل ابو النصر چنانچه در کتاب عمدة الطالب گرانجا
مجلسی در کتب معتبره امامیه درباره توصیفش همراه توصیف مصنف این عبارت منقول است العالم النسابة
والفاضل العلامة جمال الدين المعروف بابن عنبة صاحب عمدة الطالب في
نسب آل ابی طالب اشهر الكتب و اوثقها فی النسب بخاطر هارون رشید عباسی
متمکن گردانید که امام کاظم اراده سلب خلافت ازو دارد و اموال و اسلحه جمع میکند تا کار بجائی رسید که آخر
آنجناب را بزهر هلاک کردند و برروی آنکه عموی کردند آنچه کردند و از انجمله جعفر بن علی تا دیست که هم مدعی
امامت شد چنانچه از کتاب حق الیقین و مانند آن بر می آید و هم سعایت و کلامی ناحیه مقدسه بزعم امامیه نزد
خلیفه عصر نمود کما فی تزکیة الکشمیری و بر همین منوال دائره قیل و قال درباره دیگر سادات حسنیه و حسینیه که
بلا ریب عند الفریقین ترتیبها را اعتقاد امامت بخرافات شیعه نداشتند فراخ می شود کما لا یخفی بعضی
اندکی بیش تو گفتم غم دل ترسیدم ٭ که دل آزرده شوی ورنه سخن بسیار است ٭ اگرچه چندی از یهود اشقیا
که راس و رئیس آنها عبدالله سبا بود و حال او درباره گمراه کردن شیعه عنقریب از کتب معتمده ایشان
می نگارم این همه خرابیها درین محدثات ابلیس لعین برای مقلدین خویش یادگار گذاشته اند تا دیگر
کیست که اذهان اهل فراست بسوی متبادر خواهد شد طرفه تر آنکه مغی ناصبیت بنجابت طرفا و عکسا زنده
اختتام نیافته بلکه اصاغر و اکابر قوم ترقی کرده بطور سلسله جناس تا حضرت آدم صفی الله کرسند و گاهی
از انجناب تا آل محمد مثل سلسله انواع با حضرت خاتم الانبیا میگرانید زیرا که از روایات ایشان که با خود
اصول اربعمائه است ساخته و پرداخته سرآمد یهود چنان بوضوح می انجامد که در زمره انبیا و مرسلین

اصلا ازین عیوب که بار بار تذکارش خالی از اساءت نیست منزه نبود و غیر از اولو العزم من الرسل که نسبت
اعداد ایشان بسایر انبیا بنسبت قطره به بحر محیط است احدی بمقتضای روایتی که از امام ابو جعفر علیه السلام
در تفسیر اهل بیت و روایت شیخ المشایخ در علل الشرایع در فضایل اهل بیت رسوخ و عزم نداشتند لهذا باین
لقب ملقب نشدند و غیر اینها ازین دولت محروم ماندند و مؤید همین معنی است روایات محمد بن حسن صفار در بصائر
حضرت ابو الابا و غیر او از زمره انبیا که ایمان بولایت ائمه نداشتند آورده و از احادیث دیگر که نمونه آن عنقریب
اوراق ثبت خواهد شد بوضوح خواهد پیوست که درین استثنا هم گفتگو باقی است بلکه بعد جمع و تلفیق احادیث صریح
و عیانا معلوم توان کرد که این بزرگان حق رسوخ و اعتقاد صمیم کما ینبغی بجا نیاوردند و چشیدند آنچه چشیدند
القصه در کتابهای اصول که اشارتی بدان کردم و در صور خیالیه شیعه اکثرش بلکه سائر اوصیا عبور کرده
ملکه اشرف بملاحظه شان در آمده موجود است که از آدم تا سرور آدم و بنی آدم هر که از انبیا در اعتقاد بولایت و امامت
ائمه که روز میثاق توقف و تأمل نموده در سوانح عظمی و مصایب کبری مبتلا شده و علی هذا القیاس این بلایا
وقت بعثت هر نبی عرض کرده اند هر که توقف کرد به پاداش آن مقید شد و بآلام روحانی و جسمانی گرفتار آمد
و این بلیه که ماده تمامی فسادات است عام بود تا آنکه نوبت بحضرت یونس رسید و او بر قومی مبعوث شد و لیکن ولایت را
قبول نکرد و ایمان بآن نداشت و با وجود وحی الهی عیاذا بالله مانند ابلیس ابا و استکبار ورزید و آنچه در آن وقت
بخطاب الهی غلط گفتم بر روحی گفت نالش باین الفاظ نیز که قبول کردن ولایت کسیکه او را ندیده باشم و
نه او را شناسم و صدا او شنیده بمعنی مخصص است تا آنکه در زندان شکم ماهی محبوس شد و در تحت الثری بمقام قارون رسید پس

در عصمت انبیا بر اصول شیعه که در جمیع کتب کلامیه ایشان بآیت کریمه لا ینال عهدی الظالمین
بر نفی خلافت خلفای ثلثه علی ما هو المشهور استدلال میکنند احتمال باقی نیست بلی اگر درین مقام اهل خصومت
و عناد را احتمالی باقی است همین قدر باقی است که نشان دهید که این احادیث که مقتضایش اضطراب انبیا
و رسل بدین تفصیل است کجا است و در کتب معتمده وارد است یا غیر آن بلی برای رفع این احتمال بازده از سی عدد
از کتب معتبره شیعه ملحوظ دارم و لیکن وما لا اختصار بیکدو روایت از ملای مجلسی صاحب بحار که جامع

الانوار

این رموز و اسرار تواند بود دارد میکنیم بگوش عبرت باید شنید میگوید که ابوحمزه ثمالی روایت کرده که روزی
عبدالله پسر عمر بخدمت امام زین العابدین آمد و گفت توئی که میگوئی که یونس را از برای این بشکم ماهی انداختند
که ولایت جدم امیر المومنین را برو عرض کردند و او توقف کرد در ان حضرت گفت بلی من گفته ام مادرت بعزای
تو نشیند عبدالله گفت اگر راست میگوئی علامتی برراستی گفتاری خود بمن بنما پس حضرت فرمود تا عصابه
بر دیده من و او بستند و بعد از ساعتی فرمود که چشمهای خود را بگشائید چون دیده های خود را گشودیم خود را
در کنار دریائی که موجهایش بلند شده بود دیدیم پس پسر عمر گفت که ای سید من خون من در گردن تست
حضرت فرمود که اضطراب مکن که الحال علامت راستی گفتگوی خود بتو بنمایم پس فرمود که ای ماهی ناگاه ماهی از
دریا بیرون آمد مانند کوه عظیم و میگفت لبیک لبیک ای ولی خدا حضرت فرمود تو کیستی گفت من ماهی یونسم ای سید
من فرمود که ما را خبر ده که قصه یونس چگونه بود ماهی گفت که ای سید حق تعالی هیچ پیغمبری مبعوث نکرده از آدم
تا جد تو محمد مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم مگر آنکه ولایت شما اهل بیت را براو عرض کرد پس هر که قبول کرد سالم ماند
و هر که ابا کرد مبتلا گردید تا آنکه حق تعالی یونس را به پیغمبری مبعوث گردانید پس حق تعالی وحی کرد باو که ای
یونس قبول کن ولایت امیر المومنین علی و ائمه راشدین از صلب او با سخنان دیگر که باو وحی نمود یونس گفت چگونه
اختیار کنم ولایت کسی را که او را ندیده ام و نمی شناسم و رفت بکنار دریا پس خدا بمن وحی فرمود که یونس را فرو
بر و استخوان او را سست مکن پس چهل روز در شکم من ماند و او را میگردانیدم در دریاها و در تاریکیها ندا میکرد
لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین قبول کردم ولایت امیر المومنین و ائمه راشدین را
از فرزندان او پس چون ایمان آورد بولایت شما امر کرد پروردگار مرا که او را انداختم بر ساحل دریا پس حضرت امام
زین العابدین فرمود که ای ماهی برگرد بسوی آشیان خود و آب موج قرار گرفته انتهی از عبارات حسب مناقب مرتضویه
از جمله امامیه بعد اندک غور و امعان نظر آید که این قسم احادیث مثل قصه التقام حوت بجهت سرتابی از ولایت
جناب مرتضوی بتقلید معلم ملکوت و نجات از انواع عقوبات تا بعد رجوع متواتر المعنی و مدار اثبات افضلیت امیر
هدی است پس قول معاندین و مکابرین بقلت و شذوذ و عدم لیاقت این احادیث در باب معتقدات یقین

بوالهوسی و بوالفضولی خواهد بود و سخت حیرانی است که روایات مذکوره در بارهٔ افضلیت ائمه
ائمه هدی که بهتر از نبوت و رسالت انبیا و مرسلین است بکار آید و در عقاید دیگر بکار باشد مع ذلک طریق
جدال و الزام خود باعتراف مجتهد نیست در کتاب نامطبوع اختراع کردن و در مناظرهٔ اهل حق روایات ضعیفه با ردها
تجسس نمودن و اکنون چنین مزخرفات خاطر خود را شاد فرمودن غیر از سفاهت بر چه چیز محمول توانند شد بعض الغرض
از روایت بکار صریح دریافت شد که یونس علیه السلام ایمان بولایت ائمه که از اصول خمسه بلکه اصل الاصول است کما
ینبغی نداشت تا آنکه درین مصیبت گرفتار شد و از جملهٔ روایاتیکه بر نفاق آنجناب دلیل است و هو این
است بطرف حضرت امیر حاشاهما عن ذلک نسبت میدهند کما فی البحار و غیره محصلش اینست که حق تعالی
عرض کرد ولایت مرا بر آسمانها و زمین پس قبول کرد هر که قبول کرد و انکار کرد هر که انکار کرد و چنانچه باید قبول
نکرد یونس انتهی چه ازین حدیث صاف بر می آید که نه یونس از طائفه اولی بود که بزبان و دل ولایت را قبول
کردند نه از گروه ثانی که بزبان و دل انکار نمودند بلکه از مذبذبین بین ذلک لا الی هؤلاء و لا الی
هؤلاء بود و هذا هو عین النفاق و از جمع روایات شتی چنان بصحت و وضوح می یابد که اولاً او انکار صریح و
استکبار قبیح بلکه اعتراض بر جناب باری اختیار کرد و چون او را معذور و معاف نداشتند ناگزیر ولایت امیر المؤمنین
را مثل منافقین بدون شهادت قلبی قبول نمود و هرگاه در بطن ماهی از زندگی و جز نامی باقی نماند آن
وقت باطلش باین اصل گروید و از سمک تا السماک رسید لیستر بدانکه ملا باقر مجلسی که احدی من حیث جامعیت بحار
مثل او در گروه متشیعین پیدا نشده و الحق مرتبهٔ او از فهم در گذشته حتی که اگر برای دخول و تتبع از ره
امامت کوشند و خلعت خروج ناصبیت پوشند و سلم ولایت بر نام او به برهان سلمی مسلم شود هرگز بعید نمی
نماید بعد ازین روایات بر طبق معمول خویشم که آتش زدن لب از بلندی آن لقطرهٔ افشانی و آب پاشی مشغول
گشتن از عادات مستمرهٔ اوست شمهٔ شرم و حیا را یکسو گذاشته میخواهد که وبال ناصبیت را نزد عوام از حضرت یونس
علیه السلام بر دارد و عند الخواص اسره تشنیع و تقبیح را از ادنی با علی رساند هرگز خاطر کمترین نمی خواست که بذکر
آن بپردازم و بقلع آن خود را متوجه سازم لیکن چون اهل خلاف جهلاً و عداوةً خموشی را بر عجز حمل

خواهند

خواهند کرد اصدع به فاستمعوا له وانصتوا باید دانست که آنچه از کتاب صغیر و کبیر شرک لا یغادر
صغیرة و لا کبیرة الا احصیها در شان آن در این باده بسا و تفریعاً بر می آید چند چیز است یکی آنکه
منظور جناب قدس الهی از حبس یونس ع در بطن ماهی آن بود که مرتبه او عظیم گردد و بمنزله معراج رسانیدن بالای
برای او باشد در مقام الکافة ارباب علوم و حکم از عرب و عجم صلا میدهیم که بر ریش این بزرگ خنده زنند چه
مشیت ایزدی بآن متعلق شد که حضرت یونس را که صریح درباره ولایت امام الائمه کفر ورزیده چنانکه مدلول حدیث
الساجدین است بالنفاق اختیار ساخته کما هو محصل حدیث امیر المومنین در شکنجه عقوبتیکه مثل عذاب قبر روشن است
چنانکه خواهی الست کشند و با اینهمه خدام ملا آن عذاب را سرای او معراجی بر اصول خویش قرار میدهند
این خشک دماغی و ساده لوحی بهویت و ناصبیت علاجی نمی توان کرد از روح ملا استفسار باید نمود که
این معراج فی حد ذاته بود یا نسبت بدیگران اگر شق اول اختیار کند باید گفت که این قسم معراج نصیب
فرقه نواصب بر زبان باد که بدعوی مزید ولای عترت طاهره گردن میکشند و اگر راه ثانی اختیار نماید باز
عود باید کرد که معراج مذکور آیا نسبت بخوارج و نواصب است که خاتمه شان بر عداوت اهل بیت واقع شد
اگر قبول کند باید گفت که انا علی ذلک من الشاهدین و اگر گوید نسبت بشیعیانست باید گفت که شما
باوصف ذوق مرارت موت و دیدن عذاب قبر هنوز بشیمه رستی نائل نمیشوید و اتباع و اشیاع خود را درین
ورطه می افگنید انقدر نمیدانید که مرتبه کسی که بعد ازین عقوبتها ایمان بولایت ائمه آرد و ظاهر او و عیان
و ایقانش مصداق آیه کریمه فلم یک ینفعهم ایمانهم لما رأوا بأسنا باشد با ایمان حضرات
متشیعین که صفت یؤمنون بالغیب خصوصا درین غیبت کبری از خواص الشان است برابر نتواند شد
چه جای آنکه خدای عز و جل یونس علیه السلام را زیاده بر ثواب شیعیان ثوابی کرامت فرماید این ظلمی است که
و بانش بدیست ضرب المثل اگر نام عدل و داد بر آن نهند لا مشاحة فی الاصطلاح ع برعکس نهند نام زنگی
کافور پس باقی نماند مگر آنکه معراج حضرت یونس نسبت بعقوبتهای خوارج و نواصب خواهد بود
فاعتبروا یا اولی الابصار بعد تحریر این مقام بر بعضی از عبارات کتاب سنا قبس تصنیف

که اشارتی در سطاوت کلام بسوی آن رفته لنظر افتاد چنان مذعن شد که حاجت بترتیب این مقدمات
هم نبود خود حسب مضا این کتاب بعد ازادعای آنکه لقب مستطاب جناب مرتضوی یعنی لفظ امیر المومنین در ازل
صدور یافته بروایت کلینی آنچه در عبارات مطلبیه گفته نص در معنی است که در بنی نوع انسان تو سکیه ایمان
صحیح شان بذروه اعتبار تصعد نموده و در روز میثاق باین عطیه کبری مخصوص بوده جز طائفه اثنا
عشریه کسی نمیتواند شد و ذلک عین المدعا و از کتاب غایة المطلوب نیز سمت وضوح دارد که غیر از فرقه مذکوره
کسی امانت و امامت ایمه را برنداشته ولیکن نظر بروایات کتاب مناقب فقیر را چنان معلوم میشود که محدثین
امامیه اختلاف در معنی این می دارند که بوم و دیگر جانوران شوم مثل این فرقه مشوم بودند یا نه بعضی از روایات نظر بال
دارد و بعضی ثانی بلکه ذاکر بودنش نیز باصطلاح امامیه بر می آید پس درین مقام در باره ملا مجلسی که زهر کلمات
زیاده تر از سم افعی است باید خواند شعر مارگیر تو هرگز ابنی برنی * با بوم که هر کجا نشینی بکنی * اکنون
حدیثیکه وصول یونس علیه السلام بمقام قارون و ملاقات این هر دو بهم در باهم دگر مضمون آنست و بجناب
امام جعفر صادق ع نسبت میدهند چنانچه در بحار است بشنو که چون قارون صدای یونس که خداوندا بحرمت
انکار ولایت ظلم کردم اکنون بولایت شاه ولایت و فرزندانش بجان و دل معتقد گشتم و از کفر و نفاق
درگذشتم شنید از موکلین عقوبت که هر روز او را از وقت حکم خسف بقدر قامتی کم در زیر زمین فرو می برند
مهلتی درخواست و گفت تو کیستی گفت منم یونس بنده گنهگار پس حال حضرت موسی و شدت غضبش و سرگذشت
هارون و رقت قلبش و ماجرا دختر عمران خواهر حضرت موسی علیه السلام که بوی نامزد شده بود استفسار کرد فرمود از ایشان
جز نامی باقی نماند و این حکایت باعتبار نزد کا روایت معلوم و تاویل ملای مجلسی چه مشابه است بقصه افیونی که
پالش در راه تغرید و بچاه افتاد هنوزش خیال اینکه در حجره خانه خود رسیدم قضا را نابینائی هم درین بلا
گرفتار شد افیونی بانگ برزد کیست که در خانه شرفایی اجازت بیکناگاه دخل گشته اعمی گفت ای در چه خیالی
این خانه نیست بلکه چاه است افیونی گفت خیر هر چه باد اباد درست بگو که پیشه تو چیست گفت قند فروشی گفت
از بهر خدا ادانکی بگیر و قندی بده. الجمله تاویل معراج برای حضرت یونس ع بر اصول موضوعه شیعه بر خند

خرافی

خرافتی است که زیادت بران محتمل نیست ولیکن حقیقت اینست که ملا مجلسی را درین تاویل طرفه‌ای
قارون مطمح نظر افتاد زیرا که او بسیر عجائب و غرائب بحار و نظاره طبقات زمین مشغول بلکه سیر او بسبب زیادت مائه از سیر
حضرت ذوالنون زیاده بود فکیف که در احادیث شیعه خصوصا خاتمه همین حدیث جعفری که مشتمل بر احوال قارون
است ابهم مصرح باشد که از روز ملاقات و افسوس نمودن قارون بر موت دختر عمران و موسی و هارون علیهم
السلام که منتهای سیر بود بحکم الهی موکلین عقوبت عذاب را از وی برداشتند پس حال هردو درین
معراج همدوش یکدیگر است و در اثنای تقریر وجهی وجیه در تشبیه التقام حوت بمعراج شریف ناظر
عالم لاهوت بخیال آید که مقصود ملا مجلسی در اختیار لفظ معراج تلمیح است بانکه اصل معراج که بروایت صاحب
صراط مستقیم از امامیه زیاده از صد مرتبه وقوع یافت تاکید درباره امامت مرتضوی بوده آخر رفته رفته
نوبت بدان رسید که حضرت خاتم الانبیاء را بجهت تعلیل و تسویف بخطاب عذبتک عذابا الیما مخاطب
فرمودند کما سبق تفصیله پس حبس یونس در شکم ماهی بلا ریب مشاکل معراج رسالت پناهی خواهد بود تاویل
دیگر که باستقلال یا ضمیمه اول باشد اگر مقصود ازین حبس نمودن دریا و غرائب کائنات تحت الثری بود فقط
درین تاویل هم بدستور سابق همه حیرت است که شخصی بوبال کفر و نفاق و ارتکاب کذب وقت رد وحی
گرفتار باشد عقوبات او را سیر و گلگشت تعبیر کنند این دعوی کذبی دیگر است آیا کسیکه بسیر عجائب
روزگار مشغول می باشد بهمین نهج استغاثه می کند که لَا اِلٰهَ اِلَّا اَنْتَ سُبْحَانَکَ اِنِّیْ
کُنْتُ مِنَ الظَّالِمِیْنَ اٰمَنْتُ بِعَلِیٍّ اَمِیْرِ الْمُؤْمِنِیْنَ وَتُبْتُ وَاَنَبْتُ عَنِ
الْاِنْکَارِ فِیْ حَقِّهٖ وَاَوْلَادِهِ الطَّاهِرِیْنَ و نیز ناصب عداوت اهل بیت سید انبیاء هرگز نمی
اندیشد که منکر ولایت ائمه را در سیر عجائب و غرائب نگاه میتوان داشت یا در انواع عقوبتها زیاده بر دیگران بحکم
حدیث ضعف عذاب بنی هاشم چنانکه در سلک اول گذشت کفر و نفاق اعدا حضرت یونس قبل ازین معلوم
شده اما تفصیل کذب پس رنگی دیگر دارد که حضرت یونس الشهادت حدیث اول یعنی روایت ابوحمزه
ثمالی در رد وحی گفته و در روایات شیخ الشیوخ تایید آن می کند و چیزیست که آنکه من علی

بن ابی طالب را که ولایتش بر من عرض کردی بچشم ندیده ام و دوم آنکه او و صیّ او را هم نمی‌شناسم
انتهی فقیر حقیر مقدمه اول را تسلیم کرد لیکن انکار از معرفت و صایت منفیش چه معنی داشته باشد هرگاه بنود اعلام
حضرت موسی ع در بن تدریس کتب و صحف آسمانی خصوصاً توریت حاوی نصوص امامت ائمه هداة از امیر
کبیر تا قائم آل سرور کائنات بخوبی ثابت بوجوه زیاده از ابناء خویش معرفت ایشان داشته باشند کما
فی کتب الاصول مثل الکافی عن امیر المؤمنین علیه السلام فی حدیث
طویل یقول الله عزّ و جلّ الذین آتیناهم الکتاب یعرفونه کما یعرفون ابناءهم
یعرفون محمّداً والولایة فی التوراة والانجیل کما یعرفون ابناءهم فی منازلهم انتهی
و هنوز علمای امامیه وصف مردود هو بلکه احقاب ... لال منصوص توریت بر امامت جمیع ائمه بنام نام می کنند
و قدمای و متاخرین قوم رسائل در آن پرداخته‌اند و بسیاری ازین احادیث که یهود الشمائل ائمه هدی [illegible]
بودند در تفاسیر اهل البیت مروی باشد پس انکار ازین معرفت غیر از کذب آنهم بر طبق مثل مشهور که دروغ
گوئیم بر روی تو بر چیزی دیگر حمل نتوان کرد و معاذ الله که احدی از مدعیان اصول خمسه که عدالت منجمله آنست
تجویز کنند که تکلیف بمعرفت و ایمان بولایت مجهول مطلق که نه او را دیده‌اند و نه اوصاف او شنیده‌اند
داده بودند صدور چنین بی اندامی خصوصاً در خطاب الهی غیر از ناصب عداوت اهل بیت از کسی
ممکن نیست اکنون احد الامرین درین مقام باید کرد یا قائل شوند باینکه بودن اوصاف و صفات ائمه
در کتب انبیاء سابقین بر طبق زعم متشیعین کما عرفت حرفاً منها و اخذ میثاق انبیاء و مرسلین درباره
ایشان بعنوان اینکه دانی کذب بی فروغ و از افترائات اشقیاء یهود است که برای تفضیح و تذلیل ذوات
مقدسه انبیاء و رسل و تخریب بنای بدائع آن پرداخته‌اند یا آنکه حضرت یونس ع کذب صریح اختیار گردد
چون اختیار شق ثانی از اصول موضوعه شیطانی که مشتمل بر کفر و نفاق حضرت ذوالنورین است سهل تر پس
در ثبوت کذب آنجناب بی نمانند سبحان الله حق تعالی حالا و امامت با ظلم مطلقاً ممتنع الاجتماع باشد کما سبق
و نبوت در مواد غیر متناهیه کما لا یخفی با نصب کذب جمع شود و انجا بر اصول متشیعین

میانهٔ یونس علیه السلام و ابلیس بد انجام مثل حضرت آدم و غیر او از انبیاء کرام فرقی نماند نستغفر الله فرق این
است چه ابلیس بطبق ارشاد کتاب مجید و احادیث ائمه از قوم جن و حضرت یونس از بنی آدم است اگر او
بمقتضای مادهٔ خویش کرشر و حسد و عداوت ورزد دور نباشد بخلاف حسد و عداوت با انکار یونس
از ولایت جناب امیر که به تصنع و استحاله نزدیک شیعه بنی آدم اعضای یک دیگراند ٭ که در آفرینش
ز یک گوهراند مع ذلک الخ ابلیس عرض کرد که من از آتش پیدا شده ام و آدم از خاک و بعد از
علم با عطای مهلت معلوم بذروهٔ گذارش رسانید که من همه بندگان ترا گمراه خواهم کرد مگر بندگان
مخلصین را که بر اغوای آنها راهی ندارم از امور واقعی و نفس الامری است و از اینجاست که حق
تعالی درین کلام تصدیق او فرموده چنانکه از تفسیر اهل بیت بوضوح می انجامد و این استثنا هم جابجا در
کلام عزیز جل کلامه از ابلیس حکایت نموده اند و امام رازی علیه الرحمة در تفسیر کبیر در تقریر فائدهٔ این قید
که تعلق باین مقام دارد چه نیکو گفته که غرض ابلیس از ذکر این استثنا آن بود که کذب به کلام او راه نیابد
زیرا که بدون استثنا معنی آنست که تمامی بندگان را گمراه خواهم کرد و حالانکه چنین نیست و از اینجا ثابت
می شود که دروغ چیزی است که ابلیس هم از آن استنکاف ورزیده لیکن مسلمان چگونه بر آن اقدام نماید
انتهی از اینجا کار حضرت یونس که صریح اختیار کذب در خطاب پروردگار است از ابلیس لعین هم در گذشته
نعوذ بالله از مذهبیکه بر طبق اصول آنها انبیاء علیه السلام بدتر از ابلیس باشد سبحان الله این همه کفریات
که اثبات کفر در وحی بر انبیاء بعد از مبعوث شدن می کند و هم کذب و نفاق شان و عدم تبلیغ [illegible] عداوت
این بزرگان ثابت می نماید در کتب معتمدهٔ قوم موجود باشد که حرفی نسبت بمحفوظ خویش بخدمت سامع و ناظر گفتم
و بر قاعدهٔ اصولیه ما یجوز للضرورة یتقدر بقدرها کار بستم باز علمای قوم بر معاشر اهل حق خنده میزنند و اساس
انصاف در جمیع مطاعن اصحاب میکنند شعر از برون طعنه زنی بر بایزید ٭ وز درونت ننگ میدارد یزید
تنها این همه الحاد و کفر در بارهٔ امامت از انبیاء علیهم السلام در کتب معتبرهٔ خویش ندارند بلکه در توحید
و تقدیس باری عز و جل نیز همین قسم احادیث مستفیضه می آرند لیکن بنا بر اجنبیت آن از بحث در تقریر آن

از لوم لائمین ترسیم القصه ملای مجلسی در بحار عجایب سیر ماهی در واقعهٔ حضرت یونس بجسمانی می نماید که شناور
این بحر ناپیدا کنار میگشت طرفه از همه آنکه خود مجلسی هم درین واقعه حدیث ابن ابی یعفور را هم مذکور کرده که مضمونش
بی کلفت همین است که اگر یونس که در بند نفس گرفتار شده بود بران حال می مرد هرگز نقد ایمان بسلامت نمی برد
انتهی و پر ظاهر است که شخص بدون اعتقاد بولایت ائمه مومن نمی شود پس سیر معراج کجا گنجایش داشته باشد بحمله
برکاروان حواس خمسه ملای مجلسی که عقوبت انکار ولایت و نفاق و کذب را بسیر و معراج تعبیر میفرماید و ال دشمنی که
می تازد ظلمت ناصبیت و تیرگی شب دیجور عداوت عترت است که از احاطه و غشاء آن شعشعهٔ قرص
خورشید درستگی شده یونس اندر دهان ماهی شد تاویل دیگر که نتن معادات اهل بیت سید
کائنات زیاده تر از آن می آید و دماغ اهل دانش و بینش را سخت پریشان می نماید و رئیس النواصب در اظهار
آن بگریبان خجلت سر خود را فرو نمی برد آنکه تکلیف ایمان بولایت حضرت امیر و اولاد و امجادش بر سبیل وجوب
نبود که ترکش موجب گناه باشد و جوابش جز این نیست که بلی انّ الکذوب لا حافظة له خود ملا مجلسی
در حیات القلوب و بحار و دیگر مجلدات و اسفار احادیث موضوعه از ائمه اطهار از اصول طائفه خویش آورده و نص بر
وجوبش نکرده از وجوب هم سابق تر اقدام خدام ملا را بعد از ذل عمر بطفلی گردانیده بمقتضای کریمه لکیلا یعلم بعد علم
شیئاً دیده را نادیده و شنیده را ناشنیده پنداشته اند یا صعود الخره سودای ناصبیت دماغ ملا را مختل کرده حالانکه بطور
مسنون عند الامامیه غیر از احتقان بلکه بسیاری از احادیث در باره توصیفش در فصول مهمه و غیره آن از صوارم
مرویست تحریر دیگر ممکن نبود آنچه در باب حضرت آدم قبل ازین از کتب امامیه وارد کرده ام احاطه بران نمود آیا هیچ
نص صریح نیست درینکه ایمان بافضلیت و ولایت ائمه از محتمات است و هرکه انکار نماید بآتش جهنم بلکه در درک
اسفل نار رهگذار گاه او امر و نواهی بتاکیدات شدید و تهدید بلیغ هم در روز میثاق و هم در وقت مبعث بواسطه ملائکه و
بلاواسطه از ابتدا آفرینش خلایق بانبیا رسید و وعیدهای سخت بکمال زور و شور در نزول آن مرة بعد اخری وارد
هر کسیکه از ان اعراض نماید مثل قارون بانواع عقوبات گرفتار شود و آنگاه وجوب حتم بر جهور و بهمه مجلسی ناصب عداوت
اهل بیت ثابت نگردد پس معلوم نیست که وجوب ایمان بتوحید باری تعالی و نبوت حضرت سید انبیا

ومعاد و عدل از کجا باثبات خواهند رسانید فکیف که در روایات روضه و مثل آن کلام سابقاً
صحیح موجود باشد که ادنی توقف هم درباره ولایت عمر گرز دائره ولایت موجب کفر است
واگر انبیا محبت او را قبول نمیکردند تا آخر اذعان بولایتش نمی آوردند ابدالآباد حطب دوزخ میگردیدند
آیا عدل و داد همین است که محبت و ولایت شخص مستحب باشد و در انکار آن انبیا و رسل باین عقوبات گرفتار
آیند علاوه سلمنا که نه بر حضرت یونس وجوب این ولایت تحقق شده بود و نه امر مذکور حقیقة بطریق وجوب
بود لیکن آخر جناب شان در کتب آسمانی و زبانی انبیاء سابقین دیده و شنیده باشند که آدم را در سجده و انکار و
حسد و خود خواهی ابلیس چه پیش آمد و بر حضرت خلیل چه گذشت الی غیر ذلک و سیجی انشاء الله تعالی پس گو ایمان بولایت
بحد وجوب نرسد لیکن این مستحب یا مباح یا هر چه نزد مجلسی رئیس النواصب باشد بمرتبه رسیده که تارکش در عقوبات
زیاده بر فرض است باز هم چشم عبرت نگشودند تا آنکه بر عبرت و فراست روباه هیکه قصه اش در مثنوی معنوی مولوی منظوم
گشته **نظم** شیر و گرگ و روبهی بهر شکار + رفته بودند از طلب در کوهسار + گاو کوهی و بز و خرگوش
زفت + یافتند و کارشان از پیش رفت + گفت شیر ای گرگ این را بخش کن + معدلت را نو کن ای
گرگ کهن + گفت ای شه گاو وحشی بخش تست + آن بزرگ و تو بزرگ و زفت و چست + بز مرا که بز میانست و
وسط + روبها خرگوش بستان بی غلط + گفت پیش آ ای خر گو ربلید + پیش آمد پنجه زد او را درید + بعد از آن
رو بشیر با روباه کرد + گفت این را بخش کن از بهر خورد + سجده کرد و گفت کین گاو سمین + چاشت خوردت
باشد ای شاه زمین + وآن بز از بهر میانه روز را + یخنیی باشد شه پیروز را + وآن دگر خرگوش بهر شام هم
شب چره ای شاه با لطف و کرم + گفت ای روبه تو عدل افروختی + این چنین قسمت ز که آموختی + از کجا آموختی این ای
بزرگ + گفت ای شاه جهان از حال گرگ + و اگر این همه تقریرات بسبب تکرار بعضی امور
بخیال حضرت مولف مع تکرار نشود و طالب مضامین متجدد باشد اینک احادیث تر و تازه از کتاب مناقب
مرتضوی باید شنید و بچشم انصاف باید دید که دلالت بر وجوب وارد یا نه پس بدانکه مولف این کتاب که از کبار
عمده کتب خویش را برای انتخاب مضامین انتخاب جمع کرده برای اثبات مدعای خویش بر آن احتجاج

واستدلال نموده انچه در بارهٔ وجوب ولایت گفته یکی این است که قبل از تصویر صورت نبی نوع انسان بصورت
بشری وهیکل عنصری امامت ائمهٔ مرحقه اثناعشریه [illegible] مخلوقه لاسیما طبقهٔ انسانیه عرض شده باقرار
حقیقت آن مکلف و مخاطب گشته اند چنانچه در کریمهٔ واذ اخذ ربک الآیة اشاره شده و حقیقت خلقت ذرّی
انسانی و اخذ معاهده از ایشان درین امر بر وجهیکه چهرهٔ شاهد این معنی بگلگونهٔ بیان اکثر مفسرین آراسته
شده آنست که قبل ازانکه آدم علیه السلام سایه نشین درخت طوبی و خلوت گزین نزهت سرای جنت الماوی
گردد و فضای دلکشای یکی از ابواب بهشت که مسافت آن مساوی مسیر هزار سال است محل توقف گردید
تا ذریت آدم علیه السلام من الازل الی الابد از صلب وی بر صورت مورچهٔ صغیره استخراج پذیرفته بعد از اعطای
حیات و فهم و علم که مناط اهلیت خطاب و قابلیت سوال و جواب است اصول مهمه دینیه بر ایشان عرض شده
انتهی بلفظه این روایت ناطق است بر انکه حکم قبول ولایت ائمه بر تمام افراد کائنات که بعد ازان خلعت ترکیب
صورت بشری از کارخانهٔ عنایت واجب الوجود یافتند حتماً و وجوباً بود و ایمان بولایت ایشان از اصول مهمه
دینیه بوده انچه ملا بنا بر ناصبیت عناد با ائمه امجاد بخیال آورده والا قائل شود که امر اعتقاد توحید و نبوت
ختم المرسلین هم بحد وجوب نرسیده بود و نیز صاحب مناقب از کتب خود روایات بسیار نقل کرده که در تکذیب
مجلسی بهر واحد ازان کافیست و تکلیف که بهیئت مجموعی ملحوظ گردد حرفی ازان کتاب انیس عن الصادق
عن ابیه عن آبائه عن علی بن ابی طالب قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم
حدثنی جبرئیل عن رب العالمین جل جلاله قال من علم ان لا اله الا انا وحدی وان محمداً
عبدی ورسولی وان علی بن ابی طالب خلیفتی وان الائمة من ولده حججی ادخلته الجنة
برحمتی ونجیته بعفوی وابحت له جواری واوجبت له کرامتی واتممت علیه نعمتی وجعلته
خاصتی وخالصتی ان نادانی لبیته وان دعانی اجبته وان سألنی اعطیته وان سکت
ابتدأته وان اساء رحمته وان فرّ منی دعوته وان رجع قبلته وان قرع بابی فتحته
ومن لم یشهد ان لا اله الا انا وحدی او یشهد بذلک ولم یشهد ان محمداً

عبده

عبدی و رسولی او تشهد بذالک و لم یشهد ان الائمة حجتی فقد جحد نعمتی و صغّر عظمتی و کفر
بآیاتی و کتبی ان قصدنی حجبته و ان سألنی حرمته و ان نادانی لم اسمع
نداءه و ان دعانی لم استجب دعاءه و ان رجانی خیّبته و ذلک جزائه منّی و ما
انا بظلّام للعبید اکنون جزاین ناصبان و تابعان طه و یسین کیست که در ایمان به نبوت و ولایت تفریق
توانند کرد و توانند گفت که حکم انبیا حکمی دیگر است و حال آنکه تکلیف انبیا زاید بر تکلیف دیگر نیست پس بلا قیاس
کردن قبل از قیاس این تفریق انداخته مصداق جملهٔ آیت کریمه و یریدون ان یفرّقوا بین الله و رسله
و یقولون نؤمن ببعض و نکفر ببعض و یریدون ان یتخذوا بین ذلک سبیلا اولئک هم الکافرون
حقّا و اعتدنا للکافرین عذابا مهینا شده جزاه الله عنهم اجمعین و عذّبه [illegible]
لا یعذّب احدا مثله من الاوّلین و الآخرین مع ذلک انهم درین کتاب جا بجا موجود است که اصل
اصول ایمان بر ارکان ثلثه استقرار یافته یعنی اعتقاد توحید و نبوت و امامت و اعتقاد بعدل و معاد از لوازم امور ثلثه
مذکوره است انتفای آن بانتفای یکی از امور ثلثه مفروده است و در روز ازل جملهٔ ارواح و ذراری همین چیز که اصول
مهمهٔ دینیه است مأمور شده اند و کدام عاقل تجویز تواند کرد که ذراری حضرت آدم وقتیکه مثل مورچه ریز ضعیف
از صلب مطهرش استخراج پذیرفتند و هنوز بصورت بشر تشکّل نگیرند ذمهٔ آنها بوجوب مشغول باشد
بعد از وجود بلکه وقت نبوت از قید وجوب رهائی یابند ذلک ظن [illegible]
فویل لهم من النار تاویل دیگر که خاتمهٔ مهمات مجلسی است آنکه ولایت ائمه را انبیا قبول کرده باشند
ولیکن بعضی از روی باهتمام قبول نکردند و جواب این خرافات از آنچه در فصول سابقه خصوصا این فصل یاد کرده
بی کلفت بر می آید علاوه اگر معنی عدم اهتمام همانست که روایت مرتضوی بزعم اثنا عشریه مشتمل بر [illegible]
نام ولایت و محبت بر زبان آرند و بدل اعتقاد نمی دارند یا بعد چندی انکار کنند و سلب ولایت و
امامت از ائمهٔ معصومین خواهند فذلک مذهب المنافقین بل کلا کلا آیات القرآن و متواترات
الاخبار و ان المنافقین فی الدرک الاسفل من النار و اگر معنی دیگر است [illegible]

تصویر پس ناگزیر حتی تکلم علیه با نحو امیز این همه که گوشت خورده تعلق بقصه حضرت یونس داشت و
آنچه بنابر حسد و بدخواهی عترت رسالت پناهی بر حضرت آدم و حوا گذشت قبل ازین باندک تفصیل شنیدی
و هنوز هزاران از انبیا علیهم السلام باقی مانده اند که این بلاها بمقتضای روایت بحار و مناقب مرتضوی و مناقب
ابن شهر آشوب باندرانی گرفتار گشتند و از جناح ناصبیت و انکار ولایت رسید بآنها آنچه رسید نظر
بقصه حضرت یعقوب که بفراق حضرت یوسف تا امتداد زمانه طویل در آلام روحانی و جسمانی گرفتار بود
حتی که بنص قرآنی هر دو چشمش سفید و جهان روشن بروی سیاه گردید بلکه آنچه بر آنجناب درین سانحه گذشت
مجال کسی نیست که تعبیر از آن تواند کرد و ما احسن ما قیل شعر شنیده ام سخنی خوش که پیر کنعان گفت *
فراق دوست نه آن میکند که بتوان گفت * علمای قوم بعد از استبعاد از اطفای آن بذکر دیگر اخبار قصص
کرده اند چنانچه از معانیه علل شیخ المشایخ و کتاب نور الثقلین و مانند آن بظهور می انجامد حاصل مفاد آن این است
که شخصی از صلحا و اتقیا و مساکین نامی مبتلا بانواع فقر مشهور به بینوائی حلقه بر در یعقوب علیه السلام زد و از فاقه و
گرسنگی خویش فریاد کرد و وقتیکه آنجناب همراه اولاد خویش کباب و نبه میخوردند پس چند از آن نمود و اعتنائی
و التفاتی بحالش نفرمود و بقیه گوشت بریان برای صبح نگاهداشت پس دریای ابتلای الهی بجوش آمد و در همان شب
حضرت یوسف خواب دید و بآخر حسد برادران نوبت بجائی رسانید که علم هر کسی خواص و عوام بدان رسید الهی هرگز بدلم
در نمی آید که حضرت یعقوب را همین جهت درین مصائب گرفتار فرمایند آری چون توارد علل بر معلوم واحد عقلاً و نقلاً
سمت جواز بلکه وقوع دارد زیاده برین نیست که قصه درویش را ضمیمه آن گردانند نه آنکه از همین سبب اینهمه ابتلاها
پیش آمد و انکار و توقف را در ولایت ائمه هرگز دخلی نبود و لا و الله ثم لا و الله و متوهم نشود که فقیر غیر از استبعاد
چیزی در دست ندارد زیرا که در خصوص هم دلیلی قوی یاد دارم اینک مناقب مرتضوی موجود است مقام ضرورت را
بعد حذف زوائد در چند سطر می گنجانم پس بدانکه مولف کتاب مذکور از مناقب ابن شهر آشوب روایت ابو حمزه
ثمالی را بتفصیل نقل کرده که این سطور هم در ترجمه تقریر ماهی حضرت یونس ع داخل است که از زمان حضرت
ابو البشر تا شفیع یوم المحشر احدی از انبیا بخلعت نبوت مخلع نگشته که ولایت اهل بیت را بر او عرض

نکرده باشند پس اگر تلقی بقبول ننمودی از مخاطرات دنیویه تخلیص یافته در جریده سالمین منخرط
گشتی والا تبازیانه تادیب ممتحن گردیدی و همانا حرمان آدم از جنان و القای خلیل در نیران و یوسف در چاه
کنعان و بلیه مشهوره ایوب مجازات خطیئه او و ازین مقوله هست الی آخر الهذیان اکنون انصاف اندکی مرعی
شود که از دست امامیه حضرات انبیا اولو العزم که بروایت مشهوره ابن عباس پنج کس اند حضرت نوح و ابراهیم
و موسی و عیسی و پیغمبر ما صلی الله علیه و علیهم اجمعین کی نجات یافته اند و کجا مانده حدیث اشنا که استاد ابو جعفر
کلینی ثقة الاسلام و شیخ المشایخ ایشان روایت کرده بودند پس تطبیق احادیث این باب که در اثنای تقریر
اشاره بدان کردم بر اصول امامیه بر ضرورست و اعتقاد حصر ابتلای حضرت یعقوب در وجه بی التفاتی
بحال ذمیال از وساوس اهل فتنه و فساد علاوه این وجه بمصائب حضرت یوسف که برادران در اثنای
راه رسانیدند و آخر کار بچاه تنگ و تار افگندند و انگاه نوبت به بیع و شرا و زندان زلیخا رسید و بعض فی رای
فلبث فی السجن بضع سنین مدت دراز بران گذشت نظر بعدل عادل حقیقی جاری نمی تواند شد
که گناه از حضرت یعقوب باشد و یوسف با وصف صغر سن بپاداش آن گرفتار آید بخلاف بلای انکار ولایت
که بلا ریب هزاران مراتب ازید بر قصه مذکورست و تعلق باصول مهمه دارد نه بفروع و طفلان هم بدان
مکلف توانند شد نه باین چیزها پس بالیقین ازین بزرگان درباره ولایت قصوری و فتوری رفته و هذا هو
المطلوب اهل فطرت سلیم از ملاحظه حکایت ذمیال صحیح دریافته باشند که جامعین معایب خلفا
خصوصا فاروق اعظم در ایراد قصه اعرابی که نزد آنجناب آمد و از بعد وطن و نبودن زاد در راحله
شکایت کرد و او گمان عدم واقعیت بهم رسانید و انجام کار عقبش روان شد و تدارک ما فات
بعمل آورد چنانچه در شرح مولانا عبد الرحمن جامی علیه الرحمة که بر کافیه است مذکورست
خیلی نا عاقبت اندیشی بکار برده اند چه بعد از تسلیم صحت و لیاقت احتجاج بملاحظه حکایت
ذمیال که در علل شیخ المشایخ که مرتبه اعتبارش علی ما عرفت سابقا کمتر از اصول اربعه نیست
مرویست نفسیت نابود میشود و معلوم میگردد که خود انبیا علیهم السلام را اینقدر ما جرا اتا

پیش آمده که با وصف انعقاد مجلس کامل و شرب و وسعت طعام چنانکه دانستی درویش خسته را که از صلحای

روزه‌دار بود بحال خیبت و خسران از در خویش رانده اند آری فرق اینست که فاروق بدنبال نفس قیت تا صدق

و کذب برای امتحان فرماید و بعد از علم براستی زاد و راحله باعرابی داد بخلاف حضرت یعقوب که از حال و مآل

اغماض صریح اختیار فرمود و با وصف زاری و نالی او هرگز بحالش نه پرداخت و آخر مبتلا بمصیبت گشت فافهم

این چند سطر تعلق بحال حضرت یعقوب داشت خدا را دو سه حرف در قصهٔ حضرت ایوب صابر که بنظر بعضی از

روایات کافی تفسیر الکاشانی وغیره در زمرهٔ اولوالعزم محسوب میشود بروایت تفسیر قمی گوش کن که تو

بعد سلب تمامی نعمتها از اموال و اولاد و عمارات بدان رسید که تمام بدنش از پیشانی تا ناخن پا یک

آبله گشته بود و بعد از مدتی کرمان لاتعد ولاتحصی در آن افتادند و جمله گوشت بدنش میخوردند و مرتبه بوی

بدنش بجدی انجامید که امت اجابت و خلص یاران او را از قریه بیرون کردند و در مزبله از مزابل مندرسه که خارج

قریه بعید از آبادی بود انداختند و جمیع حیوانات هم از بوی بدنش متاذی بودند آیا کسی بر اصول امامیه چنانکه

دانستی اعتقاد تواند کرد که علت اینهمه مصائب باین قدر باشد که روزی ابلیس بر وی حسد برد و عرض کرد

که خدایا شکر ایوب بجهت عطیات دنیوی است و دگر هیچ اگر مرا بر اموال و اولاد و زراعات و عمارات ایش

مسلط کنی هرگز شکر نخواهد کرد ابلیس بر ترتیب مذکور تسلط یافت و آخر کار حضرت ایوب همان بود الخ

شنیدی پس علت این مصائب غیر از انکار ولایت حضرت امیر و ذریت طاهرهٔ او چیز دیگر نبود

شد چنانکه از کتاب مناقب بروایت السید حیدر دانسته باشی آری هنوز حکایات هزاران از انبیاء

باقیست لهذا بر حال خاتم الشان ختم میکنیم و آن اینست که بروایت این جمهور و هم روایات ملا مجلسی د

کتاب صغیر و کبیر انواع ایذا ها بر آنجناب گذشته و عجائب ابتلا ها خصوصا از روز بعثت پیش آمده

بلکه این هم مرویست که ابتلای آنجناب زاید بر ابتلای دیگر انبیا است پس معاذ الله مرویات و مفتریات

رافضه در باب تحقیق زیاده تر بکار می آید که اشاره هم از آن کوتاه است فکیف که زیاده از صد بار بر آسمان

عروج میفرمایند و در بارهٔ امامت مرتضی تاکیدات بلا واسطه می‌شنوند و تا آخر عمر در بلای این نیز

نماز و روزه و حج و زکوة و تعلیل و تسویف در دو و آخر مذ تبکت فتابا البنا سرایه و ورود در بر کند بازیم
دلیل و مثال آن سانفرمایند ان علیا خلیفتی فاسمعوا له واطیعوا الی غیر ذلک من عبارات ندالالباب
حتی که خود حاضرین از انصار سابقین که اهل لسان و ملازم صحبت خاتم پیغمبران بودند و مع آنها نجلوص
محبت اهل بیت رضی الله عنهم اجمعین رجالا العیون و غیره از ائمه هدی مروی است همه گرقیل و قال کردند و در حدیث
و معامله غدیر بحث ننمودند بقول بعضی بر خلافت و قلوب جمعی برمودت قرار گرفته شاید مراد او بر کریمه نه نشست
تا نوبت باستفسار از رسول مختار رسید که سبحان الله تعالی چه جای آنکه در دنیا ظالمین ناصبین را
با وصف علم تفضیلی کما سبق تقریره چندان قرب و منزلت دهند که خود کتاب سلیم و دیگر روایات بر فهم قدما
و متاخرین متکفل بیان آن است و مجتهد حی در ترجمه بحار بحدیث الحوض کمال قرب و منزلت اقرار نماید و در روز
قیامت که ثمار موضوع این فصل نعوذ بالله من ذلک زیاده تر بروز کند که برای نجات شان شمشیر فیل کشند گاه
بر جمله این مقدمات اطلاع تمام دست داد بالیقین معلوم شد که ملقب اهل حق بلفظ نواصب که سوالات رساله مجموعه
خود را لازم است معذور نمیدارد باعث افتخار است نه موجب دلتنگی و انضجار کما لا یخفی علی ذوی الالباب هذا ما و
الکن فی صدد البحث بالتکرار از تمویهات خرافت و سخافت آن دشمن عقل و دین باید دید که بورود چند شبهه که
که و همی پیش نیست و بادنی توجه ارباب علم از هم می پاشد بجناب اکثری از اهل بیت عظام و صحابه کرام بغض و
عداوت بهم رسانند و دین و ایمان خویش را بتقلید چندی از مغویان و مفتریان در باخته و از مذهب قدیم
آبائی خویش که مصداق واتبعت ملة آبائی ابراهیم واسحق ویعقوب بود بمظنه ناصبیت
این بزرگان دست بردارد و حیران تیه ضلالت شود آیا در کتب درسیه ندیده که در گوش او نرسیده که از
نیران تا بصنا و جابجا نگوشته که مذهب جمهور را ترک نباید کرد مگر آنکه باطل باشد اگر در مذهب الحق تدبر بی
بخاطرش راه یافته بود بایستی که ذهن را از همه مذاهب خالی کرده بتلاش عیب و هنر افتادی همه را فراهم
ساخته بمیزان عقل سنجیدی اگر در هر دو مذهب قدیم و جدید عیبها بدست می آمد آنگاه میدید که در اصول و فروع
تناقضها و خرافتها در کدام فرقه زاید است حاشا که در صورت حقیت اهل سنت و بطلان مذهب شیعه

مخفی می ماند بجلال ایزد کریم وانه لقسم لو تعلمون عظیم که در صناعی بودن این مذهب و
مجعولیت ذاتی این مسلک بر خلاف ما تقرر عند المیرزا ابن دهلوی تردد نیست و از اقوال مخترعه ایشان و
احادیث مخصوصه ایشان مثل معنی بهبوت سرامعاین ومحسوس و در کتب معتبره اینها خصوصا اصول اربعه
قدمای شیعه که صنادید شان در صنادیق تقیه نگاه میداشتند و روی بر وا اهل حق هنوز بر نمی آرند مذهب نفاق
مخفی و مدسوس حق تعالی در صحبت ایشان از نفاق و مکاید محفوظ دارد و در روی میکان یعنی حضرات انبیا و صلحا
واتقیا خصوصا اهل بیت واصحاب سید کائنات در روز قیامت شرمنده نکند عقلای عالم را باید
که بعد از مطالعه این همه کفریات و خرافات از ربقه تقلید ایشان سر بر آرند و براه اهل حق که بر تمامی
انبیا و آل واصحاب ختمی مآب صلی الله علیه وعلیهم داد جان نثاری میدهند و هر یکی را بمرتبه اش
میگذارند و جزای هر همه را از یهود و نصاری و نواصب و خوارج و روافض بکنار شان می نهند مایل شوند و
پنبه غفلت را از گوش حق نیوش بر آرند و از سنت سنیه تقلید بانیان مبانی مذهب تشیع خود را قبل
طلوع الشمس من مغربها باز دارند که آخر در روز قیامت قاضی روز جزا حضور هر صغیر و کبیر از قطعیات و
رویت انبیا و مرسلین شده در شان ایشان و آل واصحابش که مورد والذین امنوا معه نورهم یسعی
بین ایدیهم وبایمانهم یقولون ربنا اتمم لنا نورنا واغفر لنا انک علی کل شیء
قدیر کما انه از یقینیات است زیاده ازین چه گوییم وما علینا الا البلاغ المبین شعر مراد ما نصیحت بود
گفتیم حواله با خدا کردیم و رفتیم سبحان الله سخن از کجا بکجا رسید اصل موضوع این فصل اثبات عداوت
بود عموما وخصوصا لهذا حال دیگران از مقبولین لسانی امامیه از فضائل و مناقب و محدثات و مثالب میگویم
متوجه باید گردید و گوش دل باید شنید از جمله شان اسامه بن زید است که جناب پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم
او را محبوب داشتی و بکمال عطوفت و شفقت نواختی واینمعنی از کتب شهرت محتاج دلیل نیست صاحب
حیات القلوب در آخر کتاب گفته که حضرت صلی الله علیه وآله وسلم در حق وی دعای خیر فرمود و گفت وانه مشعو
الی آخر القصة فی باب تجهیز جیش وزبان ائمه هدی خصوصا مامورین باظهار ما هو الحق مثل حضرت باقر

علوم

علوم اولین و آخرین بمناقبش جاری شده چنانچه از کتب رجال مثل تلخیص میتوان یافت که در حق
او خیر نیز هیچ نباید گفت و او را از مقبولین باید شمرد و حضرت امام اعظم علی و حسن بن ابی داود بگواهی شهید ثانی
املیه در بعضی از حواشی و شهادت شهید ثالث در مجالس المؤمنین میفرماید که امام باقر علیه السلام فرمود
که اسامه در آخر رجوع نمود و قبول معذرتش از جناب مرتضوی نیز منقول است و آخر کار امام اعظم موصوف در اخذ
روایات او توصیف است و از کتب رجال بلکه تفسیر اهلبیت رسول متعال نیز پیداست که او از جمله آن کسانیست
که رفاقت حضرت امیر المؤمنین را در محاربات بغات ترک نموده بلکه از تصریح حضرت امام اعظم متشیعین
چنانچه از متن کتاب نهج الحق بمعرض ثبوت میرسد که او هم مثل سعد بن عباده بدعوی امامت خویش گردن
افراخته و بیعت ابی بکر صدیق مثل دیگران نپرداخته و از اینجا بکمال تجرد و تحقیق و امامت شیخ حلی
امامیه اعظمیت نظر بانچه در احادیث سابقه وارد شده است پی توان برد و درباره دیگران از اکابر امامیه
چگونه بد نویسیم حیف است که متشیعین حسنین محدثین و مبتدعین را از دست نهد و نکال و بال را
بمقتضای حدیث الحوض بر اعناق خلفای راشدین نهند و از جمله مقبولین بالمعنی المعلوم خزیمه بن ثابت
است که باعتراف اکابر قوم در غزوات و مشاهد مشرفه از بدر و غیر آن برفاقت مصطفوی حاضر بوده
قاضی نور الله شوستری نیز تاسیا بالاسلاف در مجالس المؤمنین باین امر تصریح کرده که آن جناب
سید الکونین گواهی او را بمنزله شاهدین عادلین اعتبار نموده چنانچه لقب او ذو الشهادتین گردید این
گواه است و بقول نور الله شوستری در مجالس المؤمنین و هم از مطالعه [illegible] ظاهر و باهر است که او اول کسی
انصار را بر خلافت سعد بن عباده برغلانید خزیمه ذو الشهادتین بود و گفت که علی کرم الله وجهه در خانه
ساکن شده و بتعزیت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم مشغول گشته و دیگر از قریش لایق این کار نیست
آنگاه انصاریان نیز در استماع این کلام رو بسعد نهادند انتهی مقام الحاجه و پیداست که از این حرکات بی
برکت او حد زیاده تر بعد وفات خلاصه موجودات در عالم فانی کسوت ظهور پوشید فاعتبروا
یا اولی الابصار هر چند محدثات و مبتدعات این بزرگان که بنیاد فتنه سقیفه بنی ساعده

نهاده ایشان ست از حد در گذشته باشد لیکن بحکم ضرورت اثبات امور دینی بلکه ابله فهمی و ستر معایب
خانگی حضرات امامیه را بعد از توجه بمطاعن اهل حق سر سری این جماعت ضروری افتد پس حال شیعیان مثل
شخصی است که قصه اش زبانزد خاص و عام است که او را خادمی بود بغایت بی ادب و بدخو که بیت بستان
مخلب بهارستان شیراز در شان او ست شعر از این خیرگی هوی کالبده * بادی سرکه برروی
مالیده * و وقاحت بی اندامی او درباره آقای خویش روز افزون لیکن چون آن شخص را خادمی دیگر
بهم نمی رسید بر داشت جور و جفای او می نمود تا آنکه روزی او را خمیازه درگرفت همینکه دهنش واشد
این بی هنر بدکیش لعاب دهن خود بدهن مولای خویش انداخت آنکس بمقام تحسین و آفرین درآمد و
گفت چه خوش ذایقه و چه خنک و سرد است آن تندخو بهم برآمد و گفت من از امروز چاکری نمی کنم دیگری
را نجد تکاری نگاه باید داشت که لعاب دهن او گرم باشد و از جمله مقبولین السنه طایفه سعد بن عباده
انصاری است که بر زبان قاضی نور الله شوستری تاسیاً و اقتداءً بالاسلاف از اکرام اصحاب سید ابرار
و کرهای روزگار بود چنانچه ناظرین مجالس المؤمنین بر معنی اطلاع کلی دارند و حالانکه فتنه سقیفه بلند کرده او ست
و از اینجاست که در احادیث معصومین و صادقین او را پیشوای مذهبین قرار داده اند و اولاً اگر حضرات امامیه
این چنین مبتدعین و امام المذهبین را از کرهای روزگار قرار نه شد دیگری کیست که قدر دانی این جماعت
تواند کرد و حالیا در زمره علیه اصحاب سید انبیا که باقی ماند که بر اصول شیعه متصف باشد و صفات حمیده باشد
اصول و فروع این مذهب را نقل نماید و روایاتش درین باب بتعداد شمار درآید بلکه در دو بیت در رسالت ابی بکر
طبق ما از ترجمه بحار فاضل مجلسی نیز باید شنید که روایت شده از ابان از سلیم بن قیس هلالی که گفت
شنیدم از ابوذر و سلمان و مقداد رضی الله عنهم که می گفتند که رسول خدا صلعم فرمود که علی امام حق است و بدا
است سعد بن عباده که پیشوای مذهبین الخ بلفظه و قبل از این روایات ائمه در کفر و ضلال شخصیکه مدعی امامت
شود غیر از ائمه اثنا عشر و کفر و گمراهی کسانیکه حسن اعتقاد بوی بهم رسانند عنقریب گذشته حاجت
اعاده نیست ازینجا حال کفر و ضلالت قاضی شوستری و اخوانش که سعد را از اخص ممدوحین دانند و در مدح او

بمادرست

مبادرت بلکه اصرار می نمایند توان فهمید فنحن لا نتوقف فی شأنهم بل فی اضمارهم
واغوائهم واز انجمله عامر بن واثله است که با وصف صحابیت از یاران حضرت امیر است و کارش از غلو
خالی نیست تفضیل شیخین را با وصف تفضیل مرتضی اقرار میکرد و کیسانی مذهب بود که قول بامامت محمد بن حنفیه
بعد امام حسین علیه السلام و انکار حضرت سید الساجدین را نه خصایص بلکه ذاتیات ایشان است حملی بر تقدیر
احداث و ارتداد و بمقتضای قول الله تعالی در حق اشقیای منافقین فاعقبهم نفاقا دنبالش میگذارد و از همه
شنیدنی تر اعتراف و اظهار قاضی مذکور در مجالس است که برای اثبات قدیم بودن مذهب تشیع و رفع
یقین حدوث چه بذل جد و جهد که نکرده و چه گوی های تعصب و تعنت که در میدان مناظره نبرده
و بحمد الله که اصول و احادیث ائمه اهل بیت هیچ تر و خشک را فرو نمی گذارد و بجهت سرپرستی این مبتدعین و محدثین اکثر
یا بسیاری ازین فرقه در ورطه کفر و ضلال لوازم و عوارض آن می سپارد چون کلام تا اینجا رسید بجهت
خوف تطویل مصلحت دران می بینم که دامن از تذکار این بزرگان فراچینم و در تطبیق تقیه و صاف
و فیود حدیث الحوض بر مقبولین لسانی منتسبین سعی کنم و درین باب نیز حرفی چند نویسم اما نفی
درایت احداث این اصحاب از جناب رسالت مآب پس در انطباق آن غباری نیست زیرا که اکابر
امامیه قاطبه میگویند که زبانی مخبر صادق مناقب و محامد این عزیزان در اصول ما مرویست چنانچه گذشت
وارتداد و احداث و فسق اینها وقتی منقول می شد که از واقعیت نصیبی میداشت و اولیس فلیس و اظهار لسانی
امامیه همینست که بر زبان مخبر صادق اگر مثالب ایشان بر مذهب ما جاری میشد این جماعت را نیز در رنگ خلفای
ثلثه واجب العداوة می پنداشتیم و تبری و بیزاری از ایشان لازم می انگاشتیم پس نفی درایت حقیقی
از ارتکاب و اختیار مجازیه بزبان مشایخ امامیه ثابت شد و اگر این کلام را بر مبالغه حمل کنیم باز هم او تو
نفی درایت حدث ایشان نسبت باحداث و ردت خلفا بر اصول امامیه از دست نمیرود زیرا که ضعف همت
اکابر حکمای ایران که زخمها تمکین از دست خلفای راشدین در جگر داشتند و رشته ماتم خلفا نسبت بآن

مقبولین لسانی زیاده تر بوده باشد حالیا اگر معنی شناسی از لفظ حدیث چنان توهم کند که هرگاه جناب

بشیر و نذیر مخاطب بخطاب لا تدری میشوند از حقیقت حال اہل ردت یعنی محدثین کی واقف شدند در این
صورت باعتبار اسلام انہا در حیات خود که بالاتفاق مسلم است و بقای حکم بالاستصحاب یعنی منقول شرعی
اطلاق لفظ اصحاب بر آنہا کردند چنانچه از افادات فرزند عطاء من جلوه ظهور دارد و شعر فینا انشاء الله تعالی گویم
که این تاویل چنانکه من بلبنی مضحکه صبیان السنت است جناب ختمی مآب بدار دنیا در حیات خود خبر می دهند که حال بعض
اصحاب که در دنیا قرب و منزلت دارند در آخرت چنین خواهد بود و من چنین خواهم گفت و باز چنین حال آیند
شان علی الاعقاب خبر خواهند داد در صورت عدم درایت لا محاله ما دل خواهد بود فالتاویل یجب
علی المتشیعین فلهذا و لظهوره علی الخواص فقط با طویت الکشح عن ذکره فاعلم انه علی وجوه اما اولا پس لا
تدری تعلق باحداث و عدم احداث ندارد بلکه بمای موصوفه متعلق است یعنی بما احدثوا
بعدک از وفات تو پس نفی درایت علی مطلق محدثات نیست بلکه تعلق بتفاصیل محدثات دارد
مثل سر خلافت را نیدن انصار بدعوی خلافت و فریب دادن آنها برین معنی که حضرت امیر بعد سانحه وفات سرور
کائنات با خلافت کاری ندارد و چنان بتعزیت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم مشغول است که خلافت را
زینهار اختیار نخواهد ساخت و غیر از شما احدی منصب خلافت را سزاوار نیست چنانچه از خزیمه و ... و
واقع شد و دعوی خلافت برای خود و نصوص قاطعه مصطفوی را در باره امامت مرتضوی پس پشت
انداختن و مصداق کریمه فَنَبَذُوهُ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ گردیدن که از امام المذنبین سعد بن عباده
انصاری وقوع یافت و باکراه تمام ولایت نکاح ام کلثوم از حضرت امیر در خواستن و برای طمع سقایت
حاج و تسلط خویش بچاه زمزم با خلیفه ثانی در ساختن و بوکالت فضولی و ولایت عقد نکاح
معصومه مطهره را با عمر بن خطاب بعد تلاوت آیت قرآنی وَلَا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكِينَ حَتَّىٰ يُؤْمِنُوا
وَلَعَبْدٌ مُؤْمِنٌ خَيْرٌ مِنْ مُشْرِكٍ وَلَوْ أَعْجَبَكُمْ در سلاله اہل بیت طاہرین روا داشتن و بالجمله منحرف از
امیر المومنین بعد وی و سرپرستی خلفا نمودن که حضرت عباس بن عبد المطلب مصدر آن شدند و اتخاذ عجل و راه
خلاف و شقاق ہموار و نص غدیر بمودن چنانچه از اکبر فرزندانش صادر شد الی غیر ذلک من سبل

محمد ہاشم

محدثاتهم و مبتدعاتهم **اما ثانیا** پس این کلام بر حسب محاوره واقع است که هر چند مخاطب از ماجرا
آگاه باشد مگر گاه است که بجهت فظاعت و شناعت یا بمصلحتی آخر با بهام می اندازد و این معنی
بر کسیکه سلیقه فهم کلام بلغا دارد مخفی نیست و این کلام فقیر محض بسند محاوره عرب نیست بلکه از نصوص قرآنی
و آثار نبوی هم مستفاد است **اما ثالثا** پس نفی درایت محمول بر معنی حقیقی نیست و الا عدم ادراک روح
نبوی بعد افتراق از جسد لازم می آید و این خلاف معتقد امامیه است بلکه خلاف ما تقرر عند الحکما است
عموما **اما رابعا** پس عدم اراده معنی حقیقی حدیث عرض اعمال شیعه بر جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله
و سلم و اوصیاء او که در حق الیقین و مانند آن بجای خویش ثابت است دلیل وافی است و حجتی کافی بر تشیع
این بزرگان در کتب تنقید الرجال مثل فهرست و خلاصه امام اعظم قدیم و جدید و مجالس المؤمنین شهید
ثالث طایفه اظهر من الشمس و ابین من الامس است اگر چه در واقع افترا باشد **اما تکرار شفاعت** مع تلاوت آیت
کریمه و کنت علیهم شهیدا و اعاده مقوله حضرت عیسی پس انطباق آن نیز برین اصحاب ظاهر است زیرا که
محدثات و مبتدعات ازین بزرگان بعد وفات سرور عالمیان صلی الله علیه و آله و سلم صدور یافته و در حیات
آنجناب مراتب اعمال اهل بیت طاهرین بزبان امامیه قیقد نام عی نهی گذشتند پس حضرت رحمة للعالمین و شفیع
المذنبین که مکرر معنی شفاعت ابدا در حق این گروه که نه در دنیا کافر بودند و نه در احکام آخرت ادا کرد بمقام
خود است بخلاف خلفای ثلثه بر روایات مفتریات قوم که محل مطلق شفاعت نمی باشند تا بشفاعت ثانیه چه رسید
و جلوه طاوسی یعنی ده هیئت مجلسی در مجلد فتن از ابن طاوس نیز بهمین ناظر است که مورد حدیث حوض کسانی خواهند
بود که حضرت سرور ختم رسالت گمان نیک نسبت بایشان میداشت و از همین حسن ظن در حق خویش
روز قیامت متوجه بشفاعت شان خواهد شد **اما استدراد زمانه** بسیار بر ردت و احداث ایشان
که باظهار مولف و دیگر علمای امامیه لول جمله لم یزالوا است پس گویا از خصائص این حضرات است دون
غیرهم چه صحابه مذکورین در حیات دنیوی فرصت ارتداد نیافتند و بمقتضای قول و تعالی و املی لهم
ان کیدی متین مهلت دیگر بشما نصیب ایشان شد اول افضل ایشان سلمان محمدیست

که طول عمر او از جمیع اصحاب اکثر است و بعد از صدور احداث هم قرنی بر او گذشته بالجمله اکثری ایشان
بعد زمان خلفای ثلثه داعی اجل را لبیک گفتند چون عمار یاسر و حذیفه بن الیمان و خزیمه ذو الشهادتین و سهل بن
حنیف و عبد الله بن عباس و ابو ایوب انصاری و جابر بن عبد الله و امثال ایشان و بعضی از ایشان زمان امام سجاد بلکه امام
محمد باقر را هم ادراک و احراز نمودند کالاخیر یعنی عبد الله بن مسعود و ابوذر در خلافت عثمان ذی النورین
جهان گذران را بعد ملاحظه هر سه خلافت بدرود کرده اند و حضرت عباس هم در زمان ایشان رخت اقامت
از دنیای فانی بسرای جاودانی بسته لکن قبل از شهادتش به دو سال و بر این دعاوی که درین فصل یاد کردیم
کتب رجال امامیه مثل کشی و تذکره و مجالس و غیرها برهان قطعی است و هم دلیل لطیف و نکته دقیق بر
احداث بقول مؤلف باید شنید که کلمه لم یزالوا اقتضای صریح دارد که آن احداث و ارتداد علی
الاعقاب امر مستمری باشد که زمانه ممتدی برآن صورت بگذرد بخلاف ارتداد خلیفه اول و دیگران که
اهل ردت که زمانه ممتدی بر آن نگذشته که اکثری از ایشان در همان نزدیکی بموت مردند یا در مقاتله
راه عدم سپردند و اینها البته مصداق مضمون این حدیث نیستند و جمله لم یزالوا الی آخره یا کلام الهی
چنانچه بروایت مجلسی در صدر اوراق گذشت یا مقوله ملائکه و مقصود از اضافت لفظ لم یزالوا تعظیم جنایات
اینهاست که گناه کردند و ستم بر آن ماندند پس اگر حدیث بحق کسانیکه بقول مجلسیین بر ردت فی
الفور رفته شدند و در گذشتند وارد باشد البته کلمه لم یزالوا بی محل بلکه حشو خواهد بود و تعالی الله عن ذلک
علوا کبیرا و حاشا ملائکه عن مثل هذا اجرا و اسطلب درین قدر میشود که ارتدوا بعدک و ماتوا علیه لم یزالوا
مرتدین چه فایده دارد پس مراد نخواهد بود مگر امری متعلق بخلافت که تا زمانی دراز بر آن احداث و ارتداد
علی الاعقاب راسخ و قائم ماندند بلکه بعضی شان الی یومنا هذا حقیقة بر آن رسوخ دارند بعد ازین عجب تر آنکه
که احادیث ارتداد صحابه بمعنی مذکور از احادیث مشهوره مستفیضه است بلکه متضمنات بحار و لوامع و روضه دعوی
تواتر و ارتداد ... و همچنین دیگر اکابر طائفه بعد از جمع و تلفیق و قد تقرر ان الیقین لا یزول الا بالیقین مثله چنانچه بر ناظر
کتب اصول و رجال مخفی نیست معهذا ذکر امر دیگر هم از امور مهمه است و آن اینکه بسیاری ازین بزرگان

در خلافت مرتضوی کرم الله وجهه رو براه نهاده اند مگر حال عمار یاسر یاد نداری که تبصرا او وقت جنگ صفین
است مؤید آن روایت شیخ مفید بلکه شیخ المشایخ و مانند اوست که در حیات القلوب مرویست از سند معتبر
امام رضا علیه التحیة والثنا که حضرت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود که عمار بر حق خواهد بود و در جنگ
کشته شود در میان دو لشکر که یکی از آنها بر راه حق و سنت من باشد و دیگری از دین من برگشته باشد انتهی
بلفظه از اینجا هم میتوان یافت که عمار با وجود رفاقت حیدر کرار و فدا بودنش از سید الکشاف صبح خلافت
آنجناب بر حق خالص و صمیم قلب نبود و بلی خلوص او وقت قتل است و در همین معنی احادیث دیگر نیز اگر تتبع نمایند
از ورق گردانی بسیار خواهی یافت پس معلوم شد که مجرد رفاقت و میل بجانب مرتضوی در ایام خلافت
بر خلوص و اخلاص دلالتی ندارد والحق که هرگاه رفاقت شیخین و ذی النورین با جناب سید الکونین و
جهاد ایشان با کفار بلکه توجه بقتل آبا و خویش و صرف اموال از برای آراستگی عساکر اسلام و جان نثاری و حسن معاشرت
ایشان در ایام عسرت کما قال الله تبارک و تعالی لَقَدْ تَابَ اللَّهُ عَلَى النَّبِيِّ وَالْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ
الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ فِي سَاعَةِ الْعُسْرَةِ موث نفاق و مبنی بر ریا و سمعه و امید وار خلافت بنظر روایات
کاذبین باشد آیا امت نبیلی و منتاصین حجتی برای خلوص این بزرگان که اهم خلافت مرتضوی را ملحق کردند
در زمان خلافت آنجناب که باب حرص و طمع در آن ایام کشاده و اسباب معاش دنیوی فی الجمله آماده و مهیا
بعد مبدل شد از جمله محالات است حال ابن عباس مگر در کتب رجال ندیده که با عتراف علمای قوم وقت
خروج شهید کربلا صریح تخلف بکار برده و قس علی هذا حال براء بن عازب چنانکه خواهد آمد این همه از آثار
احداث سابق بود یا چیز دیگر پس از قبل رفاقت مرتضوی وقت مذکور فایده خلوص بر آن مترتب نمی شود
و از اینجا گفته اند که مَنْ حَفَرَ لِأَخِيهِ قَلِيبًا أَوْقَعَهُ اللهُ فِيهِ قَرِيبًا با اینهمه چگونه تسلیم توان کرد که جمیع
گناهان ایشان که متعلق بحق تلفی حضرات اهل بیت و جگر پارهای جناب صلی الله علیه وعلیهم بود و ضلالت
امت بران مترتب یافت بخشیده شوند و بی داور گیر قیامت همه به بهشت عنبر سرشت روند زیرا که الا
مذکور شد که بعضی از ایشان مفسد و فتنه شدند و یا رای باطله و اقوال سخیفه لا طائله انصار را بر دعوی

خلافت برانگیختند وبعضی خود مدعی خلافت گردیدند وبعضی برای سرپرستی خلفا چه خوشامد ومداهنت
که از قوت اقبال ایشان خائف بودند تا آنکه ظاهرا در متخذین عجل محسوب گشتند و واقع شد آنچه واقع شد واز این بدعتها ومحدثات
عالمی از اهل بیت سید موجودات منحرف شد وبالعلم الیقین دانسته است که اگر نص غدیری در واقع اصلی میداشت این
دعاوی وسرپرستی خلفا هرگز بر روی کار نمی آمد چنانچه علمای کبار متشیعین تصریح وتائید آن میکنند منجمله
ما قیل فی عماد الاسلام انه لما رأی الناس فعلهم وهم وجوه الصحابة ومن یحسن الظن
بمثله ویدخل الشبهة بفعله توهم اکثرهم انهم لم یتلبسوا بالامر ولا اقدموا فیه علی
ما اقدموا علیه الا بعذر یسوغ لهم ذلک ویجوزه فدخلت علیهم الشبهة واستحکمت
فی نفوسهم ولم یمعنوا النظر فی حلها فمالوا میلهم وسلموا لهم وبقی العارفون بالحق و
الثابتون علیه غیر متمکنین من اظهار ما فی نفوسهم انتهی موضع الحاجة وقد الصرفه
من افادات الجالسی پس بعد اضلال عالم وگمراه کردن بنی آدم چگونه تصدیق بلکه تصور ساذج کرده شود
که این جماعت بلا مواخذه وعتاب در جنت داخل شوند بلکه وهمی بیش نیست چه حضرت مجتهد جالسی در خاتمه
رساله نامطبوع میفرماید که در بعضی از احادیث وارد شده است که حاصل مضمون آن اینست که شخصی
مدت مدید سعی برای تحصیل دنیا از وجه حلال نمود چون او را میسر نشد تا یکچندی دیگر از وجه حرام بذل جد
وجهد خود در تحصیل آن نمود چون باین تقریب هم بمراد خود نرسید شیطان مجسم شده پیش آمده وگفت که
تا این مدت از هر حلال وحرام طلب دنیا کردی وترا دنیا میسر نشد الحال اگر بگفته من عمل نمائی البته بمراد دل
خود می توانی رسید وکام جان از شهد مقصود شیرین می توانی ساخت چون آن شخص از آن امر استفسار نمود
شیطان در جواب گفت که بدعتی در دین احداث باید نمود وبر خلاف طریقه نبوی مردمان را دعوت باید نمود
آن مرد فریفته دنیا بر طبق آن عمل نمود وجمعی کثیر از مردمان را بضلالت انداخت روزی چند برین بگذشت
که دنیا باین رجوع نمود واز اموال واسباب دنیوی زیاده از آنچه که متمنا می بود پیش خود آماده ومهیا
یافت بعد مدت مدید چون از خواب غفلت بیدار شد با خود فکری کرد که وا اسفاه چه کاری کردم که دین

خود را بدنیا فروختم و خود را مستحق عذاب ابدی ساختم پس سخت در پشیمانی زبر گرفت و بصحرا رفته میخی را فرو
کوفت و خود را بآن بست و اظهار توبه و استغفار بدرگاه حق سبحانه و تعالی نمود خطاب حق سبحانه بپیغمبری
از پیغمبران خود را وحی نمود که برو پیش این بنده من و بگو که اگر خود را اینقدر بسته نگاهداری که گوشت و پوست
و استخوان از هم جدا شود تا آنها را که در ضلالت انداخته هدایت نه نمائی توبه تو هرگز قبول نیست انتهی
بلفظه مقصود مجتهد فانی ازین موعظت و خوش بیانی آن بود که تضرع و زاری مرشد البریه صاحب تحفه
اثنا عشریه در خاتمه کتاب مزبور هرگز قبول شدنی نیست و آنچه مجتهد مذکور در کتاب شهاب ثاقب
بابت عدم قبول توبه صوفیه بروایت کلینی افاده نموده و در ما نحن فیه بطریق اولی بکار آید بکمال
احتیاط در وجار ذهن نگاه داشتنی است پس بلکه انکه جالسی مزبور بعد از انکه جماعتی را از زمره علمای
خویش معاذاً وظلماً از صوفیه قائلین بوحدت وجود بر طبق صاحب فتوحات شمرده و بنام حیدر آملی و صدرای
شیرازی و محسن کاشی را بر زبان آورده می گوید و مراعات احتمال التوبة متفرع علی قبول التوبة
وهو فی محل المنع نظراً الی الحدیث الدال علی عدم قبول توبة اهل البدع کما هو فی الکافی
وغیره و متوهم نشود که فقیر درین معنی فقط همین قدر از اقوال اهل جالسی در ذهن خود محفوظ دارد زیرا که بمطالعه
مجلدات بحار و دیگر کتب و اسفار بسیاری از احادیث ائمه اطهار درین باب است که نمونه آن اینست
فی البحار نقلاً عن علل الشرائع ابن مسرور عن ابن عامر عن معلی بن محمد عن محمد بن
جمهور القمی باسناده رفعه قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ابی الله لصاحب
البدعة بالتوبة قیل یا رسول الله وکیف ذلک قال انه قد اشرب قلبه حبها
و نیز از افادات مؤلف بحار روشن گشته که در ثواب الاعمال بروایت ابن ولید از صفار از ابن یزید
نیز مثل این حدیث مرویست و در کتاب محاسن این حدیث را بمثل این سند روایت کرده و بعضی مانند
که حکایت آن شخص که فاضل جالسی در آخر و العقار وارد کرده و بهمین سند ذکر فرموده در بحار از علل منقول
است و سندش تا بجناب امام صادق علیه السلام اینست ابی عن ابن نوح عن ابن ابی عمیر عن هشام

بن الحكم عن ابي عبد الله عليه السلام و نيز اين حكايت را محمد بن ايشان در كتب ديگر وارد كرده اند
كما لا يخفى على من تتبع البحار و ملا باقر مجلسى در توجيه عدم قبول توبه اهل بدعت در حديث نبوى چنين فرموده
بيان لعل المراد انه لا يوفق للتوبة كما يظهر من التعليل او لا يقبل توبته قبولا كاملا
بعينيه پس مقتضاى آيات اين باب كه بعضى از آن در اين مقام ياد كرديم بظهور مى آيد كه كسانيكه
بر اهل بيت شوريده مى كنند و باعث غصب خلافت و فدك و آنچه بدان تعلق دارد شوند و مكايد ايشان
اما سيه مثل كيد ابليس شود اذ قال للانسان اكفر فلما كفر قال انى برئ منك
انى اخاف الله رب العالمين بى دار و گير بجنت روند و توبه ايشان بمرتبه كمال رسد لا و الله
ثم لا و الله علاوه ما گفته ايم كه تمامى اين اصحاب معذب خواهند شد پس محتمل است كه در حق بعضى شفاعت
صاحب مقام محمود فى الحال بكار آيد كه فورا از آن دار و گير نجات يابند و در حق بعضى فى المآل كه بعد از
تعذيب ها كرده ند زيرا كه هيچ يكى از الفاظ حديث الحوض روايت احدى از محدثين اماميه مثل سليم بن قيس و غير او
و تخليد نص نيست و عنقريب ياد تى در اين باب مى آيد ان شاء الله تعالى اما خلاص بعضى و تعليل آن از
دار و گير بشفاعت بشير و نذير پس آن نيز بر اين اصحاب منطبق است حذو النعل بالنعل و القذة بالقذة يعنى
كسانيكه ردت شان اخف بود پس آنها از آن مواخذه بهمان وقت رهائى خواهند يافت و كسانيكه در باب
اهل بيت سيد المرسلين مخالفتهاى شديد كردند و عداوت و مخالفت ورزيدند و بزعم خود تدارك بعمل آوردند
رهائى آنها بدون عذاب نخواهد شد بالجمله لفظ لفظ اخذ بهم ذات الشمال دليل تخليد آنها در سقر نيست پس حمل
كردن ردت بر كفر واقعى و ارتداد شرعى اصحاب فتوى در احكام دنيوى بر وجوب قتل آنها دادن كما سبق لفظ
بحار المجلسى سخت ضعيف و سخيف است فلا يخفى ركاكته و سخافته بلكه باعث فور حيرت مى گردد كه اخر اين
شخص هم از فضلا بلكه از كبار علما و ائمه اماميه است ايراد كلام باين سخافت كه غالبا هيچ مبتدى بلكه عامى هم
متفوه بچنين هفوات نگردد يعنى چه غلط گفتم از غايت انصاف و عصبيت و كتمان حق حال جميع علماى اعلام
اهل التشيع همين است چنانچه بقول قاضى نور الله شهيد ثالث شيعه گاهى در زى اعتزال و زمانى در خروج

ونصب منبر عمومی السبب میکردند و رهبری کار اهل حق می نمودند و خود قاضی رطل برق که بوجود او تکلیف
ایشان نیز دست می افشاندند آنچه در کتمان حق و اظهار باطل و دروغ زدن و افترا کردن کوشش بلیغ نموده
و بهای امامیه نیک میداند آخر فاضل بخاری هم اعتراف افترا و بهتان او بر زبان حق بار ساخته کما لا یخفی
علی من تتبع تالیفاته و اگر خارج از مقصود نمی بود نظایر کثیره برای این هفوات و اباطیل مفصلا نقل
میکردم اگرچه بالاجمال سابقا و لاحقا گذارش یافته بالجمله این فاضل جلیل القدر و دیگر بزرگانش از
مکفرین خلفا این قدر هم خیال نکردند که در متن حدیث که جمله فیؤخذ بهم ذات الشمال موجود است
و آن بهیچ دلالتی از دلالات ثلث بر تخلید نار دال نیست پس اگر تاخر از بعض حقوق و تقصیر در آن
یا از احداث مراد باشد چنانچه در باب اهل بیت بوقوع آمد مگر بر تقدیر آنکه صحابه رسول الله صلی الله علیه
و آله و سلم جهنمی محض اند بود پس اگر بدوزخ روند چه قباحت لازم می آید و کدام دلیل بر امتناع آن عند المناظره اقامت
می توان کرد و بعد ازین هم غور نکرده که جناب شافع المذنبین و رحمة للعالمین از شفاعت یا نهاده درگذشته
کلامیکه حضرت روح الله در حق امت خود بعیسی باید خواهند فرمود و تلاوت کریمه مزبوره مشغول خواهند شد که
الجمله یعنی شفاعت را مرجح است و از ینجاست که در جواب حضرت رسالتمآب ارشاد خواهند کرد انهم لم یزالوا
مرتدین علی اعقابهم و الا حاجتی بایراد این کلام بضمیمه تاکید و جمله اسمیه نمی شد بلکه درینجا بر ثانی بالخصوص
مذهب اصول امامیه بر اراده معنی شفاعت قایم توان کرد و آن اینکه صلاح و تقوی و کمال اسلام و ایمان مصداق
حدیث الحوض هم یعنی البطلان است زیرا که حال شان لا جرم منحصر در صورت فسق و کفر خواهد بود و چون شق ثانی
باطل است شق اول بالیقین متعین خواهد بود اما وجه بطلانش پس آنکه جمله ان تعذبهم آنکه از السنت که در
حق کفار وارد شود زیرا که ایشان بلا ریب محل عذاب اند استعمال حرف ان درین شان ایشان بر محل خود نیست دوم
آنکه ان تغفر لهم نیز مناسب نباید زیرا که آنها البته مخلد فی النار خواهند بود احتمال مغفرت شان هیچ درین
چنانچه بر طلبه علوم فصاحت و بلاغت مخفی نمی تواند شد بخلاف اهل فسق که تعذیب و مغفرت هر دو درباره ایشان
محتمل و البته بحکم حدیث نبوی که متفق علیه فریقین است اعنی شفاعتی لاهل الکبائر مورد شفاعت اند

فتعین الاول وهو المطلوب و نکات و دقایق بیانیه در ایراد عزیز حکیم بجای لفظ غفور رحیم نیز موید مضمون
شفاعت هرگاه ثابت شد که آنها اهل شفاعت بودند پس اگر مراد آنجناب از تلاوت آیت کریمه نفی شفاعت باشد
حشو در کلام صاحب جوامع الکلم لازم می آید و بطلانه من البدیهیات لا ادلته پس کفر و ارتداد شرعی چگونه محمل متون ا
کرد و هم بیرامون خاطر این نواصب خذلهم الله تعالی نگردید که فتوی بکفر و ارتداد شرعی و وجوب قتال آنها
دادن در حقیقت مستلزم تخطئه جناب مرتضوی که برای ابقای اسلام آنها پی جنگ و قتال نشد کما سبق
من احادیثهم و در زمان حکمرانی خویش احدی را از بقیه این جماعت بعلت مذکوره نکشت بهمینست یا نیست و نیز
نیندیشیدند که احداث مرادف بدعت است کما بینا آنفا و مبتدع مستحق جهنم است و لیکن خلود جهنم
هو کبیرست پس سیئن امور حمل نتوان کرد و نیز برین معنی هم نظر نفرموده که ابهام ما احدثوا بر فتح
امر محدث دلالت دارد و لیکن چنانچه آن امر کفر و ارتداد شرعی نیست تا خر از بعض حقوق و تقصیر در ارکان بعض
ما اتفق هم نیست مگر گفته شود که تقصیر در حق تبول عذر ادام الائمة النجباء و حضرت سید اوصیا مراد باشد
تا البته خیلی چسپان می افتد مگر با مدعی کنی که تقدیم سعد و تاخیر مورد من کنت مولاه فعلی مولاه
و آنچه بران تصریح شده امر عظیم و فخیم است المختصر اینهمه یکطرف بار کسی انصاف کند که ارتداد علی الاعقاب را
با تاخر و تقصیر در حقوق اهل بیت آیا مناسبت لفظی و معنوی هست یا نه انتهی ما اردنا ایراده هنا علی کلامهما
و انشاء الله تعالی چیزی دیگر هم در قید قلم خواهد آمد اما تطبیق علی اعقابهم پس از غایت ظهور محتاج دلیل و
برهان نیست زیرا که تقیید بعقید علی اعقابهم بر آن قصد دست مستقیم است و مشعر بآنست که با وجود احداث روی
ایشان برنگردیده و هویدا و مشعر بالفسق الامی بابست که میفرمود لم یزالوا منقلبین علی وجوههم کما لا یخفی
اما الفظ منذ فارقتهم پس تطبیق آن بر زمره مسطورین با صول امامیه کار سهل است نه بینی که یکی
از مقبولین ایشان خزیمة بن ثابت است که باعتراف علمای شیعه گروه انصار را بر دعوی خلافت وقتی
برانگیخته که در سقیفه از شیخین نشانی نبود و خیال احداث و بدعت بمجرد وفات سرور کائنات بسر خویش نخته
و احداثی که متصل وفات شریف باشد زیاده ازین سانحه نخواهد بود که نصوص قطعیه خلافت مرتضویه را پس

بلشت

بپشت انداز دو انواع نفاق و مکر در آن وقت بر روی کار آرند دگویند که او هرگز خیال خلافت و جانشینی
جناب سید المرسلین صلی الله علیه وآله وسلم در سر نداره و بر ظاهر است که اگر آن بزرگ انصار را برین کار
سترگ بر نمی‌داشت و همت خود بر نفاق و مکیدت نمی‌گماشت فتنه سقیفه از دست سعد بن عباده برنمی‌خاست
بلکه مدتها بیدار نمی‌شد و همچنین بالحاح مردم چرا دفع این فتنه را قصد نمی‌کردند و چگونه کار بیعت و خلافت
ایشان درست می‌شد و همچنین از جمله آنها سعد بن عباده است که مقاران ضلال و تلمیذ الشیاطین
دست از نصوص یقینیه برداشت و آنقدر چشم بر خارق دینی دوخت که تا سالهای دراز بلکه مدت العمر
ذخیره سعادت اخلاص بجناب اهل بیت نبوت برای خود اندوخت و همیشه مدعی امامت خود ماند و مردم را
باین ضلالت خواند و راه صد و به بدعت و احداث پیمود و قدم از راه طلب خلافت باز نکشید و از اینجاست که ایمه
هدی امداد امام المتکلمین و پیشوای مذبذبین و منافقین قرار داوند و اگر بر همین منوال دیگران را برشمارم دایره تحریر و
تقریر بسیار وسیع شود و از آنچه در صدد آنم محروم مانم این همه که دیدی دلالت بران دارد که از ما احدثوا بعدک ارتدوا
خلفا مراد نیست بلکه ترک رفاقت مرتضوی و برانگیختن انصار را برای غصب خلافت علوی و ما یتفرع علیه بعد ذلک تعین
کما عرفت مراد است چه کلمه منذ فارقتهم نص است در وقوع ارتداد علی الاعقاب بمجرد مفارقت رسول کبریا از اصحاب و التیه یشعر
صارف بر معنی حقیقی محمول خواهد بود و بر ظاهر است که اگر بالفرض از خلفای ثلثه ارتداد واقع شده فانما هو بعد
برهة من الزمان من انتقال الرسول علیه وآله الصلوة الی الملک المنان عند الحاح بعض الاصحاب
وتشبثهم بذیل ابی بکر الصدیق وعمر الفاروق ودعوتهم الی انه لا الانصار فی السقیفة
لیدفعوا آرائهم السخیفة کما لا یخفی علی احد من طالع الروایات التی ذکرتها فی المسلک
الاول بخلاف مقبولین امامیه که بمجرد مفارقت روح طیب حبیب ایزدی از بدن مطهر جسد منور را بی غسل و کفن
گذاشته برای سقیفه سازی بسقیفه بنی ساعده شتافتند و برداختند بآنچه برداختند و ساختند آنچه ساختند
جای سنگ بر سر زدن است که ذو الشهادتین امامیه بمجرد طیران روح نبوی با علی علیین بسقیفه بنی ساعده نشتابید
کام و اینجا به بحث و جدال بپرداز و سعد را بر دعوی خلافت برانگیزد و او که در مقبولین شیعه از

گریبان روزگار بود دلایل اولویت خود بخلافت بکمال طلاقت ذکر سازد حتی که خلفای او یعنی حضرت امام
اعظم طوطی باقر مجلسی بزبان حال بمدح حسن بیان جناب ممدوح چنانکه در روایات بحار مصرح است وانا القینا
علیک منه ذکرا بکمال تعجب بیان سازند و اصلا قطره اشکی از چشم نظر به خلافت و امارت دوخته بر نیاید هرگز
تصور افتاده بودن جسم بی روح نبوی موجب تکدر و ملال و مانع حسن تقریر وصدو که در طلب ریاست سقیفه
بلکه از شدت مرض زنده در گور باشد و هرگز مضمون امامت منصوصه و نص غدیری بخاطرش خطور نکند و یکی را
از فرزندان خود دران معرکه و مجمع مردم برای موعظت و ایام خلافت خویش مثل مترحم قرار دهد و بموجب
روایت ثقة المحدثین در بحار و حیات القلوب جسد مبارک نبوی تا مدتی بی غسل و کفن افتاده بود که زبانم
بسوزد و خاک بدهنم باد چسان گوئیم که در مثل آن مدت اجساد موتی متغیر میگردد پس حب جاه این حضرات دین
دارد که ابا امر مهم تر از تجهیز و تکفین موتی هم می باشد چه جا که خاتم النبیین شفیع المذنبین حبیب رب العالمین
و هرگز خیال سامان عزت او پیرامون خواطرشان نگردد و فقط بر ریاست ستانی نظر دوخته باشند و
شدت مرض که لب گور رسانیده بود بخیال نیارند فای شیء اعجب من ذلک وان لم تکن مذعنا لما
نقلت فاستمع ما فی منهاج الکتاب ذکره بالالتقاط والانتخاب اتفق اکثر اهل
السیر علی ان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم توفی یوم الاثنین فی آخر الصفر وخالفهم الکلینی
قائلا بانه توفی یوما یقرب من نصف ربیع الاول وهذا اقرب عند احمد الاکابر والله
اعلم وان کان المجلسی یضعفه ثم اختلفوا فقال بعضهم نصف النهار وقیل عند اشتداد
الضحی وقیل فی اللیل اذا سجی وکانت بیعة ابی بکر فی سقیفة بنی ساعدة بعد ان قبض رسول
الله صلی الله علیه وآله وسلم وهو ببیته لم یفرغ من امره قد اغلق دونه اهله الباب فلما
بویع ابو بکر فی السقیفة وکان الغد جلس ابو بکر علی المنبر فقام عمر فقال یا ایها الناس
ان الله تعالی قد جمع امرکم علی خیرکم صاحب رسول الله وثانی اثنین اذ هما فی الغار فبایعوه فبایع
الناس ابا بکر بیعة العامة بعد السقیفة فلما بویع اقبل الناس علی تجهیز النبی یوم الثلثاء

الثلثاء واتفقوا على ان يدفنوه في البقيع وجعلوا ابا بكر امام الجنازة ويصلوا خلفه
دفعة على سبيل العادة فاسرع العباس الى علي واخبره بارادتهم وفساد رايهم فخرج
من البيت مسرعا وقال للناس مخاطبا اني سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يقول
ادفن حيث اقبض وانه امام في حياته وبعد مماته فمن يتقدم ويقوم اماما على جنازته
فصار سببا للتاخير حيث صلى عليه اولا ثم رخص عشرا عشرا ان يدخلوا البيت ويقوموا
حوله ويقرؤوا ان الله وملئكته يصلون على النبي يا ايها الذين امنوا صلوا عليه
وسلموا تسليما فمضى على رغمهم بقية يوم الاثنين ثم الليل كله ثم يوم الثلثاء من اوله الى
اخره حتى لم يبق احد من اهل المدينة ولا من اطرافها الا وقد صلى عليه ولكنهم قالوا
بعد ذلك بقليل ما يدل على انه لم يظهر منه شيء مما يرى من الموتى ولا تغيرت له رائحة
وقد طال مكثه في البيت قبل ان يدفن وقالوا بعيد هذه ثم دفن ليلة الاربعاء
وهي اول ليلة من ربيع الاول عند من يقول بنقصانه واخر ليلة من الصفر عند من
يجري دعوى الكمال على لسانه وقيل انه دفن ليلة الثلثاء حين غابت الشمس والاول هو
حيث رواه الطوسي وهو الامام الاعظم الاقدم عندهم عن باقر علوم الاولين والاخرين
لا عمن يخاف عن المتغلبين فانظروا معاشر المنصفين الى تشنيعات المؤلف وغيره من
المتشيعين على اتصال لصدق يقين بانه افترى على النبي صلى الله عليه وآله وسلم رواية
ادفن حيث اقبض لتعظيم عائشة ابنته وانه اخر دفنه عليه السلام الى ثلثة ايام وكم
يعلمون ان التشنيع راجع في الصورتين الى علي على اصولهم الفاسدة وظنونهم الكاسدة
انتهى ملخصا بالجملة اكثر افراد زمرهٔ انصار كه نزد حضرات اماميه از مقبولين اسلامي مي باشند و نوشتن نامهاي
آنها بجهت خوف تطويل موقوف داشتم ابتداء بارادهٔ اخذ خلافت از جناب امير كبير در سقيفه جمع شده بعد
اين معني گرديدند نيل ارتداد على الاعقاب از ابتداء زمان فراق جناب ختمي مآب ازين دار محن

منافق که مدلول صریح احادیث امامیه است و ما در صدد اثباتش بودیم بلا شبهه و ارتیاب متحقق گشت
و منتفی فارقتهم مطابق واقع افتاد و علی هذا مراد نخواهد بود از ما احدثوا مگر امر خلافت و گوساله پرستی و میل
بخلفاء ثلثه فقد ثبت فائدة لطیف و لا یمکن للمتعسف مثل الفاضل المجلسی و امثاله ابی القاسم
المؤمن المحتجی مجال تاویل و تسویل و لو سلمنا که حضرت عباس و فرزندان ایشان و بعضی دیگر از مقبولین
شیعه در سقیفه شرف حضور بجناب امام المذنبین نیافتند لکن چون قلوب شان بر اتخاذ عجل که اصل اصول
امامیه مجبول بود پس گو اجساد شان نزد جسد مطهر خاتم پیغمبران باشد لیکن بحکم وَاُشْرِبُوا فِی قُلُوبِهِمُ الْعِجْلَ
حقیقة بحضور قلب قالبه در سقیفه بودند فَاِنَّ الْمَرْءَ مَعَ مَنْ اَحَبَّهٗ بِاتِّفَاقِ الْفَرِیْقَیْنِ فَعَسٰی اَنْ یَّقُوْلَ
النَّاظِرُوْنَ وَالسَّامِعُوْنَ لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الشِّیْعَةُ الْاِمَامِیَّةُ الْاِثْنَا عَشَرِیَّةُ وَاَمْثَالُهُمْ
مِنَ السَّالِمِیَّةِ وَالشَّیْطَانِیَّةِ عَلٰی اَنْ یَّاْتُوْا بِمِثْلِ هٰذِهِ الْمُعَارَضَاتِ فِی الْخُلَفَاءِ الثَّلٰثَةِ
لَا یَاْتُوْنَ بِمِثْلِهَا وَلَوْ کَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِیْرًا وَذٰلِکَ مِنْ نَّعْمَاءِ اللّٰهِ تَعَالٰی عَلٰی مَعَاشِرِ
السُّنَّةِ وَالْجَمَاعَةِ اِنَّ فَضْلَهٗ کَانَ عَلَیْهِمْ کَثِیْرًا و اگر کسی گوید که سلمنا معنی حدیث انچه بیان
کردی السیاق عبارت مناسب است زیرا که هر قید را بمورد ش تطبیق داد لکن مجال تاویل قسیم
و ذیل خلق احتمال وسیع و اذا جاء الاحتمال بطل الاستدلال گوییم که اینجا بجز این چند احتمال یکی ردت خلفاء
و ما تفرع علیها چنانچه تصانیف مجلسی مثل حق الیقین و جلاء العیون و حیات القلوب و بحار الانوار بران ناطق است
میکند دوم ردت بعضی از قبائل عرب و ما یلحق بها سوم تبدیل اخلاق حمیده باخلاق ذمیمه و ترک رفاقت آنحضرت
بطمع زخارف دنیا و میل الی الخلفاء و نداری که مزعومی فی الجمله تطرق احتمال دیگر امکان ندارد چه حدیث حکایت
از ما تقع میکند و چون حاکی مخبر صادق است وقوع آن لابدی و بجز این واقعه هائله بعد انتقال رسول
رب العالمین بعدیة متصلة امری دگر که استحقاق جهنم بران برآید تکبیر آن از صحابه متفرع شود و
مقام شفاعت و تکرار آن هم باقی ماند و بعضی بعد از انوقت ازان عقوبت نجات یابند وقوع نگرفته
نزد مقبولین نیز لسان امامیه بلکه توان گفت که انچه بعد ازین وقت حسن مجتبی و حسین شهید کربلا از قدما علیهم

ازید

مزید ولاهم زود داده وصلاحیت استحقاق جنم بران نبوده باشد از فروع همین یک سر خواهد بود و همین احتمال دگر باشد که جمیع قیود دران بی تکلف انطباق باید بیابیش حیث طرف ثانی و تائید دست غلبه اتباع واشیاخ شریف مرتضی و مجلسی اصفهانی واجب القتل و العیاذ بالله بذمه ماست اینک گوی و اینک میدان آنچه در بار سنه باشد بمعرض اظهار آرد و چون بفضل الله وحسن تائیده از بیان آنکه حدیث مزبور با وعده قیود و تمام الفاظ دلالت صریحه دارد بر آنچه دارد فراغ دست داد و مذهب شریف مرتضی و کامل بهائی و اتباع اینها مثل باقر مجلسی و محمد تقی که بکفر و ارتداد شرعی خلفا رفته اند و بامثال این احادیث متمسک شده و این بزرگان را واجب القتل دانسته باطل کردید و در بطلان مذهب دیگر که از فاضل هندی و فاضل اخباری برادر رهین حضرت مؤلف وخود خادم انش در عماد و ذو الفقار و جواب الصلاح مذهب منصور نامیده اند یعنی خلفا در احکام دنیوی نزد اهل اسلام بوده اند و در احکام اخروی در رنگ کفار اند حالت منتظره باقی نماند پس در خیال نمیگذرد دیگر مذهب کسانیکه قائل بدخول خلفا در اعراف شده اند و یا مذهب جمعی دیگر که گویند بعد التعذیب بجنت خواهند رفت لکن چون تخصیص بحث بجانبیست که درین بلاد موجود باشند و بندرت و شذوذ اتصاف ندارند و اهل این دو مذهب بحسب معدوم اند و یعنی و اثری از نهاد در بلاد هندوستان پدید نیست بلکه از شیوع اسلام درین تعلیم احدی از متمذهبان باین مذهب قائل نیامده مگر بطور ندرت در بلده فیض آباد بعضی را از اهل ایران در زمان نواب ابو المنصور خان شان می شنیدند ابطال این دو مذهب و تطبیق این حدیث برین هر دو مسلک بجواهر الفاظ یا دلائل دیگر تحقیقا و الزاما خالی از فضول و تطویل نیست لاجرم الکنون بدلیلی آخر که اوثق و اجلی است علاط گفتیم بنص صریح سر برین می گردانم که حدیث مزبور در شان صدیق بامیه و شرکا و مددکاران شان نازل است که حاجت بحشم موثت استدلالات که بکار رفته نیست زیرا که صاحب تفسیر منهج الصادقین و دیگر بزرگان شیعه روایات چند آورده اند متضمن بر آنکه چون جناب ختمی مآب مع متاخرین بیان فرمود و در اثنای آن گفت لولئک اخوانی اصحابه که اهل لسان بودند ازین حصر اخوت بدولت متاخرین متعجب شوند و گفتند که یا رسول الله السنا اخوانک فرمود انتم اصحابی هم اخوانی اوزین

اجمالاً گمان مبر که سائل این سوال احدی از خلفای ثلثه بوده باشد که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم
نظر بنفاق وخبث باطنش معاذ الله اخوت ایمانی او را سلب نموده چنانکه جامعین بیاض ابراهیمی گمان فرموده اند
وبر نفی اسلامش دلیل آورده اند بلکه از روایت شیخ محمد ابوجعفر بن احمد بن علی القمی نزیل ری که صاحب صفات
العارفین وغیره از کتابش نقل نموده اند چنان واضح ولائح می گردد که حضرت ابوذر صدیق المدینه لب مبارک
خود باین سوال گشوده الفاظش اینست قَالَ عَلَیْهِ السَّلَامُ اَتَدْرُوْنَ مَا غَمِّیْ وَفِیْ اَیِّ شَیْءٍ تَفَکُّرِیْ
وَاِلٰی اَیِّ شَیْءٍ اشْتِیَاقِیْ قَالَ اَصْحَابُهُ لَا یَا رَسُوْلَ اللّٰهِ مَا عَلِمْنَا بِهٰذِهٖ مِنْ شَیْءٍ اَخْبِرْنَا بِغَمِّكَ
وَتَفَکُّرِكَ وَشَوْقِكَ قَالَ النَّبِیُّ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ اُخْبِرُکُمْ اِنْ شَاءَ اللّٰهُ ثُمَّ تَنَفَّسَ وَ
قَالَ هَاهْ شَوْقًا اِلٰی اِخْوَانِیْ مِنْ بَعْدِیْ فَقَالَ اَبُوْذَرٍّ یَا رَسُوْلَ اللّٰهِ اَلَسْنَا اِخْوَانَكَ قَالَ لَا
اَنْتُمْ اَصْحَابِیْ وَاِخْوَانِیْ یَجِیْئُوْنَ مِنْ بَعْدِیْ شَأْنُهُمْ شَأْنُ الْاَنْبِیَاءِ قَوْمٌ یَفِرُّوْنَ مِنَ الْاٰبَاءِ وَ
الْاُمَّهَاتِ وَمِنَ الْاِخْوَةِ وَالْاَخَوَاتِ وَمِنَ الْقَرَابَاتِ اِبْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللّٰهِ یَتْرُکُوْنَ الْمَالَ
لِلّٰهِ وَیُذِلُّوْنَ اَنْفُسَهُمْ بِالتَّوَاضُعِ لِلّٰهِ لَا یَرْغَبُوْنَ فِی الشَّهَوَاتِ وَفُضُوْلِ الدُّنْیَا مُجْتَمِعُوْنَ فِیْ
بَیْتٍ مِنْ بُیُوْتِ اللّٰهِ کَاَنَّهُمْ غُرَبَاءُ تَرَاهُمْ مَحْزُوْنِیْنَ لِخَوْفِ النَّارِ وَحُبِّ الْجَنَّةِ فَمَنْ یَعْلَمُ قَدْرَهُمْ
عِنْدَ اللّٰهِ لَیْسَ بَیْنَهُمْ قَرَابَةٌ وَلَا مَالٌ یُعْطُوْنَ بِهَا بَعْضٌ لِبَعْضٍ اَشْفَقُ مِنَ الْاِبْنِ عَلَی الْوَالِدِ وَالْوَالِدِ
عَلَی الْوَلَدِ وَمِنَ الْاَخِ عَلَی الْاَخِ هَاهْ شَوْقًا اِلَیْهِمْ وَیُفْرِغُوْنَ اَنْفُسَهُمْ مِنْ کَدِّ الدُّنْیَا وَ
نَعِیْمِهَا وَبِنَجَاةِ اَنْفُسِهِمْ مِنْ عَذَابِ الْاَبَدِ وَدُخُوْلِ الْجَنَّةِ لِمَرْضَاتِ اللّٰهِ اِعْلَمْ یَا اَبَاذَرٍّ اِنَّ
لِلْوَاحِدِ مِنْهُمْ اَجْرَ سَبْعِیْنَ شَهِیْدًا بَدْرِیًّا یَا اَبَاذَرٍّ وَاحِدٌ مِنْهُمْ اَکْرَمُ عَلَی اللّٰهِ مِنْ کُلِّ شَیْءٍ خَلَقَ اللّٰهُ
عَلٰی وَجْهِ الْاَرْضِ ثُمَّ یَقُوْلُ النَّبِیُّ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ فِیْ کُلِّ مَرَّةٍ یَا اَبَاذَرٍّ اِنْ شِئْتَ
زِیَادَةً عَلَی الْمَذْکُوْرِ فَاَزِیْدُ فَیَقُوْلُ اَبُوْذَرٍّ یَا رَسُوْلَ اللّٰهِ زِدْ اَوْصَافَهُمْ فَقَالَ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ
فِیْ صَبْرٍ لِاَحَدِهِمْ اَجْرٌ کَاَجْرِ سَبْعِیْنَ مِمَّنْ غَزَا مَعِیْ فِیْ غَزْوَةِ تَبُوْكَ وَاِنْ بَکٰی اَحَدٌ مِنْهُمْ بَکَتْ
مَلَائِکَةُ السَّمَاءِ السَّبْعِ لِرَحْمَتِهِمْ عَلَیْهِ ثُمَّ بَکٰی صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ بُکَاءً

شد نیکا یعنی روزی پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم از صحابه خود مستشعر شد که میدانید که غم من چیست و تفکر
من از چه چیز و اشتیاق من بسوی کیست صحابه عرض کردند که یا رسول الله هیچیک را نمی دانیم و متوقع آنیم که ما را از
امور با خبر گردانی فرمود اگر خدای عز و جل خواسته است شما را آگاه میکنم پس آنحضرت آهی سرد از دل پر درد
برکشید و فرمود سخت مشتاقم بسوی برادران خود که خواهند آمد بعد از من و معنی اخوت منحصر است
بذوات شان انجمله حضار ابوذر غفاری عرض نمود که آیا ما از برادران تو نیستیم که اسلام آوردیم و رفاقت
تو اختیار کردیم فرمود شما از اخوت من بهره ندارید بلکه شما از رفقا و اصحاب من می باشید و برادران
من که مرا اشتیاق آنها زاید الوصف حاصل است بهم خواهند رسید بعد من که از نشان آنها نشان انبیا علیهم السلام
ظاهر و هویداست بمجرد طلب مرضات خدا و خوشنودی خدای عز و جل از پدران و مادران و برادران و
خواهران بلکه از سائر اقربای خود می گریزند و هرگز در ادای حقوق دینی دست باز مال شان نمی آویزند و
بمجرد فروتنی و تواضع بدرگاه ایزدی نفوس خود را پاک و صاف می کنند و بخواهشهای نفس و فضول امور دنیوی عیشی
ندارند و زکوة مال بعد می دهند مثل مسافران در مساجد جمع میشوند بشوق جنت و خوف نار ایشان مغموم
و محزون می بینی کیست که قدر و منزلت شان که نزد او تعالی حاصل است تواند دانست با وجود این همه
محبت و اتفاق کلی قرابتی با هم دیگر ندارند و نه یکی از ایشان مر دیگری را بجهت خرج مال بر خود اشفق کرده بر
بر دیگری زیاده از عطوفت برادر بر برادر و پدر بر پسر مرحمی و ملحوظ دارد و باراده نجات از عذاب ابدی و هوس مرتبت
سرمدی و خیال دخول جنت و خشنودی باری از کدورات و نعمای دنیا فارغ دل نشسته اند اما بهر اینکه
برای هر یکی از ایشان مزد هفتاد شهید جنگ بدر در علم الهی مقدر است هر یکی از ایشان پیش حق تعالی
از هر شی که بر روی زمین مخلوق گشته گرامی تر است با این همه شرح و بسط جناب پیغمبر صلی الله علیه وآله
در هر بار می فرمود که ای ابوذر اگر خواهی زیاده گویم و او عرض می کرد که حضرت زیاده کن فرمود در صبر
هر یکی از انها آن قدر اجر است که هفتاد مجاهد همراه من در غزوه تبوک یافته اند و انهم ارشاد شد که
اگر کسی از انها آه می کند و دلش بغیر یاد و بیقراری می آید ملایک هفت آسمان بکار و زاری آغاز می نهند

من بعد جناب خاتم المرسلین بگا و زاری از حد زیاد نمود هرگاه بر نحو حدیث مطلع دست داد و مضمونش
در خاطر جا گرفت معلوم شد که بر فهم علمای امامیه مثل جامعین بیاض مذکور و مقلدین شان خصوصا
حضرت مخاطب لازم آمد که ابوذر از مرتبه کمال ایمان و اخلاص بلکه اخوت ایمانی نسبت بجناب
نبوی و دیگر مدارج علیا مثل اختیار هجرت در راه خدا و فرار از اقارب و تربیه بطلب رضوان الهی و تزکیه
نفس و تواضع و فروتنی برای خدا و اعطای زکوة محض بخوف و خشیت ایزدی بی بهره و در عین تمام
بشهوات نفسانی و لذتهای فانی داشته باشد الی غیر ذلک من القبائح والرذائل چه جای آنکه منقصت
مقتضا باشد که امامیه بر السنه خود در حق وی می آرند کما سیجی تفصیلها ان شاء الله تعالی بالجمله صدر این حدیث
ناطق است بر آنکه ابوذر خصوصا و شرکا و اخوانش عموما از متقبولین لسانی امامیه مثل عمار یاسر و سلمان
و حذیفه و عبدالله مسعود بهره از کمال اسلام و تمام ایمان نداشتند زیرا که مراد از نفی اخوت نیست مگر اخوت
ایمانی چون اینها البته نظر باختیار اسلام مورد اصحابی باشند و چرا نباشد که جناب خاتم النبوة در تعیاست
وقت طلوع و ذو همین لفظ را برای ایشان مکرر اعاده خواهد فرمود و آنچه بعد از نفی اخوت در شان
حدیث مذکور مرویست دلیل بر آنست که ابوذر و برادرانش هرگز در طلب رضوان الهی از خویش
اقارب نبریده اند بمرتبه تواضع و فروتنی فائز نگردیده یا نیست ایشان در تواضع مشوب
بریا و سمعه بوده و زکوة هم نمیدادند یا مال طیب بدست ایشان نبود و بلذات دنیا هم حرص
کلی داشتند و با همدیگر محبتی و خلوصی هم ایشان را حاصل نبود بلکه هر یکی در حقیقت دشمن دیگری بود
و بر همین معنی حدیث لو علم ابوذر ما فی قلب سلمان لقتله گواه عادل است همچنین استعمال این ترکیب و امثال این
احادیث در باب یاران دیگر کما ستعرفها ان شاء الله تعالی پس متوهم نشود که شاید این معادات فقط درین دو
باشد زیاده برین نیست که ابوذر غفاری بسبب خشونتی که در مزاج خویش داشت از دیگران سابق الاقدام
بود لیکن اصول متشیعین همین بزرگان که جناب نبوی صلی الله علیه و آله وسلم تا آن اخلاق ذمیمه ایشان را
از دائره اخوت ایمانی و اخلاص و محبت بدر فرمود و بابلغ وجوه یعنی سلوک راه کنایه مثالب و

و مصائب ایشان بر شمرد مصداق حدیث المؤمن خواهند بود ولیکن از حدیث احمد که حضرت مؤلف
برای منقصت صدیق آورده تا این حدیث فرق بسیار است زیرا که مقصود اصلی از آن بر سوء ایشان
حق همین ست که حسن خاتمه مجموع است مرا معلوم نیست نه اینکه شما اسلام بیاورید یا برادرین هنا
غنیمتید بخلاف این حدیث که اول بسم الله ان نفی اخوت ایمانی از مخاطب است و تاثم هم ان در کتابی از کتب
معتبره امامیه که نامش این وقت از ذهنش افتاده حدیثی مثل حدیث موطا از ائمه هدی بچشم خود دیده مگر
فرق اینست که در حدیث مالک بن انس ابوبکر صدیق سائل بود و از ان روایت واضح میگردد که این سوال
از حضرت صدیق امامیه یعنی ابوذر سرزده فرق دیگر آنکه در حدیث مالک نفی در آیت احداث ست و
دران حدیث نظر بر اثبات مذهب امامیه اختلاف رواة واقع ست بعضی بنفی روایت میکنند و بعضی
با اثبات آن بلام تاکید و هویدا خیر ست آنچه در کتاب کامل بهائی مذکور ست که جناب پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم
هدا صد بر سر شهدا ایستاده و فرمود که بر حسن خاتمه اینها گواهم بعضی از اصحاب عرض کردند ما نیز مثل ایشان جهاد
کردیم و اسلام آوردیم و مقصود شان آن بود که جناب خاتم النبیین آن الفاظ را در حق ایشان اعاده فرماید
حضرت فرمود انی لا ادری ما تحدثون او تفعلون بعدی یعنی من نمیدانم آنچه شما خواهید کرد بعد از
من و هرگز در حق ایشان مدح و ستایش نفرمود انتهی محصله و ازین کلام صریح معلوم توان کرد که مخاطبین از
مقبولین امامیه بوده اند نه خلفای راشدین زیرا که اگر یعنی ابوبکر صدیق و مانند او در روایات متوهم هم میبود
مؤلف کامل بهائی که مزید تعصب و عناد او بدرجه قصوی رسیده حتی که قائل بارتداد صحابه در حیات آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم گردیده وجه خرافات که در افترا و بهتان بر صحابه خاتم پیغمبران نه جاوید چنانچه تکرار
دانسته قطعا و یقینا تصریح بنام او میکرد چه جای ظن و یقین و از همین سبب نقل روایت ابوجعفر طوسی از بعض
صحابه که مجلسی با آنهمه عداوت و بوالهوسی بدون تعین نامش در بحار آورده و دلالت بران دارد که مخاطبین
در ایمان و اخلاص گوی سبقت ربوده و صحابه از مرتبه ایشان محروم مانده پس اکابر امامیه تغیر الفضائح
المقبولین را حق پوشی نمودند بلکه آفتاب را بگل اندوده اند که لا یخفی بر اهل فهم و فراست مستتر نیست که

چون بدلالت حدیث نمی کما عرفته و دیگر احادیث معتمده شیعه کما ستعرفها ان شاء الله تعالی ابوذر غفاری
در زمرهٔ مقبولین لسان مخالفت نبوی صلی الله علیه و آله وسلم معدوم النظیر است فوریه خطاب حدیث
که در کامل بهائی ست مانند آن محل مبهم مرویست لسوی او اولی تر و هر صغیر و کبیرست از اینجا هویدا شد که
امامیه آنچه در مناقب و مدائح حضرت ابوذر وا خوان و نقل میفرمایند مثل آنکه جناب رسالتماب فرمود که از جانب
حق تعالی با مورم بمحبت ابوذر و امثال او و از برکات ایشان باران می بارد و گیاه می روید و دریاها و چشمه ها
جوشش میزند الی آخر الحدیث کما فی البحار و تراجم از اشهر موضوعات باشد علاوه اگر اینها واجب المحبت
باشند بشابتیکه ذمه جناب سید المرسلین نیز بوجوب محبت اینها مشغول باشد پس بطریق استدلال و احتجاج
امام اعظم جلبی در الفین بلزوم العصمة خواهند بود و هو باطل عند الفریقین و چگونه واجب المحبة باشند که
روات ایشان فی الجمله معلوم جناب اقدس پیغمبر آخر زمان بود کو بتفصیل آن جز علام الغیوب واقف نباشد
و نیز اگر برکات ایشان منشأ انتظام عالم و مبدا حیات بنی آدم باشد پس خصائص ائمه هدی خصوصا
قائم آل سید انبیا سیما درین غیبت کبری هم از دست میرود و اشک خونین از چشمهای مخلصین جاری
میشود کما لا یخفی علی من فی رسائل اصولهم الاربعة التی صنفها خلفائهم الثلثة و نظر بعض اصول الدعمایة پس بالیقین
روات امامیه که آب در چشم نداشتند و آتش در بلاد می انداختند و علم خوشامد و تقیه در اطراف و اکناف عالم
می افراشتند و قلوب اینها آغشته بصد هزار غبار بود برای جلب منافع ناپایدار در وقت حکومت و ریاست
ابوذر بصور خیالیه مؤلف رساله من تلقاء النفس الاماره مفتعل نمودند چنانچه تفصیل این امور بنگاهی دیگر خواهی

وانست ان شاء الله تعالی بالجمله مسلم الثبوت است که حدیث خود تفسیر حدیث می باشد و در ما نحن فیه این معنی

غایت وضوح دارد چه صراحت لا ادری ما تحدثون او تفعلون بعدک تفسیر و تبیین ما احدثوا بعدک است و

بشهادت حدیث از رجال مذکورین سهیج الغیب در حدیث سلیم بن قیس و اسناد کلینی و مانند ایشان که مرجع ضمیر

ما احدثوا باشند و مرجع اینها بجمیع باشد مخاطبین مذکورین در حدیث حسن بن علی طبری در کتاب کامل مراد هستند

و از نفی درایت در حدیث الحوض نفی درایت احداث علی الاطلاق مقصود نیست لاستلزامه

النفاضو لیس اثبات [illegible]ایت متعلق باجمال است و نفی آن بتفصیل فالتطبیق اللفظ علی المعنی و غایت التوجیه
حدیث دیگر محدثین امامیه که حرف نفی در آن مرویست آنیست که این حدیث بطریق احتمال وهمی وارد شده
لاکن نزد اولوالابصار که مرض تعصب شان مانع عین بصیرت از ابصار حق نیست واضح است که
حدیث حضرت سلیم بن قیس هلالی حسم مادهٔ این تاویل میکند چه حدیث هلالی که از زبان مخبر صادق بدر
آمد خبر از مستقبل میدهد پس وقوع آن واجب هرگاه همان کلمات را صرف بتفرقه ضمیر غیبت و صیغه مخاطب
بحق مخاطب من صنادید اعاده فرمودند و معهذا بعد الرسول صلی الله علیه وسلم از اصحاب جدائی واقع
نشده الا همین حدث مختص مخاطبین که درباره خلافت مرتضوی تردد را راه دادند و مواعید و مواثیق را
برطاق نهادند الی غیر ذلک من المنکرات کما عرفت سابقا پس مبرهن گشت که این کلام اخبار بوقوع است
از مستقبل نه احتمال وهمی و اگر بر سبیل تنزل فرض کنیم که مضمون حدیث بطور احتمال عقلی است تا قول رسول
الله صلی الله علیه و آله وسلم بطور احتمال هم خبر از امور واقعیه میدهد آیا نمی بینی که در غزوه موته بروایت اکابر
قوم خصوص شیخ طبرسی کما نقل فی بحار المجلسی بظاهر بر سبیل احتمال عقلی فرمودند که اگر جعفر طیار رضی الله عنه شهید
شوند زید بن حارثه سردار لشکر باشند و اگر ایشان بدرجه شهادت رسند عبدالله بن رواحه سرگروه عسکر شوند
و اگر ایشان هم شهید گردند مسلمانان هر کرا خواسته باشند سردار خود قرار دهند و آخر آن هر سه بزرگ علی
الترتیب المنقول فی حدیث الرسول صلی الله علیه و آله وسلم شهید شدند و اهل فوج خالد بن الولید را حاکم خود کردند
و ساعتی رو بجنگ نهاده با رالشن با رئیس او فرار دادند و هر چند زید بن حارثه که الَّذِيٓ اَنۡعَمَ اللّٰهُ عَلَيۡهِ و
اَنۡعَمۡتَ عَلَيۡهِ در کتاب مجید بحق او نازل ولیکن پیشوایان امامیه العهدة علیهم در بعض روایات متفوه می شوند
که چون زید مذکور و عبدالله مزبور قرائن مرگ را قریب بیقین یافتند فی الجمله رو از جهاد کفار بر تافتند و
از اینجاست که غبار [illegible] در عالم مثال بر وجوه و اعناق شان [illegible] میدیدند آری حضرت جعفر طیار را بی عیب
و مستقیم الغدار یافت کما نقل فی البحار پس هویدا باشد که گو بظاهر حکم علی سبیل الاحتمال و الشرط وقوع بود
مگر در حقیقت اخبار بغیب بوده است علاوه اگر از [illegible] احتیاط صرف باحتمال عقلی [illegible] مودند

خصوصیت این حصر که چه بود بلکه لطور دستور العمل می بایست که در جمیع سرایا میفرمودند . . . در جمیع سریه

فرو گذاشت نمیفرمودند پس بنا بر علی هذا همچنان انجاهم لا ادری ما تحدثون او تفعلون بعدی خبر از احداث

یقینی مید هد نه مجرد احتمال وهمی است دلیل بین برین مدعا دگر آنست که اگر بر مجرد احتمال وهمی حمل

کنند روایت دیگر که در کامل بهائی بلام تاکید مروی شده مناقض خواهد بود زیرا که آن مصدر بلام

تاکید و مثبت است و این منفی بطور احتمال وهمی و از ترجمه صاحب کامل چنانچه گذشت نیز صریح معلوم گردیده

است که بلا شبهه لا ادری نعرفون بلام مذکور است نه بقصر لا منا فیه چنانچه بعضی از محدثین دو لفظ

لیذادون کنم در حدیث الحوض واقع است روایت و تقریر کرده اند و محال است که در کلام پیغمبر خیر

الانام تناقض و تهافت راه یابد و برهان دیگر برین مدعا آنست که اگر فقط باین حیثیت مخاطب

میفرمودند که اینها شهید شدند و خاتمه ایشان بخیر شد شما و ایشان چگونه یکسان باشید که هنوز زنده اید معلوم

نیست که بعد الیوم چگونه اعمال از شما صادر میشود و همین ارشاد میشد که حسن خاتمه اینها که از جهان رفتند یقینی

بپیوست و شما هنوز زنده اید و لا ادری ما تصنعون یا و تعملون بعد الیوم این لفظ احداث و تقیید آن بلفظ بعدی

صریح دلیل است بر اخبار از حال مستقبل که این بزرگواران در غیبت رسول بر روی کار آوردند والا ارشاد آن

مورد کریمه وَاِنَّکَ لَعَلٰی خُلُقٍ عَظِیْمٍ و مخاطب بخطاب وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِیْ هِیَ اَحْسَنُ بس مستبعد بلکه

متعذر است که بمجرد احتمال وهمی بحق چنین یار غمگسار صدیق است در جواب سوال حسن خاتمه خود شان

کلمه ارشاد سازند که از آن اشتباه تام در خیر عاقبت پیدا شود بلکه اگر کلمه دال بر شک ارشاد کردن ضرور بود

میفرمودند که انشاء الله یا بشرط حسن عمل تا آخر عمر خاتمه شما هم بخیر است نه که عدم ادعان مغفوریت با حتمال

احداث امری بعد استقبال خود مدال فرمایند و بر مقتضای بعضی از روایات نفس مصدر افعال قسمیه از

مخاطبین مصدر بلام تاکید و قسم نمایند که اینگونه کلام بدون اشتمال بر طلبی از ادمی بلغا بلکه اوساط الناس

بس بعید است چه جا که ممن کلامه دون کلام الخالق و فوق کلام المخلوق بلکه اگر اخبار به مستقبل نباشد قید

بعدی لغو محض باشد کما لا یخفی علی اللبیب المنصف و شتان بین شان رسول الملک العلام و مثل هذا الکلام

پس آنچه در ابطال [illegible] وهمی گذارش داده شد برای آنکه این هیچمدان بر خود متحتم ساخته که آنچه دلایل
از جانب آن شیع بخاطر ملکه برد آن را فرو نگذارد بلکه بتعبیر و تعلیم فکر کرده با بطال آن پردازد والاحتمال وهمی پیش
نیست پوشیده مباد که عوام را در بادی النظر شبهه می افتد که تصدیر کلام او در علی ما فی بعض الروایات خود
دال است بر شک و احتمال وهمی بلکه انکار از آن یعنی چه لیکن در نظر دقیق و هم بحیثیت که ما سبق مفصلاً با جمله آنچه از اخبار
بالغیب بودن حدیث بادلهٔ قویه گذارش داده شد هویدا است ما تحدثون یا تفعلون صیغه جمع بودن پیداست که درین
احداث بعضی از اصحاب شرکاء غالب بودند مثل عمار یاسر و خزیمه و حذیفه فقط کار حضرت شیخ اول و ثانی از ارکان
ثلثه نبود بلکه میتوان گفت که با عجاز نبوی از زبان سائل سوال بصیغه متکلم مع الغیر که استعلام از حال خود و اخوان
معنی خود بود برآمد تا هم جواب نبوی مطابق سوال باشد و هم اخبار مستقبل از حال جمیع محدثین صورت پذیرد
اگر کسی بآن هم توهم درگیرد که این وقتی درست می افتد که حدیث مروی فی نسخهٔ سلیم اولا از زبان معجز بیان
نبوی برآمده و حدیث کامل بعد از آن و این تقدم و تاخر از کجا باثبات میتوان کرد گوییم که ازین قبلیت و
بعدیت ارشاد حدیثین در روایات امامیه که باعتراف امام اعظم اقدم در دیباچه کتاب کبیر حدیثی در رد و نیافته
که مخالف و مضاد آن بالاصالة نشده باشد فرقی در اصل مدعا رو نمید بد چه در شق تقدم حدیث اول اولا
بالابهام حال بعضی از صحابه ارشاد کردند و بعده آن ابهام را بحدیث ثانی تفصیل فرمودند که آن رجال کیستند
و در صورت تاخر حدیث اولین اولا ارشاد کردند که فلانها بعد انتقال من احداث امور میکنند تا و نیا حال
آن محدثین آنچه در روز جزا خواهد بود بیان فرمودند و از نیست که در حدیث سلیم تفسیر لفظ رجال من امتی به
لفظ اصحابی نفرمودند تا سامعین در اشتباه نیفتند که رجال مذکور از اصحاب نباشند بلکه بلفظ تصغیر یاد
فرمودند تا ظاهر شود که آنها مورد اشفاق نبوی بوده اند که امر شدار احاد الناس فانی فرق بین التقدم بدا
و تاخر ذالک لا جعلنا الله من المتعسفین و ایاک و اینجا لطیفه الیست دقیق که در حدیث مثل سلیم از احداث
آنها ارتداد نمی توان گرفت والا در حدیث شیخ ابوجعفر قمی در مقام نفی اخوت و اثبات کسی بیار از ثعالب و قبائح
صدیق اکبر امامیه بسلوک راه کنایه که ابلغ من التصریح است هم در حدیث فاضل طبری که درین امور

نص صریح تاکید بلیغ است هم آین ارتداد و کفر مراد باشد لیکن ما از فرط ادب حیا نمی توانیم کرد که حضرت
خیر البشر در حق صدیق اکبر اعنی ابا بکر بطریق جزم و یقین بدون احتمال عقلی کفر و ردت و نفی اخوت ابا بکر
بزبان قلم از بیان بیند از تفصیل لوازم و عوارض آن با کم بلکه اقطع و اجزم است فرموده باشند و اگر احیانا حضرات
امامیه برای پرورش سخن درین احادیث معنی احداث و نفی اخوت مذکوره ارتداد گیرند در مقام جدل با اهل تشیع ما عذر
نداریم و میگوئیم لا ضرر و لا ضیر لیکن باز هم وجه وقوع در ارتداد همان جلب منافع از اهل خلافت و گوساله پرستی و
شکستن کعب احبار و مخالفت ائمه اظهار خواهد بود لا غیر و هر گاه اینها با فتی بر تو کالشمس فی وسط السماء
روشن گشت که از ضمیر غائب ما احد ثوا مراد نیستند مگر مخاطبین بخطاب انتم لستم اخوانی الی آخره از مقبولین لسانی
و مخاطبین لا تدری ما تفعلون بعد برای اصول روایات امامیه که فضائح و قبائح بسیار در دنبال داشتند و نیز
هویدا گردید که هر واحد ازین هر دو حدیث با تمراده دال است بر آنچه دال است دلالة یقینیة و اگر بالفرض دلالة
هر واحد اقوی نمی بود تا بی شبهه کل واحد منهما بانضمام الثانی قوتی تمام تر پیدا میکرد و محفوف بالقرینه
میگشت فکیف و هما قویتان فی هذا الباب من غیر حاجة الی انضمام الثانی بلا ارتیاب فما ظنک
اذا اجتمعا علی معنی واحد کما مر و لیعتضد احدهما بالآخر فضلا عن البراهین القاطعة
والدلائل الساطعة التی لا تعد و لا تحصی تدل علی احداث المقبولین الذین عندهم
الامامیة من ارکان الدین و اوتاد ملة سید المرسلین صلی الله علیه و رضی الله عنهم
اجمعین و لهذا اگر پای انصاف در میان باشد و ناخن انگشت اعتساف قلوب اهل اخلاص را نه خراشد
همین قدر بسند و کافی است که حدیثین مسطورین را بالاجتماع بغیر ضم ضمیمه دیگر کرده آید باز سامع منصف را اذعان
دست بهم میدهد که جناب مخبر صادق از ماجرای متعلقات خلافت اخبار بلکه قرع عصا فرموده اند لیکن
حب جاه و طمع ریاست بصره و کوفه عراق و قضای دمشق و شام برای مقبولین لسانی امامیه زکام
لیسان خلفای راشدین و مرجعیت خلائق دیار کوفه هندوستان برای ملازمان مؤلف سر اند متشیعین
عنان تمالک از دست حضرات در ربوده و بنا علی ذلک از ذکر مؤیدات کثیره بلکه براهین

عدیده در اصل تشیید دین و استدعای مصارعت از حریف مقصود بود کو بالعرض تشنیعی هم بر تمام

هم برای مخالفین واقع شود از انجمله اینکه ابو جعفر کلینی امام المحدثین شیعه در کافی که اصح الکتب قبل العرفان است

کما بعرفت سابقا روایت میکند که ترجمه آن بزبان ملا باقر مجلسی در حیات القلوب اینست که روزی ابوذر بخدمت

رسول صلی الله علیه وآله وسلم آمد و گفت یا رسول الله هوای مدینه مشرفه با من موافقت نمیکند آیا رخصت

میدهی که من و پسر برادرم بیرون رویم بسوی قبیله مزینه و در انجا بسر بریم حضرت فرمود که میترسم که غارت

بیاورند بر تو گروهی از سواران عرب پس بکشند پسر برادر ترا و بیائی بسوی من ژولیده و در پیش

من بایستی بر عصای خود تکیه کرده و بگوئی که کشته شد پسر برادرم و حیوانات مرا گرفتند ابوذر گفت

یا رسول الله واقع نمیشود انشاء الله مگر انچه خیر است پس حضرت اورا رخصت داد و او با پسر برادر خود و

زوجه اش بیرون رفتند از مدینه چون بقبیله مزینه رسیدند بعد از اندک زمانی گروهی از سواران قبیله فزاره

برایشان غارت آوردند که درمیان ایشان بود عیینه بن حصین پس حیوانات اورا گرفتند و پسر برادرش را

کشتند و زن اورا که از قبیله بنی غفار بود گرفتند پس ابوذر همان بسرعت تمام آمد تا بخدمت رسول خدا صلی الله

علیه وآله وسلم رسید و ایستاد در حالتیکه نیزه بر وی زده بودند که بجوفش رسیده بود پس بر عصای خویش تکیه کرد و گفت

راست گفتند خدا و رسول او چنانچه فرموده بود که گرفتند گله مرا و پسر برادرم را کشتند و اکنون نزد تو بر عصای

خود تکیه کرده ایستاده ام پس حضرت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم صدا زد در میان مسلمانان و ایشان

مبادرت نمودند به بیرون رفتن قبیله فزاره و تعاقب نمودند و مالهای ابوذر را پس گرفتند و جمعی از مشرکان را

بقتل آوردند انتهی ترجمة الحدیث اکنون اندک تامل میباید غلط گفتم اصلا تاملی و تدبری در کار نیست مکابرت از جلیات

بدیهیات است که این صدیق امامیه از ابتدای مشرف شدن بدولت اسلام هرگز ایمان واثق و ایقان راسخ

در ارشادات پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم بر اصول امامیه نداشت نعوذ بالله که گاهی در زبان هم رای کمتر اهل

او در مقبولین نشان میدادند چنانچه قصه سر شکستن کعب احبار که از مخلصین اهل بیت بود و تقدم سبق فی

المسلک الاول دلیل قاطع برانست این بزرگ صدیق امت مرحومه چگونه تواند شد بلی صدیق شیعه

این چنین می باید و با اینهمه ضعف اعتقاد در تصدیق خدا و رسول بلکه تکذیب ایشان معاذ الله جمیعاً
مصداق حدیث خاتم المرسلین ما اظلت الخضراء ولا اقلت الغبراء علی ذی لهجة اصدق من ابی ذر حسبان کرده اند
ابوذر طرفه آنکه قبل ازین از زبان ثقات امامیه متواتر شنیده و در کتب کلامیه ایشان دیده می شد که معنی صدیقیت از
امم سابقه گرفته تا این امت لاحقه منحصر و محصور در سه بزرگوار است اعنی حزقیل مومن آل فرعون و حبیب
نجار و حضرت امیر صاحب ذو الفقار متحیرم که اگر ابوذر با اینهمه ضعف ایمان و محدثات صدیق امت
باشد در صدیق بودن ابوبکر رضی الله عنه بر اصول رفضه چه چیز مانع خواهد شد از بدیهیات اولیه است
حتی که اطفال اهل اسلام هم توانند فهمید که هر گاه اصل فاسد باشد فرع بالیقین فاسد خواهد بود و کمال
ایمان بدون رسوخ عقیدت بجناب ایزدی و حضرت نبی امی ممکن نیست پس احداثها که ازین بزرگ
بر اصول امامیه زیاده تر از بعضی دیگر بظهور پیوست از جزئیات همین کلی و از فروع همین اصول است از آنست که بهمین
قانون است گو بزبان علمای امامیه من حیث لا یشعرون باوصاف حمیده و اخلاق برگزیده متصف بوده باشد
و از نجاست که بتصحیح روایات صاحب منهج المقال فی تحقیق الرجال و امثال او چون او در باب اختیار
تقیه و سلوک راه مدارا با مخالفین امر شریف مرتضوی قبول ننموده و گردن بر اطاعت انجناب ننهاد آتش
قهر الهی هم در دنیا بحال او متوجه شد که در شدائد فتن و حوادث و محن گرفتار گردید و از دست اعوان خلفا
ببادافراه رسید و بخاطر کمترین خلایق میخلد که شاید علمای طائفه اثنا عشریه بخیال این معنی باشند که چون او را
در دنیا رسوا کرده اند در قیامت مانند اتقیا و صلحای شیعه خواهند برانگیخت و اصلا از تقصیرات او در
حقوق عباد بلکه اهل بیت امجاد هرگز نخواهند پرسید نه بینی که فاضل مجلسی بدلالت حدیث جعفری رضی الله عنه
چند نفر را از بدترین خلایق شمرده که سرآمد همه قابیل پسر آدم علیه السلام که هابیل را کشت و در حدیث
دیگر از ان امام عالیمقام در کتاب کبیر بسند معتبر مرویست که قابیل با طاعت ابلیس در آمد و آتش
پرستی بنیاد نهاد و بفرزندان خود غیر از شرک و آتش پرستی چیزی میراث نداد انتهی مختصراً و در حدیث امام محمد باقر
علیه السلام بطریق معتمد مرویست که او را تا قیامت برای تعذیب در چشمه آفتاب میگردانند و با این همه

علانیه

حدیث الجناب بدلالت مطابقی نداء میکند که در قیامت اورا بعذاب دوزخ آشنا نخواهند کرد و
جمع هر دو عقوبت دنیوی و آخروی خلاف عدل باری تعالی شانه و مستلزم ظلم است پس بود بطریق اولی
از دو او دیگر قیامت پاک و صاف باشد پس نالایق کمترین خلائق کجی گوید که این همه خیالات
خام و هوسهای نفس بی فرجام است کاولین تیره سرانجام در حق مقبولین لسانی می زنند مقام آنست که
انگشت با سبابه دندان تحیر گزند و در تکذیب این سخن سازی زبان دراز فقط تلاوت آیت قرآنی
قُلْ أَتَّخَذْتُمْ عِنْدَ اللَّهِ عَهْدًا فَلَنْ يُخْلِفَ اللَّهُ عَهْدَهُ أَمْ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ کافی و وافی
هست علاوه در کدام آیتی از آیات فرقانی و حدیثی از احادیث رسول ربانی بپیرایه ورود پوشیده که هر کسی
از اهل اسلام مرتکب معاصی شود و در اخبار پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم او عاملی نداشته باشد غلط گفتم تشدید
جسارت کند و بالخصوص در حق اهل بیت قصد تقصیرات کرده و از امتثال اوامر خلیفه برحق گردن کشی کند و در
ترک تقید و از مخالفت و عناد و بد چون نمونه قهر الهی بجهت بعضی از معاصی وی رسد لا محاله او در قیامت از وبال
و نکال محذورات و مستبدعات سبکدوش و فارغ البال خواهد بود كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ
ثُمَّ يُنَبِّئُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ اما حدیثیکه در باب تنزیه و تبرئه ابی ذر غفاری تشبث بآن کرده اند
مانند سراب یا نقش بر آب است زیرا که خود ملا مجلسی در بحار الانوار روایت مذکوره را مخالف دیگر احادیث
معتمده که در جمع هر دو عذاب دنیا و عقبی نص صریح واقع شده اند گفته فلا یعبأ به علاوه از غایت ظهور محتاج شرح
و بیان نیست که مراد امام باقر علیه السلام نه آنست که چون کسی را در العقوبات و آلام دنیوی و لوکان زمانا
یسیرا مبتلا میکنند باز وی را در عالم آخرت معذب نمی نمایند بلکه مراد عذابی است که حق تعالی کسی را
تا قیامت مستبد موکلین عقوبت سپارد و فرشتگان را برای تعذیب وی گمارد چنانکه درباره قابیل و
وقدار عاقر ناقه بخلاف مصیبتیکه ابو ذر غفاری را بجهت شامت اعمال برای مزید عبرت دیگران کالبرق الخاطف
پیش آمد مع ذلک قرآن و حدیث مملو از نیست که برامم سابقه هر دو عذاب وارد گشته مِمَّا
خَطِيئَاتِهِمْ أُغْرِقُوا فَأُدْخِلُوا نَارًا فَلَمْ يَجِدُوا لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْصَارًا دلیلی بین است بر جمع عذا

اخروی و دنیوی بالمعنی الذی قرره هم از متواترات است آیا حال اتباع و اشیاع عبید الله بن زیاد و
اعوان و انصار یزید بنهاد بر کسی از خواص و عوام شیعه مخفی است که هم در دنیا بکمال مذلت و فضیحت عبرت نگاه
خلائق شدند و هم در آخرت بانواع عقوبت گرفتار آمدند سلمنا عذابیکه برای ابوذر بر مخالفت مرتضی
مقدر بود بجهت عذاب دنیوی سبک شد نه آنکه کلیة مرتفع گشت چه محتمل است که مراد از نفی عذاب اخروی از قابیل
در حدیث امام باقر تخفیف عذاب قیامت باشد نه نفی آن راسا کما یلوح من البحار و بر تقدیر نفی مذکور هم انکار شیعه
نمی آید زیرا که اگر حضرت صدیق امامیه باین سبب خاص یعنی ترک تقیه و عدم اطاعت مرتضوی در حیات
سکوت هرگز معذب نشود تنزیه و تبریه او لازم نمی آید چه قبل ازین گذشت که محذورات او درین امر منحصر نبود
کما عرفت ندانی که بسر تراشیدن خود کار نه بست و سر بگناهی شکست بلکه خواست که سرش را از دوش
بردارد و استخوان پایش او را از کعبت برارد بلکه تکذیب خدا و رسولش نمود الی غیر ذلک و این جواب هم از افادات
مجلسی در بحار بر می آید کما لا یخفی علی الناظرین اکنون استبعادی نماند که هرگز مقبولین با مورد حدیث الحوض
و دیگر مثالب و معائب نتوانند بود و مستاصل شد آنکه در حدیث دیگر از احادیث خاتم النبیین گو خطاب
بابوذر بود لیکن مراد جمعی دیگر اند که اهل سنت آنها را بمقتدائی و پیشوائی برگزیده اند و بامامت عظمی و ریاست
کبری بر چیده و نهایت بذل جهد در تاویل حدیث کلینی بمخالفت مصطفوی که از ابوذر سرزد آنست که باقر مجلسی
رئیس المتاخرین در همان کتاب یعنی حیات القلوب تبعا لاسلافه الماولین و المسولین متصدی آن شده حیث
قال مخالفت کردن ابوذر حضرت رسول را صلی الله علیه و آله و سلم منافی جلالت او است و محتمل است که این
در اول حال ابوذر باشد پیش از آنکه ایمانش کامل گردد فلله دره و معهذا بی انصافی او هم دیدنی است
که با وجود اعتراف این امر باز میگوید که ایضا احتمال دارد که غرضش ظهور معجزه آنحضرت باشد یا اختیار
کردن ثواب آخرت بر راحت دنیا انتهی بالفاظه بحروفه عجب است از ملائکه با اینهمه تجرد دعوی انصاف پیش
عقلای عالم بعرها میزند و از ذکر این قسم کلمات کسیکه منع نمی کند بر تمامی دانشمندان روزگار ضعف این سخن
کمتر از ضعف اعتقاد صدیق اکبر امامیه نیست چه اگر مراد حضرت ملا مجلسی از دعوی جلالتش اشاره

باحادیث

با حادیث مناقب و [illegible] از صدیق و صدیق بودنش و مانند آن کما اشرنا الیه سابقا پس مجملا قبل ازین
اینهم گذشت که آن منافی خصائص حضرات ائمه هدی است الی غیر ذلک و کفی به شهیدا علی بطلانها و منعها
و اگر مراد چیزی دیگر است پس بیانش بر اولیای فاضل ممدوح است که گرش قدح کنم آن بودش مدح عظیم
و عجب است حتی بتکلم علیه از کتب رجال صریح معلوم میشود که این بزرگ در مشاهد شریفه که غالبا مدار جلالت و
سابقیت است حاضر نشده و از کلام ملا هم واضح و لائح است که وقتیکه او در مدینه منوره بجناب خاتم المرسلین رسیده
شده و مخالفت آنحضرت نموده مرتبه ایمان و اسلامش در زمان قوت اسلام در غایت ضعف بود
لیکن ملا در عبارت مزبوره دعوی آن میکند که اسلام او بعد ازان الی حضیض انحطاط باوج کمال رسید و ضعف و
ناتوانی ایمان او در اول حال بود چون معلوم است که مقاتلات با کفار بعد از هجرت رسید ابرار است
صلی الله علیه و آله و سلم و از افادات ملا و دیگر اکابر این فرقه خواهی دانست که ابوذر وقتیکه ایمان
آورد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بسبب ضعف اعتقادش اقامت او در مکه که محل ورود انواع مصائب از دست
قریش بود تجویز نفرمود پس ضعف اسلام ابوذر را سعی بابدال حال کردن و اجمال و ابهام نمودن کار ملا مجلسی است
دون غیره الکنون تحقیق اینمعنی متوجه باید شد که حضور او در مدینه و رفتنش بجهت مخالفت سرور جهان
بسوی قبیله مزینه در کدام وقت بود تا حال ضعف و قوت و انحطاط و کمال بر هر صغیر و کبیر عیان گردد
و ظلمت ابهام برافتد پس باید دانست که قاضی نور الله شوشتری در مجالس المؤمنین در ترجمه ابوذر بی رد و نکیر آورده
که او بعد غزا بدر و احد و خندق در مدینه بخدمت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم شرف حضور یافته اکنون
از حیات القلوب باعتراف ملا باقر باید دریافت که غزوه خندق که آنرا غزوه احزاب نیز گویند در سال پنجم از هجرت
واقع است او آخر بعد استسعادش بحضور فائض النور هم زمانه گذشته باشد تا آب و هوای مدینه که ممدوح جمهور
اهل ایمان و افضل از آنجویست شکوه و شکایت بهم رسد که موجب انقباض خاطر صفا مظاهر گردد که بنا بر ضعف
اسلام و ایمان بر فرموده خدا و رسول گوش نهد و داد مخالفت و تکذیب دهد و بالبداهه بعد از هجرت
مدینه و اقامت ایشان در قبیله مزینه هم چند از زمانه سپری شده باشد و لوکان قلیلا پس

باقی تا ماند زمان حیات سرور کائنات و صحبت شریف نبوی که اکسیر همه سعادات است دلیل بین بعد از اعتراف بضعف اسلام در ان اوان ثبوت قوت و کمال ایمان ابوذر حینا که زبان زد امامیه است مستبعد و اول دلیل برین استبعاد آنکه حدیث قمی که بر نفی ایمان ابوذر دلالت دارد و حصول نام و نشان ابد آتش ثابت میکند حینا که دانستی بعد از غزوه تبوک که آخر مغازی حضرت نبی مختار است نزد ارباب سیر و فراغ از آن قریب سال رحلت شریف اتفاق افتاده هو کما لا یخفی علی المهرة ضمیمی رود یا فتح کما اشرنا الیه پس حصول ایمان ابوذر بعد از غزوه تبوک بسبب مرض شدید نفاق هیچ دو ک باشد بلکه مسلوب باد در نقض مواثیق و عهود کالتی نقضت غزلها من بعد قوة انکاثا معلوم نیست که باز در کدام وقت ضعیف اسلامش و تار و پود کارگه ایمانش بقوت مبدل گشته بار خدایا مگر از اعتقاد مجلسی این تبدیل تحول احداث و تراشیدن بحصول پیوسته باشد الی غیر ذلک من المحدثات عجب دارم از علما طایفه که در حق خلفای راشدین بمجرد احتمالات ضعف روایات بلکه تحریفات در ازالة نفسها بکار برند و در باره مفتونین خویش قصه طویل را کوتاه کنند اگر حدیث شیخ ابوجعفر قمی را نصب العین دارند اساس جلالت و فضیلت بوذر مستاصل میشود المختصر خود جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم بنا بر مشاهده آثار ضعف اسلامش که از جبین سعادت قرینش و لمعان ظهور داشت از ابتدای بادی همان معامله فرموده که با ضعفا میفرمود و چنکه انواع مصایب شدائد از دست کفار رسیده قابل برداشت نبود و هرگز تجویز نفر مود و او را بوطنش رخصت فرمود و این همه مضامین و ارشاد نبوی بخطاب بوذر غفاری که بعد ترقی اسلام حاضر باید شد در بحار و حیات القلوب مسرود است و از افادات اورسائل جب المرجب و شعبان المعظم امامیه نیز التمیمی بکمال ظهور و اللفظ للاول حيث قال و من كراماته صلى الله عليه وآله وسلم ان ابا ذر رضي الله عنه لما جاء اليه واسلم على يده قال له ارجع الى بلادك فان ابن عمك قد مات وقد خلف مالا فاحتو عليه والبث في بلادك الى وقت كذا وائتني فرجع الى اليمن فجاء كما اخبره رسول الله صلى الله عليه وآله فاحتوى على المال وبقي في بلاده حتى ظهر

رسول

رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم وانی الیه واز اینجا باعتراف کبار علمای شیعه واضح شد
که ظهور وقوت جناب پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم ودین اسلام بمقبولین شان مثل ابوذر هرگز وقوع نیافته
بلکه اینها در وقت غلبه کفار واوان مشاق ومحن نزد وی بی وطن ومشتغل بصحبت ایشان بودند خوشا بحال
اهل سنت وامثالش که در عین عسرت وجانکاهی رفاقت حضرت رسالت پناهی از دست ندادند وخانمان
خود در راه خدا پشت پا زدند وباعلاء کلمة الله چه جفاکشیها که نکردند وچه حوادث ومصائب که از دست کفار
باعانت آن سرور بر بند نشستند کما سبق شطر منها آخر علمای کبار امامیه تن بعجز درداده وزبان خود را باعتراف
این امور بکشایند از جمله الشان علی بن محمد بغدادی است در رساله که بتایید اخبار به نوشته وبتوسط
بعضی از زائرین ثقات ومقبلین عتبات عالیات بهم رسیده می فرماید ولا شبهة اقوی علی الجاهل من
هذه الشبهة اذ لجاء وسئل عن الخلیفة بعد رسول الله صلی الله علیه وآله واجابه
ثمانون الفا من الصحابة المهاجرین والانصار الذین فی سیماهم آثار الرهبانیة والذین
قتلوا ابناءهم وآباءهم دون النبی صلی الله علیه وآله وسلم وجانبوا الاولاد وهجروا فی مکان
الاعداء طیب الرقاد وصبروا علی مضض الجوع ومشاق الحروب بان الخلیفة هذا الجالس
علی منبر رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم الذی بعث الجیوش واحیی الاسلام وغلب
الانام واوضح الاحکام ونحن کلنا مجتمعون علی هذا الامر الی آخر ما قال بالجمله بعد
رسیدن ابوذر بمدینه که پس جنگ خرابه داد هر چند اخبار رسالتمآب بحر است کرا حیرت نکند وبانوار آفتاب
نورانیت وضیا یابد تن در نداد ودل بر مخالفت نهاد شعر خلاف پیمبر کسی ره گزید : که هرگز
بمنزل نخواهد رسید ؛ ونیز دلیل استبعاد است حدیثی دیگر که محدثین ایشان در مناقب شیعه
روایت کنند یا علی اقرء شیعتک السلام واعلمهم انهم اخوانی وانی مشتاق الیهم فلیتمسکوا
بحبل الله ویعتصموا به ویجتهدوا فی العمل فان الله تعالی راض عنهم یباهی بهم الملائکة لانهم
وفوا بما عاهدوا الله واعطوک صفوة المودة من قلوبهم واختاروک علی الآباء والاخوة

والاولاد وصبروا علی المکاره فینا مع الاذی وسوء القول فیهم فکن بهم رحیما
چه از حدیث بدلالت مطابقی بوضوح می‌انجامد که ابوذر از خلص شیعیان مرتضی نبود زیرا که سلمان رضی الله عنه صاحب عنوان
اخوت جناب خاتم المرسلین است [illegible] بر آنها نص قطعی محمول بخلاف ابوذر که این صفت از وی بحیثیت سلب
مسلوب چنانکه دانستی و نیز دریافت میگردد که وفا بعهد کردن از مواثیق و سوء عهد شکستن از لوازم آنها است
بخلاف ابوذر کما عرفته و همچنین حال دیگر اوصاف از خلوص مودت و صفای محبت و لا اقل که این همه مستلزم
ضعف ایمان و مؤید این معنی باشد که حدیث لا ادری در شان او و امثال دست و سایل آن بزرگ بود
و خواسته که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم وقت مدح شهدای احد نیز مدح او کنند و اگر برین ما دله
اکتفا نکنند و حدیثی دیگر در تصریح آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بضعف اسلام او بدلالت مطابقه
درخواست کنی اینک نشان میدهیم که حضرت ملا باقر مجلسی از امام اعظم طوسی بسند معتبر روایت کرده که
حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که ای ابوذر بدرستیکه من دوست میدارم از برای تو آنچه از برای
خود دوست میدارم و من ترا ضعیف و ناتوان می‌بینم پس امیر مشو بر دو کس و متکفل مال یتیم مشو انتهی ترجمة
ما فی البحار و وجه دلالت این حدیث بر ضعف ایمان و عدم رسوخ اسلام در غایت وضوح است زیرا که
بر تقدیر ضعف جثه و ناتوانی بدن تفریع آنجناب که پس امیر مشو و تکفل مال یتیم مکن درست نیفتد
زیرا که بسیاری از لاغران و ضعیفان از شیوخ و شباب را برین امور متعهد کردند پس متعین شد ضعف اسلام
و ضعف ایمان بسبب غلبه حرص دنیوی زیرا که مضرت این امور چنین ضعفا شدید الطمع را نسبت بغیر
قائل هم زیاده تر است علاوه جسارت ظاهری و شجاعت باطنی اگرچه در اوقات جهاد با کفار نگونسار
سمت ظهور نیافته چنانکه در بحار و تراجم آن ثابت است و در مسلک اول سخنی ازین باب هم رفته لیکن در مقابله
اصحاب کبار و تابعین اخیار به حدی بود که اگر بجاره کعب نمیگریخت سرش را بر دوش نمیگذاشت پس مطلوب متعین شد
سلمنا که بروایت بعضی از اهل تشیع و اعتزال در شرح نهج البلاغة حضرت فاروق بعضی را از اجله اصحاب بعد از
تصریح بکمال قوت ایمان ضعیف گفته لیکن پیدا است که تحمل اثقال از عام معمور کبری چیزی دیگر است و اسبه

نشدن

شد. این هرچند کسی بلکه تکلف تمام با آن حضرت چیز دیگر وانتفای ثانی موجب انتفای اول و ثبوت مطلوبست و لا عکس
القصه در تالیفات فاضل اخباری مثل معتمد الشیعه هم این حدیث موجود بلکه دلالت بر آن دارد که ابوذر غفاری
بعلت جرح حاف خود را از سوال سعد و بر ند داشته پیش طبیب حاذق روحانی صلوات الله علیه کاشف موی سفید
و سیاهی دست مبارک خود را بر میکشید و فرمود یا اباذر انک ضعیف وانها امانة
وانها یوم القیامة خزی وندامة الا من اخذها بحقها وادی الذی علیه
فیها بالجمله حال این بزرگ ناگفته به اگر کتب امامیه بدست اهل استقرا افتد روشن تر از آئینه سکندری
بلکه آئینه حلبی گردد که نفی اخوت و اثبات مثالب ابوذر قریب رحلت شریف واقع شده و موید اینمدعا است
خطبه آنحضرت صلعم که مجلسی در بحار آورده و ملخص آن مدح متاخرین است و آنکه توقع امتثال اهل بیت از اعقاب
نسبت باین مقبولین زیاده بود و از کتاب مزبور توان دانست که این خطبه متصل وفات ادا فرموده و احسن
ملخص آن قریب حدیث شقی است عجب از ملا که دعوی تجدید بحار الانوار بر زبان قلم می آرد و روایات
مثالب او را که خود روایت کرده پیش نظر ندارد و از روایت ابوجعفر و امثالش که درین فصل ایراد افتاد
هنوز خبرش نیست که بر نقیض این احتمال دلالت تمام دارد یعنی تا آخر حیات شریف ابوذر غفاری
را مرتبه اخلاص و صدق نیت و صفای طویت و حسن سیرت حاصل نبود و او بلا عصبیت و ناصبیت
کجا بکجا می برد که بچنین تاویلات سخیفه و تسویلات ضعیفه که اوهن از بیوت عناکبست دست میزند و بنیاد
کاخ انصاف و سداد را بر میکنند این همه یکسو آخر نفی دین و ایمان از کسیکه تقیه نکند و خود را در
معرض تلف افگند در کافی و وافی و صافی آیا از مشهورات و متواترات هست یا نه و اگر درینباب اندک غور
و تتبع واقع شود کمتر از هزار روایت مثل روایت لا دین لمن لا تقیة له ولا ایمان لمن لا تقیة له و احصول
امامیه نخواهی یافت و خود ملا باقر مجلسی که در ضلال متاخرین مثل عبدالله سبا در متقدمین است در حیات
القلوب و دیگران در غیر آن لا عن ادراک و شعور به بانگ بلندی سرائیده و در مقام استشهاد بر آن همین گفته
اظهار می نمایند که او هرگز از خلفا خوفی نکرده و در اظهار مآثم ذی النورین انکار بلاغت بسته کعب

رو بروی او و ارکان خلافت و اعیان امارت شکسته و لهذا غضب الهی برای عهدت خلایق بجانب
متوجه گشته عهود و مواثیق را در بارهٔ مرتضی شکستن و دل بقضای بلاد عظیمه بربستن که مصدر حوادث وفتن
بوده ما ناست مضمون ابیات درویش سقای بخاری ابیات طرف کلاه و کاکل مشکین شکست و
بست ✤ صد فتنه سر زده بجهان زین شکست و بست ✤ با ما شکست عهد و با اغیار بست آه
واحسرتا که گشت مرا این شکست و بست ✤ پس دیانت و ایمان ابوذر بلکه با دعین و نیز کجا باقی ماند اینهمه
در زمان خلفا ازوی مسلوب گشت بنا بر علی هذا سخن سازی ملا مجلسی در بارهٔ حصول قوت ایمان کی
مساعی داشته باشد مگر شاید بر مذهب اهل رجعت باز در دنیا از عالم برزخ رجوع کرده مثل شیطان الطاق
و برادرانش چنانکه از تاویلات صاحب تبصره در جلد چهارم نجم نظر باصول امامیه که از متاخرین ائمه در
شان او مرویست لازم می آید تدارک ما فات بعمل آورده باشد پس معلوم شد که هرگز نزد عقلا ایمان
ابوذر بکمال نرسیده گرفتیم که حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم و برادر را باب امر بالمعروف و نهی عن
المنکر تاکید شدید فرموده که قل الحق و ان کان مرّا و لا تخف لومة لائم الی غیر ذالک
لیکن فقط این مورد او مر النصب العین و اشتم و احادیث اطاعت خلفا و روایات متواتره تقیه را پس پشت
انداختن قصه پارینه ملحدیرا در بارهٔ ادعای حرمت نماز مستدلا بالکریمه لاتقربوا الصلوة زنده ساختن
است علاوه آنچه در بارهٔ امر و نهی بجناب امام وقت خلیفه بلا فصل ارشاد شده البته از تاکید ابوذر زاید خواهد
بود چنانچه بر ناظرین کتاب بعین مخفی نیست هرگاه امام انام تقیه فرماید و پشت سر خلفا در نماز پنجگانه
اقتدا سازد ابوذر و خوانش در چه حساب خواهند بود که باظهار حق پردازند علاوه این همه امر بالمعروف
و نهی عن المنکر و اعلاء کلمة الحق در وقتیکه حضرت مورد نص غدیر ابوذر را طلبید خاطر نشین بود یا نه لیکن عجب
که ابوذر بر خلاف و بر عکس بزرگان اهل اخلاص را خراشد و لیکن بر خود رانه تراشد درینمقام بر روایتی از
روایات بیشمار که در بارهٔ اطاعت خلفا مروی شده اکتفا نموده میشود بعد از ملاحظه منطوق الفاظش خیال
کرده شود که آیا معامله ابوذر با خلیفه ثالث در زمان رفقای او دلالت بر انتفای ایمان وی میکند یا بر نقیض آن

در کامل بهائی مذکور است که امیر المؤمنین گوید که چون اذا جاء نصر الله نازل شد رسول الله رنجور گشت و توقف
نکرد در خانه بلکه بیرون آمد روز پنجشنبه و سر عصابه بسته بر منبر رفت رنگ روی مبارکش زرد گشته آب بدیده روان بلال را
فرمود که در مدینه منادی کن که بوصیت رسول حاضر شوید که وصیتی خواهد کرد و این آخر وصایای اوست جمله خلائق به مسجد رسول دویدند
مرد و زن و صغار و کبار چنانکه مسجد پر شد رسول گفت وَسِّعُوا لِمَنْ وَرَائَکُمْ وَسِّعُوا لِمَنْ وَرَائَکُمْ یعنی فراخ کنید مجلس را کسانی که
در پس پشت شما اند پس رسول صلی الله علیه وسلم بر پا خاست گریه کنان گفت اِنَّا لِلّٰهِ وَاِنَّا اِلَیْهِ رَاجِعُوْنَ پس بعد خطبه طول را
ذکر کرده که در اثنای آن این عبارت واقع است یَا اَیُّهَا النَّاسُ اَطِیْعُوْا وُلَاةَ اُمُوْرِکُمْ وَلَا تَعْصُوْهُمْ وَاِنْ کَانَ عَبْدًا
حَبَشِیًّا مُجَدَّعًا فَاِنَّهُ مَنْ اَطَاعَهُمْ فَقَدْ اَطَاعَنِیْ وَمَنْ اَطَاعَنِیْ فَقَدْ اَطَاعَ اللّٰهَ وَمَنْ عَصَاهُمْ فَقَدْ عَصَانِیْ
وَمَنْ عَصَانِیْ فَقَدْ عَصَی اللّٰهَ لَا تَخْرُجُوْا عَلَیْهِمْ وَلَا تَنْقُضُوْا عُهُوْدَهُمْ باز مؤلف کتاب مذکور در اثنای ترجمه آن
گفته که ای مردمان اطاعت کنید والیان امور خود را یعنی امامان را و در ایشان عاصی مشوید اگرچه بنده حبشی
باشد که از قبل امام بر شما حاکم بود و هر که اطاعت ایشان کند اطاعت من کرده باشد و هر که اطاعت من کرده
اطاعت خدا کرده و هر که بر ایشان عاصی شود با من عاصی شده باشد و هر که بر من عاصی شود پس بتحقیق که بر خدا عاصی شده
و بیرون میائید بر ایشان و مشکنید عهدهای ایشان را انتهی بلفظه پس دانشوران عالم متعجب بمانند که اگر مراد
از ولات امور خلفا باشند اعم از اهل استحقاق و جور و نفاق کما هو الظاهر یا فقط حضرات معصومین هم
حال ارکان دین و ایمان حضرت صدیق تا به شیخ از اهل بیت زیرا که چنانچه او از اطاعت ذی النورین تابی کرده
و خلعت خروج پوشیده و انواع بی ادبیها بر روی کار آورده اطاعت امام وقت را که حضرت امیر بود نیز رفض
کرده و داد ناصبیت داده و راه تقیه و سکوت اختیار نکرده پس بعد مخفی نماند که مقصود جامع اوراق از
اشاره باحادیث تقیه و مانند آن نه اثبات کفر اخروی حضرت ابوذر غفاری است آنچه بارها گذشته که تطبیق
حدیث حوض فقط ثبوت بدعات و تقصیرات و نفی کمال ایمان مطمح نظر است بلکه اشعار بر آن می نماید که حال
کتب دین و ایمان شیعه که مشتمل بر این خرافات است باید دید و در پی شدن با نها و مطاعن خلفا بلکه انبیاء نیز بمیزان
عقل باید سنجید این همه که گفته شد متعلق بتاویل اول از تاویلات مجلسی در باره ابوذر بود آمدیم بر

احتمال دیگر که مقصود ابوذر از مخالفت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم ظهور اعجاز مصطفوی وآمادگی ثواب جزیل
بود واین طریق تاویل است که حضرت ملا افاده فرموده این فاضل جلیل را وحد نبیل بن قدر هم خیال نکرد که این تاویل
باضعف ایمان که در نفس حدیث منصوص است کما سبق در خود مجلسی آن را بعد چند سطر از تاویلات خویش رعایت کرده
منافی است در کمال ظهور است که شخص ضعیف الایمان برای ظهور معجزه پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم در وقتیکه برادران
معجزات را مردم دیده باشند انواع تعاقب قتل واسر برای اقارب خویش تجویز نتواند کرد بلکه احتمال آن بود که اگر
از اقامت مدینه سرگران بود از برادرزاده خویش هم سرگران باشد چنانچه از داب اهل دنیاست و بخیال او
آمده باشد که اگر خبر حضرت صلعم مطابق افتد و برادرزاده کشته شود فیها والا از تکالیف اقامت مدینه و
رفاقت شریف نجات کلی حاصل پس اختیار سفر احدی الحسنیین خالی نیست و خیال ثواب آخرت در اختیار
مصائب برای شخصیکه فقط عیش ونشاط خود را بر صحبت منیف ترجیح دهد و مرتبه قناعت بدست ندارد کما نهد
به اخوه الکبیر اعنی سلمان الفارسی و قد مر بیانه فی المسلک الاول با وصف منع آنجناب ع از اختیار حکومت همت
برای تحکمات آن مصروف نماید و ضرورت بلجنید داشته باشد از عجایب احتمالات است بالجمله در مخالفت و تکذیب حبیب
ایزدی صلعم ادخار ثواب فهمیدن کار ابوذر و مرید خاص او ملا باقر است ای معاشر مسلمین ادخار ثواب در
صحبت آنجناب ع بود یا در مفارقت قطع نظر ازین همه امور برای نفس خویش بالستی کردن یا برای
برادرزاده خویش که مفت او را در معرض تلف انداخت و وبال خونش برگردن خود گذاشت اگر ازین
نوع معامله سمت جواز داشته باشد که سید انام علیه الصلوه والسلام بکسی فرماید که ای فلان تو از نجام خود
القراته خود را همراه مبر که دشمنان برای بدخواهی در کمین گاه نشسته اند و برادرزاده قتل واسیر خواهند شد
تو مجروح و آنها مقتول و محبوس خواهند شد و آن شخص قبول نکند بلکه تکذیب نماید و گوید که هیچ فتنه
واقع نخواهد شد و حضرات امامیه مر اقوال سخیفه او را تاویل کنند که اختیار این مخالفتها برای اظهار اعجاز
بود پس میتوان گفت که قتل عمار که از لشکر معاویه اتفاق افتاد محض بنا بر اظهار معجزه نبوی بود یعنی اخبار غیبی که
یا عمار تقتلک الفئة الباغیة همچنین جور و جفا اعوان انصار یزید بسر آمد اشرار الی غیر

ذلک من المناکیر این طرفه اظهار معجزه و ادخار ثواب است که باعث قتل یکتایی موجب اسر اهل بیت او شود
و فاعلش متوقع ثواب و مزید درجات روز حساب باشد کاش به برادرزاده خود ابتداءً از نمیغی اعلام میکرد و میگفت
ای برادرزاده و ای فرزند دلبند ترا بهر حال از مدینه رسول ثقلین هجرت باید کرد تا کشته شوی ناموس تو برقرار
نماند که در صورت مزید درجات اخروی فایز گردی گناهان تو کان لم یکن می شوند الی که اظهار معجزه بسوی
که در یک اشارتش کره قمر بدو نیم شد برین حج ثقیل یعنی اختیار سفر طویل موقوف است و این امنیت همین
اراده محفوف اگر آن اجل برسیده قتل و اسر اهل بیت خویش لطیب خاطر انبساط نفس قبول میکرد و لظاهر مخالفت
سید الثقلین صلعم اختیار می نمود در ای زدرهای ثواب عالم آخرت می کشود و ازینجاست که حضرت ابراهیم
علیه السلام با فرزند ارجمند خود حضرت اسمعیل فرمود یا بنی انی اری فی المنام انی اذبحک فانظر
ماذا تری و جناب سید المرسلین صلعم در منامات ریحان خویش اعنی شهید کربلا علی ما رواه المجلسی فی البحار
و غیره فی غیره من الاسفار وا نمود که ای فرزند گرامی و دستر بکوفه باید رفت که فوز بدرجه شهادت بدون این سفر و
اختیار مشقت ما امکانی ندارد و بار خدایا مگر حضرت ابوذر بمطالعه لوح محفوظ رسیده است که بر تقدیر اعلام و ابا و انکار
خواهد کرد و معجزه شریف در پرده اختفا و احتجاب خواهد ماند لسن ناچار بهر حال ورا در معرض هلاک انداخت حیرانم
که هرگاه این کار برا امامیه مصدر چنین تاویلات رکیکه برای سرپرستی مقتولین خویش میشوند باز بکدام
زبان مطاعن صحابه بخیر تقریر و تحریر می آرند و می گویند که فلانی را از اصحاب جناب سیده مخالف نام اوش بود
حضرت نبوی صلی الله علیه و آله وسلم موسوم فرموده و او امتناع کرد و کسیکه از اطاعت بنو اسامه تکبار زد
استنکاف ورزید و چنین و چنان است وجه عجب که از و مخالفت آنجناب صلی الله علیه و آله وسلم درباره نصوص
خلافت مرتضوی هم صدور نیابد الی غیر ذلک من المطاعن التی اوردها الفاضل المجالسی تاسیا باسلافه فی عماد
الاسلام بالجمله سخافت این توجیهات نه چنان است که حاجتی به تبیین و تشریح داشته باشد مگر چون
سکوت از مخالفت رهگذر بی انصافی در نظر عامیان محمول بر عجز و امی نماید اشارتی بسخافت توجیه مسطور لفظ
بورود حدیث جناب سید المرسلین در باب ضعفا و الی غیر ذلک نموده شد و اگر بر منتهم قائد توفیق کدام مبتلا

عبای تعصب را بسر کوچه حق بینی نه برد و از محبت دحیه ال یسر و باد ستی گرفته بود این کینه تبری
دیگر چگونه مبتلای بکار برده کیش کینه توز و در کیش دارد که لبهای هرزه درای را بهم بید و زد و آن اینکه صاحب
بحار روایت کرده و ترجمه آن که برای فارسی خوانان بکار آید بزبان بعضی از اقارب اینست که حذیفه والی مداین
بود از جانب عثمان و چون خلافت ظاهری با میر المؤمنین منتقل شد عهدی بسوی حذیفه نوشت که او را مطلع
سازد از حکایت خود و بیعت مردم با و حذیفه بیمار بود و درست نشست و سه مرتبه گفت بخدا قسم که والی و
بادشاه شما گردید امیر المؤمنین حقا بس جوانی برخاست و گفت ای امیر آیا مرا ماذون میسازی در سخن گفتن
گفت بلی گفت آیا امروز امیر المؤمنین شده یا همیشه بوده است حذیفه گفت بخدا قسم که همیشه امیر مؤمنان بوده
و هست جوان گفت بچه چیز این را از تو قبول کنم حذیفه گفت بدرستیکه حضرت رسول صلعم فرموده بود که هرگاه دحیه
کلبی را نزد من ببیند کسی نزد من نیاید و من روزی بخدمت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم رفتم پرده برداشتم دحیه کلبی را
دیدم چشم را بهم گذاشته برگشتم و بخدمت علی علیه السلام رسیدم فرمود ای حذیفه از کجا می آئی من حکایت عرض کردم فرمود
برگرد من امیدوارم که امروز حجتی بر خلق ظاهر شود من به خدمت آنسرور برگشتم و بر در ایستادم آن سرور داخل
شده گفت السلام علیک و رحمة الله و برکاته گوینده در جواب سلام گفت و علیکم السلام و رحمة الله و برکاته یا امیر المؤمنین
و پرسید من کیستم امیر فرمود گمان میکنم که دحیه باشی گفت بگیر سر عمت را که سزاوارتری بآن و از من غایب
شد درین اثنا حضرت سر برداشت و فرمود یا علی سر مرا تو از دامن که گرفتی حضرت امیر گفت از دامن
دحیه فرمود بلی او چه گفت و تو چه گفتی حضرت گفت من سلام کردم و او این نحو جواب سلام مرا گفت حضرت فرمود
خوشا حال تو ای علی که سلام کردند بر تو ملائکه با امارت مؤمنان از جانب پروردگار عالمیان بعد از ان حضرت
امیر بیرون تشریف آورده فرمود ای حذیفه آیا شنیدی گفتم بلی شنیدم فرمود چه شنیدی من آنچه شنیده بودم
عرض کردم بعد از ان جوان فارسی بحذیفه گفت پس کجا بود شمشیرهای شما در روز بیعت ابو بکر حذیفه گفت
این لبهای بود که غفلت بر آنها غالب شده بود و از برای آنهاست آنچه کرده اند از اعمال خیر و از برای شماست
آنچه کرده اید خوبیها و سؤال کرده نمیشوید از آنچه آنها بد کرده اند انتهی صاحب تحفه المتقین بعد ذکر این روایت

بلافاصله

بلا فاصله میگوید که رحمه الله از عبد الله بن سلمه مقداد این حدیث را بالطول در بسط روایت کرده است
و دران مذکور است که حذیفه از ان جوان عذر سکوت و معارضه نکردن در بیعت ابو بکر را باین نحو خواست
که ای جوان بخدا قسم که چشمها و گوشهای ما گرفته شده بود و مرگ مکروه و زندگی بعد حیات زینت یافته بود
در پیش ما و در علم خدا گذشته بود ما از خدا سوال میکنیم آمرزش گناهان و نگاه داشتن بقیه عمر را بدرستیکه اوست مالک
این انتهی بلفظه من اوله الی آخره مختصراً من الاول بعد ازین روایت مناسب آن بود که بقلب عبارت مولف بپردازم
لیکن چون عنقریب بتقریب ذکر حال براء بن عازب از کتب قوم قلب عبارات مولف بسمع خراشی میشود
لهذا این قلب را بر قلب سلیم و طبع مستقیم ناظر و سامع گذاشته بذکر دیگر فواید عظیم که برین حدیث ترتب
یافته متوجه میشوم نخستین آنکه سطور حضرت امیر از باز گردانیدن حذیفه و شنوانیدن کلام اشرف ملائکه
در باب امامت بلا فصل خویش اتمام حجت بود تا باشد که حذیفه باستماع آن هشیار و بیدار شود و در وقت حضور
یعنی وفات سرور کاینات در اجتماع اهل سقیفه و دیگر مقامات کتمان شهادت ننماید و بالجمله بسوی
اهل خلاف میل نکند دوم آنکه حذیفه بصیغه متکلم مع الغیر خود را با تمامی حریفان مثل ابو ذر و سلمان
و ابن مسعود و غیرهم از مرتکبین احداث ضد السنت و مثل دیگران از صحابه بر اعمال زمان نبوی افتخار میکرد و همه
کس را از غافلین و کاتمین حق شماری نمود و این تقریر را بجواب جوان فارسی برای آن آورده تا معلوم شود
که سکوت ایشان در زمان بیعت ابو بکر بجهت استیلای حرص دنیوی که راس هر جرم و خطاست نبود و الا می گفت
که ای جوان ما گروه مخلصین و معاشر معتقدین امیر المومنین در باب خلافت ابو بکر باهم اتفاق کردیم که چون وی
منبر رسول را بپاید از قدام و خلف و یمین و شمال بروی بریزیم و او را از علو منبر بحضیض مذلت بر اندازیم
لیکن امام برحق و خلیفه مطلق زجر شدید فرمود و هرگز برین معنی رضا نداد و آخر با لحاح و اصرار ما راضی بر
مجادله لسانی شد پس معایب وی بر اعلی رؤس الاشهاد در وقت مذکور یاد کردیم و در بث مثالب او و تملی
اعوان و انصارش تفصیل تمام بکار بردیم بلکه دشنامهای غلاظ بر زبان آوردیم و دقیقه از تکفیر و شتم نا گفته
نگذاشتیم چون امام راضی نشود سر شمشیر چگونه بدست گیریم و اطاعت و انقیاد او نه پذیریم مگر نشنیده که عمر

که سلطان به پسندد هنر است و پس باطل شد روایتیکه علمای امامیه در معارضات مقبولین لسانی
با ابوبکر صدیق یاران محمولی موضوع ساخته اند و در آیت هم دلالت بر وضع امثال این روایت دارد زیرا که
چون طمع زخارف دنیا مستولی برین قوم باشد بحدیکه گوش ایشان را کر و چشم ایشان را کور و نور نهیت عقل را
مسلوب کنند و زندگانی و نهار از بیب و زینت و بهره و سور و صم بکم عمی گرداند بحدیکه بر میعاد امیر المومنین حاضر نشوند
و سلاحهای خود را نتراشند و بر رفاقت مرتضی دل ننهند معارضات گذاشته ایشان در مجامع اصحاب کما یجری
تفصیلها با خلفا کجا راه داشته باشد ندانی که بزرگان گفته اند **شعر** عالم که کامرانی و تن پروری کند
او خویشتن گم است کرا رهبری کند * و نیز فرموده اند **قطعه** بر کوهسار فقیه و پیر و مرید * و زربان آوران
پاک نفس * چون بدنیای دون فرود آمد * بعسل در بماند همچو مگس **سوم آنکه** اگر بیعت ایشان از جهة تقیه میبود حکایات
طمع دنیوی چگونه حذیفه رئیس المنافقین با سرار منافقین دخل می داد و بر گناه خود و یاران خود چرا خالف می بود و خود را
با اتباع و اشیاع چرا از مخالفین مرتضی قرار میداد کما سبق مفصلاً **اکنون بران** روایت
موضوعه اعلام مینمایم محصول معنی آن که از طول احادیث کتاب بافتن است حتی که در یک جزو متوسط تمام
شده در فارسی وارد میکنم که ابان تغلب از صادق ع پرسید آیا در منکرین ابی بکر کسی بوده فرمود خالد بن
سعید و سلمان و ابوذر و مقداد و عمار و بریده همچنین شش کس از انصار ابو الهیثم و سهل و عثمان و خزیمه ذانی
و ابو ایوب بهم دیگر شوری کردند که هرگاه ابوبکر بر منبر ایستد او را بمذلت فرود آریم جماعتی گفتند خود را در تهلکه
میندازید و اول بحضرت امیر به پرسید پس حاضر شدند و اول ملامت کردند که حق خود را با وصف اولویت
و صدور حدیث که حق با علی است هر جا که باشد ترک کردی باز گفتند که دل برین اراده نهاده ایم پس چه امر
میکنی فرمود بخدا سوگند که این امر از شما سر انجام نمی شود و آنها شمشیر با کشیده بر سر من خواهند رسید
که بر خیز و بیعت کن والا گردن میزنیم پس ضرورت است دفع آن و حضرت بر تقدیر فقدان انصار مرا منع فرموده و یاد
بدارید که اول مشغول تجهیز بودم باز برای جمع قرآن قسم خوردم باز دست فاطمه و حسنین گرفته در بدر گردیدم
کسی قبول نکرد مگر سلمان و عمار و مقداد و ابوذر لاجرم در خانه منزوی شدم پس گرد این اراده

...ی تذکیر بخصوص خلافت من بروید پس رفتند و انصار به مهاجرین گفتند که شما سبقت
کنید که خدا نام شما مقدم داشته لقد تاب الله بالنبی علی المهاجرین والانصار ابان گفت
سفیان چنین تلاوت میکند لقد تاب الله علی النبی والمهاجرین والانصار فرمود برای عطا رغبت کنند
این وقتی درست می افتاد که از پیغمبر گناهی صدور یافت و روایتی آنکه ابنیه وقت وفات شریف غایب بودند باز
بمدینه آمدند و نزد ابوبکر رفتند قصه مختصر اول خالد برخاست گفت ای ابوبکر از خدا بترس نیک میدانی که پیغمبر
صلی الله علیه وآله وسلم روز قریظه که صنادید کفار بر دست امیر کشته شدند فرمود ای مهاجر و انصار وصیت مرا
نگاه دارید که علی خلیفه من است والا دین شما خراب خواهد شد و این وصیت از آسمان نزول یافته و از من
من اهل بیت اند باز برای مطیعین دعا فرمود و بر منحرفین دعاء بد نمود عمر گفت خاموش باش که ترا
در مشوره خلافت دخلی نیست گفت ای ابن خطاب بگو یایی تو از زبان دیگری است حسب تو خراب
و منصب تو ادنی و قدر تو کمتر است نامردی لئیم بودن مشهوری و مانند شیطانی و عاقبت شما خلود فی
النار پس سلمان فارسی برخاست و با آهنگ ایرانیان اول بزبان فارسی حرف زد که کردید و نکردید و این موعظت
بعد از ان بود که نمونه قهر الهی بگردنش رسید ای ابوبکر کار خلافت از تو انتظام نخواهد یافت و آخر در مسائل
رجوع بحضرت امیر ضرور خواهد بود عهود و مواثیق را درین نزدیکی شکستید و خلیع العذار گشتید اول در زیر
رایت اسامه در آمدید و اکنون بر منبر برآمدید برین گناه دقتی نگذشته توبه کن و از سر دعوی خویش بگذر پس ابوذر
برخاست و گفت صحبت پیغمبر را بجا آوردید و قرابت را ترک نمودید اگر امر خلافت در اهل بیت ماند شکوک و
اوهام درین راه خواهد یافت و آخر جهله و ظلمه مسلط خواهند شد و انجام کار بسفک دماء خواهد بود و خود شنیدید
که حضرت فرمود که خلافت بعد من علی راست باز حسنین باز ذریت طاهره من پس قول پیغمبر را پس پشت
انداختید و دنیا را نصب العین داشتید و نعیم مقیم آخرت را پشت پا زدید و بسیرت بنی اسرائیل گردید عنقریب
وبال خواهید کشید باز مقداد داد موعظت داد و گفت از ظلم و جور باز گرد و توبه کن و در خانه منزوی شو
و امر خلافت با امیر تفویض نما یاد نداری که اول بر شما رئیس منافقین را که عمرو بن عاص است و با نفاق

استوار نشانیدند هو الا بکر در حق او وارد شد رغبت کردند لیس شما بر جانشینی امام توانید شد زینت
دنیا فریب مخورید و حق را بر مرکزش نشانید و گرنه رسوائی خواهید دید باز بریده استرجاع کرد و گفت ای فراموش
کرده یا خود را بتکلف از اهل النسیان قرار داده یاد نمی آید که حضرت صلی الله علیه و آله و سلم علی را امیر المومنین نام
نهاد و بارها فرمود که او قاتل قاسطین است هنوز وقت از دست نرفته زود متنبه شوید براه مجرمین و ظالمین مروید
پس عمار گفت اگر میدانید فبها و الا اکنون بدانید که اهل بیت نبوت اولی بخلافت و قیام امور دین اند
پس قبل از آن که بنیاد دین و ایمان متزلزل گردد و فتنه های عظیمه برپا شود حق را بمستحق بسپارید
و حال بخصوص خلافت را از سد ابواب الا باب علی و فضائلش و خطبه فاطمی و بودنش باب علم و حکمت محتاج
بودن شما بسوی وی و خود میدانید پس ارتداد علی الاعقاب اختیار میکنید فتنقلبوا خاسرین و
لا تتولوا عنه مدبرین باز ابی بن کعب قصه طویل را مختصر کرد که وبال عصیان در باب وصی
آخر زمان همه کس بسوی تو راجع خواهد شد زود تر تدارک ما فات بعمل آرید و خلافت را باختیار اهل بیت بگذارید
و الا در مظلمه قیامت گرفتار شوید و ما ربک بظلام للعبید باز خزیمه ذو الشهادتین حضار را
خود را ثابت کرد و گفت بگوش خود از نبی صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که اهل بیت فارق و پیشوای امت اند
و ما علی الرسول الا البلاغ المبین باز ابو الهیثم قصه غدیر بیاد آورد و گفت کسی بعد انصار
همه گفتند این قامت برای خلافت است و بعضی گفتند که مقصود آنست که بدانند که هر که حضرت را مولی
داند علی مولای اوست پس خوض بسیار واقع شد آخر کس بسوی آنحضرت صلعم فرستادند فرمود بگویید علی ولی
مومنین است بعد من و انصح مردم اکنون بعد ادای شهادت هر که خواهد مومن شود و هر که خواهد کافر گردد
ان یوم الفصل کان میقاتا پس سهل برخاست و حمد و نعت بجا آورد و گفت که من بچشم دیدم در همین مکان
آنحضرت را که دست علی گرفته بود و میگفت ای مردم این امام شما بعد من است و وصی در حیات و ممات من و قاضی
دین من و منجز وعده من و اول کسیکه مصافحه کند با من بر حوض کوثر او خواهد بود و شما بحال ناصر وی باشید بر مخالف
و خاذل او و باز برادرش گفت شنیدم از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم که میفرمود اهل بیت نجوم

زمین

زیرین ندا ایشانرا در [illegible] تقدم کنند شخصی بر پا خاست و پرسید که اینها کیستند فرمود علی و ذریت طاهره
او چون خود خلفا را بیان کرده با شنعا آنکه اول کافر به ولا تخونوا الله والرسول وتخونوا اماناتکم
وانتم تعلمون پس ابو ایوب ما اعظم اجرکم که بار نشنیدیم که تصریح با مامت علی فرمود و گفت که علی امیر ابرار
وقاتل کفارست مخذول است خاذل او ومنصور است ناصر او فتوبوا الی الله من ظلمکم ان الله تواب رحیم
ولا تتولوا عنه معرضین امام صادق علیه السلام فرمود که ابوبکر ساکت شد و اقاله کرد عمر گفت ای لئیم
احمق تو لایق این کار نیستی حالیا سالم را خلیفه میکنیم پس اول و ثانی همه غایب شدند تا سه روز کار خلافت بلکه امور
متعلقه مسجد شریف معطل بود روز چهارم خالد بن ولید با هزار کس آمد و گفت چه نشسته اید که بنی هاشم طمع در خلافت
کردند بقاران حال سالم هم با هزار کس در رسید همچنین معاذ بن جبل تا آنکه چهار هزار کس جمع شدند و شمشیرها برهنه
کردند بمقدمة الجیش عمر بود اول اعظم امامیه یعنی خالد بن سعید در گفتگو بلکه بدشنام با عمر درآویخت و سنگها
مصارعت میانه عمر و علی گرم شد و گذشت آنچه گذشت پس امیر با اصحاب خود گفت خدا رحم کند شما را اکنون بروید
داخل نشدم در مسجد مگر چنانچه موسی و هارون وقتیکه اصحاب گفتند که برو با برادر خویش و با کفار جهاد کن ما هرگز
همراه تو نخواهیم رفت عجب از وضع این داستان که برابان تغلب بلکه امام صادق اینهمه دروغ بعضی بسته و
ندانسته که آثار جعل از سیمای حکایات پیدا و علامات خفت رای و تناقض و مخالفت این جماعت با حضرت امیر
از فحوایش هویدا است چه بمدلول صدر قصه آنست که ایشان خواسته بودند که صدیق را از منبر برآورند و او را ذلیل سازند
و حضرت امیر بحکم آنکه عرق عداوت خلفا بجوش نیاید و لطلب بیعت یا قتل متوجه نشوند و این تقیه از ریختن خون
منع فرمود و جز این قدر تجویز ننمود که نصوص عربی را بیاد ابوبکر دهند و از اینجا است که محقق جیلانی در فتح السبل
ترجمه بعضی از فقرات این حدیث در همین مقام گفته که حضرت فرمود که والله اگر شما این کار کنید از عهده بیرون
نتوانید آمد پس ظاهر است که با شمشیرهای کشیده بجنگ من آمده اند انتهی بلفظه و وسط حکایت دلیل است براینکه
که این قوم در حرمت خلفا سخت بیباک شدند و دقیقه باقی نگذاشتند و در تکفیر و تضلیل شان با آواز بلند
کوشیده از اراده القای ابوبکر از زیر منبر پا فراتر نهادند و حال آنکه در ردّ بیعت سقیفه قوم ما عترافی فخر الدین

نحی و اشاعش تا آنوقت که آن فتنه روز سقیفه پدید آمد و بیعت ابوبکر واقع [illegible] تمامی صحابه
خود را امر کرد که آن مواعید [illegible] و اقل البلاغ [illegible] با ید بحکم و سیف [illegible]
[illegible] دران وقت همه یاران خود فرمود که از
خانهای خویش بیرون نیایید و برین بلا صبر کنید و دستها و شمشیرهای خود را بحرکت نیارید و ساکت و
صامت باشید تا بعد از تعیین و رجعین و نامردی اصحاب و ضبط امور خلافت و اجتماع مهاجرین و انصار فرستادن
این جماعت معقول نشود بالجمله چون این دشمنان دست نما برین اوامر و نواهی دل نهادند و زبان
درازی کردند و هوا السنه را بحرکت آوردند اعوان و انصارش فی الفور فوج کشی بر اهل بیت نمودند و
این عجلت بیگمان و رالوقت هم از درشتی رجوع نکردند بلکه دشنامهای اغلاظ نفارحق دادند و هرگز براه
لینت نرفتند چنانکه عاقلان گفته اند شعر لطافت کن انجا که بینی ستیز ✽ نبرد خز نرم را تیغ تیز ✽ تا آنکه جناب
امیر را هم بغیظ در آوردند و شور قیامت برپا شد و الا چنانچه خلفا از سعد بن عباده با وصف انکار او از خلافت
صدیق و دعوی خلافت خودش بلکه اصرار بران کما صرح به فی کتبهم غض بصر کردند از جناب مرتضی که براه
لینت و تقیه میرفت بطریق اولی در می گذشتند پس اینهمه فتنه ها بسبب تجاوز این قوم از حد و دستور
الله صریح مخالفتهای مرتضوی بهم رسید و حال این گروه مثل بنی اسرائیل شد که فاضل معاصر در تفسیر منهج
السداد لطالب الرشاد از کافی و تفسیر عیاشی بحدیث امام صادق علیه السلام نقل کرده که نزد مو قسم بخدا که نکشتند
بنی اسرائیل انبیا را بشمشیرهای خود بلکه شنیدند کلمات اعجاز سمات ایشان را و افشا و اظهار آن نمودند و بسبب آن جهال
قوم در صدد قتل انبیا علیهم السلام گردیدند و آنها را بقتل رسانیدند چنانکه بعضی از اصحاب ائمه طاهرین اسرار خفی
را که از ایشان می شنیدند منتشر و پراگنده می ساختند و بسبب آن لصوص خلافت و غاصبین حق ایشان در مقام
اذیت و قتل ایشان می شدند انتهی ازین تناقص و تهافت خفت رای و ضعیف هم بوضوح می انجامد مع ذلک
زیاده ترین سخافتی در جهان حیرت را می باشد که خود این جاعلین بتواتر و استفاضه روایت می کنند
و درین داستان هم آورده اند که جناب مرتضوی با تمامی کسان کو در بدر افتاد و کسی از مهاجرین

و دیگری

مہاجرین و سنگبری نکردہ انصار ہم گفتند کہ در اول مرحلہ کجا بودی حالیا بطمع نصرت از ما نباید داشت
کہ جز فتنہ چیزی دیگر نیست و قبل ازین گذشت کہ اصحاب ثلثہ ہم بروقت معہود سر نہ تراشیدند پس اگر این
جماعت طعن بر صدیق میکردند چنانچہ این طومار بران منطویست جواب شان از ابوبکر صدیق و مخلصانش کہ
معرکہ حاضر بودند بسیار آسان بود کہ القوم مورد لوم ہرگاہ این ہمہ نصوص را مستحیلی خود بود شما اول
روز چرا کافر شدید و بگوش انصار حرف نرسید کہ علی بن ابی طالب خلافت را قبول نمی کند باید کہ از شما
کسی متولی این کار شود و حالانکہ عصمت با دیگر شروط در امامت درکار است باز دل بخلافت سعد دادید
و تا دیر بین المہاجرین و الانصار قیل و قال در کار بود و کسی نگفت کہ شما کیستید کہ با وجود امام منصوب
خلیفہ شوید قطع نظر ازینہمہ ہرگاہ او را ن فرزند خویش را بر درہای شما حاضر گردانید و الحاح و زاری کہ
تکاد السموات یتفطرن منہ در شان اوست از حد گذرانید رمی بحال او رش نکردید و گفتید کہ
اکنون فتنہ عظیم برمیخیزد پس حالیا چرا اثارت فتنہ و فساد میکنید مگر یاد ندارید کہ در محکمات تنزیل حق
میفرماید یا ایہا الذین آمنوا لم تقولون ما لا تفعلون و لا تعثوا فی الارض مفسدین و لا تفسدوا
فی الارض بعد اصلاحہا و الفتنۃ اشد من القتل این ہمہ یکسو ہمہ گر اتفاق کردہ بملامت امام خود
مشغول شدہ بودید کہ چرا حق خود تلف میکنی و او با شما گفت کہ فلان وقت سر تراشید و خاصہ شوید شما
عمل بران نکردید اکنون باز و بیل فریب می دہید دروغ و جبن شما مانند آفتاب بر ہر کس عیان است می خواہید کہ باز
ما در علی دشمنی پدید آید و ہنگامہ ظلم و ستم بر در اہل بیت برپا شود دور شوید کہ عنقریب جزای اعمال
خویش گرفتار میگردید و ان جہنم لمحیطۃ بالکافرین الی غیر ذلک من التقادیر و چون
این ہمہ امور در ان معرکہ عظیم بر زبان نیاوردہ بلکہ واضع منفری بر خلاف حکم بداہت اول با قوام
تمامی صحابہ شدہ بالیقین بطور بعضی از استدلالات مؤلف کما مر فی المسلک الاول معلوم شد کہ سفہا
چند این داستان را مثل قصہ عمرو عیار از پیش خود بافتند فرق این است کہ واضعین حکایت عمرو مثل
فرزندان شیخ مبارک چنان سحربیانی بکار بردند کہ مردم روزگار از اہل اسلام بلکہ کفار از حوالج

ضرور بگوش خویش باشتیاق استماع آن بست می‌دارند و اشکها می‌افشانند و حکایت مغفرلی کا بر ایاسیه
مانند قرآن آیات دیگر مشتمل امامت صد اول سلام سخت مستکره است که احدی از عقلا گوش بر آن نمی‌نهد
بالجمله کسانیکه ادنی غور در احوال این مفتریات میکنند بر آنها واضح می‌شود که این مفتعول بلسانی ناصبیه در بن
دراز نفسیها غیر از تماشای مظلومی و بیکسی اهل بیت چیزی دیگر ملحوظ نبود و اول دلیل بر آن این است که
چون سیدة النساء خواست که دعای بد در حق اینها کند و آثار اجابت هم ظاهر شد که دیوار بقدر ذراع
از اساس خویش بلند شد و قریب بود که متغلبین خود بخود زنده در گور شوند همین بزرگان سرحستی خلفا بجا
آوردند و آنجناب را از کار خیر باز داشتند چنانکه خواهی دانست انشاء الله تعالی و ظاهر است که اگر
چنین نمیکردند مناصب جلیل زینگاه خلافت چگونه می‌یافتند و عجب نیست که بهوای این امت القسم سفاک
خلفا را هم بنام مرتضی سر زدند علاوه آغاز داستان نداران میکنند که جناب امیر با وصف ملاحظه
عذر و جبن قوم مرة بعد مرة ایشان را اخلص اصحاب الله برای تذکیر احادیث التبشیر و نذیر فرستاده
و انجامش دلالت بر آن میکند که ایشان را مثل قالوا یا موسی اذهب انت وربک فقاتلا انا ههنا
قاعدون تصور بلکه تصدیق نمود فاعتبروا یا اولی الابصار و از عجائب خرافات که از بن
حدیث جوش میزند مکید و حرفی مگر باید شنید که امام صادق ع معاذ الله درباره آیت مذکوره فرموده
که قرائت عامه موقوف بر صدور گناه از جناب نبوت است اللازم باطل فالملزوم مثله تا بر اثر بر این دلیل که
چه قدر متین و مستوار واقع شده اگر لفظ تاب الله علی فلان دلیل صدور گناه باشد عفا الله عنه لم فعل
کذا هم دلیل بر آن خواهد بود پس معلوم نیست که ائمه بر روایات متشیعین در این آیت یعنی عفا الله عنک
لم اذنت لهم چه تحریف کرده باشند و از این آیت صریح معلوم میشود که از ارتکاب چیزی بوقوع آمده که لم و لام
بدان متوجه است و ادنی ترک اولی است پس اگر نظر برین ترک اولی لقد تاب الله علی النبی ورود یابد چنانکه
در تواتر آن شکی نیست چگونه دلیل صدور گناه خواهد بود و الحمد لله مطالب ما البته و چون این بحث طولی میخواهد
بر همین قدر اکتفا نمودیم اگر این قسم مهفوات از صحابه کبار سر میزد حضرات شیعه علم و نقاره بر آن می‌نهادند

و از این جنس روایات و افادات بر اصول موضوعه بیش از بیش است اگر اجل مهلت دهد در کتابی
دیگر ضبط کرده بحضور مؤلف پیشکش میکنیم و دو اعجابه مستر بر قلوب اهل خلاف می نهیم و هم از عجائب
خرافات آنکه واضع حدیث در بنای آن دعوی ورود روایتی میکند که این واعظین در روز وفات
شریف حاضر نبوده اند آه و این دفع دخل مقدر است که چون در حدیث موجود که وقت استمداد حضرت
چار کس احدی قبول نکرد پس جمع شدن این بزرگان برای دفع صدیق و فتن برای تدبیر خلافت واقع می نماید
بخیال مفتری نگذشت که دعوی مذکور مکذب روایات دیگر است که دلالت صریح بر حضور ایشان میکند
چنانچه گذشت و بر ناظر روایات امامیه مستتر نیست که در زمره واعظین نام زبیر و حذیفه هم در بعضی
از احادیث مرویست فلا تغفل و با این همه حجج که بغایت وثاقت بمعرض عرض رسید باز
میگوییم که نسبت احداث و ابداع فقط بر اعتراف حذیفه موقوف و مقصور نیست بلکه حال دیگران از مقبولین
لسانی نیز همین است تا کجا شرح آن توان کرد لیکن حسن نظر است از دلالت حال و سیمای ساعین و ناظرین
این منهج که بقلت عیار مؤلف عادت گرفته اند و بعکس افادات او خوگر شده می یابیم که عنقریب زبان
قال خواهند گشت که بر این احادیث که تعلق بحال حذیفه خصوصا و دیگر مقبولین عموما وارد چندان دل
نهاد نمیشویم بلکه باستماع حال براء بن عازب خاصته که بروایت محمد بن اسمعیل بخاری رح با حداث خود اقرار
مینمود و معایب خویش بر ملا ظاهر میکرد و بر اعمال زمان سعادت توامان سرور انس و جان اعتماد نمی نمود
بر اصول امامیه مشتاق گشته ایم و دست بدامن تو آویخته ایم که برای رواء غلل و شفاء علل ایشان بحول و قوت
الهی بهترین تدبیر و تدبیر ممکن است که ائمه عظام و مشایخ کرام اثنا عشریه که در فن تنقید رجال عدیم النظیر و
بیمثال اند مثل کشی و غیر او تصریح کرده اند که براء بن عازب بدعای جناب امیر کور شد و مانند ابو در یا اظهار کیا
فضلای طائفه بنموته یاد داشت اعمال گرفتار آمد و وجه صدور غیظ و غضب آن که بمعرکه مر اعطاء مود آیات
سوره هل اتی بر طبق تنصیص این جماعت آنست که روزی آنجناب خواسته بود که دعوی امامت بلا فصل
خود را از واقعه روز غدیر بشهادت براء بن عازب ثابت فرماید او کتمان شهادت نمود و از وعید الهی و

نهی قرآنی وَلَا تَکْتُمُوا الشَّهَادَةَ وَمَن یَکْتُمْهَا فَإِنَّهُ آثِمٌ قَلْبُهُ توفی نکرد و در کتاب خلاصة
الاقوال که از چند جا نسخهٔ صحیحهٔ آن مفقود و نسخهٔ سقیمهٔ آن موجود است نداشت و نیز سمت وضوح حوار از
قرائن عبارتش و آنچه جمیع دیگر رجال آورده‌اند چنان حالی میشود که هرگاه او را از سترکتش سوال میکردند
دامنهٔ جمیلهٔ اش فرو گرمی نمودند و حسرت بیان حسرت‌های بر دعائی خویش را بر میشمرد و گاهی همراه حریفان مثل حدیث
بن یمان و گاهی بالخصوص حق خود می‌گفت که چگونه رشدها تبدیل یابد بشخصیکه به دعای مرتضوی بجمت شامت اعمال
کور شود عبارت کتاب بسبب عذر ندکور نیاوردم تا مثل مورد ملام نشوم اکنون اندک تامل
باید غلط گفتم اصلا تاملی در کار نیست بلکه از اجلای بدیهیات است که این صحابی حسان
اعتراف در وقوع مضمون لا تدری ما احدثوا بعدک ولا ادری ما تحدثون بعدی و تفعلون بعدی نموده
اکنون کجا ماندگان آنکه حدیث دال در حق خلفای راشدین واقع است و شان مقبولین امامیه از نسبت احداث
پس ارفع است و همچنین توهمات دیگر و نهایت بذل جهد در باره براء بن عازب براء بودنش از قبائح و
سرپرستی او در مخالفت حضرت امیر و کتمان شهادت واقع غدیر آنست که حضرت امام ثانی یعنی شیخ
حلی جزاه الله تعالی باعماله مثل جزاء عبید الله بن زیاد و عماله در خلاصة الاقوال فی معرفة الرجال
متصدی آن شده است حیث قال اَلْبَرَاءُ بْنُ عَازِبٍ مَشْكُورٌ بَعْدَ أَنْ أَصَابَتْهُ دَعْوَةُ أَمِيرِ
الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي كِتْمَانِ حَدِيثِ غَدِيرِ خُمٍّ فَعَمِيَ انتهی بلفظه یعنی اگرچه
بدعای مرتضوی شخص مذکور بلای کوری مبتلا گردیده ولیکن ما معاشر امامیه بصمیم قلب اعتقاد نیک در حق
او داریم و بجای بت اهل شکر او میگذاریم انتهی تلخیصه و اولیا و اصفیا بنا عصبیت و عناد با اهل بیت امجاد
علمای طایفه سیما ائمهٔ عظام ایشان زیاده در سرپرستی کوران باطن و ظاهر چه کوران و کورانه می پردو به پرده ناموس
ائمه مخالفین چنین مزید دلای اهل بیت ظاهرین کرده و پرده عقلای امام می درد اینست حال حضرت شیخ
حلی حسن بن مطهر اما حسن دیگر که او هم از ماهرین فن است و کسی را در آن سخن نیست چاره کار جز این نمی بیند که تکلم
این امور بر گردند و او را تا سی و تقلید ابا لسه از کوری و کوراستگی مبرا سعار زد

دعوی علی را بجهت دعای مرتضی کرم الله وجهه بسبب پوشیدن واقعه غدیر چنانچه گذشت بذمه
اهل حق اندازد در کتاب تقیید گفته که این همه در روایات اهل سنت ورود یافته و در اسفار امامیه ازان
عینی واثری نیست چنانچه عبارتش باید دید البراء بن عازب لیحی کش شهد له علیه السلام
بالجنة وذلك لعدل ان روت العامة انه دعا علیه السلام علیه لکتمانه الشهادة بیوم
غدیر خم فعمی انتهی بلفظه بخیال اذکیا او هنوز در نمی آید که این افترا و بهتان نظر بذاتیات مذهب
امامیه یعنی نفاق و تقیه نسبت امریست آسان و لیکن لزوم کذب ائمه عظام امامیه از قدما و متاخرین بس
کاریست مشکل بالجمله سخافت این توجیهات و خرافت این تاویلات بلکه افترآت نه چنان است که حاجتی
به تبیین و تشریح داشته باشد مگر چون سکوت را مخالف از رهگذر بی انصافی در نظر عامیان محمول بر عجز دا
نماید اصدع بالحق فاستمعوا له وانصفوا آن اینکه سلمنا که انسانی از راه تواضع و شکست نفس البته نسبت
ارتکاب مطلق معاصی بخود میکند که من گنهگارم و گناهان از من صادر شده است این مقوله اگر خلاف واقع
هم باشد من حیث الشرع ممنوع نیست بلکه مستحب و غالبا بجز معصومین علیهم السلام این جمله جمله ناس را من
حیث الواقعیة گفتن صحیح باشد لیکن این نمی باشد که کدام گناه مخصوص غیر واقعی را منسوب بخود بسازد
و ترتب ثمره آن را بر نفس خودش اقرار کند مثلا بگوید که من زانیم یا شارب خمرم یا مثل براء در امام یازدهم علی ما رواه
المجلسی فی البحار و حق الیقین قمار می بازم و طنبور می نوازم و پیسی و برص لعه بدنم از آثار افعال است که در مخالفت و
عداوت فلان نبی و فلان وصی از من صادر یافته الی غیر ذلک پس این صحابی چگونه گناهی مثل احداث و کتمان
شهادت نص نبوی را بر امامت علی که در حقیقت بلسان شرع بر تغییر و تبدیل در دین که ملزوم کفر است منسوب
بخلافتش می آید و بس بخود نسبت میداد و میگفت که بلای کوری نتیجه دعای مرتضویست که بر کتمان شهادت
مطلب فته و سخت تحریم کشیخ جلی و من نعت منابه و لیقوم مقامه بسبب کتمان شهادت و آنچه بران متفرع
گشته کمال الله تعالی و قدم آنها که علی الاطلاق اذا کبر کبائر است فکیف در واقعه غدیر که نص
تشییر و تذییر بود بر خلافت امیر کبیر و انگاه وقت استشهاد آن امام مطلق بی ملاحظه اصول معتبره

بحو لیش چگونه مینمودند و بمجرد ورود ابات مخالفین چه لیس حجا این تهمت و افترا بر عمار و جمعی برادران باه
مهربانی زین جناح بود و با بسیاری از مقبولین بیایی بر مینمودند و از مقبولین قدماهو د میکردند با قول
بروایت عامیه و آنکه اینهمه در روایات ایشانست و ن الامامیه صحیح شود اگر علمای امامیه تکذیب
ایمه عظام خود جرات داشته باشند معاذ الله که ما نسبت این افترا بدیشان درین باب نمائیم و راه
تکذیب ایشان بپمائیم علاوه کتب رجال مثل استیعاب و اصابه موجود باید که باصحاب فکر و استیعاب
نظر به بینند و نشان دهند که این نسبت در کدام کتاب واقع است بالجمله بفرض محال اگر از راه
اهتضام نفس انها هم جایز باشد که انسان این معاصی مخصوص را بخود نسبت دهد و در واقع ازان
بری باشد و حضرات امامیه شکر او تعبد طاقت بشری بلکه زیاده بران بجا آرند و در سرّ سرّ
او و قیقه نام سعی ندارند باری بصیغه متکلم مع الغیر دیگر صحابه را مثل حضرت صدیق اکبر اهل
تشیع و عمار یاسر و غیرهم بدون آنکه آلوده به بدعت و احداث باشند چرا در چنین معاصی سر شریک میکرد
چنانکه از ضمیمه افادات حذیفه در ضمن است این طرفه شکست نفس ست که اصحاب رسول را با خود در ابتسابات
گناه عظیم شریک گرداند و انها که کافه و قاطبه مقبول و پاک دامن باشند لیس احداث آنها از یقینیات و بالفرض
اگر احدی از حذیفه و برادر و امثالهما اصحاب را شریک میکرد چون احداث و بدعت انها در مذهب امامیه بجا خود بدلایل
قاطعه ثابت است چنانچه گذشت از کلیه معارضین هیچ میبرود و شرکت شان بمقتضای وحدت
فعل بهر حال ثابت میگردد بالجمله صیغه متکلم مع الغیر حقیقة اقتضای آن دارد که در جماعه که آن فعل با انها
قائم باشد صفت جامعه باشد و رای اشتراک دران فعل و اینجا تقریبیه قول قائل صحبت و بابعیت و غیر
آن که در صدر تقریر اشارتی بدان کردم البته عثر متکلم هم از صیغه متکلم مع الغیر اصحاب نحو مراد اند
مثل عمار و ابوذر لاریب فیه چنانچه احداثهای این بزرگان قبل ازین دانستی حاجت باعاده
ونیز واجبست که دران فعل متکلم هم شرکتی داشته باشد چنانچه حال این بزرگ از کتمان شهادت و عداوت
و مخالفت مرتضی بخوبترین وجوه معلوم گردید و علی هذین احداث مراد برابر عمار و حذیفه نیست که اجمالا

چه جمیع اصحاب بلا طوع و رغبت مثل حضرت صدیق امامیه بر قواعد مقرره عدلیه و من شعراز
سلمان و عمار و خزیمه و ابن مسعود و غیرهم و بعضی بکره شریک احداث بودند حتی آن اشخاص که علی بن
ابیطالب را خلیفه بلافصل میدانستند و هرگز درین اعتقاد مصداق خاص حیصه نگشتند مانند مقداد و امثالها
هم بیعت خلفا ثلثه کردند و حسب ظاهر شریک احداث شدند پس نجات گروه اول ازین مرجا بود که حضرت
کریم بسبب عدم اجتماع عدد کافی برای جهاد نظر به بعضی از روایات هر واحد را از انهاد در اعانت امیر علیه
السلام و شرکت احداث معه تعذیب و جهنم باد روکه قیامت معذور دارد بخلاف گروه ثانی که اقتفا با ئمه
مرتضویه نموده توریه و تقیه نمودند و بالجمله اطاعت و انقیاد امام خود را مد نظر داشتند و مقوله عارف
شیراز معبر از حال ایشانست شعر بمی سجاده رنگین کن گرت پیر مغان گوید + که سالک بیخبر نبود
ز راه و رسم منزلها + این جماعت برطبق حال ابوطالب را اظهار کفر و ابطان ایمان بودند
بر وفق روایات مزعومی حضرات ائمه مثل اصحاب کهف بود و ثواب بیشمره از اهل جهاد ... حق
تعالی لاالف احادیث اهل بیت طاهرین مضاعف گردانید چنانچه بروایت محمد بن یعقوب در کافی و شیخ
ابن بابویه قمی در کتاب اکمال الدین الی غیر ذلک من الکتب المعتبرة عندهم از جناب امیر المؤمنین و
حضرت امام صادق علیه السلام ثابتست لیکن معلوم نیست که اصحاب کهف مزعومی امامیه در کدام
شهر بودند که ایمان را در قلوب خویش نگاه داشتند و کفر و شرک را اظهار کردند زیرا که نص قرآنی
آن ناطق است و اگر این نصوص در مذهب مخصوص بسبب نقصان و زیادت لایق اعتبار نیست ملا باقر از
روایات و تحقیقات مجلسی چگونه رو خواهند برتافت و بجا در قصه ایشان می آرد که اینها هرگز بت نپرستیدند و
حکم پادشاه وقت را قبول نکرده بحیله شکار از شهر بدر رفتند و هجرت برگزیده در غار در
آمدند الغرض گروه ثانی بجهت اختیار تقیه و تقلید حضرت امام الائمه امیدوار مزید ثواب و ترقی درجه
باشند نه خائف از عذاب بجهت اتباع مرتضوی در صدد و بیعت خلفا و ما یتعلق بذلک کما هو مرقوم
المؤلف و هو ناش من قصور تتبعه فی کتب الاصول الاحادیث و از اعتراف براء بن عازب

معلوم میشود که او هم از جمله عارفین بحق اهل بیت نبوت بود مثل حضرت ابوذر و عمار و غیرهما لیس در جواب
قائل که او را مدح بکلمات کرده بود که خبر عافیت از ان مستفاد میشود بیان کرد که ازین احداث که اصحاب نبی
مثل بزرگان مذکور کردند و من هم شریک ایشان ایم انچه تو یقین خیر عاقبت داری و ما را ازو اخلین جنت بدان
تعذیب مطلقا می شماری ندارم و سر معنی متکلم مع الغیر واضح شد وضوحا تاما و نیز وجه انکه لا تدری
هم ظاهر گشت چه قائل تابعی بود و سنی او هرگز نمیدانست که خلفای ثلثه غصب خلافت کردند و ابوذر و
عمار و سلمان درین غصب معاذ الله با ایشان شریک بودند و خلافت حق وصی خاتم النبیین بود و از جانب خدا
منصوص و منصوص و صریح چه بعد ازین خواهی دانست که علمای رجال از کبار امامیه در دفاتر مبسوطه خویش تصریح
و تنصیص می نمایند که این مقولات از مخترعات عبد الله بن سبای یهودی است هرگز در اسلام قبل از وی این
کلمات بر زبان کسی از صحابه جاری نگشته پس سنی عموما کی باین مزخرفات قائل تواند شد فکیف
تابعی غالبا که بیزار از زبان بیزاری و تبری از ان یهودی نفاق پیشه میکرد لهذا براء بن عازب باو گفت که
نمیدانی که ما باین چه کردیم بلکه از قراین حدیث حذیفه تسنن جوان فارسی نیز میتوان فهمید چه هر شیعی
بزعم خود میداند که امر مومنین در حیات نبوی صلی الله علیه و آله و سلم بنام مرتضی مسلم شده پس حقیقة
سوال از حدوث و قدم لا معنی له فکیف که بر قول او سکوت نکند بلکه بر ثانی طلبه یعنی از فتنه ها در باره
خلافت امیر ملتفت خیال کرد که شاید حذیفه بر سابقین طعن میکند پس مفصل پرسید و بعد استماع آن الصعد
الزام شد و ثابت گردانید که حشر حذیفه بصفت کوری و کری با اهل دنیا خواهد بود و علاوه شیعی بر شیعی طاعن
نمیشود بلی سنی با شیعی تواند گفت که با وصف اعتقاد غصب ابوبکر چرا قتال نکردید و مخفی نماند که هر شیعی
قائل بحبط اعمال سنیان بلکه خلفا نیز نیست فقد بر انچه وجه ضرورت وقوع احداث متقارنا لانتقال
الرسول لا بعد برهة من الزمان در ذیل بیان حدیث اولین بتفصیل هر چه تمامتر بر اصول حضرات متشیعین گذشت
اینجا بطریق اولی ثابت است چه ردت قبایل را که چندان عرصه نگذشته بود و قتل عثمان که بعد از مدت
قریب بیست و دو سال نزد مؤلف واقع شده پس معنی حقیقی لحدیث مذکور به صور حسا الیه

مؤلف

مؤلف بدون مراد گرفتن امور دیگر متعلق بخلاف باشد اینجا هم صادق نمی آید پس لا محاله مراد از احداث
و مانند آن درین احادیث کتمان شهادت نسبت بخود و مخالفتهای مرتضوی بنهجهای دیگر و فریب
بزینت های دنیا نسبت بحریفان خویش خواهد بود و چون باعجاز اهل بیت نبوت لمفاد والله متم نوره
حق بر زبان مخالفین جاری می شود در ریاض نضری مرویست اِنَّ عَلِیًّا اِلْتَفَتَ اِلَی الْبَرَاءِ بْنِ عَازِبٍ
وَقَالَ لَهٗ یُقْتَلُ وَلَدِیَ الْحُسَیْنُ وَاَنْتَ حَیٌّ حَاضِرٌ وَلَمْ تَنْصُرْهُ وَتَزْعَمُ اَنَّکَ لَنَا فَلَمَّا قُتِلَ
الْحُسَیْنُ کَانَ الْبَرَاءُ بْنُ عَازِبٍ یُظْهِرُ الْحَسْرَةَ وَالنَّدَامَةَ وَیَقُوْلُ حَدَّثَنِیْ سَیِّدِیْ عَلِیُّ بْنُ
اَبِیْ طَالِبٍ اَنَّهٗ یُقْتَلُ وَلَدُهُ الْحُسَیْنُ وَلَمْ اَنْصُرْهُ وَظَلَّ یُکْثِرُ الْحَسْرَةَ وَالنَّدَمَ مُدَّةَ عُمُرِهٖ اِنْ
تخلف ایشان و معجزهٔ امیر مؤمنان تنها درین کتاب مروی نشده بلکه در دیگر کتب مثل مجمع البحرین هم مذکور است
که حضرت امیر کسی او نکریست و تشنیع فرمود که دعوی تشیع میکنی و حرف جان نثاری می زنی در واقعه
کربلا هرگز نصرت حسین نخواهی کرد چه خوش گفت صبابای نبرپزی **شعر** نالهٔ حزینت کو آه
آتشینت کو ٭ لاف عشقبازی چند عشق را نشانیهاست ٭ و ازینجا معنی منکور بودنش نزد
امامیه بر دعوی حضرت امام اعظم کما من خلاصه بردانشوران جهان مانند آفتاب درخشان شد
و در مدعوی مزید ولای اهل بیت سید انبیا سیما خامس آل عبا روحی له الفدا که حضرات امامیه
عموما و جناب مؤلف خصوصا جابجا در تالیفات خویش می آرند و از روایات و کلمات اهل حق خلاف
و قباحت نالند و بار بار ذکر ولای این خاندان صفوت و صفا نموده بر خود می بالند آشکار گشت
شعر کدام دل ازین واقعه جگر خون نیست ٭ کدام دیده که خونابه جگرگون نیست ٭ پس کجا باقی ماند
احتمال اینکه معاذ الله اهل حق بر براء بن عازب در باب کتمان شهادت افترا بسته اند و کجا ماند شبهه
آنکه او بشهادت امیر المؤمنین قطعا جنتی است و در قیامت هرگز رسوا نخواهد شد و لله الحمد علی
اتمام الدست چه با علی بن ابی طالب علیه السلام و اولاد امجاد او جز در امر خلافت احدی از اصول
امامیه مخالفتی نبود و اعتقادات همه بزرگان از صحابه و اهل بیت کو غاصبین خلافت باشند نیز

در الهیات و هم درباب نبوات و معاد و ما یتعلق بها بر نهج واحد بود کما لا یظهر من کلام المؤلف و من هو
متتبع الصافی فی هذا الباب مثل المحقق الجیلانی و احداث صدرین امر بدون انکه حق جناب ولایت مآب بود و جهد تمام
قیام با وجود استماع نصوص متواتره جماعت انصار را بر غصب جور بر خلافت ندو و جمعی در حصص و بعض فتنا و نند
و آخر بسر پرستی خلفا و کالیسری الثانی رو نهادند و عهود و مواثیق را که با اهل بیت موثق و موکد کرده
بودند کان لم یکن انگاشتند صادق نخواهد آمد و توهم مباد که کسی از امامیه خلفای ثلثه را شریک متکلم
یعنی برا بن عازب را در احداث تواند گفت زیرا که نزد مؤلف رساله ازین نسبت احداث و تجدد ثون بها ان
احداث و نسبت فاعلی مراد است که در حدیث الحوض واقع است پس حمل حدیث الحوض بر خلفای
راشدین هیچ گونه منطبق نیست کما عرفت مفصلاً الیهم نزد مؤلف بسر آمد اهل اعیان و خوض ابستبر خلفا
منطبق نباشد آمدیم بر سر آنکه احدی را مجال آن نیست که از شرکار حذیفه و برا بن عازب بمعاود
و تبعه او تعبیر تواند کرد یا تواند گفت که این احادیث مشاکل حلیه فقلنا آبا رنا فی سبیل الله است که در
خطبه شریف امیر المؤمنین باعتراف صاحب ریاض السالکین واقع است یعنی چنانچه نسبت قتل آبا
بسوی جناب امیر منتسب تواند شد زیرا که آبا و امجاد کافه اجمعین مؤمنین بلکه اوصیای خلفای انبیای سابقین
بودند پس لا محاله دیگر اصحاب اند که در کشتن پدران خویش صرفه نکرده اند و بعضی در قتل آنها از جانب
خویش هرگز دریغ نه نموده اند اگر فرمان واجب الاذعان حضرت خاتم پیغمبران حائل نمی شد کما عرفت فی
المسلک الاول و قد نقلته کتبهم المعتمدة یعنی حذیفه و برا بن عازب در پی الهمود غلی بدار زند یا تواند گفت که
اظهاند است و فعال ان صیحه خویش و انچه بران متفرع شده بصیغه وحدان متکلم کما فی بعض روایات الامامیه
عن البراء اگرچه بحسب ظاهر خصوصیت متکلم را با حداث مقتضی است و لیکن ممکن است که از باب عاء
معصومین یعنی انبیاء عصیت و ظلمت و توانیت باشد مگر فرق این است که دامن معصومین و متکلمین بکلام
از ظلم و عصیان و توانی که از شیعه صدور یافت کلیه منزه بود بخلاف برا بن عازب چه اولا این حدیث
بعد الرسول صلی الله علیه و آله و سلم واقع نشده بلکه بعد از عثمان باید گفت و سوال جوان فارسی حذیفه که بجز

شمشیرهای شما وقت بیعت ابوبکر در جواب حذیفه اول دلیل بر اثبات کور می کردی بدعت و احداث
بعد وفات شریف است متصلا و احتمال شرکت معاویه با حذیفه و براء دلالت بران دارد که این هر دو همراه
معاویه با امیر المومنین مقاتله کرده باشند و هو ینافی ما فی کتب الرجال و قطع نظر ازینهم قائل مدح براء بن عازب
بصحبت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم مع بیعة الرضوان کرده بود و او را تهنیت گفته و همچنین در صحیفه بهادیگر
اعمال حسنه او از ینقسم میشمردند کما عرفت سابقا پس اگر عیاذا بالله براء بن عازب مجنون یا سفیه بودی البته
احتمال داشت که در جواب قول قائل که خوشا بحال تو که بشرف صحبت رسول رسیدی و بیعة الرضوان
کردی بگوید که ای برادرزاده تو نمیدانی که معاویه غصب خلافت یا قتال و جدال با امیر المومنین بعد
الرسول صلی الله علیه و آله وسلم کرد و الا فلا غایتش اینکه اگر قائل میگفت که طوبی لاصحاب الرسول
و اصحاب بیعة الرضوان و این شخص میگفت که لا تدری ما احدثنا بعده احتمال داشت که کردار معاویه را و سیر او
غلط گفتیم تا که متکلم را بنوع ما شمول در فعل نباشد بالجمله حقیقت نمیتواند گفت بالخصوص صیغه وحدان
حکایت نفس متکلم کو امامیه برای سخن سازی کجا هو دیده اند صیغ متکلم واحد را بر جمع غائب حمل کنند علاوه قید بیعة
الرضوان بابی صریح دارد که از احداث احدث معاویه مراد توان گرفت چه درین صورت بقرینه کلام قائل
جواب براء بن عازب فاعلین احداث متصف بصحبت رسول و سابقیت تحت الشجره خواهند بود که امامیه بلکه
زبان خود محامد شان می زنند و حالانکه تا آن زمان معاویه بظاهر مشرک بود فضلا عن بیعة الرضوان
چنانچه علمای امامیه باین تصریح کرده اند بلکه گاهی بایمان او بر اصطلاح خود نص نموده بلکه او را از بدترین
افراد کافرات و اعدای اهل بیت رسول صلی الله علیه و آله وسلم بر شمرده اند چنانچه ملا باقر مجلسی در بحار آورده که بدترین
خلق خدا بعد از چند کس اند ابلیس و قابیل و فرعون و شخصی که بنی اسرائیل را از دین خود برگردانیده و شخصی از بنی امیه که بکفر دعوت
خواهد کرد در شام یعنی معاویه بن ابی سفیان انتهی ترجمة من حیاة القلوب و آینده ملا و اصفی که یزید پلید پسر آید شقی را از
بدترین خلائق نه شمرند و او را خروج ناصبیان دانند طرفه آنکه مولف در حق محمد بن اسمعیل بخاری علیه الرحمة بسبب عدم
روایت لفظ فتنه در حق واقعه طرف چها نگوید و درین مقام غالبا بجهت تمام طریق تاویل و تسویل جوید

بالجمله حال معاویه بر اصول اثنا عشریه امامیه بدتر از تحریست پس حمل حدیث الحوض و کلام براء بن عازب بر معاویه اوهن

من نسج العنکبوت و احمر بحال من بذعن انه لا یواخذ بالحشر بل یظن انه لا یموت و با اینهمه نتیجه که بغایت و ناقت بمعرض

عرض رسید این کمینه باز بهم اعاده جواب سابق میکنیم و میگوییم که این همه تحصیل حاصل است کسی که لله للرسول انصاف کند و غور سازد که

مفاد اینهمه احادیث اعنی لا تدری ما احدثوا بعدک و لا ادری ما تفعلون بعدک خطاب الا بی ذر

او من هو من اخوانه و انتم لستم من اخوانی بخطاب او که صدیق امامیه است و همه حذیفه سراید و تفضیل اسرار

محدثین و منافقین که در بیان حق خیلی برکار و مستقیم و استوار بود و اعتراف براء بن عازب بمقولات مذکوره اعنی لا

تدری ما احدثنا بعده و لا یرشد من اصابته دعوة علی الی غیر ذلک حیث فقط بمن احادث

بهیئت اجتماعی مگر بهتر از هزار دلیل نیست و المنة لمجری الحق علی لسانهم که از کتاب بحار الانوار و صحیفة المتقین و مجمع البحرین

و بیاض فخر الدین نجفی صحیح ثابت شد که همراهان علی بن ابی طالب صلوات الله علیه یعنی مقبولین کسانی

امامیه که بارکان و اوتاد تعبیر از ایشان می شود و در باب شکرگذاری شان در کتب رجال چه ظلم و ستم

بر جان کاغذ و قلم از دست امام اعظم نمی رود و بعد از خرابی بصره و کوفه بلکه حرمین شریفین زادهما الله

شرفا و تکریما بر اصول الشیعه ائمه عظام الشان بعد التطهیر از بال این بزرگان مضطر و ملجا می گردند بنسبت

احداث و کفر معنوی و بدعت گوساله پرستی بسوی نفوس قاد سه خود میکردند و حضرات ائمه بلکه امام

الائمه شان قبائح شان در خصوص مخالفت و عداوت خویش بر ملا اظهار می نمودند تا معرفت نمودند

سابقا بسبب طائفه روافض که کنون اهل اسلام بر عموم خود منسوب نمودند و بر رعایت مصالح جمیع در لباس و سنی

یا بسبب فقدان بر آنکه در خواتیم کتب کلامیه فتوی بفسق ننهادند بلکه حکم بکفر مخالفین علی الاطلاق میکنند

بحسب ظاهر معذور باشند حق تعالی چنانچه الیشان را لظاهر انابت و رجوع نصیب کرده باطنا هم توبه

نصوح روزی گردانند و نیز بوضوح پیوست که بیعة الرضوان و حضور در مشاهد متبرکه به کتاب سعادت اتصال

خاتم پیغمبران انما الاعمال بالنیات و ان الاعمال الی آخر العمر نزد ایزد ذو الجلال هیچ فائده ندارد و از اینجا مغلطه

عظیم و سفسطه فخیمه عیان شد و عقده انحلال پیدا کرد و نیز عنوان باز گردید که حضرت امام اعظم طوسی حلی و شیخ طائفه

وخلفای ائمه امامیه در آن منهمک شده و در لجج و امواج بحر ضلالت و قلزم سفسطات بلکه مخالفت و عناد با ائمه
هداة فرو رفته اند که ساحل نجاتش پدید نیست کما قال الله تعالی او کظلمات فی بحر لجی یغشیه
موج من فوقه موج من فوقه سحاب ظلمات بعضها فوق بعض اذا اخرج یده لم یکد یریها
ومن لم یجعل الله له نورا فما له من نور زیرا که شرح مساعی ایشان در تعدیل و توثیق معتبرین
اصحاب در تصانیف علم رجال مثل فهرست کشی و نجاشی و تذکره و خلاصه و تلخیص و منهج المقال و غیر آن چنانکه مجملاً
در ترجمه براء بن عازب معلوم شد این است که فلانی در جنگ بدر شرف صحبت جناب قدس مآب پیغمبر صلی الله علیه و آله
وسلم یافته و بر سیمای فلان کس در روز احد آثار شجاعت تافته و فلانی در غزوه خندق داد جانبازی داده
و فلانی در فلان جهاد سینه خود را سپر خاتم رسالت کرده و فلانی پای ثبات وقت لغزش و فرار لشکر در
مقاومت کفار فشرده و فلانی لوای ظفر انتمای عسکر نبوی صلی الله علیه و آله وسلم بدست داشته یا علم رفاقت
مرتضوی در جمل و صفین بر سر افراشته و فلانی در مناظره خوارج و جنگ نهروان نصرت امیر المومنین تمامی
همت خویش برگماشته چنانچه بر ناظر کتب مذکوره و افادات بحر و عقیقی و شوشتری و مازندرانی و اکبرآبادی و
غیرهم مخفی نماند چون از تفحص مقالات علمای قوم تنبیه کردم و اسامی کتب بر زبان خامه بردم نقل عبارات که موجب
کمال اطناب است فضول می نماید پس این همه مساعی و تشمیر ذیل برای پاکدامنی مقبولین لسانی هرگز بقدر ذره ادراک
و شعور نخواهد بود چه این اعمال هرگز بدون شروط مذکوره از مودت ائمه و اعتقاد کامل بخلافت بلافصل حضرت
خیر الامة و خلوص اخلاص در باره اهل بیت امجاد مثل آنچه از مقداد بن اسود نقل میکنند مثمر نتایج اخروی نیست
کما صرحوا ایضا فی مواضع غیر متناهیة فی حق الخلفاء الراشدین و غیرهم من الاصحاب فقروا من المطر و وقعوا تحت
المیزاب سیما وقتیکه محدثات و مبتدعات مقبولین لسانی سر بر فلک الافلاک کشید و نوبت بنوبت بر علم نفاق
افتاد بالآخر توبه هم بشرط شی بلکه اشیا است در مرتبه لابشرط شی نیست و اثبات قبول توبه نیز آن که علم و معرفت
ضایع کردند بعنوانیکه اصلا بدار و گیر قیامت گرفتار نشوند و بعذابی از عذابهای اخروی معذب نگردند از مقدرت
و مکنت علمای امامیه خارج است چنانکه قبل ازین از کتاب فاضل مجلسی و مجتهد جایسی ایراد نموده

اینهم به برکات و توسل جناب خاتم المرسلین والا اینهم والسنة باشی که در ازمنهٔ دیگر انبیا هم توبه اهل بدعت
وکسانیکه علم و معرفت را بخوشامد اهل دنیا در باختند اصلا قبول نمی شد بلکه به بلای مسخ گرفتار میشدند و شیخ صفا
و الحاح انبیا اولو العزم دربارهٔ آنها بدرجهٔ سماع نمیرسید مگر نشنیده که فاضل مجلسی در جلد اول بحار از امام صادق
علیه السلام روایت میکنند که حضرت موسی علیه السلام را جلیسی بود از اصحاب که علم و فضل بسیار حاصل کرده و آناء اللیل و
اطراف النهار ملازمت صحبت شریف مینمود قضارا بعد از حصول علوم در خاطر او شوق و اضطراب ملاقات نسبت
ذوی القربی واحباب پدید آمد و جاذبهٔ اشتیاق کشان کشان بر آن آورد که از آنجناب اجازت خواست
که باین نیت عزم سفر دارم حضرت رخصت فرمود و موعظت نمود که خبردار باش علوم خود را در صحبت
اهل دنیا ضایع مکن او قبول کرد و رفت تا آنکه مدتی بعید بر آن گذشت حضرت کلیم الله حال آن جلیس را
و کسی خبر نگفت روزی از جبرئیل علیه السلام استفسار فرمود گفت که جلیس تو همین میمون است که بر در تو بزنجیر
بسته شده پس لرزه بر اندام شریف افتاد و همان دم بر مصلای خود ایستاد و بانواع تضرع و زاری دعا نمود حکم شد
که ای موسی اگر تمام عمر تو درین فریاد و زاری بسر شود هرگز دربارهٔ این بدبخت که علم خود را بدنیا فروخته قبول
نخواهم کرد و مستتر مباد که این اعتراف احداث و ندامت در باب کتمان شهادت و افسوس و تلهف
دربارهٔ تخلف از بیعت سلطان کربلا و اظهار معاصی و کوری و تعامی خویش و شرکا فقط از براء بن عازب
و حذیفه و دیگر مقبولین شیعه صادر نشده بلکه خلیفه اول سنیان نیز بدلالت عبارت کامل بهائی و غیره
اعتراف بظلم و جور خویش و تحسر و ندامت بر افعال خود میکرد و میفرمود که یا لیتنی لم اکشف بیت
فاطمة و لم احل علی مظلمة و قبل ازین بهزار زبان میگفت که اقیلونی اقیلونی لست بخیرکم
و علی فیکم و آخر همه کس از مهاجرین و انصار بار امامت را بهر حال بر دوش او گذاشتند و عمر
فال بنام او میزدند و بر همین موقوف نیست بلکه فاروق اعظم خود باین امر معترف بود چنانچه کتاب مذکور
بلکه روایات صحیحه نیز بآن ناطق است بلکه باعتقاد سواد اعظم خلیفه ثانی در بخاری فی باب هجرة النبی صلی
الله علیه و آله و سلم و اصحابه الی المدینة حدیث طویلی از ابی بردة بن ابی موسی الاشعری نقل کرده که آخرش این است

والذی نفس عمر بیده وددت ان ذلک برد لنا وان کل شیء عملنا بعده نجونا منه کفافا
راساً براس فقال ان اباک والله خیر من ابی وجه دلالت این حدیث بر آنچه گذارش داده شد بر خبرا عاقل
و همیه مؤلف پوشیده نیست چه بر ظاهر است که اهل سنت را نازش بر عدل و ورع و تقاوت عمر است و اعمال خیر از
تکثیر مسلمانان و فتح بلاد و ماثر کفار و ترویج دین متین آن قدرها از دست شان شده که متون تواریخ اهل سنت
ازان مشحون است پس ورای غصب خلافت و ما یلزمه کدام گناه سترگ صادر شده که سوگند بخدا یاد کرده
تمنای نجات کفاف راساً براس داشتند و عدم حبط اعمال زمان سعادت توامان نبوی را چنانکه از جمله
یبرد لنا ظاهر است مغتنم می پنداشتند و اگر گویند که عمل حضور جناب رسالتمآب شرف دارد گوئیم اولا مسلم
بلکه اعمال زمان غیبت زیاده تر شرف دارد چه در اوان حضور نبوی برعب رسول و تاکیدات پیغمبر صلی الله
علیه و آله وسلم و تواتر صدور معجزات کدام کس بود که اعمال خیر ازو صادر نمیشد و در زمان غیبت محض قوت
ایمان باعتقاد ان بود و لهذا پس عمل ما بعد را از آثار یومنون بالغیب توان انگاشت و ثانیا آنچه اعمال خیر
متعلق باسلام در عهد خلافت خود شان از فاروق اعظم سمت ظهور یافت عشر عشیر آن در زمان نبوی صدور
نیافته چه هرگز مروی نیست که سرکرده غزوه باشند یا از دست تیغ آشنا کافری کشته باشند یا قبیله از
قبائل عرب بتوسط شان بشرف اسلام شده باشند پس کلام نسبت بین العملین است که اعمال سابقه مزیتی
داشته باشد و علاوه اینهمه در حقیقت خارج از مبحث است مضمون حدیث اینست که اعمال نیک عهد نبوی
قائم و برقرار مانند و عمل خیر و شر ما بعد مکافی شوند پس آن عمل شر چیست که با اینهمه خیر تکافو داشته باشد
و هرگاه مثل ابوموسی اشعری اعمال حسنه ما بعد زمان نبوی را زیاده می شمرده باشد پس اعمال زمان خلافت
خود عمر و عهد خلافت صدیقی چه گمان خواهی کرد و هر چند یقینی است که اهل سنت معنی فقره اخیر این حدیث همین
خواهند گفت که گفت ابوبرده که پدر تو بهتر است از پدر من لیکن سیاق حدیث همین میخواهد که ضمیر فقال راجع
بسوی عبدالله بن عمر باشد چه راوی حدیث خود ابوبرده است و مقوله عبدالله بن عمر را حکایت میکند
پس میباید که مقوله خود را بالصیغه متکلم بیان کند و لفظ حدیث فقلت باشد نه که فقال مگر آنکه متکلف

بگویند که این مقوله راوی ست که از ابو برده روایت حکایت میکند لیکن باز میگوئیم که با وجود بعد این تاویل
سوق کلام ازین ابا دارد چه ابوموسی اعمال حسنه مابعد را بر اعمال ماسبق تفضیل داد پس عمل خیر او سبب
شد و جناب را ردّ اعمال مابعد را اگر حابط عمل سابق نیفتد مغتنم دانستند پس محل آن نیست که عبد الله
بن عمر بر بیان خود تصریح کرده با ابو برده بگوید که پدرت از جهت کثرت اعمال خیر از پدرم بهتر است
یا بالعکس و تصفیه شکستگی نفس و تواضع دعوی بی دلیل ست و همین با بعد ازین توجیه تحاشی دارد چون از فحوای
حدیث مزبور بر صدور خیالیه مؤلف اعتراف خلیفه ثانی بغصب خلافت و تحسر و ندامت او ثابت شد لیکن اعتراف
براء بن عازب و حذیفه من حیث هو توبه و انابت باشد می باید که اعتراف خلیفه ثانی هم ازین جنس ثابت شد
بلکه بطریق اولی زیرا که فاروق مخالفت اهل بیت بر اصول موضوعه برای زعامت کبری که از صحابه
شریف تا ملک قیصر و کسری رسید کرده بود بخلاف براء پس می باید که اینهمه پاک و صاف ازین جهان رفته
باشند و لا یقول به احد من المخالفین مجملاً اگر مجرد تحسر و افسوس بر اصول امامیه در توبه و ندامت کافی باشد
لازم می آید که یزید لئیم هم بدرکات اسفل سافلین واقع نشود و از عذاب و نکال مخلص باشد زیرا که او
هم در بعضی از ایام حسرت و افسوس بر شهادت امام حسین نمود و بر عجلت ابن مرجانه زجر شدید کرده
چنانچه بمطالعه بحار و غیره من الاسفار دلالت بران دارد و از مقولات حضرت محمد بن حنفیه که درین
کتاب بعد سانحهٔ کربلا مروی ست ظاهر میشود که یزید پلید حزین علی گذاشته که خمر میخورد و عربده
میکرد و مسلما که براء بن عازب بشهادت جمعی از تابعین ثقات وقت مرگ خود گفته که من از
کسانیکه بر جناب مرتضی تقدم کردند بیزارم چنانچه قاضی نور الله شوشتری در مجالس المومنین ذکر کرده
لیکن بر ارباب بصیرت و انصاف که مقولات مؤلف را در توبه عبد الله بن عمر بمطالعه در آورده اند مخفی
نیست که اگر این توبه در وقت مرگ مفید باشد جمیع خلفا و اکثری از اعوان و انصار ایشان را بر
اعتقاد امامیه مژده قطعیت جنت می باید داد و از ظاهر شهادت اقرار تابعین ثقات که قاضی نور الله نقلاً عن
الکامل البهائی آورده و قبل ازین حال اقرار و بیانش ابین من الامس و اظهر من الشمس گردیده مستفاد می

میشود که تبری و بیزاری او از خلفا معاذ الله در همین وقت بود که حصول فائده دینی از او که معنون شان تخلیط
شد پس تقیه او از محدثات و مبتدعات در زمان مرگ باشد و ان لنعم ما نقل فی کتبهم قطعه سری که در دولت
سپید نشد * هیچ موی بزشت سیاه نماند * ای حسین تو که این زمان کردی * که تبرا حاقت گناه نماند علاوه
مخفی نیست که مجرد تبری از اعدا اهل بیت در نجات قطعیت و دخول جنت بالمعنی الذی مر ارا کافی نیست
بلکه ولایت و محبت و تشیع خالص اهل بیت هم ضرورست و چون شهادت حضرت امیر یعنی خاص تشیع البته
از وی مسلوبست مجرد تبرا خود کافی نخواهد بود و شهادت امیر المومنین قبل ازین سمت ذکر یافته پس معلوم
که او با وجود کتمان شهادت از تشیع خاص بهره بدست نیاورده و از حضرت امام حسین که بحدیث نبوی در
هر دو حالت قیام و قعود اتصاف با مت داشت و بسیاری از آیات قرآنی درباره وجوب رفاقت او
در وقت خروجش بر یزید ایزد تعالی در محکمات قرآنی نازل ساخته چنانچه مطالعه بحار بران گواه
است هم تخلف نموده و اگر هیچ امری از کتمان شهادت نباشد الی زبرا بن عازب … یعنی با وقت تخلف او
از امام حسین فلذه کبد رسول ثقلین بمقتضای اتصاف آنست که فقط این تخلف بدون ضم …
باب گرفتاری او باید ی ملائکه عذاب در آمدنش بجانب سقر و محروم بودنش از حوض کوثر بلکه از قبول
شفاعت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم کافی میبود لیکن رفع غشاوه عصبیت و ناصبیت بهیچ وجه ممکن
نیست و از حدیث حضرت امیر در نص آنجناب مبین بلکه به سرحد … گشت که حدیث بشارت این بزرگ که حضرت
امام اعلم طوسی در فهرست آورده و حسن بن داود در کتاب خویش نقل آن کرده فقط مدعای محض اختراعی
است چه به براهین قویه باثبات رسانیدم که در حدیث لا تدری ما احدثوا بعدک از لفظ احداث همین
شرکت در اعانت و نصرت خلفا و تخلف از ائمه هدی مراد است پس جنت بمراحل بعیده است که نصیب او شده باشد و با اغماض ازین دعاء مرود
باشد چون جناب مخبر صادق انکار از اخوت ایمانی و ابا از یقین مغفوریت مقبولین بسانی بجمله انتم لستم اخوانی الی آخره
و بکلام لا ادری ما تفعلون بعدی و اخبار بالغیب از احداث کائنات باعتراف منهم فرموده باشد و جناب
امام الاوصیاء حضرت علی مرتضی منکر تشیع و فدائیت و اخلاص براء بن عازب شود و او را … مرده

متخلفین از شهید کربلا یا لیتنی کنت معهم فافوز فوزاً عظیما شمارد و از ملاحظه حدیث عدم نفع
از بام افتد چنانچه گذشت تبشیر بجنت درباره حضرت ابوذر و تصریح بمشتاق بودن فردوس برای امثالی
کما فی البحار وغیره من الکتب المعتمدة تبشیر بشهادت مرتضوی درباره براء بن عازب کما ادعاهم الاعظم الطوسی
در صوت تا آخر از حدیث نفی اخوت و حدیث عدم درایت و حدیث کور گردیدن براء بن عازب بالحقیقت گشت
دعوت و حدیث تخلف از سید الشهداء در معرکه کربلا الی غیر ذلک هم حکم باجتماع نقیضین بلکه نقائص کثیره
هست و محال است عقلاً و نقلاً فکیف که دعوی تاخر مثالب این بزرگان از عدم اختیار تقیه و ما یا ملکه
مخالفه الامام المطلق از قطعیات و یقینیات شیعه باشد بعض ازین روایات که بر ضعف ایمان و یقین بلکه تکذیب
ابوذر و استیلای حرص دنیوی و استنکاف از مثوبات اخروی و کورنی و نقامی امثالش دلالت دارد
و اگر احادیث تبشیر این بزرگان صحیح بودی جناب صدیق اکبر امامیه و صاحبیه چرا از حضرت اقدس
احدیت درخواستند که ایشان را کاش در نباتات و جمادات پیدا میکردند و در نبی نوع انسان اشرف المخلوقات بجای
نقصانی نبودی لکابر هم مثل البحار و براء بن عازب وقت مرگ و ملاقات قابض الارواح که مصداق و آنی له
الذکری است چرا از گوساله پرستی و ظلم و دراز دستی توبه خود ظاهر نمودی و مدة العمر جزع و فزع درباب حدث
و بدعت خود کردی و این تحسر و افسوس وقت مرگ تنها ازین بزرگان صادر نیافته بلکه سلمان فارسی که او را
در اهلبیت شمارند نیز از هول مرگ و فشار گور و دیگر امور که متعلق بقیامت است مثل ایستادن پیش قاضی روز
جزا برای حساب اعمال زاید الوصف می ترسید و بویل و ثبور میگریست بلکه سر آمد این بزرگان حسن مجتبی خود بود
که هم در صحت و اعتدال وقت ذکر موت و قبر و بعث و نشور میگریست بلکه وقت حدیث عرض اعمال بر جناب
اقدس الهی نعره جانکاه میزد و بیهوش میگردید و هم در وقت احتضار اعتراف به ثمرات این معاصی نمود
آنچه از هول مطلع بعد از مجروح شدن بر زبان فاروق رفته بر زبان مقدس ایشان هم جاری گشته بلکه زیاده
زیاده تر زیرا که از مطالعه بسیاری از روایات امامیه جلوه ظهور میرسد که آنجناب در حال احتضار صور هولناک
میدیدند و می ترسیدند چنانچه بر اهل تاریخ پوشیده نیست بلکه از کتب کلامیه ایشان هم این قسم امور بعد از تتبع

تمتع وخور واسعاف بر آید طرفه آنکه در تمیغات علمای قوم هوش وحواس را بکلی طرف گذاشته بعضها
پشت یازده افتخار برین چیزها می نمایند واز جمله مناقب آنجناب بیشمارند اگر باور نکنی بکتاب ما است
ارد وستانی رجوع کن بعد از مدایح ومناقب حسن مجتبی از زهد وسخاوت وحلم وتواضع وکثرت عبادت
میشنو بسید وبدین قیاس سایر عبادات آنحضرت سجدی بود که بغیر از جدش مصطفی و پدرش مرتضی کسی
باو نمیرسد وباوجودیکه جدی چون رسول الله صلی الله علیه واله وسلم وپدری چون مرتضی ومادری مثل فاطمه زهرا علیها السلام
داشت خوفش مرتبه بود که چون برادرش امام حسین در حالت احتضار او را گریان دید انهمه بلکه زیاده بر آن
برای تسلی او ذکر کرد هرگز از گریه وآه وناله باز نماند وگفت در امری داخل میشوم وما نمی مشاهده میشود که هرگز
مثل آن ندیده بودم واز مخلوقات الهی جمعی وارد میشوم که باایشان وامثال ایشان نرسیده ام انتهی مختصرا
ازین عبارت وروایت صریح هویداست که امام حسن از مشاهده صور انجماعت که وقت احتضار ایشان
حاضر بوده اند می ترسید واین دلالت بران دارد که صور آنها مثل صور منکر ونکیر بوده نه مبشر وبشیر که برای
مومنین باظهار مجلسی در بحار مقرر شده اند ومؤید همین معنی است آنچه بعد ازین بتحریر ووضوح میرسد که
معاینه صور مجردات والمه هداة مومن را موجب انس واطمینان میشود ومخالف انبوع دیگر آمدم بر اثبات دعوی
آخر پس بدانکه اسفار معتبره امامیه بر آنهم شهادت میدهد از انجمله آنکه شیخ المشایخ در امالی آورده ان الحسن بن
علی بن ابی طالب علیهما السلام کان اعبد الناس فی زمانه وازهدهم وافضلهم وکان اذا حج
حج ماشیا وربما مشی حافیا وکان اذا ذکر الموت بکی واذا ذکر القبر بکی واذا ذکر البعث والنشور
بکی واذا ذکر الممر علی الصراط بکی واذا ذکر العرض علی الله تعالی ذکره شهق شهقة یغشی
علیه منها الخ وهم فاضل مجلسی در بحار از امالی شیخ المشایخ روایت نموده عن الطالقانی عن [illegible] عن محمد
عن علی بن الحسن بن فضال عن ابیه عن ابائه قال لما حضرت الحسن بن علی بن ابی طالب الوفاة
بکی فقیل له یا ابن رسول الله تبکی ومکانک من رسول الله صلی الله علیه واله وسلم الذی انت به
وقد قال فیک رسول الله صلی الله علیه واله وسلم ما قال وقد حججت عشرین حجة

ماشیا وقسمت مالک ثلث مرات حتی النعل قال انما ابکی لخصلتین لهول المطلع
وفراق الاحبة چون امام حسن را ایام مرگ در رسید گریه وزاری آغاز نهاد حضار عرض کردند که چرا گریه میکنی و
حال آنکه نبیرهٔ آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم هستی وآنجناب مناقب ومحامد تو بارها ارشاد فرموده علاوه
برین بست بار حج کردی از مدینه تا مکه پیاده رفتی وسه بار تمامی اثاث البیت را از درهم ودینار ومانند آن در راه
خدا بر فقرا ومساکین قسمت نمودی حتی که پای افزار راهم نزد خود نگذاشتی فرمود گریه من برای دو چیز است
یکی از آن هولهای قیامت است وآنچه بدان تعلق دارد که من بران مطلع شده ام دوم فراق دوستان وجه
دلالت این عبارات برانچه گذارش داده شد پوشیده نیست چه ظاهر است که اهل تشیع را نازش بر منازعه ومنافرت
وخلافت امام حسن باشد یا نه لیکن افتخار ایشان در باره حفظ نفوس ارباب تشیع وصیانت ناموس ایشان که از
دست آن امام انام شده آنقدر راست که متون کتب کلامیه مثل کتاب البعث اردستانی بلکه احادیث
تشیعین ازان مشحون است تا آنکه حضرت شیخ المشایخ نیز در علل قدیمه خویش روایت آن میکند باب العلة التی
من اجلها صالح الحسن بن علی معاویة بن ابی سفیان وداهنه ولم یجاهده ابی قال حدثنا
سعد بن عبد الله عن احمد بن ابی عبد الله عن ابن فضال عن ثعلبة عن عمر بن ابی نصر عن سدیر قال
قال ابو عبد الله علیه السلام ومعی ابنی یا سدیر اذکر لنا امرک الذی انت علیه فان کان
فیه اغراق کففناک عنه وان کان مقصرا ارشدناک قال فذهبت ان اتکلم فقال
ابو جعفر علیه السلام امسک حتی اکفیک ان العلم الذی وضع رسول الله صلی الله علیه
وآله وسلم عند علی من عرفه کان مؤمنا ومن جحده کان کافرا ثم کان من بعده الحسن
قلت کیف بتلک المنزلة وقد کان منه ما کان دفعها الی معاویة فقال اسکت فانه اعلم بما
صنع لولا ما صنع لکان امر عظیم ومراد ازین امر عظیم بر تقدیر قتال معاویه غیر از سفک دماء شیعه نیست
نیز آنکه روایت سعید خدری از حضرت حسن مجتبی در همین باب از علل نیز بست والفاظش آنکه لولا ما اتیت لما
ترک من شیعتنا علی وجه الارض احد الا وقتل یعنی اگر من آنچه در مصالحت معاویه بروی زدم

دتن

وتن بخلع خلافت نمی دادی تمامی شیعیان بالکل کشته می شدند و احدی از ایشان باقی نمی ماند پس وپای حصن
دیار شیعه و پرورش بنی امیه و تذلیل امام حسین ریحان رسول الثقلین کما یدل علیه قوله و قد مر فی المسلک الاول
بلکه راندن خنجر بگلوی مبارکش و ما تفرع علیه چنانچه بعضی از اشعار که در کتب شیعه از ابو مخنف صاحب مقتل
جامع اخبار ناقل آثار شیخ الامامیه وجه الکوفیه کما فی التلخیص و غیره من کتب الرجال منقول است و اشعار بران دارد
که واقعه کربلا از دست امام حسن لا محاله شدنی ست ابیات فما ساء فی الحد کما ساءنی
اخی و لم ار صنو الله الذی کان صانعا . و لکن اذا ما الله امضی قضائه . فلا بد یوما ان
تری الامر واقعا . و لو جزنا فی قبل جزءه بموسی . لما الفت بالصلح تابعا . کدام گناه شرک صادر
شده بود که باین تاکیدات و تصریحات علی رؤس الاشهاد در حین احتضار میگریست و ناله و زاری و فریاد و بیقراری
مینمود تا آنکه موالی و احباب مناقب عالیه اش یکان یکان شمردند چنانکه دانستی باز هم غلبه رجا حصول نسبت
بلکه وجه بکا خود را مفصل گفت که بجهت فراق دوستان و هول مطلع یعنی عذاب قبر و قیامت میگریم آنکه
وجه این بکا انکشاف واقعه کربلا و مصائب ابا میه تا ظهور قائم آل عبا ست فانه مضحکة العقلاء و الا
بایستی فرمود که ای برادر بر مصائب تو و ابتلای شیعه گریه مے کنم خدایا اگر دل شرا بدی نماید که خاطر شهید
کربلا علیه السلام را ملول نماید و لیکن جناب سید الانبیا تفصیل این واقعه جگر سوز و شرح این بیانچه عنقریب مذکور
روبروی امام حسین سیما وقت طفلی او چنانچه از کتاب بستانی و ارشاد مفید مستفاد میشود چرا فرمود پس
باطل شد آنچه شارح کافی در شافی بی ادراک و شعور است و لعل کرده تجویز و امکان رفع الحسن مجتبی تاویل نموده
و گفته و لعله عبارة عن واقعة کربلا من مصیبة الحسین و اخوته و اهل بیته و اصحابه و فی
الحدیث من بکی علی الحسین او تباکی وجبت له الجنة و هم المراد بالاحبة و یحتمل کون المطلع
عبارة عن جمیع مصائب اهل البیت الی خروج القائم بالفاظه و اگر مراد شارح آنست که واقعه
کربلا وقت احتضار منکشف شد و امام حسن بشدید نسبت و دانست که اتباع سلسله بعد از سید اوست و صعوبتناک
اعوان یزید را معاینه کرد و دید که ذریه در باره شهید کربلا نرد و غا و دغا باختند و شر بدی همبارک او آشفتند

و انواب در یا هم مضائقه کردند و در دنیا مثل مصیبة امیر زیاد و مصائب عظیمه گرفتار دو در عقبی سپیده روی
شدند پس بهاهای گریست و بخاطرش راسخ شده که دارو گیر قیامت در پیش است اگو نیم که این امر خود ظفر
مطلوبست از دیرباز در دل آن نوکرده بود پس گریه بر آن نمی چه گر آنکه معاذ الله بار اللناس کار بجای ی ور
مقتضای حدیث مذکور داخل ثواب شده باشند لکنون کیست که بداد معرومنات فقیر بر اصول مخترعه امامیه رسید
دگوید که هرگاه افعال ایشان از مبادی انکشاف صحیح شعور بر مرجوحات خویش دربارهٔ حضرت رب غفور
اعتقاد عدل داشته باشند بلکه از خصائص خویش قرار دهند و برسوخ کامل یقین کنند که خدا تعالی بر افعال
اضطراریه مواخذه نمیفرماید و تقیه آنچه از شخص صادر می باید مامور به بلکه واجب و لازم حتی که اگر خلاف
آن بعمل آرد دین و ایمان ندارد پس امام حسن را که در کتاب مختوم مامور باین امور هم بود چرا نایسیت
پس معلوم شد که دعوی کتاب مختوم از وساوس و احتمالات موهوم و پرورش بنی امیه و مخلع کردن
ایشان که از قریش هم بود کما فی الکامل البهائی مکنون قلب بعید و الحق که داد انصاف دادند چون مقتدای
خلق بودند باقتفای باثر شان خلق را برین قضیه کبری می باید گریست و خاک بر سر باید بیخت و گریبان
در پی ماتم چاک باید کرد اگرچه در کتب معتبرهٔ مدعین ولای تمامی آل عبا مثل فصول مهمه و دیگر اصول آمده
خبر بر واقعهٔ شهید کربلا نارواباشد و اندک جای انصاف است که اینچنین نفوس مقدسه و ذوات مطهره را که
اعتقاد کامل بعدل جناب باری عز اسمه حاصل باشد بی ارتکاب معصیتی جای خوف و هراس نیست چه جای
گریه و بکا و آنهم در وقت لقاء رفیق اعلی که دران حین بموجب نصوص ظاهرهٔ صریحه رجا بر خوف غالب میباید
بلکه باین معنی علامت مومنیت است چه جای امامت و جلوس بر مسند خلافت و آنگاه مسموم شدن بسم قاتلی
که اگر شخص گناهی هم باشد از جهت مظلومیت حط معاصی او میشود دیما و قتیکه تمام پارهای جگر و لختهای دل از
مواضع اصلیه جدا شده در طشت افتاده باشد و احتمال اینکه جزع و فزع بجهت فراق امام حسین مانند
ایشان از برادران و عزیزان خویش بوده و بهای های گریستن و از تسلیه احباب مطمئن نگشتن و مناقب و محامد
خود را که بر السنه جمیع گذشت کان لم یکن انگاشتن از قبیل اهتضام نفس میتوان گفت چنانچه از کلام امیر در سخن

اردستان در یافته باشی ای معاشر مومنین اگر اینهمه از باب انهضام باشد زهی انصاف فلط گفتم

خاک برین اعتساف وقس علی هذا فراق امام حسین علیه السلام زیراکه آنجناب اگر با سلطان کج خلق

و صدا قتی می بودمی بایست که خلافت را باختیار او که رغبت تمام بتحصیل آن داشت سپرده و هنگامه کربلا

و بازار مکاید شیعیان بیوفا گرم نمیشد نه آنکه به پرورش بنی امیه و آمد و شجرۂ ملعونه فی القرآن مشغول میشد

سلمنا که مراد از جناب امام حسین و سادات ذوی الشان الشان لیکن این سه دست اگر موجب مفارقت حیدر از احباب است

آخر باعث مواصلت با جناب سیدة النساء و حضرت علی مرتضی بلکه جناب ختمی مآب است نه بینی که چون

جبرئیل امین جناب سید المرسلین را مخیر کرد در مودر رفیق اعلی را اختیار نمود یعنی انبیا و اوصیا و دوستان خدا

چنانچه ملا باقر مجلسی در حیات القلوب تصریح کرده و در بحار تقریب حل معنی رفیق اعلی که در حدیث

پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم وقوع یافته از نهایه سند آورده و گفته قال الجزری فی حدیث الدعاء

الحقنی بالرفیق الاعلی الرفیق جماعة الانبیاء الذین یسکنون اعلی علیین و هو اسم جاء علی

فعیل و معناه الجماعة کالصدیق و الخلیط یقع علی الواحد و الجمع و منه قوله تعالی و حسن

اولئک رفیقا قطع نظر از عدم حمل بر سنت سنیه حبلا مجد خویش عجب است که فراق احباب دنیوی موجب

گریه و انقباض شود و مواصلت رفیق اعلی باعث انبساط نگردد و فقیر با وصف قلت بضاعت

بر اصول موضوعۂ متشیعین بجرأت میگفت که غالبا مراد از احبه که فراق شان باعث تعیین دشمنان

موجب اینهمه زار نالیها بود زنان کل اندام و نازک بدن و دختران سیمین ساق رشک افزای نسترن و نسرین

خواهند بود که در دیار عرب و عجم شهرۂ حسن و جمال شان قلوب عاشقان را خراشیده و لذت اباحت صباحت و

ملاحت آنها بمسامع مقدس حسن مجتبی رسیده بود معاذ الله من ذلک و اعوذ به من المهالک

زیراکه آنجناب نه القدر شغفی بمعاشرت نسا میداشت که توان پوشید مگر ندانی که مطالعۂ بعضی کتب

معتبرۂ امامیه بعضی گواهی میدهد که آنجناب بمرات کثیره بصیغه نکاح بعد الطلاق با صد و پنجاه زن

اتفاق افتاد و جناب امیر که دنیا را طلاق بائن داده بود چنانچه در نهج الحق و غیره خیلی از ملاحظه این امر دلتنگی داشت و هرگاه ملاحظه

بر سر منبر منع میفرمود که دختران خویش را بنکاح او ندهید باشید چنانکه در کلینی هم مرویست عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان علیا علیه السلام قال وهو علی المنبر لا تزوجوا الحسن فانه رجل مطلاق ثم استغفر الله عمل حضرت امام حسن از قول شیخ سعدی هم در گذشت شعر زن نو کن ای خواجه در هر بهار که تقویم پارینه ناید بکار اکنون سر فراق احباب هویدا شد و بعد از اندک عمر کثرت نکاح و طلاق بحسد امام حسن در باره امام حسین میکشد تگاه میکنی بکتاب کابل بهائی که مطالب عبارتش این حیرت مرویست که دلالت برین دارد که شهربانو را امام حسین علیه السلام بعقد نکاح در آورد و شهربانو هر شبی بکر بود چون حوران بهشت و رسول صلی الله علیه و آله و سلم خبر کرده بود که از میان حسن و حسین هرگز از نی فتد که هر شب بکر بود ائمه از صلب او و ذریت او باشند حسن ازین سبب بسیار گرید حسین روزی با حسن گفت ای برادر خاطر نجات آنچه طلب کردی از تو در گذشت و من یافتم حسن دانست که ائمه از پشت او نیستند انتهی کسی از عقلا تجویز تواند کرد که خدمه و جواری اهل بیت علیهم السلام را قطعا معلوم باشد و هزاران حدیث در اصول اربعه علل شیخ و امالی و اکمال و شرح آن مندرج گردد که ائمه از نسل شهید کربلا خواهند بود و بعد از وی علی بن محمد بن جعفر بن موسی تا مهدی هادی سریر امامت را نوبت بنوبت خواهند آراست و حسن مجتبی را معلوم نباشد و کتب تواریخ دلالت بر کثرت نکاح و طلاق بعد از اعلام امام حسین تا مدتها نمی و باز دارد بلکه از کلینی هم بروایت مذکور بقرینه و هو علی المنبر بلکه بنص بعضی از شارحین آن معلوم توان کرد که امیر المؤمنین در خلافت خویش مانع شده لیکن قول علوی و حسینی اعتماد و اعتنا ننموده با یقین این حسد در رنج مثل حسد اخوه یوسف علیه السلام و مداوقات معلوم از لوازم ذاتی بوده پس اعتقاد به بدا سیما در مسئله امامت ائمه هدی حسد در باره امام حسین برین آورد که نوبت بصحبت صدها از زمره نسوان رسید و تحمل که با مکان توارد عامل بر معلول واحد وجه گریه دراز حضرت اینهم باشد که اگر ازین تعیش و تلذذ بریده شوم جوابی معقول ملیس شنید نیست زیرا که طلاق هر چند مباح باشد لیکن نزد باری عزوجل مبغوض است فکیف که از حد ونهایت تجاوز باشد سیما در باره کسیکه مبنای نکاح و طلاق او بر تعیش و تلذذ بلکه بر حسد سلطان کربلا بود و از نسبت

جناب مرتضوی منع می فرمود واگر این نکاح وطلاق را بتاویل وتسویل کاهو شاهم متعه باز گردانند
معلوم نیست که احادیث فضائلش را که در مرتبهٔ اول درجهٔ شهید کربلا ودر رابع درجهٔ ختم نبوت ورسالت
شفیع روز جزا بدست می آید وتعبیر از مافوق آن بعبارت واشارت بهیچ بار نمی شاید وهزاران هزار فرشته
که از قطرات غسل وی است بهم میدهند برای تسبیح واستغفار بآن برین میرسند کما فی تفسیر الکاشانی وغیره
واولاد صلبی این مرد وزن کما یدل علیه روایات الامامیه وقد نظمها سالکهم مرة واخری
مجد وبهم **ابیات** هم نسل تمتع است محشور * از بهر جهاد خدمت نور * آن جمع که نسل متعه باشند
باید که عدو زهم به باشند * بمقتضای مثل مشهور هندی جیسی روح ویسی فرشتی یعنی قابضان ارواح بنی
آدم برطبق اعمال شان متشکل میشوند وبرطبق روایات مجلسی درباره خاتون نرجس در بحار وامثال آن نکاح امام
مهدی عار خواهند آمد در کدام صندوق تعبیه وتوریه وفن خواهند کرد **بارخدایا** هر چند اضحوکه وعجوبه باشد
مگر بر حصول مخترعه می توان گفت که اینهمه تلذذ واحتفاظ نفس با خرائد ابکار ودوشیزگان روزگار بود
واز احادیث ائمه اظهار چنان آشکار می شود که این نوع متعه یکبار هم موجب عیب وعار است چه جای این
اعداد بیشمار واز ینجاست که جناب مرتضی سرگران بود **گوییم** قطع نظر ازان که این همه عیوب بجانب
حسن مجتبی میکنند هنوز تخصیص این باب ناتمام است می بایست که این صد وپنجاه زن بقید عدم ایمان
هم مقید میکردند زیرا که در تهذیب شیخ محمد حلی بروایت صحیح از حضرت علی بن الحسین علیهما السلام مرویست
که فرمود لا تمتع بالمؤمنة فتذلها واحادیث دیگر ائمه مثل صادق علیه السلام وغیر او نیز مؤید آنست
ودلیل عقلی هم تائید آن میکند زیرا که هرگاه فقط بکر بودن زن علی الاطلاق موجب لحوق عیب وعار
باشد بمقتضای ایمان آن است که درباره مؤمنه زیاده تر سرپرستی وغمخواری بعمل آید وعقد متعه را
که مبنا آن شهوت رانی وخانه ویرانی است درباره او تجویز نکنند ولیکن حیرت این است که شیخ مفید در
رسالهٔ متعه نظر بورود احادیث ائمه مثل آنچه از امام صادق علیه السلام در تهذیب طوسی مرویست
ولا تتزوجها الا عفیفة فتوی بران داده که وقت ارادهٔ متعه خروج بعفائف مؤمنات ضرور است

طرفه آنکه در احادیث دیگر این کتاب حضرات ائمه بطیب خاطر شیعه شیعیان خود را با فاسقه فاجره هم رد
داشته اند عن علي بن يقطين قال قلت لابي الحسن عليه السلام نساء اهل المدينة
قال فواسق قلت فاتزوج منهن قال نعم و روایتی دیگر در متعه فاجره بالخصوص درین کتاب
و هم در استبصار مرویست سبحان الله ازینجا ادب حضرات ائمه درباره ساکنین مدینه طیبه باید دید که
نساء اهل آن خیر البلاد را که ببرکات خیر النساء بتول زهرا و ازواج مطهرات سید انبیاء بعفت و صلاح
زیاده بر دیگران اند فواسق نام نهاده حاشا جنابهم عن ذلک و توسع که درباره متعه بکار برده اند
برین قدر مقصور نیست نیز که از تهذیب طوسی صراحة میتوان یافت که چون بخاطر فضل مولی محمد بن راشد
لحاظ قرآن راسخ شد که زنیکه اراده متعه او مصمم شده شوهری دارد و بعد از تفتیش همچنان برآمد امام
صادق علیه السلام فرمود که چرا تفتیش کردی و همچنین سرزنش نمود شخصی را که مردم باو گفتند که فلان
زن شوهر دارست و آن شخص از وی سوال نمود و از غرایب و عجایب آنکه بعضی از اصحاب کبار بحدیث
آنجناب رسانیدند که یکی از جواری بکر را میخواهد و از بدنامی در خود پوشیده میدارد فرمود هر چه خواهی
بکن و کونش بزن مگر از موضع فرجش پرهیز باش بلحوق عار بقلوب اهل او را محراش و این کتاب استبصار
و کتب دیگر از تصانیف طوسی امامیه بروایات قطعیه و نصوص یقینیه دلالت بران دارد که لواطت با زن خویش
رواست و ائمه هدی بر حلت آن از آیات قرآنی استدلال میکنند معاذ الله تا بحضرت لوط میرسانند
که مراد او ازین قول هؤلاء بناتي ان كنتم فاعلين آنست که با دختران من این فعل
شنیع بکنید و الحمد لله که دامن اهل حق ازین خس و خاشاک منزه است بلکه همه جمعا و فرادی از زبان
ملحدین که تهمت مذکور را بر اهل بیت رسالت درباره حضرت لوط بسته اند بهزار زبان تبری میکنند
زیاده برین نیست که از بعض تفاسیر میتوان یافت که بعضی از مجتهدین تجویز این فعل نسبت بمنکوحات
رفته اند ولیکن دلالت این روایات ضعیف است کما لا یخفی و بالجمله متعه با زانیه جایز است علی الاطلاق و از
خلاف و سرائر و شرح ارشاد و غیره جواز آن سمت ظهور دارد بلکه از مبسوط و مانند آن وفاق فقهای

منقول است از گفتگو درین است که ثواب عبادت متعه که بر طبق مطایبات علامه دهلوی نور الله
مرقده بشنیدنش عزبان را نعوذ و دیگران را احتلام و عید به و تصویر این مسئله در حق اکثر نوجوانان
حکم معجون لبوب کبیر و زرعونی صغیر دارد و برای این متمتع که بزن زانیه در ساخته مترتب میشود یا این
فهد اگرچه بنا بر تستیر عیوب خانگی طائفه خویش نص بر نفی آن می نماید ولیکن کلام فاضل متبحر خاتمة المحدثین امامیه
ملا باقر مجلسی علیه ما صرح به صاحب الالزام دلیل بر حصول ثواب است و بنیاد این نفی و اثبات بهم بر تناقض
اخبار است و با اینهمه ائمه هدی علیهم السلام را در نفی اختلافها که در مذهب اهل سنت دیده یا شنیده یا نشنیده
بر عم امامیه لعن و طعن نموده اند و در باره افادات خویش چنانچه قبل ازین دانستی سفیر نمودند احادیثنا
احادیث آبائنا تا آنکه این سلسله را بجناب حدیث معاذ الله میرسانیده اند و به بنهم نص مینموده اند که خلاف
موجب اهی است و ما در طبقات شیعه اختلاف انداخته ایم کما مر مفصلا ای عزیزان حال
تناقض و تهافت اصول امامیه و قبائح مذهب ایشان تا کجا گوئیم که فروعش رنگی دیگر دارد و اصولش رنگی دیگر
ناچار با اصل مدعا میروم که این وجوه که در باره طلاق امام حسن تقریر کردم در احادیث ائمه اطهار موجود
صحیح هویداست اگرچه حضرات رفضه در اخبار و صنادیق تقیه مخفی از اغیار نگاه داشته اند چنانکه ما روی
صاحب الغوالی عن النبی صلی الله علیه وآله وسلم لا تطلقوا النساء الا من ریبة فان الله
لا یحب الذواقین والذواقات وروی ایضا عن ابی جعفر علیه السلام قال مر رسول
الله صلی الله علیه وآله وسلم برجل فقال ما فعلت امراتک قال طلقتها یا رسول الله
قال من غیر سوء قال من غیر سوء ثم ان الرجل تزوج فمر به النبی صلی الله علیه وآله وسلم فقال
تزوجت قال نعم ثم مر به فقال ما فعلت امراتک قال طلقتها قال من غیر سوء
قال من غیر سوء فقال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ان الله عز وجل یبغض او یلعن
کل ذواق من الرجال وکل ذواقة من النساء وروی ایضا عن ابی عبد الله علیه السلام
ما یماثله وترکنا ذکره مخافة الاطناب والاسهاب ازینجا قیاس کن چون

پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم بر شخصی که دو بار نکاح کرد و طلاق داد اینقدر خشم فرماید و ارشاد نماید که حق تعالی مبغوض میدارد و لعن میکند کسی را که بنیاد طلاق و نکاحش بر تلذذ باشد فما ظنك برجل ارتکب ما ئتین و خمسین مرات پس دلالت این احادیث بر آنچه اشاره کردم مثل الشمس فی وسط السماء است آمدم بر تفصیل وجه دوم که هول مطلع باشد و محدثین قوم مثل باقر مجلسی در بحار و غیر آن گفته اند که مراد از آن هول قیامت و قبر است پس بنا بر آنکه چون این هول مطلع بر بعضم نفس محمول تواند شد کما اشرنا الیه لامحاله نص قطعی در خوف حسن مجتبی از عطای خلافت به بنی امیه و بازپرس روز قیامت خواهد بود که شما با وصف جمعیت فوج و اتفاق جماجم عرب کما فی علل الشرائع و غیره این شجره ملعونه فی القرآن را چرا آب داده دیدید و نونهال گلشن امامت را نوباوه چمن خلافت را پایمال استاصل کرده قطع رحم و اخوت نمودید و از آیات قرآنیه ویقطعون ما امر الله به ان یوصل هرگز خوف و ترس نکردید **ابیات** کام یزید داده از کشتن حسین ✤ بنگر که قتل که دلشاد کرده ✤ بهر خسیکه خار درخت شقاوت است ✤ در باغ دین چه گل و شمشاد کرده ✤ پس اگر خوف از این معنی بود بار ارشاد شود که آن گناه شرک و جرم بزرگ چیست که از جهت آن هول مطلع وحشت و گریه و ابکا می نمود و تسلیه احباب مطلعین نمیگشت و اعمال زمان سابق را و آنچه از قرب و منزلت با جناب سید النبیین داشت بخیال نمی آورد **وخار دیگر** بدامن دلم آن می خلد که محدثین امامیه مثل باقر مجلسی در بحار و دیگران مانند شیخ حر عاملی در فصول مهمه از روایات مزعومی خویش که باظهار شان بصحت آن و تواتر معلی هست باثبات رسانیده اند که مجیء جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم و امیر المومنین نزد هر کس از مومن و کافر برای تبشیر اول و تهدید ثانی وقت احتضار ضرورست پس ابکاء امام حسن و ناله و زار شان از هول مطلع نص است برین معنی که بلاتخف و لاتحزن و مانند آن بشارتی بگوش حق نیوش شان نرسیده بعضی از روایات فصول مهمه در باب ان النبی صلی الله علیه و آله وسلم والائمة یحضرون عند کل مومن او کافر این است عن عقبة انه سمع ابا عبد الله ع یقول ان الرجل اذا وقعت روحه فی نفسه فی صدره رای فقلت فداك وما یری قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم فیقول

اذا

انا رسول الله ابشر قال ثم یری علی بن ابی طالب فیقول انا علی بن ابی طالب الذی کنت تحبّ انا انفعک الیوم قال قلت له ایکون احدًا یری هذا ثمّ یرجع الی الدنیا قال اذا رای هذا ابدًا مات و اعظم ذلک قال فی القرآن قول الله عزّ و جلّ الذین

امنوا وکانوا یتقون لهم البشری فی الحیوة الدنیا وفی الاخرة الایة انتهی محمد بن حسن مؤلف کتاب مذکور بعد نقل امثال این روایات گفته اقول الاحادیث فی ذلک اکثر من ان تحصی وقد تجاوزت حد التواتر ودلالتها قطعیة کما تری یعنی حضور این بزرگان بدلالت یقینیه وقت احتضار از متواترات است باز برد مذهب بعض متکلمین شیعه که باستحاله آن رفته گفته اند که در آن واحد مجیء این بزرگان در مشارق و مغارب عند المحتضرین سمت امکان ندارد رد کرده پس هرگاه هول مطلع غالب و حصول بشارت مفقود و معدوم لامحاله بحیثیت کلمات تهدید و انکشاف حقیقت حال این ناله جانگاه بالضرورة می باید گریست و فراق احباب بر همین معنی گواه است و الاقرب بهمسایگی رحیم مطلق و جوار سید المرسلین البته بهتر از احبهٔ دنیوی بوده عجب نیست که از فرق همین امر اراده کرده باشد که چون بشارت بگوش نمیرسد و صول غیر مالوف بنظر می آید لامحاله اکنون هم فراق از احباب دنیوی است و هم مفارقت از جوار مصطفوی نیست و اگر عمل بر خوانیم ذهب واقع می شد مقام مسرت و ابتهاج بود نه جای گریه و انقباض بلکه بالنسبة بمثل حضرت شهید کربلا وقت شهادت خود خوشوقت می شد چنانچه روایات امیر ان از براهین قاطعه است و التفصیل فی تالیف لاردستانی حیث قال مشهور است که خواص اصحاب امام حسین میگفتند که ما در ملازمت آنحضرت را هرگز باین خوشحالی ندیده بودیم که در کربلا دیدیم در خبر است که در وقتیکه متوجه کوفه بود و در یکی از منازل فرزدق شاعر بخدمتش مشرف و بعد از تسلیم و ترحیب گفت یا ابن رسول الله چگونه اعتماد بر اهل کوفه توان کرد و حال آنکه از سعادت و یاری پسر عمت مسلم بن عقیل تقاعد ورزیدند تا بدرجهٔ شهادت رسید فی الحقیقه کوفیان او را بکشتن دادند پس آنحضرت فرمود که رحم الله مسلماً صار الی روح الله اما انه قضی ما علیه وبقی ما علینا یعنی حق تعالی رحمت کند بر مسلم بروح و ریحان و بجنت نعیم رسید

حکمیکه از قضا و قدر الهی بحسب او مقرر شده بود بفعل آمد ولیکن آنچه از برای ما مقرر شده هنوز باقی است
و بفعل نیامده و منتظر آنیم که آنچه مقدر و مقرر است از قوت بفعل آید و چون بکربلا رسید و کوفیان از ابن زیاد لعین
ترسیده از قول خود پشیمان شدند و نوشتهای خود را نانوشته انگاشتند و ابن زیاد ملعون آنحضرت را به بیعت یزید
پلید فاجر میخواند و رخصت بگشتن بحرمین نمیداد و نمی گذاشت که بشام رود و لاعلاج دل بحرب نهاد و بعد از آنکه
فوج در برابرش صف میکشیدند تا آنکه عدد سوار و پیاده به بیست و دو هزار رسید بنا بر روایتی که در مقتل ابن بابویه
مسطور است عدد لشکر مخالف بصد هزار رسید و با آن حضرت از خویش و بیگانه بیش از هشتاد و دو کس نه
بودند نه در خاطرش ملالی و نه در دلش اضطرابی پیدا شد و با قلت انصار و کثرت اعدا صبری نمود که مگر
پدرش در صفین و جمل کرده باشد و تیغی کار فرمود که مگر امیر المومنین در بدر و احد فرموده باشد تا بحدیکه مردم
شجاعت علی را فراموش کردند و شجاعت او در میان عرب مثل شد چه در مقتل روایتی مذکور است که عدد
کشتگان آنحضرت به تنهائی بچهار هزار رسیده بود با آنکه بسیاری بودند که قادر بر کشتن ایشان بود و بدم تیغش
می آمدند و نمی کشت و سر آنرا کسی نمیدانست تا آنکه از حضرت امام جعفر صادق پرسیدند و آنحضرت فرمودند
که چون حلیم نیست که در صلب آن جمع شیعیان هستند بهمین جهت ایشان را میگذاشت انتهی بلفظه و از قاعده
کلیه مولف که برای مومنین بروایات صحیحه ثابت کرده معلوم میشود که معمول جمیع ائمه هدی همین بوده است
که و را او وفات شهادت و موت خویش مسرور بوده اند نه برخلاف آن چنانکه امام حسن مستثنی گردید و
در اینجا برین چند حرف چگونه اکتفا توان کرد که ملا سلطان حسین در کتاب عقبات الآخره از امام
محمد بن علی بن موسی آورده قیل له ما بال هؤلاء المسلمین یکرهون الموت فقال لانهم
جهلوه فکرهوه ولو عرفوه وکانوا من اولیاء الله حقا لاحبوه ولیعلموا ان الآخرة خیر
لهم من الدنیا یعنی از امام محمد تقی پرسیدند که چیست حال این مسلمانان که از موت کراهت دارند فرمود
که از حقیقت موت خبر ندارند و اگر میدانستند و حقیقة از دوستان خدا می بودند هر آینه موت را دوست می
داشتند و این قدر لامحاله میدانستند که آخرت برای ایشان بهتر از دنیا است و نیز در کتب امامیه مشهور است

دامستفیضه

واستفاضه مردلیست که از علامات ایمان است انبساط و طلاقت و جبور روشنی چهره نسبت بسابق
وانقباض و اندوه و غم بر خلاف آن دلالت دارد و قریب باین معنی در عقبات بلا سلطان حسین هم مذکور است
بالجمله مرد سیدان کسی است که بر احادیث و اصول موضوعه امامیه ثابت کند که علت نکار حسن مجتبی غیر ازین امور
چیزی دیگر بود فعلیه البیان وعلینا قلعه و قمعه بالبرهان و بعد اللتیا و التی می گوییم که اگر صدیق
امامیه و صاحبیه یعنی سلمان و ابوساسان و من فی حکمهم با وجود گوساله پرستی و مخالفتا اهل بیت و تردد بحقیقت
خلافت بلافصل جناب امیر و انکار از اختیار تقیه و اطاعت مرتضویه من جمیع الوجوه از مثالب خصوصا
مخالفت بامور و نص الهی و ال من والاه و عاد من عاداه اخی علی بن ابیطالب نزد کافه احم و منهم الشیعه
بری می بودند و احادیث مزبوره در کتب صحاح مندرج می بود هر چند بملاحظه اش خاطر ابی حنظیم دست
میداد راه تاویل مسدود می نمود لیکن معهذا امهما امکن بتاویل و توجیه می پرداختند و هرگاه نصوص حلالت
یعسوب الدین امیر المومنین و مثالب خدام غاصبین و متردین و شاکین در حقیت اهل بیت طاهرین یعنی
مثلث متساوی الاضلاع که ثبوت عدم استقامت واحدی از انها مستلزم عدم استقامت مجموع است
در کتب شیعه بتکثری باشد که از حد تواتر معنوی درگذرد و صدها حدیث و روایت معاضد یکدیگر باشد بلکه
درایت و ادله عقلیه هم تائید آن کند چنانچه بعون الله تعالی درین اوراق پریشان المنوفج همه بزبان قلم
رفته و دفاتر مرویه بطریق شیعه که هرگز عقل سلیم مجعولیت آنهمه طوامیر را که بطرق مختلفه از زبان اشخاص
متعدده که با ماکن متفاوته سکنی داشتند در ازمنه مختلفه مروی باشد زنهار قبول نمیکند علاوه معین فی عان باشد قائل
دین ازرا هرگز زیبی نمی نماید و البته از تاویلات رکیکه باز رده چنانچه ملا مجلسی با رتکاب آن در بحار و حیات القلوب
و غیر بحار و برد عقلا عالم مرتبه تبحر و عزت خود را دو بالا ساخته کما اشرنا الیه سابقا دست از دامن آن می کشد و الا
انکار متواتر بالمعنی که مدار ایمان کما ذکر فی تضاعیف الکلام بر انست هو ظاهر علی المهره بجال المعجزات
النبویه المرویه بخبر الاحاد بالبداهه هدم اساس ایمانش میکند فمن شاء ان یهرب من المطر و یقوم
تحت المیزاب فالحمار بیده و لا ینفعه تذکیر المذکرین ابدا من بعده تنبیه

مستتر مباد که الحقیر سرمایهٔ عرض به برکرده و بعد ازین در صدد خواهد گردید از سوانح وقت است که این هیچمدان اصلا
بکتابی ندیده و از کسی نشنیده و در روایت کشی به هرزه گردانی کتب امامیه و تجسس مقامات الزامیه و تسوید
و تبییض عبارات و تطبیق فروع با اصول احدی از طلبه و علما شریک فقیر نبود فقط احادیث را بمقام
اثبات مثالب صحابه و امثال آن دیده بود پس اگر با اینهمه معروضات کمترین درین اوراق جایی نا
تطابق یا کدام کلامی از علمای ماسبق واشته باشد زهی فخر و به مجرد توارد خواهد بود و الله علی ما نقول شهید ۰

خاتمه واگر متعصبی عنید یا کودنی بلید با وصف ملاحظهٔ اینهمه دلائل و براهین که با اصول
امامیه بر عدم اخلاص و حسن اعمال مقبولین شان اقامت کرده تطبیق حدیث الحوض که اینسخه بر ایشان
نموده شد قفل سکوت بر لب نزند و دست بدامن اهل حق آویزد و در ردت و احداث این بزرگان
استبعاد نماید و مناقب و محامد اینهارا اعاده فرماید معلوم نیست که او در مناظرهٔ اهل حق بکدام زبان
مثالب خلفای راشدین را تقریر خواهد کرد و چگونه چشم بر زمین نخواهد افگند که از پای خود در گور افتاده آیا
در صحاح ایشان احادیث متواتر المعنی در مناقب این بزرگان و اعوان و انصار شان خلفا عن سلف روشن تر
از چشمهٔ خاوری بلکه مؤید بآیات قرآنی وجودی ندارد مع ذلک بر عقلای عالم مخفی نیست که جواهر الفاظ
حدیث الحوض هرگز بر خلفای راشدین منطبق نمی شود بخلاف مقبولین لسانی امامیه چنانچه به تفصیل تمام
دریافتی مکیف که هزاران دلایل ابدا آن نماید و اگر ازین همه قطع نظر کرده شود و غض بصر نموده آید
هیچمدان زور همت به تفصیل نمی بندد هی زان مناقب و محامد در بارهٔ بعضی از سر آمد شان که مرتبهٔ او
تالی مرتبهٔ حضرات ائمه بلکه ازیشان زیاده تر است می آرد و داد انصاف از طلبهٔ علوم دینی بلکه تمامی روشن
عالم امیدوارد و ملاحظه فرمایند که بدلالت عقلی یا نقلی بر اصول امامیه این مناقب و محامد که بحسب ظاهر
عوام را فریب میدهد مجعول و مفتری است یا نه پس باید دانست که افتخار لسانی شیعه در حق
سلمان فارسی که او را هم از زمرهٔ قادسهٔ اهل بیت می شمارند و باقر مجلسی در عین الحیات بورود
پانصد حدیث در شان سلمان بلکه هزار کامل اقرار کرده بخوارق و محامد کثیره است که

عمده آن چند چیز نخستین دعوی ظهور امور عجیبه و صدور کرامات و معجزات از دست و زبان اوست و در این معنی
حکایات بسیار و قصص بیشمار در کتب ایشان مروی و مسطور است اهل ضلال بضمن آن منظوی اند از انجمله روایت کشی است
از علمای رجال از حضرت امام صادق علیه السلام که روزی ابوبکر در گروهی از قریش ایستاده بود که ناگاه
سلمان فارسی برین جماعت گذشت و با ابوبکر خطاب کرد که ای بنده خدا رجوع کن از عملی که دیشب در خانه خود
کردی متعصبی چند مغاربان رجال خواستند که ابوبکر را در بارهٔ عداوتش تحریص کنند ابوبکر گفت لاریب آنچه
سلمان بمن نسبت کرده مطابق نفس الامر است و چیزیست که از من بوقوع آمد غیر از خدای تعالی کسی را بران
اطلاعی نبود و از انجمله نیز روایت کشی است که سلمان قبل از جنگ جمل بمدتهای دراز چون شتری را
که عسکر نام او بود دید تازیانه بران شتر زد گفتندش که چرا جانور بیگناه را ایذا میرسانی جواب داد که این جانور
نیست بلکه پسر کنعان جنی است که باین صورت متمثل گشته و درین هیکل در آمده عنقریب مردم را از راه خود
برد همچنان واقع شد زیرا که فوج عائشه رضی الله عنها او را بثمن غالی خریدند و سوار او برگزیدند
و از انجمله روایت شخص مذکور است که چون در زمین کربلا رسید مردم را ازین واقعه جانگداز و هو شربا
بتفصیل تمام آگاه کرد و هرگاه گذرش بر حرورا افتاد که خوارج بیدین وقت خلافت امیر المؤمنین
در انجا جمع شدند و نیت فساد مصمم کردند ازین خصوصیات نیز اعلام کرد و از انجمله حکایت دیگر است
طولانی ملخصش آنکه چون حکومت بعضی از بلاد بنامش مسلم شد و او را بر شتری همراه غلامی بدان
صوب روانه کردند قضارا وقت دخول شهر نوبت سواری غلام بود و سلمان با وصف ضعف و پیری مهار
شتر را می کشید و بیاوری عصا گام میزد مهتران هر قوم که برای استقبالش آمده بودند
بمعاینه این حال از حکومتش راضی نشدند و کسی در هیچ امری از معاش و معاد بسلمان فارسی رجوع نکرد تا آنکه
رعیت از تطاول وزدان و ظلم و ملهوف شد و در هر کوچه و بازار ذکر سرکشی و دراز دستی ایشان بر زبان
خلایق جاری بود قضارا شخصی از کهن سالان آن قوم صلاح داد که نزد حاکم اگرچه ضعیف و نحیف است
در بجابت ظاهری ندارد لامحاله بدر رفت اگر بداد مظلومان برسد و دمار از روزگار دزدان بر آرد

منها والاسر خویش گیرید القصه بخدمت سلمان از حقیقت حال خبر دادند فرمود که سگی را پیش من آرید
مخاطبین کافه اجمعین از عدم مطابقت جواب بغایت رنجیدند و واقعه سوال بنی اسرائیل و جواب حضرت
موسی الی قوله اعوذ بالله ان اکون من الجاهلین از سر تازه شد یکی ازین جماعت برای
امتحان سگی را پیش سلمان آورد فرمود ای سگ از هر شب خبردار باید بود آورده اند که دران شب هر دزدی که
بکار خویش سر آمد سگان در عقبش دویدند و به نهر سیمی و صنعت درندگی خویش استخوانش را ریزه ریزه
نمودند نام دزدی از شهر بر طرف شد تمامی سکنه شهر محفوظ گردیدند و بجان و دل معتقد سلمان گشتند
وازان جمله حکایت افاعی است که ازین هم اطول است آنرا نیز بر نهج اختصار چنانکه معمول است
دارد میکنیم که صنادید اخبار بین شیعه بر یافته اند و در تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام نیز یافته می شود
که سلمان فارسی بر جماعتی از یهود گذشت آنرو کردند که از احادیث پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم چیزی برای ایشان
بیان کند پس مضمون بعضی از احادیث قدسیه در افضلیت حضرت سید المرسلین و امیر المومنین بگفت و احسان
خدای تعالی در باره اجابت ادعیه خویش بتوسل این بزرگان می شمرد گفتند که تازیانه ها بر تو میزنیم
نه بینیم که دعای او چگونه قبول میشود سلمان برین بلا جز صبر از درگاه باری درخواست نمیکرد و یهود
حیران بودند که با وصف این ضرب و شلاق چگونه تعلق روح انسانی بقالب عنصری باقی میماند پس عاجز
شدند و ساعتی استراحت کرده گفتند که اکنون چندان تازیانه زنیم که بمیری مگر آنکه به نبوت ایشان اعتراف
کنی پس بکار خویش مشغول گشتند و باز عاجز شدند و گفتند که اگر تو عزیز بودی و تعالی ترا ازین ایذا
باز رهانیدی سلمان غیر از صبر دعایی نمی کرد بار سوم در ایذا از حد گذشتند و گفتند تقیه چرا نمیکنی گفت
هر چند درست است ولیکن عزیمت بهتر است بار چهارم خون از بدنش روان شد و مسخره ایشان از یکی
بهزار کشید که چرا هلاک ما از خدا نمیخواهی فرمود شاید کسی از شما در علم الهی مسلمان باشد گفتند وی را
مستثنی بکن در بین اثنا دیوار خانه بشکافت سلمان دید که پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم میفرماید که شل الخ در حق
ایشان دعا کن که احدی از ایشان ایمان نخواهد آورد پس بر طبق فرموده آنحضرت عرض کرد که خدایا این تازیانه ها را

با افاعی منقلب گردانید پس همه را فرو بردند و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم معجزه سلمان را پیش صحابه
بیان فرمود و سیر و تفتیش رسید افاعی بزبان فصیح سلام کردند و گفتند یا سید الاولین و الآخرین
والسلام علیک یا علی یا سید الوصیین والسلام علی ذریتک الذین جعلوا علی
الخلق قوامین باز قصه را اعاده کردند حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فضائل سلمان یاد فرمود و او را
بر نوح علیه السلام تشبیه کرد افاعی آرزو کردند که حق تعالی برای تعذیب این کافران را با افاعی جهنم ملحق فرماید
فرمود که بآرزوی خود برسید و با افاعی جهنم ملحق شوید لیکن اعضای یهود را بیرون افکنید تا ذلت شان زیاده
شود و سرمه دیده اهل بصیرت و عبرت گردد پس اقربای یهود آمدند و بدنها را برداشتند و بسیاری از کفار
مسلمان شدند و اشقیا بسحر و شعبده بازی تعبیر کردند و حضرت بسلمان خطاب فرمود که تو از خواص دوستان
مائی و محبوب دلهای فرشتگانی و در مجمع حق تعالی بعرش و کرسی بلکه ما تحت الثری از آفتاب هم زیاده تر
مشهوری و فضل مورد کریمه الذین یؤمنون بالغیب هستی و از آن جمله روایت شیخین امامیه است
بسندهای معتبر از امام محمد باقر علیه السلام بزبان باقر مجلسی در کتاب حیات القلوب که روزی ابوذر
بخانه سلمان آمد و قرقان سلمان بر نار بود پس در اثنای آنکه با همدیگر سخن میگفتند قرقان سرنگون شد و بر روی
زمین افتاد و هیچ از مرق و چربی آن بر زمین نریخت پس ابوذر تعجب بسیار کرد از آن و سلمان باز قرقان را برگردانید
و بر حال خود گذاشت و مشغول سخن شدند پس باز قرقان سرنگون شد و هیچ مرق و چربی آن بر زمین نریخت پس تعجب ابوذر
زیاده شد و از خانه سلمان دهشت زده بیرون آمد و در فکر آن حال تفکر می نمود ناگاه حضرت امیرالمؤمنین را در خانه
سلمان دید چون نظر حضرت امیر بر ابوذر افتاد گفت ای ابوذر چه باعث شد ترا که از نزد سلمان بیرون آمدی چه چیز
سبب دهشت تو بوده است ابوذر گفت یا امیرالمؤمنین سلمان را دیدم که چنین کاری کرد و از این سبب متعجب و متحیر گردیده
ام حضرت فرمود که ای ابوذر اگر سلمان ترا خبر دهد بآنچه میداند هر آئینه خواهی گفت که خدا رحمت کند
کشنده سلمان را ای ابوذر بدرستیکه سلمان دروازه خداست هر که او را بشناسد مومن است و هر که او را انکار
نماید کافر است بدرستیکه سلمان از ما اهل بیت است و بروایت مفید چون حضرت نزد سلمان آمد چو

گرامی سلمان مدارا کن با مصاحب خویش و نزد او مساز چیزی را که او تاب نیاورد و در معجزات و خوارق عادات
او حکایات بسیار است که داستان عمرو عیار در جنب آن شرمنده و بیکار است لیکن آنچه مذکور شد اهل
بصیرت را کافی و بسند است و وجهی که در اسلام آوردنش ذکر می‌کنند بر عجایبت قصص‌ها و تهافتها شامل
است متعهد از غایت اطناب بطول کلام میل خاص و عام نیست که از عهده بیان آن فارغ تواند شد **دوم**
افتخار الملیه بر آن است که فرشته بزرگ بحضرت الهی با او سخن میگفت چنانچه با جناب امیر و این
روایت کشی از امام محمد باقر علیه السلام است **سوم مایه افتخار** الشان آنست که او اسم اعظم را میدانست
و این حدیث امام صادق است که این بزرگ نیز بروایتش پرداخته **چهارم** اتصاف او باختصاص او است
بعلوم اول و آخر و ظاهر و باطن و آشکار و نهان بروایت صاحب اختصاص از امیر المؤمنین علیه السلام انکه
در تمامی اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم کسی از و افقه در عالم پیدا نشده چنانچه در منهج المقال فی تحقیق
الرجال مذکور است و بیاید تفصیله انشاء الله تعالی **پنجم** مختص بودنش بفضیلتی است که احدی از اهل بیت
هم شریک و سهیم او در آن معلوم نمیشود بروایت صاحب اختصاص و غیر او از جناب مرتضی که آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم در مدائح و مناقب سلمان ارشاد فرمود که جبرئیل علیه السلام هرگز نزد من گاهی
نیاید مگر آنکه از جناب اقدس الهی مرا امر کرده که سلام او تعالی و تقدس با و رسانم **ششم** معدود بودنش
در زمره قادسه اهلبیت نبوت بروایت محدثین ایشان کافة اجمعین از جناب سید المرسلین و ائمه طاهرین
هفتم مخلوق بودنش از طینت جناب مرتضوی بعینها و مقارنت روح او بروح انجناب بروایت صاحب
اختصاص و غیر او از محدثین معتمدین **هشتم** مشتاق بودن جنت باو و بعد ایمان خدا و رسول او عشق و عاشقی
فردوس در باره آن بزرگ بروایت صفار و ثقة الاعظمین از جناب سید النبیین **نهم** فرمان فرمائی
او بر ملک الموت بروایت ابن معلم و ابو عمرو کشی از صادق علیه السلام که جوانی در شهر کوفه بباز اجداد او
گر زبانی آتشین دوزخ را یاد کرده بیهوش گشت سلمان بعد از انکشاف حقیقت با وی عقد مواخات نسبت
عقد انمار رعایت این ربط جدید می‌نمود تا آنکه وقت احتضار بر بالینش آمد و بر ملک الموت بانگ برزد که در

حق او بملاطفت و مدارا کن و او گفت که حاجت سفارش نیست با هر مومن مهربانی میکنم الی غیر ذلک من
المناقب و المحامد التی کادت من الکثرة ان لا تتناهی **و فقیر اقل الخلیقه** قصور باع و فقدان اتباع
و اشیاع ملکه استعداد و لیاقت اول بعضی از مقولات مؤلف را که در تمهید رساله کبرا افاده فرموده
بتفاوت یسیر ذکر می نماید من بعد باشارات اجمالیه چنانچه لایق این اوراق پریشان است در باب وضع این
مناقب که در حقیقت بعد اندک غور و تامل بمثالب بر میگردد می پردازد **پس بدانکه حق اینست** که سمات
دوفاداری و غمخواری و حق گذاری بر فرقه متشیعین ختم است که چون ربقه اتباع و اقتفای آثار
اصحاب ثلثه خود را زیب قاب خویش ساختند بجهه مساعی جمیله که بر وختند کلما و جدوهم عاریة
و شین مجموعهم بزعمهم کانه لا اثر و لا عین و متی لم یجدوا لهم مناقب فاختلقوا لهم تلقاء
انفسهم و ان کانت تعوزهم مثالب کم من ثلمة حدثت منهم فی الاسلام فشمروا
الذیل لان یسدوها و کم من خصلة و فعلوا فیها و کم من فضیلة اختصت باهل البیت
علیهم السلام فلم یاتوا بها فی مدح المبتدعین المحدثین و کم من رذیلة ظهرت منهم
لم یوردوها فی قدح المعصومین المحدثین زاعمین انهم اطفوا نور الله بافواههم غافلین
ان یتم الله نوره و لو کره النواصب و من فی اشباههم ثم انهم بدلوا الکلم عن
مواضعه فیا ویلهم ثم ویلا بعیدا حرفوها عن مواردها فیسلکون خلاف قوله تعالی
قولوا قولا سدیدا فقالوا ان حدیث النبی صلی الله علیه و اله و سلم اصحابی کالنجوم
بایهم اقتدیتم اهتدیتم و رد فی شان اصحاب الثلثة و من یحذو حذوهم من اهل الحدیث
و ان بلغوا مبلغا کثیرة و لا یختص من قال الله تعالی فیهم انما یرید الله لیذهب عنکم
الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا فقد سخفوا قلوب المخلصین فیها و جعلوا اکبادهم
مثل النقد تفوح فیها چنانچه از تفصیل این اجمال که پاره از آن مذکور شد طوامیر احادیث و دفاتر سیر
مشحون است و اهل انصاف از دستهٔ اعتساف این حضرات بر طول این ورد بمیعادات به تمییز

تغییر روزگار پارهٔ ازین باب بطرز یکه فی الجمله تجدد دارد بیان مقتضای ارباب بصیرت میرساند و شرح
این مطلب العنوان بمقدمه ممهده میگرداند و آن اینکه بر متتبعان سیر و تواریخ بنی آدم کالشمس علی العلم منجلی است
که هرگاه شخصی از حضیض کسی و بی بری بی‌قدری باوج ریاست و رفعت میرسد فراخور رتبهٔ حکومت و کسب سلطنت
مملکت افاضل و فضلا و دانان و هنرمندان زمان بمقتضای حب جاه و تمنای التقرب بایجاد مدائح نسبی و حسبی برای
آن کس هیچ دار بلند آوای صدای عمل کش انکم لمن المقربین نیافته از عمر داعیهٔ خود می‌سازند و متوهم نشود که
انهماک شان بر بدیهت شاعرانه دارد بلکه اثبات بطرز اثبات مناقب و مدائح آنکس و اسلافش با نقل و روایت
میکنند و هر چند و دلائل حال بر ناقدان سخن جلال کذب و اختلاق کی مستور میماند بلکه عوام از تبدل ابتنی محدود
می‌باشند و بعد طول مدت سلطنت در اعقاب چنین شخص نزد من خواص و عوام یکسان صحت آن روایات
رسوخ میگیرد الا اینکه شهنشاها ملتفت نظائر معروضه فقیر لا تعد و لا تحصی است اگر ابنای الانقوا پادشاه
نمیشدند خودشان از بنات ملوک نمی‌بود که بود که العیاذ بالله بحضرت مریم علیها السلام تشبیهش میدادند
و آفتاب را بمعاشرتش منسوب میساخت و این کذب فاحش که بطلانش از آفتاب روشن تر است بجهت
دراز دامان راسخ بود که میگویند شعر شد اول علی السنه اهل الدنیا شعر ازان بلند شود قدرت که تا انمام
که آفتاب قدم می‌نهد بخانه + پر اعلام دولت سلاطین هند از سلسلهٔ صاحبقرانی تا بار زرمی دو خسته
اورنگ زیب عالمگیر که از دقائق زمانه و پارهٔ بعلم آشنا بود این نقیضه که جده اش را بمرتبهٔ ذوات الاعلام
می‌سازند پسندیده نشانی از شعر بر نشانها نگذاشت علی هذا القیاس صاحبقران اعظم عرش آشیانی مشغول
جهانگیر در حسب و نسب امیر کبیر بیشتر نشانی نیاورده اهل سیر شاهزاده پنجهزار ساله می‌نویسند تقدیم سلاطین
ممالک جنوبی هندوستان حسن نامی ملازم برهمنی موسوم به گنگو بود بموجب عهده با آقای خود حسب حکایت
مشهوره وقت یافتن سلطنت اسمش را داخل القاب خود ساخته سلطان علاء الدین حسن کانگو بهمنی
لقبش قرار داد بعد سپری شدن الزمان سعدان عصر لفظ کانگو را محو و منسی ساخته بامهنی با تصحیف بهمنی خیمه
نسبش را ببهمن اسفندیار اتصال بخشیدند و رفته رفته بجدی اشتهار شد که اولاد علاء الدین مزبور ایشان

اہل

اهل سیر بسلاطین بهمنیه موسوم اند و ممالک دکن که بهمنیه که در بیجاپور و گلکنده بسلطنت رسیدند
برای آنها هم نسبی شریف برای اسلاف آنها حسب منیف پیدا کردند و همچنین جعل با ملوک سلاجقه و صفاریه
و خوارزم شاهیه بلکه ساسانیان و پیشدادیان که اگر کسی از اینها فی الواقع حسیب و نسیب بوده است شرف را
از یکبار ساختند والا بافتند و ساختند و متاخرین چون خلفا عن سلف این حکایات را شنیدند و اعتقاد
و عادت گرفتند هرگز شائبه ریبی بر ایشان خاطرشان نگردد و منکر این روایات نزدشان مثل منکر متواترات
بسفه بلکه جنون منسوب میگردد به تخصیص کسانیکه ربقه تقلید عظمای ممدوحین یا حقی از انها در گردن [illegible]
اینها باشد و اذا دریت هذا فاتقن ان حال اصحابهم الثلثة المذکورین المحدثین [illegible] البته خارجة عن هذه
الکلیه مگر چون انساب عرب من جانب الآباء محفوظ و ملوک و سلاطین درین صنف کمتر گذشته اند بجهت عصبیت
عرب بعلم انساب و سیر که حال ماضیین بیشتر معلوم بوده است گنجایش اختلاق شرف در آباء ایشان نیافتند
همت بر اثبات شرایف کرائم حسبی و مناقب ذاتی جناب ممدوحین مقبولین خود که نزد خلفای راشدین
تقرب داشتند برگماشتند و اوصافیکه بر زبان خواص و عوام شهرت یافته بلکه بتواتر رسیده
بود و فی الجمله بر خساست افعال و قباحت اعمال و لو فی الجاهلیة او فی الاسلام دلالتی داشت در تبدیل
آن جهد و مساعی جمیله که مبذول انساختند حتی که لفظ فارسی را که مشعر بلکه دلیل بر مجوسیت و آتش پرستی
سلمان بود چه اهل فارس به تنصیص و تصریح سرآمد مورخان سلاطین کیانیه سرو دهقان اعنی ابو القاسم فردوسی
طوسی که بنا بر مشهور از روافض قرامطه بود از تابعین مقاله زردشت بوده اند و آتش پرستی و لوازم و عوارض آن
آنها بود بمهدی بدل کردند و از همه تجاوز نموده بر نام مجیرین جاعلین حضرات معصومین مختلق فرمودند که او را
فارسی نباید گفت او سلمان محمدی است و هر که او را فارسی گوید چنین و چنان است و حدیث تعییر در باره
مجوسیت او نیز وضع کردند تا ثابت شود که او در هیچ زمانه کافر و مشرک نبود بلکه مانند حضرت امیر علیه السلام
و دیگر ائمه امجاد از شرک و کفر منزه بوده و طاهر و مطهر از شکم مادر زائیده و از طینت پاک مرتضی آفریده
جنیه در سیاق ام که طریقه اعیر یا کتاب کفر نکردند و در اد اصل ساختند [illegible]

کما عرفت منتقض نموده اند همچنین در القاب و صفات مشهوره دیگر ازینجا قیاس باید کرد که در مقاد و عمال
آخر که بدرجه شهرت و تواتر رسیده بود بعد از انکار و از حضیض بندگی بیهوده بحکومت بعضی از بلاد فائز شده چه
گرده باشند چون مضمون این تمهید و تمثیل در قلوب مخاطبین جاگزین شد حالا بتفصیل بعضی از وجوه مجمله
اشاره میکنم و بعضی از شعله ممهده را بر زبان قلم حواله می نمایم بمراعات شیمة الانصاف و تجنب از اعتساف بعضی
احقر الناس را گوش کن و عناد خود را دمی فراموش اما قصه خبر عجیبی درباره صدور معصیت از
ابوبکر صدیق پس عقلای اهل عالم روشن است که مدار او وضع ساخته اند و مقصود اصلی آنها اثبات فسق و
فجور آنجناب و کسر شان حضرت ولایت مآب است یعنی مردم بهم آمیزند که این اخبار غیبیه که از ملائکه مستمر بن بسیاری از
خصائص آن عالی جناب نیست بلکه دیگران را از اصحاب نیز این مرتبه علیا و درجه قصوی حاصل بوده و نهایت
مستبعد و مستغرب است که شخصیکه با نبیاء اولو العزم یعنی حضرت ابراهیم خلیل صلوات الله علیه من الملک الجلیل
بنص حدیث سید المرسلین علیه الصلوة والسلام مشابهت تمام دارد و در محکمات قرآنی محمدت و منقبت او
جابجا وارد شود و بلفظ اولوا الفضل علی الاطلاق معبر گردد و آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم امامت او را
در نماز پنجگانه بتاکید تمام در مسجد شریف خود قرار دهد کمال تفضیله و در مقامات بسیار مثل قصه هجرت بالسمع و
البصر والراس من الجسد تعبیر فرماید و او را بحکم الهی یار غار سازد و از راز نهفته هجرت اطلاع دهد بفسق و
فجور مبتلا باشد و خبر سلمان فارسی کسی برآن اطلاعی نیابد حتی که امین خدا مهبط جبرئیل تا آخر عمر خبر دار نگردد و آنچه
درینجا یاد کردیم در سلک اول منفصل گذشته مگر قصه هجرت و آنچه بدان تعلق دارد که هنوز در مقام اختفاء و اختباء
است و بر اثبات آن روایت تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام در سوره بقره دلیل شافی است و آن این است
اِنَّ اللهَ تَعَالٰی اَوْحٰی اِلَیْهِ یَا مُحَمَّدُ اِنَّ الْعَلِیَّ الْاَعْلٰی یَقْرَأُ عَلَیْکَ السَّلَامَ وَیَقُوْلُ لَکَ اِنَّ اَبَا جَهْلٍ
وَالْمَلَأَ مِنْ قُرَیْشٍ قَدْ دَبَّرُوْا عَلَیْکَ قَتْلَکَ اِلٰی اَنْ قَالَ وَاَمَرَکَ اَنْ تَسْتَصْحِبَ اَبَا بَکْرٍ فَاِنَّهُ اِنْ
اَنِسَکَ وَسَاعَدَکَ وَوَازَرَکَ وَثَبَتَ عَلٰی تَعَاهُدِکَ وَتَعَاقُدِکَ کَانَ فِی الْجَنَّةِ مِنْ رُفَقَائِکَ
وَفِیْ غُرُفَاتِهَا مِنْ خُلَصَائِکَ اِلٰی اَنْ قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهٖ وَسَلَّمَ لِاَبِیْ بَکْرٍ

أرضيت أن تكون معي يا أبا بكر تطلب كما أطلب وتعرف بأنك أنت الذي
تحملني على ما أدعيه فتحمل عني أنواع العذاب قال أبو بكر يا رسول الله أما أنا لو عشت
عمر الدنيا أعذب جميعا أشد عذاب لا ينزل علي موت مريح ولا فرح وكان ذلك
في محبتك لكان ذلك أحب إلي من أن أتنعم فيها وأنا مالك لجميع ممالك ملوكها في مخالفتك
وهل أنا ومالي وولدي إلا فداك فقال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم لا جرم إن اطلع
الله على قلبك ووجد ما فيه موافقا لما جرى على لسانك جعلك مني بمنزلة السمع والبصر
والرأس من الجسد وبمنزلة الروح من البدن كعلي الذي هو مني كذلك وعلي فوق
ذلك لزيادة فضائله وشرف خصاله يا أبا بكر إن من عاهد الله ثم لم ينكث ولم يغير ولم
يبدل ولم يحسد من قد أبانه الله بالتفضيل فهو معنا في الرفيق الأعلى وإذا أنت مضيت على طريقة
يحبها منك ربك ولم تتبعها بما يسخطه ووافيته بها إذا بعثك بين يديه كنت لولاية
الله مستحقا ولمرافقتنا في تلك الجنان مستوجبا انظر يا أبا بكر فنظر في آفاق السماء فرأى
أملاكا من النار على أفراس من نار بأيديهم رماح من نار كل ينادي يا محمد مرنا بأمرك في
مخالفيك نحطمهم ثم قال تسمع على الأرض فتسمع فإذا هي تنادي يا محمد مرنا
بأمرك في أعدائك نمتثل أمرك ثم قال تسمع على الجبال فسمعها تنادي يا محمد مرنا بأمرك في
أعدائك نهلكهم ثم قال تسمع على البحار فأحضر البحار بحضرته وصاحت أمواجها وقالت يا محمد
مرنا بأمرك في أعدائك نمتثله ثم سمع السماء والأرض والجبال والبحار كل يقول ما أمرك
ربك بدخول الغار لعجزك عن الكفار ولكن امتحانا وابتلاء ليتخلص الخبيث من الطيب من
عباده وإمائه بأناتك وصبرك وحلمك عنهم يا محمد من وفى بعهدك فهو من
رفقائك في الجنان ومن نكث فإنما ينكث على نفسه وهو من قرناء إبليس اللعين في
طبقات النيران ثم قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم لعلي يا علي أنت مني بمنزلة

السمع والبصر والرأس من الجسد والروح من البدن حببت الي كالماء البارد الي
الصادي ثم قال يا ابا حسن تغش ببردي فاذا اتاك الكافرون يخاطبونك فان الله يقرن بك
توفيقه وبه يجيبهم فلما جاء ابوجهل والقوم شاهرون سيوفهم قال لهم ابوجهل لا تفعلوا به و
هو نائم لا يشعر ولكن ارموه بالاحجار لينتبه بها ثم اقتلوه فرموه باحجار ثقال صائبة فكشف
عن راسه فقال ما شانكم فعرفوه فاذا هو علي عليه السلام فقال ابوجهل اما ترون محمدا كيف ابات
هذا ونجا بنفسه لتشتغلوا به فينجو محمد لا تشتغلوا بعلي المخدوع لينجو بهلاكه محمد والا
فما منعه ان يبيت في موضعه ان كان ربه يمنع عنه كما يزعم فقال علي عليه السلام الي
تقول هذا يا ابا جهل بل الله تعالى اعطاني من العقل ما لو قسم على جميع حمقى الدنيا ومجانينها
لصاروا عقلاء ومن القوة ما لو قسم على جميع ضعفاء الدنيا لصاروا بها اقوياء ومن الشجاعة
ما لو قسم على جميع جبناء الدنيا لصاروا شجعانا ومن الحلم ما لو قسم على جميع سفهاء الدنيا
لصاروا بها حلماء ولولا ان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم امرني ان لا احدث
حدثا حتى القاه لكان لي شان ولكم شان ولاقتلنكم قتلا ويلك يا ابا جهل ان محمدا
قد استاذنه في طريقه السماء والارض والبحار والجبال في هلاككم فابى الا ان يرفق
بكم ويداريكم ليؤمن من في علم الله انه ليؤمن منكم ويخرج المؤمنون من اصلاب
وارحام كافرين او كافرات احب الله تعالى ان لا يقطعهم عن كرامته باصطلامكم
يعني جبرئيل عليه السلام وحي آورد كه اي نبي حق تعالى ميفرمايد كه قريش بالخصوص ابوجهل تدبير قتل تو مصمم كرده
اند بايد كه علي را بر فرش خود بگذاري كه او در جان نثاري مانند اسمعيل است و ابوبكر را رفيق خود كني كه اگر او مواسات
كند و بر تعاهد خود قرار گيرد در جنت بلكه اعلى عليين رفيق تو خواهد بود حضرت پيغمبر صلى الله عليه وآله وسلم جناب
امير را باين بليه اعلام فرمودند بر قتل خود راضي شد و ثوابهاي آن حضرت كه چشم كسي نديده و بگوش احدي نرسيده
ميسر گشته بستر جناب پيغمبر صلى الله عليه وآله وسلم با ابوبكر متوجه شد و فرمود كه راضي مي شوي كه درين

سفر همراه من باشی و کفار قریش چنانکه مرا برای قتل طلب کنند همچنان در پی قتل تو متوجه باشند و مشهور
شوی که تو مرا برین کار آماده ساختی و بردا شتی پس انواع انعاب و آلام بجهت رفاقت من از دست کفار
بتو رسد ابو بکر عرض کرد که من آنم که اگر در راه محبت تو باشد عذاب مبتلا باشم و تا قیامت در آن عذاب
زنده مانم اینهمه نزد من بهتر باشد از اینکه در مخالفت تو بر تمامی مملکت دنیا مالک شوم و جان و مال و
اولاد نیستند مگر فدای تو حضرت فرمود اگر زبان تو با آنچه در دل است موافقت دارد بالیقین حق تعالی
ترا از من بمنزله سمع و بصر و مثل سر نسبت بجسد و مانند روح نسبت به بدن خواهد گردانید مثل علی
که او نسبت بمن همچنین است بلکه در جهاد بجهت زیادت فضل فوق این است هر که بر عهد خود راسخ
شود و براه نکث نرود و از زوال نعمت کسی که از وی افضل باشد نخواهد او همراه ماست نظر کن در آفاق
آسمان پس دید که ملائک آتشین بر اسبان آتشین سوارند و با آواز بلند میگویند که ای نبی حکم کن تا مخالفین را
بپاداش رسانیم همچنین این آواز میدید پس علی هر اجبال نیز بانگ شد ید بر میدارند و تمامی بحار دنیا هم سخن شنید
و هر یکی میگوید که امر الهی بدخول غار بجهت عجز از کفار نیست بلکه خالص کردن خبیث از طیب است
هر که بر عهد خود راسخ باید او از رفقا تست در جنات الا از قرنا ابلیس در طبقات نیران باز فرمود ای
علی تو بمنزله سمع و بصر و راس و روح نسبت به بدنی و محبت تو مانند آب سرد است نسبت تشنه جگر سوخته
جا در من بر بستر من بخسپ چون کفار خواهند آمد حق تعالی توفیق خود را شامل حال تو خواهد کرد هرگاه کفار با علی
بر بستر در آمدند ابو جهل بانگ بر زد که خفته را نکشید بلکه بر وی حصاة بیدارش کنید پس ناگاه می بینند که علی است
ابو جهل گفت دیدید که محمد چگونه وی را فریفته و خود نجات یافته حضرت امیر از وفا و شجاعت و فراست خود
برشمرد و گفت که اگر از رسول نهی نمیشد شما را میکشتم و جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم با شما کمال
رفق و مدارا اختیار کرده و الا زمین و آسمان و بحار و جبال و ملائک همه هلاک شما را میخواستند منتظر امر
آن سرور بودند قبول نفرمود تا بعضی از شما بتوفیق ایمان برسند و اطاعت الهی بجا آرند الی آخر القصه
اگر سامعین و ناظرین را دامن همه در گیرد که قضایا شرطیه کی بر وقوع دلالتی دارد لیکن شبهه ابو بکر

بسمع و بصر و راس و روح ثابت نشد و بحمد لله که از آنکه این وهم بروایت ابن بابویه در مسالک دل گذشت
و آن حدیثی که در آخر عمر شریف از جناب پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم بواسطه شهید کربلا ماثور است نص در
مقصود نیست بلکه از مطالعه آن بوضوح می انجامد که تنها ابوبکر صدیق باین مرتبه متصف نبود بلکه یاران آنسرور
یعنی فاروق و ذی النورین نیز باین مرتبه داشته اند و بر ناظران عین انجیار هویدا و آشکار است که معمول مصنف
آن بکه بر زبان علما امامیه شیخ المشایخ و صدوق آفاق است و بر لسان برادر بزرگ مؤلف و مانند او از
اخباریین فرد کامل امامیه علی الاطلاق است تنبیه بر ضعف ضعیف و غرابت غریب است مثلا بعد ذکر
آنا حرب لمن حاربهم و سلم لمن سالمهم که در حدیث نبوی مروی است و بر نام حضرت عباس
و عقیل هم منطوی است بغرابت آن اشعار کرده و گفته از ذکر العباس و العقیل غریب
فی هذا الحدیث لم اسمعه الا من محمد بن عمر الجعابی فی هذا الحدیث و العجب
کل العجب که حضرات متشیعین بحدیث ضعیف که نیز از باب تشبیه است بعصمت جناب فاطمه زهرا استدلال
میفرمایند و سمع و بصر و فواد و راس و روح قدوه انبیا امجاد را بعدالت و حفظ هم متصف ندانند بلکه معاذ الله
تکفیر و تفسیق اینها می کنند فاعتبروا یا اولی الابصار بالجمله هر چند برای حفظ ناموس مذهب خود در مناقب
خلفای راشدین حروف شرط افزایند و بجهت ابطال مناقب این بزرگان غایة السعی نمایند لکن الله متم
نوره و ناصر عبده و لو کره الملحدون **علاوه** هر کس فی الجمله خدمت حدیث و تفسیر و دیگر علوم نقلیه کرده
نیک میداند که در باب انبیا علیهم السلام و کسانیکه در حکم شان باشند چه تشدد و چه تخویف که واقع نمی شود
و در احادیث آیا ندیده اند که بر طبق روایت مجلسی در بحار جناب سید المرسلین بخطاب امیر المومنین در وصایای
خویش فرموده که ای علی باید که ظاهرت و باطنت یکی باشد و الا تو از جمله منافقین خواهی بود و همچنین در بسیاری
از خطابها که بفاطمه زهرا ارشاد شده و تعرض بذکر آن عین تطویل کلام بلکه نا ملائم بمن الخاص و العام است
و مقصود شارع تهذیب و تعلیم اصحاب و کسر صولت و تیزی نفس است اگر در مخاطبه اخص خواص این قسم رسید
باعث استبعاد نخواهد بود در خطاب صدیق اکبر نیز شرط را دخل دادن محل استغراب و استعجاب نیست

در بعض

و بعد از این بمقام خویش خواهد آمد که در بارهٔ سلمان فارسی که ملقب به ... در مدح او براه کمال مبالغه میروند حرف
شرطی افزوده اند و بر عقلای عالم مخفی نتواند ماند که از اضافهٔ شروط در حدیث هجرت الفاظ تنبیه بر تصنع
هم منظور بود دگو ظاهر الخطاب آنجناب وارد نفرمود کما قال القایل ع ای در تو میگویم دیوار تو هم بشنو ؛
و مؤیدش آنکه جناب امیر هم مثل صدیق ندای ملائک و غیرهم شنید و آنچه ابو بکر دید او هم دید چنانکه خاتمه
حدیث صراحة بر آن مشعر است و قد عرفتها آنفا مع هذا برهان الهی است که عمائد مفسرین طائفه مثل
صاحب مجمع البیان و غیر او بر وقوع اینهمه شروط یعنی حصول مؤانست و مساعدت و موازرت و تعاون و
تعاقد صدیق و فدا بودنش بر آنجناب از جان و مال و اولاد که رفاقتش با جناب سید المرسلین در اعلی علیین بر آن
متفرع است در اثنای قصهٔ هجرت برای ابو بکر صدیق اعتراف دارند درینجا بر عبارت فارسی خلاصة المنهج
که در اعتبار زیاده تر از اصل است زیرا که در دیباجه اش فاضل کاشانی وعدهٔ قصر بر روایات معتبره کرده
است اکتفا میرود تا عوام و خواص هر دو بهره از آن بردارند و عبارت تفسیر این است الا تنصروه
فقد نصره الله اگر نصرت پیغمبر نخواهید کرد پس بتحقیق که نصرت داد او را خدا اذ اخرجه الذین
کفروا وقتیکه بیرون کردند او را کافران یعنی قصد اخراج و قتل او کردند از مکه حق تعالی او را دستوری
خروج داد ثانی اثنین اذ هما فی الغار در حالیکه دوم دو بود یعنی با او نبود مگر ابو بکر در وقتیکه او و ابو بکر در
غاری بودند که بر اعلای جبل ثور واقع است در جانب یمین مکه بمسیر یک ساعتی از ساعات و در آن وقت کسی آنجا بجز
شبانان و اهل صحرا در آن نزول نمیکردند پس پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در شهر مکه امیر المؤمنین علیه السلام
را بجای خود بخوابانید و خود برفاقت ابو بکر بیرون آمد در همان شب بدان غار متوجه شد و در آنجا برفت و آورد
حق تعالی در آن شب درخت خار مغیلان بر در غار بر رویانید و جفتی کبوتر وحشی را امر کرد تا پایین در غار
آشیانه گرفتند و تخم بنهادند و عنکبوتی را الهام داد تا بر در غار تنید مجاهد گوید که رسول صلی الله علیه و آله
و سلم سه شبانروز در غار بماند و از عروه روایت است که ابو بکر را گوسفند چند بود نماز شام عامر بن فهیره آن
گوسفندان را در غار را آوردی و ایشان از شیر گوسفندان خوردندی و قتاده گفته که عبد الرحمن بن ... شبها بانجا

آمدی برای ایشان طعام آوردی انتهی بلفظه اثبت حال صدیق برروایات مقبوله مفسرین قبیحه اما حال
خلیفه اول امامیه که مدة العمر بر خلاف صحبت سرور عالم در خلافت ظاهر و باطن بسر برد حتی که در ایام فرمان روائی
خود هم این خصلت را بر اصول شیعه از دست ندادند تا گفته به بیت شعر بی خبر باشند از حال درون
استعیذ الله عما یفترون ٭ پس ترید انکه از حدیث تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام فوائد عظیمه بدست
آمد بر بعضی از آن که در ابطال سحرکاری و شعبده بازی علمای طائفه پس بکار آید اعلام میرود نخستین آنکه
خود جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بامر الهی ابوبکر صدیق را همراه گرفته بود و بازی مثل حضرت
امیر از هجرت گفته پس انچه اهل عصبیت و عناد مثل قاضی نور الله شوستری احتمالات رکیکه سخیفه در مجالس
المومنین و بعضی از رسائل دیگر ذکر میکنند که ابوبکر از منافقین بود و بر خلاف مرقد سنخ می در اثنای راه
ایستاد و حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بعد زجر شدید او را همراه گرفت تا کفار را دلالت نکند و سر آمد
مفسران هر دو کتاب کامل گفته که مذهب ما چنان است که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم وی را با خود نه برد
الی غیر ذلک من الکفریات باطل شد جاء الحق و زهق الباطل ان الباطل کان زهوقا و از ینجا است
که صاحب مجمع البیان در ذیل آیت غار بعد از انکه معنی آیت کریمه را چنانکه فاضل کاشانی نوشته و ضمیر علیه راجع
بسوی صدیق رد کرده در تعمیق و تجهیل این شیمان عقل انچه گفته متبعین تفسیر مذکور پوشیده نیست و هذه عبارته
وَقَدْ ذَكَرَتِ الشِّيعَةُ فِي تَخْصِيصِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فِي هٰذِهِ الْآيَةِ بِالسَّكِينَةِ
كَلَامًا رَأَيْنَا الْإِضْرَابَ عَنْ ذِكْرِهِ أَحْرَى لِئَلَّا يَنْسِبُنَا نَاسِبٌ إِلَى شَيْءٍ انتهی کلامه بلفظه
دوم انکه حدیث تفسیر امام ممدوح نص است در اینکه اهل کفر را چنانکه عداوت با پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بود همچنان
با ابوبکر صدیق هم از بسکه بمقتضای اخبار مخبر صادق ورا مثل آن سرور برای قتل طلب می کردند و اول از
مومنین خالص باشد از کفار و منافقین الذین اذا خلوا الی شیاطینهم قالوا انا معکم انما نحن
مستهزؤن و لهذا ابوجهل شقی بر عمارات مرتفعه و قلل جبال بلند جهرا و علانیه ندا میکرد که هر که خبر محمد را آرد
او را شتر صد دهیم و همچنین هر که با بوبکر بن ابی قحافه دلالت کند مع ذلک عقل کی تجویز تواند کرد که در سفر

اهل نفاق و عداوت را همراه گیرند خاصةً سفری که مشتمل بر صنوف اتعاب و محن و الوان آلام و محن باشد و حفظ جان و ناموس از شر دشمنان نظر باسباب ظاهری منظور از آن بود و صدور امر الهی که جابجا از صحبت و رفاقت اهل کفر و نفاق منع میفرماید باستصحاب منافقی یا کافری باین خصوصیاتی که بار‌ه‌ازان با قوال علمای شان و السنّة نیز باعث تزلزل کاخ حواس میشود پس عقلاً و نقلاً کمال و فاد اخلاص و ایمان و اسلام افضل الصدیقین بمعرض ثبوت رسید و تهمتیکه در فسق و فجور او و دعوی اعجاز سلمان بافته بودند باره پاره گردید والحمد لله علی ذلک اما حکایت **بشتر ام المؤمنین زوجه مطهرهٔ رسول رب العالمین** که پسر کنعان جنی بود فهی مما یضحک علیه الصبیان و المجانین فضلاً عن الفاضلین کیف لا و انه من ضرطات البعیر او فسوات الحمیر عند العاقلین هرگاه اصول موضوعهٔ قوم در اولاد صلبی حضرت آدم جنیان دخیل شوند چنانچه علل شیخ المشایخ بران دلالت دارد و ستعرفها انشاء الله تعالی و نیز این قوم را در تمثیل بشکل حضرت ام کلثوم بنت بضعة النبی علیه الصلوة و السلام از افادات باقر مجلسی بحر العلوم دخلی تمام باشد اگر درباره بشتر عائشه صدیقه هم حضرت ملا این قسم روایتها از ائمهٔ خویش بیارد بعید از عقل دور اندیش نخواهد بود و الفاظ روایت شیخ المشایخ اینست اخبرنی علی بن حاتم قال حدثنا ابو عبد الله بن ثابت قال حدثنا عبد الله بن احمد عن القاسم بن عروة عن بريد بن معاوية العجلی عن ابی جعفر علیه السلام قال ان الله عز و جل انزل حوراء من الجنة الی آدم فزوجها احد ابنیه و تزوج الآخر الی الجن فولدتا جمیعا فما کان من الناس من جمال و حسن خلق فهو من الحوراء و ما کان فیهم من سوء الخلق فمن بنت الجان و انکر ان یکون زوج بنیه من بناته یعنی امام ابو جعفر علیه السلام فرمود که حق تعالی حور از جنت فرستاد آدم علیه السلام و یرا با یکی از فرزندان خویش عقد بست و دیگری به جنیه پیوست هر دو طفلان برآوردند جمال صورت و کمال معنی در نسل او است و بد خلقی در نسل این و امام از روایات سنیان انکار کرد که حضرت آدم فرزندان خود را با دختران خویش نکاح می نمود لیکن شیخ المشایخ را در اینجا یاد نماند که من در صدر کتاب حب احادیث روایت کرده ام آنهمه دال بر اثبات

که در نسل آدم علیه السلام بنات جان و ابا ازینکه دخل نبود بلکه دو حور را که نام یکی برکه و نام دیگر
بود با شیث و یافث عقد بستند و از اولاد این هر دو نسل بنی آدم بهم رسید لیکن در باره صدوق با عظمت
از علماء معتبر سلف که در و نحو او حافظ نمی باشد چاره نتوان کرد و عجب تر آنکه زیاده از صد روایت در کتب اصول
ایشان بطرق مختلفه و سبل متنوعه موافق روایات اهل سنت کما اشرنا الیه نقل مرویست که با ظهار قمی
مذکور بدتر از دشنام مادر و خواهر در حق انبیا است اینهمه را بر کذب و افترای ائمه و تقیه محمول می کنند و داد
بهتان میدهند نعوذ بالله من شرور انفسهم با اینهمه شکر خداست که بحکم روایت سابقه غیظ و غضب
سلمان فارسی و اعتقاد تبدل و تمثل پسر کنعان حنفی در باره ایشان بوده نه در باب زوجه مطهره سید المرسلین و
لیکن علمای طائفه در حق نجاست خاک بدن مطهر این تبدل جلد مطهر او با جلود سگ اصحاب کهف قائل اند
و کمال احسان و مزید بهتان و تخصیص بجناب فیض خاتم رسالت مرعی میدارند و نیز می گویند که حضرت قائم آل محمد
معاذ الله بران طاهره مطهره حدود شرعی در مجامع اصحاب جاری خواهد کرد کما روی شیخ
المشایخ فی نوادر علله عن عبد الرحیم القصیر قال قال لی ابو جعفر علیه السلام اما لو قام
قائمنا لقد ردت الیه الحمیراء حتی یجلدها الحد عجب است که در باره ام المؤمنین این همه
اعتقادات فاسده بهم رسد و برکسانیکه بزعم امامیه بیگانگی گرفتند و بسیر مردم از جهان رفتند
احتمال تبدل مسطور بر امون خواطر قوم نگردد والله عزیز ذو انتقام وانچه قدمای شیعه بر دامن
مطهر ام المؤمنین صلوات الله علی زوجها وعلیها غبار کذب و افترا و خاشاک بهتان عظیم فرو ریخته اند
هیچ مسلمانی را بعد عثور بر قصه افک و عبور بر آیاتیکه در تکذیب منافقین و تطهیر و تصدیق جناب اقدس ام المؤمنین
در محکمات قرآن مبین وارد شده جسارتی بر ذکر آن نمی تواند بود کما لا یخفی علی من طالع هفوات قدمائهم
سیما روایات القمی وقد اوردتها للضرورة الملجئة فی الکتاب الکبیر عند ابطال
خرافات النجاشی علیه ما علیه و با اینهمه مزید حیای طائفه بجائی رسیده که اگر احیانا روایتی
ولو کانت غیر معتبرة در کتب اهل سنت ورود یابد و احتمالی ضعیف بر کسر شان حضرت صدیقه داشته

باشد

شد بمجال تکبیر کردن می‌کشتند و نصرت او بلاد حبشیان میسر شد و الحمد لله که اکنون بر بغداد اکابر معاینه
آورده اند که حالیا بعد ورود و تطهیر ذیل و در تنزیل هر کس که دامن مقدس شان را بابن الحرث کاشارتی بدان
رفته آلوده کند مکذب آیات قرآنی است پس تکذیب و تکفیر قدمای خود که عمده و واسطه اخذ دین و ایمان از ائمه
معصومین شان باشند من حیث لا یشعرون میکنند و هذا من عجائب قدرته فالوقت اعجب سوالکوی خالق
الصبح والمسا **اما وهم اخبار عن الغیب در سانحه کربلا و خروج خوارج نهروان**
الی غیر ذلک مثل آنچه در باره شتر ام المؤمنین از سلمان نقل میکنند پس از عجایب توهمات و غرایب تخیلات است
چه اینهمه بر تقدیر واقعیت از زبانی مخبر صادق گوش کرده بود و وقت مرور بر زمین کربلا و عبور بر یوم حرور بیاد
آورد چنانچه حضرت ام المؤمنین ام سلمه شیشه خاک طف را روز عاشورا یاد فرمود و خبر کتاب اختصاص که مؤید
این مدعاست زیرا که از آن واضح و آشکار میشود که حضرت سید کائنات سلمان فارسی را همچو حذیفه بر اخبار و قائع مردم
و دیگر واقعات فتنهای منافقین که در این امت بهم رسید مطلع نفرمود پس نه مقام مدح و ستایش بر اصول
امامیه باشد و نه جای توهم خرق عادت طرفه آنکه سلمان فارسی اینهمه حکایات و قصص را که یکدو بار از زبان
سید ابرار شنیده باشد در مخیله خویش نگاه داشته برای التباس مردم بیان کرد و نصوص قطعیه نبویه را
بر امامت بلافصل مرتضویه تاکیدات و تصریحات را در اطاعت علویه علی کر الشهور و مر الدهور بمسامع علیه
سید سید بلکه باعجاز و خرق عادات از زبانی حیوانات خصوصا افاعی که بدعای او کفار بهبود را فرو بردند و همچنین
از حیوانات دیگر بلکه اشجار و حصاة می‌شنید یاد نه نمود و حقیقة سر هم نتراشید بلکه تردد هم بهم رسانید
حال آنکه مطلوب امامیه نخستین وجوه می‌داند که ادنی تردد در باره حضرت امیر جوب ثابت است پس مدح بقدح مبدل شد
و آنچه در تمهید گذارش یافت که معنی لم یجدوا فیهم منافقت فاختلفوا من تلقاء انفسهم و الکاینت تعود شالیت حقیقتش
عیان گردید و مثل سپیده صبح صادق پیدا گشت که مضمون حدیث نقش یعنی در دل سلمان هر وقت
ملکی نقش میکرد که چنین باید کرد هرگز از تناقض و تهافت حسابی بر نداشته اند و التفاتی بآن نکرده والا
قائل باید شد که عدم حضور او بر وقت طلب امیر المؤمنین از الهام ملائک باشد قس علی هذا تردد او در فیه من

المفاسد ما لا یحصی اما واقعهٔ در زمان ... سلمان بر آن نیز از عجایب
عجیب و غریب افزاید و هوش اهل حیرت را میرباید که برای رفع شر و زوال از قومی که چندان خوارق شان دیده بودند
نداشت این همه اعجاز و خرق عادت بجوی کار آورده معهود و هنگامیکه اهل بیت امجاد از دست لصوص و غاصبین در انواع
مصائب و آخر آن مبتلا شدند کام هر ... سلمان شکار خود را برگماشت تا دمار از روزگار مخالفین یکبارهٔ بر می
آوردند طرفه تر آنکه چون جناب سیدة النساء خواست که در زمان دعا بد برایشان کند و هلاک شان را از جناب
منتقم حقیقی مسالت نماید چنانچه دیوارهای عمارات مسجد از اساسها خویش جدا شد و قریب بود که شور قیامت و
زلزلهٔ ساعت بر خلفاء و اعوان و انصار شان برپا شود و یکون الناس کالفراش المبثوث و
تکون الجبال کالعهن المنفوش این بزرگ یعنی سلمان فارس آنجناب را بالحاح تمام و افتراح ما لا کلام باز
داشت و سر پرستی خلفا بعنوان عجیب بکار برده واز ما صیبت او کما فی تالیفات الامام
الاعظم الطوسی والباقر المجلسی واللفظ والروایة للاول فی اختیار الرجال عن ابی عبد الله
علیه السلام عن سلمان الفارسی انه لما استخرج امیر المؤمنین علیه السلام من منزله
خرجت فاطمة فطابحت فقالت خلوا عن ابن عمی فوالذی بعث محمدا بالحق لئن لم
تخلوا عنه لانشرن راسی ولاضعن قمیص رسول الله صلی الله علیه واله وسلم
علی راسی فما ناقة صالح باکرم علی الله من ولدی قال سلمان فرایت والله اساس
حیطان المسجد تقلعت من اسفلها حتی لو اراد رجل ان ینفذ من تحتها لنفذ فدنوت عنها
وقلت یا سیدتی ومولاتی ان الله تبارک وتعالی بعث اباک رحمة فلا تکونی نقمة فرجعت
الحیطان حتی سطعت الغبرة من اسفلها فدخلت فی خیاشیمنا الخ لیکن بر اصول حضرات ...
که جناب امیر برای تسلیت شیعیان خود بسیاری از معجزات و خوارق عادات و عطوفات ظاهر می نمود
چنانچه روزی موالی آن جناب بذروهٔ عرض رسانیدند که با این همه اعجاز که بر مرکب ... شستی و عمار یاسر همراه
گرفتی و بعد سیر بام دنیا و نظارهٔ عجایب صنایع ارض و سما شکل سید انبیا صلی الله علیه و آله و سلم در مکه معظم د

کردی

شمشیرهای جهاد اهل شام چه احتیاج بجمع مثل و رجال و سیوف و نصال می شود حضرت فرمود که این همه
برای تعبد و مزید ثواب اخروی است و الا میخواهم که همین وقت با این دست کوتاه خود ریش با بروت
معاویه بر کنم بمجرد این ارشاد فیض بنیاد دست کوتاه را دراز فرمود و موی معاویه با صحابه منتزع باز سپاهیان
صادق خبر دادند که در همان روز معاویه در شام از تخت سلطنت بزیر افتاد و تا دیر در غشی بود چنانچه
تفصیل این قصه در کتاب السماء و العالم از بحار موجود است و نیز جناب مظهر العجایب منبع الغرایب هرگاه برای
حفظ جان و ناموس شیعیان بلکه بعضی از مجوسیان انواع معجزه ها بروی کار آورده در وقت حفظ ناموس
و جان سلاله اهل بیت سید الانس و الجان با ستد جنین رحم در پرده بشنید و مثل مانان گریخته در خانه جا
گزینند کما فی حق الیقین و بهجة المصابیح و غیرهما من الکتب المعتبرة این همه شکوه و شکایات از سلمان و صحابیه
بجای خویش نخواهد بود بلکه انچه از تهاصد و ریافت بر اصول موضوعه متشیعین مبین کمال حماقت خواهد بود کما لا یخفی
تفصیل قصه مجوسی بغداد که فاروق اعظم را کشته و جناب امیر سرپرستی او و خرق عادت نمود بروایت
اکابر اصحاب امامیه مثل فضل بن شاذان و غیر او که نزد بسیاری از علمای شیعه بصحت رسیده و منا کامل بهائی
بعد نقل آن اعتقاد بصحتش ندارد بلکه در صور خیالیه او چنان مذکور است که عمر نگذاشت که مردم او را
بکشند و گفت شاید که غلامی را در عوض خون من قتل کنند پس فرمود تا او را آزاد کردند انیست که
چون عمر غنیمت قسمت کرد ابولولو فیروز نام بحصه مغیره بن شعبه افتاد و او صیقل گر بود و بخدمت امیر المؤمنین
تردد می نمود مغیره جزیه بر وی نهاد هر روز دو دانگ زر میداد به تعیم نیاز کردند آنهم میداد پس چهار دانگ
رسانیدند نیز قبول کرد تا نوبت باشاره عمر به پنج دانگ رسید فیروز سرباز زد و در این اثنا روزی پیش عمر
رفت و گفت ای خلیفه ترا عجب می آید که علی را ذو الفقار هست مرا نیز برای تو بهتر از ذو الفقار شمشیری بسازم
لیکن قصر طلبکه مراد خدمت تو حاجب و مانعی نباشد عمر اجازه داد و فیروز هفت جلبان آهنی طلبید و آهنی چند بدست
آورده هر روز چند نوبت بخدمت عمر رفتی و آنچه ساختی بوی نمودی تا شمشیر تمام کرد روزی سر در گوش
قدیم پیش او رفت و شمشیر بدست گرفت غلاف آن چوبی بود سفید و تر و یک قائمه آن سوزن آ

کرده بود و میخ آهنی در آنجا فرو گذاشته که بزور هیچ دیگری نتوانست بر آوردن چون شمشیر بدست حضرت
نخاست که از غلاف بیرون کشد نتوانست فیروز گفت بمن بده چون باو داد آن میخ از آنجا بر کشید و بجوال
خویش کسی را ندید شمشیر شکستن نمود و هم آنجا گذاشته بگریخت گویند که در خانه علی نشسته بر جید خانه
نشسته بود از آنجا برخاست بجای دیگر نشست حسن و دیگر بطلب او رفتند علی سوگند یاد کرد که تا من
اینجا نشسته ام هیچکس را ندیده ام بعد از آن شبث لولو را بر دلدل نشاندند و گفت که آنجا دلدل بزمین فرود آید
فرود آئی و زنی نخواهی تو نامه اهل قم باو داد که بمجرد وصول و زنی را بعقد نکاح وی تمهید چون سال
تمام شد مردم بطلب او در آن شهر رسیدند او خبر آورده بود و پس بی نیل مقصود باز گردیدند و این نوع
روایات که سر رشته کفار و شیعه بعمل آرند و حفظ ناموس خویش نصب العین ندارند بیشمار است از آنجمله قصه
ابوذر که چون او را از مدینه بربذه اخراج کردند منادی ندا می کرد که احدی بمشایعت او بیرون نرود و تفقد او
نکند جناب امیر با فرزندان و اصحاب خویش سر ازین حکم پیچیده و دست از دامن تقیه برداشته همراه او رفت و در
وقت وداع انواع عاطفت نمود و مثالب خلفا ذکر فرمود چنانچه در حیات القلوب است اما ساحت
یهود و تبدیل سواط با فاعی بدلالت بر کمال صبر و شجاعت و اختیار عزیمت در
ولیکن ترک وجوب یعنی عدم حضورش وقت طلب حضرت امیر برای جهاد مخالفین و شکایت النضحا
مرتضوی از وی در بیان چنانچه گذشت منافی مدلول این قصه است کما لا یخفی علی من نظر الی تقاریرهم
فی باب الخلفاء الراشدین و از خاتمه قصه افاعی صریح میتوان یافت که وضیعین را جز خوشامد و جلب منافع
دنیوی و توقع تقرب چنگیا و بر دائن حکم انی سکر چیزی دیگر ملحوظ نبوده چه بدلالت حدیث لو علم ابوذر ما
فی قلب سلمان لقتله ولقد آخی رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم بینهما فما
ظنک بسائر الخلائق معلوم میشود که سلمان را با ابوذر عقد مواخات بستند پس چون اخوت
ایمانی از ابوذر بمقتضای حدیث شیخ ابو جعفر منتفی باشد از سلمان را در بزرگ وا البته هم مسلوب خواهد بود
و الا یلزم خرق الاجماع بر ظاهر است که در خصوص مواخات این سهو و کس التبه ملاحظه مرجحات و روابط معنویه

بلکه مراعات حکم حکیم علی الاطلاق درمیان باشد لقوله تعالی وما ینطق عن الهوی ان هو الا
وحی یوحی چنانچه تفصیل و تصریح آن در کتب کلامیه خصوصاً طعن قرطاس نموده اند پس محال است
که این قدر مواخات از اتفاقیات و جزافیات باشد علاوه چون سلمان از عرش عظیم تا تحت الثری ملائکه
مقربین از آفتاب هم مشهورتر باشد کما یدل علیه خاتمة قصة الافاعی انصاف کنند که ظاهر خصائص ائمه
هدی خصوصاً مناقب حضرت علی مرتضی که بروایات معراج سید انبیا تعلق دارد کجا باقی می ماند مع هذا
عاملی علی السبب ملاحظه حکایات افاعی بکمال پریشانی دست بگریبان میشود که بعد از ترقی دین متین و
قوت و شوکت اصحاب سید المرسلین یهود بیدین کجا طاقتی بر ریختن خون سلمان داشته باشند کما لا یخفی
علی من نظر الی روایات اسلام سلمان و مزید اخلاصه و کمال ایمانه کاش واضعین این داستان تصریح بر آن
می کردند که او در مکه بایمان مشرف شده و از امثال و اقران خویش گوی سبقت ربوده و این همه انواع شدائد
از دست کفار قریش برداشته از دست یهود تا حق فترا بالاستبعاد می شد و کلام از تناقض و تهافت
بعید می افتاد اما حدیث نزول فرشته و مکالمه او با سلمان پس تصریح
علمای امامیه که این امر از خصائص ائمه معصومین و جناب سیدة النساء بعد حضرت سید المرسلین است کما فی تفاسیرهم
و قد روی اکابرهم عن الصادق علیه السلام انه من خصائص حجج الله تعالی دون غیرهم که مذهب این قوم این است
و خاصة الشیء ما یوجد فیه ولا یوجد فی غیره و جمعی از اکابر ایشان مثل شیخ کشی چون بر امثال این امر ابهام
متنبه شدند روایتی دیگر از انبان و زنبیل خویش بر آوردند که مراد از محدث بودن سلمان آن است که امام را
در رموز امامت خود بدو می آموخت و بجهد لبد که این روایت نیز دعوی مکالمه ملائکت را با سلمان از بیخ بر کنند
چنانچه روایت شیخ المشایخ در ملل ان سلمان کان محدثا فسئل الصادق عن ذالک
و قیل له من کان یحدثه فقال رسول الله وامیر المومنین وانما صار محدثا دون غیره
ممن کان یحدثانه لانهما کانا یحدثانه بما لا یحتمله غیره من مخزون علم الله ومکنونه
ولیکن بر عقلای تیز هوش مخفی نیست که این مضمون جدید مخالف مدلول احادیثی است که در تفاسیر شیعه

بحار الانوار قرار یافته یعنی محدث همان است که فرشته باوی حرف زند و قصهٔ امر و نهی سلمان با حضرت
قابض الارواح خود قبل ازین در مناقب او ثبت ذکر یافته و از اصح الکتب امامیه نیز همین معنی از حضرات
معصومین بنصّ ظهور جلوه گر است حیث روی فیها ان المحدث هو الذی یرسل الیه الملک
فیکلمه و یسمع الصوت ولا یری الصورة انتهی اعاذنا الله عن امثال هذه الهفوات
والتناقضات علاوه در باب امامت از گروه مخلصین سلمان که بوقت معهود حاضر نشده تردد
بهم رسانید چنین او را باین رموز اختصاص بخشیدن مقداد را که اخلاص کامل و رسوخ اعتقاد او قبل ازین
مفصل معلوم شده بظهور پیوست که او در وفا و اخلاص و کمال ایمان و حسن اعتقاد و اطاعت اهل بیت عدیم
النظیر است قلب موضوع و عین مخالفت با احادیث مستفیضه که اسرار و غوامض را از نا اهل باید پوشید و از اهل
دریغ نباید کرد چنانچه روایات بحار بران شاهد عدل است و موید مزید وفا و اخلاص مقداد و آنکه مثل او درین
باب کسی نبود مطالعه وافی است زیرا که ازان بوضوح می انجامد که معاصر او مانند خلیفه ثالث در
اطاعت و انقیاد مرتضوی احدی را شریک و سهیم او نمی پنداشتند و درباره او چنان معتقد بودند که او اطاعت
جناب امیر چندان میکند که مطاع خود را مثل خدا ساخته با اینهمه بلا ظاهر قمی جماعتی را اعتقاد آن است که
این علم اسرار و رموز مخصوص بسلمان بود دون غیره من الاصحاب الکرام و حضرت امیر علیه السلام ورا باین فضیلت
اختصاص و امتیاز بخشیده بود و دیگری باین معنی صلاحیتی نداشت و ازینجاست که در حدیث آمده که
اگر ابوذر اطلاع یافتی علی ما فی الضمیر سلمان یافتی بلا مهلت ورا قتل کردی یا دعای غیر حد حق کشنده او نمود چنانچه
از رسالهٔ فارسیه او عیان میگردد و ازین اعتقادات هویدا شد که هنوز این همه اکابر امامیه از احادیث ائمه
هدی اطلاعی درست بهم نداده که بر نقیض این معتقدات دلالت دارد یکی از بسیار و اندکی از بیشمار اکتفا
مینمایم که فاضل استرابادی در منهج المقال از ابوبصیر آورده که او از امام ابوعبدالله روایت میکند قال قال
رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم یا سلمان لو عرض علمک علی مقداد لکفر
یا مقداد لو عرض علمک علی سلمان لکفر پس وقتیکه حال هر دو بزرگ مساوی باشد میباید که این

علم اسرار و رموز امامت حضرات ائمه اطهار که نتیجهٔ آن بر اصول موضوعهٔ امامیه مقابله نهد گردیده و در تکفیر
احدهما عن الآخر هست حضرت سلمان که صحیح اشتباه شده و در بارهٔ مقداد هم لفظ محدث برای او وارد گردیده تا
حضرات شیعیان معتقدان باشند و لو لیس فلیس چه گیا بجیال اگر قمی اثم بر روایات اثنا عشریه که در بارهٔ
مقبولین کسانی قبل ازین گذشت در می آید که در حدیث شریف لفظ محدث باسم فاعل از احداث بود که مؤلف
رساله در تحقیق آن تفصیل کرده شد و مرادف بدعت قرار داده و لیکن محدثین و رواة محققین بعلت خوشامد
و تقرب خود نزد حضرت سلمان که حکومتش بر مدائن امتداد یافته تا زمانه دراز کشید بر دوات قدیم تحریف
و تبدیل نموده باشند و فقرهٔ تشبیه بحضرت امیر از طرف خود افزوده پس درین صورت هم خصائص عکس
محفوظ می ماند و هم احادیث احداث این بزرگان کما ذکر فی الصدر بر محامل خویش بعنوان شایسته نشینند
و حاجتی بتاویلات سخیفه و مقولات لا طائلهٔ ضعیفه نمی افتد تنها این مغالطات و عثرات و جهل و تجاهل از
حدیث نهج المقال مانند آن ملا محمد قمی اتباع و اشیاع او را بنشر نیامده بلکه این سقطات و زلات تغافل و
ذهول از مقتدای فحول اعنی ابو القاسم موسوی ملقب بعلم الهدی نیز صدور یافته چنانچه فاضل استرآبادی در کتاب
مذکور می فرماید وَاعلَم اَنَّ السَّیِّدَ المُرتَضیٰ ذَکَرَ فِی بَعضِ فَوَائِدِهِ الجَوَابَ عَنِ الحَدِیثِ المُتَضَمِّنِ اَنَّ
اَبَاذَرٍّ لَو عَلِمَ مَا فِی قَلبِ سَلمَانَ لَقَتَلَهُ وَهٰذِهِ صُورَةُ لَفظِ الجَوَابِ وَبِاللهِ التَّوفِیقُ اَنَّ
هٰذَا الخَبَرَ اِذَا کَانَ مِن اَخبَارِ الآحَادِ الَّتِی لَا تُوجِبُ عِلمًا وَلَا تُثلِجُ صَدرًا وَکَانَ لَهُ ظَاهِرٌ
یُنَافِی المَعلُومَ المَقطُوعَ تَاَوَّلنَا ظَاهِرَهُ عَلیٰ مَا یُطَابِقُ الحَقَّ وَیُوَافِقُهُ اِن کَانَ ذٰلِکَ سَهلًا وَفِی
شَغفِهِ لِذٰلِکَ سَبِیلٌ وَاِلَّا فَالوَاجِبُ طَرحُهُ وَاِبطَالُهُ وَاِذَا کَانَ مِنَ المَعلُومِ الَّذِی لَا یَختَلُّ
سَلَامَةُ صَدرِ کُلِّ وَاحِدٍ مِن سَلمَانَ وَاَبِی ذَرٍّ وَنَقَاءُ صَدرِ کُلِّ وَاحِدٍ لِصَاحِبِهِ وَاَنَّهُمَا
مَا کَانَا مِنَ المُدَاهِنِینَ فِی الدِّینِ وَلَا مُنَافِقِینَ فَلَا یَجُوزُ مَعَ هٰذَا المَعلُومِ اَن یُعتَقَدَ اَنَّ
الرَّسُولَ عَلَیهِ السَّلَامُ یَشهَدُ بِاَنَّ کُلَّ وَاحِدٍ مِنهُمَا لَو اَطَّلَعَ عَلیٰ مَا فِی قَلبِ صَاحِبِهِ لَقَتَلَهُ
عَلیٰ سَبِیلِ الاِستِحلَالِ لِدَمِهِ وَمِن اَحسَنِ مَا قِیلَ فِی تَاوِیلِهِ اَنَّ الهَاءَ فِی قَولِهِ لَقَتَلَهُ

راجعة الى المطلع لا الى المطلع عليه وكانه اراد انه اذا اطلع على ما في قلبه وعلم موافقة
باطنه بظاهره وشدة اخلاصه له واشد خلطته به ومحبته له وتمسكه بمودته و
نصرته فقتله ذلك لطن الود بمعنى انه كاد تقتله كما يقولون في من يهوى غيره وتشتد
محبته له انه قد قتله بحبه واتلف نفسه وما جرى مجرى هذا الالفاظ ويكون
فائدة هذا الخبر حسن ثناء من النبي صلى الله عليه واله وسلم على الرجلين وانه اخا
بينهما وباطنهما كظاهرهما وسرهما في النقاء والصفاء كعلانيتهما انتهى قدس سره
في ذلك بلفظه فقير را بعد از استقراء مؤلفات سيد مرتضى چنان بثبوت رسيد كه اين افاده غريب در خاتمه
كتاب درر الفرائد وغرر القلائد مسطور است كه صاحب منهج المقال ازهش نگرفته اكنون احقر العباد اول
تلخيص قول علم الهدى مى پردازد ثانيا بخدمت گذارى او خود را متوجه ميسازد پس بدانكه ملخص عبارتش آنست
كه اگر حديث مذكور از اخبار صحيحه احاديث محفوف بقرينه نيست كه ظاهر معنيش منافى خبريست كه قطعا ويقينا معلوم
گشته پس البته تاويلش خواهيم كرد بمعنى كه مخالف نقل قطعى باقى نماند اگر راهى بسوى تاويل مفتوح باشد وآسان بود والا ابطال ورد آن
واجب خواهد بود وچون اخلاص وصفاى هر دو بزرگ بر كسى معلوم است وانهم از احاديث واضح مى شود كه اين هر دو كس در اسلام
ودر على دند اشتماند وايمان ايشان بدرجه كمال رسيده هر دو از نفاق وضعف ايمان منزه وپاك بوده اند پس با وجود اين
امر مقطوع اعتقاد نمى توان كرد كه حضرت پيغمبر صلى الله عليه وآله وسلم گواهى بدهد بانكه اگر هر يكى بر مكنون خاطر ديگرى
واقف گردد خونش بسبيل استحلال بريزد پس لا محاله تاويلى بايد كرد وبهتر از همه تاويلات آنست كه ضمير مفعول بر
ابوذر برگردانند نه بسلمان وفاعل قتل را بجانب علم آنكه از علم مفهوم شده قرار دهند يعنى اگر ابوذر بر ضمير سلمان كه محبت و
مودت واخلاص موافقت باطن بظاهر است واقف شود اين علم بمحبت ابوذر را در محبت سلمان هلاك نمايد چنانچه
درباب عشاق مى گويند كه محبت فلان فلانى را كشته است ومقصود نبوى ازين كلام اظهار مواخات ومصافات
فيما بين ايشان است تا معلوم شود كه ظاهر ايشان مثل باطن ايشان است انتهى صاحب منهج المقال بعد ذكر توجيه
مذكور گفته كه درين كلام تامل كن انتهى حاصل سخافت اين توجيه كه او هرا از تسبيح عنا كسيت نا گفته

بنا بر ضرورت سابق که مخالف بر عجز و زبونی حمل نکند بر چند بحث التماس میرود نخستین آنکه از اجلای
بدیهیاتست که بیان معنی کلام ادانی که از تهافت و تناقض کمتر خالی می‌باشد بعنوانی می‌باید که سیاق و سباق آن
متحمل بود و الفاظ وغیره که دران مسرود شود همه گر مخالف افتد چه جای بیان حدیث خاتم المرسلین که بجوامع الکلم
اختصاص یافته عجب از شریف ثانی یعنی که در مسلک اول احوال تبحر و کثرت علوم او بر مرویات امامیه گذشت
چنان در سخن سازی متوجه شدند که او را از الفاظ حدیث مذکور هیچ خبری نماند مطالعه بحار الانوار و دیگر تصانیف
علمای کبار امامیه قدیماً و حدیثاً بران گواه است که در آخر حدیث ابوذر و سلمان که از حضرات ائمه هدی
علیهم السلام مرویست این جمله هم واقع است ولقد اخا رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم بینهما فما ظنک
بسائر الخلایق و این کلام نص ست در آنکه تاویل شریف متشیعین که آنرا اجود و احسن قرار داده خطی از صحت ندارد
چه جای اجود و احسن بودنش زیرا که اهل بیت طاهرین بر مرویات محدثین ایشان فرموده‌اند که اگر ابوذر وقوف بر مکنونات
سلمان یابد فی الفور او را بکشد و حالانکه عقد مواخات با همه گر حاصل بود و لیسن بسائر طبقات خلایق که محبت و مودت با
ندارند چه رسد شریف مرتضی هم بگوید که مقصود ازین حدیث آنست که اگر ابوذر بر مکنون سلمان واقف شود بقدر
محبت مودت خود در دلش باید کشته محبت او گردد فاعتبروا یا اولی الابصار انصاف باید کرد که برین
تقدیر خاتمه مذکور چگونه مرتبط خواهد شد آنیست حال خوش فهمی علمای طائفه که معاذ الله جناب سید الخافقین
در تعلیم و تلقین شان سعی وافر و کوشش بلیغ فرموده تا بعلمای دیگر چه رسد این همه یکطرف باری اینهم
بخیال شیعه از نگذشت که کلام سائل که شریف مرتضی بجوابش اهتمام نموده چنانکه دانستی در کتاب کنوز حقیقیه مشتمل بر
خاتمه است چه صدر سوالش اینست که بحضرت صادق نسبت میکنند که فرموده مواخات کردنی میانه سلمان
و ابوذر و حال آنکه اگر مطلع میشد ابوذر بر مکنون خاطر سلمان میکشت او را پس معلوم شد که معنی فما ظنک بسائر الخلایق
در تحدیث هم مرعی و ملحوظ است و هرگز شریف التفاتی بدان نمی‌کند و لیس هذا اول قارورة کسرت حب
او قطع نظر از رد احادیثیکه از تواتر لفظی و معنوی هم درگذشته الفاظ مستهجن بر زبان جاری آرد و خیال نمیکند که
این تشنیعات بکجا میکشد چنانچه بر متتبعین آثار و علوم مخفی نیست فاعتبروا یا اولی الابصار دوم آنکه بعض [illegible]

رساله در مواضع بسیار بمدارک علما قرار یافته که احادیث مر احادیث را تفسیر میکنند و در روایات دیگر کما
اشرنا الیه وارد است که اگر ابوذر بر مکنونات قلب سلمان واقف شود در ما خیر در حق کشنده او کند و امثال این منافی
و مضاد این توجیه و تاویل است اول دلیل بر بطلان آن است تسلیم شریف ثمانینی و رد دعوی جودت و احسنیت
این تاویل و توجیه باطل کرة بعد اولی و مرة بعد اخری در لجه خطایا بحیثیتی گرفتار شده که اولیای ورا
امید وصول بکنار نجات باقی نمانده شعر شب تاریک و بیم موج و گردابی چنین هایل * کجا دانند حال ما سبکباران
ساحلها * سوم آنکه بعض مذکور چنانچه از مشاهده این امور تعامی اختیار کرده از روایات دیگر که
در باره تکفیر مقداد و سلمان با همدگر بر تقدیر اطلاع احدهما علی ما فی قلب الآخر در منهج المقال و غیر آن
مرویست و قد مر من قبل نیز تجاهل نموده و کول عوام در خواسته زیرا که تطرق توجیه و تاویل و وجوه در آنهم
سخافتها بلکه مخالفتهائی با میه که دانستی در لفظ القتله باشند نه در لفظ الکفر و بدیهیست که لو علم فلان ما فی
قلب فلان لقتله او لکفره باعتبار ربط معنوی مشاکل یکدیگر است و مناط دعوی تفسیر حدیثی مر حدیث دیگر را آخر
باعتبار معانی می شدند نه باعتبارات لفظی و آخر علمای امامیه علی ما نطقت به السنتهم چنانچه سلمان و ابوذر را از اخلص
اصحاب و کمل اولیا میدانند همچنین مقداد را نیز پس معلوم نیست که شریف مرتضی در این حدیث بر کدام تاویل توسل
کار خواهد بست خدایا مگر احباب و معتقدین شریف ثمانینی گویند که مراد از تکفیر احدهما یعنی سلمان
یا مقداد در حدیث منهج المقال نیز همان است که شریف مرتضی تقریر آن کرده یعنی مقداد بر علوم سلمان
اگر مطلع شود و مکنونات خاطر سلمان بر مقداد عرض کرده آید مقداد کافر شود یعنی چنان در محبت و اخلاط و منهمک
گردد که دیگر از خدا و رسول و حدیث و قرآن و امامت ائمه هدی کاری باقی نماند یا از همین سبب تکفیر او نماید که بزرگان
گفته اند شعر اگر خود هفت سبع از بر بخوانی * چو آشفتی الف با تا ندانی چهارم آنکه ضعف ایمان
ابوذر و سلمان که مدلول روایات امامیه است و قبل زین از اصول معتبره ایشان گذشت شاید هنوز بر سامعه
بعض مذکور عبور نکرده فمن یهد الله یقیه من العمی و الضلال انجح پنجم آنکه اگر قول ثمانینی را در باره صحابه قلب
کنیم تصریح است که او را معتبر و مفتری بهم رسیده چنانچه بر دانشمندان عالم ظاهر است نموذج آن بعد کتابت

آدم

الهام تا طلبه علوم دینی تفصیل را ازان اجمال استنباط نمایند و آن اینست که اکثر روایا تیکه در باره
مطاعن و مثالب خلفای راشدین متکلمین امامیه ذکر میکنند اگر از احادیث است بظاهر معنی آن مخالفت امر
چیزی را است که معلوم و مقطوع است پس تاویل آن ضرور خواهد بود بعنوانیکه مخالفت واقع از میان برخیزد والا
ابطال آن واجب خواهد شد چه بالقطع از آیات قرآنی و احادیث متواتره رسول ربانی معلوم است
که اصحاب کبار از مهاجرین و انصار خصوصا خلفای راشدین از اهل نفاق نبودند و غلو در اسلام نداشتند
پس محال است که یکی مر دیگری را دشمن دارد و قد قال الله تعالی رحماء بینهم و غصب حق علی ابن
ابی طالب نمایند و خلاف اخبار الهی و کره الیکم الکفر والفسوق والعصیان عمل آرند و با یذاء فاطمه پردازند
پس آن روایات را بحالی فرود باید آورد که با همدیگر مخالفت باقی نماند چنانچه شراح حدیث اهل سنت در همه
متکلمین ایشان میکنند و غالبا که نظر با مثال این ابحاث صاحب منهج المقال بعد ذکر توجیهات شریف مرتضی
گفته فتدبر فی ذلک و شاید اگر در خاطر کسی خلجانی پیدا شود که افاده شریف مرتضی در باره کسانی است
بر روایات فریقین مقبول باشند و حال خلفای ثلثه چنین نیست گوئیم این هم هرگز بر ناظرین این اوراق
مستور نخواهد شد زیرا که مقتضای اصول و روایات امامیه بر صور خیالیه ایشان در باره خلفای ثلثه تفسیق ابوذر
و مانند اوست چنانچه سابقا در اتفاقا گذشت مع ذلک در مسلک اول واضح شده و درین اوراق نیز تقدیر ورست
بر زبان قلم حواله گشته که مناقب خلفای راشدین در کتب فریقین منضبط است و شیعه را از قبول آن بدلائل عقلی
و نقلی چاره نیست و اگر بنظر انصاف در قرآن مجید اندک غور و تامل بکار برند آیات بینات بسیار خواهند یافت
که اصل مذهب شیعه را بر می اندازد و تر و خشک ایشان را باقی نمی گذارد و کما مرت الیه الاشارة این جا حرف
تبصر شریف مرتضی مرتبط بود قدما را و نیز داد انصاف هم داده اند چنانچه اولیا شریف در کتاب نور از جلد دوم تا ذیل ذکر
بر دو آن پرداخته اند بهر آنکه ملخص مقال ذکر کنیم تا در چند سطر دیگر مقدار غور قدما مثل تبحر شریف مرتضی در فنون ادبیه
شود اول آنکه ابوذر مطلع علیه را که علم است فتل کند دوم آنکه مکنون قلب سلیمان بد ابکشند یعنی در کمان متعلم اندازد
اول ازان مهمل گفته که مستلزم تکرار بی نمک است و لفظ قتل بی محل چه مطلع بر قلب غیر نخواهد بود مگر عالم بالسرائر

وثانی را از آن مهمل قرار داده که نفاق سلمان لازم می‌آید و سوال سایل عود میکند زیرا که ظاهرش اخوت ابوذر
بود و باطنش کلفت و عضروند اصین النفاق انتهی و بر اهل فطانت مخفی نیست که چنانچه مجموع کلمات تحقیر جمعیت
مهملات شریعت را متفرق میسازد بعضی از ان بنیاد این تسویلات را نیز برمی‌اندازد و اما معاصرین
کمترین پس بعضی از آنها بمقتضای ناعاقبت اندیشی چنان افاده فرموده‌اند که مقصود آنست که اگر
ابوذر از حال ما فی قلب سلمان آگاه شود یعنی با دیگری گوید که فلان و فلان منافق‌اند و بهره از دین و ملت ندارند بلا مهلت سلمان
را بکشد انتهی درین صورت باید که اهل تبرا و تمامی علمای شیعه که نفاق و کفر اصحاب نبی خصوصاً
اخص ملازمین آنجناب را سخن تکیه خویش گردانیده‌اند بحکم این احادیث کشتنی باشند و ما اول بکفر خویش
فتوی دهد و خون خود را بدر نماید بهتر بدانکه وجودیه امامیه از امثال این احادیث مدعای خویش را باثبات
رسانیده‌اند چنانچه احقر الانام در رساله که در سنه یکهزار و دو صد و چهل و پنج هجری تائید صوفیه نوشته
و انکار شمس الدوله که هیچکس از متبحرین با سالک این مسلک نیست باطل نموده اشارتی بدان کرده و بنا بر احتجاج
بعضی از عمائد متعنا الله بطول بقائه و رفع تعطش بعضی از سرامد صوفیه قدست اسرارهم بر روایات قوم تکمیلش بعنوانی
نموده که با وصف قلت اوراق مشتمل بر مناقب این حضرات است که مزیدی بران متصور نباشد یعنی
قاضی در مجالس و مصائب نواصب اسرار کابر خود گواهی میدهد که مرتبه ایشان تالی ذوات عالی انبیا و ائمه است
و تشیع حقیقی بی اختیار تصوف از محالات و هم محتوی بعبارات شیخ بهائی در کرامات شان و آنکه سیر
طریقت برای وصول الی الحق و کشف مسئله وحدت وجود از ضروریات و هم منطوی بر تاویلاتیست که والد
ملا مجلسی در رنجخ و بازی صوفیه بجواب ملا طاهر قمی زیب رقم ساخته و هم محیط بر تصوف خواجه خواجگان شیعه
کلمات اوست که در رساله اوصاف تائید صوفیه صدور یافته و هم حاوی بر رد مزخرفات ملا طاهر
قمی و اتباع و اشیاع اوست که در باره تاویلات حدیث ابوذر و سلمان متفوه گشته و هم شامل بر اسامی
اکثری که متشیعین نامهای شان بکمال تعظیم بر زبان می برند و مصنفات شان برای تصحیح عقاید و اعمال
خویش بجان و دل میخرند و هم متضمن بر آنست که منتهای مراودت مومن جالسی در تالیف شهاب

ثاقب

تألیف یعنی اخراج بعضی از علمای شیعه از دائرهٔ تصوف و لعن او داعی کاذب که زنهار صوفی
نبودند بلکه فقط میلی و حسن ظنی بصوفیه داشتند و این نیز بجهت آنکه جماعت مذکور را صوفیه می‌پنداشتند
تا کارگاه مذهب اصولیه که جالسی مذکور در آخر اختیار آن نموده و نشو و نمای دنیوی بر و بال
ظاهری پیدا کرده چنانچه صور این مضامین در آئینهٔ حق نما منطبع است بتوسل این مقولات کاذبه برهم
نگردد و ادخال جمعی دیگر خصوصاً بعضی از اخباریه بدائرهٔ مذکوره که لوم و تعقطه آنها نزد او برابر نمود
و قول بعد قبول توبه ایشان حقیقة بنابر تعنت و عناد و دعوی حشر آنها همراه یزید و شمر و علیه لعنه زیاد
با یراد روایات اردبیلی در دیباچه ذوالفقار از دعاوی باطله و عذریست که بدتر از گناه توان شمرد
و از نجاست که بوجوه عدیده و نقوض سدیده که تلك عشرة كاملة عبارت از انست تمامی
خرافاتش فقط بجمع اقوالش بدخل مقدمات اجنبیه با فحش طرق بری منقلب گشته الی غیر ذلک من المباحث
لیکن چون اوراق محل این قال و مقال نیست ایراد این فضول را از باب فضول دانسته برسالهٔ مذکوره حواله
نمودم و بجان فقیر چنان مرتکز است که بواسطه بعضی از سرامد صوفیه و هم بعضی باز عما یذاکرین حضرت
خامس آل عبا که هم مذهب تشیع دارند و هم بنابر تصوف بملاحظه آن علی ما اخبر فی بعض الثقات خیلی جور شدند
سببا شنید بحضرت مؤلف و دیگر اکابر معاصرین فایز شده باشد پس ضرورت شد بدیهم باقی نمانده لهذا باز
بر اصل سخن میروم و میگویم که فاضل مازندرانی و ملا باقر مجلسی اصفهانی چارهٔ کار خود این ندیدند که بتسویل
و تاویل راهی دیگر بسلوک مفتوح فرمایند و آن این است که در احادیث معصومین که نفی مکالمه ملائک از سلمان
وارده شده مراد آنست که خدای تعالی بواسطه ملائک سخن بسلمان نمیگفت و انکار کلام و همزبانی فرشته
با سلمان مخالف بسیاری از احادیث معتبره است انتهی و سخافت و وهن این تاویل خود از کلام این
بزرگان که بلفظ الالهام و لفظ امکان آورده اند کما لا یخفی علی من طالع البحار و حیات القلوب و غیرهما واضح
پیداست هرگز این سخن ساز در ان روایات مشی نمیشود چنانچه از ملاحظهٔ حدیث جعفر مانند چشمهٔ خاور بعیت
و قد نقلته من علل الشیخ فیما سبق پس تناقض بحال باقی است و چون خصایص حضرات ائمه امجاد عمالا ناف المحاید

بجای خویش بلاریب ثابت است دریافت شد که احادیث مکالمه و محدث بودن سلمان محض از
مکذوبات و مفتریات قوم است که در توجیهاتش متاخرین ایشان بدعتها مخالفت ائمه مثل متقدمین
کینه گذار سینه فگار میشوند و کسبوداری البوار میروند و آصفی کسی از کمترین خلایق بروح پرفتوح ملا مجلسی و امثال
یا نجدیت اولیای ایشان عرضه نمی دهد که آیا کلام بواسطه فرشته مقرب در مرتبه کمتر است از آنکه بی‌واسطه
با و مکالمه فرمایند پس بسیاری از انبیا که غالباً کلام او تعالی می‌شنیدند از جناب پیغمبر ما صلی الله علیه و آله
و سلم که غالباً کلام مقدس بواسطه فرشته گوش میفرمود افضل باشند و لا یقول به عاقل مع ذلک چون
حضرات ائمه بالخصوص جناب امیر را بواسطه جبرئیل امین پیام و سلام حضرت رب العالمین عیاناً رسد و وحی
الهی با ایشان فایز گردد و هم بواسطه فرشته محادثت و مکالمت سرانجام یابد پس ختم نبوت چه کار
داشته باشد مع ان الامامة من حیث هی افضل من النبوة کما مر و از امثال این مقامات هر عاقل کودن
می‌تواند فهمید که عبدالله بن سبا راس و رئیس یهود اشقیا و اتباع و اشیاع او ارباب سمعه و ریا در اصول
عقاید کار خود را محکم کرده اند و بنیاد ضلال و تلبیس را العنوانی بهوس و مشید نموده که مقلدین ایشان
هرگز بکشف حقیقت آن نتوانند رسید الا من وفقه الله تعالی مثل الهارونی کما یلوح من دیباجه تهذیب
الطوسی مگر نشنیده که چون آن یهودی شقی و کور باطن غوی بچشم خود دید که سفیده صبح دین محمدی
از مشرق خلافت خلفای راشدین دمیده و آوازه فتوح و دولت و ترقی اسلام از هر طرف فرا رسید
طناب سرادقات سلاطین عالم از هم گسیخته و عمارات خواقین عجم فرو ریخته انواع مکاید و حیل
برای شکست اسلام و فتح کفار لیام برانگیخت و سودی بران مترتب نشد آخر باراده فتنه انگیزی
چنانکه صاحب مجمع البحرین اعتراف بآن کرده در لباس اسلام در آمد و از مذهب یهود بحسب ظاهر توبه نصوح
اختیار نمود باز بمقالات مرتضوی ظاهر کرد و داد غلو دادن گرفت و آنچه در یهودیت اعتقاد خود را
درباره یوشع وصی حضرت موسی علیه السلام ظاهر میکرد برای حضرت امیر تجدید نمود و اول کسی که
قول بفرضیت امامت بلا فصل آنجناب بر زبان آورد همین مفتری کذاب یهودی خانه خراب است که

ونیز اول کسیکه رسم تبرا در عالم پیدا کرد و گفت که خلفای ثلثه و اعوان و انصار ایشان لایق تولا
نیستند بلکه معادات ایشان از ضروریات است و مخالفین حضرت امیر کافرانند و بهره از ایمان ندارند
همین ملعون ابدی و مردود سرمدی است و از نجاست که بر السنه بنی آدم در اطراف و اکناف عالم شهرت تمام یافته
که مذهب رفض ماخوذ از یهودیت است فاضل استرابادی تا باسلاف خود بکمال سرور و انبساط و تطیب
خاطر این همه مطالب را در کتاب خودش یعنی منهج المقال فی تحقیق الرجال نقل میکند و بگشاده پیشانی
در تحریر آن مبادرت می نماید فانظر الی عبارته واشارته الکشی ذکر بعض اهل
العلم ان عبد الله بن سبا کان یهودیا فاسلم ووالی علیا وکان یقول وهو علی یهودیته
فی یوشع وصی موسی بالغلو فقال فی اسلامه بعد وفات رسول الله صلی الله
علیه واله وسلم فی علی مثل ذلک فکان اول من شهر بالقول بفرض امامة علی علیه
السلام واظهر البراءة من اعدائه وکاشف مخالفیه واکفرهم فمن ههنا قال من
خالف الشیعة اصل التشیع والرفض ماخوذ من الیهودیة انتهی کلامه جزاه
عنها وعن کافة المسلمین فی یوم التناد فانه قد افاد واجاد اما ادعای
تعلق علم سلمان باسم اعظم پس آن هم افترای عظیم است برای رفع شان سلمان معینه تا که برملا
منخواهد شد وجه مناقب و خصائص اصل همه که از دستهای مدعین مزید و لابرباد نخواهد رفت کتب ایشان موجود است
روایات ایمه ملاحظه نمایند که آیا این علوم مخصوص بحضرات معصومین است یا نه و بسیار از احادیث دلالت بر ان
دارد که اسم اعظم پیش از یکی نیست فقد بر قطع نظر از ین همه حدیثی دیگر بر نقیض دعوی ایشان کور باید شنید که سرگروه
جناب امیر را برای بیعت طلب کردند و حقوق او را غصب نمودند و آخر بنابر اشد ضرورت ملحاشه و دست به بیعت خلفا
دراز فرمود و تعلب سلمان میگردید که بالموصوف دانستن اسم اعظم چرا در دست مخالفین خود را ذلیل کرده بیک
گردش چشم میتوانند که تار و پود خلافت را برهم زنند و غاصبین ظالمین را رسوا کنند انتهی ملخص ما فی النجاسی
وغیره من الاسفار پس واضح شد که اگر او اسم اعظم را میدانست برای حفظ ناموس اهل بیت خصوصا

جناب سیدة النسا و حضرت علی مرتضی سطوت خلفا را باقی نمی گذاشت و معجزه باظاهر میکرد
بار خدایا اگر گویند که سلمان فارسی را اسم اعظم بعد ازین سانحه مخالفت مرتضوی حاصل شد چنانچه برادر صغیر
ایشان صدیق اکبر امامیه را بعد از مخالفت خدا و رسول و هجرت از مدینه قوت ایمان بدست آمد گاه گفت
و بر نجدیث فائده دیگر که بیخ و بنیاد مذهب قوم را میکند ترتب یافت که اگر حدیث طویل الذیل وصیت
را که در احادیث سابقه دارد گردم اصلی می بود استبعاد سلمان بجهت تقیه امیر و عدم منابذت
با خلیفه اول محال می نمود زیرا که حدیث مشار الیه بر خلاف قواعد شریعت غرا و درایت
عقلا دلالت بران می کند که از خلفای ثلثه هر ظلم و جور که صدور یابد بران صبر و سکوت باید کرد
و ورود در بیم نباید کشید و قد تقرر ان اهل البیت اصبر بما فی البیت و من قبل ذلک ان سلمان مجمع علم
الاول و الآخر عجب تر آنکه با وصف انتهاض دلیل عقلی و نقلی بر عدم حصول اسم اعظم بعضی از دستار بندان
طائفه مثل ملا طاهر قمی غیر او کما یظهر من رسالته گویند که نابر دانستن اسم اعظم حدیث لو علم ابوذر ما فی قلب
سلمان لقتله وارد شده و نبذی کمتر بن خلائق حیرانم که اسم اعظم اگر موجب محبت و صداقت نباشد
باعث کشتن این بزرگ عدیم المثال که خود جناب رسول صلعم مواخاتش با ابوذر غفاری بسته
و مراعات حق او را بذمه ابوذر واجب گردانیده چگونه خواهد بود و الحمد لله که ابوذر سر علوم مرتضوی
که بر اعتقاد شیعه باعث انتفاخ شکم مبارکش گردیده کما روی شیخ المشایخ فی علله و هذه عبارة
الحدیث قال امیر المؤمنین و اما کبر بطنی فان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم علمنی
بابا من العلم ففتح ذلک الباب الف باب و ازدحم فی بطنی فنفخت عن ضلوعی و فی روایت
والا از علیه السلام زیاده و نواب او هم درگذشته درانوقت کسی را از اهل بیت زنده نمیگذاشت و عجب نیست که باعث
مخالفت این بزرگان و سر باز زدن از اطاعت مرتضوی شاید مبنی بر همین رموز و اسرار امامت یا اسم اعظم باشد
و غایت استعجاب و استغراب ازینست که چون مخالفت و حروب صحابه از اهل جمل و صفین با حضرت
امیر المؤمنین نبود مگر بجهت خلافت و امامت کما قال الموفق مرارا و مقتضای اسرار و رموز

امامت نیست مگر همین قیل و قال و قیل و قال و جدال و آویختن یکی با دیگری پس حیرانم که اکنون
حضرات رفضه بکدام دلیل اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را بد خواهند گفت و در پی ایشان خواهند شد
و ابوذر و سلمان را از این عیوب پاک خواهند کرد بلکه می باید که اعتقاد نمایند که علم و عمل صحابه داشته باشند علاوه از
مطالعهٔ حدیثیکه در سابق از کتاب منهج المقال ایراد افتاد واضح می شود که اصحاب ثلثه امامیه با همدیگر صاف دل
غبار نبودند تا آنکه سلمان اگر بر علوم مقداد مطلع می شد تکفیر او میکرد و همچنین مقداد و از توجیه شریف مرتضی
که حالش در سابق بوضوح انجامید و بر ظاهر است که در حدیث شریف مذکور در بارهٔ سلمان و ابوذر قیل همدیگر
مرویست حیث قال فلا یجوز مع هذا للعلوم ان یعتقد ان الرسول یشهد بان کل واحد
منهما لو اطلع علی ما فی قلب صاحبه لقتله و هنوز نظر کمتر برین باید نمود که احدی از معتمدین امامیه قائل
باین معنی شده باشد که مقداد و ابوذر هم اسم اعظم را امید داشتند پس بمقابله همدیگر بر صور خیالیه ملا طاهر قمی و خوانساری
چگونه برین توجیه سخیف یعنی حصول علم اسم اعظم برای سلمان محمول توان شد که در اخبار موضوعهٔ مفتری
در وجود باید فان الدرایة خیر من الروایة اما حدیث جامعیت او بعلوم اولین و آخرین
پس مراد از آن علم حضرات انبیاء سابقین و سید النبیین باشد یا فقط علم آنحضرت و امیرالمومنین علی مرتضی علی
ای تقدیر لازم می آید که سلمان فارسی مجمع جمیع علوم انبیاء سابقین و لاحقین و ائمه معصومین باشد و خصائص
ائمه بالخصوص جناب مرتضی در هم شود زیرا که فقط علوم جناب امیر که آثار آن در ظاهر نیز بر اصول امامیه بروز
نموده زیاده تر از علوم انبیاء سابقین است چه انبیاء گذشته اقتباس انوار و علوم از اصل موضوع ائمه اثنا عشریه
از حضرات ائمه بالخصوص حضرت امیر نموده اند و وجود مقدس آنها به تبعیت ذوات مقدس ایشان بوده چنانچه روایات
صدوق و دیگر اکابر امامیه در معانی الاخبار و امالی و غیر آن نص در این امر واقع شده اند فما ظنک بعلومهما
جمیعا و بر متتبع این نصوص را نقل میکنند از انجمله آنکه اهل بیت علیهم السلام در تاویل این حدیث همین معنی
ارشاد فرموده اند که او جامع علوم پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و جناب امیر بوده و مراد از اول آنسرور است
و مقصود از آخر حضرت امیرالمومنین و حدیث دیگر در منهج المقال ثبت گردیده و از فضل بر شان ذات آن ...

گفته قال ما نشأ فی الاسلام رجل من سائر الناس کان افقه من سلمان
الفارسی وظاهر این حدیث که متبادر علی الاطلاق و مقتضی نسبت است ترجیح او بر جمیع افراد امت محمد
صلی الله علیه وآله وسلم و این جامعیت علوم مقتضی آن بود که آثار صوری هم برای سلمان فارسی مترتب
می شد عجب که دعوی این جامعیت در باره سلمان مذکور نمایند و به ترتیب آثار در باب حضرت امیر قائل
باشند پس گویا حضرات رفضه بنابر خوف و تقیه که از ذاتیات مذهب ایشان است بر زبان نیارند مگر در
حقیقت بفراخ حوصلگی سلمان فارسی بتقلید نبوی صلی الله علیه وآله وسلم و تنگ حوصلگی جناب مرتضوی
معاذ الله قائل اند که فقط تعلیم یک باب علم باعث انتفاخ البطن واقع شد بخلاف سلمان که مجمع علم اول و آخر
بود و جمله الآن کما کان معبر از حال او و طرفه تر آنکه از حدیث علت کبر البطن شریف مرتضوی صاف
پیداست که حضرت امیر قطره از دریا و بابی از علوم سید انبیاء حاصل شد و ابو جعفر کلینی امام المحدثین شیعه
بابی در کافی بروایت زراره که اصل ماده فتنه و فساد و بدعت و احداث در وقت خویش است و
ملعونیت او قبل از این از کتب معتبره امامیه نقلی شده و هم بروایت دیگران از ملحدین و مفترین منعقد کرده
امیر المومنین برابر علم سید المرسلین بود و هر دو نصف همدگر بود و العبارة هذه الباب التاسع
والاربعون باب ان الله عز وجل لم یعلم نبیه علما الا امره ان یعلمه امیر
المؤمنین وانه کان شریکه فی العلم و در همین باب حدیث آورده بروایت زراره الکفاعی رود
عن ابی جعفر قال نزل جبرئیل علیه السلام علی رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم
برمانتین من الجنة فاعطاه ایاهما فاکل واحدة وکسر الاخری بنصفین فاعطی علیا
نصفها فقال یا علی اما الرمانة الاولی التی اکلتها فالنبوة لیس لک فیها شیء واما الاخری
فهو العلم فانت شریکی فیه و اگر ازینها بخصوصیات غامض تمام لا اقل که حدیث انا مدینة العلم و علی
بابها الی غیر ذلک من الاحادیث بعد ورود امثال این مناقب سلمان فارسی و دعوی آنکه احدی در اسلام
افقه از وی بود و نیامده بلا شرکت و بدون معارض باقی نماند تا خصائص ائمه لاحقین که کمتر از مرتبه

جناب

جناب امیر را السنة متشیعین بودند چه رسد آدم بر هنیکه او از جهت عدم عصمت معقول باشد
و جوابش صریح تر می آید که او از جمله اهل بیت است این صغری قیاس قیاس باید کرد و کبری آنکه هر که چنین باشد
معصوم است لقوله تعالی ویطهرکم تطهیرا کما فی کتبهم الکلامیة التی صنفها اکابر الامامیة پس خاصه عصمت
هم لازم رفت و برین قدر مقصور نیست زیرا که خود علمای شیعه در صدد اثبات عصمت گشته اند نور الله
شهید ثالث در مجالس در ترجمه سلمان فارسی از شیخ الموحدین محمد بن العربی که مانند جمعی از علمای
خود او را از شیعه شمرده استدلال عصمت سلمان بکمال طیب خاطر و رضا نفس نقل کرده که لما کان
رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم عبدا محضا ای خالصا قد طهره الله تعالی و
اهل بیته تطهیرا واذهب عنهم الرجس وکل ما یشینهم فان الرجس هو القذر
عند العرب علی ما حکاه الفراء قال تعالی انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت
ویطهرکم تطهیرا فلا یضاف الیهم الا مطهر ولا بد ان یکون کذلک فان المضاف
الیهم هو الذی یشبههم فما یضیفون الی انفسهم الا من له حکم الطهارة والتقدیس
فهذا شهادة من النبی صلی الله علیه وآله وسلم لسلمان الفارسی بالطهارة والحفظ
الالهی والعصمة قال فیه رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم سلمان منا اهل البیت و
شهد الله لهم بالتطهیر وذهاب الرجس عنهم واذا کان لا یضاف الیهم الا مطهر مقدس
وحصلت له العنایة الالهیة بمجرد الاضافة فما ظنک باهل البیت فی نفوسهم
فهم المطهرون بل عین الطهارة انتهی تا کجا شرح تناقض و تهافت مقالات شیعه توان کرد
که یکجا قائل بعصمت سلمان نمیشوند و جائی دیگر روایات احداث و مخالفت او با جناب مرتضی علی
الاتصال وارد می نمایند و بر اہل حق ریشخند میکنند و بانگ بی هنگام میزنند مع ذلک بعد غور و امعان
معلوم میشود که بر اصول امامیه قائل بامامت سیزده کس باید شد زیرا که بحکم احادیث کافی باعتراف صاحب
شافی کما ستعرف ان شاء الله تعالی هر که از اهل بیت اوصی جناب پیغمبر است پس سلمان

فارسی ضرورست که ضمیمه امامیه اثنا عشر نمایند و بامامت ثلثه عشر قائل شوند و حالانکه بر اصول ایشان
مستبعد نیست مگر یا و ممکنی که باظهار امام اعظم علی و عمر او امامت سیزده امام در نسخه سلیم که اقدم و افضل از
همه اصول است کما سبق تقریر یافته ولیکن مشکل این است که برادر خرد ایشان صدیق اکبر شیعیان بموجب بعضی
از احادیث معتمده امامیه چنانچه عنقریب خواهی دانست انشاء الله تعالی نیز امیدوار است که بدائره امامت
داخل شود بلکه اگر شیعه گربه را بیارند و بصفت سیمی وقت مناظره رجوع نکنند نظر بانچه در حق گربه زرات
عینما یند زیاده تر بتوسیع دائره مذکور مائل شوند و سیمی حدیث الائمة فی باب الهره و انشاء الله المستعان
لیکن زید بن علی بن الحسین بر اصول این بزرگان بلا ریب مشرک و کافر است معاذ الله من ذلک چنانچه از مطالعه
شافی و بحار نیز ظاهر می‌گردد حیث قال مؤلفه ان من لم یعرف امام زمانه و اتبع الدعی
مشرک لیس بمسلم حقیقة و در بحار مجلسی از کتب صدوق ابن بابویه مروی است که زید وقت رحلت امام باقر از وی
استدعای امامت خویش کرد و گفت که پیروی حسن مجتبی کن و امامت بمن بده پس محال است که
مرتبه وصایت و امامت برای او متصور شود اگرچه برای گربه مسکین بلحاظ وصف عنوانی نزد خرفا
ممکن باشد لا حول و لا قوة الا بالله اما دعوی این معنی که در سه روحی جناب ختم المرسلین ص
مامور بسلام رسانی آدمی شد پس ظاهر البطلان است و محتاج به تنبیه نیست چه جناب آقا
ذلیل و برهان ملاحظه این احادیث بر اصول مصنوعه امامیه خارهای غصه در جگر می شکنند که برای
حضرت امیر کبیر سید الوصیین سند المتقین قائد الغر المحجلین که حدیث لحمک لحمی و دمک دمی در باره او
پیرایه ورود پوشد بلکه حق استادی او بر ذمه حضرت جبرئیل ثابت باشد صد بار هم امر این سلام و پیام صادر
نشود و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم هزاران مراتب از جانب پروردگار مامور بسلام رسانی بسلمان
فارسی باشد و قید الوف از لوامع صاحب قرانی ملا تقی اصفهانی مستفاد میگردد کما مر فی المسلک الاول
بار خدایا مگر چون حضرت جبرئیل نزد هر وحی بلا واسطه بجناب امیر مجیئا و ذهابا ابتداء و انتهاء میرسید
در مورد و بسر از میر ساند حاجتی بتوسط انبیا باقی نمانده بود اما روایت سلمان منا اهل

اہل البیت او من اہل البیت پس اگر حقیقتش مراد گیرند مقام کمال استغراب است
واستعجاب زیراکه حضرت ام سلمه با وصف ام المومنین بودنش بنص قرآنی و وفا و اخلاص او بحضرت
بخصوصًا در بارهٔ شهید طف از اول تا بآخر کما لا یخفی علی من تتبع افادات الکبری والمجلسی والکاشانی
تا آنکه بروایت شافی حامل وصایای سلطان کربلا بود و خطاب الٰهی باذات باشالش در جائیکه آیت تطهیر
وارد است تعلق دارد بالیقین خارج از اہل بیت باشد و در داخل کردن جناب سیدة النساء بضعه سید
الانبیاء در زمرهٔ مقدسه اہل بیت هنوز ریب و شک پیرامون اہل رفض گردد و مجوسی آتش پرستی که
گوشت و پوست و بلکه عظام بدنش تا مدتهای دراز از لوازم و عوارض آن مذهب نشو و نما یافته باشد
کما قال المخالفون فی حق الخلفاء الراشدین و من بعد از اسلام از عمده ترین مشاهد مشرفه که مدار فضیلت
واکملیت تواند بود محروم مانده و بزمان تا آخر بصحبت شریف نبوی رسیده و آخر الامر بمقتضای البقیه معنی نحو
که کل شی یرجع الی اصله بمجرد وفات سید کائنات تردد در بارهٔ حضرت امیر بهم رسانیده و وقت معهود
سر هم نه تراشیده باشد کما مر تفصیله در زمرهٔ قادسه اہل بیت داخل نباشد فاعتبروا یا اولی الالباب
و لو ان هذا لشیء عجاب اما دعوی اول پس ملاحظه کافی بطرز آن بسند و کافی و اما دعوی ثانی پس از کلام صاحب
شافی روشن میگردد حیث قال و یجیء فی الرابع والخمسین من الثامن و المائة ان اهل بیت
کل نبی اوصیائه و علی هذا یمکن ان یکون دخول فاطمة فی اهل بیته باعتبار
انها وسیلة وصایة اهل البیت کما مر فی توضیح آیة سورة الاحزاب و اولوا الارحام
بعضهم اولی ببعض فی شرح اول السابق و یمکن ان لا تکون داخلة فی اهل البیت
یعنی در حدیث پنجاه و چهارم از باب صد و هشتم خواهد آمد که اہل بیت هر نبی خلفاء او می باشند و چون جناب
سیده امام و خلیفه نمی تواند شد پس یا بدین اعتبار که مادر ائمه اطهار است و وسیله وصی بودن اوصیاست
ممکن است که او را در زمرهٔ اہل بیت بتکلف گنجانیم و ممکن است که در اہل بیت داخل نباشد انتهی خلاصه پس
عاقل تیزهوش مخفی نیست که قطع نظر از آنکه صاحب شافی هم بایراد لفظ امکان حکم بشرکت فاطمه ضعیف

دانسته حقیقة اشعار بران میکند که او خال او درین زمره از محالات است کما اشرنا الیه فی تخمیس مقاله زیراکه بحکم حدیث کاشف بودن شخص از اهل بیت مستلزم وصایت و خلافت است و این فرع و کورت است پس حکم باندراج او در اهل بیت از مستحیلات عقلیه و نقلیه خواهد بود وا ویلا وا مصیبتا که بعد ازین خرابیها نوبت اما سید دعوی مزید ولا اهل بیت در سر باشد عجب اینست که آنچه علمای اهل حق درباره تطبیق احادیث و تحقیق معنی اهل بیت گفته اند آنرا از باب مضحکات می پندارند و ازین مقامات بخاطر مخاطب فهیم مرتکز شده باشد که دعوی عصمت که بحسب ظاهر برای جناب سیده می نمایند و در اخراج او از زمره اهلبیت میکوشند محض برای ترتیب مقدمات مطاعن فدک بر خلفای راشدین است اللهم اهد قومی فانهم لا یعلمون معاذ الله که احدی از ائمه چنین کلام سخیف که باعث اخراج اهل الاصول السیان از اهل بیت باشد متکلم تواند شد که اهل بیت هر نبی فقط خلفا می باشند زیرا که قرآن مجید باین معنی ناطق است که ازواج انبیا علیهم السلام در اهل بیت شان منسلک اند اولم یروا الی ما قال الله تعالی فی کتابه المجید حکایة عن الملائکة المقربین حین خاطبوا سارة زوج ابراهیم الخلیل علیه السلام اتعجبین من امر الله رحمة الله وبرکاته علیکم اهل البیت انه حمید مجید پس معلوم شد که برای دشمنی امهات المومنین و بغیضه سید کائنات اینهمه خرافات را بآن طیبین و طاهرین نسبت کرده اند اینهمه که گفته شد حال شق اول بوده واگر مقصود ازین حدیث و لو بتاویل بعید آنست که سلمان از خواص شیعه اهل بیت است و طینت او از طینت شیعه ائمه چنانچه روایت صاحب بصائر الدرجات از حضرت امام صادق باین ناطق است کما سیجی انشاء الله تعالی یا گویند تعداد او درین زمره مقدمه از جنس است که در حق کریه از امام صادق علیه السلام در تهذیب طوسی مروی است ان علیا علیه السلام قال انما هی من اهل البیت پس برین تقدیر علمای طائفه کافة اجمعین من القدما و المتاخرین که در باب ذکر خصائص حضرت سلمان فارسی هستند و میخواهند که او را بوسیله حدیث مذکور بعرش برین رسانند کما اشرنا الیه لامحاله از حمقا و سفها معدود خواهند شد بلکه در سلک مجانین

منسلک

ملک خواهند کرد زیرا که معنی اول بر دیگران از شیعیان مزعومی الیه نیز صادق می آید و خصوصیت
او درین امر باقی نمی ماند و معنی ثانی بجدی مستدل است که اخس حیوانات مثل سگ و گربه در آن
مشترک گشته اند پس فضایل برذایل مبدل شده چنانچه در تمهید اشارتی اجمالی رفت آمدیم بر ذکر
حدیثی که دلالت بر دخول ابوذر غفاری که حالش از اصول شیعه مفصلاً درین مسلک شنیدی بر زمره
مقدسه اهل بیت دارد پس بدانکه ورام بن ابی فراس در جامع خویش و شیخ ابو علی طبرسی در مکارم الاخلاق
مرسلاً و مسنداً آن را روایت کرده اند واللفظ للثانی کما لا یخفی علی من نظر الی عین
العبارات للفاضل المجلسی یقول مولای ابی طول الله عمره الفضل بن الحسن هذه
الاوراق من وصیة رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لابی ذر الغفاری التی اخبرنی
بها الشیخ المفید ابو الوفا عبد الجبار بن عبد الله المقری الرازی والشیخ الاجل الحسن بن
الحسین بن الحسن بن بابویه اجازة قالا املی علینا الشیخ الاجل ابو جعفر محمد بن الحسن
الطوسی واخبرنی بذلک الشیخ العالم الحسین بن الفتح الواعظ الجرجانی فی مشهد الرضا
علیه السلام قال اخبرنا الشیخ الامام ابو علی الحسن بن محمد الطوسی قال حدثنی ابی الشیخ
ابو جعفر قال اخبرنا جماعة عن المفضل محمد بن عبد الله بن محمد بن المطلب الشیبانی
قال حدثنا ابو الحسن رجاء بن یحیی الکاتب سنة اربع عشرة وثلثمائة وفیها مات
قال حدثنا محمد بن الحسن بن المیمون قال حدثنی عبد الله بن عبد الرحمن الاصم عن الفضیل
بن یسار عن وهب بن عبد الله قال حدثنی ابو حرب بن ابی الاسود الدئلی عن ابی الاسود
قال قدمت الربذة فدخلت علی ابی ذر جندب بن جنادة رضی الله عنه فحدثنی ابوذر
قال دخلت ذات یوم فی صدر نهاره علی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فی مسجده
فلم ار فی المسجد احداً من الناس الا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم وعلیاً علیه
السلام الی جانبه فاغتنمت خلوة المسجد فقلت یا رسول الله بابی انت وا

امی اوصنی بوصیة ینفعنی الله بها فقال نعم واکرم بک یا اباذر انک منا اهل
البیت الی آخره بلفظه اما حدیث علوی که طینتش از طینت ما ست الی
آخره پس درین صورتیکه مراد ازان غیبت عدم اختلاط خمیر نواصب باشد مسبوق الکفر بودن شان چنانچه حدیث
شیخ المشایخ ابو جعفر قمی از امام کاظم علیه السلام ناصر ان انست و ستعرف محصله انشاء الله تعالی لا معنی له
مع ذلک صدور مخالفت مرتضوی از وی که بتواتر معنوی رسیده وقدم مرار اگرچه معنی دارد نه بینی که در مسلک اول
ذیل حدیث طینت بتفصیل تمام گذشت که اتحاد طینت موجب عصمت نیست مانند عصمت ائمه و وجه عصمت ائمه
همین ست که از طینت پاک و پاکیزه پیدا شده اند که از علیین بهم رسیده و اصلا و قطعا خلطے دران واقع نشده و اگر در
معنی حدیث تصرفی بکار برند حدیث امام صادق را از بصائر الدرجات نقل فرمایند که مولف آن بطریق معتمد از
فضل بن عیسی روایت مے کند که من همراه پدر خود شرف حضور بجناب امام صادق علیه السلام دریافتم پدرم از
او پرسید و گفت که درباره حدیث نبوی یعنی سلمان منا اهل البیت چه میفرمائی فرمود صحیح است گفت یا سلمان از
از اولاد عبد المطلب بود که او را در اهل بیت فرمودند حضرت ارشاد نمود که او از ما اهل بیت است باز گفت که از
اولاد ابو طالب بود باز همان جواب شنید و از فهم این نکته عاجز گردید پس فرمود که مقصود حدیث ندین نقی و نیاید
ایزد تعالی خمیر ما را از علیین پیدا کرد و خمیر شیعه را کمتر ازان پس بدین جهت پس با این معنی از اهل بیت اند الی آخر الحدیث
ملخصا پس دعوی رفعت منازل و عظمت مراتب و طهارت و عصمت سلمان بلکه استدلال از مثال این حدیث
بر عصمت احدی از ائمه صورت نخواهد بست زیرا که همین احتمال در احادیث دیگر که طینت ائمه از طینت پیغمبر خدا است
جاری خواهد شد و صدور معاصی و ارتکاب آثام از حضرت سلمان ضروری خواهد بود گو بر اصول حضرات امامیه عدلیه
عذاب و نکال و عقوبت و وبال این همه بر اعناق اهل حق واقع شود زیرا که از حدیث طینت هویدا و روشن گشته
که طینت شیعه با طینت نواصب منتشر بلکه مخلوط شده و بر محوضت و صرافت خویش باقی نمانده و محال
است که مقتضای خصوصا مقتضای طینت نواصب که مخالفت و عداوت ائمه اهل بیت است انفکاک یابد پس
جلائل مناقب و فضائل شان عاید شد و درین معنی گناه از شیعه باشد و از اهل حق بجا داشتن آن

گرفتار آیند حکایاتی عجیب و غریب در کتب نظر فاوند ما بنظر احقر الناس در آمده بر ذکر حکایتی از آن
براعات ادب و رعایت ایجاز مبادرت مینمایم **حکایت لطیف** امیرزاده را شنیدم که بمزید حسن و جمال و لطافت
و اعتدال انصاف داشت چنانکه گفته اند **شعر** مگر بلا آنکه بر آسمان گر نشین بحسن طلعت او بر زمین نخواهد بود
اتفاقاً یکی از اوباش را هوای وصالش در سر و آتش عشق در جگر افتاد و آناء اللیل و اطراف النهار آب
از دیده میریخت و خاک حسرت بر سر میبخت و چندانکه وسیله کار می جست نمی یافت و هیچ تدبیری
مفید مدعا نمی افتاد قضا را در چین یاس یکی از دوستان صداقت اساس گفتش که اگر نام فلان را
وظیفه کنی و ورد زبان سازی برآید کامت که ظاهر اخارج از لقعه امکانست آسان گردد القصه آن بینوا
که آن چون مسخر شد و گفت که من و بیکر آهو که در چستی و چالاکی و خوبصورتی مثل عنقا باشد متمثل می شوم باید که
مراد رنظر محبوب خود جلوه دهی چون تعطش تمام بخریدن من او را بهم رسد تو انکار کن تا آنکه خلوتی خالی از اغیار بدست
آید و کام دل بخوبترین وجوه گرفته شود الغرض آن بیدل حلقه رسنی بگردن آن آهو محکم بسته و سر رسن بدست
گرفته نزد امیرزاده حاضر شد بمجرد نظاره آهو دل از دست داد و این مرد راه خویش گرفت امیرزاده
پرستاران و موالی خویش را بانگ بر زد که از جای خویش مجنبید خود در عقبش دوید تا آنکه خلوتی خالی از
اغیار بهم رسید و دست صیاد حب آهو بجنای مدعا رنگین گردید **شعر** گل از غنچه خندید و در سفته شد و سخن این
که در پرده چون گفته شد + راوی گوید که چون زمام اختیار آهوی عنقا نما بدست این غزال رعنا افتاد بکمال
شادمانی بسوی مشکوی خود خرامید هرگاه قرب مسافت رود اد آهو بشکل پیرمرد ریش درازی در آمد و فریاد بر آورد
که ای معاشر عقلا بداد من رسید این سانحه عجیب را ببینید که فاسقی بدگهر با این نازنین پسر جمع شود و حلقه رسن
باین چستی در گردن من بیگناه افتد غریو از خلق بر خاست نعره قاه قاه الشیان بفلک اطلس رسید بالجمله چه حد
طینت خصائص ائمه در باره عصمت و ما یتعلق بها از دست میرود یا اختصاص حضرت سلیمان باطل و بی
اصل می شود فاختاروا ایهما شئتم یا معاشر المتشیعین وان سمعتم موعظتی فی تذکیری
بآیات الله تعالی و احادیث رسوله بدر الدجی نور الهدی فعلیکم باتباع اهل بیته

الطاهرین والتشبث باذیال الائمة الصادقین والخلفاء الراشدین فان ذلک هو الم
العظیم ولا تمیلوا الی من تخلف عنهم مقصرین غیر ملحقین محدثین غیر محدثین فان ذ
هو الخسران المبین اما قضیهٔ اشتیاق جنت و عشق و عاشقی او باجنت سلمان
پس مقام عبرت و حیرت است که آیا این شوق که جنت را نسبت بسلمان فارسی رو داد در زمان نبوی بود
یا وقتیکه او مرتکب احداث و ابتداع و مصدر تقصیر در حقوق اهل بیت جناب محمد مصطفی صلی الله علیه و آله
شد و سرپرستی خلفا بکار برد چنانکه دانستی در بن اول آن عشق سلمان بجنت زیاده تر بود یا بالعکس نیز
در حیرتم که مراد ازین جنت باغهای قوم ثمود و عاد است چنانچه باعتقاد ناپیه در اعتقادیه او از جنت
آدم علیه السلام باغهای دنیا مراد است اگرچه جمعی از امامیه در نیا بتوقف می کنند کما فی منهج السداد و
بسیاری از مفسرین ایشان اعتقاد آن دارند که بهشت آدم بهشت خلد بود که اهل ایمان بجزای اعمال خویش
در عالم آخرت در آن داخل خواهند شد کما فی بحار المجلسی و غیره یا مقصود ازین جنت لو لضرب من التاویل
اعراف خواهد بود علاوه مقصود واضح حدیث اشتیاق که بهشت بعد از ایمان خدا و رسول بسلمان
مشتاق تر است نص صریح درین است که او هدم اساس خصائص جناب امیر المومنین را قصد نموده زیرا که
لفظ بعد بتصریحات مولف رساله در بعدیت متصله حقیقت واقع شده و بر ظاهر است که مقتضای منقبت
نیز همین است و عیان است که تا کار از اصل بر اید صیرورت بسوی فرع روا نباشد و کفی به شهیدا علی
بطلانه والحمد لله که حدیث من ضحک ضحک بر حال امامیه منطبق شد اما خبر حکومت را نی او بر
ملک الموت پس آن نیز هادم خصائص شیر خدا است مجال متبدعین و محدثین است که بر ملائک
مقربین و ملا اعلی خصوصا ملک الموت قابض الارواح حکم فرمایند از عقل و دانش بس دور و به سفاهت و خفت
رای بیه نیز نزدیک است همزبانی با ملائک مقربین معصومین صادقین اختصاص یافته دون غیرهم سلمان را چه
یارا باشد که با فرشتگان ملاقات کند و با ایشان حرف زند چه جا حکم رانی کما لا یخفی علی الافاضل
والاعوانی و متبوهم نشود که این کلمات از قسم احتمالات عقلیه است با حادیث اهل بیت نبوی موکد و مشید

نیست

...ست فی ...را. در سابق ثبت گردید که جناب سید انبیا و اوصیا او تایید و تلبیس محتضرین از طایفه
متشیعین می نمایند و تازه تر اینکه در تفسیر امام باقر علیه السلام مرویست انّ المؤمن الموالی لمحمّد و آله
الطّیّبین المتّخذ لعلیٍّ بعد محمّدٍ امامه الّذی یحتذی مثاله و سیّده الّذی یصدّق
اقواله و یصوّب افعاله و یطیعه بطاعة من یندبه من اطائب ذرّیّته لامور الدّین
و سیاسته اذا حضره من امر الله تعالی ما لا یردّ و نزل به من قضائه ما لا یصدّ و حضره
ملک الموت و اعوانه وجد عند رأسه محمّداً رسول الله صلّی الله علیه و آله و سلّم و من
جانب آخر علیّاً سیّد الوصیّین و عند رجلیه من جانب الحسن سبط سیّد
النّبیّین و من جانب آخر الحسین سیّد الشّهداء اجمعین و حوالیه بعدهم خیار
خواصّهم و محبّیهم الّذین هم سادة هذه الامّة بعد ساداتهم من آل محمّد صلّی الله
علیه و آله و سلّم ینظر العلیل المؤمن الیهم فیخاطبهم بحیث یحجب الله صوته عن آذان
الحاضرین کما یحجب رؤیتنا اهل البیت و رؤیة خواصّنا عن اعینهم لیکون ایمانهم
بذلک اعظم ثواباً لشدّة المحنة علیهم فیقول المؤمن بابی انت و امّی یا رسول ربّ العزّة
بابی انت و امّی یا وصیّ رسول ربّ الرّحمة بابی انتما و امّی یا شبلی محمّد و ضرغامیه و ولدیه
و سبطیه یا سیّدی شباب اهل الجنّة المقرّبین من الرّحمة و الرّضوان مرحباً بکم
معاشر خیار اصحاب محمّد و علیّ و ولدیه ما کان اعظم شوقی الیکم و ما اشدّ سروری
الآن بلقائکم یا رسول الله هذا ملک الموت قد حضرنی و لا اشکّ فی جلالتی فی صدره
لمکانک و مکان اخیک فیقول رسول الله صلّی الله علیه و آله و سلّم کذلک هو ثمّ یقبل
رسول الله صلّی الله علیه و آله و سلّم علی ملک الموت فیقول یا ملک الموت استوص بوصیّة
الله فی الاحسان الی مولانا و خادمنا و محبّنا و مؤثرنا فیقول له ملک الموت یا
رسول الله مره ان ینظر الی ما اعدّ الله له فی الجنان فیقول له رسول الله صلّی الله علیه

والقوم النظر الى العلو فينظر الى ما لا يحيط به الالباب ولا ياتي عليه العدد والحساب
فيقول ملك الموت كيف لا ارفق بمن ذلك ثوابه وهذا محمد واعزته زواره يا رسول الله
لولا ان الله جعل الموت عقبة لا يصل الى تلك الجنان الا من قطعها لما تناولت روحه
ولكن يخادمك ومحبك هذا اسوة بك وبسائر انبياء الله ورسله واوليائه الذين
اذيقوا الموت بحكم الله تعالى ثم يقول محمد يا ملك الموت هاك اخانا قد سلمناه اليك
فاستوص به خيرا ثم يرتفع هو ومن معه الى روض الجنان وقد كشف من الغطاء والحجاب
لعين ذلك المؤمن العليل فيراهم المؤمن هناك بعد ما كانوا حول فراشه فيقول يا ملك
الموت الوحا الوحا تناول روحي ولا تلبثني ها هنا فلا صبر لي عن محمد واعزته و
الحقني بهم فعند ذلك يتناول ملك الموت روحه فيسلها كما يسل الشعرة من الدقيق وان
كنتم ترون انه في شدة فليس هو في شدة بل هو في رخاء ولذة الى آخر الحديث
بطوله و در تفسير مسعود عياشي از عبد الرحيم روايت است قال قال ابو جعفر عليه السلام انما احدكم
حين يبلغ نفسه ههنا ينزل عليه ملك الموت فيقول اما ما كنت ترجوا فقد اعطيته
واما ما كنت تخافه امنت منه ويفتح له باب الى منزله من الجنة ويقال له انظر
الى مسكنك وانظر هذا رسول الله صلى الله عليه واله وسلم وعلي والحسن و
الحسين عليهم السلام رفقائك وهو قول الله الذين امنوا وكانوا يتقون لهم البشرى
في الحيوة الدنيا وفي الاخرة و محاسن اين روايات از محاسن برقي كالبرق اللامع او مطالعه
دعوات قطب الاقطاب ابا ميه نيز موید این مدعا است و در تصانیف امام اعظم طوسي از بعض
ثقات مرويست قال قلت لابي عبد الله عليه السلام جعلت فداك يا ابن رسول الله
هل يكره المؤمن على قبض روحه قال لا والله انه اذا اتاه ملك الموت لقبض روحه
جزع عند ذلك فيقول له ملك الموت يا ولي الله لا تجزع فوالذي بعث

محمداً صلّى الله عليه وآله وسلّم لأنا أبرّ بك وأشفق عليك من والدٍ
رحيمٍ لو حضرك، افتح عينيك فانظر، قال: ويمثّل له رسول الله صلّى الله عليه
وآله وسلّم وأمير المؤمنين وفاطمة والحسن والحسين والأئمّة من ذرّيّتهم
عليهم السلام إلى آخر الحديث. هرگاه جناب پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم وائمه هدی بمقتضای
این احادیث برای تبشیر وازالهٔ خوف ملک الموت بر بالین محتضر تشریف آرند وخود حضرت قابض الارواح
ودیگر ملائکه مقربین بشارتها دهند وگویند که امروز امید بسته تو بر آمد وخوفیکه در جهان فانی داشتی یکسر
ازان نجات یافتی درهای بهشت برای تو کشاده واسباب عیش جاودانی همه آماده اینک سرور انبیا وسید
اوصیا وحسن مجتبی وحسین شهید کربلا برفاقت تو حاضر اند چشم خود بکشا وبسوی ایشان نظر نما سوگند بخدای
احدیست که محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم را بتمامی عالم برسم رسالت فرستاده که من از پدر تو شفیق تر ورحیم
ترم زینهار خوف مکن ومحزون واندوه را بخود راه مده چگونه رفق ومدارا نکنم درباره کسیکه جنت را برای وی
بیارایند وانواع نعیم ولذاید عظیمه را برای او مهیا نمایند وسید النبیین واوصیای وی برای زیارتش قدم
رنجه فرمایند ومحتضر هم باین بشارات یقین ووثوق واعتقاد جازم حاصل کند وبحضرت عزرائیل گوید که اکنون
در قبض روح من تاخیری مکن تا همراه این بزرگان بروم وبمنتهای آرزوی خویش رسم وانچه درباره
او شاید خود جناب پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم بی کم وکاست ارشاد نماید پس خدا را ساعتی سر
بگریبان فرو برند که شفاعت سلمان درباره این برادر محتضر که لامحاله از شیعیان خواهد بود وامر کردنش
بملک الموت که عطوفت بحال او فرماید کجا گنجایش دارد واز نجاست که جواب ملک الموت دلیل قوی برآنست
که این سفارش محض عبث وفضول واقع شده کما عرفته فی الصدر واگر احادیث ترتیب کتب اصول اربعه بر
تفصیل آن مشتمل است ملحوظ داریم یعنی ائمه لاحقین واحد بعد واحد بسابقین میرسانند تا آنکه حضرت امیر
بجناب پیغمبر عرض میکنند که محتضر از شیعیان من است وآنحضرت بجبرئیل سفیر ما بود او بملک الموت درباره
او ملاطفت ووصیتی نماید پس این سفارش فضولی سلمان زیاده تر ننگ میشود واز نجاست که حکما گفته

اند شعر چو کار بی فضولی من بر آید ٭ مرا در وی سخن گفتن نشاید ٭ بار خدایا
مگر سلمان امامیه هنوز معرفتی باین احادیث معتبره نداشته باشد پس حدیث جامعیت او علوم
اولین و آخرین و آشکار او نهان نیست و نابود میگردد و بر تقدیر معرفت سخافت و خرافتش در تاویل
و تحریف اخبار معصومین کما لا یخفی علی من طالع افادات الشریف المرتضی وما قال متاخروهم فی کشف
تلمیعاته و تلبیساته لازم می آید پس در حقیقت اینهم لوالفضولیهای سلمان مکذب این احادیث است که
بسیاری از متبحرین قوم دعوی تواتر و استفاضهٔ آن دارند کما لا یخفی علی من درس الفصول و غاص فی
البحار و جرات و جسارت سلمان فارسی تقدیم او بین یدی الله و رسوله شاهد بران است که او با وصف رفع
حجاب غیر از ملک الموت و اعوانش کسی را از جناب سید المرسلین و اهل بیت طاهرین بچشم باطن ندیده و الا
نقل پس قاعده کلیه حضور این بزرگان برای تبشیر شیعیان را سلمان منتقض شد و معلوم گردید که بشوایان
امامیه هم برای تسلیه قلوب خواص و عوام انواع مکیدت و عجایب فریب بر روی کار آورده اند و مسائل رجعت
و مانند آن نیز برای تفریح خواطر متعلدین خویش بر ساخته اند چنانچه از شرح اربعین مجلسی بر آن اذکیا روشن
میشود با خیلم احداث و عیار ابتداع سلمان کما لطق به اخبارهم و قد عرفت سابقا نگذشته که او برویت
این بزرگان فایز شود بالجمله حالیا علمای طایفه دست ازین روایات متواتره بردارند یا از منقبت
سلمان سرتابند و قاعدهٔ اصول بلکه حدیث رسول مقبول مَنِ ابْتُلِیَ بِبَلِیَّتَیْنِ یَخْتَارُ اَهْوَنَهُمَا
مقتضی امر ثانی است و سر رشتی بنوعیکه بادم فضایل و خصایص امامیه شود ناظر او است آری کار
مخلصان همین است شاباش و صد آفرین اما حدیث مروی امامیه در باب لقب او
که سلمان فارسی نباید گفت بلکه او را السلمان المحمدی یاد باید کرد چنانچه در تمهید اشاره
بدان نمودم دلتنگی امامیه باستماع لقب مشهور و نسبت انکار مجوسیتش بجناب پیغمبر صلی الله علیه و آله
و سلم چنانچه از روایت امام اعظم طوسی صاحب اختصاص هویدا میشود پس کذب بین و افترائی
است مبین اول تفصیل این روایت کنم باز بجواب اجمالی اشاره نمایم پس باید دانست که در کتاب

به قصاص سند معتبر از امیر المومنین در فضایل سلمان منقول است در اثنای آن واقع شده که روزی
نزد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم حاضر شدم و سلمان در خدمتش نشسته بود اعرابی آمد و او را دور کرده
بجای او نشست حضرت در غضب شد از غضب فضایل او یاد فرمود که دور میکنی مردی را که جبرئیل از جانب حق
مرا سلام رسانید و او را ماموم ساخته اعرابی گفت بخیالم در نیاید که این مراتب برای مجوسی مسلم باشد حضرت
برآشفت و فرمود که شرک سلمان تقیه بوده انتهی ملخصا مختصرا بر عارف بصیر و متوقد خبیر که سرمه بصیرت
بچشم خود کشیده و بقوت قدسیه بحقایق امور آشنا گردیده مخفی نتواند بود که واضعان این حادثه
را غرض خوشامد و لقب سلمان در راوان حکومتش چیزی دیگر غیر از بر هم کردن امور دینی منظور نبوده مقصود
اصلی شان این است که او را از عیب مجوسیت پاک سازند و لقب مشهور یعنی لفظ فارسی که در مجوسیت
او ما منصوص صحیح است بلقب دیگر مبدّل فرمایند چنانچه در مقدمه ممهده سمت ذکر یافته که نهر سندان
زمان فراخور سلطنت و حکومت شخص چه مناقب و مدایح که مجعول و مفتری ملمی نمایند اگر روایت نفی
از لقب مشهور مجعول و موضوع نباشد معصیت و منقصت ائمه بر اصول امامیه لازم می آید و معنی
عصمت مرعو بر هم میخورد چه قبل ازین بارها دانستی که نهی بر تصریح اکابر طایفه وارد نمی شود مگر بر معصیت و
صدور لقب مشهور منهی عنه از حضرات ائمه بیش از بیش در احادیث متشیعین وارد است نه بینی که در حدیث
کاظمی که شیخ المشایخ آنرا روایت نموده لقب مشهور موجود است همچنین در حدیثیکه ابن شهرآشوب درباره
عبارت نامه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که بسفارش اقارب سلمان نوشته رقم فرموده و باعتراف متشیعین
مذکور هنوز آن نامه کرامت شمامه در دست اولاد او یافته می شود و قس علی هذا در روایت کشی که
تعلق باخبار واقعه کربلا و نهروان دارد و همین منوال است قصه امامی در تفسیر امام حسن عسکری
علیه السلام زیرا که عنوانش اینست اَنَّ سَلمانَ الفارسیَّ مَرَّ بقومٍ مِنَ الیهودِ فسألوهُ اَن یَجلِسَ
الیهم و یُحدِّثَهم بما سمعَ مِن محمدٍ صلّی اللهُ علیهِ و آلهِ و سلّمَ فی یومِه هذا فجلسَ الیهم لحرصِه
علی اسلامِهم فقال سمعتُ محمداً صلّی اللهُ علیهِ و آلهِ و سلّم یقولُ اَنَّ اللهَ عزَّ و جلَّ [illegible]

باقر مجلسی اگرچه در ترجمهٔ این حدیث در حیات القلوب لفظ مذکور نیاورده لیکن در اصل تفسیر که نسخهٔ قدیم
آن بکمال صحت و تحشیه نزد فقیر موجود است واقع است کما مرّ آنفا و برین نمط بهت روایتیه صاحب اختصاص سند
معتبر کما اعترف المجلسی و شاکل این حدیث است روایت کتاب فضل بن شاذان بن جبرئیل در بارهٔ موت
سلمان که بر عجایب و غرایب مشتمل است و از اطول احادیث این باب است و اگر اندک تصفّح روایات باقی
یا ادنی غور و امعان در آنچه مذکور شد کرده شود واضح گردد که حضرات بالغین باختیار خود درین معصیت عظیم
شریک شده اند و بر زعم شیعین مورد نزول آیت کریمهٔ أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ
أَنْفُسَكُمْ وَأَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ گردیده ولا یخفی علی من درس کتب
القوم و وقف علی تصریحاتهم انهم یقولون ان اصحابنا لم یعتبروا فی الاخبار الا بما صدر من
الائمة الاطهار وما روی عن واحد منهم روی عن کلهم اجمعین وکل ما هو
منقول منهم صدر من خاتم النبیین وفیما ذکرته سابقا ولاحقا کفایة للطالبین فهدایة
للمسترشدین و هرگاه حال ائمه چنین باشد حال علما طائفه ناگفته به چه هنوز لقب مشهور بطبق مثل
جمهور که فلان فر من المطر و وقف تحت المیزاب بالسنه نالائق ایشان دائر است چنانچه بمطالعهٔ
اکمال الدین و عیون و علل شیخ المشایخ و کتاب غیبت امام اعظم طوسی و نعمانی و احتجاج طبرسی و مجالس
و بحار مجلسی بدلیل است روشن آمده هر روایت انکار محو سیئات اوس میگوییم که اگر مقصود از نفی شرک
است مطلقا دعوی این معنی است که طینت او از عین طینت ائمه بهم رسیده و کاهلی و مثل جنابات
علیه السلام مستوجب الکفر نبوده پس با قطع نظر از آنکه در باب سبق گذشت حدیث کاظمی که راوی آن شیخ ابن
بابویه است منافی آن است و اینجا محض روایت طویل الذیل که جا با انکار خواهد آمد وارد میکنیم که جناب
رضی الله عنه نزد بعضی از اصحاب که در مقبرهٔ منورهٔ پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم گرد آمده بودند قصهٔ اسلام سلمان
فارسی پرسیده عرض کردند که هرگز نگفتنی است لیکن چون امتثال اجب است میگویم که در وطن خود یعنی شیراز همراه پدر
به عیدگاه رفتم اتفاقا از صومعه آواز راهبی شنیدم اشهد ان لا اله الا الله وان عیسی روح الله وان محمدا

حبیب الله

حبیب الله بلند می گرفته صبر و قرارم در ربود و از آفتاب پرستی بیزارم کرد بعد رجوع دیدم نامه را در سقف
خانه آویخته اند و گفتند همین وقت پدید آمده گرد ش نگرد و الا پدرت خواهد گشت چون خفتند بعبارت عربی
ملهم شدم در نامه بعد اوصاف آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم نوشته بود که ای روزبه تو وصی عیسی هستی ایمان
قبول کن و مجوسیت و کبری بگذار مادر و پدر هر چند اصرار و الحاح نمودند لیکن از شرک سر باز زدم تا آنکه بقتل من
متوجه شدند و در چاه تنگ و تاریک محبوس کردند و بعد از مدت طویل روزی بتوسل نام نامی آنحضرت صلی الله علیه و آله
و سلم و امیر المومنین علیه السلام نجات یافته تا دو سال نزد راهبی بودم آخر لوحی بمن داد و حال من در آن
یاد کرد بذریعه آن نزد راهب انطاکی که بشارت قدوم آن سرور علیه الصلوة و السلام بود دو سال بسر کردم
پس مرا براهب اسکندری سپرد بعد دو سال اجلش نیز فرا رسید بدستور تقدیم گفتم مرا که میسپاری گفت ظهور
خاتم نبوت قریب رسیده در بلاد حجاز او را طلب کن لیکن کار دانی بطور خادمان روانه شدم گوسفندی را
بر رسم کفار قریش کشتند و کبابش خوردند من از صحبت کباب و شراب پیچیدم اراده بکشتنم مصمم کردند گفتم
بندگی شما اختیار میکنم مرا به سیصد درهم بدست یهودی فروختند قصه محبت حضرت رسالت و جناب ولایت
با او گفتم بغایت گرم شد و گفت که از شام تا صبح پشته های ریگ که بردم سر بآسمان کشیده بجای دیگر
نقل کن و الا ترا خواهم کشت در اثنای این رنج و تعب دعا کردم فورا بادی تند وزید و مقصود حاصل شد
یهودی چون صبحدم ساحت خود را مانند فلک اطلس مصفا می بیند مرا جادوگر نسبت میکند و بدست زنی
میفروشد که باغ خود را بمن تفویض می نماید روزی در آن باغ جناب پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم با اصحاب
کبار تشریف داد طبقی از صدقه خرما باجازت خاتون پیش بردم اصحاب میخوردند حضرت و اقربایش دست
تناول نمی بردند دانستم که علامتی از علامات پیغمبر آخر زمان موجود است که صدقه نمی خورد باز بهدیه
آوردم تناول فرمود و من در عقب آنحضرت بار بار می نگریستم خطاب نمود که الحال به مهر نبوت مطلع
مهر بمن نمود در قدمش افتادم فرمود بخاتون خود بگو که غلام را بما بفروش من چهار صد از درخت خرمای بسخ
و زر زرد راضی شد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم هسته تا خرما را بر زمین می نشانید و امیر المومنین آب می پاشید

میکردند در دم همه درختان میوه دار شدند خاتون گفت همه خرماهای زرد میخواهم جبرئیل علیه السلام بال تیغ زرد گردانید پس مرا آزاد فرمود و سلمان نام نهاد و این حکایت هرچند نزد عوام افسانه نماید ولیکن فایده عظیم از مطالعه آن بدست آمد که ابجدان در رصد اثبات آنش بودم یعنی اثبات مجوسیت و مشرک بودنش و انهم در وقت کمال عقل و کیاست او کما لا یخفی زیرا که از کتب امامیه بالخصوص شهادت شهید ثالث در مجالس واضح است که بمفاد اکثر روایات عمر سلمان تا بسه صد و پنجاه سال رسیده بود و قید او نیست و الدنیش بدلالت اصول ایشان زیاده تر از ماهی نکشیده چنانچه روایت حلی و قطب راوندی بر تصریح اکابر قوم درین معنی نص قاطع است و تداول یابد می هبان بر روایت صدوق که اوثق روایات است چنانچه از بحار و عین الحیات میتوان یافت از شصت سال بیش نیست و راهب آخر گفته بود که ظهور نبی آخر زمان قریب شده پس اگر ظهور را بر خلاف ظاهر بمعنی وجود گیریم و تمامی مدتهای ولادت شریف با انضمام سن صبا و کمال جوانی و استعداد رسالت الهی وغیره را احتیاطا حساب نمائیم قریب شصت سال می شود همه مدت را اگر تحمیل سالکی او وقت گذرش صومعه و محبوس شدن در چاه عمیق فرض کنیم آخر عمر او که در اوان خلافت ذی النورین بنا بر اشهر اقوال او در خلافت فاروق بر روایت قطب الاقطاب امامیه اشالش یا خلافت امیر المومنین بر روایت اصنع که ملا مجلسی آنرا در بحار مخالف احادیث مشهوره دانسته کما لا یخفی تمام شد بر دو صد سال هم منطبق نخواهد گردید اگر بر خلاف ظاهر و خلاف روایات ائمه طائفه کما اشرنا الیه حبس او در چاه عمیق تا مرور قرون و دهور فرض کنیم تطویل عمر والدین او را مقتضی است و اهل سیر و تواریخ خلاف آن نوشته اند پس شق اول باطل شد و انتساب عراقی بمذهب مجوسی ابن سلمان که در بعضی از روایات ممنوعه مفتری بحضرت فاروق تعبیر کرده اند و کتمان نام را بر تقیه ائمه فرود آورده برجای خود خواهد بود و الکار مجوسیت خلاف انصاف و از حدیث مبرهن شد که ابراهیم وصی او اولو العزم میشود پس بنیان قاعده سلب خلافت ها شده که باید که وصی در وقتی مصداق ظلم و کفر نباشد از پا در آمد و دراز نفسی اما در تیه کریمه لا ینال الآیه کوتاه شد و الحمد لله علی ذلک و اگر در معنی وصی تصرف بکار برند لبسیاسی علی را حادثه

در وضایت مرتضوی رالیکان خواهد شد و مخفی نماند که وجوب معرفت ایزدی نزد امامیه عقلی است و شرعی
شد برد والگر خارهای اعتراضات و احتمالات هنوز در این قلوب سامعین و ناظرین متخلد باد حدیث
جعفری ملاحظه باید فرمود که صاحب کتاب اختصاص آورده و نص قطعی بر مجوسیت اوست با آنکه
روزی پیش امام صادق علیه السلام درباره سلمان و جعفر طیار سخن میرفت و امام تکیه فرموده بود
جماعتی جعفر را بر سلمان تفضیل دادند ابو بصیر گفت سلمان گبر بود مسلمان شد حضرت از تکیه جدا گشته بغیظ
تمام فرمود که ای فلان خدای عزوجل سلمان را علوی کرد بعد از مجوسی بودنش و قرشی گردانید بعد از فارسی
بودنش پس صلوات خدا بر سلمان باد و جعفر مرتبه عظمی دارد که با ملائکه در طیران است اکنون در مجوسیت او
بر صور خیالیه قوم و مطاعن اجلهٔ اصحاب و سلب مرتبه امامت از ایشان چه انتظار باقی است و ایضا حدیث
کلینی و کشی و امام اعظم طوسی از امام باقر علیه السلام مثل نشر اول است ترجمه این بزبان مجلسی آنکه روزی سلمان
در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم با جماعتی از قریش نشسته بود پس ایشان شروع کردند در ذکر حسبهای
خود و قبیله‌های خود را بالا بردند تا آنکه نوبت بسلمان رسید پس عمر بن الخطاب با او گفت خبر ده مرا ای سلمان
که تو کیستی و پدر تو کیست و اصل تو چیست پس سلمان گفت منم سلمان پسر بنده خدا من گمراه بودم پس حق تعالی
مرا هدایت کرد ببرکت محمد صلی الله علیه و آله وسلم من پریشان بودم پس مرا خدای تعالی غنی گردانید بمحمد صلی الله
علیه و آله وسلم و من بنده بودم پس خدا مرا آزاد گردانید ببرکت محمد و اینست حسب و نسب من درین سخن بودند
که حضرت رسول بیرون آمد پس سلمان گفت که یا رسول الله چه کشیدم من از این جماعت با ایشان نشستم پس
شروع کردند که حسبهای خود و فخر کردند بپدران خود تا آنکه بمن رسیدند پس عمر از من چنین سوال کرد
حضرت فرمود که تو چه جواب دادی سلمان جواب خود را نقل کرد پس حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم
فرمود که ای گروه قریش بدرستیکه حسب مرد دین اوست و مردی او خلق اوست و اصل آدمی عقل اوست حق تعالی

میفرماید انا خلقناکم من ذکر و انثی وجعلناکم شعوبا وقبائل لتعارفوا ان اکرمکم
عند الله اتقیکم بدرستیکه ما آفریده ایم شما را از مردی و زنی و گردانیدیم شما را شعبها و قبیله‌ها برای

آنکه بشناسانید یکدیگر را بدرستیکه گرامی ترین شما نزد خدا پرهیزگارترین شما هست پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که نیست هیچیک از این جماعت را فضلی مگر به پرهیزگاری از معاصی خداوند عالمیان و اگر تو پرهیزگارتر از ایشان باشی افضلی از ایشان انتهی بلفظه و وجه دلالتش بر مدعا ظاهر است زیرا که سلمان بگمراهی خود درین حدیث اقرار کرده و آن نتواند بود مگر مجوسیت و زیرا که احداث ابتدا از وی درباره امامت و اطاعت مرتضی صادر نشده مگر بعد جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم کما لا یخفی و قس علی هذا احادیث دیگر که درباره اسلام سلمان آورده اند و متضمن بر تهافتهای بسیار است و دلالت بر مجوسیت آدمی کنند تا کجا شرح این حکایت بلا حد و نهایت می توان کرد اکنون در بطلان شق اول حالت منتظره باقی نیست و اگر مراد آنست که در وقتیکه او در اردغه باغهای خاتون سلیمه بود و بخدمت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم حاضر و از بندگی او رهائی یافت و بنام سلمان نامور شد کامل مشرک بنود و در واقع تقیه می نمود پس مثل عرب بر سلمان انطباق تمام پیدا کرد که صلت علی الاسد و بلت عن النقد زیرا که در وقت توجه والدین بقبلش و گرفتار کردنش بانواع العذاب و آلام در چاه عمیق تقیه نکرد و سلامت ازوی بنسبت بوالدین بکار نبرد و از آتش یا آفتاب پرستی سرباز زد و همچنین چنینکه اورا کاروانیان کوفتند و اراده قتلش مصمم کردند لطعام و شراب ایشان مرافقت نفرمود و علی هذا القیاس وقتیکه او بدست ملعونی از یهود گرفتار شد و جماعت یهود مدینه از ضرب اسواط خونش روان کردند و در کشتن او هیچ دقیقه باقی نگذاشتند و در آخر بالتقام افاعی بسرای خویش رسیدند نیز بر قول خود راسخ دم و ثابت قدم ماند و تصریح نکرد که درین وقت هم عزیمت از تقیه بهتر است و اعتقادی بوجوب آن بلکه استحباب هم نداشت کما لا یخفی و همبرین منوال در زمانه خلافت فاروق اعظم چه سخت گوئیها و درشت خوئیها که در مخاطباتش و در جواب نامه او نه نوشت چنانچه از کتاب احتجاج احمد بن ابی طالب طبرسی باعتراف باقر مجلسی در بحار هم هویدا و آشکار است حالیا کدام عاقلی تجویز تواند کرد که چون نوبتش بغلامی خاتون سلیمه رسید که باعترافش بر روایت ابن بابویه کمال عطوفت و شفقت بیش نمود و سلامت روی شیمه او بود تقیه و استتار را اختیار کرده باشد ان هذا الشیء

جواب مگر شاید که حضرت سلمان بسبب حدت ماده بسبب خاتون سلیمه صدق مودت و صفای
محبت بهم رسانیده بجان و دل تابع فرمانش گردیده باشد کما قال الشاعر شعر القوم اخوان صدق بینهم سبب
من المودة لم یعدل به نسب ۞ یا چنانچه فرادیس جنان بروی عاشق بودند او بحسن طلعت خاتون
سلیمه که مالک فرادیس و جنان بود دل از دست داده باشد و بر ظاهر است که حکم مادر و پدر و آقا
و بادشاه حکم دیگر است و حکم قهرمان عشق امری دیگر است و لقد انصف من قال شعر هر کجا
سلطان عشق آمد نماند ۞ قوت بازوی تقوی را محل ۞ یا که من چون زید بیچاره + او فتاده گریبان
در وحل + و الحمد لله که حضور اتفاقی او بخدمت شریف خواجه هر دو سرا صلی الله علیه و آله و سلم آخر
بکار آمد و باعجاز نبوی از آن گرداب بساحل نجات رسید بالجمله بهر حال معنی تقیه راست نمی نشیند
و ازین شواهد و دلایل بالخصوص حدیثیکه از امام صادق علیه السلام در باره مناقب او از کتاب اختصاص
مفید مروی است و غیظ و غضب آن امام برحق در حق کسانیکه او را کبر و مجوسی گفته بودند محکی است ثابت میشود که علمای
طایفه چه افترا که در مناقب او نکرده اند حتی که او را العلویت و قرشیت رسانیدند و الکل ناشی مما سبق من
المؤلف فی المقدمة الممهدة اما اعجاز سلمان در سرنگون شدن فرقان و ریختن
مرق و چوب دیگ آن پس اگر دلالتش بر مناقب سلمان فرض کنیم التشبه بشأن العزیر برادر صغیر
ایشان دلالت دارد چه اولا از چیزی که آهنگ او بیرون بر آمدنش از خانه سلمان و گرفتار گردیدنش بزنجیر
وحشت چنان دریافت میشود که هنوز او با وجود این همه مراتب از صدیقیت و مانند آن کما اثبتنا البته باعتقاد
و جمله کرامات اولیاء حق آشنا نگشته بود و نه سلمان برادر خود را لایق صدور این معجزات و معدود
در زمره زنده دلان مرده تن می دانسته و نه او را در زمره قادسه اهل بیت گمان می کرد و ثانیا
باعتقاد ملا طاهر قمی که صوفی کش لعنه الله بود و بعضی از اخاد اتش قبل ازین گذشته مراد ازین
علوم و اسرار که بعد از دریافت آن حضرت صدیق امامیه در باره قاتل سلمان بحضور طلب بدرگاه باری
دست بدعای خیر برداشت فضائل حضرت امیر نیز بوده چنانچه رساله او بعبارت فارسی

در جما [illegible]

منکرین فضائل آنجناب شده [illegible] جناب [illegible] فضائل جناب [illegible]

بران مدعی و متیقن نباشد بمخاطبهٔ سلمان و ابوذر صدور یافت و در آخرش موجود است که منردد از دین

و اسلام بهره ندارد اکنون علمای طایفه را باید که از دعوی ایمان و اخلاص ابوذر چنانچه بسیاری از حادیث

بر سلب آن دلیل است و قد سبق اجمالاً مرة و تفصیلاً اخری دست بردارند و بزبان هم قائل بآن شوند

تا الحال از قدیم الایام زبانی ثقات متشیعین می شنیدیم و در کتب معتمدهٔ صحیحهٔ ایشان برای العین میدیدیم

که شخصیکه معرفتش بعد معرفت نبی آخر زمان عین ایمان باشد و انکار او عین کفر بود منحصر بذات مقدس

علوی و ذریهٔ طاهرهٔ اوست که ارائک امامت بجلوس میمنت مانوس ایشان رشک گلزار ارم بود و اکنون

چنان با افترای مفتریان کل کرد که سلمان هم درین خاصه شریک غالب حضرت مرتضی و اولاد امجاد او بست

مقام آنست که عقلای عالم سنگ خار از ده بصحرا سازند و چاک گریبانهای خود را تا دامن رسانند

که مجوسیان آتش پرست که مدتی بلکه تا مر و رد هور بانواع کفر و شرک مبتلا باشند بعد چندی

بر اصول سامیه و در جلایل مناقب بلکه خصائص حضرات معصومین علیهم السلام شریک و سهیم شوند زهی

بخیال ام اضعین و مختلفین در بنیاد که طینت سامیه از اعلی علیین است و طینت سلمان و امثالش بلا ریب

مختلط به طینت نواصب بدین و حضرت آدم و حوا بلکه اولوا العزم من الرسل و الانبیاء بجرد حسد

ایشان از همسایگی حق بیرون گردیدند و بانواع عقوبات و الآم مبتلا شدند تا آنکه بعضی از انبیاء بمقام

قارونی رسیدند و بعضی را بمزابل مندرسه افگندند چنانکه هنوز بخاطرت مرکوز باشد و سلمان با وصف

مخالفتهای او بعد از سانحهٔ وفات سرور عالم چندان بمراتب عالیه فایز گردد که من عرفه کان مؤمناً

و من انکره کان کافراً شعر جنونی شد که از قید خرد بیرون کشم پا را ✤ کنم زنجیر پای خویشتن دامان صحرا را

چون شرکت این جماعت با ذریت طاهرهٔ مصطفوی و اولاد قادسهٔ مرتضوی مجوز باشد و در احادیث

اهل بیت بنا بر عموم متشیعین ارد گردد پس اگر شیخین و ذی النورین که بلا ریب از جملهٔ عمایدو صنادید

تونس

قریش بودند و با جناب پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم قرابت قدیم داشتند و بعد از اسلام مجدد اقربا
قــریبه بهم کردست و انواع مصائب و دواهی برفاقت رسالت پناهی از کفار اشرار کشیدند
و از وطن و شهر و دیار خویش قطعا و یقینا هجرت گزیدند و داد رفاقت و جان نثاری دادند حتی که بقتل
آبا و هم متوجه شدند و در آراستگی عساکر اسلام بصرف اموال هرگز دریغ نکردند الی غیر ذلک من المحامد التی
ذکرت فی کتب الشیعة ایضا و در منصب ائمه هدی درباره خلافت شریک شیعه ندکه ام استحاله عقلی و نقلی لازم
می آید اگرچه بعضی از ایشان تنها عبادت اصنام کرده و عمر خود را از سبب جاهلیت منکر و معاند سید انبیا بوده‌اند زیرا که مفسرین
شیعه اقرار می نمایند که اسلام شخص بوجه حدوث ارادی و قهری هر دو برابر است چنانچه فاضل معاصر صاحب منهج
السداد میفرماید که چون قومی از مسلمین گمان کرده بودند که هر که بعد نفاق و عناد ایمان آورد ثواب او نسبت
بثواب کسیکه در اول اسلام آورده باختیار طریقه مرضیه ایمان نماید انقص و اجر او اقل می باشد در نصوص
این آیت یعنی ان الذين آمنوا والذين هادوا والنصارى والصابئين من آمن بالله واليوم
الآخر وعمل صالحا فلهم اجرهم عند ربهم ولا خوف عليهم ولا هم يحزنون نظر بانکه ثبوت حیثیت
سادات مثوبات است مبطل آن خواهد بود انتهی بلفظه بعد از غور و امعان در مناقب ائمه هدی این قدر ظاهر
میشود که معدود بودن امامت در اصول خمسه مثل توحید باری و نبوت خاتم النبیین و آنکه عارف این بزرگان
مومن و جاهل ایشان کافر است از تکلفات بعیده از اصول و روایات بر می آید کما لا یخفی علی من طالع حدیث
معرفة الامام فی کتبهم التی صنفوها فی فن الکلام بخلاف حدیث شریف معرفت سلمان که بدلالت مطابقی
دلیل بر آنست که عارف مرتبه او مومن و منکر او بمرتبه کافر است و شتان بینهما بلکه در مسلک اول
بعضی از احادیث از کتب معتمده امامیه منقول شده که خود حضرت سید الاولین والآخرین بنا بر
بخطاب وصیت اجله اصحاب ارشاد نموده که اطاعت و امتثال علی بن ابی طالب رضی الله عنه هرگز
نباید کرد کما عرفته مفصلا منقحا حقیقی و ضعیف و مفترین را باسفل سافلین رسانند که در ضلال و تلبیس
آدم بر اصول موضوعه خویش چه گریه‌ها که در انبان نماز دو چه روباهی که از کمین اطوار ابلیس بارگاه

حق [illegible] بر [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

و عجب عجاب آنکه اگر بعضی از متبحرین مذهب ما برای الزام ایشان بر اصول مخترعه که حالش بمسامع مستر شدین در آمده دو سه حرف بر زبان رانند آن را بر ناصبیت و حرورت حمل میکنند و ناصبیت خویش را یکسر فراموش میسازند و مصداق آیت کریمه وَقَالُوا قُلُوبُنَا غُلْفٌ می شوند و العجب ارشاد مرتضوی برای ابوذر که هر که سلمان را شناسد مومن است و هر که انکارش کند کافر است نص صریح در تکفیر ابوذر است که در کرامات سلمان متحیر و متفکر شد و در غرابت این حال متوحش گردید و نص حدیث حضرت سید الساجدین اگر سلمان از مکنونات علم او را خبر میداد دعای خیر در حق کشنده اش می گردد مؤید عرفان و انکار سلمان است حدیث حضرت امام باقر علیه السلام که صاحب منهج المقال در ترجمه آورده عَنْ جَعْفَرٍ عَنْ اَبِيهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ ذُكِرَتِ التَّقِيَّةُ يَوْماً عِنْدَ عَلِيٍّ فَقَالَ لَوْ عَلِمَ اَبُوذَرٍّ مَا فِي قَلْبِ سَلْمَانَ لَقَتَلَهُ وَلَقَدْ آخَى رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بَيْنَهُمَا فَمَا ظَنُّكَ بِسَائِرِ الْخَلَائِقِ يعنی سلمان از ابوذر تقیه میکرد و اگر ابوذر بر ما فی الضمیر سلمان وقوف می یافت او را میکشت و حالانکه بهمدگر مواخات داشتند و این تقیه بدون عدم عرفان و انکار متصور نیست کما لا یخفی هرگاه دانستی که حدیث مذکور بهیچ محملی نمی شنید اکنون آنچه بلا کلفت بعد از جمع و تلفیق اصول و شواهد و قرائن که دلالت بر تحیر و تفکر ابوذر دارد و ازین حدیث متبادر الی الاذهان است بشنو حاصلش آنکه ابوذر غفاری سلمان فارسی را از ساحران خیال می کرد و از ینجا است که بمشاهده این امور توحش و تحیر او ساعة فساعة ترقی میکرد و اگر سلمان را از اهل بیت نبوی اعتقاد می نمود و از خلص اصحاب میدانست بحوق حیرت داشتند او آن که بعد از وفات نبوی صلعم در خلافت خلفا کما یدل علیه روایاتهم اتفاق افتاد یعنی چه ازین تحیر و تفکر صاف پیداست که اکثر معجزات سلمان صناعی غیر افتراعی است والا تحیر شخصیکه عمده معجزات او را مره بعد اخری مثل

کلمت

بیت فاعلی بچشم خود دیده ایم ما از زبان دیگران شنیده باشند شهره بود لیکن از دور آواز کوس و دهل

شنیدن شور با چه معنی دارد و با وجود اخوت و یگانگیها این همه بیگانگیها چه محمل داشته باشد لیکن گروه

متعصب سلمان را در شمار آرند برادر دیگر یعنی صدیق مذهب خویش را بنقیصهٔ کفر و ارتداد و اعذار سازند و بهتر

آنکه حضرت مؤلف سلمان را با قنبر و کمیل و جابر جعفی و رشید هجری علمای خویش که صوفی نبودند مجروح کنند چنانکه

ملا نفعی در رسالهٔ فارسی افاده نموده بالجمله بر اهل البصیرة والانصاف محتجب نیست که بعد از فتح باب مطاعن اصحاب

کبار سیما خلفای راشدین رضوان الله علیهم اجمعین اگر علمای امامیه معاصرین یا شرقا و غربا و جنوبا و شمالا هیئت

اجتماعی فراهم آیند بلکه تمامی سکنهٔ قلمرو حضرت صاحب العصر والزمان مصداق عرضها کعرض السماء

والارض کما نص علی شأنه صاحب البحار امدادشان نمایند بلکه سلیم بلالی و شیاطین و شیطان الطاق و فضل

شاذان و حسن صفار و برقی و سلار و قمی و ابوجعفر بن قبه با ابوجعفر ثلثه جامع اصول اربعه و ابن معلم

ثمالی و نعمانی و کراجکی و دیلمی و کسیدر و درام و زید نرسی و برسی و فضل و مسعودی و نوبختی و طبری

و بزنطی و نصیر طوسی و حسن حلی و هر دو طبرسی و راوندی و مسعود عیاشی و ابن جمهور و ابن فهد و ابن طاوس و

مشهدی و شهابی و عاملی و آملی و لاهیجی و بحرانی و استرابادی و شوشتری و هر دو مجلسی و مازندرانی و کاشانی

و دیگر اخوان ایشان از غولان بیابانی کافه و قاطبهٔ از مضاجع و مقابر خویش رجعت نمایند و خواهند که فضایل سلمان

و ابوذر و امثال ایشان بر کرسی نشانند و ادله و براهین بر امامت نمایند شاهد مدعای آنها در آغوش نمی

آید و دستهای ایشان تا دامن مقصود نمی رسد این **چند حرف** که بقالب صنعت ریختیم و خاک مذلت و خواری

بر مفارق علمای قوم بیختیم حال سلمان امامیه بود اگر مناقب دیگر مقبولین لسانی گوییم و معارضات آن در کتب طوایف

جوییم کتابی ضخیم باید پرداخت ولیکن به پیرایهٔ اجمال کلیه دو سه حرف دیگر باید شنید و باستماع آن هیجان

دل باید گردید **شعر** شب صحبت غنیمت دان که بعد از روزگار ما بسی گردش کند گردون بسی لیل و نهار آرد

هر چند مناقب آنها فی نفسها اکثر باشد مگر بمناقب و کرامات حضرت سلمان هرگز نمی رسد و این خود نزد هر

عقلی است چنانچه در تمهید اشارتی بدان رفته که هنرمندان روزگار و دانشمندان هر دیار هم بد شرب و

کی برابر منت [illegible]

فرستادند و بر روایات شیعه سر مار را بدست دشمن جبار گوفتند هم بر زبان رند لیکن با معجزات عمار میرسا

که حکومتش بر کوفه و در زمان خلفای راشدین کما نص علیه المرتضی فی الشافی والمجلسی فی البحار مسلم است و

حال آنکه در کلینی نص امام باقر علیه السلام موجود است که ای ابو بصیر هیچ یک از شیعه و بنی امیه را نمی یابی مگر

یا بدا زدیلی و مثل آن نیز او از امام کاظم مرویست که اگر من از کوهی بر افتم و بریده شوم پاره پاره بهتر است

من از آنکه عامل شوم از جانب سلطان جابر انتهی ملخص الحدیثین علی لسان القزوینی بلکه بعد از ورق گردانی

کتب شیعه و تصفح روایات ایشان هم باید فقیر نمی آید که هیچ معجزه و خرق عادت را از مقداد نقل کرده باشند

و این نیست مگر بجهت عدم فرماندهی مقداد و تصمیم اراده او بمقابله خلفای ثلثه چنانچه از مطالعه حیات

القلوب لو الغمری او وضوح تمام دارد و سلمنا که این قسم روایات در باره دیگران هم جسته

بعد از تلاش در کتب امامیه یافته شود مگر عقل سلیم هرگز جز در باب مقداد بر اصول مجعوله باور نمی کنند

بالجمله واجب آن بود که برای او زیاده تر از جمیع مقبولین خویش مناقب محامد را روایت میکردند کما لا

یخفی علاوه او بنص مجلسی در بحار قدیم الاسلام است و از مومنین سابقین و معدود در زمره طیبه مهاجرین

در مشاهد مشرفه ثواب رفاقت و شرف صحبت سید المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم یافته پس مدعین مناقب

سلمان و ابوذر اگر راست خواهی در نفس الامر کی مجال دعوی مساهمت و مشارکت او از درجه جای آنکه لاف افضلیت

زنند لیکن تهمت مفتریان و دروغگویان که ابو جعفر کلینی و طبرسی و مجلسی از جمله ایشان اند لا علاج است

که با همه نسبت میدهند که ایمان را ده درجه مقرر است مقداد در هشتم و ابوذر در نهم و سلمان در دهم

واقع شده اند معلوم نیست که اکنون ایمان را بر صور علمیه باظلیه خویش چه قرار داده اند اگر کمالش بدون فدای

اهل بیت و مزید انقیاد و اطاعت اوامر ایشان حاصل میشود چنانکه بر زبان قوم دائر است و از اصول ایشان

نیز ظاهر باشد کی درجه هم مقداد را متقرر میشد و احتسابی که ایمانش از قدیم بود و اخلاص و اطاعت اهل بیت نظیر

مقداد

او میل قلبی داشته باشند زیرا که مولفات فضل شاذان و کتب دیگر از تالیفات قدماء شان موجود نیست و در تفسیر

بذکر مجمل یکی از معجزات او که در تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام مرویست و باقر مجلسی در حیات القلوب بعبارات مطنبه

ترجمه آن نموده حقا که واضع حکایات را در پیرایه مزید و اکثر شان کننده در خیبر مقصود بوده اکتفا میرود

که یهود بعد جنگ خیبر حذیفه را گفتند که مقتدای شما پیغمبر نتواند شد زیرا که هزیمت یافت پس شما چرا از رفاقتش

دست بر نمیدارید حذیفه بشنیدن این خرافات داغ شد و بغیظ تمام برخاست و عمار بجواب اقدام نمود که چشم زخم

از آن رسید که بعضی از لشکریان عهد شریف را رعایت نکردند یهود بر او ریشخند گفتند که تو اگر انقیاد میکردی با این

حقیقت خبر که داری ظفر میشد گفت پس بفضائل آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و امیر المؤمنین کرم الله وجهه

یاد کرد و گفت بتوسل ایشان توانم که آسمان را بر زمین فرود آرم و زمین را بالای آسمان برم بعد از قیل و قال

مجلس منقضی شد و عمار شرف صحبت نبوی صلی الله علیه و آله و سلم دریافت فرمود که حذیفه برای صیانت دین خود

از صحبت شیاطین دست بر نداشت و تو در جهاد مشغول بودی در اثنای این کلمات یهود پیدا شدند و تکلیف

عمار را بر شمردند و گفتند که ما همین قدر از عمار میخواهیم که این سنگ را که دو صد نفر بر تحریک آن قدرت

ندارند بردارد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فضائل عمار یاد فرمود عمار سنگ را بالا برد و گفت که

این خر سنگ بدست من هم سنگ خلال است و دگر هیچ پس باشاره شریف آن سنگ را بر هوا انداخت مثل کاه

باد بلند شد و بر تیغ کوه قرار گرفت باز عمار باشاره آنجناب بیک گام بر قله کوه رسید و سنگی بس عظیم را گرفته

بیک دو گام فرود آمد و بعنوانی بر زمین زد که غبارش در هوا تا آسمان رفت چندانکه یهود دلگیر گشتند و بعضی

باسلام مشرف شدند بالجمله حال اصحاب رسالتماب صلی الله علیه و آله و سلم بر اصول امامیه مثل بدیهیات اولیه معلوم

گردید که احدی از آنها با وصف کثرت افراد که بروایت مجلسی در تذکرة الائمه چهار صد هزار بودند بجز معدود

حقیقت ایمان نداشت و چون بیرجا خود ثابت است اشارتی قبل ازین هم رفته که حدیثی در

کتب شیعه دیده ام اگر بر شهادتم بالیقین گواهی نیست که او بعد از ملاحظه تقریرات شیعه در مطاعن خلفای
راشدین در زمان سید انبیا در سلک مؤمنین داخل نمیتوانند شد چنانچه بر متتبعین بحار بلکه حیات القلوب نیز مخفی نیست
سلسله حدیث از جناب خلاصه موجودات از هم گسیخت و قصر افتخار امامیه باین مقبولین از هم ریخت مگر شاید وقت
رجعت این جماعت پاک و صاف گردیده از قبور برخیزند و دست اخلاص بکمال جان نثاری و غمخواری بدامن مقدس ائمه
که تمام روی زمین در تصرف آنها خواهد بود آویزند ولیکن بنظر خیالیه قوم چنانکه دانستی باور نمیتوان کرد که در آن
وقت هم به تنزیه ایشان پردازند و اذیال اینها را بالواث مخالفت آن طیبین و طاهرین آلوده نه کنند و لقد
احسن من قال شعر کسی نماند که دیگر به تیغ ناز کشی * مگر تو زنده کنی خلق را و باز کشی * مخفی نماند که هر چند زمان
رجعت ائمه و ظهور مهدی عین باعث انبساط قلوب متشیعین بحسب ظاهر باشد ولیکن در معنی باعث رقت قلب
و ارتعاد جگر اهل ملت است زیرا که اعتقاد برجعت شیخین هم دارند چنانچه از کتاب تاویل الآیات نیز ظاهر است و وجه
تحسر و تاسف بر السنه ظرفا آن آنکه روزی مجتهد جالسی نزد ولی نعمت خویش ذکر کثرت شیعه و رواج این مذهب
و تذکره خلافت امام مهدی میکرد تا آنکه نوبت برجعت شیخین رسید گویند که جگر سوخته در گوشه مجلس متواری
بود آهی سرد از دل پر درد برکشید چنانکه تمامی اهل مجلس بر خود لرزیدند و وجهش پرسیدند جواب داد که بعد
رجعت شیخین و تسلط امام مهدی قوت اعتقاد من باقی نماند زیرا که هرگاه این هر دو شیر خدا را مغلوب کرده
باشند غصب خلافت از کمترین فرزندانش بغایت آسان است نعوذ بالله [illegible] بگریست و مسرور و مغرور نباید
این قدر از احوال اصحاب خیر البریه از مقبولین لسانی بود که بر اصول این فرقه انصاف دشمن بگذشت
رسانیدم اما حال تابعین لهم باحسان پس کلان تر ازیشان کوفیان باشند چنانچه از احتجاج طبرسی و امالی شیخ طوسی و مجالس
شستری و تحفة الزائر مجلسی و امثال آن معلوم میشود که در تشیع کسی برابر ایشان نبود و چگونه کسی برابر تواند شد حال آنکه
وقت عرض ولایت ائمه اینها مراتب خلوص محبت و آثار اطاعت و انقیاد بعنوانی تقدیم رسانیدند که در حاضرین

قرطاس

[illegible] برمرد

است که ولایت ائمه را اسکنه بلاد هرگز قبول نکردند مگر اهل کوفه و خود کوفی ا[illegible]ودن علی ما فی المجالس و دلیل تشیع

است و آنچه ازین شیعیان بی وفا بکرات و مرات از غدر و دغل و انواع مکائد و صنوف حیل در حق ائمه معصومین

صدور یافته ناگفته به هزاران احادیث که بنهایت اعداد در تعداد اوش مرتبه بدایت احاد وارد در کتب معتمده

مثل علل و خصال و امالی و اکمال و براهین و رسائل و شروح اصول اربعه و کتب مقاتل الی غیر ذلک من تالیفات

المجلسی مثل البحار بران گواه است حتی که بعد تکرار واقعات از جمله وصایای اهل بیت آن بود که بر قول

و فعل کوفیان اعتمادی نباید کرد و یکی مر دیگر را ازین وصیت مینمود و خود حضرت علی مرتضی در خطب نهج البلاغت

که برادر شریف مرتضی جامع اوست آنچه در باره این شیعیان جفا پیشه و مدعیان دغا باز حکایت و

شکایت میفرماید احدی در عالم چنین فرماید و شکایت کسی باین عبارات فصیحه و محاورات بلیغه بر زبان نیاورده

باشد از هر لفظ و معنی آن پیداست که بعلت بیوفائی و بدعهدی آنها تمامی جگر مبارکش خون و ریم گشته و منعطف

آنچه بر جناب حسن مجتبی از نفاق و شقاق این اشقیا گذشت در اصول ایشان بنوعی مصرح است

که کسی را بعد عثور آن ریبی نمی ماند در روضة الکافی هم چنانچه خواهی دانست انشاء الله تعالی از بی ادبی و بی

اندامیهای شان که مجرد استماع آن باعث کاهش جسم و جان است خبردار با موجود و در تنزیه مرتضی و در علل شیخ

المشائخ هم مسرود است که این جماعت خواسته بودند که حسن مجتبی را گرفته بدست معاویه سپارند و عوض بدولا

اهل بیت طاهرین را بدلائل قاطعه مدلل فرمایند و آنچه حضرت شهید کربلا ازین گروه بیوفا [illegible] دیده

نه گفتنی است نه بهزار زبان نهفتنی است طرفه آنکه چون از کشتن ریحان رسول ثقلین و غنیمت اثاث خانه اش

فارغ شدند و نوبت بدان رسید که اهل بیت او را اسیر کرده بکوفه بردند کمینه دیگر آغاز کردند و رسم ماتم و شیون

بنیاد نهادند و حضرت علی بن الحسین علیه السلام ما فی البحار بعد از ملاحظه گریه و زاری شان فرمود که هرگاه شما خود ماتم

کنید پس کیست که ما را کشته باشد این واقعه جگرخراش بی آنکه باصول موسیقی و مقامات دلکش [illegible] ادا

شود صبر و قرار قلوب اهل اخلاص را میرباید چشمه چشمهای ایشان را از کثرت موج مانند بحر محیط موج زن [illegible]

واگر این جماعت که از قدمای عشریه بودند [illegible] جماعت اهل سنت را [illegible]
تشنیع خارج کنند و نه بر مردم اهل زید او غالب آیند از ایشان بسیار از بنی هاشم بلکه فرزندان حضرت پیغمبر صلعم
اولی لازم می آید و العاقل تکفیه الاشاره لیستر با آنکه از روائح حضرت سید الساجدین امام زین العابدین
که با عتراف صاحب اثبات الحق و غیر او در بر روی مردم بسته و بگوشه حزن و ملال نشسته بود معلول علت
بیوفائی این غداران راهزن و بد عهدی این قوم خانه کن بود تا آنکه مروانیان نیز علی الاصح به صاحب
رموز الصالحین بندهای گران بر پای مبارکش نهادند و غل بر دست و گردنش گذاشتند خود احادیث کافی
و دیگر اصول ایشان کما ستعرف نمود چها انشاء الله تعالی نص درین است که آنجناب اگر قلیلی هم از مخلصین
می یافت هرگز عزلت اختیار نمیفرمود بلکه معرکه های آراسته بر سر بدکیشان می تاختند و سرها بدانند ایشان
می بریدند و سینه های ایشان می دریدند و دست دلیران می بستند و پنجه شیران می شکستند باز در وقت حضرت
کاظم و رضا و تقی و نقی و عسکری و مهدی رضوان الله علیه علیهم اجمعین انچه بر صفحه روزگار از دست نامردی
این اشرار نقش بسته و از خبث باطنی اینها بظهور پیوسته از غایت وضوح مانند شمع در انجمن است
بلکه مثل آفتاب نیم روز روشن این بزرگان هم با وصف توارث حسن اخلاق و تواضع و حلم فیما بینهم
در سعت حال نه ضیق مجال بسیاری از ائمه امامیه از مجالس خویش رانده اند و در حق شان در یک یک وقت
سه بار لعنت خدا درخواسته و شیاطین و ملحدین هزاران بار تعبیر از اینها کرده چنانچه پاره از آن درین اوراق
پریشان مذکور شده لیکن چه سود که بنابر طمع نذر و نیاز عوام شیعیان با نند فوج مگس از دکان قناد جدا نمی شدند و دربان
بسر کاسه ها می لیسیدند و وقت قید و بند چون روباه بخانه های خویش میخزیدند و الحمد لله که این هم زبان
اکثری از معتمدین ایشان منصوص است که مجرد مخالفت و عداوت ائمه بهر نهج که اتفاق افتد بی آنکه فسق
اعتقاد و خطای اجتهادی در آن مدخلی باشد موجب کفر و لعن است و خود تبصره سید مرتضی بر آن گواه
است که امام هرگز لعن نمیکند مگر بر کسی که کافر شده و از حال متاخرین و معاصرین چه گوییم و چه نویسیم
الست

[illegible] اعتقاد مسعودی و مهدی اززمان

وا و جرب ربانی اینها اعتماد [illegible] در غیبت کبری این قدر اشتداد او نمی کند [illegible] ذلک مجلسی در بحار و حق الیقین
تصریح میکند و صاف صاف می نویسد که اکثر شیعیان در ایام غیبت امام مهدی مثل یهود مدینه اند که پیش از بعثت
انبیاء علیهم السلام ایمان بایشان می آوردند باز بسبب اغراض فاسده انکار میکردند انتهی ما فی الکتاب المذکور
حق تعالی در محکمات کتاب مجید خویش آنچه درباره یهود مدینه و اتباع و اشیاع ایشان میفرماید بر اهل اسلام مخفی
نیست ولما جاءهم كتاب من عند الله مصدق لما معهم وكانوا من قبل يستفتحون على
الذين كفروا فلما جاءهم ما عرفوا كفروا به فلعنة الله على الكافرين من بعد باید دانست
که علمای قوم در حق اصحاب ائمه مذکورین بکمال مبالغه و غلو که طینت ایشانست افتخاری ندارند آری بمایه
مفاخرت و علو ایشان اصحاب دو امام اند یکی حضرت محمد باقر و دوم جعفر صادق رضی الله عنهما که اصول و فروع مذهب خود
ایشان را روایت می نمایند و احادیث ذمایم و مثالب مهاجرین اولین و انصار سابقین را کما عرفت بموجب
المسلک الاول تخریج میکنند و خیال آن ندارند که ارشاد و تلقین این هر دو معصوم بدلالت کتاب مختوم علی ورای
الناس بخوف و هراس بود و کثرت اصحاب و رواة بجد اتفاق افتاد که عالمی را فرا گرفت اگر بصفت و بنا نیز تعبیر از
ایشان و در عین ترجمه حدیث کافی خواهد بود کما سیجیء انشاء الله تعالی و از افادات قاضی رطب اللسان در مجالس المؤمنین
که تراجم بزرگان خود آورده کثرت اصحاب این بزرگان هم برین قیاس بوضوح می انجامد و خصوص اصحاب امام صادق
علیه السلام آنچه نقل کرده صورت شخصی آن این است سوال اگر مذهب امامیه اثنا عشریه بعد چرا بحضرت جعفر نسبت
مینمایند جواب چون امام جعفر در زمان عباسیه بود و آنقدر خوف که از بنی امیه داشتند از ایشان نداشتند بلکه قدمای
عباسیه در باطن همه شیعه بودند لاجرم آشکارا ارشاد مردم می نمودند بنابران مذهب شیعه امامیه بایشان نسبت
یافته و در تواریخ مذکور است که در کوفه و بغداد راویان احادیث آنحضرت زیاده از هفتاد هزار بوده اند انتهی مع حذف
طول السوال و عنوان الجواب من کلام المحسن هرگاه کثرت شیعه فقط در ربع و شهر چنین باشد بر زعم قاضی شوشتری سکنه
مکه و مدینه زادهما الله شرفا و کرامة را هم بخلاف روایات بحار از شیعه قرار داده این کثرت را قیاس باید

... باید ارتداد ... [illegible] ... در کتب احادیث ایشان
روایات بسیار ... [illegible] ... چون پیراو همه خالی از ملال
ناظرین نیست چه ابنای زمان بجهت فتور همت و قصور نظر بعد از عبور سرسری بر اوراق کتاب دیگر
کما او ما نا الیه سابقا چشمک میزنند و با طناب و تطویل حرف گرفته حرف پهلو داری میزنند لهذا عنان
ادهم خامه را سبک نموده بر یک دو روایت که از اجله بلکه امام الائمه شیعه مروی است قصر میکنیم تا بید
دانست که در مجلد چهاردهم از بحار که ملقب بکتاب السماء والعالم است حدیث وارد شده
فی الکافی عن العدة عن احمد بن محمد بن خالد عن ابیه عن النضر بن سوید عن الحلبی عن ابن مسکان عن زرارة
عن ابی جعفر علیه السلام قال رَأَیتُ کَأَنّی عَلی رَأسِ جَبَلٍ وَالنّاسُ یَصعَدونَ اِلَیهِ مِن کُلِّ
جانِبٍ حَتّی اِذا اَکثَروا عَلَیهِ تَطاوَلَ بِهِم فِی السَّماءِ وَجَعَلَ النّاسُ یَتَساقَطونَ عَنهُ مِن کُلِّ جانِبٍ
حَتّی لَم یَبقَ مِنهُم اَحَدٌ اِلّا عِصابَةٌ یَسیرَةٌ فَفَعَلَ ذلِکَ خَمسَ مَرّاتٍ فی کُلِّ ذلِکَ یَتَساقَطُ
عَنهُ النّاسُ وَیَبقی تِلکَ العِصابَةُ اَما اِنَّ قَیسَ بنَ عَبدِ اللهِ بنِ عَجلانَ فی تِلکَ العِصابَةِ
فَما مَکَثَ بَعدَ ذلِکَ اِلّا نَحواً مِن خَمسٍ حَتّی هَلَکَ بیان کان تأویل الرؤیا الفتن التی حدثت بعد
صلوات الله عَلَیهِ فِی الشّیعَةِ فَارتَدّوا اقول وروی الکشی عن حمدویه بن نصیر عن محمد بن
عیسی عن النضر مثله وفیه اَما اِنَّ مَیسَرَ بنَ عَبدِ العَزیزِ وَعَبدَ اللهِ بنَ عَجلانَ فی تِلکَ العِصابَةِ
فَما لَبِثَ بَعدَ ذلِکَ اِلّا نَحواً مِن سَنَتَینِ حَتّی هَلَکَ صلوات الله علیه وقیس غیر مذکور فی
کتب الرجال انتهی بلفظه اکنون مضمون این هر دو حدیث کلینی و کشی را انچه در انشای آن مجلسی گفته بعبارت
فارسی بشنو که امام باقر علیه السلام فرمود که در خواب دیدم که بر قله کوهی قرار گرفته ام و مردم از هر طرف بر ان کوه
بلند میشوند چون ایشان بسیار بکثرت تمام رسیدند بلندی کوه سر باسمان کشید و مردم از هر طرف بر زمین افتادند تا آنکه
قلیلی ازین جم غفیر که کمتر از سه صد باشند باقی ماندند قیس بن عبد الله بن عجلان البته درین زمره بود و این

خود ش از ان ا[illegible] م نیز هیچ
که حالش در کتب ر[illegible] مذکور نیست
بن عجلان میرسد فرق دیگر آنکه [illegible]
واقع شد و بروایت کشی قریب دو سال محفی نماند که صاحب تلخیص الاقوال نیز روایت ثانی را در ترجمه عبد الله
بن عجلان نقل کرده و ازینجا حال مدعیان کاذب از اتباع و اشیاع امام محمد باقر مثل صبح صادق روشن شد که
قاطبه اجمعین بغیر از شاذ نمی لا علی التعیین که مثل شهور یعنی چه خفته و چه بیدار در شان آنها است جز یکدو کس
باقی نماند و از کلام مجلسی که قیس در کتب رجال مذکور نیست فائده دیگر بر آمد و آن اینکه اتهام شان بر این کسانی
نمودند که در الحاد و زندقه معدوم النظیر بودند و عداوت ائمه از ذاتیات مذهب شان چنانچه هشام بن شیطان
علی الاطلاق و زراره و دیگر برادران صوری و معنوی او که ملعون ائمه دائماً گشته اند و دست از اسلام و ایمان
شسته قیس را که بنص اصح الکتب بل الفرقان بعید از ارتداد و کفر بود که می رسید و از وجود و عدم کسی
که حسابی بر دار باقی ماند حال میسر عبد الله بن بعضی از روایات دلالت بران میکند که عبد الله خالی از
نابت نیست و بعضی از علما در باب او سخن ار اند و حرف اندارند که او از همراهیان امام بود و گو میسر را رسوخ ایمان
میسر باشد رفته میر **سوال** اگر گویند که بسیا باشد که شیطان در منامات معصومین بجای از مکائد معند ور
منیسا رد و عجایب و غرایب نماید چنانچه مسعود عیاشی خواب جناب فاطمه زهرا علیها السلام که حسنین را هیچ
کردند خلاف واقع بر آن روایت نموده و باقر مجلسی در مجلد کتاب السماء والعالم نقل فرموده نیز در
تفسیر اهل بیت علی بن ابراهیم قمی و صاحب ترجمه الخواص آورده اند که جناب سیدة النساء شبی در خواب دید
که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم آل عبا را همراه خویش بیرون مدینه برد آخر نوبت بجای رسید که درختان
خرما چشمه شیرین در آن جاری بود و گوسفندی را خریدند و کبابش خوردند و جان بجان آفرین سپردند پس در غایت
حزن و ملال بر خاست و چیزی نگفت صبحدم جناب خاتم النبیین تشریف آوردند و فاطمه همراه خود گرفت

شد و جبرئیل علیه السلام در رسید و آن بدبخت را از شیاطین ... اعدای فاطمی شده بود

بیرون ایشان رسانیدند و دعا منامی می موضعند و آیت کریمه اِنَّمَا النَّجْوٰی مِنَ الشَّیْطٰنِ لِیَحْزُنَ ... شرف

یافت پس اگر خواب امام باقر از این جنس باشد ارتداد جمیع شیعه ... [illegible]

اولا نسلم که این خواب را بر خوابهای جناب سیده قیاس توان کرد زیرا که ... علیهم السلام

بیت نبوی است بخلاف جناب سیده که در معنی خارج از ایشان کما سمعت سابقا فکیف که امام باقر در واقعه

تساقط شیعه را پنج بار دیده و کلیه آثار واقعیت همین ترتیب یافته پس این قیاس کمتر از قیاس اول مع الفارق

نیست مع هذا اگر شیطان بر اصول امامیه امام محمد باقر را وسوسه نماید بار بار آنجناب را در منامات

انداز حسن ظن از سیده او باعتقاد امامیه نیز خواهد برخاست و دعوی موکل بودن روح القدس

ایمه ایشان تا در همه امر ایشان را موفق گرداند و از وساوس و ظنون خطا باز دارد چنانچه در بحار و رموز الصالحین

و غیرهما آمده خلاف واقع خواهد شد و در باره جناب فاطمه که اتصاف بامامت نداشت اگر تقسیم خیالات

وقوع یابد قباحتی لازم نمی آید که مصحفی سه برابر قرآن مجید مشتمله حلال و حرام برای آنجناب فرود آید و

بدستیاری جناب امیر جمع شود چنانچه در اکثف مجلسی و در رموز الصالحین است و بعد تسلیم هم مدعا مانحن فیه

زیرا که بتقریب ثابت نمی شود که اگر معتقده کس بلکه قلیلی هم از آن هم در گروه شیعه مخلص میشوند امیه برای گوشمال

مخالفین آستین می مالیدند و چون امام باقر خروج نکرد دانستیم که اصحاب مزعومی او منافقین بوده اند و بهره از

ایمان نداشته و هو المطلوب علاوه این قیاس شیطانی وقتی مفید می افتاد که تعبیر این خواب را مجلسی امام المتشیعین

ذکر نمی کرد هرگاه خود در تعبیر این خواب ارتداد اصحاب باقر نص قطعی فرماید چنانچه دانستی

پس

آن عصابه با امام باقر [illegible]

شریف نیز دالمطلوب [illegible] او [illegible] معلوم میشود [illegible]

که بر کفر طاری علی الاسلام [illegible] می باید [illegible] ثبوت محبت معیت محبت امام مدوح [illegible]

عدالت این جماعت نیست لثبوت الواسطه و علی الابتداع والاحداث فتذکر اینها که دیدی

حال اصحاب امام باقر بود برای خدا یک حدیث از کتاب ثقة المحدثین الشان نیز بر اصحاب عمومی امام [illegible]

علیه السلام دیگر به من بعد از این شنیدن روایات هرگز کلفتی نخواهیم افزود و الحاح نخواهیم نمود که بعنایت

ایزدی مختصر کلام تمام شده و مجلس بپایان رسید شعر غنیمتی شمر ای شمع وصل پروانه که این معامله تا صبحدم نخواهد ماند

تا بعد از ملاحظه و استماع آن شعر سالطف المصباح فقد طلع الصباح بی اختیار از زبان تو بر آید و خاک بدهن

مدعین مزید ولا که هنوز آب بجام میخورند و آتش میزنند در آید کس بدانکه سید علی صدر الدین حسینی در شرح

ریاض السالکین بعد از آنکه از ابو الفرج اصبهانی در شرح دیباجه صحیفه کامله نقل کرده که سفیان ابی لیلی بعد

صلح امام حسن را ملامت شدید کرد و مذل المؤمنین لقبش گذاشت و همچنین کلمات دیگر بر زبان آورد حسن مجتبی

فرمود که معمول ما این است که هرگاه علم بحق حاصل می کنیم تشبث بدان می نمائیم شنیدم از حضرت پیغمبر صلی

الله علیه واله وسلم که لبسی بر نیاید که اتفاق مردم بر شخصی حریص یعنی معاویه واقع شود چون الله تعالی

در تقدیر الهی چنین قرار یافته تن بصلح در دادم میگوید که امام حسین نیز سید است که در باره خلافت

یزید اجل بسر رفته پس چرا خروج نمود باز دو جواب داده خلاصه اول آنکه ائمه تابع کتاب مختوم بودند و در این

کتاب در خاتم امام حسین حکم خروج و جهاد و شهادت بر آمد پس جز آن چیز گنجایش ندارد دوم آنکه تکالیف شرعیه منوط

با مور ظاهرست و بنیاد آن بر حصول یقین نیست چون ظاهر اهل کوفه دلالت بر رغبت و اطاعت داشت قعود

روا نبود پس خروج فرمود نه بینی که چون خبر شهادت مسلم رسید خواست که رجوع کند قدرت بر آن نیافت باز صاحب

ریاض بی آنکه متفطن به تناقض جوابین شود زیرا که اول دلالت بر آن کند که امام حسین مامور بقتال

...امام حسین قصد نمود که از ...

...اوّل موجب اجتماع شیعیان

...خذلان اصحاب و تفرّق اهوا

...شیعه و میل ... معویه حتی که بعضی از ان اشقیا آنجناب را مجروح کردند هویدا شد ناچار بخلع خلافت

تن داد و بصلح معویه راضی شد تا ضرر بآنجناب و شیعیان او نرسد من بعد شارح مذکور می نویسد که حال

سائر ائمه همین بود که هرگز یاران و مددگاران از قوم شیعه نیافتند و اگر ایشان را مثل امام حسن و امام حسین لشکری

بهم میرسید هرگز در خانه نمی نشستند و منزوی نمی گشتند و با وجود علم بحقیقت حال که شیعیان وفا نخواهند

کرد و متفرق خواهند شد باتمام تمام خروج میکردند و برین دعوی نیز روایت ثقة الاسلام و الایمان کلینی را

می آورد و می گوید یدل علی ذلک ما رواه ثقة الاسلام باسناده الی سدیر الصیرفی قال

دخلت علی ابی عبد الله علیه السلام فقلت له والله ما یسعک القعود فقال ولم یا سدیر

قلت لکثرة موالیک و شیعتک و انصارک والله لو کان لامیر المؤمنین ما لک من الشیعة

والانصار والموالی ما طمع فیه تیم ولا عدی فقال یا سدیر وکم عسی ان یکونوا قلت مائة

الف قال مائة الف قلت نعم ومائتی الف قال مائتی الف قلت نعم ونصف الدنیا قال

فسکت عنی ثم قال یخف علیک ان تبلغ معنا الی ینبع قلت نعم فامر بحمار وبغل ان یسرجا

فبادرت و رکبت فقال یا سدیر تری ان تؤثرنی بالحمار قلت البغل ازین

وانبل قال الحمار ارفق بی فنزلت فرکب الحمار ورکبت البغل فمضینا فحانت الصلوة

فقال یا سدیر انزل بنا نصل ثم قال هذه ارض سبخة لا یجوز الصلوة فیها فسرنا

حتی صرنا الی ارض حمراء ونظر الی غلام یرعی جداء فقال والله یا سدیر لو کان لی شیعة

بعدد هذه الجداء ما وسعنی القعود ونزلنا وصلینا فلما فرغنا من الصلوة

عطفت

المعنی اخبار [illegible] بن بکر [illegible]

نزد امام صادق حاضر شدم و گفتم که خانه نشینی [illegible] هرگز جایز [illegible]

اند و اگر این مقدار از موالی و انصار برای امیر المؤمنین می بودند بخدا که ابوبکر و عمر مجال طمع خلافت نمی داشتند

استفسار نمود که چه قدر باشند عرض کردم صد هزار تعجب نمود گفتم بلکه دو صد هزار باز استغراب کرد گفتم بلکه نصف دنیا

پس خاموش ماند بعد از دیر فرمود که تا ینبع رفاقت من بر تو آسان است یا نه گفتم دشوار نیست خادمان

باشاره شریف زین بر خر و استر نهادند بعجلت کردم و بر خر سوار شدم فرمود مرا اختیار نمیدهی خود بر استر سوار

نمی شوی گفتم استر در زینت و نجابت از بهتر است فرمود این همه مسلم لیکن خر موافقت زیاده تر دارد از خر فرو

آمدم و بر استر سوار شدم و حضرت بر خر نشسته بسبیل روانه شدیم تا آنکه وقت نماز در رسید فرمود فرود آ که نماز

گزاریم پس فرمود شعر زمین شور سنبل بر نیارد * درو تخم عمل ضایع مگردان * پس رسیدیم تا آنکه

رسیدیم بزمین سرخ حضرت بسوی کسی دید که بزغاله های چرانید قسم شرعی یاد کرد و گفت والله ای

سدیر اگر شیعیان برای من همین مقدار می بودند هرگز خانه نشینی مرا درست نمی بود از مرکب فرود آمدیم و

نماز گزاردیم هرگاه فارغ شدیم ملتفت گشتیم سوی گله مذکور پس آنها را شمردیم معلوم شد که هفده اند [illegible]

پس شارح مذکور بعد نقل این حدیث گفته که این روایت صراحة دلالت بر آنچه گفتیم دارد و درین باب احادیث

بسیار است که اگر ذکر کنیم کلام بطول انجامد از اینجا ظاهر شد که بعد از امام حسن و امام حسین چه در از المه

این مقدار نیز شیعیان دست یاب نشده اند که بحسب ظاهر در جنگ جویی کوشند و متعرض [illegible] مردمان بود

و قبضه شمشیر بدست گیرند و سر نیزه بشکنند و نزد امام حاضر شوند و بتقلید قدما خویش گویند [illegible] الجهاد

معك في سبيل الله قال هل عسيتم ان كتب عليكم القتال الا تقاتلوا قالوا وما لنا الا

نقاتل في سبيل الله وقد اخرجنا من ديارنا وابنائنا فلما كتب عليهم القتال تولوا

عنه [illegible] ونكصوا عليه جارحين والله عليم بالظالمين و از روایت ثقة الاسلام

صابرین برواب
از صاحبان عشرہ هم
ندتا اگر بیرار حصین

[illegible] قدم با خلفا جهاد میکردم ولیکن چون نبود بمقدار از [illegible]
نقیه پای مبارک بیرون نگذاشتند بلکه روایات بجمل نسبت کل از اهل ایمان [illegible] شرط جهاد نظرت
آمده باشند چنانچه از ورق گردانی کتاب اختصاص شیخ مفید مرسوم است بروایت امیر المومنین که جناب پیغمبر خدا
صلی الله علیه و آله وسلم چنین فرموده بود که اگر بیست نفر معین تو باشند با غاصبین خلافت جهاد کن چنانچه
آن حضرت ارشاد نمود بر کتاب مجید منطبق است حیث قال الله تعالی اِنْ یَّکُنْ مِّنْکُمْ
عِشْرُوْنَ صَابِرُوْنَ یَغْلِبُوْا مِائَتَیْنِ انتهی محصوله اکنون بحدیث کافی معلوم شد که یک
بنده چون کافی بوده اند ولیکن حیرت نیست که روایات و احادیث دیگر اصحاب اهل بیت آنکه امیه
[illegible] گفته اند که اگر ده کس هم از شیعیان می یافتیم بجهاد اقدام میکردیم و هرگز انزوا اختیار نمی نمودیم
و فراوان تحیر است که احادیث مستفیضه دیگر که در اکثری از کتب معتبره مثل کلینی و احتجاج مرقوم است
دلیل بر آنست که اگر حضرت حمزه سید الشهدا و جعفر طیار بعد وفات رسول مختار صلی الله علیه و آله
وسلم بقید حیات می بودند مجال غاصبین نبود که حقوق اهل بیت را تلف کنند و ابوبکر را خلیفه
سازند بلکه حق هرگز خویش بلا فصل قرار می یافت و بدون مهلت جناب امیر سریر خلافت را
آراسته و اگر شیخین در غصب خلافت سعی می کردند هر دو بر دست آن هر دو کشته می شدند از این مقام
هیچ درایت شد که فقط رفاقت حمزه و جعفر رضی الله عنهما کفایت می کرد و سید بر ضمیر برخلاف شیر خدا
حیدر را از ردی تمیز نکرده جائیکه در روایت امام المحدثین شیعه گفته که اگر جناب امیر را این مقدار اعوان
و انصار می بودند شیخین طمع ریاست بخیال نمی آوردند و معلوم شد که سید بر ضمیر مذکور نقد روایات

برادر

... بلکه احادیث دیگر هم که بعد از

بحکم حدیث نبوی صلی الله علیه [illegible] چنان ظاهر [illegible] بود که حاجت حضرت حمزه [illegible] هم [illegible]

بدین طور مرویست که [illegible] طالب [illegible] تمامی افراد کائنات [illegible] الاتفاق افتد [illegible]

شوند و او غالب آید [illegible] از کثرت اعدا [illegible] رسد و خوف بدلش راه نیابد انتهی و این روایت خود بحدیث مرتضوی

که در مکاتیب نهج البلاغة مرویست [illegible] و مؤید است که بخدا سوگند میخورم که اگر با دشمنان تنها مقابله کنم

و کثرت هجوم شان روی زمین را بپوشد هرگز وحشتی و اندیشه حالم نگردد و بجهت رسوخ دینی و هدایت یکمال

یقین ثابت قدم باشم و بحسن ثواب پروردگار منتظر باشم انتهی فکیف از خلیفه اول و اتباع و اشیاع او که

بنسبت شان حکم قطره یا ذره داشته باشند و جبن و خوف طینت آنها باشد و بارها آنجناب دلاوران آن

قوم را بدو انگشت چنان مالش داد که ثعبان زرد کنند کما فی البخاری [illegible] تعالی [illegible] با وصف تنهائی

بطریق اولی تردد نباشد که زده را میتوان و از مؤیدات این احادیث روایات بشمار است از انجمله

قصه عفاریت است که محمد عسکری بن محمد تقی الخراسانی الکونابادی مخاطب به [illegible] خان در رموز الصالحین از

کتاب احسن الکبار که با طهار او علمای امامیه این کتاب ملقب صاحب الزمان سید [illegible] نقل کرده محصلش

اینست که ام المؤمنین ام سلمه رضی الله عنها گفت که روزی پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم از نزد من

خاست فرمود چون علی بیاید بگو که مشک پر آب کن و میان هر دو کوه پیش من بیار علی ع و ذوالفقار

نیز حمائل کرد و بین الجبلین رسید و از [illegible] پرسید که رسول خدا کجا رفته گفت رسول کیست گفت محمد بن

عبد الله گفت هیچ رسولی ندانم سنگی بر سرش زد بجز و فریاد ش ع [illegible] چون شعله [illegible]

ذوالفقار از غلاف بر آورد و از جنب راست لشکر ابلیس تاخت جمعی بدار البوار رسیدند [illegible] السیف برآمده

رفتند بسبب تقطیع منزل مشغول شد یکبارگاه زنی مصداق آیت کریمه کانما اغشیت وجوههم

قطعا من اللیل مظلما که سرش بآسمان رسیده و شعلهای چشمانش [illegible] طبیعی [illegible]

او گنبد آسمان بچین از تاریکی و این کوه پدید آمد و دست بر زمین زد [illegible] هفت با مشتری [illegible]

ارمغان می برد بعد چند جای نشان بر حقیقت [illegible] رفع کردند پس پیراهن قبا کرد و گریبان
تا دامن بریده و برای خطبه نزد پادشاه رسید ملک کشتن وی فرمود و جوان بدست جلادان افتاد تا آنکه
تیر دعای او بر هدف نشست و پادشاه بسفارش وزیر خویش از سر خون او درگذشت و بتکلیف مالا یطاق یعنی
قتل جناب امیر مصاحبت او را معلق نمود جوان رو بکوفه نهاد اتفاقا جناب امیر بر کنار دریای کوفه عجایب
صنع آفریدگار را مشاهده می نمود که جوان بشاه مردان برخورد حضرت او را تا سه روز ضیافت نمود باز پرسید
که از کجائی و چه کسی و چه مهم در پیش داری گفت از یمن میرسم و در آنجا دو پادشاه اند یکی مومن و دوم کافر بر دختر کافر فریفته
واله شده ام و تمام قصه را اعاده کرد و گفت چشم آن دارم که بجانب علی راه نمائی فرمود بغایت سهل است
حضرت او را بر لب دریا آورد و ذوالفقار بدو عنایت نمود و فرمود که علی منم دستش از حرکت فرو ماند
باز بدعای آنجناب بحال اصلی عود کرد جوان پای مبارک بوسید و گفت اگر چه در عشق او جان بسلامت
نمی برم لیکن از آنحضرت جدا نمی شوم حضرت بسوی یمن رفت و ذوالفقار کشید و در مکتوب اسمی پادشاه مومن
یاد فرمود که بکافر را کشتم و سلطنت و دخترش باین جوان دادم جوان بدین نعمت غیر مترقب فائز شد و
کفار آن ملک همه مسلمان شدند این قسم روایات که جناب امیر را حاجتی بجمع رفقا نبود در کتب طائفه بسیار از
نهیشم مروی است و مضمونش بتواتر معنوی رسیده و حدیث حفر خندق که قبل ازین بیت رقم یافته دلالت
بر آن می کند که مفاتیح ملک یمن را بقبضه پیغمبر آخر زمن سپردند تصدیق روایت ثانی نه نماید و لیکن
بحکم مذکور بکار خاکسار می آید و بعد از ملاحظه آن استبعاد شریف مرتضی و مجلسی در شافی و بحار
که شخص واحد بدون موالی و انصار در میدان مقاومت جماعت بیشمار چگونه بگران رکابی قدم گذارد
و در مقابله هزاران کس پا برجا باشد بوسوسه شیاطین میگراید عجب تر آنکه این هر دو بانیان مذهب تشیع

اینقدر

چون [illegible]

و وقت التقاء جمعین سر ماکم را بریدند اثر حضرت امیر شعر که چون کشید ذو الفقار از غلاف

ز هیبت فتد لرزه بر کوه قاف همه بخالد ولید که شجاعان عرب زیاده از مورخین هم معترف است مقابل

گویند مانند بید بر خود لرزیدند و غیر از چاپلوسی چاره ندیدند الغرض اگر امیر المومنین را بر وهم صرف

مرتضی و مجلسی با رفقای قدیم و بزرگان مذکورین تا قتال نباشد لازم آید که شجاعت حضرت حمزه و

جعفر طیار و رعب شان در قلوب غاصبین زیاده تر باشد زیرا که ائمه معصومین صراحةً فرمودند که حمزه و جعفر اگر

زنده می بودند مهم ایشان را کفایت می نمودند چنانکه دانستی و نتیجه مذکور را از امامیه کسی باور تواند کرد که اعتقاد اجرام

ظلمانی و شب دیجور را لیلة البدر قرار دهد زیرا که هر چند جناب مرتضوی نسبت باین هر دو بزرگ فضیلت داشتند

ولیکن بسبب آنکه امامت آنچه از آنجناب بظهور رسید این هر دو چه مجال داشتند که بعد حصول عمر نوح هم از قوت

بفعل می آوردند بلی النصیب بر اصول امامیه امری دیگر است که در قسمت هیچ یکی نیفتاده که اشتر با الیه

سابقا و این امر خود موید بدرجه است که هر قدر شجاعت شخص زاید باشد خوف او در قلوب مردم زیاده تر خواهد

بود پس قول بکفایت این هر دو بزرگ در مقابله خلفا بملاحظه احادیث مذکوره بهیچ وجه و عدم استقلال ذات مقدس

شیر خدا لا معنی له مع ذلک باور نمی آید که حضرت حمزه در باره منصب امامت کبری بجای علی مرتضی

رضی الله عنهم اجمعین کوشش چه کرده وقتیکه امیر المومنین را حکم سکونت در مسجد نبوی بخشیدند و وقتی

همه کس را که متعلق بایشان بود برآوردند حضرت حمزه برهم شد و آخر نوبت شکایت جناب رسالت مآب بمشافهة

رسانید و غرق حسد شد مانند حضرت عباس چنانچه در قرآن آمد چنانکه در کتاب تاویل الآیات و غیران منقول

است پس چگونه خیال توان کرد که وقت امامت جناب امیر که خدا انبیاء کرام بعد

... بعد ... از جناب نبوی ...

است لامحاله اعتقاد بآن باید کرد و بسنجافت ... که شجاعت شهره جناب امیر را انکار

کرده‌اند و از مدلول احادیث صحیحه نبوی و علوی و صحفی انحراف گزیده‌اند به هر حال تا این باید شد طرفه آنکه تمامی مخالفین و مؤمنین

تواریخ قدیمه اینهم بدیدند که رستم فرزند زال بارها با وصف تنهائی بر لشکرهای عظیم شکست داده چه

جای شیر خدا که بر اصول امامیه کما مرت فی المسلک الاول کارش بخدائی رسیده بلکه از ینهم متجاوز گردیده

زیاده برین نیست که گاهی وقت بشریت رفاقت یکدو کس درکار باشد بخلاف ائمه دیگر که حقیقت بشری

غالباً برآنها غالب بود و مثل خطب علویه که منصور حلاج حرفی از آن بر زبان آورد و بر طبق حکایت

مشهوره بدار القرار رسید بکثرت و استفاضه از آنها مروی نیست با جتماع شیعه احتیاج داشتند

ولیکن نه بفوج بسیار بلکه ده پانزده کس هم از اهل اخلاص کفایت میکردند چنانکه دانستی لیکن چون

اکثری خروج نه فرمودند و بعضی را از دست شیعیان پاک طینت مصائب عظیمه پیش آمد صریح معلوم شد که از

طایفه شیعه قدیما و حدیثا چند مخلص هم بر نیامدند و هذا هو المدعا و از احتیاج ائمه متوهم نشود که

در مرتبه شجاعت از حضرت مرتضی کمتر باشند زیرا که از کتابهای دوستان که ما سبق عبارته صاف

هویداست که علمای امامیه خود متردد اند که از جناب امیر مثل شجاعت امام حسین در مقابله محاربین صدور

یافته یا نه بلکه افاضه او اول دلیل برآن است که بعد ملاحظه شجاعت امام حسین شجاعت شیر یزدان

و شاه مردان از یاد مردم رفته و شجاعت سلطان طف در امثال مشهوره داخل گشته و برهان قوی بر عموم

شمائلش آنکه چهار هزار سیاه پوش مانند شمر ذی الجوشن از دست آن امام سرور علی بجهنم شتافتند

والحمد لله که در روایات دیگر که زیاده از بیست هزار سوار از شمشیر آبدارش بدرک اسفل نار فرستند

و ازیده هزار

تعصب این [illegible] سلام [illegible]

مرتضوی این نطفه‌ها در اصلاب شیاطین مانده بودند و این خود بدیهی است چه شیعیان که به که در طیب

ولادت آنها حرفی نیست اگر بوجود نمی‌آمدند واقعه کربلا چگونه بظهور می‌رسید سبحان الله محافظت نطفه

شیعه که حامل نفاق و نمک حرامی آنها طشت از بام افتاده است این قدر ضرور باشد و حفظ جان

و آبروی جناب سیدة النساء و اولاد امجادش و صیانت نسخ قرآن مجید که ناموس اکبر و اعظم ثقلین بود و کما یظهر من

تفسیر القمی وغیره بخیال مقدس نیاید استغفر الله ربی من کل ذنب و اتوب الیه کاش از احادیث

ائمه که برای محافظت شیعه با فلانی جنگ نکردیم محمل اهل حق مراد باشند که حق برمرکز خویش قرار

می یابد و استبعاد و اعتراض همه برطرف می‌شود و الا از اطراف و جوانب بخوبترین وجوه احاطه کرده

نفاق شیعه از انفاق یهود هم درگذشته ای عزیز با اینهمه تناقضات بیشمار که امامیه در مذهب دارند

باعتقاد شان چنان رسوخ یافته که ایزد خرد بخش جهان آفرین فقط ایشان را برای اتفاق و رحمت آفریده

و آثار بر آن مترتب نموده و اختلاف فی بینهم ندارند چنانچه از تفسیر ملا محمد مؤمن ترجمه آن که از ملا محمد معصوم [illegible]

است سمت وضوح می‌یابد و هم از کافی کلینی و کتب قمی مثل علل و عیون الاخبار پس مثل هر یکی از منتظران جناب

بقیه که الحاکم ملعون بروایت صاحب وافی و قضیه عجیبه بعد و الیه المحمول یعنی الحاکم لا اتی بر روایت [illegible]

شیعیان یعنی مؤمن جالیسی دو زبان است اکثر از قصه آن جولاهه نیست که تیری در سر زنبار تا [illegible]

آشنا را میگفت که خدا این واقعه را دروغ گرداند القصه حاصل تناقضات معتقدات این قوم اینهائی بدارند گفتم

کرده [illegible] انیه بر حضرات ائمه اهل بیت دراز بود و انواع بد و عیب نقل از [illegible] شقیا خذلهم الله

از نظر قوت بفضل احد و لیکن خدا را حاضر و ناظر دانسته از انصاف نباید گذشت و اندکی غور باید کرد که خلفاء [illegible]

وبستم گشتیم والا در عقاید و اصول مومن پاک اعتقاد مستقیم [illegible] تشیع از آبای خویش اگر فهمیم
که قتل ائمه هدی و متتبعین ایشان شیوع آن نه بود کما فی المجالس [illegible] خرازان و گزاف مهدعین تشیع و مزید
ولا نوبت بدان عجائب رسید که اهل اخلاص خلفا و سلفا بگوشه خمول نشستند بلکه دست از القاب خود
شستند لیکن المنة لله تعالی که در کتب معتمده شیعه از عجائب گیرایات اهل بیت طاهرین کلمات حقه بر زبان
اکابر طائفه جاری می شود حتی که مجلسی با این همه عداوت اهل حق و بو الهوسی انچه در بحار و تذکرة الائمه با عترافات عجائب
قوم هم از تصانیف او ست ارد کرده است خود ازان بیدست که جمع فضائل اهل و سر ستی ایشان در مقابله
اشقیا از نواصب از اهل سنت المعروف بالی صادر شده که هرگز از شیعیان صدور نیافته انتهی و این امر خود
بدیهی است زیرا که در آن وقت امامیه عن بنگ نواصب و خوارج رنگین می شدند و آن را بحیل نفسانیه موسوم
به تقیه می ساختند من بعد مانند جماعت قاصر نظران خیال نباید کرد که مناظره فقیر با مولف رساله
و دیگر مخالفین از معاصرین و سابقین بر انضرت اصحاب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم است و بس زیرا که
اعانت اهل بیت علیهم السلام که اگر بجنبه بر روی کار افتند متیقن شود که شیعه بعد از دعوی مزید ولای
ایشان آن کرده اند که خوارج و نواصب سود الله وجوههم بلکه دجال و ابلیس لعین هم بدین و
شنید کش سر بگریبان حیرت فرو برده اند همچنان محفوظ است و فقیر با وصف قلت عمر در بسیار
از حوادث آزموده و بقول حافظ شیرازی رحمة الله علیه ع من جرب المجرب حلت به الندامة
خجلتها برده هستم و بعلم یقین دانسته که حقیقت مزید ولای تمامی اهل بیت سید انبیا بوصف کمال و رسوخ
و ثبات و قرار در حضور و غیبت و فراخی و عسرت در ستر نوشته اهل سنت افتاده و در مصائب هم پای

ایشان

[illegible] ایشا[illegible]
کشید از [illegible]
بی نظیر باید [illegible]
علی ما فی قلبه [illegible]

والنسل والله لا یحب الفساد **این سلالت حال اصحاب** مزعومی ائمه معصومین ومقلدین

ایشان اصولا وفروعا وازینجاست که در کتب معتمده حضرات امامیه از متاخرین ومتقدمین مثل بحار

الانوار مجلسی ومحاسن برقی وامالی قمی وغیر آن صدها روایت بطرق مختلفه واسانید متنوعه مرقوم است

که منتهای آرزوی ائمه هدی این بود که راز داری درین طایفه بهم رسد که پوستین ندرد وناگفتنی را با عدا افشا

نکند وغوامض اسرار وی گویند همچنین حکایت این قوم باین نهج قریب بتواتر منقول است که این شقی

بجهت افشار راز واذاعت اسرار مارا در انواع مصائب گرفتار کرده اند ودر حقیقت کشندگان ما این

جماعت اند زیرا که گروهی از امم سابقه فقط افشار راز انبیا علیهم السلام نزد اعدا کرده بودند پس آن دشمنان

آن ذوات مقدسه را بقتل رسانیدند وجناب اقدس الهی در قرآن مجید آن مذیعین را مباشر قتل انبیا [illegible]

قرار داد وفرمود ذٰلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللّٰهِ وَيَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ بِغَيْرِ الْحَقِّ

وانیهم در خصوص عترت طاهرین بروایت صنادید مذکورین موجود است که قتل بردست شیعین که

اذاعت واظهار کردند بکوچه وبازار رسانیدند قتل خطا نباید فهمید بلکه خون عمد است انتهی وبر کسے از

خاصه وعامه مخفی نیست که در کتاب الهی بر مجرد قتل مومن فرموده اند که وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا

فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا وَغَضِبَ اللّٰهُ عَلَيْهِ وَلَعَنَهُ وَأَعَدَّ لَهُ عَذَابًا عَظِيمًا چه جای قتل ائمه

هدی آنهم مرة بعد اخرى **عجب عجاب** آنکه افشای راز که از ام المومنین یکبار اتفاق افتاده

آنهم یکمال آنکه امر ونهی شریف یعنی فاکتمی ولا تفشیه درباره خلوت وصحبت ماریه رضی الله عنها تعلق

دارد وقصه تحریم هم مع ذلک غایة الامر صغیره گناهی است که بنص قرآنی بزلال التوبه وانابت محو کرده اند شد [illegible]

[illegible]

وحضرات معصومین سایط اند بخوبترین وجوه عیان شد ... و بالسن نهیا باقی نماند بخلاف اهل حق که تعدیل

تمامی اهل بیت و اصحاب. وآنکه در روایت. حدیث با ... یقین از وضع وافترا مبرا بوده اند اتفاق دارند

برابی منزلت اقدام شان بنابر بشریت درباره محاربات مرتضوی محامل صحیحه بدلایل عقلی و نقلی و حکم

درایت و روایت پیدا می‌کنند و کتاب مجید حضرت رب العالمین برای فضایل اصحاب خصوصاً مهاجرین

و انصار و اهل بیت سید ابرار مصدقاً لما فی قلوبهم در مجلس مناظره برای افحام و الزام سفسطین

و سفسطین از شیعه و نواصب خوارج بی دین می‌کشایند که اگر کسی از فرق دیگر که هرگز از حقیقت مذهب سنت

و جماعت و مفهوم تشیع و نصب و خروج واقف نباشد بلکه از اسلام هم اطلاعی ندارد لمفردات لغتش علم

بهم رساند وقت سوال تا تاکید بلیغ میگوید که این آیات بلاریب در مدح اصحاب و اهل بیت پیغمبر وارد است

بدگویان ایشان براه مخالفت این کتاب میروند والبته خارج از گروه سوم اند که دعای مغفرت سابقین

از انصار و مهاجرین در دعا ولا تجعل فی قلوبنا غلا للذین آمنوا ربنا انک رؤف

رحیم در روز زبان شان هست والحمد لله که بارها علمای برای تمام حجت والزام این فرق ثلثه تشیع

و نصب و خروج از این صحرا هم نوردیده اند پس حق برکرسی نشست و باقی نماند مگر چنین مغالطات که فلانی

در لشکر یزید پلید بمقابله عترت طاهره حاضر شده بود و فلان محدث از اهل سنت حدیثی از وی روایت

کرده پس ایشان دشمن اهل بیت باشند چه جای آنکه از محبت و صداقت دم زنند و مقتضای

این وسادس غایت شوخ چشمی و هتک بقیه ناموس قدما را از دست خویش است هرگز محدثین با این سیه کاران را

توثیق نمی‌کنند و روایات ایشان را بجوی نمی‌ستانند و اگر بعد از ورق گردانی کتب غیر مستنبط ...

یکدو

[illegible]

بی آنکه ضرورت ملجئه داشته باشند این امور بود یا امر آخر بالجمله برای فریب اهل حق بکار آید گوناگون حیله‌های
رنگارنگ ترتیب دادند و برای اثبات قدم و حدوث مذهب خویش و اهل حق جمعی راستی گروهی شیعی ساختند
و بر دوختند با بخیه بر داختند تا آنکه رفته رفته بدین بکار آید و جیل نزد عوام در مناظره و مجادله رونقی تمام حاصل شد
و هزاران کس از عامیان فریب خوردند بلکه پای بعضی از علما در فن تنقید رجال وا ماند آن بحکم کثرت التعرید (?) یکاد الاخفی
و بر کسیکه روایات سابقه درباره تشیع اهل کوفه یاد دارد و استقرای بحار و تراجم آن چنانکه باید نماید
مخفی نتواند بود که [illegible] مردود و همچنین اخوان معنوی آن مطرود از شیعیان کوفه بوده اند و دعوی صحبت و شیعیت
مرتضوی می‌کردند پس اگر در مذهب شیعه از روات احادیث هم باشند استبعادی روی نماید چه اینچنین
روایتها درباره تشیع این طایفه و نجره (?) کنند که خود حاکم این شوربختان عبید الله زیاد مورد شعر مشهور
ابن زیاد زیاد نکرد است هیچگاه * نمرود این عمل که تو شداد کرده * محکوم به تشیع بود بلکه عمر بن سعد که سرکرده
لشکر شقاوت اثر بود فوج سنگین سیر گوشواره عرش عظیم و ریحان رسول کریم صلی الله علیه و آله شهید از آب
دریا هم مضایقه کرد تا آنکه اطفال شیرخوارهٔ اهل بیت علیهم السلام جان دادند معتمد من جامعین اصول امامیه
از وی احادیث بسیار روایت کرده اند و احکام از آن استنباط نموده و این مر بمناظر ارشادات شیخ قمی در
عیون الجواهر و افادات سید ابن طاوس در کتاب النجوم ملتجی (?) نتوانند شد اگر علمای شیعه را هنوز حوصله (?) عمر سعد
مزید و لا در سر باشد اینک گو و اینک میدان کتب فریقین را در مجالس مناظره باید کشاد تا معلوم شود که ابن سعد [illegible]
و هواخواهانش از منافقین کشندگان شهید کربلا و اولاد و امجادش از شیعه کوفه از روی کتب معتمده
ایشان نتوانند بود یا اهل حق تعداد اینها در طایفه شیعه باید یا در زمره اهل سنت شاید عفی عنه (?) از آنکه

[illegible]

از امامت سائر ائمه انکار دارند بلکه [illegible] ایشان را دقیقه فرو نگذارند تا جبر شدید [illegible] انکار کردند

که در سر نماز و دعا بد نام ایشان کرده باشند اینچنین قطع نظر از [illegible] محدود و یعنی

به تبری موسوم اند و از امامت محمد جواد انکار دارند و در حق آنجناب آنچه بعد از این بدگوییها می کنند هیچ

مسلمانی بر تفصیل آن جرات نتواند کرد و مجملش اینکه آنجناب معاذ الله فرزند امام رضا علیهما السلام نبود

با این همه از رواة موثقین این فرقه اند غیاث بن ابراهیم که توثیق او در خلاصه و تلخیص و دیگر کتب مشهوره

است و او بسیاری از احادیث ائمه علیهم السلام روایت نموده از انجمله در کتاب عوالی آنکه قَالَ

الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَا بَأْسَ اَنْ يُغْسَلَ الدَّمُ بِالْبُزَاقِ از جمله این جا از بیست و از جا [illegible]

این کتاب بعد از این فضائح و قبائح که در باره این گروه دین فروش دریافتی چنان بوضوح پیوسته که بنای

مبانی تشیع هیچ سید مرتضی بر احادیث و فتوی و ادای ایشان [illegible] محبت و صدقت النواجگونه مسموع

شود [illegible] جام مزید ولای اهل بیت سید انبیا صلی الله علیه وآله وسلم معاصرین با عزاز [illegible] معنی

[illegible] میرزا محمد کشمیری که [illegible] باطل را بلباس حق وا نمودند [illegible] تقصیر

خرافات [illegible] آنکه احدی را از علما و طلبه [illegible] جمع و تلفیق

و استقراء مواد معارضه [illegible] تحقیقات و تسوید و تبییض عبارات [illegible] باشد فراهم آورده ام هر که

خواهد [illegible] ای عزیز اگر [illegible] دل نه نهند و ثبات و قرار

نه [illegible] مجلس مناظره [illegible] صنادید

خویش [illegible] کما فی الکافی والبحار فقل تعالوا ندع ابناءنا وابناء[illegible]

[illegible] سند بلبل ما ترنج [illegible]

بسنگ خارا رنیش سازند ولیکن چو زرهن یکی از عباد چنان متنکر است که حضرت مؤلف مجذوب حوش
هرگز ندیده و بر دعاوی مدعین مزید ولا ائمه فریب خورده چون دزد مرده او کیا دا اهل فراست معید و دمی شود
امید و ایست که اکنون بعد از عبور برین دقیق و خوض در هر مبحث و امعان و تدقیق در قیود که در هر نقاب لفظش
دقیقه ها مستور است و در هر معنی حقیقت ها مر نور از عار تشنیع محدث دست بردارد و بسلوک راه راستی که از غوائل
اشتباه و افراط و تفریط پاک است رو آرد که هنوز شاه خاور بطلوع شرقی انباز و در توبه بعنایت ایزدی باز است
و اگر با اینهمه مواعظ و تذکیرات و اظهار حقائق و کشف تلبیسات بر خطیات خویش اصرار ورزد و از صحو و بهیه خود
در نگذرد و کوس خشیت **نظم** ما نصیحت بجای خود کردیم ☆ روزگاری برین بسر بردیم ☆ گر نیاید بگوش رغبت کس
بر رسولان بلاغ باشد و بس ☆ يا قوم ان كان كبر عليكم مقامي وتذكيري بآيات الله

فعلى الله توكلت فاجمعوا امركم وشركاءكم ثم لا يكن امركم عليكم غمة ثم اقضوا الي
ولا تنظرون هذا يوم لا ينطقون ولا يؤذن لهم فيعتذرون هذا يوم الفصل
جمعناكم والاولين فان كان لكم كيد فكيدون ٥ رب اني دعوت قومي ليلا
ونهارا فلم يزدهم دعائي الا فرارا واني كلما دعوتهم لتغفر لهم جعلوا اصابعهم
في اذانهم واستغشوا ثيابهم واصروا واستكبروا استكبارا ثم اني دعوتهم
جهارا ثم اني اعلنت لهم واسررت لهم اسرارا فقلت استغفروا ربكم انه كان غفارا
يرسل السماء قبل الرجعة عليكم مدرارا ويمددكم باموال وبنين ويجعل لكم جنات
ويجعل لكم انهارا رب انهم عصوني واتبعوا من لم يزده ماله وولده الا خسارا
ومكروا مكرا كبارا انك ان تذرهم يضلوا عبادك ولا يلدوا

[illegible]

... لقيمه انك لا تخلف الميعاد

ربنا افرغ علينا ... [illegible] ... دعونا ان الحمد لله رب العالمين

والصلوة والسلام الاتمان الاكملان على نبيه وصفيه محمد خير الانبياء

والمرسلين وعلى اله واصحابه الذين جاهدوا الكافرين والفاجرين ابدا لابد

دهر الداهرين

خاتمة الطبع

الحمد لله الواهب المنعام والصلوة والسلام على سيد الانبياء العظام واصحابه الذين هم بداة
الاسلام اما بعد كتاب مستطاب مسمى بمنتهى الكلام والملقب به تنبيهات اهل الخوض
لاعتراضهم على حديث الحوض تصنيف اعجوبه روزگار ونادره اعصار حبر مقام الموئد
من الملك العلام جامع معقول ومنقول واقف فروع واصول حافظ كتاب الرحمن خادم كلام سيد
الانس والجان مولنا حيدر علي فيض آبادي مدظله الممالك لكل من الحاضر والبادي
وادام الله تعالى بركاته ما دامت العيس تحن من صوت الحادي كه براى فرقه رفضه مشتر
زمام شتر ونجم صمصام ودر تبيين فمايم عقايد اين فرقه شنيعه وبيان تعارض ادلهٔ
ظالمه با يضاح تمام كاشف اللثام ولسان خصيم در جواب مناقضات ومعارضاتش مثل صورت تصوير
لال وبلا كلام وبر افواه مدعين طوال الكلام در مقابله اش مهر خاموشى وختام است در سنه يكهزار دو صد و
پنجاه وهجرى بدار السلطنت لكهنو بفرمايش خان اعلى الشان سمى المكان فقير محمد خان مرحوم غفر
الله له باهتمام حاجى مولوى محمد حسين عفى الله عنه حليه طبع پوشيده باختتام رسيده بود

...سالم مانده بودند در همان زمان وسعی بدست نقشه قلم از همان اوقات طلب شا...
کتاب مذکور یوماً فیوماً در تزاید بود لیکن صورت انطباع آن جلوه گر نشده...
...کرم قادر مطلق تاجر متاع خوش نیتی سوداگر کالای بلند همتی عمده اکابر عظام و زبده...
...ستوده شیم مرضی الصفات جامع فضائل و کمالات مرجع آمال و امانی فارس مضمار...
...من میدان شجاعت و دلیری سحبان مضمار فصاحت و سخن گستری صاحب القلم حاکم
...و نظم موصوف بخلق الله الغنی شیخ محمد امیر علی خلف الرشید شیخ محمد شیر علی
صاحب سهارنپوری الحال تحصیلدار محالات کیتهل ضلع کرنال دام اقباله و دام افضاله وصانه الله عن...
...مال ایلائه کمر همت بجان جان بسته در صدد طبع آن گردید بالعون ایزدی بتاریخ بیست و یکم
شهر ربیع الاول سنه ۸۲ یکهزار و صد و هشتاد و دو هجری بمطبع حاذق زمان
...مو المکان حکیم غلام رضا خان صاحب باهتمام اتم و انتظام اتم گزین دار این میر فخر الدین
تصحیح کلیم ... حسب اقتضای زمان بر وجه احسن صورت اتمام و زینت اختتام پذیرفت

قطعهٔ تاریخ ریخته کلک حافظ بخش الله متخلص به اکرم

شد منتهای کلام چون بکمال خاتمهٔ دلربا — پی سال وضع تمام او بهمی اکرم شد این ندا

ز فراغ گشته ز طبع او بنشاط گوچه نشسته — بوالهوس همه شد رفض آمده بر ملا

۱۲۸۲

... بیشی نیست جانیون برابر ابوبکر و عمر عثمان حید...